

پیام قرآن
دو جلد دوم

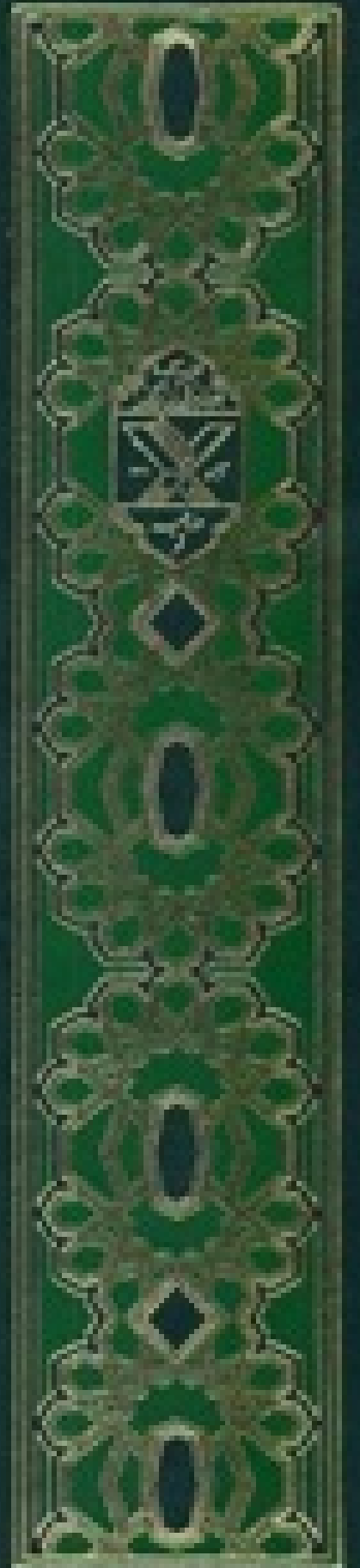
اخلاق در قرآن

جلد ۱-۳

فروع مسائل اخلاقی

آیة الله العظمیٰ مکارم شیرازی

بیتنا، قم، ایران



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق در قرآن

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

فهرست

۵	فهرست
۲۸	اخلاق در قرآن
۲۸	مشخصات کتاب
۲۹	جلد اول
۲۹	پیشگفتار
۳۱	فصل اول: اهمّیت بحثهای اخلاقی
۳۱	اشاره
۳۷	اهمّیت اخلاق در روایات اسلامی
۳۷	اشاره
۳۹	نکته ها:
۳۹	۱- تعریف علم اخلاق
۴۱	۲- رابطه اخلاق و فلسفه
۴۳	۳- رابطه اخلاق و عرفان
۴۴	۴- رابطه «علم» و «اخلاق»
۴۷	۵- آیا اخلاق قابل تغییر است؟
۴۷	اشاره
۵۱	آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است
۵۶	دلایل طرفداران عدم تغییر اخلاق
۵۶	پاسخ
۵۷	۶- تاریخچه علم اخلاق
۶۳	فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها
۶۳	اشاره
۷۹	رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی
۸۲	فصل سوم: مکتبهای اخلاقی

۸۲ اشاره
۸۵ ۱- اخلاق در مکتب خداپرستان
۸۵ ۲- اخلاق مادّیگری
۸۶ ۳- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی
۸۶ ۴- اخلاق در مکتب غیرگرایان!
۸۶ ۵- اخلاق از دیدگاه وجدان گرایان
۸۹ نکته ها
۸۹ ۱- اخلاق و نسبیت
۸۹ اشاره
۹۱ اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می کند
۹۵ ۲- تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»
۹۵ اشاره
۹۹ تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی
۱۰۱ ۳- اخلاق فردی و اجتماعی
۱۰۳ فصل چهارم: پشتوانه های اخلاق
۱۰۳ اشاره
۱۰۳ ۱- پشتوانه سودجویی
۱۰۶ ۲- پشتوانه عقلی
۱۰۷ ۳- پشتوانه شخصیت
۱۰۹ ۴- پشتوانه الهی
۱۱۸ نکته
۱۱۸ فصل پنجم: اخلاق و آزادی
۱۱۸ اشاره
۱۲۳ اعتقاد به جبر و مسائل ضدّ اخلاقی
۱۲۷ فصل پنجم: اصول مسائل اخلاقی در قرآن
۱۲۷ اشاره

۱۳۰	نقد و بررسی
۱۳۳	بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن
۱۳۷	اصول اخلاق اسلامی در روایات
۱۴۹	فصل هفتم: پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر
۱۵۲	فصل هشتم: از کجا شروع کنیم؟
۱۵۲	اشاره
۱۵۳	۱- سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی
۱۵۳	دیدگاه اول، دیدگاهی است که می گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند.
۱۵۶	دیدگاه دوم، دیدگاه طبّ روحانی است.
۱۶۱	دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.
۱۶۴	فصل نهم: روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک
۱۶۴	اشاره
۱۶۵	۱- سیر و سلوک منسوب به «بحر العلوم»
۱۶۵	اشاره
۱۶۸	چگونگی سیر و سلوک در این روش
۱۷۴	۲- روش مرحوم ملکی تبریزی:
۱۷۶	۳- روش دیگر
۱۷۶	اشاره
۱۷۹	خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک
۱۸۱	فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟
۱۸۱	اشاره
۱۸۴	نقش واعظ درون
۱۸۵	فصل یازدهم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی
۱۸۵	اشاره
۱۸۵	۱- پاک بودن محیط
۱۹۳	۲- نقش معاشران و دوستان

- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۹ نقش معاشران در روایات اسلامی
- ۲۰۲ تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی
- ۲۰۴ ۳- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۱۳ رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی
- ۲۱۷ ۴- تأثیر علم و آگاهی در تربیت
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۹ ۱- جهل سرچشمه فساد و انحراف است!
- ۲۱۹ ۲- جهل سبب بی بندوباری جنسی است!
- ۲۱۹ ۳- جهل یکی از عوامل حسادت است!
- ۲۱۹ ۴- جهل سرچشمه تعصب و لجاجت است!
- ۲۲۰ ۵- رابطه جهل و بهانه جوئی:
- ۲۲۰ ۶- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل:
- ۲۲۰ ۷- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد!
- ۲۲۲ ۸- دوزخیان جاهلانند!
- ۲۲۲ ۹- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد!
- ۲۲۳ ۱۰- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد!
- ۲۲۴ رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی
- ۲۳۰ ۵- تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۹ رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی
- ۲۴۲ ۶- رابطه عمل و اخلاق
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۵۵ چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی
- ۲۵۹ ۷- رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

۲۵۹ اشاره
۲۶۲ رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی
۲۶۹ صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی
۲۷۰ فصل دوازدهم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی
۲۷۰ اشاره
۲۷۱ گام اول: توبه
۲۷۱ اشاره
۲۷۳ ۱- حقیقت توبه
۲۷۵ ۲- وجوب توبه
۲۷۸ ۳- عمومیت توبه
۲۸۵ ۴- ارکان توبه
۲۹۵ ۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟
۲۹۸ ۶- تبعیض در توبه
۳۰۰ ۷- دوام توبه
۳۰۳ ۸- مراتب توبه
۳۰۶ ۹- آثار و برکات توبه
۳۱۰ گام دوم: مشارطه
۳۱۳ گام سوم: مراقبه
۳۱۹ گام چهارم: محاسبه
۳۱۹ اشاره
۳۲۶ ۲- آثار محاسبه نفس چیست؟
۳۲۹ گام پنجم: معاتبه و معاقبه
۳۳۷ «تیت» و «اخلاص تیت»
۳۳۷ اشاره
۳۴۲ اخلاص
۳۴۷ اخلاص در روایات اسلامی

- ۳۴۹ حقیقت اخلاص
- ۳۵۲ موانع اخلاص
- ۳۵۵ آثار اخلاص
- ۳۵۶ ریا کاری
- ۳۵۶ اشاره
- ۳۶۵ ریا در روایات اسلامی
- ۳۶۸ فلسفه تحریم ریا
- ۳۶۹ نشانه های ریاکاران
- ۳۷۳ طریق درمان ریا
- ۳۷۶ آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟
- ۳۷۷ تفاوت ریا و سمعه؟
- ۳۷۹ سکوت و اصلاح زبان
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۸۰ سکوت در آیات قرآن مجید
- ۳۸۴ سکوت در روایات اسلامی
- ۳۸۸ رفع یک اشتباه
- ۳۹۱ اصلاح زبان
- ۳۹۱ اشاره
- ۳۹۹ رابطه زبان با فکر و اخلاق
- ۴۰۳ آفات اللسان (خطرات زبان)
- ۴۰۷ اصول کلی برای دفع خطرات زبان
- ۴۰۷ اشاره
- ۴۰۷ ۱- توجه جدی به خطرات زبان!
- ۴۰۹ ۲- سکوت
- ۴۱۰ ۳- حفظ زبان
- ۴۱۲ خودشناسی و خداشناسی

- ۴۱۲ اشاره
- ۴۱۳ ۱- رابطه خود شناسی و تهذیب نفس
- ۴۱۵ ۲- خود شناسی در روایات اسلامی
- ۴۱۷ ۳- خود شناسی وسیله خداشناسی است
- ۴۲۰ ۴- تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ
- ۴۲۴ ۵- موانع خودشناسی
- ۴۲۸ عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد
- ۴۲۸ اشاره
- ۴۳۸ تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی
- ۴۴۳ یاد خدا و پرورش روح
- ۴۴۳ اشاره
- ۴۵۱ ذکر خدا چگونه است؟
- ۴۵۷ رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی
- ۴۶۰ ۱- حقیقت ذکر چیست؟
- ۴۶۱ ۲- مراتب ذکر
- ۴۶۴ ۳- موانع ذکر
- ۴۶۶ فصل سیزدهم: اسوه ها و الگوها
- ۴۶۶ اشاره
- ۴۸۰ توبی و تبری در روایات اسلامی
- ۴۸۹ داستان موسی و خضر
- ۴۹۳ فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس!
- ۴۹۳ اشاره
- ۵۰۳ سخنی از علامه شهید مطهری
- ۵۰۵ سوء استفاده ها
- ۵۱۱ جلد دوم
- ۵۱۱ اخلاق نیک و بد در قرآن

۵۱۱	پیشگفتار (روش بحث)
۵۱۳	تکبر و استکبار
۵۱۳	اشاره
۵۱۵	ترجمه
۵۱۸	تفسیر و جمع بندی
۵۱۸	بلای بزرگ در طول تاریخ بشر
۵۳۸	نتیجه نهایی
۵۳۸	تکبر در روایات اسلامی
۵۴۲	تکبر در منطق عقل
۵۴۴	نکته ها
۵۴۴	اشاره
۵۴۴	۱- تعریف و حقیقت تکبر
۵۴۶	۲- شاخه های تکبر
۵۴۷	۳- تکبر در برابر چه کسی؟
۵۴۹	۴- انگیزه های تکبر
۵۵۷	۵- ریشه یابی تکبر
۵۵۸	۶- آثار و نشانه ها
۵۶۰	۷- مفاسد و پیامدهای تکبر و استکبار
۵۶۴	۸- درمان تکبر
۵۷۲	۹- آزمایشهای درمانی!
۵۷۵	تواضع و فروتنی
۵۷۵	اشاره
۵۷۶	ترجمه
۵۷۶	تفسیر و جمع بندی
۵۸۱	تواضع و فروتنی در روایات اسلامی
۵۸۱	اشاره

- ۵۸۴ ۱- تعریف تواضع
- ۵۸۶ ۲- تواضع و کرامت انسان!
- ۵۸۸ حرص و قناعت
- ۵۸۸ اشاره
- ۵۹۰ ترجمه
- ۵۹۲ تفسیر و جمع بندی حرص، آفت بزرگ خوشبختی
- ۶۰۳ نتیجه نهایی
- ۶۰۴ حرص و دنیاپرستی در احادیث اسلامی
- ۶۰۴ اشاره
- ۶۰۸ ۱- تعریف حرص
- ۶۰۹ ۲- آثار شوم حرص در زندگی فردی و اجتماعی بشر
- ۶۱۰ ۳- غنای درون!
- ۶۱۰ ۴- حرص مذموم و ممدوح
- ۶۱۲ ۵- طرق درمان «حرص»
- ۶۱۵ ۶- رفع یک اشتباه
- ۶۱۶ حبّ دنیا
- ۶۱۶ اشاره
- ۶۲۲ دنیاپرستی در احادیث اسلامی
- ۶۲۶ دنیای مطلوب و دنیای مذموم
- ۶۳۲ حسد و خیرخواهی
- ۶۳۲ اشاره
- ۶۳۵ ترجمه
- ۶۳۶ تفسیر و جمع بندی آتش سوزان حسد
- ۶۴۹ نتیجه
- ۶۵۰ حسد در روایات اسلامی
- ۶۵۲ چند مسئله مهم

۶۵۲ اشاره

۶۵۳ ۱- مفهوم «حسد» و تفاوت آن با «غبطه»

۶۵۵ ۲- انگیزه های حسد

۶۵۸ ۳- نشانه های حسد

۶۶۰ ۴- پیامدها و آثار سوء حسد

۶۶۴ ۵- مراتب حسد

۶۶۶ ۶- درمان حسد

۶۷۱ ۷- نصح و خیرخواهی

۶۷۳ غرور و خودبینی

۶۷۳ اشاره

۶۷۴ ۱- مفهوم غرور

۶۷۴ اشاره

۶۷۶ غرور در قرآن مجید

۶۷۷ ترجمه

۶۷۹ تفسیر و جمع بندی

۶۸۸ نتیجه نهایی

۶۸۸ اشاره

۶۸۸ ۱- نکوهش غرور در روایات اسلامی

۶۸۹ ۲- اسباب غرور

۶۹۴ ۳- علایم و نشانه های غرور

۶۹۵ ۴- آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی غرور

۶۹۷ ۵- طرق درمان غرور

۶۹۹ آرزوهای دراز!

۶۹۹ (طول امل) اشاره

۷۰۳ ترجمه

۷۰۴ تفسیر و جمع بندی سرچشمه طول امل

- طول امل در روایات اسلامی ۷۱۲
- آثار و پیامدهای طول امل ۷۱۷
- اشاره ۷۱۷
- ۱- طول امل سرچشمه بسیاری از گناهان ۷۱۷
- ۲- طول امل یکی از اسباب مهمه قساوت قلب ۷۱۸
- ۳- طول امل سبب نسیان اجل ۷۱۹
- ۴- زندگی پرنج محصول دیگری از طول امل ۷۱۹
- ۵- طول امل و زندگی ذلت بار ۷۲۱
- ۶- محرومیت از نعمتها ۷۲۱
- ۷- طول امل و محروم بودن از درک حقایق ۷۲۱
- ۸- طول امل سبب کفران نعمت است ۷۲۲
- اسباب و انگیزه های طول امل ۷۲۲
- درمان طول امل ۷۲۵
- آرزوهای مثبت و سازنده ۷۲۹
- تعصب و لجاجت ۷۳۲
- اشاره ۷۳۲
- ترجمه ۷۳۴
- تفسیر و جمع بندی برنامه عمومی اقوام منحرف! ۷۳۶
- نتیجه نهایی ۷۴۶
- تعصب و لجاجت در احادیث اسلامی ۷۴۷
- اشاره ۷۴۷
- ۱- مفهوم تعصب و انگیزه های آن ۷۴۹
- ۲- آثار و پیامدهای منفی تعصب و لجاجت ۷۵۲
- ۳- تعصب مذموم و ممدوح ۷۵۵
- ۴- تقلید سازنده و کورکورانه ۷۵۸
- ۵- طرق درمان ۷۶۱

۷۶۲	۶- تسلیم در برابر حق
۷۶۳	جُبِن و شجاعت
۷۶۳	اشاره
۷۶۵	ترجمه
۷۶۷	تفسیر و جمع بندی پیامبران خدا ترسو نیستند
۷۷۹	نتیجه نهایی
۷۷۹	جبن و ترس در روایات اسلامی
۷۷۹	اشاره
۷۸۱	۱- ترس معقول و نامعقول
۷۸۴	۲- آثار منفی جبن و ترس در زندگی فردی و اجتماعی
۷۸۵	۳- ریشه های جبن
۷۸۷	۴- طرق درمان و پیشگیری
۷۸۹	۵- آثار شجاعت در زندگی انسانها
۷۹۳	خودباختگی و توکل بر خدا
۷۹۳	اشاره
۷۹۶	ترجمه
۷۹۸	تفسیر و جمع بندی بازتاب توکل در زندگی پیامبران
۸۱۰	نتیجه نهایی
۸۱۰	اشاره
۸۱۱	«توکل» در احادیث اسلامی
۸۱۵	۱- حقیقت توکل
۸۲۲	۲- آثار و پیامدهای توکل
۸۲۴	۳- اسباب توکل
۸۲۶	۴- درجات توکل
۸۲۸	۵- راه های رسیدن به توکل
۸۲۹	شبهت پرستی و عفاف

۸۲۹	اشاره
۸۳۲	ترجمه
۸۳۴	تفسیر و جمع بندی بلاى شهوت پرستی در طول تاریخ
۸۴۳	شهوت پرستی در روایات اسلامی
۸۴۵	پیامدهای شهوت پرستی در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام
۸۴۷	آثار زیانبار شهوت پرستی
۸۴۷	اشاره
۸۵۰	۱- آلودگی به گناه
۸۵۲	۲- فساد عقل
۸۵۳	۳- تضعیف شخصیت اجتماعی انسان
۸۵۳	۴- اسارت نفس
۸۵۵	۵- رسوایی و بی آبرویی
۸۵۵	عوامل و اسباب شهوت پرستی
۸۶۰	راه های درمان شهوت پرستی
۸۶۶	شکم پرستی و شهوت جنسی
۸۶۹	عفت؛ فضیلت بزرگ اخلاقی
۸۶۹	اشاره
۸۷۱	ترجمه
۸۷۳	تفسیر نیازمندان آبرومند
۸۸۲	عفت در روایات اسلامی
۸۸۴	نتیجه
۸۸۵	راه های پیشگیری از بی عفتی
۸۸۸	غفلت و بی خبری
۸۸۸	اشاره
۸۹۰	ترجمه
۸۹۲	تفسیر و جمع بندی «غفلت» سرچشمه اصلی بدبختی ها

نتیجه	۹۰۷
«غفلت» در اخبار اسلامی	۹۰۷
نتیجه	۹۱۰
نکات مهمی درباره غفلت	۹۱۰
اشاره	۹۱۰
۱- عوامل غفلت	۹۱۰
۲- عواقب شوم غفلت	۹۱۳
۳- نشانه های غفلت	۹۱۶
۴- راه های زدودن غفلت	۹۱۸
۵- یقظه و بیداری	۹۲۲
تغافل مثبت	۹۲۶
تغافل در بیان معصومین علیه السلام	۹۲۹
بخل و امساک	۹۳۱
اشاره	۹۳۱
ترجمه	۹۳۳
تفسیر و جمع بندی سرنوشت بخیلان	۹۳۵
نتیجه	۹۵۴
بخل در آینه روایات اسلامی	۹۵۵
ریشه و نشانه های بخل	۹۶۰
آثار و پیامدهای بخل	۹۶۲
درجات بخل	۹۶۴
پیشگیری و درمان بخل	۹۶۶
جود و سخاوت	۹۶۹
اشاره	۹۶۹
ترجمه	۹۷۰
تفسیر و جمع بندی چهره سخاوتندان در قرآن	۹۷۱

۹۷۷	سخاوت در منابع حدیث
۹۸۰	آثار و پیامدهای سخاوت
۹۸۳	محدوده سخاوت
۹۸۴	راه های کسب سخاوت
۹۸۷	عجله و شتاب
۹۸۷	صبر و بردباری
۹۹۰	ترجمه
۹۹۳	تفسیر و جمع بندی
۱۰۰۷	نتیجه
۱۰۰۷	عجله و شتاب در روایات اسلامی
۱۰۱۰	چند نکته مهم
۱۰۱۰	۱- مفهوم عجله و شتابزدگی
۱۰۱۲	۲- سرعت گرفتن در خیرات
۱۰۱۵	پیامدهای شوم عجله و شتابزدگی
۱۰۲۰	ریشه های این خوی ناپسند
۱۰۲۱	راه های درمان
۱۰۲۲	صبر و شکیبایی
۱۰۲۲	اشاره
۱۰۲۴	آیات صبر
۱۰۲۵	ترجمه
۱۰۲۸	تفسیر و جمع بندی الگوی صبر و اسطوره مقاومت
۱۰۴۹	صبر در احادیث اسلامی
۱۰۵۳	آثار و پیامدهای صبر
۱۰۵۷	شاخه های صبر
۱۰۵۹	انگیزه های صبر و شکیبایی
۱۰۶۳	جزع و بی تابی

۱۰۶۸	درمان جزع و ناشکیبایی
۱۰۷۱	فرق جزع و احساسات معقول
۱۰۷۴	جلد سوم
۱۰۷۴	جاه طلبی
۱۰۷۴	اشاره
۱۰۷۶	ترجمه:
۱۰۷۸	تفسیر و جمع بندی
۱۰۷۸	جاه طلبان منفور!
۱۰۸۹	حبّ جاه در روایات اسلامی
۱۰۹۱	ریاست حق و باطل
۱۰۹۲	نشانه های جاه طلبی
۱۰۹۴	اسباب و انگیزه های حبّ جاه
۱۰۹۶	طرق درمان جاه طلبی:
۱۱۰۱	بهانه جویی و لجاجت
۱۱۰۱	اشاره:
۱۱۰۳	ترجمه:
۱۱۰۵	تفسیر و جمع بندی
۱۱۲۰	لجاجت و بهانه جویی در روایات اسلامی
۱۱۲۴	انگیزه ها و پیامدهای بهانه جویی و لجاجت
۱۱۲۷	تفاوت استقامت و لجاجت!
۱۱۲۷	راه درمان لجاجت
۱۱۲۹	کفران نعمت و سپاسگزاری
۱۱۲۹	اشاره
۱۱۳۰	ترجمه:
۱۱۳۲	تفسیر و جمع بندی
۱۱۴۴	کفران نعمت در روایات اسلامی

- ۱۱۴۴ - اشاره
- ۱۱۴۶ - ۱- معنی کفران نعمت
- ۱۱۴۸ - ۲- پیامدهای کفران
- ۱۱۵۰ - اسباب و انگیزه های ناسپاسی و راه درمان آن
- ۱۱۵۵ - شکر راه وصول به نعمت های پروردگار
- ۱۱۵۹ - فلسفه شکرگزاری
- ۱۱۶۱ - شکرگزاری در منابع حدیث
- ۱۱۶۴ - شکرگزاری در سیره پیشوایان
- ۱۱۶۶ - چگونه باید شکر کرد؟
- ۱۱۷۰ - انگیزه های شکرگزاری
- ۱۱۷۲ - شکر خالق و شکر مخلوق
- ۱۱۷۷ - غیبت، تنایز بالألقاب و حفظ الغیب
- ۱۱۷۷ - اشاره
- ۱۱۷۹ - ترجمه:
- ۱۱۷۹ - تفسیر و جمع بندی
- ۱۱۸۶ - غیبت در روایات اسلامی
- ۱۱۸۶ - اشاره
- ۱۱۹۱ - ۱- تعریف غیبت
- ۱۱۹۱ - اشاره
- ۱۱۹۵ - اقسام غیبت
- ۱۱۹۶ - انگیزه های غیبت
- ۱۱۹۷ - پیامدهای زیانبار غیبت
- ۱۲۰۲ - درمان غیبت
- ۱۲۰۲ - اشاره
- ۱۲۰۶ - ۱- استماع غیبت:
- ۱۲۰۸ - ۲- غیبت حق الناس یا حق الله؟

- ۱۲۱۲ - مستثنیات غیبت
- ۱۲۱۴ - حکم متجاهر به فسق
- ۱۲۱۴ - اشاره
- ۱۲۱۸ - ۱- مضمول دایره غیبت
- ۱۲۲۰ - ۲- غیبت عمومی و خصوصی
- ۱۲۲۱ - ۳- دفاع در برابر غیبت
- ۱۲۲۳ - ۴- غیبت مردگان چه حکمی دارد؟
- ۱۲۲۴ - حسن خلق و کج خلقی
- ۱۲۲۴ - اشاره
- ۱۲۲۴ - اشاره
- ۱۲۲۶ - ترجمه
- ۱۲۲۶ - تفسیر و جمع بندی
- ۱۲۳۱ - «تَضَعَّر»
- ۱۲۳۱ - «ضَعْر»
- ۱۲۳۶ - اهمیت حسن خلق در احادیث اسلامی
- ۱۲۳۶ - اشاره
- ۱۲۳۹ - ۱- تعریف حسن خلق
- ۱۲۴۱ - ۲- آثار و پیامدهای حسن خلق
- ۱۲۴۳ - سرچشمه های حسن خلق
- ۱۲۴۵ - توارث
- ۱۲۴۶ - سیره پیشوایان
- ۱۲۶۲ - سوء خلق و آثار آن
- ۱۲۶۵ - درمان سوء خلق
- ۱۲۶۶ - مزاح و شوخی
- ۱۲۷۲ - امانت و خیانت
- ۱۲۷۲ - اشاره

۱۲۷۳	ترجمه:
۱۲۷۴	تفسیر و جمع بندی
۱۲۸۳	امانت و خیانت در روایات اسلامی
۱۲۸۷	شاخه های امانت
۱۲۸۹	آثار و پیامدهای امانت و خیانت
۱۲۹۵	انگیزه های امانت و خیانت
۱۲۹۸	راه پیش گیری و درمان
۱۳۰۰	امانت و خیانت در بیت المال
۱۳۰۵	صدق و راستی
۱۳۰۵	اشاره
۱۳۰۷	ترجمه
۱۳۰۸	تفسیر و جمع بندی
۱۳۱۶	صدق و راستی در روایات اسلامی
۱۳۲۱	۱- تأثیر راست گویی در زندگی انسان ها
۱۳۲۶	انگیزه های صدق
۱۳۲۶	مفهوم صدق
۱۳۲۸	دروغ و آثار و عواقب آن
۱۳۲۸	اشاره
۱۳۲۹	ترجمه
۱۳۲۹	تفسیر و جمع بندی
۱۳۳۸	دروغ گویی در روایات اسلامی
۱۳۳۸	اشاره
۱۳۴۲	۱- آثار زبان بار دروغ
۱۳۴۸	انگیزه های دروغ
۱۳۵۰	طرق درمان دروغ
۱۳۵۲	استثنائات دروغ

۱۳۵۵	راه فرار از دروغ (توریه)
۱۳۵۹	وفای به عهد و پیمان شکنی
۱۳۵۹	اشاره
۱۳۶۱	ترجمه
۱۳۶۱	تفسیر و جمع بندی
۱۳۷۱	وفای به عهد در روایات اسلامی
۱۳۷۱	اشاره
۱۳۷۶	۱- آثار فردی و اجتماعی وفای به عهد
۱۳۷۸	۲- سرچشمه های وفاداری و پیمان شکنی
۱۳۸۰	طرق درمان پیمان شکنی
۱۳۸۱	اقسام عهد و پیمان
۱۳۸۴	پایبندی مسلمین به عهد و پیمان ها
۱۳۸۷	بحث منطقی و جدال و مرء
۱۳۸۷	اشاره
۱۳۸۹	ترجمه
۱۳۹۰	تفسیر و جمع بندی
۱۴۰۰	تعریف جدال و مرء
۱۴۰۰	فرق میان جدال و مرء و مخاصمه
۱۴۰۱	جدال و مرء در روایات اسلامی
۱۴۰۸	آثار و پیامدهای جدال و مرء
۱۴۱۱	انگیزه های جدال و مرء
۱۴۱۴	اقسام مرء و جدال
۱۴۱۸	طرق درمان این رذیله اخلاقی
۱۴۲۰	انصاف در سخن
۱۴۲۱	سخن چینی و اصلاح ذات البین
۱۴۲۱	اشاره

- ۱۴۲۳ - ترجمه
- ۱۴۲۴ - تفسیر و جمع بندی
- ۱۴۲۲ - سخن چینی (نمیمه) در روایات اسلامی
- ۱۴۳۵ - پیامدها و آثار سوء سخن چینی
- ۱۴۳۸ - انگیزه های سخن چینی
- ۱۴۴۰ - طرق درمان
- ۱۴۴۳ - موارد استثناء
- ۱۴۴۴ - اصلاح ذات البین
- ۱۴۴۸ - طرق اصلاح ذات البین
- ۱۴۵۱ - سوء ظن و حسن ظن
- ۱۴۵۱ - اشاره
- ۱۴۵۲ - ترجمه
- ۱۴۵۳ - تفسیر و جمع بندی
- ۱۴۶۲ - سوءظن در روایات اسلامی
- ۱۴۶۵ - حسن ظن در روایات اسلامی
- ۱۴۶۸ - تعریف سوءظن و حسن ظن
- ۱۴۶۸ - اشاره
- ۱۴۶۹ - ۱- پیامدها و آثار شوم سوءظن
- ۱۴۷۲ - پیامدهای سوءظن به خدا
- ۱۴۷۳ - عوامل و انگیزه های سوءظن
- ۱۴۷۵ - مراتب سوءظن
- ۱۴۷۸ - طرق درمان بدگمانی
- ۱۴۷۹ - موارد استثناء
- ۱۴۸۲ - تجتسس یا جستجوگری در کارهای خصوصی مردم
- ۱۴۸۲ - اشاره
- ۱۴۸۵ - تجتسس در روایات اسلامی

۱۴۸۷	پیامدهای سوء تجسس
۱۴۸۹	استثنائات
۱۴۸۹	اشاره
۱۴۹۰	۱- سازمان های اطلاعاتی
۱۴۹۴	۲- سازمان های بازرسی
۱۴۹۵	طرق درمان
۱۴۹۶	رازداری و افشاء سز
۱۵۰۱	رازداری در روایات اسلامی
۱۵۱۱	پیامدهای رازداری و افشای اسرار
۱۵۱۵	ضرورت ها
۱۵۱۵	انگیزه های افشای سز و راه درمان آن
۱۵۱۸	و اما راه درمان
۱۵۱۹	حلم و غضب
۱۵۱۹	اشاره
۱۵۲۰	ترجمه
۱۵۲۱	تفسیر و جمع بندی
۱۵۲۹	خشم و غضب در روایات اسلامی
۱۵۳۱	اثرات ویرانگر غضب و پیامدهای آن
۱۵۳۵	اسباب و انگیزه های غضب
۱۵۳۸	درمان غضب
۱۵۴۲	اقسام غضب
۱۵۵۱	حلم و بردباری
۱۵۵۸	عفو و انتقام
۱۵۵۸	اشاره
۱۵۶۲	ترجمه:
۱۵۶۳	تفسیر و جمع بندی

۱۵۷۶	عفو و انتقام در روایات اسلامی
۱۵۷۹	اقسام عفو
۱۵۸۲	۳- آثار عفو و ثمرات و انگیزه های آن
۱۵۸۴	طرق درمان انتقام جویی و کسب فضیلت عفو
۱۵۸۴	غیرت و بی غیرتی
۱۵۸۴	اشاره
۱۵۸۵	ترجمه
۱۵۸۶	تفسیر و جمع بندی
۱۵۹۰	غیرت در روایات اسلامی
۱۵۹۲	تعریف اقسام غیرت
۱۵۹۴	آثار غیرت در زندگی انسان ها
۱۵۹۶	اجتماع گرایی و انزواطلبی
۱۵۹۶	اشاره
۱۵۹۸	ترجمه:
۱۵۹۹	تفسیر و جمع بندی
۱۶۰۷	اجتماع گرایی و انزواطلبی در روایات اسلامی
۱۶۱۴	احادیث مخالف و معارض!
۱۶۱۷	طریق جمع بین آیات و روایات
۱۶۱۹	انگیزه ها و پیامدهای اجتماع گرایی و انزواطلبی
۱۶۲۴	درباره مرکز

اخلاق در قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : اخلاق در قرآن / ناصر مکارم شیرازی ؛ لمساعدته مجموعه من الفضلاء ؛ تعریب الموسسه الاسلامیه للترجمه.

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۵ق. = ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۳ ج.

فروست : نفحات القرآن؛ دوره الثانیه.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۷-X؛ ج. ۱: ۹۶۴-۸۱۳۹-۰۵-۹؛ ج. ۲: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۶-۱؛ ج. ۳: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۵-۳؛ ۳؛ ۸۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ دوم)

یادداشت : عنوان اصلی: پیام قرآن دوره دوم: اخلاق در قرآن. عربی.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ سوم: ۱۴۲۸ق = ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳ (چاپ دوم: ۱۴۲۶ق. = ۱۳۸۵).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. اصول المسائل الاخلاقيه. - ج. ۲-۳. فروع المسائل الاخلاقيه.

موضوع: قرآن -- اخلاق

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : موسسه اسلامی ترجمه

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

رده بندی کنگره : ۱۰۳/۳/BP۱۰۳/م/پ ۹۰۴۳ ۱۳۸۳

جلد اول

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمّیت فوق العاده ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما اهمّیت ویژه ای دارد، زیرا:

۱- از یک سو عوامل و انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیّه مقدمات بسیاری از مفسد اخلاقی هزینه ها و زحمتهای لازم بود در زمان ما از برکت پیشرفت صنایع بشری همه چیز در همه جا و در دسترس همه کس قرار گرفته است!

۲- از سوی دیگر، با توجه به این که عصر ما عصر بزرگ شدن مقیاسهاست و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می گرفت در عصر ما به صورت نامحدود انجام می گیرد، قتل و کشتار انسانها به برکت وسائل کشتار جمعی، و مفسد اخلاقی دیگر به کمک فیلمهای مبتدلی که از ماهواره ها در سراسر

دنیا منتشر می شود و اخیراً که به برکت «اینترنت» هر گونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم دنیا قرار می گیرد، مفاسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط جهان پیش می رود تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفاسد اخلاقی نیز درآمده است.

اگر در گذشته تولید مواد مخدر در یک نقطه، یک روستا و حد اکثر شهرهای مجاور را آلوده می کرد امروز به کمک سوداگران مرگ به سراسر دنیا کشیده می شود.

۳- از سوی سوم، همان گونه که علوم و دانشهای مفید و سازنده در زمینه های مختلف پزشکی و صنایع و شؤون دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده ای پیدا کرده، علوم شیطانی و راهکارهای وصول به مسائل غیر انسانی و غیر اخلاقی نیز به مراتب گسترده تر از سابق شده است به گونه ای که به دارندگان فساد اخلاق اجازه می دهد از طرق مرموزتر و پیچیده تر و گاه ساده تر و آسانتر به مقصود خود برسند.

در چنین شرایطی توجه به مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد و هرگاه نسبت به آن کوتاهی شود فاجعه یا فاجعه هایی در انتظار است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶

اندیشمندان دلسوز و عالمان آگاه باید همگی دست به دست هم دهند و برای گسترش اخلاق در دنیای امروز که اخلاق به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی اش برساند اخلاق شمرده اند، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرند.

*** خوشبختانه ما مسلمانان منبع عظیمی مثل قرآن مجید در دست داریم که

مملوّ است از بحثهای عمیق اخلاقی که در هیچ منبع دینی دیگری در جهان یافت نمی شود.

گرچه مباحث اخلاقی قرآن از سوی مفسّران بزرگ و عالمان اسلامی بطور پراکنده مورد تفسیر قرار گرفته ولی تا آنجا که ما می دانیم کتابی به عنوان «اخلاق در قرآن» به سبک تفسیر موضوعی که این مسائل را به صورت جمعی و با استفاده از روش تفسیر موضوعی مورد توجه قرار دهد، تألیف نیافته با آن که جای آن کاملاً خالی است.

لذا بر این شدیم که بعد از پایان دوره اوّل پیام قرآن که پیرامون معارف و عقاید اسلامی به سبک تفسیر موضوعی بحث می کرد، به سراغ بحث اخلاق اسلامی در قرآن مجید به عنوان دوره دوم پیام قرآن برویم.

بحمدالله این کار انجام شد و مجموعه این مباحث در دو مجلد تهیه شد که مجلد اوّل در کلیّات مسائل اخلاقی بحث می کند و اکنون در دسترس شماست ولی می توان از آن به عنوان یک متن جامع درسی نیز استفاده کرد، و جلد دوم پیرامون جزئیات مباحث اخلاقی و مصادیق آن بطور گسترده بحث می کند که بحمدالله قسمت عمده آن آماده برای چاپ است.

امیدواریم این گام دیگر در طریق استفاده از قرآن مجید در حلّ مشکلات زندگی انسانها، مورد قبول خداوند متعال و ذخیره یوم المعاد قرار گیرد و اگر کاستیهایی در آن است با تذکّر صاحب نظران تکمیل گردد.

و الحمد لله ربّ العالمین

ربیع الاوّل ۱۴۱۹

تیرماه ۱۳۷۷

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷

۱

فصل اول: اهمّیت بحثهای اخلاقی

اشاره

اشاره

این بحث از مهمترین مباحث قرآنی است، و از یک نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد، و

نه دنیای آنها سامان می یابد؛ همان گونه که گفته اند:

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است! اصولاً زمانی انسان شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می کند، و به آتش می کشد؛ برای رسیدن به منافع نامشروع مادی جنگ به پا می کند، و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر تخم تفرقه و نفاق می پاشد، و بی گناهان را به خاک و خون می کشد!

آری! او ممکن است به ظاهر متمددن باشد ولی در این حال حیوان خوش علفی است، که نه حلال را می شناسد و نه حرام را! نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم!

با این اشاره به سراغ قرآن می رویم و این حقیقت را از زبان قرآن می شنویم؛ در آیات زیر دقت کنید:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸

۱- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲)

۲- لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره آل عمران، ۱۶۴)

۳- كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵۱)

۴- رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(سوره بقره، آیه ۱۲۹)

۵- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا (سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰)

۶- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (سوره اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵)

۷- وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ إِنْ اشْكُرْ لِلَّهِ (سوره لقمان، آیه ۱۲)

ترجمه:

۱- او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب و حکمت می آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

۲- خداوند بر مؤمنان ممت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

۳- همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانتان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد.

۴- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!

۵- هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد- و آن کس که نفس خویش را با

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹

معصیت و گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت!

۶- به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد- و

(آن کس) نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند!

۷- ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور!

*** چهار آیه نخستین در واقع یک حقیقت را دنبال می کنند، و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تزکیه نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتی می توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه آمده، مقدمه ای است برای مسأله تزکیه نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می دهد.

شاید به همین دلیل «تزکیه» در سه آیه بر «تعلیم» پیشی گرفته است، چرا که هدف اصلی و نهائی «تزکیه» است هرچند در عمل «تعلیم» مقدم بر آن می باشد.

و اگر در یک آیه دیگر «تعلیم» بر «تزکیه اخلاق» پیشی گرفته، ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است، که معمولاً «تعلیم» مقدمه ای است برای «تربیت و تزکیه»؛ بنابراین، آیه اول و آیه اخیر هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله می نگرند. (دقت کنید)

این احتمال در تفسیر آیات چهارگانه فوق نیز دور نیست که منظور از این تقدیم و تأخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی، همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیه نفوس می شود، وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالا بردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می تواند به حقیقت علم برسد که از «لجاجت» و «کبر» و «خودپرستی» و «تعصب کورکورانه» که سد راه پیشرفتهای علمی

است خالی باشد، در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می افکند که نتواند چهره حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعاً از قبول آن وا می ماند.

این نکات نیز در آیات چهارگانه فوق قابل دقت است:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰

اولین آیه، قیام پیغمبری که معلّم اخلاق است به عنوان یکی از نشانه های خداوند ذکر شده، و نقطه مقابل «تعلیم و تربیت» را «ضلال مبین» و گمراهی آشکار شمرده است (وَ اِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) و این نهایت اهتمام قرآن را به اخلاق نشان می دهد.

در دومین آیه، بعثت پیامبری که مربّی اخلاقی و معلّم کتاب و حکمت است به عنوان منّتی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیه خداوند شمرده است؛ این نیز دلیل دیگری بر اهمّیت اخلاق است.

در سومین آیه که بعد از آیات تغییر قبله (از بیت المقدّس به کعبه) آمده و این تحوّل را یک نعمت بزرگ الهی می شمرد، می فرماید: این نعمت همانند اصل نعمت قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که با هدف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و آموزش اموری که وصول انسان به آن از طرق عادی امکان پذیر نبود انجام گرفته است (۱).

نکته دیگری که در چهارمین آیه قابل دقت است، این است که در این جا با تقاضای ابراهیم و دعای او در پیشگاه خدا روبه رو می شویم؛ او بعد از بنای کعبه و فراغت از این امر مهمّ الهی، دعاهایی می کند که یکی از مهمترین آنها تقاضای به وجود آمدن امت مسلمانی از «ذریّه» اوست، و بعثت پیامبری که کار او

تعلیم کتاب و حکمت و تربیت و تزکیه نفوس باشد.

*** این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجه می کند که قرآن پس از ذکر طولانی ترین سوگندها که مجموعه ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی است، می گوید: «آن کس که نفس خویش را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که آن را آلوده سازد مأیوس و ناامید گشته است! (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)».

این تأکیدهای پی در پی و بی نظیر دلیل روشنی است بر اهمیتی که قرآن مجید برای

(۱). در جمله «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» به شما اموری تعلیم می دهد که امکان نداشت خودتان آن را بدانید!» دقت کنید که سخن از تعلیم علومی به میان می آورد که وصول به آن برای انسان از غیر طریق وحی غیر ممکن است!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱

پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است، و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ خلاصه می کند، و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می شمرد.

*** همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ششم آمده و جالب این که «تزکیه اخلاق» در آن مقدم بر نماز و یاد خدا ذکر شده که اگر تزکیه نفس و پاکی دل و صفای روح در پرتو فضائل اخلاقی نباشد، نه ذکر خدا به جایی می رسد و نه نماز روحانیتی به بار می آورد.

*** و بالاخره در آخرین آیه، از معلم بزرگ اخلاق یعنی لقمان سخن می گوید و از علم اخلاق به «حکمت» تعبیر می کند و می گوید: «ما (موهبت بزرگ) حکمت را به

لقمان دادیم، سپس به او دستور دادیم که شکر خدا را در برابر این نعمت بزرگ به جا آورد! (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ انِ اشْكُرْ لِلَّهِ).

با توجه به این که ویژگی «لقمان حکیم» آن چنان که از آیات سوره لقمان استفاده می شود تربیت نفوس و پرورش اخلاق بوده است بخوبی روشن می شود که منظور از «حکمت» در این جا همان «حکمت عملی» و آموزشهایی است که منتهی به آن می شود یعنی «تعلیم» برای «تربیت»!

باید توجه داشت که حکمت همان گونه که بارها گفته ایم در اصل به معنی «لجام» اسب و مانند آن است؛ سپس به هر «امر» بازدارنده» اطلاق شده است، و از آنجا که علوم و دانشها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدیها و کژیها باز می دارد، این واژه بر آن اطلاق شده است.

*** نتیجه

آنچه از آیات بالا استفاده می شود اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس به عنوان یک مسأله اساسی و زیربنایی است که برنامه های دیگر از آن نشأت می گیرد؛ و به تعبیر دیگر، بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکننده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲

آری! تکامل اخلاقی در فرد و جامعه، مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می کنند، و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفاسد و پدیده های ناهنجار می شمرند.

اکنون به روایات اسلامی باز می گردیم و اهمیت این مسأله را در روایات جستجو می کنیم.

اهمیت اخلاق در روایات اسلامی

اشاره

این مسأله در احادیثی که از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین از سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام رسیده است با اهمیت فوق العاده ای تعقیب شده، که به عنوان نمونه چند

حدیث پرمعنای زیر را از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«أَنَا بُعِثْتُ لِاتِّمَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ مِنْ تَنْهَايَافِ تَكْمِيلِ فِضَائِلِ اخْتِلَافِي مَبْعُوثِ شَدِيدِ ام.» (۱)

و در تعبیر دیگری: «أَنَا بُعِثْتُ لِاتِّمَمِّ حُسْنِ الْأَخْلَاقِ» آمده است. (۲)

و در تعبیر دیگری: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْاِخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا» آمده است. (۳)

تعبیر به «انما» که به اصطلاح برای حصر است نشان می دهد که تمام اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در همین امر یعنی تکامل اخلاقی انسانها خلاصه می شود.

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا لَكَانَ يَتَّبِعُنَا لَنَا أَنْ نُطَالِبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَانْهَاهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ؛ اِذَا مَا امَّيْدُ وَايْمَانِي بِيَهْشْتُ وَتَرَسُ وَوَحْشَتِي مِنْ دَوْرَخٍ، وَانْتِظَارِ ثَوَابٍ وَعِقَابِي نَمِي دَاشْتِيْمِ، شَايِسْتَه بُوْدُ بِي سِرَاغِ فِضَائِلِ اخْتِلَافِي بَرُوِيْمِ، چَرَا كِهْ اَنَّهُا رَاهِنَمَايِ نَجَاتِ وَبِرُوْزِي وَمَوْفَقِيْتِ هَسْتَنْد.» (۴)

(۱). كنز العمال، حدیث ۵۲۱۷۵ (جلد ۳، صفحه ۱۶).

(۲). همان مدرک، حدیث ۵۲۱۸.

(۳). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۵.

(۴). مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۸۳. (چاپ قدیم).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳

این حدیث بخوبی نشان می دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی یابد! (در این باره در آینده به خواست خدا بحثهای مشروحتری خواهیم داشت)

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلَافًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛ خَدَاوَنْدُ سَبْحَانِ فِضَائِلِ اخْتِلَافِي

را وسیله ارتباط میان خودش و بندگانش قرار داده، همین بس که هر یک از شما دست به اخلاقی بزند که او را به خدا مربوط سازد.» (۱)

به تعبیر دیگر، خداوند بزرگترین معلم اخلاق و مربی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است، و قرب و نزدیکی به خدا جز از طریق تخلُّق به اخلاق الهی امکان پذیر نیست!

بنابراین، هر فضیلت اخلاقی رابطه ای میان انسان و خدا ایجاد می کند و او را گام به گام به ذات مقدّسش نزدیکتر می سازد.

زندگی پیشوایان دینی نیز سرتاسر بیانگر همین مسأله است که آنها در همه جا به فضائل اخلاقی دعوت می کردند، و خود الگوی زنده و اسوه حسنه ای در این راه بودند و به خواست خدا در مباحث آینده در هر بحثی با نمونه های اخلاقی آنها آشنا خواهیم شد؛ و همین بس که قرآن مجید به هنگام بیان مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!» (۲)

نکته ها:

۱- تعریف علم اخلاق

در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم؛ «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قُفْل) و «خُلُق» (بر وزن افق) می باشد، به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می گردد، خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می بیند و خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است

(۱). تنبیه الخواطر، صفحه ۳۶۲.

(۲). سوره قلم، آیه ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴

که با چشم دل دیده می شود.

بنابراین می توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است» و

به گفته بعضی از دانشمندان، گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلییات درونی انسان ناشی می شود، نیز اخلاق گفته می شود (اولی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری).

«اخلاق» را از طریق آثارش نیز می توان تعریف کرد، و آن این که «گاه فعلی که از انسان سر می زند، شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر می زند (مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل به این است که یک ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می نامند.

اینجاست که «ابن مسکویه» در کتاب «تَهْذِیْبُ الْأَخْلَاقِ وَتَطْهیرُ الْأَعْرَاقِ»، می گوید:

«خُلُقُ هِمَانِ حَالَتِ نَفْسَانِیْ اَسْتِ کِهْ اِنْسَانِ رَا بِهْ اِنْجَامِ کَارِهَائِیِ دَعْوَتِ مِیْ کَنْدِ بِیْ اَنِ کِهْ نِیَازِ بِهْ تَفْکَرِ و اِنْدِیْشِهْ دَاشْتِهْ بَاشَد.»
(۱)

همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می گوید:

«بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می شود.»
(۲)

و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می کنند: «ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می شود، و آنها که منشا اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می گویند.

و نیز از همین جا می توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه ها و آثار آن سخن می گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با

صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می دهد».

البته همان طور که گفته شد، گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه «اخلاق» اطلاق می شود؛ مثلاً، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیت نشان می دهد به او

(۱). تهذیب الاخلاق، صفحه ۵۱.

(۲). حقائق، صفحه ۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵

می گویند: این اخلاق بدی است، و بعکس هنگامی که بذل و بخشش می کند می گویند:

این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو، علت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می شود.

بعضی از غربیها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می کنیم یکسان است، از جمله در کتاب «فلسفه اخلاق» از یکی از فلاسفه غرب به نام «ژکس» می خوانیم که می گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد.» (۱)

در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم اخلاق می گوید: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می تواند به هدفش برسد، علم اخلاق است.» (۲)

این سخن کسانی است که برای ارزشهای والای انسانی اهمیت خاصی قائل نیستند بلکه از نظر آنان رسیدن به هدف (هر چه باشد) مطرح است؛ و اخلاق از نظر آنها چیزی جز اسباب وصول به هدف نیست!

۲- رابطه اخلاق و فلسفه

فلسفه در یک مفهوم کلی به معنی آگاهی بر تمام جهان هستی است به مقدار توان انسانی؛ و به همین دلیل، تمام علوم می تواند در این مفهوم کلی و جامع داخل باشد؛ و روی همین جهت، در

اعصار گذشته که علوم محدود و معدود بود، علم فلسفه از همه آنها بحث می کرد، و فیلسوف کسی بود که در رشته های مختلف علمی آگاهی داشت.

در آن روزها فلسفه را به دو شاخه تقسیم می کردند:

الف- اموری که از قدرت و اختیار انسان بیرون است که شامل تمام جهان هستی بجز افعال انسان، می شود.

(۱). فلسفه اخلاق، صفحه ۹.

(۲). الاخلاق النظریّه، صفحه ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶

ب- اموری که در اختیار انسان و تحت قدرت او قرار دارد؛ یعنی، افعال انسان.

بخش اول را حکمت نظری می نامیدند، و آن را به سه شاخه تقسیم می کردند.

۱- فلسفه اولی یا حکمت الهی که درباره احکام کلی وجود و موجود و مبدأ و معاد صحبت می کرد.

۲- طبیعیات که آن هم رشته های فراوانی داشت.

۳- ریاضیات که آن هم شاخه های متعددی را در بر می گرفت.

اما قسمتی که مربوط به افعال انسان است، آن را حکمت عملی می دانستند و آن نیز به سه شاخه تقسیم می شد.

۱- اخلاق و افعالی که مایه سعادت یا بدبختی انسان می شود و همچنین ریشه های آن در درون نفس آدمی.

۲- تدبیر منزل است که مربوط است به اداره امور خانوادگی و آنچه تحت این عنوان می گنجد.

۳- سیاست و تدبیر مُدُن که درباره روشهای اداره جوامع بشری سخن می گوید.

و به این ترتیب آنها به اخلاق شکل فردی داده، آن را در برابر «تدبیر منزل» و «سیاست مُدن» قرار می دادند.

بنابراین «علم اخلاق» شاخه ای از «فلسفه عملی» یا «حکمت عملی» است.

ولی امروز که علوم شاخه های بسیار فراوانی پیدا کرده و به همین دلیل از هم جدا شده است، فلسفه و حکمت غالباً به همان

معنی حکمت نظری و آن

هم شاخه اول آن، یعنی امور کلی مربوط به جهان هستی، و همچنین مبدأ و معاد اطلاق می شود. (دقت کنید)

در این که حکمت نظری با ارزشتر است یا حکمت عملی، در میان فلاسفه گفتگو است، گروهی اولی را با ارزشتر می دانستند و گروهی دومی را، و اگر ما از زاویه های مختلف نگاه کنیم حرف هر دو گروه صحیح است که فعلاً جای بحث آن نیست.

درباره رابطه «فلسفه» و «اخلاق» باز هم به مناسبتهای دیگر به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷

۳- رابطه اخلاق و عرفان

اما در مورد رابطه «اخلاق» و «عرفان» و اخلاق و «سیر و سلوک الی الله» نیز می توان گفت: «عرفان» بیشتر به معارف الهی می نگرد، آن هم نه از طریق علم و استدلال، بلکه از طریق شهود باطنی و درونی، یعنی قلب انسان آن چنان نورانی و صاف گردد و دیده حقیقت بین او گشوده شود و حجابها بر طرف گردد که با چشم دل ذات پاک خدا و اسماء و صفات او را ببیند و به او عشق ورزد.

بدیهی است علم اخلاق چون می تواند به برطرف شدن رذائل اخلاقی که حجابهایی است در برابر چشم دل، کمک کند؛ یکی از پایه های عرفان الهی و مقدمات آن خواهد بود.

و اما «سیر و سلوک الی الله» که هدف نهایی آن، رسیدن به «معرفه الله» و قرب جوار او است، آن هم در حقیقت مجموعه ای از «عرفان» و «اخلاق» است. سیر و سلوک درونی، نوعی عرفان است که انسان را روز به روز به ذات پاک او نزدیکتر می کند، حجابها را کنار می زند، و راه را برای وصول به حق هموار می سازد؛

و سیر و سلوک برونی همان اخلاق است، منتها اخلاقی که هدفش را تهذیب نفوس تشکیل می دهد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادی.

۴- رابطه «علم» و «اخلاق»

در آیات مورد بحث دیدیم که قرآن مجید کراراً تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تزکیه و پاکسازی اخلاقی قرار می دهد؛ گاه «تزکیه» را بر «تعلیم» مقدم می دارد، و گاه «تعلیم» را بر «تزکیه»؛ و این نشان می دهد که میان این دو رابطه عمیقی است. یعنی هنگامی که انسان از خوبی و بدی اعمال و صفات اخلاقی آگاه گردد و آثار و پیامدهای هر یک از صفات «فضیلت» و «رذیلت» را بداند، بی شک در تربیت و پرورش او مؤثر است؛ بطوری که می توان گفت بسیاری از زشتیهای عمل و اخلاق، از ناآگاهیها

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸

سرچشمه می گیرد. به همین دلیل، اگر علم و آگاهی جای جهل و نادانی را بگیرد، و به تعبیر دیگر، سطح فرهنگ بالا برود، بسیاری از زشتیها جای خود را به زیباییها، و بسیاری از مفاصد اخلاقی جای خود را به محاسن اخلاقی می دهد؛ ولی باید توجه داشت این مسأله کلیت ندارد.

و متأسفانه گاه در این مسأله مبالغه شده، گروهی راه افراط را پیش گرفته، و گروهی راه تفریط را.

گروهی به پیروی از گفتار معروف سقراط، فیلسوف یونانی، که معتقد بود علم و حکمت سرچشمه اخلاق حمیده است، و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است، عقیده دارند که تنها راه برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پیدایش فضائل اخلاقی گسترش علم و دانش و بالا بردن سطح افکار جامعه است، و به این ترتیب «فضیلت» مساوی با «معرفت» می شود.

آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به

دنبال بدی و شرّ نمی رود، و اگر خوبی را تشخیص دهد آن را رها نمی سازد، پس وظیفه ما آن است که هم برای خود و هم دیگران کسب آگاهی کنیم، و نتایج خیر و شرّ، و بد و نیکو را بدانیم، تا جوانه های فضائل اخلاقی بر شاخسار وجود ما ظاهر شود!

در مقابل شاید کسانی هستند که مایلند رابطه این دو را بکلی نفی کنند، و بگویند که دانش و هوشیاری در افراد آلوده، سبب می شود که جنایات را هوشیارانه تر انجام دهند، و طبق مثل معروف: «دزدانی که با چراغ می آیند، کالاهای گزیده تر می برند!»

ولی انصاف این است که رابطه علم و اخلاق را نه می توان بکلی انکار کرد و نه می توان بطور کامل، اخلاق را معلول علم دانست.

شاهد این سخن تجارب زنده ای است که از جامعه کسب کرده ایم؛ افراد آلوده ای بودند که وقتی آنها را به حسن و قبح اعمالشان آگاه کرده ایم، و به نتایج سوء اعمال و افعال بد آشنا شده اند، دست از کار خود برداشته، و گرایش به خوبیها پیدا کرده اند، حتّی در خودمان نیز این تجربه را داشته ایم.

در مقابل افرادی را می شناسیم که آگاهی کافی به نیک و بد اعمال و نتایج و آثار آن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹

دارند ولی همچنان به بدی ادامه می دهند، و اخلاق سوء بر وجود آنها حاکم است.

اینها همه به خاطر آن است که انسان موجودی است دو بعدی، یک بُعد وجود او را علم و ادراک و آگاهی تشکیل می دهد، و یک بُعد وجود او را امیال و غرائز و شهوات؛ به همین دلیل، گاه با میل و اختیار خود بُعد اوّل را ترجیح

می دهد و گاه دوم را.

از اینجا روشن می شود، آنها که یکی از دو قول بالا را پذیرفته اند انسان را یک بُعدی فرض کرده، و توجه به بُعد دیگر وجود انسان نداشته اند.

از آیات دیگر قرآن نیز بخوبی می توان آنچه را که گفتیم استفاده کرد.

قرآن مجید در چندین آیه به رابطه ای میان جهل و اعمال سوء اشاره کرده است؛ مثلاً، می فرماید: «أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُم سُوءً بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره انعام، آیه ۵۴)

شبهه همین معنی در سوره نساء، آیه ۱۷ و سوره نحل، آیه ۱۱۹ نیز آمده است.

بدیهی است منظور در اینجا جهل مطلق نیست که با توبه سازگار نباشد بلکه مرتبه ای از مراتب جهل است که اگر بر طرف گردد انسان به راه حق روی می آورد.

در جلد اول از دوره اول پیام قرآن در آنجا که بحث درباره معرفت و شناخت آمده، آیات بسیاری نقل کرده ایم که از آنها استفاده می شد، جهل سرچشمه کفر است، جهل سرچشمه اشاعه فساد، تعصب و لجاجت، بهانه جویی، تقلید کورکورانه، اختلاف و پراکندگی، سوءظن و بدبینی، جسارت و بی ادبی و در یک جمله جهل مایه دگرگون شدن بسیاری از ارزشها است! «۱»

از سوی دیگر، در بعضی از آیات صریحاً می گوید: «کسانی هستند که با علم و آگاهی، راه غلط را می پیمایند؛ مثلاً، درباره آل فرعون می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛ آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین

(۱). پیام قرآن، دوره اول، جلد ۱، ص ۸۶ تا ۹۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰

و درباره گروهی از اهل کتاب می فرماید: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ آنها بر خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند.» (سوره آل عمران، آیه ۷۵).

شبه همین معنی در چند آیه بعد از آن نیز آمده است (سوره آل عمران، آیه ۷۸).

علم و آگاهی در این آیه ممکن است اشاره به آگاهی بر موضوع دروغ باشد، ولی باز هم شاهد مدّعی ما است، چرا که حکم عقل و شرع درباره دروغ و زشتی آن، چیزی نیست که بر کسی مکتوم باشد.

تجربیات روزمره نیز این واقعیت را نشان می دهد که آگاهی بر زیانهای اخلاق رذیله در بسیاری از موارد می تواند باز دارنده باشد، و در عین حال موارد زیادی هم دیده می شود که افراد آگاه، دست به اعمال سوء زده، و اخلاق رذیله را برای خود ترجیح می دهند. و به این ترتیب، مکتب واسطه در اینجا با واقعیتها منطبق تر است. (دقت کنید)

۵- آیا اخلاق قابل تغییر است؟

اشاره

سرنوشت علم اخلاق و تمام بحثهای اخلاقی و تربیتی به این مسأله بستگی دارد، زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نباشد نه تنها علم اخلاق بیهوده خواهد بود، بلکه تمام برنامه های تربیتی انبیا و کتابهای آسمانی لغو خواهد شد؛ تعزیرات و تمام مجازاتهای بازدارنده نیز بی معنی خواهد بود.

بنابراین، وجود آن همه برنامه های اخلاقی و تربیتی در تعالیم انبیاء و کتب آسمانی و نیز وجود برنامه های تربیتی در تمام جهان بشریت، و همچنین مجازاتهای بازدارنده در همه مکاتب جزائی، بهترین دلیل بر این است که قابلیت تغییر اخلاق، و روشهای اخلاقی، نه تنها از سوی

تمام پیامبران که از سوی همه عقلای جهان پذیرفته شده است.

امّا با این همه، عجیب است که فلاسفه و علمای اخلاق بحثهای فراوانی درباره این که «آیا اخلاق قابل تغییر است یا نه؟» مطرح کرده اند!

بعضی می گویند: اخلاق قابل تغییر نیست! و آنها که بدگوهرند و طینتی ناپاک دارند عوض نمی شوند، و به فرض که تغییر یابند، سطحی و ناپایدار است و بزودی به حال اول

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱

باز می گردند!

آنها برای خود دلائلی دارند از جمله این که ساختمان جسم و جان رابطه نزدیکی با اخلاق دارد، و در واقع اخلاق هر کس تابع چگونگی آفرینش روح و جسم اوست، و چون روح و جسم آدمی عوض نمی شود، اخلاق او نیز قابل تغییر نیست.

جمعی از شعرا که پیرو این طرز تفکر بوده اند نیز در اشعار خود بطور گسترده به این مطلب اشاره کرده اند (هر چند ممکن است اشعار آنها را بر نوعی مبالغه در این امر حمل کرد).

نمونه ای از اشعار شعرای معروف را در این زمینه در ذیل می خوانید:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی؟
ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس! باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس!***

بر سیه دل چه سود خواندن و عظمی نرود میخ آهنین در سنگ آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از آن به صیقل زنگ!***

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بد گهر باشد سگ

به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد! خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد! *** دلیل دیگری که برای این امر ذکر کرده اند این است که دگرگون شدن اخلاق به واسطه عوامل خارجی، از قبیل تأدیب و نصیحت و اندرز است، و هنگامی که این عوامل زایل گردد، انسان به اخلاق اصلی خود باز خواهد گشت، درست مانند سردی آب که به وسیله عوامل حرارت زاز بین می رود و هنگامی که آن عوامل از بین برود، حرارت را پس داده، به حال اول باز می گردد!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲

این طرز فکر و این گونه استدلالات همه مایه تأسف و سبب انحطاط جوامع بشری است!

طرفداران «قابلیت تغییر» در امور اخلاقی، از دو دلیل فوق چنین پاسخ می گویند:

۱- ارتباط اخلاق با ساختمان روح و جسم انسان قابل انکار نیست، ولی این ارتباط به اصطلاح در حد «مقتضی» است نه «علت تامه»، یعنی می تواند زمینه ساز باشد نه این که الزاماً و اجباراً تأثیر قطعی بگذارد، همان گونه که بسیاری از افرادی که از پدران و مادران مبتلا به پاره ای از بیماریها متولد می شوند زمینه آلودگی به آن بیماریها را دارند، ولی با این حال می توان با پیشگیریهای مخصوص جلو تأثیر عامل وراثت را گرفت.

افراد ضعیف البنیه از نظر جسمانی با استفاده از بهداشت و ورزش، افراد نیرومندی می شوند و بعکس، افراد قوی البنیه بر اثر ترک این دو، ضعیف و ناتوان خواهند شد.

افزون براین، روح و جسم انسان نیز قابل تغییر است تا چه رسد به اخلاق زاییده از آن!

می دانیم تمام «حیوانات اهلی امروز» یک روز در زمره حیوانات وحشی

بودند، انسان آنها را گرفت و رام کرد، و به صورت حیوانات اهلی در آورد؛ بسیاری از گیاهان و درختان میوه نیز چنین بوده اند. جایی که با تربیت بتوان خلق و خوی یک حیوان و ویژگیهای یک گیاه یا درخت را تغییر داد چگونه نمی توان اخلاق انسان را به فرض که اخلاق ذاتی باشد تغییر داد؟

هم اکنون نیز بسیاری از حیوانات را برای کارهایی که بر خلاف طبیعت آنهاست تربیت می کنند و آنها این کارها را بخوبی انجام می دهند.

۲- از آنچه در بالا گفته شد پاسخ استدلال دیگر آنان نیز روشن می شود زیرا گاه عوامل بیرونی آن قدر تأثیر قوی دارد که ویژگیهای ذاتی را بکلی دگرگون می سازد، و حتی ویژگیهای جدید به وراثت به نسلهای آینده نیز می رسد همان گونه که در حیوانات اهلی مثال زده شد.

تاریخ، انسانهای بسیاری را نشان می دهد که بر اثر تربیت بکلی خلق و خوی خود را تغییر دادند، و به اصطلاح یک صد و هشتاد درجه چرخش کردند، افرادی که یک روز مثلاً در صف دزدان قهار جای داشتند به زاهدان و عابدان مشهوری مبدل گشتند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳

توجه به طرز به وجود آمدن یک ملکه اخلاقی به ما این قدرت را می دهد که راه از میان بردن آن را نیز پیدا کنیم؛ مسأله چنین است که هر عمل خوب یا بد اثر موافق خود را در روح انسان باقی می گذارد، و روح را تدریجاً به سوی خود جلب می کند، تکرار این عمل آن اثر را بیشتر و قوی تر می سازد، و کم کم کیفیتی به نام «عادت» حاصل می شود، و هر گاه عادت استمرار یابد به

صورت «ملکه» در می آید.

بنابراین، همان گونه که عادات و ملکات اخلاقی زشت در سایه تکرار عمل تشکیل می گردد، از همین طریق قابل زوال است؛ البته، اثر تلقین، تفکر، تعلیمات صحیح و محیط سالم در فراهم کردن زمینه های روحی برای پذیرش و تشکیل ملکات خوب را نمی توان نادیده گرفت.

*** در اینجا قول سومی نیز وجود دارد و آن این که بعضی از صفات اخلاقی قابل تغییر است، و بعضی غیر قابل تغییر، آن صفاتی که طبیعی و فطری است، قابل تغییر نمی باشد، ولی آن صفاتی که عوامل خارجی دارد قابل تغییر است. «۱»

این قول نیز فاقد هرگونه دلیل است، زیرا این تفصیل و تفاوت گذاری، بین صفات فرع، بر قبول اخلاق طبیعی و فطری است، در حالی که چنین چیزی ثابت نیست؛ و به فرض که چنین باشد چه کسی می تواند ادعا کند که صفات فطری قابل تغییر نیست؟ مگر حیوانات وحشی را نمی توان اهلی کرد؟ مگر تعلیم و تربیت نمی تواند آن قدر ریشه دار شود که اعماق وجود انسان را دگرگون سازد؟

آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است

آنچه را در بالا- گفتیم از نظر دلائل عقلی و تاریخی بود، هنگامی که به دلائل نقلی یعنی آنچه از مبدأ وحی و سخنان معصومین علیهم السلام به دست آمده مراجعه کنیم مسأله از این هم روشنتر است؛ زیرا:

(۱). محقق نراقی در جامع السعادات این نظریه را برگزیده است (جامع السعادات جلد ۱، ص ۲۴).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴

۱- نفس مسأله بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و بطور کلی مأموریتی که آنها برای هدایت و تربیت همه انسانها داشتند، محکمترین دلیل بر امکان تربیت و پرورش فضائل اخلاقی

در تمام افراد بشر است.

آیاتی مانند: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲) «۱» و آیات مشابه آن بخوبی نشان می دهد که هدف از مأموریت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هدایت و تربیت و تعلیم و تزکیه همه کسانی بود که در «ضلالِ مُبِينٍ» و گمراهی آشکار بودند.

۲- تمام آیاتی که خطاب به همه انسانها به عنوان «یا بَنِي آدَمَ» و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ»، و «یا عِبَادِي می باشد و مشتمل بر اوامر و نواهی و مسائل مربوط به تهذیب نفوس و کسب فضائل اخلاقی است، بهترین دلیل بر امکان تغییر «اخلاق رذیله» و اصلاح صفات ناپسند است، در غیر این صورت، عمومیت این خطابها لغو و بیهوده خواهد بود.

ممکن است گفته شود: این آیات غالباً مشتمل بر احکام است، و احکام مربوط به جنبه های عملی است، در حالی که اخلاق ناظر به صفات درونی است.

ولی نباید فراموش کرد که «اخلاق» و «عمل» لازم و ملزوم یکدیگر و به منزله علت و معلولند، و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ هر اخلاق خوبی سرچشمه اعمال خوب است، همان گونه که اخلاق رذیله، اعمال زشت را به دنبال دارد؛ و در مقابل، اعمال نیک و بد نیز اگر تکرار شود تدریجاً تبدیل به خلق و خوی خوب و بد می شود.

۳- اعتقاد به عدم امکان تغییر اخلاق سر از اعتقاد به جبر در می آورد؛ زیرا مفهومی این است که صاحبان اخلاق بد و خوب قادر به تغییر آن نیستند و چون اعمال آنها بازتاب اخلاق آنها است، پس

در انجام کار خوب یا بد مجبورند، و در عین حال مکلف به انجام خوبیها و ترک بدیها هستند؛ این عین جبر است، و تمام مفاسدی را که مذهب جبر دارد بر آن مترتب می شود «۲».

(۱). آیه ۱۶۴ آل عمران نیز همین مضمون را در بردارد.

(۲). به اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۵۵ و کشف المراد، بحث قضا و قدر درباره مفاسد مذهب جبر مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵

۴- آیاتی که با صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می کند و از رذایل اخلاقی بر حذر می دارد نیز دلیل محکمی است بر امکان تغییر صفات اخلاقی، مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا؛ هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده سازد نومید و محروم گشته است.» (سوره شمس - آیه ۹ و ۱۰).

تعبیر به «دَسَّيْهَا» از ماده «دَسَّ» و «دسیسه» در اصل به معنی آمیختن شیء ناپسندی با چیز دیگر است؛ مثل این که گفته می شود: «دَسَّ الحنطه بالتراب؛ گندم را با خاک مخلوط کرده»، این تعبیر نشان می دهد که طبیعت انسان بر پاکی و تقوا است و آلودگیها و رذائل اخلاقی از خارج بر انسان نفوذ می کند و هر دو قابل تغییر و تبدیل است.

در آیه ۳۴ سوره فصیلت می خوانیم: «ادْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمن است گویی دوست گرم و صمیمی (و قدیمی تو) است!»

این آیه بخوبی نشان می دهد که عداوت و

دشمنیهای عمیق که در خلق و خوی انسان ریشه دوانده باشد، با محبت و رفتار شایسته ممکن است تبدیل به دوستیهای داغ و ریشه دار شود؛ اگر اخلاق، قابل تغییر نبود، این امر امکان نداشت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی در این زمینه دیده می شود مانند احادیث زیر:

۱- حدیث معروف اَنِّي بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ «۱»

، دلیل واضحی بر امکان تغییر صفات اخلاقی است.

۲- روایات فراوانی که تشویق به حسن خلق می کند، مانند: حدیث نبوی: «لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَخْتِاجُ أَنْ يَكُونَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ؛ اگر بندگان می دانستند که حسن خلق چه منافعی دارد، یقین پیدا می کردند که محتاج به اخلاق نیکند!» «۲»، نشانه دیگر است.

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّينِ؛ اخلاق خوب، نیمی از دین است.» «۳»

(۱). سفینه البحار، (ماده خلق).

(۲). بحار، جلد ۱۰، ص ۳۶۹.

(۳). بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶

۴- و در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ، الْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ؛ اخلاق خوب از میوه های عقل و آگاهی است و اخلاق بد از ثمرات جهل و نادانی است.» «۱»

و از آنجا که «علم» و «جهل» قابل تغییر است، اخلاق هم به تبع آن قابل تغییر می باشد.

۵- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «أَنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْآخِرَةِ وَشَرَفِ الْمَنَازِلِ وَأَنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ؛ بنده خدا به وسیله حسن اخلاق به درجات عالی آخرت و بهترین مقامات می رسد، در حالی که ممکن است از نظر عبادت ضعیف

در این حدیث اولاً مقایسه حسن اخلاق به عبادت، و ثانیاً ذکر درجات بالای اخروی که حتماً مربوط به اعمال اختیاری است، و ثالثاً تشویق به تحصیل حسن خلق، همگی نشان می‌دهد که اخلاق یک امر اکتسابی است، نه اجباری و الزامی و خارج از اختیار! (دقت کنید)

این گونه روایات و تعبیرات گویا و پرمعنی در کلمات معصومین علیهم السلام زیاد دیده می‌شود (۳) و همه آنها نشان می‌دهد که صفات اخلاقی قابل تغییر است، و گرنه این تعبیرات و تشویقها لغو و بیهوده بود.

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به یکی از یارانش به نام «جریر بن عبد الله» فرمود: «أَنَّكَ امْرَأَةٌ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ خُلُقَكَ فَأَحْسِنْ خُلُقَكَ؛ خداوند به تو چهره زیبا داده، اخلاق خود را نیز زیبا کن!» (۴) کوتاه سخن این که: کتب روایی ما پُر از روایاتی است که همگی دلالت بر امکان تغییر اخلاق آدمی دارد. (۵)

(۱). غرر الحکم، ۱۲۸۰-۱۲۸۱.

(۲). محجّه البیضاء، ج ۵، ص ۹۳.

(۳). مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، در باب حسن الخلق (ص ۹۹) هیجده روایت در این زمینه نقل کرده است.

(۴). سفینه البحار، ماده خلق.

(۵). به جلد دوم اصول کافی و روضه کافی، و جلد سوم میزان الحکمه و جلد اول سفینه البحار، در ابواب مناسب مراجعه فرماید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷

این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که تشویق به فضائل اخلاقی می‌کند پایان می‌دهیم، فرمود: «الْكَرَمُ حُسْنُ السَّجِيَّةِ وَاجْتِنَابُ الدَّنِيَّةِ؛ ارزش و کیفیت انسان به اخلاق پسندیده و اجتناب و

دلایل طرفداران عدم تغییر اخلاق

در برابر دلایل بالا بعضی به روایاتی تمسک جسته اند که در نظر بدوی از آنها چنین بر می آید که اخلاق قابل تغییر نیست، از جمله:

۱- در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

«النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ؛ مردم همچون معدنهای طلا و نقره اند، بهترین آنها در زمان جاهلیت بهترین آنها در اسلامند.»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «إِذَا سَمِعْتُمْ أَنَّ جَبَلًا زَالَ عَنْ مَكَانِهِ فَصَيْدٌ قُوهُ، وَإِذَا سَمِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَنْ خُلُقِهِ فَلَا تُصَيْدُ قُوهُ! فَإِنَّهُ سَيَعُودُ إِلَى مَا جَبَلَ عَلَيْهِ! هر گاه بشنوید کوهی از جایش حرکت کرده، تصدیق کنید، اما اگر بشنوید کسی اخلاقش را رها نموده تصدیق نکنید! چرا که بزودی به همان فطرت خویش باز می گردد!» «۲»

پاسخ

تفسیر این گونه روایات به قرینه دلایل روشن سابق و روایاتی که صراحت در امکان تغییر اخلاق دارد، چندان مشکل نیست.

زیرا این نکته قابل قبول است که روایات مردم ذاتاً متفاوت است، بعضی همچون معدن طلا هستند و بعضی نقره، ولی اینها دلیل بر این نمی شود که این روایات قابل تغییر نباشند؛ و به تعبیر دیگر، این گونه صفات روحی در حد مقتضی است نه علت تامه، لذا با تجربه دیده ایم که این افراد بر اثر تعلیم و تربیت بکلی عوض می شوند.

(۱). غرر الحکم.

(۲). جامع السعاده، جلد اول، صفحه ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸

اضافه بر این، اگر ما بخواهیم مطابق این حدیث حکم کنیم باید بگوییم که همه مردم دارای اخلاق نیکنند، بعضی خوبند و بعضی خویتر،

(همانند نقره و طلا)، بنابراین، جایی برای اخلاق رذیله طبیعی وجود نخواهد داشت. (دقت کنید)

در مورد حدیث دوم نیز مسأله جنبه مقتضی دارد نه علت تامه، و یا به تعبیر دیگر ناظر به غالب مردم است نه همه مردم؛ و گرنه مضمون حدیث، مخالف صریح تواریخی است که در دست است و نشان می دهد افرادی اخلاق خود را تغییر داده اند، و تا پایان عمر بر همان روش باقی ماندند.

همچنین مخالف تجربیات روزمره ما است که بسیاری از افراد فاسد را می بینیم به وسیله تعلیم و تربیت راه زندگی خود را عوض می کنند و تا آخر نیز بر روش جدید می مانند.

کوتاه سخن این که: در عین قبول تفاوت روحیات و سجایای اخلاقی مردم با یکدیگر، هیچ کس مجبور نیست که بر اخلاق بد باقی بماند، یا بر اخلاق خوب؛ صاحبان سنجیه نیک ممکن است بر اثر هواپرستی در منجلاب اخلاق سوء سقوط کنند و صاحبان سجایای زشت، ممکن است زیر نظر استاد مربی و در سایه خودسازی به بالاترین مراحل کمال عروج نمایند!

این نکته نیز گفتنی است که بعضی از افراد فاسد و مفسد، برای این که اعمال خود را توجیه کنند، به این گونه منطقیها روی می آورند که خدا ما را چنین آفریده، اگر می خواست، می توانست ما را با اخلاق دیگری بیافریند!

به هر حال، روی آوردن به مکتب طرفداران عدم قابلیت تغییر اخلاق نتیجه ای جز سقوط در دامان اعتقاد به جبر، و انکار مکتب انبیا و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و روانکاوان و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داشت.

۶- تاریخچه علم اخلاق

بحث فوق را با فشرده ای از «تاریخچه علم اخلاق» پایان می دهیم:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص:

بی شک بحثهای اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد آغاز شد، زیرا ما معتقدیم که حضرت آدم علیه السلام پیامبر خدا بود، نه تنها فرزندان او را با دستوره‌های اخلاقی آشنا ساخت بلکه خداوند از همان زمانی که او را آفرید و ساکن بهشت ساخت مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی اش به او آموخت.

سایر پیامبران الهی یکی پس از دیگری به تهذیب نفوس و تکمیل اخلاق که خمیر مایه سعادت انسانها است پرداختند، تا نوبت به حضرت مسیح علیه السلام رسید که بخش عظیمی از دستوراتش را مباحث اخلاقی تشکیل می دهد، و همه پیروان و علاقه مندان او، وی را به عنوان معلّم بزرگ اخلاق می شناسند.

امّا بزرگترین معلّم اخلاق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که با شعار «أَنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» مبعوث شد و خداوند درباره خود او فرموده است: «وَ أَنْتَكَ لَعَلِّي خُلِقْتُ عَظِيمٌ؛ اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است!» (۱)

در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که به عنوان معلّم اخلاق از قدیم الایام شمرده می شدند، مانند: افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان.

به هر حال بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیه السلام به گواهی روایات اخلاقی گسترده ای که از آنان نقل شده، بزرگترین معلّمان اخلاق بودند؛ و در مکتب آنها مردان برجسته ای که هر کدام از آنها را می توان یکی از معلّمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند.

زندگانی پیشوایان معصوم علیه السلام و یاران با فضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیت اخلاقی و فضائل آنها می باشد.

امّا این که «علم اخلاق» از چه زمانی در اسلام پیدا شد و

مشاهیر این علم چه کسانی بودند داستان مفصّلی دارد که در کتاب گرانبهای «تأسیس الشّیعه لعلوم الاسلام» نوشته آیت الله صدر، به گوشه ای از آن اشاره شده است.

نامبرده این موضوع را به سه بخش تقسیم می کند:

(۱). سوره قلم، آیه ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۰

الف- می گوید اولین کسی که علم اخلاق را تأسیس کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی علیه السلام) بعد از بازگشت از صفین، اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود؛ و ملکات فضیلت و صفات رذیلت به عالی ترین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است! (۱)

این نامه را (علاوه بر مرحوم سید رضی در نهج البلاغه) گروهی دیگر از علمای شیعه نقل کرده اند.

بعضی از دانشمندان اهل سنّت مانند ابو احمد حسن بن عبد الله عسکری نیز در کتاب الزّواجر و المواعظ تمام آن را آورده و می افزاید:

«لَوْ كَانَ مِنَ الْحِكْمَةِ مَا يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ بِالذَّهَبِ لَكَانَتْ هَذِهِ؛ اگر از کلمات پندآموز، چیزی باشد که با آب طلا باید نوشته شود، همین نامه است!»

ب- نخستین کسی که کتابی به عنوان «علم اخلاق» نوشت اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی بود که در قرن دوم می زیست، کتابی به نام صفة المؤمن و الفاجر تألیف کرد (که نخستین کتاب شناخته شده اخلاقی در اسلام است).

ج- نامبرده سپس گروهی از بزرگان این علم را اسم می برد (هر چند صاحب کتاب و تألیفی نبوده اند، از آن جمله:

«سلمان فارسی» است که از علی علیه السلام درباره اش نقل شده که فرمود: «سَلِمَانُ الْفَارِسِيُّ مِثْلُ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ - عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ، بَحْرٌ لَا يُتْرَفُ، وَ

هُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ سلمان فارسی همانند لقمان حکیم است - دانش اولین و آخرین را داشت و او دریای بی پایانی بود و او از ما اهل بیت است.» (۲)

۲- «ابو ذر غفاری» است (که عمری را در ترویج اخلاق اسلامی گذراند و خود نمونه اتم آن بود. درگیری های او با خلیفه سوم «عثمان» و همچنین «معاویه» در مسائل اخلاقی معروف است؛ و سرانجام جان خویش را نیز بر سر این کار نهاد.

(۱). رساله حقوق امام سجّاد علیه السلام و دعای مکارم الاخلاق و بسیاری از دعاها و مناجاتهای دیگر نیز در طلیعه آثار معروف اخلاقی در اسلام قرار دارند که هیچ اثری با آنها برابری نمی کند.

(۲). بحار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۱

۳- «عمّار یاسر» است که سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره او و یارانش مقام اخلاقی آنها را روشن می سازد، فرمود: «اِنَّ اِخْوَانِي الَّذِيْنَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضَوْا عَلَيَّ الْحَقِّ، اِنَّ عَمَّارًا ... ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَيَّ لِحَيْثِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَاطَالَ الْبُكَاءُ، ثُمَّ قَالَ: اَوْهَ عَلَيَّ اِخْوَانِي الَّذِيْنَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَاحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوْا الْفُرْضَ فَاَقَامُوهُ، اَحْيُوا السُّنَّةَ وَاَمَاتُوا الْبِدْعَةَ؛ کجا هستند برادران من! همانها که براه حق آمدند و در راه حق گام بر می داشتند، کجاست عمّار یاسر! ... سپس دست به محاسن شریف خود زد و مدّت طولانی گریست، پس از آن فرمود: آه بر برادرانم همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض دقت می کردند و آن را به پا می داشتند، سنتها را زنده کرده، و بدعتها را میراندند!» (۱)

۴- «نوف بکالی» که بعد از سنه ۹۰ هجری چشم از جهان

پوشید، و دارای مقام والایی در زهد و عبادت و علم اخلاق است.

۵- «محمّد بن ابی بکر» که راه و روش خود را از امیر مؤمنان علی علیه السلام می گرفت و در زهد و عبادت گام در جای گامهای او می نهاد، و در روایات به عنوان یکی از شیعیان خاصّ علی علیه السلام شمرده شده و در اخلاق، نمونه بود.

۶- «جارود بن مُنذِر» که از یاران امام چهارم و پنجم و ششم بود و از بزرگان علما است و در علم و عمل و جامعیت مقام والائی دارد.

۷- «حُذَیْفَه بن منصور» که از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام بود و درباره او گفته شده: «او علم را از این بزرگواران اخذ کرده و نبوغ خود را در مکارم اخلاق و تهذیب نفس نشان داد.»

۸- «عثمان بن سعید عمّری» که از وکلای چهارگانه معروف ولیّ عصر حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد، و از نواده های عمّار یاسر بود، بعضی درباره او گفته اند: «لَيْسَ لَهُ ثَانٍ فِي الْمَعَارِفِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْفِقْهِ وَالْأَحْكَامِ؛ او در معارف و اخلاق و فقه و احکام، دومی نداشت!»

و بسیاری دیگر از بزرگانی که ذکر نام همه آنها به درازا می کشد.

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۲

ضمناً در طول تاریخ اسلام کتابهای فراوانی در علم اخلاق نوشته شده است که از آن میان، کتب زیر را می توان نام برد:

۱- در قرن سوم کتاب «الْمَانِعَاتُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ» را نوشته جعفر بن احمد قمی که یکی از علمای بزرگ عصر خود بود می توان نام برد.

۲- در قرن چهارم کتاب «الآداب» و کتاب «مکارم الاخلاق» را

داریم که نوشته «علی بن احمد کوفی» است.

۳- کتاب «طهاره النّفس» یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نوشته ابن مشیکویه متوفای قرن پنجم از کتب معروف این فن است؛ او کتاب دیگری در علم اخلاق به نام «آداب العرب و الفرس» نیز دارد که شهرتش در حدّ کتاب بالا نیست.

۴- کتاب «تنبيه الخاطر و نزهه النّیاطر» که به عنوان مجموعه ورام مشهور است یکی دیگر از کتب معروف اخلاقی است که نوشته «ورّام بن ابی فوارس» یکی از علمای قرن ششم است.

۵- در قرن هفتم به آثار معروف خواجه نصیر طوسی، کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و آداب المتعلّمین برخورد می کنیم که هر کدام نمونه بارزی از کتب تصنیف شده در این علم در آن قرن است.

۶- در قرون دیگر نیز کتابهایی مانند ارشاد دلمی، مصابیح القلوب سبزواری، مکارم الاخلاق حسن بن امین الدّین، و الآداب الدّیّیه امین الدّین طبرسی، و محبّه البیضاء فیض کاشانی که اثر بسیار بزرگی در این علم است، و جامع السّیّادات و معراج السّعادة و کتاب اخلاق شبر و کتابهای فراوان دیگر. (۱)

مرحوم علامه تهرانی نام دهها کتاب را که در زمینه علم اخلاق نگاشته شده است در اثر معروف خود «الدّریعه» بیان نموده است. (۲)

این نکته نیز حائز اهمّیت است که بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان کتب سیر و سلوک، و بعضی تحت عنوان کتب عرفانی انتشار یافته است، و نیز بعضی از کتابها فصل یا فصول

(۱). تلخیص و اقتباس با تغییرات و اضافاتی از کتاب «تأسیس الشّیعه لعلوم الاسلام»، فصل آخر.

(۲). الدّریعه، جلد اوّل.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۳

مهمی را به علم

اخلاق تخصیص داده بی آن که منحصر به آن باشد که نمونه روشن آن کتاب بحار الانوار و اصول کافی است که بخشهای زیادی از آن در زمینه مسائل اخلاقی می باشد و از بهترین سرمایه ها برای این علم محسوب می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۵

فصل دوم: نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها

اشاره

بعضی از ناآگاهان، مسائل اخلاقی را، به عنوان یک امر خصوصی در زندگی شخصی می نگرند، و یا آنها را مسائل مقدّس روحانی و معنوی می دانند که تنها در زندگی سرای دیگر اثر دارد، در حالی که این یک اشتباه بزرگ است؛ اکثر مسائل اخلاقی بلکه همه آنها، آثاری در زندگی اجتماعی بشر دارد، اعم از مادی و معنوی، و جامعه انسانیت منهای اخلاق به باغ وحشی تبدیل خواهد شد که تنها قفسها می تواند جلو فعالیت‌های تخریبی این حیوانات انسان نما را بگیرد، نیروها به هدر خواهد رفت، استعدادها سرکوب خواهد شد، امتیّت و آزادی بازیچه دست هوسبازان می گردد و زندگی انسانی مفهوم واقعی خود را از دست می دهد.

اگر درست در تاریخ گذشته بیندیشیم، اقوام زیادی را پیدا می کنیم که هر کدام بر اثر پاره ای از انحرافات اخلاقی، شکست خورده یا بکلی نابود شدند.

چه بسیار زمامدارانی که بر اثر نقاط ضعف اخلاقی، قوم و ملت خود را در کام مصائب دردناکی فرو بردند، و چه بسیار فرماندهان فاسدی که جان سربازان خود را به خطر افکنده و بر اثر خودکامگی آنها را به خاک و خون کشیدند.

درست است که زندگی فردی نیز بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی و زیبایی ندارد؛ درست است که خانواده ها بدون اخلاق سامان نمی پذیرند؛ ولی از آنها مهمتر، زندگی اجتماعی بشر است که با حذف مسائل

اخلاقی به سرنوشت دردناکی گرفتار می شود که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۶

بدتر از آن تصوّر نمی شود.

ممکن است گفته شود، سعادت و خوشبختی و تکامل جوامع بشری را می توان در پرتو عمل به قوانین و احکام صحیح به دست آورد، بی آن که مبانی اخلاقی در افراد وجود داشته باشد.

در پاسخ می گوئیم عمل به مقررات و قوانین نیز بدون پشتوانه اخلاق ممکن نیست؛ تا از درون انسانها انگیزه هایی برای اجرای مقررات و قوانین وجود نداشته باشد، تلاشهای برونی به جایی نمی رسد.

زور و فشار، بدترین ضمانت اجرایی قوانین و مقررات است که جز در موارد ضروری نباید از آن استفاده کرد و در مقابل آن، ایمان و اخلاق، بهترین ضامن اجرایی قوانین و مقررات محسوب می شود.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و نمونه هایی از آیات قرآن را که ناظر به این مسأله مهم است مورد توجه قرار می دهیم:

۱- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره اعراف، آیه ۹۶).

۲- وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵)

۳- فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

۴- وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (سوره سبأ، آیه ۳۴)

۵- وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا

أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ - قَالَ أَنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۷

جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (سوره قصص، آیه ۷۷ و ۷۸)

۶- فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا - يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا - وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (سوره نوح، آیه ۱۰ تا ۱۲)

۷- وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ الرَّبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (سوره مائده، آیه ۶۶)

۸- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيوَةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سوره نحل، آیه ۹۷)

۹- وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى (سوره طه، آیه ۱۲۴)

۱۰- وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ (سوره انفال، آیه ۴۶)

ترجمه:

۱- و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

۲- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است!

۳- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم نرم (و مهربان) شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم

گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد!

۴- و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم!»

۵- و در آنچه خدا به تو داده. سرای آخرت را بطلب، و بهره ات را از دنیا فراموش مکن! و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن! و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۸

خدا مفسدان را دوست ندارد!- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرده که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند!

۶- به آنها گفتیم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است!- تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد!- و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد!

۷- و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده [قرآن برپادارند، از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند.

۸- هر کس کار شایسته ای انجام دهد. خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند،

خواهیم داد.

۹- و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم!

۱۰- ... و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، که سخن از رابطه برکات زمین و آسمان؛ باتقوا است، با صراحت می فرماید: ایمان و تقوا سبب می شود که برکات آسمان و زمین به سوی انسانها سرازیر گردد؛ و بعکس، تکذیب آیات الهی (و بی تقوایی) سبب نزول عذاب می گردد. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)

برکات آسمان و زمین، معنی وسیعی دارد که نزول بارانها، رویش گیاهان، فرونی نعمتها، و افزایش نیروهای انسانی را شامل می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۹

«برکت» در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است، و این واژه بر هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می گردد؛ بنابراین موجودات بی برکت آنها هستند که ثبات و قراری ندارند و زود فانی و نابود می شوند.

بسیارند از امتهایی که دارای امکانات مادی فراوان هستند و منابع زیرزمینی و روزمینی و انواع صنایع را دارند، ولی به خاطر تباهی اخلاق و فساد اعمال که نتیجه مستقیم فساد اخلاق است، این مواهب برای آنها ناپایدار و فاقد برکت است و غالباً در مسیر نابودی شان به کار گرفته می شود.

به همین دلیل، آیات قرآن، از کسانی سخن می گوید که نعمتهای آنها وبال و مایه بدبختی شان شد.

مثلاً، در آیه ۸۵ سوره توبه می خوانیم: «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»

مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، خدا می خواهد به وسیله آن، آنها را عذاب کند و جانشان بر آید در حالی که کافر باشند.»

آری! این نعمتها هنگامی که با فساد اخلاق توأم شود، هم مایه عذاب دنیا است، هم موجب خسران و زیان آخرت!

به تعبیر دیگر، هرگاه مواهب الهی با ایمان و اخلاق و اصول انسانی همراه باشد مایه عمران و آبادی و رفاه و آسایش و سعادت و نیکبختی است این همان چیزی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

بعکس، هرگاه با سوء اخلاق و بخل و ظلم و خودکامگی و هوسبازی همراه باشد، مایه تباهی و فساد است!

*** در دومین آیه، طریقه بسیار مؤثر و مهمی را برای پایان دادن به کینه توزیها و عداوتها، ارائه می دهد و نقش اخلاق را در برچیدن نفرتها و کینه ها روشن می سازد، می فرماید: «با نیکی، بدی را دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند.» (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ احْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

سپس می افزاید: این کار همه کس نیست، و این بزرگواری و سعه صدر، از هر کس

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۰

بر نمی آید، «تنها کسانی به این مرحله می رسند که دارای صبر و استقامتند، و تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می شوند، که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند!» (وَمَا يَلْقَاهَا اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يَلْقَاهَا اِلَّا دُوْحَطٌّ عَظِيمٌ)

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگها از آن زبانه می کشد و همه چیز را در کام خود فرو

می برد و خاکستر می کند.

حال اگر با روش بالا- (دفع بدی با نیکی) با آن برخورد شود، کینه ها، همچون برف در تابستان، بزودی ذوب می شود و از میان می رود، و جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می دارد، از جنایات می کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می سازد.

ولی همان گونه که قرآن می گوید، این کار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد. بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیئه با سیئه دفع گردد، خشونتها به صورت تصاعدی بالا می گیرد، و روز به روز دامنه آن گسترده تر می شود و مایه بدبختیهای عظیمی در سطح جامعه بشری می گردد! بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکی) شرایط و حدود و استثناهایی دارد که در جای خود مشروحاً خواهد آمد.

*** در سومین آیه، از تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم سخن می گوید و نشان می دهد یک مدیر متخلّق به اخلاق الهی تا چه حد در کار خود موفق است، و چگونه دلهای رمیده را در اطراف خود جمع و متحد می سازد، اتّحادی که مایه پیشرفت و تکامل جامعه ها است، می فرماید:

«از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش الهی بخواه، و در کارها با آنها مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن چرا که خدا

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۱

مَتَوَكِّلَانَ رَا دُوسْت دَارْد! (فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا

الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)

این آیه تأثیر عمیق حسن اخلاق را در پیشرفت امر مدیریتی و جلب و جذب دلها و وحدت صفوف و پیروزی و موفقیت جامعه نشان می دهد؛ بنابراین، تأثیر حسن اخلاق تنها در بعد الهی و معنوی آن خلاصه نمی شود، بلکه اثر وسیعی در زندگی مادی انسانها نیز دارد.

دستورات سه گانه ای که در ذیل آیه آمده یعنی مسأله «عفو و گذشت از خطاها» و «طلب آموزش از پیشگاه خدا» و «مشورت در کارها» نیز در همین راستا است، چرا که این خلق و خوی که از مهربانی و تواضع سرچشمه می گیرد سبب عفو و گذشت و استغفار و جبران خطاهای پیشین و احترام به شخصیت و ارزش وجودی انسانها می شود.

*** چهارمین آیه، آثار منفی بعضی از اخلاق سوء را نشان می دهد که همیشه و همه جا در برابر پیامبران راستین، گروهی مترفین قیام کردند، همانها که مست ناز و نعمت بودند، و روح تکبر و خودخواهی تمام وجودشان را پر کرده بود، می فرماید: «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبران انذار کننده نفرستادیم، مگر این که مترفین گفتند ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافریم!» (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ)

سپس می افزاید: آنها به قدری مغرور بودند که «گفتند اموال و اولاد ما (از شما) بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ)

این خلق و خوی زشت سبب می شود که در برابر هرگونه اصلاح اجتماعی بایستند؛ مردان حق را بکشند، و صدای

حق طلبان را خاموش کنند و بذر فساد و ظلم و طغیان در جامعه ها بپاشند، و از اینجا نمونه دیگری از تأثیر اخلاق سوء، در وضع جوامع بشری روشن می شود.

عجب این که روحیه استکبار ناشی از ناز و نعمت، سبب می شد که از نظر تفکر نیز گرفتار خطاهای زشت و روشنی بشوند، و کثرت و وفور نعمت را دلیل بر قرب خود در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۲

در گاه الهی پندارند که اگر ما مقرب در گاه او نبودیم، این همه نعمت به ما نمی داد! و به این ترتیب تمام ارزشهای معنوی و اخلاقی را انکار می کردند که قرآن در آیه بعد از آن، این منطق سست و واهی را درهم می ریزد، و معیار قرب در گاه الهی را ایمان و عمل صالح می داند.

نه تنها مشرکان ثروتمند قریش که همه ناز پروردگان و ثروت اندوزان مستکبر، همین موقف را در برابر پیامبران و مصلحان جوامع بشری داشتند.

*** در پنجمین آیه، به چهره دیگری از این مسأله رو به رو می شویم که داستان «قارون» ثروتمند مغرور و خودخواه بنی اسرائیل را بیان می کند.

هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل به او نصیحت کردند که «مال و ثروت عظیم خویش را ابزاری برای سعادت خود و جامعه ای که در آن زندگی می کنی قرار ده و آن گونه که خدا به تو احسان کرده است به خلق خدا نیکی کن، و راه ظلم و فساد را نپوی که خدا مفسدان را دوست ندارد!» (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَإِحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)

او با غرور و تکبر مخصوص

به خود گفت: «این ثروت عظیم را به وسیله علم و دانش (و لیاقت و کار دانی ام) به دست آورده ام!» (قَالَ أَنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي)

یعنی، نگویید خدا به من داده است، بگویید علم و لیاقت و درایت، به من داده است؛ و سرانجام همین کبر و غرور او را به وادی هولناک انکار آیات الهی و ادامه فساد و ظلم و همکاری با دشمنان حق و عدالت کشانید، و در یک حادثه عجیب، او و تمام اموالش در کام زمین فرو رفت.

و باز در اینجا مشاهده می کنیم که چگونه رذائل اخلاقی می تواند چهره اشخاص حتی جامعه ها را دگرگون سازد و از رسیدن به خیر و سعادت و نیکبختی باز دارد.

جالب این که در آیات قبل از آن می خوانیم که آگاهان بنی اسرائیل گفتند: «این همه شادی نکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد!» (اذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۳

بدیهی است شاد بودن و شاد زیستن در منطق اسلام و در هیچ منطقی کار بدی نیست، منظور در اینجا، شادی ناشی از غرور و غفلت و بی خبری از خدا و شادی آمیخته با ظلم و فساد و گناه است، همان شادی که به دنبال آن عریده های مستانه و سرکشی و فساد است و همه اینها بازتاب صفات زشتی است که در درون دل لانه گزیده است.

*** در ششمین آیه، شکایت حضرت نوح علیه السلام را در پیشگاه خدا می خوانیم که در لابه لای آن اشارات پر معنایی به تأثیر اعمال آدمی - و خلق و خواهایی که پشتوانه این اعمال است - در زندگی فردی و اجتماعی

انسان شده است، می فرماید: «بارالها! من به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید (و از مرکب غرور و نخوت فرود آید و از گناهان خویش و کفر و عناد و لجاج توبه کنید!) که او بسیار آمرزنده است- تا بارانهای پریرکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان یاری دهد و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان بگذارد.» (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا - يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا - وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ - وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا)

و در ادامه این آیات، سرپیچی آنها را از فرمانهای الهی و صفات زشت آنان را بر می شمرد، که سرچشمه اصلی گناهان آنها بود.

ممکن است آنچه در بالا- آمده به عنوان یک رابطه معنوی و الهی در میان ترک گناه و استغفار، با فزونی نعمتها تفسیر شود، ولی هیچ مانعی ندارد که این پیوند و ارتباط هم جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه ظاهری، لذا در جای دیگر از قرآن مجید می خوانیم:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.» (سوره روم، آیه ۴۱)

همین معنی در سوره هود به شکل دیگری آمده است که از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به مشرکان مکه می فرماید: «دعوت من این است که از پروردگار خویش آمرزش بطلبید و استغفار کنید، و به سوی او باز گردید، تا مواهب نیکو در مدت معینی در اختیار شما بگذارد! (وَإِنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) (سوره هود، آیه ۳)

بی شک بخشش

«متاع حسن» تا سرآمد معینی، اشاره به مواهب مادی زندگی دنیا

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۴

است که در گرو استغفار و توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا و تخلّق به اخلاق قرار داده شده است.

شک نیست که صفات زشت سرچشمه انواع گناهان است و گناهان سبب گسترش فساد در جامعه و از هم گسیختگی رشته وحدت و اتحاد و دوستی و برادری و اعتماد در میان آنها است و همین امر سبب عقب ماندگی در مسائل عمران و آبادی و توسعه اقتصادی و سلامت نفوس و رفاه مادی و تکامل معنوی می شود.

*** در هفتمین آیه، اشاره به وضع اهل کتاب و طغیان و سرکشی آنها کرده، می فرماید: «اگر اهل کتاب تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارش نازل شده است را برپا دارند (و تقوا پیشه کنند و عمل صالح به جا آورند) از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، (ولی) گروه اندکی از آنها میانه رو هستند (و از افراط و تفریط بر کنارند) اما اکثریت آنها اعمال بدی دارند! (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرِيَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ)

باز در اینجا رابطه و پیوند نزدیکی را در میان اعمال صالح و تقوا از یکسو، و نزول برکات زمین و آسمان را از سوی دیگر، مشاهده می کنیم؛ این رابطه می تواند هم جنبه روحانی داشته باشد و هم طبیعی، و در حقیقت هر دو آنها است.

آری، فیض الهی محدود نیست! این ما هستیم که باید با تحصیل قابلیت و شایستگیها خود را به آن منبع پرفیض

متصل سازیم؛ ولی افراط و تفریطها و انحراف از جاّده اعتدال، آسمان و حیات و زندگی را برای انسانها تیره و تار ساخته و آرامش را بر چیده است!

جنگهای ویرانگر، نفوس انسانی و سرمایه های معنوی و مادّی را تحلیل می برد، و محصول سالها تلاش انسانها را بر باد می دهد.

جمله وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ همه کتب آسمانی حتّی قرآن مجید را شامل می شود، چرا که در واقع اصول همه آنها یکی است، هر چند با گذشت زمان، همراه تکامل و پیشرفت جامعه اسلامی، دستورات والاتری نازل شده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۵

در هشتمین آیه، به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم و آن پیوند و ارتباط حیات طیبّه (زندگی پاک و پاکیزه) با اعمال صالح (و صفاتی که سرچشمه آن اعمال است) می باشد، می فرماید: «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند خواهیم داد!» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاِحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ)

در آیات گذشته، بیشتر تأثیر اخلاق در جنبه های زندگی اجتماعی مطرح بود، در حالی که ظاهر آیه مورد بحث، بیشتر جنبه زندگی فردی را مطرح می کند، لذا می گوید هر فرد از انسانها مرد باشد یا زن، دارای ایمان و عمل صالح باشد، صاحب حیات طیبّه خواهد بود.

در این آیه، هیچ اشاره ای به این که منظور منحصرأ «حیات طیبّه» در قیامت است وجود ندارد، بلکه بیشتر اشاره به «حیات طیبّه» دنیا یا مفهوم عامّی که دنیا و آخرت را شامل بشود، دارد.

حیات

طَّيِّبَه چيست؟- در اين كه منظور از حيات طَّيِّبَه (زندگي پاكيژه) در اينجا چيست؟ مفسِّران تفسيرهاي متعددي ذكر کرده اند، بعضي آن را به معني روزي حلال، و بعضي به قناعت و رضا به داده الهي، بعضي به عبادت همراه با روزي حلال، بعضي به توفيق بر اطاعت فرمان الهي، تفسير کرده اند. و بعضي هرگونه پاكيژگي از آلودگيها، ظلمها، خيانتها، عداوتها، اسارتها و ذلَّتْها و طهارت و پاكيژگي و رفاه و آسايش را در مفهوم آن مندرج دانسته اند؛ ولي با توجه به جمله وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ که ناظر به پاداش آخرت است، بيشتتر به نظر مي رسد که «حيات طَّيِّبَه» اشاره به زندگي پاكيژه اين دنيا باشد.

*** در نهمين آيه از آيات مورد بحث، اعراض از ياد خدا و حالت غفلت و بي خبري را سرچشمه «معيشت ضنك» (زندگي تنگ و سخت) مي شمرد و مي فرمايد: «هر كس از ياد من روي گردان شود زندگي سخت و تنگي خواهد داشت، و روز قيامت او را نابينا محشور مي كنيم.» (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۶

مي دانيم ياد خدا و توجه به اسماء و صفات والاي او كه ذات پاكش منبع تمام كمالات، بلكه كمال كل في الكل است، سبب پرورش فضائل اخلاقي در نهاد آدمي است؛ و او را روز به روز از نظر خلق و خوي به اسماء و صفات الهي نزديكتر مي سازد، و اين خلق و خوي او كه سرچشمه اصلي اعمال صالح است، زندگي را براي او گسترده و آسان و پاك و پاكيژه مي كند؛ و بعكس، اعراض و روي گرداني از ذكر خدا، او

را از این منبع نور، دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می کند؛ و همان، سبب معیشت ضنک می شود و زندگی مرگبار در انتظار او می باشد؛ و این یکی دیگر از آیات قرآنی است که با صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می سازد.

جمعی از مفسران یا ارباب لغت، «معیشت ضنک» را به زندگی و درآمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده اند، چرا که چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است.

و به گفته بعضی دیگر از مفسران، افراد بی ایمان معمولاً دارای حرص شدید، و عطش مادی پایان ناپذیر و بیم از فنای نعمتها و غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنمی سوزان- علی رغم امکانات گسترده مادی- فرو می برد.

نابینایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسیمی از نابینایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهادند و راه حق و سعادت را ندیدند، و در ظلمات شهوات مادی فرو رفتند.

شرح بیشتر درباره این نکته در پایان این بخش خواهد آمد.

*** در دهمین آیه، به یکی از اثرات سوء عداوت و دشمنی و نزاع- که موجب فرو ریختن و ویران شدن پایه های وحدت و بر باد رفتن قوت و قدرت است- اشاره کرده، می فرماید:

«نزاع و کشمکش نکنید که سست می شوید و قدرت و شوکت شما از میان می رود» (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ)

بدیهی است منازعات و اختلافات و کشمکشها همواره زاییده یک سلسله خلق و خوهای رذیله و پست است؛ انحصار طلبی، خودخواهی، منفعت پرستی، خودبرتربینی،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۷

حرص و کینه و حسد و

مانند اینها هر یک از سرچشمه های نزاع محسوب می شود، و نتیجه آن فُشَل و سستی و بر باد رفتن عزّت و شوکت است.

جالب این که، قرآن در اینجا تعبیر به تَدَهَبَ رِيْحُكُمْ می کند.

«ریح» در اصل به معنی «باد» است و بطور کنایه در «قدرت و قوّت و غلبه» به کار می رود، و شاید این معنی از آنجا به وجود آمده که وزیدن باد به پرچم قوم و ملّتی، کنایه از قوّت و قدرت و غلبه آنها است؛ بنابراین مفهوم جمله بالا چنین می شود که اگر اختلاف کنید قدرت و قوّت و عظمت شما از بین خواهد رفت.

یا از این نظر که وزش بادهای موافق سبب سرعت گرفتن کشتیها و رفتن به سوی مقصد بوده.

نویسنده «التحقیق» می گوید: در میان روح و ریح، رابطه ای است، روح به معنی جریان روحانی ماوراء ماده است، و ریح به معنی جریان در ماده است.

در پاره ای از موارد، «ریح» به معنی رائحه و بوی خوش است، مانند: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيْحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ». (سوره یوسف، آیه ۹۴)

بنابراین، ممکن است، معنی جمله این باشد که افراد و اقوام با نفوذ رائحه آنها در جهان پخش می شود، ولی اگر اختلاف کنید، نفوذ خود را در جهان از دست خواهید داد.

و به هر حال، سرچشمه اختلاف هر چه باشد (خودخواهی، سودپرستی، حسد، بخل، کینه توزی و غیر آن) تأثیر آن در زندگی انسانها و عقب افتادگی اجتماعی، غیر قابل انکار است؛ و از اینجا پیوند مسائل اخلاقی، و مسائل زندگی اجتماعی انسانها روشن می شود.

*** نتیجه

از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که هر خلق و خوی برجسته انسانی علاوه بر جنبه های معنوی و اخروی،

تأثیر عمیقی در زندگی مادی و دنیوی انسانها دارد؛ به همین دلیل، نباید تصوّر کرد که مسائل اخلاقی یک سلسله مسائل فردی و شخصی است، و چیزی جدا از زندگی اجتماعی انسانها است؛ بلکه بعکس، رابطه بسیار قوی و نزدیک با

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۸

آن دارد، و هرگونه دگرگونی اجتماعی، بدون دگرگونی اخلاقی امکان پذیر نیست.

به تعبیر دیگر، مردمی که می خواهند در یک جامعه بزرگ، زندگی سعادت‌مندانه توأم با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند لااقل باید به آن حد از رشد اخلاقی برسند که حقایق مربوط به تفاوت انسانها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند.

چرا که انسانها در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند؛ به همین دلیل هرگز نمی توان انتظار داشت که دیگران در همه چیز از ما پیروی کنند، بلکه باید در حفظ اصول مشترک کوشید، و اختلاف سلیقه ها و اندیشه ها را با گذشت و اغماض و سعه صدر و بلند نظری و نرمی و بردباری پذیرا شد.

حتّی دو نفر نمی توانند برای یک مدّت طولانی همکاری نزدیک با همدیگر داشته باشند مگر این که از اصول اخلاقی - که یک نمونه اش در بالا آمد- برخوردار باشند.

بدیهی است آمادگیهای اخلاقی که برای هضم نقاط اختلاف و رسیدن به وحدت و قدرت و عظمت لازم است، چیزی نیست که با گفتگو به دست آید، بلکه نیازمند به تهذیب نفوس و تعلیم و تربیت کافی است که موجب رشد و تعالی در جهات اخلاقی گردد.

رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی

آنچه در بالا- از آیات قرآن مجید در این زمینه استفاده کردیم، در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد که حاکی از تأثیر عمیق صفات اخلاقی در زندگی

فردی و اجتماعی انسانها است که در ذیل به قسمتی از این احادیث پرمعنی اشاره می شود:

۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ گنجهای روزیها، در اخلاق خوب و گسترده، نهفته شده است!» (۱)

۲- در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛

(۱). بحار، ج ۷۵، ص ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۵۹

حسن خلق، روزی را زیاد می کند!» (۱)

۳- در حدیث دیگری از علی علیه السلام درباره تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم به استحکام رابطه دوستی در میان آنها چنین آمده است:

«مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ كَثُرَ مُحِبُّوهُ وَانْتَسَتِ النُّفُوسُ بِهِ؛ کسی که اخلاقش نیکو باشد، دوستانش فراوان می شوند و مردم به او انس می گیرند.» (۲)

۴- باز در حدیث دیگری از امام ششم، امام صادق علیه السلام این معنی با صراحت بیشتری آمده، می فرماید:

«إِنَّ الْبِرَّ وَحُسْنَ الْخُلُقِ يَعْضُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن اخلاق، خانه ها (و شهرها) را آباد و عمرها را زیاد می کند!» (۳)

شک نیست که عمران و آبادی در سایه اتحاد و صمیمیت و همکاری در میان قشرهای جامعه به وجود می آید، و آنچه باعث تحکیم این امور شود، از عوامل مهم عمران و آبادی خواهد بود.

طول عمر نیز مولود آرامش فکر و آسودگی خیال و جلوگیری از فقر و همکاری و همبستگی اجتماعی است و این امور در سایه اخلاق به دست می آید.

۵- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب پیوند محبت و دوستی را محکم می کند.»

و نیز در احادیث متعددی درباره تأثیر سوء خلق در ایجاد نفرت اجتماعی و پراکندگی مردم، و تنگی معیشت و سلب آرامش و آسایش مطالب فراوانی آمده است؛ از جمله:

۶- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ ضَاقَ رِزْقُهُ؛ کسی که اخلاقش بد باشد، روزی او تنگ می شود!» «۵»

۷- و نیز از همان حضرت آمده است که فرمود: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ اعْوَزَهُ الصَّدِيقُ

(۱). بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۶.

(۲). غرر الحکم.

(۳). بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۵.

(۴). بحار، ج ۷۴، ص ۱۴۸.

(۵). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۰

وَالرَّفِيقُ؛ کسی که بد اخلاق باشد دوستان و رفیقان او پراکنده می شوند و او را رها می کنند» «۱»

۸- باز از همان حضرت آمده است: «سُوءُ الْخُلُقِ نَكِيدُ الْعَيْشِ وَعِذَابُ النَّفْسِ؛ اخلاق بد موجب سختی و تنگی زندگی و ناراحتی روح و وجدان می شود.» «۲»

۹- از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: «مَنْ اَدْوَمَ النَّاسِ غَمًّا؛ چه کسی غم و اندوهش از همه بیشتر است؟» قال علیه السلام: «اسْوَأُهُمْ خُلُقًا! فرمود: کسی که از همه اخلاقش بدتر است!» «۳»

۱۰- و بالاخره در حدیثی می خوانیم که لقمان حکیم به فرزندش چنین نصیحت می کرد: «اَيَّاكَ وَالصَّجَرَ وَسُوءَ الْخُلُقِ وَقَلَّةَ الصَّبْرِ فَلَا يَشِي تَقِيمُ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ صَاحِبٌ؛ از بی حوصلگی و سوء خلق و کم صبری پرهیز که با داشتن این صفات بد، دوستی برای تو باقی نمی ماند!» «۴»

(۱) ۱. غرر الحکم.

(۲). غرر الحکم.

(۳). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۸ (چاپ قدیم).

(۴). بحار، ج ۱۰، ص ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۱

فصل سوم: مکتبهای اخلاقی

اشاره

در علم اخلاق مکاتب فراوانی است که بسیاری

از آنها انحرافی است و به ضدّ اخلاق منتهی می شود، و شناخت آنها در پرتو هدایت‌های قرآنی کار مشکلی نیست؛ قرآن می گوید:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَاكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (سوره انعام، آیه ۱۵۳)

آیه فوق که بعد از ذکر بخش مهمی از عقائد و برنامه های عملی و اخلاقی اسلام در سوره انعام آمده، و مشتمل بر فرمانهای دهگانه اسلامی است، می گوید: «به آنها بگو این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش فرموده تا پرهیزگار شوید!»

*** مکتبهای اخلاقی همانند سایر روشهای فردی و اجتماعی از «جهان بینی» و دیدگاههای کلی درباره جهان آفرینش سرچشمه می گیرد و این دو، یک واحد کاملاً به هم پیوسته و منسجم است.

آنها که «جهان بینی» را از «ایدئولوژی» (و «هستها» را از «بایدها») جدا می سازند و می گویند رابطه ای بین این دویست زیرا جهان بینی و هستها از دلائل منطقی و تجربی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۲

سرچشمه می گیرد در حالی که «بایدها» و «نبایدها» یک سلسله فرمانها و دستورها است، از یک نکته مهم غفلت کرده اند، و آن این که: فرمانها و «بایدها» هنگامی حکیمانه است که رابطه ای با «هستها» داشته باشد، و گرنه امور اعتباری بی محتوا و غیر قابل قبولی خواهد بود.

در اینجا مثالهای روشنی داریم که این مطلب را کاملاً باز می کند: هنگامی که اسلام می گوید: «شراب نخورید!» و یا قوانین بین المللی می گوید: «موادّ مخدّر ممنوع است!» اینها فرمانهای الهی یا مردمی است که بی شک از یک

سلسله هستها سرچشمه گرفته؛ زیرا، واقعیت عینی چنین است که شراب و مواد مخدر تأثیر بسیار مخربی در روح و جسم انسان دارد به گونه ای که هیچ بخشی از آن، از شر این مواد ویرانگر در امان نیست؛ این واقعیت، سبب آن باید یا نباید می شود.

این که می گوئیم احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می گیرد، درست اشاره به همین رابطه است، و این که می گوئیم «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ؛ هر کاری را عقل حکم به خوبی یا بدی آن کند، شرع نیز مطابق آن فرمان می دهد!» نیز اشاره به وجود رابطه تنگاتنگ میان واقعیتها و احکام (بایدها و نبایدها) می باشد.

و این که در مجالس قانون گذاری در جوامع بشری می نشینند و پیامدهای فردی و اجتماعی هر پدیده ای را بررسی و بر اساس آن قانون وضع می کنند نیز دقیقاً در همین راستا است.

کوتاه سخن این که، محال است یک حکم حکیمانه بی ارتباط با واقعیتهای موجود در زندگی بشر باشد؛ در غیر این صورت، حکم و قانون نیست بلکه گزافه گوئی و خرافه و قلدری است؛ و چون واقعیت یکی بیش نیست طبیعتاً راه مستقیم و محکم و قانون صحیح هم بیش از یکی نمی تواند باشد و این مسأله سبب می شود که ما تمام تلاش و کوشش خود را برای پیدا کردن واقعیتها و احکام و قوانین نشأت گرفته از آن به کار گیریم.

از آنچه در بالا گفته شد رابطه دیدگاههای کلی در مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسائل اخلاقی روشن می شود و منشأ پیدایش مکتبهای مختلف اخلاقی نیز همین است.

اکنون با توجه به مطالب فوق به سراغ مکاتب اخلاقی می رویم:

اخلاق در قرآن،

۱- اخلاق در مکتب خداپرستان

از این دیدگاه، آفریننده همه آثار خداست. ما از سوی او هستیم و به سوی او باز می گردیم و هدف آفرینش تکامل انسان در جنبه های معنوی است و پیشرفتهای مادی تا آنجا که راه را برای وصول به تکامل معنوی هموار می سازد نیز هدف معنوی محسوب می شود.

تکامل معنوی را می شود بدینسان معنی کرد: «قرب به خداوند و پیمودن راهی که انسان را به صفات کمال او نزدیک می سازد».

بنابراین معیار، اخلاق از این دیدگاه تمام صفات افعالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده می سازد و نظام ارزش گذاری در این مکتب نیز بر محور ارزشهای والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خداست.

۲- اخلاق مادیگری

می دانیم مادیها شعبی دارند که یک شعبه معروف آن مادیگری کمونیستی است. از دیدگاه این مکتب که همه چیز را از دریچه ماده می نگرد و به خدا و مسائل معنوی، ایمان ندارد، و اصالت را برای اقتصاد قائل است و برای تاریخ نیز ماهیت مادی و اقتصادی قائل می باشد، هر چیز که جامعه را به سوی اقتصاد کمونیستی سوق دهد اخلاق است، و یا به تعبیر خودشان «آنچه انقلاب کمونیسم را تسریع کند، اخلاق محسوب می شود.» مثلاً این که راست گفتن یا دروغ گفتن کدام اخلاقی و یا غیر اخلاقی است با توجه به تأثیر آنها در انقلاب ارزیابی می شود، اگر دروغ به انقلاب سرعت ببخشد، یک امر اخلاقی است و اگر راست تأثیر منفی بگذارد یک امر غیر اخلاقی محسوب می شود!

شاخه های دیگر مادیگری نیز هر کدام طبق مسلک خود اخلاق را تفسیر می کنند؛ آنها که اصل را بر لذت و کام گرفتن از لذائد مادی نهاده اند چیزی به نام

اخلاق قبول ندارند و یا به تعبیر دیگر، اخلاق را در صفات و افعالی می دانند که راه را برای وصول به لذت هموار سازد.

و آنها که اصل را بر منافع شخصی و فردی نهاده اند و حتی جامعه بشری را تا آن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۴

اندازه محترم می شمردند که در مسیر منافع شخصی آنها باشد (همان گونه که در مکتبهای سرمایه داری غرب دیده می شود) اخلاق را به اموری تفسیر می کنند که آنها را به منافع مادی و شخصی آنها برساند و همه چیز را در پای آن قربانی می کنند!

۳- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی

آن گروه از فلاسفه که اصالت را برای عقل قائلند و می گویند غایت فلسفه این است که در وجود انسان یک عالم عقلی بسازد همانند عالم عینی خارجی (صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالَمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًّا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ، در مباحث اخلاقی- اخلاق را به صفات و اعمالی تفسیر می کنند که به انسان کمک کند تا عقل بر وجود او حاکم باشد نه طبایع حیوانی و خواسته های نفسانی.

۴- اخلاق در مکتب غیرگرایان!

گروه دیگر از فلاسفه که بیشتر به جامعه می اندیشند و اصالت را برای جمع قائلند نه افراد، فعل اخلاقی را به افعالی تفسیر می کنند که هدف غیر باشد؛ بنابراین، هر کاری که نتیجه اش تنها به خود انسان برگردد غیر اخلاقی است و کارهایی که هدفش دیگران باشد اخلاقی است.

۵- اخلاق از دیدگاه وجدان گرایان

گروهی از فلاسفه که اصالت را برای وجدان قائلند نه عقل، که می توان از آنها به «وجدان گرا» تعبیر کرد و گاه به طرفداران «حسن و قبح عقلی» که در واقع منظور از آن عقل عملی است نه عقل نظری، آنها مسائل اخلاقی را یک سلسله امور وجدانی می دانند نه عقلانی که انسان بدون نیاز به منطق و استدلال آنها را درک می کند؛ مثلاً، انسان عدالت را خوب می شمرد و ظلم را بد، ایثار و فداکاری و شجاعت را خوب می داند و خودپرستی و تجاوزگری و بخل را بد می بیند بی آنکه نیازی به استدلال عقلانی و تأثیر آنها در فرد و جامعه داشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۵

بنابراین، باید وجدان اخلاقی را زنده کرد و آنچه را موجب تضعیف وجدان می شود از میان برداشت؛ سپس وجدان قاضی خوبی برای تشخیص اخلاق خوب از بد خواهد بود.

طرفداران «حسن و قبح عقلی» گرچه دم از عقل می زنند ولی پیداست که منظور آنها عقل وجدانی است و نه عقل استدلالی، آنها می گویند حسن احسان و قبح ظلم که دو فعل اخلاقی می باشد بدون هیچ گونه نیاز به دلیل و برهان برای انسان سلیم النفس آشکار است، و به این ترتیب اصالت را برای وجدان قائلند.

ولی بسیاری از آنها انکار نمی کنند که وجدان ممکن است درباره بعضی

از امور ساکت باشد و ادراکی نداشته باشد، در اینجا باید دست به دامن شریعت و وحی شد تا امور اخلاقی را از غیر اخلاقی جدا سازد؛ بعلاوه اگر نسبت به آنچه عقل حاکم است تأییدی از سوی شرع باشد انسان با اطمینان بیشتری در راه آن گام می‌نهد.

*** نتیجه:

با توجه به اشاراتی که به مهمترین مکاتب اخلاقی در این فصل آمد، امتیازات مکتب اخلاقی اسلام کاملاً روشن است: «اساس این مکتب اخلاقی، ایمان به خداوندی است که کمال مطلق و مطلق کمال است و فرمان او بر تمام جهان هستی جاری و ساری است و کمال انسانها در این است که پرتوی از صفات جمال و جلال او را در خود منعکس کنند و به ذات پاکش نزدیک و نزدیکتر شوند.»

ولی این به آن معنا نیست که صفات اخلاقی در بهبودی حال جامعه بشری و نجات انسانها از چنگال بدبختیها بی اثر است؛ بلکه در یک جهان بینی صحیح اسلامی عالم هستی یک واحد بهم پیوسته است، واجب الوجود قطب این دایره و ماسوای خدا همه به او وابسته و پیوسته و در عین حال با هم منسجم و در ارتباطند. بنابراین، هر چیزی که سبب صلاح حال فرد باشد سبب صلاح حال جامعه، و هر چیز که در صلاح جامعه مؤثر باشد در صلاح فرد نیز مؤثر است.

به تعبیر دیگر، ارزشهای اخلاقی تأثیر دوگانه دارد، هم فرد را می‌سازد، هم جامعه را.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۶

و آنها که تصوّر می‌کنند همیشه مسائل اخلاقی چیزی است که هدف در آن غیر باشد نه خویشستن، در اشتباه بزرگی هستند زیرا مصلحت این دو در واقع از

هم جدا نیست و جدائی این دو از یکدیگر تنها در مقاطع محدود و کوتاه مدّت است. شرح این سخن را قبلاً داشتیم و در مناسبت‌های دیگر خواهد آمد.

نکته ها

۱- اخلاق و نسبیت

اشاره

آیا اخلاق خوب و بد و رذائل و فضائل جنبه مطلق دارد؛ یعنی، مثلاً شجاعت و فداکاری و تسلّط بر نفس در هر زمان و هر مکان بدون استثنا خوب است، یا خوبی و بدی این صفات نسبی است، در پاره ای از جوامع و بعضی از زمانها و مکانها خوب در حالی که در جامعه یا زمان و مکان دیگر، بد است؟

آنها که اخلاق را نسبی می دانند دو گروهند:

گروه اول کسانی هستند که نسبیت را در تمام هستی قائل هستند؛ هنگامی که وجود و عدم نسبی باشد، اخلاق مشمول نسبیت خواهد بود.

گروه دوم کسانی هستند که کاری به رابطه مسائل مربوط به وجود و اخلاق ندارند، بلکه معتقدند معیار شناخت اخلاق خوب و بد، پذیرش و عدم پذیرش جامعه است.

بنابراین، ممکن است صفتی مانند شجاعت در جامعه ای مقبول و در جامعه و زمان و مکان دیگری غیر مقبول باشد، در آن جامعه ای که مقبول است جزو فضائل اخلاقی محسوب می شود و در جامعه ای که غیر مقبول است جزو رذائل اخلاقی است.

این گروه، حسن و قبح افعال اخلاقی را نیز تابعی از شاخص قبول و ردّ جامعه می شمرند و اعتقادی به حسن و قبح ذاتی افعال ندارند.

همان گونه که در بحث گذشته گفتیم، مسائل اخلاقی بستگی به معیارهای سنجش زائیده از جهان بینی ها دارد؛ آنها که اصل و اساس را، جامعه- آن هم در شکل مادی اش- می بینند، چاره ای جز قبول نسبیت در اخلاق ندارند؛ زیرا جامعه بشری

تحوّل است و شکل مادی آن پیوسته دگرگون می شود؛ بنابراین، چه جای تعجب که این گروه مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد را افکار عمومی جامعه و قبول و ردّ آن بدانند.

نتیجه چنین تفکری ناگفته پیداست؛ زیرا سبب می شود که اصول اخلاقی به جای این که پیشرو جوامع بشری و اصلاح کننده مفاسد آنها باشد، دنباله رو و هماهنگ با هر وضع و شرائطی گردد.

از نظر این گروه کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در جامعه جاهلیت عرب، یک امر اخلاقی بوده چرا که جامعه آن روز آن را پذیرفته بود، همچنین غارتگری که از افتخارات عرب جاهلی بود و پسران را به خاطر این گرامی می داشتند که وقتی بزرگ شدند سلاح به دست می گیرند و در صفوف غارتگران فعالیت می کنند نیز یک امر اخلاقی محسوب می شود و البته همجنس گرایی در جوامعی که غرق این بدبختیها هستند از نظر آنها اعمال اخلاقی محسوب می شود!

عواقب مرگبار و خطرانی که این گونه مکتبها برای جوامع بشری به وجود می آورد بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

ولی در اسلام که معیار اخلاقی و ارزش فضائل و رذائل از سوی خدا تعیین می شود و ذات پاک او ثابت و لا یتغیر است، ارزشهای اخلاقی ثابت و لا یتغیر خواهد بود و افراد و جوامع انسانی باید از آن الگو بگیرند و تابع آن باشند نه این که اخلاق تابع خواست آنها باشد!

خداپرستان حتی فطرت انسانی و وجدان اخلاقی را اگر آلوده نگرند ثابت می دانند؛ و آن را پرتوی از فروغ ذات پروردگار می شمرند و به همین دلیل اخلاقیات متکی بر

وجدان، یا به تعبیر دیگر، حسن و قبح عقلی (منظور عقل عملی است نه عقل نظری) را نیز ثابت می‌شمرند.

اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می‌کند

در آیات متعددی از قرآن مجید، خوب و بد یا «خبیث و طیب» را بطور مطلق مطرح کرده و وضع جوامع بشری را در این امر بی‌اثر می‌شمرد؛ در آیه ۱۰۰ سوره مائده.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۸

می‌خوانیم: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ؛ بگو (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاکها تو را به شگفتی اندازد!»

و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف در توصیفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَيَجْلُلُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ؛ پیامبر، طیبات را برای آنها حلال و خبائث را حرام می‌کند.»

در آیه ۲۴۳ سوره بقره می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ؛ خداوند نسبت به بندگان خود احسان می‌کند ولی اکثر مردم شکر او را به جا نمی‌آورند!»

در آیه ۱۰۳ سوره یوسف می‌فرماید: «وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛ و بیشتر مردم هر چند اصرار داشته باشی ایمان نمی‌آورند!»

در این آیات ایمان و پاکیزگی و شکر به عنوان یک ارزش محسوب شده هر چند اکثریت مردم با آن مخالف باشند؛ و بی‌ایمانی و ناپاکی و کفران، یک ضد ارزش به حساب آمده هر چند از سوی اکثریت پذیرفته شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز کلاً در خطبه‌های «نهج البلاغه» بر این معنی تأکید کرده است که پذیرش و عدم پذیرش خو یا عملی از سوی اکثریت هرگز معیار فضیلت و رذیلت و حسن و قبح و ارزش و ضد ارزش نیست.

در یک جا می‌فرماید: «إِنَّهَا

النَّاسُ لَا تَسِيءُ تَوْحُشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلِّهِ أَهْلُهُ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَصِيْرٌ وَجُوعُهَا طَوِيْلٌ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید؛ زیرا مردم گرد سفره ای جمع شده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی اش طولانی است! «۱»

و در جای دیگر می فرماید: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ؛ فَلَيْسَ أَمْرَ الْبَاطِلِ لَتَمْدِيماً فَعَلٌ، وَلَيْسَ قَلَّ الْحَقِّ فَلَزِيْماً وَلَعَلَّ؛ حق و باطلی داریم، و برای هر کدام طرفدارانی است؛ اگر باطل حکومت کند، جای تعجب نیست، از دیر زمانی چنین بوده؛ و اگر پیروان حق کم باشند، چه بسا افزوده گردند (و پیروز شوند)!» «۲»

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

(۲). نهج البلاغه خطبه ۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۶۹

اینها همه نسبت در مسائل اخلاقی را نفی می کند و پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اکثریت جامعه را معیار ارزشهای اخلاقی و اعمال نیک نمی شمرد.

در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام شواهد فراوانی بر این مسأله است که اگر گردآوری شود، کتاب مستقلاً را تشکیل می دهد.

سؤال

در اینجا سؤال مطرح است و آن این که: در تعلیمات شریعتهای آسمانی - بویژه اسلام - نیز نسبت احیاناً پذیرفته شده است؛ در مثل، اسلام دروغ را یک ضد ارزش و عمل غیر اخلاقی می شمرد در حالی که دروغ برای اصلاح میان مردم یا در مقام مشورت، ارزش و عمل اخلاقی محسوب می شود؛ و مانند این مسأله در تعلیمات اسلامی کم نیست، و این نوعی پذیرش نسبت در اخلاق و حسن و قبح است.

پاسخ

این سؤال مهمی است، و لی پاسخ زنده ای دارد و آن این که نسبی بودن اخلاق یا حسن و قبح مطلبی است، و وجود

استناها در مباحث مختلف، مطلبی دیگر.

به تعبیر دیگر، در بحث نسبت هیچ اصل ثابتی وجود ندارد، دروغ نه خوب است و نه بد، همچنین احسان و ظلم، نیکی و بدی آنها هنگامی روشن می شود که از سوی اکثریت جامعه به عنوان یک ارزش پذیرفته یا نفی شود.

ولی در اسلام و تعلیمات آسمانی، دروغ یا ظلم و ستم و نیز بخل و کینه و حسد ضد ارزش است؛ خواه از سوی اکثریت مردم ارزش محسوب شود یا نه؛ و بعکس، احسان و عدالت و راستی و امانت ارزشهای والایی هستند خواه از سوی جامعه ای پذیرفته شوند یا نه.

این یک اصل ثابت است ولی مانعی ندارد که در گوشه و کنار آن گاهی استثنائی وجود داشته باشد. اصل همان گونه که از نامش پیدا است اساس و ریشه چیزی را تشکیل می دهد و استثنائات به منزله بعضی از شاخ و برگهای اضافی است؛ بنابراین، هرگز نباید

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۰

وجود پاره ای از استثنائات را که در هر قاعده کلی یافت می شود دلیل بر نسبیّت گرفت؛ و اگر به تفاوت این دو بخوبی توجه کنیم جلو بسیاری از اشتباهات گرفته خواهد شد.

این نکته نیز در خور توجه است که گاه می شود موضوعات با گذشت زمان دگرگون می گردد و احکام که تابع موضوعات است نیز عوض می شود؛ این مطلب را هرگز نباید دلیل بر مسأله نسبیّت گرفت.

توضیح این که: هر حکم، موضوعی مخصوص به خود دارد؛ مثلاً، شکافتن بدن دیگری و ایراد جرح بر آن یک جنایت است، و قابل قصاص و تعقیب، ولی گاه این موضوع عوض می شود، چاقو به دست جراحی می افتد که برای نجات

جان بیمار، شکم او را پاره می کند، تا غده خطرناکی را در بیاورد، یا قلب او را می شکافد تا دریچه و رگهای قلب را اصلاح کند، در اینجا موضوع عوض می شود و دیگر جنایت نیست. و طیب جراح شکافنده قلب و شکم، در خور ستایش و جایزه است.

هیچ کس نباید این گونه دگرگونی احکام را که به خاطر دگرگونی موضوعات پیدا می شود، دلیل بر نسبت بگیرد. نسبت آن است که موضوع بدون دگرگونی ماهوی و موضوعی، نسبت به اشخاص یا زمانهای متفاوت احکام متفاوتی پیدا کند.

احکام شرع نیز همین گونه است، شراب حرام و نجس است، اما ممکن است با گذشت چند روزی و یا با اضافه ماده ای به آن، تبدیل به سرکه پاک و حلال گردد. هیچ کس نمی تواند اینها را به حساب نسبت بگذارد. نسبت آن است که شراب را مثلاً در جوامعی که علاقه به شراب دارند حلال بدانیم و در جوامعی که علاقه ندارند حرام بدانیم بی این که تغییر در ماهیت شراب ایجاد شود.

در مسائل اخلاقی نیز گاه به موضوعاتی برخورد می کنیم که در یک شکل فضیلت است و با دگرگونی تبدیل به رذیلت می شود؛ نرسیدن در حد اعتدال شجاعت است و فضیلت، ولی اگر از حد بگذرد، تهور و بی باکی و رذیلت است. و همچنین در موارد مشابه آن. یا این که دروغ در آنجا که معمولاً منشأ مفاسد و تضعیف اعتماد عمومی است، حرام و رذیله است؛ و آنجا که به منظور اصلاح ذات البین باشد، حلال و فضیلت است.

ممکن است کسانی نام این دگرگونی موضوعات را نسبت بگذارند، نزاعی با آنها در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۱

مسأله

نامگذاری نداریم، و چنین نزاعی را نزاع لفظی می‌شمیریم زیرا این گونه موارد از قبیل تغییر موضوع و ماهیت چیزی است، و اگر منظور بعضی از طرفداران نسبت این باشد، مشکلی نیست؛ مشکل آن است که شاخص فضیلت و رذیلت و حسن و قبح اخلاقی را پسندیدن اکثریت جامعه بدانیم.

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که مسأله نسبت در اخلاق از دیدگاه اسلام و قرآن و منطق عقل مردود است و در واقع طرح مسأله نسبت در مباحث اخلاقی مساوی با نفی اخلاق است، چرا که طبق نظریه نسبت اخلاقی، هر رذیله ای در جامعه فراگیر شود فضیلت است؛ و هر بیماری اخلاقی فراگیر، صحت و سلامت محسوب می‌شود و اخلاق به جای این که وسیله ای برای سالم سازی اجتماع گردد، عاملی برای توسعه فساد خواهد شد.

۲- تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»

اشاره

رابطه اخلاق و عمل، و تأثیر اخلاق در عمل، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد چرا که اعمال ما معمولاً از صفات درونی ما سرچشمه می‌گیرد، شخصی که بخل یا حسد یا تکبر در درون قلب او لانه کرده و روح و فکر او را به رنگ خود در آورده است، طبیعی است که اعمالش به همان رنگ باشد؛ حسود همیشه اعمالش نشان می‌دهد که این خوی زشت، همچون جرقه آتشی در جان او شعله ور است و او را آرام نمی‌گذارد و همچنین افراد متکبر، راه رفتن، سخن گفتن، نشست و برخاست آنها همه رنگ تکبر دارند، و این حکم در تمام صفات اخلاقی خوب و بد جاری و ساری است.

به همین دلیل، بعضی از محققان این گونه اعمال را اعمال اخلاقی می‌دانند؛ یعنی، اعمالی که صرفاً

ناشی از اخلاق نیک و بد است، در مقابل اعمالی که گاه از انسان سر می زند، و مثلاً تحت تأثیر امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و اندرز صورت گرفته، بی آنکه ریشه اخلاقی داشته باشد، البته این گونه اعمال نسبت به اعمال اخلاقی کمتر است.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت که برای اصلاح جامعه، و اصلاح اعمال مردم باید به

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۲

اصلاح ریشه های اخلاقی عمل پرداخت، چرا که غالب اعمال متکی به ریشه های اخلاقی است.

به همین دلیل، بیشترین کوششهای انبیای الهی و مصلحان جوامع اسلامی، مصروف این امر شده است که با تربیت صحیح، فضائل اخلاقی را در فرد فرد جامعه پرورش دهند و رذائل را به حد اقل برسانند تا اعمال که تراوش صفات اخلاقی است اصلاح گردد. تعبیر به تزکیه در آیات متعدّد از قرآن مجید نیز اشاره به همین معنی است، این از یک سو.

از سوی دیگر، تکرار یک عمل نیز می تواند تأثیری در شکل گیری اخلاق بگذارد، زیرا هر عملی انسان انجام می دهد، خواه ناخواه اثری در روح او می گذارد و تکرار آن، آن اثر را پررنگ تر می کند و تدریجاً تبدیل به عادت می شود، و باز تکرار بیشتر سبب می گردد که از مرحله عادت بگذرد و به «حالت» و «ملکه» تبدیل شود، و یک ویژگی اخلاقی در انسان به وجود آورد.

بنابراین، عمل و اخلاق در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و هر کدام می تواند به نوبه خود سبب پیدایش دیگری شود.

این مسأله در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بازتاب گسترده ای دارد، از جمله:

۱- در آیه ۱۴ سوره «مطفّین» بعد از اشاره به صفات زشت

گروهی از دوزخیان می فرماید:

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.»

این تعبیر بخوبی نشان می دهد که اعمال سوء، همچون زنگار تیره بر قلب می نشیند، و نور و صفای فطری آن را می گیرد، و درون انسان را تاریک می سازد، و به شکل خود در می آورد.

۲- در آیه ۸۱ سوره بقره می خوانیم: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود!»

منظور از احاطه گناه (خطیئه) بر تمام وجود انسان، آن است که آثارش در درون

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۳

روح او چنان متراکم گردد، که روح را تاریک و به رنگ گناه در آورد، و در این هنگام پند و موعظه و ارشاد معمولاً اثر نخواهد داشت؛ گویی ماهیت انسان عوض می شود، و صفات اخلاقی و حتی اعتقادات او بر اثر تکرار گناه دگرگون می گردد.

همان گونه که در آیه ۷ سوره بقره درباره گروهی از کفار لجوج و متعصب می خوانیم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ خدا بر دلها و گوشهای آنها مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده است، و برای آنها عذاب بزرگی است.»

روشن است که خداوند، نسبت به هیچ کس، عداوت و کینه ای ندارد. که بر دل و گوش او مهر نهد و بر چشم او پرده بیفکند، این در واقع آثار اعمال آنها است، که به صورت حجابها و پرده ها در می آید

و حواس او را می پوشاند، و از درک حقیقت باز می دارد (و نسبت دادن این امور به خداوند به خاطر آن است که هر سبب و مسببی در عالم هر چه دارد از ناحیه ذات پاک اوست که مسبب الاسباب است).

در آیه ۱۰ سوره «روم»، از این هم فراتر می رود و می فرماید: اعمال سوء، عقیده انسان را نیز دگرگون می سازد و تباه می کند، چنان که می خوانیم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوَىٰ اِنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ؛ سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.»

این تعبیر نشان می دهد که انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه هر گاه ادامه پیدا کند در اعماق جان انسان، نفوذ خواهد کرد؛ نه تنها اخلاق بلکه عقائد را نیز زیر و رو می کند.

حتی در جای دیگر از قرآن می خوانیم که تکرار گناه و اعمال سوء، حس تشخیص انسان را نیز عوض می کند؛ خوب در نظرش بد و بد در نظرش خوب جلوه گر می شود؛ آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف در این رابطه چنین می گوید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينَةً؛ بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین شما از مردم چه کسانی هستند؟ آنها که تلاششان در زندگی دنیا گم شده (و تمام سرمایه های الهی خود را از دست داده اند) با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند.»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۴

۳- در جای دیگر پیدایش صفت نفاق را نتیجه دروغ گویی مکرر و خلف وعده الهی می شمرد، می فرماید: «فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي

قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ؛ عمل آنها نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند مستقر ساخت، این (پیدایش خوی نفاق ریشه دار) به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند، و کراً دروغ گفتند.» (سوره توبه، آیه ۷۷)

توجه داشته باشید که «یکذبون» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، و بیانگر تأثیر این عمل سوء، یعنی دروغ، در پیدایش روح نفاق است؛ زیرا می‌دانیم دروغ گفتن آن هم در چهره انسان راستگو چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست و نفاق درونی مبدل شدن این حالت به یک ملکه است.

تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی

این حقیقت که اعمال نیک و بد در روح انسان اثر می‌گذارد، و به آن شکل می‌دهد، و خویهای نیک و بد را مستحکم می‌کند، بازتاب گسترده‌ای در احادیث اسلامی نیز دارد، که به عنوان نمونه سه حدیث زیر قابل دقت فراوان است:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ أَبِي يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لَيُؤَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَرَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ إِعْلَاهُ اسْفَلَةً؛ پدرم (امام باقر علیه السلام) می‌فرمود: چیزی بدتر از گناه قلب را فاسد نمی‌کند، گناه قلب را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و تدریجاً در آن اثر می‌کند تا بر آن غالب گردد؛ در این هنگام قلب وارونه می‌شود، و بالای آن پایین قرار می‌گیرد.» (۱)

البته این حدیث بیشتر ناظر به دگرگون شدن افکار بر اثر گناه است، ولی در مجموع، تأثیر گناه را در تغییر روح انسان منعکس می‌کند.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام

«اِذَا اذْنَبَ الرَّجُلُ حَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءً فَاِنْ تَابَ اُئْتَمَحَتْ وَاِنْ زَادَ زَادَتْ، حَتَّى

(۱). اصول کافی، ج ۲، باب الذنوب، حدیث ۱ ص ۲۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۵

تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ، فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا اَبَدًا؛ هنگامی که انسان گناه می کند، نقطه سیاهی در قلب او پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه محو می شود، و اگر بر گناه بیفزاید زیادتیر می شود تا تمام قلب او را فراگیرد و بعد از آن هرگز روی رستگاری نخواهد دید!» (۱)

به همین دلیل، در احادیث اسلامی، نسبت به اصرار بر گناه، هشدار داده شده حتی اصرار بر گناهان کوچک، جزء گناهان کبیره ذکر شده است. (۲)

در حدیث معروف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که در جواب تقاضای مأمون برای بیان جامعی درباره حلال و حرام و فرائض و سنن، آمده از جمله مسائلی که بر آن تکیه شده است، اصرار بر گناهان صغیره است که آن را در ردیف گناهان کبیره ذکر فرموده است. (۳)

۳- در حدیثی که در کتاب «خصال» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می خوانیم:

«اَزْبَعُ خِصَالٍ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ...؛ چهار عمل است که قلب را می میراند: گناه بعد از گناه...» (۴)

شبهه همین معنی در تفسیر «الدر المنثور» نیز آمده است. (۵)

این تعبیّرات بخوبی نشان می دهد که تکرار یک عمل در قلب و جان انسان بطور قطع اثر می گذارد و سرچشمه تشکیل صفات رذیله و زشت خواهد شد؛ و به همین دلیل دستور داده شده است که هرگاه لغزش و گناهی از مؤمنی سرزند، هر چه زودتر آن

را با آب توبه بشوید، و آثار منفی آن را از قلب بزداید تا به صورت یک «حالت» و «ملکه» و صفت زشت درونی در نیاید؛ مخصوصاً دستور داده شده است که با احادیث روشنی بخش پیشوایان معصوم علیهم السلام این گونه زنگارها را از دل بزایند؛ چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَنَّ الْقُلُوبَ لَمَتْرَيْنِ كَمَا يَرِيْنُ السَّيْفُ وَجَلَاءُهُ الْحَدِيثُ؛ دل‌های آدمیان زنگار می گیرد همان گونه که شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آن حدیث است.» (۶)

(۱). همان مدرک، حدیث ۱۳، ص ۲۷۱.

(۲). بحار الانوار، ج ۱۰ ص ۳۵۹.

(۳). همان مدرک، ص ۳۶۶.

(۴). خصال، جلد ۱، ص ۲۵۲.

(۵). الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۲۶.

(۶). تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، ص ۵۳۱، حدیث ۲۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۶

۳- اخلاق فردی و اجتماعی

مسأله مهم دیگری که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می رسد این است که: آیا مسائل اخلاقی در رابطه با انسانهای دیگر شکل می گیرد بطوری که اگر یک انسان تنهای تنها زندگی کند، اخلاق برای او مفهوم نخواهد داشت؟ یا این که پاره ای از مفاهیم اخلاقی درباره یک انسان تنهای تنها نیز صادق است، هر چند قسمت اعظم مسائل اخلاقی در رابطه انسانهای دیگر پیدا می شود، و از این نظر می توانیم اخلاق را به دو بخش تقسیم کنیم؟

در پاسخ این سؤال توجه شما را به بحثی که در کتاب «زندگی در پرتو اخلاق» آمده و عیناً آن را در زیر می آوریم، جلب می کنیم:

«بعضی معتقدند تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسبات خاص اجتماعی انسان با دیگران می کند، بطوری که اگر اجتماعی اصلاً

وجود نمی داشت و هر انسان کاملاً جدا از دیگران می زیست، و هر فردی بی خبر از وجود دیگری زندگی می کرد، اخلاق اصلاً مفهومی نداشت!

«زیرا غبطه، حسد، و تواضع، و تکبر، و حسن ظن، و عدالت، و جور، و عفت، و سخاوت، و امثال اینها همه از مسائلی است که فقط و فقط در اجتماع و برخورد انسان با دیگران، مفهوم دارد؛ بنابراین، انسان منهای اجتماع، با انسان منهای اخلاق، همراه خواهد بود.

«ولی به عقیده ما در عین این که باید اعتراف کرد که بسیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زندگی اجتماعی انسان بستگی دارد، چنان نیست که این مسأله عمومیت داشته باشد، زیرا بسیاری از مسائل اخلاقی هستند که فقط جنبه فردی دارند، و در مورد یک انسان تنها نیز کاملاً صادق است؛ مثلاً، صبر و جزع بر مسائل، شجاعت و ترس در برابر پیشامدها، استقامت و تنبلی در راه رسیدن یک فرد به هدف خود، غفلت و توجه نسبت به آفریدگار جهان، شکر و کفران در برابر نعمتهای بی پایان او و امثال این امور که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده اند و جزء فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده اند

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۷

می تواند جنبه فردی داشته باشد، و درباره یک فرد که زندگی کاملاً جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند، از اینجا تقسیم اخلاق به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی روشن می گردد، ولی ناگفته پیداست که اخلاق اجتماعی وزنه سنگینتری در علم اخلاق دارد و شخصیت انسان بیشتر بر محور آن دور می زند، اگر چه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجهی در مورد خود دارد.»

شک نیست که این تقسیم دو گانه چیزی از ارزش مسائل اخلاقی نمی کاهد هر چند می تواند تفاوت اهمیّت مباحث اخلاقی را از نظر درجه بندی آشکار سازد؛ بنابراین، صرف وقت در این که کدامیک از خلق و خویهای اخلاقی فقط جنبه فردی دارد، و کدامیک جنبه اجتماعی، چندان مفید به نظر نمی رسد؛ و ما همین اشاره کلی را که در بالا آوردیم برای این بحث کافی می دانیم.

البته نمی توان انکار کرد که اخلاق فردی نیز تأثیر غیر مستقیم بر مسائل اجتماعی دارد.

(دقت کنید)

(۱). زندگی در پرتو اخلاق، ص ۲۹ تا ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۷۹

فصل چهارم: پشتوانه های اخلاق

اشاره

اگر اخلاق را به درختی پربار تشبیه کنیم که آفتها و خطراتی نیز در کمین آن است، پشتوانه های اخلاقی را می توان به باغبان یا به آبی که در پای درخت جاری می شود تشبیه کرد، که اگر آب یا باغبان نباشد درخت اخلاق می خشکد، و یا گرفتار انواع آفتهایی که سرانجامش مرگ یا کم شدن بار و بر است، می گردد.

پشتوانه هایی که علمای اخلاق یا فلاسفه برای اخلاق ذکر کرده اند بسیار متفاوت است و در واقع با جهان بینی هر گروهی ارتباط دارد، و ما در اینجا به چند نمونه مهم آن اشاره می کنیم:

۱- پشتوانه سودجویی -

گروهی مسائل اخلاقی را صرفاً از این نظر توصیه می کنند که با منافع مادی در ارتباط مستقیم است؛ مثلاً، یک مؤسسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را دقیقاً رعایت کند و تمام اطلاعاتی را که به مشتریان یا مراجعه کنندگان می دهد بی کم و کاست با واقعیت تطبیق کند، می تواند سرمایه های مردم را به سوی خود جذب کند و سود کلانی از این طریق عایدش شود.

به همین دلیل، افرادی را می بینیم که موضعی عمل می کنند؛ یعنی مثلاً در ساعتی که کارمند بانک است و با ثروت و سرمایه مردم از نزدیک سرو کار دارد نهایت امانت را به خرج می دهد تا منافع زیادی برای مؤسسه خود جلب نماید، و هنگامی که

پای خود را از آن محل بیرون گذاشت ممکن است به انسانی خائن مبدل گردد، چرا که سود خود را

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۰

ممکن است در خیانت پندارد.

یا این که مثلاً یک کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان بسیار خوش برخورد، پر محبت، مؤدب و صمیمی به نظر می رسد، تا از

این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند امّا همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند یا همسایگان، بسیار بد برخورد باشد.

این گونه اخلاق که پشتوانه ای جز سودجویی ندارد، بزرگترین عیش این است که برای اخلاق، هیچ اصالتی قائل نیست؛ چرا که در همه جا خطّ سودجویی را ادامه می دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضدّ اخلاق.

جمعی از این فراتر رفته، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی، متزلزل گردد، دنیا مبدّل به جهنّم سوزانی می شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود، و تمام مواهب مادی که می تواند آسایش و رفاه برای مردم جهان بیافریند، مبدّل به هیزمی برای روشن نگه داشتن این جهنّم سوزان می گردد.

این گونه افراد گرچه در سطح بالا-تری فکر می کنند، ولی بالا-خره اخلاقی را که آنها می طلبند براساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه، استوار است، نه بر پایه اصالت دادن به فضائل اخلاقی.

این طرز تفکر برای افراد مادیگرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوّت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است؛ اخلاق را از اوج آسمان به زمین می آورد، و آن را به ابزاری برای سودجویی بیشتر یا رفاه و آسایش بیشتر مبدّل می کند.

تردید نیست که اخلاق، این گونه آثار مثبت اجتماعی و مادی را در بردارد، و ما هم قبلاً اشاراتی به آن داشتیم، ولی بحث در این است که آیا پشتوانه اخلاق همین است و بس، یا این گونه آثار باید به عنوان مسائل جنبی در علم اخلاق مورد توجه

قرار گیرد.

به هر حال، اعتقاد به اخلاقی که بر اساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سو اصالت اخلاق را خدشه دار می کند و از سوی دیگر از ارزش و عمق آن می کاهد، و از سوی سوم در مواردی که احیاناً تضادی در میان سودجویی و اخلاق دیده می شود یا به تعبیر دیگر چنین پنداشته می شود، با اخلاق وداع می کند و به سراغ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۱

سودجویی می رود که پشتوانه اصلی آن بوده است.

۲- پشتوانه عقلی -

فلاسفه ای که معتقد به حاکمیت عقل بر همه چیز و لزوم پیروی از آن در همه چیز هستند، پشتوانه مسائل اخلاقی را درک عقل از خوب و بد اشیاء می دانند؛ مثلاً، می گویند عقل بخوبی درک می کند که شجاعت فضیلت است، و بزدلی و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغگویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را به دنبال فضائل اخلاقی می فرستد و از رذائل باز می دارد.

بعضی دیگر پشتوانه را ادراک وجدان می دانند، می گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایه انسان می باشد؛ عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می تواند رهبر حقیقی بشر باشد.

بنابراین، همین که وجدان ما می گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و شجاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکیها بسیج کند، و همین که می گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن باز دارد.

به این ترتیب، پشتوانه عقلی و وجدانی به هم می رسند، و دو تعبیر مختلف از یک واقعیت است.

بی شک وجود این پشتوانه، یک واقعیت است

و می تواند در حدّ خود انگیزه مطلوبی برای نیل به تربیت نفوس و فضائل اخلاقی بوده باشد.

ولی با توجه به این که- همان گونه که در بحث وجدان در جای خود گفته ایم «۱»- از یک سو وجدان را گاه می توان فریب داد، و از سوی دیگر، وجدان با تکرار بدیها و زشتیها تدریجاً به آن خو می گیرد، و تغییر رنگ می دهد، و گاه بکلی حساسیت خود را از دست داده یا تبدیل به ضد می شود، و از سوی سوم، وجدان یا عقل عملی با تمام قداست و اهمیتی که دارد مانند عقل نظری خطا پذیر است؛ هرگز نمی توان تنها بر آن تکیه کرد و

(۱). به کتاب رهبران بزرگ، ص ۶۳ تا ۱۰۶ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۲

از همه چیز بی نیاز شد، بلکه پشتوانه های قویتری لازم است که نه قابل فریب باشد، نه خطا کند، و نه با تکرار اعمال ضدّ اخلاقی تأثیر خود را از دست داده و تغییر شکل دهد.

کوتاه سخن این که، وجدان اخلاقی، یا عقل فطری و عقل عملی و هر تعبیر دیگری که به این معنی اشاره کند، پشتوانه خوبی برای نیل به فضائل اخلاقی محسوب می شود، ولی با کاستیهایی که دارد و در بالا به آن اشاره شد، قناعت به آن کافی نیست.

۳- پشتوانه شخصیت -

بعضی مسائل اخلاقی را از این رو دنبال می کنند که نشانه شخصیت است، و هر انسانی طالب شخصیت می باشد؛ هنگامی که شخصیت را در صداقت و امانت می بیند به دنبال آنها می رود، و هنگامی که ملاحظه می کند جامعه برای افراد شجاع و سخاوتمند و با وفا و مهربان شخصیت فوق العاده ای قائل است طالب

این صفات اخلاقی می شود.

بعکس، هنگامی که می بیند افراد بزدل و ترسو، بخیل و ضعیف الاراده، خائن و بی وفا، افراد بی ارزش و فاقد شخصیتند، سعی می کند از این ردائل خالی شود.

و به این ترتیب، پشتوانه دیگری برای مسائل اخلاقی جستجو کرده است.

ولی اگر درست بیندیشیم می بینیم این پشتوانه نیز به همان مسأله وجدان بازگشت می کند، منتها در اینجا «وجدان جامعه» مطرح است و نه وجدان فرد، یعنی آنچه با وجدان عمومی جامعه هماهنگ است و آن را فضیلت و نشانه شخصیت می شمردند، جزء اخلاق فضیله و آنچه عکس آن است جزء اخلاق رذیله است، و همین قضاوت عمومی جامعه سبب سوق دادن به نیکیها و بازداشتن از بدیها است.

ما انکار نمی کنیم که وجدان عمومی جامعه می تواند الهامبخش مسائل اخلاقی و ارزشها و ضد ارزشهایی در این زمینه باشد.

ولی همان کاستیها و اشکالاتی که در مورد وجدان فردی ذکر شده در مورد وجدان عمومی جامعه نیز صادق است.

وجدان عمومی جامعه گاه خطا می کند، و اگر زیر بمباران تبلیغات نیرومند وسیع نادرستی از سوی حکومتها و مانند آنها قرار گیرد، ممکن است ارزشها را ضد ارزش، و ضد ارزشها را ارزش بداند، همان گونه که در طول تاریخ نمونه های فراوان آن دیده شده

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۳

است؛ نه تنها در عصر جاهلیت عرب، کشتن دختران و زننده به گور کردن آنها در میان قشر وسیعی، یک فضیلت اخلاقی شمرده می شد (به خاطر تبلیغات گسترده ای که در این زمینه به عمل آمده بود و آن را راه نجات برای جلوگیری از گرفتار شدن نوامیس خود و اسارت آنها در جنگها می پنداشتند!) «۱»؛ بلکه امروز هم در

بعضی از جوامع پیشرفته می بینیم که با تبلیغات گسترده صاحبان زر و زور، و برای نیل به اهداف نامشروع مادی، وجدان عمومی جامعه را فریب داده اند و ضد ارزشهای اخلاقی را ارزش می شمردند.

افزون بر این، وجدان آدمی گرچه بارقه رحمت الهی است، و نمونه ای از دادگاه عدل بزرگ او در درون جان انسان در این جهان می باشد ولی با این حال، وجدان آدمی معصوم نیست و گاه گرفتار خطا و اشتباه می شود، و اگر پایگاه مطمئن و خطا ناپذیری آن را اصلاح نکند ممکن است سالها به خطای خود ادامه دهد.

۴- پشتوانه الهی

درست است که هر یک از پشتوانه های گذشته برای سوق دادن به سوی مسائل اخلاقی نقشی دارد، ولی همان گونه که در تحلیلها اشاره شد بعضی از این پشتوانه ها خالی از جنبه های انحرافی نیست؛ مانند پشتوانه سودجویی و منفعت طلبی که در همه حال راه خود را طی می کند، گاه در مسیر مسائل اخلاقی سیر می کند و در پاره ای از اوقات

(۱). در یکی از اشعار شگفت آوری که از آن عصر باقی مانده چنین آمده است

الْمَوْتُ اخْفَى سِتْرَهُ لِلْبَنَاتِ وَ دَفَنُهَا يُرَدَى مِنَ الْمُكْرَمَاتِ

أَلَمْ تَرَانَّ اللَّهَ عَزَّ اسْمُهُ قَدْ وَصَعَ النَّعْشَ بِجَنْبِ الْبَنَاتِ

«مرگ بهترین حجاب برای پوشانیدن دختران است- و دفن کردن آنها نشانه بزرگواری محسوب می شود- آیا نمی بینی که خداوند متعال نعش را در کنار بنات قرار داده است (اشاره به صورت فلکی بنات النعش است که از هفت ستاره تشکیل شده، چهار ستاره آن را نعشی پنداشته است و سه ستاره آن را که در دنبال آن است دخترانی که دنبال نعش هستند).»

همان

گونه که ملاحظه می کنید این شاعر جاهلی عرب، بزرگترین جنایت را که همان کشتن دختران بی گناه و فرزندان نوزاد است به عنوان یکی از مهمترین افتخارات ذکر می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۴

از آن جدا می شود.

بعضی دیگر از این پشتوانه ها گرچه چنین نبوده ولی قدرت نفوذ آن محدود و آمیخته با کاستیها و نارسائیها و احیاناً خطا و اشتباه هست.

تنها انگیزه نیرومند و مؤثر و خالی از خطا و اشتباه و هرگونه کاستی برای مسائل اخلاقی، انگیزه الهی است که از منبع وحی سرچشمه می گیرد.

در اینجا فضائل اخلاقی به عنوان ابزاری برای نیل به سودجویی و منفعت طلبی محسوب نمی شود، و وسیله ای برای رفاه اجتماعی نیست (هر چند اخلاق بطور قطع هم مایه آرامش و آبادانی و رفاه است و هم تأمین کننده منافع مادی).

در اینجا اصالت با انگیزه های معنوی است؛ و به تعبیر روشنتر، ذات پاک خداوند که کمال مطلق و مطلق کمال است، و جامع جمیع صفات جمال و جلال می باشد، محور اصلی شمرده می شود، و هر انسانی می کوشد خود را به آن کمال مطلق نزدیک کند، و پرتوی از اسماء و صفات او را در درون جان خود زنده نماید؛ روز به روز به او نزدیکتر و شبیه تر شود (هر چند ذات پاکش از هرگونه شبیه و مانند واقعی منزّه است)؛ و در این مسیر که به سوی بی نهایت می رود، هیچ حدّ و مرزی از کمال را به رسمیت نمی شناسد؛ وجود او مملوّ از عشق به خدا یعنی کمال مطلق می شود، و انوار ذات و صفات او وجودش را روشن می سازد، بطوری که هر لحظه فضیلت و کمال برتر و بالاتری

را طالب است؛ نه در قید منافع مادی است، نه اخلاق را برای شخصیت می خواهد و نه تنها وجدان انگیزه اوست، بلکه انگیزه ای برتر و بالاتر از همه اینها دارد.

او معلومات خود را گذشته از عقل و وجدان، از وحی آسمانی می گیرد و ارزشهای راستین را از دروغین در پرتو آن جدا می سازد، و با ایمان و یقین کامل و خالی از هرگونه تردید و تزلزل در این راه گام برمی دارد.

در این زمینه قرآن راهنمای خوبی است:

قرآن مجید به روشنی اعمال اخلاقی را زائیده ایمان به خدا و روز قیامت می شمرد و در بسیاری از آیات «عمل صالح» پشت سر ایمان و به عنوان ثمره درخت ایمان آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۵

ایمان را به درخت پر بار و پاکیزه ای تشبیه می کند که ریشه های بسیار محکم آن در اعماق جان انسان فرورفته و شاخ و برگش به آسمان کشیده شده و همواره پر از میوه های شاداب است.

در یک اشاره زیبا می فرماید: «الْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا؛ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است - و در هر زمان میوه های خود را به فرمان پروردگار می دهد.» (سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵)

بدیهی است درختی که ریشه های آن در اعماق قلوب است و شاخه هایش از تمام اعضای انسان سربرآورده و در آسمان زندگی او پرکشیده درختی است پر بار که هرگز خزانی ندارد، و طوفانها نمی تواند آن را از ریشه برکند. «۱»

در سوره «و العصر» همین معنی با

تعبیر دیگری آمده است، آنجا که همه انسانها را در زیان و خسران می بیند، و تنها کسانی را استثنا می کند که در درجه اول، ایمان دارند و سپس عمل صالح، و از حق دفاع می کنند و به صبر و استقامت توصیه می نمایند. (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ).

همین معنی با تعبیر جالب دیگری در آیه ۲۱ سوره «نور» آمده، می فرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ؛ اگر فضل

(۱). مفسران در تفسیر این آیه، و این که منظور از این «شجره طیبه» چیست؟ و آیا چنین تشبیهی وجود خارجی دارد یا نه؟ گفتگوی بسیار کرده اند، گاه گفته اند شجره طیبه همان کلمه لا اله الا الله است، و گاه آن را به اوامر الهی، و گاه به ایمان تفسیر کرده اند، که همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می گردد.

و نیز در این که چنین درختی که ریشه های آن در اعماق زمین، و شاخه های آن در آسمانها، و همیشه دارای میوه باشد، وجود خارجی دارد یا نه، سخن بسیار گفته اند.

ولی نباید فراموش کنیم که لازم نیست هر تشبیهی در تمام جهاتش وجود خارجی داشته باشد، مثلاً می گوئیم قرآن همچون آفتابی است که هرگز غروب ندارد، به یقین در خارج آفتاب بی غروب وجود ندارد، بنابراین، منظور فقط تشبیه قرآن به وجود آفتاب است؛ ولی ویژگیهای این آفتاب ممکن است با آنچه در خارج دیده می شود متفاوت باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۶

و رحمت الهی بر شما نبود هیچیک از شما هرگز تزکیه نمی شد، ولی خداوند هر که را

بخواهد (و شایسته بداند) تزکیه می کند.»

بنابراین، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در سایه ایمان به خدا و رحمت او ممکن نیست.

همین معنی با تعبیر دیگری در سوره «اعلی» دیده می شود، می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى - وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!» (سوره اعلی، آیه ۱۴ و ۱۵)

مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه دار و پر دوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متکی شود سست و کم محتوا خواهد بود.

در آیه ۹۳ سوره «مائده» رابطه قوی تقوا و اعمال اخلاقی با ایمان به طرز جالبی منعکس شده است، می فرماید: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَاحْسِبُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

در این آیه شریفه، گاه تقوا مقدم بر ایمان و عمل صالح ذکر شده، و گاه مؤخر از آن، و گاه مقدم بر احسان، این به خاطر آن است که تقوای اخلاقی و عملی در یک مرحله، قبل از ایمان است، و آن آمادگی برای پذیرش حق و احساس مسؤولیت برای

جستجوی آن است.

سپس هنگامی که حق را شناخت و به آن ایمان آورد، مرحله عالی تری از تقوا بر وجود او سایه می افکند و سرچشمه انواع نیکوکاریها می شود.

و به این ترتیب، رابطه تنگاتنگی که میان «ایمان» و «تقوا» است روشن می شود.

کوتاه سخن این که، قوی ترین و عالی ترین پشتوانه اخلاق، ایمان به خدا و احساس

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۷

مسئولیت در پیشگاه اوست. ایمانی که فراتر از مسائل مادی است و با چیزی نمی توان آن را مبادله کرد، همه جا با انسان است و لحظه ای از او جدا نمی شود، و همه چیز در برابر آن کوچک و کمرنگ است.

به همین دلیل، قوی ترین چهره های اخلاق که ایثار و فداکاری را در حدّ اعلی داشته است، در زندگانی اولیاء اللّٰه مشاهده می کنیم.

و نیز به همین دلیل، در جوامع مادی که همه چیز با معیار منافع شخصی سنجیده می شود، مسائل اخلاقی بسیار کمرنگ است، و غالباً در مواردی رسمیت دارد که در طریق همان منافع شخصی است؛ حسن خلق، ادب، امانت، درستکاری، وفا و سخاوت، همه تا آنجا ارزش دارد که بتواند سود مادی بیشتری را جلب کند و آنجا که سود مادی به خطر افتاد، همه اینها رنگ خود را می بازند!

پدر و مادر که در سنین بالا- قدرت سوددهی ندارند بکلی فراموش می شوند، و آنها را به مراکز نگهداری سالمندان می فرستند تا در انتظار مرگ روز شماری کنند!

فرزندان به محض این که توانایی بر کاری پیدا کنند، از خانه بیرون فرستاده می شوند، نه برای این که استقلال اقتصادی پیدا کنند، بلکه برای این که همیشه فراموش شوند.

همسران نیز تا آنجا شریک زندگی و مورد علاقه اند که سود

و لذت مادی بیافرینند؛ در غیر این صورت، فراموش می شوند؛ و به همین دلیل، طلاق در این کشورها بیداد می کند!

در مکتبهای مادی که برای اخلاق پشتوانه الهی وجود ندارد، استقبال از شهادت در مسیر آرمانهای والا نوعی حرکت انتحاری و بی معنی است! و سخاوتهایی که سبب بخشش اکثر اموال انسان می گردد، نوعی جنون محسوب می شود! عفت و پارسایی، ضعف نفس، و زهد و بی اعتنایی به زرق و برق عالم ماده، دلیل بر ناآگاهی و ساده لوحی است.

قدرتهای برخاسته از این جوامع و سران این کشورها، بهترین نمونه هایی هستند که معیار اخلاق را در این جوامع نشان می دهند.

برخورد دو گانه و چند گانه با مسائل مربوط به «حقوق بشر» از سوی این قدرتها، بسیار وحشت انگیز است، آنجا که حقوق انسانها گوشه ای از منافع آنها را به خطر می اندازد،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۸

بکلی فراموش می گردد و این ارزش والا در پای منافع آنان قربانی می شود.

خطرناکترین جنایتکاران و متجاوزان بر حقوق انسانها در اینجا افرادی دوست داشتنی می شوند؛ و بعکس، انسانهای پاک و از هر نظر منزّه که به دفاع از حقوق بشر بپاخیزند، امّا بخشی از منافع مادی آنها را به خطر بیندازند، در نظر آنها به صورت شیطانهایی در می آیند که به هر وسیله ممکن باید سرکوب شوند.

به همین دلیل، در زمان واحد، در یک گوشه ای از دنیا، مدافع سرسخت دموکراسی و حاکمیت ملتها هستند، و درست در همان زمان، در گوشه ای دیگر مدافع سرسخت بدترین دیکتاتورها! همه اینها به خاطر آن است که اصل اساسی برای آنان چیزی جز منافع مادی و سود شخصی نیست، و اخلاق نزد آنها تکیه گاه روشنی ندارد.

نکته دیگری

که در اینجا شایان دقت است، این است که سودجویان مادی تنها به زمان و مکان خود می نگرند، گذشتگان چه کردند و آیندگان چه خواهند کرد، برای آنها مفهومی ندارد، مگر این که رابطه ای با زندگی فعلی آنها پیدا کند؛ منطق آنها این است:

هنگامی که ما نباشیم دنیا را آب بگیرد یا بماند چه تفاوتی می کند؟

ولی خداپرستان با اعتقاد به زندگی پس از مرگ، و دادگاه عدل الهی در قیامت، بر این باورند که اگر آثار نیکی از خود به یادگار بگذارند و انسانهای نیازمند از آن بهره مند گردند، هر چند بعد از هزاران هزار سال باشد، برکات معنوی آن، به آنها در جهان دیگر می رسد؛ بنابراین، آنها نه تنها وجودی مفید برای امروزند، که برای فردا و هزاران سال دیگر نیز فکر می کنند.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید: «اِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ اِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، اَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ اَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که مؤمن از دنیا می رود، عملش قطع می شود مگر از سه چیز: صدقات جاریه (اموالی که به صورت موقوفه و مانند آن در آمده و مردم دائماً از آن استفاده می کنند) و علوم و دانشهایی که انسانها از آن سود می برند و فرزند صالحی که برای او دعا می کند.» (۱)

(۱). بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۸۹

به این ترتیب، ایمان به جهان دیگر سبب کارهای اخلاقی مهمی مانند باقی گذاشتن صدقات جاریه و آثار علمی مفید، و فرزندان صالح می شود، در حالی که این امور در مکتب سودپرستان مادی هیچ کدام مفهوم درستی ندارد.

مرحوم شهید «مطهری»

در کتاب «فلسفه اخلاق» خود، بعد از آن که خودپرستی را به سه شاخه تقسیم می کند (خودی خود، خودی خانواده و خودی ملی) و همه اینها را نوعی خودپرستی که تضاد با اخلاق دارد می شمرد، سخنی از «گوستاولوبون» در کتاب معروفش «تمدن اسلام و عرب»، با تلخیص نقل می کند که برای تکمیل این بحث مفید است.

او درباره این که چرا ملل مشرق زمین از تمدن غرب آن طور که باید استقبال نمی کنند، عللی ذکر می کند: نخست این که آنها آمادگی برای این کار ندارند؛ دوم این که زندگی ما با وضع زندگی آنها متفاوت است، زندگی آنها ساده است و ما نیازهای مصنوعی برای خود درست کرده ایم، سپس می افزاید که به نظر می رسد ما این را کتمان می کنیم که طرز رفتار ظالمانه ای که ملل غرب نسبت به آنها روا داشته اند (عامل مهم دیگری است).

پس از آن، اشاره به مظلومی که غریبها در آمریکا، اقیانوسیه و چین و هند کرده اند می کند، مخصوصاً روی داستان جنگ معروف به «جنگ تریاک» تکیه می کند که انگلیسیها برای این که به مردم چین مسلط شوند تصمیم گرفتند تریاک را بر آنها مسلط کنند، تا قدرت مقاومت آنها درهم بشکند، چینی ها متوجه شدند که دشمن چه بلایی می خواهد بر سر آنها بیاورد، قیام کردند و خود را آماده دفاع نمودند، ولی سرانجام انگلیسی ها با شلیک گلوله های توپ بر آنها غالب شدند و تریاک را در میان آنها رواج دادند، و طبق آمار هر سال شش صد هزار نفر (در آن زمان) به خاطر تریاک رهسپار دیار عدم می شدند! «۱»

آری! هنگامی که اخلاق از پشتوانه «ایمان و ارزشهای معنوی» برخوردار نباشد هر جا

(۱). فلسفه اخلاق، ص ۲۸۳ (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۰

در برابر «منافع شخصی» قرار گرفت، عقب نشینی می کند!

نکته

آنچه در بالا درباره پشتوانه اخلاق از نظر ایمان به مبدأ و معاد گفته شد به این معنی نیست که نقش «عقل فطری» را در عمق بخشیدن به مسائل اخلاقی انکار کنیم، چرا که بی شک وجدان انسان که در واقع نماینده خدا در درون جان بشر است، نیز تأثیر بسزایی در تحکیم مبانی اخلاق دارد مشروط بر این که با نیروی ایمان تلفیق گردد، و از حجاب سودپرستی و هوای نفس رهایی یابد.

در قرآن مجید نیز بارها روی این مسأله تکیه شده است؛ در آیه ۱۰۰ سوره «یونس» می خوانیم «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ خداوند پلیدی (گناه) را بر کسانی قرار می دهد که تعقل نمی کنند و نمی اندیشند!»

و در آیه ۲۲ «انفال» می فرماید: «أَنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ بدترین جنندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که تعقل نمی کنند (نه صدای حق را می شنوند، نه به حق سخن می گویند)!»

و درباره کسانی که نماز را به سخریه می گرفتند، در آیه ۵۸ سوره «مائده» می فرماید:

«اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ آنها نماز را به سخریه گرفتند، به خاطر این که تعقل نمی کنند!»

با توضیحاتی که در بالا داده شد، دیدگاه قرآن مجید در مسائل اخلاقی بطور خلاصه روشن گردید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۱

فصل پنجم: اخلاق و آزادی

اشاره

در این که آیا اخلاق، آزادی انسان را محدود می کند و این محدودیت به سود یا زیان اوست؟ بحثهای زیادی شده است، که به اعتقاد ما بسیاری از این بحثها ناشی از تفسیرهای نادرستی است که برای معنی آزادی شده و می شود، از جمله:

۱- گاه گفته می شود: اخلاق از آن نظر که انسان را محدود می کند

مانع پرورش استعدادها است!

۲- و گاه گفته می شود: اخلاق غرائز را سرکوب می نماید تا سعادت واقعی فرد محقق گردد، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود، خدا آن را خلق نمی کرد!

۳- و گاه می گویند: برنامه های اخلاقی با فلسفه اصاله اللّٰه مخالف است و می دانیم هدف آفرینش همان «لذت» است که انسان باید به آن برسد!

۴- و گاه در نقطه عکس آن گفته می شود: اساساً بشر آزاد نیست و همیشه تحت عوامل جبری گوناگونی قرار دارد؛ بنابراین، نوبتی به توصیه های اخلاقی نمی رسد!

۵- و بالاخره گاه می گویند: بنای اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارد!

این سخنان ضدّ و نقیض، از یک سو نشان می دهد که ارزیابی صحیحی درباره اصل مفهوم آزادی نشده و از سوی دیگر، اخلاق دینی بویژه اخلاق اسلامی و پشتوانه های آن بخوبی مورد دقت قرار نگرفته است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۲

به همین دلیل، باید نخست به سراغ مسأله آزادی برویم.

چرا انسان آزادی را با تمام وجودش می طلبد؟ و چرا انسان باید آزاد باشد؟ اساساً آزادی چه نقشی در پرورش روح و جسم دارد؟ و در یک کلمه «فلسفه آزادی چیست»؟

پاسخ همه این سؤالات بطور خلاصه این است که: در درون وجود انسان، استعدادها و شایستگیها و نیروهای بالقوه ای نهفته شده که بدون آزادی هرگز شکوفا نمی شود، به همان دلیل که انسان خواهان شکوفایی استعدادها و تکامل است خواهان آزادی که وسیله نیل به آن است می باشد.

ولی آیا این آزادی که باعث شکوفایی استعدادهای خلاق است آزادی بی قید و شرط است یا آزادی هدایت شده و توأم با برنامه ریزی؟

این مطلب را

با ذکر یکی دو مثال می توان توضیح داد:

باغبانی را فرض کنید که برای پرورش انواع گلهای و میوه ها دامن همت به کمر زده است، بذر افشانده، نهال غرس کرده و درختان را به موقع آبیاری می کند، بدیهی است اگر این درخت در فضای آزاد نباشد و از هوا و نور آفتاب و دانه های باران استفاده نکند و یا ریشه های آن در اعماق خاک آزادانه پیشرفت ننماید و با سنگ و موانع دیگر رو به رو شود هرگز نه گلی نصیب باغبان می شود و نه میوه ای؛ بنابراین، آزادی ریشه ها و ساقه ها و شاخ و برگها برای شکوفا شدن استعدادهایشان ضروری است.

اما گاه ممکن است این درخت شاخه های اضافی نامناسبی پیدا کند، و یا از مسیر رشد واقعی منحرف و کج و معوج شود، باغبان قیچی باغبانی را به دست می گیرد و بدون هیچ ملاحظه و ترخمی شاخه های اضافی را که تنها فایده اش گرفتن نیروی درخت و تضعیف آن است قطع می کند. هیچ کس نمی تواند به این باغبان اعتراض کند که چرا درخت را آزاد نگذاردی که هرگونه می خواهد شاخ و برگ بیاورد.

و نیز درخت کج و معوج را با چوب صاف و مستقیم محکم می بندد تا صاف شود و هیچ آدم عاقلی نمی تواند به او ایراد بگیرد چرا درخت را در بند کردی و جلو او را گرفتی؛ زیرا او در جواب می گوید: درخت را باید آزاد گذاشت تا میوه های شیرین گلهای زیبا دهد، نه آزادی در طریق انحراف و به هدر دادن نیروها!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۳

در مورد انسان نیز همین طور است، او دارای استعدادهای فوق العاده مهمی است که اگر درست رهبری شود،

به بالاترین درجات تکامل مادی و معنوی می‌رسد، او آزاد است از استعدادهای خلاقش در این راه استفاده کند، ولی آزاد نیست که آنها را به هدر دهد، و در مسیرهای کج و معوج نابود کند.

آنها که آزادی را به معنی عامی که شامل هرگونه بی‌بندوباری می‌شود تفسیر کرده‌اند، در حقیقت معنی آزادی را نفهمیده‌اند، آزادی یعنی آزاد بودن در بکارگیری نیروها در مسیرهایی که انسان را به هدفهای والاتری (خواه مادی یا معنوی) می‌رساند.

در مثالی دیگر، آزاد بودن عبور از جاده‌های کوچک و بزرگ برای رسیدن به مقصدهای معلوم، هرگز مفهومی هرج و مرج در رانندگی و بی‌اعتنایی به تمام مقررات آن نیست.

هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید مقید بودن رانندگان به رعایت این مقررات مانند توقف پشت چراغ قرمز، رعایت جاده‌های یک طرفه، عبور از دست راست و مانند اینها، مخالف آزادی رانندگی است، و موجب محدودیت رانندگان است، همه به چنین سخنی می‌خندند و می‌گویند آزادی باید در چارچوب مقرراتی باشد که انسان را به مقصد برساند نه این که باعث اتلاف اموال و قتل و جرح نفوس و مانند آن شود و انسان هرگز به مقصد نرسد.

اساساً بسیاری از این آزادیهای کاذب، نوعی اسارت قطعی است.

جوانی که از آزادی خود سوء استفاده کرده و گرفتار مواد مخدر و اعتیادهای کشنده دیگر شده است، در واقع اسیر است و با اعمالش حکم اسارت خود را امضا می‌کند.

آزادیهای توأم با رعایت موازین اخلاقی به انسان آزادی واقعی می‌دهد و از اسارت او در چنگال هوی و هوسهای کشنده رهایی می‌بخشد و چه جالب است در اینجا کلام مولی علی علیه السلام که می‌فرماید: «انَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ،

وَذَخِيرَهُ مَعَادٍ، وَعِثُّهُ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَنَجَاةً مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ؛ تقوای الهی کلید گشایش هر دری است و ذخیره رستاخیز و سبب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۴

آزادی از هرگونه بردگی (شیطان) و نجات از هرگونه هلاکت! «۱»

از تحلیل فوق و مثالهای بالا- آزادی واقعی از آزادیهای کاذب یا به تعبیر صحیحتر اسارت‌هایی تحت نام آزادی، شناخته می‌شود؛ و جلو سوء استفاده از این مفهوم مقدس را می‌توان گرفت؛ و هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند به بهانه این که اخلاق، انسان را محدود می‌کند، ارزشهای اخلاقی را زیر سؤال ببرد.

همچنین پاسخ کسانی که می‌گویند اخلاق غرائز را سرکوب می‌کند، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود خدا آن را خلق نمی‌کرد، روشن می‌شود.

غرائز آدمی همچون دانه‌های حیاتبخش باران است که از آسمان نازل می‌شود، بی‌شک اگر لازم و مفید نبود خدا آن را از آسمان نازل نمی‌کرد، ولی این به آن مفهوم نیست که ما اجازه دهیم قطره‌های باران دست به دست هم دهند و سیلابی ویرانگر به وجود آورند، بلکه عقل و درایت می‌گوید باید سدّی در مقابل آن کشید و دریاچه‌ها و کانالها و نه‌ر‌هایی به وجود آورد و این موهبت الهی را طبق برنامه و حساب به مزارع و باغها هدایت کرد غرائز آدمی نیز مانند این دانه‌های حیاتبخش باران است که اگر تحت برنامه و کنترل در مسیرهای سازنده درنیاید مبدل به سیلابی ویرانگر می‌شود که همه چیز انسان را بر باد خواهد داد.

از آنچه در بالا- آمد می‌توان این نتیجه را به روشنی گرفت که اخلاق نه انسان را محدود می‌کند و نه مانع پرورش انسانها است و نه

غرائز خداداد را سرکوب می نماید، بلکه کار اخلاق بهره گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری غرائز برای رسیدن به کمال مطلوب است.

با توجه به این تفسیر که به نظر ما تفسیر صحیح آزادی است پاسخ بسیاری از سخنان مخالفان اخلاق روشن می شود و نیازی به توضیح نیست.

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۵

اعتقاد به جبر و مسائل ضد اخلاقی

بی شک رابطه بسیار نزدیکی میان اعتقاد به آزادی اراده انسان و «مسائل اخلاقی» وجود دارد؛ زیرا همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم اگر اعتقاد به آزادی انسان نفی شود تمام مفاهیم اخلاقی فرو می ریزد و از کار می افتد.

به همین دلیل، ادیان الهی که عهده دار تربیت نفوس و تهذیب اخلاقند سرسخت ترین مدافع آزادی بشرند! (دقت کنید)

و نیز به همین دلیل، قرآن مجید مملو از آیاتی است که آزادی اراده انسان را تثبیت نموده و جبر را نفی می کند. این آیات بالغ بر صدها آیه می شود، که در مباحث جبر و اختیار به آن اشاره شده است. «۱»

اصولاً امر و نهی و هرگونه تکلیف دیگر و دعوت به اطاعت و نهی از معصیت و ثواب و عقاب و حساب و جزا، و دادگاه و اجرای حدود و مجازاتها و امور دیگری مانند آن، همه تأکیدهای مکرری بر مسأله آزادی اراده انسان است.

و اگر آیاتی در قرآن می بینیم که دستاویز طرفداران مکتب جبر شده دقیقاً ناشی از عدم توجه به تفسیر صحیح این آیات است. چرا که این آیات ناظر به نفی تفویض است نه اثبات جبر، و شاهد آن در خود قرآن بوضوح دیده می شود که شرح آن در منابعی که قبلاً به آن اشاره

شد آمده است و اینجا جای آن بحث نیست.

اعتقاد به جبر و سلب آزادی انسان می تواند عامل مؤثری برای هر گونه بی بندوباری اخلاقی بوده باشد، چرا که هر گنجهکاری به بهانه این که سرنوشت او از روز ازل بطور جبری رقم زده شده و او نمی تواند آن سرنوشت را دگرگون سازد، در منجلا ب فساد و گناه غوطه ور می گردد، اتفاقاً شواهد تاریخی نیز بر این معنی داریم که گناهکارانی به استناد همین مکتب، خود را در ارتکاب گناه و اعمال ضد اخلاقی معذور می دانستند، و می گفتند: «ما اگر خوب یا بدیم از ناحیه خود ما نیست، باغبان ازل از روز نخست ما را چنین پرورش داده و در سرنوشت ما نوشته است! نه نیکوکاران باید افتخار به نیکی خود

(۱). به تفسیر نمونه (فهرست موضوعی، صفحه ۹۹) و انوار الاصول، جلد اول، بحث جبر و اختیار مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۶

کنند، و نه بدکاران باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرند!»

به همین دلیل، پیامبران الهی، و بیش از همه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای تحکیم مبانی اخلاق و تهذیب نفوس، قبل از هر چیز آزادی اراده انسان را تثبیت می کردند.

به هر حال، بحث جبر و اختیار و مسائل دیگری مانند قضا و قدر، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، از دیدگاه قرآن، بحث مستقل و مبسوطی است که به خواست خدا در مباحث آینده تفسیر موضوعی به سراغ آن خواهیم رفت. هدف در اینجا تنها اشاره ای به این مسأله و تأثیر آن در مسائل اخلاقی است نه ورود در اصل این مسأله.

*** اما کسانی که اصل و اساس را لذت می شمردند

و ارزش نهایی برای آن قائلند و اخلاق را از آن نظر که مخالف این معنی است نامناسب می دانند و همچون «آریس تیپ» که قبل از میلاد می زیسته می گویند: «خیر عبارت است از لذت، و شرّ چیزی جز الم نیست و هدف نهایی انسان در زندگی کام گرفتن از لذائذ جهان است، و نباید به نتایج نیک و بد آن فکر کرد!»^(۱)

آنها از این نکته غافلند که به فرض ما لذت را منحصر در لذائذ مادی بدانیم و از لذائذ معنوی که به مراتب از لذات مادی روح پرورتر است صرف نظر کنیم، رسیدن به لذت مادی نیز بدون رعایت اخلاق ممکن نیست، چرا که کام جویی و لذت بی قید و شرط، رنج و الم بسیار دردناکی در پی دارد که به خاطر آن هم که باشد، باید از آن لذت نقد که رنجی عظیم تر در پی دارد، صرف نظر کرد.

این سخن گرچه از دهان کسی خارج شده که ظاهراً در ردیف فلاسفه پیشین است ولی به سخنان مبتلایان به موادّ مخدّر می ماند که وقتی به آنها گفته شود، لذت امروز شما مایه بدبختی عظیم و درد و رنج طاقت فرسای فردا است، در جواب می گویند: دم غنیمت است، و امروز را دریاب و فکر فردا مباح!

ولی فردا که غول وحشتناک بیماریهای جانکاه عصبی، قلبی و مغزی، که ناشی از

(۱). علم اخلاق یا حکمت عملی، صفحه ۲۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۷

اعتیاد است به او حمله ور می شود، بر منطق گذشته خویش می خندد و تأسّف می خورد، ولی بدبختانه غالباً راهی برای بازگشت وجود ندارد.

توصیه های اخلاقی در مورد رعایت عفت، امانت، راستی، و صداقت و جوانمردی و

فتوت، همه از این قبیل است. جامعه ای که نادرستی و خیانت در آن رایج می شود، چه لذتی از زندگی نصیب مردم آن جامعه خواهد شد!

مردمی که بخل سراسر وجودشان را گرفته، و همه چیز را برای لذت شخصی خود می طلبند در برابر هجوم مشکلات، سخت آسیب پذیرند، چرا که هر فردی در آن جامعه تنها است و ایستادن افراد تنها در مقابل مشکلات، بسیار مشکل است در حالی که اگر روح همبستگی و سخاوت و فتوت در میان آنها حاکم باشد، هر فردی به زمین می افتد، دیگران به یاری او می شتابند و در چنین جامعه ای هیچ کس خود را تنها نمی بیند، و در برابر هجوم مشکلات زانو نمی زند.

این همان چیزی است که سابقاً بطور مشروح و با اتکا به آیات قرآن مجید به آن اشاره کردیم که رعایت اصول اخلاقی همیشه دارای دو بعد است یک بعد معنوی و یک بعد مادی، و اگر از بعد معنوی آن فرضاً صرف نظر کنیم بعد مادی آن چنان گسترده است که سزاوار است به همه اصول اخلاقی پایبند باشیم تا در این دنیا نیز بهشتی بسازیم که همه در آن غرق لذت باشند و از جهنم سوزانی که زائیده مفاسد اخلاقی است برکنار بمانیم.

*** سرانجام به سراغ سخن کسانی می رویم که می گویند اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا، به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضد اخلاقی دارند! (۱)

این سخن نیز از دو جهت، قابل نقد است:

نخست این که: تعبیر به طمع و ترس، تعبیر نادرستی است، صحیح این است گفته شود که گروهی از پیروان ادیان به خاطر سعادت مند شدن در جهان دیگر و رهایی

از مجازات‌هایی که ناشی از عدل الهی است به سراغ ارزشهای والای اخلاقی می‌روند، این

(۱). به کتاب تجدید حیات معنوی جامعه، صفحه ۱۶۹ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۸

هرگز ضدّ اخلاق نیست، چرا که کام جویی‌های زندگی فانی را فدای زندگی باقی کرده و منابع کوچکتری را فدای مواهب بزرگتری نموده است.

آیا اگر کسی به خاطر پرهیز از رسواییهای ناشی از خیانت و دروغ از این دو کار پرهیز کند، عملی ضدّ اخلاقی انجام داده، و یا اگر کسی به خاطر حفظ سلامت خویش، لب به مشروبات الکلی تر نکند و سراغ موادّ مخدّر نرود، عملش ضدّ اخلاق است، همچنین اگر کسی در برخورد با مردم نهایت ادب و تواضع و محبّت را داشته باشد، تا مردم از او فرار نکنند و در زندگی تنها نماند، آیا عملی ضدّ اخلاقی انجام داده؟

کوتاه سخن این که، هر کار اخلاقی ممکن است آثار و منافع مادی نیز داشته باشد، توجّه به آن آثار نباید طمع نامیده شود، و پرهیز از اثرات زیانبار اعمال ضدّ اخلاقی نباید به عنوان ترس و جبن که یک امر غیر اخلاقی است تلقی شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۹۹

فصل پنجم: اصول مسائل اخلاقی در قرآن

اشاره

قبل از ورود در این بحث لازم است یک نگاه اجمالی به اصول مسائل اخلاقی در مکتبهای دیگر بیندازیم.

۱- گروهی از فلاسفه قدیم که از بنیانگذاران علم اخلاق محسوب می‌شوند، برای اخلاق اصول چهارگانه قائل بودند؛ و به تعبیر دیگر، فضائل اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده اند:

۱- حکمت

۲- عفت

۳- شجاعت

و گاه خداپرستی را هم به آن ضمیمه کرده و آن را به

پنج اصل رسانده اند.

بنیانگذار این مکتب را «سقراط» می توان شمرد؛ او معتقد بود:

«نیکوکاری (و اخلاق) بسته به تشخیص نیک و بد (یعنی دانائی) است، و فضیلت بطور مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست؛ امّا دانش چون در مورد ترس و بی باکی، یعنی آگاهی بر این که از چه چیز باید ترسید، و از چه چیز باید نترسید ملاحظه شود، «شجاعت» است، و هرگاه درباره تمناهای نفسانی به کار رود «عفت» خوانده می شود، و هرگاه علم به قواعدی که حاکم بر روابط مردم نسبت به یکدیگر است منظور گردد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۰

«عدالت» است، و اگر وظائف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود «دینداری و خداپرستی» است. این فضائل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی، اصول نخستین اخلاق سقراطی است.» (۱)

بسیاری از دانشمندان اسلام که درباره علم اخلاق کتاب نوشته یا بحثهایی داشته اند، این اصول چهارگانه یا پنجگانه را پذیرفته و دقتهای بیشتری روی آن به عمل آورده، و پایه های محکمتری برای آن چیده اند، و آن را مبنای نگرشهای اخلاقی خود در همه زمینه ها قرار داده اند.

آنها در نگرش تازه خود به این اصول می گویند:

نفس و روح انسان دارای سه قوه است:

۱- قوه «ادراک» و تشخیص حقایق

۲- جاذبه یا نیروی جلب منافع و به تعبیر دیگر «شهوت» (البته نه شهوت جنسی فقط، بلکه هر گونه خواسته ای به معنی وسیع کلمه).

۳- نیروی دافعه و به تعبیر دیگر «غضب».

سپس اعتدال هر یک از سه قوه را یکی از فضائل اخلاقی دانسته اند که به ترتیب «حکمت» و «عفت» و «شجاعت» نامیده اند.

سپس افزوده اند: هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک و

تمیز نیک و بد قرار گیرد، «عدالت» حاصل می شود که اصل چهارم است.

به تعبیر دیگر، تعادل هریک از قوای سه گانه مزبور به تنهایی فضیلتی است که حکمت و عفت و شجاعت نام دارد، و ترکیب آنها با یکدیگر، یعنی تبعیت شهوت و غضب از نیروی ادراک، فضیلت دیگری محسوب می شود که عدالت نام دارد؛ چرا که بسیار می شود، انسان، شجاعت که حد اعتدال نیروی غضب است دارد ولی آن را بجا مصرف نمی کند (مثل این که آن را در جنگهای بیهوده و بی هدف بکار می گیرد، در اینجا شجاعت وجود دارد ولی عدالت نیست، امّا اگر این صفت فضیلت (شجاعت) در راه یک هدف

(۱). سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۸ (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۱

عالی و عقلانی به کار گرفته شود، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می آید.

به این ترتیب، این گروه از دانشمندان اسلام، تمام فضائل و صفات برجسته انسانی را زیر پوشش یکی از این چهار اصل قرار داده اند، و عقیده دارند فضیلتی نیست جز این که تحت یکی از این چهار عنوان جای می گیرد؛ و بعکس، رذائل همواره در طرف افراط و تفریط یکی از این چهار فضیلت است.

برای توضیح بیشتر درباره این مکتب اخلاقی به کتاب «احیاء العلوم» و «محجّه البیضاء» و سایر کتب معروف اخلاقی مراجعه شود. «۱»

نقد و بررسی

تقسیم فضائل به چهار شاخه اصلی که در تحلیل بالا آمده بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می رسد، ریشه اسلامی مسلّمی ندارد؛ بلکه نتیجه تحلیلهایی است که دانشمندان اسلام از کلمات حکمای یونان گرفته و آن را تکمیل کرده اند، هر چند در

بعضی از روایات مرسله اشاره ای به آن دیده می شود.

در روایتی که به علی علیه السلام نسبت داده شده است چنین می خوانیم:

«الْفُضَائِلُ أَرْبَعَةٌ اجْتِنَاسٌ: أَحَدُهَا الْحِكْمَةُ وَقَوَامُهَا فِي الْفِكْرِ، وَالثَّانِي الْعِفَّةُ وَقَوَامُهَا فِي الشَّهْوَةِ، وَالثَّلَاثُ الْقُوَّةُ وَقَوَامُهَا فِي الْغَضَبِ، وَالرَّابِعُ الْعَيْدُلُ وَقَوَامُهُ فِي اعْتِدَالِ قُوى النَّفْسِ؛ فضائل چهار نوع است: یکی از آنها حکمت است که ریشه آن در تفکر می باشد، دومی عفت است که اساس آن شهوت است، سومی قوت است و اساس آن در غضب است، و چهارمی عدالت است و ریشه آن در اعتدال قوای نفسانیه می باشد.» (۲)

این حدیث گرچه هماهنگی کامل با تقسیمات چهارگانه علمای اخلاق ندارد، ولی نزدیک به آن می باشد؛ و همان گونه که در بالا آمد حدیث، مرسل است و از نظر سند خالی از اشکال نیست.

(۱). المحجّه البيضاء، جلد ۵، ص ۹۶ و ۹۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۸۱، حدیث ۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۲

به هر حال، آنچه به علمای اخلاق یا حکمای یونان در این تقسیم چهارگانه ایراد می شود، جهات زیر است:

۱- پاره ای از ملکات اخلاقی را- که به یقین جزء فضائل است- به زحمت می توان در این چهار اصل جای داد؛ مثلاً، «حسن ظن یا خوشبینی» یکی از فضائل است و نقطه مقابل آن «بدبینی و بدگمانی و سوءظن» است، اگر بنا باشد در شاخه های بالا جا بگیرد، باید در شاخه حکمت واقع شود، در حالی که حسن ظن را نمی توان جزء حکمت شمرد؛ زیرا خوشبینی و حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیات «دوتا است» بلکه گاه به روشنی از آن جدا می شود، به این معنی که قرائن ظنی بر صدور

گناه و خطا از کسی آشکار باشد ولی به حسن ظن و خوشبینی آنها را نادیده می گیرد.

همچنین صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمتها، بی شک از فضائل است؛ در حالی که نه می توان آنها را در قوه تشخیص و ادراک جای داد، و نه در مسأله جذب منافع یا دفع مضار، بخصوص اگر شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات پایبند به آن باشد، نه برای منفعی که در آینده از آنها عاید می شود.

و نیز شاید کم نباشد صفات دیگری که جزء فضائل است و به زحمت می توان آنها را در آن شاخه های چهارگانه قرار داد.

۲- «حکمت» را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده اند، در حالی که حکمت، بازگشت به تشخیص واقعیتها می کند و اخلاق مربوط به عواطف و غرائز و ملکات نفس است نه ادراکات عقل، و لذا هرگز در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی شود.

اخلاق می تواند ابزاری برای عقل بوده باشد ولی عقل و درک خوب جزء اخلاق نیست؛ یا به تعبیر دیگر، عقل و قوه ادراک راهنمای عواطف و غرائز انسان است، و به آنها شکل می دهد و اخلاق کیفیتهایی است که بر این غرائز و امیال عارض می گردد.

۳- اصرار بر این که همیشه فضائل اخلاقی، حدّ وسط در میان افراط و تفریط است نیز

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۳

صحیح به نظر نمی رسد، هرچند غالباً چنین است، زیرا مواردی پیدا می کنیم که افراطی برای آن وجود ندارد؛ مثلاً، قوه عقلیه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و افراطی برای آن تصوّر نمی شود؛ و این که

«جرزیه» را افراط در قوه عقلیه گرفته اند صحیح نیست، زیرا «جرزیه» از کثرت فهم و هوش ناشی نمی شود، بلکه نوعی کج روی و انحراف و اشتباه در مسائل به خاطر عجله در قضاوت یا مانند آن است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نظر قدرت عقل و فکر به قدری بالا بود که از ایشان تعبیر به عقل کل می شود، آیا این بر خلاف فضیلت است!

درست است که عقل و هوش فراوان گاه سبب درد و رنجهایی می شود که افراد بی خبر و غافل و ناآگاه از آن آسوده اند ولی به هر حال جزء فضائل محسوب می شود.

همچنین «عدالت» را جزء فضائل اخلاقی شمرده اند و افراط و تفریط آن را «ظلم» و انظلام (پذیرش ظلم) می دانند در حالی که قبول ظلم و تن در دادن به آن هرگز افراط در عدالت نیست، و از مقوله دیگری محسوب می شود.

بنابراین، مسأله حدّ وسط بودن صفات فضیلت در برابر افراط و تفریطهای صفات رذیلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، اما هرگز نمی توان آن را یک حکم عام شمرده، و آن را به عنوان یک اصل اساسی در بحثهای اخلاقی پذیرفت.

نتیجه: اصول چهارگانه ای که قدماء برای اخلاق شمرده اند و در واقع تکمیلی است بر آنچه فلاسفه یونان قدیم داشته اند، نمی تواند به عنوان یک الگوی جامع برای تقسیم صفات اخلاقی شمرده شود، هر چند نسبت به بسیاری از مسائل اخلاقی صادق است.

بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن

اکنون به بررسی اصول اخلاقی در قرآن باز می گردیم. می دانیم قرآن مجید به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده که فصول و ابواب و مباحثی به شکل این گونه کتابها داشته باشد، بلکه مجموعه ای از وحی آسمانی

است که به تدریج و بر حسب نیازها و ضرورتها نازل شده است، ولی می توان آن را با استفاده از روش تفسیر موضوعی در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۴

چنین قالبهایی ریخت.

از تقسیم هایی که از مجموع آیات قرآن استفاده می شود این است که اصول اخلاق را می توان در چهار بخش خلاصه کرد:

۱- مسائل اخلاقی در ارتباط با خالق

۲- مسائل اخلاقی در ارتباط با خلق

۳- مسائل اخلاقی در ارتباط با خویشتن

۴- مسائل اخلاقی در ارتباط با جهان آفرینش و طبیعت

مسئله شکرگزاری (شکر منعم) و خضوع در مقابل خداوند و رضا و تسلیم در برابر فرمان او و مانند اینها، جزء گروه اول است.

تواضع و فروتنی، ایثار و فداکاری، محبت و حسن خلق، همدردی و همدلی و مانند آن، از گروه دوم می باشد.

پاکسازی قلب از هرگونه ناپاکی و آلودگی، و مدارا با خویشتن در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن، از گروه سوم است.

عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن، از گروه چهارم است.

همه این اصول چهارگانه، شاخه هایی در قرآن مجید دارد که در بحثهای موضوعی آینده در تک تک مباحث اخلاقی به آن اشاره خواهد شد.

البته این شعب چهارگانه با شعب چهارگانه ای که در کتاب «اسفار» فیلسوف معروف «ملا صدرا شیرازی» و پیروان مکتب او آمده است، متفاوت است. آنها مطابق روش معروف خود که انسان را در مسیر سعادت به مسافری تشبیه می کنند و مسائل خودسازی را به سیر و سلوک تعبیر می نمایند، برای انسان چهار سفر قائل شده اند:

او می گوید سالکان از عرفا و اولیاء الله چهار سفر دارند:

۱- سفر از خلق به سوی حق

(السفر من الخلق الى الحق)

۲- سفر به حق در حق (السفر بالحق في الحق)

۳- سفر از حق به سوی خلق به وسیله حق (السفر من الخلق الى الخلق بالحق)

۴- سفر به حق در خلق (السفر بالحق في الخلق)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۵

ناگفته پیداست که این سفرهای اربعه یا مراحل چهارگانه خودسازی و سیر و سلوک الی الله، راه دیگری را می پیماید، هر چند شباهتهایی در پاره ای از قسمتها میان آن و شاخه های چهارگانه اخلاق که در سابق به آن اشاره کردیم وجود دارد.

در قرآن مجید مجموعه آیاتی وجود دارد که به نظر می رسد اصول کلی اخلاق در آن ترسیم شده است.

از جمله، مجموعه آیات سوره لقمان است، که از این آیه شروع می شود:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ انِ اشْكُرْ لِلَّهِ؛ ما به لقمان حکمت بخشیدیم (و به او الهام کردیم) شکر خدا را به جای آور!» (سوره لقمان، آیه ۱۲)

در زمینه معارف و عقائد، نخست سخن از شکر منعم می گوید، و می دانیم مسأله شکر منعم، نخستین گام در طریق شناخت خداست؛ و به تعبیر دیگر- همان گونه که علمای علم عقائد و کلام تصریح کرده اند- انگیزه حرکت به سوی شناخت خداوند همان مسأله شکر نعمت است؛ چرا که انسان، هنگامی که چشم باز می کند خود را غرق نعمتهای فراوانی می بیند، و بلافاصله وجدان او وی را به شناخت بخشنده نعمت دعوت می کند، و این آغاز راه برای معرفه الله است.

سپس به سراغ مسأله توحید می رود، و با صراحت می گوید: «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ چیزی را همتای خدا قرار نده که شرک ظلم عظیمی است!»

و در مرحله دیگر، سخن از معاد می گوید که

دومین پایه مهم معارف دینی است؛ می گوید: «يَا بَنِيَّ أَنْهَا أَنْ تَكَّ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَيْحُرِهِ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) حاضر می سازد!» (سوره لقمان، آیه ۱۶)

سپس به اصول اساسی اخلاق و حکمت عملی پرداخته و به امور زیر اشاره می کند:

۱- مسأله احترام نسبت به پدر و مادر، و شکرگزاری از آنها به دنبال شکر پروردگار (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِنْ أَشْكُرْ لِي وَوَالِدَيْكَ)

(سوره لقمان، آیه ۱۴)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۶

۲- اهمیت دادن به نماز و رابطه با پروردگار و نیایش و خضوع در برابر او (اقِمِ الصَّلَاةَ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۳- امر به معروف و نهی از منکر (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۴- صبر و شکیبایی در مقابل حوادث تلخ زندگی (وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ) (سوره لقمان، آیه ۱۷)

۵- حسن خلق در برابر مردم (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ) (سوره لقمان، آیه ۱۸)

۶- تواضع و فروتنی و ترک تکبر در برابر خدا و خلق (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (سوره لقمان، آیه ۱۸)

۷- میانه روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن (و همه چیز) (وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْظُضْ مِنْ صَوْتِكَ) (سوره لقمان، آیه ۱۹)

به این ترتیب، مشاهده می کنیم که قسمت عمده ای از فضائل اخلاقی، به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس است که شامل شکر و صبر و حسن خلق و تواضع و میانه روی و دعوت به

نیکیها و مبارزه با بدیها می شود، که ضمن هفت آیه توضیح داده شده است. (آیه ۱۳ تا ۱۹)

در آیات سه گانه سوره انعام که از آیه ۱۵۱ شروع و به ۱۵۳ ختم می شود، ده فرمان مهم بیان شده است، که قسمت مهمی از اصول اخلاقی را در بر گرفته از جمله: ترک ظلم و ستم، نسبت به فرزندان، ایتم، عموم مردم؛ و رعایت عدالت در برابر هر کس، و ترک جانبداری تعصب آلود از نزدیکان و بستگان و دوستان در برابر نقض اصول عدالت، و نیز پرهیز از زشتکاریهای ظاهر و باطن و همچنین حق شناسی در برابر پدر و مادر، و پرهیز از آنچه موجب تفرقه می شود، و نیز اجتناب از هرگونه شرک. «۱»

(۱). برای توضیح بیشتر این فرمانهای دهگانه که در آیات سه گانه فوق آمده است، در تفسیر نمونه، ذیل همین سه آیه، جلد ششم، صفحه ۲۸ به بعد مراجعه فرمایید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۷

اصول اخلاق اسلامی در روایات

در روایات اسلامی نیز احادیثی که بیانگر اصول اخلاقی حسنه و سیئه است دیده می شود که روش مخصوص به خود را تعقیب می کند، نه روشی را که حکمای یونان داشته اند، از جمله:

۱- در حدیث معروفی که در کتاب «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین می خوانیم که: یکی از یاران آن حضرت به نام «سماعه بن مهران» می گوید: با گروهی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم که سخن از عقل و جهل به میان آمد، فرمود: «لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید»، من گفتم فدایت شوم، تا شما شرح ندهید ما آگاه نخواهیم شد، امام فرمود: «خداوند در آغاز،

عقل را آفرید ... سپس جهل را (عقل از در اطاعت در آمد و جهل طریق معصیت را پوید) خداوند هفتاد و پنج لشکر به عقل داد و هفتاد و پنج لشکر که ضد آن بود به جهل.»

سپس امام، هفتاد و پنج لشکر «۱» عقل و جهل را به شرح زیر بیان فرمود:

الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ؛ نیکی وزیر عقل است

وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ؛ و ضد آن بدی است که وزیر جهل است

وَالْإِيمَانُ وَضِدُّهُ الْكُفْرُ؛ و ایمان و ضدش کفر

وَالْتَّصَدِيقُ وَضِدُّهُ الْجُمُودُ؛ و تصدیق (ایمان به آیات الهی و انبیاء) و ضدش انکار

وَالرَّجَاءُ وَضِدُّهُ الْقُنُوطُ؛ امید و ضدش نومیدی

وَالْعَدْلُ وَضِدُّهُ الْجَوْرُ؛ و عدالت و ضدش ستم

وَالرِّضَاءُ وَضِدُّهُ السَّخَطُ؛ رضا و خشنودی و ضدش خشم و نارضایی

وَالشُّكْرُ وَضِدُّهُ الْكُفْرَانُ؛ شکر گزاری و ضدش کفران

وَالطَّمَعُ وَضِدُّهُ الْيَأْسُ؛ طمع (به آنچه در دست مردم است) و ضدش نومیدی (از آنها)

(۱). توجه داشته باشید که تعداد اموری که در این روایت آمده ۷۸ موضوع است ولی با توجه به این که خیر و شرّ موضوع مستقلی در برابر امور دیگر نیست، بلکه جامع در میان آنها است؛ به علاوه ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب مربوط به اصول عقائد است، این سه مورد از مجموعه جدا می شود و باقیمانده همان هفتاد و پنج موضوع خواهد بود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۸

وَالتَّوَكُّلُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ توکل و ضدش حرص

وَالرَّأْفَةُ وَضِدُّهُ الْقَسْوَةُ؛ رأفت و ضدش سنگدلی

وَالرَّحْمَةُ وَضِدُّهَا الْغَضَبُ؛ رحمت و ضدش غضب

وَالْعِلْمُ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ؛ علم و ضدش جهل

وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْحُمُوقُ؛ فَهَمٌ وَضِدُّهُ حَمَاقَةٌ

وَالْعِفَّةُ وَضِدُّهُ التَّهْتُّكُ؛ عَفَّتْ وَ

ضدش پرده دری

وَالرُّهْدُ وَضِدُّهُ الرَّغْبَةُ؛ زهد و ضدش دنیاپرستی

وَالرَّفْقُ وَضِدُّهُ الْحَرْقُ؛ مدارا و ضدش خشونت

وَالرَّهْبَةُ وَضِدُّهُ الْجُرْأَةُ؛ خدا ترسی و ضدش بی باکی و جسارت

وَالتَّوَضُّعُ وَضِدُّهُ الْكِبْرُ؛ تواضع و ضدش تکبر

وَالتُّؤَدَةُ وَضِدُّهَا التَّسْرُّعُ؛ متانت و آرامش و ضدش شتابزدگی

وَالْحِلْمُ وَضِدُّهُ السَّفَهُ؛ بردباری و ضدش سفاقت و نابردباری

وَالصَّمْتُ وَضِدُّهُ الْهَذَرُ؛ خاموشی و ضدش بیهوده گویی

وَالْإِسْتِسْلَامُ وَضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ؛ تسلیم (در برابر حق) و ضدش استکبار

وَالتَّسْلِيمُ وَضِدُّهُ الشَّكُّ؛ تسلیم (در برابر عقائد الهی) و ضدش شک

وَالصَّبْرُ وَضِدُّهُ الْجَزَعُ؛ صبر و ضدش بی تابی

وَالصَّفْحُ وَضِدُّهُ الْإِنْتِقَامُ؛ گذشت و ضدش انتقام

وَالْغِنَى وَضِدُّهُ الْفَقْرُ؛ بی نیازی و ضدش فقر

وَالتَّذَكُّرُ وَضِدُّهُ السَّهْوُ؛ توجه و ضدش غفلت

وَالْحِفْظُ وَضِدُّهُ النُّسْيَانُ؛ حفظ و ضدش فراموشکاری

وَالتَّعَطُّفُ وَضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ؛ محبت و پیوند و ضدش قطع رابطه

وَالقُنُوعُ وَضِدُّهُ الْحِرْصُ؛ قناعت و ضدش حرص

وَالْمُؤَاسَاةُ وَضِدُّهَا الْمُنْعُ؛ مواسات و ضدش منع

وَالْمُؤَدَّةُ وَضِدُّهَا الْعِدَاوَةُ؛ دوستی و ضدش عداوت

وَالْوَفَاءُ وَضِدُّهُ الْعُدْرُ؛ وفا و ضدش پیمان شکنی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۰۹

وَالطَّاعَةَ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَةَ؛ اطاعت و ضدش معصیت

وَالْخُضُوعَ وَضِدُّهُ التَّطَاوُلُ؛ خضوع و ضدش برتری جویی

وَالسَّلَامَةَ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ؛ سلامت و ضدش بلا

وَالْحُبَّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ؛ محبت و ضدش کینه توزی

وَالصِّدْقَ وَضِدُّهُ الْكِذْبُ؛ راستی و ضدش دروغگویی

وَالْحَقَّ وَضِدُّهُ الْبَاطِلُ؛ حق و ضدش باطل

وَالْأَمَانَةَ وَضِدُّهَا الْخِيَانَةُ؛ امانت و ضدش خیانت

وَالْإِخْلَاصَ وَضِدُّهُ الشُّبُهَ؛ خلوص و ضدش آلودگی نیت

وَالشَّهَامَةَ وَضِدُّهَا الْبِلَادَةُ؛ شهامت و ضدش خمودی

وَالْفَهْمَ وَضِدُّهُ الْعِبَاوَةُ؛ فهم و ضدش کودنی

وَالْمَعْرِفَةَ وَضِدُّهَا الْأَنْكَارُ؛ معرفت و ضدش عدم عرفان

وَالْمُدَارَاةَ وَضِدُّهَا الْمُكَاشَفَةُ؛ مدارا و ضدش پرده دری

وَالسَّلَامَةَ الْغَيْبِ وَضِدُّهَا الْمُمَاكَرَةُ؛ حفظ الغیب و ضدش توطئه گری

وَالْكِتْمَانَ وَضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ؛ کتمان (اسرار

مردم) و ضدش افشاگری

وَالصَّلَاةُ وَضِدُّهَا الْأَضَاعَةُ؛ نماز و ضدش بی‌نمازی

وَالصَّوْمُ وَضِدُّهُ الْأَفْطَارُ؛ روزه و ضدش افطار

وَالْجِهَادُ وَضِدُّهُ النَّكُولُ؛ جهاد و ضدش خودداری از جهاد

وَالْحُجُّ وَضِدُّهُ نَبْذُ الْمِيثَاقِ؛ حج و ضدش پیمان شکنی خدا

وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدُّهُ النَّمِيمَةُ؛ نگهداری سخنان و ضدش سخن چینی

وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ؛ نیکی به پدر و مادر و ضدش مخالفت و آزار

وَالْحَقِيقَةُ وَضِدُّهَا الرِّيَاءُ؛ حق جویی و ضدش ریاکاری

وَالْمَعْرُوفُ وَضِدُّهُ الْمُنْكَرُ؛ معروف و ضدش منکر

وَالسُّرُورُ وَضِدُّهُ التَّبْرُجُ؛ پوشیدگی و ضدش نمایش زینت

وَالتَّقِيَةُ وَضِدُّهَا الْأَذَاعَةُ؛ تقیه و ضدش افشای اسرار

وَالْأَنْصَافُ وَضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ؛ انصاف و ضدش تعصب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۰

وَالتَّهْيِئَةُ وَضِدُّهَا الْبَغْيُ؛ مصالحه و ضدش کارشکنی

وَالنِّظَافَةُ وَضِدُّهَا الْقَدَرُ؛ نظافت و ضدش کثافت

وَالْحَيَاءُ وَضِدُّهَا الْجَلْعُ؛ حیا و ضدش بی‌حیایی

وَالْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوَانُ؛ میانه روی و اعتدال و ضدش تجاوز

وَالرَّاحَةُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ؛ راحت و ضدش رنج

وَالسُّهُولَةُ وَضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ؛ سهولت و ضدش سختگیری

وَالْبَرَكَهَةُ وَضِدُّهَا الْمَحْقُوقُ؛ برکت و ضدش نقصان

وَالْعَافِيَهُ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ؛ تندرستی و ضدش بیماری
وَالْقَوَامُ وَضِدُّهَا الْمَكَاتِرَةُ؛ اعتدال و ضدش فزون طلبی
وَالْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهَوَاءُ؛ حکمت و ضدش هواپرستی
وَالْوَقَارُ وَضِدُّهُ الْخِفَّةُ؛ وقار و ضدش جلفی و سبکی
وَالسَّعَادَةُ وَضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ؛ سعادت و ضدش شقاوت
وَالتَّوْبَةُ وَضِدُّهَا الْأَصْرَارُ؛ توبه و ضدش اصرار بر گناه
وَالسُّتُغْفَارُ وَضِدُّهُ الْأَعْتِرَارُ؛ پوزش طلبیدن و ضدش مغرور بودن
وَالْمَحَافَظَةُ وَضِدُّهَا التَّهَؤُنُ؛ جدیت و ضدش سستی
وَالدُّعَاءُ وَضِدُّهُ الْأَسْتِنْكَافُ؛ دعا و ضدش خودداری از دعا
وَالنَّشَاطُ وَضِدُّهُ الْكَسَلُ؛ نشاط و ضدش کسالت
وَالفَرَحُ وَضِدُّهُ الْحُزْنُ؛ شادی و ضدش غم
وَاللَّفْهُ وَضِدُّهَا الْفُرْقَةُ؛ الفت و جوشش با مردم ضدش جدایی طلبی
وَالسَّخَاءُ وَضِدُّهُ الْبُخْلُ؛ سخاوت و ضدش بخل
فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ

كُلُّهَا مِنْ اجْنَادِ الْعَقْلِ الْآفِي نَبِيٍّ اَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ اَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ اَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ وَاَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَانَّ اَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ اَنْ يَكُوْنَ فِيْهِ بَعْضُ هَيْذِهِ الْجُنُوْدِ حَتَّى يَسِيءَ تَكْمِيْلَ وَيَنْتَقِيْ مِنْ جُنُوْدِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُوْنَ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَوْصِيَاءِ وَاِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُوْدِهِ وَبِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُوْدِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَاَيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ اَنْشَاءَ اللَّهُ.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۱

سپس امام فرمود: این لشکریان عقل بطور کامل جمع نمی شود مگر در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و شایستگی پیدا کرده است، ولی سایر دوستان ما بعضی دارای بخشی از این لشکریانند و در راه تکمیل آن و طرد لشکر جهل از خود می باشند و در آن هنگام در درجه بالا- با انبیاء و اوصیاء قرار می گیرند، و این در صورتی ممکن است که آگاهی کافی نسبت به عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش حاصل شود؛ خداوند ما و شما را برای اطاعتش و کسب رضای او موفق دارد! «۱»

حدیث بالا، حدیث جامعی درباره اصول و فروع اخلاق اسلامی است که بعضی از صاحب نظران آن را بطور مستقل موضوع بحث قرار داده، و کتاب جداگانه ای پیرامون آن نوشته اند.

*** ۲- در حدیثی که در نهج البلاغه در کلمات قصار آمده است می خوانیم که از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره ایمان پرسیدند (ذیل حدیث نشان می دهد که منظور از ایمان، ایمان علمی و عملی است که اصول اخلاق را نیز شامل می شود) امام در جواب فرمود:

«الْاِيْمَانُ عَلٰى اَرْبَعٍ دَعَائِمٍ، عَلٰى الصَّبْرِ وَالْيَقِيْنِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ؛ اِيْمَانٌ بِرِ

چهار پایه قرار دارد: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد.»

سپس افزود: «وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ؛ صبر نیز بر چهار پایه استوار است؛ بر شوق و ترس و زهد و انتظار.» (شوق به بهشت و پادشاهی الهی، و ترس از کیفرها و دوزخ، که مایه حرکت به سوی خوبیها و پرهیز از بدیها است) و زهد و بی اعتنایی نسبت به زرق و برق دنیا که سبب می شود انسان مصائب را ناچیز شمرد، و انتظار مرگ و پایان زندگی که انسان را به انجام اعمال نیک تشویق می کند.

بعد افزود: «وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى تَبَيُّرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْاَوَّلِينَ؛ یقین نیز بر چهار بخش تقسیم می شود: بینش در هوشیاری

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰ تا ۲۳، حدیث ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۲

و زیرکی، رسیدن به دقایق حکمت، پند گرفتن از حوادث و توجه به روش پیشینیان.»

سپس می افزاید: «و الْعِدْلُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى غَايَةِ الْفَهْمِ، وَعَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْجَلْمِ؛ عدالت نیز بر چهار شاخه است: دقت برای فهم مطالب، غور در علم و دانش، (سپس) قضاوت صحیح و (سرانجام) حلم و بردباری پایدار.»

و در پایان می فرماید: «وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَتَانِ الْفَاسِقِينَ؛ جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، و نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه نبرد، و دشمنی با فاسقان.»

سپس به ستونهای چهارگانه کفر که نقطه مقابل آن است، می پردازد و یک به یک را شرح می دهد. «۱»

همان گونه که ملاحظه می شود، امام

با دقت بی نظیری اصول اساسی ایمان و کفر و آثار آن را در درون و برون که شامل اخلاق عملی می شود ترسیم فرموده و برای هر شاخه، شاخه های دیگری ذکر کرده است، که بررسی جزئیات این حدیث مقال دیگری را می طلبد.

***۳- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«ارْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صِدْقُ حَدِيثٍ وَأَدَاءُ أَمَانَةٍ، وَعَفَّةُ بَطْنٍ وَحُسْنُ خُلُقٍ؛ چهار چیز است به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است: راستی در سخن گفتن و اداء امانت، و عفت شکم (پرهیز از حرام) و حسن خلق.» (۲)

۴- همین معنی بطور فشرده تر و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است، کسی خدمتش رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد، و مشتمل بر سخن طولانی نباشد، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «لَا تَكْذِبْ؛ دروغ مگو!» (۳)

در واقع چنین است که ریشه تمام فضائل اخلاقی بر راستی و صدق قرار گرفته که

(۱). کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۳۱ (با تلخیص)؛ شبیه این حدیث درباره شعب چهارگانه کفر، در اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۹۱ (باب دعائم الکفر و شعبه) آمده است.

(۲). غرر الحکم.

(۳). تحف العقول، ص ۲۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۳

انسان نه تنها به مردم دروغ نگوید، به خویشان هم دروغ نگوید و حتی به خدای خود دروغ نگوید؛ هنگامی که در نماز «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می خواند و می گوید خداوندا تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم، کمترین دروغی

در این سخن نباشد، از هرگونه معبود شیطانی و هوای نفس برکنار باشد و تنها خضوع و تسلیمش در برابر حق باشد؛ پس، از تکیه کردن بر مال و جاه و قدرت و مقام و ما سوی الله برکنار باشد، تنها تکیه بر لطف خدا کند و از او مدد جوید. اگر کسی چنین باشد تمام اصول و فروع اخلاق در او زنده می شود.

*** ۵- در روایات اسلامی تعبیراتی تحت عنوان «افضل الاخلاق» (برترین صفات اخلاقی) یا «اکرم الاخلاق» و «احسن الاخلاق» و «اجمل الخصال» دیده می شود که در آنها نیز اشاره به بخشهای مهمی از اصول اخلاقی شده است؛ از جمله، در حدیثی می خوانیم: «سَيَلُّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَفْضَلِ الْأَخْلَاقِ فَقَالَ الصَّبْرُ وَالسَّمَاخَةُ؛ از امام باقر علیه السلام درباره بهترین اخلاق سؤال شد، فرمود: صبر (شکیبایی و استقامت) و جود و بخشش است.» (۱)

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده، فرمود: «أَكْرَمُ الْأَخْلَاقِ السَّخَاءُ وَأَعْمَهَا نَفْعًا الْعِدْلُ؛ با ارزشترین اخلاق اسلامی سخاوت و پرسودترین آنها عدالت است.» (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَشْرَفُ الْأَخْلَاقِ التَّوَّاضُعُ وَالْحِلْمُ وَلَيْتُنِ الْجَانِبُ؛ برترین صفات اخلاقی، تواضع و حلم و نرمش و انعطاف پذیری و مدارا است.» (۳)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند:

«أَيُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ فَقَالَ وَقَارٌ بِلَا مَهَابَةَ، وَسِيَّاحٌ بِلَا طَلَبِ مُكَافَاهِ، وَتَشَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا؛ کدامیک از صفات انسانی زیباتر است؟ فرمود: وقاری که توأم با ایجاد ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله با مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا است.» (۴)

(۲). غرر الحکم.

(۳). غرر الحکم.

(۴). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۴

۶- باز در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در آن اصول اخلاق زشت، تحت عنوان اصول الکفر بیان شده است، فرمود:

«أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ وَالِاسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ؛ اصول کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد.»

سپس در توضیح این سه اصل چنین بیان فرمود:

«فَأَمَّا الْحِرْصُ فَإِنَّ آدَمَ حِينَ نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ أَنْ أَكَلَ مِنْهَا، وَأَمَّا الْإِسْتِكْبَارُ فَأَبْلَيْسُ حِينَ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ اسْتِكْبَرَ، وَأَمَّا الْحَسَدُ فَأَبْنَا آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ إِحْدَهُمَا صَاحِبَهُ؛ امّا حرص (در آنجا ظاهر شد که) آدم هنگامی که نهی از آن درخت مخصوص شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد (و از بهشت بیرون برده شد) و امّا تکبر (آنگاه ظاهر شد که) ابلیس هنگامی که مأمور به سجود برای آدم شد تکبر ورزید (و از سجده خودداری کرد و برای همیشه ملعون و مطرود در گاه الهی شد) و امّا حسد (آنگاه ظاهر شد که) دو پسر آدم یکی بر دیگری حسد برد و او را به قتل رسانید.» (۱)

به این ترتیب، سرچشمه بدبختیهای بزرگی که در جهان انسانیّت یا در آغاز آن رخ داد، این سه صفت نکوهیده بود. حرص، آدم را از بهشت الهی بیرون کرد؛ و استکبار، ابلیس را برای همیشه از درگاه خدا راند؛ و حسد پایه قتل و خونریزی و جنایت در جهان شد.

*** ۷- این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، امام صادق علیه السلام می گوید:

پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله فرمود:

«أَنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّيَاسَةِ، وَحُبُّ الطَّعَامِ وَحُبُّ النَّوْمِ وَحُبُّ الرَّاحَةِ وَحُبُّ النِّسَاءِ؛ نَحْسْتِينَ
چیزی که نافرمانی و عصیان الهی به وسیله آن انجام شد شش چیز بود: محبت (افراطی به مال) دنیا و ریاست و طعام و خواب
و راحت طلبی و زنان!» (۲)

(۱). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹.

(۲). بحار، ج ۶۹، ص ۱۰۵، ح ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۵

*** از مجموع آنچه در بالا ذکر شد اصول فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی اجمالاً روشن شد؛ ولی همان گونه که از مجموع روایات نیز استفاده می شود عدد خاص و معینی نمی توان برای این معنی در نظر گرفت؛ چرا که اخلاق نیک و بد انگیزه های بسیار متنوع و عوامل و عوارض مختلف و گوناگون دارد؛ و به تعبیر دیگر، همان گونه که صفات جسمانی انسان، تعداد و شماره خاصی ندارد، صفات روحانی خوب و بد نیز از شماره بیرون است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۷

فصل هفتم: پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

فضایل اخلاقی غالباً با یکدیگر مربوطند همان گونه که رابطه نزدیکی در میان رذایل اخلاقی دیده می شود. به همین دلیل، جدائی کامل آنها از یکدیگر غالباً امکان پذیر نیست.

این پیوند و ارتباط گاهی به خاطر ریشه های مشترک آنها است و گاه به خاطر پیوند ثمرات و نتایج آنها با یکدیگر.

در قسمت اول یعنی پیوند ریشه ها، مثالهای روشنی داریم؛ غیبت کردن در بسیاری از موارد زائیده صفت رذیله حسد است، شخص حسود می کوشد با غیبت کردن کسی که مورد حسد اوست، آبروی او را ببرد و شخصیتش را درهم بشکند؛ تهمت و افتراء، تکبر

و خودبرتربینی، تحقیر و کوچک شمردن دیگران نیز بسیار می شود که از همان رذیله حسد سرچشمه می گیرد.

بعکس، علو طبع همان گونه که جلو طمع را می گیرد، با حسد و کبر و غرور و تملق و چاپلوسی نیز مبارزه می کند.

در مورد نتایج و ثمرات نیز این پیوند بخوبی دیده می شود، یک دروغ ممکن است سرچشمه دروغهای دیگر شود، و گاه برای توجیه آن دست به گناهان و خطاهای دیگری بیالاید؛ و یا با انجام یک جرم، جرائم دیگری انجام دهد تا آثار جرم اول را بپوشاند؛ و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۸

بعکس، انجام یک عمل اخلاقی مانند رعایت امانت، منتهی به محبت و دوستی و پیوند در میان افراد یا تعاون اجتماعی و مانند آن می شود.

در روایات اسلامی نیز اشارات لطیفی به این امر مهم آمده است؛ در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اذا كان في الرجل خلة رائة فانتظر اخواتها؛ هنگامی که در کسی صفت جالب و زیبایی بینی، در انتظار بقیه صفات نیک او، باش!»^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ان خصال المكارم بعضها مقيد ببعض؛ صفات شایسته با یکدیگر مربوط و مقیدند.» و در ذیل همین حدیث اشاره شده است به «صدق الحديث وصدق البأس و اعطاء السائل والمكافاة بالصنائع و اداء الامانه و صلمه الرجم و التودد الى الجار و الصاحب و قرى الضيف و رأسهن الحياء؛ راستگویی، مقاومت در میدان جنگ، بخشش به درخواست کننده، پاداش نیکی به نیکی، ادای امانت، صله رحم، محبت نسبت به همسایه و دوست، و پذیرایی شایسته از مهمان، و در رأس همه آنها حیا قرار گرفته است.»^(۲)

در واقع حیا که روح آن

تنفر از گناه و زشتیها است می تواند سرچشمه تمام افعال اخلاقی بالا بشود، همان گونه که صداقت پیوند نزدیکی با امانت و مقاومت در میدان مبارزه و محبت و دوستی با بستگان و دوستان و همسایگان دارد.

در حدیث سومی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ اَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْاَقْفَالِ الشَّرَابُ، وَ الْكُذْبُ شَرُّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند برای بدیها قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها را شراب قرار داده است و دروغ از شراب بدتر است.» (۳) اشاره به این که دروغ می تواند سرچشمه انواع گناهان شود.

شبه همین معنی به صورت فشرده تری در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكُذْبُ؛ تمام زشتیها و بدیها در اطاقی قرار داده شده (که در آن بسته است) و کلید آن دروغ است.» (۴)

(۱). بحار، جلد ۶۶ صفحه ۴۱۱، حدیث ۱۲۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۷۵.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۳.

(۴). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۱۹

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

در روایتی آمده است، مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من در پنهانی مرتکب چهار گناه می شوم، زنا و شرب خمر و سرقت و دروغ، فَأَيُّتِهِنَّ شَرُّ تَرَكَتْهَا لَكَ؛ هر یک از آنها را که بفرمایی به خاطر تو آن را ترک می کنم! (گویا آماده ترک همه آنها نبود، می خواست یکی را به خاطر رسول خدا

صلی الله علیه و آله ترک کند).

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «دَعِ الْكَذِبَ؛ دروغ را رها کن!»

آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت؛ هنگامی که تصمیم گرفت به سراغ عمل منافی عفت برود، به خودش گفت اگر این کار را انجام دهم ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله از من سؤال کند، اگر راست گویم حد بر من جاری می کند، و اگر دروغ بگویم پیمان خود را با او شکسته ام (ناچار این عمل را ترک کرد).

سپس تصمیم به سرقت و شرب خمر گرفت، باز همین فکر برای او پیش آمد، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت:

«قَدْ أَخَذْتُ عَلَى السَّبِيلِ كُلَّهُ فَقَدْ تَرَكْتُهُنَّ أَجْمَعُ؛ شما تمام راهها را بر من بستید، به همین جهت من تمام این گناهان را ترک خواهم نمود!» (۱)

از مجموع آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد برای تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و مخصوصاً اصلاح بعضی از خلق و خواها باید از اموری که پیوسته و وابسته به آن است شروع کرد، و از مقارنات و خلق و خواهی دیگر که با آن مرتبط است کمک گرفت.

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، ص ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۱

فصل هشتم: از کجا شروع کنیم؟

اشاره

تاکنون کلیاتی را درباره علم اخلاق و نتایج و آثار و انگیزه ها و شاخ و برگهای دیگر آن شناخته ایم؛ اکنون موقع آن است که با در دست داشتن این اطلاعات و آگاهیهای کلی، راه تهذیب نفس را شروع کنیم؛ و یا به تعبیر دیگر، از مسائل ذهنی

به مسائل عینی بپردازیم، و از کلیات وارد جزئیات شویم.

ولی در اینجا نیز لازم است توقف کنیم و آمادگیهای لازم را برای این سفر روحانی فراهم سازیم، تا در مسیر راه، گرفتار سرگردانی و حیرانی و بی برنامهگی و بی نقشه بودن نشویم، و نیز لازم است به امور زیر توجه شود:

۱- سه دیدگاه در چگونگی برخورد با مسائل اخلاقی

۲- آیا در هر مرحله استاد و راهنمایی لازم است؟

۳- نقش واعظ درون و واعظ برون

۴- اموری که می تواند به انسان برای رسیدن به این هدف بسیار بزرگ کمک کند؛ مانند: یاد خدا، عبادات و دعاها، و زیارات، اندرزهای مداوم، و تلقین.

۵- پاک بودن محیط

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۲

۱- سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی

دیدگاه اول، دیدگاهی است که می گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند.

این دیدگاه از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است آنجا که می خوانیم:

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْجِهَادُ النَّفْسِ؛ آفرین بر جمعیتی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بر دوش آنها مانده است؛ کسی عرض کرد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس.» (۱)

در بحار الانوار در ذیل همین حدیث چنین آمده است: «ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ؛ سپس فرمود برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در میان دو پهلو قرار گرفته است.» (۲)

بعضی از آیات قرآنی که در زمینه جهاد وارد شده نیز

به جهاد اکبر تفسیر شده است، یا از این نظر که ناظر به خصوص جهاد با نفس است، و یا از این نظر که مفهوم عامی دارد که هر دو بخش از جهاد را شامل می شود.

در تفسیر قمی در ذیل آیه ۶ سوره عنکبوت: «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ؛ کسی که جهاد کند برای خود جهاد می کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.» می خوانیم: وَمَنْ جَاهَدَ ... قَالَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَالْمَعَاصِي؛ یعنی، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذات نامشروع و گناهان است. «۳»

این تفسیر از آنجا سرچشمه می گیرد که در این آیه فایده جهاد را متوجه خود انسان می کند، و این بیشتر در جهاد با نفس است، بویژه این که در آیه قبل از آن سخن از لقاء الله است (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ ...) و می دانیم لقاء الله و شهود الهی و رسیدن به

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲ (باب اول، جهاد النفس).

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

(۳). تفسیر قمی، جلد ۲، صفحه ۱۴۸، و بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۳

قرب او هدف اصلی جهاد با نفس می باشد.

در آخرین آیه سوره عنکبوت نیز آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند به یقین هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است.»

این آیه نیز به قرینه فینا (در طریق ما) و جمله لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (آنها را به راههای خود هدایت می کنیم) بیشتر ناظر به جهاد اکبر است؛

و یا مفهوم عامی دارد که هر دو جهاد را شامل می شود.

در آیه ۷۸ سوره حج نیز آمده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید، او شما را برگزیده و در دین (و آیین خود) کار سنگین و شاقی بر شما نگذارده است.»

غالب مفسران اسلامی جهاد را در این آیه به مفهوم عام که شامل جهاد اکبر و اصغر هر دو می شود، یا به معنی خصوص جهاد اکبر تفسیر کرده اند، چنان که مرحوم علامه طبرسی در مجمع البیان از اکثر مفسران نقل می کند که منظور از حق جهاد، اخلاص نیت و انجام اعمال طاعات برای خداست. (۱)

مرحوم علامه مجلسی نیز این آیه را در زمره آیاتی که ناظر به جهاد اکبر است در بحار الانوار آورده است. (۲)

در حدیث معروف ابو ذر نیز آمده است که می گوید: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؛ عرض کردم کدام جهاد برتر است؟»

فرمود: «إِنَّ يُجَاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ؛ برترین جهاد آن است که انسان با نفس و هوای خویش جهاد کند.» (۳)

در حدیثی که در بحث گذشته درباره جنود عقل و جهل آوردیم نیز این دیدگاه بخوبی نمایان است که صحنه وجود انسان را به میدان جنگی تشبیه می کند که در یک طرف عقل و لشکریانش قرار دارد، و در طرف دیگر جهل و هوای نفس با لشکریانش،

(۱). مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۹۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۳.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۴

این دو لشکر دائماً در حال پیکارند و پیشرفت

انسان در کمالات نفسانی از این طریق حاصل می شود که جنود عقل بر جنود جهل پیروز شود، پیروزی موضعی آن نیز سبب پیشرفت نسبی در کمالات انسانی است.

دیدگاه دوم، دیدگاه طب روحانی است.

در این دیدگاه، روح انسان همچون جسم انسان گرفتار انواع بیماریها می شود و برای بهبود و سلامت آن باید دست به دامن طبیبان روحانی و مسیحانفسان معنوی شود، و از داروهای ویژه ای که برای هر یک از بیماریهای اخلاقی وجود دارد بهره بگیرد تا روحی سالم، پرنشاط و پر تلاش و فعال پیدا کند.

شایان توجه این که در دوازده آیه قرآن مجید «۱» از بیماریهای روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است؛ از جمله در آیه ۱۰ سوره بقره، صفت زشت نفاق را به عنوان بیماری قلمداد کرده، درباره منافقان می فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا؛ در دلهای آنها نوعی بیماری است، و خداوند (به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آنها می افزاید.»

در آیه ۳۲ سوره احزاب، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرفی می کند که در کمین زنان باعفتند؛ خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَئِعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ؛ به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند.»

و در آیات دیگر نیز به همین معانی یا معنی وسیعتر که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می گیرد اشاره شده است.

در یک تعبیر پرمعنای دیگر، دلهایی را که کانون نور معرفت و اخلاق و تقوا است به عنوان قلب سلیم معرفی کرده از زبان ابراهیم می فرماید:

«وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ - يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ - أَلَا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛

(۱). بقره- ۱۰؛ مائده- ۵۲؛

انفال- ۴۹؛ توبه- ۱۲۵؛ حج- ۵۳؛ نور- ۵۰؛ احزاب- ۱۲ و ۳۲ و ۶۰؛ محمد- ۲۰ و ۲۹؛ مدثر- ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۵

در آن روز که مردم برای حساب مبعوث می شوند، مرا شرمنده و رسوا نکن!- آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد!- مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

(سوره شعراء، آیات ۸۷ تا ۸۹)

سلیم از ماده سلامت در برابر فساد و انحراف و بیماری است؛ و قلب سلیم، بطوری که از روایات معصومین علیهم السلام که در تفسیر این آیه وارد شده بر می آید، قلبی است که خالی از غیر خدا باشد (از هرگونه بیماری اخلاقی و روحانی بر کنار باشد).

قرآن مجید در جای دیگر می گوید: ابراهیم (که در آیات بالا- تلویحاً از خداوند تقاضای قلب سلیم کرد) به مقصود خود رسید، و به لطف و عنایات حق صاحب قلب سلیم شد؛ در آیه ۸۳ و ۸۴ صافات می خوانیم:

«وَأَنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ - إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ از پیروان او (نوح) ابراهیم علیه السلام بود- آن هنگام که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.»

آری! ابراهیم علیه السلام آرزو داشت که صاحب قلب سلیم گردد و با تلاش و کوششهایی که در مسیر بندگی خدا و ایثار و مبارزه با شرک و هوای نفس نمود، سرانجام به این مقام رسید.

*** در احادیث اسلامی نیز اشارات زیادی به این دیدگاه شده است، که احادیث زیر نمونه ای از آن است:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه می فرماید: «طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَيْبِهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ

ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمِّيِّ وَآذَانِ صُمِّ وَالسِّنِّ بُكْمٍ، مُتَّبِعٍ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ او طبیعی است سیار که با طب خویش همواره به گردش می پردازد، مرهمهایش را بخوبی آماده ساخته و (برای مواقع اضطرار و سوزاندن محل زخمها) ابزارش را داغ کرده تا هر جا نیاز باشد از آن برای دلهای کور و نابینا، و گوشهای کر و ناشنوا، و زبانهای گنگ بهره گیرد؛ با داروهای خویش

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۶

در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است! «۱»

۲- در تفسیر قلب سلیم که در دو مورد از آیات قرآن مجید آمده (و در بالا به آن اشاره شد) روایات زیادی وارد شده است:

در یک مورد می خوانیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «مَا الْقَلْبُ السَّلِيمُ؟ قلب سلیم چیست؟» فرمود:

«دِينٌ بِلَا شَكٍّ وَهَوَى، وَعَمَلٌ بِلَا سُمْعَةٍ وَرِيَاءٍ؛ منظور دینی است که شک و هواپرستی در آن نباشد، و عملی است که سمعه و ریا در آن راه نیابد.» «۲»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَلَا سِيَلامَةَ كَسِيَ لامَةِ الْقَلْبِ؛ هیچ علمی مانند جستجوی سلامت نیست، و هیچ سلامتی همانند سلامت قلب نمی باشد!» «۳»

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است که فرمود: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَخُلُقًا قَوِيمًا؛ هنگامی که خداوند بنده ای را دوست بدارد، به او قلب سلیم و اخلاق معتدل و شایسته می دهد.» «۴»

۳- در روایات متعددی از اخلاق رذیله تعبیر به بیماریهای قلب شده است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَيُّكُمْ وَالْمِرَاءُ وَالْخُصُومَةُ فَانَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَيَّ

الْمَاخُونَ، وَيَبْتُ عَلَيْهِمَ النِّفَاقُ؛ بپرهیزید از جرّ و بحثها و خصومتها که این دو دل‌های برادران دینی را بیمار می‌سازد، نفاق و تفرقه بر آنها می‌روید.» (۵)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَتِهِ؛ چیزی بیش از گناه، قلب را فاسد نمی‌کند.» (۶)

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْأَوْمِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَهُ،

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (چاپ جدید).

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴.

(۴). غرر الحکم، جلد سوم، صفحه ۱۶۷ (چاپ دانشگاه تهران).

(۵). بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۹۹.

(۶). بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۷

وَإِشْدُ مِنَ الْفَاقِهِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَإِشْدُ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛ آگاه باشید فقر یکی از بلاهاست، و از آن بدتر، بیماری تن است. و از آن سخت‌تر بیماری قلب است.» (۱)

۵- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که در آن حسد به عنوان یک بیماری مستمر در طول تاریخ بشریت، معرفی شده است؛ فرمود: «إِلَّا أَنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأَمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ، لَيْسَ بِحَالِقِ الشَّعْرِ، لَكِنَّهُ حَالِقُ الدِّينِ، وَيُنْجِي فِيهِ أَنْ يَكُفَّ الْإِنْسَانُ يَدَهُ وَيَحْزَنَ لِسَانَهُ وَلَا يَكُونَ ذَاغَمَزٍ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ؛ مرضی که اتمهای پیشین به آن گرفتار شده‌اند به سوی شمار روی آورده است و آن بیماری حسد است که موی بدن را نمی‌ریزد (اشاره به بیماریهایی است که باعث ریزش موهای بدن می‌شود) ولی دین را می‌ریزد و از بین می‌برد، و راه نجات از آن و درمان آن

این است که انسان (هنگام پیدایش نشانه های حسد) دست و زبانش را نگاه دارد و حتی نسبت به برادر مؤمن خود با اشاره چشم و ابرو اهانت نکند! «۲»

۶- در بسیاری از روایات اسلامی از رذایل اخلاقی تعبیر به «داء» که به مفهوم بیماری است شده؛ مثلاً، در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، درباره قرآن می فرماید:

«فَأَشْتَشُّهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ وَالْغِي وَالضَّلَالُ؛ از قرآن برای شفای بیماریهای خود کمک بطلبید، زیرا در قرآن، شفای بزرگترین بیماریها، یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است.»

این تعبیر در روایات فراوان دیگری نیز دیده می شود.

*** خلاصه این که، مطابق این دیدگاه که فضائل و رذائل اخلاقی را به عنوان نشانه های سلامت روح انسان یا بیماری آن معرفی می کند، پیامبران الهی و پیشوایان معصوم و همچنین معلمان اخلاق، طبیبان روحانی هستند و دستورات آنها داروهای شفابخش.

و بر این اساس، همان گونه که در طب جسمانی علاوه بر دارو، پرهیزهایی هم برای رسیدن به بهبودی کامل لازم است، در طب روحانی و اخلاقی نیز پرهیز از دوستان فاسد،

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸۸.

(۲). میزان الحکمه، جلد اول، صفحه ۶۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۸

محیط آلوده و تمام اموری که به پیشرفت مفسد اخلاقی در وجود انسان کمک می کند، ضرورت دارد.

در طب جسمانی گاه نیاز به جراحی می افتد و طبیب جراح با چاقوی جراحی به درمان بیمار می پردازد، در طب روحانی نیز چنین مواردی پیش بینی شده است؛ حدود و تعزیرات و مجازاتهای گوناگون در برابر پاره ای از اعمال منافی اخلاق نیز به منزله جراحی است.

در طب جسمانی دو

مرحله مشخص ترسیم شده، طبّ پیشگیری و طبّ درمانی که معمولاً از اوّلی به عنوان بهداشت، و از دومی به عنوان درمان تعبیر می کنند، در طبّ روحانی و اخلاقی نیز همین دو مرحله وجود دارد، و معلّمان اخلاق از یک سو برای درمان آلودگان برنامه ریزی می کنند؛ و از سوی دیگر، برای پیشگیری از آلودگی سالمان.

تعبیرهایی که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه درباره شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده بود که هم سخن از مرهمها به میان آمده بود، و هم ابزار داغ کردن و سوزاندن زخمها، بیانگر تنوّع درمانها در طبّ اخلاقی همانند طبّ جسمانی است.

در طبّ جسمانی، یک رشته دستورهایی کلی برای درمان بیماریها است و یک رشته دستورهایی که ویژه هر یک از بیماریها می باشد؛ در طبّ روحانی نیز همین گونه است؛ توبه، ذکر خدا، نماز و روزه و عبادات دیگر، و محاسبه و مراقبه، اصول کلی درمانند؛ و در هر یک از بیماریهای اخلاقی نیز دستورهایی ویژه ای در روایات اسلامی و کتب اخلاقی وارد شده است.

دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.

در این دیدگاه، انسانها به مسافرانی تشبیه شده اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاء الله و قرب ذات پاک حق که از هر نظر بی نهایت است پیش می روند.

در این سفر روحانی مانند سفرهای جسمانی دلیل راه و مرکب و زاد و توشه و نفی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۲۹

موانع و طریق مقابله با رهنمان راه و دزدان و دشمنان جان و مال لازم است.

این سفر روحانی و معنوی دارای منزلگاههایی است و گردنه های صعب العبور، و پرتگاههای خطرناک که باید با کمک راهنمایان آگاه سلامت از

آنها گذشت، و یکی را بعد از دیگری پشت سر گذاشت تا به سر منزل مقصود نائل شد.

گرچه بعضی اصرار دارند که مسأله سیر و سلوک الی الله و آگاهی بر راه و رسم و منزلگاهها و مرکب و زاد و توشه و راهنما، علم جداگانه ای است غیر از علم اخلاق، ممکن است از یک نظر چنین باشد ولی با یک دید وسیع کلی سیر و سلوک روحانی در همان مسیری قرار دارد که تربیتهای اخلاقی و پرورش صفات فضیلت در آن قرار دارد؛ یا حد اقل، اخلاق الهی، بخشی از سیر و سلوک روحانی است.

به هر حال، در آیات و روایات اسلامی نیز اشاراتی به این دیدگاه دیده می شود.

از جمله در آیه شریفه ۱۵۶ سوره بقره می خوانیم: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ صابران کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به آنها برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم.»

در این آیه از یک سو انسان خود را ملک خدا می داند و از سوی دیگر خود مسافری می شود که به سوی او در حرکت است.

در سوره علق می خوانیم: «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ؛ به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار توست.» (سوره علق، آیه ۸)

در سوره انشقاق آمده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَادِحًا فَمَلَأْتَهُ؛ ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.» (سوره انشقاق، آیه ۶)

در سوره رعد آمده است: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ... يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ؛ خداوند همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که

قابل رؤیت باشد آفرید ... او آیات (خود) را (برای شما) شرح می دهد تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.» (۱)

(۱). سوره رعد، آیه ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۰

متجاوز از بیست آیه از آیات قرآن سخن از لقاء الله است که در واقع سر منزل مقصود سالکان الی الله و عارفان الهی می باشد، یعنی لقاء معنوی و دیدار روحانی با آن محبوب بی نظیر و مقصود بی مانند.

درست است که این آیات و آیات رجوع الی الله از یک نظر جنبه عمومی دارد و همگان را شامل می شود ولی مانعی ندارد که سیر و سلوک مؤمن و کافر از نظر فطرت و خلقت، به سوی او جهت گیری شده باشد، گروهی به خاطر انحراف از مسیر فطرت در وسط راه بمانند یا در پرتگاه سقوط کنند ولی اولیاء الله با تفاوت مراتب به سر منزل مقصود واصل شوند. درست همانند نطفه هایی که همه از نظر آفرینش در عالم جنین به سوی تکامل انسانی پیش می روند و بعد از تولد نیز آن را همچنان ادامه می دهند امّا بعضی از این نطفه ها در همان مراحل اولیه جنین بر اثر آفاتی از حرکت باز می ایستند و ساقط می شود یا بعد از تولد در نیمه راه زندگی به خاطر همین آفات از کار می افتد و سقوط می کند.

از این تعبیرها روشنتر، تعبیری است که در قرآن مجید از تقوا به عنوان بهترین زاد و توشه شده (و می دانیم زاد و توشه، معمولاً به غذا و طعام مسافر گفته می شود؛ هر چند از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که در اصل، مفهوم اعمی دارد و شامل هر گونه ذخیره سازی می شود).

بنابراین، تعبیر

بالا که می گوید: تقوا بهترین زاد و توشه است، اشاره به سیر انسان الی الله دارد که به هر حال در این سفر روحانی نیاز به زاد و توشه ای خواهد داشت، و زاد این سفر روحانی نیز روحانی است.

در روایات اسلامی نیز این تعبیرات به صورت گسترده تری دیده می شود.

در نهج البلاغه، در خطبه های متعددی، سخن از برگرفتن زاد و توشه از این دنیا برای سفر الهی آخرت شده است:

در خطبه ۱۵۷ می خوانیم: «فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ؛ در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه بگیرید!»

در خطبه ۱۳۲ در تعبیر روشنتری می فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ، بَلْ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۱

خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ؛ دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه در مسیر سرای دیگر، از آن فراهم سازید.»

در خطبه ۱۳۳ در یک تعبیر لطیف و دقیق چنین آمده است، می فرماید: «وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ؛ بینایان از آن زاد و توشه (برای سفر آخرت) می گیرند، و نابینایان برای خود آن (دنیا) زاد و توشه می اندوزند.»

تعبیراتی همچون «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سوره ابراهیم، آیه ۱) و «الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» (سوره حمد) و «سَبِيلِ اللَّهِ» در آیات زیادی از قرآن و «لِيُضَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره انفال، آیه ۳۶) و مانند اینها، می تواند اشاره ای به این دیدگاه باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۳

فصل نهم: روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک

اشاره

گفتنی است که ارباب سیر و سلوک و علما و دانشمندانی که در این راه گام برداشته و تعلیمات قرآن و سنت را راهنمای

خویش قرار داده (نه صوفیانی که تحت تأثیر مکتبهای التقاطی و غیر اسلامی بوده اند) هر یک برای خود روشی را پیشنهاد کرده اند؛ یا به تعبیر دقیقتر، مراحل و منزلگاههایی در نظر گرفته اند که در ذیل به بخشی از آنها به صورت فشرده اشاره می شود، تا این بحث کامل تر و پربارتر گردد:

۱- سیر و سلوک منسوب به «بحر العلوم»

اشاره

در این کتاب که به فقیه باهر و علامه ماهر «بحر العلوم» نسبت داده شده است هر چند انتساب بعضی از بخشهای آن به این بزرگوار بعید به نظر می رسد ولی قسمتهایی از آن دارای اهمیّت فوق العاده ای است؛ برای سیر و سلوک الی الله و پیمودن راه قرب به پروردگار عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده است:

۱- اسلام

۲- ایمان

۳- هجرت

۴- جهاد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۴

و برای هر یک از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر شده است که مجموعاً دوازده مرحله می شود که پس از طی آنها، سالک الی الله وارد عالم خلوص می گردد، و این مراحل دوازده گانه به شرح زیر است:

منزل اوّل،

اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظائف دینی است.

منزل دوم،

ایمان اصغر و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است.

منزل سوم،

اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی.

منزل چهارم،

ایمان اکبر است و آن عبارت از روح و معنی اسلام اکبر می باشد که از مرتبه اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت منتقل شود.

منزل پنجم،

هجرت صغری است، و آن انتقال از «دار الکفر» به «دار

الاسلام» است مانند هجرت مسلمانان از مکه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه.

منزل ششم،

هجرت کبری است، و آن هجرت و دوری از اهل عصیان و گناه و از همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است.

منزل هفتم،

جهاد اکبر است، و آن عبارت از محاربه و ستیز با لشکر شیطان است با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است.

منزل هشتم،

منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است.

منزل نهم،

اسلام اعظم، و آن عبارت از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز است که بعد از فتح و ظفر، عوامل بیدار کننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربّانی می گردد.

منزل دهم،

ایمان اعظم است، و آن عبارت از مشاهده نیستی و فنای خود در برابر خداوند است، و مرحله دخول در عالم فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي است که در این هنگام حقیقت عبودیت و بندگی خدا ظاهر می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۵

منزل یازدهم،

هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجه کامل به ذات پاک خداست که در جمله «وَادْخُلِي جَنَّتِي» خطاب به آن شده است.

منزل دوازدهم،

جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشستن، متوسّل به ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد.

بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق «بَلْ اٰخِيَاءُ

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ» می گردد. (۱)

چگونگی سیر و سلوک در این روش

در رساله سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم بعد از ذکر عوالم و منازل بالا به چگونگی طی نمودن این راه پرمشقت و پرافتخار پرداخته و بیست و پنج دستور برای وصول به این مقاصد بالا- و والا- می دهد که آنها را بطور فشرده در ذیل می آوریم:

سالک الی الله و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملاً آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستورهای بیست و پنجگانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود:

اول،

ترک آداب و عادات و رسوم است که انسان را از پیمودن راه باز می دارد و غرق در آلودگیها می کند.

دوم،

عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف خدا تردیدی به خود راه ندهد.

(۱). برای توضیح بیشتر به رساله سیر و سلوک منتسب به مرحوم علامه بحر العلوم مراجعه شود- همان طور که گفتیم در شمردن این عوالم دوازده گاه تفاوت مختصری بین این رساله و گفتار علامه طباطبایی در رساله لبّ اللباب می باشد که ما در واقع آنها را با هم تلفیق کردیم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۶

سوم،

رفق و مدارا، و آن این که در آن واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبدا دلسرد و متنفر شود، و از پیمودن راه بازماند.

چهارم،

وفا، و آن عبارت از این است که نسبت به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به آن باز نگردد، و نسبت به آنچه استاد راه می گوید

وفادار بماند.

پنجم،

ثبات و دوام است، به این معنی که برنامه‌هایی را که انتخاب می‌کند به صورت عادت مستمر درآید تا بازگشتی در آن صورت نگیرد.

ششم،

مراقبت است، و آن عبارت از توجه به خویش در تمام احوال است که تخلفی صورت نگیرد.

هفتم،

محاسبه است، که در حدیث «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ؛ کسی که همه روز به حساب خویش نرسد از ما نیست!» (۱) به آن اشاره شده است.

هشتم،

مؤاخذة است، منظور از مؤاخذة این است که هر گاه مرتکب خطایی شد به خویش تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند.

نهم،

مسارعت است، یعنی به مقتضای امر «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» (۲)

که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال وسوسه یابد.

دهم،

ارادت است، و آن عبارت از این است که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد، و نسبت به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملاً عشق ورزد.

یازدهم،

ادب است، یعنی نسبت به ساحت قدس خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم او شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانه اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتی در بیان حاجت از الفاظی که نشانه امر و نهی است پرهیزد.

نیت است، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خداوند متعال.

(۱). ارشاد القلوب دیلمی، باب ۳۹.

(۲). آل عمران - ۱۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۷

سیزدهم،

صَمْت است، به معنی خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و

اکتفا به مقدار لازم.

چهاردهم،

جوع و کم خوردن، که از شروط مهمه پیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد.

پانزدهم،

خلوت است، و آن عبارت است از کناره گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه؛ و به هنگام عبادات و توجه به اذکار، دور از ازدحام و غوغا بودن.

شانزدهم،

سَهَر و شب بیداری (مخصوصاً بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی کراراً به آن اشاره شده است.

هفدهم،

دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن است که نوراتیت خاصی به باطن انسان می دهد.

هیجدهم،

تَضَرُّع به درگاه خداوند ربّ العزّه است، که هر چه بیشتر بتواند اظهار خضوع در پیشگاه پروردگار کند.

نوزدهم،

پرهیز از خواسته های نفس (هر چند مباح باشد) تا آنجا که در توان دارد.

بیستم،

رازداری و کتمان سرّ، که از مهمترین شرایط است، که اساتید این رشته به آن اصرار می ورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچکترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر مکاشفاتی از عوالم غیب برای او دست داد آن را نیز پنهان دارد و به این و آن بازگو نکند (تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد).

بیست و یکم،

داشتن مربّی و استاد است، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیر و سلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام می باشد.

البته باید سالک توجه داشته باشد که این، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیازماید و از صلاحیت علمی و دینی او آگاه نشود،

در ارشادات به او تکیه نکند که گاه شیاطین در لباس استاد درآیند و گرگان ملّیس به لباس چوپان شوند و سالک را از راه منحرف سازند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۸

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می گوید: که حتّی به ظاهر شدن خارق عادت و اطلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهران انسان، و عبور بر آب و آتش، و اطلاع بر مسائل مربوط به آینده و مانند آن نمی توان اطمینان کرد که صاحب چنین اعمالی مقام پیشرفته ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا، اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود، و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه بسیار است.

بیست و دوم،

«ورد» است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به روی سالک می گشاید و او را برای گذشتن از گردنه های صعب العبور مسیر الی الله یاری می دهد.

بیست و سوم،

نفی خواطرات است، و آن عبارت است از تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر به گونه ای که هیچ تصوّر و خاطره ای بر او وارد نشود مگر به اختیار و اذن آن؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است.

بیست و چهارم،

فکر است، و منظور از آن، آن است که سالک با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلیات و افعال او بوده باشد.

بیست و پنجم

ذکر است، و منظور از آن، توجه قلبی است به ذات پاک پروردگار؛ نه ذکر با زبان که به آن ورد گفته می شود؛

و به تعبیر دیگر، منظور این است که تمام نظر خویش را به جمال پروردگار متوجه سازد و از غیر او چشم بپوشد.

این بود خلاصه آنچه از سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم استفاده می شود که علامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله «لَبَّ اللَّبَاب» - آمده دنبال کرده است.

۲- روش مرحوم ملکی تبریزی:

ایشان (مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی) که یکی از اساتید معروف سیر و سلوک محسوب می شود، در رساله «لقاء الله» راهی را پیموده است که در جهاتی با آنچه در

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۳۹

رساله منسوب به بحر العلوم آورده متفاوت است.

نامبرده، نخست لقاء الله را عنوان مقصد اعلا سیر و سلوک معرفی می کند و از آیات مختلف قرآن بهره می گیرد و شواهد زیادی از روایات برای آن می آورد و صریحاً به این اشاره می کند که منظور از لقاء الله مشاهده با چشم نیست چرا که خداوند منزّه از کیفیت است که موجب رؤیت است؛ همچنین منظور از لقاء الله ملاقات ثواب و نعمت او در قیامت نیست، بلکه منظور نوعی «شهود» و ملاقات قلبی و روحی و مشاهده با چشم دل است.

سپس برای پیمودن این راه طولانی و پرفراز و نشیب، برنامه ای را پیشنهاد می کند که در جهات زیر خلاصه می شود:

۱- تصمیم و نیت برای پیمودن این راه است

۲- توبه صحیح از گذشته، توبه ای که در اعمال و اعماق انسان نفوذ کند و او را دگرگون سازد و آثار گناه را از جسم و جان و روح او بشوید.

۳- برگرفتن توشه راه است؛ و برای آن چند برنامه ذکر کرده است:

الف- در صبح،

مشارطه (با خود شرط کند که جز راه حق نپوید)؛ در روز، مراقبه (توجه به این که از راه منحرف نگردد)؛ در شامگاهان، محاسبه (توجه به این که در روز گذشته چه انجام داده است).

ب- توجه به اوراد و اذکار و توجه به وظائف بیداری و هنگام خواب.

ج- توجه به نماز شب و خلوت با خداوند و شب زنده داری و ریاضت در مسأله خواب و خوراک که از حد لازم تجاوز نکند.

۴- بهره گیری از تازیانه سلوک، و آن عبارت است از مؤاخذه کردن خویشتن به خاطر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در برابر حق، و پوزش خواستن از پروردگار و سرزنش خویشتن به خاطر بی وفائیها و اطاعت از شیطان در حضور پروردگار، و سعی و تلاش در طریق اخلاص.

۵- در آستانه تحوّل، و در این مرحله باید قبل از هر چیز، به پایان زندگی و مرگ بیندیشد که فکر مرگ برای سوزاندن حبّ دنیا و اصلاح بیشتر صفات زشت داروی مؤثری است. (سپس به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به یاد اولیاء حق

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۰

باشد و بکوشد خود را به صفات آنان نزدیک سازد.)

۶- در آستانه سر منزل مقصود، در این بخش اشاره به این معنی می کند که انسان دارای سه عالم است: ۱- عالم حسّ و طبیعت ۲- عالم خیال و مثال ۳- عالم عقل و حقیقت.

عالم حسّ و طبیعت یکپارچه ظلمت است و تا از آن نگذرد به عالم مثال که عبارت از عالمی است که حقایق آن دارای صورتند و عاری از ماده نمی رسد.

و تا از عالم مثال نگذرد به عالم عقل

نمی‌رسد؛ و منظور از عالم عقل، عالمی است که حقیقت و نفس انسان در آن عالم، نه ماده دارد و نه صورت؛ و هنگامی که به عالم عقل رسید و نفس خویش را خالی از ماده و صورت شناخت، به معرفت پروردگار دست می‌یابد؛ و مصداق «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (۱)

می‌شود. (۲)

۳- روش دیگر

اشاره

در رساله «لقاء الله» عالم و محقق بزرگوار، آقای مصطفوی، برنامه دیگری برای این سیر و سلوک الهی ذکر شده است.

در این رساله که رساله جامع و پربار و متکی به آیات و اخبار است، نخست اشاره به آیات مربوط به لقاء الله می‌کند و بعد از آن که این لقاء و ملاقات را به معنی ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می‌نماید، در شرح آن می‌افزاید که برای رسیدن به سر منزل مقصود باید انسان حدود برانگیخته شده از جهان ماده و حدّ زمان و مکان و حتّی حدود ذاتی که در همه ممکنات موجود است در هم بشکند و غرق و فنای عالم لاهوت گردد و به لقای پروردگار نائل آید و مخاطب «یا ایتّها النّفس المطمئنّة ارجعی الی ربّک راضیه مَرْضِیّه فَادْخُلِی فی عِبَادِی وَاَدْخُلِی جَنَّتِی؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، سپس در سلک بندگانم

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲.

(۲). توضیح بیشتر را در رساله لقاء الله مرحوم ملکی تبریزی مطالعه فرمائید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۱

در آی و در بهشتم وارد شو! (۱)

سپس برای رسیدن به این سرمنزل بزرگ و بی مانند طی پنج

مرحله را پیشنهاد می کند:

مرحله اول: تکمیل و تقویت اعتقادات و توجه خاص به اصول دین.

مرحله دوم: توبه و بازگشت به اعمال صالح و پرهیز از گناهان و انجام واجبات است.

مرحله سوم: مهیا و آماده شدن برای پاکسازی نفس از رذائل و آراستن آن با فضائل اخلاق است.

مرحله چهارم: محو انانیت و حصول فنا در برابر عظمت حق است.

در این مرحله که تعلق زندگی مادی برطرف شده و تعلقات به اموال و اولاد و لذات، مشتتهیات مادی و خیالی تغییر کرده و به تعلق روحانی و معنوی مبدل شده، تنها چیزی که باقی مانده تعلق به نفس خویش است و این تعلق به اندازه ای ریشه دار و محکم است که گوئی از شدت ظهور خفا پیدا کرده است؛ ولی یک نکته باقی است و آن این که سالک در تمام این مراحل مقصودش رسیدن به لقای او، به پروردگار، بوده؛ یعنی، در واقع و در باطن هر کاری کرده برای خود کرده است.

به تعبیر دیگر، او می خواسته به مقامات والا- نائل گردد و از مقرّبین درگاه خدا باشد و به کمالات روحانی و معنوی برسد؛ پس در همه جا سخن از خود او بوده نه از هدف، به دلیل این که هرگاه به چنین مقامی واصل می شد نهایت سرور و خوشحالی پیدا می کرد ولی اگر دیگری برای او این مقامات پیدا می شد حدّ اقل تا این حد خوشحال نبود. اینجا است که باید «من» و توجه به خود برطرف گردد و محبوب و مورد علاقه سالک جلوه و ظهور خدا باشد نه مقید به خود او؛ به تعبیر آشکارتر، «من» باید حذف شود و این حجاب

که بزرگترین مانع و سدّ راه حق و آخرین حجاب سالک برای وصول به لقاء الله است، بر طرف گردد.

برای از میان بردن این حجاب چندین راه است:

۱- راه توجّه قلبی به خداوند و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و از این طریق می فهمد

(۱). سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۲

که غیر او در برابر او هیچ و پوچ است.

۲- تفکر و استدلال برای مبارزه با انانیت و حجاب نفس، به این معنی که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی و حیّ مطلق می بیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و ضعف و فقر و سراپا نیاز که یک لحظه بی وجود او نمی تواند باقی بماند.

۳- معالجه با اضداد و آن این که در هر مورد بجای «مَنْ» توجّه به خدا و بندگان صالح خداوند باشد و خود را در حضور دائم در پیشگاه حق ببیند.

مرحله پنجم: در این مرحله سالک به صورت یک انسان ملکوتی در آمده و داخل در جبروت می شود!

منظور از ورود در مرحله جبروت آن است که انسان به خاطر کمال صفا و خلوص و محو در نور الهی، نفوذ و سلطه پیدا می کند و برای فعالیت و انجام وظائف الهی و ارشاد خلق و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل قدم برمی دارد.

به تعبیر دیگر، تا حدّ زیادی از فکر خود فارغ گشته و به تمام مسائل و وظائف و احکام و آداب شرع و سیر و سلوک اطلاع پیدا کرده و در مقام تشخیص درد و درمان، همچون طبیبی حاذق

نکته قابل توجه این که ایشان در همه جا از آیات و روایات اسلامی به عنوان گواه و شاهد مطالب خویش استفاده کرده اند.

خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک

از آنچه علمای سیر و سلوک و رهروان این راه (البته آنهایی که در طریق شریعت و مسیر اسلام و اهل بیت گام برمی داشتند نه التقاطیهای صوفی مآب) بر می آید و نمونه هائی از آنها در بالا آمد، اصول مشترک زیر استفاده می شود:

۱- هدف اصلی لقاء الله و شهود ذات پاک پروردگار با چشم دل و حضور روحانی و

(۱). برای توضیح بیشتر به کتاب «لقاء الله» تالیف علامه بزرگوار آقای مصطفوی مراجعه فرمائید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۳

معنوی در محضر اوست.

۲- برای رسیدن به این مقصد، نخستین گام توبه از همه گناهان و شستن رذائل اخلاقی و آراسته شدن به فضائل اخلاقی است.

۳- در این راه باید آداب چهارگانه مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه را فراموش نکند؛ یعنی، صبحگاهان با خود شرط کند که گردد گناه و خلاف رضای حق نگردد و در تمام مدت روز مراقب نفس سرکش باشد و شامگاهان و هنگام خواب به محاسبه بنشیند و اگر خلافی از او سرزده بود خود را به وسیله ترک انواع لذات مجازات و عقوبت کند.

۴- مبارزه با هوای نفس که بزرگترین سدّ این راه است از واجب ترین واجبات می باشد.

۵- توجه به اذکار و اورادی که در شرع مقدّس وارد شده همچون ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و ذکر «اللَّهُ» و «يَا حَيُّ» و «يَا قَيُّوم» و امثال این اذکار، سبب قوت بر پیمودن این راه

است.

۶- توجه قلبی به حقیقت توحید ذات و صفات و افعال خداوند و غرق شدن در صفات کمال و جمال او، توشه دیگری برای این راه پرفراز و نشیب است.

۷- شکستن بزرگترین بُت و آن بُت انانیت و توجه به خویشتن، از مهمترین شرایط وصول به مقصد است.

۸- استفاده از وجود استاد و مُربی که زیر نظر او کار کند و همچون طیب به درمان او پردازد، گروهی شرط دانسته اند؛ و بعضی نیز روی آن تکیه خاصی ندارند هر چند متأسفانه توجه به استاد در مورد بسیاری از اشخاص سبب شده که در دام شیاطین خطرناکی که خود را به صورت فرشته نشان می‌داده اند! بیفتند و دین و دنیا و ایمان و اخلاق آنها بر باد رود!

بعضی وظیفه ارشاد خلق و پیمودن راه انبیا و اولیا در هدایت مردم، و امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان آخرین مرحله آورده اند در حالی که بسیاری مطلقاً سخنی از این مرحله بر زبان نرانده و سالک را به خودش واگذارده اند.

غرض از آوردن این بحث در ضمن مباحث اخلاقی این کتاب این بود که:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۴

اولاً- عصاره ای از این تفکرات که به هر حال با مباحث اخلاقی سرو کار دارد ارائه گردد و خوانندگان این کتاب با بصیرت بیشتری در وادی تهذیب اخلاق گام بردارند.

و ثانیاً- به تمام پویندگان این راه هشدار دهیم که مرز میان حق و باطل بسیار باریک است و چه بسا جوانان پاکدل که به امید راه یافتن به سرچشمه آب بقا در این وادی به راه افتاده اند ولی از طریق عقل و شرع منحرف شده و

در وادی کفر و ضلالت سرگردان گشته و در چنگال گرگانی که به لباس شبان در آمده اند گرفتار شده و همه چیز خود را از دست داده اند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۵

فصل دهم: آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟

اشاره

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی الله باید زیر نظر استادی کار کنند؛ همان گونه که در بحث گذشته از رساله سیر و سلوک منسوب به محقق بحر العلوم و رساله لبّ اللباب تقریرات مرحوم علامه طباطبایی نقل کردیم که فصل بیست و یکم وظائف سالک الی الله را کار کردن زیر نظر مربی و استاد شمرده اند، اعم از استادان خاصّ الهی که پیشوایان معصومند و استادان عام که بزرگان پوینده این راهند.

ولی آگاهان ذی فن هشدار می دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند، و حتّی به ظاهر شدن کارهای خارق العاده و خبر از اسرار پنهانی یا مربوط به آینده و حتّی عبور از روی آب و آتش قناعت نکنند، چرا که صدور این گونه اعمال از مرتاضان غیر مهذب نیز امکان پذیر است.

بعضی از آنان لزوم رجوع به استاد را فقط در ابتدای کار لازم دانسته اند، اما پس از پیمودن مراحل قابل ملاحظه ای دیگر همراهی آنها را لازم نمی دانند؛ ولی بهره گیری از استاد خاص یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام در تمام

مراحل لازم است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۶

به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، به آیه «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ از آگاهان پرسید اگر نمی دانید!» (سوره انبیاء، آیه ۷) استدلال کرده اند که سخن از تعلیم می گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متکی بر تعلیم است، بی شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب یک فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشنی دارد.

و گاه در اینجا از داستان موسی و خضر که در قرآن بطور مشروح آمده کمک گرفته می شود، چرا که موسی با آنکه پیامبر اولوالعزم بود، بی نیاز از خضر نبود، و بخشی از راه را به کمک او پیمود؛ آنها می گویند:

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی ولی با دقت در داستان خضر و موسی علیهم السلام می توان دریافت که شاگردی موسی علیه السلام نزد خضر، به فرمان الهی صورت گرفت و برای فراگیری علوم خاصی از اسرار حکمت خداوند در مورد حوادث مختلف این جهان بود، و در واقع علم موسی علیه السلام علم ظاهر بود (و مربوط به دایره تکالیف) و علم خضر، علم باطن بود (و مربوط به دایره فوق تکالیف) «۱» و این مسأله با انتخاب یک استاد خصوصی در تمام مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه تقوا، تفاوت دارد، هر چند اجمالاً به اهمّیت کسب فضیلت از محضر استاد اشاره دارد.

و گاه در اینجا به مسأله لقمان و فرزندش اشاره می شود که این استاد الهی، اخلاق فرزندش

را زیر نظر گرفت و در پیمودن راه کمال به او کمک کرد. «۲»

علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ کسی که دانشمند و حکیمی او را ارشاد نکند، هلاک می شود!» «۳»

ولی از مجموع آنچه گفته شد این امر استفاده نمی شود که در مباحث اخلاقی همیشه

(۱). شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه، جلد ۱۲، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف مطالعه فرمایید.

(۲). برای توضیح بیشتر به تفسیر سوره لقمان جلد ۱۷ تفسیر نمونه مراجعه شود.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۵۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۷

استاد خصوصی لازم است بطوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاق و تقوا و ادامه سیر و سلوک مختل گردد، چه بسیارند کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آنها، این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده اند، هر چند نمی توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و مدد گرفتن از انفس قدسیه نیکان و پاکان وسیله خوبی برای نیل کمال و طی طریق در کوتاهترین مدت و حل مشکلات اخلاقی می باشد.

در نهج البلاغه نیز آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعْظُوا مَتَّعِظًا؛ ای مردم چراغ دل را از شعله گفتار واعظی با عمل، روشن سازید!» «۱»

ولی متأسفانه در بسیاری از این موارد نتیجه معکوس حاصل شده است، و افرادی به عناوین مختلف، خود را به عنوان مربی اخلاق و استاد مقام ارشاد قلمداد کرده، در حالی که

از رهنمان این راه بوده اند و افراد پاکدل و حق طلب را به راه تصوّف یا طرق انحرافی دیگر، و یا خدای نکرده به مفسد اخلاقی ننگین کشانیده اند؛ به همین دلیل، ما به تمام پویندگان این راه هشدار می دهیم که اگر می خواهند استادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص، خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند.

نقش واعظ درون

درباره واعظ برون به اندازه کافی صحبت شد، اکنون سخن از واعظ درون است؛ از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که وجدان بیدار که از آن به واعظ درون تعبیر می شود، نقش مهمی در پیمودن راه تکامل اخلاقی و تقوا دارد، بلکه بدون آن پیمودن این راه مشکل است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: «ابنِ آدَمَ أَنْكَ لَا تَزَالُ

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۸

بَخِيرٍ مَا كَانَ لَكَ وَاِعْظُ مِنْ نَفْسِكَ، وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَمِّكَ؛ ای فرزند آدم! تو همواره در مسیر خیر و خوبی قرار داری مادام که واعظی از درون داشته باشی، و مادام که حسابرسی خویشتن از کارهای اصلی تو باشد.» (۱)

شبهه همین معنی با کمی تفاوت نیز از آن حضرت نقل شده است. (۲)

در یکی از خطب نهج البلاغه نیز چنین آمده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنِ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاِعْظُ وَزَاجِرٌ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَازِجٌ وَلَا وَاِعْظُ؛ آگاه باشید آن کس که به

خویش کمک نکند تا واعظ و مانعی از درون جانش برای او فراهم گردد، موعظه و اندرز دیگران در او اثر نخواهد داشت!»
(۳)

بدیهی است در این راه انسان بیش از هر چیز نیاز به واعظی دارد که در همه حال با او باشد و از اسرار درونش با خبر گردد، و همواره او را تحت مراقبت خود قرار دهد؛ و چه عاملی جز واعظ درون یعنی وجدان بیدار می تواند این نقش را عملی کند، و در لغزشها و خطاها در اولین فرصت به انسان هشدار دهد و او را از سقوط در پرتگاه انحرافات اخلاقی باز دارد.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام چنین می خوانیم: «اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا؛ از خودت مراقبی بر خویشتن قرار ده!» (۴)

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «يَبْتَغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ شایسته است که انسان بر نفس خویش مسلط باشد، و قلب خود را مراقبت کند، و زبان خویش را حفظ نماید!» (۵)

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۳۷.

(۲). همان مدرک، صفحه ۱۴۷.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۹۰.

(۴). غرر الحکم

(۵). همان مدرک

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۴۹

فصل یازدهم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

اشاره

اضافه بر آنچه تاکنون برای پیشرفت برنامه تهذیب اخلاق گفته ایم، امور دیگری وجود دارد که تأثیر بسزائی در مبارزه با رذائل اخلاقی و تقویت اصول فضائل در وجود آدمی دارد که از جمله امور زیر را می توان برشمرد:

۱- پاک بودن محیط

بی شک وضع محیط اجتماعی زندگی انسان اثر فوق العاده ای در روحيات و اعمال او دارد چرا که انسان بسیاری از صفات خود را از محیط کسب می کند. محیطهای پاک غالباً افراد پاک پرورش می دهد و محیطهای آلوده غالباً افراد آلوده.

درست است که انسان می تواند در محیط ناپاک، پاک زندگی کند و بعکس در محیطهای پاک سیر ناپاکی را طی کند و به تعبیر دیگر، شرایط محیط علت تامه در خوبی و بدی افراد نیست ولی تأثیر آن را به عنوان یک عامل مهم زمینه ساز نمی توان انکار کرد.

ممکن است کسانی قائل به جبر محیط باشند- همان گونه که هستند- ولی ما هر چند جبر را در تمام اشکالش نفی می کنیم اما تأثیر قوی عوامل زمینه ساز را هرگز انکار نخواهیم کرد.

با این اشاره کوتاه به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که درباره تأثیر محیط در شخصیت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۰

انسان به دلالت مطابقی یا به اصطلاح التزامی سخن می گوید، مورد بحث قرار می دهیم:

۱- وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا بُعْثًا كَذَلِكَ نُصِرُّكَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (سوره اعراف، آیه ۵۸)

۲- وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا آلِهَةً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۳۸)

۳- وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا- إِنَّكَ إِنْ تَذَرْنَاهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ

وَلَا يَلِدُوا الْآفَاجِرَ كَفَّارًا (سوره نوح، آیات ۲۶ و ۲۷)

۴- يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَّايَ فَاعْبُدُونِ (سوره عنكبوت، آیه ۵۶)

۵- إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي انْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (سوره نساء، آیه ۹۷)

ترجمه:

۱- سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید؛ اما سرزمین های بد طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید؛ این گونه آیات (خود) را برای آنها که شکر گزارند، بیان می کنیم.

۲- و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت:

«شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!»

۳- نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می کنی و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!»

۴- ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید!)

۵- کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۱

بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها [فرشتگان

گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه تأثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است.

توضیح این که: مفسران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند.

بعضی گفته اند منظور این است که آب زلال و حی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می ریزد؛ دلهای پاک آن را می پذیرد و گل‌های زیبای معرفت و میوه های لذتبخش تقوا و طاعت از آن می روید در حالی که دل‌های ناپاک و آلوده واکنش مناسبی نشان نمی دهند؛ پس اگر می بینیم عکس العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیت فاعل، نمی باشد بلکه اشکال در قابلیت قابل است «۱».

دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکیها و خوبیها را از محلّ مناسبش طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محل‌های نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی شود. «۲»

احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین؛ در یک محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثر باشد، همان گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبلی نمی رویاند. به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به

(۱). این تفسیر را فخر رازی به عنوان اولین احتمال در معنی آیه، ذکر کرده است (تفسیر

فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۴)؛ جمعی دیگر نیز آن را از ابن عباس نقل کرده اند.

(۲). این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۲

اصلاح محیط اهمّیت فراوان داد.

البته تفسیرهای سه گانه بالا هیچ گونه منافات با هم ندارد؛ ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد.

آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است؛ در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدِّمَنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خَضِرَاءُ الدِّمَنِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْئَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَثَبِ السُّوءِ؛ از گیاهان (زیبایی که) بر مزبله ها می روید بهره‌زید! عرض کردند ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله ها می روید اشاره به چه کسی است؟ فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته!» (۱)

این تشبیه بسیار گویا می تواند اشاره به تأثیر محیط خوب و بد در شخصیت انسان باشد و یا اشاره به مسأله وراثت به عنوان یک وسیله زمینه ساز و یا هر دو.

در آیه دوم سخن از قوم بنی اسرائیل است که سالها تحت تعلیمات روحانی و معنوی موسی علیه السلام در زمینه توحید و سایر اصول دین قرار داشتند و معجزات مهم الهی را همچون شکافته شدن دریا و نجات از چنگال فرعونیان، بطور خارق العاده با چشم خود دیدند؛ اما همین که در مسیر خود به سوی شام و سرزمینهای مقدّس، با گروهی بت پرست برخورد کردند، چنان تحت تأثیر این محیط

ناسالم قرار گرفتند که صدا زدند: «یا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا الْهَأْ كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ؛ ای موسی برای ما بتی قرار بده همان گونه که آنها دارای معبودان و بتها هستند!»

موسی از این سخن بسیار متعجب و خشمگین شد و گفت: «به یقین شما جمعیتی جاهل و نادان هستید! (قَالَ أَنْكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) سپس بخشی از مفاسد بت پرستی را برای آنها شرح داد.

و عجب آن که بنی اسرائیل بعد از توضیحات صریح موسی علیه السلام نیز اثر منفی آن محیط

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۹، حدیث ۷- بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۳۲، حدیث ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۳

مسموم در آنها باقی بود، بطوری که سامری توانست از غیبت چند روزه موسی علیه السلام استفاده کند و بت طلائی خود را بسازد و اکثریت آن گروه نادان را به دنبال خود بکشاند و از توحید به شرک و بت پرستی ببرد.

این موضوع بخوبی نشان می دهد که محیطهای ناسالم تا چه حد می تواند در مسائل اخلاقی و حتی عقیدتی اثر بگذارد؛ شک نیست که بنی اسرائیل پیش از مشاهده این گروه بت پرست، زمینه فکری مساعدی در اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست، برای این موضوع داشتند ولی مشاهده آن صحنه تازه به منزله جرّقه ای بود که زمینه های قبلی را فعال کرد؛ و به هر حال، همه اینها دلیل بر تأثیر محیط در افکار و عقائد انسان است.

در سومین آیه که از زبان حضرت نوح به هنگام نفرین بر قوم بت پرست می باشد، شاهد و گواه دیگری بر تأثیر محیط در اخلاق و عقائد انسان است.

نوح، نفرین خود را درباره نابودی آن قوم کافر با این

جمله تکمیل کرد، و در واقع نفرین خود را مستدل کرد؛ عرض کرد: «خداوند! اگر آنها را زنده بگذاری، بندگان را گمراه و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آید! (اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا اِلَّا فَجْرًا كَفَّارًا)

هم نسل امروز آنها کافر و منحرف است و هم نسلهای آینده که در این محیط پرورش می یابد، آلوده می شوند.

در چهارمین و پنجمین آیه، سخن از لزوم هجرت از محیطهای آلوده است؛ در چهارمین آیه خداوند بندگان با ایمان خود را مخاطب ساخته و می گوید: «زمین من گسترده است تنها مرا بپرستید (تسلیم فشار دشمن نشوید و در محیط آلوده نمانید) (یا عِبَادِی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ اَرْضِیْ وَاَسِعُهُ فَاٰیٰی فَاَعْبُدُوْنَ)

و در پنجمین آیه، به کسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند هشدار می دهد و می گوید عذر آنها در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست؛ مضمون آیه چنین است: «کسانی که فرشتگان قبض ارواح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند؛ به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با این که مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید) آنها در پاسخ گفتند ما در زمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند مگر سرزمین

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۴

خداوند پهناور نبود چرا هجرت نکردید آنها (عذری نداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند) جایگاهشان جهنم و سرانجام بدی دارند (اِنَّ الَّذِیْنَ تَوَفَّیْهُمْ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِیْ اَنْفُسِهِمْ قَالُوْا فِیْمَ كُنْتُمْ قَالُوْا كُنَّا مُسْتَضْعَفِیْنَ فِی الْاَرْضِ قَالُوْا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاَسِعَةً فَتُهَاجِرُوْا فِیْهَا فَاُولٰٓئِكَ مَا وِیْهُمْ جَهَنَّمُ وَاَسَآءَتْ مَصِیْرًا)

اصولاً مسأله هجرت که از اساسی ترین مسائل در اسلام است تا آنجا که تاریخ اسلام

بر پایه آن بنیاد شده، فلسفه هائی دارد که یکی از مهمترین آنها فرار از محیط آلوده و نجات از تأثیرات سوء آن است.

هجرت، بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، مخصوص آغاز اسلام نبوده بلکه در هر عصر و زمانی جاری است که اگر مسلمانان در محیطهای آلوده به شرک و کفر و فساد باشند و عقائد یا اخلاق آنها به خطر بیفتد، باید از آنجا مهاجرت کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ قَرَّبَ دِينَهُ مِنْ اَرْضٍ اِلَى اَرْضٍ وَاِنْ كَانَ شِبْرًا مِنَ الْاَرْضِ اَسِيءٌ وُجِبَ الْجَنَّةُ وَكَانَ رَفِيقًا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر- اگر چه به اندازه یک وجب فاصله داشته باشد- مهاجرت کند، مستحق بهشت می گردد و همنشین محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود!»^۱

تکیه بر مقدار شِبر (مقدار یک وجب) دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مسأله است که به هر مقدار و در هر عصر و زمان مهاجرت انجام گیرد، هماهنگی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام حاصل خواهد شد.

کوتاه سخن این که، در هر عصر و زمان، محیط در ساختن شخصیت و اخلاق انسانها مؤثر بوده است و پاکی و یا ناپاکی محیط، عامل تعیین کننده ای محسوب می شود؛ هر چند مسأله، جنبه جبری ندارد. بنابراین، برای پاکسازی اخلاق و پرورش ملکات فاضله، یکی از مهمترین اموری که باید مورد توجه قرار گیرد، مسأله پاکسازی محیط است.

و اگر محیط به قدری آلوده باشد که نتوان آن را پاک

(۱). نور الثقلین، جلد اول، صفحه ۵۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۵

مهاجرت نمود.

آیا هنگامی که حیات مادی انسان در یک محیط به خاطر آلودگی به خطر بیفتد، از آن جا هجرت نمی کند؟ پس چرا هنگامی که حیات معنوی و اخلاقی او که از حیات مادی ارزشمندتر است به خطر افتد، به عذر این که این جا زادگاه من است، تن به انواع آلودگیهای خود و خانواده و فرزندان بدهد و مهاجرت نکند!

بر تمام علمای اخلاق لازم است که برای پرورش فضائل اخلاقی برنامه های مؤثری برای پاکسازی محیط بیندیشند؛ چرا که بدون آن، کوششهای فردی و موضعی کم اثر خواهد بود.

۲- نقش معاشران و دوستان

اشاره

موضوع دیگری که تأثیر عمیق آن به تجربه ثابت شده و همه علمای اخلاق و تعلیم و تربیت اتفاق نظر دارند، مسأله معاشرت و دوستی است. غالباً دوستان و معاشران ناباب و آلوده سبب آلودگی افراد پاک شده اند؛ عکس آن نیز صادق است، زیرا بسیاری از افراد پاک و قوی الاراده توانسته اند بعضی از معاشران ناباب را به پاکی و تقوا دعوت کنند. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و اشاراتی را که قرآن به این مسأله دارد با هم می شنویم:

۱- وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ - وَأَنْهُمْ لِيُصِيبُوا مِنْهُم مِّنَ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ - حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ. «۱» ۲- قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ - يَقُولُ إِذْ نَكَحَ لِمَنْ الْمُصَدِّقِينَ - إِذْ آمَنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَبِيدُونَ - قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ - فَاطَّلَعَ فَوَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ - قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدَتْ لَتَزْدِينَ - وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ.

(۱). سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.

(۲). سوره صافات، آیات ۵۱ تا ۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۶

وَيَلْتَمِئُ لِيَتَنِي لَمْ اتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا- لَقَدْ اضْلَمْنَا عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اذْجَاءِنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا. «۱» ترجمه:

۱- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می فرستیم پس همواره قرین اوست- و آنها [شیاطین این گروه را از یاد خدا باز می دارند در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!- تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود؛ چه بد همنشینی بودی!

۲- کسی از آنها می گوید: «من همنشینی داشتم- که پیوسته می گفت آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده ای- که وقتی ما مردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، (بار دیگر) زنده می شویم و جزا داده خواهیم شد؟!- (سپس) می گوید آیا شما می توانید از او خبری بگیرید؟- اینجاست که نگاهی می کند، ناگهان او را در میان دوزخ می بیند- می گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی!- و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم!

۳- و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم!- ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم!- او مرا از یاد آوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که

(یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است!

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیات که در بالا آمد گرچه درباره همنشینی شیطان با غافلان از یاد خداست، ولی تأثیر همنشین بد در اخلاقیات و در سرنوشت هر انسانی روشن می سازد.

نخست می فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را بر او مسلط

(۱). سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۷

می سازیم که همواره قرین و همنشین او باشد! (وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ) «۱» سپس نقش این قرین سوء (همنشین بد) را چنین بیان می کند که آنها، یعنی شیاطین، راه هدایت و حرکت به سوی خداوند را به روی آنها می بندد و آنها را از رسیدن به این هدف مقدس باز می دارد و غم انگیزتر، این که در عین گمراهی گمان می کنند که هدایت یافته اند! (وَأَنَّهُمْ لِيُضِلُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ)!

سپس به نتیجه آن پرداخته و می گوید: روز قیامت که همه در محضر الهی حاضر می شوند و پرده ها کنار می رود و حقایق فاش می شود، این انسان گمراه خطاب به دوست اغواگر شیطانش کرده، می گوید ای کاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه همنشین بدی هستی! (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ)

از این تعبیرات بخوبی استفاده می شود که همنشین بد می تواند انسان را بکلی از راه خدا منحرف سازد؛ پایه های اخلاق را بر روی او ویران کند و واقعیتها را چنان دگرگون نشان دهد که انسان در عین گمراهی خود را در زمره هدایت یافتگان ببیند؛

و به یقین در چنین حالی هدایت و بازگشت به صراط مستقیم غیر ممکن است؛ و زمانی بیدار می شود و به هوش می آید که راه برگشت بکلی بسته شده؛ حتی از تعبیر آیه استفاده می شود که این همنشینان بد در آن زندگی ابدی نیز با او هستند و چه دردآور است که انسان کسی را که مایه بدبختی او شده همیشه در برابر خود ببیند و به او گفته شود بیهوده آرزوی جدا شدن از او را مکن شما با هم سرنوشت مشترکی دارید! (وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ اِذْ ظَلَمْتُمْ اَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ). «۲» شبیه آیات فوق، آیه ۲۵ سوره فصلت می باشد که می گوید: «وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ

(۱). برای نقیض از ماده قیض معانی مختلفی نقل کرده اند؛ بعضی آن را به معنی تسبیب و بعضی به معنی تقدیر و برکندن و بعضی مانند راغب به معنی مسلط ساختن می دانند چرا که قیض به معنی پوست سفیدی است که روی تخم مرغ را گرفته (و آن را احاطه کرده است).

(۲). سوره زحرف، آیه ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۸

فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي اِمَمِّ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْانْسِ اَنْهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ؛ ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند!

*** در بخش دوم از این آیات، از کسانی سخن می گوید که همنشین بدی داشتند که پیوسته در گمراهی

آنها می کوشیدند ولی آنها به لطف و رحمت الهی و با تلاش و کوشش توانسته اند خود را از چنگال و سوسه آنها رهائی بخشند در حالی که تالاب پرتگاه پیش رفته بودند؛ در اینجا نیز سخن از تأثیر فوق العاده همنشین بد در شکل گیری عقائد و اخلاق انسان است ولی در عین حال چنان نیست که انسان مجبور باشد و نتواند با تلاش و کوشش، خویشتن را نجات دهد؛ می فرماید: «در روز قیامت بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر می گوید من در دنیا همنشینی داشتم که پیوسته به من می گفت آیا به راستی تو این سخن را باور کرده ای که وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر زنده می شویم و به جزای اعمال خود می رسیم (ولی من به فضل الهی تسلیم و سوسه های او نشدم و در ایمان خود ثابت قدم ماندم!) (فَأَقْبِلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ - قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ - يَقُولُ ءَأَنْتَ لِمَنْ الْمُصِیِّدَاتِ - ءَأَذَامِنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأَنْتَ الْمَدِينُونَ ﴿١﴾»

در این هنگام او به فکر همنشین نااهل قدیمی خود می افتد و به جستجو برمی خیزد و از همان اوج بهشت نگاهی به سوی دوزخ می افکند و ناگهان او را در وسط جهنم می بیند (فَطَلَعَ فَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْحَجِيمِ)

به او می گوید به خدا سوگند نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و همچون خودت بدبخت کنی و اگر لطف الهی و نعمت پروردگارم شامل حال من نبود من نیز امروز در

(۱). سوره صافات، آیات ۵۰ تا ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۵۹

آتش دوزخ احضار می شدم (قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَتُرْدِينَ وَلَوْلَا نِعْمَتُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ).

مجموع این آیات

بخوبی نشان می دهد که همنشین بد، انسان را تالِب پرتگاه دوزخ می برد و اگر ایمان قوی و تقوا و لطف پروردگار نباشد در آن پرتگاه سقوط می کند!

*** در سومین بخش از آیات مورد بحث، سخن از تأسف و تأثر عمیق ستمگران در قیامت است که از انتخاب دوستان ناباب تأسف می خورند؛ چرا که عامل اصلی بدبختی خود را در رفاقت با آنان می بینند؛ می فرماید: «و (به خاطر آور) روزی را که ظالم دست خویش را از (شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش (با رسول خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است! (و یَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعِيدٍ أذْجَأَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ حَذُولًا)».

به این ترتیب، ستمگران در قیامت، نخست از ترک رابطه با پیامبر شدیداً اظهار تأسف می کنند، و سپس از ایجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد؛ و بعد با صراحت، عامل اصلی گمراهی خود را همین دوستان منحرف و آلوده معرفی می کنند! و حتی تأثیر آنها را بالاتر از تأثیر پیامهای الهی (البته در بیمار دلان) می شمردند؛ و از تعبیر آخرین آیه، استفاده می شود که دوستان بد جزء لشکر شیطانند؛ و یا به تعبیر دیگر، از شیاطین انس محسوب می شوند.

قابل توجه این که، در این آیات تأسف این گروه را با جمله «يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»

ظالم هر دو دست خود را به دندان در آن روز می‌گذرد» بیان فرموده؛ و این آخرین مرحله تأسّف است؛ و این در موارد ضعیف تر، انسان انگشت خود را به دندان می‌گیرد و در مرحله بالاتر، پشت دست را به دندان می‌گذرد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می‌گذرد؛ و در حقیقت این یک نوع انتقام‌گیری از خویش است که چرا

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۰

کوتاهی کردم و با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم!

آنچه از آیات فوق و بعضی از آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می‌شود این است که دوستان و معاشران و همنشینان در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فوق العاده ای دارند؛ نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند، که در شکل‌گیری عقائد آنها مؤثرند؛ اینجاست که یک استاد اخلاق باید همواره با دقت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجه قرار دهد؛ مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه‌های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می‌دهد.

نقش معاشران در روایات اسلامی

در این زمینه احادیث بسیار گویایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آنجا به این مسأله اهمّیت داده شده که می‌فرماید:

«انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش از آن پیروی می‌کند؛ الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ» (۱) همین معنی را امام صادق علیه السلام با استفاده از

کلام پیامبر به گونه دیگری بیان کرده است؛ می فرماید: «لَا تَصِيحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تَجَالِسُوهُمْ فَتَصِيحَبُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ با بدعتگذاران رفاقت نکنید و با آنها همنشین نشوید که نزد مردم همچون یکی از آنها خواهید بود! رسول خدا فرمود: انسان پیرو دین دوست و رفیقش می باشد!» «۲»

همین معنی در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام به صورت تأثیر متقابل بیان شده است؛ می فرماید: «مُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تَلْحَقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَمُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ

(۱). اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۷۵ «باب مجالسه اهل المعاصی، حدیث ۳».

(۲). همان مدرک

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۱

لِلْفَجَّارِ تَلْحَقُ الْأَبْرَارَ بِالْفَجَّارِ؛ همنشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می کند؛ و همنشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می سازد!» و در ذیل این حدیث جمله پرمعنی دیگری آمده، می فرماید: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ امْرُؤٌ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ؛ کسی که وضع او بر شما مبهم باشد، و از دین او آگاه نباشید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید (اگر همنشین با دوستان خداست او را از مؤمنان بدانید؛ و اگر با دشمنان حق است، او را از بدان بدانید!)» «۱»

در بعضی از روایات این معنی با تشبیه روشنی بیان شده می فرماید: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالْتَيْنِ حَمَلَتْ نَتْنًا؛ همنشینی با بدان موجب بدی می گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفن و آلوده می گذرد؛ بوی بد را با خود می برد.» «۲»

از تعبيرات بالا بخوبی استفاده می شود همان گونه که معاشرت با بدان زمينه های بدی را فراهم می سازد، معاشرت

با نیکان نور هدایت و فضائل اخلاقی را در دل انسان می افروزد.

در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: «عَمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با صاحبان عقل و خرد است!» (۳)

و در تعبیر دیگری از همان حضرت آمده است: «مُعَاشَرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ همنشینی با ارباب فضیلت، مایه حیات دلها است!» (۴)

تأثیر مجالست و همنشینی و روحيات دوستان در انسان به اندازه ای است که در حدیثی از حضرت سلیمان علیه السلام می خوانیم: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ؛ وَيُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ؛ دَرَبَارَه كَسَى قِضَاوَت نَكِيد تَا نِگَاه كَنِيد بَا چَه كَسَى هَمَنَشِينِ اسْت؛ چَرا كَه انْسان رَا بَه وَسِيلَه دُوسْتان وَ هَمَنَشِينِ هَايش مِي تَوان سَنَاخت؛ وَ او نَسَبَتِي بَا اصْحَاب وَ يارانِش دَارَد.» (۵)

در حدیث جالبی از لقمان حکیم در باب نصایحی که به فرزندش می کرد، می خوانیم:

«يَا بَنِيَّ صَاحِبِ الْعُلَمَاءِ، وَأَقْرَبِ مِنْهُمْ، وَجَالِسُهُمْ وَزُرُهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ، فَلَعَلَّكَ تَشْبَهُهُمْ

(۱). کتاب صفات الشیعه صدوق (طبق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۷).

(۲). غرر الحکم

(۳). غرر الحکم

(۴). غرر الحکم

(۵). بحار الانوار، ج ۷۱، صفحه ۱۸۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۲

فَتَكُونَ مَعَهُمْ؛ فرزندم با دانشمندان دوستی کن! و به آنها نزدیک باش! و همنشینی کن! و به زیارت آنها در خانه هایشان برو! باشد که شبیه آنها شوی، و با آنها (در دنیا و آخرت) باشی!» (۱)

کوتاه سخن این که، در احادیث اسلامی، تعبیرات فراوان پرمعنایی در زمینه تأثیر و تأثر دوستان از یکدیگر و شباهت اخلاقی آنها با هم، می خوانیم که اگر تمام آنها گرد آوری شود، بحث

مشروحي را تشكيل مي دهد.

برای حسن ختام، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنایی از علی علیه السلام پایان می دهیم؛ امام در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

«قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ، تُكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ؛ با نیکان قرین و همنشین باش تا از آنها شوی! و از بدان جدایی اختیار کن تا (از بدیها) جدا شوی!»^۲

تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی

می گویند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ در موضوع مورد بحث، مشاهده نمونه های عینی که معاشرت با بدان سرچشمه انواع انحرافات اخلاقی می شود، و معاشرت با نیکان در پاکسازی روح و جان انسان اثر می گذارد، بهترین دلیل برای بحث مورد نظر است.

این تشبیه قدیمی، که اخلاق زشت و بد همانند بیماریهای واگیردار است، که بسرعت به نزدیکان و همنشینان سرایت می کند، تشبیه صحیح گویایی است، مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سنّ و سال یا کمی معلومات و یا سستی ایمان و اعتقاد مذهبی، زمینه های روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده است، معاشرت این گونه افراد با افراد آلوده سم مهلک و کشنده ای است.

بسیار دیده شده است که سرنوشت افراد خوب و بد، بر اثر معاشرتهای بکلی دگرگون شده، و مسیر زندگانی آنها تغییر یافته است؛ و این امر دلائل مختلفی از نظر روانی دارد:

۱- از جمله مسائلی که روانکاوان در مطالعات خود به آن رسیده اند وجود روح

(۱). همان مدرک، ص ۱۸۹.

(۲). نهج البلاغه، وصیّت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام (نامه ۳۱).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۳

محاکات در انسانها است؛ یعنی، افراد، آگاهانه یا ناآگاه، آنچه را در دوستان و نزدیکان خود

می بینند، حکایت می کنند؛ افراد شاد بطور ناآگاه شادی در اطرافیان خود می پاشند و «افسرده دل افسرده کند انجمنی را».

افراد مأیوس، دوستان خود را مأیوس، و افراد بدبین، همنشینان خود را بدبین بار می آورند، و همین امر سبب می شود که دوستان با سرعت در یکدیگر تأثیر بگذارند.

۲- مشاهده بدی و زشتی و تکرار آن، از قبح آن می کاهد و کم کم به صورت یک امر عادی در می آید؛ و می دانیم یکی از عوامل مؤثر در ترک گناه و زشتیها، احساس قبح آن است.

۳- تأثیر تلقین در انسانها غیر قابل انکار است؛ و دوستان بد همنشینان خود را معمولاً زیر بمباران تلقینات می گیرند و همین امر سبب می شود که گناه بدترین اعمال در نظر آنان، تزیین یابد و حسّ تشخیص را بکلی دگرگون سازد.

۴- معاشرت با بدان، حسّ بدبینی را در انسان، تشدید می کند و سبب می شود که نسبت به همه کس بدبین باشد، و این بدبینی یکی از عوامل سقوط در پرتگاه گناه و فساد اخلاق است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ؛ همنشینی با بدان موجب بدبینی به نیکان می شود.» (۱)

حتّی در حدیثی، معاشرت با بدان سبب مرگ دلها شمرده شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث می فرماید: «ارْبَعُ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ ... وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتِي؛ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتِي قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُلُّ غَنِيِّ مُسْرِفٍ؛ چهار چیز است که قلب انسان را می میراند ... از جمله همنشینی مردگان است، عرض شد: منظور از مردگان کیست ای رسول خدا! فرمود: هر ثروتمند اسرافکاری است.» (۲)

روشنی این موضوع، یعنی

سرایت حسن و قبح اخلاقی از دوستان به یکدیگر سبب شده که شعرا و ادبا، نیز در اشعار خود هر کدام به نوعی درباره این مطلب داد سخن بدهند.

(۱). صفات الشیعه صدوق، طبق نقل بحار، ج ۷۱، صفحه ۱۹۷.

(۲). خصال (مطابق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۵).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۴

در یک جا می خوانیم:

کم نشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی، تو را پلید کند آفتاب ار چه روشن است آن را پاره ای ابر ناپدید کند در جای دیگر آمده است:

با بدان کم نشین که بدمانی خو پذیر است نفس انسانی و نیز گفته اند:

صحبت نیک را ز دست مده که و مه به شود ز صحبت به اشعار در این زمینه بسیار فراوان است و این بحث را با شعر معروفی از سعدی که با تکرار هرگز کهنه نشده است پایان می دهیم:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم بدو گفتم که مشکمی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم بگفتا من گلی ناچیز بودم و لیکن مدتی با گل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم ***

۳- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق

اشاره

همه می دانیم که اولین مدرسه برای تعلیم و تربیت کودک محیط خانواده است، و بسیاری از زمینه های اخلاقی در آنجا رشد و نمو می کند؛ محیط سالم یا ناسالم خانواده تأثیر بسیار عمیقی در پرورش فضائل اخلاقی، یا رشد رذائل دارد؛ و در واقع باید سنگ زیربنای اخلاق انسان در آنجا نهاده شود.

اهمیت این موضوع، زمانی آشکار می شود که توجه داشته باشیم اولاً کودک، بسیار اثر پذیر است،

و ثانیاً آثاری که در آن سنّ و سال در روح او نفوذ می کند، ماندنی و پا برجا است!

این حدیث را غالباً شنیده ایم که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْعِلْمُ (فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیم در کودکی همانند نقشی است که روی سنگ کنده می شود!» (که

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۵

سالیان دراز باقی و برقرار می ماند.) «۱»

کودک بسیاری از سجایای اخلاقی را از پدر و مادر و برادران بزرگ و خواهران خویش می گیرد؛ شجاعت، سخاوت، صداقت و امانت، و مانند آنها، اموری هستند که به راحتی کودکان از بزرگترهای خانواده کسب می کنند؛ و ردائلی مانند دروغ و خیانت و بی عفتی و ناپاکی و مانند آن را نیز از آنها کسب می نمایند.

افزون بر این، صفات اخلاقی پدر و مادر از طریق دیگری نیز کم و بیش به فرزندان منتقل می شود، و آن از طریق عامل وراثت و ژنها است؛ ژنها تنها حامل صفات جسمانی نیستند، بلکه صفات اخلاقی و روحانی نیز از این طریق به فرزندان، منتقل می شود، هرچند بعداً قابل تغییر و دگرگونی است، و جنبه جبری ندارد تا مسؤولیت را از فرزندان بطور کلی سلب کند.

به تعبیر دیگر، پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می گذارند، از طریق تکوین و تشریح، منظور از تکوین در اینجا صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از طریق ناآگاه منتقل به فرزند می شود، و منظور از تشریح، تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می گیرد، و منشأ پرورش صفات خوب و بد می شود.

درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست ولی بدون شک زمینه ساز صفات و

روحیات انسانها است، و بسیار با چشم خود دیده ایم که فرزندان افراد پاک و صالح و شجاع و مهربان، افرادی مانند خودشان بوده اند و بعکس، آلوده زادگان را در موارد زیادی آلوده دیده ایم. بی شک این مسأله در هر دو طرف استثنائاتی دارد که نشان می دهد تأثیر این دو عامل (وراثت و تربیت) تأثیر جبری غیر قابل تغییر نیست. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و مواردی را که قرآن به آن اشاره کرده است، مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- اِنَّكَ اَنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوْا اِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا (سوره نوح، آیه ۲۷)

۲- فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ وَ اُنْتَبَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا (سوره آل عمران، آیه ۳۷)

(۱). بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۶

۳- اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ - ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ (سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴)

۴- يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قُوْا اَنْفُسَكُمْ وَ اٰهْلِيْكُمْ نَارًا وَ قُوْدُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ (سوره تحریم، آیه ۶)

۵- يَا اَخْتَ هَارُوْنَ مَا كَانَ اَبُوْكَ اِمْرًا سَوِيًّا وَ مَا كَانَتْ اُمُّكَ بَغِيًّا (سوره مریم، آیه ۲۸)

ترجمه:

۱- چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنی و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!

۲- خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و بطور شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)؛ و کفالت او را به «زکریا» سپرد.

۳- خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی

و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند شنوا و دانا است (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد).

۴- ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان و سنگها است نگه دارید!

۵- ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره ای!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث، باز سخن از قوم نوح است، که وقتی تقاضای نابودی آنها را به عذاب الهی می کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می سازد، که اگر آنها باقی بمانند سایر بندگان تو را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر از آنها متولد نمی شود (انَّكَ ان تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا).

این سخن ضمن این که نشان می دهد افراد فاسد و مفسد که دارای نسل تبهکار

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۷

هستند، از نظر سازمان خلقت، حق حیات ندارند و باید به عذاب الهی گرفتار شوند و از میان بروند، اشاره به این حقیقت است که محیط جامعه، تربیت خانوادگی، و حتی عامل وراثت می تواند در اخلاق و عقیده مؤثر باشد.

قابل توجه این که نوح علیه السلام بطور قاطع می گوید: تمام فرزندان آنها فاسد و کافر خواهند بود، چرا که موج فساد در جامعه آنها به قدری قوی بود که نجات از آن، کار آسانی نبود؛ نه این که این عوامل صد در صد جنبه جبری داشته باشد و انسان را بی اختیار به سوی خود بکشاند. بعضی گفته اند آگاهی نوح بر این نکته به خاطر وحی الهی بوده، که به نوح فرمود:

«أَنَّهُ

لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ؛ جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد!»
(سوره هود، آیه ۳۶)

ولی روشن است این آیه، شامل نسل آینده آنها نمی شود، بنابراین بعید نیست که نسبت به نسل آینده بر اساس امور سه گانه ای که گفته شد (محیط، تربیت خانوادگی و عامل وراثت) قضاوت کرده باشد.

در بعضی از روایات، آمده که فاسدان قوم نوح هنگامی که فرزند آنها به حد تمیز می رسید، او را نزد نوح علیه السلام می بردند، و به کودک می گفتند این پیرمرد را می بینی، این مرد دروغگویی است، از او پرهیز، پدرم مرا این چنین سفارش کرده (و تو نیز باید فرزندت را به همین امر سفارش کنی)!

و به این ترتیب نسلهای فاسد، یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند. «۱»

*** در قرآن مجید در داستان حضرت مریم علیها السلام زنی که از مهمترین و با شخصیت ترین زنان جهان است، تعبیراتی آمده که نشان می دهد مسأله وراثت و تربیت خانوادگی و محیط پرورشی انسان در روحيات او بسیار اثر دارد، و برای پرورش فرزندان برومند پاکدامن باید به تأثیر این امور توجه داشت.

از جمله روحيات مادر اوست که از زمان بارداری، پیوسته او را از وسوسه های شیطان

(۱). تفسیر فخر رازی و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۸

به خدا می سپرد، و آرزو می کرد از خدمتگزاران خانه خدا باشد و حتی برای این کار نذر کرده بود.

آیه فوق می گوید: خداوند او را به حسن قبول پذیرفت و به طرز شایسته ای گیاه وجودش را پرورش داد (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا

تشبیه وجود انسان پاک به گیاه برومند، اشاره به این حقیقت است که همان طور که برای برخورداری از یک بوته گل زیبا یا یک درخت پرثمر باید نخست از بذره‌های اصلاح شده استفاده کرد و سپس وسائل پرورش آن گیاه را از هر نظر فراهم ساخت، و باغبان نیز باید بطور مرتب در تربیت آن بکوشد، انسانها نیز چنین اند، هم عامل وراثت در روح و جان آنها مؤثر است، و هم تربیت خانوادگی و هم محیط.

و قابل توجه این که در ذیل این جمله می افزاید وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا؛ و خداوند زکریا را برای سرپرستی و کفالت او (مریم) برگزید «۱» پیدا است حال کسی که در آغوش حمایت پیامبر عظیم الشانی است که خداوند او را برای کفالت او برگزیده است.

و جای تعجب نیست که با چنین تربیت عالی، مریم به مقاماتی از نظر ایمان و اخلاق و تقوا برسد که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آنجا می دید؛ از او پرسید ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست؛ خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

آری آن تربیت بهشتی نتیجه اش این اخلاق و غذای بهشتی است!

*** در سومین آیه مورد بحث که در واقع مقدمه ای برای آیه مربوط به مریم و کفالت

(۱). باید توجه داشت «کفل» اگر بدون تشدید باشد به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است،

و اگر به صورت ثلاثی مزید (کَفَّلَ با تشدید) استعمال شود، به معنی انتخاب کفیل برای دیگری است، و طبق تعبیر بالا، خداوند زکریا را برای کفالت مریم برگزید (بنابراین کَفَّلَ در اینجا دو مفعول گرفته، یکی ضمیر هاء که به مریم بر می گردد، و دوم زکریا).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۶۹

زکریا محسوب می شود، باز سخن از تأثیر عامل وراثت و تربیت در پاکی و تقوا و فضیلت است؛ می فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و برتری داد؛ آنها دودمانی بودند که (از نظر پاکی و فضیلت، بعضی از آنها از بعضی دیگر بودند، و خداوند شنوا و دانا است (إِنَّ اللَّهَ اضْمِطْفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ - ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

گرفته شدن بعضی از آنها از بعضی دیگر، یا اشاره به عامل وراثت است، و یا تربیت خانوادگی و یا هر دو، و در هر حال شاهد گویایی برای مسأله مورد بحث، یعنی تأثیر وراثت و تربیت در شخصیت و تقوا و فضیلت است.

در روایاتی که ذیل این آیه نقل شده است، به این معنی اشاره شده «۱» و به هر حال دلالت آیات فوق، بر این که محیط تربیتی یک انسان و مسأله وراثت، تأثیر عمیقی در شایستگیها و لیاقتها او برای پذیرش مقام رهبری معنوی خلق دارد، قابل انکار نیست، و هرگز نمی توان، این گونه افراد را که از چنین وراثتها و تربیتهائی برخوردارند، با افراد دیگری که از یک وراثت آلوده و تربیت نادرست برخوردار بوده اند، مقایسه کرد.

*** در چهارمین آیه، خداوند مؤمنان را

مخاطب ساخته و می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که آتش افروزه و هیزمش انسانها و سنگهاست، برکنار دارید!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ)

این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که دقیقاً مراقب اعمال خویش باشند؛ سپس مطلب را به صورت یک حکم عام مطرح نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته است.

بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترک معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و

(۱). به «نور الثقلین» جلد ۱، صفحه ۳۳۱ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۰

پرهیزگاری گردد، نخواهد بود؛ و به این ترتیب این آیه هم وظیفه سرپرست خانواده را نسبت به خانواده تحت سرپرستی خود روشن می سازد، و هم تأثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدمات ازدواج، سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟

فرمود:

«تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاهُمْ اللَّهُ أَنْ اطَاعُواكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَ أَنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ؛ أَنَّهُمْ رَا أَمْرًا
به معروف

و نهی از منکر کن، اگر از تو پذیرا شوند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای و اگر نپذیرند، وظیفه خود را انجام داده ای!»

«۱»

این نکته نیز روشن است که امر به معروف یکی از ابزار کار برای دور داشتن خانواده از آتش دوزخ است؛ و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه های عملی، روانی و قولی کمک گرفت؛ حتی بعید نیست آیه، شامل مسائل مربوط به وراثت نیز بشود؛ مثلاً، به هنگام انعقاد نطفه غذای حلال خورده باشد، و به یاد خدا باشد تا جنین در حال انعقاد نطفه از وراثت مثبتی برخوردار گردد، چرا که دور نگه داشتن از آتش، همه آنها را شامل می شود.

*** پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به داستان مریم و تولد حضرت مسیح علیه السلام بدون پدر می کند و می گوید هنگامی که مریم نوزاد خود حضرت مسیح را با خود به نزد بستگان و اقوام خویش آورد، آنها از روی تعجب گفتند تو کار عجیب و بدی انجام دادی «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی به اعمال خلاف

(۱). نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۱

نداشت (پس تو چرا بدون همسر صاحب فرزند شدی!)» (یا اَحْتَّ هَارُونَ مَا كَانَ ابُوكَ امْرَأً سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ اُمُّكَ بَغِيًّا)

این تعبیر (مخصوصاً با توجه به این که قرآن آن را نقل کرده است و عملاً به آن صحه نهاده) نشان می دهد که تأثیر عامل وراثت از سوی پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی در اخلاق انسانها از مسائلی بوده

که همه مردم آن را به تجربه دریافته بودند و اگر چیزی بر خلاف آن می دیدند تعجب می کردند.

*** از مجموع آنچه در شرح آیات بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عامل وراثت و تربیت از عوامل مؤثر و مهم در مسائل اخلاقی چه در جنبه های مثبت و چه در جنبه های منفی می باشد.

رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی

بی شک نخستین مدرسه هر انسانی دامن مادر و آغوش پدر اوست، و در همین جا است که نخستین درسهای فضیلت یا رذیلت را می آموزد. و اگر مفهوم تربیت را اعم از «تکوینی» و «تشریحی» در نظر بگیریم نخستین مدرسه رحم مادر و صلب پدر است که آثار خود را بطور غیر مستقیم در وجود فرزند می گذارد، و زمینه ها را برای فضیلت و رذیلت آماده می سازد.

در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار لطیف و دقیقی در این قسمت وارد شده که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می شود:

۱- علی علیه السلام فرمود: «حَسُنُ الْأَخْلَاقَ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ؛ اخلاق پاک و نیک، دلیل وراثتهای پسندیده انسان (از پدر و مادر) است». (۱)

به همین دلیل در خانواده های پاک و با فضیلت غالباً فرزندان با فضیلت پرورش

(۱). غرر الحکم

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۲

می یابند و بعکس افراد شرور غالباً در خانواده های شرور و آلوده اند.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «عَلَيْكُمْ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ بِشَرَافِ النَّفْسِ وَ ذَوِي الْأَصُولِ الطَّيِّبَةِ فَإِنَّهَا عِنْدَهُمْ أَقْضَى وَهِيَ لَدَيْهِمْ أَزْكَى در طلب حوائج به سراغ مردم شریف النفس که در خانواده های پاک و اصیل پرورش یافته اند بروید، چرا که نیازمندها نزد آنها بهتر انجام می شود و پاکیزه تر صورت می گیرد!» (۱)

۳- در عهد نامه مالک اشتر در

توصیه ای که علی علیه السلام به مالک درباره انتخاب افسران لایق برای ارتش اسلام می کند، چنین می خوانیم: «ثُمَّ الصِّقُّ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَاهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ اهْلَ النَّجْدَةِ وَالشُّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاخَةَ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَشَعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ؛ سپس پیوند خود را با شخصیت‌های اصیل و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و بزرگوار، چرا که آنها کانون فضیلت و مرکز نیکی هستند.» (۲)

۴- تأثیر پدر و یا مادر آلوده در شخصیت اخلاقی فرزندان تا آن اندازه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ اطَاعَتْ زَوْجَهَا وَهِيَ شَارِبُ الْخَمْرِ، كَانَ لَهَا مِنَ الْخَطَايَا بِعِدِّ نَجُومِ السَّمَاءِ، وَكُلُّ مَوْلُودٍ يَلِدُ مِنْهُ فَهُوَ نَجَسٌ؛ هر زنی اطاعت از همسرش کند در حالی که او شراب نوشیده (و با او همبستر شود) به عدد ستارگان آسمان مرتکب گناه شده است و فرزندی که از او متولد می شود آلوده خواهد بود!» (۳)

در روایات متعدد دیگری نیز از قبول خواستگاری مرد شراب خوار و بد اخلاق و آلوده نهی شده است. (۴)

۵- تأثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ ابَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَيَنْصَرَانِهِ؛ هر نوزادی بر فطرت پاک توحید (و اسلام) متولد می شود مگر این که پدر و مادر او را به آئین یهود و نصرانیت وارد کنند» (۵)

(۱). غرر الحکم.

(۲) نهج البلاغه

(۳) لئالی الاخبار

(۴). وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۵۳-

(۵). تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۰، سوره روم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۳

جائی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون سازد چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟

۶- همین امر سبب شده است که مسأله تربیت فرزندان به عنوان یکی از اساسی ترین حقوق آنها بر پدر و مادر شمرده شود؛ در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ يُحْسِنَ آدَبَهُ؛ حَقُّ فَرْزَنْدِ بَرِ پَدْرِ اَیْنِ اَسْتِ کِه نَامِ نِیْکِی بَرِ اَوِ بَکْزَارْدِ و اَوِ رَا بَخُوبِی تَرْبِیْتِ کَنْد.» (۱)

روشن است نامها آثار تلقینی بسیار مؤثری در روحیه فرزندان دارد؛ نام شخصیت‌های بزرگ و پیشگامان تقوا و فضیلت، انسان را به آنها نزدیک می کند، و نام سردمداران فجور و رذیلت، انسان را به سوی آنها می کشاند؛ در اسلام حتی از این مسأله ظریف روانی غفلت نشده و فصل مبسوطی درباره نامهای خوب و نامهای بد در کتب حدیث آمده است. (۲)

۷- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَلَدَهُ أَفْضَلَ مِنْ آدَبٍ حَسَنِ؛ بَهْتَرِیْنِ بَخْشِشِی یَا مِیْرَاثِی کِه پَدْرِ بَرِ اَوِ فَرْزَنْدِشِ مِی کْزَارْدِ، هِمَانِ آدَبِ و تَرْبِیْتِ نِیْکِ اَسْت.» (۳)

۸- امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام در همین زمینه تعبیر رسائی فرموده است می فرماید: «وَ اِنَّکَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّیْتَهُ بِه مِنْ حُسْنِ الْاَدَبِ وَ الدَّلَالِیْهِ عَلَی رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمَعُونَهُ لَهْ عَلَی طَاعَتِهِ؛ تُو دَرِ بَرِ اَبْرِ اَنچِه و لایْتِشِ بَرِ عَهْدِه تُو کْزَارْدِه شْدِه اَسْت (از خانواده و فرزندان) مَسْئُولِ هَسْتِ نَسَبْتِ بَه تَرْبِیْتِ نِیْکُوی اَنها و هِدَایْتِ بَه سُوی پَرُورْدِگَارِ و اِعَانْتِ اَوِ بَرِ اِطَاعَتِش.» (۴)

۹- امیر مؤمنان علی علیه السلام

در یکی از کلمات خود تعبیری دارد که نشان می دهد که خلق و خوی پدران میراثی است که به فرزندان می رسد؛ می فرماید: «خَيْرٌ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْأَبْنَاءُ الْأَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان خود به ارث می نهند ادب و تربیت

(۱). کنز العمال، حدیث ۴۵۱۹۲.

(۲). به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۲ تا ۱۳۲ مراجعه شود.

(۳). کنز العمال، حدیث ۴۵۴۱۱.

(۴). بحار، جلد ۷۱، صفحه ۶ (جوامع الحقوق).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۴

صحیح و فضائل اخلاقی است.» (۱)

۱۰- این بحث را با سخن دیگری از علی علیه السلام در نهج البلاغه پایان می دهیم:

امام علیه السلام به هنگام شرح شخصیت و بیان موقعیت خود برای ناآگاهانی که او را با دیگران مقایسه می کردند می فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقُرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ يُضْمَنِي إِلَى صَدْرِهِ ... يَرْفَعُ لِي كُلَّ يَوْمٍ عَلَمًا مِنْ أَخْلَاقِهِ وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ؛ شما قرابت و نزدیکی مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله و منزلت خاصم را نزد آن حضرت بخوبی می دانید؛ کودک خردسالی بودم پیامبر مرا در دامان خود می نشانید و به سینه اش می چسباند ... او هر روز برای من پرچمی از فضائل اخلاقی خود می افراشت و مرا امر می کرد که به او اقتدا کنم (و این خلق و خوی من زائیده آن تربیت است).

جالب این که امام در لا به لای همین سخن هنگامی که از خلق و خوی پیغمبر اکرم بحث می کند، چنین می فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لُدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا اعْظَمَ مَلَكِكِ مِنْ

مَلَائِكَتِهِ يَسْئَلُكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای مکارم اخلاق و صفات نیک جهان سوق دهد.» (۲) بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز از تربیت یافتگان فرشتگان بود.

*** درست است که اخلاق و صفات روحی انسان اعم از خوب و بد، از درون او بر می خیزد و با اراده او شکل می گیرد ولی انکار نمی توان کرد که زمینه های متعددی برای شکل گیری اخلاق خوب و بد وجود دارد که یکی از آنها وراثت از پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی است؛ و این مسأله قطع نظر از تحلیلهای علمی و منطقی، شواهد عینی و تجربی فراوان دارد که قابل انکار نیست.

به همین دلیل برای ساختن فرد یا جامعه آراسته به زیورهای اخلاقی باید به مسأله

(۱). غرر الحکم.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۵

وراثت خانوادگی و تربیت هائی که از نونهالان در دامن مادر و آغوش مادر می بینند توجه داشت و اهمیت این دوران در ساختار شخصیت انسانها را هرگز فراموش نکرد.

۴- تأثیر علم و آگاهی در تربیت

اشاره

دیگر از زمینه های پرورش اخلاق بالا- بردن سطح علم و معرفت افراد است، چرا که هم با دلیل منطقی و هم با تجربه های فراوان به ثبوت رسیده است که هر قدر سطح معرفت و دانش الهی انسان بالاتر برود فضائل اخلاقی در او شکوفاتر می شود؛ و بعکس، جهل و فقدان معارف الهی ضربه شدید بر

پایه ملکات فضیله وارد می سازد و سطح اخلاق را تنزل می دهد.

در آغاز این کتاب در بحث رابطه «علم» و «اخلاق» بحث فشرده ای درباره پیوند این دو داشتیم، و گفتیم بعضی از دانشمندان و فلاسفه آن قدر در این باره مبالغه کرده اند که گفته اند «علم مساوی است با اخلاق».

و به تعبیر دیگر، علم و حکمت سرچشمه اخلاق است (آن گونه که از سقراط نقل شده) و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است.

مثلاً، انسانهای متکبر و حسود به این دلیل گرفتار دو رذیله شده اند که از آثار شوم و زیانهای حسد و تکبر بی خبرند؛ آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدیها و زشتیها نمی رود.

بنابراین اگر سطح معرفت جامعه بالا رود کمک به ساختار سالم اخلاقی آنها می کند.

هرچند این سخن مبالغه آمیز است، و تنها از یک زاویه به مسائل اخلاقی در آن نگاه شده است، ولی این واقعیت را نمی توان انکار کرد که علم، یکی از عوامل زمینه ساز اخلاق است و به همین دلیل افرادی که گرفتار جهل و جاهلیت هستند آلودگی بیشتر دارند و عالمان آگاه که دارای معارف الهی هستند آلودگی کمتری دارند هر چند هر یک از این دو نیز استثناهایی دارند!

به همین دلیل، در قرآن مجید در مورد دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که او

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۶

مبعوث شد تا «آیات خداوند را بر مردم بخواند و از آلودگیهای اخلاقی و گناهان پاکسازی کند. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (سوره جمعه، آیه ۲)

و به این ترتیب،

نجات از ضلال مبین و گمراهی آشکار و همچنین پاکسازی از رذائل اخلاقی و گناهان به دنبال تلاوت آیات قرآن مجید و تعلیم کتاب و حکمت فراهم است که بی شک نشانه روشنی بر وجود ارتباط در میان این دو است.

در جلد اول از دوره اول پیام قرآن، به هنگام بحث پیرامون مسائل مربوط به معرفت و شناخت، شواهد زنده فراوانی از آیات قرآن مجید بر ارتباط علم و معرفت با فضائل اخلاقی و رابطه جهل و عدم شناخت با رذائل اخلاقی بیان گردیده که در اینجا به ده نمونه از آن به صورت فشرده اشاره می کنیم:

۱- جهل سرچشمه فساد و انحراف است!

در آیه ۵۵ سوره نمل می خوانیم که لوط پیامبر بزرگ خدا به قوم منحرفش فرمود: «أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می روید؟! شما قومی نادانید!»

در اینجا، جهل و نادانی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده.

۲- جهل سبب بی بندوباری جنسی است!

در آیه ۳۳ سوره «یوسف» می خوانیم که آن حضرت در کلام خودش بی بندوباری جنسی را همراه با جهل می شمارد: «قَالَ رَبِّ السُّجَيْنِ اِحْبُ اَلَى مِمَّا يَدْعُونَنِي اِلَيْهِ وَالَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصِيبُ اَلْيَهْنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ او (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می شوم و از جاهلان خواهم بود!»

۳- جهل یکی از عوامل حسادت است!

در آیه ۸۹ سوره یوسف می خوانیم: (در آن زمان که او عزیز مصر شد و بر تخت قدرت نشست و بطور ناشناس در برابر برادرانش که برای تحویل گرفتن گندم از کنعان به مصر آمده بودند، ظاهر شد؛) چنین گفت: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ اَخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ؛ آیا دانستید با یوسف و برادرش (بنیامین) چه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۷

کردید، آن گاه که جاهل بودید!»

یعنی جهل شما سبب آن حسادت شد و آن حسادت سبب شد که توطئه قتل یوسف را بچینید و او را شکنجه دهید و در چاه بیفکنید!

۴- جهل سرچشمه تعصب و لجاجت است!

در آیه ۲۶ سوره فتح تعبیری به چشم می خورد که نشان می دهد تعصب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر از جهل و نادانی آنها سرچشمه می گرفت: «اذْجَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ؛ (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و تعصب جاهلیت را قرار دادند.»

۵- رابطه جهل و بهانه جوئی:

تاریخ انبیاء پر است از بهانه جوئی‌هایی که امت‌های نادان در برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجید مکرر به آن اشاره می کند و گاه روی رابطه آن با جهل انگشت می گذارد؛ از جمله در آیه ۱۱۸ سوره بقره می خوانیم: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ؛ افرادی جاهل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی گوید و چرا آیه و نشانه ای بر خود ما نازل نمی کند! پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند؛ دل‌ها و افکارشان شبیه یکدیگر است.»

در اینجا تکیه بر جهل به عنوان زمینه بهانه جوئی شده است، و نشان می دهد که این انحراف اخلاقی، رابطه نزدیکی با جهل دارد، همان گونه که تجربیات فراوان نیز آن را نشان می دهد.

۶- رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل:

در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران در مورد جنگجویان اُحد می خوانیم: «ثُمَّ انزَلَ عَلَيْنَا مِنَ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً نُعَاسًا يَعُثِي طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ اَهَمَّتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛ سپس به دنبال این غم و اندوه (که از شکست اُحد حاصل شد) خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری در فکر جان خود بودند (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمان‌های نادرستی درباره خداوند مانند گمان‌های دوران‌های جاهلیت داشتند!»

بی شک سوء ظن یکی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه مفساد بسیاری برای فرد و جامعه است؛ در اینجا رابطه میان جهل و سوء ظن به روشنی بیان شده است.

۷- بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد!

قرآن مجید در آیه ۴ سوره حجرات، غالب

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۸

کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله احترام لازم را نمی کردند، افراد کم فکر و نادان می شمرد؛ می فرماید: «انَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَّرَاءِ الْحُجُرَاتِ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛ کسانی که از پشت حجره‌ها (ی خانه ات) بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند.»

این آیه اشاره به کسانی است که وقت و بی وقت، پشت در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند و بلند صدا می زدند: «یا

مُحَمَّدُ! يَا مُحَمَّدُ! اخْرِجُ الْيَنَابِلَ! اَي مُحَمَّد! اَي مُحَمَّد! بيرون بيا (با تو كار داريم)!

پيامبر صلي الله عليه و آله از بي ادبي و مزاحمتهاي بي در پي آنان، سخت آزرده خاطر بود ولي بر اثر حجب و حيا سكوت مي كرد، تا اين كه آيه ۴ سوره حجرات نازل شد و آداب سخن گفتن و خطاب با پيامبر اسلام

صلی الله علیه و آله را شرح داد.

تعبیر به اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (غالب آنها نمی فهمند) اشاره لطیفی است به این که این خلق و خوی زشت (جسارت و بی ادبی) غالباً از پایین بودن سطح آگاهی سرچشمه می گیرد.

۸- دوزخیان جاهلانند!

بی شک کسانی راهی جهنم می شوند که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله اند؛ و به تعبیر دیگر، صفات اخلاقی و نیز اعمال اخلاقی آنها آلوده است؛ و با توجه به این که قرآن، دوزخیان را افرادی ناآگاه و جاهل و نادان معرفی می کند بخوبی روشن می شود که رابطه نزدیکی در میان اعمال زشت و جهل و نادانی است.

در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می خوانیم:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ به یقین گروه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهترند! اینان همان غافلانند!»

در این آیه و بسیاری دیگر از آیات قرآن، رابطه ای میان جهل و اعمال و اخلاق سوء، تبیین شده است.

۹- صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد!

در آیه ۶۵ سوره انفال این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که در عین نابرابری سپاه خود با سپاه دشمن می توانند به

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۷۹

وسیله سپاه ایمان و صبر که زائیده علم و آگاهی است جبران کنند؛ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند

بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!»

آری، ناآگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می شود؛ و آگاهی مؤمنان، سبب استقامت و پایداری می گردد؛ تا آنجا که یک نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می تواند مقابله کند.

۱۰- نفاق و پراکندگی از جهل سرچشمه می گیرد!

قرآن مجید در آیه ۱۴ سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می کند (یهود بنی نضیر) که به سبب اختلاف و پراکندگی (علی رغم ظاهر فریبنده آنها) از مقابله با مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند؛ می فرماید: «لَا يِقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَانَ لَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ آنها هرگز به صورت گروهی با شما نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است؛ این به خاطر آن است که آنها قومی نادان هستند!»

به این ترتیب، نفاق و پراکندگی آنها را که از رذائل اخلاقی است ناشی از جهل و نادانی آنها می شمرد.

*** نتیجه

آنچه در بالا- تحت عناوین دهگانه آمد، بخشی از آیاتی است که در قرآن مجید پیرامون رابطه علم و فضیلت از یک سو و جهل و رذیلت از سوی دیگر آمده است و به عنوان مشتم نمونه خروار می تواند ما را به واقعیت این رابطه محکم آشنا سازد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۰

به تجربه روزمره خود نیز این مسأله را بسیار دیده ایم که افراد جاهل و ناآگاه، مرتکب اعمال زشتی می شوند و دارای صفات رذیله ای هستند، و هنگامی

که آگاهی کافی درباره قبح آن اعمال و مفاصد و زیانهای آن صفات پیدا می کنند یا سطح و معارف آنها درباره مبدأ و معاد بالاتر می رود، بکلی آن اعمال و صفات را رها کرده، یا لاقلاً به مقدار زیادی از آن می کاهند.

دلیل منطقی این مسأله نیز روشن است؛ زیرا حرکت به سوی صفات والا و اعمال صالحه احتیاج به انگیزه ای دارد؛ بدون شک یکی از بهترین انگیزه ها، آگاهی از مصالح اعمال و صفات نیک و مفاصد اعمال و صفات رذیله است، و نیز آگاهی بر مبدأ و معاد، و آشنائی با برنامه های مکتب انبیاء و اولیاء، انسان را به سوی آنها سوق می دهد و بازتاب وسیعی در اصلاح مفاصد اخلاقی دارد.

ناگفته پیدا است که منظور از علم و آگاهی در اینجا، آگاهی بر فنون صنایع و مسائل مادی نیست؛ چرا که بسیاری کسان که از این مسائل آگاهند و از همه آلودگان آلوده ترند؛ بلکه منظور علم و آگاهی به ارزشهای والای انسانی و تعلیمات الهی و مصالح و مفاصد معنوی و معارف الهیه است.

رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی نیز مملو است از تعبیراتی است که نشان می دهد رابطه تنگاتنگی در میان علم و معرفت و آگاهی، با فضائل اخلاقی؛ و جهل و بی خبری و ناآگاهی، با رذائل اخلاقی وجود دارد که نمونه هائی از آن را در ذیل می خوانید:

۱- در رابطه معرفت با زهد که از مهمترین فضائل اخلاقی است از علی علیه السلام چنین روایت شده است:

«تَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعُزُوفُ عَنِ الدُّنْيَا؛ میوه درخت معرفت، زهد در دنیا است.» (۱)

(۱). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۱

۲- در حدیث دیگری در همین زمینه از

همان حضرت می خوانیم: «يَسِيرُ الْمَعْرِفَةِ يُوجِبُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ مختصر معرفت و آگاهی، موجب زهد در دنیا است.» (۱)

در اینجا معرفت می تواند اشاره به معرفه الله باشد که در برابر ذات پاک بی نهایتش همه چیز کوچک و بی ارزش است، و از قطره در برابر دریا نیز ناچیز تر می باشد، و این خود از اسباب زهد و بی اعتنایی به زرق و برق دنیا است. یا این که اشاره به آگاهی از ناپایداری دنیا و تاریخ اقوام پیشین باشد که آن نیز روح زهد را در انسان زنده می کند و یا آگاهی به سرای جاویدان و عظمت نعمتهای آنجا است و یا همه اینها.

۳- در حدیث دیگری در ارتباط غنای ذاتی و ترک حرص و آز، با علم و معرفت، از همان امام علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ الْعِلْمَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ، سَيَكُنُهُ الْغِنَى عَنِ الْخَلْقِ؛ هر کس معرفت خداوند در دل او، جایگزین شود، غنی و بی نیازی از خلق در قلبش جایگزین خواهد شد.» (۲)

روشن است کسی که آگاه به صفات جلال و جمال خداست و جهان هستی را پرتو کوچکی از آن ذات بی نیاز می داند، تنها بر او توکل می کند و از غیر او خود را مستغنی و بی نیاز می بیند.

۴- در ارتباط معرفه الله با حفظ زبان از سخنان ناشایست و شکم از حرام؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاَهُ مِنَ الْكَلَامِ، وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ؛ کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بشمرد، دهانش را از سخن (ناشایست) باز می دارد، و شکمش را از غذا (ی حرام)!» (۳)

۵- در رابطه معرفت و خوف

از خدا که سرچشمه انواع فضایل اخلاقی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَيَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا؛ کسی که خدا را بشناسد، از (مجازات) او می ترسد، و کسی که از خدا بترسد نسبت به زرق و برق دنیا، بی اعتنا می شود!» (۴)

۶- در ارتباط روح گذشت و ترک انتقامجویی با معرفه الله، در حدیثی از امام

(۱). غرر الحکم

(۲) غرر الحکم

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۷.

(۴). همان مدرک، صفحه ۶۸، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۲

امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «اعْرِفُ النَّاسَ بِاللَّهِ اعْيَدْهُمْ لِلنَّاسِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ عُذْرًا؛ آگاهترین مردم به خدا کسی است که بیش از همه مردم را در برابر خطاهایی که مرتکب شده اند، معذور دارد، هرچند عذر (موجهی) برای آنها نیابد.» (۱) (بدیهی است این حدیث ناظر به مسائل شخصی است نه مسائل اجتماعی).

۷- در ارتباط معرفه الله با ترک تکبر، در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم «وَأَنَّهُ لَا يَتَّبِعِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَّعَظَمَ؛ شایسته نیست برای کسی که از عظمت خدا آگاه است، بزرگی بفروشد!» (۲)

۸- در ارتباط پاکی عمل بطور کلی با علم و دانش، علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید: «لَنْ يُرَكِيَ الْعَمَلُ حَتَّى يُقَارِنَهُ الْعِلْمُ؛ هرگز اعمال آدمی پاک نمی شود، مگر این که قرین با علم و معرفت گردد!» (۳)

پیدا است که پاکی عمل و پاکی اخلاق معمولاً از یکدیگر جدا نیست.

۹- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ

يُعَيِّدُ وَبِالْعِلْمِ يُعْرِفُ اللَّهَ وَ يُؤَخِّدُ وَ بِهِ تُوَصَّلُ الْأَرْحَامُ وَ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ، وَ الْعِلْمُ أَمَامُ الْعَمَلِ؛ به وسیله علم و معرفت خداوند اطاعت و عبادت می شود؛ و به وسیله علم خدا شناخته و یکتا شمرده می شود؛ و نیز به وسیله آن صله رحم، برقرار می گردد؛ و حلال و حرام شناخته می شود؛ و علم پیشوای عمل است! «(۴)»

در این حدیث نیز بسیاری از اعمال اخلاقی ثمره شجره علم و معرفت شمرده شده است.

۱۰- همین معنی با صراحت بیشتری در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاهُ النَّاسِ؛ میوه درخت عقل، مدارا و نرمخویی با مردم است!» «(۵)»

در برابر احادیثی که عمدتاً رابطه علم و معرفت را با فضائل اخلاقی یا اعمال اخلاقی،

(۱). غرر الحکم.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

(۳). غرر الحکم.

(۴). تحف العقول، صفحه ۲۱.

(۵). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۳

نشان می دهد، روایاتی نیز در منابع اسلامی آمده است که رابطه میان جهل و رذائل را تبیین می کند که آن هم تأکیدی است بر موضوع مورد نظر، از جمله:

۱- در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: «الْجَهْلُ أَضْلُ كُلِّ شَرٍّ؛ جهل و نادانی ریشه هر شرّ و بدی است!» «(۱)»

۲- در حدیثی دیگر از همان حضرت می فرماید: «الْحِرْصُ وَ الشَّرُّ وَ الْبُخْلُ نَتِيجَةُ الْجَهْلِ؛ حرص و طمع و بخل، نتیجه جهل و نادانی است!» «(۲)»

چرا که شخص حریص و طمّاع، غالباً به سراغ چیزهایی می رود که بیش از نیاز زندگی اوست؛ و در واقع، علاقه او به مال و ثروت و مواهب مادی یک علاقه غیر منطقی و

غیر عقلانی است؛ و همچنین بخیل با بخلش، چیزهایی را برای خود نگهداری می کند که هرگز در زندگی شخصی او قابل جذب نیست، بلکه آن را برای دیگران و می گذارد و می رود!

۳- در تعبیر زیبای دیگر از همان حضرت، رابطه جهل با رذایل اخلاقی به گونه جامع تری بیان شده است؛ می فرماید: «الْجَاهِلُ صَخْرَةٌ لَا يَنْفَعُجُ مَائِهَا! وَ شَجَرَةٌ لَا يَخْضَرُ عُودُهَا! وَ اَرْضٌ لَا يَطْهَرُ عُشْبُهَا!» جاهل سنگی است که هرگز آب از آن جاری نمی شود؛ و درختی است که شاخه هایش سبز نمی گردد؛ و زمینی است که گیاهی از آن نمی روید! «۳»

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام به این نکته اشاره شده است که جاهل همیشه یا در طرف افراط است، یا در طرف تفریط؛ فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» «۴» با توجه به این که طبق نظر معروف علمای اخلاق فضائل اخلاقی همواره حدّ وسط در میان افراط و تفریطی است که به رذائل منتهی می شود، از حدیث فوق بخوبی می توان این حقیقت را دریافت که در میان جهل و رذائل اخلاقی رابطه بسیار نزدیکی است.

۵- بسیاری از علمای اخلاق گام نخستین را برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و خودسازی، اصلاح زبان می دانند؛ و در احادیث اسلامی به رابطه میان جهل و نادانی با آلودگی زبان، اشاره شده است؛ در حدیثی از امام دهم حضرت هادی علیه السلام می خوانیم:

(۱). غرر الحکم

(۲) غرر الحکم

(۳) غرر الحکم

(۴). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۴

«الْجَاهِلُ اسِيرٌ لِّسَانِهِ؛ جاهل اسیر زبان خویش است!» «۱»

*** کوتاه سخن این که در مورد رابطه

میان علم و اخلاق حسنه، و جهل و اخلاق سیئه، آیات و روایات فراوانی وجود دارد، و نشان می دهد که یکی از طرق مؤثر تهذیب نفوس، بالا- بردن سطح دانش و معرفت آنها و افزایش آگاهی، و شناخت مبدأ و معاد، و اطلاع بر آثار و پیامدهای فضایل و رذایل اخلاقی است.

این افزایش معرفت، در واقع دو شاخه دارد:

یک شاخه آن افزایش معرفت نسبت به زیانهای رذائل اخلاقی در مورد فرد و جامعه است؛ درست مثل این که اگر انسان بداند استعمال مواد مخدر یا مشروبات الکلی چه زیانهای غیر قابل جبرانی دارد، زمینه ترک آن در وجودش فراهم می گردد؛ بنابراین، همان گونه که برای مبارزه با مواد مخدر و مشروبات الکلی، باید مردم را به زیانهای این امور آگاه ساخت؛ همچنین برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پرورش صفات فضائل، باید عیب و حسن آنها را برشمرد؛ و افراد را از آن آگاه نمود؛ هرچند هیچ کدام از این دو، علت تامه نیست ولی بی شک زمینه ها را برای فضائل اخلاقی آماده و راه را همواره می سازد.

شاخه دوم، بالا- بردن سطح معرفت بطور کلی است؛ یعنی، هنگامی که معارف الهیه نسبت به مبدأ و معاد و احوال اولیاء و انبیاء، و امور دیگری از این قبیل، بالا برود؛ انسان نسبت به فضائل اخلاقی، علاقه مند و از رذائل، متنفر می گردد.

و به تعبیر دیگر، پایین بودن سطح معارف و جهل در امور اعتقادی، محیط مناسبی را در فکر و جان انسان برای رویش خارهای رذائل فراهم می سازد، در حالی که افزایش آگاهی، سرزمین روح و جان را برای دمیدن گلهای فضیلت، مهیا می کند.

(۱). بحار الانوار،

۵- تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل

اشاره

فرهنگ، مجموعه اموری است که به روح و فکر انسان، شکل می دهد و انگیزه اصلی او را به سوی مسائل مختلف، فراهم می سازد.

مجموعه عقائد، تاریخ، آداب و رسوم جامعه، ادبیات و هنر، همان فرهنگ جامعه است.

درباره تأثیر بعضی از این امور، مانند: تأثیر محیط و آگاهی و معرفت در زمینه سازی فضائل و رذائل، در گذشته صحبت شد؛ در اینجا به سراغ تأثیر سایر بخشهای فرهنگ جامعه در تحکیم پایه های فضائل یا تعمیق صفات رذیله در جامعه، سخن می گوئیم.

یکی از آنها همان آداب و عادات و رسوم و سنن و تاریخ یک جامعه است که اگر بر محور فضائل دور زند، زمینه بسیار مناسبی برای پرورش صفات عالی انسانی و تهذیب نفوس فراهم می سازد، و اگر از رذائل اخلاقی مایه بگیرد، محیط را کاملاً آماده پذیرش رذائل می سازد.

در آیات قرآن، اشارات بسیار روشنی در این زمینه دیده می شود و نشان می دهد چگونه بسیاری از اقوام منحرف پیشین، به خاطر آداب و رسوم غلط و سنن جاهلی و فرهنگ منحط، به درّه هولناک رذائل اخلاقی سقوط کردند؛ به عنوان نمونه:

۱- «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَحَدِّثْنَا عَلَيْهَا آبَائُنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ و هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند:

پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است!- بگو خدا (هرگز) به کار زشت فرمان نمی دهد، آیا چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید!» (سوره اعراف، آیه ۲۸)

۲- «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفِئِينَا

عَلَيْهِ آبَائِنَا أَوْلُو كَانْ أَبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید! می گویند: نه! ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟)» (سوره بقره، آیه ۱۷۰)

۳- «اذْ قَالَ لِأَيُّهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ- قَالُوا وَحَيْدُنَا آبَائِنَا لَهَا عَابِدِينَ؛ آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه های بی روح

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۶

چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟- گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند.» (سوره انبیاء، آیه ۵۲ و ۵۳)

۴- «وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَحَيْدُنَا آبَائِنَا عَلَيَّ امَّةٍ وَ أَنَا عَلَيَّ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ؛ و این گونه در هیچ شهر و دیاری، پیش از تو، پیامبر انداز کننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم!» (سوره زخرف، آیه ۲۳)

۵- «وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ أَنْهُمْ نَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ؛ ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما، همصدا نیستند)!» (سوره اعراف، آیه ۸۲)

۶- «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْمَأْتِنِ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ

الاساء ما يَحْكُمُونَ؛ در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و بشدت خشمگین می گردد- به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند!» (سوره نحل، آیه ۵۸ و ۵۹)

۷- «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ؛ محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است.» (سوره فتح، آیه ۲۹)

*** تفسیر و جمع بندی

سخن در این است که فرهنگ هر قوم و ملتی هر چه باشد در پرورش صفات اخلاقی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۷

اثر تعیین کننده ای دارد؛ فرهنگهای عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می دهد، و فرهنگهای منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است؛ و آیات فوق اشارات پرمعنایی به هر دو قسمت دارد.

در نخستین آیه سخن از عذر گروهی از منحرفان شیطان صفت به میان می آورد که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود می گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتیم (وَ إِذَا فَعَلُوا

فَاحْشَهُ قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاتِنَا!

بلکه پا را از این هم فراتر می نهند و می گویند که خداوند نیز به ما دستور داده است که آن را انجام دهیم (وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا)

به این ترتیب، سنت پیشینیان را دلیلی بر حسن عمل، و حتی دلیلی بر حکم الهی می گرفتند؛ و نه تنها از قباحت و زشتی عمل، یا صفات اخلاقی مربوط به آن شرم نداشتند، بلکه به آن نیز افتخار می کردند.

*** در دومین آیه، همین معنی به صورت دیگری مطرح شده، هنگامی که به آنها پیشنهاد می شد بیایید و از آنچه خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده پیروی کنید، آنها با غرور و تکبر می گفتند: نه! ما این کار را انجام نمی دهیم، بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم- و به این ترتیب، سنتهای جاهلی و ردائل اخلاقی، به خاطر این که جزء فرهنگ آنها شده بود، در نظر آنان ارزشمندتر از آیات الهی و بینات قرآنی بود- (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفِينَا عَلَيْهِ آبَاتِنَا!)!

قرآن اضافه می کند: آیا پدران آنها نادان و گمراه نبودند (چرا با این حال، سنت آن گمراهان نادان را بر آیات حیاتبخش و روشنی آفرین قرآن مقدم می دارید- (أَوْلَوْكَانَ آبَائُهُمْ لَایَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا یَهْتَدُونَ

*** در سومین آیه باز به تأثیر سنت و فرهنگ غلط در اعمال ضد اخلاقی برخورد می کنیم؛ در بیانی شبیه آیات گذشته، در داستان ابراهیم علیه السلام و بت پرستان بابل می خوانیم:

هنگامی که ابراهیم علیه السلام آنها را ملامت کرد که چرا پیوسته این مجسمه های بی روح را

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص:

پرستش می کنید (و از این کار ابلهانه دست بر نمی دارید)! آنها گفتند: این به دلیل آن است که ما همواره پدران خود را می دیدیم که آنها را عبادت می کنند (اذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ - قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ)!

در اینجا ابراهیم شدیدترین حمله خود را بر این تقلید کورکورانه کرد و گفت: بطور مسلم شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید (قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَائُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)!

ولی متأسفانه این ضلال مبین از نسلی به نسلی منتقل می شد و به صورت فرهنگی در می آمد، و نه تنها قبیح آن از بین نمی رفت، بلکه تبدیل به یک افتخار می شد.

*** در چهارمین آیه باز با همین معنی در شکل دیگری رو به رو می شویم:

در پاسخ این سؤال که چرا شما انسانهای با شعور، بتهای بی شعور را پرستش می کنید، می گویند: «ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و مادر پرتو آثار آنها هدایت یافته ایم!» (بَلْ قَالُوا أَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَ أَنَا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ)

آنها این کار ابلهانه را نه تنها ضلالت و گمراهی نمی شمردند بلکه هدایتی می دانستند که از نیاکانشان به آنها رسیده، و در آیه متعاقب آن، این منطبق را، منطبق همه مترفین (ثروتمندان مست و مغرور)، در تمام طول تاریخ می شمرد (وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا أَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَ أَنَا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ).

بدیهی است این تقلید کورکورانه که در سایه آن زشتیها، زیبا، خودنمایی می کرد، عوامل زیادی داشت؛ ولی بی شک، یکی از عوامل آن تبدیل زشتیها به یک سنت و فرهنگ دیر پا بوده

است.

و نیز همین معنی در آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مائده آمده که عربهای جاهلی یک سلسله بدعتهای ابلهانه در زمینه حلال و حرام برای خود گذارده بودند؛ غذاهای مباح و حلالی را بر خود تحریم می کردند، و حرامهایی را بر خود حلال می شمردند، و چنان به این سنت غلط چسبیده بودند که آیات الهی را درباره آن بی رنگ می پنداشتند و در مقابل آن می گفتند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا؛ آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است!»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۸۹

و از مجموع این بخش از آیات به روشنی ثابت می شود که تا چه حد سنتهای غلط می تواند زمینه ساز اعمال ضد اخلاقی گردد، و رذائل را فضائل نشان دهد، و عقاید انحرافی را درست و صواب معرفی کند.

*** در پنجمین آیه به مطلب تازه ای در زمینه تأثیر سنتها بر دگرگونی ارزشهای اخلاقی، برخورد می کنیم، و آن این که قوم لوط که انحرافات اخلاقی آنها صفحات تاریخ را سیاه کرده، (و با نهایت تأسف در جاهلیت عصر ما در مراکز تمدن غربی، به صورتی بدتر از گذشته و در شکل قانونی بروز و ظهور نموده است) هنگامی که دعوت حضرت لوط و یاران اندکش را به پاکی و تقوا بطور مکرر شنیدند ناراحت شدند، و فریاد زدند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، اینها آدمهایی هستند که می خواهند به پاکی و تقوا روی آورند (یا تظاهر به پاکی و تقوا کنند) (وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ أَنَّهُمْ أَنْسٌ يَتَطَهَّرُونَ).

محیط آلوده، سنتهای غلط و فرهنگ منحط، آن چنان اثر سوء، در میان آنها گذارده بود که

پاکی و تقوا، جرم محسوب می‌شد، و ناپاکی و آلودگی افتخارا!

بدیهی است در چنین محیطی رذائل اخلاقی بسرعت پرورش می‌یابد و فضائل کمرنگ و بی‌رنگ می‌شود.

*** در ششمین آیه، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیت، به خاطر خو گرفتن به یک سنت غلط می‌باشد.

عرب جاهلی تولد دختر را ننگی برای خود می‌پنداشت، و هرگاه به او خبر می‌دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می‌شد که صورتش از شدت ناراحتی کبود و سیاه می‌شد! «۱»

(۱). بعضی از مفسران گفته‌اند: بر اثر رابطه نزدیکی که میان قلب و صورت انسان است، هنگامی که روح و قلب انسان مملو از شادمانی می‌شود (خون شفاف به طرف صورت حرکت می‌کند) و صورت نورانی و روشن و پر فروغ می‌گردد؛ و هنگامی که غم و اندوه بر روح انسان مسلط می‌گردد (جریان گردش خون شفاف در صورت کم می‌شود و) صورت زرد و تیره می‌گردد؛ و به همین دلیل این دو پدیده به عنوان نشانه‌های سرور و شادمانی، و اندوه و غم شناخته می‌شود. (تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۰

و گاه روزها یا هفته‌ها خود را پنهان می‌کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد؛ و خود را از این غم و اندوه ننگ‌رهای بی‌بخشد (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

بی‌شک آدم‌کشی آن‌هم

در جایی که پای فرزند نوزاد در میان باشد از قبیح ترین اعمال و زشت ترین کارها است ولی سنتهای غلط چنان قبیح و زشتی آن را از بین می برد که به صورت یک فضیلت و افتخار در می آید.

از مسائل وحشتناکی که در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر آمده، این است که نوشته اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابود کردن آنها بود، گاه دختران را در آب می انداختند و غرق می کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می نمودند و گاهی آنها را سر می بریدند! «۱» در این که از چه زمانی این سنت ننگ آلود در میان عرب جاهلی رایج شد و انگیزه اصلی آن چه بود، بحثهای مفصّلی است که این جا، جای آن نیست. «۲»

سخن در این است که چگونه این گونه سنتها راه را برای ردائل اخلاقی در بدترین اشکالش هموار می سازد؛ و بدترین ردائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می دهد؛ و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملت، یکی از انگیزه های مهم گرایش به فضائل یا ردائل است و آنان که می خواهند با ردائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگهای فاسد بکوشند.

شبه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می کنیم که فرهنگهای شبهه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع ردائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در یک کنفرانس

(۱). تفسیر روح المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۴، ذیل آیه مورد بحث.

(۲). علاقه مندان می توانند به تفسیر نمونه، جلد ۱۱، ذیل آیه ۵۸، سوره نحل مراجعه کنند.

پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفرانس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان؛ مشروع بودن همجنس گرایی آنان؛ و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما رو به رو شد.

بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملت‌ها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می‌گردد! رذائلی که آثار زیانبار آن نه تنها در مسأله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می‌شود.

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که بیانگر رابطه فضائل با فرهنگ محیط است، سخن از یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به میان آمده و نشان می‌دهد که آنها در سایه فرهنگی که آن حضرت در آن جامعه تاریک و ظلمانی به وجود آورد، با چه سرعتی مراحل فضائل اخلاقی را پیمودند و از نردبان علم و فضیلت بالا رفتند؛ می‌فرماید: محمد فرستاده خداست و آنها که با او هستند (دارای این صفات برجسته‌اند) در برابر کفار سر سخت و در میان خود مهربانند؛ همواره آنها را در حال رکوع و سجود (و نیایش و عبادت) می‌بینی، که فضل و رضای پروردگار را می‌طلبند، نشانه آنان در صورتشان از آثار سجده نمایان است (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ

اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ).

بدیهی است منظور از و الذین معهُ (کسانی که با او هستند) همراهی در زمان و مکان نیست؛ بلکه همراهی در آموزشها و عقائد و پذیرش سنتها و فرهنگ خاص الهی اوست.

رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی

در اسلام اهمیّت فوق العاده ای به مسأله ایجاد سنتهای صالحه و مبارزه با سنتهای سیئه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۲

داده شده است؛ و این مسأله بازتاب گسترده ای در احادیث اسلامی دارد؛ و از مجموع این احادیث بخوبی روشن می شود که هدف این بوده که با فراهم آمدن سنتهای نیک، زمینه های اعمال اخلاقی فراهم گردد؛ و بعکس، زمینه های رذائل برجیده شود؛ از جمله روایات زیر است که هر کدام نکته ای خاص خود دارد.

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که می فرمود: «حَمْسٌ لَا ادْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ... وَ حَلْبُ الْعَنْزِ بِيَدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَانِ، لِتَكُونَ سِيَّئَةً مِنْ بَعْدِي؛ پنج چیز است که تا آخر عمر آن را رها نمی کنم؛ غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روی زمین و ... و دوشیدن شیر بز ماده با دست خودم، و پوشیدن لباسهای پشمینه (ی خشن که لباس قشرهای کم درآمد و محروم بود) و سلام کردن به کودکان، تا به صورت سنتی برای بعد از من درآید.» «۱»

هدف از این گونه کارها این بوده است که روح تواضع و فروتنی را در مردم ایجاد کند، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنتی درآید و مردم به آن اقتدا کنند.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ

بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَانَ لَهُ اجْرُهُ وَ مِثْلَ اجْوَرِهِمْ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ اجْوَرِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهُ وَ مِثْلَ اَوْزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ اَوْزَارِهِمْ شَيْئًا؛ کسی که سنت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند؛ بی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد؛ و کسی که سنت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کنند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود.» (۲)

شبه همین مضمون را مرحوم علامه مجلسی در بحار آورده است.

این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده نشان می دهد که فراهم آوردن زمینه ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمیّت دارد که پدید آورنده اش در تمام آثار آن شریک است؛ همچنین فراهم آوردن

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۶۶.

(۲). کنز العمال، حدیث ۴۳۰۷۹، جلد ۱۵، صفحه ۷۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۳

زمینه های رذائل با ایجاد سنتهای ضلالت و گمراهی و فساد.

۳- روی همین جهت، امیر مؤمنان علی علیه السلام از سفارشهای مؤکّدی که به مالک اشتر می کند، همان حفظ سنتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست؛ می فرماید: «لَا تَنْقُصْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَ صَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ،

وَلَا تُحَدِّثَنَّ سُنَّهَ تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا؛ هرگز سنت پسندیده ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده اند و امت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و سنت و روشی را که به آن سنتهای صالحه پیشین زیان وارد سازد، ایجاد منما! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنتها را برقرار کرده و گنااهش بر توست که آن سنتها را شکسته ای!» «۱»

در واقع سنتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می کند، داخل در تحت عنوان اعانت بر خیر است و ایجاد یا احیای سنتهای شر، مصداق معاونت بر اثم محسوب می شود؛ و می دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شر، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود.

اهمّیّت سنت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: عبد المطلب جدّ گرامی پیامبر اسلامی صلی الله علیه و آله پنج سنت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد: همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد؛ و در دیه قتل، صد شتر قرار داد؛ و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می کرد؛ و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا می نمود؛ و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، «سقایه الحاج» نامید (كَانَتْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَمْسًا)

مِنَ السُّنَنِ اجْرِيهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الْإِسْلَامِ حَرَّمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ، وَ سَنَّ الدِّيَةَ فِي الْقَتْلِ مَاءً مِنَ الْأَبْلِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ، وَ وَجَدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ، وَ سَمَّى زَمْزَمَ حِينَ حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ).

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۴

از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می شود که آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملت اثر تعیین کننده ای در اخلاق و اعمال آنها دارد؛ و به همین دلیل، اسلام اهمیت فوق العاده ای به این مسأله می دهد و حفظ سنتهای حسنه را لازم می شمرد و ایجاد یا حفظ سنتهای سیئه را یک گناه بسیار بزرگ معرفی می کند.

۶- رابطه عمل و اخلاق

اشاره

درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می گیرد و خلق و خویهای درونی در لا- به لای اخلاق نمایان می شود، بطوری که می توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست؛ ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می دهد؛ یعنی، تکرار یک عمل خوب یا بد، تدریجاً تبدیل به یک حالت درونی می شود و ادامه آن سبب پیدایش یک ملکه اخلاقی می گردد، خواه فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبادا تکرار یک عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد!

به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان

فوراً توبه کنند؛ یعنی، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشویند مبدا گناه تکرار شود و تبدیل به یک اخلاق رذیله گردد!

بعکس، دستور داده شده است که کارهای نیک، آن قدر تکرار گردد که تبدیل به یک عادت شود.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و بخشی از آیاتی را که اشاره به این معنی دارد، مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره مطففین، آیه ۱۴)

۲- كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُشْرَفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سوره یونس، آیه ۱۲)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۵

۳- أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سَوْءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا (سوره فاطر، آیه ۸)

۴- وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ ... (سوره نمل، آیه ۲۴)

۵- قَلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (سوره كهف، آیه ۱۰۳)

۶- أَمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (سوره نساء، آیه ۱۷)

۷- خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

ترجمه:

۱- چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.

۲- این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی کنند).

۳- آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد.

۴- او و قومش را دیدم که برای غیر خدا- خورشید- سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده ...

۵- بگو آیا

به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؛ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند.

۶- توبه تنها برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می دهند، سپس بزودی توبه می کنند؛ خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.

۷- از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، اشاره به آثاری شده است که اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۶

می گذارد؛ صفا و نورانیت را از آن می گیرد، و تاریکی و ظلمت به جای آن می نشاند؛ می فرماید: «چنین نیست که آنها (کم فروشان) می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته؛ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.»

جمله «ما كَانُوا يَكْسِبُونَ» که از فعل مضارع در آن استفاده شده و دلالت بر استمرار دارد، دلیل روشنی بر این معنی است که اعمال بد تغییرات مهمی در دل و جان ایجاد می کند، و همچون زنگاری که آئینه را از نورانیت و صفا می اندازد، روح را کدر و تاریک می کند؛ و به این ترتیب، صفت رذیله قساوت و بی حیایی و بی تفاوتی در برابر گناه، و به تعبیر دیگر، ظلمت شقاوت و بی تفاوتی را بر قلب انسان چیره می کند.

رین (بر وزن عین) زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می نشیند؛ و به تعبیر دیگر، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا، روی آهن و مانند آن ظاهر می شود، و معمولاً نشانه پوسیدن و ضایع شدن

فلزات است.

انتخاب این تعبیر برای آثار ویرانگر گناهان در قلب و روح انسان تعبیر بسیار مناسبی است، که در روایات اسلامی نیز کراراً روی آن تکیه شده و در بحث آینده که پیرامون روایات اسلامی است خواهد آمد.

*** در دومین آیه به مرحله ای فراتر از مرحله رین (زنگار) اشاره شده و آن مرحله تزیین است؛ به این ترتیب که تکرار عمل سوء باعث تزیین آن در نظر انسان می شود؛ یعنی، روح انسان چنان با آن هماهنگ می گردد که آن را برای خود موهبت و افتخار می پندارد؛ می فرماید: «این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است؛ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

جمله «ما كانوا يعملون» و همچنین تعبیر به «مصرفین» دلیل روشنی بر تکرار گناه از سوی آنهاست؛ یعنی با تکرار زشتیها و بدیها نه تنها قبح و زشتی آنها از بین می رود بلکه تدریجاً به صورت یک فضیلت در نظر گنهکاران خود نمایی می کند؛ و این در واقع یکی از رذائل اخلاقی است که نتیجه شوم تکرار اعمال گناه آلود است.

در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می دهد سخن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۷

بسیار است.

در بعضی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که بر گناه اصرار می ورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزیین شود، بیشتر به سراغ آن می روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بدبخت تر می کنند؛ می فرماید: «ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زيننا لهم اعمالهم؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند،

اعمالشان را در نظرشان زینت می دهیم.» «۱» در جای دیگر، این کار به شیطان نسبت داده شده، چنان که در آیه ۴۳ سوره انعام درباره گروهی از کفار لجوج و اندرز ناپذیر، می فرماید: «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ ولی دل‌های آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می دادند در نظرشان زینت داد.»

و گاه این معنی به بتها نسبت داده شده، می فرماید: «وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَّ كَاؤُهُمْ...؛ این گونه شرکای آنها (بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند... (زیرا کودکان خود را برای بتها قربانی می کردند و افتخار می نمودند).» «۲»

و گاه- چنان که در آیه مورد بحث آمده- این مطلب به صورت فعل مجهول ذکر شده، می فرماید: «این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می دادند زینت داده شده.»

با کمی دقت روشن می شود که این تعبیرات هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار یک عمل زشت، کم کم از قبح آن می کاهد و به مرحله ای می رسد که نسبت به آن بی تفاوت می گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت یک کار خوب در نظر صاحبش جلوه می کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهد؛ و این مطلبی است که هر کس می تواند با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند.

در موارد دیگری، وسوسه های نفس از درون، و وسوسه های شیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزئین می کند، بی آن که آن را

(۱). سوره نمل، آیه ۴.

(۲). سوره انعام، آیه ۱۳۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۸

می رسد که یک گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب می شود، و می گوید شخص فلان مثلاً واجب الغیبه است - در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بود نه تنها آن را قبیح نمی شمردند بلکه به آن افتخار می کردند.

گاه خداوند می خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر.

این نکته نیز قابل توجه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می توان به خدا نسبت داد؛ چرا که علّت العلل، ذات پاک اوست، هر چند این امر مانع مصوئیت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوّت و قدرت بخشیده، و لعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوّت را در راه گناه مصرف می کنند.

گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه ۱۴ سوره آل عمران می خوانیم:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ ...؛ محبت به امور مادی: زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا

و نقره در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین وسیله آزمایش شوند)».

یکی از عوامل تزئین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می سازد همان گونه که تکرار اعمال نیک تدریجاً به صورت ملکه ای در درون جان انسان در می آید و مبدل به اخلاق فاضله می شود؛ بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نیک کمک بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اولی معین و مدد کار است و دومی دشمن غدار.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۱۹۹

در سومین آیه باز سخن از تزئین اعمال بد در نظر انسانها است؛ می فرماید: آیا کسی که عمل بدش برای او تزئین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقعیتهای را همان گونه که هست می بیند)؛ «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا».

همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد: یکی از عوامل تزئین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجاً در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می شود، و کار خوبی می پندارد و به آن افتخار می کند.

جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می کند: «آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزئین شده و آن را زیبا می بیند...» نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی کند، گویا می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر بفهمد؛

می خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می بینند؟ آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند و از خو گرفتن به زشتیها دور می مانند و ...؟ این نکته نیز قابل ملاحظه است که در ذیل این آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بر حال اینها تأسف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند (فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ)!

در واقع این یک مجازات الهی است که دامن کسانی را که در انجام اعمال زشت، جسور هستند، می گیرد و باید به چنین سرنوشتی گرفتار شوند.

در تفسیر «فی ظلال» آمده است: کسی که خداوند هدایت و خیر او را (به خاطر نیت و اعمالش) می خواهد، در قلبش حساسیت و توجه و حساب خاصی در برابر اعمال سوء قرار می دهد؛ چنین کسی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امان نمی بیند؛ و همچنین از دگرگونی قلب و از خطا و لغزش و نقصان و عجز؛ به همین دلیل، دائماً حسابگری می کند؛ دائماً از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است؛

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۰

و اینجا محلّ جدایی راههای هدایت و ظلال و رستگاری و هلاکت است. «۱»

یکی از یاران امام کاظم علیه السلام (یا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) می گوید: از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را

باطل می کند، چیست؟ فرمود: «الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبِيدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَ يَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صِرْعًا؛ عَجَب و خودپسندی درجاتی دارد؛ یکی از آنها این است که اعمال سوء انسان در نظرش تزئین شود آن را خوب ببیند و از آن خوشحال شود و در شگفتی فرو رود و گمان کند عمل نیکی انجام داده است.» «۲»

*** در چهارمین آیه، سخن از سرگذشت ملکه سبا و اخباری است که هُدهد از سرزمین آنها برای سلیمان آورد؛ گفت: من ملکه و مَلت او را دیدم که در برابر آفتاب سجده می کنند، و غیر خدا را پرستش می نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزئین کرده بود (وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پر برکت و حیاتبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحوّل و پوشیده شدن با قطعات ابر، نشان می دهد که این موجود با عظمت نیز اسیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده ای ندارد؛ و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست؛ ولی تعلیم و تربیتهای غلط و سنت نیاکان و نیز تکرار عمل سبب می شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت یک عمل زیبا جلوه کند.

در بعضی از کشورهای دنیا گاوهای به اصطلاح مقدّسی هستند که گروهی آنها را پرستش می کنند، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذّهن را به خنده وا می دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه های جدّی آن اعمال را

مرتکب می شوند و به آن افتخار می کنند؛ چرا دیگران می خندند و آنها افتخار می کنند؟ یکی از دلایل آن، این است که تکرار عمل، قبح و زشتی آن را از

(۱). تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۶۷۵.

(۲). «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۵۱، حدیث ۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۱

میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می شود.

درست است که در این آیه تزیین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است.

*** در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه ای به چشم می خورد؛ روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟- آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده در حالی که گمان می کنند کار نیک انجام می دهند (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا).

در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه های مهم زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می دهند، در حالی که می پندارند کار نیک انجام می دهند و خوشحالند و افتخار می کنند.

چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می افتند؟ دلیلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی است که همچون پرده های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می افتد و از دیدن حقایق باز

می مانند، و واقعیتها را غیر از آنچه هست تصوّر می کنند.

نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می گوید:

«آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته است!»
(اولئک الذین کفروا بايات ربهم و لقاؤه و حبطت اعمالهم).

در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذات دنیا پوشیده اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می دارند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۲

و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حق و صواب می پنداشتند.

قابل توجه این که جمله «حَبَطَتْ اَعْمَالُهُمْ» که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده «حَبَطَ» (بر وزن سبد) می باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضرّ و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی است باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فربهی و قوّت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدمه مرگ

اوست، هرچند ممکن است ناآگاهان آن را فربهی و قدرت و قوت پندارند.

گروهی از انسانها نیز به همین سرنوشت گرفتار می شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طریق بدبختی خویش به کار می گیرند در حالی که گمان می کنند در مسیر خوشبختی گام بر می دارند.

*** در ششمین آیه مورد بحث سخن از مسأله توبه کامل به میان آمده و آن را برای کسانی معرّفی می کند که

اولاً از روی جهل و نادانی، عدم آگاهی به اثرات شوم و عواقب دردناک گناه کار بدی را انجام داده اند؛

و ثانیاً بزودی از کار خود پشیمان شده و به سوی خدا باز می گردند؛ اینها هستند که مشمول رحمت الهی می گردند و خدا توبه آنان را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است (أَنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا).

روشن است که منظور از «جهالت» در این آیه، جهالت مطلق که موجب عذر است نیست؛ زیرا در زمینه جهل مطلق گناهی وجود ندارد؛ بلکه منظور جهل نسبی است یعنی آگاهی کامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۳

و امّا جمله يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ به عقیده جمعی از مفسران به معنی قبل از مرگ است، در حالی که اطلاق کلمه «قریب» به این معنی که گاه پنجاه سال یا بیشتر طول می کشد مناسب به نظر نمی رسد، روایاتی را هم که طرفداران این نظریه به آن استدلال کرده اند اشاره ای به تفسیر این آیه ندارد، بلکه بیان مستقل و جداگانه ای است. (دقت کنید)

ولی بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک

به گناه گرفته اند- یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا باز گردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را بطور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی ممکن است که در فاصله نزدیکی (قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید) از آن پشیمان شود؛ در غیر این صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه ای است که بزودی انجام پذیرد و کلمه «قرب» از نظر لغت و فهم عرف نیز با این معنی تناسب بیشتری دارد.

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، در مورد مسأله زکات و آثار آن دستور می دهد «از مؤمنان زکات بگیر!» (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً)

سپس در ادامه این بیان به آثار اخلاقی و معنوی زکات اشاره کرده می فرماید: «تو با این عمل، آنها را پاک می کنی، و نمو و رشد می دهی!» (تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا)

آری! پرداختن زکات آنها را از دنیا پرستی و بخل و امساک، پاک می کند و نهال نوع دوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در نهاد آنان پرورش می دهد.

اضافه بر این، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و محرومیت به وجود می آید، با انجام این فریضه الهی بر چیده می شود و صحنه اجتماع از آن پاک می گردد؛ بنابراین زکات، هم رذائل اخلاقی را از میان می برد و هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می کند، و این همان چیزی است که ما

در این بحث به دنبال آن هستیم؛ یعنی، تأثیر عمل نیک و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی.

همین تعبیر به صورت دیگری در آیه حجاب به چشم می خورد؛ می فرماید: «وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ؛ هنگامی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۴

که از آنها (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکی دلهای شما و آنها بهتر است!» (۱)

این تعبیر نیز نشان می دهد که رعایت عفت در عمل، باعث پاکی قلب است و بعکس، ترک عفت، قلب و روح انسان را آلوده می کند و مایه پرورش رذائل اخلاقی است.

نتیجه:

هدف از شرح آیات بالا این بود که تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم؛ و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود؛ زیرا تکرار گناه و زشتیها از یک سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجاً به صورت ملکات رذیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!

چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی

آنچه در بالا در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله:

۱- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما مِنْ عَبْدٍ أَلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيِّضَاءٌ فَإِذَا اذْنَبَ ذُنْبًا خَرَجَ

فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي الذَّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشنی است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می شود، در آن

(۱). سوره احزاب، آیه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۵

نقطه روشن، نقطه سیاهی پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه برطرف می گردد؛ و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فزونی می رود تا تمام نقطه روشن را بپوشاند؛ هنگامی که نقطه روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی گردد؛ و این همان است که خداوند عز و جل فرموده: چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است! «۱»

این روایت بخوبی نشان می دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن از فضائل است، تا آنجا که روح بکلی تاریک می شود و پلهای پشت سر ویران می گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت!

۲- در وصیتنامه معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزند رشیدش امام حسن علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ؛ نیکی عادت است!» «۲»

همین مضمون در کنز العمیال از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ؛ نیکی عادت است و شر لجاجت است!» «۳»

باز همین معنی به شکل دیگری

در سخنان امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام دیده می شود، فرمود: «أَجِبْ لِمَنْ عَوَّدَ مِنْكُمْ نَفْسَهُ عَادَةً مِنَ الْخَيْرِ أَنْ يَدُومَ عَلَيْهَا؛ دوست دارم کسی که از شما عادت نیکی را پذیرفته است آن را پیوسته ادامه دهد!» «۴»

از این روایات می توان استفاده کرد که تکرار عمل اعم از نیک و بد سبب می شود که حالتی در نفس به عنوان عادت به نیکی یا بدی پیدا شود؛ یا به تعبیر دیگر، خلق و خوی خاصی از آن شکل گیرد و همان خلق و خوی در آینده مبدأ اعمال مشابه می شود؛ در نتیجه، هم اعمال نیک و بد، در ایجاد اخلاق نیک و بد اثر می گذارد و هم اخلاق نیک و بد در ایجاد اعمال نیک و بد مؤثر است (تأثیر متقابل).

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان وصیتنامه معروف امام حسن علیه السلام می خوانیم: «وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعَمَ الْخُلُقِ التَّصَبُّرِ»

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، حدیث ۲۰.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۲.

(۳). کنز العمال، حدیث ۲۸۷۲۲.

(۴). بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۶

فِي الْحَقِّ؛ خود را به شکیبایی در برابر ناملازمات عادت ده! و چه نیک است شکیبایی در طریق حق! «۱»

در اینجا نیز به روشنی رابطه «عادت» که زاینده تکرار عمل است با خلق و خوی شکیبایی و صبر دیده می شود.

۴- در بسیاری از روایات توبه آمده است که باید در توبه از گناه، تعجیل کرد و از «تسویف» یعنی به عقب انداختن آن پرهیز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و با

گذشت زمان تبدیل به یک خلق و خو شود؛ در حدیثی از امام جواد علیه السلام می خوانیم: «تَأخِيرُ التَّوْبَةِ اغْتِرَارٌ، وَ طُولُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ... وَ الاضْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ امْنٌ لِمَكْرِ اللَّهِ؛ تأخیر توبه موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی اعتنائی به مجازات الهی است.» (۲)

تعبیر جالب دیگری در حدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شده است، دیده می شود، می فرماید: «مَنْ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ امْرَأَتُ جَوَارِحُهَا أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ، وَ بِقَاعِ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ وَ انْسِيَتِ الْحَفَظَةَ مَا كَانَتْ تَكْتُمُ عَلَيْهِ؛ کسی که توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند به سوی او باز می گردد؛ و به اعضاء و جوارح او دستور داده می شود که گناه را مکتوم دارند و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دستور داده می شود، و فرشتگان نویسنده اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می سپرند.» (۳)

این تعبیر نشان می دهد که توبه، آثار گناه را می شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می گرداند.

همین معنی بطور آشکارتر در حدیث علوی آمده است، می فرماید: «التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَ تَغْسِلُ الذُّنُوبَ؛ توبه قلبها را پاک می کند و گناهان را می شوید!» (۴)

این تعبیر نیز بخوبی نشان می دهد که گناه آثاری بر قلب می گذارد که تدریجاً به صورت خلق و خوی باطنی در می آید و توبه این آثار را می شوید و اجازه نمی دهد تشکیل خلق و خوی دهد.

(۱). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

(۲). بحار، جلد ۶، صفحه ۳۰.

(۳). کنز العمال، حدیث ۱۰، صفحه ۷۹.

(۴). غرر الحکم، شماره ۳۸۳۷.

تعبیر به «طهور» بودن «توبه» در روایات متعدّد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است. «۱»

در مناجاتهای پانزده گانه معروف و بسیار پرمعنای امام علی بن الحسین علیه السلام، در مناجات اول که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است: «وَأَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي فَأَحْيَيْهِ بِتَوْبِهِ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَبُعَيْتِي؛ خداوند! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلبم شده و از تو می خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من!» «۲»

آری! گناه روح و جان انسان را آلوده تر می کند و بر اثر تکرار چنان می شود که گویی مرده است؛ و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می شود!

بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی الله، برای تحکیم پایه های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر می گذارد؛ اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می کشاند.

۷- رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

اشاره

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می تواند تغذیه در اخلاق و روحيات و ملکات نفسی اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجب باقی نمی ماند.

بسیار می شود که یک حالت بحرانی روحی

و غم و اندوه شدید جسم را در مدّت کوتاهی، ضعیف و پژمرده و ناتوان می سازد، موهای انسان را سفید، چشم را کم نور، قوّت و توان را از دست و پا می گیرد؛ عکس این مسأله نیز صادق است که حالات خوب

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۱، صفحه ۱۳۳.

(۲). بحار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۸

جسمانی در روح انسان اثر می گذارد، روح را شاداب و فکر را قوّت می بخشد.

از قدیم الایام تأثیر غذاها بر روحيات اخلاق انسانی مورد توجه دانشمندان بوده است و حتّی این مطلب جزء فرهنگ توده های مردم شده است؛ مثلاً، خونخواری را مایه قساوت و سنگدلی می شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه های روشنی برای این معنی دیده می شود.

از جمله در آیه ۴۱ سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضدّ اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می فرماید:

«آنها کسانی هستند که خدا نخواست است دلهايشان را پاک کند (اولئک الذین لم یرد الله ان یتطهر قلوبهم...)!

و بلافاصله در آیه بعد می فرماید: «سَيَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّحْتِ؛ آنها بسیار به سخنان تو گوش فرا می دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می خورند!»

این تعبیر نشان می دهد که آلودگی دلهای آنها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرد که هیچ ارتباطی با جمله «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ

يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» نداشته باشد.

و از این جا روشن می شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آئینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است.

در آیه ۹۱ سوره مائده درباره شراب و قمار می فرماید: «شیطان می خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کند؛ اِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ».

بی شک عداوت و بغض دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می تواند در شکل گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۰۹

در آیه ۵۱ سوره مؤمنون می خوانیم: «ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا».

بعضی از مفسران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می کند و سرچشمه عمل صالح می شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می گردد. «۱»

در تفسیر «روح البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال! لقمه تخم است و برش اندیشه ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها و در

شعر دیگری نقل می کند:

قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست! «۲» در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است. «۳»

رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالا- در آیات قرآنی کمرنگ است، و تنها اشارتی به چشم می خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و تغذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده ای دارد که نمونه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

در یک سلسله از روایات، به رابطه تغذیه با سوء اخلاق اشاره شده است از جمله:

۱- در روایات متعددی می خوانیم: یکی از شرایط استجاب دعا پرهیز از غذای

(۱). به تفسیر نمونه، جلد ۱۴، ذیل آیه ۵۱ مؤمنون مراجعه شود.

(۲). «روح البیان»، جلد ۶، صفحه ۸۸.

(۳). تفسیر «اثنی عشری»، جلد ۹، صفحه ۱۴۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۰

حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «اِحْبُ انْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي؛ دوست دارم دعای من مستجاب شود!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «طَهَّرْ مَا كَلَكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما!» «۱»

همین معنی از همان بزرگوار با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ انْ يُسْتَجَابَ دُعَائُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسِيَّتَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند!» «۲»

با توجه به این که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوتمند برخیزد

مستجاب نمی کند!» (۳) می توان نتیجه گرفت که غذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوتمند می کند؛ و به همین دلیل، دعای حرام خواران مستجاب نمی شود. و از اینجا به رابطه نزدیکی که در میان ناپاکی درون و تغذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد.

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشکر لجوج و قساوتمند کوفه، هنگامی که ملاحظه کرد آنها حاضر به سکوت و گوش دادن به سخنانش نیستند، فرمود: (آری! شما حاضر به شنیدن سخن حق نیستید زیرا) *مِلَّتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ*؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است (و هرگز حقایق را درک نمی کنید!) (۴)

۲- در روایات دیگری آمده است؛ که رابطه ای در میان خوردن غذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جمله، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: *«مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَنْ تُقْبَلَ لَهُ صَلَوةٌ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً، وَ لَمْ تُشَيِّتْ جِبُّ لَهُ دَعْوَةُ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالْنَارُ اُولَى بِهِ وَ اِنَّ اللُّقْمَةَ الْوَاحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ*؛ هر کسی لقمه ای از غذای حرام بخورد تا چهل شب نماز او قبول نمی شود، و تا چهل روز دعای

(۱). بحار، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۳.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۷۲.

(۳). بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۵.

(۴). نقل از کتاب «سخنان علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، صفحه ۲۳۲».

و هر گوهشی که از حرام بروید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است؛ و حتی یک لقمه نیز باعث روییدن گوشت می شود!»
«۱»

بدیهی است برای قبولی نماز، شرایط زیادی لازم است، از جمله حضور قلب و پاکی دل، اما غذای حرام پاکی قلب و صفای دل را از انسان می گیرد.

۳- در روایات متعدّد دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آمده است که:

«مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ؛ کسی که چهل روز گوشت را ترک کند، اخلاق او بد می شود!» «۲»

از این احادیث بخوبی استفاده می شود که در گوشت ماده ای است که اگر برای مدّت طولانی از بدن انسان قطع شود، در روحيات و اخلاق او اثر می گذارد، و کج خلقی و بد اخلاقی به بار می آورد.

البته استفاده زیاد از گوشت حیوانات نیز در بعضی از روایات مذموم شمرده شده، ولی از ترک آن برای مدّت طولانی نیز در بسیاری از روایات نهی شده است.

۴- در روایات زیادی که در کتاب «اطعمه و اشربه» آمده است، رابطه ای میان بسیاری از غذاها و اخلاق خوب و بد، بیان گردیده به عنوان نمونه:

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمُرَّةَ ... وَ يُحَسِّنُ الْخُلُقَ؛ بر شما لازم است که از زیت (زیت به معنی روغن زیتون یا هر گونه روغن مایع است) استفاده کنید، زیرا صفر را از بین می برد ... و اخلاق انسان را نیکو می کند!» «۳»

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: که از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند «مَنْ سَرَّهُ أَنْ

يَقِيلُ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدُّرَاجِ؛ کسی که دوست دارد خشم او کم شود گوشت درّاج را بخورد! «(۴)»

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که رابطه ای میان تغذیه و خشم و بردباری وجود دارد.

(۱). سفینه البحار، جلد ۱، ماده اکل.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۲۵، باب ۱۲.

(۳). همان مدرک، صفحه ۱۲.

(۴). فروغ کافی، جلد ۶، صفحه ۳۱۲. (درّاج پرنده ای است شبیه به کبک که گوشت لذیدی دارد)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۲

۶- در روایت مشروحه از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده درباره این که چرا خداوند خون را حرام کرده می فرماید: «وَأَمَّا الدَّمُ فَأَنَّهُ يُورِثُ الْكَلْبَ وَ قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَ قَلَّةَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةَ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَقْتُلَ وَ لَدَّةً وَ وَالِدَيْهِ ...؛ این که خداوند خوردن خون را حرام کرده به خاطر آن است که سبب جنون و سنگدلی و کمبود رأفت و مهربانی می شود ... تا آنجا که ممکن است فرزند و یا پدر و مادرش را به قتل برساند!»

در بخش دیگری از این روایت می فرماید: «وَأَمَّا الْخَمْرُ فَأَنَّهُ حَرَّمَهَا لِفِعْلِهَا وَ فَسَادِهَا وَقَالَ إِنَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَتَنِ وَ يُورِثُ ارْتِعَاشًا وَ يَذْهَبُ بُؤْرِهِ وَ يَهْدِمُ مُرْوَتَهُ؛ و اما شراب، خداوند آن را به خاطر تأثیر و فسادش حرام کرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان می شود، و نور (معنویت) او را از بین می برد، و شخصیت او را ویران می سازد!» «(۱)»

۷- در روایات متعددی که در کافی درباره انگور آمده است رابطه میان خوردن انگور و برطرف شدن غم و اندوه دیده می شود؛ از جمله،

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «شَكَى نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْغَمَّ فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَكْلِ الْعِنَبِ؛ یکی از پیامبران الهی از غم و اندوه (و افسردگی) به پیشگاه خداوند متعال شکایت کرد؛ خداوند متعال به او دستور داد که انگور بخورد!» (۲)

این حدیث تأکید بیشتری است بر مسأله ارتباط تغذیه با مسائل اخلاقی.

۸- در احادیث متعددی نیز رابطه خوردن انار و از میان رفتن وسوسه های شیطانی و به وجود آمدن نورانیت قلب دیده می شود؛ از جمله، در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرمود: «مَنْ أَكَلَ رُمَانَهُ عَلَى الرَّيْقِ انَّارَتْ قَلْبُهُ ارْبَعِينَ يَوْمًا؛ کسی که یک انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانی می کند.» (۳)

۹- در روایت متعددی در باب «خوردن» تعبیراتی دیده می شود که همه نشانه ارتباط تغذیه با روحيات و مسائل اخلاقی است؛ از جمله، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به جعفر (ابن ابی طالب) فرمود: «يا جَعْفَرُ كُلِّ السَّفَرِجَلِ فَإِنَّهُ يُقْوِي الْقَلْبَ وَ»

(۱). تفسیر برهان، جلد ۱، ذیل آیه ۳، سوره مائده، ص ۴۳۴. و مستدرک، جلد ۱۶، صفحه ۱۶۳.

(۲). کافی، جلد ۶، صفحه ۳۵۱، حدیث ۴.

(۳). همان مدرک، صفحه ۳۵۴، حدیث ۱۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۳

يُشْجِعُ الْجَبَانَ؛ ای جعفر! «به» بخور قلب را تقویت می کند و ترسو را شجاع می سازد!» (۱)

۱۰- در بعضی از احادیث رابطه میان غذای اضافی و سنگدلی و قساوت و عدم پذیرش موعظه دیده می شود؛ از جمله، در کتاب «اعلام الدین» از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ فُضُولَ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسْمُمُ»

الْقَلْبَ بِالْقَسْوَةِ وَ يُبْطِئُ ۚ بِالْجَوَارِحِ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يَصُمُّ الْهِمَمَ عَنِ سَمَاعِ الْمَوْعِظَةِ؛ از غذای اضافی بپرهیزید که قلب را بر قساوت می کند و از اطاعت حق تنبل می سازد و گوش را از شنیدن موعظه کر می نماید!»

فضول الطعام (غذای اضافی) ممکن است اشاره به پر خوری باشد یا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذیه و مسائل اخلاقی خبر می دهد.

همین معنی در بحار الانوار از بعضی از روایات اهل سنت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (۲)

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که غذای اضافی سه پیامد سوء دارد: قساوت می آورد؛ انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می کند؛ و گوش شنوا را در برابر مواعظ از انسان می گیرد!

این مطلب کاملاً محسوس است که وقتی انسان غذای زیاد و سنگین می خورد عبادات را به زحمت به جا می آورد و نشاطی برای عبادت ندارد بعکس هنگامی که غذای ساده و کم می خورد قبل از اذان صبح بیدار است نشاط دارد و حال مطالعه و عبادت دارد.

همچنین به تجربه رسیده است هنگامی که انسان روزه می گیرد رقت قلب پیدا می کند و آمادگی بیشتر برای شنیدن مواعظ در او حاصل می شود؛ بعکس هنگامی که شکم پر است فکر انسان درست کار نمی کند و خودش را از خدا دور می بیند.

۱۱- در احادیث اسلامی در ارتباط نوشیدن عسل با صفای قلب، از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَلَا دَاءَ فِيهِ يُقَلُّ الْبُلْغَمَ وَ يُجَلِّي الْقَلْبَ؛ عسل شفای تمام بیماریها است و در آن بیماری نیست، بلغم را کم می کند و قلب

همان مدرک، صفحه ۳۵۷، حدیث ۴.

(۲). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۴

را صفا می بخشد.» (۱)

نتیجه:

از مجموع آنچه در بالا آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می انجامد بخوبی استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحیات و اخلاقیات وجود دارد، هرگز نمی گوئیم غذاها علت تامه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه ساز پاکی و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها.

دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده های اخلاقی به خاطر هورمونهای است که غده های بدن تراوش می کند و تراوش غده ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد؛ بر همین اساس، بعضی معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است، و از طریق غده ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده خو می کند، و گوشت خوک صفت بی بندوباری جنسی را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می سازد.

این از نظر رابطه طبیعی و مادی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می سازد.

این سخن را با ذکر یک داستان تاریخی که مؤرخ معروف مسعودی در «مروج الذهب» آورده پایان می دهیم:

او از «فضل بن ربیع» نقل می کند که «شریک ابن عبد الله» روزی وارد بر «مهدی» خلیفه عباسی شد، مهدی به او گفت باید حتماً یکی از سه کار را انجام دهی،

شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندم را برعهده بگیری، و یا غذایی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه ۲۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۵

آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز.

هنگامی که «شریک» از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبد الله بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت. (۱)

صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد؛ یا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است.

به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست؛ مثلاً، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیت دو گانه و ضدّ توحیدی او، حکایت می کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می شود.

حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده شده است رشک می برد، همین صفت خود را در لا به لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسود و سنگ انداختن در مسیر

سعادت او نشان می دهد.

«کبر» و «غرور» خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می باشد، و یا کمی ظرفیت در برابر مواهب الهی، امّا همین صفت درونی در لابه لای اعمال بخوبی خود را آشکار می سازد، و از طریق بی اعتنائی، پرخاشگری، هتاکی و تحقیر دیگران، ظاهر می شود.

و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولاً این دو را از هم جدا

(۱). سفینه البحار، ماده «شرك»، و مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۳۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۶

نکرده اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اولی به «صفات اخلاقی» تعبیر می شود و از دومی به «اعمال اخلاقی».

البته اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می گویند، البته دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می نگرد، ولی عالم اخلاق، از این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می کند.

و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می گردد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۷

فصل دوازدهم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

اشاره

در این فصل به سراغ اموری می رویم که زمینه را برای پرورش «فضائل اخلاقی» فراهم می سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می سازد، و این بحث اهمّیت فوق العاده ای

در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می کند:

گام اول: توبه

اشاره

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی الله را «توبه» شمرده اند، توبه ای که صفحه قلب را از آلودگیها پاک کند و تیرگیها را مبدل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتی بتواند طریق به سوی خدا را بییابد.

مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحجّه البیضاء» که در واقع آغاز گر بحثهای اخلاقی است چنین می گوید:

«توبه از گناه و بازگشت به سوی ستار العیوب و علام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده مقربان است!»

سپس اشاره به این حقیقت می کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می شوند و با

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۱۸

اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترک اولی بود نه گناه) می گوید: چه اشکالی دارد که همه فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شرّ بدون جبران، خوی شیاطین است، و باز گشت به خیر بعد از شرّ، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شرّ به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است!

در واقع توبه اساس دین را تشکیل می دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می کند؛ و با توجه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجاتبخش قرار گیرد.» (۱)

به تعبیر دیگر، بسیار می شود که از انسان - مخصوصاً

در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزشهایی سر می زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلی مایوس می گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز می ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به عنوان یک اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند.

این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین علیه السلام در مناجات تائبین با زیباترین صورتی بیان شده، «الهی اَنْتَ الَّذِی فَتَحْتَ لِعِبْدِكَ بَاباً اِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تُوْبُوا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا، فَمَا عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ دُخُوْلَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من! تو کسی هستی که به روی بندگانت دری به سوی عفو ت گشوده ای و نامش را توبه نهاده ای، و فرموده ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست؟» (۲)

جالب این که خداوند علاقه فوق العاده ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اَضَلَّ رَاِحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلِهِ ظُلْمًا فَوَجِدَهَا؛ خداوند از توبه بنده اش بسیار شاد می شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در یک شب

(۱). المحجّه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۶ و ۷ (با تلخیص).

(۲). مناجاتهای پانزده گانه امام سجّاد علیه السلام، مناجات اول، بحار، جلد ۹۴ صفحه ۱۴۲.

این تعبیر که با کنایات و لطف خاصی آمیخته است، نشان می‌دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیّت برسد.

*** به هر حال، در بحث «توبه» مسائل زیادی مطرح است که اهمّ آنها، امور زیر است:

۱- حقیقت توبه

۲- وجوب توبه

۳- عمومیت توبه

۴- ارکان توبه

۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی

۶- تبعیض در توبه

۷- دوام توبه

۸- مراتب توبه

۹- آثار و برکات توبه

۱- حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می‌گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، «تَوَّاب» (یعنی بسیار

بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است.

در واقع واژه «توبه» مشترک لفظی یا معنوی است میان «خدا» و «بندگان» (ولی هنگامی که به بنده نسبت داده شود با کلمه «الی» متعدی می شود و هنگامی که خدا نسبت داده شود با کلمه «علی») «۱»

در «المحجّه البيضاء» درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست

«علم» و دوم «حال» و سوم «فعل» که هر کدام علت دیگری محسوب می شود.

منظور از «علم» شناخت اهمّیت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می شود و چون می داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می گردد؛ و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می شود.

در زمان حال آن عمل را ترک می گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترک گناهی که سبب از دست دادن محبوب می گردد می گیرد، و نسبت به گذشته درصدد جبران بر می آید.

در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی می شود که سرچشمه ندامت است، و آن ندامت سبب موضعگیریهایی سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می گردد. (۲)

این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده اند، و می گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می کند.

۲- وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است؛ در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

(۱). تفسیر فخر رازی و تفسیر صافی، ذیل آیه ۳۷، سوره بقره.

(۲). المحجّه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۱

الأنهار؛ ای کسانی که

ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید توبه کنید، توبه ای خالص و بی شائبه، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است داخل کند.»

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امتهای منحرف مأموریت می یافتند، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمبر بزرگ خداوند هود علیه السلام از نخستین سخنانش این بود: «وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ؛ ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!» (سوره هود، آیه ۵۲)

پیامبر بزرگ دیگر صالح علیه السلام نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید:

«فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ؛ از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!» (سوره هود، آیه ۶۱)

حضرت شعیب علیه السلام نیز با همین منطق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است!» (سوره هود، آیه ۹۰)

در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله:

۱- در وصیت امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم:

«وَإِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن!» (۱)

البته با توجه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود،

منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به ابن مسعود فرمود:

«يَا بْنَ مَسْعُودَ لَا تُقَدِّمِ الدَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ، وَلَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَآخِرِ الدَّنْبَ؛ ای ابن

(۱). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۲

مسعود! گناه را مقدم شمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترک کن)!» (۱)

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مُسَيِّوْفُ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجَلِ عَلَى اعْظَمِ الْخَطْرِ؛ کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)!» (۲)

۴- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست!» (۳)

این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است.

علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی - خواه یقین باشد یا احتمالی - باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا

و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلم و قطعی است.

بنابراین، ادله اربعه بر وجوب توبه دلالت می کنند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادله چهارگانه ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می باشد، و در علم اصول این مسأله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در فوریت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود.

(۱). بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۰۴.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۰.

(۳). همان مدرک، صفحه ۱۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۳

۳- عمومیت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معینی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سنّ و سال و عصر و زمان خاصی در آن مطرح نیست.

بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول درگاه الهی خواهد بود.

تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه

بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت؛ قرآن می گوید:

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآيَةَ وَ لَمَّا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ توبه کسانی که کارهای بدی انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند (و در عالم برزخ توبه می کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است!» (۱)

در داستان فرعون می خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آبها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ من ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست، و من از مسلمین هستم!» (۲)

ولی بلافاصله جواب شنید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ؛ الان ایمان می آوری؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبه ات در این حال پذیرفته

(۱). سوره نساء، آیه ۱۸.

(۲). سوره یونس، آیه ۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۴

نیست)!» (۱)

درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حَيْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ؛ هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می شمردیم کافر شدیم!»

قرآن

در پاسخ آنها می گوید: «فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَاْسَيْنَا سِئِنَهُ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُوْنَ؛ اَمَّا هنگامي که عذاب ما را مشاهده کردند، ايمانشان برای آنها سودی نداشت، اين سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آنجا کافران زيانکار شدند.» (۲)

و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامي که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه اش پذیرفته نیست؛ چرا که این گونه توبه ها معمولاً جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد.

بنابراین توبه تنها در یک مورد پذیرفته نیست و آن جایی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد.

بعضی چنین پنداشته اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست:

اول در مورد شرک و بت پرستی زیرا قرآن مجید می فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ؛ خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد و شایسته بداند می بخشد!» (۳)

ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرک توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرک از دنیا برود مشمول غفران و عفو

(۱). سوره یونس، آیه ۹۱.

(۲). سوره غافر، آیات ۸۴ و ۸۵.

(۳). سوره نساء، آیه ۴۸.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۵

اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناهانی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است.

کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد نشد ولی شامل مؤمنان می شود، اما توبه سبب آمرزش همه گناهان حتی شرک خواهد شد.

دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله های دور، و نیز باید از گناهانی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است:

«أَمَّا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند سپس بزودی توبه می کنند، خداوند توبه چنین اشخاص را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.»

ولی این نکته قابل توجه است که بسیاری از مفسران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده اند زیرا مسلم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناهانی شوند سپس از مرکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می شود، و در تاریخ اسلام نمونه های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صف دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس باز گشتند و از دوستان مخلص شدند.

مسلم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد.

در حدیث معروفی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: هر کس یک سال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است! کسی که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۶

است! کسی که قبل از آن که جانش به گلو رسد (در آخرین لحظه حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد! «۱»

البته منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلاً، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را پردازند و سپس توبه کند.

آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله:

۱- در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اسِرُّوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ؛ بگو ای بندگان

من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲- در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ اما آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

درست است که این آیه بعد از بیان حد سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده ای که شامل همه گناهان می شود.

۳- در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است.»

در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می گیرد، قابل توبه و بازگشت ذکر شده است.

۴- در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ يُصْرَفُ عَنْهُ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ يُصْرَفُ عَنْهُ»

(۱). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۵ (باب صححه التوبه فی آخر العمر، حدیث ۵).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۷

ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند، و بر گناه اصرار نمی ورزند با این که می دانند.»

در این جا نیز با توجه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می شود، چرا که

بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشان، و در این آیه نسبت به همه آنها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می شود.

۵- در آیه دیگری (آیه ۳۱ سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می فرماید:

«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ ای مؤمنان همگی به سوی خدا باز گردید تا رستگار شوید.»

واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای شمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست.

این نکته قابل دقت است که در آیات بالا در بعضی از موارد روی مسأله اسراف تکیه شده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعده آمرزش همه این عناوین بطور گسترده، در صورت توبه داده شده است؛ بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسرافی بر خویشان از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد.

در این باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است.

این روایات را می توانید در کتابهای: بحار الانوار «۱» و اصول کافی «۲» و درّ المثور «۳» و کنز العمال «۴» و تفسیر فخر رازی «۵» و تفسیر قرطبی «۶» و تفسیر روح البیان «۷» و تفسیر روح المعانی «۸» و کتب دیگر مطالعه فرمایید، و شاید بتوان گفت این حدیث از احادیث متواتر است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۹، و جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

(۲).

اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۰.

(۳). الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۳۱.

(۴). کنز العمال، حدیث ۱۰۱۸۷ و ۱۰۲۶۴.

(۵). تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۷ ذیل آیه فوق.

(۶). تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۶۶۲ ذیل آیه فوق.

(۷). تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۷۸، ذیل آیه فوق.

(۸). روح المعانی، جلد ۴، صفحه ۲۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۸

۴- ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران مافات است؛ یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

۱- در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: «الَّذِينَ تَابُوا وَ اضْمَلْحُوا وَ بَيَّنُّوا فَاولئك اُتُوْا عَلَیْهِمْ وَ اَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ؛ مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می پذیریم، و من تواب رحیم هستم.»

۲- و در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مسأله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و

مجازات سخت آنها می افزاید: «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

۳- و در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می فرماید: «الَّذِينَ تَابُوا وَاصْلَحُوا وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ وَاخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ؛ مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند.»

و در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می افزاید: «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

۵- و سرانجام به صورت یک قانون کلی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۲۹

می خوانیم: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ؛ اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است.»

۶- شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن جا که می فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى مِنْ هُرَّكَهَ رَا»

توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می آموزم و می بخشم.»

در این جا علاوه بر مسأله باز گشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است.

در واقع گناه نور ایمان را کم می کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

۷- باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می فرماید: «إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.»

از مجموع آیات فوق، منطق قرآن در مسأله توبه کاملاً آشکار می شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن اَسْتَغْفِرُ اللّٰه!

نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده ای دارد که هرگونه جبران ما فات را شامل می شود، از جمله:

توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها باز گرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته اند به وارثان آنها برساند.

۲- اگر حیثیت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لگه دار کرده باشد باید از او

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۰

حلیت بطلد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد.

۳- اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفاره دارد (مانند ترک روزه عمدتاً و شکستن عهد و نذر) کفاره آن را بدهد.

۴- با توجه به این که گناه قلب را تاریک می سازد، باید آن قدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف سازد.

جامع ترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است.

کسی در محضر آن حضرت گفت: أَشْتِغْفِرُ اللَّهَ گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفتم و فرمود:

«تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ أَتَدْرِي مَا الْأَسْتِغْفَارُ؟ الْأَسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ؛ مادرت بر عزای تو بگرید، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است!»

سپس افزود: «وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتِّهِ مَعَانٍ؛ استغفار یک کلمه است اما شش معنی (و مرحله) دارد.»

«أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى نَحْسَتْ، پشیمانی از گذشته است.»

«وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا؛ دوم، تصمیم بر ترک

آن برای همیشه است.»

«وَالثَّالِثُ أَنْ تُوءِدَّ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَفَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعُهُ؛ سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها باز گردانی، به گونه ای که هنگام ملاقات پروردگار حق کسی بر تو نباشد.»

«وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَعَيْتَهَا فَتُؤَدِّي حَقَّهَا؛ چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده حق آن را به جا آوری (و قضایا کفاره آن را انجام دهی).»

«وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُدِيهِهُ بِالْأَخْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ؛ پنجم این که گوشتهایی که به واسطه حرام بر اندامت روئیده، با اندوه بر گناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن برآید.»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۱

«وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ الْمَطَاعَةَ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ بِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را چشیده ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طی این مراحل بگو استغفر الله!» «۱»

همین معنی در روایت دیگری از کمیل بن زیاد از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که عرضه می دارد: «یا امیر المؤمنین العبدُ يُصِيبُ الذَّنْبَ فَيَسْتَعْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فَمَا حَدُّ الْإِسْتِغْفَارِ؟؛ ای امیر مؤمنان! انسان گناهی می کند و از آن استغفار می نماید، حد استغفار چیست؟»

امام فرمود: «یا بن زیاد، التَّوْبَةُ؛ ای کمیل بن زیاد! حد آن توبه است.»

کمیل می گوید: «قُلْتُ بَسْ؛» «۲»

گفتم: همین کافی است!»

«قَالَ: لَا؛ فرمود: نه»

«قُلْتُ فَكَيْفَ؟؛ عرض کردم پس چگونه

است؟»

«قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَصَابَ ذَنْبًا يَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِالتَّحْرِيكِ؛ فرمود: هنگامی که انسان گناهی مرتکب می شود، استغفار را به عنوان سرآغاز حرکتی بر زبان جاری کند.»

«قُلْتُ وَمَا التَّحْرِيكِ؛ عرض کردم منظور از حرکت چیست؟»

«قَالَ: الشَّفَاتَانِ وَاللِّسَانُ يُرِيدُ أَنْ يُتَّبَعَ ذَلِكَ بِالْحَقِيقَةِ؛ فرمود: لبها و زبان به گردش در می آید و مقصودش این است که آن را با حقیقت هماهنگ سازد.»

«قُلْتُ وَمَا الْحَقِيقَةُ؟ عرض کردم حقیقت چیست؟»

«قَالَ تَصْدِيقٌ فِي الْقَلْبِ، وَاضْمَارٌ أَنْ لَا يُعْوَدَ إِلَى الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَغْفَرَ مِنْهُ؛ فرمود:

منظور تصدیقی است که در دل (نسبت به قبح و زشتی گناه) حاصل شود و تصمیم بگیرد که هرگز به گناهی که از آن استغفار کرده است باز گشت نکند.»

کمیل می گوید عرض کردم: «فَإِذَا فَعِيلٌ ذَلِكَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ؛ هنگامی این کار را انجام دهد در زمره توبه کنندگان است؟»

«قَالَ: لَا؛ امام فرمود: نه»

کمیل می گوید گفتم: «فَكَيْفَ ذَاكَ؛ پس توبه حقیقی چگونه است؟»

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷.

(۲). این کلمه همان کلمه فارسی بس می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۲

امام فرمود: «لِإِنَّكَ لَمْ تَبْلُغْ إِلَى الْأَصْلِ بَعْدَهُ؛ این به خاطر آن است که تو هنوز به اساس و ریشه توبه نرسیده ای!»

کمیل عرض می کند: «فَأَصْلُ الْأَسْتِغْفَارِ مَا هُوَ؟؛ پس اصل استغفار، چیست؟»

امام فرمود: «الرُّجُوعُ إِلَى التَّوْبَةِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَغْفَرْتَ مِنْهُ وَ هِيَ أَوَّلَ دَرَجَةِ الْعَابِدِينَ؛ بازگشت به توبه از گناهی که استغفار از آن کردی، و این نخستین درجه عابدان است.»

سپس امام افزود: «وَتَزَكِّ الدَّنْبِ وَ الْأَسْمِ تَغْفَارُ اسْمٌ وَقَعَ لِمَعَانٍ سِتُّ؛ ترك گناه و استغفار اسمی است که شش معنی و مرحله دارد:

سپس همان مراحل ششگانه ای

را که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده بود، با کمی تفاوت بیان فرمود. «۱»

ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این حدیث بیان فرموده، کمتر توبه کاری می توان پیدا کرد.

ولی باید توجه داشت که بعضی از شرایط شش گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند شرط پنجم و ششم، اما چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر بعضی از محققان، قسمت اول و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است. «۲»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ التَّائِبِ فَازْبَعَةُ: النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَ تَرْكُ الْبَاطِلِ، وَ لُزُومُ الْحَقِّ، وَ الْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ؛ علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترک باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر.» «۳»

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء؛ بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و

(۱). بحار، جلد ۶، صفحه ۲۷.

(۲). گفتار معنوی از مرحوم شهید آیت الله مطهری، صفحه ۱۳۹.

(۳). تحف العقول، صفحه ۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۳

نوشته ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در غیر این

صورت توبه او پذیرفته نیست.

و از این جا روشن می شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه ای هرگز مقبول نیست!

همچنین کسانی که در حضور جمعیت و ملاء عام، افرادی را به دروغگویی و بی عفتی و امثال این امور متهم می سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می آیند و حلیت می طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می کنند، بی شک توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملاء عام سخنان خود را باز پس بگیرند.

به همین دلیل، در روایات متعددی می خوانیم افرادی که تهمت به مردم می زنند، و نسبتهای ناروا به اشخاص می دهند، بعد از اجرای حدّ شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی که حدّ الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: «اِذَا تَابَ وَ تَوْبَتُهُ اَنْ يَرْجَعَ مِمَّا قَالَ وَ يُكَذِّبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْاِمَامِ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ، فَادَا فَعَلَ فَاِنَّ عَلَيَّ الْاِمَامِ اَنْ يَقْبَلَ شَهَادَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ»؛ (آری) هنگامی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته باز گردد، و نزد

امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه اش قبول است)» (۱)

در حدیث دیگری می‌خوانیم: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَعِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ، مَا اسْتَجِيبُ لَكَ، حَتَّى تَرُدَّ مَنْ مَاتَ إِلَى

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۳ (حدیث یک، باب ۳۷، از ابواب شهادت).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۴

مَادَعَوْتَهُ إِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ؛ خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد که به فلان شخص بگو به عزتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم جدا شود، دعوت دعای تو را اجابت نمی‌کنم (و توبه ات را نمی‌پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده‌اند و از دنیا رفته‌اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند!» (۱)

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که مسأله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبه صوری یا مقطعی خواهد داشت.

آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می‌کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سخریه می‌کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می‌نمایند.

به همین دلیل، در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ؛ کسی که از گناه خویش توبه (کامل و جامع شرایط) کند، مانند کسی است که

گناهی از او سر نزده، اما کسی که گناه را ادامه می دهد در حالی که از آن استغفار می کند، مانند کسی است که استهزاء می نماید. «۲»

۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟

همه علمای اسلام اتفاق نظر دارند که توبه اگر جامع الشرائط باشد در پیشگاه خداوند مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می کند، ولی در این که آیا قبول توبه عقلی یا عقلایی یا نقلی است، بحثهایی وجود دارد.

جمعی معتقدند: سقوط عقاب و مجازات الهی بعد از توبه، جنبه تفضّل دارد؛ اگر خداوند اراده کند بعد از توبه گناه بنده اش را نبخشد کاملاً ممکن است همان گونه که در میان مردم نیز معمول است که اگر کسی در حقّ دیگری ظلم کند، سپس عذر خواهی نماید، می تواند او را ببخشد یا نبخشد.

در حالی که جمعی دیگر سقوط عقاب را به وسیله توبه واجب و لازم دانسته اند، حتّی

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۱۹.

(۲). اصول کافی، جلد ۲ (باب التّوبه، حدیث ۱۰) صفحه ۴۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۵

عدم پذیرش او را بعد از عذر خواهی مجرم، زشت و ناپسند می دانند، و این کار مسلماً بر خداوند روا نیست.

ممکن است در این جا نظر سومی را پذیرفت، و آن این که لزوم قبول توبه، امر عقلایی است، یعنی اگر چه عقل، پذیرش توبه و عذر خواهی را واجب و لازم نمی شمرد ولی بنای عقلای جهان بر این است که اگر کسی کار خلافی انجام داد، و بعد در مقام عذر خواهی برآمد، و تمام آثار سوء عمل خود را جبران نمود، به گونه ای که گویی هیچ چیز از میان نرفته است، اگر

حیثیت کسی از دست رفته بود، اعاده حیثیت نمود، و اگر حقوقی پایمال شده بود، حق را بطور کامل جبران کرد، و اگر طرف قلباً ناراحت شده بود، ناراحتی او را از طرق مختلفی از میان برد؛ در چنین شرایطی، بنای تمام عقلای جهان بر این است که عذر و توبه را می پذیرند، و اگر کسی نپذیرد، او را کینه توز و خارج از موازین انسانیت و اخلاق می شمردند.

بی شک خداوند قادر متعال و بی نیاز از هر کس و هر چیز، سزاوارتر است که در این گونه موارد، توبه و عذر خواهی توبه کاران را بپذیرد و از مجازات آنها صرف نظر کند.

بلکه ممکن است پا را از این فراتر گذاشت، و وجوب قبول توبه را عقلی شمرد و آن را متکی بر «قاعدۀ قبح نقض غرض» دانست.

توضیح این که: می دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است؛ نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می دهد و روز به روز به خدا نزدیکتر می سازد؛ سایر واجبات و محرمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تأثیر دارد.

در باره حج می خوانیم: «لِيَسْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادی و معنوی آن بهره مند شوند» (۱)

در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهی از فحشاء و منکر (۲) و روزه سبب تقوا (۳) و زکات مایه پاکی فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است. (۴)

(۱). سوره حج، آیه ۲۸.

(۲). سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

(۳). سوره بقره، آیه ۱۸۳.

(۴).

در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکی از شرک، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر ...

و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزت اسلام، و شمرده شده است. «۱»

به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه های تکامل او محسوب می شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به مقام عبودیت و قرب به خداست (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) «۲» بی شک و جوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه های تکامل است چرا که انسان به هر حال معصوم نیست و خطاهایی از او سر می زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند، به یقین از تکامل بازمی ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سرزد به سوی خدا باز گرد، و تمام آنچه را در گذشته ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می پذیرد؛ چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود.

نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می زند، و خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی نماید. کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد؛ اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می رود؛ بلکه انسان به عقب بر می گردد، چرا که تصور می کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر را ترک

کند؛ و درست به همین دلیل، تمام مریبان بشری خواه آنها که پایبند به ادیان الهی هستند و آنها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و جبران و حرکت به سوی کمال در آنها خاموش نگردد.

و به این ترتیب، قبول توبه توأم با شرایط نه تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می باشد.

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، اقتباس از جمله ۲۵۲.

(۲). سوره ذاریات، آیه ۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۷

۶- تبعیض در توبه

آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می شود؛ مثلاً، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای همیشه ترک کند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است.

گاه گفته می شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترک کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد.

ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده).

زیرا ممکن است انسان از

گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قییح تر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبض کمتر یا مجازاتش خفیف تر یا آگاهی او نسبت به مفاسد و زیانهایش کمتر است می شود.

توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصی توبه می کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامی از امامان علیهم السلام یا عالمی از علمای اسلام این گونه توبه ها را بی اعتبار بشمرد، و تأکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد.

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه دیده می شود.

مثلاً، در مورد ربا خواران می خوانیم که می فرماید: «وَإِنْ تُبْتِغُوا فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ؛ اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می شود و) سرمایه های شما از آن شماست. (سوره بقره، آیه ۲۷۹)

و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می فرماید: «أُولَئِكَ جَزَائُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۸

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ... أَلَا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَاصْتَلَحُوا فَبِإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است ...

مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است.» (سوره آل عمران، آیات ۸۷ و ۸۹).

و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها می فرماید: «أَلَا

الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره مائده، آیه ۳۴).

و در مورد کسانی که مرتکب عمل شنیع منافی عفت می شوند، بعد از ذکر مجازات آنها، می فرماید: «فَأَنْ تَابَا وَاصْلَحَا فَاعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً؛ و اگر توبه کنند و اصلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره نساء، آیه ۱۶).

و در جای دیگر بعد از اشاره به گناهی همچون شرک، قتل نفس و زنا، و بیان مجازات سنگین آنها، می فرماید: «الَّذِينَ تَابُوا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را مبدل به حسنات می کند.» (سوره فرقان، آیه ۷۰)

گرچه قسمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد.

کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیها، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شک توبه کامل توبه ای است که از همه گناهان صورت گیرد و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد.

۷- دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد؛ از یک سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه های «نفس اماره» سربرزند،

باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۳۹

«نفس لوامه» در آید تا زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه های وسوسه ها از بیخ کنده شود.

و از سوی دیگر، از هر گناهی توبه می کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صف تائبان باشد و هم در صف مجاهدان.

بعضی از علمای اخلاق بحث بی نتیجه یا کم نتیجه ای را در اینجا دنبال کرده اند که آیا مقام توبه کار جهاد کننده در برابر ریشه های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است. «۱»

این مهم نیست که کدام یک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه کننده چه دستوراتی را باید بکار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است:

۱- جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکربهای بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترک اعتیاد به مواد مخدر نموده ولی

هرگاه به مناطق آلوده برگردد، سرعت آلوده می شود.

۲- باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هرگاه در گذشته کسانی بوده اند که او را تشویق به گناه می کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد.

۳- هر زمان وسوسه ها و انگیزه های آن گناه در او پیدا می شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دلها است؛ الا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸).

۴- همواره درباره آثار زیانبار گناهی که آن را ترک گفته بیندیشد و آن آثار را

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۷۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۰

نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه ها در او رشد کند، و وسوسه ها از هر سو به قلب او هجوم آورد.

۵- در داستانهای پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذراند، حتی در حالات انبیاء و پیامبران معصومی که گاه گرفتار لغزش ترک اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلاً، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید.

مطالعه این امور بی شک وسوسه های گناه را کم می کند، و به توبه دوام و ثبات می بخشد.

۶- به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار گناه بعد

از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد.

و نیز به الطاف و عنایات الهیه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده!

۷- باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه های صحیح پر کند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی های سالم؛ زیرا بی کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلای عظیمی است که زمینه را برای وسوسه های بازگشت به گناه فراهم می سازد.

از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث التَّائِبُ حَبِيبُ اللَّهِ (توبه کننده دوست خداست) چیست؟ «۱» گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۱۸۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۱

خدا گوینان، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را! «۱»

۸- مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده اند.

از یک نظر توبه کاران را می توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می کنند ولی بعد از مدتی توبه را می شکنند و به گناه باز می گردند بی آن که تأسّف و ندامتی از کار خویش

داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس اماره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملاً مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکنی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شر» از دنیا بروند.

گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می کنند، و راه طاعت و بندگی حق را ادامه می دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می شود و توبه را می شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده اند؛ ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء الله بزودی توبه خواهیم کرد.

این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس اماره اند ولی امید نجاتشان زیادتر است.

گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می شوند، بی آن که بطور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، اما بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشان می پردازند

(۱). سوره توبه، آیه ۱۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۲

و عزم خویش را بر توبه جزم می کنند، و سعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند.

این گروه در مرحله عالی از نفس لوامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنه نزدیک می شوند و امید

نجات برای آنها بسیار زیاد است.

گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می گیرند و پا برجا می مانند.

درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چرا که نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است.

این گروه صاحبان نفس مطمئنه اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: «یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.»

سپس لباس افتخار: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ سپس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم داخل شو.» در بر می کنند. از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد.

مرحله اول: توبه از کفر به ایمان.

مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم.

مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک.

مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره.

مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود.

هر گروهی از بندگان خدا توبه ای دارند، توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه ای عدم توجه در درون به خدا) است.

و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می کشند. (۱)

(۱). مرحوم علامه مجلسی تنفس را در اینجا به همین معنی که ذکر شد تفسیر کرده ولی

در بعضی از منابع لغت آمده است که تنفّس گاه به معنی سخنهای طولانی گفتن می آید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۳

و توبه اولیاء الله از امور نامناسبی است که به فکر آنها می گذرد.

و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست.

و توبه عوام از گناهان است و هر کدام از آنها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز و انجام توبه است. «۱»

۹- آثار و برکات توبه

توبه هرگاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول در گاه خدا می شود، و آثار و برکاتش نمایان می گردد.

شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است.

توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی می کند، بر حذر می باشند.

توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده می بینند، و همواره در صدد کسب رضای او هستند.

با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهرکنندگان به توبه بخوبی می توان شناخت.

بعضی از مفسران در تفسیر آیه شریفه «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص» (سوره تحریم، آیه ۸) در توضیح معنی «نصوح» چنین گفته اند: مراد از توبه نصوح، توبه ای است که مردم را نصیحت می کند که مانند آن را به جا بیاورند، چرا که آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا شخص توبه کار را نصیحت می کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز نگردد. و بعضی آن را به

توبه خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصوح را از ماده نصاحت به معنی دو زندگی گرفته اند، چرا که رشته های دین و ایمان را که گناه پاره

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۴

کرده بود، بار دیگر به هم می دوزد یا توبه کار را که از اولیاء الله جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می گرداند. «۱»
برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است.
از جمله امور زیر است:

۱- گناهان را محو و نابود می کند همان گونه که در ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نضوحاً آمده است: «عسی ربکم ان ینکفر عنکم سیئاتکم؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببوشاند.» (سوره تحریم، آیه ۸)

۲- برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می کند، چنان که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است: «فقلت استغفروا ربکم انه کان غفراً- یرسل السماء علیکم مدراراً- و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهاراً؛ به آنها (قوم نوح) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندان را فرونی بخشد، و باغهای سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان قرار دهد.»

۳- نه تنها گناه را می پوشاند و از بین می برد، بلکه آن را مبدل به حسنه می کند، همان گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می فرماید: «الامن تاب و آمن و عمل عملاً

صَالِحًا فَاولئك يُبدلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند.»

۴- هرگاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آن چنان آثار گناه را می پوشاند که در حدیث آمده حتی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی وا می دارد و به اعضاء پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می دهد که آن را کتمان کند به گونه ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور

(۱). بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۵

می یابد، هیچ کس و هیچ چیز بر ضد او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اذا تاب العبدُ توبهً نصحاً احبَّه اللهُ و سترَ عليه في الدنيا و الآخرة فقلت و كيف يسترُ عليه؟ قال ينسى ملكيه ما كتبنا عليه من الذنوب و يوحى الى جوارحه انتمى عليه ذنوبه، و يوحى الى بقاع الارض انتمى ما كان يعمل عليكم من الذنوب فيلقى الله حين يلقاه و ليس شئ يَشهدُ عليه بشئٍ من الذنوب.» (۱) ۵- توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبت پروردگار قرار می گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می کنند، و تقاضای ورود او و خانواده اش را در بهشت برین و جنات عدن می نمایند.

در حدیثی می خوانیم که: «ان الله عزوجل اعطى التائبين ثلاث خصال، لو اعطى خصله منها جميع اهل السماوات و الارض لنجوا بها؛ خداوند به توبه کنندگان

(واقعی) سه فضیلت داده است که هر گاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است.»

سپس به آیه شریفه «انَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ؛ خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد!» (۲) اشاره کرده می فرماید: «فَمَنْ احَبَّهُ اللّٰهُ لَمْ يُعَذِّبْهُ؛ هر کس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد.»

بعد به آیه شریفه «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعُرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفُ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ - رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَازْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَا لِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرزد، و آنان را از عذاب

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰ (باب التَّوْبَةِ، حدیث ۱).

(۲). سوره بقره، آیه ۲۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۶

دوزخ نگاه دار- پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانیشان، هر کدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی!- و آنان را از بدیها نگاه دار، و هر کس را در آن روز از بدیها

نگاه داری، مشمول رحمت ساخته ای و این است همان رستگاری عظیم! «۱» «۲»

*** به این ترتیب می‌رسیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هرچند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلی درباره توبه است.

آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است.

این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

کام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه ای مبسوط گسترده تر بیان کنیم.

نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکرات و یادآوری هایی که همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نوراتیت به انوار

(۱). سوره مؤمن (غافر)، آیات ۷ تا ۹.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۷

این عبادت بزرگ

به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست برود تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می شوم، مگر این که کالایی از آن گرانباتر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده اند!

باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می شود سخت پشیمان شده ای و فریاد بر آورده ای «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ؛ ای (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهیایی که کردم!» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰)

باز فرض کن پاسخ منفی «کَلَّا» را از آنها شنیدی و به در خواست تو عمل کردند و امروز به جهان باز گشته ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می خواهی انجام دهی؟!

سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج «۱» نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر فرمان تو

دارند، آیا می دانی جهنم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصی از مردم وارد می شوند؟ و آیا می دانی که این درهای هفتگانه احتمالاً برای کسانی است که با این اعضای هفتگانه عصیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا!

(۱). «فرج» اشاره به شهوت جنسی است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۸

و نیز سفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد.

از بعضی از دعاهای امام سجّاد علیه السلام در صحیفه سجّادیه بر می آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصی به مسأله «مشارطه» داشته اند.

در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می کند: «وَلَكَ يَا رَبِّ شَرْطِي أَلَّا أُعَوِّدَ فِي مَكْرُوهِكَ، وَ ضَمَانِي أَنْ لَا- اِرْجِعَ فِي مَيْدَانِيكَ وَ عَهْدِي أَنْ أَهْجَرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ؛ پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می کنم به سراغ آنچه را تو مذمت کرده ای نروم و عهد می کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم.»

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه ۲۳ سوره احزاب می خوانیم: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که

با خدا بسته اند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند! «۱»

این در حالی بود که بعضی دیگر با خدا عهد می بستند و شرط می کردند و آن را می شکستند. در همان سوره احزاب، در آیه ۱۵، چنین می خوانیم: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا؛ (گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میدان تشویق می کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند)!»

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدْ النَّقْصُ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ؛ کسی که بررسی نقصان نفس خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می شود؛ و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۴۹

است، مرگ برای او بهتر است! «۱»

کوتاه سخن این که: «مشارطه» از گامهای مهمی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می شود؛ و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

کام سوم: مراقبه

«مراقبه» از ماده «رَقَبَه» به معنی «گردن»، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد، و اوضاع را زیر نظر می گیرد، این

واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است.

این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می رود، و مرحله ای است بعد از «مشارطه» یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد.

البته پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند؛ قرآن مجید می فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ؛ بی شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقت زیر نظر دارند!)» (سوره انفطار، آیه ۱۰)

در اینجا منظور از «حافظین» همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛ آنها می دانند شما چه می کنید.» (۲)

و در آیه ۱۸ سوره ق می فرماید: «مَائِلِفِظٌ مِنْ قَوْلِ اللَّادِيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.»

و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است.

در آیه ۱ سوره نساء می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا؛ به یقین خداوند مراقب شماست!»

همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است؛ می فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴.

(۲). سوره انفطار، آیه ۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۰

شَيْءٍ رَقِيبًا؛ و خداوند ناظر و مراقب هر چیزی است!»

و در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: «الْمَ يَعْلَمُ بِإِنَّ اللَّهَ يَرَىٰ أَيَّاكُمْ

نمی داند که خداوند (همه اعمالش را) می بیند؟!»

و در آیه ۲۱ سوره سبا آمده است: «وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ؛ پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چیز است.»

ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفوس گام بر می دارند، پیش از آن که فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند.

و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می جوشد، نه از برون؛ و به همین دلیل، تأثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البته توجه به «مراقبت از برون» سبب می شود که پایه های «مراقبت از درون» محکم گردد.

در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می ماند که دارای گوهرهای گرانبهایی است و از یک بازار آشفته می گذرد، و می خواهد با آن بهترین متاعها را بری خود تهیه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیادان گرفته اند، چنین کسی اگر لحظه ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، آن را به غارت می برند، و او می ماند و یک عالم اندوه و افسوس.

دقیقاً همین گونه است، شیاطین جنّ و انس در این جهان انسان را احاطه کرده اند و هوا و هوسهای درون او را به سوی خود می خوانند، اگر خویش را به خدا نسپارد و مراقب اعمال خویش نباشد سرمایه ایمان و تقوای او به غارت می رود و دست خالی از این جهان به سرای دیگر منتقل خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است؛ از جمله:

۱- در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: «الْمَ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي أَيَا انْسَانِ نَمِي دَانْدِ كِه خِدا او و اَعْمَالِش رَا

می بیند» که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد.

و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتُنظُرَ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۱

نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.» (سوره حشر، آیه ۱۸)

جمله وَ لَتُنظُرَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ در واقع همان مفهوم مراقبه را می رساند.

همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می فرماید:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام)!» (سوره عبس، آیه ۲۴) «۱»

۲- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که در تفسیر احسان (در آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ) فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ؛ نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.» «۲»

بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم.

۳- در حدیث دیگری از

امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ سزاوار است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد!» (۳)

۴- در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْعَفْلَةِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُتَّبَعِينَ، ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ عَنِ الْهَوَى وَ دِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ، وَ مَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِينَ؛ کسی که

(۱). آنچه در بالا- آمد یکی از تفاسیر آیه است، تفسیر دیگری که در آیات سوره عبس نیز شواهدی بر آن وجود دارد این است که معنی آیه نظر کردن به طعام برای کشف نکات توحیدی و آیات عظمت خلقت است، در عین حال دو تفسیر با هم منافاتی ندارد.

(۲). کنز العمال، حدیث ۵۲۵۴، جلد ۳، صفحه ۲۲، بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴.

(۳). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۲

مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است.» (۱)

۵- در حدیث قدسی می خوانیم خداوند می فرماید: «يَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَ يَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي؛ بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوس شوند، و بدا به حال کسی که نافرمانی من کند، و مراقب (حضور) من

۶- در یکی از خطب امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرِحِمَ اللَّهُ أُمَّرَةً رَاقِبَةً رَبَّهُ وَ تَنَكَّبَتْ ذَنْبَهُ، وَ كَابَرَ هَيَواهُ، وَ كَذَّبَتْ مُنَاهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه بپرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید.» (۳)

۷- در نهج البلاغه نیز آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ ... وَ رَاقِبَ فِي يَوْمِهِ غَدَهُ؛ پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته ... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است.» (۴)

آری! «مراقبت» از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است؛ یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می زند، توجه کند.

کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی الله باید بعد از «مشارطه»، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حق و تهذیب نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، و درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هرگونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه های خود را از دست می دهد، بخصوص این که در

برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد.

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۸.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۴۹.

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۸۳ (خطبه غزاء)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۳

گام چهارم: محاسبه

اشاره

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن پردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبیها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارتخانه خود می پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می کند، به یک محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد.

روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورت حساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است؛ و هر گاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد مغرض و دزد و خائن و یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید.

در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده

می شود.

آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می دهد، و انسانها را به دقت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می کند؛ از جمله، می فرماید:

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ - أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ؛ آسمان را برافراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید)!» (الرحمن، آیات ۷ و ۸).

در جای دیگر می خوانیم: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی (حساب روشنی) دارد..» (سوره رعد، آیه ۸).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۴

و نیز می فرماید: «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛ و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.» (سوره حجر، آیه ۲۱)

از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعددی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می کند: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صِيحْرِهِ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای) از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!» (سوره لقمان، آیه ۱۶).

و نیز می فرماید: «وَأَنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ؛ اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید،

خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می کند.» (سوره بقره، آیه ۲۸۴).

این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، «یوم الحساب» است: «انَّ الَّذِیْنَ یَضْمُرُونَ عَنِ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ؛ کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند!» (سوره ص، آیه ۲۶)

مسأله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می سازند، و به او گفته می شود: «اقْرَأْ كِتَابَیْكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْیَوْمَ عَلَیْكَ حَسِیْبًا؛ (در آن روز به انسان گفته می شود) نامه اعمالت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!» (سوره اسراء، آیه ۱۴).

با این حال و با توجه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؛ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ او که می داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟!

بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۵

به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند.

در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است؛ از جمله:

۱- در حدیث معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «حَاسِبُوا انْفُسَكُمْ قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبُوا

وَزُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَجْهَرُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ؛ خویشتن را محاسبه کنید پیش از آنکه به حساب شما برسند و خویشتن را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آنکه ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)!!» (۱)

۲- در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابو ذر می خوانیم: «یا اباذَرُ حَاسِبِ نَفْسِكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ غَدًا وَ زِنِ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ ...؛ ای ابو ذر! به حساب خویشتن برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند!» (۲)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما أَحَقَّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرَ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَ عَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویشتن کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز.» (۳)

در این حدیث بوضوح مسأله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است.

۴- همین معنی در حدیث امام صادق علیه السلام به شکل دیگری آمده است، می فرماید: «حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ

يَعْرِفُنَا، اِنْ يُعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلِهِ عَلٰى نَفْسِهِ، فَيَكُوْنُ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ، فَانْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهَا وَ اِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ مِنْهَا لِئَلَّا يُخْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ بر هر مسلمانی که معرفت ما را دارد لازم است که اعمال خود را در هر روز و شب، بر خویشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه ای مشاهده کرد برای افزودن آن کوشش

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۳.

(۲). امالی طوسی، (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۶۱۹).

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۶

کند، و اگر سئئه ای ملاحظه نمود از آن استغفار نماید، مبدا روز قیامت رسوا گردد!» (۱)

۵- همین معنی از امام کاظم علیه السلام به گونه دیگری روایت شده است؛ فرمود: «يَاهِشَامُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَانْ عَمِلَ حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهُ وَ اِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ مِنْهُ وَ تَابَ؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی طلبد (و خدا را بر آن سپاس گوید) و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند!» (۲)

روایات در این زمینه فراوان است، علاقه مندان می توانند برای توضیح بیشتر به مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، ابواب الجهاد النفس، مراجعه نمایند (۳).

این روایات بخوبی نشان می دهد که مسأله محاسبه نفس در اسلام از اهمیّت والائی برخوردار است، و کسانی که اهل محاسبه نفس نیستند، از پیروان راستین ائمه اهل بیت علیهم السلام محسوب نمی شوند!

در این روایات به فلسفه و حکمت این

کار نیز بروشنی اشاره شده است که این کار می تواند مایه فرونی حسنات، و جلوگیری از سیئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند.

راستی چرا ما با امور مادی و معنوی حدّ اقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور معنوی حتّی حاضر به یک حساب به اصطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجات بالا-تر و والا-تر است و اصولاً قابل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ، وَالسَّيِّدُ عَبْدُهُ؛ انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویش سختگیر باشد؛ حتّی سختگیرتر از حساب

(۱). تحف العقول، صفحه ۲۲۱.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۳.

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۲ تا ۱۵۶- همین معنی در اصول کافی، جلد ۲، باب محاسبه العمل، صفحه ۴۵۳، حدیث ۲، آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۷

شریک نسبت به شریکش و مولی نسبت به غلامش! «۱»

این موضوع به اندازه ای مهم است که حتّی جمعی از بزرگان کتابهایی در موضوع «محاسبه النفس» نوشته اند، از جمله محاسبه النفس مرحوم سیّد بن طاووس حلّی (متوفای سنه ۶۶۴ ه. ق) و محاسبه النفس مرحوم کفّعی (از علمای قرن نهم هجری) و محاسبه النفس فی اصلاح عمل الیوم و الاعتذار من الایامس

مرحوم حاج میرزا علی حائری مرعشی (متوفای ۱۳۴۴ ه. ق) و محاسبه النفس سید علی مرعشی (متوفای ۱۰۸۰ ه. ق) است. «۲»

در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می رسد:

۱- در این که چگونه باید نفس را «محاسبه» کرد و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد بازخواست قرار داد؛ بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اَكْبَسُ الْكَيْسِيْنَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ؛ عاقل ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش پردازد» مردی از آن حضرت پرسید «یا امیر المؤمنین وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ؛ ای امیر مؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟»

امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود:

«هنگامی که صبح را به شام می رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید:

ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال می کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟

آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟!

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری

(۱). محاسبه النفس سید بن طاووس، صفحه ۱۴- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۲، حدیث ۲۲.

(۲). الذریعه، جلد ۲۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۸

سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام بر خویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می کند؛ هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می فرماید: «من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت!» (۱)

آری این است بهترین طرز محاسبه نفس!

۲- آثار محاسبه نفس چیست؟

از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می شود، ولی بسیار بجاست، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره گیری کنیم:

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى عُيُوبِهِ وَ احَاطَ بِجُدُوبِهِ، وَ اسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَ اضْلَحَّ الْعُيُوبَ؛ کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود، و از گناهانش با خبر می گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می کند، و عیوب را اصلاح می نماید» (۲)

و نیز از همان امام علیه السلام می خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ؛ کسی که به

محاسبه خویشتن پردازد، سعادت‌مند می شود.» (۳)

و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «ثَمَرَةُ الْمَحَاسِبِ بِهِ صَلَاحِ النَّفْسِ؛ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است.» (۴)

بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکر کند و اگر خسروانی حاصل گشته او را ضامن

(۱). بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۰.

(۲). غرر الحکم.

(۳). مستدرک، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴.

(۴). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۵۹

بشمرد و وادار به جبران در آینده کند.

سرمایه مهم انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است؛ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است؛ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس اماره است.

نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد؛ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می کند، که حتی جزئی ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی کند، تا در معامله مغبون نگردد؛ بخصوص که انسان در برابر نفس اماره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکار و افسونگر...!

در واقع کاری را که فرشتگان الهی در قیامت با

او انجام می دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد؛ و حتی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلاً سؤال کند چرا فلانجا ساکت شدی؟ و چرا در فلان مورد تکلم نمودی ... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد و گرنه رشته کار از دست او بیرون می رود)؛ هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می دهد، سنگی در حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می شود؛ عیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می کند ولی دو فرشته ای که مأمور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می کنند؛ و بالاتر از همه، خداوند همه را احصاء می فرماید؛ همان گونه که قرآن می گوید: «اِحْصَاءُ اللّٰهِ وَ نَسُوهُ؛ خداوند حساب آنها را نگه داشته و آنان فراموشش کرده اند!» (سوره مجادله، آیه ۶) «۱»

به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۶۷ (با تلخیص)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۰

آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ اَرْبَعٍ: عَنْ عَمْرِهِ فِي مَا اَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِي مَا اَبْلَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ اَيْنَ اَكْتَسَبَهُ وَ فِي مَا اَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا اَهْلَ الْبَيْتِ؛

در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت علیهم السلام (که آیا حق آن را ادا کرده یا نه.)» (۱)

گام پنجم: معاتبه و معاقبه

(سرزنش کردن و کیفر دادن)

پنجمین گام که بعد از «محاسبه» انجام می گیرد، مسأله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلافهایی که از او سرزده است؛ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد؛ و به تعبیر دیگر، باعث جرأت و جسارت نفس است.

همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آنها تخلفها و نادرستیهای در حساب می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آنها را کیفر می دهد- از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف- کسانی که در مسیر قرب خدا گام برمی دارند و به سیر و سلوک مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند؛ در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می دهد؛ یعنی، موجب جرأت و جسارت بیشتر می شود.

قرآن مجید تا آن حد به این مسأله اهمّیت داده که به نفس «لَوَامِه» سوگند یاد می کند و می فرماید: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ» (۲) «(۳)»

و می دانیم نفس لَوَامِه همان وجدان بیداری

(۱). خصال صدوق، صفحه ۲۵۳.

(۲). سوره قیامت، آیه ۲.

(۳). معروف در میان مفسران اسلام این است که «لا» در جمله بالا زائده و برای تأکید است. این نکته نیز قابل توجه است که برای «نفس لؤامه» تفسیرهای مختلفی ذکر شده بعضی آن را اشاره به افراد کافر و عاصی دانسته اند که در روز قیامت خود را ملامت می کنند، و بعضی اشاره به آنها در دنیا می دانند که شایسته ملامتند هر چند خود را ملامت نکنند؛ ولی معنی بالا (وجدان بیدار ملامت کننده) از همه مناسبتر است، چرا که قرآن به آن قسم یاد کرده، قسمی که نشانه اهمّیت فوق العاده آن است. (دقت کنید)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۱

است که صاحبش را به هنگام ارتکاب کار خلاف ملامت و سرزنش می کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است.

روشن است که معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کارهای خلافی که از انسان سرزده سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذائذ زندگی در یک مدّت معین منتهی می شود.

در قرآن مجید به نمونه جالبی از این موضوع در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد که با آنها ترک رابطه کنند تا آنجا که زمین با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدّتی

خداوند توبه آنها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: «وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَّمْ يَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، و (حتی) جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند، و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره توبه، آیه ۱۱۸)

جمله «وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ؛ نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسأله «معاقبه نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشان یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۲

در شأن نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است.» داستانی درباره «ابو لبابه انصاری» نقل شده، که از یاران پیامبر صلی

الله علیه و آله بود، ولی بر اثر سستی، از شرکت در جنگ تبوک خود داری کرد، بعداً سخت پشیمان و ناراحت گشت؛ به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و خود را به یکی از ستونها که امروز به «ستون ابو لبابه»، یا «ستون توبه» معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و گره را بگشاید؛ یا به تعبیر دیگر، خداوند اعلام قبولی توبه او را بنماید. مدتی بر این حال ماند، سپس آیه فوق نازل شد و قبولی توبه او را اعلام کرد.

روشن است که اقدام ابو لبابه، نوعی «معاقبه» و مجازات خویشتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و در میان یاران او نیز وجود داشته است.

جمله خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا (اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد.

در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مسأله معاقبه دیده می شود؛ از جمله:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوصاف برجسته متقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آنها می فرماید: *انِ اسْتَضِيَ عَبَثٌ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِي مَا تَكَرَّرَهُ لَمْ يُعْطَهَا سُؤْلَهَا فِي مَا تُحِبُّ؛* هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محروم می سازد (و از این طریق نفس سرکش را مجازات می کند). «۱»

منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گناه

آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۳

راه عصیان و نافرمانی حق نرود.

۲- در حدیث دیگری که در «غرر الحکم» از آن حضرت آمده است، چنین می خوانیم: «اِذَا صَعِبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْعَبْ لَهَا تَذِلُّ لَكَ؛ هنگامی که نفس بر تو سخت گیرد (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد!»

۳- و نیز از آن حضرت آمده است: «مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ اضْيَلَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَهَا؛ آن کس که نفس خویشتن را مذمت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویشتن را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است.»
«۱»

۴- باز در حدیثی از همان امام همام، امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود:

دَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَىٰ وَالْحِمْيَةُ عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا؛ داروی نفس (سرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسها و پرهیز از لذات دنیا است.» «۲»

در حالات صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و علمای بزرگ و مؤمنان پاکدل، نمونه های فراوانی از این مطلب دیده می شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویشتن را در معرض معاقبه و مجازات قرار می دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می نمودند؛ از جمله:

۱- در حالات یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که یکی از اصحاب به نام

«ثعلبه» (۳) که از طایفه انصار بود؛ با «سعید بن عبد الرحمن» (که از مهاجران بود) پیمان برادری داشت؛ در یکی از غزوات «سعید» به همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله به میدان جهاد شتافت، و «ثعلبه» در مدینه ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می آورد و در حل مشکلاتشان می کوشید.

(۱). غرر الحکم

(۲). همان مدرک، حدیث شماره ۵۱۵۳.

(۳). در میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله افراد زیادی بودند که نام ثعلبه داشتند، و این ثعلبه غیر از ثعلبه بن حاطب انصاری است که از پرداخت زکات خودداری کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۴

روزی زن «سعید» درباره مطلبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می گفت، هوای نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می کنی؟ آیا روا است برادر مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟!

این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می گفت:

«الهی أنتَ الْمَعْرُوفُ بِالْغُفْرَانِ وَ أَنَا الْمَوْصُوفُ بِالْعِصْيَانِ؛ خدایا

تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم!»

به این ترتیب او خود را در محرومیت و تنگنا برای مجازات خویشتن نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد؛ سرانجام طی داستان مفصّلی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه ۱۳۵ سوره آل عمران در حق او نازل شد، و توبه اش مقبول در گاه الهی افتاد وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ وَاللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمی ورزند، با این که می دانند! «۱»

۲- در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی (قدس سرّه الشریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می شد، و احياناً به بعضی طلب درس خود پرخاش می کرد، با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می آمد، و طبق نذری که داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت؛ و به این ترتیب، خود را در

(۱). این داستان را بطور مشروح در کتب مختلفی از کتاب خزینه الجواهر صفحه ۳۲۰ نقل کرده اند و فخر رازی در تفسیر در ذیل آیه آن را به صورت بسیار فشرده آورده است (تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۹،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۵

برابر این کار کوچک معاقبه می فرمود.

۳- یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می کرد که یکی از آقایان اهل منبر می گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین علیه السلام می کنم و جواب می شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل یک فکر خطا و خیال باطل) این نوراتیت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلامم را به حضرت، می شنوم. «۱»

کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسأله «معاقبه» و کیفرهای مناسب، نسبت به نفس اماره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تأثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود.

ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره ای از کلمات «غزالی» در «احیاء العلوم» آمده است صحه بگذاریم که مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونت بار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه هایی که در معرض هوی و هوس

است، و محروم ساختن خویشتن از پاره ای لذات مادی و امثال آنها.

به گفته مرحوم نراقی در معراج السعاده: «اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید؛ مثلاً، تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتهبی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرده و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او

(۱). داستان معروف علی بن یقطین و ابراهیم جمال نیز نمونه دیگری است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۶

ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران بر آید.» (۱)

«نیت» و «اخلاص نیت»

اشاره

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحثهای اخلاقی سخن از «نیت» و «اخلاص نیت» به میان آورده اند و این دوا را از یکدیگر جدا ساخته اند؛ نیت را چیزی و اخلاص نیت را چیزی دیگر شمرده اند؛ ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده اند و مباحث خلوص نیت را در بحث نیت آورده اند، به گونه ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است.

برای تفکیک این دو، می توان چنین گفت: منظور از «نیت» همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه های مادی.

بدیهی است کار هنگامی به ثمر می رسد که انسان با اراده قوی و خلل ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود؛ تحصیل دانش، تجارت، زارعت، کارهای تولیدی، کارهای اجتماعی و سیاسی و

خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می‌رسد که با تردید و دو دلی آغاز نشود؛ و این در صورتی ممکن است که انسان قبلاً روی برنامه‌ای که می‌خواهد انجام دهد مطالعه کافی داشته باشد؛ از منافع کار و نتایج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملاً مطلع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گامهای استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند.

در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله نیز اراده و نیت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی‌رسند، و با برخورد به اندک مانعی از راه می‌مانند؛ اصولاً اراده ضعیف نیروی انسان را نیز تضعیف می‌کند و بعکس اراده قوی تمام نیروها و استعدادهای درون را بسیج می‌نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می‌آورد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به «عزم» شده است و پیامبران

(۱). معراج السعاده، چاپ جدید، صفحه ۷۰۳ (با کمی تلخیص)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۷

بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان «اولوا العزم» نامیده شده‌اند. «۱»

قرآن خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ (نخست با یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکل بر خدا کن!» (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹)

در مورد حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا؛ ما از آدم پیمان گرفته بودیم (که نزدیک درخت ممنوع نشود و فریب شیطان را نخورد) ولی او فراموش کرد، و عزم و اراده محکمی (برای وفای به

در روایات اسلامی نیز اشارات قابل ملاحظه ای به این معنی شده است:

از جمله، در یکی از دعاهای ماه رجب از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ ارَادِهِ يَخْتَارُكَ بِهَا وَقَدْ نَجَاكَ بِعَزْمِ الْإِرَادَةِ قَلْبِي مِنْ بَخْوَبِي مِى دَانِم كِه بَرْتَرِين زَاد وَ تَوْشِه رِهْرَوَان رَاه تَو، اراده محکمی است که تو را به وسیله آن برگزیند، و دل من با اراده محکم به مناجات تو پرداخته است.» (۲)

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِمْ فَمَنْ صَيَّحَتْ نِيَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ، وَ مَنْ قَصَّرَتْ نِيَّتُهُ قَصَّرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصَّرَهُ؛ خداوند به قدر نیتهای بندگانش به آنها کمک می کند، کسی که نیت صحیح و اراده محکمی داشته باشد، یاری خداوند برای او کامل خواهد بود، و کسی که نیتش ناقص باشد به همان اندازه یاری الهی در حق او کم خواهد شد.» (۳)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَا ضَعُفَ يَدُنْ عَمَّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ؛ هنگامی که نیت محکم و قوی باشد، بدن (از پذیرش کارهای سخت و سنگین در راه وصول به مقصود) ضعیف و ناتوان نخواهد شد.» (۴)

(۱). در مقایسه اللغه آمده است که «عزم» در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است (از آنجا که به هنگام تصمیم گیری قاطع گویی انسان چیزی را می برد و جدا می کند به آن عزم گفته شده است).

(۲). محدث قمی در مفاتیح در اعمال ماه رجب این دعا را از اقبال ابن طاووس نقل

کرده است.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۰۵، حدیث ۱۴

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۸

این حدیث بخوبی نشان می دهد که تصمیم و عزم راسخ در کارها چگونه قدرت و توان جسمی را بالا می برد و به انسان نیرو و توان می بخشد.

یکی از دیگر از معانی «نیت» تفاوت انگیزه ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان است؛ مثلاً، انسانی که به جهاد می رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان گونه که ممکن است نیت او یاری آئین حق و دفع ظلم ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد.

در هر دو صورت در ظاهر حرکت واحدی انجام می گیرد، حرکت به سوی میدان جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد.

روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیت خود را روشن سازد و اصلاح کند.

سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیت خود توجه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی الله است یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق می باشد.

حدیث معروف *أَنَّهَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ* اشاره به همین معنی است، چرا که دقت در ذیل حدیث، مفهوم و معنی آن را روشن می سازد؛ در بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است که فرمود: «*أَنَّهَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ أَنَّهَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهَاجَرَتْهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ*

مَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصَيِّرُ بِهَا أَوْ امْرَأَةً يَتَرَوَّجُهَا فَهَاجِرَةٌ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ؛ ارزش اعمال بستگی به نیتها دارد و بهره هر کس از عملش مطابق نیت اوست، کسی که به خاطر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کند، هجرت به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است. و کسی که به خاطر رسیدن به مال دنیا یا به دست آوردن همسری، هجرت کند بهره اش همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است. «(۱)»

حدیث «عَلَى قَدْرِ النَّيِّهِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَطِيَّةٌ؛ عطایای الهی به اندازه نیت انسان است.» «(۲)»

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱- در پاورقی های بحار الانوار آمده که این حدیث، مورد اتفاق همه علمای اسلام است. سپس به کلام بخاری در صحیحش در کتاب الایمان، صفحه ۲۳ اشاره می کند.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۵۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۶۹

که از علی علیه السلام نقل شده می تواند اشاره ای به این معنی یا معنی سابق باشد.

*** از مجموع آنچه در این بحث آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هر کار و رسیدن به مقصود- مخصوصاً در کارهای مهم- تصمیم و عزم راسخ و استحکام نیت و قوت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی حاصل یا کم حاصل است.

آنها که می خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار را شروع کنند؛ و با توکل بر خداوند بزرگ پیش بروند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که قوت و قدرت اراده که در بالا

به آن اشاره شد چگونه به دست می آید؟

پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکر در نتایج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را بخوبی بشناسد و از اهمیت آن آگاه و با خبر باشد، با اراده ای قوی و عزمی استوار در این راه گام می نهد.

هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضائل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی الله نمی باشد، و هر لحظه از این هدف مهم غافل شود، عقب گرد و سقوط او آغاز خواهد شد، هر اندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گامهای او، در این راه استوارتر خواهد بود.

در یک جمله باید گفت: اراده های قوی، از معرفت کامل و توجه به اهمیت هدف سرچشمه می گیرد.

اخلاص

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم گیری تنها خدا باشد و بس.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۰

ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصدی باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه های الهی است.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین علیهم السلام سخن از اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام

هر عملی بدون اخلاص نیت بی ارزش است. این از یک سو.

از سوی دیگر، مسأله اخلاص از مشکلترین کارها شمرده شده به گونه ای که تنها اولیاء اللّٰه و بندگان خاصّ خدا به اخلاص کامل می رسند، هرچند اخلاص در هر مرحله ای محبوب و مطلوب است.

بهتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگیهای خاصّی دارد از نظر بگذرانیم:

در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آنها را با تعبیرات گوناگون و پرمعنی توصیف و تمجید می کند، از جمله:

۱- در آیه ۵ سوره بینه می خوانیم: «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را پرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!»

با توجه به این که دین مفهوم گسترده ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می شود، و با توجه به این که ضمیر در «ما اُمرُوا» به همه پیروان مذاهب آسمانی برمی گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستوره‌های الهی به همه آنها است، اهمّیت این موضوع کاملاً روشن می شود، این تعبیر نشان می دهد که همه دستوره‌های الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می گیرد.

۲- در جای دیگر همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۱

لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران ناخشنود باشند.»
(سوره غافر، آیه ۱۴)

۳- در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می دهد: «قُلْ ان ی امرت ان اعْبُدَ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ؛ بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم!»
(سوره زمر، آیه ۱۱)

از این آیات و آیات متعدّد دیگر که همین معنی را می رساند بخوبی استفاده می شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکن آن است.

درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را با مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیده می شود:

۱- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می کند: «وَ لَا غُوبِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ - اَلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ؛ من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلصت را!»

این تعبیر نشان می دهد که موقعیت بندگان مخلص آن چنان تثبیت شده است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است.

۲- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پاداش فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: «وَ مَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - اَلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِينَ؛ شما جز به آنچه انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه ای میان اعمال و جزای آنها نیست، و بر سر خوان

نعت الهی بی حساب پاداش می گیرند.»

۳- در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند!)

۴- در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است؛ می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - الْأَعْبَادَ لِلَّهِ الْمُخْلِصِينَ؛ منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا!»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۲

۵- در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: «كَذَلِكَ لِنُضِيفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ؛ این چنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.»

در این که میان «مخلص» و «مخلص» («خالصان» و «خالص شدگان») چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است؛ ولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هرگونه آلودگی به شرک و انگیزه های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند؛ اما «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربّانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند.

توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است:

گونه ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می شود، و توان بر طرف ساختن آن را

دارد، و در این راه می کوشد و تلاش می کند و موفق به اخلاص نیت و عقیده و عمل می شود.

اما گونه ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد؛ همان گونه که در روایت معروف نبوی وارده شده: «أَنَّ الشُّرَكَ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى صَيْفَاهِ سَوْدَاءٍ فِي لَيْلِهِ ظُلْمَاءٍ؛ شَرَكٌ (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک!» (۱)

در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صَبَّ الْعُبُورِ گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می مانند؛ اما گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او ببینند، و این مَخْلَصان را مَخْلَص کند.

هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وساوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۳

اظهار عجز می کند.

اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می گیرد، و طبعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند.

این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید:

«قَدْ اخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَ؛ یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است).» (۱)

به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی چنین آمده است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتِخْلَصَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنُبُوتِهِ وَ رِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمَشْرُوفَةِ الطَّيِّبَةِ ... مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله اخْتَصَّه لِلنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ بِالرِّسَالَةِ؛ در این هنگام خداوند بزرگ محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید.» (۲)

و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان علیهم السلام روایت شده می خوانیم: «وَجَدْتُ ابْنَ آدَمَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنْ احْتَبَّهُ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُهُ، خَلَصَهُ وَ اسْتِخْلَصَهُ وَ الْأَخْلَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِدُوِّهِ؛ فرزندم آدم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، وگرنه او را در برابر شیطان، رها می سازد.» (۳)

کوتاه سخن این که: مسأله خلوص و اخلاص در نیت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

(۲). بحار، جلد ۱۴، صفحه ۵۲۰.

(۳). بحار، جلد ۵، صفحه ۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۴

از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ثَلَاثٌ

لَا يُغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ اخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمِهِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللَّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند):

خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن. «۱»

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است:

«الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ يُؤَدِّعُهُ قَلْبٌ مَنْ أَحْبَبْتَهُ مِنْ عِبَادِي؛ اخلاص یکی از اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می گذارم.» «۲»

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَشْرَفُ نِهَائِيهِ؛ اخلاص با ارزشترین مقامی است که انسان به آن می رسد.» «۳»

۴- و در تعبیر بلند دیگر می فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ؛ اخلاص برترین مقام ایمان است.» «۴»

۵- و در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: «فِي إِخْلَاصِ الْأَعْمَالِ تَنَافَسَ أَوْلَاؤُا النَّهْيِ وَ الْأَلْبَابِ؛ رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است.» «۵»

۶- این مسأله تا آنجا اهمیت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می شمرد و می فرماید: «بِالْإِخْلَاصِ تَتَفَاوَضُ الْمَرَاتِبُ الْمُؤْمِنِينَ» «۶» ۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرفی می کند و می فرماید:

«غَايَةُ الْيَقِينِ الْإِخْلَاصُ» «۷» ۸- اخلاص بقدری اهمیت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب

(۱). محجّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵- حدیث بطور کامل در خصال شیخ صدوق، باب الثلاثه، صفحه ۱۶۷، نیز آمده است.

(۲). محجّه البيضاء، جلد

(۳). تصنیف الغرر، صفحه ۱۹۷، رقم ۳۸۹۴.

(۴). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۰.

(۵). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۱۳.

(۶). میزان الحکمه، ماده خلص جلد ۱، صفحه ۷۵۴.

(۷). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۰۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۵

نجات انسان می گردد، چنان که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «اَخْلَصُ قَلْبِكَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ» (۱) «۹- اخلاص تا آن حد اهمیت دارد که علی علیه السلام آن را عبادت مقربان درگاه خدا می شمرد، و می گوید: «الْاَخْلَاصُ عِبَادَةُ الْمُقَرَّبِينَ.» (۲) «۱۰- این بحث دامنه دار را با حدیث جالب دیگری از علی علیه السلام به پایان می بریم که فرمود: «طُوبَى لِمَنْ اَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَا، وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ اذْنَاهُ وَ لَمْ يَخْزَنْ صِدْرَهُ بِمَا اَعْطَى غَيْرَهُ؛ خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه می بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با آنچه می شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود.» (۳)

حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجّه البیضاء در این زمینه چنین می نویسد: «حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلی پاک باشد»، قرآن مجید می فرماید: «وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسِيتُكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ؛ در وجود چهارپایان برای شما درسهای عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و

گوارا به شما می نوشانیم. «۴»

«شیر خالص آن است که نه رگه های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غلّ و غش باشد؛ تبت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد.» «۵»

در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه های

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۷۵ ذیل حدیث ۱۵.

(۲). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۲۵ (رقم ۷۱۸).

(۳). اصول کافی، جلد، صفحه ۱۶.

(۴). سوره نحل، آیه ۶۶.

(۵). المحجّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۸ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۶

مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «أَنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ مَابَلَّغَ عِبْدُ حَقِيقَةَ الْأَخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبُّ أَنْ يُحَمِّدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ؛ هر حقیقتی نشانه ای دارد، هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر اعمال الهی اش بستانید.» «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَارْبَعَةٌ؛ يَسْلِمُ قَلْبُهُ، وَ تَسْلِمُ جَوَارِحُهُ، وَ يَدُلَّ خَيْرُهُ وَ كَفَّ شَرُّهُ؛ اما علامت مخلص چهار چیز است: قلبش تسلیم خداست، همچنین اعضایش تسلیم فرمان اوست، خیر خود را در اختیار مردم می گذارد و شرّ خود را باز می دارد.» «۲»

۳- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَا يُكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ الْيَهُ، فَجِئِنْدِ يَقُولُ هَذَا

خَالِصٌ لِي فَيَتَقَبَّلُهُ بِكَرَمِهِ؛ هیچ عبادت کننده ای حق عبادت خدا را به جا نمی آورد، مگر این که از تمام مخلوقات چشم بردارد و متوجه او شود؛ در این هنگام، خداوند می فرماید: این برای من خالص شده است؛ پس به کرمش او را می پذیرد.» (۳)

۴- و بالاخره امام صادق علیه السلام جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می فرماید: «ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَبْدٍ اجَلَ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ؛ خداوند متعال نعمتی بزرگتر از این به بنده ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد.» (۴)

اکنون با توجه به اهمیت فوق العاده اخلاص، و تأثیر عمیق آن در پیمودن راه حق، و وصول به مقامات عالیه قرب الی الله، این سؤال پیش می آید که اخلاص را چگونه می توان به دست آورد؟

بی شک اخلاص نیت همیشه برخاسته از ایمان و یقین و عمق معارف الهیه است؛ هر قدر یقین انسان به توحید افعالی خدا بیشتر باشد و هیچ مؤثری را در عالم هستی، جز ذات

(۱). بحار، جلد ۶۹، صفحه ۳۰۴.

(۲). تحف العقول، صفحه ۱۶.

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۱.

(۴). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۷

پاک او شناسد، و همه چیز را از او و از ناحیه او و به فرمان او بداند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است؛ زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی بیند که برای او کار کند.

این حقیقت در روایات اسلامی در عبارات کوتاه و پر معنایی منعکس

است: امام علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیثی می فرماید: «الْأَخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ؛ اخلاص میوه درخت یقین است.» (۱)
و از آنجا که عبادت به مقتضای واعظید رَبِّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ یکی از اسباب یقین می باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «الْأَخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است.» (۲)

و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سرچشمه های یقین است، و یقین چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ اخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ میوه علم، اخلاص عمل است.» (۳)

و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی علیه السلام به سرچشمه های اخلاص چنین اشاره شده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می باشد؛ و کمال توحید او اخلاص است.» (۴)

موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی

(۱). غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۳۰ (شماره ۹۰۳).

(۲). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۷ (شماره ۴۴۴).

(۳). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۶۱ (شماره ۵۵).

(۴). نهج البلاغه، خطبه ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۸

ضعیف تر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می کنند.

بعضی از مراحل ریا کاری

و آلودگی نیت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می یابد؛ مثل این که شیطان در نماز گزار نفوذ می کند و می گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است!

گاه این وسوسه های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می شود؛ مثلاً، می گوید: تو انسان برجسته ای و مردم به تو نگاه می کنند، اگر نماز و اعمال را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی خبر گاه تسلیم چنین وسوسه ای می شود، و در درّه هولناک ریا سقوط می کند.

گاه وسوسه های شیطان از این هم پیچیده تر و پنهان تر است؛ مثل این که به نماز گزار می گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریا کار است، و به این ترتیب او را وادار می کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریا کاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر. «۱»

براستی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن رهایی نمی یابد.

در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات

اخلاص آمده است:

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْإِخْلَاصَ مَنْ يَغْلِبُهُ الْهَوَىٰ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟» (۲)

در حقیقت، عمده ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می سازد.

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۳۳.

(۲). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۵۳، شماره ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۹

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «قَلِيلٌ الْأَمَالِ تَخْلُصُ لَكَ الْأَعْمَالُ؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!» (۱)

این نکته حائز اهمیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیت به نماز بر می خیزی مستحبات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبدا آلوده ریا گردی. و بسیار دیده ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبات مؤکدی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده اند.

و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق

می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.» (۲)

این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانباترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می شود، آثار فوق العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است.

در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَا اخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ ارْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی سازد مگر این که چشمه های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش

(۱). غرر الحکم، حدیث ۲۹۰۶.

(۲). سوره بقره، آیه ۲۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۰

جاری می شود.» (۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْاِخْلَاصِ تَسْتَنِيرُ الْبَصَائِرُ؛ به هنگام تحقق اخلاص، چشم بصیرت انسان نورانی می شود.» (۲) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «فِي اخْلَاصِ النَّيِّاتِ نَجَاحُ الْأُمُورِ؛ در اخلاص نیت پیروزی در کارها است.» (۳)

این نکته روشن است که هر قدر نیت خالصتر باشد به باطن کارها اهمّیت بیشتری داده می شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حدّ اعلی خواهد بود؛ به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیت آلوده به ریا

باشد به ظاهر بیش از باطن اهمّیت داده می شود و کارها و برنامه ها توخالی می گردد و همین امر سبب شکست است.

و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «لَوْ خَلَصَتِ النَّيِّاتُ لَزَكَّتِ الْأَعْمَالُ؛ اگر نیّات خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد.» (۴)

ریا کاری

اشاره

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند.

ریا کاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر ردائل در روح و جان انسانهاست. ریا کاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می دارد.

ریا کاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست.

(۱). عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۶۹؛ بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۴۲.

(۲). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۹۰، شماره ۱۲.

(۳). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۴، شماره ۶۸.

(۴). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۰۳، شماره ۱۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۱

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را بررسی می کنیم.

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (سوره بقره، آیه ۲۶۴)

۲- فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (سوره كهف، آیه ۱۱۰)

٣- اِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ يُخَادِعُوْنَ اللّٰهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ

وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (سوره نساء، آیه ۱۴۲)

۴- وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَمَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لِأَبَائِهِمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (سوره نساء، آیه ۳۸)

۵- وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يُصِئِدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (سوره انفال، آیه ۴۷)

۶- فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَآؤْنَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (سوره ماعون، آیات ۴ تا ۷)

ترجمه:

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند!

۲- پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۲

۳- منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.

۴- و آنها کسانی هستند

که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او باشد بد همنشین و قرینی دارد.

۵- و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.

۶- پس وای بر نمازگزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می کنند، همان کسانی که ریا می کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند!

شرح و تفسیر

در نخستین آیه، منت گذاردن و آزار دادن و ریا کردن در یک ردیف شمرده شده و همه آنها را موجب بطلان و نابودی صدقات (و اعمال نیک) معرفی می کند بلکه تعبیراتی از این آیه نشان می دهد که شخص ریا کار ایمان به خدا و روز آخرت ندارد؛ می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید!» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْاَذَى) سپس این گونه افراد را به کسی تشبیه می کنند که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می نماید و به خدا روز رستاخیز ایمان ندارد! (كَالَّذِی یُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ)

در ذیل آیه، مثال بسیار گویا و پر معنایی برای این گونه اشخاص زده و می فرماید:

«مثل (کار) او همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد (و

بذرهایی در آن افشانده شود) و رگبار باران بر آن فرود آید (و همه خاکها و بذرها را با خود بشوید و با خود ببرد) و آن را صاف (و خالی از همه چیز رها سازد)!! «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۳

این گونه اشخاص (به یقین) «از کاری که انجام داده اند بهره ای نمی گیرند و خداوند کافران را هدایت نمی کند!» (لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لِيَهْدِيَ الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)

در این آیه تلویحاً یک بار ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت معرفی کرده و یک بار به عنوان قوم کافر، و اعمال آنها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می شمرد چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریاکاری پاشیده شده که هیچ گونه آمادگی برای رشد و نمو ندارد. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ریاکاران خودشان همانند قطعه سنگی هستند که قشر نازکی از خاک بر آن است و هیچ گونه بذر مفیدی را پرورش نمی دهد؛ آری! قلب آنها همچون سنگ و روحشان نفوذ ناپذیر و اعمالشان بی ریشه و نیاتشان آلوده است.

جالب این که در آیه ای که پشت سر این آیه در همان سوره بقره آمده است اعمال خالصان و مخلصان را به باغی پر برکت تشبیه می کند که بذر و نهال صالح در آن کاشته شده و باران کافی بر آن می بارد و نور آفتاب از هر سو به آن می تابد و نسیم باد از هر طرف به آن می وزد و میوه و ثمره آن را مضاعف می سازد.

*** در دومین آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله

را مخاطب قرار داده و دستور می دهد مسأله توحید خالص را به عنوان اصل اساسی اسلام به مردم برساند؛ می فرماید: «بگو من بشری همچون شما هستم (تنها امتیاز من این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است» (قُلْ أَنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ)

سپس نتیجه گیری می کند که بر این اساس، اعمال باید از هر نظر خالص و خالی از شرک باشد و می فرماید: «پس هر کس امید به لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد!» (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)

به این ترتیب، شرک در عبادت، هم اساس توحید را ویران می سازد و هم اعتقاد به معاد را؛ و به تعبیر دیگر، گذرنامه ورود در بهشت جاویدان عمل خالص است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۴

قابل توجه این که در شأن نزول این آیه آمده است که مردی به نام «جُنْدَب بن زُهَير خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد من کارهایم را برای خدا به جا می آورم و هدفم رضای اوست اما هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند مسرور و شاد می شوم؛ پیامبر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ وَلَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَلَا يَقْبَلُ مَا سُورِكَ فِيهِ؛ خداوند پاک است و جز عمل پاک را نمی پذیرد و عملی که غیر او در آن شرکت داده شود مقبول او نخواهد بود!» سپس آیه فوق نازل شد. «۱»

در شأن نزول دیگری آمده است که مردی خدمتش عرض کرد: «من جهاد فی سبیل الله را دوست دارم و

در عین حال دوست دارم مردم موقعیت مرا در جهاد بدانند.» در این هنگام آیه فوق نازل شد. «۲»

شبهه همین معنی در مورد انفاق در راه خدا و صله رحم نیز نقل شده است «۳» و نشان می دهد که آیه بالا بعد از سؤالات گوناگون در مورد اعمال آلوده به اهداف غیر خدائی نازل شده است و ریا کار به عنوان مشرک و کسی که ایمان محکمی به آخرت ندارد، معرفی گردیده است.

در حدیث دیگری نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ صَيَّمِي يُرَائِي فَقَدْ اشْرَكَ وَ مَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ اشْرَكَ وَ مَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ اشْرَكَ ثُمَّ قَرَأَ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ ...؛ کسی که نماز را به خاطر ریا بخواند مشرک شده و کسی که روزه را برای ریا به جا آورد مشرک شده و کسی که صدقه و انفاق را برای ریا انجام دهد مشرک شده سپس آیه: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ ... را تلاوت فرمود.» «۴»

*** در سومین آیه، ریا را یکی از اعمال منافقان شمرده می فرماید: «منافقین می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز می ایستند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند!» (انَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ اِذَا قَامُوا اِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤْنَ النَّاسَ

(۱). تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹

(۲) تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹

(۳) تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۱۰۹

(۴). الدر المنثور (طبق)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۵

وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا

این نکته قابل توجه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریاکاری نیز شکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می باشد چرا که ظاهر عمل الهی و باطن آن شیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء

برنامه منافقان باشد.

*** در چهارمین آیه، اعمال ریائی را هم‌ردیف عدم ایمان به خدا و روز قیامت و همنشینی با شیطان شمرده می فرماید: «آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خداوند و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین اوست بد قرینی انتخاب کرده است» (وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا).

به این ترتیب، ریاکاران دوست شیطان و فاقد ایمان قاطع به مبدأ و معاد هستند.

*** در پنجمین آیه، خداوند مسلمانان را از همسویی با کفار که اعمالشان ریاکارانه و از روی هوا پرستی و خود نمائی بوده است نهی می کند، می فرماید: «مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود به خاطر هواپرستی و غرور و خودنمائی در برابر مردم بیرون آمدند! و مردم را از راه خدا باز می داشتند و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (کامل) دارد.» (وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يُصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ)

طبق قرائنی که در آیه موجود است بتصدیق مفسران، آیه اشاره

به حرکت سپاهیان قریش به سوی میدان بدر است که به هنگام خارج شدن از مکه آلات لهو و لعب و بعضی از خوانندگان و شراب همراه خود آوردند حتی اگر دم از بت پرستی می زدند آنهم ریاکارانه و عملاً برای جلب نظر بت پرستان بود.

بعضی از مفسران نیز گفته اند از آنجا که بدر یکی از مراکز تجمع و از بازارهای عرب بود

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۶

و در عرض سال گاهی در آنجا اجتماع می کردند، ابوجهل مخصوصاً وسائل عیش و نوش را با خود برد و هدفش این بود که از همه کسانی که با آنجا آشنا بودند زهر چشم بگیرد.

به هر حال قرآن مؤمنان را از این گونه کارها نهی می کند و به آنها دستور می دهد که با رعایت تقوا و اخلاص بر همه مشکلات غلبه کنند و سرنوشت ریاکاران هوسباز و بی تقوا را در میدان بدر فراموش نمایند.

*** در آخرین آیه مورد بحث، باز هم از ریاکاری به بیان دیگری نکوهش می کند و می فرماید: «وای بر نمازگزارانی که نماز را به دست فراموشی می سپارند و از آن غفلت می کنند، آنها که ریا می کنند و مردم را از ضروریات زندگی باز می دارند» (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرْأُونَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ).

تعبیر به «ویل» در قرآن مجید در ۲۷ مورد آمده است و غالباً در مورد گناهان بسیار سنگین و خطرناک است. به کار بردن، این تعبیر در مورد ریاکاران نیز حکایت از شدت زشتی عمل آنها می کند.

از آنچه در آیات بالا- آمد زشتی این گناه و خطرات آن برای سعادت انسان آشکار می شود و بخوبی روشن می گردد که یکی

از موانع مهم تهذیب نفس و پاکی قلب و روح همین ریاکاری است که نقطه مقابل آن خلوص نیت و پاکی دل است.

ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق العاده به این مسأله اهمیت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه ای از آن در ذیل اشاره می شود:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الرِّيَاءَ وَالشَّهْوَةَ الْخَفِيَّةَ؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است!» (۱)

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۷

ظاهراً منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه های مخفی ریاکاری است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَذْنَى الرِّيَاءِ شِرْكٌ؛ کمترین ریا شرک به خداست.» (۱)

۳- باز از همان حضرت آمده است که فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فِيهِ مَقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ؛ خداوند عملی را که ذره ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند!» (۲)

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است «أَنَّ الْمُرَائِيَّ يُنَادِي عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِيَّ ضَلَّ عَمَلُكَ وَ حَيْطَ اجْرُكَ اذْهَبَ فَخُذْ اجْرُكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ روز قیامت شخص ریا کار را صدا می کنند و می گویند ای فاجر! ای حيله گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر!» (۳)

۵- یکی از اصحاب می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: «إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشُّرْكَ، أَمَّا أَنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صَمًا وَلَا شَمْسًا وَلَا

قَمَرًا وَلَا حَجْرًا، وَلَكِنَّهُمْ يُرَاءُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ مَنْ بَرَّامْتَمَّ مِنْ شَرِكٍ وَچند گانه پرستی بیمناکم! بدانید آنها بت نخواهند پرستید و نه خورشید و ماه و قطعات سنگ را، ولی در اعمالشان ریا می کنند (و از این طریق وارد وادی شرک می شوند).» (۴)

۶- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: **إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصِيَّعُ عَدُوَّ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ** فإذا صَيَّعَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِّ بْنِ أَنَّهُ لَيْسَ أَيَّامِي أَرَادَ بِهَا؛ فرشته عمل بنده ای را با شادی به آسمان می برد هنگامی که حسنات او را به بالا می برد خداوند عز و جل می فرماید آن را در جهنم قرار دهید، او عمل خود را به نیت من انجام نداده است!» (۵)

۷- باز در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: **«يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنِّي اغْنَى الشُّرَكَاءِ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا ثُمَّ اشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَهُوَ لِلَّذِي اشْرَكَ بِهِ دُونِي؛** خداوند سبحان می فرماید: من بی نیازترین شریکانم، هر کس عملی بجا آورد و غیر مرا

(۱ و ۲ و ۳ و ۴). محبّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱.

(۵). کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۸

در آن شریک کند من از او بیزارم، و این عمل از آن کسی است که شریک قرار داده نه از آن من!» (۱)

این هفت حدیث پر معنی و تکان دهنده که همه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است بخوبی نشان می دهد گناه ریا به قدری عظیم است که چیزی با آن برابری نمی کند و این

به خاطر آثار بسیار بدی است که ریا در فرد و جامعه و در جسم و روح انسان ایجاد می کند.

از امامان معصوم علیهم السلام احادیث تکانهنده ای دیده می شود، از جمله:

۸- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از جدش نقل می کند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَحْبُثُ فِيهِ سِرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عِلَائِيَّتُهُمْ، طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ مَا بِهِ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يَخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَعْظُمُهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زَمَانِي بِرِ مَرْدَمِ فَرَا مِي رَسْدِ كِه بَاطِنِ أَنَهَا آلُودِه وَ ظَاهِرِشَانِ زِيَا اِسْتِ، وَ اِيْنِ بِه خَاطِرِ طَمَعِ دَرِ دُنْيَا مِي بَاشْدِ، هِرْ كَزِ اَنچِه رَا نَزْدِ پَرُورْدِ گَارِشَانِ اِسْتِ اِرَادِه نَمِي كَنَنْدِ، دِيْنِ اَنَهَا رِيَا اِسْتِ، وَ خَوْفِ خُدَا دَرِ قَلْبِشَانِ نِيَسْتِ، خُدَاوَنْدِ مَجَازَاتِي فَرَا كِيْرِ بَرِ اَنَهَا مِي فَرَسْتِدِ وَ اَنَهَا هَمچُونِ فَرْدِ غَرِيْقِ اَوِ رَا مِي خُوَاَنْدِ وَلِي دَعَايِ اَنَانِ رَا اِجَابْتِ نَمِي كَنْد!» (۲)

۹- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «كُلُّ رِيَاءٍ شَرٌّ كَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَتْ ثَوَابُهُ لِلنَّاسِ وَ مَن عَمِلَ لِلَّهِ كَانَتْ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هِرِ رِيَايِي شَرِكِ اِسْتِ، هِرِ كَسِ بَرَايِ مَرْدَمِ عَمَلِ كَنْدِ پَادَاشِ اَوِ بَرِ مَرْدَمِ اِسْتِ، وَ هِرِ كَسِ بَرَايِ خُدَا عَمَلِ كَنْدِ ثَوَابِشِ بَرِ خُدَا اِسْت!» (۳)

۱۰- در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «الْمُرَائِي ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَ بَاطِنُهُ عَلِيلٌ...؛ رِيَا كَارِ ظَاهِرِ عَمَلِشِ زِيَا وَ بَاطِنِشِ زِشْتِ وَ بِيْمَارِ اِسْت!» (۴)

و نیز فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيمًا وَ ظَاهِرًا جَمِيلًا؛ چِه زِشْتِ اِسْتِ كِه بَاطِنِ

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۷، چاپ جدید.

(۲). کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۶.

(۳). همان مدرک، صفحه ۲۹۳.

(۴). امالی صدوق،

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۸۹

انسان خراب و بیمار و ظاهرش زیبا باشد! «۱»

و در این زمینه روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی بسیار فراوان است.

فلسفه تحریم ریا

شاید افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکانه‌دهنده نگاه می‌کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشتناک آن در شگفتی فرو روند و تصوّرشان این باشد که اگر عمل انسان خوب باشد چه فرق می‌کند نیت او هر چه می‌خواهد باشد، فرض کنید انسانی بیمارستان، مسجد، جاذّه و پل یا مانند اینها برای رفاه مردم بسازد، نیتش هر چه باشد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیتشان هر چه می‌خواهد باشد.

ولی این اشتباه بسیار بزرگی است؛ زیرا اولاً، هر عملی دارای دو نوع تأثیر است:

تأثیری در خود انسان می‌گذارد، و تأثیری در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می‌سازد و از مقام والای توحید دور می‌شود و در قعر درّه شرک پرتاب می‌گردد؛ مردم را وسیله عزّت و احترام خود می‌بیند و قدرت خدا را به دست فراموشی می‌سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاسد بی‌شمار اخلاقی در می‌آورد.

ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خدماتی که به ظاهر انجام داده و قصد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می‌شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست کند و اهمّیتی به باطن عمل نمی‌دهد و چه بسا

این امر سبب می شود که آن اسباب رفاه تبدیل به اسباب عذاب برای مردم گردد و لطمه های جبران ناپذیری از آن ببینند.

به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه ای عادت به ریاکاری و تظاهر کند همه چیز او از محتوا تهی می شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می گردد و همه جا به ظاهر سازی قناعت می کنند، دنبال خیر و سعادت

(۱). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۴۹، شماره ۲۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۰

جامعه نیستند بلکه به سراغ چیزی می روند که ظاهر جالبی داشته باشد، و این طرز کار، ضربات هولناکی بر جامعه وارد می کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

نشانه های ریاکاران

بسیاری از افراد بعد از مطالعه و بررسی احادیث بالا و مانند آن که شدیدترین تعبیرات را درباره ریاکاران دارد در تشخیص موضوع ریا گرفتار و سوسه می شوند، البته جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چرا که نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می دهد بعداً می فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که درباره یکی از مؤمنین پیشین نقل می کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صف اول می ایستاد، یک روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چرا که مردم او را در صفوف آخر می بینند، باید همیشه در صف اول باشد!

ولی افراط و تفریط در این مسأله مانند همه مسائل، اشتباه و خطاست، باید از

علامات ریاضی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است.

علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند؛ از جمله، مرحوم فیض کاشانی در «محجّه البیضاء» سؤالی به این صورت طرح می‌کند: «اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟»

سپس به پاسخ این سؤال پرداخته می‌گوید: «این امر نشانه‌هایی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه‌تر و مقبول‌تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غبطه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر).

«نشانه دیگر این که اگر بزرگان و شخصیتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکند، و همه مردم را به یک چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجه آن عالم و اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود).

«نشانه دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۱

خوشحال نباشد.» «۱»

بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیارهائی است که در روایات اسلامی آمده است؛ از جمله:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُرَائِي فَارْبَعَةٌ: يَحْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ آخِذٌ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحِيدَهُ وَ يَحْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمُحْتَمِدَةِ وَ يُحْسِنُ سَدِّ مَتَهُ بِجُهْدِهِ؛ أَمَّا عَلَامَةُ رِيَائِي فَأَرْبَعٌ: يَحْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ آخِذٌ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحِيدَهُ وَ يَحْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمُحْتَمِدَةِ وَ يُحْسِنُ سَدِّ مَتَهُ بِجُهْدِهِ؛ أَمَّا عَلَامَةُ رِيَائِي فَأَرْبَعٌ: يَحْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ آخِذٌ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحِيدَهُ وَ يَحْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمُحْتَمِدَةِ وَ يُحْسِنُ سَدِّ مَتَهُ بِجُهْدِهِ؛ أَمَّا عَلَامَةُ رِيَائِي فَأَرْبَعٌ: يَحْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ آخِذٌ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحِيدَهُ وَ يَحْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمُحْتَمِدَةِ وَ يُحْسِنُ سَدِّ مَتَهُ بِجُهْدِهِ»

است: هنگامی

که کسی نزد اوست تلاش می کند اعمال الهی انجام دهد و هنگامی که تنها شد در انجام عمل کسل است! و در تمام کارهایش اصرار دارد مردم از او مدح و ستایش کنند، و سعی می کند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد.» (۲)

۲- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیرات جالب دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است فرمود:

«لِلْمُرَائِي أَرْبَعٌ عِلَامَاتٍ: يَكْسِبُ إِذَا كَانَ وَخِدَهُ وَيَنْشُطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ وَيَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا اثْنَى عَلَيْهِ وَيَنْقُصُ مِنْهُ إِذَا لَمْ يُثْنَى عَلَيْهِ؛

ریا کار چهار علامت دارد:

اگر تنها باشد اعمال خود را با کسالت انجام می دهد،

و اگر در میان مردم باشد بانشاط انجام می دهد،

هرگاه او را مدح و ثنا گویند بر عملش می افزاید،

و هرگاه ثنا نگویند از آن می کاهد!» (۳)

شبهه همین معنی از لقمان حکیم نیز نقل شده است. (۴)

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۰۰.

(۲). تحف العقول، صفحه ۱۷.

(۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۱۸۰.

(۴). خصال (مطابق نقل میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۲۰ چاپ جدید).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۲

خلاصه، هر کاری که با انگیزه بهتر نشان دادن عمل در انظار مردم صورت گیرد، سبب نفوذ ریا در عمل است و این انگیزه را هر چند مرموز باشد از دوگانگی برخوردار انسان به اعمالی که در خلوت و جلوت انجام می دهد می توان دریافت.

این مطلب به اندازه ای ظریف و مرموز است که گاه انسان برای فریب وجدان خود اعمال خود را در خلوت بسیار جالب انجام می دهد تا خود را قانع کند که در اجتماع نیز همان گونه انجام

دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است.

امّا همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مسأله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می شوند به این عنوان که می ترسیم عمل ما ریائی باشد.

در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن با خیر شوند و از آن مسرور گردند در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی زند. «۱»

از اینجا روشن می شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده اند در یک مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کارهایی است که بزرگان همیشه انجام می داده اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی شود، مشروط به این که انگیزه اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد.

در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می دهد که انسان می تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه های الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند.

در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق «سِرّاً وَعَلَانِيَةً» یعنی بخشش در پنهان و آشکار یا «سِرّاً وَ جَهْرًا» که

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱، ابواب مقدمه العبادات، باب ۱۵، صفحه ۵۵.

(۲). بقره- ۲۷۴؛ رعد- ۲۲؛ ابراهیم- ۳۱؛ نحل- ۷۵؛ فاطر- ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۳

اصولاً قسمتی از عبادات اسلامی بطور آشکار انجام می شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم با شکوه حج خانه خدا و تشییع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن؛ درست است که باید انگیزه در تمام اینها الهی باشد ولی اگر گرفتار وسوسه شود همه این اعمال را ترک می کند و این نیز ضایعه بزرگی است.

طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریا کاری، مانند همه اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چیز است:

نخست توجه به علل و ریشه های آن برای خشکانیدن و نابود کردن آنها، و سپس مطالعه در پیامدهای آن برای آگاه شدن از عواقب دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق مذموم است.

گفتیم ریشه ریا همان «شرك افعالی» و عدم توجه به حقیقت توحید است.

اگر پایه های توحید افعالی در درون جان ما محکم شود و بدانیم عزت و ذلت و روزی و نعمت به دست خداست و دلهای مردم نیز در اراده و اختیار اوست هرگز به خاطر جلب رضای این و آن اعمال خود را آلوده به ریا نمی کنیم!

اگر به یقین بدانیم کسی که با خداست همه چیز دارد، و کسی که از او جداست فاقد همه چیز است، و به مصداق «انْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ انْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بر

دارد هیچ کس نمی تواند شما را یاری کند!» (۱)

و اگر به این حقیقت قرآنی توجه کنیم که تمام عزت نزد خدا و به دست خداست:

«اَيَّبْتُغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می ریزند می خواهند عزت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همه عزت‌ها از آن خداست!» (۲)

آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۶۰.

(۲). سوره نساء، آیه ۱۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۴

جلب توجه مردم و کسب و جاهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند!

بعضی از علمای اخلاق گفته اند ریشه اصلی ریاکاری حبّ جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذمت و نکوهش آنها، و طمع ورزیدن به آنچه در دست مردم است.

سپس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل الله می زنند که انسان گاه به جهاد می رود برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می رود تا او را به ترس و جبن متهم ن سازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می گذارد! تنها کسی می تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظمت آئین حق و دفاع از دین خدا پیکار کند.

این از یک سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریاکاری بیندیشد که:

ریا همچون آتش سوزانی است که در خرمن اعمال انسان می افتد و همه را خاکستر می کند؛

نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می دهد بلکه گناه عظیمی است که مایه روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است.

ریا همچون موریانه ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می کند و بر سر صاحبش ویران می سازد.

ریا کاری نوعی کفر و نفاق و شرک است.

ریاکاری شخصیت انسان را در هم می کوبد و آزادگی و حریت و کرامت انسانی را از او می گیرد و بدبختترین مردم در قیامت ریاکارانند!

توجه به این حقایق، اثر باز دارنده مهمی بر ریاکاران دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که پنهان کردن نیتهای آلوده به ریا، برای مدت طولانی ممکن نیست، و ریاکاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می شوند و از لا به لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیت آنها فاش می شود، و ارزش خود را نزد خاص و عام از دست می دهند؛ توجه به این معنی نیز اثر باز دارنده مهمی دارد.

لذتی که از عمل خالص و نیت پاک به انسان دست می دهد با هیچ چیز قابل مقایسه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۵

نیست، و همین امر برای خلوص نیت کافی است.

بعضی از علمای اخلاق گفته اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در را بر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند.

ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن

نیز

آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟

این سؤال است که بسیاری از خود می کنند که بعد از انجام یک عبادت خوب احساس نشاط می کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسخ آن این است که اگر سرچشمه نشاط توفیقی باشد که خدا به او داده و نورانیت و روحانیتی باشد که از ناحیه عبادات در وجود انسان حاصل می شود هیچ منافاتی با خلوص نیت ندارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل نمی شود مشروط به این که مقدار یا کیفیت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد.

این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است:

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری انجام داده و دیگری آن را می بیند و صاحب عمل خوشحال می شود، آیا این معنی با خلوص نیت منافات دارد؟

فرمود: لا بأس، ما من ائید الا و هو یحب ان یتظهر له فی الناس الخیر اذا لم یکن صینع ذلک لذلک!؛ اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۶

آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد. «۱»

در حدیث دیگر می خوانیم که «ابو ذر» شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش (به قصد قربت) انجام می دهد و مردم او را دوست

می دارند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می شود.» (۲)

تفاوت ریا و سمعه؟

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن این که در میان ریا و سمعه چه تفاوتی وجود دارد؟ و آیا هر دو با خلوص نیت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟!

در جواب عرض می کنیم: «ریا» آن است که عمل را طوری انجام دهد که دیگران ببینند و از این طریق کسب و جاهت و موقعیت برای عمل کننده حاصل شود، ولی «سمعه» آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعداً به گوش مردم برسد و موقعیتی در جامعه برای او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهی دارد منتها یکی از طریق مشاهده به اطلاع مردم می رسد، و دیگری از طریق شنیدن و اشتهار و در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیت در میان این دو نیست.

ولی اگر سمعه را این چنین تفسیر کنیم که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته بعداً که مردم از آن آگاه می شوند و او را می ستایند شاد و خوشحال می شود، این حالت به یقین موجب بطلان عمل نخواهد شد.

و هرگاه عملی را با قصد قربت انجام دهد و بعد به این فکر بیفتد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کند تا کسب موقعیت کند (و این کار را ریای بعد از عمل می نامند) موجب بطلان عمل نمی گردد هرچند ارزش کار او را بسیار پائین می آورد و از نظر اخلاقی

موجب انحطاط است.

بعضی از بزرگان فقهاء چگونگی ورود ریا را در عمل انسان به ده صورت ترسیم کرده اند:

نخست این که، انگیزه او بر عمل فقط ارائه به مردم باشد که قطعاً عمل او باطل است.

دوم این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا و آن نیز موجب بطلان عمل می شود.

سوم این که، تنها در بعضی از اجزاء واجب عمل خود قصد ریا کند مثل این که رکوع یا سجود نماز واجب را به قصد ریا انجام دهد این نیز موجب بطلان عمل است هر چند محلّ تدارک آن جزء باقی باشد، به همین جهت ریا را تشبیه به باطل شدن وضو هنگام نماز کرده اند، هر چند احتیاط آن است که جزء ریائی را دوباره به جا آورد و بعد از پایان، نماز را اعاده نماید.

چهارم این که، در بعضی از اجزاء مستحبّ مانند قنوت قصد ریا کند و آن را نیز موجب بطلان عمل دانسته اند.

پنجم این که، اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی (مانند مسجد) به جا می آورد که انگیزه الهی ندارد، آن هم موجب بطلان عمل است.

ششم این که، در مورد زمان عمل، ریا می کند؛ مثلاً، اصل نماز بقصد خداست اما انجام آن در اوّل وقت به نیت ریا می باشد آن هم مانند ریای در مکان موجب فساد عمل است.

هفتم این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف عمل قصد ریا دارد؛ مثل این که انجام نماز را با جماعت یا با حالت خضوع و خشوع به قصد ریا باشد هر چند نسبت به اصل نماز به راستی قصد خدا

دارد، آن هم موجب بطلان عمل است؛ زیرا این ویژگیها از اصل عمل جدا نیست و به تعبیر دیگر این اوصاف با موصوف خود متحد می باشد.

هشتم این که، اصل عمل به نیت خداست اما مقدمات آن جنبه ریائی دارد؛ مثل این که نماز را در مسجد به قصد خدا به جا می آورد ولی حرکت به سوی مسجد به قصد ریا است، بسیاری از فقهاء این نوع ریا را موجب بطلان عمل نمی دانند زیرا مقدمات ریائی خارج از عمل بوده است، و قاعده فقهی نیز همین را اقتضا می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۸

نهم این که، بعضی از اوصاف بیرونی را به نیت ریا انجام می دهد، مثل این که اصل نماز را به قصد خدا انجام می دهد ولی انداختن تحت الحنك را به قصد ریا، این نوع ریا هر چند کار زشت و مذمومی است ولی موجب بطلان اصل عمل نمی شود. (۱)

دهم این که انجام عمل فقط برای خداست ولی اگر مردم او را ببینند خوشحال می شود بی آن که هیچ تأثیری در کیفیت انجام عمل داشته باشد این قسم نیز موجب بطلان عمل نیست بلکه در حقیقت ریا محسوب نمی شود، زیرا ریا آن است که انگیزه ای برای عمل شود.

در اینجا به پایان بحث ریا می رسیم هر چند در اینجا مباحث دیگری نیز وجود دارد ولی برای پرهیز از اطاله سخن از آن صرف نظر می کنیم.

سکوت و اصلاح زبان

اشاره

در بسیاری از روایات درباره این دو مسأله بحث شده و اهمّیت فوق العاده ای برای هر دو بیان گردیده است، و از نظر علمای اخلاق نیز این دو دارای اهمّیت ویژه ای هستند، تا آنجا که آنها معتقدند سالکان راه حق بدون

رعایت سکوت و بدون حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می شوند به جایی نمی رسند، هرچند در ریاضتهای بدنی و روحانی و انجام انواع عبادات کوشا باشند.

به تعبیر دیگر: کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی الله توجّه به این دو موضوع است و آنها که در این دو مرحله وامانند از وصول به مقاصد عالیّه محروم خواهند شد.

با این اشاره به اصل بحث باز می گردیم و به بررسی آیات و روایات در این زمینه می پردازیم.

سکوت در آیات قرآن مجید

در دو مورد از آیات قرآن مجید مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح

(۱). توجّه داشته باشید استحباب تحت الحنک در نماز ثابت نیست، آنچه در روایات معتبر آمده است مربوط به تمام حالات است و آن نیز در شرایط فعلی شبهه لباس شهرت دارد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۲۹۹

شده است.

نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام می خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زائیدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فراگرفته بود که حساب نداشت، مخصوصاً از این که نوزادش متولد شود و رگبار تهمتهای مردم بی ایمان متوجّه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد؛ در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می دهد غمگین مباش پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود

تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و امروز با احدی سخن نمی گویم (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا - فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا - وَ هَزِيءَ إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا - فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَاَمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ احِدًا؛ فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ اَكَلَمَ الْيَوْمَ اَنْسِيًّا) «۱» در این که این ندا کننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته اند ولی به گفته علامه طباطبائی در «المیزان» تعبیر به «مِنْ تَحْتِهَا» (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح علیه السلام دارد، افزون بر این ضمیرهایی که در آیه وجود دارد غالباً به حضرت مسیح علیه السلام بر می گردد، و مناسب است که ضمیر در «نادی» نیز به او بر گردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجه ما است این است که دستور به نذر سکوت، یک دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی (جبرئیل) ابلاغ شده باشد یا به وسیله حضرت مسیح علیه السلام و می دانیم نذر همواره به کاری تعلق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» - حد اقل - در آن امت یک عمل الهی بود،

(۱). سوره مریم، آیات ۲۳ تا ۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۰

و از تعبیر آیه چنین بر می آید که نذر سکوت برای مردم آن زمان یک کار شناخته

شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته ام ظاهراً کسی بر این کار او ایراد نگرفت.

این احتمال نیز داده شده است که روزه او از آب و غذا و کلام بوده نه تنها سکوت.

البته روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجّاد، علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم «وَصَوْمُ الصُّمِّ حَرَامٌ؛ روزه سکوت حرام است!» (۱)

همین معنی در حدیث دیگری در وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نیز آمده است (۲)

در حدیث دیگری نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَلَا صِيَامَ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ؛ روزه سکوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!» (۳)

البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحَدَهُ أَنْ مَرِيَمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا إِيَّيْ صِيَمْتًا فَاحْفَظُوا السِّتْرَ وَغُضُّوا أَبْصَارَكُمْ...؛ روزه تنها از غذا و نوشیدنیها نیست (مگر نمی بیند که) مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستید زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید!» (۴)

به هر حال، از مجموع آیه و روایاتی که در تفسیر آن آمده اهمیت سکوت و ارزش آن ظاهر می شود.

در آیه ۱۰ همین سوره (مریم)

اشاره دیگری به اهمّیت سکوت دیده می شود آنجا که در داستان «زکریّا» علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که مژده تولّد حضرت «یحیی» علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه ای کرد، (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً) و به او وحی شد که: نشانه تو

(۱). وسائل الشّيعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحريم صوم الصمت.

(۲). وسائل الشّيعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحريم صوم الصمت.

(۳). وسائل الشّيعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحريم صوم الصمت.

(۴). نور الثّقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۱

آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زیانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زیانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا).

درست است که در این آیه تحسین یا مذمتی از سکوت نیست، ولی همین اندازه که آن را به عنوان یک آیت الهی برای «زکریّا» قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد.

همین معنی در سوره آل عمران، آیه ۴۱ نیز آمده است که «زکریّا» پس از شنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته ای همچون یحیی علیه السلام) تقاضای آیت و نشانه ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت (قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا).

بعضی از مفسران احتمال

داده اند که خود داری زکریا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این که زبان او بی اختیار جز با ذکر خدا باز نمی شده؛ و به تعبیر دیگر، او مأمور به روزه سکوت در آن سه روز بود.

«فخر رازی» این قول را از «ابو مسلم» نقل می کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی می شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست؛ زیرا زکریا در خواست آیه و نشانه ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلف.

به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده است.

سکوت در روایات اسلامی

اهمیت «صیمت» (سکوت) در روایات اسلامی بازتاب بسیار گسترده ای دارد، و نکته های دقیق و ظریفی درباره آن بیان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبیرات جالبی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۲

تشریح شده است، که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می شود.

۱- در زمینه تأثیر سکوت در تعمیق تفکر و استواری عقل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَيُّمًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقَى الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می کند، و مؤمن کمتر سخن می گوید و بسیار عمل می کند، و منافق بسیار سخن می گوید

و کمتر عمل می کند.» (۱)

۲- در حدیث دیگری در همین زمینه از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكِّرِ الصَّمْتُ؛ نشانه عاقل فکر کردن و نشانه فکر کردن، سکوت نمودن است.» (۲)

۳- در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «اَكْثَرُ صَمْتِكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَ يَسْتَنْرِقُ قَلْبُكَ وَ يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ؛ بسیار خاموشی برگزین تا فکرت زیاد شود، و عقلت نورانی گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند!» (۳)

از این روایات بخوبی استفاده می شود که رابطه دقیق میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می کند، این نیروها متمرکز می گردد، و فکر و اندیشه را به کار می اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می شمردند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می گویند.

۴- از بعضی از روایات استفاده می شود که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله، در مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابو ذر می خوانیم: «ارْبَعٌ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، الصَّمْتُ وَ هُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ...؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می باشد...» (۴)

(۱). بحار الأنوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۰۰.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۶۶۷، شماره ۱۰۸۲۵.

(۴). میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۰۵.

۵- از بعضی از احادیث استفاده می شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «كَانَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا تَكْثِرِ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يَكْثُرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ؛ حضرت مسیح علیه السلام می فرمود؛ جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویند، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می گویند دل‌هایی پر قساوت دارند ولی نمی دانند!» (۱)

۶- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است؛ فرمود: «إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ أَنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت می آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است.» (۲)

این که می فرماید: سکوت محبت می آورد به خاطر این است که بسیاری از رنجشها و عداوتها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می شود، و سکوت انسان را از آن نجات می دهد.

۷- سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا! سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از

طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فَاصْمْتُ لِسَانِكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ سکوت اختیار کن جز از نیکیها» و در پایان افزود:

«هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد.» (۳)

۸- بی شک یکی از آثار مثبت سکوت، آراسته شدن به زیور وقار است. همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الصَّمْتُ يَكْسِبُكَ الْوَقَارَ، وَ يَكْفِيكَ مَثْوَاهُ الْأَعْيَادِ؛ سکوت لباس وقار بر تو می پوشاند و مشکل عذر خواهی را از تو بر می دارد!» (۴)

شخصی که زیاد سخن می گوید؛ اشتباهات فراوانی دارد که هم از ابهت او می کاهد، و هم او را وادار به عذر خواهی مکرر می کند.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، (باب الصَّمْتُ وَ حِفْظُ اللَّسَانِ، حدیث ۱۱).

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

(۴). غرر الحکم، شماره ۱۸۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۴

۹- همین معنی به شکل گویاتری در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است، فرمود: «أَنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ بِلَاغَةٌ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعَثَارِ؛ اگر در سخن گفتن، بلاغت بوده باشد، در سکوت سلامت از لغزشهاست!» (۱)

از این حدیث استفاده می شود که سکوت حتی بر سخنان بلیغ گاهی برتری دارد!

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام حسن علیه السلام پایان می دهیم هرچند در این زمینه احادیث فراوان دیگری باقی مانده که ذکر همه آنها را از روشی که در این مباحث داریم دور می سازد؛ فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ أَنْ كُنْتَ فَصِيحًا؛ سکوت یاور خوبی است در بسیاری

رفع یک اشتباه

آنچه در بالا درباره اهمّیت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیت و ابّهت و وقار، و عدم نیاز به عذرخواهی های مکرّر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است.

هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پرگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلم است.

مگر نه این است که نعمت بیان به صورت بزرگترین نعمت در سوره الرّحمن بعد از نعمت آفرینش انسان شمرده شده است، و یکی از بزرگترین افتخارات نوع بشر داشتن

(۱). غرر الحکم، شماره ۳۷۱۴.

(۲). میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۵

زبان گویا و قدرت بر تکلم است.

بسیاری از عبادات بزرگ مانند نماز، مراسمی از حج، تلاوت قرآن و اذکار، به وسیله زبان انجام می شود:

امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبیه غافل، و راهنمایی به سوی حقّ و عدالت، و بسیاری از شؤون تعلیم و تربیت به وسیله زبان انجام می گیرد؛ هیچ دانشمند و صاحب فکری نمی گوید در این گونه موارد باید سکوت کرد. آنچه مایه بدبختی انسان و بازداشتن او از تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است سخنان

اضافی و به اصطلاح «فضول الکلام» است؛ بنابراین، باید از هر گونه افراط و تفریط در این مسأله شدیداً پرهیز کرد.

امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام در این باره سخنی دارد، که سخن آخر و قول فصل است و حقّ مطلب را بخوبی ادا فرموده است.

کسی از آن حضرت پرسید: آیا سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام در جواب فرمود:

«لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَلَماً مِنَ الْآفَاتِ فَالْكَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّكُوتِ. قِيلَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: إِذَا نَزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ، أَمَّا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ، وَ لَا اسْتَحَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّكُوتِ وَ لَا اسْتَوْجِبَتْ وِلَايَتَهُ بِالسُّكُوتِ وَ لَا تَوَقَّيْتُ النَّارَ بِالسُّكُوتِ أَمَّا ذَلِكَ كُلُّهُ بِالْكَلَامِ، مَا كُنْتُ لِأَعْدَلَ الْقَمَرِ بِالسُّكُوتِ أَنْكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَ لَسْتُ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ»؛ هر کدام از این دو آفاتی دارد، هر گاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد ای پسر رسول خدا چگونه است این مطلب؟ فرمود: این به خاطر آن است که خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی شود، همه اینها به وسیله کلام و سخن به دست می آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی کنم، حتی هنگامی که می خواهی فضیلت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۶

سکوت را بگویی با کلام آن را بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با

بی شک «سکوت» و «سخن گفتن» هر کدام جایی و مقامی دارد و هر یک از آنها دارای جنبه های مثبت و جنبه های منفی است، و بی شک جنبه های مثبت سخن گفتن فزونتر از جنبه های منفی آن است؛ ولی از آنجا که جنبه های مثبت سخن گفتن هنگامی آشکار می شود که انسان در مراحل تهذیب نفس توفیق کافی یافته باشد؛ به همین دلیل کسانی را که در آغاز راهند بیشتر توصیه به سکوت می کنند، و بعد از کسب سلطه بر هوای نفس و به اصطلاح مالک زبان شدن، مأمور به سخن گفتن و هدایت مردم می شوند.

در اینجا معیار روشنی داریم، هر گاه ما سخنانی را که در شبانه روز می گوئیم روی یک نوار ضبط کنیم و بعد با دقت و سختگیری و خالی از تعصب به بررسی آن پردازیم مشاهده می کنیم که از میان صدها یا هزاران کلمه که در طول یک شبانه روز از ما صادر شده، مقدار کمی از آن مربوط به اهداف الهی یا حوائج زندگی و ضروریات حیات می باشد و بقیه فضول کلام و سخنان اضافی است که در لا به لای آن احیاناً مطالب ناروا و گناه آلود یا سخنان مشکوک و مشتبه می باشد.

هدف از سکوت مبارزه با انبوه فضول کلام و سخنان اضافی و بی هدف، و احیاناً بی معنی یا گناه آلود است.

این نکته نیز شایان توجه است که «صمت» و «سکوت» هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می شود؛ به این معنی که، سکوت ترک کلام بطور مطلق است، ولی «صمت»

به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند (تَرَكَ مَا لَا يَغْنِيهِ) و آنچه برای سالکان الی الله و راهیان راه خدا و علاقه مندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر «صمت» است نه «سکوت». (دَقَّتْ كُنَيْد)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۷

اصلاح زبان

اشاره

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمّیت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمّیت فوق العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین دریچه روح است.

به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لا به لای گفته های او ظاهر می شود. جالب این که اطباء پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می کردند، و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاہهای درون شمرده می شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می کردند.

در مورد مسائل اخلاقی و فکری نیز همین امر صادق است؛ زبان می تواند تابلویی برای

کشف انواع مفاسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که آلودگی زبان می تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد.

روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمّیت خاصی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمّی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می شمردند.

در حدیث معروفی که در لا به لای کلمات قصار مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده این حقیقت منعکس شده است؛ آنجا که می فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید، چرا که شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته شده است.» (۱)

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۸

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی و استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند.» (۱)

با این اشاره به اصل سخن باز می گردیم، و بحث را در چهار محور آغاز می کنیم:

۱- اهمّیت زبان به عنوان یک نعمت بزرگ الهی

۲- رابطه نزدیک اصلاح زبان با اصلاح روح و فکر و اخلاق

۳- آفات زبان

۴- اصول کلی جهت مبارزه با آفات زبان

در محور اوّل، قرآن مجید در دو آیه از سوره «بلد» و «الرحمن» حقّ سخن را ادا کرده است.

در سوره بلد، آیه ۸ تا ۱۰، می خوانیم: «الْمَ نَجْعَلُ لَهُ عَيْنَيْنِ - وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ - وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ؛ آیا برای او (انسان)

دو چشم قرار ندادیم- و یک زبان دو لب؟- و او را به خیر و شرف هدایت نمودیم!»

آیات فوق در مقام بیان بزرگترین نعمتهای الهی است، نعمت چشم و زبان و لبها، نعمت هدایت، و معرفت خیر و شر.

براستی زبان از شگفت‌انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین برعهده دارد که بر عهده هیچ یک از اعضاء بدن نیست؛ علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می‌کند و در جویدن نقش مهمی دارد و مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می‌دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می‌گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می‌دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است!

گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم و این عضو بسیار ظریف و آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت فوق العاده در زبان نبود که خود

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۷ محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۰۹

را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می‌آمد!

اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملاً جاروب و تمیز می‌کند.

ولی از همه مهتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می‌گیرد.

جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته می‌شود، نه ملالی به آن دست می‌دهد، و نه هزینه ای دارد.

از آن عجیب تر، مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به عنوان یک عنایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می تواند جمله بندی های نامحدودی در اشکال بی شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوع خود ترتیب دهد.

اضافه بر این، آن چنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است؛ و با گذشت زمان، بر آن نیز افزوده می شود.

با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟

شایان توجه این که: در آیات بالا نعمت «لبها» را در کنار زبان قرار داده چرا که از یک سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می شود، و وسیله مؤثری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در کنار یکدیگر.

و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «خداوند متعال به انسانها می گوید: یا ابن آدم ان نازعک لسانک فی ما حرمت علیک فقد اعنتک بطبقتین فاطبق؛ ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!»^(۱)

(۱). مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ ذیل آیه مورد بحث. و نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۸۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۰

در آغاز سوره الرحمن (آیات ۱ تا ۴) نیز تعبیر بسیار مهمی درباره نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر

نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می دارد و می فرماید: «الرَّحْمَنُ - عَلَّمَ الْقُرْآنَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؛ خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت.»

به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می کند.

اگر نقش بیان را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها و پیدایش و گسترش تمدنهای در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی توانست دانشها و تجربیات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد.

بی شک اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعه انسانی به قهقرا باز می گردد.

بیان، ابزاری دارد و نتیجه ای، که ما به خاطر عادت کردن به سخن گفتن هر دو را ساده می پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهم و بی نظیر.

زیرا از یک سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، هوای فشرده در ریه ها، تارهای صوتی را به صدا در می آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می آید به وسیله ابزار فوق در اشکال و اندازه های مختلف بریده و چینش پیدا می کند

و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می دهد.

وضع لغات که پایه اصلی سخن گفتن است و برحسب انواع نیازهای مادی و معنوی صورت می گیرد، خود داستان عجیبی دارد که اگر تعدّد زبانها را (که به گفته بعضی از دانشمندان هم اکنون بالغ بر سه هزار زبان در دنیا داریم در نظر بگیریم) پیچیدگی و اهمّیت

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۱

این موضوع روشتر می شود، بویژه این که می دانیم که این عدد نیز نقطه پایانی زبانهای بشری نیست و با گذشت زمان لغات تازه و زبانهای دیگری تدریجاً به وجود می آید.

به هر حال، نعمت بیان از مهمترین و شگفت انگیزترین نعمتها و مواهب الهی است که آسایش و آرامش و پیشرفت و تکامل انسانها رابطه بسیار نزدیکی با آن دارد.

این مسأله در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد، از جمله در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَا الْإِنْسَانُ لَوْ لَا اللِّسَانَ إِلَّا صُورَةٌ مُّمَثَّلَةٌ، أَوْ بِهِمَةٌ مُّهْمَلَةٌ!؛ اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چیزی جز یک مجسمه یا حیوان رها شده در بیابان!» (۱)

امام در این گفتار پر معنی حقّ مطلب را درباره اهمّیت زبان بیان کرده و می فرماید آنچه انسان را از حیوانات ممتاز ساخته است همین نعمت زبان اوست.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ؛ تمام زیبایی انسان در زبان است!» (۲)

همین معنی به تعبیر دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ وَ الْكَمَالُ فِي الْعَقْلِ؛ زیبایی انسان در زبان اوست، و کمال او در عقل اوست!» (۳)

این احادیث را با حدیث دیگری از امام

امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: «أَنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ، وَحَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ الْخِطَابِ، وَنَاطِقٌ يَرُدُّ بِهِ الْجَوَابَ، وَشَافِعٌ يُدْرِكُ بِهِ الْحَاجَةَ، وَوَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الْأَشْيَاءَ، وَآمِرٌ يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَوَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ، وَمُعَزِّتٌ تَسْكُنُ بِهِ الْأَخْزَانَ، وَحَاضِرٌ (حَامِدٌ) تُجَلَى بِهِ الضَّغَائِنُ وَ مُوْتِقٌ تَلَدُّ بِهِ الْأَسْمَاعُ؛

در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می کند:

شاهدی است که از درون خبر می دهد.

و داوری است که حق و باطل را از هم جدا می سازد.

و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می گوید.

(۱). غرر الحکم، شماره ۹۶۴۴.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۴.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۸۰، حدیث ۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۲

و شفاعت کننده ای است که سبب وصول به نیازها است.

و توصیف کننده ای است که اشیاء را معرفی می کند.

و امیری است که به نیکیها دعوت می نماید.

و واعظی است که از قبیح باز می دارد.

و تسلی دهنده ای است که غمها با او فرو می نشیند.

و ستایشگری است که زنگار کینه ها را از دلها پاک می کند.

و هنرمندی است که گوشها به سبب او لذت می برند. «۱»

و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از «محبّالبيضاء فی تهذيب الاحياء» می رویم:

او در آغاز سخن تحت عنوان «کتاب آفات اللسان» چنین می گوید: «زبان از نعمتهای بزرگ الهی، و از لطائف و شگفتیهای صنعت اوست، جرمش کوچک و طاعت و جرمش بزرگ است، چرا که کفر و ایمان با شهادت زبان شناخته می شوند و این دو نهایت

طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و مظنون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می گوید، و به اثبات و نفی درباره آن می پردازد.

«این خاصیتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چرا که چشم غیر از رنگها و صورتها را نمی بیند، و گوش جز صداها را نمی شنود، و دست تنها با اجسام سرو کار دارد؛ و به همین ترتیب سایر اعضاء بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حدّ و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکیها وسیع و در شرّ و بدیها گسترده تر است، هر کس زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانی وارد می سازد و به لبه پرتگاه آتش می راند.» «۲»

رابطه زبان با فکر و اخلاق

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه لای کلمات هر کس بخوبی

(۱). کافی، جلد ۸، صفحه ۲۰، حدیث ۴.

(۲). المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۳

می توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمّد صلی الله علیه و آله گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصی است به گونه ای که با توجه به کلماتی که بر زبان جاری می شود می توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد،

و با استفاده از همین رابطه از قدیم ترین ایام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیت، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می کنند.

در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می خوانیم: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می داند.»

به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاص آن است؛ یا اعراب غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه ها و تعبیرات دو پهلو یا مودیانه منافقان می توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی ببری!

در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می گوید: «لَحْنُ الْقَوْلِ بُغْضُهُمْ عَلَيَّ بَنِ ابِيطَالِبٍ، وَ كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بَنِ ابِيطَالِبٍ؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علی بن ابی طالب علیه السلام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می باشد). و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله از کینه توزی آنها با علی علیه السلام می شناختیم.»^(۱)

(۱). مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۶، ذیل آیه مورد بحث- مضمون این حدیث را بسیاری از معاریف اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند از

جمله «احمد حنبل» در کتاب «فضائل» و «ابن عبد البر» در «استیعاب»، و «ذهبی» در «تاریخ اول الاسلام» و «ابن اثیر» در «جامع الاصول» و غیر آنها.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۴

در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه این دو اشاره شده است از جمله:

۱- در حدیث معروفی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم:

«ما اضمَمَ احَدٌ شَیْئاً اَلَّا ظَهَرَ فِی فَلَائِةِ لِسَانِهِ وَ صِفَمَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می پرد، یا آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می گردد، آشکار می شود!» (۱)

این سخن که می تواند یکی از پایه های روانکاوی و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آینه تمام نمای روح آدمی است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: *الْاِنْسَانُ لُبُّهُ لِسَانُهُ؛ خلاصه وجود انسان در زبان اوست!* (۲)

۳- در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: *«قُلْتُ اَرَبَعًا، اَنْزَلَ اللّٰهُ تَصْدِیْقِیْ بِهَا فِی کِتَابِیْ، قُلْتُ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَاِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ، فَاَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ، قُلْتُ فَمَنْ جَهَلَ شَیْئاً عَادَاهُ، فَاَنْزَلَ اللّٰهُ، بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِیْطُوا بِعِلْمِیْهِ، وَ قُلْتُ فِیْمَهُ کُلُّ اَمْرِیْ مَا یُحْسِنُ، فَاَنْزَلَ اللّٰهُ فِی قِصِّهِ طَالُوْتَ اِنَّ اللّٰهَ اصْیَطْفَاہُ عَلَیْکُمْ وَ زَادَهُ بَشِیْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، وَ قُلْتُ الْقَتْلُ یُقِلُّ الْقَتْلَ، فَاَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ یَا اُولِی الْاَلْبَابِ؛ من چهار سخن (در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفتم و خداوند (این افتخار را به من داد که) تصدیق آن را در کتابش نازل*

فرمود؛ من گفتم (شخصیت) انسان زیر زبانش نهفته شده است و هنگامی که سخن بگوید ظاهر می شود، خداوند متعال در این زمینه چنین نازل فرمود: آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان می شناسی (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ «۳»); من گفتم هر کسی نسبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است؛ و خداوند نازل فرمود: بلکه آنها تکذیب کردند چیزی را که بر آن آگاهی نداشتند. (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ «۴»); من گفتم قیمت هر کسی به اندازه کار خوبی است که می تواند انجام دهد، و خداوند در قصه طالوت چنین نازل فرمود: خداوند او را از میان شما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۶.

(۲). بحار، جلد ۷۸، صفحه ۵۶

(۳). سوره محمد، آیه ۳۰.

(۴). سوره یونس، آیه ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۵

عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَهُ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ «۱»

؛ من گفتم کشتن سبب می شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم کشی است.)، خداوند چنین نازل فرمود: برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان عقل! (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ «۲» «۳» «۴» - در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: يُشَدُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرٍ بِمَا يَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ؛ آنچه بر زبان هر کس جاری می شود، دلیل بر میزان عقل اوست! «۴»

باز از همان امام بزرگوار علیه السلام جمله گویا و پر معنی دیگری در این زمینه وارد شده است آنجا که می فرماید: «إِيَّاكَ وَ الْكَلَامَ فِي مَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَ لَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنَّ قَوْلَكَ

يَدُلُّ عَلَى عَقْلِكَ وَ عِبَادَتِكَ تُبُوُّ عَنْ مَعْرِفَتِكَ؛ بر حذر باش از این که درباره چیزی سخن بگویی که راه و رسم آن را نمی دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خبر می دهد!» (۵)

کوتاه سخن این که، اهمّیت زبان و نقش بسیار حسّاس و مؤثر آن در ساخت شخصیت بشر و جامعه انسانی بقدری زیاد است که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ به همین دلیل، در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و آنچه در بالا آمد تنها بخشی از آن بود.

بدیهی است نعمتهای بزرگ الهی سرمایه عظیمی هستند که خطرات و آفات آن نیز به همان اندازه عظیم است؛ کوهها هر چه عظیم تر و بلندتر باشند برکات و آثار آنها بیشتر است؛ ولی به همان نسبت، سقوط از آنها نیز خطرناک تر می باشد.

معروف است: «در کنار کوههای بلند درّه های عمیق وجود دارد» و به همین ترتیب در کنار نعمتهای بزرگ خطرات بزرگی نهفته شده است. نیروی اتم اگر در مسیر سازندگی قرار گیرد دنیایی را می تواند آباد کند، و اگر مبدّل به بمبهای ویرانگر شود قادر است در مدّت کوتاهی جهان را به ویرانی کشاند و از همین جا دریچه ای به سوی آفات زبان می گشاییم.

(۱). سوره بقره، آیه ۲۴۷.

(۲). سوره بقره، آیه ۱۷۹.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۳.

(۴ و ۵). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۶

آفات اللسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله

آن انجام می‌گیرد و آثار مخربّی که در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می‌باشد.

محقق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّه البیضاء»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده؛ به این ترتیب:

۱- گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد).

۲- بیهوده گویی و پرحرفی

۳- گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

۴- جدال و مرء (منظور از «جدال» جزو بحث‌هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می‌شود، و «مرء» به معنی بحث‌هایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است).

۵- خصومت و نزاع و لجاج در کلام

۶- تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن

۷- بد زبانی و دشنام

۸- لعن کسی که مستحقّ لعن نیست

۹- غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می‌شود).

۱۰- مزاح و شوخی‌های رکیک و زشت

۱۱- سخریه و استهزای دیگران

۱۲- فاش کردن اسرار مردم

۱۳- وعده‌های دروغین

۱۴- دروغ و خبرهای خلاف گفتن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۷

۱۵- غیبت کردن

۱۶- سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب پیا کردن).

۱۷- نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذواللسانین گفته می‌شود؛ مثلاً، در پیش رو چیزی بگوید و در پشت سر چیز دیگری).

۱۸- مدح نا به جا و

ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند

۱۹- نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلافها است

۲۰- سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است

دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر:

۱- تهمت زدن

۲- شهادت به باطل

۳- خودستایی

۴- نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعه فحشاء، هر چند به عنوان ذکر احتمال باشد.

۵- خشونت در سخن و بی ادبی در کلام

۶- اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند).

۷- ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن

۸- مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست

۹- کفران و ناسپاسی با زبان

۱۰- تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف

شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی دهد بلکه موارد سی گانه فوق، قسمت عمده آن است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۸

ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان، گناهانی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده اند؛ مانند: اظهار فقر و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر

به رأی، و جاسوسی و امثال این امور که هر یک گناه مستقلی است؛ و گناه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود؛ و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی رسد؛ زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه رذائل اخلاقی مانند، ریا، حسد، تکبر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می توان با زبان مرتبط کرد.

گاه نیز آمده اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده اند و هر کدام را عنوان مستقلی شمرده اند، مانند تندی سخن با استاد، تندی سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها.

به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط بپرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمتی در اصل بحث ایجاد نمی کند.

اصول کلی برای دفع خطرات زبان

اشاره

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان بی شمار می گردد، و خرمن سعادت انسان را به آتش می کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حد اقل رسانید؟

از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی الله اموری استفاده می شود که ما آنها را به عنوان اصول کلی برای مبارزه با آفات زبان می آوریم:

۱- توجه جدی به خطرات زبان!

برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجه کامل به خطرات آن

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۱۹

لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زبانش باشد زیرا این عضو می تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلت و شقاوت بنشاند؛ اگر غافل شوی همچون حیوان دزنده غافلگیری، تو را می درد.

این معنی بطرز زیبایی در روایات اسلامی وارد شده است.

در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«اِذَا اضْيَبِحَ ابْنُ آدَمَ اضْيَبِحَتِ الْاَعْضَاءُ كُلُّهَا تَشِيَتُكْفِي اللِّسَانُ اِنِّي تَقُولُ اَتَّقِ اللّهَ فَاِنَّكَ اِنْ اَسِيْتَقَمْتَ اَسِيْتَقَمْنَا وَ اِنْ اَعْوَجَجْتَ اَعْوَجَجْنَا؛ هنگامی که فرزندان آدم صبح می کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می دهند و می گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به

در حدیث دیگری از امام علی ابن الحسین علیه السلام آمده است: «انَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ اضْيَبَحْتُمْ؟! فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ اِنْ تَرَكْنَا وَ يَقُولُونَ اللّٰهُ اللّٰهُ فَيُنَاشِدُوْنَهُ وَ يَقُولُونَ اِنَّمَا نُثَابُ وَ نُعَاقِبُ بِكَ؛ زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضاء بدن نظر می افکند و می گوید: صبح شما چگونه است؟ می گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می کنند) خدا را، خدا را، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می دهند و می گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می شویم!» «۲»

۲- سکوت

در بحثهای گذشته گفتار مشروحي درباره اهميت سکوت داشتيم و روايات زيادي در مورد اهميت سکوت نقل شده و در آيات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیديم؛ اين به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگويد لغزشهای او کمتر است،

(۱). محجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

(۲). کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵، حدیث ۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۰

و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود.

اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جایی می رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند.

باید توجه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست- زیرا بسیاری از مسائل مهم زندگی اعم از معنوی و مادی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق

سخن گفتن است - بلکه منظور از قَلَهُ الْكَلَامُ (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است.

به همین دلیل، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود؛ و کسی که خطا و لغزشش فراوان گردد، حیاء او کم می شود؛ و کسی که حیائش کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود؛ و کسی که ورعش کم شود، قلبش می میرد؛ و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود! «۱»

همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است «۲».

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ؛ سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است!» «۳»

۳- حفظ زبان

(نخست اندیشه کردن سپس گفتار)

اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطه ور می سازد!

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۴۹.

(۲). محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۶.

(۳). غرر الحکم، شماره ۲۱۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۱

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «انَّ

لِسَانَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَاءَ قَلْبِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ، ثُمَّ أَمَضَاهُ بِلِسَانِهِ، وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ إِمَامَ قَلْبِهِ، فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمَضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زَبَانُ الْإِنْسَانِ بِإِيمَانٍ فِي وَرَاءِ قَلْبِهِ أَوْ قَرَارٌ دَارِدٌ، هُنَّ كَامِي كِه اِرَادَه سَخْن كَفْتَن كَنْد، نَخْسْت دَر آن مِي اَنْدِشْد، سِپَس بَا زَبَانَش آن رَا اَمْضَا مِي كَنْد؛ وَلِي زَبَانُ مَنَافِقٍ دَر جَلْوِ قَلْبٍ اَوْسْت، هُنَّ كَامِي كِه تَصْمِيمٌ بِه كَفْتَن چِيزِي بَكِيرِد نَحْسْت آن رَا بَا زَبَانَش اَمْضَا مِي كَنْد وَ دَر آن نَمِي اَنْدِشْد!» (۱)

همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است.

و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام چنین می خوانیم: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَ فَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قَلْبُ نَادَانَ دَر دِهَانَ اَوْسْت، وَ دِهَانَ دَانَا دَر دَل اَوْ!» (۲)

بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب، یا در عقب آن، کنایه از تفکر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است.

راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که آیا این سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا!

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی

عليه السلام که جامع همه مباحث بالا است و بر دل انسان نور و صفا می پاشد پایان می دهیم، فرمود: «انْ احْبَبْتَ سَلَامَةَ نَفْسِكَ وَسَتَرَ مَعَايِبِكَ فَاقْلِلْ كَلَامَكَ وَاكْثِرْ صَمْتَكَ، يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَيَسْتَبْرِزُ قَلْبُكَ؛ اگر دوست داری از سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهای پوشیده بماند، کمتر سخن بگویی و بیشتر خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد!» (۳)

این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلی مربوط به

(۱). المحجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۵.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۴.

(۳). تصنیف غرر الحکم، صفحه ۲۱۶، شماره ۴۲۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۲

حفظ زبان؛ البته، درباره جزئیات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلی درباره اصول اخلاقی وارد آن می شویم، خواهد آمد.

خودشناسی و خدانشناسی

اشاره

یکی دیگر از گامهای نخستین در راه اصلاح نفس و تهذیب اخلاق و پرورش ملکات والای انسانی، خودشناسی است.

چگونه ممکن است انسان به کمال نفسانی برسد و عیوب خود را اصلاح کند و رذائل اخلاقی را از خود دور سازد در حالی که خویشتن را آن گونه که هست نشناخته باشد!

آیا بیمار تا از بیماری خود آگاه نگردد به سراغ طبیب می رود؟

آیا کسی که راه خود را در سفر گم کرده، تا از گمراهی خویش با خبر نشود به جستجوی دلیل راه بر می خیزد؟

آیا انسان تا از وجود دشمن در اطراف خانه اش

با خبر نشود، اسباب دفاع را آماده می سازد؟

به یقین پاسخ تمام این سؤالها منفی است، همین گونه آن کس که خود را نشناسد و از کاستیها و عیوب خویش با خبر نشود، به دنبال اصلاح خویش و بهره گیری از طیبان مسیحا نفس روحانی، نخواهد رفت.

با این اشاره به اصل مطلب باز می گردیم، و رابطه خودشناسی و تهذیب نفس و همچنین رابطه خداشناسی و تهذیب نفس را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- رابطه خود شناسی و تهذیب نفس

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می شود؟ دلیل آن روشن است زیرا:

اولاً: انسان از طریق خود شناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۳

اهمیت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نوحه ای از نفحات ریّانی است پی می برد؛ آری! درک می کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد!

تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و نابودی می کشانند که از عظمت آن بی خبرند.

ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه های شهوت و تضاد آنها با سعادت او پی می برد، و برای مقابله با آنها آماده می شود.

بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه ها بی خبر می ماند و شبیه کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، امّا او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می دارد.

ثالثاً: انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و

ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می برد و تشویق می شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد.

کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می کند.

رابعاً: هر یک از مفاسد اخلاقی ریشه هایی در درون جان انسان دارد، با خود شناسی، آن ریشه ها شناخته می شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می کند.

خامساً: از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قوی ترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حسیض رذائل و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۴

رسیدن به اوج قلّه فضائل است.

و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می سازد، و شاهد زندگی را در کام انسانها مبدّل به شرننگ می کند، به اهمیت خود شناسی و خود آگاهی برای زندگی انسانها بیشتر پی خواهیم برد.

در کتاب «اعجاز روانکاوی» نوشته «کارل میننجر» چنین آمده است: «خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و

انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می گردد و ما را به خاک سیاه می افکند؛ ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه های زندگی را متزلزل می کند.»^۱

در کتاب «انسان موجود ناشناخته» جمله ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می گوید: «بدبختانه در تمدن صنعتی شناخت انسان مورد توجه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتفافی بود ... اگر «گاليله» و «نیوتن» و «لاووازیه»، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقه های زیادی با آنچه امروز است می داشت.»^۲

و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می دهد که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند.»^۳

جمله:

(۱). اعجاز روانکاوی، صفحه ۶.

(۲). انسان موجود ناشناخته، صفحه ۲۲.

(۳). سوره حشر، آیه ۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۵

۲- خودشناسی در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده اثرات بسیار پر ارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هرگونه توضیح بی نیاز می سازد؛ از ۱- در حدیثی

از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛ كَسَى كَه خُود رَا بِشَنَاسَد، بَه سَعَادَت وَ رَسْتكَارِی بَزْرَك نَایِل شَدَه اسْت!» (۱)

۲- و در نقطه مقابل آن چنین می فرماید: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بُعِدَ عَنِ سَبِيلِ النَّجَاهِ وَ خَبِطَ فِي الضَّلَالِ وَ الْجَهَالَاتِ؛ كَسَى كَه خُود رَا نَشَنَاسَد، اَز طَرِیْق نَجَات دُور مِی شُود وَ دَر گَمراهی وَ جَهَل گَرفتار مِی آید!» (۲)

۳- در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا وَ نَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا؛ عَارِف حَقِیقِی كَسَى اسْت كَه خُود رَا بِشَنَاسَد، وَ (اَز قید وَ بند اسارت) آزاد سازد، وَ آن رَا اَز هَر چِیز كَه او رَا اَز سَعَادَت دُور مِی سازد پاك وَ پاكیزه كند!» (۳)

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است.

۴- باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ علیه السلام می خوانیم: «اَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةَ لِنَفْسِهِ اخَوْفُهُمْ لِرَبِّهِ؛ كَسَى كَه بَیْش اَز هَمه خُود رَا بِشَنَاسَد، بَیْش اَز هَمه، خُوف پَروردگار خُواهد داشت!» (۴)

از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسؤولیت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می شود.

۵- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهِدَهَا؛ وَ مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ اَهْمَلَهَا؛ كَسَى كَه خُود رَا بِشَنَاسَد، بَه جِهاد بَا نَفْس بَر مِی خِیزد وَ كَسَى كَه خُود رَا

(۱). غرر الحکم، حدیث ۹۹۶۵.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۹۰۳۴.

(۳). غرر الحکم، طبق المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۷۳.

(۴). غرر الحکم، حدیث ۳۱۲۶.

نشاند آن را رها می سازد!» (۱)

مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خود شناسی است.

۶- در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ؛ کسی که (در سایه خود شناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)!» (۲)

۷- همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش!» (۳)

از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می توان استفاده کرد، که یکی از پایه های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفه النفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ یک از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تأکید و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خود شناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند.

۳- خود شناسی وسیله خداشناسی است

۳- خود شناسی وسیله خداشناسی است

قرآن مجید با صراحت می گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که

او حَقِّ اسْتِ. (سَمَّ نُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (۴)

(۱). تفسیر المیزان (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۳، ماده معرفت، صفحه ۱۸۸۱).

(۲). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۰۹.

(۳). تحف العقول، کلمات قصار امام هادی علیه السلام.

(۴). سوره فصلت، آیه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۷

در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟

(وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) «۱» بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفه النفس» پایه «معرفه الله» است، آنجا که می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» «۲»

در تفسیر المیزان می خوانیم: «انسان هر قدر متکبر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور وا دارد، نمی تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشتن ندارد، چه این که اگر مالک خویشتن بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت ... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جاننش

نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر، در این مسأله نیست!

«بنابراین، انسان در هر مرحله ای از انسانیت باشد، به روشنی می بیند که مالک و مدبّر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می بیند.

«لذا بعضی گفته اند که آیه اشاره به حقیقتی می کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می یابد که در همه چیز از شئون حیات خود، نیازمند است- نیازمند به بیرون وجود خود- پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیت ما اعتراف کردند.» (۳)

به این ترتیب ثابت می شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش،

(۱). سوره ذاریات، آیه ۲۱.

(۲). سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

(۳). تفسیر المیزان جلد ۸، صفحه ۳۰۷. ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۸

سبب معرفه الله و شناخت خداست.

حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هر کس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت.» نیز ناظر به همین است.

این حدیث گاهی به صورت بالا، و گاه به صورت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علی علیه السلام و گاه از صحف ادریس، نقل شده است.

در بحار الانوار از کتاب ادریس پیامبر علیه السلام در صحیفه چهارم که صحیفه معرفت است چنین نقل شده: «مَنْ عَرَفَ الْخَلْقَ عَرَفَ الْخَالِقَ، وَمَنْ عَرَفَ الرَّزْقَ عَرَفَ الرَّازِقَ، وَ

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که مخلوق را بشناسد خالق را می‌شناسد، و کسی که رزق را بشناسد رازق را می‌شناسد، و کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می‌شناسد.» (۱)

به هر حال مضمون این حدیث در چند جای از بحار الانوار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا سایر معصومین علیهم السلام یا ادیس پیامبر علیه السلام نقل شده است و همچنین از امام علی بن ابی طالب علیه السلام در غرر الحکم. (۲)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ذکر این حدیث شریف می‌فرماید: «شیعه و سنی این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و این یک حدیث مشهور است.» (۳)

۴- تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده یا می‌توان گفت، از جمله:

۱- این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هر کس شگفتیهای ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت‌انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می‌شود؛ زیرا این نظم عجیب و

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۴۵۶- در جلد ۵۸ بحار، صفحه ۹۹، و جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳، این حدیث به عنوان کلام معصوم علیه السلام و در جلد ۲، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۷۹۴۶.

(۳). تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۶۹ (بحث روانی ذیل آیه ۱۰۵، سوره مائده).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۲۹

آفرینش شگفت‌انگیز نمی‌تواند از غیر مبدأ عالم و قادری، سرچشمه گرفته باشد.

بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه

اللَّهُ است.

۲- ممکن است این حدیث اشاره به «برهان وجوب و امکان» باشد، چرا که اگر انسان دقت در وجود خویش کند می بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگهایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به یک وجود مستقل و بی نیاز، یک لحظه امکان ادامه بقاء او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به کار می روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را بکلی از دست می دهند؛ (مثلاً، هنگامی که گفته می شود: «من از خانه به سوی مسجد رفتم» واژه «از» و «تا» بدون تکیه بر «خانه» و «مسجد»، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می بخشد.) و به این ترتیب هر کس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چرا که وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است.

۳- حدیث می تواند اشاره به «برهان علت و معلول» باشد؛ برای این که انسان هر گاه در وجود خویش کمی دقت کند می فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش (فی المثل پدر و مادر) می رود باز آنها را معلول علت دیگری می بیند، و هنگامی که سلسله این علت و معلول را پی گیری می کند، به اینجا می رسد که آنها نمی توانند تا بی نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می آید و

بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علت نخستین و به تعبیر دیگر علّه العلیل و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی می برد.

(۱). راجع به تسلسل، برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن جلد دوم، صفحه ۶ مراجعه کنید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۰

۴- این حدیث می تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می شود، و از «معرفه النفس» به «معرفه الله» می رسد، بی آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد.

۵- این حدیث می تواند ناظر به «مسأله صفات خدا» باشد، به این معنی که هر کس خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد؛ از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می برد؛ چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می برد، چه اگر او هم فانی می شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می برد. این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می فرماید: وَ كَمَالُ الْأَخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ؛ نهایت ایمان

خالصانه به خداوند آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد غیر از صفت است.» (۱)

۶- مرحوم علامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می کند و حاصل آن این است که:

«روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربوبیت خداوند می کند:

۱- از آنجا که روح مدبر بدن است می دانیم که جهان هستی مدبری دارد!

۲- از آنجا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد!

۳- از آنجا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست!

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۱

۴- از آنجا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است!

۵- از آنجا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه او بر مخلوقات است!

۶- از آنجا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست!

۷- از آنجا که انسان از حقیقت نفس آگاه نیست دلیل بر این است که احاطه به کُنه ذات خدا امکان ندارد!

۸- از آنجا که انسان محلی برای روح در بدن نمی شناسد دلیل بر این است که خدا محلی ندارد!

۹- از آنجا که روح را نمی توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست!

۱۰- و از آنجا که روح و نفس آدمی دیده نمی شود دلیل بر این است که

خالق روح قابل رؤیت نیست!» (۱)

۷- تفسیر دیگری که برای این حدیث به نظر می‌رسد این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی‌تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی‌تواند حقیقتاً بشناسد.

ولی تفسیر اخیر بعید به نظر می‌رسد و تفسیرهای قبل مناسبتر است و هیچ مانعی ندارد که تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد.

آری! هر کس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خود شناسی راهی است به خدا شناسی و به یقین خداشناسی، مهمترین وسیله تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگیهای اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از اینجا روشن می‌شود که یکی از مهمترین گامهای سیر و سلوک و تهذیب نفوس خود شناسی است، ولی خودشناسی موانع زیادی دارد که در بحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

(۱). بحار الانوار، جلد ۵۸، صفحه ۹۹ و ۱۰۰

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۲

۵- موانع خودشناسی

نخستین گام برای درمان بیماریهای جسمی شناخت بیماریهاست؛ به همین دلیل، امروز که از طریق آزمایشهای مختلف می‌توان به وجود بیماریهای گوناگون و کم و کیف آنها آگاه شد راه درمان آسانتر است، با پرتونگاری و عکس برداری از شکستگی استخوانها، طیب جراح قدرت می‌یابد که دقیقاً به سراغ محل آسیب دیده برود و به درمان آن پردازد؛ و با تجزیه دقیق خون و ترشحات بدن از وجود هرگونه عامل بیماری آگاه می‌شود.

در بیماریهای روحی و آلودگیهای اخلاقی نیز مطلب دقیقاً همین گونه است.

تا به کمک طبیبان

مسیحا دم اخلاق و راهنماییهای سودمند رهروان این راه، ریشه های رذائل اخلاقی را در خود شناسیم چگونه می توان بر درمان آن دست یافت!

ولی بسیاری از مردم را می بینیم که علائم بیماریهای جسمانی خطرناک را نادیده می گیرند چرا که حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد به بیماری مهمّی در خود اعتراف کنند؛ این گریز از واقعیت غالباً بسیار گران تمام می شود و انسان زمانی مجبور به اعتراف می شود که گاه کار از کار گذشته و کار درمان مشکل یا غیر ممکن شده است!

در بیماریهای اخلاقی نیز مطلب همین گونه است؛ غالباً خود خواهی و حبّ ذات مانع از شناخت صفات رذیله و پذیرفتن عیوب اخلاقی خویش و اعتراف به آن است. بسیار دیده شده که گروهی از مردم در برابر صفات نکوهیده خود در مقام توجیه برمی آیند و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص معرّفی می کنند و با این توجیها نادرست راه درک واقعیتها را بر خود می بندند.

خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شهامت و عزم راسخ و اراده آهنین لازم دارد، و گرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتی خودش توجیه نماید!

آری! گاه آشنایی با عیوب خویش وحشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند؛ همان گونه که حاضر نیستند به بیماری وحشتناک جسمی خود

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۳

اعتراف کنند ولی این گریز از واقعیت بسیار گران تمام می شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن پردازد!

به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب

و پرده حبّ ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تا این پرده ها کنار نرود خودشناسی ممکن نیست؛ و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود.

هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدّعاست.

در خبری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذا ارادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَهُ؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می سازد!» «۱»

حضرت علی علیه السلام در گفتار کوتاه و پر معنی دیگری می فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ اكْبَرِ ذُنُوبِهِ؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست.» «۲»

اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه انسان می تواند حجاب خود خواهی را بدرّد و به عیوب خویش آشنا شود؟

مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد؛ می گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است:

نخست این که: به سراغ استادی برود که آگاه از عیوب نفس است و بر خفایا و آفات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است!

دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد؛ هر گاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او

(۱). نهج الفصاحه، صفحه ۲۶- شبیه همین معنی از امام صادق علیه السلام در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰ آمده است.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۴

می فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَهْدَىٰ إِلَيَّ عُيُوبِي؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند.» (۱) (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مطلب است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مدافعه و مجامله می کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می سازند. به داوود طائی (۲) گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می کنند!

آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند؛ ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می کنند و از عیوبمان آگاهمان می سازند؛ نه تنها از تذکرات آنها خوشحال نمی شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می خیزیم و می گوییم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می گیریم، و از نصایح او محروم می مانیم!

طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقّت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند؛ به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملّق و چاپلوسش بهره می گیرد.

طریق چهارم این است که: انسان با مردم

معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکوهیده می بیند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکوهیده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آئینه و مرآت مؤمن است، و می تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم علیه السلام گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟

گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی

(۱). این حدیث در کتاب «تحف العقول» در کلمات قصار امام صادق علیه السلام به این صورت نقل شده: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مِنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند).

(۲). داود بن نصیر طائی را از بزرگان فقها و زهاد و عباد قرن دوم هجری شمرده اند و همطراز با ابراهیم ادهم و فضیل دانسته اند؛ (لغتنامه دهخدا).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۵

ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است. «۱»

عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد

اشاره

گام دیگر برای تهذیب اخلاق، توجه به عبادات و نیایشهاست.

برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد.

گرچه بحث درباره حقیقت عبادت سخنی مبسوط و گسترده را می طلبد و بزرگان در تفسیر و اخلاق و فقه و حدیث درباره آن سخن بسیار گفته اند، اما در یک اشاره کوتاه چنین می توان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه «عبد» و مفهوم آن که ریشه

اصلی عبادت است توجّه نمود.

«عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی‌داند و در اطاعت او سستی بخود راه نمی‌دهد.

بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست، و بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که تنها کسی می‌تواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست!

به تعبیر دیگر، و از بُعد دیگر - «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح یک انسان و قرب او به خداست، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است.

بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجّه به کمال مطلق و پرهیز از هر گونه آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می‌کند خود را به معبود خویش نزدیک و

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۶

نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می‌کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ؛ عبودیت گوهری است که ربوبیت در درون آن نهفته شده است.» (۱) اشاره به این که عبد تلاش و کوشش می‌کند که خود را در صفات شبیه

معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز انسان در سایه عبودیت به جای می رسد که به اذن پروردگار می تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرف کند، و صاحب ولایت تکویتی شود، همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و سرخ و فروزان می شود؛ این حرارت و نورانیت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ در آمده است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و چگونگی تأثیر عبادت را در پرورش فضائل اخلاقی در آیات قرآن بررسی می کنیم.

۱- یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره، آیه ۲۱)

۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (سوره بقره، آیه ۱۸۳)

۳- وَ اِقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

۴- إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا- إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا- وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا- أَلَا الْمُضِلِّينَ- الَّذِينَ هُمْ عَلَى صِيَائِهِمْ دَائِمُونَ (سوره معارج، آیات ۱۹ تا ۲۴)

۵- خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

۶- الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه ۲۸)

(۱). مصباح الشریعه، صفحه ۵۳۶ (طبق نقل میزان الحکمه، واژه عبد).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۷

۷- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آیه ۱۵۳)

ترجمه:

۱- ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش

از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید.

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد، تا پرهیزگار شوید.

۳- ... و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد.

۴- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد)- مگر نماز گزاران- آنها که نماز را پیوسته به جا می آورند.

۵- از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی.

۶- آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!

۷- ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!

تفسیر و جمع بندی

در تمام آیاتی که در بالا آمده، رابطه نزدیکی میان «عبادت» و تقوا و پرهیز از گناه و پرورش فضائل اخلاقی دیده می شود و نشان می دهد کسانی که می خواهند به تهذیب نفس راه یابند باید از در عبودیت و پرستش خداوند وارد شوند؛ سالکان راه خدا، و پویندگان طریق خودسازی و تقوا، باید از نیایش و عبادت یاری طلبند و ناخالصیهای وجود خود را در کوره داغ عشق به خدا بسوزانند و از بین ببرند، و مس وجود خود را با کیمیای عبادت زر کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۸

در همین راستا، در نخستین آیه، همه انسانها را بدون استثنا مخاطب

ساخته و راه تقوا را این گونه به آنها نشان می دهد؛ می فرماید: «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیز کار شوید!» (یا ایُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِي مِنَ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

تکیه بر آفرینش پیشینیان ممکن است اشاره به این باشد که اعراب جاهلی برای توجیه پرستش بتها، تکیه بر فعل پیشینیان داشتند، آیه فوق می گوید خداوند هم آفریدگار شماست و هم آفریننده پیشینیان است؛ آری! او خالق همه کس و همه چیز و مالک همه کس و همه چیز است؛ و تنها او شایسته عبادت است، نه بتها؛ اگر رو به سوی عبودیت خالص او آرید، شکوفه های تقوا بر شاخسار جان شما آشکار می شود؛ و این آلودگیهای اخلاقی شما ناشی از عبادت خرافی شماست.

این آیه رابطه نزدیک تقوا و عبادت را بطور مطلق بیان می کند.

*** در حالی که در آیه بعد به رابطه «روزه»- که یکی از عبادات مهم است- و «تقوا» اشاره شده است؛ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده- همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد- تا پرهیزگار شوید!» (یا ایُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

هرکس به روشنی در می یابد که به هنگام روزه داشتن، نور و صفای تازه ای در دل احساس می کند، خود را به نیکیها نزدیکتر، و از زشتیها و بدیها دورتر می بیند، حتی آمارهای مستند نشان می دهد که در ایام ماه مبارک سطح جرائم در جامعه روزه دار، بسیار پایین می آید، تا آنجا که مأموران انتظامی به اعتراف خودشان در این ماه

به کارهای عقب مانده ماههای دیگر می پردازند!

این امور بخوبی نشان می دهد که هر قدر انسان به عبودیت خداوند نزدیکتر شود از زشتیها دورتر خواهد شد.

*** در سومین آیه، به رابطه نزدیک «نماز» و پرهیز از گناه و فحشاء و منکر اشاره شده

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۳۹

است؛ در این آیه شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک الگو و اسوه، مخاطب به این خطاب شده است: نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد (وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ)

«فحشاء و منکرات» مجموعه افعال غیر اخلاقی است، و می دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه ای از صفات ضدّ ارزشی در درون جان انسان دارد؛ و به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می گذارد.

تأثیر نماز در باز داشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است؛ زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر- جهان قرب به خدا- وارد می کند؛ و این نزدیکی او را از سرچشمه های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حبّ افراطی به دنیا است دور می سازد.

به همین دلیل، نمازگزاران واقعی کمتر گناه می گردند؛ و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتیها دورتر می شود و شکوفه های فضائل و اخلاق در درون جانش آشکارتر می گردد.

*** در چهارمین آیه، بعد از اشاره به بعضی از ردائیل اخلاقی مانند جزع و بی تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل

به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نمازگزاران را استثنا می کند، و می فرماید: انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند - و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می ورزد و مانع دیگران می شود - مگر نمازگزاران - آنها که نماز را بطور مرتب به جا می آورند. (انَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا - إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا - وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا - أَلَّا الْمَصْلِينَ - الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)

این آیات به روشنی ثابت می کند که توجه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از رذائل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی تابی اثر مستقیم دارد.

*** در پنجمین آیه، اشاره به تأثیر مسأله زکات در پاکسازی روح و تزکیه نفس می کند و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۰

می دانیم زکات در اسلام یکی از عبادات مهم محسوب می شود؛ می فرماید: از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا)

تعبیر «تزکیه بها» دلیل روشنی بر این حقیقت است که تطهیر و تزکیه نفس به وسیله زکات حاصل می شود، چرا که زکات، رذائل همچون بخل و دنیاپرستی و حرص و آز را از روح، زائل می کند، و نهال نועدوستی و سخاوت و حمایت از مستضعفان را در سرزمین دل پرورش می دهد.

روایاتی که در ذیل این آیه نقل شده است نیز این حقیقت را روشنتر می کند:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَا تَصَيَّدَ دَقَّ أَحَدُكُمْ بِصَيْدِهِ مِنْ طَيِّبٍ - وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا الرَّحْمَانُ

بِیَمِينِهِ وَ اِنْ كَانَتْ تَمْرَةً فَتَرَبُّوْ مِنْ كَفِّ الرَّحْمَانِ فِي الرَّحْمَانِ حَتَّى تَكُوْنَ اَعْظَمُ مِنَ الْجَبَلِ؛ هیچ کس از شما صدقه ای از مال حلال نمی پردازد- و البته خداوند جز حلال قبول نمی کند- مگر این که خداوند آن را با دست خود می گیرد، حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می کند تا بزرگتر از کوه شود!» (۱)

این حدیث که تشبیه و کنایه پرمعنایی در بردارد اهمیّت فوق العاده این عبادت بزرگ، و ارتباط مستقیم آن را با خدا و مسائل معنوی روشن می سازد.

*** در ششمین آیه، به یکی دیگر از عبادات مهم و معروف، یعنی ذکر خدا اشاره شده و از تأثیر عمیق آن در آرامش دلها، سخن می گوید؛ می فرماید: آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می پذیرد! (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ اِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

آرامش دل همیشه توأم با توکل بر خدا، و عدم وابستگی به مادیات و عشق به زرق و برق دنیا و آز و طمع و بخل و حسد است. چرا که اگر این صفات رذیله در دل باشد، آرامشی در آن نخواهد بود. بنابراین، یاد خدا می تواند اثر عمیقی در دور ساختن

(۱). صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲ (طبع بیروت).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۱

انسان از این رذائل داشته باشد، تا شکوفه آرامش بر شاخسار دل آشکار گردد.

به تعبیر دیگر، اگر یک نظر اجمالی به ریشه های ناآرامی روح و پریشانی خاطر و اضطرابها و نگرانیها بیندازیم، می بینیم همه آنها از رذائل اخلاقی سرچشمه می گیرد، ولی یاد

خدا آنها را می خشکاند و ناآرامی را به اطمینان و آرامش مبدل می سازد. «۱»

*** در هفتمین و آخرین آیه، به تأثیر نماز و روزه در تقویت روح انسان اشاره کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!» (یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اسْتَعِیْنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوةِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ)

در بعضی از روایات اسلامی صبر به روزه تفسیر شده است «۲» که یکی از مصداقهای روشن صبر است، و گر نه صبر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و در برابر حوادث ناگوار و مصائب را شامل می شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هرگاه کار مهمی برای او پیش می آمد نماز می خواند، سپس آیه وَ اسْتَعِیْنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوةِ را تلاوت می فرمود (كَانَ عَلِيٌّ اِذَا اِحَالَهُ اَمْرٌ فَرَعَّ، قَامَ اِلَى الصَّلٰوةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْاٰیَةَ وَ اسْتَعِیْنُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوةِ) «۳»

اشاره به این که نماز به من نیرو می بخشد.

آری! این عبادت‌های مهم فضائلی همچون توکل و شجاعت و شهامت و صبر و استقامت را در وجود انسان زنده می کند، و از رذائل اخلاقی همچون جبن و ترس، تردید و دو دلی، و اضطراب و نگرانی در برابر حوادث مهم، و دنیا پرستی، دور می سازد؛ و به

(۱). برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، ذیل همین آیه مراجعه فرمایید، که تحلیل روشن و مبسوطی در این زمینه در آنجا آمده است.

(۲). مجمع البیان، جلد ۱، ذیل آیه ۴۵ سوره بقره که مشابه آیه مورد بحث

است؛ و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، ذیل آیه ۱۵۳، سوره بقره- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» فرمود: «الصَّبْرُ هُوَ الصَّوْمُ» (بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۴)

(۳). اصول کافی، طبق نقل المیزان، جلد ۱، صفحه ۱۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۲

این ترتیب، بخش مهمی از فضائل اخلاقی را در وجود انسان زنده می کند، همان گونه که بخش قابل توجهی از رذائل را می میراند.

*** نتیجه:

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عبادات اثر بسیار عمیقی از جهات مختلف در تهذیب اخلاق دارند؛ این تأثیر را می توان در چند جهت خلاصه کرد:

۱- توجه به مبدأ آفرینش و حضور پروردگار در تمام زندگی انسانها سبب می شود که انسان مراقب اعمال و رفتار خویش باشد، و هوای نفس را تا آنجا که می تواند کنترل کند، چرا که عالم محضر خداست، و در محضر خداوند کریم، گناه کردن و راه خلاف پیمودن عین ناسپاسی است.

۲- توجه به صفات جلال و جمال او که در عبادات و مخصوصاً دعاها آمده است، نیایش کننده را دعوت می کند که پرتوی از آن اوصاف کریمه را در درون روح و جان خود منعکس کند و در مسیر تکامل اخلاقی قرار گیرد.

۳- توجه به معاد، همان دادگاه بزرگی که همه چیز در آنجا حسابرسی می شود، نیز اثر باز دارنده قوی و نیرومندی برای پاکسازی روح و جسم انسان دارد.

۴- عبادت و نیایش اگر با حضور قلب و آداب آن باشد، صفا و نورانیت غیر قابل توصیفی می آورد که در برابر آن ظلمات اخلاق رذیله تاب مقاومت ندارد؛

به همین دلیل، انسان پس از یک عبادت آمیخته با حضور قلب، خود را به نیکیها نزدیکتر می بیند.

۵- محتوای عبادات و دعاها مملو است از آموزشهای اخلاقی و بیان راه و رسم سیر و سلوک الی الله، که دقت در آنها نیز درسهای بزرگی به انسان در این زمینه می دهد.

عاشقان خود سازی و سالکان الی الله از طریق عبادت می توانند به هدف والای خود برسند و بدون عبادت و نیایش و مناجات و راز و نیاز با پروردگار مخصوصاً در خلوت و بویژه در سحرگاهان راه به جایی نمی برند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۳

تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی

این مسأله در روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیع و گسترده ای دارد که به گوشه ای از آن، در ذیل اشاره می شود، و شرح تمام آن در خور کتاب مستقلاً است:

۱- در تمام روایاتی که سخن از فلسفه احکام به میان آمده، اشاره به تأثیر عبادت در تهذیب نفوس و پالایش روح و صفای دل شده است؛ از جمله، در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ تَسْبِيحاً لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ؛ خداوند ایمان را برای تطهیر دل از شرک واجب فرموده، و نماز را برای پاک شدن از تکبر، و زکات را سبب روزی قرار داده، و روزه را وسیله ای برای پرورش اخلاص بندگان...» (۱)

شبهه همین معنی با مختصر تفاوتی در خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام دیده می شود آنجا که می فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَالزَّكَاةَ تَرْكِيهً لِلنَّفْسِ وَنِمَاءً فِي

الرِّزْقِ، وَ الصَّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ...؛ خداوند ایمان را سبب پاکسازی شما از شرک قرار داده است و نماز را وسیله ای برای تطهیر قلوب از کبر، و زکات را موجب تزکیه نفس (از بخل و حرص و دنیا پرستی) و نموّ روزی، و روزه را عامل تثبیت خلوص نیت. «۲»

۲- در حدیث معروفی که درباره نماز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، نماز را تشبیه به نهر آب زلال جاری می کند که بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو کند؛ بدیهی است که بر اثر آن، چیزی از آلودگیها در وی باقی نمی ماند؛ این حدیث نیز دلیل روشنی بر این مدعاست. «۳»

و به همین ترتیب، درباره هر یک از عبادات آثاری ذکر شده که شاهد گویای تأثیر عبادت در تهذیب نفوس انسانی است.

۳- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۲۵۲.

(۲). به کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) مراجعه شود.

(۳). محجّه البيضاء، جلد ۱، صفحه ۳۳۹ (کتاب اسرار الصلاه).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۴

آثار عبادت بطور کلی چنین می خوانیم: «فَأَنْ قَالَ فَلِمَ تَعْبَدُهُمْ؟ قِيلَ لَنَلَّا يَكُونُوا نَاسِينَ لِمَذْكِرِهِ وَ لَا تَارِكِينَ لِأَدْبِهِ، وَ لَا لَاهِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، إِذَا كَانَ فِيهِ صَيِّلَاتُهُمْ وَ قَتَامُهُمْ، فَلَوْ تَرَكُوا بَعِيرَ تَعَبُدٍ، لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْإِمْدُ فَفَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگانش دستور عبادت داده (مگر نیاز به عبادت آنها دارد؟) در پاسخ گفته می شود، این به خاطر آن است که یاد خدا را به فراموشی نسپارند،

و ادب را در پیشگاه او ترک نکنند، و از امر و نهی او غافل نشوند، چرا که در آن صلاح و قوام آنها است، و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند، مدت زیادی بر آنها می گذرد (و از یاد خدا غافل می شوند) لذا دل‌های آنها قساوت پیدا می کند.» (۱)

به این ترتیب، روشن می شود که عبادت پروردگار قلب را بیدار، و روح را هشیار می کند، و مایه یاد خداست که آن نیز خمیر مایه اصلاح درون و برون است.

۴- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که در ضمن بر شمردن آثار سازنده نماز می فرماید: «مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِيجَابِ وَالْمُداوَمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَيْلًا يَنْسِي الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَ مُدَبِّرَهُ وَ خَالِقَهُ، فَيَبْطِرُ وَ يَطْغَى وَ يَكُونُ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَ قِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَاجِرًا لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَ مَانِعًا لَهُ عَنِ أَنْوَاعِ الْفُسَادِ؛ علاوه بر این که عبادت، سبب تداوم ذکر خداوند متعال در شب و روز می شود، تا بنده مولی و مدبّر و خالقش را فراموش نکند، و نعمتهای الهی مایه مستی و غرور او نشود، و به طغیان بر نخیزد، و یاد پروردگار و قیام در برابر او، وی را از معاصی باز می دارد و مانع انواع فساد می شود.» (۲)

۵- در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام در مورد آثار نماز و میزان قبولی آن چنین آمده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَنْ قُبِلَتْ صِيَالَتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صِيَالَتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ، فَيَقْدِرُ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ؛ هر کس می خواهد بداند آیا نماز او قبول شده

یا نه ببیند آیا نمازش او را از زشتیها و بدیها باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه که او را باز داشته نمازش قبول شده است!»

(۳)

(۱). عیون اخبار الرضا، مطابق نقل نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۳۹، حدیث ۳۹.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۴.

(۳). مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، ذیل آیه ۴۵ سوره عنکبوت.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۵

این عبارت با صراحت و وضوح، روشن می کند که نماز صحیح و کامل رابطه مستقیم و تنگاتنگی با مسایل اخلاقی و دعوت به خوبیها و نهی از بدیها دارد؛ و آنها که نمازشان این اثر را ندارد، تنها به جسم نماز پرداخته اند؛ و به تعبیر، دیگر نمازی است اسقاط کننده تکلیف نه مورد قبول پروردگار.

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فلسفه روزه چنین می خوانیم: «انَّ الصَّوْمَ يُمِيتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبَعِ الْحَيَوَانِيِّ، وَ فِيهِ صِيَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَةُ الْجَوَارِحِ، وَ عِمَارَةُ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ، وَ الشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ، وَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْفُقَرَاءِ، وَ زِيَادَةُ التَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ الْبُكَاءِ وَ جَعْلِ الْإِلْتِجَاءِ إِلَى اللَّهِ، وَ سَيِّبِ انْكِسَارِ الْهَمِّهِ، وَ تَخْفِيفِ السَّيِّئَاتِ، وَ تَضْعِيفِ الْحَسَنَاتِ، وَ فِيهِ مِنَ الْفَوَائِدِ مَا لَا يُحْصَى رُوزَةُ هَوَايِ نَفْسٍ وَ شَهْوَةِ طَبِيعَتِ حَيَوَانِي رَا مِي رَانِد (وَ طَغْيَانِ آن رَا فَرُو مِي نَشَانِد)، وَ دَرِ آن صَفَايِ قَلْبٍ وَ پَاكِي اَعْضَاءِ، وَ اَبَادِي بِيْرُوْنِ وَ دَرُوْنِ اِنْسَانِ، وَ شُكْرِ بَرِ نَعْمَتِهَا، وَ اِحْسَانِ بَهْ فُقَرَا، وَ فَرُوْنِي تَضَرُّعِ وَ خُشُوعِ وَ كَرِيَه اِسْتِ؛ وَ وَسِيْلَه اِي اِسْتِ بَرَايِ التَّجَاؤِ بَهْ پَرُوْرِدِ كَارِ، وَ سَبَبِ شُكْسْتَنِ دَلْبَسْتَكِيْهَا وَ كَم

شدن سیئات، و فزونی حسنات است؛ و در آن فوائد بیشماری است.» (۱)

در این حدیث چهارده اثر مثبت برای روزه ذکر شده که مجموعه ای از صفات فضیلت و افعال اخلاقی است.

۷- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم (و کسانی که مایل باشند مطالب بیشتری را در این زمینه بخوانند به «وسائل الشیعه»، ابواب نخستین هر یک از عبادات، و همچنین به «بحار الانوار» مراجعه کنند)، فرمود: «دَوَامُ الْعِبَادَةِ بُرْهَانُ الظَّفَرِ بِالسَّعَادَةِ؛ استمرار و پی گیری عبادت، دلیلی بر وصول به سعادت است.» (۲)

آری! آنها که می خواهند سعادت مند شوند باید به سراغ نیایش پروردگار بروند!

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۴.

(۲). غرر الحکم، شماره ۵۱۴۷

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۶

نتیجه:

از روایات بالا و روایات دیگری که در این زمینه در لابه لای کتب معروف روایی وارد شده و به خاطر عدم اطاله سخن از نقل همه آنها چشم پوشیدیم، رابطه بسیار نزدیک عبادت و پاکسازی روح و صفای دل و تهذیب نفوس را روشن می سازد.

مخصوصاً هر قدر عبادت خالصتر و بی ریاتر و آمیخته با حضور قلب و آداب باشد، این تأثیر قوی تر خواهد بود.

این مسأله کاملاً محسوس است که انسان وقتی عبادتی را خالصانه و مخلصانه و با حضور قلب انجام می دهد، بعد از آن نورانیت و صفای دیگری در قلب و جان خود احساس می کند، میل او به خوبیها بیشتر می شود و تنفر او از بدیها افزون می گردد؛ خود را به خدا نزدیکتر می بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می بیند.

این نکته قابل توجه

است که همه عبادات یک اثر مشترک دارند و هر کدام یک تأثیر ویژه، اثر مشترک همه آنها پرورش روح خضوع و اخلاص و تسلیم در مقابل حق، و بیداری و هوشیاری و ترک غفلت است.

و اثر ویژه هر کدام متناسب آن عبادت است؛ نماز نهی از فحشاء و منکر می کند، و روزه اراده را قوی و هوای نفس را تحت کنترل نیروی عقل در می آورد؛ حج، انسان را از تمام رزق و برقی های زندگی و تعلقات حیات دور می سازد، و زکات، بخل و حرص و دنیا پرستی را کم می کند.

ذکر خدا مایه آرامش دل است؛ و هر یک از اذکار، انسان را متوجه یکی از صفات جلال و جمال خدا می کند، و او را به هماهنگی با حق تشویق می نماید.

به این ترتیب، کسی که همه این عبادات را به جا می آورد، هم از اثرات عام آن بهره می گیرد و هم از تأثیرات ویژه آنها استفاده می کند؛ و می تواند فضایل اخلاقی را در پرتو آنها در وجود خود پرورش دهد؛ بنابراین، عبادت و نیایش ما در برابر پروردگار، یکی از گامهای مؤثر خود سازی ماست، مشروط بر این که با روح و فلسفه عبادت آشنا باشیم و تنها به جسم آن قناعت نکنیم! البته، درباره ذکر خدا به خاطر اهمّیت فوق العاده آن بحث

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۷

جداگانه ای خواهیم داشت.

یاد خدا و پرورش روح

اشاره

علمای اخلاق به پیروی از قرآن مجید و روایات اسلامی اهمّیت فوق العاده ای برای ذکر به عنوان یکی از شاخه های مهمّ عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس قائل هستند؛ و برای هر مرحله از مراحل سیر

و سلوک، اذکاری ذکر کرده اند؛ مثلاً، در مرحله توبه، توجّه به ذکر «یا غَفَّارُ» و در مرحله محاسبه نفس «یا حَسِيبُ» و در مرحله جلب رحمت‌های الیه «یا رَحْمَانُ» و «یا رَحِیْمُ» امثال آن.

این اذکار به تناسب حالاتی است که انسان دارد و مسیرهایی که می‌پیماید؛ ولی به عنوان ذکر مطلق که در هر حالی خوب است، نه به عنوان قصد ورود.

آری! ذکر خدا از بزرگترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم و سوسه‌های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیت می‌بخشد.

پرده‌های خودخواهی و غرور را که بزرگترین دشمن سعادت انسان است می‌درد، او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می‌کند آگاه می‌سازد.

ذکر خدا مانند دانه‌های حیاتبخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می‌بارد و انواع بذرهای فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می‌سازد، و هر اندازه درباره اهمیت این عبادت سخن گفته شود باز کم است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و اهمّیت ذکر الله را در آن جستجو می‌کنیم:

۱- الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه ۲۸)

۲- اِقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ (سوره عنکبوت، آیه ۴۵)

۳- أَنِنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ اِقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (سوره طه، آیه ۱۴)

۴- أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَحْوَاكُ بآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (سوره طه، آیه ۴۲)

۵- وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا (سوره طه، آیه ۱۲۴)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۸

۶- وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَ

الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا
(سوره كهف، آیه ۲۸)

۷- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (سوره نجم، آیه ۲۹)

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا- هُوَ الَّذِي يُصَيِّرُ لِي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (سوره احزاب، آیات ۴۱ تا ۴۳)

۹- أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاةَ وَالْبَغُضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصِيدَكُمُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ (سوره مائده،
آیه ۹۱)

۱۰- رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (سوره نور، آیه ۳۷)

ترجمه:

۱- (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد
خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!

۲- نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد و یاد خدا مهمتر است!

۳- (ای موسی!) من «الله» هستم، معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من بپا دار

۴- (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید!

۵- و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت!

۶- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا
چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از هوای

نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است!

۷- از کسی که از یاد ما روی می گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبد اعراض کن!

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید- و صبح و شام او را تسبیح گوید!-

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۴۹

او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند)، تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم تقوا) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است.

۹- شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد!

۱۰- مردانی (آنها کسانی هستند) که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دلها است؛ آرامشی که می تواند انسان را از لغزشها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاراید؛ می فرماید: آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است. «(الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ)

سپس همین معنی را به صورت یک قاعده کلی بیان کرده، می افزاید: «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد!» (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانیها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلاً، از احتمال زوال نعمتها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و ناتوانی

و مانند آن ناشی می شود، و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می دارد، و نیز دنیاپرستی و دلباختگی نسبت به دنیا، سوء ظن ها و توهمها و ترس و وحشت از مرگ، هر یک از اینها می تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود.

بخل و حسد و حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است.

یاد خدا، همان خداوندی که جواد و کریم و رحمان و رحیم و خالق و رازق و بخشنده و بنده نواز است - خداوندی که حلّ هر مشکلی در برابر قدرتش آسان، و هر امر پیچیده ای در برابر اراده اش ساده است.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۰

آری! یاد چنین پروردگار مایه آرامش دلها و سبب پرورش فضائل اخلاقی است. این نکته قابل توجه است که نفس مطمئنه همان نفسی است که مخاطب به خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي؛ ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو!» (۱)

*** در دومین آیه، بعد از بیان این نکته که نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می دارد (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) می فرماید: «ذکر خدا از نماز هم بالاتر است!» (وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ)

آری! یاد خدا روح نماز است، و روح شریفترین بخش وجود می باشد؛ اگر نماز سبب ترک فحشاء و منکر می شود نیز به خاطر همین ذکر الله است؛ زیرا یاد خدا انسان را به یاد نعمهای او

می اندازد که تمام وجود انسان در آن غرق است، و یاد آوری این نعمتها انسان را از نافرمانی بخشنده نعمت، باز می دارد و از گناه شرمنده می کند.

از سوی دیگر، او را به یاد روز قیامت و دادگاه عدل الهی می اندازد؛ خود را در برابر دادگاه بزرگ حق می بیند و پرونده اعمال خویش را در آنجا حاضر، و مأموران مجازات را آماده مجازات بدکاران، و فرشتگان رحمت را آماده پذیرائی از بندگان خوب خدا در بهشت برین مشاهده می کند؛ و این عامل دیگری برای ترک عصیان و ترک کارهای ضد اخلاق است.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» اشاره به این است که ذکر خدا برترین اعمال و عبادات بندگان است.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از «ذکر الله» در اینجا یادی است که خدا از بنده اش می کند (در برابر یادی که بنده از خدا دارد). «۲» و این یاد خدا او را به درجات عالیه عبودیت و بندگی سوق می دهد و از هر چیز برتر و والاتر است؛ ولی احتمال اول با معنی

(۱). سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

(۲). المحجّه البیضا، جلد ۲، صفحه ۲۶۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۱

آیه تناسب بیشتری دارد.

*** در سومین آیه، سخن از نخستین وحی الهی به موسی بن عمران است که در سرزمین طور و وادی ایمن، از کنار درختی این پیام الهی را شنید: من خدا هستم! معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را برپا دار تا به یاد من باشی! (اِنَّیْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِیْ وَ اِقِمْ الصَّلٰوةَ لِذِکْرِیْ)

در اینجا، در حقیقت، فلسفه اصلی

نماز ذکر خدا شمرده شده است، و در نخستین وحی الهی به موسی علیه السلام توجه به ذکر الله گوشزد شده و این به خاطر اهمّیت فوق العاده ذکر است، بخصوص این که مسأله نماز و ذکر الله بلافاصله بعد از بحث توحید ذکر شده است.

*** در چهارمین آیه، مخاطب موسی و برادرش هارون هستند، در آن زمان که فرمان نبوت موسی علیه السلام صادر شده، و مأمور می شوند برای مبارزه با فرعون آماده گردند، می فرماید: تو و برادرت با آیات من (کتاب آسمانی و معجزات) به سوی فرعون بروید، و در ذکر من کوتاهی و سستی نکنید! (اَذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي)

دستور به ذکر خدا آن هم بدون سستی به هنگام مبارزه با طغیانگری همچون فرعون، بسیار پرمعنی است؛ این امر نشان می دهد که ذکر خداوند تا چه اندازه در قدرت و قوّت و شجاعت و شهمت انسان اثر دارد، و به او نیرو و توان برای مبارزه می بخشد که در این هنگام به آن دستور داده شده است.

در تفسیر «فی ظلال» می خوانیم که در توضیح این آیه می گوید: «خداوند به موسی و هارون گفت که ذکر و یاد من، وسیله کار شما، و اسلحه برنده، و تکیه گاهی است که می توانید به آن متکی شوید!» (۱)

بعضی از مفسران «ذکر» را در این آیه به معنی ابلاغ دعوت نبوت و بعضی به معنی مطلق امر و فرمان، و بعضی به معنی یاد خدا گرفته اند، در حالی که هیچ منافاتی بین این

(۱). «فی ظلال القرآن»، جلد ۵، صفحه ۴۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۲

امور نیست، و ممکن است همه

در مفهوم جامع آیه جمع باشد.

بدیهی است هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یاد خدا باشد و از یاد او نیرو و توان بگیرد، در ابلاغ رسالت و اطاعت فرمان او نیز قوی تر و کوشاتر خواهد بود.

*** در پنجمین آیه، بعضی از آثار ترک ذکر خدا بیان شده است؛ می فرماید: «و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم!» (وَمَنْ اعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى)

عذاب دنیوی آنها، تنگی معیشت، و عذاب اخروی آنها، نابینا بودن در محشر است!

گاه تنگی معیشت به خاطر این است که انسان در آمد کمی دارد، و گاه به خاطر آن است که با داشتن درآمد هنگفت، به خاطر بخل و حرص و آز و طمع، صحنه زندگی بر او تنگ می شود؛ مایل نیست در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگانی او استفاده کنند، و حاضر نیست محرومان را در زندگی خود شریک سازد؛ و به فرموده علی علیه السلام:

«ثروتمندان بخیل همچون فقیران زندگی می کنند و همانند اغنیا و ثروتمندان حساب پس می دهند» (يَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ) «۱» غالب ثروتمندان از خدا بی خبر حریصند و این حرص و آز همیشه آنها را در التهاب و نگرانی و ناراحتی نگه می دارد، به گونه ای که از اموال سرشار خود، بهره کافی توأم با آرامش نمی برند.

امّا چرا در قیامت نابینا محشور می شود؟ ممکن است به این دلیل باشد که حوادث آن جهان هماهنگی کاملی با حوادث این جهان

دارد؛ غافلان از ذکر خدا چشمهای خود را بر حقایق این جهان بسته، و آیات حق را که از در و دیوار این جهان نمایان است نادیده گرفته اند؛ به همین، دلیل در قیامت نابینا وارد عرصه محشر می شوند.

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۳

ذکر خدا چگونه است؟

در بسیاری از روایات اسلامی ذکر خدا، به معنی «حج» و در بعضی به معنی ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده است؛ بدیهی است هر کدام از اینها مصداق مهمی از مصادیق مفهوم وسیع ذکر خداست؛ حج، مجموعه ای است از یاد خدا، و ولایت امیر مؤمنان، بنده خاص خدا نیز انسان را به یاد خدا می اندازد.

*** ششمین آیه، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده و او را از پیروی کسانی که قلبشان از ذکر خدا غافل است، بر حذر می دارد، و به همراهی کسانی که صبح و شام به یاد خدا هستند، دعوت می کند؛ می فرماید: «با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می خوانند و تنها ذات او را می طلبند؛ هرگز چشمان خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد ما غافل ساخته ایم، اطاعت مکن! همانها که پیروی از هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است! (وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ امْرُؤً فُرْطًا)

بدیهی است خداوند بی دلیل کسی را به مجازات غفلت از یاد حق، گرفتار نمی کند؛ این مجازات از آن

کسانی است که به دشمنی با حق برخاسته اند؛ و از سر لجاج و کبر و غرور، یا تعصب کورکورانه، با حق دشمنی دارند.

بنابراین، منظور از اغفال قلب، مسلط ساختن غفلت از یاد خدا بر آن به خاطر کیفر اعمالشان است؛ و به همین دلیل، به هیچ وجه مستلزم جبر نیست.

این گروه از غافلان، پیرو هوای نفسند؛ و اعمالشان آلوده به افراط و تفریط است؛ به همین دلیل، در پایان آیه می فرماید:

(وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا)

از این آیه بخوبی می توان نتیجه گرفت که غافل شدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می گذارد، و او را به وادی هواپرستی و افراط می کشاند.

آری! روح انسان را یا «خدا» پر می کند و یا «هوی که جمع میان این دو ممکن نیست.

هوا پرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست؛ هوا پرستی عامل بیگانگی از همه

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۴

اصول اخلاقی است؛ و سرانجام، هوا پرستی انسان را در خویشتن فرو می برد، و از همه چیز غافل می کند.

یک انسان هوا پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد؛ رحم و مروت و ایثار و فداکاری برای او مفهوم ندارد.

*** در هفتمین آیه، باز روی سخن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ و او را از آنها که از یاد خدا بیگانه اند، برحذر می دارد؛ می فرماید: «از کسانی که از یاد ما روی برگردانده اند و جز زندگی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی برگردان! (فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا)

در تفسیر «ذکر خدا» در این آیه، بعضی گفته اند منظور قرآن است، و بعضی آن را اشاره به دلائل عقلی

و منطقی می دانند، و بعضی اشاره به ایمان، ولی ظاهر این است که ذکر خدا مفهوم گسترده ای دارد که همه این امور، و مانند آن را شامل می شود.

بعضی چنین پنداشته اند که این آیه دعوت به ترک جهاد می کند، و لذا گفته اند به وسیله آیات جهاد، نسخ شده است، در حالی که نسخی در کار نیست، بلکه منظور بی اعتنایی و ترک همنشینی نسبت به غافلان از ذکر خداست؛ و این کار هیچ گونه منافاتی با مسأله جهاد در شرایط خاصش ندارد.

در این آیه، رابطه «دنیا پرستی» و «ترک ذکر خداوند» بخوبی روشن است؛ و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی، و آثار ترک آن را در پیدایش رذائل روشن می سازد.

*** در هشتمین آیه، روی سخن به تمام مؤمنان است، و همه آنان را به سوی ذکر خدا دعوت می کند، و آن را با خروج از ظلمات و پیوستن به نور مرتبط می سازد؛ می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گوید!- او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما) تقاضای رحمت می کنند، تا شما را از ظلمات جهل و شرک و گناه به سوی نور (ایمان و توحید و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۵

تقوا) رهنمون گردد؛ و او نسبت به مؤمنان مهربان است!» (یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا کَثِیْرًا وَ سَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ اَصِیْلًا- هُوَ الَّذِیْ یُصَلِّیْ عَلَیْكُمْ وَ مَلَائِکَتُهُ لَیُخْرِجَنَّكُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ وَ کَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْمًا)

قابل توجه این که، بعد از امر به مؤمنان در مورد ذکر

اللَّهُ آن هم به صورت وسیع و گسترده، و همچنین دستور به تسبیح ذات پاک او، هر صبح و شام، خبر از درود و رحمت خداوند و دعای فرشتگان می دهد، و نتیجه آن را خروج از ظلمتها به سوی روشنائی ذکر می کند؛ آیا این همان چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم که ذکر خدا اثر عمیقی در زدودن تاریکیهای رذائل اخلاق از درون جان انسان دارد و او را تدریجاً به فضائل اخلاقی آراسته می کند؟

در تفسیر المیزان آمده است که آیه اخیر در واقع به منزله بیان علت دستور «ذکر کثیر» است که در آیات قبل آمده است؛ و این سخن گواه بر مطلبی است که در بالا ذکر کردیم. «۱»

در این که منظور از ذکر کثیر چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است:

بعضی گفته اند: منظور این است که خدا را هرگز فراموش نکند.

بعضی گفته اند: منظور ذکر اسماء و صفات حسنی است.

و بعضی طبق روایتی آن را به معنی تسبیحات اربعه را سی بار تکرار کردن، و یا تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام گفته اند.

ابن عباس می گوید: هر دستوری که خدا مقرر فرموده، حدّ و حدودی دارد، و به هنگام عذر، ساقط می شود، جز ذکر خدا که نه محدود است، نه عذری برای ترک آن وجود دارد!

به هر حال، ذکر کثیر مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه در بالا آمد در آن جمع است.

و در این که منظور از «ظلمات» و «نور»، در ذیل این آیات چیست؟ نیز تفسیرهای متعددی کرده اند؛ گاه به خروج از تاریکی کفر به سوی ایمان، و گاه به خروج از ظلمات جهان ماده به نور روحانیت و معنویت، و گاه

(۱). تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۲۹ ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۶

تفسیر شده است.

ولی معلوم است که اینها منافاتی با هم ندارند.

اضافه بر این، خروج از ظلمات رذائل اخلاق به سوی فضائل اخلاق را نیز شامل می شود که از مهمترین آثار ذکر خداست.

*** در نهمین آیه، سخن از عواقب آلودگی به شراب و قمار به میان آمده است؛ می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد (با این همه زیان و فساد) آیا خودداری خواهید کرد!» (أَنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ)

در این آیه سه مفاسد مهم برای شراب و قمار ذکر شده: پیدایش عداوت و دشمنی؛ و باز داشتن از ذکر خدا؛ و از نماز؛ از این تعبیر بخوبی روشن می شود که ذکر خدا همچون نماز و همانند دوستی و محبت در میان مردم سرمایه مهمی است که از دست دادن آن ضایعه بزرگی محسوب می شود.

اضافه بر این، می توان از لحن آیه چنین استفاده کرد که میان «ترک ذکر خدا و نماز» و «پیدایش عداوت و بغض و مفساد اخلاقی دیگر» رابطه ای وجود دارد؛ و این همان است که ما در جستجوی آن هستیم.

*** در دهمین و آخرین آیه که بعد از آیه معروف نور (آیه ۳۵ سوره نور) آمده است، سخن از مردان بزرگی است که در بیوت رفیعی که مرکز انوار الهی است جای دارند؛

درباره ویژگیهای آنها چنین می فرماید: «این (نور الهی) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد). خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود و صبح و شام در آن تسیح می گویند؛ کسانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا، و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند» (فی بَيُوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اِنْ تُزْفَعْ وَ يُذَكَّرْ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۷

الأصاِل - رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّٰهِ وَ اَقَامِ الصَّلٰوةِ وَ اِيتَاءِ الزَّكٰوةِ)

به این ترتیب، نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمیهای زندگی دنیا و امور مادی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند؛ آری! یاد خداست که آنها را به این افتخار بزرگ مفتخر کرده است؛ سپس به ویژگیهای دیگر آنها، مانند بر پا داشتن نماز و اداء زکات اشاره می کند.

نتیجه:

از آنچه در آیات بالا- آمد، و آیات دیگر قرآن که از ذکر همه آنها به خاطر اختصار صرف نظر کردیم، بخوبی استفاده می شود که ذکر خدا مایه آرامش دل؛ نهی از فحشاء و منکر؛ و قدرت و قوت در مقابل دشمن؛ ترک بخل و حرص و دنیا پرستی و ردائل دیگر اخلاقی می شود.

رهروان راه حق، سالکان الی الله، و تمام کسانی که به خود سازی و تهذیب نفس مشغولند، باید از این کیمیای سعادت و اکسیر خوشبختی غافل نشوند؛ بدانند آنچه به آنها در این مسیر پر فراز و نشیب و مملو از خطرات و پرتگاهها، هوشیاری و

قدرت و قوت می دهد، همان یاد خداست که به صورت مستمر در آید، و جزء برنامه حیات انسان شود.

رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی

اهمیت ذکر الله در احادیث اسلامی بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ آنچه ما به دنبال آن هستیم این است که یاد خدا را به عنوان یکی از عوامل تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی، و سازندگی روح انسان، مورد بررسی قرار دهیم؛ در این زمینه نیز روایات زیادی در منابع معروف اسلامی از معصومین علیهم السلام نقل شده است، که گلچینی از آن را در ذیل ملاحظه می کنید:

۱- در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسِنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ؛ هر کس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آبادان کند، اعمال

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۸

او در پنهان و آشکار نیکو می شود.» (۱) این حدیث شریف با صراحت تمام این رابطه را روشن می سازد.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَرْوَاحِ وَ مِفْتَاحُ الصَّلَاحِ؛ تداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است.» (۲)

۳- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام آمده است: «أَضَلُّ صَلاَحِ الْقَلْبِ اشْتِغَالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ؛ ریشه اصلاح قلب (و تهذیب نفس) اشتغال به یاد خداست!» (۳)

۴- باز در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ دَوَاءٌ لِأَغْلَالِ النَّفُوسِ؛ یاد خدا داروی بیماریهای جانها است!» (۴)

۵- و نیز از همان بزرگوار علیه السلام می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ رَبْحُهُ السَّلَامَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ یاد خدا سرمایه کل فرد با ایمان است و سود آن حفظ از

وسوسه های شیطان (و خلق و خواهی شیطانی) است! «۵»

۶- باز از همان امام بزرگ علیه السلام نقل شده است که فرمود: «الذُّكْرُ جَلَاءُ الْبَصَائِرِ وَ نُورُ السَّرَائِرِ؛ ذکر خدا مایه روشنی چشم دل و نور درون است!» «۶»

۷- و نیز از همان پیشوای متقیان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ لُبَّهُ؛ هر کس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می کند، و عقل و خرد او را نورانی می سازد!» «۷»

۸- و نیز از همان امام بزرگوار آمده است که فرمود: «اسْتَيْدِيمُوا الذُّكْرَ فَإِنَّهُ يُنِيرُ الْقَلْبَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛ پیوسته به یاد خدا باشید که قلب را نورانی، و دل را صفا می بخشد و برترین عبادات است!» «۸»

۹- در «میزان الحکمه» از امام امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اذْكُرُوا اللَّهَ

(۱). تصنیف درر الحکم، صفحه ۱۸۹، شماره ۳۶۵۸.

(۲). همان مدرک، شماره ۳۶۶۱.

(۳). همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۰۸.

(۴). همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۱۹.

(۵). همان مدرک، شماره ۳۶۲۱.

(۶). همان مدرک، صفحه ۱۸۹، حدیث ۳۶۳۱.

(۷). همان مدرک، شماره ۳۶۴۵.

(۸). همان مدرک، حدیث ۳۶۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۵۹

ذِكْرًا خَالِصًا تَحْيُوا بِهِ أَفْضَلَ الْحَيَاةِ وَ تَسْلُكُوا بِهِ طُرُقَ النَّجَاهِ؛ خدا را خالصانه یاد کنید تا برترین حیات برای شما حاصل گردد، و نیز به وسیله آن، راه نجات را بیمایید!» «۱»

۱۰- در نهج البلاغه از همان حضرت علیه السلام نقل شده است که در وصیت معروفش به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «اوصيك بتقوى الله يا بنى! و لزوم امره و عماره قلبك بذكره؛

فرزندم! تو را به تقوای الهی و التزام به او امر او، و آباد ساختن قلبت با ذکر خدا، توصیه و سفارش می کنم!» «۲»

۱۱- در «غرر الحکم» از مولی الموحّیدین امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «ذَكَرُ اللّٰهَ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيْطَانِ؛ یاد خدا شیطان را از شما طرد می کند.»

۱۲- به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ فرمود: «ذَكَرُ اللّٰهَ شِفَاءُ الْقُلُوبِ؛ ذکر خدا موجب شفای دلها است!» «۳»

از مجموع آنچه در احادیث دوازده گانه بالا آمد، بخوبی می توان استفاده کرد که رابطه بسیار نزدیکی میان «یاد خدا» (ذکر الله) و «تهذیب نفوس» است؛ قلب را نورانی می کند؛ بیماریهایی همچون کبر و غرور و غفلت و بخل و حسد را از دل دور می سازد؛ شیطان را طرد می کند؛ و دل را صیقل می دهد.

به گفته بعضی از علمای بزرگ اخلاق، دل و جان انسان جایگاهی است که هرگز نمی تواند خالی بماند؛ اگر ذکر خدا آن را پر کند، وسوسه های شیطانی از آن دور می شود، و اگر خالی از یاد خدا باشد جولانگاه لشکر شیطان و وسوسه های او خواهد شد.

از سوی دیگر، می دانیم که ذات پاک خداوند منبع کلّ کمالات است، یاد او سبب می شود، که انسان هر روز به منبع کمال مطلق نزدیک و نزدیکتر گردد، و از رذائل اخلاقی که پایه همه آنها را کاستیها و فقدان کمال تشکیل می دهد، دور می سازد.

بنابراین، راهیان این راه باید ذکر خدا را به عنوان برنده ترین سلاح، راهوارترین مرکب،

و پرفروغترین چراغ، با خود داشته باشند، تا این راه صعب العبور را بسرعت

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، چاپ جدید، صفحه ۹۶۹.

(۲). نهج البلاغه، نامه ۳۱.

(۳). کنز العمال، حدیث ۱۷۵۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۰

پشت سر بگذارند و جاده خود را به سوی کمالات انسانی و ملکات فاضله اخلاقی، نورانی و هموار سازند.

در پایان این بحث ذکر سه نکته لازم به نظر می رسد:

۱- حقیقت ذکر چیست؟

به گفته «راغب» در «مفردات» ذکر دو معنی دارد؛ گاه به معنی حضور چیزی در ذهن (یادآوری) و گاه به معنی حفظ و نگاهداری معارف و اعتقادات حق در درون جان است.

بزرگان اخلاق گفته اند: «ذکر خدا» تنها این نیست که نام خدا را بر زبان بیاوریم و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوئیم؛ بلکه منظور آن است که با تمام قلب، متوجه او و عظمتش باشیم، و او را همه جا حاضر و ناظر بدانیم.

بی شک چنین ذکر سرچشمه حرکت به سوی نیکیها و خوبیها است، و می تواند میان انسان و گناه و رذائل اخلاقی سد محکمی ایجاد کند.

به همین دلیل، در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: سه چیز است که این امت طاقت آن را ندارند (و از هر کسی ساخته نیست): مواسات با برادران دینی، در مال؛ و دادن حق مردم؛ و ذکر خدا در هر حال؛ سپس افزود: «وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَيَّ مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَتَرَكَّهُ؛ ذکر تنها گفتن سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ نیست، بلکه هنگامی که زمینه های حرام فراهم گردد، از خدا بترسد و آن را ترک گوید.» (۱)

شبه همین معنی با مختصر تفاوتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است. (۲)

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «الذُّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرٌ عِنْدَ الْمُصْطَبِ بِهِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيُكُونُ ذَا لِحَاكٍ حَاجِزًا؛ ذکر بر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی نمودن) زیبا و جالب است، و از آن برتر، آن است که خدا را در برابر گناهان یاد کنی، و میان تو و حرام سدّی ایجاد نماید!» (۳)

(۱). بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۱۵۱، حدیث ۴.

(۲). همان مدرک، حدیث ۵ و ۶.

(۳). بحار، جلد ۷۵، صفحه ۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۱

از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که ذکر الله واقعی ذکرى است که در اعماق وجود انسان اثر بگذارد، و در جهت گیریهای فکری و عملی او تأثیر کند، و روح و جان انسان را پرورش دهد و به راه خدا دعوت کند.

آن کس که ذکر خدا می گوید و راه شیطان را می پوید، در واقع ذاکر صادق و خالص نیست؛ به همین دلیل، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَ لَمْ يَسْتَيْقِ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْرَأَ بِنَفْسِهِ؛ کسی که ذکر خدا بگوید و به سوی لقای او سبقت نجوید (و اعمال نیکی برای رستخیز فراهم نسازد) خود را به سخریه گرفته است!» (۱)

۲- مراتب ذکر

بزرگان اخلاق برای ذکر، مراتب و مراحل

ذکر کرده اند:

نخستین مرحله: ذکر لفظی است که انسان نام خدا و اوصاف جلال و جمال او و اسماء حُسنایش را بر زبان جاری کند، بی آن که توجّهی به مفاهیم و محتوای آن داشته باشد؛ مانند بسیاری از نمازگزاران که بی توجّح به معانی نماز، الفاظی را بر زبان جاری می سازند.

درست است که این گونه ذکر، بی اثر نیست، چرا که اولاً مقدمه ای است برای رسیدن به مراحل بالاتر و ثانیاً همیشه با یک مفهوم و توجّح اجمالی آمیخته است، زیرا شخص نمازگزار اجمالاً می داند رو به خدا ایستاده و برای خدا نماز می خواند، هرچند مفاهیم آن را به تفصیل نداند؛ ولی به یقین این ذکر کم ارزش است، و تأثیر چندانی در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق ندارد.

مرحله دوم: ذکر معنوی است، و آن این است که انسان در حالی که مشغول ذکر لفظی است به معانی آن نیز توجّح کند؛ بدیهی است که توجّح به معانی و مفاهیم اذکار بویژه اگر متوجّح تفاوت این مفاهیم و خصوصیت هر یک از آنها باشد، عمق بیشتری به ذکر می بخشد و آثار فرونتری در تربیت انسان دارد؛ و انسان با تداوم چنین ذکری آثار آن را در خود احساس می کند.

(۱). بحار، جلد ۷۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۱۱.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۲

مرحله سوم: ذکر قلبی است، و در تفسیر آن گفته اند: ذکر قلبی آن است که توجّح به پروردگار، نخست از دل بجوشد، و سپس بر زبان جاری گردد؛ مثلاً، هنگام دقّت و مطالعه در آثار خداوند در جهان آفرینش و مشاهده نظم عجیب کائنات و ظرافت فوق العاده آنان به یاد عظمت خدا افتد و

بگوید: «الْعَظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ؛ عظمت از آن خداوند یکتا و قاهر است!» این ذکر است که از درون دل جوشیده و بیانگر حالتی در درون جان انسان است.

گاه انسان یک نوع حضور معنوی در جان خود مشاهده می کند، و بی آن که واسطه ای در میان باشد، به ذکر یاسِیُبُوح و یا قُدُوس و یا اذکاری همچون سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مترنم می شود.

این اذکار قلبیه، تأثیر فوق العاده ای در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی دارد، و همانند ذکر فرشتگان است که وقتی اعجوبه عالم آفرینش یعنی «آدم» را با علم وسیع و گسترده اش درباره اسماء الهی مشاهده کردند، عرضه داشتند: «سُبْحَانَكَ لَا يَعْلَمُ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ؛ بار الها! منزهی تو، چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای نمی دانیم و تو دانا و حکیمی!» (۱)

در قرآن مجید اشاره به مراحل از ذکر شده است؛ آنجا که می فرماید: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا؛ نام پروردگارت را ذکر کن و تنها به او دل بند!» (۲)

و در جای دیگر می فرماید: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش!» (۳)

در آیه اول، توجه به ذکر لفظی عمیق شده، و سرانجام به تبتل و انقطاع الی الله؛ یعنی، از همه بریدن و به خدا پیوستن، منتهی گردیده است.

در آیه دوم، توجه به ذکر قلبی شده که آمیخته با تضرع و خوف خدا باشد و منتهی

به ذکر خفی زبانی شود، که آهسته از درون بجوشد و بر زبان جاری گردد.

(۱). سوره بقره، آیه ۳۲.

(۲). سوره مزمل، آیه ۸.

(۳). سوره اعراف، آیه ۲۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۳

۳- موانع ذکر

ذکر لفظی موانع مهمی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می تواند اذکار مقدسی را مشتمل بر اسمای حسناى خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند.

ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهمترین آنها از سوی خود انسان است؛ با این که خداوند همه جا حاضر و ناظر است، و از ما به ما نزدیکتر می باشد (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) «۱»

و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز او می باشد، و همراه همه چیز است، و طبق حدیث مشهور علوی «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ» چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن؛ و بعد از آن؛ و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست، و بعد از آن به دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است، و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است!)؛ ولی با این حال، بسیار می شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند؛ همان گونه که در دعای معروف

امام سجّاد علیه السلام (دعای ابو حمزه ثمالی) می خوانیم:

«وَأَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ؛ تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد!» و مهمترین این حجابها، «خودپرستی» است که انسان را از «خداپرستی» و ذکر الله باز می دارد.

انسان خود بین، خدا بین نمی شود، و خود خواهی و خود بینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست!

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «كُلُّ مَا أَلْهَى مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ إبْلِيسَ؛ هر چیز انسان را از یاد خدا غافل سازد، از سوی شیطان است!» (۲)

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كُلُّ مَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ

(۱). سوره ق، آیه ۱۶.

(۲). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید، بحث ذکر.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۴

الْمَيْسِرِ؛ هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، نوعی قمار است!» (۱) (و می دانیم قمار در قرآن مجید در ردیف بت پرستی ذکر شده است. (۲))

این سخن را با حدیث ناب و جالبی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از ذکر خدا غافل نسازد!» (۳) فرمود: «هُم عِبَادٌ مِنْ أُمَّتِي الصَّالِحُونَ مِنْهُمْ، لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ الْخُمْسِ؛ این مؤمنان، بندگان صالحی از امت من هستند که هیچ تجارت و معامله ای، آنها را از

یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی کند!» (۴)

آری! آنها هر جا باشند و هر چه بگویند و هر چه بشنوند باز نظری به سوی خدا دارند.

سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مگذار! دائم همه جا، با همه کس، در همه کار می دار نهفته چشم دل جانب یار!***

(۱). همان مدرک

(۲). سوره مائده، آیه ۹۰.

(۳). سوره منافقون، آیه ۹.

(۴). میزان الحکمه، ج ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۵

فصل سیزدهم: اسوه ها و الگوها

اشاره

اشاره:

هر کس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند.

به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه ها و قهرمانها است؛ و به همین دلیل، تمام ملت‌های جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسل می شوند، و بخشی از فرهنگ و تاریخ خود را بر اساس وجود آنها بنا می کنند؛ در مجالس خود از آنها سخن می گویند و آنها را می ستایند؛ و سعی می کنند خود را از نظر صفات و روحیات به آنها نزدیک سازند.

اضافه بر این، اصل «محاکات» (همرنگ شدن با دیگران، مخصوصاً افراد پرنفوذ و با شخصیت) یکی از اصول مسلم روانی است. مطابق این اصل، انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و هم‌رنگی با دیگران (مخصوصاً با قهرمانان) احساس می کند؛ و به همین علت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می شود.

این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذاب تر است.

به همین دلیل، ما

در اسلام دو اصل به نام «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» داریم؛ یا به تعبیر دیگر:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۶

«حُبِّ فِي اللَّهِ» و «بُغْضِ فِي اللَّهِ» که هر دو در واقع اشاره به یک حقیقت است. طبق این دو اصل ما موظفیم دوستان خدا را دوست داریم و دشمنان خدا را دشمن، و پیشوایان بزرگ دین یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را در همه چیز اسوه و الگویی خود قرار دهیم.

این دستور بقدری مهم است، که در آیات قرآن به عنوان نشانه ایمان، و در روایات اسلامی به عنوان «اَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ» (محکمترین دستگیره ایمان) معرفی شده، و تا «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» نباشد، بقیه اعمال عبادات و اطاعات، بی حاصل شمرده شده است، که مدارک آن از آیات و روایات را به خواست خدا در بحثهای آینده خواهیم دید.

این تَوَلَّى و تَبَرَّى یا «حُبِّ فِي اللَّهِ و بُغْضِ فِي اللَّهِ» یکی از گامهای بسیار مهم و مؤثر در تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

روی همین اصل، بسیاری از علمای اخلاق وجود استاد و مربی را برای رهروان این راه، لازم شمرده اند، که بحث مشروح آن در آینده خواهد آمد.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و مسأله تَوَلَّى و تَبَرَّى را در قرآن مجید مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (سوره ممتحنه، آیه ۴)

۲- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ

۳- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (سوره احزاب، آیه ۲۱)

۴- لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره مجادله، آیه ۲۲)

۵- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (سوره ممتحنه، آیه ۱۳)

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۷

۶- وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (سوره توبه، آیه ۷۱)

۷- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ الظُّلُمَاتِ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (سوره بقره، آیه ۲۵۷)

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (سوره توبه، آیه ۱۱۹)

ترجمه:

۱- سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم (مشرك) خود گفتند ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم!

۲- (آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سر پیچی کند (به خویشتن ضرر زده است، زیرا) خداوند بی نیاز و شایسته ستایش

است.

۳- مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

۴- هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهايشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خوشنود است و آنان (نیز) از خدا خوشنودند، آنها «حزب الله» اند، بدانید «حزب الله» پیروز و رستگارند.

۵- ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید!

۶- مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۸

می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!

۷- خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید!

تفسیر و جمع بندی

از آیات

سوره ممتحنه بخوبی بر می آید که بعضی از مؤمنان تازه کار و بی خبر از دستورات اسلام، با دشمنان سر و سری داشتند.

از شأن نزول آیات آغاز این سوره استفاده می شود که پیش از فتح مکه فردی به نام «حاطب بن ابی بلتعنه» توسط زنی به نام «ساره» نامه ای مخفیانه به اهل مکه نوشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دارد به سوی شما بیاید و مکه را فتح کند، آماده دفاع از خود باشید.

این در حالی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده فتح مکه می شد، و ترتیبی داده بود که این خبر به هیچ وجه منتقل به مردم مکه نشود تا مقاومت چندانی نشود، و خونها کمتر ریخته شود.

زن آن نامه را گرفت و در لای گیسوان خود پنهان نمود و بسرعت به سوی مکه حرکت نمود.

جبرئیل این ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد، و آن حضرت، علی علیه السلام را برای گرفتن نامه به تعقیب او فرستاد؛ او در آغاز منکر شد، و هنگامی که مورد تهدید قرار گرفت، نامه را بیرون آورد و خدمت حضرت علی علیه السلام داد؛ و آن حضرت نامه را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

حاطب احضار شد، و سخت مورد سرزنش قرار گرفت؛ و عذری آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله عذر او را ظاهراً پذیرفت؛ و آیات آغاز سوره ممتحنه به عنوان یک هشدار برای پیشگیری از تکرار این گونه اعمال نازل گردید؛ و یکی از اصول اساسی اسلام، یعنی مسأله اقتداء به نیکان و پاکان و اولیاء الله و قطع

علاقه و پیوند با دشمنان حق و در یک جمله «حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضِ فِي اللَّهِ» را بیان کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۶۹

در آغاز این سوره، همه مؤمنان را مخاطب ساخته می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خود را دوست خویش قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه بر شما نازل شده است کفر می ورزند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و شما را به خاطر ایمان آوردن به پروردگارتان، از شهر و دیارتان بیرون می کنند!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ)

این نکته روشن است که اگر هنگام تضاد «پیوندهای محبت و دوستی» با «پیوندهای اعتقادی و ارزشی» پیوند محبت و دوستی مقدم شمرده شود، پایه های اعتقاد و ارزشها متزلزل می گردد و انسان تدریجاً به سوی باطل و فساد گرایش پیدا می کند؛ و نکته اساسی «حُبِّ فِي اللَّهِ وَ بُغْضِ فِي اللَّهِ» یا به تعبیر دیگر، تولای اولیاء الله و تبرای از اعداء الله نیز همین است. (دقت کنید)

سپس در ادامه این سخن (در آیه چهارم همین سوره) مسلمانان را به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یارانش، به عنوان یک «اسوه حسنه» و «الگوی زیبا و پر ارزش» دعوت کرده، می فرماید: «در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید

بیزاریم!» (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي اِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ اِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ اَنَا بُرَاؤُكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ)

اسْوَه (بر وزن لقمه) معنی مصدری دارد؛ به معنی تأسی نمودن و در اصل به معنی حالتی است که از پیروی کردن دیگری حاصل می شود؛ به تعبیری دیگر، به معنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است.

و ما در فارسی معمولی امروز از آن به عنوان سرمشق گرفتن تعبیر می کنیم.

بدیهی است این امر ممکن است در کارهای خوب باشد یا کارهای بد؛ به همین دلیل، در آیه مورد بحث تعبیر به اسوه حسنه شده؛ یعنی، کار ابراهیم و یارانش سرمشق خوبی برای شما بود، چرا که آنها پیوندهای ظاهری و مادی را با قومشان به خاطر گسستن پیوندهای توحیدی و اعتقادی قطع کردند.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۰

«راغب» در «مفردات» معتقد است که واژه «اسی (بر وزن عَصَا) به معنی غم و اندوه، نیز از همین ماده گرفته شده (و این به خاطر آن است که به افراد ماتم زده و غمگین گفته می شود: «لَكَ بِفُلَانٍ اَسْوَةٌ؛ تو باید از فلان کس سرمشق بگیری (که فلان مصیبت بزرگ بر او وارد شد و صبر و شکیبایی کرد!)»

ولی بعضی از ارباب لغت مانند: ابن فارس در «مقایس»، این دو ماده را از یکدیگر جدا می داند (اولی را به اصطلاح ناقص واوی و دومی را ناقص یایی با دو معنی متفاوت می شمرد).

به هر حال، قرآن مجید برای تشویق مسلمانان، به مسأله مهم «حَبِّ فِي اللّٰهِ وَ بَغْضِ فِي اللّٰهِ» ابراهیم و یارانش را سرمشق قرار می دهد، چرا که انتخاب سرمشقها و الگوهای پاک و

با ایمان و شجاع و مقاوم، تأثیر عمیقی در پاکسازی روح و فکر و اخلاق و اعمال انسان دارد.

این همان چیزی است که علمای اخلاق روی آن تکیه کرده و در سیر و سلوک الی الله انتخاب «قُدْوَه» و «اسوه» را وسیله پیشرفت و تعالی می دانند.

*** در آیه دوم مورد بحث، که ادامه همان بحث آیه بالا است، بار دیگر به برنامه ابراهیم و یارانش اشاره کرده، می فرماید: «برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس (از تأسی به این مردان خدا) سرپیچی کند (و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد به خود زیان رسانده است و خداوند نیازی به او ندارد)، او از همگان بی نیاز و شایسته ستایش است.» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)

تفاوتی که این آیه با آیه قبل دارد در دو قسمت است: نخست این که، در این آیه بر این موضوع تکیه می کند که «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» از آثار ایمان به خدا و معاد است؛ و دیگر این که این مسأله چیزی نیست که خدا به آن نیاز داشته باشد، این نیاز شماست و برای تکامل روحی و معنوی و حفظ سلامت جامعه شما می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۱

چهارمین آیه، که ناظر به جنگ احزاب است؛ به نکته مهمی اشاره می کند و آن این که علی رغم ضعفها و بی تاییها و بدگمانیهای بعضی از تازه مسلمانان در این میدان نبرد عظیم، پیامبر اکرم صلی

الله علیه و آله مانند کوهی استوار، مقاومت و ایستادگی کرد؛ از آرایش جنگهای صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در جبهه دشمن از پای نمی نشست؛ همراه دیگر مؤمنان کلنگ به دست گرفت و خندق کند، و برای حفظ یارانش با آنها مزاح و شوخی می کرد؛ برای دلگرم ساختن مؤمنان، آنان را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نمود؛ آنی از یاد خدا غافل نبود، و یارانش را به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می داد.

همین امور سبب حفظ جمعیت اندک مسلمین در برابر گروه عظیم احزاب که از نظر ظاهری کاملاً برتری داشتند، شد؛ این ایستادگی و مقاومت عجیب سرمشقی برای همه بود.

قرآن می فرماید: «رسول خدا (در میدان جنگ احزاب) اسوه نیکویی بود برای آنها که امید به خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا)

نه تنها در میدان جنگ احزاب که مصداق جهاد اصغر محسوب می شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اسوه و الگو بود، بلکه در میدان جهاد اکبر و مبارزه با هوی و هوسهای نفسانی و تهذیب اخلاق نیز اسوه و سرمشق بسیار مهمی بود؛ و آن کسی که بتواند گام در جای گامهای آن بزرگوار بنهد، این راه پر فراز و نشیب را با سرعت خواهد پیمود.

قابل توجه این که در این آیه، علاوه بر مسأله ایمان به خدا و روز جزا (لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ)، روی یاد خدا نیز تکیه شده

است، و با ذکر جمله (وَ ذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا) نشان می دهد آنها که بسیار به یاد خدا هستند، از هدایت‌های چنین پیشوایی الهام می گیرند، زیرا ایمان و ذکر خدا، آنها را متوجه مسؤولیت‌های بزرگشان می کند؛ در نتیجه به دنبال رهبر و پیشوایی می گردند، و کسی را بهتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این کار نمی یابند.

*** در پنجمین آیه، روی نقطه مقابل این مسأله یعنی بغض فی الله تکیه کرده، می فرماید:

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۲

دوستی کند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند؛ آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است.» (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)

این آیه نشان می دهد که هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی «حفظ پیوندهای الهی» و «حفظ پیوندهای خویشاوندی» کدام را باید مقدم شمرد؛ با صراحت می گوید: اگر نزدیکترین خویشاوندان از راه خدا منحرف شوند، و آلوده به کفر و فساد گردند، باید از آنها برید و به خدا و ارزشهای والای الهی انسانی پیوست.

قابل توجه این که با دو جمله بسیار پر معنی (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) (آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روح الهی آنان را تقویت فرموده است).

بر این مسأله تأکید می نهد.

یعنی «حَبِّ فِي اللَّهِ وَبَغْضِ فِي اللَّهِ» از ایمان سرچشمه می گیرد، و تداوم تکامل ایمان هم از «حَبِّ فِي اللَّهِ وَبَغْضِ فِي اللَّهِ» است.

و به تعبیر دیگر، هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، با این تفاوت که آغاز کار باید از ایمان به مبدأ و معاد شروع شود، و تکامل آن از «حَبِّ فِي اللَّهِ وَبَغْضِ فِي اللَّهِ» حاصل گردد.

*** در ششمین آیه، سخن از پیوند معنوی و روحانی مؤمنان با یکدیگر است؛ می فرماید:

«مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد، خداوند توانا و حکیم است!» (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ حَكِيمٍ)

این پیوند معنوی و روحانی که بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۳

اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبرش، استوار است؛ سبب می شود که آنها نه تنها در اعمال و رفتار، بلکه در خلق و خوی خویش از یکدیگر الهام بگیرند؛ و هر کدام سرمشق برای دیگری باشند؛ و اگر می خواهند هم‌رنگ جماعت شوند، باید هم‌رنگ این جماعت شوند، نه جماعتهای گمراه و منحرفی که باید رابطه خود را از آنها برید!

در واقع امر به معروف و نهی از منکر که در سرلوحه

برنامه های آنها- طبق آیه فوق- قرار گرفته، آنها را ملزم می دارد که مراقب اخلاق و اعمال یکدیگر باشند؛ و این خود کمک مؤثری به تهذیب اخلاق و نفوس می کند.

*** در هفتمین آیه، تفاوت خط مؤمنان و کافران تبیین شده است؛ مؤمنان، به خدا وابسته اند و از صفات جمال و جلال او سرمشق می گیرند؛ و کافران به طاغوت وابسته بوده و اعمال و اخلاق آنها بازتابی از صفات طاغوت است؛ می فرماید: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.» (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَانَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)

در این آیه، خارج شدن از ظلمات به نور، به صورت نتیجه ولایت خداوند بر مؤمنان ذکر شده است، و خروج از نور به سوی ظلمتها از آثار ولایت طاغوت.

نور و ظلمت در این آیه، معنی وسیعی دارد که تمام نیکیها و بدیها، خوبیها و زشتیها و فضائل و رذائل را شامل می شود.

آری! آن کس که در سایه ولایت «الله» قرار گیرد، هجرتش از رذائل به فضائل و از بدیها به خوبیها آغاز می گردد؛ زیرا سرمشق او در همه جا صفات جلال و جمال خداست. او به سوی پاکی می رود، چرا که ذات مقدس خدا از هر آلودگی و نقص، پاک و منزّه است. او به سوی رحمت و رأفت، و جود و سخاوت پیش

می رود، چرا که ذات خداوند، رحمان و رحیم، و جواد و کریم است؛ و به همین ترتیب، حرکت به سوی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۴

فضائل دیگر شروع می شود، چرا که نقطه امید و مقصد و مقصود و معبود و محبوب، اوست.

درست عکس این حرکت، یعنی از فضائل به سوی رذائل از آن کسانی است که طاغوت (بتهای بی شعور و بی خاصیت و فاقد چشم و گوش و هوش، و همچنین انسانهای طغیانگر و خودکامه) را ولی خود قرار داده اند.

*** در هشتمین آیه، قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید! (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)

در حقیقت جمله دوم در آیه شریفه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) تکمیل جمله اول (اتَّقُوا اللَّهَ) است. آری! برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری، و پاکی ظاهر و باطن باید همراه و همگام صادقان بود و در سایه آنها قدم برداشت.

در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت در منابع معروف اسلامی آمده است، این آیه تطبیق بر علی علیه السلام یا همه اهل بیت علیهم السلام شده است.

این روایات را می توانید در «الدّر المنثور سیوطی» و «مناقب خوارزمی» و «درر السیمین زرنندی» و «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی و کتب دیگر، مطالعه کنید. «۱»

«حافظ سلیمان قندوزی» در «ینایع الموده»، و «علامه حموی» در «فرائد السیمین»، و «شیخ ابو الحسن کازرونی» در «شرف النبی» نیز بخشی از این احادیث را آورده اند «۲».

در یکی از این احادیث می خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی

الله عليه و آله پرسید: آیا این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةُ أَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَاءِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ مَأْمُورَانِ بِهٖ اَيْنِ اِيَهٗ، هَمَّهٖ مُؤْمِنَانِد، وَ اَمْرًا صَادِقَانِ، خِصُوصَ بَرَادِرْمِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اَوْصِيَاءِ بَعْدِ اَزْ اَوْ تَا رُوزِ قِيَامَتِ هَسْتَنِد!» (۳)

(۱). برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، مراجعه کنید.

(۲). برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، مراجعه کنید.

(۳). ینابیع المودّه، صفحه ۱۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۵

بدیهی است این همراهی و همگامی با علی علیه السلام و اوصیای او که تا روز قیامت تداوم دارد برای تمسک به رهبری آنها و اقتدا در عمل و اخلاق و هدایت است.

*** نتیجه:

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد که بخشی از آیات تویی و تبری است بخوبی استفاده می شود که مسأله پیوند با ذات پاک خداوند و اولیاء الله، و بریدن از ظالمان و فاسدان و طاغوتها، و در یک کلمه «حَبِّ فِي اللّٰهِ وَ بَغْضِ فِي اللّٰهِ» از اساسی ترین و اصولی ترین تعلیمات قرآن است، که اثر عمیقی در مسائل اخلاقی دارد.

این اصل قرآنی و اسلامی، در تمام مسایل زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد اعم از مسائل فردی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی. و از جمله در مسائل اخلاقی که مورد بحث ما است، نیز اثر فوق العاده ای دارد.

مؤمنان را می سازد؛ آنها را تهذیب می کند؛ و به آنها تعلیم می دهد که در هر قدم، نیکان و پاکان مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم

السلام را اسوه و قدوه و سرمشق خود قرار دهند؛ و این از گامهای مؤثر برای وصول به هدف آفرینش انسان یعنی تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی است.

تولّی و تبرّی در روایات اسلامی

احادیث بسیار فراوانی در کتب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت در زمینه حبّ فی الله و بغض فی الله و تولّی و تبرّی آمده است، و به قدری در این باره اهمّیت داده شده که در کمتر چیزی نظیر آن دیده می شود.

بی شک این اهمّیت به خاطر آثار مثبتی است که پیوند دوستی با اولیاء الله و دوستان خدا، و بیزاری از دشمنان حق، دارد؛ این آثار مثبت هم در قدرت ایمان ظاهر می شود و هم در تهذیب اخلاق، و هم در پاکی اعمال و تقوا.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۶

این احادیث نشان می دهد که باید در طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله، هر کس پیشوا و مقتدایی را برگزیند.

در اینجا به بخشی از این احادیث که از کتب مختلف گلچین شده است اشاره می شود:

۱- در خطبه قاصعه تعبیر جالبی درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دیده می شود؛ می فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً اعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنِ اخْتِلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيحِ لِإِثْرِ امَّةٍ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ اخْتِلَاقِهِ عِلْماً وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهٖ؛ از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب

و روز او را به راههای مکارم اخلاق و صفات خوب انسانی سوق دهد؛ و من (هنگامی که به حدّ رشد رسیدم نیز) همچون سایه به دنبال آن حضرت حرکت می کردم، و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک خود را برای من آشکار می ساخت؛ و به من فرمان می داد تا به او اقتدا کنم.» (۱)

این حدیث شریف که بخشی از خطبه قاصعه را تشکیل می دهد، این حقیقت را روشن می سازد که حتی پیغمبر گرامی اسلام در آغاز کارش مقتدا و پیشوایی داشته که بزرگترین فرشتگان الهی بوده است.

علی علیه السلام نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را مقتدا و پیشوای خود قرار داده بود و سایه به سایه او حرکت می کرد؛ و این مقتدای بزرگوار هر روز درس تازه ای به علی علیه السلام می آموخت و چهره نوینی از اخلاق انسانی را به او نشان می داد.

آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در آغاز کارشان در برنامه سیر الی الله نیاز به پیشوا و مقتدا داشته باشند، تکلیف دیگران پیدا است.

۲- در روایت معروف «بُنِيَ الْإِسْلَامُ...» که با طرق متعدّد با تفاوت مختصری از معصومین علیهم السلام نقل شده است این موضوع بخوبی منعکس شده است؛ از جمله در حدیثی که یار وفادار امام باقر علیه السلام «زُرَّارَهُ» از آن حضرت نقل کرده، می خوانیم:

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۷

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ، قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ إِسْلَام

بر پنج پایه بنا شده: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت (رهبری معصومین)، زراره می گوید: عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است؟ فرمود: ولایت افضل است، زیرا کلید همه آنها است، و والی و رهبر الهی راهنما به سوی چهار اصل دیگر است. «۱»

از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که ولایت و اقتدا به اولیاء الله سبب احیاء سایر برنامه های دینی و مسایل عبادی و فردی و اجتماعی است؛ و این اشاره روشنی به تأثیر مسأله ولایت در امر تهذیب نفوس و تحصیل مکارم اخلاق می باشد.

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَغْلَمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ الصَّلَاةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الصِّيَامُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْحُجُّ وَ الْعُمْرَةُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَلَّى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرَّى مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ کدامیک از دستگیره های ایمان محکمتر و مطمئن تر است؟ یاران عرض کردند خدا و رسولش آگاهتر است، و بعضی گفتند نماز، و بعضی گفتند زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه آنچه را گفتید دارای فضیلت است ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکمترین و مطمئن ترین دستگیره های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء الله و تبری از دشمنان خدا. «۲»

پیغمبر اکرم صلی

الله علیه و آله نخست با این سؤال مهم، افکار مخاطبان را در این مسأله سرنوشت ساز به جنب و جوش در آورد- و این کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله گاه قبل از القاء مسایل مهم انجام می داد- گروهی اظهار بی اطلاعی کردند، و گروهی با شمردن یکی از ارکان مهم اسلام پاسخ گفتند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله درعین تأکید بر اهمّیت آن برنامه های مهم اسلامی، سخنان آنها را نفی کرد، سپس افزود: مطمئن ترین دستگیره ایمان، حبّ فی الله و بغض فی الله است!

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۸.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۸

تعبیر به «دستگیره» در اینجا گویا اشاره به این است که مردم برای وصول به مقام قرب الی الله، باید به وسیله ای چنگ بزنند و بالا بروند، که از همه مهمتر و مطمئن تر، دستگیره حبّ فی الله و بغض فی الله است.

این به خاطر آن است که پیوند محبّت با دوستان خدا و اقتدا و تأسی به اولیاء عاملی است برای حرکت در تمام زمینه های اعمال خیر و صفات نیک.

بنابراین، با احیاء این اصل، اصول دیگر نیز زنده می شود؛ و با ترک این اصل، بقیه تضعیف یا نابود می گردد.

۴- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خطاب به یکی از یارانش به نام جابر کرد و فرمود: «اِذَا ارَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ اَنْ فِیْكَ خَیْرًا فَانْظُرْ اِلَى قَلْبِکَ فَاِنْ كَانَ یُحِبُّ اَهْلَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَ یُبْغِضُ اَهْلَ مَعْصِیَتِهِ، فَفِیْکَ خَیْرٌ، وَ اللّٰهُ یُحِبُّکَ؛ وَ اِنْ كَانَ یُبْغِضُ اَهْلَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَ یُحِبُّ اَهْلَ مَعْصِیَتِهِ،

فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ هر گاه بخواهی بدانی در تو خیر و نیکی وجود دارد یا نه؟ نگاهی به قلبت کن! اگر اهل اطاعت الهی را دوست می دارد و اهل معصیت را دشمن می شمرد، تو انسان خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد؛ و اگر اهل اطاعت الهی را دشمن می دارد و اهل معصیتش را دوست می دارد، نیکی در تو نیست، و خدا تو را دشمن می دارد؛ و انسان با کسی است که او را دوست می دارد!» (۱)

جمله «وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» اشاره لطیفی به این واقعیت است که هر انسانی از نظر خط و ربط اجتماعی و خلق و خو و صفات انسانی و همچنین سرنوشت نهایی در روز رستاخیز، با کسانی خواهد بود که به آنها عشق می ورزد و پیوند محبت دارد؛ و این نشان می دهد که مسأله «ولایت» در مباحث اخلاقی سرنوشت ساز است.

۵- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْبَرِ شُعَبِ الْإِيمَانِ، وَالْمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَابْتَعَضَ فِي اللَّهِ وَاعْتَمَدَ فِي اللَّهِ وَاعْتَمَدَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصِيَاءِ اللَّهِ؛ محبت مؤمن نسبت به مؤمن به خاطر خدا از بزرگترین شاخه های ایمان است (۲)؛ آگاه باشید کسی که به خاطر خدا دوست بدارد

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

(۲). در مصباح اللغه آمده است که شعبه به معنی شاخه درخت است و جمع آن شعب می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۷۹

و به خاطر خدا دشمن بدارد، به خاطر خدا بیخشد

و به خاطر خدا خود داری از بخشش کند، او از برگزیدگان خداست!» (۱)

۶- در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم: اِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأُولَىٰ وَالْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَىٰ يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ: أَيُّنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُومُ عَنْقُ مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ: فَتَلْقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ أَلَيْسَ أَيْنَ؟ فَيَقُولُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ! قَالَ فَيَقُولُونَ فَأَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُونَ وَأَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ؟ قَالُوا كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَنُبْغِضُ فِي اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُونَ نِعْمَ اجْرُ الْعَامِلِينَ!؛ هنگامی که خداوند متعال اقوام اولین و آخرین را (در قیامت) جمع کند، ندا دهنده ای ندا می دهد، به گونه ای که به گوش همه مردم برسد، می گوید کجا هستند آنهایی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشتند، فرمود در این هنگام گروهی از مردم بر می خیزند و به آنها گفته می شود، بدون حساب به سوی بهشت بروید! فرمود: در این موقع فرشتگان الهی از آنها استقبال می کنند، می گویند به کجا می روید؟ می گویند: به بهشت بدون حساب! می گویند شما از کدام گروه مردم هستید؟

می گویند ما کسانی هستیم که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتیم، می گویند، اعمال شما چه بود؟ می گویند ما به خاطر خدا گروهی را دوست می داشتیم و به خاطر خدا گروهی را دشمن می داشتیم، فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان!» (۲)

تعبیر «نِعْمَ اجْرُ الْعَامِلِينَ» نشان می دهد که محبت با اولیاء الله و دشمنی با اعداء الله سرچشمه اعمال نیک و پرهیز از اعمال بد است.

۷- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه

و آله چنین آمده است: «انَّ حَوْلَ الْعَرْشِ مَنْابِرٌ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا قَوْمٌ لِبَاسِهِمْ وَ وُجُوهُهُمْ نُورٌ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءٍ يَغْبِطُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَلِّ لَنَا قَالَ: هُمْ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ وَ الْمُتَجَالِسُونَ فِي اللَّهِ وَ الْمُتَزَاوِرُونَ فِي اللَّهِ؛ در اطراف عرش الهی منبرهایی از نور است که بر آنها گروهی هستند که لباسها و صورت‌هایشان از نور است؛ آنها پیامبر نیستند ولی پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۰، حدیث ۱۴.

(۲). همان مدرک، صفحه ۲۴۵، حدیث ۱۹- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۰

می خورند! عرض کردند: ای رسول خدا! این مسأله را برای ما حل کن (آنها چه کسانی هستند؟) فرمود: آنها کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و برای خدا با یکدیگر مجالست می کنند، و برای خدا به دیدار هم می روند! «۱»

۸- در حدیث دیگری (یا در ادامه حدیث بالا) می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَوْ أَنَّ عَبْدَيْنِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ أَحَدُهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ لَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ اگر دو بنده (از بندگان خدا) یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب، خداوند آن دو را در قیامت در بهشت کنار هم قرار می دهد، و فرمود: برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله است.» «۲»

این حدیث نشان می دهد که محکمترین پیوند در میان انسانها، پیوند مکتبی است، که سبب همگونی در

اخلاق و رفتارهای انسانی می شود؛ بدیهی است آنها که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، صفات و افعال خداپسندانه را در یکدیگر می بینند، و همین حبّ فی الله و بغض فی الله گام مؤثری برای تربیت نفوس آنها است.

۹- در حدیث قدسی می خوانیم: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «هَيْلَ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا؟! قَالَ صَيَّيْتُ لَكَ وَ صِيَمْتُ وَ تَصَيَّدْتُ وَ ذَكَرْتُ لِمَكَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَ الصَّوْمُ جَنَّةٌ وَ الصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَ الذُّكْرُ نُورٌ، فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟! قَالَ مُوسَى دُلَّنِي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ، قَالَ يَا مُوسَى هَلْ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا وَ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: آری! برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام؛ فرمود: امّا نماز برای تو نشانه (ایمان) است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر خدا نور است؛ کدام عمل را برای من به جا آورده ای موسی! عرض کرد خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای، و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ (در

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۳۵۲، حدیث ۳۲.

(۲). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۱

اینجا بود که) موسی علیه السلام دانست برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) است. «(۱)»

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق

علیه السلام پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است). فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ ابْغَضَ لِلَّهِ وَ اعْطَى لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ؛ کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، و به خاطر خدا ببخشد، و به خاطر خدا ترک بخشش کند، او از کسانی است که ایمانش کامل شده است!» «۲»

*** از احادیث دهگانه بالا استفاده می شود که در اسلام حساب مهمی برای حبّ فی الله و بغض فی الله باز شده است؛ تا آنجا که به عنوان افضل اعمال، و نشانه کمال ایمان، و برتر از نماز و روزه و حجّ و جهاد، و انفاق فی سبیل الله معرفی شده و صاحبان این صفت، پیشگامان در بهشتند، و مقاماتی دارند که انبیاء و شهداء به حال آنها غبطه می خورند.

این تعبیرات، پرده از نقش مهمّ مسأله ولایت و تولّی و تبرّی، در تمام برنامه های دینی و الهی بر می دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انسان پیشوایان بزرگ را به خاطر ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و اعمال صالحه دیگر، دوست می دارد؛ با این حال، چگونه ممکن است به آنان تأسی نکند، و همگام و همدل و همرنگ نشود!

این همان است که علمای اخلاق از آن به عنوان یک اصل اساسی در تهذیب نفوس یاد کرده اند؛ و پیروی و اقتدا کردن به انسان کاملی را شرط موفقیت در سیر و سلوک الی الله می دانند.

یکی از دلایل مهمی که قرآن مجید در هر مورد و در هر مناسبت از انبیای الهی سخن می گوید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

و مسلمانان را دستور می دهد که به یاد آنها و تاریخ و زندگانی شان باشند، همین است که از آنان الگو بگیرند و راه موفقیت و نجات را در تاریخ زندگی آنها بجویند.

(۱). بحار، جلد ۶۶، صفحه ۲۵۲، حدیث ۳۳.

(۲). همان مدرک صفحه ۲۳۸، حدیث ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۲

این نکته شایان توجه است که انسانها معمولاً دارای روح قهرمان پروری هستند؛ یعنی، هر کس می خواهد به شخص بزرگی عشق بورزد، و او را در زندگی خود الگو قرار دهد؛ و در ابعاد مختلف زندگی به او اقتدا کند.

انتخاب چنین قهرمانی در سرنوشت انسان و شکل دادن به زندگی او تأثیر فراوانی دارد؛ و با تغییر شناخت این قهرمانها، زندگی ممکن است دگرگون شود.

بسیاری از افراد یا ملت‌ها که دستشان به دامان قهرمانان واقعی نرسیده، قهرمانان خیالی و افسانه ای برای خود ساخته اند، و در ادبیات و فرهنگ خود جایگاه مهمی برای آنها قائل شده اند.

محیط زندگی اجتماعی و تبلیغات مطلوب و نامطلوب در گزینش قهرمانها مؤثر است.

این قهرمانها ممکن است مردان الهی، رجال سیاسی، چهره های ورزشی و یا حتی بازیگران فیلمها بوده باشند.

هدایت این تمایل فطری بشر به سوی قهرمانان واقعی و الگوهای والای انسانی می تواند کمک مؤثری به پرورش فضائل اخلاقی در فرد و جامعه بنماید.

مسأله ولایت اولیاء الله در حقیقت در همین راستا است؛ و به همین دلیل، آیات و روایات اسلامی - چنان که دیدیم - اهمیت فوق العاده ای برای آن قائل شده است، و بدون آن، بقیه برنامه ها را ناقص و حتی در خطر می شمرد.

داستان موسی و خضر

مسأله انتخاب معلم و استاد و دلیل راه در مسیر تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله

به حدی اهمیت دارد که گاه انبیای الهی، در مقطع خاصی نیز مأمور به این انتخاب می شدند.

داستان خضر و موسی علیه السلام در سوره کهف در قرآن مجید که داستانی بسیار پر معنی و پرمحتوا است، چهره ای از این انتخاب است.

موسی علیه السلام مأمور می شود که برای فرا گرفتن علومی - که جنبه نظری نداشت بلکه بیشتر جنبه عملی و اخلاقی داشت - نزد پیامبر و عالم بزرگ زمانش که قرآن از او به عنوان

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۳

«عَبْدٌ مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ بنده ای از بندگان ما که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم.» یاد کرده است.

او بار سفر را بست و به سوی جایگاه خضر با یکی از یارانش به راه افتاد؛ حوادث اثناء راه بماند، هنگامی که به خضر رسید، پیشنهاد خود را به آن معلم بزرگ، مطرح کرد؛ او نگاهی به موسی علیه السلام افکند و گفت: «باور نمی کنم در برابر تعلیمات من، صبر و شکیبایی داشته باشی!» ولی موسی علیه السلام قول شکیبایی داد.

سپس سه حادثه مهم یکی بعد از دیگری اتفاق افتاد؛ نخست سوار بر کشتی شدند و «خضر» اقدام به سوراخ کردن کشتی کرد که بانگ اعتراض موسی بر خاست، و خطر غرق شدن کشتی و اهلش را به خضر گوشزد نمود؛ ولی هنگامی که خضر به او گفت: «من می دانستم تو، توان شکیبایی نداری! موسی از اعتراض خود پشیمان گشت و سکوت اختیار کرد، چرا که قرار گذاشته بود لب به اعتراض نگشاید تا خضر خودش توضیح دهد.

چیزی

نگذشت در مسیر خود به نوجوانی برخورد کردند «خضر» بی مقدمه اقدام به قتل او کرد! منظره وحشتناک کشتن این جوان ظاهراً بی گناه، موسی علیه السلام را سخت از کوره به در برد، و بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراض شدیدتر و رساتر از اعتراض نخستین، که چرا انسان بی گناه و پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد کشتی؟ به یقین این کار بسیار زشتی است!

برای دومین بار، خضر پیمان خود را با موسی علیه السلام یاد آور شد و به او گفت اگر بار سوم تکرار کنی همیشه از تو جدا خواهم شد؛ موسی فهمید که در این مورد سرّ مهمّی نهفته است و سکوت اختیار کرد تا خضر خودش بموقع توضیح دهد.

چیزی نگذشت که سومین حادثه رخ داد؛ آن دو وارد شهری شدند، مردم شهر حتّی حاضر به پذیرایی مختصر از آنان نشدند، ولی خضر علیه السلام به کنار دیواری که در حال فرو ریختن بود رسید، آستین بالا زد و از موسی نیز کمک خواست تا دیوار را مرمت کند، و از فرو ریختن آن مانع شود؛ باز موسی علیه السلام پیمان خود را به فراموشی سپرد و به معلّم خویش اعتراض کرد که آیا این دلسوزی در برابر آن بی مهری منطقی است؟ اینجا بود که خضر

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۴

اعلام جدایی از موسی علیه السلام نمود، چرا که سه بار پیمان شکیبایی را که با خضر داشت شکسته بود؛ ولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه گانه خود را برای او برشمرد و پرده از آن برداشت.

مورد کشتی گفت: پادشاهی ظالم و جبار، کشتیهای سالم را غصب می کرد و من کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجه او قرار نگیرد؛ زیرا کشتی تعلق به گروهی از مستضعفان داشت و وسیله ارتزاق آنها را تشکیل می داد.

جوان مقتول فردی کافر و مرتد و اغواگر بود و مستحق اعدام، و بیم آن می رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد.

و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها نهفته بود؛ و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می خواست این گنج را برای آنها حفظ کند؛ سپس به او حالی کرد که من این کارها را خود سرانه نکردم؛ همه به فرمان پروردگار بود! «۱»

در اینجا موسی علیه السلام از خضر جدا شد، در حالی که کوله باری از علم و آگاهی و اخلاق را همراه خود می برد.

او بخوبی درسهای زیر را از مکتب آن معلم بزرگ و مربی اخلاق فرا گرفت:

۱- پیدا کردن رهبری آگاه و فرزانه، و بهره گیری از علم و اخلاق او تا آن حد اهمیت دارد که پیامبر اولو العزمی همچون موسی - بطور نمادین - مأمور می شود که راه دور و درازی را برای حضور در محضر او، و اقتباس از چراغ پر فروغش، بپیماید.

۲- در کارها نباید عجله کرد، چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد؛ گفته اند: «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا!»

۳- حوادثی که در اطراف ما رخ می دهد ممکن است چهره ای در ظاهر و چهره ای در باطن داشته باشند؛ هرگز نباید به چهره ظاهری رویدادهای ناخوش آیند قناعت کرد و

عجولانه قضاوت نمود؛ بلکه باید ماورای چهره های ظاهری را نیز از نظر دور نداشت.

(۱). مضمون آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف و روایات اسلامی (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۵

۴- شکستن پیمانهای معنوی بطور مکرر، ممکن است انسان را برای همیشه از فوائد و برکاتی محروم سازد!

۵- حمایت از مستضعفان، خیرخواهی یتیمان و مبارزه با ظالمان و کافران اغواگر، وظیفه ای است که هر بهائی را می توان در برابر آن پرداخت.

۶- انسان هر قدر عالم و آگاه باشد، نباید به علم و دانش خویش مغرور گردد و تصور کند ماورای علوم او علوم دیگری نیست؛ چرا که این تصور او را از رسیدن به کمالات بیشتر باز می دارد.

۷- خداوند بزرگ در این عالم هستی، مأموران ویژه ای دارد که آنها را بی سروصدا به یاری بندگان مظلوم و با اخلاص می فرستد، تا از طرق مختلف آنان را یاری کنند، و اینها از الطاف خفیه الهیه است که هر انسان با ایمانی می تواند در انتظار آن باشد-

و فوائد و برکات دیگر.

این داستان خواه جنبه آموزش واقعی برای موسی علیه السلام داشته باشد و یا جنبه سرمشق برای دیگران، هر چه باشد، در مورد مطلبی که ما به دنبال آن هستیم تفاوتی نمی کند.

کوتاه سخن این که: نیاز به رهبر و دلیل راه در طریق افزایش علم و تهذیب نفوس نیازی است حتمی و غیر قابل انکار!

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۷

فصل چهاردهم: چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس!

اشاره

تأثیر گذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسایل مربوط به تهذیب نفس، و سیر و سلوک الی الله، تنها از جهت اسوه بودن اولیاء الله و هدایت های آنها از طریق

گفتار و رفتار نیست؛ بلکه به عقیده جمعی از بزرگان و دانشمندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد که از شاخه های ولایت تکوینی محسوب می شود، و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خیر می دهد.

توضیح این که: پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام به منزله قلب تپنده جامعه انسانی هستند؛ هر عضوی از اعضاء این پیکر با آن قلب ارتباط بیشتری و هماهنگی افزونتری داشته باشد، بهره بیشتری می گیرد؛ یا به منزله خورشید درخشانی هستند که اگر ابرهای تیره و تاریک و غرور و خود بینی و هوای نفس کنار برود، تابش آفتاب وجود آنان به شاخسار ارواح آدمیان، سبب رشد و نمو آنها می گردد، و برگ و گل و میوه می آورد.

در اینجا، ولایت شکل دیگری به خود می گیرد، و از دایره تصرفات ظاهری فراتر می رود و سخن از تأثیر مرموز و ناپیدایی به میان می آید که با آنچه تاکنون گفته ایم متفاوت است.

قرآن مجید می گوید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ أَنَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا؛ ای پیغمبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده، و

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۸

تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی پرفروغ و روشنی بخش.» «۱»

این چراغ پرفروغ و خورشید تابان هم مسیر راه را روشن می سازد تا انسان راه را از چاه باز یابد، و شاهراه را از پرتگاه بشناسد و در آن سقوط نکند؛

و هم این نور الهی بطور ناخودآگاه در وجود انسانها اثر

می گذارد، و نفوس را پرورش داده و به سوی تکامل می برد.

حدیث معروف «هشام به حکم» که برای مناظره با «عمرو بن عبید» (عالم علم کلام و عقائد اهل سنت) به بصره رفت، و او را با بیان منطقی زیبایی به اعتراف به لزوم وجود امام در هر عصر و زمان وادار نمود، گواه دیگری بر این معنی است.

او وارد مسجد بصره شد؛ صفوف مردم که اطراف عمرو بن عبید را گرفته بودند شکاف و پیش رفت و رو به سوی او کرده و گفت: من مرد غریبی هستم سؤالی دارم اجازه می فرمایی؟

عمرو گفت: آری!

هشام گفت: آیا چشم داری؟

عمرو گفت: فرزندانم! این چه سؤالی است می کنی؟ و چیزی را که با چشم خود می بینی چگونه از آن پرسش می کنی!؟

هشام گفت: سؤالات من از همین قبیل است؛ اگر اجازه می دهی ادامه دهم؟

عمرو از روی غرور گفت: پرس، هر چند سؤالی احمقانه باشد!

سپس هشام سؤال خود را تکرار کرد.

هنگامی که جواب مثبت از عمرو شنید، پرسید: با چشمت چه می کنی؟

گفت: رنگها و انسانها را می بینم.

سپس سؤال از دهان، و گوش و بینی کرد و جوابهای ساده ای از عمرو شنید!

در پایان گفت: آیا قلب (عقل) هم داری و با آن چه می کنی!؟

گفت: تمام پیامهایی را که از این جوارح و اعضای من می رسد با آن تشخیص

(۱). سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۸۹

می دهم. (و هر کدام را در جای خود به کار می گیرم).

هشام در آخرین و مهمترین سؤال مقدماتی خود پرسید: آیا وجود اعضاء و حواس، ما را از قلب و عقل بی نیاز نمی کند؟

گفت: نه. زیرا اعضاء و حواس ممکن است گرفتار

خطا و اشتباهی شود؛ این قلب است که آنها را از خطا باز می‌دارد.

اینجا بود که هشام رشته اصلی سخن را به دست گرفت و گفت: «ای ابا مروان! (ابا مروان کنیه عمرو بن عبید بود.) هنگامی که خداوند متعال اعضا و حواس انسان را بدون امام و رهبر و راهنمایی قرار نداده، چگونه ممکن است جهان انسانیت را در شک و تردید و اختلاف بگذارد، و امامی برای این پیکر بزرگ قرار ندهد؟»

عمرو بن عبید در اینجا متوجه نکته اصلی بحث شد و سکوت اختیار کرد، و بعد فهمید که این جوان پرسش‌کننده، همان هشام بن حکم معروف است، او را در کنار خود نشاند، و احترام شایانی نمود.

امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این ماجرا در حالی که خنده بر لب داشت به هشام فرمود:

«چه کسی این منطق را به تو یاد داده است؟»

هشام عرض کرد: بهره‌ای است که از مکتب شما آموخته‌ام.

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند این سخنی است که در صحف ابراهیم و موسی علیه السلام آمده است.» «۱»

آری! امام به منزله قلب عالم انسانیت است و این حدیث می‌تواند اشاره به ولایت و هدایت‌های تشریحی او باشد یا تکوینی یا هر دو.

حدیث معروف ابو بصیر و همسایه توبه کارش گواه دیگری بر این مطلب است:

او می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا بنی عباس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته و به عیش و نوش لهو و شرابخواری و دعوت گروههای فساد به این مجالس مشغول بود؛ بارها شکایت او را به خودش کردم

ولی دست برنداشت هنگامی که زیاد اصرار کردم گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوارت، امام صادق علیه السلام بازگویی امیدوارم که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد.

سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و حال او را باز گفتم؛ فرمود: هنگامی که به کوفه باز می‌گرددی او به دیدار تو می‌آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده و گفته است کارهای گناه آلوده ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می‌شوم!

ابو بصیر می‌گوید: هنگامی که به کوفه بازگشتم در میان کسانی که از من دیدن کردند، او بود؛ هنگامی که می‌خواست برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامن بهشتم!

همسایه ام سخت منقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابو بصیر می‌گوید سوگند یاد کردم که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است!

آن مرد گفت: همین کافی است و رفت!

پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه اش در حالی که بدنش (تقریباً) برهنه است ایستاده و

می گوید: ای ابو بصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده مگر این که از آن خارج شدم. (آنچه را که صاحبانش را می شناختم به آنها دادم و بقیه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می بینی اکنون من در چه حالتی!

ابو بصیر می گوید من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندیهای زندگی) را برای او جمع آوری کردم؛ مدتی گذشت که باز به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیا! من مرتب به او سر می زدم و برای درمان او می کوشیدم. (ولی درمانها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه مرگ قرار گرفت.

من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی هوش شد؛ هنگامی که به

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۱

هوش آمد، صدا زد ای ابو بصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق علیه السلام به در خانه آن حضرت آمدم و اجازه ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام علیه السلام بدون مقدمه از داخل اطاق صدا زد ای ابو بصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم! (او نیز به عهد خود وفا کرد.) «۱»

درست است که ممکن است این حدیث جنبه یک توبه عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجه به آلودگی فوق العاده آن مرد گنهکار و اعتراف خودش به این که بدون نظر و عنایت امام قدرت بر

تصمیم گیری و نجات از چنگال شیطان را نداشت، این احتمال بسیار قوی به نظر می رسد که این انقلاب و دگرگونی در آن مرد آلوده ولی آماده، با تصرف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا در اعماق قلبش نقطه روشنی از ولایت داشت و همان نقطه نورانی سبب شد که امام علیه السلام به او توجه و در او تصرفی کند و او نجات یابد!

نمونه دیگری از این تأثیر معنوی و ولایت تکوینی در تهذیب نفوس آماده همان موردی است که مرحوم علامه مجلسی در «بحار الانوار» نقل می کند، می گوید:

«در آن هنگام که موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خدمتش فرستاد (البته در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام علیه السلام از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام متوجه او شد، همان جمله ای را که سلیمان علیه السلام در مورد هدایای «ملکه سبا» گفته بود بیان فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ؛ شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می شوید!» (۲)

«سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم.

«هارون از این مسأله خشمناک شد، فرستاده خود را نزد آن حضرت فرستاد و گفت به او بگو ما با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختیم؛

(۱). بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۱۹۹.

(۲). سوره نمل، آیه ۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۲

کنیزك را نزد او بگذار و برگرد!

«مدتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال کنیز با خبر شود. (آیا

توانسته است در امام نفوذ کند یا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سجده برای پروردگار دیدم! سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: قُدُوسٌ سُبْحَانُكَ سُبْحَانُكَ!

«هارون گفت: به خدا سوگند موسی بن جعفر علیه السلام او را سحر کرده! کنیز را نزد من بیاورید! هنگامی که او را نزد هارون آوردند بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به سوی آسمان بود.

«هارون گفت: جریان تو چیست؟»

«کنیز گفت: من حال تازه ای پیدا کرده ام؛ نزد آن حضرت بودم و او پیوسته شب و روز نماز می خواند؛ هنگامی که سلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می کرد، عرض کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟»

گفتم: مرا برای انجام حوائج شما فرستاده اند!

«اشاره به نقطه ای کرد و فرمود اینها چه می کنند؟ کنیز می گوید: من نگاه کردم، چشمم به باغی افتاد پر از گلها که اول و آخر آن پیدا نبود؛ جایگاههایی در آن دیدم که همه با فرشهای ابریشمین مفروش بود؛ خادمانی بسیار زیبا که مانند آنها را ندیده بودم آماده خدمت بودند؛ لباسهای بی نظیری از حریر سبز در تن داشتند، و تاجهایی از درّ و یاقوت بر سر، و در دستهایشان ظرفها و حوله هایی برای شستن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع غذاها را در آنجا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و همچنان در سجده بودم تا این خادم مرا بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اول دیدم!

«هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده ای و به خواب رفته ای و آنچه

دیدی در خواب دیدی! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلاً این صحنه ها را دیدم، سپس به خاطر آن سجده کردم! هارون الرّشید به خادم گفت: این زن خیث را بگیر و نزد خود نگاه دار، تا احدی این داستان را از او نشنود!

«کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سؤال کردند چرا چنین می کنی؟»

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۳

گفت: این گونه عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام) را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو!

«کنیز پیوسته در این حال بود تا از دنیا رفت.» «۱»

در این داستان به نمونه دیگری از نفوذ معنوی امام علیه السلام در کنیزی که آمادگی برای پرورش و تربیت روحی داشت برخوردار می کنیم که تأثیر معنوی و هدایت روحانی پیشوای بزرگی مانند موسی بن جعفر علیه السلام را در دست پروردگان خود به روشنی بیان می کند.

*** کوتاه سخن این که، در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مواردی دیده می شود که افرادی با یک برخورد با آنان، بکلی دگرگون شدند و تغییر مسیر دادند؛ تغییراتی که برحسب ظاهر و با اسباب عادی امکان پذیر نبوده است. این نشان می دهد که آن انسانهای کامل عنایتی در حق این اشخاص کرده و آنان را دگرگون ساخته اند؛ و ما از این تصرّف، به نوعی ولایت تکوینی تعبیر می کنیم.

بدیهی است این عنایات، بی حساب نیست و حتماً نقطه

قوتی در شخص مورد عنایت وجود داشته که مشمول عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام معصوم علیه السلام واقع شده اند.

سخنی از علامه شهید مطهری

در اینجا رشته سخن را به دست علامه شهید، مرحوم مطهری، می سپاریم. او در کتاب «ولاءها و ولایتها» می گوید: «این دو واژه معمولاً در چهار مورد استعمال می شود: ولای محبت (عشق و علاقه به اهل بیت)، و ولای امامت به معنی الگو قرار دادن امامان برای اعمال و رفتار خویش، و ولای زعامت به معنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی امامان، و

(۱). بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۳۹- مناقب، جلد ۳، صفحه ۴۱۴ (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۴

ولای تصرّف یا ولای معنوی که بالاترین مراحل، ولای تصرّف است.»

سپس بعد از توضیحاتی درباره معنی اول و دوم و سوم، به توضیح معنی چهارم می پردازد که مربوط به بحث ما است؛ می گوید: «ولایت یا تصرّف معنوی نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است؛ به این معنی که، انسان بر اثر پیمودن طریق عبودیت و بندگی خدا، به مقام قرب معنوی الهی نائل می گردد؛ و نتیجه وصول به این مقام این است که به صورت انسان کاملی در می آید که قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائر، و شاهد بر اعمال، و حجت زمان می شود!

«از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد و ناظر بر ارواح و قلوب است وجود دارد که نام او حجت خداست.

«مقصود از ولایت تصرّف یا ولایت تکوینی این نیست که بعضی از جهال پنداشته اند که انسانی از انسانها سمت سرپرستی و قیمومیت نسبت

به جهان پیدا کند، بطوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق از جانب الله بوده باشد!

«درست است که این اعتقاد شرک نیست و شبیه چیزی است که قرآن درباره ملائکه مُدَبِّرَاتِ امْرَأً و مُقَسَّمَاتِ امْرَأً به اذن الله بیان فرموده، ولی قرآن به ما می گوید: مسأله خلقت و رزق را و زنده کردن و میراندن و غیر آن، به غیر خدا نسبت ندهیم.

«بلکه منظور این است که انسان کامل به خاطر قرب به پروردگار به جائی می رسد که دارای ولایت بر تصرّف در (بعضی امور) جهان می شود.

سپس می افزاید: «در اینجا کافی است که اشاره اجمالی به این مطلب بنمائیم و پایه های این طرز فکر را با توجه به معانی و مفاهیم قرآنی روشن سازیم تا گروهی خیال نکنند که این یک سخن قلندری است.

«شک نیست که مسأله ولایت به معنی چهارم از مسائل عرفانی است، ولی این دلیل نمی شود که چون یک مسأله عرفانی است مردود قلمداد شود.»

سپس با توضیحات فراوانی درباره قرب خداوند و آثار آن چنین نتیجه گیری می کند:

«بنابراین محال است که انسان بر اثر طاعت و بندگی و پیمودن طریق بندگی خدا به مقام فرشتگان نرسد، یا بالاتر از فرشته نرود، و یا لااقل در حدّ فرشتگان از کمالات هستی

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۵

بهره مند نباشد (فرشتگانی که قدرت تدبیر و تصرّف در جهان هستی به اذن الله دارند.)» «۱»

از این سخن می توان چنین نتیجه گرفت که رابطه معنوی با این انسانهای کامل می تواند سبب نفوذ و تصرّف آنان در انسانها آماده گردد؛ و تدریجاً آنها را از رذائل اخلاقی دور کرده و

سوء استفاده ها

همیشه و در هر عصر و زمان و در میان هر قوم و ملّتی، از مفاهیم صحیح و سازنده سوء استفاده هائی شده است؛ ولی هرگز این بهره گیریهای نادرست لطمه ای به صحت و قداست اصل مطلب نمی زند.

مسأله رهبری اخلاقی و لزوم استفاده از اساتید عمومی و خصوصی برای بهتر پیمودن راه تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله نیز از این قاعده کلی مستثنا نبوده است.

گروهی از صوفیه خود را به عنوان «مرشد»، «شیخ»، «پیر طریقت» و «قطب» عنوان کرده و افراد را به پیروی بی قید و شرط از خود دعوت می کنند، و تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند اگر از پیر طریقت کارهایی که بر خلاف شرع بینی زنهار، که خرده نگیری، چرا که با روح تسلیم در برابر او مخالفت دارد!

«غزالی» که تمایل او به صوفیه از کلماتش در فصول مختلف کتاب «احیاء العلوم» نمایان است، و فرق صوفیه او را از بزرگان خویش می شمارند، در فصل ۵۱ از جلد پنجم احیاء العلوم، در باب پنجم، چنین می گوید:

«ادب مریدان، در برابر شیوخ خود در نزد صوفیه از مهمترین آداب است؛ مرید در برابر شیخ باید مسلوب الاختیار! باشد و در جان و مال خویش جز به فرمان او تصرف نکند ... بهترین ادب مرید در برابر شیخ، سکوت و خمود و جمود است؛ تا این که شیخ خودش آنچه را از کردار و رفتار صلاح می داند به او پیشنهاد کند ... هرگاه کار خلافی از شیخ ببیند و مطلب بر او مشکل شود، به یاد داستان موسی و خضر بیفتد که خضر اعمالی

کتاب ولایها و ولایتها، صفحه ۵۶ به بعد.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۶

انجام داد که موسی آنها را مُنکر می شمرد ولی هنگامی که خضر سرّ آن را فاش کرد، موسی از انکارش بازگشت؛ بنابراین، شیخ هر کاری انجام دهد، عذری به زبان علم و حکمت دارد! «۱»

شیخ عطار در شرح حال یوسف ابن حسین رازی می نویسد: هنگامی که ذی النون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگردد، یوسف دستوری از او خواست؛ ذی النون گفت: هر چه خوانده ای فراموش کن! و هر چه نوشته ای بشوی تا حجاب برخیزد!

از ابو سعید نقل شده که (به مریدان) می گفت: رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ كَبَسُ الْمَحَابِرِ وَ خَرْقُ الدَّفَاتِرِ وَ نَشِيَانُ الْعِلْمِ؛ اساس این کار (تصوّف) جمع کردن دوات و مرکّب و پاره کردن دفترها (و کتابها) و فراموش نمودن علم است! «۲»

در حالات «ابو سعید کندی» آمده است که در خانقاهی منزل داشت و در جمع دراویش به سر می برد و گاهی در پنهانی به حوزه درس وارد می شد؛ روزی در خانقاه دواتش از جیبش بیرون افتد و رازش کشف شد (و معلوم شد دنبال تحصیل علم است).؛ یکی از صوفیان به او گفت: عورت خویش را پنهان دار! «۳»

بی شک جوّی که بر آن خانقاه حاکم بود نتیجه تعلیمات مرشد و راهنمای آن جمع است.

این در حالی است که در حدیث معروف و مشهوری که در اسلام آمده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «وَزَنُّ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ

الشَّهَدَاءِ؛ روز قیامت مُرگبهای (نوک قلمهای) علما و دانشمندان با خونهای شهیدان در ترازوی سنجش اعمال مقایسه می شود و مرگبهای دانشمندان بر خونهای شهیدان برتری می گیرد!» (۴)

بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا!

(۱). احیاء العلوم، جلد ۵، صلفحه ۱۹۸ تا ۲۱۰ (با تلخیص).

(۲). اسرار التوحید، صفحه ۳۲-۳۳، چاپ تهران.

(۳). نقد العلم و العلماء، صفحه ۳۱۷.

(۴). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۶، حدیث ۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۷

برای این که روشن شود هنگامی که کار به دست نااهل بیفتد چگونه از یک مسأله منطقی و شرعی با ایجاد تحریفها و دگرگونیها سوء استفاده می شود، کافی است که به سخنی که «کیوان قزوینی» (ملقب به «منصور علی شاه» که خود از اقطاب صوفیه بود) در حدود اختیار قطب، آورده است، توجه کنید!

او می گوید: حدود ادعای قطب ده ماده است:

۱- من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت! ... جز این که او مؤسس بود و من مروج و مدیر و نگهبانم!

۲- من می توانم عدّه ای را تکمیل کنم به گونه ای که روح قبائح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده به تن دیگران (کفار) بیندازم!

۳- من از قیود طبع و نفس آزادم!

۴- همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد!

۵- هر نامی را که به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می شود و بقیه از درجه اعتبار ساقط است!

۶- معارف دینی و عقائد قلبی اگر با امضاء من باشد مطابق واقع است، و الا عین خطا است!

۷- من «مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَ لَازِمُ الْخِدْمَةِ وَ

لازِمُ الحِفْظُ» هستم!

۸- من در عقائد خود آزادم!

۹- من همیشه حاضر و ناظرِ احوالِ قلبیِ مریدم!

۱۰- من تقسیم کننده بهشت و دوزخم! «۱»

این سخنان که به هذیان شبیه تر است تا به بحث منطقی، گرچه شاید مورد قبول همه صوفیان نباشد ولی همین اندازه که می بینیم کسی که خود را قطب می دانسته به خود اجازه می دهد چنین ترهاتی بگوید و چنان اختیاراتی برای اقطاب قائل شود که حتی پیامبران بزرگ الهی مدعی آن نبودند؛ کافی است که بدانیم سوء استفاده کردن از مسأله نیاز به معلّم

(۱). استوار نامه، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۸

و مربی در امر سیر و سلوک و تهذیب اخلاق ممکن است چه عواقب شومی به بار آورد.

این ادعاها که قسمتی از آن مخصوص انبیاء است و قسمتی از آن را هیچ پیامبر و امامی هم ادعا نکرده، هر کس مختصر آگاهی نسبت به مسائل مذهبی داشته باشد متوجه عمق خطر فاجعه می کند.

اگر کتابهای اهل تصوّف را مانند: «تذکره الاولیاء شیخ عطار» و «تاریخ تصوّف» و «نفحات الانس» و بعضی از بحثهای احیاء العلوم را به دقت بررسی کنیم به ادعاهائی در مورد اقطاب برخورد می کنیم که راستی وحشتناک است؛ و همین امور است که محققان علم کلام و فقهای شیعه را وا داشته است که در مقابل این گروه موضع گیری های سختی داشته باشند؛ همان موضع گیری هایی که گاه برای افراد ناآگاه ناراحت کننده است، ولی آگاهان می دانند که اگر جلو این ادعاها رها شود، کاری بر سر اصول و فروع اسلام و اخلاق می آورند که چیزی از آن باقی نمی ماند!

*** در اینجا به پایان بحث

درباره کلیات مسائل اخلاقی در سایه آیات قرآن مجید می‌رسیم؛ بحثهایی که اساس و پایه‌های اصلی در علم اخلاق و تهذیب نفس را تشکیل می‌دهد و در پرتو آن راههای روشنی به سوی بحثهای آینده که از تک تک فضائل و رذائل اخلاقی سخن می‌گوید، گشوده می‌شود.

بارالها!

رسیدن به اوج فضائل اخلاقی و راه یافتن بر بساط قرب ذات پاک تو، جز به یاری تو ممکن نیست؛ ما را در این راه یاری فرما! و به مقام قرب عباد صالحین خود برسان! و صاحب نفس مطمئنه‌ای بگردان که شایستگی خطاب «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» را پیدا کنیم!

خداوندا!

دام شیطان بسیار سخت و سهمگین است، و هوای نفس دشمن خطرناکی است؛

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۳۹۹

رذائل اخلاقی همچون خارهای جانگداز مگیلان روح ما را آزار می‌دهد، تنها عنایات خاص تو است که می‌تواند ما را از چنگال آن دام و آن هوی و هوسها و آن خارهای جانگداز رهایی بخشد.

پروردگارا!

در پایان این سخن، خود را به تو می‌سپاریم و دعای معروف و بسیار پر محتوای پیامبر گرامی ات را زمزمه می‌کنیم و می‌گوییم: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا» «۱» پایان جلد اول اخلاق در قرآن ۲۴/۳/۱۳۷۶ برابر با هشتم صفر ۱۴۱۸

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۴.

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص: ۴۰۰

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر ارسال فرمائید. متشکریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر

ارسال فرمائید. متشکریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به آدرس ناشر ارسال فرمائید. متشکریم

هرگونه اظهار نظر در مورد این کتاب را به

جلد دوم

اخلاق نیک و بد در قرآن

پیشگفتار (روش بحث)

در جلد اول این کتاب (اخلاق در قرآن) اصول کلی مسائل اخلاقی و طرق مختلف تهذیب نفس، مکتبها، انگیزه ها و نتیجه ها، به طور مشروح مورد بررسی قرار گرفت و رهنمودهای مهم قرآن مجید در زمینه این مسائل در شکل تفسیر موضوعی بیان شد.

اکنون نوبت آن رسیده است که با استفاده از آن اصول کلی به سراغ تک تک «فضایل» و «رذایل» اخلاقی برویم و هر یک را در پرتو رهنمودهای وحی و آیات مورد بررسی قرار دهیم.

عوامل شکل گیری آن فضایل و رذایل، آثار و نشانه ها، نتایج و عواقب خوب و بد هر یک، و بالاخره طرق مبارزه با رذایل اخلاقی و کسب فضایل را مورد بررسی قرار دهیم.

هنگام ورود در این بحث، در فکر فرو رفتیم که با استفاده از کدام نظم و ترتیب در این بحث پرتلاطم وارد شویم!

آیا باید روش فلاسفه یونان در تقسیم اخلاق به چهار بخش (حکمت، عدالت، شهوت و غضب) قناعت کنیم؟ در حالی که نه هماهنگ با آیات قرآن است که ما در این بحثها در سایه آن حرکت می کنیم و نه فی حد ذاته خالی از نقیصه یا نقیصه هاست که در جلد اول به آن اشاره شد.

آیا فضایل و رذایل را طبق حروف الفبا ترتیب دهیم و بحثها را به این صورت پیش

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶

بریم، در حالی که روش الفبایی در این گونه مسایل غالباً از روش منطقی جدا می شود و بحثها ناهماهنگ می گردد.

آیا به سراغ سایر مکتبهای شرق و غرب در مسایل اخلاقی برویم و نظم بحث را از آنها بگیریم؟! در حالی که هر کدام برای خود مشکل

یا مشکلاتی دارند و اضافه بر این، ممکن نیست هماهنگ با تفسیر موضوعی قرآن در زمینه اخلاق گردد.

ناگهان به لطف پروردگار و با یک الهام درونی روش تازه ای به نظر رسید که برخاسته از خود قرآن و با الهام گرفتن از آن می باشد و آن اینکه: می دانیم قرآن مجید قسمت مهمّ مباحث اخلاقی و عملی را در لابه لای شرح تاریخ گذشتگان و اقوام پیشین آورده و به خوبی مجسم ساخته است که هر کدام از این رذایل و فضایل چه بازتاب های وسیع و گسترده ای در جوامع انسانی دارد و عاقبت کار آنها به کجا می رسد و انصافاً قرآن از این نظر داد سخن داده که مسایل اخلاقی را در بوتۀ آزمایش های عینی و خارجی قرار داده است تا نتیجه گیری از آن برای هر خواننده و شنونده ای بسیار سریع و عمیق باشد!

به همین دلیل فکر کردیم بهتر است معیار نظم مباحث را با توجه به شرایط ویژه ای که بر بحث های ما حاکم است، همان تواریخ قرآن مجید و معیارهای حاکم بر آن بدانیم.

به تعبیر دیگر: نخست به سراغ داستان آفرینش آدم و حوّا و وسوسه های شیطان و دور شدن آنها از بهشت می رویم و رذایلی که سبب پیدایش ماجرای عبرت انگیز طرد شیطان از بساط قرب خداوند و محروم شدن آدم و حوّا از بهشت شد را در طلیعه بحث قرار می دهیم.

می دانیم شیطان به خاطر «استکبار» و «خودخواهی» و «خود برتری بینی» و سپس «لجاجت» و «تعصّب» از سجده بر آدم خودداری کرد و از درگاه خدا رانده شد و آدم علیه السلام و حوّا به خاطر «حرص» و «آز» تسلیم وسوسه های بی منطق دشمن خود- شیطان- شدند

و در دام او افتادند.

بعد نوبت به داستان «هابیل» و «قابیل» و صفات زشتی که انگیزه قتل هابیل شد می رسد و به همین ترتیب به سراغ داستان نوح و ماجراهای دیگر تاریخی، مخصوصاً ماجرای قوم بنی اسرائیل و موسی علیه السلام می رویم و در آینه زندگی انبیای الهی فضایل و آثار آن را می بینیم و در زندگی اقوام منحرف که گرفتار انواع مجازات های الهی شدند

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷

آثار رذایل را مشاهده می کنیم.

این روش هم جالب و شیرین است و هم با بحث های قرآنی سازگارتر می باشد. اضافه بر این به بحثهای فضایل و رذایل جنبه عیبت می بخشد و آنها را در صحنه حسّ و تجربه قرار می دهد.

خداوند به همه ما و همه افراد جامعه ما توفیق دهد که آن رذایل را که جامعه بشری را به جهنمی سوزان تبدیل می کند از اعماق جان خود ریشه کن کنیم، و به فضائلی که به ما و جامعه ما روح و صفا و آرامش و پیشرفت می بخشد و بزرگ ترین سعادت؛ یعنی قرب الی الله را برای ما فراهم می سازد، آراسته شویم.

«آمین یا رب العالمین»

تیرماه ۱۳۷۸

ربیع الاوّل ۱۴۲۰

قم - ناصر مکارم شیرازی

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹

۱

تکبر و استکبار

اشاره

نخستین صفت از صفات رذیله که در داستان انبیا و آغاز خلقت انسان به چشم می خورد و اتفاقاً به اعتقاد بسیاری از علمای اخلاق، امّ المفساسد و مادر همه رذایل اخلاقی و ریشه تمام بدبختی ها و صفات زشت انسانی است، تکبر و استکبار می باشد که در داستان شیطان به هنگام آفرینش آدم علیه السلام و امر به سجود فرشتگان و همچنین ابلیس برای او آمده است.

داستانی است بسیار تکان دهنده و عبرت انگیز،

داستانی است بسیار روشنگر و هشدار دهنده، برای همه افراد و همه جوامع انسانی.

قابل توجه اینکه پیامدهای سوء تکبر و استکبار نه تنها در داستان آفرینش آدم دیده می شود که در تمام طول تاریخ انبیا- طبق آیاتی که خواهد آمد- نیز نقش بسیار مخرب آن آشکار است.

امروز نیز در جوامع انسانی مسئله استکبار، سخن اول را در مفاسد جهانی و نابسامانی های اجتماعی بشر می زند و بلای بزرگ بشریت در عصر ما نیز همین استکبار است که بدبختانه همه در آتش آن می سوزند و فریاد می کشند، ولی کمتر کسی در فکر چاره است!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰

با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و آیات قرآن را در این زمینه مرور می کنیم، از آیات مربوط به آدم گرفته تا خاتم را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

۱- وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِيۡنِسَ اٰبٰی وَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيۡنَ (سوره بقره، آیه ۳۴)

۲- قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُوْنُ لَكَ اَنْ تَتَّكِبَ فِيْهَا فَاُخْرِجْ اَنْكَ مِنَ الصّٰغِرِيۡنَ (سوره اعراف، آیه ۱۳)

۳- وَاِنِّيۡ كَلَّمَا۟ دَعُوۡتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوۡا اَصَابِعَهُمْ فِیۡ اٰذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ اصْرَبُوۡا وَاسْتَكْبَرُوۡا اسْتِكْبَارًا (سوره نوح، آیه ۷)

۴- فَاَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوۡا فِیۡ الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوۡا مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً وَاُولٰٓئِكَ يَرَوۡنَ اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیۡ خَلَقَهُمْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوۡا بِآیٰتِنَا یَجْحَدُوۡنَ (سوره فصلت، آیه ۱۵)

۵- قَالِ الْمَلٰٓئِۡلَ الَّذِیۡنَ اسْتَكْبَرُوۡا مِنْ قَوْمِہٖ لَنُخْرِجَنَّكَ یٰۤاَسْحٰبُۡ وَ الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا مَعِیۡكَ مِنْ قَرِیۡنَتِنَا اَوْ لِنَعُوۡدَنَّ فِیۡ مَلَّتِنَا قَالِ اَوَلَوْ كُنَّا كٰرِهِيۡنَ (سوره اعراف، آیه ۸۸)

۶- وَ قَارُوۡنَ وَ فِرْعَوۡنَ وَ هٰمٰنَ وَ لَقَدْ جِآءَهُمْ مُّوۡسٰی بِالْبَيِّنٰتِ فَاسْتَكْبَرُوۡا فِیۡ الْاَرْضِ وَ

مَا كَانُوا سَابِقِينَ (سوره عنكبوت، آیه ۳۹)

۷- لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيَسِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (سوره مائده، آیه ۸۲)

۸- ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ* ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ* فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى (سوره مدثر، آیه ۲۲ تا ۲۴)

۹- الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (سوره مؤمن، آیه ۳۵)

۱۰- قِيلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (سوره زمر، آیه ۷۲)

۱۱- سَاصِرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْمَارِضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ أَنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ أَنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (سوره اعراف، آیه ۱۴۶)

۱۲- لَأَجْرَمَ إِنْ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ أَنَّهُ لَأَجْبُ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱

الْمُسْتَكْبِرِينَ (سوره نحل، آیه ۲۳)

۱۳- لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ إِنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا* فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (سوره نساء، آیه ۱۷۲-۱۷۳)

۱۴- إِنْ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَمَّا تَفْتَحْ لَهُمُ ابْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (سوره اعراف، آیه ۴۰)

ترجمه

۱- و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم

سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد!

۲- گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو که تو از افراد پست و کوچکی!»

۳- (در داستان نوح آمده است): «و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!»

۴- (در مورد قوم عاد می‌خوانیم): اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟! آیا نمی‌دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قوی‌تر است؟ و (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می‌کردند!»

۵- (در داستان شعیب آمده است): اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: «ای شعیب به یقین تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد یا به آیین ما بازگردید!» گفت: «آیا (می‌خواهید ما را بازگردانید) اگر چه ما مایل نباشیم؟!»

۶- (در داستان موسی علیه السلام آمده است): «و «قارون و فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم، موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد، اما آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند!»

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲

۷- (و درباره مسلمانان و عصر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم): «بطور مسلم، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی

یافت و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می‌یابی که می‌گویند «ما نصاری هستیم» این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند».

۸- بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد- سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید- و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!

۹- همانها که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برای آنها آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند بار می‌آورد، این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می‌نهد!

۱۰- به آنان گفته می‌شود: «از درهای جهنم وارد شوید جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!»

۱۱- به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند از (ایمان به) آیات خود منصرف می‌سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند، اگر راه هدایت را ببینند آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند آن را راه خود انتخاب می‌کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند!

۱۲- قطعاً خداوند از آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌سازند با خبر است، او مستکبران را دوست نمی‌دارد!

۱۳- هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او (از این ابا دارند) و آنها که از عبودیت و بندگی او روی برتابند و تکبر کنند به زودی همه آنها را (در

قیامت) نزد خود جمع خواهد کرد؛ اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را به طور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یآوری نخواهند یافت!

۱۴- کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند (هرگز) درهای آسمان

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳

به رویشان گشوده نمی شود و (هیچگاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه گنهکاران را جزا می دهیم!

تفسیر و جمع بندی

بلاي بزرگ در طول تاريخ بشر

آیات قرآن مجید مملو است از بیان مفسد استکبار و بدبختی های ناشی از تکبر و مشکلاتی که در طول تاریخ بشر از این صفت مذموم در جوامع انسانی به وجود آمده، تأثیر این صفت رذیله در پیشرفت و تکامل انسان در جهات معنوی و مادی بر هیچ کس پوشیده نیست و آنچه در آیات بالا آمده در واقع گلچینی از آیات ناظر به این موضوع است.

در آیه اول و دوم سخن از ابلیس و داستان معروف او به میان آمده، در آن هنگام که خداوند به همه فرشتگان دستور داد که به خاطر عظمت آفرینش آدم علیه السلام سجده کنند- و ابلیس در آن زمان به خاطر مقام والایش در صف فرشتگان جای گرفته بود- همگی سجده کردند جز ابلیس که در برابر این فرمان خدا سرپیچی کرد و استکبار ورزید و از کافران شد، و به دنبال این سرپیچی صریح و آشکار و حتی آمیخته به اعتراض نسبت به اصل فرمان خدا، فرمود

از آن مقام و مرتبت فرود آی! تو حق نداری در آن جایگاه تکبر کنی! بیرون رو که از افراد پست و حقیر خواهی بود. (وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ ... «۱» قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا یُکُوْنُ لَکَ اِنْ تَتَّکَبَرُ فِیْهَا فَاخْرِجْ اَنْکَ مِنَ الصّٰغِرِیْنَ) «۲»

در حقیقت این نخستین گناهی است که در جهان به وقوع پیوست، گناهی که سبب شد فردی همچون ابلیس که سالیان دراز- و به تعبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود- به خاطر تکبر یک ساعت تمام اعمال و عبادات او بر باد رفت (و از آن مقام والا که همنشین با فرشتگان و مقام قرب خدا بود یکباره سقوط نمود).

(۱) - بقره، ۳۴.

(۲) - اعراف، ۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴

(اِذْ اَخْبَطَ عَمَلُهُ الطَّوِیْلَ وَ جَهْدُهُ الْجَهِيْدَ، وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللّٰهَ سِتَّةَ اَلٰفٍ سَنَةٍ ... عَنْ كِبَرٍ سَاعَةٍ وَ اِحْدِهِ) «۱»

در این داستان عبرت انگیز نکات بسیار مهمی درباره خطرات تکبر نهفته شده و از آن به خوبی استفاده می شود که این صفت رذیله ممکن است سرانجام به کفر و بی ایمانی منتهی گردد، چنانکه در آیات بالا آمده بود اَبٰی وَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ «۲».

همچنین این داستان نشان می دهد که ابلیس به خاطر حجاب خطرناک کبر و غرور از واضح ترین مسائل بی خبر ماند، چرا که هنگامی که زبان به اعتراض در برابر خداوند سبحان گشود عرض کرد: قَالَ لَمْ اَكُنْ لَاسِيْجِدَ لِيْشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَّسْنُوْنٍ؛ «گفت: من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل

بد بویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد!» (۳)

در حالی که پر واضح است که شرف آدم به خاطر آفرینش از گل بدبو نبود، بلکه به خاطر همان روح الهی بود که قرآن در سه آیه قبل از آیه فوق به آن اشاره کرده است:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ «هنگامی که (آفرینش آدم را نظام بخشیدم) و کار او را به پایان بردم و در وی از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید». (۴)

حتی ابلیس نتوانست برتری خاک را از آتش درک کند، خاکی که منبع تمام برکات و پیدایش حیات و محل زندگی انسانها و انواع معادن و منابع و حتی منبع ذخیره آب و ذخیره مواد آتش زاست، لذا با خیره سری گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ (من چگونه او را سجده کنم در حالی که) مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک!»

اضافه بر این، بسیاری از افراد هستند که گرفتار لغزش و خطا می شوند، ولی هنگامی که به اشتباه خود پی بردند باز می گردند و توبه و اصلاح می کنند، ولی تکبر و استکبار، از اموری است که حتی اجازه بازگشت بعد از بیداری را نیز به انسان نمی دهد، به همین دلیل شیطان هنگامی که متوجه خطای خود شد توبه نکرد، زیرا کبر و غرور به او اجازه نداد سر تسلیم و تعظیم در برابر پدیده بزرگ آفرینش (انسان) فرود آورد، بلکه بر لجاجت

(۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۹۲.

(۲) - بقره، ۳۴.

(۳) - حجر، ۳۳.

(۴) - حجر، ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵

خود افزود و سوگند یاد کرد که همه

انسانها را- جز عباد مخلصین خداوند- گمراه سازد و به این نیز بسنده نکرد، از خدا عمر جاویدان خواست تا این برنامه زشت و انحرافی را تا پایان جهان ادامه دهد!

به این ترتیب کبر و خودخواهی و خود برتر بینی مایه لجاجت، حسد، کفر، ناسپاسی در برابر حق و ویرانگری و فساد خلق خدا شد.

و به این ترتیب، شیطان- همان گونه که مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید- پایه استکبار و تعصب را در زمین گذاشت و با عظمت خداوند به مبارزه برخاست! «فَعَدُّوا لِلَّهِ أَمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ وَادَّرَعَ لِيَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ؛ این دشمن خدا پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران جهان است که اساس تعصب را پی ریزی کرد و با خداوند در مقام جبر و تیتش به ستیز و نزاع پرداخت و لباس استکبار را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را فرو گذارد.» (۱)

و درست به همین دلیل خدا او را ذلیل و خوار و پست کرد، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در ادامه همان خطبه می فرماید: «الَّا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفُوعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْحُورًا، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟!؛ آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش، تحقیر کرد و بر اثر بلند پروازی بی دلیلش، وی را پست و خوار نمود، از همین رو او را در دنیا مطرود ساخت و آتش برافروخته دوزخ را در آخرت برای او مهیا نمود.» (۲)

کوتاه سخن اینکه: هر قدر بیشتر در داستان ابلیس و پیامدهای

تکبر او اندیشه می کنیم به نکات مهمتری در باره خطرات تکبر و استکبار دست می یابیم.

*** در سؤمین آیه به داستان نوح علیه السلام که نخستین پیامبر اولوا العزم و صاحب شریعت بود می رسیم، این داستان نیز نشان می دهد که سرچشمه کفر و لجاجت بت پرستان زمان او مسئله استکبار بود.

هنگامی که شکایت آنها را به درگاه خدا می برد عرض می کند: (بارالها!) من هر زمان

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(۲) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶

آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا آنها را پیامرزی انگشتان خود را در گوشهای خود قرار داده و لباسهایشان را به خود پیچیدند و در مخالفت لجاجت ورزیدند و به شدت استکبار نمودند. (وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاصْرُورُوا وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا) «۱»

باز در اینجا می بینیم که استکبار و خود برتر بینی سرچشمه کفر و لجاجت و دشمنی با حق گردید.

بلای استکبار در میان آنها به حدی بود که از شنیدن سخنان حق که احتمالاً مایه بیداری آنها می شد وحشت داشتند، انگشت در گوشها می گذاردند و لباس به سر می کشیدند، مبادا امواج صوتی نوح علیه السلام وارد گوش آنها شود و مغزشان را بیدار کند! این دشمنی و عداوت با سخن حق دلیلی جز تکبر شدید نداشت.

همانها بودند که به نوح علیه السلام خرده گرفتند و گفتند: چرا گروهی از جوانان با ایمان و تهیدست اطراف تو را گرفته اند؟ و از آنها به عنوان اراذل و انسان های بی سر و پا یاد کردند و گفتند: تا اینجا در اطراف تو هستند، ما به تو نزدیک نمی شویم!

آری تکبر و خودخواهی بلای عجیبی است، همه

فضایل را می سوزاند و خاکستر می کند.

در واقع صفت رذیله استکبار عامل اصلی اصرار و لجاجت آنها بر کفر بود تا آنجا که از ترس تأثیر سخنان نوح علیه السلام انگشت در گوششان می کردند و جامه بر سر می افکندند مبادا حرف حق را بشنوند.

جالب اینکه این عمل دلیل بر آن بود که آنها به حَقّانیت دعوت نوح علیه السلام و تأثیر سخنان وی ایمان داشتند، و گرنه دلیلی نداشت که انگشت در گوش بگذارند و جامه بر خود بپوشند.

این احتمال نیز وجود دارد که پیچیدن لباس بر خود برای این بود که نه آنها نوح علیه السلام را ببینند و نه نوح آنها را، مبادا دیدن آن پیامبر موجب تمایل به او گردد و مشاهده آنها به وسیله نوح موجب شناسایی آنها برای تکرار دعوت گردد.

(۱) - نوح، ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷

بالاخره حالت «عُجَب» و «خود بزرگ بینی» موجب شد که هشدارهای نوح علیه السلام را تا آخرین لحظات که فرصتی برای نجات داشتند نادیده بینگارند و حتّی کمترین احتمال صدق را برای گوینده این هشدارها قائل نشدند، لذا هنگامی که نوح علیه السلام کشتی می ساخت گروه گروه که از کنار او می گذشتند او را به باد تمسخر می گرفتند، ولی نوح علیه السلام باز به آنها هشدار داد و گفت: «... اِنْ تَسِيحُوا مِنَّا فَاِنَّ نَسِيحًا مِّنْكُمْ كَمَا تَسِيحُونَ؛ اگر (شما امروز) ما را مسخره می کنید، ما همین گونه در آینده شما را مسخره خواهیم کرد (ولی در آن روز که در میان امواج طوفان سراسیمه به هر سو می روید و فریاد می کشید و التماس می کنید و هیچ پناهگاهی ندارید!)». «۱»

اصولاً یکی از نشانه های مستکبران این است

که همیشه مسائل جدی را که در مسیر خواسته ها و منافع آنان نیست به بازی و شوخی می گیرند و همیشه مسخره کردن مستضعفان جزئی از زندگی آنان را تشکیل می دهد و بسیار دیده ایم که در مجالس پر گناه خود به دنبال فرد با ایمان تهیدستی می گردند که او را به اصطلاح ملعبه و مضحکه خود سازند و بدین وسیله تفریح کنند!

آنها به خاطر همین روح استکبار، خود را عقل کل می پندارند و به گمان اینکه ثروت انبوه آنان که از طرق حرام به دست آمده، نشانه هوشیاری و کاردانی و لیاقت آنان است به خود اجازه می دهند دیگران را تحقیر کنند.

*** در چهارمین آیه زمان نوح علیه السلام را پشت سر می گذاریم، به عصر قوم عاد و پیامبرشان حضرت هود علیه السلام می رسیم، در اینجا باز می بینیم عامل اصلی بدبختی، همان استکبار است، می فرماید: «اما قوم عاد به ناحق در زمین استکبار جستند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنان قوی تر است؟! آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند»، (فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ). «۲»

(۱) - هود، ۳۸.

(۲) - فصلت، ۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸

باز می بینیم در اینجا صفت رذیله استکبار سبب شد که به راستی خود را قوی ترین موجود جهان بدانند و حتی قدرت خدا را فراموش کنند و در نتیجه آیات الهی را انکار نمایند و میان خود و حق مانع بزرگی ایجاد کنند.

جالب اینکه آیه بعد

از آن (آیه ۱۶ سوره فضیلت) نشان می دهد که خدا برای تحقیر این متکبران لجوج آنها را به وسیله تندبادی شدید و هول انگیز در روزهای شوم پرغباری (که اجساد آنها را مانند پر گاه به این سو و آن سو پرتاب می کرد) مجازات نمود!

آری تکبر، حجابی است که به انسان اجازه نمی دهد حتی برتری قدرت خدا را بر نیروی ناچیز خودش ببیند و باور کند!

تعبیر «بَغَيْرِ الْحَقِّ» در واقع قید توضیحی است، چرا که تکبر و استکبار برای انسانها در هر حال حق نیست و سزاوار نمی باشد، این قبایی است که بر قامت انسانها نارساست، بزرگی تنها به خدا می برازد و بس!

*** در پنجمین آیه به زمان «شعیب» علیه السلام می رسیم، در آنجا نیز می بینیم عامل اصلی بدبختی و گمراهی قوم شعیب استکبار بود، می فرماید: «زورمندان قوم شعیب که تکبر می ورزیدند گفتند: ای شعیب! سوگند یاد می کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما بازگردید آیا (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه ما یل نباشیم؟!»، (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ). «۱»

چرا شعیب به افرادی که به او ایمان آورده بودند و راه خداپرستی و تقوا را پیش گرفتند باید از شهر و دیار خود تبعید شوند؟ آیا دلیلی جز این داشت که زورمندان و ثروتمندان متکبر که ایمان آوردن به شعیب و ملحق شدن به مؤمنان را برای خود کوچک می شمردند، به مقابله با او برخاستند؟!

اینکه می گفتند: او لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا (یا

که به آیین خود ایمان داشتند، بلکه به خاطر این بود که منسوب به آنها و متعلق به آنها بود و تکبر و حبّ ذات ایجاب می کرد که آنچه متعلق به آنهاست، مورد علاقه آنها باشد!

*** آیه ششم ناظر به عصر موسی و فرعون و قارون است، در داستان آنها نیز عامل اصلی انحراف و گمراهی و بدبختی - یا یکی از عوامل اصلی - تکبر ذکر شده، می فرماید: ما «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم، موسی با دلایل روشن به سراغ آنها آمد ولی آنها در زمین استکبار و برتری جویی کردند (به همین دلیل تسلیم حق نشدند و ما آنها را هلاک کردیم) و آنها نتوانستند بر خدا پیشی گیرند (و از چنگال عذاب الهی فرار کنند)، (وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ). «۱»

قارون مرد ثروتمندی بود که ثروت باد آورده اش را دلیل بر عظمت خود در پیشگاه خدا می پنداشت و معتقد بود بر اثر لیاقتش دارای این ثروت عظیم شده، پیوسته به خود می بالید و با کبر و غرور خوشحالی می کرد و اصرار داشت با نمایش ثروت، فقیران و تهیدستان را هر چه بیشتر تحقیر کند، هر چه به او نصیحت کردند که این ثروت را وسیله ای برای وصول به سعادت اخروی قرار دهد در او اثر نکرد، چرا که غرور و کبر اجازه نمی داد واقعیت‌های زندگی را ببیند و این امانت های الهی را که چند روزی در دست اوست به صاحبانش بسپارد!

فرعون که

بر تخت سلطنت نشسته بود، گرفتار غرور و تکبر بیشتری بود او حتی قانع به این نبود که مردم او را پرستش کنند، مایل بود که او را «رَبِّ اَعْلَى» (خدای بزرگ) بدانند!

«هامان» وزیر مقرب فرعون که در تمام مظالم و ستمها یار و یاور او بود بلکه این امور به دست او انجام می شد نیز به تصریح قرآن گرفتار کبر و غرور شدیدی بود.

و هر سه دست به دست هم دادند و با پیامبر بزرگ خدا موسی علیه السلام به مبارزه برخاستند

(۱) - عنکبوت، ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰

و در زمین فساد کردند و سرانجام گرفتار شدیدترین عذاب الهی شدند، فرعون و هامان در میان امواج نیل که سرمایه اصلی قدرت آنها بود، نابود شدند و قارون با گنجهایش در زمین فرو رفت.

*** در هفتمین آیه سخن از قوم عیسی بن مریم علیه السلام است و تفاوت میان آنها و قوم یهود را بیان می کند، می فرماید: «به یقین یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و نزدیکترین آنها را از نظر دوستی و محبت به مؤمنان کسانی می یابی که می گویند ما نصرانی هستیم»، (لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ اشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا اَنَا نَصَارَى ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِيْنَ وَ رُهْبَانًا وَ اَنَّهُمْ لَا يَشْتَكِرُوْنَ). «۱»

سپس به دلیل و علت این تفاوت اشاره کرده، می فرماید: «این به خاطر آن است که در میان آنها (مسیحیان) افرادی دانشمند و تارک دنیا، هستند و آنان تکبر نمی ورزند»، (ذٰلِكَ بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِيْنَ وَ رُهْبَانًا وَ اَنَّهُمْ لَا يَشْتَكِرُوْنَ)

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که یکی از عوامل

اصلی عداوت یهود نسبت به اهل ایمان تکبر و استکبار آنان بود، در حالی که یکی از دلایل محبت گروهی از نصاری نسبت به اهل ایمان عدم استکبار آنها بود.

افراد مستکبر خواهان این هستند که دیگران در مقابل آنها ذلیل و حقیر و فقیر و ناتوان باشند، به همین دلیل اگر آنان از نعمتی برخوردار شوند به عداوت و ستیز با آنان برمی خیزند، آری «استکبار» سبب «حسد» و «کینه» و «عداوت» می شود.

درست است که این سخن در باره همه نصاری نیست بلکه بیشتر ناظر به نجاشی و قوم او در حبشه است که از مسلمانان مهاجر استقبال کردند و به توطئه ها و وسوسه های نمایندگان قریش بر ضد آنان وقعی ننهادند و همین امر سبب شد که مسلمانان پناهگاهی مطمئن در سرزمین حبشه برای خود یافتند و خود را از شر مشرکان قریش که سخت کینه توز بودند حفظ کردند، ولی به هر حال این آیه نشان می دهد که استکبار خمیر مایه

(۱) - مائده، ۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱

عداوت و دشمنی با حق و پیروان حق است در حالی که تواضع مایه محبت و دوستی و خضوع در برابر حق و پیروان حق است.

*** هشتمین آیه بر این معنی تأکید می کند که «استکبار» سبب «کفر و بی ایمانی و لجاجت و انعطاف ناپذیری در برابر حق» است، در اینجا سخن از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و زمان ظهور اسلام است. سخن از «ولید بن مغیره مخزومی» است، که می فرماید: سپس چهره در هم کشید و با عجله دست به کار شد، آنگاه پشت به حق کرد و تکبر ورزید و گفت: «این (قرآن) چیزی

جز یک سحر جالب همچون سحرهای پیشینیان نیست!» (ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ* ثُمَّ ادْبَرَ* وَاسْتَكْبَرَ* فَقَالَ اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ). «۱»

تعبیر به «سحر» به خوبی نشان می دهد که «ولید» این واقعیت را پذیرفته بود که قرآن تأثیر فوق العاده ای در افکار و دلها می گذارد و جاذبه عجیبی دارد که دلها را به سوی خود می کشاند، اگر «ولید» به دیده حق طلبانه در آن می نگریست، این تأثیر فوق العاده را دلیل بر اعجاز قرآن می شمرد و ایمان می آورد، ولی چون با دیده غرور و استکبار به آن نگاه کرد قرآن را به صورت سحری همچون سحرهای پیشینیان مشاهده کرد.

آری هرگاه حجاب استکبار بر چشم دل انسان بیفتد، حق در نظر او باطل و باطل حق جلوه می کند.

مشهور است که «ولید» به قدری مغرور و خودخواه بود که می گفت: «اَنَا الْوَحِيدُ بْنُ الْوَحِيدِ، لَيْسَ لِي فِي الْعَرَبِ نَظِيرٌ، وَ لِلْاَبِي نَظِيرٌ!» من منحصر به فردم! پدر من نیز منحصر به فرد بود! در میان عرب همانندی ندارم، پدر من نیز همانند نداشت!

این در حالی است که «ولید» نسبت به مردم آن محیط فرد دانشمندی محسوب می شد و عظمت قرآن را به خوبی دریافته بود و جمله عجیب او در باره قرآن که محرمانه به طایفه بنی مخزوم گفت شاهد این مدعاست: «اِنَّ لَهُ لِحَلَاوَةً، وَ اِنَّ عَلَيْهِ لَطَّلَاوَةً، وَ اِنَّ اَعْلَامَهُ لَمُثَمَّرٌ وَ اِنَّ اَسْفَلَ لَمُعَدَّقٌ، وَ اِنَّهُ لَيَعْلُو وَ لَيُعْلَى عَلَيْهِ؛ گفتار او (قرآن) شیرینی خاص و زیبایی و طراوت ویژه ای دارد، شاخه هایش پرمیوه و ریشه هایش قوی و

(۱) - مدثر، آیه ۲۲ تا ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲

نیرومند است، سخنی است که از هر سخنی بالاتر می رود

و هیچ سخنی بر آن برتری ندارد!» (۱)

این تعبیر نشان می‌دهد که او بیش از هر کس در آن زمان به عظمت قرآن آشنا بود، ولی کبر و غرورش اجازه نمی‌داد که آفتاب عالم‌تاب حق را ببیند و در برابر آن تسلیم گردد!

*** در نهمین آیه که به دنبال سخنان مؤمن آل فرعون آمده و احتمال دارد بخشی از سخنان او و یا جمله مستقل معترضه‌ای از آیات قرآن مجید باشد می‌خوانیم:

«(اسرافکاران و سوسه‌گر) کسانی هستند که در آیات الهی به مجادله برمی‌خیزند بی آنکه حجّتی برای آنها آمده باشد!»
(الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ). (۲)

سپس می‌افزاید: «این کار (یعنی جدال بی‌اساس در مقابل حق) خشم عظیمی (برای آنها نزد خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند بر می‌انگیزد)»، (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا)

و در پایان آیه در واقع به دلیل این اعمال یعنی عدم تسلیم آنها در برابر حق اشاره کرده، می‌فرماید: «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد»، (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا).

«يَطْبَعُ» از ماده «طبع» در این گونه موارد به معنی مهر نهادن است و اشاره به کاری است که در گذشته و حال انجام می‌شود که هر گاه بخواهند چیزی دست نخورده باقی بماند و دخل و تصرفی در آن نشود، آن را محکم می‌بندند و گره می‌زنند و روی آن گره را ماده چسبنده‌ای گذاشته و بر آن مهر می‌نهند که اگر کسی بخواهد در آن تصرفی کند مجبور است مهر را بشکند، در نتیجه عملش فاش خواهد شد و تحت تعقیب قرار خواهد گرفت و در فارسی امروز از آن تعبیر

به «لاک و مهر» یا «سیم و سرب» می کنند.

بنابراین، مهر نهادن بر دل‌های متکبران جبار اشاره به این است که لجاجتها و دشمنی‌ها در برابر حق چنان پرده‌ظلمانی بر فکر آنها می اندازد که به هیچ وجه قادر به درک حقیقتی نیستند، تنها خودشان را می بینند و منافعشان و هوا و هوسهایشان را، فکر آنها به

(۱) - تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۸۶۶؛ شبیه همین معنی در بسیاری از تفاسیر و کتب دیگر نیز نقل شده است.

(۲) - مؤمن، ۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳

صورت ظرف در بسته ای در می آید که نه محتوای فاسد را می توان از آن بیرون کرد و نه محتوای صحیح را وارد آن ساخت، این نتیجه «تکبر» و «جباریت» است که در واقع صفت دوم نیز از صفت اول متولد می شود؛ زیرا «جبار» در این گونه موارد به معنی کسی است که از روی خشم و غضب، مخالفان خود را می زند و می کشد و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست، و به تعبیر دیگر کسی است که به خاطر خودمحوری و خود بزرگ بینی، دیگران را مجبور به پیروی از خود می کند (بنابراین جباریت ثمره شوم تکبر است).

البته این واژه (جبار) گاهی بر خداوند اطلاق می شود که مفهوم دیگری دارد و به معنی شخص جبران کننده نقایص و اصلاح کننده شکستگی‌ها و کاستی‌هاست.

*** در دهمین آیه به یک اصل کلی اشاره شده است که مخصوص به گروه معینی نیست و آن اینکه هنگامی که کافران را به کنار دوزخ می برند: «به آنها گفته می شود از درهای جهنم وارد شوید و جاودانه در آن بمانید» سپس می افزاید: «چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!»، (قیل)

ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ). «۱»

شبهه همین معنی در آیات متعدّد دیگری نیز آمده است، از جمله در آیه ۶۰ سوره زمر می خوانیم: «الْيَسَّ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ؛ آیا در جهنّم جایگاه خاصّی برای متکبران نیست؟!»

این نکته قابل توجّه است که از میان تمام صفات رذیله دوزخیان، تکیه بر تکبر آنها شده است و این نشان می دهد تا چه حدّ این صفت رذیله در سقوط و بدبختی انسان مؤثر است، تا آنجا که انسان را به دوزخ می کشاند و در دوزخ نیز جایگاه ویژه ای که عذابی سخت تر و دردناکتر دارد برای او مهیا می سازد.

این نکته نیز شایان دقّت است که «مَثْوًى» از مادّه «ثوى» به معنی قرارگاه و محلّ استقرار و یا اقامت توأم با استمرار است، اشاره به اینکه آنها خلاصی از دوزخ ندارند.

(۱) - زمر، ۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴

در یازدهمین آیه باز به صورت یک اصل کلی سخن از متکبران به میان آمده می فرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر ورزیدند از ایمان به آیات خود روی گردان می سازیم، به گونه ای که هر آیه و نشانه ای را (از حق) ببینند به آن ایمان نمی آورند، اگر راه هدایت را ببینند آن را انتخاب نمی کنند و اگر راه ضلالت را مشاهده کنند، آن را راه خود برمی گزینند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل ماندند»، (سَاصِرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا

بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ). «۱»

تعبیرات تکان دهنده این آیه از عمق مصایبی که متکبران به آن گرفتار می شوند خبر می دهد، خداوند این گونه افراد را چنان مجازات می کند که در برابر حق نفوذ ناپذیر شوند، به گونه ای که اگر تمام آیات الهی و معجزات گوناگون را ببینند باز ایمان نمی آورند، اگر راه راست را مقابل پای آنها بنهند از آن راه نمی روند و اگر طریق گمراهی را مشاهده کنند فوراً آن را به عنوان طریق و مسلک خود می پذیرند.

تعبیر به «بغیر الحق» در واقع قید توضیحی است، چرا که عظمت و کبریایی تنها خدا را می سزد که وجودش بی نهایت در بی نهایت است، اما برای انسان که ذره ناچیز و بی مقداری در پهنه عالم هستی است هرگونه خود بزرگ بینی غلط و ناحق است.

بعضی آن را به اصطلاح قید احترازی شمرده اند و گفته اند تکبر دو گونه است، تکبر در مقابل اولیاء الله «ناحق» است، ولی در مقابل دشمنان خدا «حق» است.

اما با توجه به جمله «يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ؛ آنها در روی زمین تکبر می ورزند» روشن می شود که این تفسیر مطابق محتوای آیه نیست؛ «۲» زیرا تکبر در زمین (استکبار در روی زمین و در برابر بندگان خدا) به هر صورت مذموم و نکوهیده است.

به هر حال در ادامه این آیه به یکی از مهمترین آثار زیان بار تکبر اشاره کرده

(۱) - اعراف، ۱۴۶.

(۲) - اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۸، صفحه ۲۴۶، (ذیل آیه).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵

می فرماید: «آنها هر آیه و نشانه ای را از حق ببینند به آن ایمان نمی آورند و به عکس اگر راه ضلالت و گمراهی را مشاهده کنند فوراً به آن متمایل می شوند».

آری کبر

و غرور حجابی است که سبب می شود انسان حق را باطل و باطل را حق ببیند، حجابی که شاهره های سعادت را از نظر پنهان می کند و کوره راه های خطرناک ضلالت را شاهره سعادت نشان می دهد، چه بدبختی از این بالاتر که انسان تمام نشانه های حق را نادیده بگیرد و قدم در راه ضلالت بگذارد و گمان کند در مسیر سعادت گام برمی دارد.

*** در دوازدهمین آیه می فرماید: «به یقین خداوند از آنچه آنها پنهان می کنند یا آشکار می سازند با خبر است او مستکبران را دوست نمی دارد»، (لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ أَنَّهُ لَأُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ). «۱»

شبهه این تعبیر در قرآن مجید کراراً دیده می شود مانند:

«وَاللَّهُ لَأُحِبُّ الظَّالِمِينَ؛ خدا ظالمان را دوست ندارد» (سوره آل عمران، آیه ۱۴۰)

«وَاللَّهُ لَأُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ؛ خداوند مفسدان را دوست ندارد» (سوره مائده، آیه ۶۴)

«إِنَّ اللَّهَ لَأُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ خداوند تجاوزگران را دوست ندارد» (سوره مائده، آیه ۸۷)

«أَنَّهُ لَأُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛ خداوند اسرافکاران را دوست ندارد» (سوره انعام، آیه ۱۴۱)

«إِنَّ اللَّهَ لَأُحِبُّ الْخَائِنِينَ؛ خداوند خائنان را دوست ندارد» (سوره انفال، آیه ۵۸)

«إِنَّ اللَّهَ لَأُحِبُّ الْفَرِحِينَ؛ خداوند شادی کنندگان مغرور و سرکش را دوست نمی دارد» (سوره قصص، آیه ۷۶)

در آیه مورد بحث می فرماید: «أَنَّهُ لَأُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ».

دقت در این گونه تعبیرات نشان می دهد که رابطه خاصی در میان آنها وجود دارد.

می توان گفت قدر مشترک میان صفات رذیله ای که در آیات هفتگانه بالا آمده، همان حبّ ذات و خود بزرگی بینی است که سرچشمه «ظلم» و «فساد» و «اسراف» و

(۱) - نحل، ۲۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶

«فخر فروشی» بر دیگران می شود.

اینکه می فرماید: خدا این گروه های هفتگانه را دوست ندارد، مفهومی است که آنها را از ساحت

قدسش طرد می کند؛ چرا که بدترین و خطرناکترین رذایل اخلاقی که مانع قرب الی الله است بر وجود آنها حاکم است.

*** در سیزدهمین آیه مورد بحث که طبق شأن نزولی که مفسران ذکر کرده اند ناظر به گفتگوی گروهی از مسیحیان نجران است، می فرماید: «مسیح هرگز از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او (از بندگی خدا استنکاف دارند) و آنها که از عبودیت و بندگی او خودداری کنند و تکبر ورزند به زودی همه آنها را در قیامت محشور خواهد کرد (و مجازاتشان می کند)»، (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَأَلْمَلَيْنِكَهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا). (۱)

در آیه بعد به عنوان تأکید بیشتر بر این اصل مهم سرنوشت ساز، می فرماید: «اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد و از فضلش بر آنها خواهد افزود و آنها را که استنکاف کردند و تکبر ورزیدند مجازات دردناکی خواهد نمود (و در برابر این مجازات سخت الهی) برای خود غیر از خدا یار و یآوری نخواهند یافت!»، (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا). (۲)

این آیات ناظر به ادعاهای بی اساس گروهی از مسیحیان است که به الوهیت مسیح علیه السلام قائل بودند و تصور می کردند اگر کسی مسیح علیه السلام را از مقام خدایی پایین آورد و او را بنده خدا بداند اهانتی به مقام والای او نموده است.

قرآن می گوید: نه مسیح

و نه هیچ یک از فرشتگان مقرب خدا چنین مقامی برای خود قائل نبوده و نیستند، همه خود را بنده خدا می دانند و در برابر ساحت مقدّسش خاضعند و رسم عبودیت بجا می آورند. سپس به عنوان یک اصل کلی می گوید: هر کس - حتی

(۱) - نساء، ۱۷۲.

(۲) - نساء، ۱۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷

پیامبران بزرگ الهی یا فرشتگان - از عبودیت او روی برگردانند و به استکبار روی آورند، مجازات دردناکی خواهند دید و هیچ کس نمی تواند در برابر این مجازات آنها را یاری دهد.

قابل توجه اینکه: در آیه اخیر، ایمان و عمل صالح در نقطه مقابل استکبار و خود برتر بینی قرار گرفته است و از آن به خوبی می توان نتیجه گرفت آنها که راه استکبار را در پیش می گیرند نه ایمان درستی دارند و نه عمل صالحی!

استنکاف در اصل از مادّه «نکف» (بر وزن نصر) در اصل به معنی پاک کردن قطرات اشک از صورت به وسیله انگشتان است، بنابراین استنکاف از عبودیت خداوند به معنی دور شدن و فاصله گرفتن از اوست که ممکن است منشأهای گوناگونی از قبیل جهل و نادانی، سستی و تنبلی و غیر آن داشته باشد، ولی هنگامی که جمله «اشیتکبروا» بعد از آن قرار می گیرد، اشاره به استنکافی است که سرچشمه آن کبر و غرور است و ذکر این جمله پشت سر یکدیگر اشاره به همین نکته لطیف است (دقت کنید).

به هر حال تعبیرات کوبنده این آیات دلیل بر اهمیت خطراتی است که صفت زشت استکبار برای هر انسانی به بار می آورد و این همان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم.

*** در چهاردهمین و آخرین آیه مورد بحث

به یکی دیگر از پیامدهای دردناک استکبار اشاره کرده، می‌فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی‌شود و هرگز داخل بهشت نمی‌شوند، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزنی بگذرد! این چنین ظالمان را کیفر می‌دهیم!»، (انَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأَتَفَتَّحَ لَهُمُ ابْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَأَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ). «۱»

در این آیه اوّلماً «تکذیب آیات الهی» در کنار «استکبار» قرار گرفته، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد یکی از علل مهمّ انکار آیات خدا و قیام در برابر پیامبران، مسئله

(۱) - اعراف، ۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸

«استکبار» بوده است، گاه می‌گفتند: این پیامبر صلی الله علیه و آله چه برتری بر ما دارد؟ چرا آیات الهی بر ما نازل نشده است؟ و گاه می‌گفتند: گرداگرد او را گروهی از جوانان فقیر و تهیدست گرفته‌اند! ما اجازه نمی‌دهیم آنها با ما در یک صف قرار گیرند، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله این مؤمنان فقیر را کنار نزنند شرکت ما در مجلس او امکان پذیر نخواهد بود! و به این بهانه‌ها و امثال آن از پذیرش آیات خداوند سر باز می‌زدند.

تعبیر به لَأَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ که تنها در همین مورد در قرآن مجید آمده است، تأکید واضحی است بر عظمت گناه استکبار و برتری جویی، یعنی همان گونه که عبور شتر (یا مطابق تفسیر دیگری طناب ضخیم «۱») از سوراخ سوزن خیاطی غیر ممکن است، ورود افراد متکبر در بهشت پر نعمت الهی نیز محال می‌باشد؛ گویی

راه بهشت به قدری باریک است که تشبیه به سوراخ سوزن شده و جز متواضعان و آنها که خود را کوچک می‌شمرند قادر بر عبور از آن نیستند.

جمله «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»، (درهای آسمان برای آنان گشوده نمی‌شود) اشاره به مطلبی است که در احادیث اسلامی نیز وارد شده و آن اینکه هنگامی که مؤمنان از دنیا می‌روند، روح و اعمال آنها را به سوی آسمانها می‌برند و درهای آسمانها به روی آنان گشوده می‌شود (و فرشتگان از آنان استقبال می‌کنند) اما هنگامی که روح و اعمال کافران (و متکبران) را به سوی آسمانها می‌برند درها به روی آنان گشوده نمی‌شود و منادی صدا می‌زند آن را برگردانید و به سوی جهنم ببرید! «۲»

نتیجه نهایی

از آنچه در آیات بالا- آمد نتیجه می‌گیریم که قرآن مجید «تکبر و استکبار» را از زشت‌ترین صفات و بدترین اعمال و نکوهیده‌ترین خصلت‌های انسانی می‌شمرد، صفتی

(۱)- «جمل» در لغت به معنی شتری است که تازه دندان در آورده و یکی از معانی جمل، طنابهای محکمی است که کشتی‌ها را با آن مهار می‌کنند (تاج العروس و قاموس).

(۲)- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹

که می‌تواند سرچشمه انواع گناهان و حتی سرچشمه کفر گردد، و آنها که در این خصلت زشت غوطه‌ور گردند، هرگز روی سعادت را نخواهند دید و راه به سوی قرب خدا پیدا نمی‌کنند. بنابراین سالکان الی الله و راهیان راه حق، قبل از هر کار باید ریشه استکبار و خودخواهی و خود برترینی را در وجود خود بخشکانند که بزرگترین مانع راه آنهاست.

تکبر در روایات اسلامی

در منابع حدیث، روایات زیادی درباره مذمت کبر و تفسیر حقیقت آن و علاج و آثار آن آمده است، که نقل همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد، ولی از آنها گلچینی در هر قسمت کرده، در ذیل از نظر خوانندگان عزیز این بحث می‌گذرانیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ الْكِبْرَ فَإِنَّ ابْلِسَ حَمَلَهُ الْكِبْرُ عَلَى أَنْ لَا يَسِيْرُ جَدَّ لِآدَمَ؛ از تکبر پرهیزید که ابلیس به خاطر تکبر از سجده کردن بر آدم خودداری کرد (و برای همیشه مطرود در گاه الهی شد)». «۱»

۲- همین معنی به تعبیر دیگری در خطبه‌های نهج البلاغه آمده است، در خطبه قاصعه که بخش عظیمی از آن درباره «تکبر ابلیس» و پیامدهای آن می‌باشد می‌خوانیم:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ أَذُ

اَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ ... عَنْ كِبَرِ سَاعِهِ وَاحِدَهُ فَمَنْ ذَا بَعْدَ ابْلِيسَ يَسْلِمُ عَلَيَّ اللَّهُ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؛ عبرت بگیرید از کاری که خدا با ابلیس کرد؛ زیرا اعمال طولانی و کوششهای فراوان او را (در مسیر عبادت و بندگی خدا) به خاطر ساعتی تکبر نبود ساخت، چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان گناه را مرتکب شود، ولی سالم بماند؟! «۲»

تعبیرات کوبنده فوق به خوبی نشان می دهد که تکبر و خودخواهی حتی در لحظات کوتاه چه پیامدهای خطرناکی را دارد و چگونه همچون آتش سوزان می تواند حاصل یک عمر طولانی اعمال صالحه را بسوزاند و خاکستر کند و شقاوت ابدی و عذاب

(۱) - کنز العمال، حدیث ۷۷۳۴.

(۲) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰

جاویدان را نصیب صاحبش سازد.

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «اِخْتِذِرِ الْكِبْرَ فَاِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَ مَعْصِيَتِهِ الرَّحْمَنِ؛ از تکبر پرهیزید که سرآغاز طغیانها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است!» «۱»

حدیث بالا این واقعیت را روشن می سازد که سرچشمه بسیاری از گناهان مسئله کبر و خود برتری است.

۴- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِئٍ شَيْءٌ مِّنَ الْكِبْرِ اِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلَ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ! قَلَّ ذَلِكَ اَوْ كَثُرَ؛ در قلب هیچ انسانی چیزی از کبر وارد نمی شود مگر اینکه به همان اندازه از عقلش کاسته خواهد شد، کم باشد یا زیاد!» «۲»

۵- در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ، الْحِرْصُ وَ الْاَسْرِيَتُ الْكِبَارُ وَ الْحَسَدُ، فَاَمَّا الْحِرْصُ فَاِنَّ اَدَمَ حِينَ نُهِيَ عَنِ

الشَّجَرَةَ حَمَلَهُ الْحَرِصُ عَلَىٰ أَنْ أَكَلَ مِنْهَا، وَأَمَّا الْأَسْتِكْبَارُ فَهَائِلِيْسُ حَيْثُ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَابَى، وَأَمَّا الْحَسِيدُ فَابْنَا آدَمَ، حَيْثُ قَتَلَ أَحَدَهُمَا صَاحِبُهُ؛ ریشه های کفر (منظور از کفر در اینجا عصیان و نافرمانی خدا به معنی اعم است) سه چیز می باشد: حرص، و تکبر و حسد.

اما «حرص» به خاطر آن است که هنگامی که آدم از خوردن شجره ممنوعه نهی شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد و اما استکبار، نمونه آن ابلیس بود که مأمور به سجده برای آدم شد، ولی او سرپیچی کرد، اما حسد، در مورد فرزند آدم ظاهر گشت و سبب شد که یکی دیگری را به قتل برساند. «۳»

بنابراین نخستین گناهان در روی زمین از این سه نشأت گرفت.

۶- در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین آمده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه سنگینی دانه خردلی از کبر باشد هرگز داخل بهشت نخواهد شد!» «۴»

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۲۶۰۹.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۸۶.

(۳)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۸۹، حدیث ۱.

(۴)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱

۷- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أَفْبَحُ الْخُلُقِ التَّكْبَرُ؛ زشت ترین اخلاق (بد) تکبر است!» «۱»

*** با اینکه احادیث در کتب اسلامی در این زمینه بسیار فراوان است، ولی همین چند حدیث که ذکر شد به قدر کافی گویاست و زشتی فوق العاده این صفت رذیله را روشن می سازد.

در این احادیث کبر سرچشمه گناهان دیگر و نقصان عقل و بر باد رفتن سرمایه های سعادت

و زشت ترین رذایل اخلاقی و سبب محروم شدن از ورود در بهشت شمرده شده است. که هر یک از این امور به تنهایی می تواند عامل مؤثر بازدارنده ای بوده باشد و نشان دهد که تا چه حد این صفت مذموم در انحطاط مقام انسانی و مقام مؤمن مؤثر است.

تکبر در منطق عقل

اخلاق در قرآن ج ۲ ۶۳

اضافه بر آیات و روایات، «تکبر و استکبار» از نظر منطق عقل نیز بسیار نکوهیده است، چرا که همه انسانها بندگان خدا هستند و هر کس در وجود خود استعدادها و نقطه های روشن و مثبتی دارد، همه از یک پدر و مادر آفریده شده اند و همه از نظر آفرینش یکسانند، دلیلی ندارد که انسانی خود را از دیگری برتر بشمرد و به او فخرفروشی کند و او را تحقیر نماید! گیرم خداوند موهبتی به او داده باشد این موهبت باید سبب شکر و تواضع گردد نه سبب کبر و غرور.

زشتی این صفت از بدیهیات است که هر کس وجدان بیداری داشته باشد به آن اعتراف می کند به همین دلیل افرادی که به هیچ مذهبی پایبند نیستند تکبر و خود برتری را ناخوش می دارند و آن را از زشت ترین صفات می شمرند.

در واقع بخش مهمی از مسئله حقوق بشر که بوسیله جمعی از متفکران غیر مذهبی

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۲۸۹۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲

تنظیم شده نیز ناظر به مسئله مبارزه با استکبار است، هرچند در عمل گاه نتیجه معکوس داده است و به صورت ابزاری در دست مستکبران برای کوبیدن دیگران در آمده است.

اصولاً چگونه انسان می تواند ردای تکبر را بر دوش بیفکند، در حالی که به گفته امیر مؤمنان علی علیه

السلام در آغاز نطفه (بی ارزشی) بود و سرانجام مردار (متعفن) می شود و درون وجود او مملو از آلودگی هاست! «۱»

انسانی که آن قدر ضعیف و ناتوان است که یک پشه ناچیز او را آزار می دهد و حتی کوچکتر از پشه یعنی میکروبی که با چشم هرگز دیده نمی شود، او را بیمار می سازد و در بستر بیماری می افکند، انسانی که از مختصر گرمی هوا بی طاقت می شود و از مختصر سرما رنج می برد، اگر باران نیاید بیچاره است، اگر کمی بیش از حد بارد باز هم بیچاره است، کمی فشار خون او بالا- می رود حیات او به خطر می افتد و کمی پایین می آید باز جانش در خطر است! از سرنوشت خویش در یک ساعت آینده با خبر نیست و لحظه پایان عمر خود را هرگز نمی داند، نزدیک ترین دوستانش گاه قاتل او می شوند و عزیزترین عزیزانش، دشمن جان او می گردند، آبی که مایه حیات اوست گاه موجب مرگ او می شود و نسیمی که به او حیات و نشاط می بخشد اگر کمی سریعتر بوزد مبدل به تندبادی می شود که خانه و کاشانه اش را بر سرش ویران می کند.

از اموری که نشانه ناتوانی فوق العاده انسان است بیماریهایی است که دامن او را می گیرد و غالباً از میکروبها و ویروسها که موجودات بسیار کوچکی هستند که از خردی به چشم دیده نمی شوند ناشی می گردد و انسانهای نیرومند و قوی پیکر و قهرمان را به زانو در می آورد!

بیماری وحشتناک سرطان که در عصر و زمان ما بیشترین کشتار را می کند و تلاش و کوشش شبانه روزی هزاران دانشمند و صرف میلیاردها پول برای درمان آن به جایی نرسیده است از کجا سرچشمه می گیرد؟ از اینکه یک

سلول کوچک بدن که تنها با ذره بین قابل رؤیت است به طغیان و استکبار برمی خیزد و بدون هیچگونه نظم و

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳

برنامه ای شروع به تکثیر مثل می کند، به گونه تصاعدی افزایش می یابد و در زمان کوتاهی تشکیل غده سرطانی می دهد.

بسیاری از فرماندهان بزرگ و سران زورمند جهان را که دارای ارتشهای عظیمی بوده اند همین بیماری از پای در آورده است، یعنی ارتش عظیم میلیونی آنها توانسته است جلو سرکشی یک سلول کوچک را بگیرد!

آری چنین است ضعف و ناتوانی ذاتی انسان، با این حال چگونه می تواند دعوی بزرگی کند و لباس استکبار بر تن بپوشد، عظمت و بزرگی تنها از آن خداست و غیر او ضعیف و ناتوانند!

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که این بحث منطقی را به صورت فشرده و زیبا بیان فرموده است به پایان می بریم:

«مَسِيكِيْنُ بَنُ آدَمَ مَكْتُوْمُ الْاَحْلِلِ، مَكْنُوْنُ الْعَلَلِ، مَحْفُوْظُ الْعَمَلِ، تُؤْلَمَةُ الْبَقَّةِ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تُتْنِنُهُ الْعَرْقَةُ؛ بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگیش نامعلوم، عوامل بیماریش ناپیدا و کردارش (نزد خدا و در نامه اعمالش) محفوظ است، پشه ای او را آزار می دهد، مختصر آبی یا غذایی گلوگیرش می شود و او را می کشد و مختصر عرقی او را متعفن و بدبو می سازد!» (۱)

آیا با این حال سزاوار است خود را بزرگ ببیند و به دیگری فخرفروشی کند؟

نکته ها

اشاره

در اینجا مسائل مهمی باقی مانده است که تحت نه عنوان تشریح می شود.

۱- تعریف و حقیقت تکبر

بزرگان اخلاق گفته اند: اساس تکبر این است که انسان از اینکه خود را برتر از دیگری ببیند احساس آرامش کند، بنابراین تکبر از سه عنصر تشکیل می شود: نخست اینکه برای خود مقامی قائل شود، دیگر اینکه برای دیگری نیز مقامی قائل شود و در مرحله سوم

(۱) - نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴

مقام خود را برتر از آنها ببیند و احساس خوشحالی و آرامش کند.

از همین رو گفته اند تکبر (خود برترینی) با عجب (خود بزرگ بینی) تفاوت دارد، در عجب هیچ گونه مقایسه ای با دیگری نمی شود، بلکه انسان به خاطر علم یا ثروت یا قدرت و یا حتی عبادت، خود را بزرگ می بیند، هر چند فرضاً کسی جز او در جهان نباشد، ولی در تکبر حتماً خود را با دیگری مقایسه می کند و برتر از او می بیند.

واژه «کبر و تکبر» گاه به آن حالت نفسانی که در بالا اشاره شد گفته می شود و گاه به عمل یا حرکتی که ناشی از آن است، مثلاً چنان می نشیند یا راه می رود و سخن می گوید که نشان می دهد خود را برتر از همه اطرافیانش می بیند، این اعمال و حرکات را نیز تکبر می نامند که ریشه اصلیش همان حالت باطنی و درونی است.

نشانه های تکبر، بسیار زیاد است، از جمله اینکه افراد متکبر انتظارات زیادی از مردم دارند، انتظار دارند دیگران به آنها سلام کنند، کسی پیش از آنها وارد مجلس نشود، همیشه در صدر مجلس جای گیرند، مردم در برابر آنها کوچکی کنند، کسی از آنان انتقاد نکند و حتی پند و

اندرز نگوید، همه برای آنها امتیازی قائل شوند و حریمی نگه دارند، مردم در برابر آنها دست به سینه باشند و همیشه از عظمت آنان سخن بگویند.

بدیهی است ظهور و بروز این حالات تابع درجه شدت و ضعف تکبر است، در بعضی همه این نشانه ها ظاهر می شود و در بعضی قسمتی از اینها!

این حالات و حرکات ریشه های درونی دارد، گاه بسیار ضعیف و پنهان است به طوری که ممکن است افراد در برخوردهای نخستین هرگز متوجه آن نشوند و حتی این صفت مذموم را با نقطه های مثبت و قوت (مانند اعتماد به نفس و بزرگی شخصیت) اشتباه کنند و گاه به قدری آشکار است که هر کس از دور متوجه آن می شود.

۲- شاخه های تکبر

در اینجا مفاهیم متعددی وجود دارد که گاه تصوّر می شود همه با هم مترادف و

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵

یکسانند در حالی که تفاوت های ظریفی با هم دارند هر چند ریشه همه آنها به «تکبر» باز می گردد، ولی از زاویه های مختلف به آن نگاه می شود.

«خود برترینی»، «خود محوری»، «خودخواهی»، «برتری جویی» و «فخر فروشی»، همه از مفاهیمی هستند که ریشه آنها «تکبر» است، هر چند از زوایای مختلف دیده می شود.

کسی که صرفاً خود را بالاتر از دیگران می بیند، «خود برترین» است.

کسی که به خاطر این خود برترینی سعی دارد در همه جا و در همه کارهای اجتماعی همه چیز را قبضه کند، «خود محور» است.

کسی که سعی دارد در مسائل اجتماعی مخصوصاً به هنگام بروز مشکلات تنها به منافع خود بیندیشد و برای منافع دیگران ارزشی قائل نباشد، «خودخواه» است.

کسی که سعی می کند سلطه خود را بر دیگران مستحکم کند و آنها را

زیر سیطره خود قرار بدهد، گرفتار «برتری جویی» است.

بالآخره کسی که سعی دارد مال و ثروت یا قدرت و مقام خود را به رخ دیگران بکشد «فخرفروش» است.

بنابراین همه این صفات ریشه مشترکی دارد و آن تکبر است هر چند در چهره های مختلف ظاهر می گردد.

۳- تکبر در برابر چه کسی؟

علمای اخلاق تکبر را به سه بخش تقسیم کرده اند:

تکبر در برابر خدا!

تکبر در برابر پیامبران.

تکبر در مقابل خلق خدا.

منظور از تکبر در برابر خداوند که بدترین نوع تکبر است و از نهایت جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، این است که انسان ضعیف ادعای الوهیت کند، نه تنها خود را بنده خدا نداند بلکه سعی کند مردم را به بندگی خود دعوت نماید، یا همچون فرعون «... انا

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶

رَبُّكُمُ الْأَعْلَى؛ من پروردگار برتر شما هستم!» بگوید «۱» و یا از «... مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي ...؛ من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم» «۲» دم بزند.

بسیار بعید به نظر می رسد که افرادی همچون «فرعون» که سالها بر کشور پهناور مصر حکومت می کرد آن قدر کم عقل و بی هوش باشد که خود را واقعاً «ربّ اعلی» و تنها معبود بزرگ در جهان هستی بداند. بلکه بیشتر به نظر می رسد که او و افرادی امثال او برای تحمیق توده های ساده لوح این گونه ادعاها را می کردند تا پایه های حکومت خود را از طریق ادعای الوهیت محکم سازند.

شکل دیگری از تکبر در برابر خدا، تکبر ابلیس و پیروان اوست که از اطاعت خداوند سر باز زدند و تشخیص خود را برتر شمردند و به حکمت پروردگار خرده گرفتند و گفتند: چرا ابلیس که از آتش آفریده شده

است در برابر یک موجود خاکی سجده کند؟ و گفت: «... لَمْ أَكُنْ لِاسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ؛ من هرگز برای بشری که از گل خشکیده‌ای، که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد» (۳)، «... قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ ... من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» (۴)

آری گاه حجاب ضخیم کبر و غرور چنان جلو چشم عقل و هوش انسان را می‌گیرد که موجود ضعیفی، خود را آگاه تر از حکیم علی الاطلاق می‌پندارد.

قسم دوم تکبر، تکبر در برابر انبیا و پیامبران است که در میان امتهای پیشین بسیار دیده شده است، گروهی از مستکبران در این امتهای، از اطاعت پیامبران الهی سر باز می‌زدند و از روی کبر و غرور همچون فرعونیان می‌گفتند: «... أَنَا نَبِيٌّ مِثْلُنَا...؟ آیا ما به دو انسان که همانند خودمان هستیم (یعنی موسی و برادرش هارون) ایمان بیاوریم؟» (۵)

(۱) - نازعات، ۲۴.

(۲) - قصص، ۳۸.

(۳) - حجر، ۳۳.

(۴) - اعراف، ۱۲.

(۵) - مؤمنون، ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷

و گاه همانند قوم نوح به یکدیگر می‌گفتند: «وَلَيْنِ اطَّعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ أَنُكُمُ إِذَا لَخَايَتُونُ؟ و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید به یقین زیانکارید». (۱)

و گاه به بهانه جویی‌های کودکانه می‌پرداختند و از سر لجاجت می‌گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند؟ چرا ما خدا را نمی‌بینیم؟» وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَانزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا.

قرآن در ادامه این آیه می‌گوید: «لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا؛ آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان کردند». (۲)

قسم سوم، تکبر

در برابر بندگان خداست به گونه ای که خود را بزرگ بشمرد و دیگران را کوچک و خوار و بی مقدار، زیر بار هیچ کس نرود، خود را از همه برتر ببیند و حق هیچ صاحب حقی را محترم نشمرد و دائماً منتظر باشد که دیگران برای او عظمت قائل شوند.

این نوع از کبر نمونه های فراوانی دارد که نیاز به شرح آن نیست، و گاه به حدّ اعلا- می رسد و به تکبر در برابر پیامبران و خداوند منتهی می گردد.

آری آتش کبر و غرور، نخست از تکبر در برابر بندگان خدا سر می زند، سپس به استکبار در برابر انبیا و رسولان پروردگار می رسد و سرانجام به تکبر در برابر ذات پاک خداوندگار می انجامد!

۴- انگیزه های تکبر

تکبر اسباب زیادی دارد و همه آنها به این باز می گردد که انسان در خود کمالی تصوّر کند و بر اثر حبّ ذات، بیش از حدّ آن را بزرگ نماید و دیگران را در برابر خود کوچک بشمرد.

بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» اسباب کبر را در هفت چیز خلاصه کرده اند، نخست اسباب دینی که «علم» و «عمل» است، و اسباب دنیوی که «نسب»، «زیبایی»، «قوّت»، «مال» و «فزونی یاران و یاوران» می باشد و

(۱)- همان سوره، ۳۴.

(۲)- فرقان، ۲۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۸

درباره هر کدام از اینها شرحی دارد که به طور خلاصه در ذیل از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، می گوید:

نخستین اسباب تکبر «علم» است و چه زود علم سبب غرور گروهی از علما و دانشمندان می گردد، همان گونه که در حدیث نبوی آمده است: «آفت بزرگ علم، تکبر است؛ آفَةُ الْعِلْمِ الْخُيَلَاءُ».

بعضی از افراد آن چنان کم

ظرفیتند که وقتی چند بابی از علم را می خوانند خود را بزرگ و دیگران را کوچک می شمردند، بلکه با نظر تحقیر به دیگران می نگرند و از همه انتظار احترام و خدمت و تواضع و کرنش دارند.

در حالی که عالمان واقعی هر قدر بر علمشان افزوده می شود، خود را نادان تر می بینند، چرا که خود را در برابر اقیانوس عظیمی مشاهده می کنند که تنها قطراتی از آن را در اختیار دارند.

آنها به خاطر همان مقدار علمی که به دست آورده اند مسؤولیت خود را سنگین تر می بینند و خوف آنها بیشتر می شود که گفته اند: «مَنْ اَزْدَادَ عِلْمًا اَزْدَادَ خَوْفًا؛ هر کس بر علمش افزوده شود، بر خوف او افزوده می شود».

سبب دوّم، اعمال نیک و عبادت است که موجب کبر و غرور بسیاری از نیکوکاران و عبادت کنندگان می شود، چرا که از این رهگذر، خود را برتر از دیگران می پندارند و انتظار دارند مردم به دیدار آنها بشتابند و مشکلات آنها را حل کنند، در مجالس احترام خاصی برای آنها قائل شوند و از نیکوکاری و زهد و ورع و تقوای آنها سخن بگویند، گویی عبادت خود را منّتی بر دیگران می پندارند، این در جهات دنیوی.

و در جهات دینی خود را اهل نجات و سایر مردم را اهل هلاک می شمردند و این امور سبب می شود که امتیاز فوق العاده ای برای خود قائل گردند و به فخرفروشی بر دیگران به طور آشکار و پنهان و یا نیمه آشکار پردازند و در حالی که خود بر لب پرتگاه خطرناکی قرار گرفته اند مردم را چنین فکر می کنند و خود را از عذاب خدا در امان پندارند!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۹

در حدیثی از پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَذَا سَيِّمِعْتُمُ الرَّجُلُ يَقُولُ هَلَكَ النَّاسُ فَهُوَ أَهْلَكَهُمْ؛ هنگامی که شنیدید کسی می گوید: مردم (به خاطر اعمالشان) هلاک شدند بدانید خود او هلاکتش از آنان شدیدتر است!»

در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: «كَفَى بِالْمَرْءِ شَرًّا أَنْ يُحَقِّرَ إِخَاهُ الْمُسْلِمَ؛ برای انسان این بدی و بدبختی کافی است که برادر مسلمانش را خوار و خفیف بشمرد!»

مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجَّه البیضاء» بعد از ذکر این سخن می افزاید: چه قدر فرق است بین کسی که عالم یا عابدی را به خاطر علم و عبادتش بزرگ می شمرد، به او احترام می گذارد و خود را در برابر او ناچیز می بیند و آن عالم و عابدی که شخص مزبور را کوچک می داند و دوست دارد از او دور شود! «۱»

او در بخش دیگری از سخنانش می افزاید: این آفتی است که کمتر عابدی از آن در امان می ماند، هرگاه کسی به او بی احترامی کند یقین دارد که بی احترامی کننده مبغوض در گاه الهی است و بعید می داند که خدا او را ببخشد، در حالی که اگر خودش به دیگری چنین آزاری را برساند این قدر اهمّیت به آن نمی دهد و این نوعی جهل و نادانی است و جمع میان «عجب» و «تکبر» و «غرور» است و اگر در چنین حالی شخص مزبور گرفتار ناراحتی شود آن را از کرامات خویش می پندارد و انتقام الهی می شمرد!

چه قدر فرق است بین چنین افراد نادان و مغرور و بعضی از عابدان هوشیار متواضع که یک نمونه آن این است: یکی از بزرگان عبّاد، از عرفات در ایّام حجّ بازمی گشت گفت:

«اگر من (گنهکار) در میان آنان نبودم امید می رفت که خدا همه را ببخشد و رحمت کند!»

این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می بریم: در روایتی آمده است که در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله از خوبی و پرهیزکاری کسی سخن گفتند، هنگامی که از دور نمایان شد عرض کردند: ای رسول خدا! این همان کسی است که توصیف او را

(۱) - اقتباس از المحجّه البيضاء، جلد ۳، صفحه ۲۶۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۰

به شما عرض کردیم! پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاهی به چهره او افکند و فرمود: «من در صورت او تاریکی شیطان را می بینم! آن مرد نزدیک آمد و سلام کرد و در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش ایستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسئَلُكَ بِاللهِ بِدَثِّكَ نَفْسِيْكَ اِنْ لَيْسَ فِي الْقَوْمِ اَفْضَلُ مِنْكَ؟ فَقَالَ اللهُمَّ نَعَمْ!» فرمود تو را به خدا سوگند آیا در دل نمی گفتمی که در میان این جمعیت کسی برتر از تو نیست؟ عرض کرد: آری» (۱) اصحاب فهمیدند تاریکی شیطان که پیامبر صلی الله علیه و آله با نور نبوت آن را مشاهده کرده است همین عجب و کبر و غرور بوده است.

عامل سوم، نسب و حسب عالی است.

به این گونه که کسانی در یک خانواده شریف و معروف به علم و عمل و تقوا و بزرگواری و سخاوت متولد شده اند، این را برای خود امتیاز بزرگی می شمرند و دیگران را که از خانواده های پایین تری هستند کوچک و بی ارزش می پندارند، در حالی که می دانیم حسب و نسب در

اسلام مطرح نیست، همه مردم بندگان خدا هستند و از یک پدر و مادر آفریده شده اند و امتیازی جز از طریق تقوا بر یکدیگر ندارند.

این مسئله به قدری مهم است که پیشوایان بزرگ اسلام کمترین تعبیراتی را که در آن نشان از برتری جویی از نظر حسب و نسب بود تحمّل نمی کردند، از جمله در حدیثی می خوانیم که «ابو ذر» در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی گفت «یا بن السّوداء...!؛ ای فرزند زن سیاه!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابو ذر! آرام باش، آرام باش، کسی که مادرش سفید پوست است بر کسی که مادرش سیاه پوست است هیچ برتری ندارد!

ابو ذر می گوید: من (که متوجه اشتباه خود شدم برای جبران این خطا) روی زمین دراز کشیدم و به آن مرد گفتم: برخیز و پایت را به روی صورت من بگذار! «۲»

به هر حال همان طور که بارها شنیده ایم قرآن و روایات اسلامی به ما می گوید هیچ انسانی بر انسان دیگر به خاطر حسب و نسبش برتری ندارد، اینها یک سلسله امور اعتباری است که در بیرون وجود انسان است، ارزش و شخصیت انسان به امتیازات معنوی و درونی اوست و به فرض که حسب و نسب به خاطر ارتباطش به بعضی از

(۱) - المحجّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۰.

(۲) - المحجّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۱

بزرگان سبب فضیلتی شود نباید این فضیلت موجب کبر و غرور گردد و صاحب نسب شریف بر دیگران فخرفروشی کند.

اگر می بینیم امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه نهج البلاغه، یا امام سجّاد علیه السلام در خطبه معروف شام، به حسب

و نسبشان افتخار می فرمودند، نه برای برتری جویی بود، بلکه هدف دیگری داشتند، آنها می خواستند رسالت امامت و رهبری خود را برای ناآگاهان از این طریق تبیین کنند. درست مثل اینکه فرمانده لشکر برای معرّفی خود و دعوت لشکریان به پیرویش، مقام و موقعیت خویش را شرح می دهد.

چهارمین اسباب تکبر و تفاخر، جمال و زیبایی و حسن ظاهر است، به این ترتیب که شخص خوش قد و قامت و زیبا، دیگران به ویژه کسانی را که در اندام خود دارای عیب و نقصی هستند، مورد تحقیر قرار دهد و نسبت به آنها فخرفروشی کند.

این عامل در تمام کسانی که بهره ای از جمال دارند ممکن است ظاهر شود، ولی بیشتر در زنان است که زیبایی خود را به رخ دیگران مخصوصاً کسانی که دارای عیب و نقصی هستند می کشند.

در حدیثی می خوانیم که زن (کوتاه قامتی) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید (و مسائل خود را پرسید) عایشه می گوید: هنگامی که آن زن بیرون رفت من با دست اشاره ای به قد و قامت او کردم (یعنی چقدر کوتاه است) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «غیبتش کردی!»

مرحوم فیض بعد از ذکر این حدیث می گوید: «منشأ این کار تکبر بود؛ زیرا اگر خود او هم کوتاه قد بود، چنین چیزی را درباره آن زن نمی گفت و این غیبت از غرور و تکبر سرچشمه می گرفت.»

پنجمین اسباب تکبر، داشتن مال و ثروت فراوان است که غالباً در پادشاهان و سرمایه داران بزرگ و صاحبان اراضی وسیع کشاورزی و کارخانه ها دیده می شود.

آنها که غالباً از لباسهای گرانبه و پر زرق و برق و مرکب های سواری گرانبها و خانه های وسیع و

قصرهای مجلل استفاده می کنند، افرادی را که فاقد این امورند مورد تحقیر قرار می دهند و نسبت به آنها فخرفروشی می کنند و این از زشت ترین و کثیف ترین انواع تکبر است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۲

گاه این گونه متکبران آن قدر گزافه گویی می کنند که به مؤمنان فقیر صالح خطاب کرده می گویند: بیچاره! اگر من بخواهم صدها مثل تو را می خرم و آزاد می کنم! تو چی هستی و چه ارزشی داری؟ مخارج یک روز منزل من به اندازه مخارج یک سال یا تمام عمر توست! و امثال این ترهات.

قرآن مجید نمونه هایی از این نوع تکبر و عاقبت آن را بیان کرده است، از جمله در داستان قارون می خوانیم: او برای برتری جویی بر بنی اسرائیل به نمایش ثروت خود پرداخت و در یکی از روزها او با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد تا آنجا که صبر و طاقت را از بینندگان ربود و بسیاری از دنیا پرستان آرزو کردند که ای کاش همانند ثروت قارون را داشتند، (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ ...). «۱»

در تواریخ آمده است که او با یک جمعیت چهار هزار نفری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت در حالی که همه آنها بر اسبهای گرانبه با پوشش های سرخ سوار بودند، کنیزان زیبای سفید رو را با خود بیرون آورد که روی زینهای طلا که بر استرهای سفید رنگ قرار داشت سوار بودند و همه غرق زینت آلات بودند!

ولی این تکبر و برتری جویی چندان نپایید، چیزی نگذشت که زمین به فرمان خدا او و تمام قصرها و ثروتهايش

را در کام خویش فرو برد و زندگی این ثروتمند خودخواه مستکبر و مغرور، درس عبرتی برای تمام انسانها در طول تاریخ شد.

«۲»

عامل ششم، قدرت و نیروی جسمانی یا موقعیت سیاسی و اجتماعی است که غالباً در زورمندان و امراء دیده می شود، خود را موجودی برتر و گاه *ظُلُّ اللّٰهِ فِي الْاَرْضَيْنِ*؛ سایه خدا در سراسر زمین! می پندارند، و انتظار دارند دیگران همچون غلامان و بردگان، در برابر آنان تعظیم کنند، هر گاه کمترین سخن و حرکتی که لایق شأن و مقام کبریایی آنها نباشد از کسی صادر شود قابل بخشش نخواهد بود.

(۱) - قصص، ۷۹.

(۲) - برای توضیح بیشتر و برای اطلاع از وضع قارون، به جلد ۱۸ تفسیر نمونه ذیل آیات بالا مراجعه نمایید.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۳

در حالات بعضی از سلاطین پیشین نقل کرده اند که هر وقت مردم وارد مجلس آنها می شدند باید دهان خود را با چیزی بپوشانند مبادا فرّ و شکوه سلطانی آنان با بخار و بوی دهان رعایا آلوده شود و همین کبر و غرور فوق العاده غالباً منشأ اشتباهات بزرگ آنها و محاسبه های نادرست و در نتیجه سبب سرعت سقوطشان می شد.

هفتمین سبب، فزونی یاران و مددکاران و شاگردان و پیروان و فرزندان و قوم و قبیله است، پادشاهان به لشکرهاشان افتخار می کردند، بعضی از علما ممکن است به خاطر فزونی شاگردان یا مریدان و پیروان و تابعان گرفتار تکبر شوند، شیوخ قبایل به کثرت و قوت قبیله خود بر دیگران فخر می فروشند، حتی گاه بعضی از فاسقان و قیح و بی شرم افتخار به کثرت گناهان و شرب خمر و فجور با زنان و کودکان می کنند!

این امور هفتگانه، اموری

است که افراد به سبب همه یا بعضی از آنها ممکن است به دیگران فخرفروشی کنند و البته منحصر به اینها نیست، هر نقطه کمال و قوت معنوی یا مادی، صوری و یا حتی خیالی و پنداری ممکن است سبب غرور و استکبار صاحبش شود.

مفهوم این سخن آن نیست که انسان برای پرهیز از تکبر و غرور از اسباب کمال فاصله بگیرد و این امور را در خود بمیراند تا منشأ غرور او نشود، بلکه هدف این است که هر قدر بر علم و عبادت و قوت و قدرت و ثروت او افزوده می شود، سعی کند متواضع تر و خاضع تر گردد و بیندیشد که هیچ یک از اینها پایدار نیست و همه آنها در برابر قدرت پروردگار بسیار ناچیز و بی ارزش است.

۵- ریشه یابی تکبر

صفت رذیله تکبر مانند سایر رذایل اخلاقی، ریشه هایی دارد که باید آنها را جستجو کرد و دقیقاً شناخت، در غیر این صورت ریشه کن کردن این صفت رذیله غیر ممکن است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۴

بعضی از بزرگان مانند مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» چهار ریشه برای «تکبر» ذکر کرده است: عجب، کینه، حسد و ریا.

او معتقد است تکبر درونی ریشه اش «عجب»- خود بزرگ بینی- است، این خود بزرگ بینی سبب می شود که خود را برتر از آنها بدانند و بر آنها فخرفروشی کند و ریشه های دیگری دارد که یکی از آنها «کینه» است که نسبت به شخص خاصی پیدا می کند و همین امر سبب می شود که امتیازات واقعی یا پنداری خود را به رخ او بکشد، و دیگر «حسد» است که سبب بروز این رذیله اخلاقی می گردد و دیگری «ریاکاری» است که سبب می شود

شخص ریاکار امتیازات خود را به دیگران ارائه دهد.

این ریشه های چهارگانه، ریشه های اصلی تکبر را تشکیل می دهد.

ولی ظاهر این است که ریشه ها منحصر به این چهار صفت نیست، بلکه امور دیگری نیز می تواند ریشه تکبر گردد.

۶- آثار و نشانه ها

بیماریهای اخلاقی مانند بیماریهای درونی و جسمانی همیشه همراه با آثاری در برون است همان گونه که یک بیماری کبدی علایم مختلفی بر پوست بدن، چهره، رنگ چشم، زبان و مانند آن دارد، کسی که به یک بیماری سخت اخلاقی گرفتار است آثار و نشانه هایش در اعمال و سخنان او ظاهر می شود.

بزرگان اخلاق آثار کبر را به طور مشروح و گسترده شمرده اند، این آثار گاه در چهره ظاهر می شود، مثل اینکه شخص متکبر در برابر اشخاص مختلف چهره در هم می کشد و نگاه های تحقیر آمیزی می کند حتی حاضر نیست با تمام صورت با افراد روبرو شود.

گاه آثار این خوی نکوهیده در سخنانش آشکار می گردد، تعبیهایی که از خود می کند مبالغه آمیز است و پیوسته ضمیرهای جمع در باره خود به کار می برد، حتی تَن صدای او نشان می دهد که آدم مغرور و متکبری است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۵

در میان حرف این و آن می دود و به کسی اجازه سخن گفتن نمی دهد، به سخنان مردم گوش نمی دهد ولی انتظار دارد همه به سخنانش گوش فرا دهند، سخنان کوتاه دیگران را طولانی می شمرد و سخنان طولانی و بی محتوای خودش را کوتاه و لازم و واجب می داند!

گاه آثار آن در حرکات و اعمال، ظاهر می شود، دوست دارد دیگران در برابر او بایستند و او نشسته باشد، هنگامی که وارد مجلس می شود همه برای او قیام کنند، ولی او برای کسی

قیام نکند!

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى رَجُلٍ قَاعِدٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ قَوْمٌ قِيَامٌ!» کسی که می خواهد به یکی از دوزخیان نگاه کند، نگاه به کسی کند که نشسته است و مردم در برابر او ایستاده اند! (۱)

و نیز دوست دارد در کوچه و بازار تنها نباشد و فرد یا گروهی پشت سر او حرکت کنند.

در حدیثی آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ يَمْشِي مَعَ الْأَصْحَابِ فَيَأْمُرُهُمْ بِالتَّقَدُّمِ وَيَمْشِي فِي غَمَارِهِمْ!» پیامبر اکرم گاه با یارانش حرکت می کرد به آنها دستور می داد بر او تقدّم جویند و او در لا به لای آنها راه می رفت! (۲)

دوست دارد که دیگران به دیدن او آیند بی آنکه او به دیدن دیگران برود، از همنشینی با فقیران و مستمندان و کسانی که ظاهر نامرتبی دارند پرهیز می کند و اگر گرفتار چنین افرادی شود سعی دارد در نخستین فرصت از کنار آنان برخیزد یا آنها را از خود دور سازد!

دوست دارد هرگز چیزی برای اهل خانه با دست خود خریداری نکند و در خانه کمترین کاری انجام ندهد، زن و فرزند و خدمتکار دست به سینه در برابر او برای انجام حوائج حاضر باشند و او به آنها فرمان دهد!

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۰۶، چاپ آخوندی.

(۲) - مسند الفردوس دیلمی، مطابق نقل المحجّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۶

گاه آثار تکبر در طرز پوشیدن لباس، مخصوصاً لباسهای گرانقیمتی که جلب توجه می کند، یا مرکب سواری، خانه و وسایل زندگی، مرکز کسب و کار و تجارت و یا حتی

طرز لباس و زندگی فرزندان و بستگان و منتسبین به او آشکار می گردد و در همه این موارد هدفش این است که قارون وار ثروت خود را به رخ دیگران بکشد و به گمان خود برتری خویش را نسبت به سایرین ثابت نماید.

البته این سخن بدان معنی نیست که انسان از پوشیدن لباس خوب خودداری کند و لباسهای مندرس و پاره در تن نماید، بلکه همان طور که در حدیث نبوی وارد شده، عمل نماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَابْسُوا وَتَصَدَّقُوا فِي غَيْرِ سِرْفٍ وَ لَأَمْخِيلَهُ؛ بخورید و بیاشامید و بپوشید و در راه خدا صدقه دهید بی آنکه اسراف کنید یا تکبر و برتری جویی نمایید». (۱)

کوتاه سخن اینکه ظهور و بروز خوی نکوهیده «تکبر و برتری جویی» در تمام شؤون زندگی انسان امکان پذیر است و ممکن نیست کسی این صفت رذیله را به صورت شدید یا خفیف داشته باشد و در چهره و سخن و اعمال او ظاهر نگردد.

۷- مفاسد و پیامدهای تکبر و استکبار

این خوی زشت- همان گونه که در سابق اشاره شد- آثار بسیار مخربی در روح و جان و اعتقادات و افکار افراد و نیز در سطح جوامع انسانی دارد، به گونه ای که می توان گفت هیچ بخش از زندگی فردی و اجتماعی از مصایب آن در امان نیست که به چند قسمت از آن در ذیل اشاره می شود:

۱- نخستین مفسده آن که از همه خطرناک تر است آلودگی به شرک و کفر است!

آیا کفر ابلیس و انحراف او از مسیر توحید و حتی اعتراض او بر حکمت پروردگار سرچشمه ای جز کبر داشت؟

آیا فراعنه و نمرودها و همچین بسیاری از اقوام سرکش که از پذیرش دعوت انبیای

(۱)- سنن ابن ماجه،

الهی سر باز زدند دلیلی جز تکبر داشت؟

تکبر به انسان اجازه نمی دهد که در برابر حق تسلیم گردد، چرا که کبر و غرور حجاب سنگینی در برابر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره زیبای حق محروم می کند، بلکه گاهی فرشته حق را به صورت هیولای وحشتناک می بیند! و این بالاترین ضرر و زیان تکبر است.

شاید به همین دلیل است که در حدیثی می خوانیم که راوی از امام صادق علیه السلام درباره کمترین درجه «الحاد» سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «أَنَّ الْكِبْرَ ادْنَاهُ!؛ کمترین درجه کفر و الحاد، تکبر است!» (۱)

۲- محروم شدن از علم و دانش، یکی دیگر از پیامدهای شوم کبر است، زیرا انسان وقتی به حقیقت علم و دانش می رسد که آن را در هر جا و نزد هر کس ببیند همچون گوهر گمشده ای برآید، حال آنکه اشخاص متکبر به آسانی حاضر نمی شوند بهترین علوم و دانشها و برترین و والاترین حکمت ها را از افراد هم ردیف و یا زیر دست خود بپذیرند.

آنها علوم و دانشهایی را قبول دارند که از فکر خودشان بجوشد در حالی که صفت کبر و غرور اجازه نمی دهد مطلب مهمی از کبر آنان بجوشد، به همین دلیل در حدیث معروف «هشام بن حکم» از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «أَنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ!؛ زراعت در زمینهای نرم و هموار می روید و روی سنگهای سخت هرگز رویش ندارد، همین گونه

دانش و حکمت در قلب انسان متواضع رویش دارد، و قلب متکبر جیار هرگز آباد نمی گردد؛ زیرا خداوند تواضع را وسیله عقل و تکبر را از ابزار جهل قرار داده است!» (۲)

(۱) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۹، باب الکبر، حدیث ۱.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۸

۳- تکبر سرچشمه اصلی بسیاری از گناهان است

گاه در حالات افراد حسود، حریص، بدزبان و آلوده به انواع گناهان دقت می کنیم می بینیم سرچشمه همه این رذایل را در وجود آنها تکبر تشکیل می دهد.

آنها هیچگاه مایل نیستند کسی را برتر از خود ببینند به همین دلیل هر گاه نعمت و موهبت و موفقیتی نصیب دیگران شود، به آنها حسد می ورزند.

آنها برای تحکیم پایه های برتری جویی خود حریص در جمع آوری مالند.

آنها برای اظهار برتری بر دیگران به خود اجازه می دهند که سایرین را تحقیر کنند و با هتک و توهین و سب و دشنام، زبان خود را آلوده سازند و به این وسیله آتش درونی خود را فرو نشانده و خویش را اشباع کنند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى تَقْصُمٍ فِي الدُّنْيَا؛ حرص و تکبر و حسد سبب می شود که انسان در انواع گناهان فرو رود». (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام می خوانیم: «التَّكْبَرُ يُظْهِرُ الرَّذِيلَةَ؛ تکبر رذایل اخلاقی را ظاهر می سازد». (۲)

۴- تکبر مایه تنفر و پراکندگی مردم است

از بلاهای مهمی که بر سر متکبران وارد می شود انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آنهاست، چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی دهد تسلیم برتری جویهای افراد متکبر و مغرور شود،

به همین دلیل به زودی حتی نزدیک ترین دوستان و بستگان از آنها فاصله می گیرند و اگر به حکم الزامهای اجتماعی مجبور باشند با آنان زندگی کنند، در دل از آنان متنفرند!

در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ؛ کسی که فخرفروشی کند، ذلیل می شود.»
(۳)

(۱) - نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱.

(۲) - غرر الحکم، حدیث ۵۲۳.

(۳) - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۹

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امَّتُ النَّاسِ الْمُتَكَبِّرُ؛ منفورترین مردم، متکبر است.» (۱)

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است: «ثَمَرَةُ الْكِبْرِ الْمَسْبُةُ؛ میوه درخت تکبر بدگویی از مردم است.» (۲)

این تعبیر که در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده است نیز بسیار عبرت انگیز است:

«لَيْسَ لِلْمُتَكَبِّرِ صَدِيقٌ؛ برای متکبر دوستی باقی نمی ماند!» (۳)

در حدیث دیگری فرمود: «مَا اجْتَلَبَ الْمَقْتَبِمَثَلِ الْكِبْرِ؛ چیزی مانند تکبر خشم مردم را بر نمی انگیزد!» (۴)

۵- تکبر سبب از دست دادن امکانات زندگی است

انسان در صورتی در زندگی موفق خواهد بود که بتواند همکاری دیگران را جلب کند، افراد منزوی که تلاشهای آنها تنها جنبه فردی دارد یا شکست می خورند و یا موفقیت ناچیزی نصیبشان می شود و از آنجا که تکبر انسان را به انزوا می کشاند طبعاً موفقیت او را در صحنه زندگی ناچیز می کند.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «بِكَثْرَةِ التَّكْبَرِ يَكُونُ التَّلَفُ؛ فزونی تکبر مایه اتلاف (اسباب موفقیت) است.» (۵)

این سخن را به گونه دیگری نیز می توان تفسیر کرد و آن اینکه بسیاری از جنگها و خونریزی ها و ویرانی ها از

تکبر و استکبار سرچشمه می گیرد، گروهی خودخواه زمام امور کشورهای جهان را به دست می گیرند و هر یک می خواهد بر دیگران برتری جویی کند و همین امر سبب درگیری میان آنان می گردد، خونهای بی گناهان در این راه ریخته می شود و خانه ها ویران می گردد.

گاه تکبر به صورت گروهی ظاهر می شود و نژاد خود را برتر از نژادهای دیگر می پندارد و همین برتری جویی نژادی یکی از اسباب مهم جنگها در طول تاریخ بوده است.

(۱) - همان، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۱.

(۲) - غرر الحکم، حدیث ۴۶۱۴.

(۳) - همان مدرک، حدیث ۷۱۶۲.

(۴) - همان مدرک، حدیث ۷۱۶۷.

(۵) - غرر الحکم، حدیث ۷۱۶۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۰

برتری جویی نژاد ژرمن یکی از علل عمده بروز جنگهای جهانی بود که میلیونها کشته و مجروح و میلیاردها میلیارد، زیان و ضرر به جای گذاشت.

کوتاه سخن اینکه: اگر ضایعات تکبر را در روح و جسم انسان و در زندگی فردی و اجتماعی او مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که هیچ صفتی از صفات ذمیه، تا این حد ویرانگر نبوده و پیامدهای شوم نداشته است.

۸- درمان تکبر

بزرگان اخلاق در باره راه درمان تکبر، بحثهای بسیار مشروح دارند که غالب آنها بر این محور دور می زند که راه درمان تکبر، دو راه است: راه «علمی» و راه «عملی».

امّا راه علمی، به این صورت است که افراد متکبر درباره خود بیندیشند که کیستند و چیستند؟ و کجا بودند؟ و به کجا می روند؟ و سرانجام کار آنها چه خواهد شد؟

و نیز در باره عظمت خداوند بیندیشند و خود را در برابر ذات بی مثال او بینند.

تاریخ سراسر عبرت جهان را بررسی کنند، در باره سرنوشت فرعونها و نمرودها و کسراها و خاقانها

و قیصرها و سرانجام کار هریک کمی مطالعه کنند تا بدانند پیروزی های زودگذر جهان چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه کرد و آن را نشانه بزرگی شمرد.

انسانی که در آغاز، نطفه بی ارزشی بوده و در پایان مردار گندیده ای می شود و چند روزی که در میان این دو زندگی می کند، چیزی نیست که به خاطر آن مغرور شود و فخرفروشی نماید.

در ابتدای تولد نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان است که قدرت بر کمترین کاری ندارد و حتی نمی تواند آب دهانش را به کمک لبها حفظ کند و در دوران پیری چنان ضعیف و ناتوان می شود که اگر دست و پای سالمی داشته باشد برای پیمودن راه کوتاهی چندین بار باید بنشیند و نفس تازه کند و برخیزد و با قامت خمیده عصا زنان بقیه راه را طی کند

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۱

و اگر دست و پای سالم نداشته باشد یا گرفتار عوارض پیری که برای غالب اشخاص پیش می آید بشود باید او را به وسیله چرخ به این طرف و آن طرف ببرند!

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «عَجَبًا لِلْمُخْتَالِ الْفُخُورِ وَ اَنَّ مَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَهُودُ جِيفَةً وَ هُوَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يُصْنَعُ بِهِ؛ از متکبر فخر فروش در شگفتم! او در آغاز از نطفه بی ارزشی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده ای خواهد بود و در این میان نمی داند به چه سرنوشتی گرفتار می شود و با او چه می کنند.» (۱)

اگر سری به بیمارستانها بزنیم و افراد نیرومند و قوی پیکری را که بر اثر یک حادثه یا یک بیماری به روی تخت بیمارستان افتاده اند و قدرت

بر حرکت ندارند مشاهده کنیم می دانیم قوت و قدرت جسمانی چیزی نیست که انسان به آن فخر کند.

اگر به ثروتمندان معروفی که با دگرگونی مختصر در وضع اقتصادی دنیا گرفتار ورشکستگی عظیم شده و بر خاک سیاه نشسته اند بنگریم خواهیم دید ثروت نیز چیزی نیست که انسان بر آن تکیه کند و به آن فخر نماید.

و اگر به قدرتمندان بزرگی بنگریم که با دگرگونیهای وضع سیاسی در چند روز به کلی از قدرت سقوط کردند یا پشت میله های زندان قرار گرفتند، یا اعدام شدند، خواهیم دانست که قدرت ظاهری نیز قابل اعتماد نیست.

پس انسان به چه چیزش می نازد؟ و به چه چیز افتخار می کند؟ و بر دیگران فخرفروشی می کند؟!

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که «میان سلمان فارسی و مرد خودخواه و متکبری خصومت و سخنی واقع شد آن مرد به سلمان گفت تو کیستی؟ (و چه کاره ای؟!) سلمان گفت: اما آغاز من و تو هر دو نطفه کثیفی بوده و پایان کار من و تو مردار گندیده ای است، هنگامی که روز قیامت شود و ترازوهای سنجش برقرار گردد هر کس ترازوی عملش سنگین باشد کریم و با شخصیت و بزرگوار است و هر کس ترازوی عملش سبک باشد پست و بی مقدار است!» «۲»

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۲۹.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۱، حدیث ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۲

کوتاه سخن اینکه انسان هر گاه در این گونه امور بیشتر بیندیشد از مرکب کبر و غرور پیاده می شود.

*** و اما درمان تکبر از طریق عملی به این طریق حاصل می شود که سعی کند اعمال متواضعان را انجام دهد

تا این فضیلت اخلاقی در اعماق وجود او ریشه بدواند، در برابر خداوند و خلق او تواضع کند، سر به سجده و بر روی خاک نهد و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا سَجَدْتُ لَكَ تَعْبُدًا وَ رِقًا لَأُمُوتَنَّ كِفَاً وَ لَأُمُوتَنَّ كِبْرًا وَ مانند این جمله ها را تکرار کند.

لباس ساده بپوشد، غذای ساده بخورد، با خادمان یا کارگزارانش بر سر یک سفره بنشیند، در سلام کردن بر دیگران تقدّم جوید، صدر مجلس ننشیند و در راه رفتن بر دیگران پیشی نگیرد.

با کوچک و بزرگ گرم بگیرد و از همنشینی با افراد متکبر و مغرور پرهیزد و در عمل امتیازی برای خود بر دیگران قائل نشود، خلاصه آنچه را نشانه تواضع یا از مظاهر آن است در عمل و سخن به کار بندد و سعی کند حالت، عادت و سپس ملکه او گردد.

در حالات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که روی زمین می نشست و غذا می خورد و می فرمود: «أَنَا أَنَا عَبْدٌ أَكُلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ؛ مَنْ بَنَدَهُ هَيْسْتُمْ مَانِدًا غَلَامَانَ غَذَا مِي خورم». (۱)

غالباً این حدیث معروف را درباره علی علیه السلام شنیده ایم که روزی دو پیراهن خرید یکی به چهار درهم و دیگری به سه درهم، سپس به غلامش قنبر فرمود: یکی از این دو را انتخاب کن، قنبر پیراهن چهار درهمی را انتخاب کرد و امام پیراهن سه درهمی را پوشید. (۲)

در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه آمده است که امام علیه السلام درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ

(۱) - محبّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۵۶.

(۲) -

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۳

يَرْفَعُ يَدَيْهِ تَوْبَةً وَيَرْكُبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُودِفُ خَلْفَهُ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع همچون بردگان جلوس می کرد و با دست خود کفش خویش را وصله می کرد و بر مرکب برهنه سوار می شد و حتی کسی را پشت سر خویش سوار می کرد».

البته با تغییر شرایط زمان بسیاری از این امور، امروز معمول نیست و انجام آن توصیه نمی شود، هدف این است با مطالعه حالات پیشوایان بزرگ و توجه به مقام والای تواضع آنها درس بگیریم و کبر و غرور را از خود دور سازیم.

*** اینها همه از یک سو و از سوی دیگر:

از آنجا که تکبر اسباب و عللی دارد که در سابق به هفت قسمت از اسباب آن اشاره شد بزرگان اخلاق برای از میان بردن هر یک از این اسباب هفتگانه تمهیداتی ارائه کرده اند که بسیار قابل توجه است، از جمله:

آنها که به خاطر نسب خود بر دیگران فخر می فروشد باید در این حقیقت بیندیشند که اولاً افتخار به کمالات دیگران عین جهالت است و اگر پدر کسی فاضل بوده، ولی خودش بی بهره است، از علم پدر حاصلی ندارد و ارزشی برای او ایجاد نخواهد شد و ثانیاً اگر نیک بیندیشد، پدر او نطفه است و جدّ اعلایش خاک و اینها اموری نیستند که انسان به سبب آنها افتخار کند و برای خود امتیازی قائل باشد.

در حدیثی آمده است که لقمان حکیم به فرزندش گفت: «يَا بُنَيَّ وَيْلٌ لِمَنْ تَجَبَّرَ وَ تَكَبَّرَ، كَيْفَ يَتَعَطَّمُ مَنْ خُلِقَ مِنْ طِينٍ، وَ

أَلَيْسَ طِينٌ يُعُودُ؟ لَأَيُّدِرِي أَلَيْ مَاذَا يَصِيْرُ؟ أَلَيْ الْجَنَّةِ فَقَدْ فَازَ أَوْ أَلَيْ النَّارِ فَقَدْ خَسِرَ خُسِرَانًا مُبِينًا! وای بر کسی که تکبر و برتری جویی می کند، چگونه خود را بزرگ می پندارد کسی که از خاک آفرید شده و به خاک برمی گردد؟ نمی داند به کجا می رود؟ به سوی بهشت تا رستگار باشد یا به سوی دوزخ تا گرفتار خسران آشکاری گردد!

اما کسانی که به خاطر جمال و زیبایی گرفتار کبر و غرور می شوند باید در این معنی بیندیشند که با یک بیماری، مخصوصاً بیماریهای پوستی، تمام این جمال و زیبایی بر باد

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۴

اخلاق در قرآن ج ۲ ۹۲

می رود و اگر بیماریها آن را بر باد ندهد چند روزی که گذشت گرد و غبار پیری بر سر و صورتش می نشیند و آن جوان زیبای راست قامت دیروز به پیرمرد خمیده ناتوانی که صورتش پر از چین و چروک پیری است مبدل می شود! چیزی که به این سرعت قابل زوال است چگونه می تواند سبب غرور و برتری جویی بر دیگران شود؟

و اگر سبب تکبر او قوت و قدرت جسمانی است باید فراموش نکند که گاه با یک عارضه کوچک قلبی یا مغزی تمام یا قسمتی از بدن فلج می شود و به کلی از کار می افتد، به گونه ای که نتواند حتی مگسی را از خود دور کند؟ اگر خار و یا سوزنی به پای او رود و نتواند آن را بیرون بیاورد پیوسته معذب است.

اما آنها که به سبب ثروت و فزونی اموال و کثرت یاران و انصار گرفتار غرور و تکبر می شوند اولاً باید به این نکته توجه کنند که اینها اموری است از

بیرون وجود انسان و چیزی که بیرون وجود انسان است نمی تواند مایه مباهات او گردد، چگونه انسان دارای شخصیت، به اسب و استر، اتومبیل و خانه اش افتخار می کند؟ و چگونه شرف و شخصیت خود را در این امور می پندارد؟ اموری که می تواند در دست پست ترین خلق خدا نیز باشد، اموری که بسیاری از آنها را دزدان به آسانی می ربایند. چه بی ارزش است شرفی که دزد آن را می رباید و صاحبش را فاقد آن می کند!

از این گذشته همه می دانیم اموال و ثروت های دنیوی دائماً دست به دست می گردد، ثروتمندان بزرگ روزی فقیر می شوند و کاخ نشینان، خاک نشین می گردند.

چیزی که این قدر ناپایدار و قرار است چگونه ممکن است این همه مایه غرور و غفلت گردد.

اگر سبب کبر و غرور او علم و دانش فراوان است که متأسفانه از بدترین آفات نفسانی است و به همین نسبت درمانش سخت تر و پیچیده تر است به خصوص اینکه در فضیلت علم آن قدر آیات و روایات وارد شده که مطالعه آنها ممکن است انسان را گرفتار کبر و غرور کند، باید عالمان بیندیشند که قرآن مجید در آیه ۵ سوره جمعه عالمان بی عمل را به خرابی تشبیه کرده که باری از کتاب بر پشت دارند و نیز بیندیشند که شخص عالم به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۵

همان نسبت که بر دیگران برتری علمی دارد مسؤولیتش سنگین تر است، ممکن است خداوند از هفتاد گناه جاهل بگذرد پیش از آنکه از یک گناه عالم بگذرد.

نباید فراموش کنند که حساب آنها در قیامت از دیگران بسیار مشکل تر است، با این حال چگونه می توانند به دیگران فخر فروشی کنند؟!

و سر انجام اگر سرچشمه

تکبر انواع عبادت و طاعات الهی است که انسان متکبر انجام داده باید به این واقعیت بیندیشد که خداوند تنها عبادتی را می پذیرد که از هرگونه عُجَب و کبر پاک باشد و به یقین گناهکاران نادم و پشیمان به نجات نزدیکترند تا عابدان مغرور!

بخصوص اینکه از نشانه های قبولی عبادت این است که انسان خود را کوچک و حقیر و بی مقدار بداند و اگر تمام عبادت جنّ و انس را انجام دهد باز از خوف خدا غافل نشود.

۹- آزمایشهای درمانی!

پیش از این گفته ایم بیماریهای اخلاقی شباهت زیادی به بیماریهای جسمانی دارد و با مقایسه آن دو با یکدیگر بسیاری از مشکلات حلّ می شود از جمله اینکه طیب پس از درمان بیماری جسمانی بار دیگر بیمار را به آزمایشگاه می فرستد تا از بهبودی کامل او مطمئن شود و اگر آثاری از بیماری را در او ببیند به درمان خود ادامه می دهد تا بیماری به کلی ریشه کن شود.

بزرگان علم اخلاق در برخورد با بیماری خطرناک «تکبر» نیز همین روش را پیشنهاد کرده اند، به این گونه که وقتی انسان به درمان تکبر می پردازد برای اطمینان به ریشه کن شدن آن باید خود را در معرض آزمایش جدید قرار دهد تا از ریشه کن شدن این بیماری مطمئن شود.

مرحوم فیض کاشانی با استفاده از «احیاء العلوم» آزمایشهایی را در این زمینه پیشنهاد

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۶

می کند که جالب توجه است از جمله:

۱- با بعضی از اقران و هم ردیفان به مناظره مشغول شود و ببیند اگر حق از زبان دوستش ظاهر شد آیا حاضر است به راحتی آن را بپذیرد و حتی از او تشکر کند؟ یا هنوز برای

او پذیرش حق از دوست هم ردیف یا از شاگردش سنگین است؟ در صورت اول کبر ریشه کن شده و در صورت دوم هنوز ریشه های آن باقی است!

۲- با دوستان و هم ردیفانش در مجالس شرکت کند و آنها را بر خود مقدم دارد و پشت سر آنها وارد مجلس شود و پایین تر از آنان بنشیند، اگر برای او سخت و ناگوار نبود تکبر از وجود او رخت بر بسته و اگر احساس ناراحتی و سنگینی می کند بداند هنوز ریشه های آن باقی است!

ولی گاه در اینجا شیطان دامی بر سر راه انسان می افکند و برای این که خود را در انظار مردم، انسان خوب و متواضع جلوه دهد به او می گوید در پایین ترین نقطه مجلس بنشین و در میان افراد عادی قرار بگیر و تصوّر می کند این نوعی تواضع است در حالی که هدفش این است از این طریق بزرگی شخصیت خود را نشان دهد و نظرها را به سوی خود جلب کند که در واقع نوعی تکبر آمیخته با ریاکاری است.

۳- اگر شخص فقیر و مستمندی از او دعوتی به عمل بیاورد دعوتش را با میل بپذیرد، یا اگر دوستی نیازی داشت برای انجام حوائج او مثلاً به بازار رود، اگر این گونه کارها بر او سنگین نبود کبر ریشه کن شده، و الا باید به درمان ادامه دهد!

۴- برای خرید نیازهای زندگی شخصاً به بازار برود، اگر برای او سخت بود هنوز ریشه های تکبر باقی است و اگر مایل بود مردم او را در این حال ببینند و به تواضعش آفرین بگویند باز متکبر ریاکاری است!

به یقین نمی توان انکار کرد که این امور در همه

محیطها و همه زمان ها یکسان نیست، گاه می شود که برای بعضی اشخاص بعضی از این کارها عیب است و اگر چنین کاری را کنند ضربه اخلاقی برای مردم حاصل می شود، لذا در حدیثی می خوانیم امام صادق علیه السلام مردی از اهل مدینه را دید که چیزی برای خانواده اش خریده و به سوی خانه

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۷

می برد، هنگامی که چشم امام علیه السلام به او افتاد شرمنده شد، امام علیه السلام فرمود (نگران نباش) چیزی است که برای خانواده ات خریده ای و به سوی آنها می بری، به خدا سوگند اگر مردم مدینه بر من عیب نمی گرفتند من هم دوست داشتم اشیایی از بازار برای خانواده ام بخرم و خودم برای آنان ببرم، این در حالی است که جدش امیر مؤمنان علی علیه السلام این کار را می کرد و کسی در آن زمان بر آن حضرت علیه السلام خرده نمی گرفت، هدف این است کارهای متواضعانه بر او گران نباشد.

۵- لباس های ساده و کم ارزش بپوشد، اگر احساس ناراحتی نکرد تکبر از وجودش رخت بر بسته و در غیر این صورت هنوز گرفتار است، در حدیث آمده است که پیغمبر اکرم فرمود: «مَنْ اعْتَقَلَ الْبُعَيْرَ وَ لَبَسَ الصُّوفَ فَقَدْ بَرِيَ مِنَ الْكِبْرِ!» کسی که پای شتر را شخصاً ببندد و لباس پشمینه بپوشد (و احساس ناراحتی نکند) از کبر پاک شده است!

ولی مبدا انجام این کارها برای خودنمایی و ابراز تواضع باشد که خود نوعی تکبر توأم با ریاکاری محسوب می شود.

باز تکرار می کنیم که زمان ها و مکان ها و اشخاص همه یکسان نیستند، باید بدون تعصب شرایط را در نظر گرفت و بدون فریب دادن خویشتن، مقتضای زمان و

مکان و موقعیت هر شخص را مشخص نمود و برای این که در این گونه موارد گرفتار خودفریبی نشویم باید از قضاوت دیگران نیز استفاده کنیم.

راستی چرا بسیاری از مردم به طب جسمانی فوق العاده اهمّیت می دهند و بارها و بارها به انواع آزمایشها می پردازند تا از سلامت خود مطمئن شوند، ولی برای طب روحانی و اخلاقی که ضامن سعادت جاویدان و نجات جان انسان است و به مضمون آیه «الَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ؛ تنها راه خوشبختی داشتن «قلب سلیم» است» اهمّیتی قائل نیستند؟!!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۹

۲

تواضع و فروتنی

اشاره

ناگفته پیداست که تواضع و فروتنی نقطه مقابل تکبر و فخرفروشی است و جدا سازی بحثهای کامل این دو از یکدیگر مشکل یا غیر ممکن است و لذا هم در آیات و روایات اسلامی و هم در کلمات بزرگان اخلاق این دو به یکدیگر آمیخته شده است، نکوهش از یکی ملازم تمجید و ستایش از دیگری است و ستایش از یکی همراه با نکوهش از دیگری می باشد، درست مثل اینکه بحثهای مربوط به ستایش و تمجید از علم جدای از نکوهش از جهل نیست و نکوهش از جهل همراه ستایش علم است.

با این حال مفهوم این سخن آن نیست که ما بحثهای مربوط به تواضع را نادیده گرفته و به آنچه در بحث زشتی تکبر و استکبار گفتیم بسنده کنیم. بخصوص اینکه نسبت بین تکبر و تواضع به اصطلاح نسبت میان ضدّین است نه وجود و عدم. هم تکبر یک صفت وجودی است و هم تواضع و هر دو در مقابل یکدیگر قرار دارند، نه از قبیل وجود و عدم که سخن از یکی الزاماً

همراه با نفی دیگری باشد.

در روایات اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است از جمله از علی علیه السلام می خوانیم:

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۰

«ضَادُوا الْكِبْرَ بِالتَّوَاضُعِ؛ به وسیله تواضع با تکبر که ضد آن است مقابله کنید.» (۱)

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات مربوط به مسئله تواضع را گلچین کرده، مورد بررسی قرار می دهیم (هر چند آیاتی که به کنایه یا به ملازمه به آن اشاره می کند بیش از اینها است).

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ... (سوره مائده، آیه ۵۴)

۲- وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (سوره فرقان، آیه ۶۳)

۳- وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (سوره شعراء، آیه ۲۱۵)

ترجمه

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی رساند؛) خداوند به زودی جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.

۲- بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

۳- (ای پیامبر) بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر (و نسبت به آنها تواضع و مهربانی کن).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث سخن از گروهی از مؤمنان به میان آمده که مشمول فضل

(۱)- تصنیف غرر الحکم، حدیث ۵۱۴۸، صفحه ۲۴۹، و شرح غرر الحکم، صفحه ۲۳۲، شماره ۵۹۲۰.

و عنایات الهی هستند هم خدا را دوست می دارند و هم محبوب پروردگارند.

یکی از اوصاف بارز آنها این است که در برابر مؤمنان متواضعند: (اذْلُهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) و در برابر کافران نیرومند و قوی هستند (اعِزَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ).

«اذْلُهُ» جمع «ذلول» و «ذلیل» از ماده «ذَلَّ» (بر وزن حُزَّ) در اصل به معنی نرمی و ملایمت و تسلیم است در حالی که «اعِزَّهُ» جمع «عزیز» از ماده «عزه» به معنی شدت است، حیوانات رام را «ذلول» می گویند چون ملایم و تسلیمند و «تذلیل» در آیه ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا اشاره به سهولت چیدن میوه های بهشتی است.

گاه ذُلَّتْ در مواردی به کار می رود که معنی منفی دارد و آن در جایی است که از

سوی غیر به انسان تحمیل می شود و گرنه در ماده این لغت مفهوم منفی ذاتاً وجود ندارد (دقت کنید).

به هر حال آیه فوق دلیل روشنی بر اهمّیت تواضع و عظمت مقام متواضعین است، تواضعی که از درون جان انسان برخیزد و برای احترام به مؤمنی از مؤمنان و بنده ای از بندگان خدا باشد.

*** در دومین آیه باز اشاره به اوصاف برجسته و فضائل اخلاقی گروهی از بندگان خاصّ خداست که در طی آیات سوره فرقان از آیه ۶۳ تا آیه ۷۴ دوازده فضیلت بزرگ برای آنها ذکر شده است و جالب اینکه نخستین آنها همان صفت تواضع است، این نشان می دهد همان گونه که «تکبر» خطرناک ترین رذایل است، تواضع مهمترین یا از مهمترین فضائل می باشد، می فرماید:

«بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند» (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا).

«هون» مصدر است و به معنی نرمی و آرامش و تواضع است و استعمال مصدر در معنی اسم فاعل در اینجا به خاطر تأکید است، یعنی آنها چنان آرام و متواضعند که گویی عین تواضع شده اند و به همین دلیل در ادامه آیه می فرماید: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۲

سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)».

و در آیه بعد از آن سخن از تواضع آنها در برابر ذات پاک خداست می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا؛ آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند (و به بندگی و عبادت می پردازند)».

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید:

«هون» دو معنی دارد یکی از آنها خضوع و نرمشی است که از درون جان انسان بجوشد که این شایسته ستایش است (سپس به آیه مورد بحث اشاره می کند) و در حدیث نبوی آمده است الْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لَّيِّنٌ. «۱» دوم خضوع و تذلل است که از سوی دیگری بر انسان تحمیل شود و او را خوار کند.

ناگفته پیداست که منظور از الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا این نیست که فقط راه رفتن آنها متواضعانه است، بلکه منظور نفی هرگونه کبر و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتّی در کیفیت راه رفتن که ساده ترین کار است آشکار می شود، زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لایه لایه گفتار و حرکات انسان نشان می دهند تا آنجا که در بسیاری از مواقع از چگونگی راه رفتن انسان می توان به بسیاری از صفات اخلاقی او راه برد.

آری عِبَادُ الرَّحْمَنِ (بندگان خاص خدا) نخستین نشانشان همان تواضع است، تواضعی که در تمام ذرّات وجودشان نفوذ کرده و حتّی در راه رفتن آنها آشکار است و اگر می بینیم خداوند در آیه ۳۷ سوره اسراء به پیامبرش دستور می دهد «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا؛ روی زمین با تکبر راه مرو» منظور فقط راه رفتن نیست بلکه هدف، تواضع در همه کار است که نشانه بندگی و عبودیت خداست.

*** در سؤمین آیه روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می فرماید: «بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند پایین بیاور و (تواضع و محبت کن)؛ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

(۱) - کنز العمال، حدیث ۶۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۳

«خَفُضْ» بر وزن «خشم» در

اصل به معنی پایین آوردن است و «جناح» به معنی بال می باشد. بنابراین «وَ اخْفِضْ جَنَاحَ» کنایه از تواضع آمیخته با محبت است، همان گونه که پرنندگان هرگاه می خواهند به جوجه های خود اظهار محبت کنند بال و پر خود می گسترانند و آنها را زیر بال و پر می گیرند تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون بمانند و هم از تشنه و پراکنندگی حفظ شوند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز مأمور بود بدین گونه مؤمنان را زیر بال و پر خود بگیرد!

این تعبیر بسیار ظریف و پر معنی نکات مختلفی را در عبارت کوتاهی جمع کرده است.

جایی که پیامبر مأمور به تواضع آمیخته با محبت در برابر مؤمنان باشد تکلیف افراد امت روشن است چرا که پیغمبر سرمشق و الگو و «اسوه» برای همه امت است.

شبهه همین تعبیر در آیه ۸۸ سوره حجر نیز آمده است آنجا که می فرماید: **وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ** که باز مخاطب در آن شخص پیامبر است و مأمور می شود برای مؤمنان «خفص جناح» و تواضع آمیخته با محبت داشته باشد.

شبهه این تعبیر با اندک تفاوتی در مورد فرزندان در مقابل پدران و مادران در سوره «اسراء» آمده، آنجا که می فرماید: **وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ؛** بالهای خود را در برابر آن دو (پدر و مادر) از محبت و لطف فرود آر (و تواضعی آمیخته با احترام و محبت در برابر آنان داشته باش).

*** از مجموع آنچه در آیات فوق آمده به خوبی استفاده می شود که قرآن مجید نه تنها تکبر و استکبار را مورد مذمت قرار داده، بلکه نقطه مقابل آن یعنی تواضع و فروتنی را با تعبیرات

گونگون مورد تمجید قرار داده است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۴

تواضع و فروتنی در روایات اسلامی

اشاره

در منابع شیعه و اهل سنت احادیث فراوانی در مورد تواضع به چشم می خورد که بعضی درباره اهمیت تواضع است و بعضی درباره علامت و آثار متواضعان و یا ثمره تواضع و حد و آداب آن می باشد.

در اهمیت تواضع تعبيرات بسیار جالبی در روایات آمده:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: روزی فرمود: «مَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؟ قَالُوا وَمَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ؟ قَالَ التَّوَاضُّعُ!؛ چه می شود که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم؟ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع است!» (۱)

ناگفته پیداست حقیقت عبادت نهایت خضوع در برابر پروردگار است. کسی که شیرینی خضوع و تواضع در برابر خدا را دریابد در برابر خلق خدا نیز متواضع است.

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «عَلَيْكَ بِالتَّوَاضُّعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ؛ بر تو باد تواضع که از برترین عبادات است». (۲)

۳- از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمود: «التَّوَاضُّعُ نِعْمَةٌ لَا يُحْسَدُ عَلَيْهَا؛ تواضع نعمتی است که سبب حسادت دیگران نمی شود». (۳)

معمولاً هر نعمتی نصیب انسان می شود مزاحمت های حسودان افزوده می گردد و گاه این حسادت چنان فضای زندگی را تنگ می کند که زندگی بر صاحب نعمت مشکل می شود، ولی تواضع از این قاعده کلی مستثنی است، نعمتی است که حسادت حسودان را بر نمی انگیزد.

این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

۴- «يُيَاهِي اللَّهُ تَعَالَى الْمَلَائِكَةَ بِخَمْسَةٍ: بِالْمَجَاهِدِينَ، وَالْفُقَرَاءِ، وَالَّذِينَ يَتَوَاضَعُونَ لِلَّهِ تَعَالَى، وَالْغَنِيِّ الَّذِي يُعْطَى الْفُقَرَاءَ وَ لَا يَمْنُ عَلَيْهِمْ، وَ رَجُلٍ يَبْكِي

فِي الْخَلْوَةِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ خداوند به پنج دسته از انسانها به فرشتگان مباحات می کند: مجاهدان (راه خدا)،

(۱) - تنبیه الخواطر (مطابق نقل میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۱۸۲۵)؛ محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۲۲.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۹، حدیث ۵.

(۳) - تحف العقول، صفحه ۳۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۵

فقرا (و نیازمندیانی که دین خود را به دنیا نمی فروشند) و آنها که به خاطر خدا تواضع می کنند و ثروتمندانی که بی منت به مستمندان کمک می نمایند و کسی که در خلوت از خوف خدا گریه می کند!». (۱)

در باره ثمرات و آثار مثبت تواضع نیز روایات فراوانی از معصومین به ما رسیده است که چند حدیث پر معنی را در ذیل می آوریم:

در حدیثی از امام امیر المؤمنین می خوانیم: «ثَمَرَةُ التَّوَّاضُعِ الْمَحَبَّةُ وَ ثَمَرَةُ الْكِبْرِ الْمَسِيْبَةُ!»؛ میوه درخت تواضع محبت است و میوه (شوم) تکبر دشنام و ناسزاگویی مردم است! (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بِخَفْضِ الْجَنَاحِ تَنْتَظِمُ الْأُمُورَ!»؛ با تواضع و محبت کارها نظم و سامان می یابد! (۳)

روشن است که نظم جامعه جز در سایه همکاری و همدلی حاصل نمی شود و همکاری و همدلی مردم در صورتی ممکن است که شخص مدیر نخواهد خود را بر آنها تحمیل کند و یا فخرفروشی کند و خود را برتر از دیگران قلمداد نماید، همیشه مدیرانی موفق هستند که در عین قاطعیت متواضع و پر محبت باشند.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «التَّوَّاضُعُ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا رَفْعَهُ فَتَوَّاضَعُوا يَرْفَعَكُمُ اللَّهُ!»؛ تواضع جز بزرگی بر انسان نمی افزاید پس تواضع کنید تا خداوند شما را بلند مقام سازد!.

گاه چنین تصوّر می شود که تواضع انسان را کوچک می کند در حالی که این یک برداشت سطحی و نادرست است، همواره می بینیم افراد متواضع در جامعه مورد احترام و دارای عظمت و شخصیت هستند و تواضع بر منزلت آنها می افزاید.

از احادیث اسلامی استفاده می شود که تواضع شرط قبولی عبادات و طاعات است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «التَّوَّاضُّعُ أَضْلُ كُلِّ خَيْرٍ نَفِيسٍ وَ مَرْتَبُهُ

(۱) - مکارم الاخلاق، صفحه ۵۱.

(۲) - غرر الحکم، حدیث ۴۶۱۴ - ۴۶۱۳.

(۳) - غرر الحکم، حدیث ۴۳۰۲.

(۴) - کنز العمال، ۵۷۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۶

رَفِيعُهُ ... وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ ... وَ لَيْسَ لِلَّهِ عِزٌّ وَ جِلٌّ عِبَادَةٌ يُقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بَابِهَا التَّوَّاضُّعُ، وَ لَمَّا يَعْرِفُ مَا فِي مَعْنَى حَقِيقَةِ التَّوَّاضُّعِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ الْمُسْتَقِيلِينَ بِوَحْدَانِيَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ...؛ تواضع ریشه هر کار نیک و با ارزش است و مقام والایی است ... و هر کس برای خدا تواضع کند خداوند او را بر بسیاری از بندگانش شرافت می بخشد ... و هیچ عبادتی برای خدا مورد رضا و قبول نخواهد بود مگر اینکه باب آن تواضع است و حقیقت تواضع را جز مقربانی که مستقل در وحدانیت خداوندند درک نمی کنند، خداوند عزّ و جلّ می فرماید: بندگان خداوند رحمان کسانی هستند که در زمین با تواضع راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را (با سخنان نامناسب) خطاب کنند، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی می گذرند)». «۱»

این سخن را با حدیثی که از حضرت مسیح

علیه السلام نقل شده است پایان می دهیم. فرمود:

«بِالتَّوَّاضِعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةَ لِابْنِ التَّكْبِيرِ، كَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يُبْتُ الزَّرْعَ لَأَفَى الْجَبَلِ!؛ به وسیله تواضع، مزرعه علم و دانش آباد می شود نه با تکبر، همان گونه که زراعت در زمین نرم و هموار می روید نه بر روی کوه!». «۲»

کوتاه سخن اینکه: تواضع هم در زندگی علمی و فرهنگی انسان اثر می گذارد (چرا که افراد متکبر به خاطر تکبرشان از رسیدن به حق محجوبند) و هم در زندگی اجتماعی (چرا که افراد متواضع از محبوبیت فوق العاده ای در اجتماع بهره می گیرند و همه مردم برای آنها احترام خاصی قائلند) و هم در رابطه انسان با خدا مؤثر است چرا که روح عبادت، تواضع و کلید قبولی آن فروتنی است.

*** در مورد نشانه های تواضع نیز روایات جالبی در منابع اسلامی وارد شده است، در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «ثَلَاثٌ هُنَّ رَأْسُ التَّوَّاضِعِ: أَنْ يَبْدَأَ بِالسَّلَامِ مَنْ لَقِيَهُ، وَ يَرْضَى بِالذُّونِ مِنْ شَرَفِ الْمَجْلِسِ، وَ يَكْرَهُ الرِّيَا وَ السُّمْعَةَ؛ سه چیز

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۲۱.

(۲) - همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۷

است که سرآغاز تواضع است: نخست اینکه انسان هر کس را ببیند ابتدا به او سلام کند و در پایین مجلس بنشیند و تظاهر و ریا و سمعه را ناخوش دارد». «۱»

در بعضی از روایات نشانه های دیگری نیز بر آن افزوده شده است، از جمله: ترک «مراء» و «جدال» یعنی انسان به خاطر برتری جویی با دیگری بحث نکند و دیگر عدم علاقه به اینکه مردم او را بستایند. «۲»

۱- تعریف تواضع

«تواضع» از ماده «وضع» در اصل به معنی فرو نهادن است، این

تعبیر در مورد زنان باردار که مولود خود را به دنیا می آورند به عنوان وضع حمل گفته می شود و در مورد خسارت و زیان کردن و کمبود تعبیر «وضیعه» به کار می رود و هنگامی که به عنوان یک صفت اخلاقی گفته می شود مفهومش این است که انسان خود را پایین تر از آنچه موقعیت اجتماعی اوست قرار دهد، به عکس تکبیر که مفهومش برتری جویی و قرار دادن خویش برتر از موقعیت فردی و اجتماعی اوست.

بعضی از ارباب لغت «تواضع» را به معنی «تذلل» تفسیر کرده اند و منظور از تذلل در اینجا خضوع و فروتنی و تسلیم است.

مرحوم نراقی در «معراج السعاده» در تعریف تواضع می گوید: «تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند.» «۳»

تعبیر به «فروتنی» در فارسی دقیقاً همین معنا را می رساند و این مسئله از خلال گفتار و رفتار انسانها نمایان می شود.

(۱)- کنز العمال، حدیث ۸۵۰۶.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۲، حدیث ۶.

(۳)- معراج السعاده، صفحه ۳۰۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۸

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم، سؤال کردند: «مَا حَدُّ التَّوَّاضِعِ الَّذِي إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ مُتَوَاضِعًا؟ فَقَالَ: التَّوَّاضِعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمُرءَ قَدَرَ نَفْسِهِ فَيُنزِلُهَا مَنزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا مِثْلَ مَا يُؤْتَى إِلَيْهِ، أَنْ رَأَى سَيِّئَةً دَرَأَهَا بِالْحَسَنَةِ، كَمَا ظَمَّ الْغَيْظُ، عَيَافٍ عَنِ النَّاسِ، وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ حدّ تواضع که اگر انسان آن را انجام دهد متواضع محسوب می شود چیست؟ فرمود: تواضع درجات و مراحل دارد:

یکی از مراحل آن این است که انسان قدر و موقعیت نفس خویش را بداند و در همان جایگاه با قلب سلیم (و پذیرش درونی) جای دهد، دوست نداشته باشد کاری درباره کسی انجام دهد مگر همانند کارهایی که درباره او انجام می دهند (همان گونه که انتظار احترام از دیگران دارد باید دیگران را محترم بشمارد و هر کاری را از سوی دیگران دون شأن خود می شمرد درباره دیگران دون شأن بشمرد.) هرگاه بدی از کسی ببیند آن را با نیکی پاسخ دهد، خشم خود را فروبرد، از گناهان مردم درگذرد و آنها را مورد عفو قرار دهد، خداوند نیکوکاران را دوست دارد». (۱)

آنچه در این روایت پرمحتوا آمده، در واقع نشانه های تواضع است که از طریق آن می توان به تعریف تواضع نیز آشنا شد.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «التَّوَّاضُعُ الرِّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيَتْ وَ أَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كُنْتَ مُحِقًّا؛ تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قانع باشی و هرگاه کسی را ملاقات کردی در سلام پیشی بگیری و جز و بحث را رها کنی هر چند حق با تو باشد». (۲)

حقیقت این است که تعریف تواضع از نشانه های آن جدا نیست؛ چرا که یکی از بهترین راه های تعریف یک موضوع، ذکر نشانه های گوناگون آن است (دقت کنید).

(۱) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۴.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۷۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۹

۲- تواضع و کرامت انسان!

معمولاً در این گونه مباحث بعضی راه افراط را در پیش می گیرند و بعضی راه تفریط، مثلاً بعضی تصور می کنند حقیقت تواضع

آن است که انسان خود را در برابر مردم خوار و بی مقدار کند و اعمالی انجام دهد که از نظر مردم بیفتد و نسبت به او سوء ظن پیدا کنند، آن گونه که در حالت بعضی از صوفیه نقل شده است که هنگامی که در یک منطقه به خوش نامی معروف می شدند مرتکب اعمال زشت و قبیحی می شدند تا از نظر بیفتند، مثلاً به بی بند و باری در عبادات و خیانت در امانت مردم معروف شوند و مردم آنها را رها کنند و شاید این کار را نوعی تواضع و ریاضت نفس می پنداشتند.

اسلام اجازه نمی دهد کسی به نام تواضع، خود را تحقیر کند و در نظرها سبک و موهون سازد و کرامت انسانی خویش را پایمال کند، مهم این است که در عین تواضع، شخصیت اجتماعی انسان ضایع نشود و خوار و ذلیل و بی مقدار نگردد. اگر تواضع به صورت صحیح انجام شود نه تنها چنین اثری نخواهد داشت بلکه به عکس ارزش او در جامعه بالا-تر می رود. به همین دلیل در روایات اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده:

«بِالتَّوَّاضِعِ تَكُونُ الرَّفْعَةُ؛ تواضع انسان را بالا می برد!» (۱)

مرحوم «فیض کاشانی»- رضوان الله علیه- تحت عنوان غَايَةُ الرِّيَاضَةِ فِي خُلُقِ التَّوَّاضِعِ می گوید: این فضیلت اخلاقی مانند سایر صفات اخلاقی دارای طرف افراط و تفریط و حدّ وسط است، حدّ افراط «تکبر» و حدّ تفریط «پذیرش ذلت و پستی» و حدّ وسط «تواضع» است. آنچه صفت فضیلت محسوب می شود و قابل ستایش است همان کوچکی کردن بدون پذیرش پستی و ذلت است، سپس به ذکر مثالی در اینجا می پردازد.

می گوید: کسی که سعی دارد بر

اقران و امثال خود برتری جوید و آنها را پشت سر اندازد متکبر است و کسی که خود را بعد از آنها قرار می دهد متواضع است، ولی اگر پاره دوزی بر دانشمند بزرگی وارد شود او از جای خود برخیزد و او را به جای خود

(۱) - فهرست موضوعی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۴۰۵ (چاپ دانشگاه تهران).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۰

بنشانند و کفش او را بردارد و پیش پای او جفت کند و تواضعی در (حدّ یک عالم بزرگ) نسبت به او روا دارد، این تواضع نیست، نوعی تذلل محسوب می شود، این امر قابل ستایش نیست، چیزی شایسته ستایش است که در حدّ اعتدال باشد و حقّ هر کس را نسبت به او ادا کند، در برابر عالم به گونه ای و در برابر افراد دیگر به گونه دیگر. «۱»

(۱) - المحجّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۷۱ (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۱

۳ و ۴

حرص و قناعت

اشاره

فراموش نکرده ایم که در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام، نخستین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار تکبر ذکر شده بود که گناه بزرگ ابلیس بود و به خاطر آن به فرمان خدا پشت کرد و از کافران شد؛ سپس حرص به عنوان دومین سرچشمه گناه و ترک اولی از ناحیه آدم و حوا معرفی شده بود و بعد از این دو، حسد بود که سرچشمه گناه بزرگ فرزند آدم (قابیل) گردید و برادرش هابیل را به قتل رسانید. «۱»

نه تنها در داستان آدم که در طول تاریخ انبیا و مبارزات آنان با اقوام منحرف، آثار منفی رذیله حرص به خوبی نمایان است، در تاریخ گذشته و امروز اقوام

مختلف دنیا نیز مشاهده می کنیم که حرص و فزون طلبی، سرچشمه انواع جنایات و جنگها و خونریزی ها، قتل و غارت ها و پشت کردن به اصول انسانی و فضایل اخلاقی است.

نقطه مقابل آن قناعت است که سبب آرامش، عدالت، صلح و صفا و برادری و اخوت است.

با توجه به ترتیبی که برای ذکر فضایل اخلاقی و صفات نکوهیده برگزیده ایم (ترتیبی

(۱) - سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۴۵۸ (ماده کبر).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۲

که از حالات انبیا و پیامبران پیشین از آدم تا خاتم در قرآن مجید آمده است) دوّمین صفت از صفات رذیله را حرص و فزون طلبی اختیار کردیم که در داستان آدم علیه السلام و سرگذشت شعیب و داوود علیه السلام و به طور کلی یهود و همچنین در سرگذشت مشرکان عرب و مسلمانان ضعیف الایمان در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دیده می شود.

با این اشاره به قرآن برمی گردیم و آیات مختلف آن را از این دیدگاه مورد توجه قرار می دهیم:

۱- فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَمَّا يَبْلَى * فَكَلَّمَا مِنْهَا فَايَدَتْ لُهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (سوره طه، آیه ۱۲۰ و ۱۲۱)

۲- وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ حَيَاتَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (سوره اعراف، آیه ۸۵)

۳- إِنْ هَذَا إِخِي لَهُ تَسْعُ وَ تَسْعُونَ نَعَجَةً وَ لِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ

لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ أَلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ أَلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (سوره ص، ۳۴ و ۳۳)

۴- وَ لَتَجِدَنَّهْم اِخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةِهِ وَ مِّنَ الَّذِينَ اشْرَكُوا يُوَدُّ اٰحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَخَّرٍ حِهٍ مِّنَ الْعَذَابِ اِنْ يُعَمَّرَ وَ اَللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ (سوره بقره، آیه ۹۶)

۵- اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوْعًا* وَ اِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوْعًا (سوره معارج، آیه ۲۱ تا ۱۹)

۶- وَ اِذَا رَاوْا تَجَارَةً اَوْ لَهْوًا اَنْفَضُوْا اِلَيْهَا وَ تَرَكُوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ مِّنَ اللّٰهِوِّ وَ مِنَ التَّجَارَةِ وَ اَللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ (سوره جمعه، آیه ۱۱)

۷- وَ نِلَّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ* الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ* يَحْسَبُ اِنَّ مَالَهُ اٰخَلَدَهُ (سوره همزه، آیات ۳ تا ۱)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۳

ترجمه

۱- ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و مملکی بی زوال راهنمایی کنم؟!»- سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد!

۲- و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید که جز او معبودی ندارید! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنابراین، حق پیمانانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین بعد

از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیا) اصلاح شده است، فساد نکنید! این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید!».

۳- این برادر من است او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم، اما او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است- (داوود) گفت مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند امّا عده آنان کم است داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.

۴- و آنها را حریص ترین مردم- حتی حریص تر از مشرکان- بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت، (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بیناست.

۵- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد).

۶- هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند؛ بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۴

است و خداوند بهترین روزی

دهندگان است.

۷- وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای!- همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع آن کند)!- او گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد!

تفسیر و جمع بندی حرص، آفت بزرگ خوشبختی

نخستین آیه از آیات فوق مربوط به داستان آدم و همسرش حوا و مبارزه با شیطان است، مطابق آیات قرآن، خدا آدم را در بهشت جای داد و از نزدیک شدن به شجره ممنوعه نهی فرمود و از تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان برحذر داشت، ولی سرانجام وسوسه های شیطان کار خود را کرد و آدم مرتکب ترک اولی شد و از درخت ممنوعه خورد و زندگی بهشتی را از دست داد و در میان انبوه مشکلات این دنیا گرفتار شد.

آیات بالا اشاره به این نکته کرده می فرماید: «شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فناپذیر راهنمایی کنم؟ (در واقع شیطان شجره ممنوعه را درختی معرفی کرد که هر کس از آن بخورد عمر جاودان می یابد و به صورت فناپذیر می تواند در ناز و نعمت زندگی کند) سرانجام هر دو (یعنی آدم و حوا) از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فروریخت) و عورتشان آشکار شد و ناچار از برگهای بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند و آدم نافرمانی پروردگارش کرد و از پادش او محروم شد!».

(فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةٍ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَّا يَبُلَىٰ * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَا فَاِنَّ عَلَيْهِمَا مِنْ وَّرَقٍ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى

چه انگیزه ای سبب شد که آدم علیه السلام به وسوسه های شیطان

تن در دهد و به وعده های او اعتماد کند و فرمان صریح الهی را در باره شجره ممنوعه به فراموشی بسپارد؟! آیا جز این است که حرص و فزون طلبی، حجابی در برابر چشمان او شد؟!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۵

به این ترتیب می بینیم بعد از مسئله تکبر و استکبار که در آغاز خلقت سبب عصیان شیطان گردید و بدترین پایه فساد در جهان نهاده شد، مسئله حرص و طمع و عشق به مواهب مادی، عامل دیگری برای افزایش ناراحتی های نسل انسان گشت و به همین دلیل اصول کفر سه چیز شمرده شده، «تکبر» که سبب انحراف شیطان گشت و «حرص» که سبب اغوای آدم شد و «حسد» که سبب قتل هابیل به وسیله برادرش گشت.

درست است که نهی آدم علیه السلام یک نهی تحریمی نبود و مخالفت با آن گناه مطلق محسوب نمی شد، بلکه «ترک اولی» بود و یا به تعبیر دیگر نوعی نهی ارشادی بود، همانند نهی طیب نسبت به بیمار به هنگام دستور جهت پرهیز از غذاهای نامناسب، ولی به هر حال از آدم علیه السلام انتظار ترک اولی نیز نمی رفت، ولی صفت حرص و طمع هر چند به صورت کم رنگ در وجود آدم علیه السلام لانه کرده بود و سبب این خطای بزرگ شد، خطایی که او و نسلش را در این جهان به زحمت افکند و این خود روشن ترین هشدار قرآن درباره حرص و فزون طلبی است.

*** در دومین آیه اشاره به داستان قوم شعیب علیه السلام می کند که حرص و فزون طلبی آنها را به مخالفت با این پیامبر بزرگ و انکار تعلیمات آسمانی او واداشت، می فرماید: «و به سوی مدین

برادرشان شعیب علیه السلام را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است بنابراین حق پیمانانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیا) اصلاح شده است فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید»، (وَ أَلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ آلِهَ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

مطابق این آیه انحراف قوم شعیب علیه السلام نخست شرک و بت پرستی و سپس کم فروشی و ضایع کردن حقوق مردم و در مجموع فساد در زمین بود، آنها به قدری حریص بر دنیا

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۶

بودند که با صراحت به پیامبرشان شعیب گفتند ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک کنیم یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ (قَالُوا يَا شُعَيْبُ اصْلَحْ لِنَفْسِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ...) «۱»

این در حالی بود که کم فروشی و غصب حقوق مردم نه تنها سبب فزونی اموال آنها نمی شد، بلکه همان طور که قرآن اشاره کرده است، به فساد جامعه آنها منجر می گشت، اعتماد عمومی از میان می رفت و اموال را به کاستی می گذاشت، بنابراین حرص و فزون طلبی آنها نتیجه معکوس می داد.

*** در سؤمین بخش از آیات، اشاره به داستانی مربوط به زمان داوود علیه

السلام شده است که یکی از چهره های زشت و نفرت انگیز حرص را منعکس می کند، خلاصه داستان چنین است که: دو برادر به عنوان شکایت نزد داوود علیه السلام آمدند یکی از آنها گفت: «این برادر من نود و نه میش دارد و من تنها یکی دارم، امّا او اصرار می کند که این یکی را نیز به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است (آیا این انصاف است که صاحب نود و نه گوسفند مخصوصاً اگر برادر باشد به تنها گوسفند برادرش چشم دوخته باشد)»، (انَّ هَذَا اخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً وَ لِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ اَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ). «۲»

« (هنگامی که داوود علیه السلام این سخن را شنید ناراحت شد و) گفت: مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش بر تو ستم کرده است»، (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ اِلَى نِعَاجِهِ ...). «۳»

« (تنها تو نیستی که گرفتار این ستم شده ای) بسیاری از دوستان (حریص و خودخواه و خودمحور) به یکدیگر ستم می کنند، مگر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، امّا عدّه آنان کم است.»

(۱) - هود، ۸۷.

(۲) - ص، ۳۳.

(۳) - ص، ۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۷

و در ذیل آیه می خوانیم: «داوود علیه السلام گمان کرد: ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه نمود؛ (وَ ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّهَا فَتْنَةٌ فَاَسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ اَنَابَ) «۱»

در اینکه آزمون داوود علیه السلام در این ماجرا چه بوده است گفتگو است، در تورات محرف آن را مربوط به مسئله چشم داشت داوود علیه

السلام به همسر یکی از فرماندهان لشکرش به نام «اورِیایِ حَتّی» که زن بسیار زیبایی بود و داوود علیه السلام مایل بود اورِیا او را رها کند تا آزاد باشد و بتواند به همسری داوود علیه السلام در آید با اینکه خود داوود علیه السلام همسران متعددی داشت می داند در حالی که می دانیم این داستان یک داستان خرافی است که هرگز با قداست انبیای الهی تناسب ندارد بلکه انسانهایی که در یک سطح اخلاقی معمولی قرار داشته باشند مرتکب چنین کارهای زشتی نمی شوند.

مشهور در میان مفسران اسلامی این است که آزمایش داوود علیه السلام مربوط به قضاوت او بود چرا که او در قضاوت عجله کرد و پیش از آنکه طرف مقابل دعوا سخنان خود را بگوید به داوری برخاست، هر چند داوری او به حق بود، خداوند این ترک اولی را شایسته ندانست و او را مؤاخذه فرمود، او هم از خطای خود هر چند یک ترک اولی بیش نبود توبه کرد.

به هر حال آنچه مقصود ما در اینجا است این است که هنگامی که حرص بر انسان غلبه کند حَتّی نسبت به برادر ضعیف و ناتوان خود مرتکب ظلم فاحش می شود که هر انسان با وجدانی آن را نکوهش می کند.

آری حرص بر مال دنیا حدّ و مرزی نمی شناسد و انسان را به بدترین ظلم و ستمها وادار می کند.

*** در چهارمین بخش از این آیات، اشاره به حرص یهود شده و مورد نکوهش شدید قرار گرفته اند می فرماید:

(۱) - ص، ۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۸

«آنها را حریص ترین مردم بر زندگی دنیا می یابی حَتّی حریص تر از مشرکان»، (وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ اشْرَكُوا).

حریص

در اندوختن اموال و ثروتها، حریص در قبضه کردن دنیا و حریص در انحصارطلبی و عجب اینکه آنها از مشرکان که پایبند به هیچ دین و آیین آسمانی نبودند نیز حریص تر بودند، در حالی که تعلیمات آیین آسمانی می بایست آنها را از این کار بازمی داشت، ولی آنها آن قدر حریص بودند که بر افراد بی دین نیز پیشی می گرفتند.

«آنها چنان علاقه به دنیا داشتند که هر کدام آرزو می کردند هزار سال عمر کنند»، (يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ).

برای گردآوری ثروت بیشتر، یا به خاطر ترس از مجازات الهی که به جهت ستم هایی که در جمع آوری ثروت های حرام یا خونریزی بی گناهان مرتکب شده بودند، آرزوی چنین عمر طولانی می کردند.

قابل توجه اینکه امروز نیز همان خوی زشت حرص شدید در آنان دیده می شود، بلکه شدیدتر و گسترده تر از گذشته! تاریخ معاصر گواهی می دهد که آنها برای افزودن به حجم ثروت های کلان خویش از هیچ جنایتی ابا ندارند، جنگ های خونین به راه می اندازند، خون های بی گناهان را می ریزند، آتش فتنه و فساد بر پا می کنند، همسایگان را به جان هم می اندازند و برای فروش اسلحه بیشتر و مواد مخدر و ثروت اندوزی بیشتر هر کاری از دستشان ساخته باشد انجام می دهند و برای تحکیم پایه های قدرت خود پنجه بر وسایل ارتباط جمعی دنیا افکنده و از هیچ دروغ و تهمت نسبت به دیگران ابا ندارند.

اگر کسی بخواهد آثار شوم و مرگبار حرص و دنیا پرستی را ببیند، باید اعمال این قوم و ملت را بنگرد!

تعبیر به حیا به صورت نکره، در آیه مورد بحث، گویا اشاره به این حقیقت است که آنها فقط می خواهند زنده بمانند، لذت

ببرند، اما کدام حیات و زندگی، حیات انسانی؟ یا حیات حیوانات؟ یا درندگان بیابان؟ هر چه باشد برای آنها تفاوتی ندارد.

به گفته بعضی از مفسران این آیه تنها سخن از یهود نمی گوید، بلکه هشدار است به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۹

همه افراد که در عاقبت حرص و دنیا پرستی بیندیشند مبادا در همان گردابهایی که قوم یهود افتادند گرفتار شوند.

در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است که یهود، بسیاری از پیامبران را کشتند، تنها به دلیل اینکه آنها را مخالف منافع نامشروعشان می دیدند و نیز بسیاری از آیات الهی را به همین جهت تحریف کردند و اینها همه از پیامدهای حرص آنها بود.

*** در پنجمین آیه اشاره به حرص و کم طاقتی انسان به طور کلی کرده، می فرماید:

«انسان حریص و کم طاقت آفریده شده، هنگامی که شری به او رسد بی تاب می کند و هنگامی که خیری به او رسد بخل می ورزد و از دیگران دریغ می دارد»، (انَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا* وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا).

مفسران و ارباب لغت برای «هلوع» معانی زیادی گفته اند که بسیاری از آنها نزدیک به هم یا لازم و ملزوم یکدیگر است، از جمله در لسان العرب چهار معنی برای آن ذکر کرده: حرص، جزع و کم صبری، یا بدترین نوع جزع و در مجمع البیان نیز آن را به معنی شخص «ضجور» یعنی بی قرار و بی حوصله، «شحیح» یعنی بخیل و «جزوع» یعنی بی تاب کننده و «شدید الحرص» ذکر کرده است.

نویسنده محترم التحقیق معتقد است که ریشه اصلی این ماده تمایل به بهره گیری از نعمت ها و لذت هاست اما جزع و حرص

و کم صبری، همه از آثار همین ریشه نخستین است. «۱»

از مجموع سخنانی که گفته شد چنین به نظر می رسد که این واژه به سه نکته منفی اخلاقی اشاره می کند، حرص، بی تابی و بخل.

در واقع تفسیری که بعد از «هلوع» در دو آیه بالا آمده است مفهوم واقعی این واژه را روشن می سازد و هر سه مفهوم را در بر می گیرد؛ زیرا «جزوع» از ماده «جزع» به معنی بی تابی کردن، و «منوع» از ماده «منع» به معنی بخل و حرص است.

(۱) - التحقیق، ماده هلع.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۰

به هر حال آیات فوق در مقام مذمت است و افراد حریص و بخیل و جزوع را نکوهش می کند.

می توان گفت «حرص» است که سرچشمه «بخل» می شود، چرا که حریص می خواهد همه چیز را برای خود حفظ کند، همچنین حرص است که گاه سبب جزع و بی تابی می شود، چرا که حریص هر گاه بعضی امکانات خود را از دست دهد پریشان حال و مشوش می شود و بی تابی می کند.

آیه می گوید انسان با این صفات آفریده شده است، اما اینکه چطور انسان با این نقایص آفریده شده در حالی که می دانیم خداوند حکیم، انسان را برای سعادت آفریده و ممکن نیست چنین نقایصی را که بزرگترین مانع راه سعادت بشر است بر سر راه او قرار دهد.

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: این صفات مربوط به انسانهایی است که فاقد ایمان باشند اگر طبیعت آدمی با ایمان همراه گردد، کانونی از صبر و حوصله و سخاوت خواهد شد، ولی هنگامی که با ایمان وداع گوید طبیعی است که در برابر کمترین ناملازمات بی تابی می کند، زیرا تکیه گاه

محکمی ندارد که بر آن اعتماد کند و با توکل بر او به جنگ با مشکلات برخیزد و نیز حریص و بخیل می شود، چرا که به لطف خداوندی که کلید خزانه های غیب به دست اوست و سرچشمه همه نعمتها و برکات است امیدوار نیست.

شاهد این تفسیر آیات بعد از آن است که نمازگزاران با ایمان را از آن استثنا می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیات فوق مانند بسیاری دیگر از آیات قرآنی که انسان را «ظلوم» و «جهول» (احزاب، ۷۲) و «بؤوس» و «کفور» (هود، ۹) و «طغیانگر به هنگام وفور نعمتها» (علق، ۶) شمرده، اشاره به دو بُعد وجود انسان داشته باشد که در قوس صعودی آن قدر بالا می رود که به اعلی علین می رسد و در قوس نزولی آن قدر پایین می آید که به اسفل السافلین کشیده می شود.

مرحوم «علامه طباطبایی» در «المیزان» نظر دیگری در این زمینه دارد و می گوید:

حرص (و هلع بودن) که ذاتی انسان است و از شاخه های حبّ ذات می باشد، در اصل از

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۱

رذایل نکوهیده نیست، چرا که حبّ ذات که این صفات از آن برمی خیزد وسیله منحصر به فردی است که انسان را به سوی سعادت و تکامل دعوت می کند، این صفات هنگامی مذموم و نکوهیده است که انسان با تدبیر صحیح آنها را در آنچه شایسته است به کار نگیرد و در واقع مانند سایر صفات نفسانی است که اگر در حدّ اعتدال باشد فضیلت است و اگر به جانب افراط و تفریط منحرف شود نکوهیده و رذیلت است.

به هر حال آیات فوق نشان می دهد که قرآن انسانها را به سوی ایمان و

نماز و نیایش و انفاق در راه او دعوت می کند تا آتش حرص و بخل و جزع را در درون او فرو بنشانند.

*** در ششمین آیه سخن از ماجرای در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و آن اینکه در یکی از سالها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش قیمت اجناس بودند، کاروانی از شام وارد مدینه شد که با خود مواد غذایی حمل می کرد و ورود این کاروان درست همزمان با روز جمعه و خطبه های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز جمعه بود.

در آن زمان معمول بود که برای اعلام ورود کاروان طبل می زدند و آلات موسیقی دیگر را می نواختند، این امر سبب شد که مردم به سرعت خود را به بازار برسانند، گروهی از تازه مسلمانان که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کرده و برای تأمین نیاز خود به سوی بازار شتافتند، در حالی که این کار ضرورتی نداشت، بعد از نماز نیز می توانستند به بازار روند و از اجناس کاروان بهره بگیرند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند، آیات فوق نازل شد و حریصانی را که نماز جمعه را برای به دست آوردن مال دنیا رها کرده بودند سخت مذمت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این گروه اندک نیز می رفتند از آسمان سنگ بر مردم می بارید. «۱»

از لحن آیه فوق استفاده می شود که انگیزه هجوم به بازار، مسئله تأمین نیازهای اصلی زندگی نبود بلکه بعضی از سر هوس بازی به سراغ ساز و آوازه رفتند و

(۱) - در تفسیر مجمع البیان و بسیاری از تفاسیر دیگر، در تفسیر سوره جمعه این داستان با تفاوت مختصری آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۲

به هر حال قرآن در بیان این ماجرا می گوید: «هنگامی که تجارت یا سرگرمی لهوی را دیدند (از گرد تو) پراکنده شدند و به سوی آن رفتند و تو را در حالی که (برای خواندن خطبه ها) ایستاده بودی رها کردند»، (وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا).

سپس در ذیل آیه می فرماید: «بگو آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است»، (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

ممکن است در میان آن گروهی که نماز و ذکر خدا و پیامبرش را رها کرده، به سوی بازار دویدند، افرادی بوده اند که واقعاً برای نیازهای ضروری خود دست به چنین کاری زدند (هر چند آنها هم وقت کافی برای تهیّه نیاز خود داشتند، ولی تعبیر بالا به خوبی نشان می دهد که گروهی از حریصان به قصد اینکه اجناس را بخرند و گران تر بفروشند و ثروتی بیندوزند و گروهی برای مشاهده صحنه های هوس آلود، به سوی کاروان کشیده شدند و خود را از سعادت نماز در محضر بزرگترین پیامبر الهی صلی الله علیه و آله محروم ساختند.

*** در هفتمین و آخرین آیات مورد بحث سخن از عیبجویان استهزا کننده ای است که به خاطر مال و ثروت، مغرور شده اند و به خود اجازه می دهند مؤمنان راستین تهیدست را به سخریه کشند، می فرماید:

«وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای، همان کس که اموال

ناچیزی گردآوری کرده و شماره می کند (و به دقت مراقب حفظ آن است، بی آنکه حساب حلال و حرام آن را داشته باشد) و گمان می کند که اموالش سبب جاودانگی اوست (نه مرگی به سراغ او می آید، نه حادثه ای که سبب زوال مال و ثروت او شود!)»، (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ).

جمله «عِدَّده» که ناظر به شمارش کردن اموال از سوی این دنیاپرستان است، اشاره به حرص و ولع شدید آنهاست که هر قدر بر اموالشان افزوده می شود باز طالب بیشترند، به همین دلیل پیوسته آنها را شمارش می کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۳

جمله الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ در واقع به منزله علت برای «همز» و «لمز» و عیبجویی کردن آنهاست، یعنی ثروت سرشار دنیا آنها را چنان مست و مغرور ساخته که افراد تهیدست با ایمان را به باد سخریه و استهزاء می گیرند و گمان می کنند نه تنها این ثروتها جاودانی است، بلکه به آنها نیز آب و رنگ جاودانگی می دهد در حالی که «از نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد!»

بررسی حال دنیاپرستان عجایب و شگفتی هایی به ما نشان می دهد که عقل آدمی را مات و مبهوت می کند، بعضی از آنان را سراغ داریم با اینکه در علوم ظاهری و مادی پیش رفته بودند، هدفی جز جمع آوری ثروت نداشتند و هنگامی که از آنها سؤال می شد شما با این ثروت چه می خواهید بکنید، نه تشکیل خانواده داده اید نه مسافرتهای تفریحی می روید و نه ... در پاسخ می گفتند: ما از این دلخوش هستیم که یک «صفر» بر ارقام اموال ما افزوده شود!

نتیجه نهایی

اخلاق در قرآن

از مجموع آیات فوق و تفسیری که بر آن ذکر شد چنین نتیجه می‌گیریم که مسئله حرص و آز و دنیاپرستی و دلباختگی و دلدادگی نسبت به مواهب مادی از دیدگاه قرآن بسیار خطرناک و نکوهیده و مایه انواع شرّ و فساد است و به یقین در مسیر خودسازی و تکامل اخلاق از بزرگترین موانع محسوب می‌شود.

حرص و دنیاپرستی در احادیث اسلامی

اشاره

واژه حرص و الفاظ مترادف و هم معنی آن در احادیث اسلامی، به طور وسیع مورد بحث واقع شده و آثار و پی آمدهای بسیار منفی برای آن ذکر گردیده است که بخشی را گلچین کرده در ذیل از نظر می‌گذرانیم:

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۴

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «اعْلَمْ يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ!؛ بدان ای علی! که ترس و بخل و حرص، یک غریزه هستند و همه در سوء ظن (به خدا) خلاصه می‌شوند!» (۱)

۲- همین معنی به صورت دیگری در فرمان مالک اشتر در نهج البلاغه آمده است آنجا که امام علیه السلام که امام مالک اشتر را از مشورت با بخیلان و افراد ترسو و حریصان برحذر می‌دارد، سپس می‌افزاید: «إِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص، غرایز مختلفی هستند که یک ریشه دارند و آن سوء ظنّ به خداست!» (۲)

کسی که حسن ظنّ به پروردگار و قدرت او نسبت به انجام وعده‌هایی که درباره تأمین رزق و روزی بندگان تلاشگر داده، داشته باشد هرگز برای جمع آوری

اموال حرص نمی زند.

و آن کسی که توکل بر خدا و الطاف و عنایات او دارد بی جهت از هر چیزی نمی ترسد.

و آن کس که به رحمت و لطف او امیدوار است بخل نمی ورزد.

آری کسی که توحید او کامل باشد و به اسماء و صفات حُسنای الهی معتقد باشد گرفتار این خواهی سه گانه کثیف نمی شود که در ظاهر سه صفت از صفات رذیله است ولی در باطن یک ریشه دارند (و به همین دلیل گاه غریزه واحده به آنها اطلاق شده و گاه غرایز شتی؛ چرا که در ظاهر متعدّدند و در باطن یکی).

۳- «حرص» در دنیا انسان را گرفتار رنج و تعب دایمی می کند، چنان که علی علیه السلام فرمود: «الْحِرْصُ مَطِيئَةُ التَّعَبِ!»
حرص مرکب رنج و زحمت است! «۳»

۴- در تعبیر دیگری از آن حضرت آمده است «الْحِرْصُ عَنَاءُ الْمُؤَبَّدِ؛ حرص مایه رنج

(۱) میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۸، شماره ۳۱۳۹.

(۲) نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۳) غرر الحکم، حدیث ۸۲۰؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۶، شماره ۳۵۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۵

و زحمت ابدی است. «۱»

هر گاه کمی در احوال حریصان دقیق شویم و زندگی پر درد و رنج و مشقت آنها را بررسی کنیم که شب و روز می دوند و اموالی را گردآوری می کنند و بی آنکه از آن بهره ای بگیرند رها می کنند و می روند، به صدق کلام بالا آشناتر می شویم و به گفته سعدی:

گفت: چشم تنگ دنیا دوست رایا قناعت پر کند یا خاک گور!

که در واقع مقتبس از همین احادیث است.

۵- انسان حریص هرگز سیر نمی شود، به همین دلیل دائماً برای جمع و اندوختن ثروت تلاش می کند و

حتی خودش از آن بهره نمی گیرد، امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن پر معنای دیگری می فرماید: «الْحَرِيصُ فَقِيرٌ وَ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِحَدَائِفِهَا!» آدم حریص فقیر است هر چند تمام دنیا را مالک شود!» (۲)

۶- تنها کسانی از غنای درون بهره مند می شوند که اسیر حرص نباشند، همان گونه که مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: «اغْنَى الْعَنَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ اسِيرًا!» از همه بی نیازی ها بالاتر بی نیازی کسی است که اسیر چنگال حرص نباشد!» (۳)

۷- حرص برای جمع آوری اموال دنیا سرانجام انسان را به هلاکت می افکند، نه فقط هلاکت معنوی که در بسیاری از اوقات هلاکت مادی نیز به همراه دارد، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انَّ الدِّينَارَ وَ الدَّرْهَمَ اَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ هُمَا مُهْلِكَاكُمْ!» دینار و درهم (سکه های طلا و نقره) پیشینیان شما را هلاک کردند شما را نیز هلاک می کنند!» (۴)

۸- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می کند تا آنجا که راه نجات را به روی

(۱) غرر الحکم، حدیث ۹۸۲؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۶، شماره ۳۵۹۲.

(۲) غرر الحکم، حدیث ۱۷۵۳؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۷، شماره ۳۶۱۵.

(۳) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶، حدیث ۷۶، باب «حُبِّ الدُّنْيَا وَ الْحَرِصِ عَلَيْهَا».

(۴) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶، حدیث ۶، باب «حُبِّ الدُّنْيَا وَ الْحَرِصِ عَلَيْهَا».

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۶

خود می بندد، چنانکه در مثال بسیار جالبی در کلمات امام باقر علیه السلام آمده است: «مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ دُودِهِ الْقَزِّ، كُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلَى نَفْسِهَا لَفًا كَانَ اِبْعَدَ لَهَا

مِنَ الْخُرُوجِ! حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا!؛ آدم حریص نسبت به دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر اطراف خود می تند (و پيله را ضخیم تر می کند) سخت تر می تواند از آن خارج شود و سرانجام در درون پيله خود می میرد! «۱»

۹- حرص و آز شخصیت انسان را در هم می شکند و ارزش او را در انظار مردم پایین می آورد، علی علیه السلام می فرماید: «الْحِرْصُ يَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ، فَلَا يَزِيدُ فِي رِزْقِهِ!؛ حرص قدر آدمی را پایین می آورد، بی آنکه چیزی بر رزق او بیفزاید!» «۲»

۱۰- حرص از اموری است که سرچشمه گناهان زشت دیگری می شود و از آن جمله عدم مراعات حلال و حرام و ترک احترام به حقوق مردم و آلوده شدن به انواع ظلم و ستمهاست، به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام از جمله دستورهای مهمی که در فرمان معروف خود به مالک اشتر داد این بود: «لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ حَرِيصًا يُزِينُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ!؛ هرگز آدم حریص را به عنوان مشاور خود انتخاب مکن چرا که او تمایل به ستمگری را در نظر تو زینت می دهد!» «۳»

*** بدین ترتیب، حرص پیامدهای بسیار خطرناک و زیانباری دارد، انسان را از خدا دور می کند، شخصیت او را در نظرها در هم می شکند، آرامش را از او می گیرد، او به خاطر حرص، به گناهان بزرگ دیگری آلوده می شود، روز به روز از سعادت دورتر می گردد و همچون بنده ای اسیر و ذلیل و گرفتار می شود و در یک کلمه دین و دنیای او تباه می گردد.

(۱) غرر الحکم، حدیث ۱۵۵۰؛ تصنیف الغرر، صفحه ۲۹۴.

(۲) غرر الحکم، حدیث ۶۶۲۸.

(۳) نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص:

۱- تعریف حرص

گر چه معنی و مفهوم «حرص» اجمالاً بر همه روشن است، ولی توجه به مفهوم دقیق آن نکته های تازه ای را به ما می آموزد.

«راغب» در «مفردات» حرص را به معنی شدت تمایل به چیزی می داند و می گوید:

این واژه در اصل به معنی فشردن لباس به هنگام شستشو به وسیله کوبیدن چوب مخصوصی بر آن است!

امیر مؤمنان علی علیه السلام تعبیر بسیار جالبی در تعریف حرص دارد، هنگامی که از حضرتش پرسیدند: حرص چیست؟ فرمود: «هُوَ طَلَبُ الْقَلِيلِ بِأَضَاعَةِ الْكَثِيرِ!»؛ حرص آن است که انسان چیز کمی را جستجو کند در برابر چیز بسیاری را که از دست می دهد!» (۱)

علمای اخلاق، حرص را از رذایل اخلاقی و متعلق به قوه شهویّه می دانند و در تعریف آن چنین می گویند: «حرص صفتی است نفسانی که انسان را به اندوختن بیش از احتیاج خود وامی دارد و از شعب حبّ دنیا و از صفات مهلکه و از اخلاق گمراه کننده است، حرص به بیابانی می ماند که کرانه های آن ناپیداست و همچون سرزمین وحشتناک بی انتهاست که هر قدر حریص در آن پیش می رود به آخر آن نمی رسد.

«حریص» به کسی می ماند که مبتلا به بیماری استسقاء شده است هرچه آب می آشامد تشنگی او فرو نمی نشیند.

«حریص» هیچ دلیل منطقی را نمی پذیرد، مثلاً اگر به او گفته شود که هشتاد سال عمر کرده ای و چیزی از عمر تو باقی نمانده، این همه تلاش و ولع برای جمع آوری مال به خاطر چیست؟! در عین اینکه پاسخی برای این سؤال ندارد باز هم دست از کار خود نمی کشد، بلکه به عکس، گاهی انسان با افزایش سن و سال و نزدیک شدن به آخر خط،

حریص تر می شود، چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر اکرم علیه السلام آمده است: «يُثَيِّبُ بَنُ آدَمَ وَ يَشُبُّ فِيهِ خَصِي لَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ!؛ انسان پیر می شود اما دو صفت در او جوان می گردد: حرص و آرزوهای طولانی!» (۲)

(۱) - سفینه البحار، ماده حرص.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۸

۲- آثار شوم حرص در زندگی فردی و اجتماعی بشر

در آیات و روایاتی که قبلاً به طور مشروح آمد، آثار سوء حرص به خوبی تبیین شده بود و مطالعه آنها ما را از هرگونه شرح و تفسیر دیگر بی نیاز می سازد، از جمله اینکه:

۱- حرص انسان را به رنج و زحمت ابدی گرفتار می سازد.

۲- حریص هرگز سیر نمی شود و به همین دلیل اگر مالک تمام دنیا گردد باز فقیر است.

۳- حریص همچون فقیران زندگی می کند و همچون فقیران می میرد، ولی همچون اغنیا در قیامت محاسبه می شود.

۴- حرص انسان را به هلاکت می افکند، زیرا شخص حریص به خاطر دلباختگی به دنیا خطراتی را که در اطراف او وجود دارد نمی بیند و با عجله و شتاب به پیش می تازد.

۵- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می کند و سرانجام راه نجات را بر خود می بندد.

۶- حرص آبروی انسان را می ریزد و ارزش او را در نظرها پایین می آورد، چرا که شخص حریص برای رسیدن به مقصود خود حتی ملاحظات اجتماعی را کنار می گذارد و همچون اسیری که زنجیر به گردن او افکنده باشند به این سو و آن سو کشیده می شود.

۷- حرص، انسان را آلوده به انواع گناهان: دروغ، خیانت، ظلم و غضب حقوق دیگران می کند، چرا که اگر بخواهد حلال و حرام خدا را رعایت کند به مقصودش نمی رسد.

۸- حرص،

انسان را از خدا دور می سازد، در نظر بندگان خدا کوچک می کند، آرامش را از او سلب می نماید و زندگی توأم با ناراحتی و شکنجه برای او به بار می آورد.

۹- حریص اموالی را می اندوزد که زحمت و مسؤولیتش از آن اوست و سود و استفاده اش از آن دیگران.

۱۰- حرص نتیجه سوء ظنّ به خداست و محصولش تشدید این سوء ظنّ می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۹

۳- غنای درون!

این نکته قابل توجه است که حریص غنا و بی نیازی را در برون می جوید در حالی که ریشه غنا را باید در درون جان پیدا کرد، از یکی از دانشمندان سؤال شد حقیقت غنا و بی نیازی چیست؟ در پاسخ گفت: این است که آرزوهایت کوتاه باشد و به آنچه خدا به تو داده است راضی شوی.

در حدیث بسیار پر معنایی که هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «خَيْرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ؛ بهترین بی نیازی، بی نیازی روح انسان است». (۱)

در تعبیر دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْغِنَى فِي الْقَلْبِ، وَالْفَقْرُ فِي الْقَلْبِ؛ غنا و بی نیازی در درون جان انسان است، فقر و نیاز نیز در درون جان اوست». (۲)

آری اگر روح به خاطر حرص گرسنه باشد، تمام دنیا را به انسان بدهند باز فقیر است و اگر روح بی نیاز و سیراب گردد، تمام جهان را از او بگیرند بی نیاز است.

۴- حرص مذموم و ممدوح

واژه «حرص» معمولاً بار منفی دارد و هرگاه اطلاق می شود از آن حرص بر مال، ثروت، مقام و سایر شهوات مادی به ذهن می رسد، این به خاطر آن است که غالباً این واژه در این گونه موارد به کار می رود که عموماً مذموم و نکوهیده است.

ولی گاه این واژه در مواردی به کار می رود که شایسته ستایش است، نه تنها جزء اخلاق رذیله نیست بلکه فضیلتی محسوب می شود و آن در جایی است که این صفت در مورد علاقه شدید به کارهای خیر به کار رود.

قرآن مجید یکی از فضایل پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله را «حرص بر هدایت مردم و نجات آنها از

(۱) - امالی صدوق، صفحه ۳۹۴؛ غرر الحکم، حدیث ۴۹۴۹.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۰

گمراهی» می شمرد، می فرماید: «لَقَدْ حَيَّاهُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ؛ به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است.» (۱)

در جای دیگر می فرماید: «أَنْ تَحْرِصَ عَلَى هِدَايِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ؛ هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد چرا که) خداوند کسی را (که به خاطر اعمال و صفات زشتش) گمراه ساخته، هدایت نمی کند و آنها یاورانی نخواهند داشت.» (۲)

شبهه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است. (۳)

البته در قرآن مجید این واژه در مصادیق منفی آن نیز به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز واژه «حرص» در موارد زیادی در جایی به کار رفته است که بار مثبت دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف همام ضمن بیان صفات پرهیزکاران می فرماید:

«فَمِنْ عَلَامَةِ إِحْيَاهُمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَ حِرْصاً فِي عِلْمٍ؛ از نشانه های آنان (پرهیزکاران) قدرت در دین ... و حرص در کسب دانش است.» (۴)

در روایات متعددی از نشانه های انسان با ایمان، حرص در فقه یا حرص در جهاد، یا حرص در تقوا ذکر شده است. (۵)

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام پایان می دهیم: «لَا حِرْصَ كَالْمُنَافِسَةِ فِي الدَّرَجَاتِ!؛ حرصی برتر از رقابت

با یکدیگر در وصول به درجات (بالا در نزد خدا) نیست!» (۶)

بنابراین حرص مفهوم گسترده ای دارد که به معنی شدت علاقه به چیزی و تلاش فوق العاده برای وصول به آن است که اگر در طریق خیر و سعادت باشد ممدوح و هرگاه در طریق دنیاپرستی باشد مذموم است، ولی غالباً این واژه بار منفی دارد.

(۱) - توبه، ۱۲۸.

(۲) - نحل، ۳۷.

(۳) - یوسف، ۱۰۳؛ نساء، ۱۲۹.

(۴) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

(۵) - بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۲۷۱، حدیث ۳ و صفحه ۲۹۴، حدیث ۱۸.

(۶) - میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۹، حدیث ۳۶۴۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۱

۵- طرق درمان «حرص»

می دانیم همیشه برای درمان اساسی یک بیماری جسمانی، باید به سراغ عوامل و ریشه های آن برویم، چرا که بدون ریشه کن شدن آن عوامل، نتایج همچنان باقی و برقرار است و اگر به طور موقت با داروهای مسکن آثار آن را بپوشانیم باز بعد از مدتی خود را نشان می دهد.

بیماریهای اخلاقی نیز به یقین همین گونه است حتماً باید ریشه یابی شود، سپس ریشه ها را بخشکانیم.

همان گونه که قبلاً اشاره شد (و در احادیث اسلامی نیز آمده بود) یکی از ریشه های حرص، سوء ظن به خدا و عدم توکل بر اوست که بازگشت به تزلزل پایه های توحید افعالی می کند.

کسی که خدا را قادر و رازق می داند و کلید همه نیکی ها را به مضمون (بِيَدِكَ الْخَيْرُ أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «۱») در دست او می بیند، حرص در جمع مال و مواهب دیگر مادی نخواهد داشت.

کسی که ایمان کامل به وعده های الهی دارد و پیام «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...» «۲» آنچه نزد شماست فانی می شود اما آنچه نزد خداست

باقی می ماند» را به گوش جان شنیده و پذیرفته است، به جای حرص در جمع آوری مال، حرص در انفاق فی سبیل الله دارد. هنگامی که پایه های ایمان، به ویژه توحید افعالی در وجود انسان متزلزل گردد صفات رذیله بی شماری به سراغ انسان می آید که یکی از خطرناک ترین آنها حرص است، پس با تقویت پایه های ایمان باید به مقابله با آن برخاست. یکی دیگر از ریشه های حرص، جهل و بی خبری نسبت به پی آمدهای آن می باشد.

اگر انسان بداند حرص، آرامش او را در تمام زندگی بر هم می زند، حرص مایه رنج و تعب دائمی اوست، حرص شخصیت او را در هم می کوبد و در انظار خوار و خفیف

(۱) - آل عمران، ۲۶.

(۲) - نحل، ۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۲

می سازد، حرص سبب می شود که در عین غنا همچون فقیران زندگی می کند، او زحمت بکشد و اموالش را برای دیگران ذخیره کند، در قیامت حساب آنها را باید پس دهد، ولی در دنیا دیگران لذت آن را ببرند.

آری اگر حریص در این پیامدها بیندیشد قطعاً در روح او اثر می گذارد.

مرحوم فیض کاشانی در «المحجّه البیضاء» می گوید: داروی بیماری حرص سه رکن دارد «صبر» و «علم» و «عمل» که مجموع آن پنج چیز می شود.

نخست اقتصاد و میانه روی در هزینه های زندگی، زیرا کسی که هزینه هایش افزون گردد، زندگی آمیخته با قناعت او را سیر نمی کند، بنابراین رعایت اعتدال و میانه روی در صرف اموال دشمن حرص است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ اقْتَصَدَ اعْتَنَاهُ اللَّهُ، وَ مَنْ بَدَّرَ افْقَرَهُ اللَّهُ؛ کسی که اعتدال در هزینه های زندگی را رعایت کند خدا او را بی نیاز می کند

و کسی که اسراف و تبذیر کند فقیرش می سازد». (۱)

دوم هنگامی که مال به اندازه کافی برای زیستن دارد، نگران آینده نباشد چرا که بسیاری از حریص ها به خاطر تأمین آینده حرص می زنند، آینده ای که با تدبیر در موقع خود قابل تأمین است، این همان است که قرآن می گوید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ...؛ شیطان شما را (به هنگام انفاق) وعده فقر و تهیدستی می دهد و به فحشاء (و زشتی ها) امر می کند!» (۲)

سوم در فواید قناعت و عزت حاصل از آن و زیانهای حرص و طمع و ذلت ناشی از آنها بیندیشد تا انگیزه ای برای قناعت و فاصله گرفتن از حرص او گردد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عِزُّ الْمُؤْمِنِ اسْتِغْنَاءُهُ عَنِ النَّاسِ؛ عزت مؤمن از بی نیازی او از مردم است». (۳)

چهارم در تاریخ گذشتگان مخصوصاً گروهی از یهود حریص و دنیاپرستان از اقوام دیگر بیندیشد و حال آنها را با حال انبیا و اولیاء الله مقایسه کند و عقل خود را در این

(۱) - میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۵۵۷.

(۲) - بقره، ۲۶۸.

(۳) - شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۳۳۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۳

میان به داوری طلبد که آیا به آن گروه بپیوندد یا به این گروه؟ آنهایی که با افتخار زیستند و با افتخار از جهان چشم پوشیدند و به جوار رحمت حق با روحی پاک و اعمالی صالح شتافتند، یا کسانی که بدنام زیستند و بدنام از دنیا رفتند و با کوهی از گناه به سوی سرنوشت شومشان در قیامت شتافتند؟!

پنجم در خطرات مال و ثروت بی حساب بیندیشد و آفات دنیا و آخرت این

کار را در نظر بگیرد و نیز در آرامش و اطمینان حاصل از قناعت و عاقبت محمود آن فکر کند، همیشه در امر دنیا به زیردستان خود نگاه کند، نه به آنها که بالادست او هستند، چرا که شیطان دائماً او را تحریک می کند که به افراد بالاتر نگاه کند و به او می گوید تو چه چیز از آنها کم داری؟ چرا تلاش نمی کنی؟ بسین آنها چگونه غرق ناز و نعمتند و از لذایذ دنیا بهره می گیرند؟! تو از خوف خدا بر خود تنگ گرفته ای و دائماً حلال و حرام می کنی، مگر آنها خوف از خدا ندارند یا تو از آنها دیندارتری؟!

ابو ذر می گوید: «اَوْصَانِي خَلِيلِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي، لَأَلِي مَنْ هُوَ فَوْقِي؛ يَارَ بَا وَفَايَ مِنْ (رسول خدا صلی الله علیه و آله) به من سفارش کرد (در امر دنیا) همیشه به زیردستان بنگرم نه به بالادستان!» (۱)

۶- رفع یک اشتباه

در اینجا ممکن است بعضی تصور کنند اسلام با توجه به روایات و آیات بالا چندان تمایلی به پیشرفت زندگی مادی مردم ندارد و از اصول تمدن مادی و ترقی صنایع ناخشنود است؛ زیرا پیروان خود را دعوت به بیگانگی از دنیا می کند! در حالی که این یک اشتباه بزرگ است، اسلام با حرص و دنیاپرستی و فدا کردن همه ارزشها در برابر مال و ثروت و مقام و شهوت مبارزه می کند، نه از به کارگیری مواهب دنیا در مسیر عزت و آزادگی و ارزشهای معنوی.

(۱) - اقتباس از المحجّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۵۸ تا ۵۴ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۴

توضیح اینکه: مواهب مادی در حدّ

ذات خود ابزاری هستند برای وصول به مقاصد دیگر، هرگاه از آنها برای فراهم آوردن زمینه های رشد معنوی و تعالی انسانی استفاده شود مطلوبند و اگر از آنها در راه خودکامگی و هوسرانی استفاده شود و یا این مواهب به صورت هدف نهایی در آید و انسان را از اهداف اصلی آفرینشش بیگانه سازد قطعاً نامطلوب است.

این درست به ابزار و وسایل صنعتی جدید می ماند که قابل بهره گیری دوگانه است، هواپیماها می توانند وسیله ای برای نقل و انتقال سریع و آسان انسانها در طریق کسب دانش و تأمین روزی حلال و گسترش عدالت و کمک به نیازمندان و عمران و آبادی باشند، همان گونه که می توانند وسیله ای برای فروریختن بمب های ویرانگر، یا به صورت ابزار کشتار جمعی در آیند که نه بر انسان رحم کند نه بر حیوان و گیاه!

بنابراین نباید نکوهش از حرص و دنیاپرستی، بهانه ای برای رها کردن فعالیت های مثبت اقتصادی و رشد و شکوفایی صنعت و مانند آن شود و افراد تنبل و بیکاره خود را زیر پوشش کناره گیری از حرص و دنیاپرستی قرار دهند و آن را توجیهی برای کاستی های خود بدانند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۵

۵

حَبِّ دُنْيَا

اشاره

یکی از ریشه های «حرص» که به عواقب دردناک آن در بحث گذشته اشاره شد، دلدادگی و دلدادگی در برابر زرق و برق دنیاست.

هنگامی که آتش سوزان این عشق در درون جان انسان زبانه می کشد او را به سوی حرص و ولع نسبت به مواهب دنیای مادی می کشاند، مانند: سایر عشاق بی قرار که فارغ از هرگونه فکر منطقی پیوسته دست و پا می زنند و روز به روز خود را در این لجنزار آلوده تر می سازند.

به همین دلیل

قرآن مجید برای خشکانیدن ریشه حرص و ولع به سراغ حبّ دنیای افراطی و یا به تعبیر دیگر «دنیاپرستی» می رود و با تعبیرات گوناگون قدر و قیمت مواهب دنیا را در نظرها می شکند تا عاشقان بی قرار دنیا به خود آیند و حریصانه به دنبال آن نشتابند و همه ارزشها را به خاطر وصول به آن زیر پا نگذارند.

با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و تعبیرات دقیق و حساب شده قرآن را در این زمینه بررسی می کنیم.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۶

۱- قرآن در موارد متعددی زندگی دنیا را نوعی بازیچه کودکانه و لهو و سرگرمی می شمرد، می فرماید:

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ...؛ زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست.» «۱»

در جای دیگر می فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ...؛ بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.» «۲»

در حقیقت دنیاپرستان را به کودکانی تشبیه می کند که از همه چیز غافل و بی خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغولند و حتی خطراتی را که در یک قدمی آنها وجود دارد نمی بینند!

بعضی از مفسران زندگی انسان را به پنج دوران (از کودکی تا چهل سالگی) تقسیم کرده اند و برای هر دورانی مدت هشت سال قائلند و می گویند: هشت سال به بازی مشغول است، هشت سال به لهو و سرگرمی ها، هشت سال در بحبوحه جوانی به سراغ زینت و زیبایی می رود، هشت سال به تفاخر و فخرفروشی می پردازد و بالاخره در هشت سال آخر به

دنبال تکاثر و افزون طلبی در اموال و نیروها می رود و در اینجا شخصیت انسان تثبیت می شود و این حالت تا آخر عمر ممکن است باقی بماند و در نتیجه مجالی برای دنیاپرستان جهت اندیشیدن به حیات معنوی در ارزشهای جاودانی باقی نماند.

*** ۲- در آیات دیگری زندگی دنیا سرمایه «فریب و غرور» شمرده شده است، می فرماید:

«... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ؛ زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست!» (۳)

در جای دیگر می فرماید: «... فَلَا تَغْرَبَنَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغْرَبَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ؛ پس

(۱) - انعام، ۳۲.

(۲) - حدید، ۲۰.

(۳) - آل عمران، ۱۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۷

مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد و فریب دهد!» (۱)

این تعبیرات نشان می دهد که زرق و برق دنیای فریبنده یکی از موانع مهم بر سر راه تکامل معنوی انسان است که تا این مانع را پشت سر نهد راه به جایی نمی برد.

زندگی دنیا همچون سرابی است که تشنه کمان را در بیابان سوزان تعلقات مادی به سوی خود فرامی خواند، اما هنگامی که نزد آن می آیند چیزی که عطش را فرونشاند پیدا نیست، بلکه دویدن در این بیابان سوزان آنها را تشنه تر می کند، باز سراب را در فاصله دیگری جلو خود می بینند و به گمان اینکه آنجا آب است به سوی آن می شتابند و باز هم تشنه تر و تشنه تر می شوند تا هلاک گردند.

بسیارند کسانی که سالها به سوی دنیا دویده اند، هنگامی که به آن رسیده اند صریحاً اعلام می کنند نه تنها گمشده خود را (یعنی آرامش و آسایش) پیدا نکرده اند، بلکه «شهد» آن را با «شرنگ» و «گل» آن را با «خار»

همراه دیده اند، غالباً به جای آرامش، نگرانی ها و اضطراب های آنها برای حفظ آنچه دارند چندین برابر شده است!

*** ۳- گروه دیگری از آیات از این حقیقت پرده برمی دارد که مجذوب شدن به زرق و برق دنیا انسان را از آخرت غافل می کند؛ یعنی شغل شاغل و هم واحد آنها می شود و تمام توجه آنان را به سوی خود جلب می کند.

می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافلند! «۲»

آنها حتی زندگی دنیا را نشناخته اند و به جای اینکه آن را مزرعه آخرت و قنطره و گذرگاهی برای نیل به مقامات معنوی و میدانی برای ورزیدگی و تمرین جهت به دست آوردن فضایل اخلاقی بشناسند آن را به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود شناخته اند و طبیعی است که چنین افرادی از آخرت غافل می شوند.

(۱) - لقمان، ۳۳.

(۲) - روم، ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۸

در جای دیگر می فرماید: «ارْضَیْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»؛ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟! سپس می افزاید: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی بیش نیست. «۱»

آری افراد کم ظرفیت و هوسباز، چنان دنیای کوچک و ناپایدار در نظرشان بزرگ جلوه می کند که حیات جاویدان و ابدی را که مملو از مواهب الهی است به فراموشی می سپارند.

*** ۴- در بخش دیگری از آیات، دنیا به عنوان «عَرَضٌ» (بر وزن عَرَضٌ) به معنی موجود بی ثبات و زوال پذیر تعبیر شده است، از جمله می فرماید: «... تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ

اللَّهُ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ...؛ شما سرمایه زوال پذیر دنیا را طلب می کنید در حالی که نزد خداوند غنیمت های فراوانی برای شما (در سرای آخرت) است.» (۲)

در جای دیگر خطاب به اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می خواهد»، (... يُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ...) (۳)

در آیات دیگری نیز همین گونه تعبیر دیده می شود که نشان می دهد گروهی از مسلمانان یا غیر مسلمین به خاطر حرص در جمع آوری متاع زوال پذیر و ناپایدار دنیا از پرداختن به مواهب پایدار الهی در سرای دیگر و ارزشهای والای انسانی و مقام قرب به خدا باز می مانند. آری نعمت حقیقی زوال ناپذیر نزد اوست و باقی همه «عرض» و «عارضی» و زوال پذیر است.

این تعبیر هشدار است به همه دنیاپرستان که مراقب باشند سرمایه های عظیم انسانی خود را فدای امور زوال پذیر نکنند.

(۱) - توبه، ۳۸.

(۲) - نساء، ۹۴.

(۳) - انفال، ۶۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۹

۵- در بخش دیگری از آیات، از مواهب مادی دنیا تعبیر به زینة الحیاة الدنیا شده است (۱).

تعبیراتی مشابه آن در آیات دیگر نیز آمده است، مانند: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَأَيُّخْسُونَ؛ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا به طور کامل به آنها می دهیم و چیزی از آنها کم و کاست نخواهد شد (ولی در آخرت بهره ای نخواهند داشت)». (۲)

در جای دیگر خطاب به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ لَأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ

الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ امْتَعِكُنَّ وَاسِرِّحْكُنَّ سِرَاحًا جَمِيلًا؛ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیاید با هدیه ای شما را بهره مند سازم و به طرز نیکویی رها سازم! (تا بتوانید به مقصد خود برسید)». «۳»

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که این زرق و برق ها تنها زیور و زینتی است برای حیات دنیای مادی. بدیهی است هرگز در مورد امور حیاتی و سرنوشت ساز تعبیر به زینت نمی شود آن هم زینت «حیات دنیا» که به معنی زندگی پست است.

شایان توجه اینک: حتی زینت بودن آن هم در آیات دیگر زیر سؤال رفته است و تعبیر به «زین» شده که نشان می دهد یک زینت مصنوعی و خیالی و پنداری است، نه یک زینت واقعی و حقیقی.

مثلاً در سوره بقره آیه ۲۱۲ می خوانیم: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...؛ زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است!»!

و در سوره آل عمران آیه ۱۴ می فرماید: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ التَّبْنِ وَ الفَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ...؛ محبت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و ... در نظر مردم زینت داده شده است!»!

این تعبیرات و تعبیرات مشابه آن نشان می دهد که حتی زینت بودن این امور جنبه

(۱) - کهف، ۴۶ و ۲۸.

(۲) - هود، ۱۵.

(۳) - احزاب، ۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۰

پنداری و خیالی دارد و گرفتاران آنها در واقع گرفتار خیال و پندار خویشند.

در اینجا سؤال مهمی مطرح است: چرا خداوند این امور را در نظرها زینت داده؟! به یقین برای آزمایش انسانها و تربیت و پرورش آنهاست؛

زیرا هنگامی که این اشیای زینتی جالب و دلربا که غالباً با گناه و حرام آلوده است به خاطر خدا رها می کنند، نهال ایمان و تقوا در وجود آنها بارور می شود و گرنه صرف نظر کردن از اشیای غیر جالب افتخاری محسوب نمی شود.

به تعبیر دقیق تر تمایلات افسار گسیخته درونی و هوا و هوس های سرکش، امور مادی و گناه آلود را در نظر انسان جلوه می دهد، بنابراین زینت بودنش از درون انسان می جوشد و اگر به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند چنین اثری را در آن تمایلات و هوس های سرکش آفریده و اگر در بعضی از آیات به شیطان نسبت داده شده، مانند «... وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَى لَهُمْ...؛ شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد» «۱» نیز به خاطر همین است که این تزئین از یک نظر کار خداست چرا که اثر هر چیزی از اوست و از نظر دیگر کار هوس های درونی است و از دیدگاه سوم کار شیطان است (دقت کنید).

*** به هر حال از مجموعه آیات بالا به دست می آید که حبّ دنیا هر گاه به صورت افراطی در آید انسان را به بیگانگی از خدا می کشاند.

دنیابردی در احادیث اسلامی

نکوهش از دنیابردی در روایات اسلامی مخصوصاً در سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خطبه های نهج البلاغه به صورت بسیار وسیعی دیده می شود، از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ این سؤال که چرا «دنیا»، «دنیا» نامیده شده؟ (توجه داشته باشید که دنیا از ماده دَنَى به معنی پایین و پست است) فرمود: لِأَنَّ

(۱) - نمل، ۲۴.

الدُّنْيَا دَيْتِيَّةٌ خُلِقَتْ مِنْ دُونِ الْآخِرَةِ...؛ به خاطر این است که دنیا پست است و پیش از آخرت آفریده شده». (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «اَكْبَرُ الْكِبَائِرِ حُبُّ الدُّنْيَا؛ بزرگترین گناهان، دنیاپرستی است!» (۲)

۳- همین معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آمده است که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَاصْبُلُ الْمَحَنِ؛ دنیاپرستی سرآغاز فتنه ها و ریشه همه محتتها و رنج هاست!» (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «اِنَّ الدُّنْيَا لَمُفْسِدَةٌ الدِّينِ وَ مُشَلِبَةٌ الْيَقِينِ؛ دنیاپرستی دین انسان را بر باد می دهد و ایمان و یقین او را می گیرد». (۴)

۵- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «اِنَّ اَوَّلَ مَا عَصَى اللّٰهُ بِهِ سِتُّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرَّئِاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ؛ نخستین چیزی که با آن عصیان و نافرمانی خدا شد شش چیز بود: دنیاپرستی، حب ریاست، علاقه به غذا (شکم پرستی)، محبت (افراطی) زنان، پرخواهی و علاقه به راحتی و تن پروری». (۵)

غالب این امور ششگانه یا تمام آنها در داستان عصیان و سرکشی شیطان و ترک اولای آدم و گناه قابیل دیده می شود لذا به عنوان اولین ها ذکر شده است.

۶- در حدیث دیگری می خوانیم که از امام علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند: «اَيُّ الْاَعْمَالِ اَفْضَلُ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ کدام عمل در نزد خداوند متعال افضل است» فرمود: «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعِيدٍ مَّعْرِفَةِ اللّٰهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُوْلِهِ اَفْضَلُ مِنْ بَعْضِ الدُّنْيَا وَ اِنَّ لِذَلِكَ لَشُعْبًا كَثِيْرَةً وَ لِلْمَعَاصِي شُعْبًا؛ هیچ

عملی بعد از شناخت پروردگار متعال و شناخت پیامبر او صلی الله علیه و آله برتر از دشمنی با دنیا (و ترک دنیا پرستی) نیست و این شاخه های فراوانی دارد و همان گونه که گناهان دیگر شاخه های بسیار دارد».

سپس امام علیه السلام به سرکشی و عصیان شیطان که از «تکبر» سرچشمه گرفت و «حرص» که سبب گناه و ترک اولای آدم و حوا شد، و «حسد» که سرچشمه عصیان قابیل گشت تا

(۱) - بحار الانوار، جلد ۵۴، صفحه ۳۵۶.

(۲) - کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۸۴، حدیث ۶۰۷۴.

(۳) - غرر الحکم، حدیث ۴۸۷۰.

(۴) - غرر الحکم، حدیث ۳۵۱۸.

(۵) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۲

آنجا که دست خود را به خون برادرش آلوده ساخت اشاره فرموده، می افزاید: «فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النَّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرَّئِاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّوَوَهُ، فَصِرَ زَنْ سَبْعِ خِصَالٍ، فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي «حُبِّ الدُّنْيَا»! فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعِيدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ، حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ از اینجا شاخه های علاقه به زن، و محبت دنیا و محبت به ریاست و علاقه به راحتی و تن پروری و محبت سخن گفتن (پرگویی) و محبت برتری جویی و مال و ثروت پیدا شد، و این هفت صفت همه در «حُبِّ دنیا» خلاصه می شود و اینجاست که پیامبران و علما بعد از آگاهی بر این موضوع گفتند: محبت دنیا سرچشمه همه گناهان است!»

سپس برای اینکه تفاوت میان دنیای ممدوح و مذموم را روشن سازد امام در پایان می فرماید: «وَ الدُّنْيَا دُنْيَانِ: دُنْيَا بَلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٍ؛ و دنیا دو گونه است: دنیایی

که به حدّ کفاف است (و انسان را به آخرت و معنویت) می رساند و دنیای نفرین شده (که انسان را از خدا دور می کند)!!
«۱»

۷- در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم، فرمود: «ارْضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِكُمْ وَ يُبْذِلُ الرَّقَابَ؛ دنیاپرستی را ترک کن چرا که حبّ دنیا چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال می کند و گردنها را به ذلت می کشاند!» «۲»

طبیعی است که وقتی عشق به چیزی در وجود انسان چیره می شود، او را از روشن ترین واقعیت ها غافل می کند، چشم دارد اما گویی نابیناست، گوش دارد اما گویی ناشنواست، زبان دارد ولی جز به آنچه به آن دل بسته است گردش نمی کند و برای رسیدن به این محبوب خود یعنی دنیا تن به هر ذلتی می دهد.

۸- باز در حدیثی که در مورد آثار منفی دنیاپرستی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و در واقع فلسفه این حکم الهی در آن تبیین گردیده، می خوانیم: «حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ، وَ يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوجِبُ الْيَمَّ الْعِقَابِ؛ دنیاپرستی خرد را فاسد می کند و

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰، باب «حُبِّ الدُّنْيَا»، حدیث ۱۱.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۳

گوش قلب را از شنیدن سخنان حکمت آمیز ناشنوا می سازد و سبب عذاب دردناک (در دنیا و آخرت) می شود.» «۱»

۹- در حدیث دیگری در بیان آثار زیانبار دنیاپرستی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «إِنَّ الدُّنْيَا مُشْغَلَةٌ لِلْقُلُوبِ وَ الْأَبْدَانِ؛ دنیاپرستی هم فکر انسان

را به خود مشغول می دارد و هم بدنها را (نه آرامش فکر می گذارد و نه آسودگی جسم)!! «۲»

۱۰- این سخن را با حدیث پرمعنی دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، فرمود:

«أَنَّه مَا سَكَنَ حُبَّ الدُّنْيَا قَلْبَ عَبْدٍ إِلَّا التَّاطَبَ بَثَلَاتٍ: شُغْلٌ لَّا يَنْفَعُ عَنَّاوَهُ، وَفَقْرٌ لَّا يُدْرِكُ غِنَاهُ، وَآمَلٌ لَّا يَنْتَالُ مُنْتَهَاهُ؛ دنیاپرستی در هیچ دلی ساکن نمی شود مگر اینکه او را به سه چیز آلوده می کند، گرفتاری مستمری را که هرگز خستگی آن پایان نمی گیرد و احساس فقر و بینوایی که هرگز به غنا نمی رسد و آرزوی درازی که هیچگاه پایان نمی گیرد!» «۳»

دنیای مطلوب و دنیای مذموم

بارها گفته ایم حبّ دنیا در این بحث ها چیزی مساوی دنیاپرستی است نه بهره گیری معقول از مواهب مادی در طریق وصول به معنویت که اگر چنین باشد حبّ دنیا نیست، بلکه حبّ آخرت است و به تعبیر دیگر بسیاری از برنامه های معنوی بدون امکانات مادی میسر نیست و در واقع امکانات مادی از قبیل مقدمه واجب است که انسان اگر آن را به تیت مقدمه واجب بجا آورد نه تنها عیبی ندارد بلکه مشمول ثواب الهی نیز می شود.

به همین دلیل در آیات فراوانی از قرآن مجید تعبیرات مثبتی درباره مواهب دنیا دیده می شود:

۱- از جمله در آیه وصیت، از مال دنیا تعبیر به «خیر» (خیر مطلق) شده است، می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَ

(۱)- غرر الحکم شرح فارسی، جلد ۳، صفحه ۳۹۷، شماره ۴۸۷۸.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۱.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۴

الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ...؛ بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی

از شما مرگش فرارسد، اگر «خیری» (مالی و ثروتی) از خود به جای گذارده برای پدر و مادر و نزدیکانش به طور شایسته وصیت کند!». «۱»

۲- در جای دیگر از آن تعبیر به «برکات آسمان و زمین» نموده که درهای آن به روی پرهیزکاران گشوده می شود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...؛ اگر اهل شهر و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم». «۲»

۳- در جای دیگر از مال و ثروت تعبیر به «فَضْلِ اللَّهِ» شده است، در سوره جمعه می خوانیم: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ...؛ هنگامی که نماز (جمعه) پایان گرفت (ممنوع بودن معامله پایان می یابد و شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی بهره بگیرید». «۳»

۴- در جای دیگر افزایش منابع مالی را به عنوان «پاداشی در برابر توبه از گناه و روی آوردن به سوی خدا» می شمرد، چنانکه در داستان نوح علیه السلام می خوانیم: «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا؛ من به آنها (مشرکان) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است- تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد- و شما را با اموال و فرزندان فراوان (نیروی مالی و انسانی) امداد و یاری کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیار شما قرار دهد». «۴»

در جای دیگر منابع مالی را وسیله قوام زندگی شمرده و تأکید می کند آن را به دست افراد بی

کفایت و نادان قرار ندهید و از آن به خوبی نگهداری کنید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا؛ اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان نسپارید!» (۵)

۵- در جای دیگر به مجاهدان راه خدا وعده غنائم جنگی می دهد و آن را پاداش

(۱) - بقره، ۱۸۰.

(۲) - اعراف، ۹۶.

(۳) - جمعه، ۱۰.

(۴) - نوح، ۱۲ تا ۱۱.

(۵) - نساء، ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۵

الهی می شمرد، می فرماید: «وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ...؛ خداوند به شما غنائم فراوانی وعده داده بود که آنها را به دست می آورید، این (موهبت) را در اختیار شما قرار داد.» (۱)

۶- در بخش دیگر از آیات از نعمت های مادی دنیا تعبیر به «طیبات» شده است، در سوره اعراف آیه ۳۲ می خوانیم: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...؛ بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟!»

در جای دیگر می فرماید: «وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيْدِيكُمْ بِنَصِيرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که شما گروهی اندک و ضعیف در روی زمین بودید، آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد و از روزی های پاکیزه (طیبات) بهره مند ساخت شاید شکر نعمتش را بجا آورید.» (۲)

از این تعبیرات پرمعنی و مانند آن که در قرآن وارد شده به خوبی استفاده می شود که مواهب مادی دنیا در شرایط معقول، نه تنها نامطلوب

و آلوده نیست بلکه پاک و پاکیزه و مایه پاکی و پاکیزگی انسانهاست!

۷- در بعضی دیگر از آیات، تعبیراتی دیده می شود که نشان می دهد امکانات مادی علاوه بر اینکه فضل الهی است می تواند سبب قرار گرفتن انسان در زمره صالحان شود، همان گونه که در آیه ۷۵ توبه می خوانیم: «و مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ گروهی از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود!»

این آیه مخصوصاً با توجه به شأن نزولش که درباره یکی از انصار به نام ثعلبه بن حاطب نازل شد که از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد دعا کند خدا مال فراوانی به او دهد تا از آن در راه کمک به نیازمندان و رسیدن به مقام صالحان و شاکران بهره گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) - فتح، ۲۰.

(۲) - انفال، ۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۶

با روحیه ای که در او سراغ داشت برای او دعا نکرد و پس از اصرار دعا فرمود، به خوبی نشان می دهد که امکانات مادی می تواند وسیله ای برای سعادت و خوشبختی انسانها و وصول آنان به درجه صالحان و مقربان گردد.

*** از مجموع عناوین هفتگانه ای که در آیات بالا آمد به خوبی می توان نتیجه گرفت که نعمت های مادی دنیا ذاتاً مذموم و منفور و زشت و پلید نیستند، بلکه تابع چگونگی بهره گیری از آنهاست که به آنها این شکل را می دهد، اگر از آنها به طور صحیح بهره گیری شود، چهره ای محبوب و مطلوب و

زیبا و جالب و پاک و پاکیزه دارد، در غیر این صورت منفورند.

شاهد این سخن روایات متعددی است که در کتاب وسائل در باب «اسْتِحْبَابُ الْأَسْتِعَانَةِ بِالذُّنْيَا عَلَى الْأَخْرَةِ» «۱» آمده است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در این باب یازده روایت نقل می کند که همه آنها شاهد بر این است که می توان از مواهب مادی برای سعادت جاویدان بهره گرفت، از جمله در حدیثی از رسول خدا نقل شده که فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْعِنْي؛ بهترین کمک برای به دست آوردن تقوای الهی، غنا و بی نیازی است...». «۲»

در حدیث دیگری در همان باب از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «غِنًا يَحْجُزُكَ عَنِ الظُّلْمِ خَيْرٌ مِنْ فَقْرٍ يَحْمِلُكَ عَلَى الْأَثْمِ؛ آن غنا و بی نیازی که تو را از ستم در باره دیگران بازدارد، بهتر از فقری است که تو را وادار به گناه کند!»

و در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران معروف امام صادق علیه السلام نقل می کند که در حضور آن حضرت بودم که مردی (از روی تأسّف و تأثر) عرض کرد: «به خدا سوگند ما طالب دنیا هستیم و دوست داریم دنیا عاید ما شود!» امام فرمود: «تُحِبُّ أَنْ تَصْنَعَ بِهَا مَاذَا؟!؛ تو این دنیا را برای چه می خواهی؟» عرض کرد: «أَعُوذُ بِهَا عَلَى نَفْسِي وَ

(۱) - جلد ۱۲، صفحه ۱۸ تا ۱۶.

(۲) - وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۷

عِيَالِي، وَ أَصِلْ بِهَا، وَ اتَّصِدَّقْ بِهَا، وَ احْجُجْ وَ اعْتَمِرْ؛ می خواهم به وسیله آن زندگی خود و خانواده ام (آبرومندان) تأمین کنم و با آن صلّه رحم بجا آورم و برای خدا صدقه بدهم و حج

و عمره بجا آورم.» امام فرمود: «لَيْسَ هَذَا طَلَبَ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ؛ این طلب دنیا نیست، این طلب آخرت است!» (۱)

این سخن را با کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه پایان می بریم:

هنگامی که امام با جمعی از یارانش برای عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از شخصیت های معروف بصره و از یاران علی علیه السلام بود، وارد خانه او شد و خانه وسیع و گسترده او را دید، به او فرمود: «مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ الْيَهْيَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ اخْوَجُ؛ با این خانه چنین وسیعی در دنیا چه می کنی؟ (و برای چه می خواهی؟) در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری!»

سپس امام علیه السلام سخن انتقاد آمیزش را با این جمله تکمیل فرمود: «و بَلَى اِنْ شِئْتَ بَلَّغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تُقْرِى فِيهَا الضَّيْفَ، وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَ تُطَلِّعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَاذَا اَنْتَ قَدْ بَلَّغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ؛ آری اگر بخواهی با همین خانه وسیع می توانی به آخرت برسی (و سرای دیگر را آباد کنی) از میهمانان در آن پذیرایی کنی و در آن صله رحم بجای آوری و حقوق واجب آن را ادا کنی، با این حال به وسیله این خانه به آخرت رسیده ای!» (۲)

نتیجه اینکه: هرگاه مواهب مادی دنیا ابزاری برای وصول به آخرت و کمک به نیازمندان و حمایت از ضعفا و ترویج و تحکیم پایه های حق و عدالت باشد، چیزی بهتر از آن نیست و اگر در مسیر گناه و حرص و جمع مال بدون ملاحظه حلال و حرام مصرف گردد چیزی بدتر از آن نیست، آری این گونه

دنیاپرستان مجموعه ای از صفات زشت و رذیله را در درون خود گردآوری می کنند.

یکی از یاران معروف امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به نام محمد بن اسماعیل بن بزیع

(۱) - وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹، باب استحباب جمع المال من حلال ...، حدیث ۳.

(۲) - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۸

می گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: «لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ بِيُخْلِ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةٍ الرَّحْمِ وَ أَيَّارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ اموال دنیا در یک جا جمع نمی شود، مگر (به کمک) پنج چیز: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت!» (۱)

(۱) - وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۱۹

۶

اخلاق در قرآن ج ۲ ۱۴۹

حسد و خیرخواهی

اشاره

یکی دیگر از رذایل اخلاقی که در طول تاریخ بشر آثار بسیار منفی فردی و اجتماعی داشته است مسئله حسد است، حسد به معنی «ناراحت شدن از نعمتهایی که خداوند نصیب دیگران کرده و آرزوی زوال آنها و حتی تلاش و کوشش در این راه!»

حسد فضای روح آدمی را تیره و تار و فضای زندگی او را ظلمانی و محیط جامعه را مملو از ناامنی می کند!

حسودان نه آرامشی در دنیا دارند، نه آسایشی در آخرت و چون تمام تلاششان این است که نعمت را از محسود بگیرند، آلوده انواع جنایت ها می شوند: دروغ می گویند، غیبت می کنند، دست به انواع ظلم و ستم می زنند و حتی در حالات شدید و بحرانی از قتل و خونریزی نیز ابا ندارند!

در واقع می توان گفت: حسد یکی از ریشه های اصلی تمام بدی هاست

و از دامهای بسیار خطرناک شیطان است، همان دامی که در نخستین روزهای آفرینش بشر کار خود را کرد و فرزند آدم علیه السلام «قابیل» را به کام خود فروکشید و دستش را به خون برادرش «هابیل» آلوده کرد و به همین دلیل در روایات اسلامی، حسد یکی از اصول سه گانه کفر

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۰

شمرده شده است (تکبر، حرص و حسد).

«حسود» در واقع معترض به حکمت الهی است و به همین دلیل نوعی کفر و شرک خفی محسوب می شود.

نقطه مقابل حسد، «خیرخواهی» است و آن این است که انسان از نعمت هایی که نصیب دیگری می شود لذت ببرد و در راه حفظ آن بکوشد و سعادت خود را در سعادت دیگران بداند و منافع دیگران را با منافع خود به یک چشم بنگرد.

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و بازتاب این مسئله را در آیات قرآنی مشاهده می کنیم.

۱- وَ اتُّلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَا لِمَا قُتِلْنَا قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (سوره مائده، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۳۰)

۲- إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ اخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (سوره يوسف، آیه ۴ و ۵)

۳- إِمَّا يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ

آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (سوره نساء، آیه ۵۴)

۴- وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسِيدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره بقره، آیه ۱۰۹)

۵- وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (سوره فلق، آیه ۵)

۶- وَالَّذِينَ هَيَّأُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (سوره حشر، آیه ۱۰)

۷- وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ (سوره حجر، آیه ۴۷)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۱

ترجمه

۱- و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت» (برادر دیگر) گفت: «من چه گناهی دارم (زیرا) خدا تنها از پرهیزگاران می پذیرد».

اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم.

نفس سرکش کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد (سرانجام) او را کشت و از زیانکاران شد.

۲- (به خاطر بیایور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند».

گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند، چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است.

۳- یا اینکه نسبت به

مردم (پیامبر و خاندانش) بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم (که یهود از خاندان او هستند نیز) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.

۴- بسیاری از اهل کتاب از روی حسد- که در وجود آنها ریشه دوانده- آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر باز گردانند با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را فرستد، خداوند بر هر چیزی تواناست.

۵- و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد.

۶- (همچنین) کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفته اند بیامرز و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا تو مهربان و رحیمی!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۲

۷- هرگونه غلّ (حسد و کینه و دشمنی) را از سینه آنها برمی کنیم (و روحشان را پاک می سازیم) در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند.

تفسیر و جمع بندی آتش سوزان حسد

در نخستین آیات مورد بحث، سخن از داستان فرزندان آدم است که یکی بر دیگری حسد برد و سرانجام دستش به خون برادر آغشته شد و نخستین قتل و جنایت در روی زمین صورت گرفت و سرآغازی برای جنایتهای دیگر شد!

می فرماید: «داستان دو فرزند آدم را آن گونه که بوده است بر آنها بخوان آن زمان که هر کدام کاری برای تقرّب به پروردگار انجام دادند اما از یکی پذیرفته شد

و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت! (او در پاسخ) گفت: (اگر عمل تو پذیرفته نشده است من گناهی ندارم زیرا) خداوند تنها از پرهیزکاران می پذیرد! (وَ اتُّلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَّعَبِلْ مِنَ الْآخِرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَّعَبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ). «۱»

یعنی من مشکلی برای تو ایجاد نکرده ام که قصد جان مرا کرده ای، مشکل تو از درون جان توست، تو عملت ناخالص بوده و با تقوا آمیخته نشده و به همین دلیل مقبول در گاه خداوند نگردیده است، او پاک است و جز پاک نمی پذیرد!

سپس افزود: «اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من هرگز این کار نمی کنم و دست به قتل تو نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم». (لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ أَنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ). «۲»

سرانجام آتش کینه و حسد در دل او چنان شعله ور شد که پیوندهای برادری و اخوت را نابود کرد، خون چشمان قابیل را گرفت و آن گونه که قرآن می گوید: «نفس

(۱) - مائده، ۲۷.

(۲) - مائده، ۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۳

سرکش او، وی را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت و از زیانکاران شد! (فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ). «۱»

آری او گرفتار زیان و خسران شد، هم برادر خود را از دست داد، هم آرامش دنیا را، چرا که قاتل اگر ذره ای وجدان داشته باشد پیوسته در عذاب وجدان است و آرامشی در دنیا نخواهد داشت و

آخرت خود را نیز به تباهی می کشاند.

در بعضی از روایات آمده است: او برادرش را در حال خواب کشت «۲» و این جنایتی است مضاعف و نشان می دهد که وقتی آتش حسد در درون انسان زبانه بکشد همه چیز را خاکستر می کند!

ولی به زودی از کار خود پشیمان شد، اندوه عمیقی بر سراسر وجود او حاکم گشت، هر زمان چشمش به بدن خونین و بی جان برادر می افتاد وحشت و اضطراب تمام وجودش را فرامی گرفت، جسد برادر را بر دوش گرفت و نمی دانست چه کند و کجا برود که هم آثار جنایت خود را ببوشاند و هم این منظره هولناک آزار دهنده را از برابر چشمان خود دور کند، در این هنگام علی رغم جنایت هولناک و گناه بزرگی که او مرتکب شده بود باز گوشه ای از لطف خدا برای او نمایان گشت: «خداوند زاغی را فرستاد که در زمین کند و کاو کند تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر را دفن کند، هنگامی که این درس را از آن پرنده آموخت گفت: ای وای بر من! آیا من نمی توانم (حدّ اقل) مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را در زمین پنهان کنم؟! سرانجام (این کار را انجام داد) و از کرده خود سخت پشیمان شد». (فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ). «۳»

در بعضی از روایات آمده است که قایل در برابر چشمان خود دو زاغ را دید که با هم می جنگند و یکی دیگری را کشت سپس زمین را با چنگال

(۱) - مائده، ۳۰.

(۲) - تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۲۱۳۳.

(۳) - مائده، ۳۱.

(۴) - نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۴

و بعضی گفته اند آن زاغ جسد مرده زاغی را آورد دفن کرد و گاه گفته شده او ملاحظه کرد که زاغ بعضی از مواد غذایی خود را برای محفوظ ماندن در زیر خاک دفن می کند و از آن کار، دفن اموات را یاد گرفت.

به هر حال او پشیمان شد اما نه آن پشیمانی پایدار که مقدمه توبه و انابه به درگاه پروردگار باشد و زنگ این گناه بر او ماند!

در اینجا دو سؤال مطرح است، نخست اینکه: منظور از «قربان» (وسیله قرب به خدا) در جمله «اذ قَرَّبَا قُرْبَانًا» که فرزندان آدم به پیشگاه خدا تقدیم داشتند چیست؟ و دیگر اینکه از کجا معلوم شد که تقدیمی «هابیل» در پیشگاه خدا پذیرفته شد و تقدیمی «قابیل» مردود گشت.

در قرآن مجید در پاسخ این دو سؤال چیزی نیامده و به صورت سربسته ذکر شده است و روایات در این زمینه هم از نظر متن و هم از نظر سند متفاوت است، آنچه با منطق و عقل و قراین موجود سازگارتر است روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «آدم از سوی خدا مأمور شد که هابیل را به عنوان وصی خود برگزیند و اسم اعظم را به او تعلیم دهد، در حالی که قابیل از او بزرگتر بود، هنگامی که قابیل این سخن را شنید خشمناک شد و گفت: من به این امر سزاوارترم. آدم به آنها دستور داد

که هر کدام قربانی (وسیله تقرب) به پیشگاه خدا تقدیم دارد (طبق روایت دیگری هابیل که دامداری داشت بهترین دام خود را برای قربانی برگزید و قایل که کشاورزی داشت از بدترین محصول زراعت خود برای این کار انتخاب کرد، هر دو قربانی خود را بالای کوهی گذاشتند، صاعقه ای آمد و قربانی هابیل را- به علامت قبولی- سوزاند و قربانی قایل همچنان به جا ماند و این تأییدی بود بر شایستگی هابیل برای امر جانشینی آدم!) این امر آتش حسد را در دل قایل برافروخت و خون برادر را ریخت!» (۱)

در هر حال قایل برای برطرف کردن وضع ناهنجار خود دو راه در پیش داشت: یکی آنکه توبه به درگاه خدا آورد و سعی کند با عمل های خالص تر و پاک تر عقب ماندگی

(۱)- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۱۰، حدیث ۱۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۵

معنوی خویش را در پیشگاه خدا جبران نماید (این همان کاری است که علمای اخلاق آن را «غبطه» می نامند و امری شایسته و سازنده و مستحسن است)، ولی قایل راه دیگری را برگزید، یعنی تلاش کرد نعمت را از برادر خود بگیرد و برای این کار نیز بدترین راه را انتخاب کرد، دست خود را به خون او آغشته کرد تا سوز دل خود را که از آتش حسد به وجود آمده بود فرونشاند!

اگر «تکبر» ابلیس سبب شد برای همیشه از درگاه خدا رانده شود و «حرص» آدم سبب شد برای همیشه از بهشت محروم گردد، حسد قایل سبب شد که با ریختن خون برادر، برای همیشه ملعون و مطرود درگاه خدا شود و هر قتلی در دنیا واقع

می شود او به عنوان بنیانگذار اصلی! در آن سهیم باشد.

تاریخ پر است از جنایات فجیعی که انگیزه اصلی آن فقط حسد بوده است.

*** در بخش دوم از آیات به چهره دیگری از صفت زشت حسد و آثار مرگبار آن در زندگی انسانها برخورد می کنیم و آن مربوط به داستان حضرت یوسف علیه السلام و برادران اوست.

یوسف علیه السلام نه تنها چهره بسیار زیبایی داشت بلکه خلق و خوی او نیز در نهایت زیبایی بود و همین امر که از آینده درخشانی خبر می داد نظر تیزبین پدرش یعقوب پیامبر را به خود جلب کرد و نخستین بذر حسد در دل برادرانش که از او بزرگتر بودند پاشیده شد.

این موضوع هنگامی به اوج شدت خود رسید که یوسف علیه السلام به پدرش گفت: «پدر! من در خواب دیدم یازده ستاره به اضافه خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند!» (اذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ أُنَى رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ). «۱»

یعقوب که می دانست این خواب یک خواب کودکانه نیست بلکه نشانه بارزی از آینده بسیار درخشان یوسف علیه السلام است به او گفت: «فرزندم خواب خود را برای برادرانت نقل نکن، مبادا برای تو نقشه خطرناکی بکشند چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است.»

(۱) - یوسف، ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۶

(قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ اخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ). «۱»

آیا برادران یوسف علیه السلام از جریان این خواب عجیب که از آینده بسیار درخشان یوسف علیه السلام خبر می داد آگاه شدند یا نه؟ دقیقاً روشن نیست، اگر با خبر شده باشند این دومین پایه

حسادت و کینه آنها را تشکیل داد، ولی به هر حال پدر می دانست که اگر برادران از این خواب شگفت انگیز با خیر شوند نقشه خطرناکی بر ضد یوسف علیه السلام خواهند کشید و به همین دلیل اصرار بر کتمان آن داشت.

در بعضی از روایات آمده است که یعقوب از شدت خوشحالی این خواب را با همسرش در میان گذاشت به گمان اینکه فاش نخواهد شد، ولی از آنجا که هر سرّی از دو نفر تجاوز کند، فاش می شود، این داستان فاش شد و برادران یوسف از آن آگاه شدند و در روایت دیگر آمده که یوسف نتوانست خواب را کتمان کند (و نهی پدر را نهی ارشادی می دانست نه تحریمی) هنگامی که برادران آگاه شدند گفتند یوسف سر پادشاهی دارد! «۲»

اما اگر برادران از آن آگاه نشده باشند لا اقل رفتار پدر را با یوسف می دیدند که همچون جان گرامی او را دوست می دارد، در آغوش می کشد و نوازش می کند، به خصوص اینکه یادگار مادر از دست رفته اش را حیل بود.

قرآن می گوید: «برادران یوسف علیه السلام گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب ترند، در حالی که ما نیرومندتریم (و پدر را در حلّ مشکلات یاری می کنیم) به یقین پدر ما در گمراهی آشکار است!» (اذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ اخُوهُ اَحَبُّ اِلَى اٰبِنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عَضْبَةٌ اِنَّ اٰبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). «۳»

به این ترتیب حکم «ضلالت پدر» را صادر کردند! و به دنبال آن تصمیم نهایی را برای برداشتن این مانع بزرگ - یعنی یوسف - از سر راه خود گرفتند و در یک «مشاوره

(۱) - یوسف، ۴.

(۲) - تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۲۴۳۳؛

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۷

شیطانی» چنین نظر دادند: «یوسف را بکشید، یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط به شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود!» (اَقْتُلُوا يُوسُفَ اَوْ اَطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ). «۱»

همان گونه که می دانیم با وساطت بعضی از برادران قتل یوسف انجام نشد، ولی مقدمات تبعید او به سرزمینهای دور دست فراهم گردید، درست است که این تبعید، یعقوب را چنان اندوهگین کرد که چشمانش از کثرت گریه و اندوه نابینا شد اما برخلاف آنچه برادران می خواستند این تبعید مقدمه عظمت یوسف و فرمانروایی او بر کشور مصر را که از مهمترین کشورهای بزرگ آن زمان بود فراهم ساخت و پدر هم توجهی به آنها ننمود.

آری امواج خروشان و خطرناک حسد آن قدر قوی و هولناک است که برادران را دعوت به کشتن برادر می کند و سبب گناهان زیاد دیگری از جمله گفتن دروغهای مختلف برای کتمان جنایت خود و نسبت دادن پدر به ضلالت و گمراهی و اهانت آشکار به مقام والای این پیامبر بزرگ.

*** در سؤمین آیه اشاره به داستان یهود شده است. می دانیم گروه عظیمی از آنان که نشانه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در کتابهای خود خوانده بودند از «شامات» به سرزمین «مدینه» کوچ کردند تا به افتخار دیدار آن حضرت برسند و پیوسته ظهورش را انتظار می کشیدند و به خود نوید می دادند.

اما پس از ظهور آن حضرت بسیاری از آنان نه تنها بر

تعهدات باطنی خود نسبت به حمایت از آن حضرت باقی نماندند، بلکه در صف مخالفین سرسخت در آمدند و دلیل عمده آن یکی «حسد» بود و دیگری «به خطر افتادن منافع مادی آنان»!

قرآن مجید در این زمینه می گوید: «آیا آنها نسبت به مردم (پیامبر و خاندان او) به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنها داده حسد می ورزند؟ با اینکه به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و

(۱) - یوسف، ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۸

حکومتی عظیم در اختیار آنان قرار دادیم». (ام یحسُدون النَّاسَ عَلٰی مِآ آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ اِبْرٰهٖمَ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيْمًا). «۱»

آری یک روز به آل ابراهیم که یهود از خاندان او هستند نبوت و دانش و حاکمیت بخشیدیم، روز دیگر اراده ما بر این قرار گرفت که به محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او این نعمتها را ببخشیم و همه اینها بر طبق مصالحی بود، آیا یهود در آن زمان خوش داشتند که دیگران نسبت به آنان حسد ورزند؟ پس چرا اکنون که نوبت دیگران شده است آتش حسد در درون آنان شعله ور گردیده و از هیچ جنایتی فروگذار نیستند؟!

*** چهارمین آیه باز اشاره به گروهی از اهل کتاب دارد و ظاهراً بیشتر ناظر به یهود می باشد، می فرماید: «بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را بعد از اسلام و ایمان آوردن، به حال کفر برگردانند و این به خاطر حسدی است که در وجود آنان ریشه دوانده، بعد از آنکه حق برای آنها روشن شده است (ولی) شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خود

را (در مورد جهاد) بفرستد، خداوند بر هر چیزی تواناست»، (وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). «۲»

کار حسد در وجود انسان به جایی می‌رسد که نه تنها در امور مادی که مورد تراحم و کشمکش بین انسانهاست اثر می‌گذارد، بلکه در امور معنوی که هیچ مزاحمتی در آن نیست و هر کس می‌تواند به آن دست یابد نیز اثر می‌گذارد، گاه می‌شود که انسان به خاطر لجاجت آگاهانه پا بر سر حق می‌گذارد و راه سعادت را به روی خود می‌بندد و در همین حال حسد سبب می‌شود که دیگران را نیز از راه سعادت باز دارد و این راستی عجیب است.

بسیاری از مفسران گفته‌اند جمله حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ اشاره به این است که عامل این کار حسدی است که در وجود آنان ریشه دوانده و مربوط به جهل و نادانی و

(۱) - نساء، ۵۴.

(۲) - بقره، ۱۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۹

بی‌خبری نیست، بلکه همان‌گونه که در جمله بعد آمده (مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ) بعد از آگاهی از حق، راه غلط می‌پیمایند!

ولی قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که این حسودان را به حال خود واگذارند (چرا که آتشی که از حسد به جان آنها افتاده، بهترین مجازاتشان است) ولی تصور نکنند این عفو و گذشت همیشه به همین صورت خواهد بود تا آزاد باشند هر بلایی را بر سر بندگان خدا خواستند بیاورند، نه، هرگز!

زمانی فرامی‌رسد که یا از دنیا می‌روند و به مجازات

الهی گرفتار می شوند، یا در همین دنیا، سپاه نیرومند حق، توطئه های آنها را در هم می کوبد.

به هر حال آیه اشاره به این است که مسلمانانی که تازه در آغوش اسلام قرار گرفته اند، تسلیم و سوسه های یهود و سایر بداندیشان نشوند، چرا که آنچه آنها می گویند از سر حسد است، آنها از خوشبختی مسلمانان در سایه ایمان و تقوا رنج می برند.

*** پنجمین آیه که آیه پنجم سوره فلق است اشاره به شرّ حاسدان می کند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شرّ آنها به خدا پناه برد و بگوید: «به خدا پناه می برم از شرّ حسود هنگامی که حسد بورزد». (وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ)

در آغاز این سوره به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح از شرّ تمام مخلوقات (شور)».

سپس به سه گروه از مخلوقات شور اشاره می کند که اساس شرّ و عامل اصلی شرارت در جهانند:

نخست مهاجمان شروری که از تاریکی شب استفاده می کنند و به انسانها در حال خواب و بیداری حمله ور می شوند، تعبیر به «عَاسِقٍ» (موجود شروری که شب حمله ور می شود) به خاطر آن است که نه فقط حیوانات درنده و گزنده، شب هنگام از لانه های خود بیرون می آیند و زیان می رسانند، بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز غالباً از تاریکی شب برای وصول به مقاصد خود استفاده می کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۰

ولی تاریکی و ظلمت در اینجا می تواند معنی گسترده تری داشته باشد و شامل هرگونه ناآگاهی و جهل و پنهان کاری شود، چرا که راهزنان طریق حق همیشه از جهل و ناآگاهی مردم استفاده می کنند و با

نقشه های شوم و پنهانی خود به مؤمنان پاکدل حمله ور می شوند.

سپس به شرورانی اشاره می کند که در گره ها می دمنند و این تعبیر اشاره به زنان وسوسه گر یا مطلق وسوسه گران است که همچون ساحران به هنگام سحر «اورادی» را می خوانند و در گره ها می دمنند، پی در پی مطالب بی اساس خود را در گوش مردم می خوانند تا با این وسوسه ها اراده آنان را سست کنند و به حالت تردید بکشانند و هنگامی که اراده ها سست شد راه برای حمله لشکر شیطان هموار می شود.

سپس به سؤمین و آخرین گروه از شروران اشاره کرده، می فرماید: «بگو به خدا پناه می برم از شرّ حاسدان، هنگامی که حسد می ورزند».

از اینجا روشن می شود که یکی از عمده ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فساد است که از حسودان سرچشمه می گیرد و به این ترتیب منابع سه گانه مهم شرّ و فساد (مهاجمان تاریک دلی که از تاریکی ها استفاده می کنند و بر مردم هجوم می آورند و وسوسه گرانی که با تبلیغات سوء خود ایمان و عقیده و پیوندهای مردمی را سست می کنند و حسودانی که کارشان همواره تخریب است) در عبارات کوتاهی بیان شده و شاهد گویایی بر مقصود یعنی آثار زیانبار حسد است.

توصیفی که در آغاز آیه برای خداوند ذکر شده (بِرَبِّ الْفَلَقِ) می تواند اشاره به این نکته باشد که طوایف سه گانه شرور بالا همیشه از تاریکی جهل و اختلاف و کفر استفاده می کنند که اگر این تاریکی مبدل به روشنایی علم و اتحاد و ایمان شود، حربه های آنان به کنده می گراید.

*** در ششمین آیه مورد بحث بعد از مدح و ستایش بلیغی که از انصار شده است (همانها که پیغمبر گرامی اسلام

صلی الله علیه و آله و یارانش را به شهر خود (یثرب) دعوت کردند و با آغوش

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۱

باز از آنان استقبال نمودند، با جان و دل از آنها پذیرایی کردند و امکانات خود را به پای آنها ریختند) سخن از «تابعین» به میان آورده (همانها که بعد از مهاجران و انصار روی کار آمدند و خطّ ایمان و انقلاب اسلامی را تداوم بخشیدند) می فرماید: «و کسانی که بعد از آنها آمدند و می گویند ما و برادرانمان را که در ایمان به ما پیشی گرفتند بیامرز و در دلها ایمان کینه و حسدی نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو مهربان و رحیمی»، (وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَاتَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ). «۱»

به این ترتیب آنها بعد از طلب آموزش برای خود و پیشگامان در اسلام و ایمان (مهاجران و انصار) تنها چیزی را که از خدا می طلبند، از بین رفتن هرگونه «غِلّ و کینه و حسد» نسبت به مؤمنان است، چرا که می دانند تا این امور از دل ریشه کن نشود، رشته های محبت و برادری و اتحاد هرگز محکم نخواهد شد و بدون آن به هیچ موفقیتی نایل نمی شوند.

واژه «غِلّ» که از «غَلل» گرفته شده و به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» در اصل به معنی چیزی است که مخفیانه و تدریجاً نفوذ می کند و به همین جهت به آب جاری «غَلل» می گویند، چرا که تدریجاً در میان درختان نفوذ پیدا می کند.

سپس به «خیانت»، «غُلُول» گفته شده، به خاطر اینکه نفوذی مخفیانه و تدریجی دارد و

نیز به «کینه» و «حسد» که نفوذ تدریجی مخفیانه در دل دارد، «غِلّ» گفته می شود.

در «لسان العرب»، حسد را نوعی «غِلّ» می شمرد، همان گونه که کینه و عداوت را نیز از مصادیق آن می دانند.

بسیاری از مفسران نیز در تفسیر غِلّ، حسد را ذکر کرده اند، مانند فخر رازی در «التفسیر الکبیر» و «مراغی» در تفسیر خود و «قرطبی» در «الجامع لاحکام القرآن» در ذیل آیه مورد بحث.

(۱) - حشر، ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۲

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از صفات بهشتیان است، می فرماید: بعد از آنکه فرشتگان الهی به استقبال آنان می آیند و از آنان دعوت می کنند که در نهایت سلامت و امتیّت وارد بهشت شود: «ما هر گونه غِلّ (حسد و کینه و عداوت) را از سینه آنها برمی کنیم، در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند». (وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ). «۱»

آری بهشتیان از هر گونه حسد و کینه و عداوت که از صفات دوزخیان است پاکند و اگر اخوّت و برادری در میان آنهاست و در سلامت و امتیّت به سر می برند به خاطر ریشه کن شدن همین امور از وجود آنها (به لطف پروردگار و در سایه اعمال پاکشان) است.

بی شک در دنیا نیز اگر خواهی زشت، کینه و عداوت و حسد از میان انسانها برچیده شود، زندگی مردم همچون زندگی بهشتیان خواهد شد و در امن و امان و اخوّت و برادری خواهند زیست.

نتیجه

از مجموع آنچه در آیات بالا- آمد آثار فوق العاده زیانبار حسد در زندگی فردی و اجتماعی و نکوهش شدید قرآن از آن روشن می شود، حسد

دست برادر را به خون برادر آغشته می کند و انسان را از مشاهده حق بازمی دارد، فضای جامعه را تیره و تاریک می کند، رشته های محبت را پاره می نماید و جهنم سوزانی در دنیا برای کسانی که به آن آلوده هستند، به وجود می آورد.

(۱) - حجر، ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۳

حسد در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نکوهش شدیدی از حسد شده به گونه ای که در باره کمتر صفتی از صفات رذیله چنین نکوهش دیده می شود، به عنوان نمونه کافی است که به چند حدیث زیر که گوشه کوچکی از آن احادیث است نظر بیافکنیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». (۱)

تعبیر بالا به خوبی نشان می دهد که آتش حسد می تواند تمام خرمین سعادت انسان و حسنات او را بسوزاند و زحمات یک عمر او را بر باد دهد به گونه ای که دست خالی از دنیا برود.

۲- همین معنی به صورت شدیدتری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است، می فرمایند: «أَنَّ الْحَسِيْدَ يَأْكُلُ الْإِيْمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». (۲)

آری صفت رذیله حسد نه تنها خرمین حسنات را می سوزاند که خرمین ایمان را نیز خاکستر می کند. شرح این سخن در تحلیل های آینده خواهد آمد.

۳- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الْحَسِيْدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ؛ حسد بدترین بیماری اخلاقی است». (۳)

طبق این حدیث هیچ بیماری اخلاقی بدتر از حسد نیست.

۴- از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «رَأْسُ الرَّذَائِلِ

الْحَسَدُ؛ سرچشمه صفات رذیله حسد است». (۴)

۵- و نیز از همان حضرت در یک تعبیر کنایی آمده است که فرمود: «لِلَّهِ دَرُّ الْحَسَدِ مَا أَعْدَلَهُ بَدَأَ بِصَاحِبِهِ فَكَتَلَهُ؛ آفرین بر حسد! چقدر عدالت پیشه است، نخست به سراغ

(۱)- المحجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۶، حدیث ۱ و ۲.

(۳)- غرر الحکم، شرح فارسی، جلد ۱، صفحه ۹۱.

(۴)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۴

صاحبش می رود و او را می کشد!» (۱)

۶- باز از همان حضرت نقل شده که فرمود: «تَمَرَةُ الْحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ میوه درخت حسد شقاوت دنیا و آخرت است!» (۲)

۷- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «أَفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛ آفت دین و ایمان (سه چیز است) حسد و خود بزرگ بینی و فخر فروشی». (۳)

۸- امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام با خدا مناجات می کرد چشمش به مردی افتاد که در سایه عرش الهی قرار داشت، عرض کرد: «يَا رَبِّ مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ أَظَلَّهُ عَرْشُكَ؟ خداوندا این کیست که عرش تو بر سر او سایه افکنده است؟!» فرمود: «يَا مُوسَى هَذَا مِمَّنْ لَمْ يَحْسُدْ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ ای موسی! این از کسانی است که نسبت به مردم در برابر آنچه خداوند از فضلش به آنها ارزانی داشته، حسد نورزیده». (۴)

۹- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «سِتَّةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ بِسِتِّتِهِ؛ شش گروهند که قبل از حساب الهی وارد آتش دوزخ می شوند به خاطر شش چیز!»

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ عرض

کردند ای رسول خدا! آنها کیانند؟

«قَالَ: الْمَمْرَأُ بِالْجُورِ، وَالْعَرَبُ بِالْعَصِيَّةِ، وَالِدَّهَائِقِينَ بِالْكَبْرِ، وَالتَّجَارُ بِالْخِيَانَةِ، وَ اَهْلُ الرُّسَيْتِاقِ بِالْجَهْلِ، وَ الْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ؛ زمامداران به خاطر ظلم و بیدادگری، عرب به خاطر تعصب، کدخدایان و خان‌ها به خاطر تکبر، تجار به خاطر خیانت به مردم، روستاییان به خاطر جهل و دانشمندان به خاطر حسد!» (۵)

به این ترتیب حسد در درجه اول بلای بزرگ برای دانشمندان است!

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می‌بریم (هر چند احادیث در این زمینه بسیار است) فرمود: «أَنَّه سَيُصِيبُ أُمَّتِي دَاءُ الْأَمَمِ! قَالُوا: وَ مَاذَا دَاءُ»

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۱۶؛ بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۴۱.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۶۸۵۷.

(۳)- المحجّجہ البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۷.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۵.

(۵)- المحجّجہ البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۵

الْأَمَمُ؟! قَالَ: الْأَشْرُ وَالْبَطْرُ وَ التَّكَاثُرُ وَ التَّنَافُسُ فِي الدُّنْيَا، وَ التَّبَاعُدُ وَ التَّحَاسُدُ حَتَّى يَكُونَ الْبَغْيُ، ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ!؛ به زودی بیماری (بزرگ) امتها، امت مرا فرامی‌گیرد! عرض کردند: بیماری (بزرگ) امتها چیست؟ فرمود: هوسرانی و عیاشی و فزون طلبی، مسابقه در دنیاپرستی، اختلاف و نفاق و حسد نسبت به یکدیگر و سرانجام به ظلم و ستم و سپس به هرج و مرج مبتلا می‌شوند! (۱)

چند مسئله مهم

اشاره

با روشن شدن دیدگاه قرآن مجید و روایات اسلامی در مورد این رذیله اخلاقی (حسد) و عمق فاجعه‌ای که از آن حاصل می‌شود، به سراغ چند نکته مهم که در این بحث باقی مانده است می‌رویم تا موضوع حسد از جوانب مختلف روشن گردد

و آنها عبارتند از:

۱- معنی و مفهوم حسد.

۲- انگیزه های حسد.

۳- نشانه ها و آثار حسد.

۴- پیامدهای فردی و اجتماعی حسد.

۵- طرق درمان و پیشگیری حسد.

۱- مفهوم «حسد» و تفاوت آن با «غبطه»

بزرگان علم اخلاق در تفسیر «حسد» چنین گفته اند: «حسد» که در فارسی از آن تعبیر به «رشک» می شود به معنی «آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد» بنابراین کار حسود یا ویرانگری است، یا آرزوی ویران شدن بنیان

(۱)- غرر الحکم شرح فارسی، جلد ۱، صفحه ۳۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۶

نعمتهایی است که خداوند به دیگران داده است، خواه آن سرمایه و نعمت به او منتقل شود یا نه!

بنابراین بدترین نوع حسد آن است که انسان نه فقط آرزوی زوال نعمت دیگران داشته باشد بلکه در مسیر آن گام بردارد، خواه از طریق ایجاد سوء ظن و بدبینی نسبت به محسود یعنی کسی که مورد حسد واقع شده است باشد یا از طریق ایجاد مانع در کار او و این نوع حسد حاکی از خباثت شدید درونی حسودان است.

مرحله ساده تر آن است که هدفش به چنگ آوردن آن نعمت است از طریق سلب کردن آن از دیگران گرچه این هم از رذایل و صفات زشت است، ولی به شدت نوع قبل نیست.

باز مرحله پایین تر آن است که تنها آرزوی سلب نعمت از دیگری کند بی آنکه کمترین سخنی بگوید و کوچکترین گامی در این راه بردارد.

این حالت هرگاه بی اختیار برای انسان پیدا شود- که گفته اند برای بسیاری پیدا می شود- گناهی بر او نیست، ولی اگر در

اختیار انسان باشد به طوری که از طریق مقدماتی حاصل شود و با مقدماتی از

میان برود، بی شک آن هم جزء رذایل اخلاقی است، ولی اینکه گناه دارد یا نه قابل تأمل است و این تأمل از آنجا ناشی می شود که آیا صفات زشت درونی هر چند اختیاری باشد مادام که در عمل انسان ظاهر نشود حرام است یا تنها یک انحطاط اخلاقی محسوب می شود؟

به هر حال نقطه مقابل حسد «غبطه» است و آن این است که انسان آرزو کند که نعمتی همانند دیگران یا بیشتر از آنها داشته باشد، بی آنکه آرزوی زوال نعمت کسی را داشته باشد.

ولی بعضی معتقدند که «غبطه» نیز نوعی حسد است و حتی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد نقل کرده اند. «۱»

اما روشن است که این سخن در صورتی است که حسد را به معنی وسیعی تفسیر کنیم

(۱) - به لسان العرب و التحقيق فی کلمات القرآن الحکیم مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۷

که مقایسه نعمت های خویش با دیگران را شامل شود که در واقع یک نزاع لفظی است و معروف همان است که در بالا گفته شد.

به هر حال حسد صفتی است مذموم و نکوهیده در حالی که «غبطه» نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده و مایه ترقی و پیشرفت است همان گونه که «طریحی» در «مجمع البحرین» ماده حسد آورده است.

در حدیثی از امام صادق صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبُطُ وَ لَا يَحْسُدُ، وَ الْمُتَمَنِّقُ يَحْسُدُ وَ لَا يَغْبُطُ؛ مؤمن غبطه می خورد، ولی حسد نمی ورزد، اما منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد». «۱»

۲- انگیزه های حسد

می دانیم بسیاری از صفات رذیله از یکدیگر سرچشمه می گیرند، یا به تعبیر دیگر تأثیر متقابل دارند. حسد نیز از

صفتی است که از صفات زشت دیگری ناشی می شود و خود نیز سرچشمه رذایل فراوانی است!

علمای اخلاق برای حسد سرچشمه های زیادی ذکر کرده اند: از جمله عداوت و کینه است که موجب می شود انسان آرزوی زوال نعمت از کسی که مورد عداوت اوست کند.

دیگر کبر و خودبرتربینی است، به همین جهت اگر ببیند دیگران مشمول نعمت های بیشتری شده اند آرزو دارد بلکه تلاش می کند که نعمت آنان زایل گردد تا برتری او را نسبت به دیگران به خطر نیفکند!

سوّم حبّ ریاست است که سبب می شود آرزوی زوال نعمت دیگران کند، تا بتواند بر آنها حکومت نماید؛ زیرا اگر امکانات او از نظر مال و ثروت و قدرت او بیش از دیگران نباشد پایه های ریاست او سست می شود.

(۱) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷، حدیث ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۸

چهارم از اسباب حسد ترس از نرسیدن به مقاصد مورد نظر است، چرا که گاه انسان تصوّر می کند نعمت های الهی محدود است اگر دیگران به آن دست یابند امکان رسیدن او را به آن نعمت ها کم می کنند.

پنجمین سبب احساس حقارت و خود کم بینی است، افرادی که در خود لیاقت رسیدن به مقامات والایی را نمی بینند و از این نظر گرفتار عقده حقارتند آرزو می کنند دیگران هم به جایی نرسند تا همانند یکدیگر شوند!

ششمین اسباب حسد بخل و خباثت نفس است؛ زیرا بخیل نه تنها حاضر نیست از نعمت های خود در اختیار دیگران بگذارد بلکه از رسیدن دیگران به نعمت های الهی نیز بخل می ورزد و ناراحت می شود، آری تنگ نظری، کوته بینی و رذالت طبع آدمی را به حسد می کشاند و گاه می شود که همه این امور ششگانه دست

به دست هم می دهند و گاه دو یا سه منشأ به هم ضمیمه می شوند و به همان نسبت، خطر حسد فزونی می یابد.

ولی فراتر از اینها حسد ریشه هایی در عقاید انسان نیز دارد، کسی که ایمان به قدرت خدا و لطف و عنایت او و حکمت و تدبیر و عدالتش دارد چگونه می تواند حسد بورزد؟

شخص حسود با زبان حال دارد به خداوند اعتراض می کند که چرا فلان نعمت را به فلان کس دادی؟! این چه حکمتی است و چه عدالتی؟! چرا به من نمی دهی؟! و نیز به زبان حال می گوید: هرگاه خدا به دیگری نعمتی دهد ممکن است از دادن مثل آن به من الْعِيَاذُ بِاللَّهِ عاجز باشد پس چه بهتر که نعمت از او سلب گردد تا به من برسد!

بنابراین حسودان در واقع گرفتار نوعی تزلزل در پایه های ایمان به توحید افعالی پروردگار و حکمت و قدرت او هستند، چه اینکه انسانی که به این اصول مؤمن باشد می داند تقسیم نعمت ها از سوی خداوند حسابی دارد و بر طبق حکمتی است و نیز می داند خداوند توانایی دارد که بیشتر و بهتر به او ببخشد، هرگاه آنها را شایسته نعمت بداند، پس باید کسب شایستگی کند.

به همین دلیل در حدیثی از زکریا (پیامبر بزرگ الهی) آمده است که خداوند

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۹

می فرماید: «الْحَاسِدُ عَدُوٌّ لِنِعْمَتِي، مُتَسَخِّطٌ لِقَضَائِي، غَيْرُ رَاضٍ لِقِسْمَتِي الَّتِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي؛ حسود دشمن نعمت من است، او خشمگین در برابر قضا و تقدیر من و ناراضی از قسمتی است که در میان بندگانم کرده ام!» «۱»

شبهه همین معنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرماید: خداوند

به موسی بن عمران فرمود: «لَا تَحْسِدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي، وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكِ، وَلَا تَتَّبِعْهُ نَفْسِيكَ، فَإِنَّ الْحَابِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي، ضَاؤٌ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَيْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي!» ای موسی! هرگز در مورد آنچه به مردم از فضلم عطا کرده ام حسد موز و چشم به آنها ندوز و آنها را در دل پیگیری نکن (و بر این امور خرده مگیر)؛ زیرا حسود نسبت به نعمت های من خشمگین و مخالف تقسیمی است که در میان بندگانم کرده ام، هر کس چنین باشد نه من از اویم و نه او از من است! (۲)

کوتاه سخن اینکه حسود در واقع پایه های اعتقادی محکمی ندارد و گرنه می دانست حسدورزی نوعی انحراف از توحید است.

شاعر عرب در همین زمینه می گوید:

الا قل لمن كان لي حاسداً تدرى علي من اسأت الادب؟!

اسأت علي الله في فعله اذا انت لم ترض لي ما وهب!

«به حسود من بگو آیا می دانی نسبت به چه کسی اسائه ادب می کنی؟ تو بی ادبی در برابر خداوند نسبت به کارش داری، هرگاه راضی به بخشش خدا در باره من نشوی!» (۳)

۳- نشانه های حسد

این صفت رذیله مانند بسیاری از صفات دیگر گاه آشکار و صریح است و گاه مخفی و در حال کمون، به همین دلیل باید از آثاری که بزرگان علم اخلاق و روانکاوان برای

(۱) - المحجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۶.

(۲) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷.

(۳) - سفینه البحار، ماده حسد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۰

آن ذکر کرده اند یا به تجربه دریافته ایم، آن را در مراحل اولیه باید شناخت و پیش از آنکه در وجود انسان ریشه بدواند

و مستحکم گردد به درمان آن پرداخت.

از جمله نشانه هایی که برای آن ذکر شده امور زیر است:

۱- هنگامی که می شنود نعمتی به دیگری رسیده است، غمگین و ناراحت می شود، هر چند آثاری از خود بروز ندهد.

۲- گاه از این مرحله فراتر می رود و زبان به غیبت و عیبجویی می گشاید.

۳- گاه از این هم فراتر می رود و به دشمنی و عداوت و کارشکنی برمی خیزد!

۴- گاه تنها به بی اعتنایی و بی مهری و یا قطع رابطه از شخصی که مورد حسد او قرار گرفته قناعت می کند، سعی دارد او را نبیند و سخنی از او نشنود و اگر سخنی درباره او بگویند سعی می کند با ورود در مطالب دیگر گوینده را از ادامه سخن بازدارد، یا اگر مجبور به بیان مطلبی در باره او شود سعی می کند صفات برجسته او را پنهان سازد و یا نسبت به آن سکوت کند.

هر یک از این امور می تواند نشانه ای از بروز رذیله حسد باشد.

در احادیثی که در منابع اهل عصمت علیهم السلام برای ما نقل شده است اشارات روشنی به این معنی دیده می شود، از جمله در کلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «يَكْفِيكَ مِنَ الْحَاسِدِ أَنَّهُ يَعْتَمُّ فِي وَقْتِ سُرُورِكَ؛ برای شناخت حسود همین بس که او غمگین شود در حالی که تو شادمان هستی!» (۱)

به عکس هنگامی که زیانی به انسان برسد، شخص حسود خوشحال می شود، همان گونه که در آیه ۵۰ سوره توبه می خوانیم: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسِينَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ؛ هر گاه نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند و اگر مصیبتی

به تو رسد می گویند: ما قبلاً پیش بینی چنین مطلبی را می کردیم و تصمیم لازم را گرفتیم و باز می گردند در حالی که خوشحالند!»!

(۱) - سفینه البحار، ماده حسد (این احتمال در تفسیر روایت نیز داده شده که این مجازات برای حسود بس که او غمگین می شود در حالی که تو شادمان هستی).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۱

آیات متعدّد دیگری نیز اشاره به همین گونه عکس العمل ها از سوی کافران حسود دارد از جمله آیه ای است که در آغاز بحث گذشت که کافران به مواهبی که از سوی خداوند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده بود حسد می ورزیدند.

در روایات اسلامی نیز اشارات مکرّری به همین مسئله دیده می شود که حسودان همیشه از زوال نعمت محسود خوشحال می شوند و از موفقیت او ناراحت، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْحَاسِدُ يَفْرَحُ بِالشُّرُورِ وَيَغْتَمُّ بِالشُّرُورِ؛ حسود از شرور و بدی ها خوشحال می شود و از سرور و خوشحالی دیگران غمگین می گردد!» (۱)

۴- پیامدها و آثار سوء حسد

حسد آثار بسیار زیانباری از نظر فردی و اجتماعی و مادی و معنوی به بار می آورد و کمتر صفتی از صفات رذیله است که این همه پیامدهای سوء داشته باشد، مهمترین آنها آثار زیر است:

نخست اینکه حسود دائماً ناراحت است و همین امر سبب بیماری جسمی و روانی او می شود، هر اندازه دیگران صاحب موفقیت بیشتر و نعمت های فزون تر گردند او به همان اندازه ناراحت می شود تا آنجا که گاه خواب و آرامش و استراحت را به کلی از دست می دهد و بیمار و رنجور و نحیف و ضعیف می شود، در حالی که امکانات خوبی دارد و اگر این رذیله

را از خود دور می ساخت برای خودش زندگی آبرومند و مرفه‌ی داشت.

در احادیث فراوانی به این نکته اشاره شده و معصومین علیهم السلام نسبت به آن هشدار داده اند، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اَسْوَأُ النَّاسِ عَيْشًا الْعَسُودُ!» بدترین مردم از نظر (آرامش در) زندگی حسود است! «۲»

همین معنی در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام به صورت فشرده تری نقل شده که

(۱) - غرر الحکم، ۱۴۷۴.

(۲) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰ و ۳۰۱؛ شرح غرر الحکم، ۲۹۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۲

فرمود: «لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ؛ حسود راحتی ندارد!» «۱»

در تعبیر دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ؛ حسد بدترین بیماریهاست!» «۲»

و در تعبیر دیگری آمده است: «الْعَجَبُ لِعَفْلِهِ الْحَسَادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ؛ تعجب می کنم چگونه حسودان برای سلامتی جسم خود ارزش قائل نیستند و از آن غافلند!» «۳»

این سخن را با حدیث دیگری از آن حضرت به پایان می بریم، هر چند احادیث در این زمینه بسیار است، فرمود: «الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضَرَّةً وَ غَيْظًا، يُوهِنُ قَلْبَكَ، وَ يَمْرُضُ جِسْمَكَ؛ حسد جز زیان و خشم چیزی در وجود انسان ایجاد نمی کند، حسد سبب می شود که قلب انسان ناتوان و جسم او بیمار گردد!» «۴»

دیگر اینکه زیانهای معنوی حسد از زیانهای مادی و جسمانی آن به مراتب بیشتر است، زیرا حسد ریشه های ایمان را می خورد و نابود می کند و انسان را نسبت به عدل و حکمت الهی بدبین می سازد، چرا که حسود در اعماق قلبش به بخشنده نعمت ها یعنی خداوند بزرگ معترض است!

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَاتُحَاسِدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا

تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ نسبت به یکدیگر حسد نورزید، چرا که حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد!»^(۵)

همین معنی از بنیانگذار اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از فرزند گرامیش امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی آورده است از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛ آفت دین و ایمان، حسد و خودبرتربینی و فخر فروشی است!»^(۶)

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶.

(۲) - شرح غرر الحکم، ۳۳۱.

(۳) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶.

(۴) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶.

(۵) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰؛ شرح غرر الحکم، ۱۰۳۷۶.

(۶) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۳

از همان امام بزرگوار علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغِيظُ وَ لَا يَحْسُدُ، وَ الْمُتَافِقُ يَحْسُدُ وَ لَا يَغِيظُ؛ مؤمن غبطه می خورد (و تمنای نعمت هایی شبیه دیگران می کند ولی) حسد نمی ورزد، در حالی که منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد!»^(۱)

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که حسد با روح ایمان سازگار نیست و هماهنگ با نفاق است.

در بحث های گذشته نیز در حدیث قدسی خواندیم که خداوند به موسی بن عمران فرمود: «از حسد پرهیز که حسود نسبت به نعمت های من خشمگین است و با قسمت من در میان بندگانم مخالف می باشد!»

سومین اثر زیانبار دیگر حسد این است که حجاب ضخیمی در برابر معرفت و شناخت حقایق می افکند، چرا که حسود نمی تواند نقطه های قوت محسود را ببیند هر چند استاد و مربی و بزرگ او باشد، بلکه دائماً چشم او در پی جستجو

برای نقاط ضعف است و ای بسا به خاطر حسد، خوبی را بدی و نقاط قوت را ضعف پندارد و از آنها دوری کند. به همین دلیل از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْحَسَدُ جَبَسُ الرُّوحِ؛ حسد روح انسان را زندانی می کند و از درک حقایق باز می دارد». (۲)

چهارمین اثر زیانبار حسد این است که انسان دوستان خود را از دست می دهد، زیرا هر کس دارای نعمتی است که حیثاً دیگری ندارد و اگر انسان دارای صفت رذیله حسد باشد طبعاً نسبت به همه مردم حسد می ورزد و همین امر سبب می شود که افراد از او دوری کنند و پیوندهای محبت میان او و دیگران گسسته شود.

شاهد این سخن کلام پرباری است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْحَسُودُ لَأُخْلَعَ لَهُ؛ حسود، دوستی ندارد». (۳)

پنجمین اثر سوء حسد آن است که انسان را از رسیدن به مقامات والا- بازمی دارد به گونه ای که شخص حسود هرگز نمی تواند از مدیریت بالایی در جامعه برخوردار شود

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷.

(۲)- شرح غرر الحکم، حدیث ۳۷۱.

(۳)- شرح غرر الحکم، ۸۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۴

چرا که حسد، دیگران را از گرد او پراکنده می کند و کسی که دارای قوه دافعه است هرگز به بزرگی نمی رسد.

شاهد این سخن گفتار دیگری از علی علیه السلام است که فرمود: «الْحَسُودُ لَمَّا يَسُودُ؛ حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی رسد». (۱)

ششمین اثر بسیار منفی حسد آلوده شدن به انواع گناهان دیگر است، زیرا حسود برای رسیدن به مقصد خود یعنی زایل کردن نعمت از دیگران، به انواع گناهان مانند ظلم و غیبت و تهمت و دروغ و

سعایت و غیر آن متوسّل می شود و تمام نیروی خود را به کار می گیرد تا محسود را به زمین زند لذا از هر وسیله نامشروعی برای وصول به این مقصد نامشروع کمک می گیرد.

باز شاهد این سخن، کلام نورانی دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرمود:

«الْحَسُودُ كَثِيرُ الْحَسْرَاتِ، وَ مُتَضَاعَفُ السَّيِّئَاتِ؛ حَسُودٌ بَسِيْرٌ حَسْرَتٍ وَ اَنْدُوهُ دَارِدٌ وَ كِنَاهَانِشْ پِيُوْسْتَهْ اَفْرُوْدَهْ مِي شُوْد.»! «۲»

هفتمین بدبختی حسود این است که پیش از آنکه به «محسود» زیان برساند به خودش ضرر می زند، چرا که قبل از هر چیز خودش را گرفتار ناراحتی روح و جسم و عذاب دنیا و عقبی می سازد.

در احادیث اسلامی به این حقیقت اشاره شده، امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«الْحَاسِدُ مُضَرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ اَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ، كَاَيْلِيْسِ اُوْرَثَ بِحَسَدِهِ بِنَفْسِهِ اللَّعْنَةُ، وَ لَا دَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْاَجْتِبَاءُ وَ الْهُدَى ...؛ حسود پیش از آنچه می تواند به «محسود» ضرر برساند به خویشتن زیان می رساند، مانند ابلیس که با حسدش لعنت برای خود آفرید و برای آدم برگزیدگی و هدایت.» «۳»

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۱۰۱۷.

(۲) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۱؛ شرح غرر الحکم، ۱۵۲۰.

(۳) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۵

۵- مراتب حسد

بزرگان علم اخلاق برای «حسد» مراحل مختلفی ذکر کرده اند از جمله دو مرحله کاملاً متمایز زیر:

۱- وجود حسد در درون دل و در اعماق روح، به گونه ای که انسان آن را کنترل کند و اثرش در گفتار و رفتار او ظاهر نگردد.

۲- وجود حسد در درون به گونه ای که از کنترل او خارج شود و با سخنان و اعمال شیطانی بروز کند و برای انتقام گیری از محسود و زوال

نعمت او تلاش کند.

از بعضی روایات استفاده می شود که همه (یا غالب) مردم رگه های حسد در درون جانشان وجود دارد، ولی تا آن را در گفتار و رفتار خود ظاهر نکنند، گناهی بر آنان نوشته نمی شود!

از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَنْجُو مِنْهُنَّ أَحَدٌ: الظَّنُّ، وَ الطَّيْرَةُ، وَ الْحَسَدُ، وَ سَاخِرِدْتُكُمْ بِالْمُخْرَجِ مِنْ ذَلِكَ، إِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقِّقْ، وَ إِذَا تَطَيَّرْتَ فَامْضِ، وَ إِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبِغْ؛ سه چیز است که هیچ کس از آن رهایی نمی یابد:

گمان بد، فال بد و حسد و من راه نجات از آنها را برای شما بازگو می کنم، هنگامی که گمان بد در باره کسی بردی، ترتیب اثر به آن نده و هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و به کار خود ادامه بده و هنگامی که به کسی حسد پیدا کردی ستم مکن (و در گفتار و اعمال با حسد هماهنگ مشو)!! «۱»

در حدیث دیگری آمده است: «قَالَ مَنْ يَنْجُو مِنْهُنَّ؛ کمتر کسی از این سه صفت نجات می یابد!!» «۲»

از این تعبیر استفاده می شود که این حکم عمومی نیست و انبیا و اولیا را شامل نمی شود، چرا که اگر آنها در ظاهر و باطن از حسد پاک نشوند هرگز به آن مقامات والای روحانی و معنوی نمی رسند، به همین دلیل حدیثی را که می گوید: «هیچ کس از حسد خالی نیست حتی انبیا» به عنوان محسود واقع شدن تفسیر کرده اند، یعنی حسودان

(۱) محبّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵.

(۲) همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۶

در برابر همه کس حتی پیامبران الهی ظاهر می شوند که نسبت به مقامات آنها حسد

به هر حال، در اینکه صفت حسد از رذایل اخلاقی است خواه به مرحله ظهور و بروز برسد یا نه شکی نیست، سخن در این است که آیا اگر به مرحله ظهور و بروز نرسد گناه و عقوبتی بر آن نوشته می شود یا نه؟ ظاهراً دلیلی بر گناه بودن آن در مرحله عدم ظهور و بروز نداریم، هر چند صفت نکوهیده ای است.

ولی مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» در این زمینه می گوید: «هر گاه حسد آدمی را به افعال و گفتار ناپسند و آدار کند تا زبان به غیبت و بدگویی بگشاید و ... گناه کرده، همچنین اگر از اظهار و ابراز آن خویشتن داری نماید و از رفتار و گفتاری که دلالت بر حسد نماید پرهیز کند، ولی در باطن زوال نعمت محسود را طالب و به درد و رنج او راغب باشد و از این نظر احساس ناراحتی نکند و بر خود خشمگین نباشد باز گناه کرده است.» (۱)

ولی ظاهراً دلیلی بر حرام بودن قسم دوّم وجود ندارد.

به این ترتیب مرحله عدم ظهور و بروز باز دو حالت دارد: حالتی که صاحبش از وجود آن ناراحت نباشد و در رفع آن نکوشد بلکه در درون با آن هماهنگ گردد و حالتی که چنین نباشد، گناه بودن حالت اول بعید به نظر نمی رسد هر چند دلیل قاطعی بر آن نداریم.

۶- درمان حسد

همان گونه که از بحث های پیشین استفاده شد «حسد» از بیماری های خطرناک اخلاقی است که اگر انسان به درمان آن نپردازد دین و دنیای او را تباه می کند.

درمان این بیماری اخلاقی مانند درمان صفات رذیله دیگر است که بر دو اساس استوار می باشد.

(۱) معراج السعاده، صفحه ۴۲۹.

۱- طرق علمی.

۲- طرق عملی.

در قسمت «علمی» شخص حسود باید روی دو چیز مطالعه و دقت کند یکی پیامدها و آثار ویرانگر حسد از نظر روح و جسم و دیگر ریشه ها و انگیزه های پیدایش حسد.

همان گونه که شخص معتاد به یک اعتیاد خطرناک، مانند اعتیاد به هروئین، باید سرانجام کار معتادان را بررسی کند و ببیند آنها چگونه سلامت و تندرستی خود را از دست داده و زن و فرزند و حیثیت اجتماعی آنها بر باد می رود و با دردناک ترین وضعی در جوانی جان می سپارند و نه تنها کسی از مرگ آنها ناراحت نمی شود بلکه مرگ او را سعادت برای خانواده و فامیل و دوستانش می شمرند! همین طور «حسود» باید بیندیشد که این بیماری اخلاقی به زودی جسم او را بیمار می کند، مانند خوره روح او را می پوساند و می خورد و از بین می برد، خواب و آرامش را از او سلب می کند و هاله ای از غم و اندوه همیشه اطراف قلب او را گرفته است و از آن بدتر اینکه مطرود در گاه خدا می شود و به سرنوشتی همچون ابلیس و قابیل گرفتار می آید و تازه با همه اینها نیز نمی تواند به مقصود خود یعنی زوال نعمت محسود برسد!

بی شک مرور بر این آثار و پیامدها و بررسی مکرر احادیث نابی که در این زمینه آمده و در بخشهای گذشته به آن اشاره شد، تأثیر بسیار مثبتی در درمان این بیماری اخلاقی دارد.

«حسود» باید بیندیشد، اگر مواد مخدر سلامت روح و جسم را بر هم می زند و مرگ زودرس و رقت بار را به استقبال او می فرستد، او نیز علاوه بر بیماری های جسمی و

روانی، آخرت خود را هم از دست می دهد، چرا که عملاً به حکمت خدا اعتراض می کند و در پرتگاه شرک و کفر سقوط می نماید، اینها از یک سو.

از سوی دیگر در باره انگیزه های حسد باید بیندیشد و ریشه های آن را یکی پس از دیگری قطع نماید، اگر دوستان ناباب و وسوسه های آنها او را به این وادی کشانده است با آنها قطع رابطه کند و هرگاه تنگ نظری و بخل سرچشمه این رذیله اخلاقی شده، به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۸

مداوای آنها برخیزد، اگر ضعف ایمان و عدم آشنایی به توحید افعالی خداوند او را در این گرداب پرتاب کرده است به تقویت مبانی ایمان و توحید پردازد و هرگاه ناآگاهی از استعدادهای خویش و ظرفیت هایی که برای ترقی و پیشرفت در وجود اوست، او را گرفتار عقده حقارت و به دنبال آن حسد نموده است به درمان آن رو آورد و در سایه توکل به خدا و اعتماد به نفس، عقده حقارت را بگشاید و رذیله حسد را از خود دور سازد.

چه بهتر اینکه «حسود» عصاره و خلاصه ای از این امور را در صفحه یا صفحاتی بنویسد و هر چند روز یک بار بر آن مرور کند و حتی با صدای بلند آن را برای خودش در تنهایی جمله جمله بخواند و پیرامون آن بیندیشد و مخصوصاً روی روایاتی که در این زمینه از معصومین علیهم السلام رسیده و در بحث های گذشته به آن اشاره شد تکیه کند، بی شک هر حسودی این برنامه را به طور جدی دنبال کند در مدت کوتاهی نتیجه خواهد گرفت، روح و جسم خود را تدریجاً از شرّ

حسد رهایی می بخشد و افق های روشنی از سلامت و سعادت در برابر او نمایان می گردد.

مخصوصاً «حسود» باید روی این نکته کاملاً فکر کند که اگر وقت و نیرویی را که او برای زوال نعمت از محسود به کار می گیرد صرف پیشرفت خودش کند چه بسا از او جلو بیفتد.

به تعبیر دیگر باید انگیزه های حسد را به انگیزه های غبطه تبدیل کند و نیروهای ویرانگر را به نیروهای سازنده مبدل سازد.

این معنی در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «اخْتَرِسُوا مِنْ سُورَةِ الْجَمَدِ وَالْحَقْدِ وَالْغَضَبِ وَالْحَسَدِ وَاعْدُوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عِدَّةً تُجَاهِدُونَ بِهَا مِنَ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَ مَنَعَ الرَّذِيلَةَ وَ طَلَبِ الْفَضِيلَةِ؛ خود را از شدت بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هر یک از این امور وسیله ای آماده سازید، از جمله تفکر در عواقب سوء این صفات رذیله و راه درمان و طلب فضیلت از این طریق!» (۱)

(۱) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۶۸۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۹

امّا از نظر «عملی»، می دانیم: تکرار یک عمل تدریجاً تبدیل به یک عادت می شود و ادامه عادت تبدیل به ملکه و صفت درونی می گردد، اگر حسود به جای اینکه برای در هم شکستن اعتبار و شخصیت فردی که مورد حسدش قرار گرفته به تقویت موقعیت خود پردازد، به جای غیبت و مذمتش او را به خاطر صفات خویش مدح و ستایش کند و به جای تلاش در تخریب زندگی مادی او خود را آماده اعانت و همکاری با او نماید، تا می تواند از او سخن بگوید، تا ممکن

است نسبت به او محبت کند و تا آنجا که در اختیار اوست خیر و سعادت او را بطلبد و به دیگران نیز همین امور را توصیه کند، به یقین تکرار این کارها تدریجاً آثار رذیله حسد را از روح او می شوید و نقطه مقابل آن که «نصح» و «خیرخواهی» است با یک دنیا نور و صفا و روحانیت جانشین آن می گردد.

علمای اخلاق به افراد ترسو برای از میان بردن این رذیله اخلاقی توصیه می کنند که در میدان هایی که ورود در آن شجاعت فراوان می خواهد گام بگذارند و این کار را بر خود تحمیل کنند تا تدریجاً ترس آنها بریزد و شجاعت به صورت عادت و حالت در آید و سپس ملکه گردد.

همین گونه حسود باید با استفاده از ضد آن به درمان پردازد که درمان هر بیماری دارویی است که از ضد آن تشکیل یافته است!

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِذَا حَسَدْتَ فَلَاتَبِعْ؛ هنگامی که نسبت به کسی حسد پیدا کردی بر طبق آن عمل نکن و بر او ستمی روا مدار.» (۱)

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان آمده است که فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَأَيْشٍ يَتَعَمَلُ حَسَدَهُ؛ مؤمن حسد خود را به کار نمی گیرد.» (۲)

از جمله اموری که در درمان حسد بسیار مؤثر است راضی به رضای حق بودن و تسلیم در برابر اراده او شدن و قانع به زندگی خویش گشتن است، در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: «مَنْ رَضِيَ بِحَالِهِ لَمْ يَغْتَوِرْهُ الْحَسَدُ؛ کسی که به آنچه دارد راضی باشد حسد دامان او را نمی گیرد.» (۳)

(۱) - تحف العقول، صفحه ۵۰.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۳.

حدیث ۱۲؛ کافی، جلد ۸، صفحه ۱۰۸.

(۳) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۶۸۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۱۷۹

۷- نصیح و خیرخواهی

نقطه مقابل حسد، «نصح» و خیرخواهی است، به این معنی که نه تنها انسان خواهان زوال نعمت از دیگران نباشد بلکه طالب بقای نعمت و افزون شدن آن برای همه نیکان و پاکان گردد، یا به تعبیری دیگر آنچه از خیر و خوبی و سعادت معنوی و مادی برای خویش می خواهد برای دیگران نیز بطلبد و این یکی از فضایل معروف است که در آیات قرآن و روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

پیامبران الهی خیرخواهان امت ها بودند و یکی از صفات بارز آنها همین موضوع بود. قرآن مجید از زبان «نوح» شیخ الانبیا چنین نقل می کند که به قوم خود فرمود:

«ابْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ اَنْصَحُ لَكُمْ وَ اعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی (از لطف و مرحمت و عنایت) می دانم که شما نمی دانید.» (۱)

در اینجا بعد از مسئله ابلاغ رسالت سخن از نصح و خیرخواهی امت به میان آمده که نقطه مقابل حسد و بخل و خیانت است.

همین معنی با تفاوت مختصری در مورد پیامبر بزرگ خدا هود علیه السلام آمده است آنجا که می گوید: «ابْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ اَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ اَمِينٌ؛ رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم.» (۲)

همین معنی درباره حضرت صالح (اعراف، ۷۹) و حضرت شعیب (اعراف، ۹۳) وارد شده است.

بدیهی است خیرخواهی منحصر به این چهار بزرگوار نبوده بلکه همه انبیای الهی و

اولیا معصومین این ویژگی را داشتند و پیروان راستین آنان نیز باید خیرخواه دیگران باشند، نه حسود باشند و نه بخیل.

در حدیث پر معنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که درباره مردی از طایفه انصار شهادت داد که او از اهل بهشت است، هنگامی که درباره زندگی این مرد بهشتی

(۱) - اعراف، ۶۲.

(۲) - همان، ۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۱

تحقیق کردند عبادت زیادی در او مشاهده نکردند، بلکه دیدند شب هنگام که به بستر استراحت می رود یاد خدا می کند و سپس به خواب می رود تا موقع نماز صبح، مشاهده این وضع موجب سؤال از خودش شد، او در جواب گفت: «مَا هُوَ إِلَّا مَا تَرَوْنَ غَيْرَ أَنِّي لَأَجِدُ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ فِي نَفْسِي غِشًّا وَ لَأَحْسَدُ عَلَىٰ خَيْرِ أَعْطَاهُ اللَّهُ آيَةً؛ وضع من همان است که دیدید، ولی من نسبت به هیچ کس از مسلمانان که خدا نعمتی به او بخشیده در دل خود نه خیانتی می بینم و نه حسدی (بلکه من خیرخواه همه هستم و از نعمت های آنها خوشحالم)»! (۱)

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر اکرم فرمود: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ امْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ؛ بلند مقام ترین مردم در پیشگاه خداوند در قیامت کسی است که از همه بیشتر تلاش در خیرخواهی مردم کرده است.» (۲)

در روایت دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله میزان و معیاری برای خیرخواهی بیان شده و آن این است که از منافع دیگران به اندازه منافع خویش دفاع کند فرمود: «لِيُنْصَحَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ إِخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ؛ باید هر کدام از شما نسبت به برادر

مؤمن خود خیرخواه باشد به همان اندازه که نسبت به خویش خیرخواه است!» (۳)

واژه «نصح» و «نصیحت» گرچه در زبان روزمره فارسی ما معمولاً به معنی اندرز به کار می رود ولی در لغت عرب چنین نیست، بلکه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «نصح و نصیحت» هر کار و هر سخنی است که در آن مصلحت دیگری باشد و این واژه در اصل به معنی خلوص و اخلاص است. به همین دلیل غسل خالص را «نصح» می گویند، کار خیط را هم نصح می نامند به خاطر اصلاح کردن پارچه ای که به او داده شده است و از آنجا که شخص خیرخواه از روی خلوص و اخلاص در اصلاح کار دیگران می کوشد، واژه نصح و نصیحت در باره او به کار می رود و اصولاً هر چیزی که خالص و صاف باشد خواه در سخن یا عمل و در امور

(۱) - محبّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵.

(۲) - اصول کافی، صفحه ۲۸، حدیث ۵ و ۴.

(۳) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۲

مادی یا معنوی، واژه «نصح» بر آن اطلاق می شود.

بنابراین هنگامی که در بحث های اخلاقی سخن از نصیحت به میان می آید مقصود ترک هر گونه حسد، کینه، بخل و خیانت است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۳

۷

غرور و خودبینی

اشاره

یکی از رذایل اخلاقی که نه تنها در میان علمای اخلاق معروف و مشهور است بلکه در میان توده های مردم نیز از جمله صفات زشت شناخته شده می باشد «غرور» است. این صفت رذیله موجب از خود بیگانگی و جهل نسبت به خویش و دیگران و فراموش کردن موقعیت فردی و اجتماعی خود و غوطه ور شدن در جهل و بی خبری

است.

غرور انسان را از خدا دور می کند و به شیطان نزدیک می سازد، واقعیت ها را در نظر او دگرگون می کند و همین امر سبب خسارت های شدید مادی و معنوی می گردد.

افراد مغرور همیشه در جامعه منفورند و به خاطر توقع نامحدودشان گرفتار انزوای اجتماعی می شوند.

غرور سرچشمه صفات رذیله دیگری مانند خودبرتربینی و تکبر و عجب و خودپسندی و ترک تواضع و کینه و حسد نسبت به دیگران و تحقیر آنها می شود.

می دانیم یکی از عوامل اصلی رانده شدن شیطان از درگاه خدا «غرور» او بود و یکی از علل عدم تسلیم بسیاری از اقوام پیشین در برابر دعوت انبیا وجود همین صفت نکوهیده در وجود آنان بود.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۴

فرعونها و نمرودها به خاطر غرورشان از خدا دور شدند و به سرنوشت شومی که عبرت برای همگان شد گرفتار گشتند.

«غرور» گاه در یک فرد پیدا می شود و گاه قوم و ملت یا نژادی در چنگال این رذیله اخلاقی گرفتار می شوند و بی شک قسم دوم خطرناک تر است؛ زیرا گاه کشور یا دنیایی را به آتش می کشد و نمونه آن جنگ جهانی اول و دوم بود که حد اقل یکی از علل عمده آن غرور و نژادپرستی آلمانی ها بود.

با این اشاره، نخست به سراغ تفسیر واژه «غرور» در منابع لغت و کتب علمای اخلاق و سپس به سراغ آیات و روایات و تفسیر و تحلیل آنها می رویم و به دنبال آن از اسباب غرور، آثار و پیامدها و راه درمان آن سخن می گوئیم.

۱- مفهوم غرور

اشاره

این واژه به طور وسیعی در کلمات عرب مخصوصاً در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به کار رفته و در گفتگوهای روزمره فارسی

زبانان نیز کم و بیش در همان معانی اصلی یا لوازم آن به کار می رود.

«راغب» در کتاب «مفردات» واژه «غرور» (به فتح غین که معنی وصفی دارد) را به معنی هر چیزی که انسان را می فریبد و در غفلت فرومی برد خواه مال و مقام باشد یا شهوت و شیطان تفسیر می کند.

در «صحاح اللغه» «غرور» به معنی اموری که انسان را غافل می سازد و می فریبد (خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام یا علم و دانش و غیر آن) تفسیر شده است.

بعضی از ارباب لغت - به گفته «طریحی» در «مجمع البحرین» گفته اند: «غرور چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی دارد ولی باطنش ناخوشایند و مجهول و تاریک است».

در کتاب «التحقیق فی کلمات قرآن الکریم» بعد از نقل کلمات ارباب لغت چنین آمده

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۵

است: «ریشه اصلی این واژه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان و شکست و ... می باشد».

در «المحججه البیضاء فی تهذیب الاحیاء» که از بهترین کتب اخلاق محسوب می شود و تکمیل و تهذیبی است برای «احیاء العلوم» «غزالی» چنین می خوانیم: «غرور عبارت است از دلخوش بودن به چیزی که موافق هوای نفس و تمایل طبع انسانی است و ناشی از اشتباه انسان یا فریب شیطان است و هر کس گمان کند آدم خوبی است (و نقطه ضعفی ندارد) خواه از نظر مادی یا معنوی باشد و این اعتقاد از پندار باطلی سرچشمه بگیرد آدم شروری است و غالب مردم خود را آدم خوبی می دانند در حالی که

در اشتباهند بنابراین اکثر مردم شرورند، هر چند شکل غرور آنها و درجه آن متفاوت است.» (۱)

در تفسیر نمونه در معنی این واژه چنین آمده است: «غرور» بر وزن (جسور) صیغه مبالغه به معنی موجود فوق العاده فریبنده است و شیطان را از این رو «غرور» می گویند که انسان را با وسوسه های خود فریب می دهد و غافل می سازد و در حقیقت بیان مصداق واضح آن است و گرنه هر انسان یا کتاب فریبنده، هر مقام وسوسه گر و هر موجودی که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع «غرور» داخل است.

غرور در قرآن مجید

این واژه در قرآن مجید کراراً به کار رفته و در آیات دیگری گرچه این واژه دیده نمی شود ولی مفهوم و محتوای آن را در بر دارد، در آیات زیر دقت کنید:

۱- ... قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (سوره اعراف، آیه ۱۲)

۲- فَصَالَ الْمَلَمَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ اَلْمَا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرِيكَ اَتَّبَعَكَ اَلَّا الَّذِينَ هُمْ اَرَادَلْنَا بَادِيَ الرُّؤْيِ وَ مَا تَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ... قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُنتَ جِدَالَنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنتَ مِنَ

(۱) جلد ۶، صفحه ۲۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۶

الصَّادِقِينَ (سوره هود، آیات ۳۲ و ۲۷)

۳- قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَ اَنَا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (سوره هود، آیه ۹۱)

۴- وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ اَلْاَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اَفَلَا تُبْصِرُونَ* اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَآيَكَادُ يُبِينُ (سوره

۵- ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (سوره آل عمران، آیه ۲۴)

۶- فَعَقَرُوا النَّاقَةَ فَعَتَا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (سوره اعراف، آیه ۷۷)

۷- يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (سوره حدید، آیه ۱۴)

۸- هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ* يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَمَّا يَعْلَمُونَ (سوره منافقون، آیات ۷ و ۸)

۹- فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (سوره فجر، آیه ۱۵)

۱۰- اِم يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ* سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلُّونَ الدُّبُرُ (سوره قمر، آیات ۴۴ و ۴۵)

۱۱- وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (سوره انعام، آیه ۷۰)

۱۲- يَا أَيُّهَا النَّاسُ ... إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَلَا تُغَرَّنَكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (سوره لقمان، آیه ۳۳)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۷

ترجمه

۱- (خداوند به شیطان) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟!» گفت: «من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!»

۲- اشراف کافر قومش (قوم نوح) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده

لوح مشاهده نمی کنیم و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم! بلکه شما را دروغگو تصوّر می کنیم! گفتند: ای نوح! تو با ما جزّ و بحث کردی و زیاد هم جزّ و بحث کردی! (بس است!) اگر راست می گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!».

۳- گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گویی ما نمی فهمیم! و ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم و اگر (به خاطر) قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری!»!

۴- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟! - مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید بهترم؟!».

۵- این عمل آنها (یهود) به خاطر آن است که می گفتند: «آتش (دوزخ) جز چند روزی به ما نمی رسد (و کیفر ما به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم بسیار محدود است) این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».

۶- سپس (قوم صالح) «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند:

«ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آنچه ما را به آن تهدید می کنی بیاور!»!

۷- آنها (دوزخیان) را صدا می زنند «مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: آری! ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور

و دراز شما را فریب داد تا فرمان حق فرارسید و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خدا فریب داد!

۸- آنها (منافقان) کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۸

نکنید تا پراکنده شوند! (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند- آنها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند! در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند!».

۹- ای انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود) و می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است!»

۱۰- یا می گویند: «ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم؟!»- (ولی بدانند) به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند.

۱۱- کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته، رها کن!

۱۲- ای مردم! ... به یقین وعده الهی حق است، پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد!

تفسیر و جمع بندی

نخستین جرقه های غرور همان طوری که اشاره شد در آغاز آفرینش انسان و در چهره شیطان دیده شد و همان گونه که در اولین آیه مورد بحث آمده هنگامی که خداوند به او خطاب کرد «چه چیز تو را مانع شد از اینکه بر آدم سجده کنی هنگامی که به تو فرمان دادم»، (قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ...). «۱»

«شیطان (با لحنی غرورآمیز) گفت: من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای او را از گل»، (قَالَ أَنَا

خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. «۲»

آری حجاب غرور و خودبینی چنان بر چشم بصیرت او افتاد که به او اجازه نداد راه سعادت خود را که فرمان صریح خداست ببیند و در پرتگاه عصیان سقوط کرد و برای همیشه مطرود و ملعون شد، بنابراین می توان گفت: همان گونه که پیشوای مستکبران جهان ابلیس است پیشوای مغروران عالم نیز اوست و این دو، یعنی «غرور» و «استکبار»، لازم و ملزوم یکدیگرند!

(۱) - اعراف، ۱۲.

(۲) - همان، ۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۹

ابلیس بر اثر غرور و استکبار نتوانست برتری خاک را بر آتش و برتری توبه را بر لجاجت و اصرار بر گناه دریابد، گام در بیراهه گذارد و همچنان در بیراهه سرگردان است.

*** در آیه بعد به داستان نوح یعنی نخستین پیامبر اولوالعزم می رسیم که به خوبی نشان می دهد یکی از عوامل مهم سرپیچی قوم او در برابر ارشادهای دلسوزانه اش همان صفت رذیله «غرور» بود، می فرماید: «اشراف کافر قومش (در برابر دعوت او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی فرومایه و ارذلی ساده لوح نمی یابیم! و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را جمعی دروغگو گمان می کنیم»، (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرِيكَ أَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ كَفُرُوا بِهِمْ عَمَلَتِ الْأَعْيُنُ وَ الرِّئَاسُ بِمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَازِبِينَ). «۱»

و در چند آیه بعد نخوت و غرور خود را بیشتر ظاهر می کنند با صراحت می گویند:

«ای نوح! با ما جزّ و بحث کردی و زیاد سخن گفتی

(بس است!) اگر راست می گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!» (قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ). «۲»

معمولاً انسانها از ضررهای احتمالی به حکم عقل پرهیز دارند، ولی این قوم مغرور با اینکه آثار حَقَائِیت را در معجزات نوح می دیدند و احتمال مجازات الهی بسیار قوی بود، نه تنها اعتنایی نداشتند بلکه نوح را تشویق به درخواست عذاب الهی می کردند! آری همان غروری که حجاب شیطان شد حجاب قوم نوح گردید و سرانجام در چنبر عذاب الهی گرفتار شدند و ریشه آنها قطع شد. این است سرنوشت مغروران در تمام طول تاریخ.

در سؤمین آیه سخن از قوم شعیب است که به دنبال قوم نوح گرفتار غرور و خودبینی شدند و سرنوشتی همانند آنها پیدا کردند، می فرماید: «آنها به شعیب گفتند: «بسیاری را از

(۱) - هود، ۲۷.

(۲) - همان، ۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۰

آنچه می گویی ما اصلاً نمی فهمیم! ما تو را در میان خود ضعیف می بینیم و اگر به خاطر احترام قبیله کوچک نبود سنگسارت می کردیم! و تو در برابر ما قدرتی نداری!» (قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَأَنَا لَنُرِيكَ فِيْنَا ضَعِيفًا وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ). «۱»

آنها در واقع در برابر دلایل منطقی و سخنان سنجیده و معجزات الهی حضرت شعیب پاسخی نداشتند، ولی غرور و نخوتشان اجازه نمی داد تسلیم حق شوند و سرانجام صیحه و صاعقه آسمانی در یک چشم بر هم زدن خانه و کاشانه و خود آنها را به آتش کشید و در هم کوبید و چیزی جز پیکرهای نیم سوخته آنها باقی نماند!

در چهارمین آیه که ناظر به داستان فرعون است چهره زشت دیگری از این صفت رذیله نیز دیده می شود و نشان می دهد که غرور و نخوت چنان مغز او را پر کرده بود که نه تنها اعتنایی به دلایل روشن موسی نکرد بلکه با سخنانی کودکانه سرپیچی خود را توجیه نمود، می فرماید: «فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید- من از این مردی که از خانواده حقیری است و هرگز نمی تواند فصیح صحبت کند برترم!» (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ* اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَآ يَكَادُ يُبِينُ). «۲»

سپس به سخنان واهی و بی اساسی توسل جست که اگر موسی راست می گوید چرا موسی دستبند طلا ندارد؟ چرا فرشتگان با او نیامدند؟!

افراد مغرور همچون فرعونها و نمرودها به خاطر بی اعتنایی و غرورشان اهمیتی به چگونگی سخنان خود نمی دادند و بسیار دیده شده که حرفهای ابلهانه ای می زنند که حتی نزدیکانشان در دل به آنها می خندیدند و به یقین چنین حالتی سد راه همه معارف الهیه و شناخت واقعیات زندگی است.

جالب اینکه موسی علیه السلام اگر گرهی در زبانش بود مربوط به کودکی بود اما هنگامی که

(۱)- هود، ۹۱.

(۲)- زخرف، ۵۲-۵۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۱

به نبوت رسید و از خدا درخواست گشوده شدن عقده زبانش کرد خداوند به تقاضای او جامه تحقّق پوشید ولی فرعون بی اعتنا به وضع جدید همچنان به وضع سابق اشاره می کند و

لکنت زبانش را یادآور می شود.

*** در پنجمین آیه اشاره ای به قوم یهود دارد که آنها نیز بر اثر غرور و خودبینی امتیازات نامعقولی برای خود قائل بودند و همین تفکر غلط سبب گمراهی و طغیان آنها شد، می فرماید: «این (اعراض و روی گردانی آنها از آیات الهی) به خاطر آن است که می گفتند:

جز چند روزی آتش دوزخ به ما نمی رسد (و مجازات ما به خاطر گناهان سنگینمان بسیار کم است چون قوم برتری هستیم!) این افترا و دروغی که (به خدا) بسته بودند آنها را در دینشان مغرور ساخته بود»، (ذَلِكُمْ بِمَا نُهُمُ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ). «۱»

تاریخ بنی اسرائیل نشان می دهد که از گناهکارترین و سرکش ترین اقوام بوده اند و یکی از دلایل عمده آن همان غرور و نخوت آنها بوده است.

متأسفانه هنوز گروهی از آنها به نام صهیونیستها از باده غرور سرمستند و هر روز مرتکب جنایات تازه ای می شوند که چهره تاریخشان را سیاه تر از سابق می کند.

آنها همه چیز را برای خودشان می خواهند و برای دیگران حقی قائل نیستند خود را قوم برتر می شمرند و دیگران را با دیده حقارت می نگرند.

*** ششمین آیه ناظر به قوم «صالح» است که آنها نیز چنان مست باده غرور بودند که با صراحت از پیامبرشان تقاضای مجازات الهی کردند، با اینکه معجزه آشکار او را با چشم خود می دیدند، می فرماید: «آنها ناقه را (همان شتری که به اعجاز الهی از کوه بیرون آمده بود) پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند: ای صالح اگر از فرستادگان خدا هستی عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی

(۱) - آل عمران، ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۲

قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. (۱)

قرآن به دنبال آن می گوید: «زمین لرزه وحشتناکی آنها را فراگرفت و صبحگاهان بدنهای بی جانشان در خانه هاشان باقی ماند! (و این است سرانجام یک قوم مغرور و از خدا بی خبر)»!

*** در هفتمین آیه سخن از دوزخیان است که در قیامت در ظلمت و تاریکی به سر می برند در حالی که مؤمنان با نور ایمان در عرصه محشر شتابان می گذرند: «منافقان دوزخی آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟ می گویند: آری! و لکن شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید (و در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز، شما را مغرور ساخت تا فرمان خدا فرارسید و شیطان شما را در برابر خداوند به غرور و فریب واداشت!» (يُنَادُونَهُمْ أَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّا كُنَّا نَفْسَكُمْ فَنُفْسُكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ). (۲)

سپس در آیه بعد از آن با صراحت به آنها گفته می شود که «امروز هیچ راه فراری ندارید و جایگاه شما آتش دوزخ است».

در اینجا به خوبی می بینیم که یکی از صفات بارز منافقان دوزخی غرور و گرفتاری در چنگال آرزوهای دور و دراز شمرده شده است.

همان گونه که در آغاز بحث گفتیم در عنوان «غرور» معنی فریب نهفته شده است، ولی گاه انسان خودش را فریب می دهد و مغرور می شود و گاه شیطان و یا انسانهای شیطان صفت.

*** در هشتمین آیه سخن

از منافقان مغرور در این دنیا است که چگونه در برابر مؤمنان راستین و فقیر نمایش ثروت می دادند و آنها را تحقیر می کردند، می فرماید: «آنها کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند (غافل از

(۱) - اعراف، ۷۷.

(۲) - حدید، ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۳

اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی دانند!» (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَأُتْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ). «۱»

سپس غرور و نخوت را به اوج رسانده می گویند: «اگر ما (از میدان جنگ) به مدینه باز گردیم عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند»، (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ). «۲»

اگر منافقان، «مغرور» نبودند این گونه ثروت و قدرت خود را به رخ مؤمنان نمی کشیدند و به آنها با دیده حقارت نمی نگریستند و در وادی خطرناک کفر و نفاق سرگردان نمی شدند.

*** در نهمین آیه سخن از طبیعت انسان - یا به تعبیر دیگر طبیعت انسانهای تربیت نیافته و کم ظرفیت است - که به هنگام نعمت و قدرت مغرور می شوند و سرکش، می فرماید:

«أَيُّهَا إِنْسَانُ هِنَا مِي كِه خدائند او را به عنوان امتحان اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود و) می گوید: پروردگرم مرا گرامی داشته است!» (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَيْهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ). «۳»

اگر این سخن از سر شکرگزاری و سپاس پروردگار بود به یقین مایه تواضع و کمک به یتیمان و

مسکینان می شد، ولی همان گونه که لحن آیات بعد از آن نشان می دهد این سخن از روی غرور و نخوت است و به همین دلیل نه تنها اثر مطلوب و سازنده ای بر آن مترتب نمی شود بلکه سرچشمه سرکشی و طغیان می گردد.

*** در دهمین آیه سخن از مشرکان خودخواه و خودپرست مکه است، می فرماید: «آنها

(۱) - منافقون، ۷.

(۲) - همان، ۸.

(۳) - فجر، ۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۴

می گویند ما جماعتی متحد و نیرومندیم (و به همین دلیل پیروزی با ماست)»، (اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ). «۱»

خداوند به این مغروران سبک مغز هشدار می دهد که: «به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند!» (سَيُهْرَمُونَ الْجَمْعُ وَ يُؤَلُّونَ الدُّبُرَ). «۲»

در تمام این موارد به خوبی می بینیم که غرور و خودبینی عامل مهم گناه و شکست و بدبختی است و قرآن مجید در یک پیشگویی اعجاز آمیز خبر از شکست و ناکامی این گروه مغرور می دهد، شکستی که به زودی دامانشان را گرفت و عبرت مردم شدند.

*** در یازدهمین آیه سخن از مشرکانی است که دین و آیین حق را به بازی گرفته اند و مال و ثروت دنیا آنها را مغرور ساخته است و همین امر سبب کفر و عنادشان با حق شد، می فرماید: «کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی (و استهزاء) گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته است رها کن»، (وَدَّرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ عَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...). «۳»

این تعبیر شاید گواه این باشد که آنها قابل هدایت نیستند، چرا که باده غرور چنان آنها را سرمست کرده و زرق و برق دنیای مادی چنان آنها را

فرب داده که به هیچ وجه حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند و جز سخریه و استهزاء در برابر حق کاری ندارند و این معنی از عمق فاجعه ای که به خاطر غرورشان در آن گرفتارند خبر می دهد.

تعبیر به «دینهم» اشاره به فطری بودن دین الهی است که در سرشت همه انسانها حتی مشرکان وجود داشته و دارد، یا اینکه اشاره به کسانی است که حتی آیین بت پرستی خودشان را به بازی و مسخره می گرفتند و به خاطر غرور حتی به آن هم پایبند نبودند و یا اشاره به آیین اسلام است که خداوند به نفع آنان و برای آنها فرستاده است.

(۱) - قمر، ۴۴.

(۲) - همان، ۴۵.

(۳) - انعام، ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۵

در دوازدهمین آیه به همه انسانها هشدار می دهد و از اینکه فرب زرق و برق دنیا را بخورند و به آن مغرور شوند و در دام شیطان بیفتند بر حذر می دارد، می فرماید: «ای مردم! ... وعده الهی حق است مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مغرور سازد و مبادا شیطان شما را فرب دهد!» (یا ایها الناس ... انّ وعد الله حقّ فلّا تعرّنکم الحیاة الدنیا و لا یغرّنکم بالله الغرور). «۱»

جالب اینکه اسباب غرور در این آیه دو چیز شمرده شده: «زرق و برق دنیا» و «شیطان» و این تعبیر نشان می دهد که گاه انسان بی آنکه از زندگی مادی مرفهی برخوردار باشد تنها با مستی خیالات بی اساس مغرور می شود و برای خود مقام و شخصیتی می پندارد، در برابر حق سرکشی می کند و در دام شیطان گرفتار می شود.

درست است که دنیای پر زرق و برق یکی از دامهای شیطان است ولی گاه

خیال و پندار هم سرچشمه نفوذ شیطان می گردد و انسان با آن دلخوش می شود.

نتیجه نهایی

اشاره

از مجموع آنچه در تفسیر و شرح آیات بالا گفته شد این واقعیت به دست می آید که مسئله غرور و نخوت از آن روزی که آدم پا به این کره خاکی نهاد، در تمام دورانهای تاریخ و عصر انبیای پیشین تا امروز، یکی از سرچشمه های اصلی و خطرناک فساد و انحراف و کفر و نفاق بوده است، مطالعه در این آیات نشان می دهد که تا چه حد این صفت رذیله مایه بدبختی گروه عظیمی از انسانها و جوامع بشری می شود و اگر هیچ دلیلی بر زشتی این رذیله اخلاقی جز همین آیات نباشد کافی است.

۱- نكوهش غرور در روایات اسلامی

مذمت از این خوی زشت در احادیث اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد:

۱- در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «سُكْرُ الْغُفْلَةِ وَالْغُرُورِ ابْتَعْدُ أَفَاقَهُ مِنْ

(۱)- لقمان، ۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۶

سُكْرِ الْخُمُورِ!؛ مستی غفلت و غرور از مستی شراب طولانی تر است». (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «جَمَاعُ الشَّرِّ فِي الْمَغْرَابِ بِالْمَهْلِ وَالْأَتَّكَالِ عَلَى الْعَمَلِ؛ کانون بدی ها در مغرور شدن به مهلت الهی و اعتماد بر اعمال (ناچیز) است». (۲)

انسان عمل خیر ناچیزی انجام می دهد و به وسیله آن خود را اهل نجات می داند و آزادی بی قید و شرطی برای خود قائل است یا اینکه گناहانی از او سر زده و مهلت پروردگار سبب غرورش می شود.

۳- در حدیث دیگری از آن حضرت می بینیم غرور ضد عقل شمرده شده است، می فرماید: «لَا يُلْقَى الْعَاقِلُ مَغْرُورًا؛ آدم عاقل هرگز مغرور دیده نمی شود». (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که غرور، انسان را در انبوهی از خیالات گرفتار می سازد و اسباب نجات را

از او قطع می کند: «مَنْ غَرَّهَ السَّرَابُ تَقَطَّعَتْ بِهِ الْأَسْبَابُ!»؛ کسی که سراب ها او را فریب دهد و مغرور سازد اسباب (نجات) از او قطع می شود! «(۴)»

۵- همان امام بزرگوار در تعبیر زیبای دیگری در باره گروهی از منحرفان می فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ؛ آنها بذر فجور و گناه را افشاندند و با آب غرور و فریب آن را آبیاری کردند و محصول آن را که بدبختی و هلاکت بود درو کردند!» «(۵)»

۶- در سخن دیگری آن حضرت غرور و خودبینی را یکی از موانع پندپذیری انسان می شمرد، می فرماید: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمُؤَعَّظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَرَّةِ؛ در میان شما و موعظه حجابی از غرور است!» «(۶)»

۷- و نیز از همان حضرت در جمله کوتاه و پرمعنی دیگری آمده است: «طُوبَى لِمَنْ لَمْ تَقْتُلْهُ قَاتِلَاتِ الْغُرُورِ؛ خوشا به حال کسی که عوامل کشنده غرور او را از پای در نیاورد.» «(۷)»

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۵۷۵۰.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۳۰۰۲.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۷۱۸۳.

(۴)- غرر الحکم، حدیث ۲۳۷۶.

(۵)- نهج البلاغه، خطبه ۲.

(۶)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۸۲.

(۷)- غرر الحکم، حدیث ۵۹۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۷

آنچه در بالا گفته شد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که در باره خطرات غرور و خودبینی سخن می گوید و گرنه روایات در این زمینه فراوان است و مطالعه همین بخش برای پی بردن به آثار زیانبار غرور و خطرات آن کافی است.

۲- اسباب غرور

بعضی از بزرگان علم اخلاق گفته اند غرور از صفات زشتی است که هر گروهی به نوعی به آن گرفتارند هر چند اسباب و

درجات غرور آنها مختلف است.

اسباب غرور و خودبینی بسیار زیاد است و

مغروران گروه های مختلفی هستند:

مغروران به علم و دانش و آنها کسانی هستند که وقتی به مقامی از علم می رسند غرور و خودبینی بر آنها عارض می شود، جز افکار خویشتن را نمی بینند و برای افکار دیگران ارزشی قائل نیستند، گاه خود را از مقربان الهی می پندارند و قطعاً اهل نجات! اگر کسی کمترین انتقادی از آنها کند ناراحت می شوند و از همه انتظار احترام و پذیرش و قبول را دارند!

گاه می شود که افراد کم ظرفیت با فراگرفتن علم ناچیزی و خواندن کتاب و یا کتابهایی بر مرکب غرور سوار می شوند و خود را شکننده صد قفل و صد زنجیر می دانند چرا که تنها صرف میر میر را خوانده اند! و این بدترین نوع غرور است که عالم و دانشمند را هم از نظر ارزش علمی ساقط می کند و هم از جهت ارزش اجتماعی!

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! لِمَا تَغْتَرَّنَ بِاللَّهِ وَ لِمَا تَغْتَرَّنَ بِصِيْلَاحِكَ وَ عِلْمِكَ وَ عَمَلِكَ وَ بَرِّكَ وَ عِبَادَتِكَ؛ ای ابن مسعود! به (کرم) خدا مغرور نشو و همچنین به صالح بودن و علم و عمل و نیکوکاری و عبادت هایت!» (۱)

در این حدیث به عوامل دیگر غرور از جمله اعمال صالح، انفاق در راه خدا و

(۱) - مکارم الاخلاق، جلد ۲، صفحه ۳۵۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۸

عبادات اشاره شده که هر کدام از آنها می تواند عاملی برای مستی غرور گردد.

افراد صالح کم ظرفیتی را می بینیم که هر گاه توفیق انجام عبادات یا اعمال نیکی پیدا می کنند ناگهان بر مرکب غرور سوار شده و خود را اهل نجات و سعادت می شمرند و همه مردم در

نظرشان کوچک می شوند و همین امر باعث هلاکتشان می گردد.

یکی دیگر از عوامل غرور، مغرور شدن به لطف و کرم و مغفرت خداست، افرادی هستند که بی محابا و جسورانه گناه می کنند، هنگامی که از آنها سؤال شود این چه کار زشتی است که شما انجام می دهید؟ می گویند: خداوند کریم و غفور و رحیم است، خدایی را که ما می شناسیم از آن بالاتر است که گناهان این بنده ناچیز را به رخ او بکشد و به خاطر آن ما را مجازات کند، اصولاً اگر ما گناه نکنیم عفو و کرم خدا چه می شود؟

این گونه افکار انحرافی و سخنان غیر منطقی جرأت آنها را در گناه بیشتر می کند و باعث سقوط و هلاکتشان می شود!

به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی از این نوع غرور شدیداً نهی شده است در آیه ۶ سوره انفطار می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ؛ ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟»

امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ؟ وَ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ؟ وَ مَا أَتَّيَبَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ؟! ای انسان! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و چه چیز تو را به هلاکت خویشتن علاقه مند کرده است.» (۱)

فرق است بین کسی که گناه می کند و جسور است و گویی خود را طلبکار می داند و بین کسی که گناهی از او سرزده و شرمنده است و امید به رحمت حق دارد، اولی بر مرکب غرور سوار است و دومی دست به دامن لطف پروردگار زده است.

جهل

و نادانی یکی دیگر از اسباب غرور است، همان گونه که علم و دانش گاه سبب غرور می شود جهل و نادانی نیز در بسیاری از جاهلان سبب غرور است. در حدیثی از

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۹

امیر مؤمنان می خوانیم: «مَنْ جَهَلَ اعْرَبَ بِنَفْسِهِ وَ كَانَ يَوْمَهُ شَرًّا مِنْ امْسِهِ؛ کسی که جاهل است مغرور به خویشتن می شود و امروزش بدتر از دیروز اوست!» (۱)

دیگر از اسباب غرور که گروه زیادی را در کام خود فرو برده است دنیا و زرق و برق دنیا، مال، مقام، جوانی، زیبایی و قدرت است.

افراد کم ظرفیت همین که به یکی از این امور نایل شوند فراموش می کنند که اینها عاریتی است و همیشه در معرض زوال و نابودی قرار دارد. این فراموشی سبب خودبینی و غرور آنها می شود و این غرور آنها را از خدا دور و به شیطان نزدیک و آلوده به انواع گناهان می سازد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الدُّنْيَا حُلْمٌ وَ الْأَعْتِرَارُ بِهَا نَدَمٌ؛ دنیا خواب و خیالی بیش نیست و مغرور شدن به آن سبب پشیمانی است!» (۲)

در حدیثی از همان بزرگوار می خوانیم: «لَا تَعْرَنْكَ الْعَاجِلَةُ بِزُورِ الْمَلَاهِي، فَإِنَّ اللَّهَ وَ يَنْقَطِعُ، وَ يُلْزِمُكَ مَا اكْتَسَبْتَ مِنَ الْمَآثِمِ؛ دنیا تو را با سرگرمی های باطل نفریبد و مغرور نسازد چرا که سرگرمی ها پایان می یابد و گناهش بر تو باقی می ماند!» (۳)

از شگفتیها این است که همه مردم با چشم خود زوال سریع نعمت ها و از میان رفتن اموال و ثروت ها و سقوط حکومت ها و قدرت های دنیوی را همه روز با چشم خود می بینند، اما هنگامی که خودشان به آن می رسند چنان

مغرور می شوند که فکر می کنند آنچه مربوط به آنهاست جاودانی است و هرگز از آنها گرفته نمی شود!

آری اسباب غرور بسیار متنوع است و رهایی از چنگال آن مشکل و جز در سایه بیداری و تقوا و سپردن خویش به خداوند و توجه به زوال سریع نعمت ها امکان پذیر نیست.

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۸۷۴۴.

(۲) - همان مدرک، حدیث ۱۳۸۴.

(۳) - همان مدرک، حدیث ۱۰۳۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۰

۳- علایم و نشانه های غرور

نشانه های غرور گاهی بسیار آشکار است به گونه ای که انسان در نخستین برخورد به آن پی می برد و می فهمد که فلان شخص گرفتار غرور و خودبینی است. بی اعتنایی به مردم، بی توجهی به حلال و حرام الهی، رعایت نکردن ادب با بزرگان و ترک محبت با دوستان و بستگان، بی رحمی نسبت به زیردستان، ذکر سخنان ناموزون و دور از ادب، سر دادن خنده و قهقهه بلند، دویدن در حرف دیگران، نگاه های تحقیرآمیز به صالحان و پاکان و عالمان و همچنین راه رفتن به صورت غیر متعارف، پا را به زمین کوبیدن، شانه ها را تکان دادن، نگاه های غیر متعارف به زمین و آسمان نمودن و حتی گاهی کارهای دیوانگان را انجام دادن اینها همه از نشانه های غرور است.

ولی گاه حالت غرور مخفی است و به این سادگی خود را نشان نمی دهد بلکه با دقت می توان به وجود چنین صفتی در خویشان و یا دیگران پی برد. مانند اینکه بعضی افراد پس از مدت کوتاهی درس استاد را رها می کنند و خود را مستغنی و بی نیاز می دانند، یا مانند کسی که علاقه شدیدی در خود به انزوا و گوشه گیری از مردم احساس می کند و ممکن است بهانه آن را آلوده نشدن به

مجالس غیبت و گناه و مانند آن ذکر کند در حالی که با دقت می یابیم که عامل اصلی، غرور و خود بزرگ بینی است. خود را پاک، آگاه و مؤمن می پندارد و دیگران را ناقص و آلوده.

آری نه تنها غرور، بلکه بسیاری از صفات رذیله گاهی در زوایای روح انسان پنهان می شوند و خود را به صورت فضایل نشان می دهند، به گونه ای که تشخیص آن جز برای اساتید هوشیار اخلاق میسر نیست.

۴- آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی غرور

در میان صفات رذیله شاید کمتر صفتی به اندازه غرور زیان آور و مرگبار باشد.

پیامدهای غرور تمام زندگی انسان را تحت تأثیر خود قرار می دهد و دنیا و آخرت را

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۱

تباه می کند. از میان آثار زیانبار غرور به امور زیر می توان اشاره کرد:

۱- غرور، حجاب ضخیمی بر عقل و فهم انسان می فکند و او را از درک حقایق بازمی دارد و به او اجازه نمی دهد خود و دیگران را آن چنان که هست و هستند بشناسد و حوادث اجتماعی را درست ارزیابی کرده در برابر آنها موضع صحیح بگیرد.

در بحث های سابق در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم: «مستی غرور از مستی شراب هم سخت تر است!» این مستی همان حجاب غرور است.

۲- غرور مایه شکست در زندگی و سبب عقب افتادگی است، یک لشکر مغرور به سادگی جنگ را می بازد، یک سیاستمدار مغرور به آسانی زمین می خورد، یک محصل مغرور در امتحانات رفوزه می شود، یک ورزشکار مغرور بازی را به حریف می بازد و بالاخره یک مسلمان مغرور خود را گرفتار قهر و غضب الهی می سازد.

تعبیر به «قاتلات الغرور» در روایات اسلامی ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

۳- غرور تکامل انسان

را متوقف می سازد، بلکه مایه انحطاط و عقب گرد او می شود؛ زیرا هنگامی که انسان مغرور می شود نقایص خود را نمی بیند و کسی که احساس نقصان نکند به دنبال کمال نمی رود.

آنچه در حدیث امیر مؤمنان در گذشته خواندیم که می فرمود: «کسی که جاهل باشد مغرور می شود و امروز او از دیروزش بدتر است» اشاره به همین نکته مهم است.

۴- غرور سبب فساد و تباهی عمل می شود، زیرا در انجام آن دقتی به خرج نمی دهد و همین امر کار او را خراب می کند، یک جراح مغرور ممکن است بیمار خود را در کام مرگ فروبرد و یا حد اقل ناقص سازد، یک راننده مغرور گرفتار تصادف های زیانبار می شود، همچنین یک مؤمن مغرور گرفتار ریا و عجب و سایر اموری که عمل را فاسد می کند می شود؛ در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «غُرُورُ الْأَمَلِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ؛ غرور ناشی از آرزوها، سبب فساد عمل می شود.» (۱)

۵- غرور مانع از عاقبت اندیشی است، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان آمده است:

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۶۳۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۲

«لَمْ يُفَكِّرْ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ مَنْ وَثِقَ بِزُورِ الْغُرُورِ؛ کسی که اعتماد بر غرور و باطل کند از تفکر در عاقبت کارها باز می ماند.» (۱)

۶- غرور غالباً سبب ندامت و پشیمانی می شود، چرا که انسان نمی تواند ارزیابی صحیحی از خود و دیگران را داشته باشد و در محاسبات خود در حرکت فردی و اجتماعی گرفتار اشتباه می شود و همین امر او را به ندامت و پشیمانی می کشاند، در همین زمینه در حدیث امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «دنیا خواب و خیالی بیش نیست و مغرور شدن به آن موجب

۷- در یک جمله می توان گفت: افراد مغرور در دنیا و آخرت تهیدست و بیچاره اند، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْمَغْرُورُ فِي الدُّنْيَا مَسْكِينٌ وَ فِي الْآخِرَةِ، مَغْبُوتٌ لِإِنَّهُ يَأْتِي الْأَفْضَلَ بِالْأَذْنَى؛ انسان مغرور در دنیا مسکین و بیچاره است و در آخرت مغبون؛ چرا که متاع برتر را به متاع پست تر فروخته است». (۳)

۵- طرق درمان غرور

از آنجا که غرور غالباً ناشی از جهل و عدم شناخت خویشتن و قدر و منزلت انسان در پیشگاه خداست نخستین گام درمان این بیماری اخلاقی شناخت خویشتن و معرفت پروردگار و نیز شناخت لیاقت ها و شایستگی ها در انسانهای دیگر است.

اگر انسان به گذشته خویش برگردد که طفلی بود از هر نظر عاجز و ناتوان و به آینده خویش بنگرد که پیر و ناتوان و از کار افتاده می شود و اگر چند روزی قدرت، مال، ثروت، جوانی و زیبایی دارد، همه آنها در معرض انواع آفات است و طبق ضرب المثل معروف «به مالت نناز که به شبی از بین می رود و به جمالت نناز که به تبی از بین می رود!» همه اینها آسیب پذیر است.

(۱)- همان مدرک، ۷۵۶۶.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۳۸۴.

(۳)- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۳۷ (ماده غرور).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۳

و نیز اگر به تاریخ پیشینیان بنگرد و سرعت زوال قدرت ها و از میان رفتن اموال و نابودی امکانات با خبر شود هرگز مست غرور نخواهد شد.

چگونه انسان به علمش مغرور شود و حال آنکه ممکن است با ضربه ای که به مغز او تصادفاً وارد شود نه تنها همه علومش را فراموش کند حتی نام خود را نیز فراموش کند؟!

چگونه

به اموالش مغرور گردد در حالی که با یک نوسان بازار و پیش آمدن یک حادثه مهم اجتماعی، سیاسی و یا نظامی نه تنها همه ثروت خود را از دست دهد بلکه بدهی زیادی به بار آورد؟!!

چگونه به قدرتش بنزد در حالی که ممکن است فردا آن را از دست دهد و پشت میله های زندان باشد!

به هر حال آنچه انسان را از مرکب غرور پایین می کشد و به مستی غرور پایان می دهد شناخت خویشتن و اوضاع جهان و بی اعتباری و شدت دگرگونی احوال آن است.

قرآن مجید به مغروران خطاب می کند و با این سخن بیدارگر به آنها هشدار می دهد، می فرماید: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ؛ آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود؟ آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و عمران نمودند و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند.» (۱)

شبیبه همین معنی در سوره غافر آیه ۲۱ و ۸۲ نیز آمده است.

اگر انسان درست به جسم و روح و امکانات خود توجه کند که چقدر آسیب پذیرند و چگونه حوادث کوچک می توانند زندگی او را بر هم زنند، هرگز مست و مغرور

(۱) - روم، ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۴

نمی شود، امیر

مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَسِيكَيْنُ بَنُ آدَمَ مَكْتُومُ الْاَجَلِ، مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تُؤَلِّمُهُ الْبَقَّةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ؛ بیچاره آدمیزاد! سرآمد زندگیش نامعلوم، علل بیماریش ناپیدا و اعمالش ثبت و ضبط می شود، پشه ای او را می آزارد و گلوگیر شدن آب یا غذایی او را می کشد و عرق مختصری او را متعفن و بدبو می سازد!» (۱)

در حالات «ایاز» وزیر معروف و مقتدر سلطان محمود غزنوی نقل کرده اند که همه روز در اطاق مخصوصی می رفت و در را می بست و بعد از لحظاتی بیرون می آمد، بینندگان تعجب کردند که در این اطاق چه سرّی نهفته است که همه روز «ایاز» به آن سرکشی می کند، بعد از تحقیق معلوم شد لباس دوران چوپانیش را در آنجا گذارده و همه روز به آنجا می رود و به آن نگاه می کند و می گوید: «ایاز تو چوپان بودی! اکنون که خداوند تو را به مقام وزارت رسانده مغرور مباش، از این بترس که فردا مقامت را از دست بدهی و از گذشته نیز ناتوان تر شوی!»

اگر همه قدرتمندان چنین اسباب عبرتی در اختیار داشته باشند هرگز مغرور نخواهند شد، ولی متأسفانه هر کس «ایاز» نمی شود.

(۱) - نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۵

۸

آرزوهای دراز!

(طول امل) اشاره

«طول امل» و به تعبیر دیگر «آرزوهای دور و دراز» از مهمترین رذایل اخلاقی است که انسان را به انواع گناهان آلوده می کند، از خدا دور می سازد، به شیطان نزدیک می کند و گرفتار عواقب خطرناکی می سازد.

البته اصل «آرزو» و «امید» نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه نقش بسیار مهمی در حرکت چرخهای زندگی و پیشرفت در جنبه های مادی و معنوی بشر

اگر امید و آرزو در دل «مادر» نباشد هرگز فرزندش را شیر نمی دهد و انواع زحمت ها و ناراحتی ها را برای پرورش او تحمّل نمی نماید، همان گونه که در حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضِيَ عَنْتُ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَ لَا غَرْسٌ غَارِسٌ شَجَرَهَا!» امید و آرزو، رحمت برای امت من است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت.» (۱)

کسی که یقین کند مثلاً امروز روز آخر زندگی اوست یا در آینده بسیار نزدیکی از

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۶

دنیا می رود، دست از همه کار می شوید و در واقع موتور زندگی او خاموش می شود و چرخهای آن از کار می افتند و شاید یکی از دلایل مخفی بودن پایان عمر هر کس همین باشد که چراغ پر فروغ امید و آرزو در دلش خاموش نشود و به تلاشهای زندگی ادامه دهد.

همان گونه که در حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم: «در جایی نشسته بود و پیرمردی را مشاهده کرد که با کمک بیل به شکافتن زمین مشغول است (و تلاش گرم و مستمری برای کار کشاورزی دارد) حضرت مسیح علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت:

«خداوندا امید و آرزو را از او بگیر!» ناگهان پیرمرد بیل را به کناری انداخت و روی زمین دراز کشید و خوابید، کمی بعد حضرت مسیح علیه السلام عرضه داشت: «بارالها! امید و آرزو را به او بازگردان!» ناگهان مشاهده کرد که پیرمرد برخاست و دوباره مشغول فعالیت و کار شد! حضرت مسیح

علیه السلام از او سؤال کرد که من دو حال مختلف از تو دیدم، یک بار بیل را به کنار افکندی و روی زمین خوابیدی، اما در مرحله دوم ناگهان برخاستی و مشغول کار شدی؟!

پیرمرد در جواب گفت: «در مرتبه اول فکر کردم من پیر و ناتوانم و آفتاب لب بامم، امروز بمیرم یا فردا خدا می داند، چرا این همه به خود زحمت دهم و این همه تلاش کنم؟ بیل را به کنار انداختم و بر زمین خوابیدم!

ولی چیزی نگذشت که این فکر به خاطرم خطور کرد از کجا معلوم که من سالهای زیادی زنده نمانم؟ افرادی مثل من بودند و سالها عمر کردند، انسان تا زنده است زندگی آبرومند می خواهد و باید برای خود و خانواده اش تلاش کند، برخاستم و بیل را گرفتم و مشغول کار شدم». «۱»

به همین دلیل برای ایجاد تحرک بیشتر در گروه های مختلف اجتماعی باید امید به آینده را در دل آنها زنده نگه داشت.

ولی همین امید و آرزو که رمز حرکت و تلاش انسانهاست و مانند قطرات حیاتبخش

(۱) - بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۹ (با کمی توضیح).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۷

باران، که سرزمین های مرده را زنده می کند، سرزمین دل انسان را زنده نگه می دارد، اگر از حد بگذرد به صورت سیلابی ویرانگر در می آید و همه چیز را با خود می برد و سرانجام انسان را غرق دنیاپرستی و ظلم و جنایت و گناه می کند.

به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «طول امل» را یکی از دو دشمن بسیار خطرناک برای انسانها شمرده و فرموده است:

«خِصْلَتَانِ اتَّبَاعِ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا

اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَغْدِلُ عَنِ الْحَقِّ، أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَإِنَّهُ يُحِبُّ الدُّنْيَا؛ شَدِيدَتَرِينَ چیزی که از آن بر شما می ترسم دو خصلت است: پیروی از هوا و آرزوی طول و دراز؛ زیرا هواپرستی شما را از حق بازمی دارد و اما آرزوی دور و دراز شما را حریص بر دنیا می کند. (۱)

شبهه همین معنی با کمی تفاوت در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است. (۲)

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و نتیجه طول امل را در سرنوشت اقوام پیشین و انسانها به طور کلی مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (سوره اعراف، آیه ۷۴)

۲- اتَّبِعُوا بِكُلِّ رِيحٍ آيَةً تَعْبَثُونَ* وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (سوره شعراء، آیات ۱۲۹ و ۱۲۸)

۳- يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (سوره حدید، آیه ۱۴)

۴- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (سوره حدید، آیه ۱۶)

۵- ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (سوره حجر، آیه ۳)

(۱)- المحجَّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۵.

(۲)- نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۸

۶- امِّ لِلنَّاسِ مَا تَمَنَّى* فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولَىٰ (سوره نجم، آیات ۲۴ و ۲۵)

۷- وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُْمَزَةٍ* الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ

۸- اِنَّ الَّذِيْنَ ارْتَدُّوا عَلٰى اَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰى الشَّيْطٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَاَمَلٰى لَهُمْ (سوره محمد، آیه ۲۵)

ترجمه

۱- و به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم «عاد» قرار داد و در زمین مستقر ساخت که در دشتهایش، قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها برای خود خانه ها می تراشید! بنابراین نعمت های خدا را متذکر شوید و در زمین به فساد نکوشید.

۲- آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوا و هوس می سازید؟! - و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید، شاید در دنیا جاودانه بمانید؟!

۳- (منافقان) آنها را صدا می زنند «مگر ما با شما نبودیم؟!» می گویند «آری ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید و شیطان فریبکار (نیز) شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد!».

۴- آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب هایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها گنهکارند!

۵- بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید!

۶- آیا آنچه انسان تمنا دارد به آن می رسد؟! - در حالی که آخرت و دنیا از آن خداست!

۷- وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای! - همان کس

که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه مشروع و نامشروع آن را حساب کند)!) - او گمان می کند که اموالش او را جاودانه

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۹

می سازد!

۸- کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!

تفسیر و جمع بندی سرچشمه طول امل

آیات اول و دوم ناظر به قوم «عاد» و «ثمود» است که پیامبرانی به نام «هود» و «صالح» داشتند این جمعیت با پیشرفتی که در کشاورزی و صنعت پیدا کرده بودند سخت سرگرم به دنیا شده و به آن دل بسته بودند و آرزوهای دور و دراز آنها را در خود غرق ساخته بود و چنان گرفتار غرور و کبر و نخوت شده بودند که نه تنها کمترین اعتنایی به دعوت خیرخواهانه پیامبرشان هود و صالح علیهما السلام نکردند، بلکه به مبارزه با آنها برخاستند.

قرآن مجید در نخستین آیه از آیات بالا، از زبان حضرت صالح علیه السلام خطاب به آن قوم سرکش چنین نقل می کند: «به خاطر بیاورید که قوم عاد به خاطر طغیان از میان رفتند و خداوند شما را جانشینان آنان قرار داد و در زمین مستقر ساخت که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها (در دل سنگها) برای خود خانه هایی می تراشید، به یاد نعمت های خدا باشید و در زمین فساد نکنید!» (وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ أَنْ تَنْخُدُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ). «۱»

در دومین آیه وضع قوم «عاد» را شرح می دهد

که توضیحی است برای آیه قبل که درباره قوم «ثمود» بود.

از زبان پیامبرشان (حضرت هود علیه السلام) چنین نقل می کند: «آیا شما بر هر مکان مرتفعی

(۱) - اعراف، ۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۱۹۹

نشانه ای از سر هوا و هوس می سازید؟- و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند! (اتَّبُونِ بِكُلِّ رِيْعِ آيَةٍ تَعْبُوثٍ* وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ). «۱»

هود علیه السلام با این سخن به آنها می فهماند که یکی از علل مهم انحراف شما هوسرانی و تکیه بر آرزوهای دراز است که شما را از خدا غافل کرده و در زرق و برق دنیا غرق ساخته است.

«مصانع» جمع «مصنع» به معنی ساختمان و قصر مجلل و محکم است، این واژه از ماده «صنع» گرفته شده که به معنی کار نیکو انجام دادن است، بنابراین صنع به هر کاری گفته نمی شود، بلکه به کارهایی اطلاق می گردد که دارای امتیاز خاصی است.

قوم عاد و ثمود تصوّر می کردند که با این بناهای محکم و زیبا و خانه های مجللی که در درون دل کوهها ایجاد کرده بودند، می توانند خود را از آفات و گزند حوادث مصون دارند و سالیان دراز زنده بمانند و به عیش و نوش پردازند.

همین معنی در باره قوم ثمود در آیات دیگری مطرح شده است و باز از زبان صالح علیه السلام این چنین می خوانیم: «اتُّرَكُونَ فِي مَا هُمْنَا آمِنِينَ* فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ* وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعَهَا هِضْبٌ يَمِيمٌ* وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ؛ آیا چنین می پندارید که همیشه در نهایت امتیّت در نعمت هایی که اینجاست، می مانید- در این

باغها و چشمه‌ها- در این زراعت‌ها و نخلهایی که میوه‌هایش شیرین و رسیده است و شما از کوهها خانه‌هایی (بسیار محکم) می‌تراشید و در آن به عیش و نوش می‌پردازید (و همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارید؟!)). «۲»

بی‌شک غرور و غفلت حاصل از طول‌امل منحصر به قوم عاد و ثمود نبود، ولی در قرآن مجید در مورد این دو گروه سرکش، این رذیله اخلاقی برجستگی خاصی دارد.

*** در سؤمین آیه سخن از گفتگوی مؤمنان و منافقان در روز قیامت است که منافقان

(۱)- شعرا، ۱۲۹-۱۲۸.

(۲)- شعرا، ۱۴۹ تا ۱۴۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۱

خود را در ظلمت و تاریکی در صحنه محشر می‌بینند، در حالی که مؤمنان در پرتو نور و ایمان به سوی بهشت در حرکتند، منافقان از مؤمنان تقاضا می‌کنند اجازه بدهید ما هم از نور شما بهره‌ای بگیریم، ولی دیوار بلندی در میان این دو فاصله می‌شود.

در اینجا منافقان فریاد می‌زنند «... أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ ...؛ آیا ما در دنیا با شما نبودیم (پس چرا از ما جدا شدید؟)» «۱»

مؤمنان در پاسخ می‌گویند: «آری ما با هم بودیم، ولی شما خود را فریب دادید و در انتظار حوادث ناگوار برای مسلمانان بودید و پیوسته در امر معاد و دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ابراز تردید می‌کردید و آرزوهای دراز، پیوسته شما را مغرور ساخت تا فرمان مرگ شما از سوی خدا فرارسید»، (... قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّا كُنَّا نَفْتِنُكَم فَتَنَّاكُمْ أَنفُسِكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّوْا كُمُ الْأَمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ ...) «۲»

به این ترتیب آیه فوق عامل بدبختی منافقان را در چهار چیز خلاصه می‌کند

که چهارمین آنها آرزوهای طول و دراز است.

«امانی» جمع «امنیّه» از ماده «مَنَى» (بر وزن مَغَز) در اصل به معنی اندازه گیری کردن است، و «تمنی» به معنی آرزوست، چرا که انسان در درون دل در عالم خیال اموری را برای خود اندازه گیری می کند و به همین جهت به خیالات باطل و سخنان دروغ و آرزوهای دور و دراز «امنیّه» و جمع آن «امانی» اطلاق شده است.

در تفسیر منهج الصادقین و تفسیر قرطبی در ذیل این آیه حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که مضمونش این است: «آن حضرت در حالی که یارانش را موعظه می فرمود خطهایی (موازی هم) بر زمین کشید، بعد یک خط عمودی بر همه آنان رسم فرمود، سپس گفت: می دانید این خطوط چه معنی دارد؟ عرض کردند: نه یا رسول الله! فرمود:

این خطوط مانند آرزوهای دور و دراز انسانهاست (که حدّ و مرزی ندارند) و آن یک خط (عمودی) همان مرگ و پایان زندگی است که بر همه آنها کشیده می شود و همه آمال و آرزوها را باطل می کند».

(۱) - حدید، ۱۴.

(۲) - همان، ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۲

همین معنی با تفاوت مختصری از «ابن مسعود» نقل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطی به شکل مربع کشید و خطی در وسط آن رسم فرمود و آن را به خارج مربع ادامه داد و خطوط کوچکی از طرف راست و چپ آن کشید، سپس فرمود: «این (خطی که در وسط مربع است) انسان است و این (مربع) اجل اوست که به او احاطه کرده و این (ادامه خطی که به خارج از مربع پیش

رفته) آرزوهای دراز اوست که از اجل و مرگ او هم فراتر می رود و این خطوط کوچک عوارض و حوادثی است که او را احاطه کرده، اگر (فرضاً) اجل خطا کند، این حوادث و عوارض او را از بین می برند و اگر این حوادث و عوارض خطا کنند اجل او را از میان برمی دارد». (۱)

*** در چهارمین آیه مؤمنان را به طور غیر مستقیم مخاطب قرار داده و هشدار می دهد که مراقب وضع خویش باشند، مبدا بر اثر آرزوهای دور و دراز به سرنوشت مرگبار و اسفناک اقوام پیشین گرفتار شوند، می فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که دل های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد، و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی بر آنها داده شد، سپس زمان طولانی به آنها گذشت (و بر اثر غفلت و آرزوهای دراز) قلب های آنها قساوت پیدا کرد. و بسیاری از آنان گناهکارند. الْمَ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذَكَّرَ اللَّهُ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ». (۲)

مطابق این آیه آنچه باعث نرمش قلب آدمی و انعطاف آن به سوی حق و خشوع و خضوع در پیشگاه خدا می شود، همان ذکر لله و یاد خدا و توجه به حق است، آری یاد خدا است که آرزوهای دور و دراز را بر می چیند، و انسان را متوجه مسؤولیت هایش می کند، و دل را نورانی، و فکر انسان را واقع بین و ماهیت زندگی ناپایدار دنیا را در برابر او مشخص می سازد.

(۱) - تفسیر قرطبی، جلد

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۳ دلی کز نور معنی نیست روشن مخوانش دل که آن سنگ است و آهن

دلی کز گرد غفلت زنگ دارد از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد

*** در پنجمین آیه خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، اشاره به کفار و مشرکان کرده، می فرماید:

«بگذار آنها بخورند و از دنیای مادی بهره گیرند و آرزوها (ی دراز) آنان را غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید (که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند)»، (ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

آری آنان همچون چهارپایانند که جز آب و علف چیزی نمی فهمند، تنها تفاوتی که با چهارپایان دارند و آنها را از چهارپایان پست تر کرده این است که یک مشت آرزوی طول و دراز اطراف فکرشان را احاطه کرده و به آنها اجازه نمی دهد که در سرنوشت خود بیندیشند و پیش از آنکه دست اجل گریبان آنها را بگیرد بیدار شوند و از بیراهه بازگردند.

در اینجا تأثیر منفی آرزوهای دراز در وجود انسان به خوبی تبیین شده و نشان می دهد که تا چه حد آرزوها انسان را به خود مشغول می سازد و از خدا غافل می کند.

تعبیر به «ذُرَّهُمْ» (آنها را رها کن) به وضوح نشان می دهد که امیدی به هدایت این گروه نیست و گرنه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز مأمور نمی شد آنها را رها سازد.

چگونه می توان امید به هدایت گروهی داشت که هدف نهایی آنها خور و خواب همچون حیوانات است و آرزوهای دراز به آنها اجازه نمی دهد که لحظه ای به پایان زندگی و به آفریدگاری که این مواهب حیات را به

آنها بخشیده بیندیشند و درباره هدفی که برای آن آفریده شده اند لحظه ای فکر کنند.

در ششمین آیه مورد بحث، اشاره به این حقیقت می کند که غالباً آرزوهای دراز که هرگز انسان به آنها نمی رسد، او را احاطه می کنند و امکانات او را که باید در مسیر سعادت به کار گرفته شود به خود جذب می کند و او را از راه بازمی دارد، می فرماید: «آیا

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۴

انسان به آنچه آرزو می کند می رسد؟! (نه هرگز نخواهد رسید)» (امِّ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى). «۱»

این استفهام در واقع یک نوع استفهام انکاری است، چگونه ممکن است انسان به همه آرزوهایش برسد در حالی که طول آرزوها گاه دهها یا صدها برابر عمر اوست! و گاه اصلاً نقطه پایانی ندارد! و هر جا برسد آرزوهای دیگری در برابر او خودنمایی کرده و وی را به سوی خود جلب می نماید.

باید توجه داشت که این آیه به دنبال آیاتی است که اشاره به بتهای مشرکان می کند که آرزو داشتند شفیع آنها در درگاه خداوند شوند و قرآن می گوید این آرزو هرگز برآورده نخواهد شد، ولی با این حال مفهوم آیه عام است و به اصطلاح مورد، مخصّص نیست.

*** در هفتمین آیه سخن از دنیاپرستان خودخواه با آرزوهای دور و دراز است، می فرماید: «وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای- همان کس که مال و ثروت (عظیمی) را جمع آوری و شماره کرده است (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع را بکند) و گمان می کند اموالش سبب جاودانگی اوست!»، (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ * «۲») * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ. «۳»

در واقع این سه آیه علّت و معلول یکدیگرند، چرا که این

انسان بی خبر و خودبین و خودپسند دیگران را استهزاء می کند، به خاطر آنکه ثروت عظیمی برای خود از طرق نامشروع فراهم ساخته، چرا دست به جمع چنین ثروتی زده؟ به خاطر اینکه می پندارند داشتن چنین ثروتی به او جاودانگی می دهد، این پندار که با «طول امل» و آرزوهای دراز همراه است سبب غرور و خودبرتربینی می شود و آن هم به نوبه خود سبب استهزاء و عیبجویی نسبت به دیگران است. «۴»

(۱) - نجم، ۲۴.

(۲) - این احتمال نیز در تفسیر «عَدَّه» داده شده است که منظور شمارش کردن نیست، بلکه مال را وسیله و «عُدَّه» خود قرار دهد و در همه حال بر آن تکیه نماید.

(۳) - همزه، ۱ تا ۳.

(۴) - «هُمَزَه» و «لَمَزَه» هر دو صیغه مبالغه است، اولی از ماده «هَمَز» به معنی شکستن گرفته شده و دومی

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۵

از این آیه به خوبی می توان استفاده کرد که آرزوهای دراز گاهی به حدی می رسد که انسان مرگ را به کلی فراموش کرده، خود را جاودانه می پندارد و همین امر سبب طغیان و سرکشی او می شود و آن طغیان سرچشمه گناهان دیگری می گردد.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از گروهی است که حق را شناختند و سپس به آن پشت کردند و از آن اعراض نمودند، می فرماید: «کسانی که بعد از روشن شدن حق به آن پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!»، (انَّ الَّذِیْنَ ارْتَدُّوا عَلٰی اٰذْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدٰی الشَّيْطٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَاٰمَلٰی لَهُمْ). «۱»

«اٰمَلٰی لَهُمْ» از ماده «اٰمَلَا» به معنی پدید آوردن

آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول می‌دارد.

در واقع آیه ناظر به این حقیقت است که چگونه ممکن است یک انسان حق را بشناسد و باور کند سپس آن را نادیده بگیرد و به آن پشت کند و راه نجات خود را ببیند با این حال از بیراهه برود!

آیا می‌توان باور کرد انسان عاقلی چنین کند؟! آری! هنگامی که تسویلات شیطان انسان را احاطه کند و زشتی‌ها را در نظرش به صورت زیبایی‌ها نشان دهد و او را گرفتار آرزوهای دور و دراز سازد، بعید نیست حق را به دست فراموشی بسپارد و به آن پشت کند.

از اینجا می‌توان دریافت که آرزوهای طولانی چه بلایی بر سر انسان می‌آورد و چگونه انسان عاقل را به کلی از عقل و خرد بیگانه می‌کند؟!*

*** از مجموع آیات فوق که قسمتی درباره اقوام پیشین بود و بخشی در باره معاصران

از ماده «لَمَز» به معنی غیبت و عیبجویی کردن است، بعضی معتقدند «هُمَزَه» به کسی می‌گویند که با اشارات عیبجویی می‌کند و «لَمَزَه» به کسی که با زبان این کار را انجام می‌دهد.

(۱) - محمد، ۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۶

پیامبر صلی الله علیه و آله و قسمتی نیز به صورت یک قانون کلی مطرح شده بود می‌توان چنین نتیجه گرفت که طول امل و آرزوهای دراز از خطرناک‌ترین دشمنان سعادت بشر است که نه تنها افراد، بلکه اقوام و ملت‌ها را در کام مرگ و بدبختی فرومی‌برد.

طول امل در روایات اسلامی

از آنجا که آرزوهای دراز تأثیر بسیار مخرب بر زندگی معنوی و اخلاقی و حتی مادی انسانها دارد، در روایات اسلامی با تعبیرات گوناگون از آن نکوهش

شده و با عبارات پرمعنایی به علل منطقی آن نیز اشاره شده است، به عنوان نمونه به روایات زیر می توان اشاره کرد:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ارْبَعَةٌ مِنَ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ طُولُ الْأَمَلِ وَ الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا؛ چهار چیز است که نشانه شقاوت و بدبختی انسان است: خشک بودن چشمها (به گونه ای که هرگز از خوف خدا اشکی نریزد) و سنگدلی و آرزوهای دراز و حرص بر دنیا». (۱)

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ اطَّالَ أَمَلُهُ سَاءَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزوی طولانی داشته باشد، عملش بد خواهد شد!» (۲)

همین معنی به صورت گویاتری در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «اطُولُ النَّاسِ أَمَلًا اسْوَأُهُمْ عَمَلًا؛ آن کسی که آرزوهایش از همه طولانی تر باشد، عملش از همه زشت تر و بدتر است!» (۳)

۳- در نهج البلاغه خطبه ۱۴۷ نیز تعبیر گویایی در این زمینه دیده می شود، فرمود:

«أَنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَ تَعْيِبِ آجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرِدُّ عَنْهُ الْمَعِيدِرَةُ وَ تَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ؛ اقوامی که پیش از شما بودند و گرفتار عذاب شدند، فقط

(۱)- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۶۱۸؛ شبیه به همین معنی با کمی تفاوت در بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۴ نیز آمده است.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۰ صفحه ۱۶۳، حدیث ۱۹.

(۳)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۷

به خاطر آرزوهای طولانی و فراموش کردن اجل و سرآمد زندگیشان بود تا آنکه عذاب موعود فرارسید، همان عذابی که با فرارسیدنش معذرت خواهی رد می شود و درهای توبه

بسته خواهد شد!»!

۴- در حدیث دیگری از فاطمه بنت الحسین از پدرش امام حسین علیه السلام از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «إِنَّ صَيْلَمَاحَ أَوَّلَ هَيْدِهِ أَلَمَّ بِهِ بِالزُّهْدِ وَ الْيَقِينِ وَ هَلَمَّاكَ آخِرَهَا بِالشُّحِّ (بِالشُّكِّ) وَ الْأَمَلِ!؛ دو عامل سبب اصلاح (و پیروزی) آغاز این امت شد که یکی زهد (و ترک وابستگی به دنیا) بود و دیگری ایمان و یقین محکم و آنچه باعث هلاکت (و شکست) آخر این امت می شود بخل (شک) و آرزوهای دراز است.» (۱)

بدیهی است ایمان و یقین محکم، به اضافه بی اعتنایی به زرق و برق دنیا، سبب شد که مسلمانان نخستین به هنگام ورود در میدان جهاد از هیچ چیز پروا نکنند، جز خدا را در نظر نگیرند و جز برای خدا شمشیر نزنند و هرگز پشت به دشمن ننمایند و این عامل مهم پیروزی آنان بود.

ولی هنگامی که آرزوهای دراز و دل بستگی ها و دلدادگی ها نسبت به ظواهر دنیا جای «زهد» را گرفت و شک و تردید به جای یقین نشست، عقب گردها و شک ها شروع شد و امروز هم برای تجدید عظمت نخستین، راهی جز احیای دو اصل نخست نیست.

۵- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان می خوانیم: «الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيْطَانِ عَلَى قُلُوبِ الْغَافِلِينَ؛ آرزوی دراز سبب سلطه شیطانها بر قلوب غافلان می شود!» (۲)

۶- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام چنین افرادی به عنوان بدترین مردم معرفی شده اند، می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ الطَّوِيلُ الْأَمَلِ، السَّيِّئُ الْعَمَلِ؛ بدترین مردم کسی است که آرزوهایش از همه طولانی تر باشد و عملش از همه بدتر!» (۳)

و نیز از آن حضرت در حدیث دیگری می خوانیم: «إِنَّ

الْمَرْءُ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْطَعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ، فَسُبْحَانَ اللَّهِ لَأَمَلٍ يُدْرِكُ وَ لَأَمُومَلٍ يُتْرَكُ!؛ انسان پیوسته دنبال

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۴.

(۲) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۲.

(۳) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۸

آرزوهای خویش است (و از مبدأ و معاد غافل است) ناگهان حضور اجل، آرزوهایش را قطع می کند، سبحان الله! نه به آرزو رسیده و نه صاحب آرزو رها شده است! «۱»

۷- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى؛ برترین بی نیازی ترک آرزوهاست!» «۲»

چرا که آرزوهای دور و دراز سبب می شود که انسان دائماً خود را نیازمند ببیند و دست حاجت به سوی هر کس و هر جا دراز کند و شخصیت انسانی خود را به خاطر اموری که هرگز به آن نمی رسد بشکند!

۸- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «كَذَّبَ مَنْ ادَّعَى الْإِيمَانَ وَ هُوَ مَشْغُوفٌ مِنَ الدُّنْيَا بِخَدَعِ الْأَمَانِيِّ وَ زُورِ الْمَلَاهِي؛ دروغ می گوید کسی که ادعای ایمان می کند در حالی که به خاطر خدعه های آرزوها و سرگرمی های باطل، دلباخته دنیا شده است!» «۳»

روشن است که دلباختگان آرزوها ناگزیرند برای وصول به آنها همه چیز را به دست فراموشی بسپارند و از همین جا رخنه در ایمان آنها پیدا می شود.

۹- و نیز از همان بزرگوار در سخن کوتاه و پر معنای دیگری می خوانیم: «الْأَمَانِيُّ تُعْمَى عُيُونَ الْبَصَائِرِ؛ آرزوهای دراز چشم بصیرت انسان را کور می کند!» «۴»

۱۰- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که روزی به اصحاب فرمود: «اَكُلْكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَدْخَلَ الْجَنَّةَ؟؛ آیا همه شما دوست دارید وارد بهشت شوید؟!»

«قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛

همگی عرض کردند آری ای رسول خدا!

فرمود: «قَصِّرُوا مِنَ الْأَمَلِ وَاجْعَلُوا آخِرَ الْكُفْمِ بَيْنَ ابْصَارِكُمْ وَاسْتَيْخِيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ؛ دامنه آرزوها را کوتاه کنید و مرگ را در مقابل چشم خود قرار دهید و از خداوند (و مخالفت فرمان او) آن گونه که شایسته است شرم کنید.» «۵»

۱۱- باز در حدیث پرمحتوای دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «أَنَّ الْأَمَلَ

(۱)- همان مدرک، صفحه ۳۱۳.

(۲)- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۱۱ و ۳۴.

(۳)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۲، حدیث ۷۲۲۳.

(۴)- غرر الحکم، حدیث ۱۳۷۵.

(۵)- المحجّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۹

يُذْهِبُ الْعَقْلَ، وَيُكَذِّبُ الْوَعْدَ، وَيَحِثُّ عَلَى الْغَفْلَةِ وَيُورِثُ الْحَسِيرَةَ؛ آرزوهای دراز عقل انسان را می برد و وعده آخرت را دروغ می شمرد و انسان را به غفلت وامی دارد و سرانجام آن، حسرت و ندامت است! «۱»

۱۲- این بحث را با روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله- به عنوان «خِتَامُهُ مِسْكٌ» پایان می دهیم، در این حدیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه عدد چوب را گرفت، یکی را پیش روی خود در زمین فرو کرد، دیگری را در کنار آن و سومی را در فاصله دورتر، سپس فرمود: آیا می دانید این چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود:

«هَذَا الْإِنْسَانُ! وَ هَذَا الْأَجَلُ! وَ هَذَا الْأَمَلُ يَتَعَاطَاهُ ابْنُ آدَمَ وَ يَخْتَلِجُهُ الْأَجَلُ دُونَ الْأَمَلِ!؛ این (چوب اول) انسان است و این (چوب دوم) سرآمد عمر است و این (چوب سوم) که در نقطه دوری در زمین فرو شده بود) آرزوهای دراز انسان است، (آری) پیش از

آنکه انسان به آرزوهایش برسد دست اجل گریبان او را خواهد گرفت!» (۲)

در احادیث بالا- که گلچینی بود از احادیث فراوانی که در منابع معروف اسلامی درباره طول امل آمده است به خوبی گستردگی خطرات و عواقب شوم این رذیله اخلاقی را نشان می دهد و ثابت می کند که آرزوهای دراز از بزرگترین دشمنان سعادت انسان و مانع قرب او در پیشگاه خداست.

آثار و پیامدهای طول امل

اشاره

آرزوهای دراز و گناه بی پایان، آثار مخرب فراوانی در زندگی معنوی و مادی انسان دارد که گوشه هایی از آن در احادیث بالا- و همچنین در آیاتی که در قرآن مجید در آغاز این بحث ذکر شد آمده است و به طور کلی می توان گفت: طول امل پیامدهای خطرناک و مخرب و سوء زیر را دارد.

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (ماده امل).

(۲)- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۴؛ المحجّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۰

۱- طول امل سرچشمه بسیاری از گناهان

یکی از بدترین آثار منفی طول امل و آرزوهای دراز این است که انسان را به انواع گناهان دعوت می کند، زیرا رسیدن به این آرزوها معمولاً از طریق مشروع غیر ممکن است، بنابراین گرفتاران این رذیله اخلاقی خود را ناگزیر می بینند که در کسب درآمدها چشم بر هم نهند و حلال و حرام را شناسایی نکنند و از غصب حقوق دیگران، خوردن اموال یتیمان، کم فروشی، رباخواری، رشوه و مانند این امور، ابا نداشته باشند.

به همین دلیل در حدیث معروف غرر الحکم آمده است: «مَنْ طَالَ أَمَلُهُ سَاءَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزویش دراز باشد عملش بد می شود!» (۱)

و نیز آمده: «أَطْوَلُ النَّاسِ أَمَلًا اسْوَأُهُمْ عَمَلًا؛ آن کس که آرزوهایش طولانی تر است عملش زشت تر خواهد بود.» (۲)

و در نقطه مقابل آن آمده است: «مَنْ قَصَرَ أَمَلُهُ حَسَنَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزویش کوتاه باشد عملش نیک خواهد بود.» (۳)

هر سه حدیث بالا از مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام است که جان به فدای سخنان نورانی و انسان سازش باد.

۲- طول امل یکی از اسباب مهم قساوت قلب

همان گونه که در آیات آغاز این بحث خواندیم قرآن مجید درباره یکی از اقوام پیشین می گوید: آنها کسانی بودند که می پنداشتند عمر طولانی دارند (و گرفتار آرزوهای دراز شده اند) و از این رو قلب های آنها قساوت یافت.

دلیل این مسئله روشن است؛ زیرا طول امل انسان را از خدا غافل می کند و به دنیا حریص می سازد و آخرت او را به دست فراموشی می سپارد و اینها همه اسباب سنگدلی و قساوت است.

(۱)- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۵۶.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۳۰۵۴.

(۳)- همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۲۹۵ (چاپ دانشگاه تهران).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۱

به همین

دلیل در حدیثی آمده است که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «يَا مُوسَى لَا تَطْوُلْ فِي الدُّنْيَا اَمْلَكَ فَيَقْسُوا قَلْبَكَ، وَ الْقَاسِي الْقَلْبِ مَنِّي بَعِيدٌ؛ ای موسی! آرزوی خود را در دنیا طولانی نکن که قسّی القلب خواهی شد و قسّی القلب از من دور است.»
(۱)

همین معنی در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ يَأْمُلُ أَنْ يَعِيشَ أَبَدًا يَقْسُوا قَلْبَهُ وَ يَزْغَبُ فِي الدُّنْيَا؛ کسی که آرزو دارد جاودانه در این دنیا بماند قسّی القلب می شود و راغب در دنیا می گردد.» (۲)

۳- طول امل سبب نسیان اجل

این اثر نیاز به شرح و بسط ندارد و به خوبی در زندگی آنها که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند نمایان است که هرگز نه سخنی از مرگ بر زبان می رانند و نه در فکر آخرتند، بلکه دائماً در گرداب غفلت غوطه ورنند.

حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که می فرماید: «طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخْرَجَ؛ درازی آرزوها سبب فراموشی آخرت است» گواه صدق این مدعاست. (۳)

در حدیث دیگری از مولا علی علیه السلام می خوانیم: «أَكْثَرُ النَّاسِ أَمَلًا أَقَلُّهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا؛ کسی که آرزویش از همه طولانی تر است از همه کمتر به یاد مرگ است.» (۴)

۴- زندگی پررنج محصول دیگری از طول امل

بدیهی است هر قدر آرزوها طولانی تر باشد تهیه مقدمات بیشتری را می طلبد، همچنین صرفه جویی بیشتری برای حفظ اموال و ثروت ها جهت رسیدن به آن آرزوهای دور و دراز لازم است و نتیجه این دو، یک زندگی توأم با درد و رنج و سخت گیری بر خود و خانواده خود توأم با تلاش شبانه روزی بی رویه خواهد بود.

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۴ (ماده امل).

(۲)- همان مدرک.

(۳)- قبلاً در بخش احادیث گذشت.

(۴)- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۲، حدیث ۷۲۱۵.

به همین جهت در احادیثی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است می خوانیم: «مَنْ كَثُرَ مَنَاهُ كَثُرَ عَنَائِهِ؛ کسی که

آرزوهایش زیاد باشد، تعب و رنج او فزونی خواهد یافت».

و نیز می فرماید: «مَنْ اسْتَعَانَ بِالْأَمَانِيِّ أَفْلَسَ؛ کسی که از آرزوهای دراز کمک بگیرد فقیر و مفلس می شود (و زندگی فقیرانه ای خواهد داشت هر چند ثروتمند باشد)».

و نیز می فرماید: «الرَّغْبَةُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ؛

تمایل به دنیا (و آرزوهای دراز) کلید درد و رنج است!»^(۱)

۵- طول امل و زندگی ذلت بار

صاحبان آرزوهای دراز نه تنها در رنج و تعب دائم به سر می برند، بلکه ناچارند شخصیت انسانی خود را نیز در هم بشکنند و برای رسیدن به مقصود خیالی در برابر هر کس و ناکس خضوع کنند و دست التماس به سوی این و آن دراز نمایند و به زندگی ذلت بار تن در دهند. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ذُلُّ الرَّجَالِ فِي خَيْبَةِ الْأَمَالِ؛ خواری مردان در ناکامی آرزوهاست.»^(۲)

۶- محرومیت از نعمتها

همان گونه که در بالا اشاره شد، کسانی که گرفتار آرزوهای دور و درازند و در دریای امانی غوطه ورنند، غالباً به سراغ صرفه جویی و سخت گیری هر چه بیشتر در استفاده از مواهب حیات و زندگی می روند تا به آرزوهای دور و دراز خود برسند. به همین دلیل نسبت به همه کس حتی خویشان و زن و فرزند بخیل خواهند بود، همان بخلی که آنها را از بهره گیری از نعمت های الهی محروم می سازد و در عین برخورداری از امکانات فراوان، زندگی فقیرانه ای دارند.

در زمان خود افرادی را می بینیم که تحت عنوان «تأمین آینده»! برای خود و فرزندان، گرفتار طول امل هستند و همین امر آنان را از مواهبی که در اختیار دارند محروم می سازد.

(۱)- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۴.

(۲)- غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۳

۷- طول امل و محروم بودن از درک حقایق

آرزوهای دراز همچون سرابی است که تشنگان را در بیابان زندگی به دنبال خود می کشاند و تشنه تر می سازد، بی آنکه به جایی برسند، این آرزوها چهره واقعیت ها را به گونه ای دروغین نشان می دهد و انسان به خاطر آنها درک نمی کند کجاست و به کجا می رود؟ و وظیفه اش در برابر این سرنوشت چیست؟

از همین رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که سابقاً به آن اشاره کردیم آمده است: «الْأَمَانِيُّ تُعْمِي عَيْنَ الْبَصَائِرِ؛ آرزوهای دراز دیدگان بصیرت را نابینا می کند!»^(۱)

کوتاه سخن اینکه: کسی می تواند چهره زیبای حقیقت را آن گونه که هست ببیند و به سرچشمه زلال معرفت برسد که دیده عقل خود را با حجاب آرزوها نپوشاند و در میان ابرهای تیره و تار طول امل قرار نگیرد.

۸- طول امل سبب کفران نعمت است

بدیهی است آرزوهای دراز، انسان را به آن چه ندارد و شاید هرگز به آن نمی رسد دلبنده می سازد، به همین دلیل آنچه را از نعمت های الهی در دست دارد کوچک می شمرد و نسبت به آن بی اعتناست و این کفران نعمت، پیامدهای شومی در دنیا و آخرت برای او دارد.

در حدیثی از مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «تَجَبَّبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تُذَهَّبُ بِهَجِّهِ نَعَمِ اللَّهِ عِنْدَكُمْ، وَ تُلْزِمُ اسْتِضْغَاظَهَا لَدَيْكُمْ، وَ عَلَى قَلْبِهِ الشُّكْرُ مِنْكُمْ؛ از آرزوهای دراز پرهیزید که زیبایی نعمت های الهی را از نظر شما می برد و آنها را نزد شما کوچک می کند و به کمی شکر (و کفران نعمت) از سوی شما منتهی می شود!» (۲)

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۱۳۷۵.

(۲)- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۴

اسباب و انگیزه های طول امل

عمده ترین چیزی که سبب آرزوهای دراز می شود جهل و بی خبری است، جهل نسبت به خویشتن و نسبت به دنیا و جهل نسبت به قدرت و لطف خدا و ثواب آخرت و عقبی مجموعه این جهل ها انسان را به وادی آرزوهای دراز می کشاند.

توضیح اینکه: انسان به سبب بی خبری از وضع خویش و عدم توجه به این حقیقت که هر لحظه ممکن است پایان عمر او فرارسد، یک لخته خون کوچک می تواند مجرای رگهای قلب یا مغز او را بگیرد و در یک لحظه، سکنه قلبی یا مغزی بر او عارض شود یا حادثه ای همچون زلزله و آتش سوزی، تصادف در رانندگی، لغزیدن و بر زمین خوردن و ضربه مغزی شدن یا مانند اینها به زندگی او پایان دهد. آری بر اثر جهل به این امور گرفتار این پندار می شود که عمری طولانی دارد

و سپس یک مشت آرزوهای دراز اطراف فکر او را احاطه می کند و به او اجازه نمی دهد به غیر آن بیندیشد.

همچنین جهل نسبت به ناپایداری و بی وفایی دنیا، دنیایی که نه بر صغیر رحم می کند و نه بر کبیر، نه بر جوان رحم می کند نه بر پیر، گاه پیش از آنکه پیری بمیرد صدها کودک و جوان از دنیا می روند و گاه پیش از آنکه مریض سخت جان دهد ده ها سالم در آغوش مرگ قرار می گیرند.

گاه سلاطین مقتدر در یک روز به ضعیف ترین افراد مبدل می شوند و در زندان انفرادی جای می گیرند و گاه ثروتمندان غرق ناز و نعمت در یک شب فقیر و تهیدست می شوند و بر خاک سیاه می نشینند، آری جهل به این امور است که انسان را در گرداب طول امل می اندازد.

اینجاست که سلمان فارسی، شاگرد بزرگ مکتب وحی، می گوید: «ثَلَاثٌ أَعْجَبْنِي حَتَّى اضْحَكْتَنِي: مُؤَمِّلُ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يُطَلِّبُهُ، وَ غَافِلٌ لَيْسَ بِمَعْنُوفٍ عَنْهُ، وَ ضَاحِكٌ مُلِيَ فِيهِ لَا يَدْرِي اسَاخِطُ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَيْهِ أَمْ رَاضٍ عَنْهُ؛ سه کس مرا در شگفتی فرو برده تا آنجا که به خنده واداشته است: کسی که دنیا را آرزو می کند در حالی که مرگ در پی اوست و کسی که از اجل خویش غافل است در حالی که اجل از او غافل نیست و کسی که با تمام

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۵

وجودش می خندد در حالی که نمی داند پروردگار جهانیان از او راضی است یا نه؟» (۱)

در روایات اسلامی نیز اشاره های روشنی به این معنی شده است، مولای متقیان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ اَيَّقَنَ اَنَّهُ يُفَارِقُ الْاَحْبَابَ وَ يَسْكُنُ التُّرَابَ وَ يُوَاجِهُ الْحِسَابَ

وَيَسْتَعِينِي عَمَّا خَلْفَ، وَ يَفْتَقِرُ إِلَى مَا قَدَّمَ كَانَ حَرِيًّا بِقَصْرِ الْأَمَلِ وَ طُولِ الْعَمَلِ؛ کسی که یقین دارد (به زودی) از دوستان جدا می شود و در زیر خاک مسکن می گزیند و با حساب الهی روبه روست و از آنچه بر جای گذاشته بی نیاز می گردد و به آنچه از پیش فرستاده محتاج می شود، سزاوار است که آرزو را کوتاه و اعمال صالح را طولانی کند! «۲»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اتَّقُوا خِدَاعَ الْأَمَالِ، فَكُمْ مِنْ مُؤَمِّلِ يَوْمٍ لَمْ يُدْرِكْهُ، وَ بَانِي بِنَاءٍ لَمْ يَسِيْكُنْهُ، وَ جَامِعِ مَالٍ لَمْ يَأْكُلْهُ؛ از فریب آرزوها پرهیزید، چه بسیار کسانی که آرزو داشتند روزی را (در آغوش ناز و نعمت) بگذرانند و هرگز به آن نرسیدند، چه بسیار کسانی که خانه و قصری ساختند ولی هرگز در آن ساکن نشدند و چه بسیار کسانی که اموال زیادی اندوختند ولی هرگز از آن نخوردند!» «۳»

گاه جهل به آخرت و نعمت های بی پایان آن سرای جاویدان که یک لحظه نگاه کردن به آنها به تمام دنیا می ارزد، سبب می شود که انسان به آرزوهای دراز در این جهان کشیده شود، حتی گاه می شود بی خبری از لذت زهد در دنیا و آزادگی از چنگال اسارت زرق و برق آن، انسان را به وادی طول امل می کشاند!

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اسْتَجْلِبْ حَلَاوَةَ الرَّهَادَةِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ؛ شیرینی زهد را با کوتاهی آرزوها به دست آر!» «۴»

و گاه می شود انسان قدرت خدا را فراموش می کند و یا نسبت به آن جاهل و بی خبر است و نمی داند خدایی که از لحظه انعقاد نطفه در رحم مادر پیوسته به

او روزی داده است، در حالی که هیچ کس دسترسی به او نداشته می تواند تا پایان عمر زندگی او را اداره کند و فرزندانش اگر دوست خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی گذارد و اگر دشمن خدا

(۱) - المحجّه البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۶.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۷.

(۳) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۳.

(۴) - تحف العقول، صفحه ۲۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۶

باشند خدمت به آنها بی دلیل است.

آری جهل به این امور سبب می شود که زیر پوشش (تأمین آینده خود و فرزندان)، گرفتار آرزوهای دراز و طول امل گردد.

مجموعه این جهل ها و بی خبری ها (جهل به خویشتن، جهل به دنیا، جهل نسبت به خدا و قدرت بی مانند او و جهل نسبت به آخرت و مواهب بی پایش) آدمی را در بیابان بیکران و برهوت خشک و سوزان آرزوها سرگردان می سازد.

درمان طول امل

همیشه برای علاج قطعی بیماریها به ریشه کن کردن اسباب آن باید پرداخت و تا اسباب بیماری ریشه کن نشود درمان ها سطحی و ناپایدار است و به تعبیر دیگر جنبه مسکن را دارد.

با توجه به این اصل اساسی و با توجه به ریشه های درازی آرزوها به خوبی می توان نتیجه گرفت که برای زدودن آثار طول امل و از میان بردن آن باید به تفکر و اندیشه پرداخت.

از یک سو باید انسان خود را به خوبی بشناسد و بداند موجودی است آسیب پذیر که فاصله میان مرگ و زندگی او بسیار کم است، امروز سالم است و پر نشاط، فردا ممکن است گرفتار سخت ترین بیماریها یا اندوه بارترین مصایب گردد، امروز قوی و غنی و قدرتمند است، فردا ممکن است از ضعیف ترین و فقیرترین افراد باشد و نمونه های آن

صفحات تاریخ بشریت را پر کرده است.

از سوی دیگر باید درباره بی اعتباری دنیا بیاندیشید که «از نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد» و فراموش نکند نادر شاه قدرتمند

«شبانگه به دل قصد تاراج داشت» «سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت»!

آری با «یک گردش چرخ نیلوفری، نه نادرها به جا می مانند و نه نادری»!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۷

از سوی سوم به این حقیقت بیندیشد که ما اعتقاد به معاد و سرای آخرت و حساب و کتاب الهی و پاداش کیفر اعمال داریم و این جهان را منزلگاهی در مسیر یک سفر طولانی می دانیم و برنامه ما در این جهان آماده شدن و اندوختن زاد و توشه است نه اقامتگاهی برای همیشه ماندن!

و نیز اندیشه کند که حرص در اندوختن و ذخیره کردن اموال و برنامه ریزی برای رسیدن به آرزوها و آمال، هرگز مایه سعادت انسان نمی شود، بلکه دائماً او را به درد و رنج گرفتار می سازد.

و اندیشه کند که مهمترین آرامش، آرامش روح و وجدان است که آن از طریق تقوا و توکل بر پروردگار فراهم می شود نه از طریق حرص و ولع و دنیاپرستی!

بهترین راه برای وصول به این هدف همان است که در حدیث نبوی معروف آمده است فرمود: «خُذْ مِنْ دُنْيَاكَ لِآخِرَتِكَ وَ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ، وَ مِنْ صِحَّتِكَ لِسُقْمِكَ، فَإِنَّكَ لَأَتَدْرِي مَا اسْمُكَ غَدًا؛ از دنیایت برای آخرت بهره گیر و از زندگانت برای مرگ (و زندگی بعد از آن) و از تندرستیت برای زمان بیماری استفاده کن، چرا که نمی دانی فردا نام تو چیست (آیا تو را زنده می نامند یا جزء مردگان، سالم می گویند یا بیمار؟)». «۱»

عامل دیگر

برای آرزوهای دراز هواپرستی و عشق به دنیاست، هر قدر از این علاقه کاسته شود دامنه آرزوها کوتاه تر می گردد و به عکس هر اندازه انسان دلبستگی بیشتر به دنیا پیدا کند، دامنه آرزوها گسترده تر می شود.

برای رسیدن به این هدف، یعنی کوتاه کردن دامنه آرزوها یکی از مؤثرترین راهها یاد مرگ است که پرده ها را از جلو چشم بصیرت انسان برمی گیرد و واقعیت های زندگی را برای او آشکار می سازد.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام در پایان خطبه ۹۹ از نهج البلاغه می فرماید: «الَا فَادُّكُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ، وَ مُنْغِصَ الشَّهَوَاتِ، وَ قَمَاطِعِ الْأُمِّيَّاتِ؛ به هوش باشید و به یاد چیزی بiftید که لذات را در هم می کوبد و شهوات را بر هم می زند و آرزوها را قطع می کند».

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۸

و در حدیث دیگری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که در ضمن سخنانش فرمود: «عَدَّ نَفْسَكَ فِي اصْحَابِ الْقُبُورِ؛ خود را جزء مردگان حساب کن (تا گرفتار طول امل نشوی)». «۱»

و نیز در نقطه مقابل این معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اَكْثَرَ النَّاسِ اَمَلًا اَقْلُهُمْ لِلمَوْتِ ذِكْرًا؛ آنها که آرزوهایشان بیشتر است کمتر به یاد مرگ می افتند». «۲»

راه دیگر برای مبارزه با طول امل مطالعه پیرامون پیامدهای بسیار شوم آن است.

آری توجه به این نکته که آرزوهای دراز سرچشمه بسیاری از گناهان و رذایل اخلاقی دیگر است و از علل مهم قساوت قلب و فراموشی آخرت و سبب زندگی پررنج و ذلت بار و محرومیت از مواهب و نعم الهی و از حجاب های ضخیم معرفت و آگاهی

محسوب می شود، سبب می گردد که انسان به فکر علاج و درمان بیفتد و پیش از آنکه سیلاب طول امل کاخ سعادت او را ویران سازد به فکر چاره بیفتد، از دامنه آرزوهایش بکاهد و به صف خردمندان و سعادتمندان بازگردد و آرزوها را در حدّ معقول و شایسته مهار کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «حَاصِلُ الْمُئْتَى الْأَسْفُ وَ تَمَرَّتُهُ التَّلْفُ؛ حاصل آرزوهای دراز تأسف است و ثمره آن تلف شدن (عمر و امکانات و سعادت انسان) می باشد!» (۳)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اِحْتِذُوا الْأَمَانِيَّ فَإِنَّهَا مَنَائِمَا مُحَقَّقَةٌ؛ از آرزوهای دراز بپرهیزید که مرگ های مسلّم در آن نهفته است.» (۴)

در اینجا دو نکته قابل توجه است:

نخست اینکه در طبّ مادّی برای درمان بسیاری از بیماریهای جسمی و روانی به فکر جانشین می روند، یعنی خواسته هایی که انسان را به بیماری می کشاند به خواسته های برتری تبدیل می کنند که منتهی به سلامت او گردد، مثلاً کسی که علاقه زیادی به موادّ چربی و نشاسته ای دارد و سبب بیماری های گوناگون در او شده به استفاده از کمیت قابل ملاحظه از میوه و سبزی سالم هدایت می کنند و یا افرادی که معتاد به موادّ مخدّرند،

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۲۲.

(۲) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۲.

(۳) - تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۴.

(۴) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۹

اعتیادهای سالمی برای آنها پیش بینی می کنند.

این نکته در بیماریهای اخلاقی نیز صادق است، به این ترتیب که معلّم اخلاق آرزوهای دراز مادّی را به آرزوهای معنوی نسبت به پاداش الهی در سرای آخرت تبدیل می کند و عشق به علم و دانش و معرفه الله را جایگزین عشق به مال و جاه

و مقام می سازد.

نکته دیگر اینکه آرزوها مراتبی دارد، گاه انسان آرزو می کند عمر بسیار طولانی یا جاویدان! داشته باشد، همان گونه که قرآن درباره گروهی از قوم یهود می فرماید: «... يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ...» (آنها چنان علاقه به دنیا دارند که) هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر کند! «۱»

اگر هزار سال به معنی تعداد باشد دلیل بر تقاضای عمر بسیار طولانی است و اگر عدد تکثیر باشد دلیل بر تقاضای عمر نامحدود است.

گروهی آرزوهایی در مراحل پایین تر دارند، آرزوی صد سال زیستن، پنجاه سال، ده سال یا کمتر، از روایات استفاده می شود که همه اینها جزء آرزوهای دراز محسوب می شود (البته در صورتی که هدف جنبه های مادی و زرق و برق دنیا باشد، نه جنبه های معنوی و الهی و کمک به پیشرفت جامعه انسانی).

از سوی دیگر امانی و آرزوها انواع مختلفی پیدا می کند، گاه آرزوها به سوی مسائل مادی هدف گیری می کند و گاه مقام و گاه شهوات و گاه همه اینها.

تمام اقسام آرزوهای دور و دراز، زشت و نکوهیده است هر چند بعضی زشت تر از بعضی دیگر محسوب می شود.

آرزوهای مثبت و سازنده

آخرین سخن در بحث طول امل پیرامون این مطلب است که همیشه آرزوها جنبه

(۱) - بقره، ۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۲۳۲

منفی ندارد و نشانه انحطاط شخصیت و سقوط اخلاقی نیست.

زیرا اگر آرزوها متوجه ارزشهای والای انسانی باشد و یا جنبه مردمی و اجتماعی پیدا کند و در مسیر تکامل و پیشرفت واقعی انسانها و درجات کمال قرار گیرد و انسان را به تلاش و کوشش بیشتر در این راهها وادارد، بدون شک چنین

آرزویی هر قدر طولانی بوده باشد، نه تنها نشانه پستی نیست که نشانه کمال انسان است.

اساساً همان گونه که در آغاز این بحث نیز اشاره شد امید و آرزو نسبت به آینده نیروی محرک انسان برای تلاشها و کوششهاست و اگر چراغ پرفروغ امید و آرزو در دل انسان خاموش گردد، در واقع روح او می میرد، نشاط زندگی از او رخت برمی بندد و انسان را به موجودی سست و بی هدف و بی تلاش مبدل می کند.

در واقع آرزو بر دو قسم است «آرزوهای کاذب» که همچون سراب در بیابان زندگی ظاهر می شوند و تشنه کامان را به دنبال خود می کشانند و هر لحظه تشنه تر می سازند تا از شدت تشنگی هلاک شوند.

و «آرزوهای صادق» و مثبت و سازنده که همچون آب حیات، گلستان وجود آدمی را سیراب و پرثمر می سازد و هر چه زحمت می کشد نشاط و معنویت بیشتری می یابد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ اَمَلًا؛ مال و فرزندان، زیور حیات دنیا هست و باقیات الصالحات (ارزشهای پایدار و شایسته) نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امید بخش تر است.» (۱)

در این آیه به هر دو بخش از آرزوها اشاره شده است (دقت کنید).

در روایات اسلامی نیز اشارات پرمعنایی به آرزوهای مثبت و سازنده دیده می شود از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «اِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى اَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وُجُوهُ الْخَيْرِ، فَاذَا عَلِمَ اللهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّتِهِ كَتَبَ اللهُ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ

(۱) - کهف، ۴۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۱

می گوید: خداوند! به من روزی عطا کن تا فلان کار خیر و نیک را بجا آورم، هر گاه خداوند در او صدق نیت بداند (نه اینکه این آرزو پوششی برای رسیدن به هوا و هوسها باشد) تمام اجر و پاداشی را که در صورت رسیدن به این آرزو و انجام آن کارهای خیر استحقاق پیدا می کرد برای او نوشته می شود (هر چند هیچ یک را انجام نداده باشد) رحمت خداوند گسترده و کرمش بی پایان است. «۱»

اصولاً همت انسان به اندازه آرزوهای مثبت اوست، هر قدر دامنه آنها گسترده تر باشد همت او والاتر است و جالب اینکه از روایات اسلامی نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند به مقدار این آرزوها به افراد با ایمان، اجر و پاداش می دهد، چرا که نشانه آمادگی روح و جسم آنها برای انجام هر چه بیشتر اعمال صالح است و حتی از روایات استفاده می شود که اگر انسان آرزوی خوبی برای رضای خدا داشته باشد از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه خداوند او را به آرزویش می رساند، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ تَمَنَّى شَيْئًا وَ هُوَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًا، لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُعْطَاهُ؛ کسی که آرزوی چیزی کند در حالی که رضای خداوند متعال در آن باشد از دنیا خارج نمی شود مگر اینکه به خواسته خود می رسد.» «۲»

البته ممکن است در مواردی مصالحی ایجاب کند که انسان به آرزویش نرسد، چرا که اگر برسد آثار بدی مانند غرور و

غفلت و عشق به دنیا و مانند آن در او ایجاد می شود.

خداوند با الطاف خفیه اش او را از وصول به آرزویش باز می دارد.

این بحث را با اشاره به نکته دیگری پایان می دهیم و آن اینکه: آرزوهای سازنده و بلند انسان را به سازندگی خویش دعوت می کند و سبب تکامل و ترقی روحی او می شود، زیرا می داند تکیه بر جای بزرگان زدن بدون آماده ساختن اسباب بزرگی میسر نیست و به گفته شاعر عرب:

اعْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ اِدْرُكُهُمَا اضْيَقَ الْعَيْشُ لَوْ لَا فَشَحَهُ الْأَمَلُ!

«خویشتن را به وسیله آرزوهای سازنده پرورش می دهیم تا به آن برسیم. چقدر میدان زندگی تنگ است اگر گسترده‌گی آرزوها نباشد!»

(۱) بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۲۶۱.

(۲) بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۳

۹

تعصّب و لجاجت

اشاره

بی تردید اساسی ترین پایه عبودیت و بندگی خدا، تسلیم و تواضع در برابر حق است و به عکس هر گونه تعصّب و لجاجت مایه دوری از حقّ و محروم شدن از سعادت است.

تعصّب به معنی «وابستگی غیر منطقی به چیزی» تا آنجا که انسان حق را فدای آن کند و لجاجت به معنی اصرار بر چیزی است به گونه ای که منطقی و عقل را زیر پا بگذارد، ثمره این دو شجره خبیثه نیز «تقلید کورکورانه» است که سدّ راه پیشرفت و تکامل انسانهاست.

هنگامی که به تاریخ انبیای بزرگ بازمی گردیم و علل انحراف و گمراهی اقوام پیشین را مورد بررسی قرار می دهیم به خوبی می توان دریافت که این سه امر (تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه) نقش اصلی را در انحراف آنها داشته است و قرآن مجید پر است از اشارات روشن به این مسئله که در یک

بررسی فشرده در اینجا به سراغ آن می رویم:

از قوم نوح علیه السلام آغاز می کنیم، قرآن مجید می گوید:

۱- وَ اِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ اَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (سوره نوح، آیه ۷)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۴

۲- وَقَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَاتَذَرُنَّ وَدًّا وَ لَسُوَاعًا وَ لَآيُوتَ وَ يَعُوقَ وَ نَشْرًا (سوره نوح، آیه ۲۳)

سپس به داستان هود نگاه می کنیم، قرآن درباره آنها می گوید:

۳- قَالُوا اجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَ خَدَهٗ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (سوره اعراف، آیه ۷۰)

سپس نوبت به داستان ابراهیم علیه السلام می رسد، قرآن در این زمینه می گوید:

۴- اِذْ قَالَ لِاِبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي اَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاؤُنَا لَهَا عَابِدِينَ (سوره انبیاء، آیات ۵۲ و ۵۳)

۵- قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُم اِذْ تَدْعُونَ * اَوْ يَنْفَعُونَكُم اَوْ يَضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاؤُنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ (سوره شعراء، آیات ۷۲ تا ۷۴)

سپس نوبت به قوم موسی و فرعون می رسد، می فرماید:

۶- قَالُوا اجِئْنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاؤُنَا وَ تَكُونَ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْاَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (سوره یونس، آیه ۷۸)

سپس به عصر پیامبر گرامی اسلام بازمی گردیم و همین معنی را در سخنان و اعمال دشمنان آن حضرت نمایان می بینیم:

۷- وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اَتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفِئْتَانَا عَلَيْهِ آبَاؤُنَا اَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَآيَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَآ يَهْتَدُونَ (سوره بقره، آیه

۱۷۰)

۸- اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَانزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُوْلِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا اٰحَقَّ بِهَا وَ اٰهْلِهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمًا (سوره فتح، آیه ۲۶)

۹- و نیز می فرماید: وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (سوره شعراء، آیات ۱۹۸ و ۱۹۹)

گاه تعصب اقوام را بر ضدّ یکدیگر بیان می کند و می فرماید:

۱۰- وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۵

شَيْءٍ ۚ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَمْ يَعْلَمُوا مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (سوره بقره، آیه ۱۱۳)

در جای دیگر مسئله تقلید کورکورانه و تعصب و لجاجت را به عنوان یک برنامه عمومی همه اقوام گمراه شمرده، می فرماید:

۱۱- وَ كَذَلِكَ مَا ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ قَرْيَةٍ مِنْ قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ ۚ اَلَا قَالَ مُتَرْفُوهَا اِنَّا وَحِيدُنَا ۙ اَبَاءُنَا عَلٰى اُمَّهِ ۙ وَاِنَّا عَلٰى اٰثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (سوره زخرف، آیه ۲۳)

۱۲- وَ يَقُولُونَ اِنَّا لَنَارِكُوا ۙ اٰلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (سوره صافات، آیه ۳۶)

ترجمه

۱- و من (نوح) هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند.

۲- و (قوم نوح) گفتند: دست از خدایان و بت‌های خود بردارید (به خصوص) بت‌های «وَدّ»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید!

۳- گفتند: آیا به سراغ ما آمده‌ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند، رها کنیم؟! پس اگر راست می گویی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور (ما آماده ایم)!

۴- (به یاد بیاور ابراهیم را) آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «این مجسمه‌های بی

روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟! گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند!»

۵- گفت: «آیا هنگامی که آنها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می رسانند؟! گفتند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند.»

۶- (فرعونیان به موسی) گفتند: «آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم منصرف سازی و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن (موسی و هارون) باشد؟!»

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۶

ما (هرگز) به شما ایمان نمی آوریم!»

۷- و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید!» می گویند:

«(نه) ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نمایم» آیا اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!»

۸- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند

(در مقابل) خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز داناست.

۹- هرگاه ما قرآن را بر بعضی از عجم ها (غیر عرب) نازل می کردیم- و او آن را بر ایشان می خواند (به خاطر تعصب و لجاجت) به آن ایمان نمی آوردند!

۱۰- یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند» و مسیحیان نیز گفتند:

«یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)» در حالی که هر دو دسته کتاب آسمانی را می خوانند (و باید از این گونه تعصب ها بر کنار باشند) افراد نادان (دیگر،

همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند خداوند، روز قیامت در باره آنچه در آن اختلاف داشتند داوری می کند.

۱۱- و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغروران گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم!»

۱۲- و پیوسته می گفتند: «آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟!»

تفسیر و جمع بندی برنامه عمومی اقوام منحرف!

همان گونه که در بالا- اشاره شد این رذایل سه گانه اخلاقی یعنی «تعصّب» و «لجاجت» و «تقلید کورکورانه» یک برنامه عام برای همه اقوام زشتکار پیشین بوده است، آنها به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۷

خاطر وابستگی شدید به افکار و برنامه های خرافی، و لجاجت و اصرار بر آنها، چشم و گوش بسته به پیروی نیاکانشان ادامه می دادند و به این طریق، خرافات بی اساس از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد، و صدای دلنشین مردان الهی که برای هدایت آنها آمده بودند، در میان نعره های جاهلانه آنان گم می شد.

نخست از داستان نوح علیه السلام شروع می کنیم می بینیم که بت پرستان عصر آن پیامبر اولوالعزم به قدری لجوج و متعصّب بودند که حتی از شنیدن صدای این منادی توحید وحشت داشتند، همان گونه که در نخستین آیه مورد بحث از زبان نوح علیه السلام می خوانیم: «و من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند، و تو (ای خدا) آنها را بیامرزی انگشتان خود را در گوشها قرار داده و لباسهایشان را بر سر و صورت می پیچیدند و در مخالفت با حق اصرار ورزیدند و شدیداً تکبر کردند!» (وَ اِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي

آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاصْرُورُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا. «۱»

آری تعصّب و لجاجت آنها به قدری شدید بود که اجازه نمی دادند ذره ای از امواج صوتی نوح علیه السلام که حامل پیام حقیقت بود به گوش آنها برسد، و یا چهره او را ببینند و این گونه گریز از حقیقت به راستی عجیب و خطرناک است.

*** در آیه بعد چهره دیگری از همین رذایل اخلاقی در قوم نوح علیه السلام به چشم می خورد، قرآن درباره آنها می گوید: «آنها گفتند: دست از خدایان و بتهای خود بردارید مخصوصاً بتهای (بزرگ) «وَدَّ»، «سواع»، «يَغُوث»، «يعوق» و «نسر» را رها نکنید»، (وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا). «۲»

اما چرا و به چه دلیل دست از این بت های رنگارنگ که ساخته و پرداخته دست خودشان بود بردارند و آنها را بر مقدرات جهان هستی، و هم بر مقدرات سازندگانش حاکم بدانند؟! هیچ دلیلی بر آن جز تعصّب و تقلید کورکورانه نداشتند.

(۱) - نوح، ۷.

(۲) - همان، ۲۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۸

در سومین آیه که از قوم عاد و گفتگوی پیامبرشان هود علیه السلام با آنها سخن می گوید، می فرماید: «قوم عاد به قدری لجوج و متعصّب و جاهل بودند که در برابر دعوت آن حضرت به توحید خالص و ناب گفتند: آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یکتا را پرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم؟ (ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد، هر کاری از دست تو ساخته است انجام بده و) آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور اگر راست می گویی!» (قَالُوا اجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ

وَحُدَّهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يُعْبُدُ آبَائِنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا أَنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. «۱»

به این ترتیب بر اثر تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه، توحید خالص که روح جهان هستی است در نظر آنها امری وحشتناک، و پرستش بت های بی عقل و شعور امری شایسته و با ارزش جلوه می کرد، و حتّی برخلاف قانون دفع ضرر محتمل که عقل حاکم به آن است کمترین اعتنایی به احتمال عذاب الهی نمی کردند و مصرّاً از او می خواستند که به تهدیدهای خود جامه عمل بپوشاند، این خیره سری چیزی جز محصول تعصّب و لجاجت نبود.

آری آنها برای فرار از حق و ادامه تقلید کورکورانه به سوی عذاب الهی شتافتند و سرانجام خود را در آتش عذاب سوزاندند، و این است نتیجه لجاجت و تعصّب خشک و تقلید غلط!

*** در چهارمین آیه، سخن از پیامدهای شوم این رذایل اخلاقی درباره «نمرود» و نمرودیان است، می فرماید: «هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آزر) و قوم او گفت این مجسمه های بی روحی را که شما همواره پرستش می کنید چیست؟» (اِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ). «۲»

ولی آنها جوابی نداشتند جز اینکه «گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت

(۱) - اعراف، ۷۰.

(۲) - انبیاء، ۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۹

می کنند»، (قَالُوا وَجَدْنَا آبَائِنَا لَهَا عَابِدِينَ). «۱»

و هنگامی که ابراهیم علیه السلام با صراحت به آنها گفت که هم خودتان و هم نیاکانتان در گمراهی آشکاری بوده اید بیدار نشدند، ابراهیم علیه السلام بی اعتبار بودن این خدایان ساختگی و بی ارزش را از طریق بت شکنی به آنها نشان داد، باز هم بر سر عقل نیامدند،

بلکه ابراهیم بیدارگر و پاره کننده پرده های جهل و تعصب و لجاجت را به سوزاندن در آتش تهدید کردند، و به تهدید خود جامه عمل پوشاندند و او را در میان دریایی از آتش پرتاب کردند، و هنگامی که آتش بر ابراهیم علیه السلام سرد و خاموش و گلستان شد، و بزرگترین معجزه الهی در برابر چشمانشان به وقوع پیوست باز هم این اسیران زنجیرهای جهل و تعصب و لجاجت به بهانه های دیگری همچون سحر به راه خود ادامه دادند.

اینها همه نشان می دهد که تا چه حد این رذایل اخلاقی خطرناک و مانع از آزاد اندیشی و رسیدن به حق است، و آنها که در چنگال آن گرفتار می شوند تن به هر ذلت و حقارتی می دهند و عظمت مقام انسان و روح بلند او را در هم می شکنند ولی تسلیم حق نمی شوند.

*** در پنجمین آیه نیز اشاره به بت پرستی لجوجانه قوم «نمرود» می کند، هنگامی که ابراهیم علیه السلام با دلیل بسیار روشن و قاطع، بت پرستی را ابطال می نماید و به آنها می گوید:

«آیا آنها را که می خوانید صدای شما را می شنوند؟ یا سود و زیانی به شما می رسانند؟ (قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اِذْ تَدْعُونَ* اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ). (۲)»

آنها هیچ پاسخ منطقی در برابر این گفتار روشن نداشتند، جز اینکه پناه به تقلید کورکورانه ببرند و بگویند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کردند»، (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ). (۳)»

(۱) - انبیاء، ۵۳.

(۲) - شعراء، ۷۳، ۷۲.

(۳) - شعراء، ۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۰

در حالی که اگر انسان می خواهد تقلید کند حد اقل باید از عالم و دانشمندی تبعیت کند که او را به واقعیت ها رهنمون

گردد نه از جاهل و گمراهی بدتر از خود! ولی این حجاب تعصّب و لجاجت به قدری ضخیم است که اجازه نمی دهد کمترین نور آفتاب هدایت و منطق و دلیل عقل در آن نفوذ کند، و ماورای آن را روشن سازد.

*** در ششمین آیه سخن از لجاجت فرعونیان در برابر معجزات روشن حضرت موسی علیه السلام است، آنها بر آیین بت پرستی نیاکانشان لجاجت و اصرار ورزیدند و گفتند:

« (ای موسی) آیا آمدی که ما را از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم منصرف سازی؟ و بزرگی (و ریاست) در روی زمین فقط از آن تو و برادرت باشد، ما هرگز به شما ایمان نمی آوریم!» (قَالُوا اجِئْنَا لَتُلْفِتَنَّا «۱» عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائِنَا وَ تَكُونُ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ). «۲»

آنها هرگز از خود سؤال نمی کردند که آیین موسی علیه السلام حق است یا باطل و در برابر آیین نیاکانشان چه امتیازی دارد؟ سخن آنها فقط این بود که ما باید آیین نیاکان خود را حفظ کنیم، خواه حق باشد یا باطل! ارزش واقعی برای ما همین است و بس، سپس آن را با سوء ظن نیز آمیختند و گفتند آنچه را موسی علیه السلام به عنوان آیین الهی ارائه می دهد در واقع مقدمه ای است برای رسیدن به مقاصد سیاسی و حکومت بر مردم، نه خدایی در کار است و نه وحی آسمانی! این بدبینی نیز از آثار همان تعصّب و لجاجت بود که جهت فرار از حق، عذر و بهانه های واهی برای خود می تراشیدند.

و شاید آنها از این بیم داشتند که اگر نور هدایت از طریق آیین موسی علیه السلام

بر افکار مصریان بیفتد، هم آیین خرافی نیاکانشان را از دست می دهند، و هم حکومتی را که بر اساس آن بنیان نهاده بودند. به همین دلیل با تمام قدرت در برابر آن به پا خاستند و مردم را به تعصب و لجاجت تشویق کردند و از آنجا که درباریان فرعون همه چیز را برای ادامه حکومت خود می خواستند، تصوّرشان این بود که موسی و هارون نیز همه چیز را ابزار وصول به حکومت کرده اند.

(۱) - «لِتَلْفِتُنَا» از ماده «لفت» (بر وزن نفت) به معنی منصرف ساختن است، و التفات نیز از همین ماده گرفته شده و به معنی توجه به چیزی بعد از انصراف از چیز دیگر است.

(۲) - یونس، ۷۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۱

این رشته در طول تاریخ همچنان ادامه می یابد تا عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد.

در هفتمین آیه نیز می بینیم که عامل اصلی انحراف مشرکان عرب تقلید کورکورانه و تعصب است که درهای معرفت و شناخت را از هر سو به روی صاحبان این صفات رذیله می بندد، می فرماید: «هنگامی که به آنها (مشرکان عرب) گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نمایم»، (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفِئْتَانَا عَلَيْهِ آبَائُنَا ...). (۱)

و قرآن بلافاصله در پایان این آیه جواب دندان شکنی به آنها می دهد و می گوید:

«مگر نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند؟ (... اَوْلُوْكَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ شَيْئًا وَّ لَا يَهْتَدُوْنَ).» (۲)

تعبیرات آیه نشان می دهد که آنها انکار نمی کردند که آنچه را پیغمبر آورده «ما

انزَلَ اللَّهُ» و فرمان الهی است، بلکه به قدری گرفتار جهل و تعصب بودند که آیین نیاکانشان را بر آن مقدم می شمردند، نیاکانی که واقف به جهل و گمراهیشان بودند.

به این ترتیب جهل و تعصب سبب می شود که انسان به راحتی مَا انزَلَ اللَّهُ را رها سازد و پشت به حق کند و رو به باطل نماید، هر چند حق را از باطل بشناسد!

*** در هشتمین آیه خداوند مسلمانان را به یاد ماجرای حدیبیه می اندازد که کفار با دیدن آن همه آیات و نشانه های حَقَّائیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر تعصب های جاهلی ایمان نیاوردند و این رذیله اخلاقی آنها را از سعادت بزرگ بازداشت، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نفرت جاهلیت داشتند (به همین دلیل نه تنها ایمان نیاوردند بلکه در مقام مبارزه با حق برآمدند) و در مقابل خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود (تا با رعایت اصول حق و عدالت در برابر آن دشمنان متعصب بایستد، و آنها را به کلمه تقوا ملزم ساخت که از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند بر هر چیز غالب است»، (اذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ

(۱) - بقره، ۱۷۰.

(۲) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۲

فَانزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقُّ بِهَا وَ أَهْلَهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. «۱»

حمیت از ماده حمی (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که بر اثر عوامل خارجی در بدن انسان یا اشیا دیگر به وجود

می آید، به همین دلیل به حالت تب، حُمی (بر وزن کبری) گفته می شود.

سپس به حالات روحی همچون خشم و تکبر و تعصب، حمیت اطلاق شده است، چرا که همه اینها حالتی آتشین در انسان ایجاد می کند.

جالب اینکه در این آیه حمیت به جاهلیت اضافه شده که اشاره ای به تعصب های برخاسته از جهل و نادانی، و سکینه که نقطه مقابل آن است به خدا نسبت داده شده است که آرامشی است آگاهانه و برخاسته از ایمان.

در بحث های آینده پیرامون تعصب منفی و مثبت نکته اضافه شدن حمیت به جاهلیت روشن تر خواهد شد.

*** در نهمین آیه اشاره به نکته دیگری شده است که پرده از روی تعصب شدید مشرکان عرب در عصر جاهلیت برمی دارد، می فرماید: «هرگاه قرآن را بر بعضی از عجم ها (غیر عربها) نازل می کردیم و او آن را به ایشان می خوانده، به آن ایمان نمی آوردند»، (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ). «۲»

یعنی نژادپرستی و تعصب قومی آنها به قدری شدید بود که اگر قرآن با تمام معارف عالی و فصاحت و بلاغت فوق العاده و محتوای بی نظیر بر فردی غیر عرب نازل می شد، تعصب و لجابت هرگز به آنها اجازه نمی داد که آن را پذیرا شوند!

این تعبیر قاطع به خوبی نشان می دهد که رذیله اخلاقی «تعصب و لجابت» تا چه حد می تواند انسان را از درک حقیقت و رسیدن به مقصود بازدارد.

گرچه بعضی از مفسران برای این آیه تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند ولی روشن ترین

(۱) - فتح، ۲۶.

(۲) - شعراء، ۱۹۹-۱۹۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۳

و مناسب ترین تفسیر همان است که در بالا ذکر شد.

روی همین اصل در بعضی از

روایات اسلامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله افراد متعصب و لجوج را در سرنوشت شوم اعراب جاهلی شریک می شمرد و می فرماید: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصِيْبِهِ بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ اَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی عصیبت باشد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می کند»، (دانه خردل دانه بسیار ریزی است که همواره به عنوان ضرب المثل برای خردی ذکر می شود). «۱»

*** در دهمین آیه، چهره دیگری از این رذیله اخلاقی در اقوام مختلف دیده می شود و آن اینکه هر گروهی به خاطر تعصب و لجاجت، خود را بهترین می داند، و دیگران را نفی می کند گویی تنها بندگان برگزیده خدا آنها هستند و دیگران هیچ، و همین امر سبب درگیری مستمر در میان اقوام می شود، می فرماید: «یهود گفتند مسیحیان (نزد خدا) هیچ ارزشی ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان ارزشی ندارند، در حالی که هر دو گروه، کتاب آسمانی را می خواندند (که به آنها دستور می داد باید از این گونه تعصب ها به کنار باشند) آری افراد نادان (از مشرکان عرب) نیز سخنی همانند آنها داشتند، خداوند روز قیامت درباره اختلاف آنها داوری خواهد کرد»، (وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ). «۲»

از تعبیرات این آیه به خوبی استفاده می شود که این گونه تعصب ها و خودبینی ها از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، و هر قوم جاهل و بی خبر گرفتار این رذیله اخلاقی خواهد شد.

تعبیر به «الَّذِينَ»

لَا يَغْلُمُونَ» (کسانی که نمی دانند) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که

(۱) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸، باب العصبیه، حدیث ۳.

(۲) - بقره، ۱۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۴

مشرکان عرب یکی از آن بودند و لذا بعضی از مفسران آن را به قوم نوح، یا همه امت های پیشین که بر اثر جهل و نادانی گرفتار تعصب و لجاجت بودند، تفسیر کرده اند.

*** در یازدهمین آیه سخن از یک حکم کلی و عمومی است و نشان می دهد که در تمام طول تاریخ تعصب و لجاجت نقش اصلی را در ادامه کفر و توحیدستیزی ایفا می کرده است، می فرماید: «این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری بیم دهنده نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و به آثار و روش آنها اقتدا می کنیم!» (وَ كَذَلِكَ مَا ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ اَلَا قَالَ مُتَرْفُوهَا اَنَا وَحَدْنَا اَبَانْنَا عَلٰى اَمِّهِ وَاَنَا عَلٰى اَثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ). «۱»

این تعبیر نشان می دهد که همیشه مهمترین مانع در برابر ایمان به آیین پیامبران الهی همان تعصب و تقلید کورکورانه ناشی از جهل بوده است.

و از اینجا خطر این رذیله اخلاقی آشکارتر می شود.

*** در دوازدهمین و آخرین آیه می خوانیم که اقوام جاهلی به خاطر تعصب و لجاجت بزرگ ترین انبیای الهی و عقل کل را متهم به جنون می کردند و آن را بهانه مخالفت خود با آیین آنها قرار می دادند، می فرماید: «آنها پیوسته می گفتند: آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟» (وَ يَقُولُونَ اِنَّا لَنَارِكُوكَا اٰلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ). «۲»

عجب اینکه آنها به قدری در حجاب تاریک جهل

و تعصب گرفتار بودند که نمی فهمیدند این سخن یک گفتار ضدّ و نقیض است، «شاعر بودن» احتیاج به تفکر و ذوق سلیم و آگاهی کافی از دقایق سخن دارد (توجه داشته باشید که شاعر از مادّه شعور گرفته شده است) و این با مجنون بودن هرگز سازگار نیست.

همچنین گاه آنها را متهم به «سحر» و «جنون» می کردند در حالی که سحر نیز احتیاج به آگاهی قابل ملاحظه ای نسبت به بخشی از علوم و دانشها دارد، و هوشیاری خاصی را

(۱) - زخرف، ۲۳.

(۲) - صافات، ۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۵

می طلبد، و این با جنون سازگار نیست، این سخنان ضدّ و نقیض ناشی از جهل و تعصب بود.

نتیجه نهایی

یک نگاه اجمالی به آیات گذشته که اشباه و نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد این حقیقت را اثبات می کند که از مهمترین موانع معرفت و شناخت، تقلیدهای کورکورانه ای است که از تعصب و لجاجت و وابستگی بی قید و شرط نسبت به اموری که با تمایلات نفسانی و هوا و هوسهای انسان می سازد ناشی می شود.

ضایعات و آثار زیانبار این رذیله اخلاقی صفحات تاریخ بشریت را سیاه کرده و پیامبران الهی را با مشکل ترین موانع رو به رو ساخته، و خونهای زیادی را بر خاک ریخته است و همین معنی برای پی بردن به آثار زیانبار آن کافی است.

اگر این رذیله اخلاقی در درون جان انسانها نبود، تاریخ بشریت چهره دیگری داشت و پیشرفت تکامل تمدنهای شتاب دیگری پیدا می کرد، و نیروهای خلاق در مسیر سعادت انسانها به کار می افتاد، و به جای اینکه به صورت سیل ویرانگری در آید، نهرهای منظمی از معارف الهیه را تشکیل می داد که

همه جا مایه عمران و آبادی قلوب بود.

تعصّب و لجّاجت در احادیث اسلامی

اشاره

پیش از آنکه به تحلیل معنی تعصّب و سرچشمه و انگیزه ها و آثار زیانبار آن پردازیم لازم است نگاهی به احادیث اسلامی که در این زمینه وارد شده است بیفکنیم، چرا که بسیاری از مسایل مورد نظر در لابه لای این احادیث به صورت اجمالی مطرح شده است.

احادیث در این زمینه فراوان است که در ذیل به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۶

عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ اغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ هر کسی در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می کند.» (۱)

این تعبیر نشان می دهد که این رذیله اخلاقی به قدری خطرناک است که پایین ترین درجات آن نیز با ایمان خالص سازگار نیست.

۲- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ السُّتَّةَ بِالسُّتَّةِ، الْعَرَبَ بِالْعَصَبِيَّةِ، وَالدَّهَاقِينَ بِالْكِبْرِ، وَ الْأَمْرَاءَ بِالْجَوْرِ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ، وَ التُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ، وَ أَهْلَ الرِّسَالَتِ بِالْجَهْلِ؛ خداوند شش گروه را به خاطر شش چیز عذاب می کند: عرب را به خاطر تعصّب، و اربابان را به خاطر تکبر، و حاکمان را به خاطر ستم، و فقیهان را به خاطر حسد، و تجار را به خاطر خیانت، و اهل روستاها را به خاطر جهل و نادانی!» (۲)

جالب اینکه تعصّب را نخستین امر از امور ششگانه ذکر فرموده، در حالی که همه آنها از گناهان بزرگ است.

۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَيْسَ

مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصِيَّتِهِ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصِيَّتِهِ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَيَاتَ عَلَى عَصِيَّتِهِ؛ کسی که مردم را دعوت به تعصّب کند از ما نیست، و کسی که به خاطر تعصّب بجنگد از ما نیست، و کسی که با تعصّب بمیرد از ما نیست!» (۳)

۴- امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف «قاصعه» که اساس آن بر نفی تکبر و تعصّب است عامل اصلی انحراف و بدبختی ابلیس را تعصّب و تکبر می شمرد، و می فرماید:

«هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور داد برای آدم علیه السلام سجده کنند، همگی اطاعت کردند جز ابلیس» سپس می افزاید: «اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَأَفْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصِيلِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ أَمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَيْلُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ اسْمَ الْعَصِيَّةِ بَيْنَهُ؛ تکبر و تعصّب به او دست داد، و بر آدم علیه السلام به خاطر خلقت خویش افتخار کرد، و از جهت اصل و ریشه خود نسبت به او تعصّب ورزید، به همین دلیل این دشمن خدا پیشوای متعصبان، و

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸ (باب العصبية).

(۲)- کافی، جلد ۸، صفحه ۱۶۲، حدیث ۱۷.

(۳)- سنن ابی داوود، حدیث ۵۱۲۱، طبق نقل میزان الحکمه.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۷

سر سلسله مستکبران است، و کسی است که بنای تعصّب را پی ریزی کرد!» (۱)

۵- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبَّقَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ؛ هر کس تعصّب بورزد، یا دیگران به خاطر او تعصّب بورزند، رشته های ایمان را از گردن خود باز گردانده است.» (۲)

می دانیم «تعصّب» و «لجاجت» لازم و ملزوم یکدیگرند، و به همین

دلیل ما هر دو را تحت یک عنوان آوردیم، در رابطه با نکوهش رذیله لجاجت نیز روایات زیادی داریم از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَاكَ وَاللَّجَاجَةَ، فَمَنْ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرَهَا نَدَامَةٌ؛ از لجاجت پرهیزید که آغازش جهل و پایانش پشیمانی است!» (۳)

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «اللَّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضَرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْأَجْلِ؛ لجاجت در دنیا و آخرت از همه چیز زیانبارتر است.» (۴)

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اللَّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ؛ لجاجت بذر شرّ و بدی است!» (۵)

۴- در نهج البلاغه آمده است که فرمود: «اللَّجَاجُ تَسِيلُ الرُّأْيِ؛ لجاجت آراء انسان را سست، و او را به خطا می افکند.» (۶)

۵- و نیز از همان حضرت آمده است: «لَيْسَ لِلْجُوجِ تَدْبِيرٌ؛ لجوج مدیریت و تدبیر ندارد.» (۷)

با توجه به روایاتی که در بالا آمد تأثیر تخریبی این دو رذیله اخلاقی (تعصّب و لجاجت) در زندگی فردی و اجتماعی انسانها روشن می شود تا آنجا که انسان را از ایمان و اسلام بیگانه ساخته، و به سوی کفر و شرک و اقتدای به شیطان و رها کردن رشته محکم ایمان سوق می دهد که دلایل آن را در بحث بعد خواهید خواند.

(۱) - نهج البلاغه، خطبه قاصعه، خطبه ۱۹۲.

(۲) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸، حدیث ۲.

(۳) - میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۲۷۷۰ (ماده لجاجه).

(۴) - همان مدرک.

(۵) - همان مدرک.

(۶) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۷۹.

(۷) - غرر الحکم، حدیث ۱۰۶۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۸

«تَعْصَبُ» از ماده «عَصَبُ» در اصل به معنی رشته هایی است که مفاصل استخوانها

و عضلات را به هم پیوند می دهد، سپس این ماده به معنی هر نوع وابستگی شدید فکری و عملی آمده است که غالباً بار منفی دارد هر چند وابستگی های مثبت نیز در مفهوم آن افتاده است که شرح آن در بحث های آینده به خواست خدا خواهد آمد.

بدیهی است وابستگی های غیر منطقی نسبت به شخص یا عقیده و یا چیزی انسان را به لجاجت و تقلید کورکورانه نسبت به آن وادار می کند، و سرچشمه بسیاری از کشمکشها و جنگ ها و خونریزیها و اختلافات مستمر است.

هرگاه این گونه تعصب ها از میان جامعه انسانی برود و مردم تسلیم منطق و حرف حساب باشند بسیاری از اختلافات برچیده می شود و آرامش بر جوامع بشری حاکم می شود.

چنین تعصبی که نتیجه مستقیم آن لجاجت و تقلید کورکورانه است از امور زیر سرچشمه می گیرد:

۱- حبّ ذات و علاقه شدید به نیاکان- حبّ ذات افراطی سبب می شود که انسان نسبت به هر چیزی که به او ارتباط و پیوند دارد دلباختگی و دلدادگی نشان دهد از جمله نسبت به پدر و نیاکان و آیین و رسوم آنها.

این وابستگی شدید عامل انتقال بسیاری از خرافات و زشتی ها به بهانه حفظ آداب و سنن، از نسلی به نسل دیگر می باشد، و حجابی در برابر معرفت و شناخت حق است.

دفاع و طرفداری شدید از قوم و قبیله گاه به جایی می رسد که بدترین افراد قبیله و زشت ترین آداب و سنن آنها در نظر افراد متعصب بسیار زیبا جلوه می کند در حالی که بهترین افراد قبایل دیگر و عالی ترین آداب و سنن آنها در نظر آنها زشت و بی معنی است!

۲- پایین بودن سطح فکر و فرهنگ-

هر قدر سطح فکر مردم کوتاه تر و فرهنگ آنها ضعیف تر باشد، تعصب های جاهلانه و لجوجانه و تقلیدهای کورکورانه در میان آنها

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۹

بیشتر است، به عکس هر قدر سطح فکر بالا-تر رود و فرهنگ کامل تر شود توجه او به منطق و استدلال و نفی تعصب و لجاجت و جانشین ساختن تحقیق به جای تقلید کورکورانه بیشتر می شود.

۳- شخصیت زدگی عامل دیگری برای تعصب و تقلید کورکورانه است- گاه شخصی در نظر انسان چنان قداست پیدا می کند که گفتار و رفتار او از دایره نقد خارج می شود هر چند از نظر علمی و اخلاقی در سطح پایینی قرار داشته باشد و همین امر سبب می شود که عده ای چشم و گوش بسته به دنبال او بیفتند و به خاطر او جان و مال خود را از دست بدهند، بی آنکه در محتوای سخنان و رفتار او کمترین اندیشه کنند!

۴- انزوای اجتماعی و فکری یکی دیگر از اسباب تعصب است- وقتی انسان در خودش و محیط فکری و اجتماعیش فرو برود و از جوامع و افراد دیگر و افکار آنها بی خبر بماند نسبت به آنچه در اختیار اوست سخت وابسته می شود، در برابر آن تعصب می ورزد، در حالی که اگر با دیگران بنشیند و فکر خود را با افکار دیگران مقایسه کند نقطه های قوت و ضعف و مثبت و منفی به زودی آشکار می گردد، و به او اجازه می دهد بهترین انتخاب را داشته باشد.

۲- آثار و پیامدهای منفی تعصب و لجاجت

تعصب و لجاجت، آثار منفی شدیدی دارد که در زندگی انسانهای متعصب و لجوج به زودی ظاهر می شود.

۱- تعصب یعنی وابستگی غیر منطقی به شخص یا عقیده یا عادت و رسم خاصی،

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، حجاب ضحیمی بر دیده عقل انسان می افکند، و او را از درک حقایق و خیر و شرّ و مصلحت و مفسده و عاقبت امور و پیدا کردن راه چاره محروم می سازد.

به همین دلیل در احادیث سابق خواندیم که لجوج مدیریت و تدبیر ندارد، و در

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۰

حالات شیطان دیدیم که به خاطر تعصّب از درک بدیهیات واماند، و رشته عبودیت و بندگی را از گردن خویش برداشت و برای همیشه رانده در گاه الهی شد.

۲- تعصّب و لجاجت آتش سوزانی است که پیوندهای وحدت و اتحاد را در جامعه بشری می سوزاند، و بذر نفاق و اختلاف را در میان افراد می پاشد و نیروهایی را که باید صرف پیشرفت جوامع انسانی شود، به جنگ و ستیز با یکدیگر وامی دارد، به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اللِّجَاجُ يُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَ يُوَعِّرُ الْقُلُوبَ؛ لجاجت آتش جنگها را روشن می سازد و دلها را پر از کینه و دشمنی می کند». «۱»

۳- تعصّب و لجاجت سبب می شود که دوستان از هم دور شوند و محبت ها به عداوت ها مبدل گردد.

۴- تعصّب و لجاجت یکی از عوامل مهم کفر است، و بسیاری از امت های پیشین تنها به این دلیل راه کفر را پیش گرفتند که تعصّب و لجاجت نسبت به آیین نیاکانشان مانع پذیرش حقّ شد (شرح این معنی را در تفسیر آیات گذشته خواندیم).

۵- تعصّب و لجاجت مایه درد و رنج و زحمت و ناراحتی است، چرا که سبب می شود انسان مدّتها، و گاه سالیان دراز، در بیراهه سرگردان شود و چون به بن بست می رسد سرانجام

خسته و وامانده از راهی که رفته است باز می گردد.

روی همین معنی در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ثَمَرَةُ اللَّجَاجِ الْعَطَبُ؛ ثمره لجاجت شکست خوردن و هلاکت است.» (۲)

و به همین دلیل غالباً مایه ندامت و پشیمانی است همان گونه که در احادیث گذشته به آن اشاره شده بود که «آغاز لجاجت، جهل است و پایان آن ندامت»!

۶- تعصب و لجاجت در بسیاری از مواقع، کنترل امور را از اختیار انسان خارج می سازد و او را به جاهایی می کشاند که هرگز مایل به آن نبوده است، روی این جهت در بعضی از احادیث اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که می فرماید: «لَا مَرْكَبَ

(۱) - غرر الحکم (طبق نقل میزان الحکمه، باب اللجاجة).

(۲) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۱

اجْمَع مِنَ اللَّجَاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش تر از مرکب لجاجت نیست!» (۱)

۷- و بالاخره تعصب و لجاجت هم دنیای انسان را بر باد می دهد و هم آخرت او را، چرا که در دنیا سرچشمه عداوت ها و جدایی ها و اشتباهات فراوان و از دست دادن آرامش می شود و در آخرت سبب دوری از رحمت خدا، و این همان است که در روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم: «اللَّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضَرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛ لجاجت از همه چیز زیانبارتر است در دنیا و آخرت»!

بار دیگر لازم است این نکته را یادآور شویم که این سه رذیله اخلاقی (تعصب و لجاجت و تقلید کورکورانه) گرچه از نظر مفهوم و محتوا از هم جدا هستند ولی چون رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند، و به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند هر سه را با

هم عنوان کردیم.

انگیزه های تعصّب و لجاجت نیز روشن است، زیرا: تعصّب های کور و مخرب قبل از هر چیز برخاسته از جهل و نادانی است، به همین دلیل هر قومی جاهل تر باشند، تعصّب و وابستگی به آنچه دارد بیشتر است، تا آنجا که حاضر نیستند از طریق ایجاد تحوّل در وضع خود، گامهایی به سوی تکامل بردارند، و همین تعصّب و لجاجت عامل عقب ماندگی آنها می شود.

در اخبار گذشته نیز خواندیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «از لجاجت بپرهیزید که آغاز آن جهل و پایان آن پشیمانی است!»!

عامل دیگر تعصّب و لجاجت، خودخواهی است، چه اینکه افراد خودخواه به آنچه دارند سخت علاقه مند و وابسته اند، هر چند آیین غلط و رسوم و آداب نادرستی باشد، همین که احساس می کنند مربوط به قوم و قبیله و نیاکانشان است، آن را پذیرا می شوند و چشم و گوش خود را بر همه چیز می بندند.

گاه راحت طلبی و تبلی نیز انگیزه تعصّب و لجاجت می شود، زیرا انتقال از وضع موجود به وضعی دیگر در بسیاری از اوقات نیاز به تلاش و کوشش و پیکار با موانع

(۱) - همان مدرک (ماده لجاجت).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۲

دارد و افراد عافیت طلب حاضر به استقبال این امور نیستند، به همین دلیل آنچه را دارند سخت می چسبند، و از آن جدا نمی شوند.

۳- تعصّب مذموم و ممدوح

«تعصّب» و «حمیت» و «تقلید» سه مفهوم نزدیک به هم هستند که شاخه مذموم و شاخه ممدوح دارند هرچند غالباً واژه تعصّب در بخش مذموم به کار می رود.

به طور کلی اگر وابستگی انسان به امور نادرست و غیر منطقی باشد تعصّب مذموم است، و این همان چیزی است

که در قرآن مجید از آن به عنوان «تعصّب جاهلیت» یاد شده است، و اگر وابستگی به امور مثبت و مفید و سازنده و از روی علم و آگاهی باشد تعصّب مثبت و ممدوح است.

امام امیر مؤمنان به هر دو قسمت در خطبه قاصعه از نهج البلاغه اشاره می فرماید:

در یک جا می گوید: «فَاطْفُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ، وَ احْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَانَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ وَ نَزَعَاتِهِ وَ نَفْسَاتِهِ؛ شراره های تعصّب و کینه های جاهلیت را که در قلب شما پنهان شده است، خاموش سازید که این نخوت و تعصّب ناروا در مسلمان از القائات و خودخواهی ها و فساد و وسوسه های شیطان است.» (۱)

و در همین خطبه که اساس آن بر کوبیدن کبر و غرور و تعصّب و لجاجت است در جای دیگری می فرماید: «فَإِنْ كَانَ لِأَبَدٍ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيُكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجِدَاءُ وَ التُّجِدَاءُ مِنْ بِيَوَاتِ الْعَرَبِ ... فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمِيدِ، مِنْ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ، وَ الطَّاعَةِ لِلْبَرِّ، وَ الْمَعَصِيَةِ بِاللِّكْبَرِ، وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ ...؛ اگر قرار است تعصّبی در کار باشد، تعصّب خود را در اخلاق پسندیده، افعال نیکو، کارهای خوب، و اعمال و اموری که افراد

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ از بند ۲۲ تا ۲۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۳

با شخصیت و شجاع از خاندان های (برجسته) عرب داشتند قرار دهید ... تعصّب شما در راه حفظ صفات با ارزش همچون حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد، اطاعت از نیکیهها، سرپیچی از تکبر، جود و بخشش و خودداری از ستم

به این ترتیب امام علیه السلام به هر دو شاخه «تعصّب» در این خطبه اشاره فرموده، و فرزندش امام سجّاد علیه السلام در برابر این سؤال که عصیّت چگونه است، هر دو شاخه را در برابر یکدیگر قرار داده چنین می فرماید: «الْعَصِيْبَةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلَ شَرَّارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخِرِينَ! وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصِيْبِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصِيْبِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ؛ تعصّبی که دارنده آن مرتکب گناه می شود این است که انسان بدان طایفه خود را از نیکان طوایف دیگر بهتر بداند (و به خاطر تعصّب بدان را بر نیکان مقدّم بشمرد) ولی تعصّب این نیست که انسان به طایفه خود علاقه و محبّت داشته باشد تعصّب آن است که آنها را در ظلمشان یاری دهد». (۲)

مطابق این حدیث وابستگی به قوم و طایفه تا آن حدّ که به آنها علاقه داشته باشد و در کارهای خیر آنان را یاری دهد نکوهیده نیست، چرا که این وابستگی نه تنها او را به انجام کار خلافی دعوت نکرده، بلکه تشویق به پیوندهای محبّت آمیز و سازنده نموده است، تعصّب نکوهیده آن است که انسان به خاطر وابستگی های قومی و مانند آن حق و عدالت را زیر پا بگذارد و حتّی بدان وابسته را بر نیکان غیر وابسته مقدّم بشمرد.

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرُ حَمِيَّةِ حَمْرَةَ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ ذَلِكَ حِينَ اسْلَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ فِي حَدِيثِ السَّلَا» (۳) الَّذِي الْقَى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله؛ هیچ تعصّبی وارد بهشت نمی شود جز تعصّب حمزه بن عبد

المطلب «۴» و این زمانی بود که اسلام آورد و به خاطر (بی احترامی به پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت) بچه دان حیوانی که بر آن

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، بند ۷۶ تا ۷۹.

(۲) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸ (باب العصبیه، حدیث ۷).

(۳) - بچه دان حیوان.

(۴) - منظور از وارد شدن تعصب در بهشت، وارد شدن صاحب آن است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۴

حضرت فکنده شده بود خشمگین گشت (و به یاری آن حضرت شتافت و اسلام را پذیرا شد). «۱»

بدیهی است تعصب حمزه در دفاع از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل مشرکان کثیف و ننگین و بی منطق چیزی جز دفاع از حق و عدالت نبود، و این تعصب ممدوح است، اگر حمزه علیه السلام به خاطر تعصب چیزی بر خلاف حق و عدالت انجام می داد مذموم بود.

۴- تقلید سازنده و کورکورانه

«تقلید» نیز همانند «تعصب» دارای دو شاخه است: شاخه مثبت، و شاخه منفی، و به تعبیر دقیق تر برای تقلید چهار قسم تصور می شود که سه قسم آن منفی است و یک قسم آن مثبت.

نخست «تقلید جاهل از جاهل» است که گروهی نادان چشم و گوش بسته از گروه نادان دیگری تبعیت کنند و اعتقادات و رسوم و سنت های غلط آنان را پذیرا گردند، این گونه تقلید است که در آیات قرآن شدیداً از آن مذمت شده و از اسباب لجاجت و تعصب و گناه از آثار آن محسوب می شود و سبب انتقال خرافات از قومی به قوم دیگر، و ایستادن در برابر انبیای الهی و داعیان به سوی حق است.

دوم «تقلید عالم از جاهل» است که بدترین نوع تقلید می باشد

و آن اینکه انسان آگاهی به خاطر گرفتار شدن در چنگال تعصب، علم خود را رها ساخته و چشم و گوش بسته به دنبال جاهلان بیفتد.

مسئله عوام زدگی و تسلیم دانشمندان قوم در برابر عوام نوعی تقلید عالم از جاهل است.

سوم «تقلید عالم از عالم دیگر» است به این صورت که انسان آگاه، زحمت بحث و بررسی و تحقیق در باره بعضی از مسائل را به خود ندهد و چشم و گوش بسته به دنبال

(۱) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۵

عالمی بیفتد، روشن است که این تقلید نیز نکوهیده است، هر چند مانند قسم اول و دوم نیست، زیرا بر علما و دانشمندان هر امت لازم است به تحقیق و بررسی مسائل پردازند و با داشتن سرمایه های علمی در برابر تقلید کورکورانه تسلیم نشوند، به همین دلیل در فقه اسلامی آمده است که تقلید کردن بر مجتهد حرام است، و یکی از تعبیرهای معروفی که در اجازه های اجتهاد نوشته می شود «یحرم علیه التقلید» می باشد، مگر اینکه رشته تخصصی آن دو عالم از هم جدا باشد (مانند طبیب متخصص قلب که مثلاً در بیماری چشم خود به متخصصان چشم پزشکی مراجعه می کنند) و یا متخصصی که به استاد خود رجوع می کند که در واقع هر دو از قبیل قسم چهارم است که به آن اشاره خواهد شد.

نوع چهارم «تقلید جاهل از عالم» در آنچه مربوط به علم اوست، و به تعبیر دیگر مراجعه غیر متخصصین به متخصصین هر فن، و باز به تعبیر دیگر آنچه را انسان نمی داند از کسانی که آگاه و اهل خبره آندند فراگیرد و به آن عمل کند

(درست مانند مراجعه بیماران به اطباء در بیماری های مختلف) این مسئله پایه زندگی فردی و اجتماعی انسان را تشکیل می دهد.

توضیح اینکه: علوم و فنون و دانشها به حدی وسیع و گسترده است که یک انسان هرگز نمی تواند در همه آنها صاحب نظر و اهل اطلاع باشد، از قدیم الایام چنین بوده و در عصر ما که علوم به شاخه های بسیار متعدّد و پیشرفته ای تقسیم شده این مسئله ظاهرتر و آشکارتر است تا آنجا که حتی یک انسان نمی تواند مثلاً در تمام رشته های پزشکی یا راه و ساختمان صاحب نظر باشد، تا چه رسد به رشته های دیگر.

با این حال چاره ای جز این نیست که افراد ناآگاه به آگاهان هر رشته مراجعه کنند، این یک اصل مسلم است که از سوی تمام عقلای جهان به رسمیت شناخته شده است و رها کردن آن سبب از هم پاشیدگی تمام پیوندهای اجتماعی می شود.

در مسائل معنوی و اخلاقی و علوم دینی نیز همین گونه است، هرگز نمی توان انتظار داشت که همه مردم در همه رشته های علوم اسلامی صاحب نظر باشند، بعضی از این رشته ها به اندازه ای وسیع و گسترده است که بعد از پنجاه سال نیز احتیاج به بحث و

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۶

بررسی بیشتر دارد (مانند علم فقه).

طبیعی است که در این گونه علوم نیز افراد غیر وارد به آگاهان این علوم مراجعه کنند.

ولی البتّه در مورد اصول دین که پایه های اصلی دین را تشکیل می دهد و هر کس به فراخور حالش می تواند در باره آن تحقیق کند باید دلیلی متناسب با فکر و فهم خود به دست آورد، و تقلید در آن جایز نیست، باید تحقیق کرد

و آن را از روی دلیل شناخت.

به هر حال این قسم تقلید مذموم و نکوهیده حساب نمی شود، این مصداق.. اَنَا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَىٰ امِّهِ وَ اَنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ «۱» نیست بلکه مصداق.. فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ «۲» است.

تعصّب مذموم که سبب لجاجت و تقلید کورکورانه است، ارتباطی با این مسئله ندارد.

۵- طرق درمان

راه علاج این رذیله اخلاقی مانند سایر رذایل اخلاقی در درجه اول توجه به انگیزه ها و ریشه ها و از بین بردن آن است، و با توجه به اینکه ریشه تعصّب، حبّ ذات افراطی، پایین بودن سطح فرهنگ، شخصیت زدگی، و انزوای اجتماعی و فکری است، برای از میان بردن این صفت رذیله باید سطح آگاهی افراد بالا رود، با اقوام و ملل دیگر و گروه های مختلف اجتماعی بیامیزند، حبّ ذات در آنها تعدیل گردد، و گرایشهای زیانبار قومی و قبیله‌ای از میان آنها برچیده شود تا پایه های تعصّب و لجاجت و تقلیدهای کورکورانه برچیده شود.

همچنین باید به آثار و پیامدهای زیانبار آن توجه شود، که این خود عامل دیگری برای از میان بردن این رذیله اخلاقی است.

هنگامی که انسان توجه داشته باشد که تعصّب و لجاجت، پرده ای بر فکر و عقل او می اندازد و او را از درک صحیح بازمی دارد، و نیز پیوندهای وحدت و اتحاد را در

(۱)- زخرف، ۲۳.

(۲)- نحل، ۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۷

جامعه بشری پاره می کند، و بذر نفاق و اختلاف را در میان آنها می پاشد، و مایه درد و رنج انسانها می گردد، و حتی گاه او را به پرتگاه هایی که هرگز انتظار آن را نداشته است می کشاند، به یقین توجه به این امور، او را

از مرکب سرکش تعصب و لجاجت پایین می آورد، و از بیراهه های خطرناک به شاهراه سعادت و خوشبختی رهنمون می گردد.

یکی دیگر از طرق درمان رذایل اخلاقی تغییر شکل و تعویض محتوای آن است به این معنی که انگیزه ها را از بخشهای منفی به بخشهای مثبت هدایت کنیم:

مثلاً کسی که دارای تعصب شدید نسبت به مسائل نادرستی است، به جای اینکه انگیزه تعصب را در او بمیرانیم، تعصب او را به امور مثبت متوجه سازیم.

این همان چیزی است که در سخنان نورانی امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه خواندیم که می فرماید: «اگر بنا هست تعصب داشته باشید سعی کنید تعصب شما به خاطر مکارم اخلاق و محامد افعال و محاسن امور باشد». (۱)

یعنی اگر بناست وابستگی توأم با اصرار نسبت به چیزی داشته باشید این وابستگی را نسبت به فضایل اخلاقی قرار دهید.

۶- تسلیم در برابر حق

نقطه مقابل «تعصب» و «لجاج» و «تقلید کورکورانه» تسلیم در برابر حق است که از فضایل مهم اخلاقی محسوب می شود، یعنی انسان حق را نزد هرکس، حتی دورترین و کوچکترین افراد ببیند، در برابر آن تسلیم شود و آن را با آغوش باز پذیرا گردد.

این فضیلت اخلاقی سبب پیشرفت علم و دانش انسان و پرهیز از گمراهی ها و گام نهادن در صراط مستقیم است.

این فضیلت اخلاقی جز برای مؤمنان و صالحان و کسانی که از حب ذات افراطی دورند و از وابستگی های تعصب آلود قومی و گرایشهای گروهی برکنارند حاصل نمی شود.

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۸

تسلیم در برابر حق نشانه ایمان، سلامت فکر و روح، و بالا بودن سطح فرهنگ و تهذیب نفس است. قرآن مجید خطاب به

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

«فَلَا وَ رَبِّكَ لِأَيُّمُنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً؛ به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه در اختلافاتشان، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند!» (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشند...». (۲)

البته تسلیم - به عنوان یک فضیلت اخلاقی - به دو معنی استعمال می شود، یکی تسلیم در برابر حق که نقطه مقابل تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه است و دیگر تسلیم در برابر قضا و قدر الهی و خواسته های او، در برابر اعتراض و نارضایی و ناشکری.

موضوع بحث ما در اینجا معنی اول است و معنی دوم به خواست خدا در بحث «رضا و تسلیم» خواهد آمد.

(۱) - نساء، ۶۵.

(۲) - احزاب، ۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۹

دیگر از رذایل اخلاقی ترس بیجاست که مایه ذلت و زبونی و عقب افتادگی انسانها می باشد، نیروهای بالفعل و بالقوه او را بر باد می دهد، و دشمن را بر انسان مسلط می سازد.

نقطه مقابل آن شجاعت و شهامت است که مهمترین کلید پیروزی و اساسی ترین پایه سربلندی و عظمت انسانهاست، نه تنها در میدان جنگ که در میدان های سیاست و اجتماع و حتی مباحث علمی، شجاعت نقش کلیدی را دارد، و

به همین دلیل علمای اخلاق به طور گسترده از «جبن» و «شجاعت» سخن گفته اند و عوامل و نتایج و آثار و پیامدهای هر یک را مورد تحلیل و بررسی قرار داده اند.

در کتب پیشینیان علم اخلاق، شجاعت یکی از ارکان چهارگانه فضایل، و ترس یکی از رذایل چهارگانه شمرده شده است. در تاریخ انبیای بزرگ، و پیروان راستین آنها مظاهر شجاعت به خوبی نمایان است، آری آنها اسطوره های مقاومت و شجاعت بودند و سرمشق خوبی برای همه انسانها.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۰

با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و جلوه های این فضیلت اخلاقی و مظاهر شوم خصلت ترس، آن رذیله اخلاقی را در لابه لای آیات، و در جای جای قرآن مجید مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- در داستان ابراهیم علیه السلام چنین می خوانیم:

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا اجْتَنِبْنَا بِالْحَقِّ إِمَّا أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَآنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا آلًا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (سوره انبیاء، آیات ۵۱ تا ۵۸)

۲- در مورد موسی بن عمران علیه السلام چنین می خوانیم:

... يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (سوره نمل، آیه ۱۰)

۳- درباره قوم طالوت و سربازان شجاع قومش چنین می خوانیم:

... فَلَمَّا حَيَّاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَطَافَةٌ لَّنَا الْيَوْمَ بَحِ الثَّوَاتِ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ

فِنَّهُ كَثِيرَةٌ بِأَذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ* وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افْرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (سوره بقره، آیات ۲۴۹ و ۲۵۰)

۴- در مورد یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و شجاعان با ایمان و مدعیان دروغین ترسو نیز چنین می خوانیم:

وَ اذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا اِهْلَ اِهْلٍ لَمَقَامٍ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ اِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ اِنْ يُرِيدُونَ اِلَّا فِرَارًا* وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْاَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ اِلَّا اِيْمَانًا وَ تَسْلِيمًا (سوره احزاب، آیات ۱۳ و ۲۲)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۱

۵- و در جای دیگر در همین زمینه آمده است:

قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا اِلَّا اِخْدَى الْحُسَيْنِيْنَ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اِنْ يُصِيبِكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اَوْ يَأْتِيَنَا فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (سوره توبه، آیه ۵۲)

۶- درباره گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

الَّذِينَ قَالِ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَ قَالُوا حَسْبِنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ* اِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَآئَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ (سوره آل عمران، آیات ۱۷۳ و ۱۷۵)

۷- الَّذِينَ يُبْلَغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ اِحْدًا اِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيْبًا (سوره احزاب، آیه ۳۹)

ترجمه

۱- ما وسیله رشد ابراهیم علیه السلام را از قبل به او دادیم، و از (شایستگی) او آگاه بودیم- آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها

را پرستش می کنید؟!» - گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند» - گفت:

«مسلماً هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید!» - گفتند: «آیا مطلب حقی برای ما آورده ای یا شوخی می کنی؟!» - گفت: «(کاملأ حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من بر این امر از گواهانم! - و به خدا سوگند در غیاب شما نقشه ای برای نابودی بت‌هایتان می کشم! - سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها - جز بت بزرگشان - را قطعه قطعه کرد تا شاید سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند)!».

۲- «... ای موسی! نترس که رسولان در نزد من نمی ترسند!»!

۳- «... سپس هنگامی که او (طالوت) و افرادی که با او ایمان آورده بودند (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند) از آن نهر گذشتند (از کمی نفرات خود ناراحت شدند و عده ای) گفتند: «امروز

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۲

ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را نداریم» اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروههای کوچکی که به فرمان خدا، بر گروههای عظیمی پیروز شدند! و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) است» - و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! پیمانہ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان!»!

۴- و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها (منافقان) گفتند: «(ای اهل یترب) ای مردم مدینه! اینجا جای توقف شما نیست،

به خانه های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند: «خانه های ما بی حفاظ است!» در حالی که بی حفاظ نبود، آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند- (اما) مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده و خدا و رسولش راست گفته اند!» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.

۵- بگو آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید (یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می نوشیم) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عده ای از سوی خودش (در آن جهان) به شما برساند یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم!

۶- اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آنها گفتند: (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند، از آنها بترسید، اما این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست- این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند، از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید!

۷- (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی می کردند و (تنها) از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا واهمه نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۳

اخلاق در قرآن ج ۲ ۲۵۸

تفسیر و جمع بندی پیامبران خدا ترسو نیستند

در نخستین آیات مورد بحث شجاعت بی نظیر قهرمان توحید ابراهیم علیه السلام در برابر بت پرستان لجوج

و متعصب و خشن به خوبی منعکس شده است و نشان می دهد که این پیغمبر بزرگ الهی، چگونه در مبارزه با بت پرستی در عین تنهایی و نداشتن یار و یاور، و در برابر انبوه دشمنان خشمگین و خطرناک که حکومت وقت آنها را پشتیبانی می کرد کمترین سستی به خود راه نداد.

آیات فوق می گوید: «ما وسیله رشد ابراهیم علیه السلام را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم»، (وَلَقَدْ آتَيْنَا اِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهٖ عَالِمِينَ). «۱»

در واقع خداوند استعدادهاى شایان توجهی را به ابراهیم علیه السلام داده بود، ولی بی شک ابراهیم علیه السلام که در بهره گیری از این استعدادها آزاد بود از آن بهترین بهره گیری را کرد، و به مبارزه با عامل اصلی بدبختی انسانها یعنی بت پرستی برخاست و چنانکه در ادامه این آیات آمده است با قوت و قدرت و صراحت، نخست از عمویش آزر شروع کرد، و گفت: «این مجسمه های بی روحی را که پرستش می کنید چیست؟!»

و هنگامی که «آزر» به او جواب داد: «این رسم و سنت نیاکان ماست گفت: به یقین هم شما و هم پدران و نیاکانتان در گمراهی آشکاری بودید!»

«آزر» هنوز باور نمی کرد که ابراهیم با این صراحت به طور جدی به مبارزه با بتها که آن همه خواهان داشت برخیزد، پرسید: آیا شوخی می کنی؟! و ابراهیم علیه السلام در جواب گفت: این يك مطلب کاملاً جدی است، پروردگار شما همان آفریننده زمین و آسمان است ... سپس افزود: «به خدا سوگند من نقشه ای برای نابودی این بتها در غیاب شما می کشم!»، (وَ تَاللّٰهِ لَآ كَيْدَنَّ اَصْنَامَكُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ). «۲»

و سرانجام

به گفته خود عمل کرد و با استفاده از یک فرصت مناسب همه آنها را جز بت بزرگ آنها قطعه قطعه کرد شاید به هنگامی که به سوی آن باز می گردند از آن عبرت

(۱) - انبیاء، ۵۱.

(۲) - انبیاء، ۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۴

گیرند، (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا آلًا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ). «۱»

در اینکه مرجع ضمیر «الیه» در بخش اخیر آیه چیست؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند: بعضی گفته اند ضمیر به «کبیرهم» برمی گردد، یعنی به سوی بت بزرگ برگردند و از او سؤال کنند چه حادثه ای سبب شکستن سایر بتها شده و چه عاملی سبب نجات او گردیده است و طبیعی است بت از پاسخ به آن عاجز است و از اینجا بی اعتباری بتها را دریابند.

احتمال دیگر اینکه ضمیر به «ابراهیم» بازمی گردد، یعنی بت پرستان به سراغ ابراهیم علیه السلام آیند، و از او در باره انگیزه بت شکنیش سؤال کنند و او حقایق را برای آنان بازگو کند (البته در این صورت جمله آلًا کبیراً لهم تأثیری در مفهوم آیه ندارد به خلاف تفسیر قبل).

احتمال سوم اینکه ضمیر به «خداوند متعال» برمی گردد، یعنی مشاهده ضعف و زبونی بتها در مقابل یک انسان سبب شود که آیین بت پرستی را رها کنند و به سوی خدا بازگردند (این تفسیر نیز اشکال سابق را دارد).

و از همه مناسب تر همان تفسیر اول است.

به هر حال آیه نشان می دهد که یکی از فضایل بزرگ پیامبران اولوالعزم شجاعت بی نظیر آنها بوده است، آنها از غیر خدا نمی ترسیدند، و در راه خدا کمترین سستی به خود راه نمی دادند و از جبن و ترس که یک رذیله بزرگ اخلاقی است پاک و مبرا بودند

و به همین دلیل یک تنه در برابر انبوه دشمنان می ایستادند و پیروز می شدند.

بی شک اگر رذیله اخلاقی ترس و جبن بر آنها مسلط می شد هرگز نه قادر به انجام رسالت خویش بودند، و نه بر دشمنان پیروز می شدند.

*** در دومین آیه مخاطب موسی بن عمران علیه السلام است، آنجا که برای نخستین بار مخاطب به خطاب وحی شد و به او دستور داده شد عصایش را بیفکند، و عصا به اعجاز الهی به

(۱) - انبیاء، ۵۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۵

مار عظیمی تبدیل شد، موسی وحشت کرد و فرار نمود. در اینجا نخستین درس اخلاقی به موسی علیه السلام داده شد که: «ای موسی! نترس که رسولان در نزد من نمی ترسند!» (... يَا مُوسَى لَاتَخَفْ اِنِّي لَآيَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ). «۱»

و با توجه به اینکه تمام عالم محضر خداست و همه جا ذات پاکش حاضر و ناظر است مؤمنان در هیچ حال و در هیچ جا نباید بترسند، بلکه بر ذات پاک او توکل کنند و با شجاعت و شهامت به سوی اهداف مقدسی که دارند پیش بروند.

مطابق آنچه در سوره قصص آیه ۳۱ آمده است، به موسی علیه السلام گفته شد: «ای موسی! نترس و پیش بیا که تو در امن و امانی!» (يَا مُوسَى اِقْبِلْ وَ لَاتَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ).

موسی با این خطاب الهی آرامش خود را بازیافت و در اینجا دستور مهمتری به او داده شد و آن اینکه نه تنها از آن مار عظیم نباید بترسد بلکه باید به سوی آن پیش برود، و آن را با دست خود بگیرد! تا عصا به حالت اول باز گردد! (قَالَ خُذْهَا وَ لَاتَخَفْ سَنُعِيدُهَا

به یقین این کار برای موسی علیه السلام بسیار شاق و سنگین بود ولی آن را انجام داد و بر آن پیروز شد.

آری موسی علیه السلام باید این تجربه بزرگ را در محضر الهی فراگیرد تا بتواند در برابر اژدهای دیگری همچون فرعون و فرعونیان بایستد، و حکومت و ملک آنها را در واقع عصای دست خود کند!

بسیاری از مفسران «جان» را که در آیه بالا آمده به معنی مار کوچک و باریک که با سرعت حمله می کند تفسیر کرده اند، در حالی که در جای دیگر که موسی عصا را در برابر فرعون انداخت تعبیر به «ثعبان» شده که به معنی اژدهای عظیم است، به همین دلیل بعضی احتمال داده اند عصا در آغاز کار مبدل به مار کوچکی شد و تدریجاً به صورت اژدهای عظیمی در آمد!

بعضی نیز گفته اند «عصا» مبدل به مار عظیمی شد، ولی از نظر سرعت همچون مارهای

(۱) - نمل، ۱۰.

(۲) - طه، ۲۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۶

کوچک حرکت می کرد!

جالب اینکه در قرآن مجید نه بار جمله «لَا تَخَفْ» (نترس) آمده است که در پنج مورد، مخاطب موسی بن عمران است، شاید به این جهت که موسی علیه السلام دشمن بسیار بزرگ و خطرناکی همچون فرعون داشت، و باید با این خطاب های الهی برای مبارزه با او آماده می شد.

*** سؤمین بخش از این آیات در باره قوم «طالوت» است همان مردی که از سوی پیامبر زمان (اشموئیل) به عنوان زمامدار و فرمانده لشکر بنی اسرائیل برای مبارزه با «جالوت» بیدادگر انتخاب شده بود.

او هنگامی که می خواست برای مبارزه با جالوت قیام کند، آزمونی برای لشکر خود ترتیب داد، تا سره

از ناسره جدا شود، و سست عنصران ترسو که وجود آنها در یک لشکر سبب سستی دیگران می شود، بازشناخته شوند.

آری آنها را در حالی که شدیداً تشنه بودند به وسیله نهر آبی آزمود، و گفت هر کس از آن بنوشد از ما نیست، و آنان که مقاومت کنند و ننوشند و فقط گلویی تر کنند از ما هستند. اکثریت لشکر که افرادی سست و کم مقاومت بودند از عهده این امتحان برنیامدند، تنها گروه اندکی باقی ماندند، ولی شجاع و نیرومند که قرآن درباره آنان می گوید: «هنگامی که لشکر طالوت در برابر جالوت قرار گرفت، شجاعان نخبه با این سخن که چه بسیار گروه اندکی که به فرمان خدا بر گروه کثیری پیروز شده اند به دیگران دلداری داده و سپس افزودند: «... رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما فروریز و گامهای ما را استوار دار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان!» (۱)

خداوند به برکت شجاعت و پایداری همین گروه اندک آنان را بر آن لشکر عظیم و سر تا پا مسلح طالوت پیروز کرد.

(۱) - بقره، ۲۵۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۷

در آیات بعد سخن از ترس و جبن گروهی از منافقان و افراد ضعیف الایمان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احزاب، و نیز سخن از شجاعت و پایداری و ثبات قدم مؤمنان راستین است.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها (منافقان) گفتند: ای مردم مدینه! اینجا (میدان جنگ احزاب) جای توقف نیست، به خانه های خود بازگردید، و گروهی از آنان از پیامبر

صلی الله علیه و آله اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند: خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود بلکه (اینها بهانه بود، به خاطر ترس و وحشت) می خواستند فرار کنند! (وَ اِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ اِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ اِنْ يُرِيدُونَ اِلَّا فِرَارًا). «۱»

البته میدان جنگ احزاب آن چنان به خاطر فزونی لشکر دشمن و تجهیزات زیاد آنها وحشتناک بود که افراد سست و ترسو هرگز تاب مقاومت نداشتند.

ولی چنانکه در آیه ۲۲ همین سوره آمده «مؤمنان راستین نه تنها از مشاهده لشکر احزاب هراسی به دل راه ندادند، بلکه آن را دلیل بر صدق وعده های الهی و پیامبر دانستند، و بر ایمان و تسلیم و پایمردیشان افزوده شد!» (وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْاَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ مَا زَادَهُمْ اِلَّا اِيْمَانًا وَ تَسْلِيْمًا). «۲»

جالب اینکه از بعضی روایات استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به منافقان و افراد ضعیف الایمان و ترسو اجازه بازگشت به مدینه را داد، چرا که اگر می ماندند نه تنها کاری از آنها ساخته نبود، بلکه بذر ضعف و سستی را در دل دیگران می پاشیدند!

به همین دلیل در آیه ۴۷ سوره توبه درباره جمعی از این گونه افراد می خوانیم: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَيَّا زَادُوْكُمْ اِلَّا خَبَالًا...»؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی افزودند!

باید توجه داشت که «خَبَل» و «خَبَال» به معنی اضطراب و تردیدی است که از ضعف عقل

و عدم قدرت بر تصمیم گیری حاصل می شود که یکی از عوامل آن ترس و وحشت

(۱) - احزاب، ۱۳.

(۲) - احزاب، ۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۸

زیاد است که موجب می شود انسان تعادل فکری خود را از دست بدهد.

*** در پنجمین آیه با چهره دیگری از شجاعت یاران پیامبر صلی الله علیه و آله روبه رو می شویم، شجاعتی که از منطق ایمان سرچشمه می گرفت، آنها به خوبی می دیدند که در میدان نبرد بر سر دو راهی قرار دارند که هر دو به سوی بهشت و خشنودی خدا می رود: راهی به سوی «شهادت» پیش می رود که نهایت آن سعادت است و راهی به سوی زنده ماندن و پیروز شدن بر دشمن، که آن هم باعث افتخار در دنیا و آخرت است این در حالی است که دشمن در هر صورت محکوم به شکست است یا مرگ ذلت بار در این دنیا یا عذاب پروردگار در آخرت.

بدیهی است کسی که چنین درک و دیدی داشته باشد هرگز ترس و سستی به خود راه نمی دهد، و از این رذیله بزرگ اخلاقی برکنار است (قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا أَلَا اخِذَى الْحُسَيْنِينَ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْذِينَا فَتَرَبَّصُوا أَنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ). «۱»

و به گفته بعضی از دانشمندان عامل اصلی پیروزی مسلمانان همین شجاعت زاییده از ایمان و منطق «قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا أَلَا اخِذَى الْحُسَيْنِينَ» بود.

*** در ششمین آیه، با چهره دیگری از شجاعت این دین باوران شجاع در جنگ احد روبه رو می شویم:

می دانیم در احد مسلمانان بر اثر غفلت گروهی از افراد دنیاپرست که سنگرهای حساس خود را رها کردند و به جمع غنایم پرداختند گرفتار شکست سختی

شدند، و ضایعات فراوانی به بار آمد، و طبق آنچه در تواریخ آمده است دشمن پیروزمند به هنگام بازگشت از میدان جنگ در اثنای راه مکه از بازگشت خود پشیمان شد و با یکدیگر توافق کردند که به مدینه بازگردند و از فرصت به دست آمده استفاده کنند و

(۱) - توبه، ۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۹

ضربه نهایی را بر مسلمین وارد کنند.

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از این مسئله آگاه شد ابتکار مهمی به خرج داد، دستور داد لشکر اسلام حتی کسانی که جراحی در میدان احد بر تن داشتند به استقبال لشکر دشمن بروند.

این دستور بسیار مؤثر واقع شد و وحشت و اضطرابی در لشکر دشمن افکند به گونه ای که ترجیح دادند، پیروزی نسبی خود را با حمله مجدد به خطر نیافکنند و به مکه بازگشتند.

آیه مورد بحث به این معنی اشاره کرده، و شجاعت مسلمانان و عدم ترس آنها را از دشمن می ستاید، می فرماید: «آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از آنکه جراحاتی به آنها رسیده بود اجابت کردند (و در حالی که هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان حمراء الاسد شتافتند آری) کسانی از آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند پاداش بزرگی دارند»، (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا اجْرٌ عَظِيمٌ). «۱»

سپس ایمان و شهامت را چنین می ستاید: «آنها کسانی بودند که مردم به آنان گفتند:

مردم (لشکر دشمن) برای حمله به شما اجتماع کرده اند، از آنان بترسید، اما (نه تنها نترسیدند بلکه) بر ایمانشان افزوده شد

و گفتند: خدا ما را کافی است و بهترین حامی ماست! (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ). «۲»

در کجای دنیا دیده شده است که مجروحان جنگی فوراً به میدان باز گردند و در صفوف مقدم جای گیرند، آری این شجاعت و شهامت بی نظیر بود که وسوسه های دشمن را خنثی کرد، و با چنین حضوری در میدان جنگ او را مأیوس و ناکام نمود.

به هر حال حمراء الاسد صحنه عجیبی بود که طعم پیروزی موقت احد را در کام قریش تلخ کرد، و به آنها نشان داد که مسلمانان اگر چه بر اثر اشتباه گروهی موقتاً عقب

(۱) - آل عمران، ۱۷۲.

(۲) - آل عمران، ۱۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۰

نشستند ولی ابتکار عمل را از دست نداده اند، و دشمن باید منتظر ضربات آینده مسلمین باشد.

به این ترتیب نه تنها از یک شکست خطرناک پیشگیری کردند بلکه پایه پیروزیهای آینده را نهادند و آثار منفی شکست را از دل دوستان خود زدودند و با توکل بر پروردگار چراغ امید را در قلب ها فروزان ساختند.

از آیه فوق استفاده می شود که سخنان وحشت انگیز بعضی از شیاطین که مسلمانان را از اجتماع لشکر قریش می ترساندند، نه تنها ترس و وحشتی در آنها ایجاد نکرد، بلکه بر ایمانشان افزود، و میزان توکل آنها را بالا برد، این به خاطر آن بود که متذکر وعده های الهی و صدق گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله شدند که اگر در میدان احد به دستور حضرتش عمل می کردند، هرگز آن شکست نیز به وجود نمی آمد.

از شگفتی های این جنگ آن است که پیامبر

صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها کسانی که در اُحد شرکت کردند به میدان حمراء الاسد بیایند، و به دیگران اجازه نداد که در این پیکار شرکت جویند، تا به دشمن بفهماند لشکر احد حتی با وجود آن همه مجروحان جنگی باز نیرومند و آماده پیکار است، و به هیچ وجه ضعف و فتوری در آن راه نیافته، و این همان است که دشمن را به شدت مضطرب ساخت.»

در ادامه این آیات، در آیه ۱۷۵ همین سوره به تفاوت میان افراد جبان و ترسو و شجاعان مؤمن اشاره می‌کند، و چنین می‌فرماید: «این فقط شیطان است که پیروان خود را می‌ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید»، (أَنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). «۱»

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که این گونه ترسها جنبه شیطانی دارد و هدفش تضعیف روحیه مؤمنان و کشاندن آنها به موضع انفعالی است تا از زیر بار مسئولیت‌ها فرار کنند، در حالی که مؤمنان راستین هیچ گونه ترس و وحشتی جز از خدا ندارند!

مطابق این تعبیرات، ترس و جبن ریشه شیطانی دارد، در حالی که شجاعت و شهامت

(۱) - آل عمران، ۱۷۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۱

دارای ریشه ایمانی است، آری شجاعت از آثار ایمان است، چرا که مؤمن با اتکا به خدا که قدرتش ما فوق همه قدرتهاست خود را در همه صحنه‌ها پیروز می‌بیند و افراد ضعیف‌الایمان با اتکا به قدرت خود که به هر حال شکست پذیر است خویش را ناتوان مشاهده می‌کنند و به همین دلیل ترس و وحشت در صحنه‌های مهم زندگی بر

آنها چیره می شود.

در داستان غزوه «حمراء الاسد» شیاطین انس و جن دست به دست هم دادند تا قدرت لشکر قریش را بزرگ نشان دهند، و مؤمنان را از رویارویی با آنها بترسانند، در حالی که به تعبیر قرآن تنها اولیای شیطان و دوستان او از این گونه امور می ترسند، و اولیاء الله وحشتی به خود راه نمی دهند. «۱»

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث یکی از صفات ویژه مبلغان رسالت های الهی پاک بودن از رذیله ترس از غیر خدا ذکر شده، می فرماید: «آنها کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی را می کردند و از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا ترسی به خود راه نمی دادند و همین بس که خداوند حسابگر است!» (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا) «۲»

تبلیغ رسالات الهی مهمترین وظیفه پیامبران خداست، و شرط اصلی آن خالی بودن از رذیله خوف و ترس است.

این آیه که ناظر به پیامبران پیشین است به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در درجه اول و در درجه بعد به همه پیروان راستین او هشدار می دهد که در مقام ابلاغ رسالت های الهی از هیچ چیز و هیچ کس جز خدا ترس و واهمه ای نداشته باشند و مفهوم این سخن آن است که

(۱) - در ترکیب جمله «أَنَّما ذَلِكُمْ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» دو عقیده در میان مفسران وجود دارد که در مفهوم آیه بسیار اثر می گذارد، بعضی «اولیاء» را فاعل (یا به منزله فاعل با تقدیر مِنْ أَوْلِيَاءِهِ) دانسته اند، مطابق این تفسیر پیروان شیطان بودند که به تهدید و ارباب مردم پرداختند، در حالی که

بعضی دیگر برای «اولیاء» معنی مفعولی قائلند همان گونه که ظاهر آیه شریفه، طبق قرائت مشهور دلالت دارد، بنابراین مطابق این نظر معنی آیه چنین می شود: «شیطان تنها می تواند در پیروانش مانند منافقین نفوذ کند و آنها را بترساند نه در مؤمنین».

(۲) - احزاب، ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۲

افراد جهان و ترسو نه شایسته ادای این رسالتند و نه قادر بر این کار!

بعضی از مفسران معتقدند که این آیه دلیل بر این است که پیامبران الهی در مقام تبلیغ رسالت الهی نباید تقیه کنند، ولی این سخن در صورتی صحیح است که تقیه به معنی ترس و وحشت از مخالفین باشد، در حالی که تقیه همیشه ناشی از ترس نیست، بلکه گاه هدف جلب و جذب مخالفین و رساندن آنها به اهداف الهی به صورت تدریجی است، و شاید گفتار ابراهیم «هذا ربی» در برابر ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان از این باب بوده است (دقت کنید).

نتیجه نهایی

از آیات قرآن مجید که نمونه های روشنی از آن در بالا- آمد، اهمیّت شجاعت و شهامت و نقش این فضیلت اخلاقی در سرنوشت معنوی و مادی انسانها از یک سو، و آثار سوء رذیله ترس و جبن از سوی دیگر آشکار می شود.

درست است که در این آیات، شجاعت و ترس به طور مستقل و مستقیم مورد بحث واقع نشده ولی به طور ضمنی با بیان گویا نقش هر دو در زندگی انسانها تبیین گردیده است.

جبن و ترس در روایات اسلامی

اشاره

در احادیث اسلامی نکوهش از این رذیله اخلاقی بازتاب گسترده ای دارد از جمله:

۱- امام باقر علیه السلام می فرماید: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَلَا حَرِيصًا وَلَا شَحِيحًا؛ انسان با ایمان نه ترسوست و نه حریص و نه بخیل!» (۱)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که «ترس» و «حرص» و «بخل» با روح ایمان

سازگار نیست، چرا که مؤمن، متکی به خداست، و آن کس که چنین تکیه گاهی دارد ترسی به خود راه نمی دهد، و نه بخیل و حریص است زیرا او به فضل و کرم الهی امیدوار می باشد، و با این حال حرص و بخلی به او راه نمی یابد.

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْجُبْنُ وَالْحِرْصُ وَالْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ ترس و حرص و بخل، صفات زشتی است که در سوء ظن به خداوند سبحان خلاصه می شود!» (۱)

این حدیث توضیح دیگری است بر آنچه در حدیث بالا آمد، و ریشه اصلی این صفات رذیله را تبیین می کند.

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام دوستان خود را از مشورت با افراد

ترسو نهی می کند، چرا که ترس آنها از آفات مشورت است می فرماید: «لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَ يُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ؛ هرگز با انسان ترسو مشورت نکن چرا که تو را از کارهای مهم بازمی دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد!» (۲)

همین معنی در عهدنامه مالک اشتر به شکل دیگری مطرح شده است، امام علیه السلام مالک را از مشورت با بخیلان و ترسوها و حریصان نهی می کند. (۳)

۴- این موضوع به قدری مهم است که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که دستور می داد افراد ترسو در جنگهای اسلامی شرکت نکنند (مبادا مایه تضعیف روحیه دیگران بشوند) می فرماید: «مَنْ أَحْسَسَ مِنْ نَفْسِهِ جَبَانًا فَلَا يَغْزُ؛ کسی که در خود ترسی احساس می کند در جنگ شرکت نکند!»

۵- در حدیث دیگری امام امیر مؤمنان علیه السلام حدیث بالا را شکافته و با صراحت می گوید: «لَا يَحِلُّ لِلْجَبَانِ أَنْ يَغْزُوا، لِأَنَّهُ يَنْهَزِمُ سَرِيعًا وَ لَكِنْ لِيُنْتَظَرَ مَا كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَغْزُوا بِهِ فَلْيَجْهَزْ بِهِ غَيْرَهُ؛ جایز نیست افراد ترسو در جنگ شرکت کنند چرا که به سرعت فرار

(۱) - غرر الحکم.

(۲) - غرر الحکم، حدیث ۱۰۳۴۹.

(۳) - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۴

می کنند (و مایه تضعیف دیگران می شوند) ولی لازم است صلاح و تجهیزات خود را در اختیار دیگران قرار دهند». (۱)

۱- ترس معقول و نامعقول

بی شک منظور از جبن و ترس در اینجا جبن و ترس معقول نیست بلکه جبن و ترس نامعقول است، توضیح اینکه:

ترس از اموری که واقعاً خطرناک است یکی از پدیده های روحی و طبیعی و از نعمت های بزرگ خداست، چرا که اگر انسان از

هیچ چیز خطرناکی نترسد، به زودی زندگی خود را از دست می دهد، این همان چیزی است که از آن تعبیر به تهور و بی پروایی در مقابل خطر می کنند، مانند کسی که بی خیال و بدون نگاه کردن به این طرف و آن طرف، از یک خیابان پر رفت و آمد می گذرد، چنین کسی به یقین در معرض حوادث خطرناک رانندگی قرار دارد.

این گونه ترس ها خواه در زندگی عادی روزانه باشد یا در مورد مواد غذایی مشکوک یا مسائل اقتصادی و سیاسی و غیر آن کاملاً منطقی است و سبب نجات از خطراتی است که انسان را تهدید می کند.

ترس مذموم آن است که انسان از عواملی بترسد که در خور ترسیدن نیست، هر خطر موهومی را جدی بگیرد، و هر دشمن خیالی را مایه وحشت قرار دهد، از همه چیز و به اصطلاح از سایه خودش نیز بترسد، و از ورود در هر کاری به احتمال عدم موفقیت و ا همه داشته باشد، چنین ترسی مایه عقب ماندگی و بدبختی و ناکامی است، مایه شکست و ذلت و زبونی است.

این جهان در همه ابعادش همچون یک میدان نبرد است، موانع، مشکلات و خطرهای همیشه وجود داشته و دارد، و تا انسان با آنها دست و پنجه نرم نکند و خود را به طور

(۱) - بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۵

جدی آماده مقابله با آنها نسازد موفق نخواهد شد.

غالباً ممکن نیست ما دست به کاری بزنیم که پیروزی در آن صد در صد تضمین شده باشد، یا هیچ گونه خطری در آن وجود نداشته باشد، این یک خیال محال و یک پندار باطل است. اینجاست

که نقش شجاعت و شهامت روشن می شود و آثار منفی صفت رذیله ترس و جبن خود را نشان می دهد.

هر کشاورزی احتمال خشکسالی و آفت را می دهد، هر تاجری احتمال نوسان قیمت ها و دگرگونی وضع بازار را می دهد، هر مسافری احتمال تصادف و خطرات دیگر را می دهد، و در هر عمل جراحی احتمال خطر وجود دارد، اگر به این احتمالات ترتیب اثر داده شود باید دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم و فقط در انتظار مرگ باشیم.

به یقین در این گونه موارد باید خطرات جدی را پیش بینی کرد و راه مقابله با آن را شناخت، و از بی پروایی و تهوّر پرهیز نمود، در عین حال احتمالات نسنجیده و نامعقول و یا احتمالاتی که همیشه و در هر حال وجود دارد نباید سدّ راه انسان شود.

این روشن ترین تعریفی است که برای مسئله شجاعت به عنوان یکی از صفات فضیله و ترس به عنوان یکی از صفات رذیله می توان کرد.

در حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام در تعریف جبن چنین می خوانیم: «الْجُرْأَةُ عَلَى الصَّديقِ وَ النُّكُولُ عَنِ الْعَيْدُو؛ جبن آن است که در برابر دوستان جسور و در برابر دشمنان ناتوان باشی!» (۱)

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که در پاسخ از سؤال درباره معنی شجاعت فرمود: «مُؤَافِقَةُ الْقُرْآنِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ؛ هماهنگی با قرآن و ایستادگی در برابر ضربات دشمن.» (۲)

قرآن مجید در یک جا می فرماید: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ با دست خود

(۱) - میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۳۷۰؛ تحف العقول، کلمات امام مجتبی علیه السلام حدیث ۱.

(۲) - همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۱۴۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۶

را به هلاکت نیافکنید!» (۱)

و در جای دیگر در وصف مؤمنان راستین می گوید: «... اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ...؛ آنها در برابر کافران سخت و شدیدند (و ترس و وا همه ای به خود راه نمی دهند)». (۲)

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی می توان نتیجه گرفت که شجاعت به عنوان یک فضیلت حدّ وسطی است در میان «تهوّر» و «جبن».

۲- آثار منفی جبن و ترس در زندگی فردی و اجتماعی

این صفت رذیله آثار نامطلوب بسیار زیادی در سراسر زندگی انسانها دارد و به یقین یکی از عوامل قطعی شکست و زبونی و ذلّت است.

ملت های بسیاری را در طول تاریخ می شناسیم که با داشتن عِدّه و عُدّه فراوان سالها گرفتار زبونی و اسارت بودند، ولی به محض اینکه رهبری شجاع و فرماندهی با شهامت پیدا کردند تمام توان آنها بسیج شد و به سرعت عقب ماندگی خود را جبران کردند و به اوج عزّت و عظمت رسیدند.

شجاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت و در میدان بدر و احد، و در میدان احزاب و در سایر غزوات یکی از مهمترین عوامل پیروزی و پیشرفت سریع اسلام بود.

به همین دلیل در احادیث اسلامی از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الشُّجَاعَةُ عَزٌّ حَاضِرَةٌ وَ الْجُبْنُ ذُلٌّ ظَاهِرٌ؛ شجاعت عزّت حاضر است و جبن ذلّت آشکار!»

و در جای دیگر فرمود: «الشُّجَاعَةُ نُصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَ فَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ؛ شجاعت یاری حاضر و فضیلت آشکار است». (۳)

یکی دیگر از آثار منفی این رذیله اخلاقی این است که انسان را از کارهای بزرگ بازمی دارد، زیرا کارهای بزرگ همیشه با مشکلات بزرگ رو به روست، و انسانهایی را

(۱) - بقره، ۱۹۵.

(۲) - فتح، ۲۹.

(۳) - هر دو حدیث در شرح فارسی غرر

و درر آمدی جلد ۷ صفحه ۱۷۱ آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۷

می طلبد که بتوانند از سدّ مشکلات عبور کنند، و این کار از افراد ترسو ساخته نیست.

بنابراین چنین افرادی به فرض که در زندگی توفیقی نصیبشان شود ناچیز و محدود خواهد بود، و هرگز نمی توانند دست به کارهای مهم اجتماعی خواه جنبه انقلابی داشته باشد یا اصلاحی بزنند!

این مسئله تا آنجا پیش می رود که در اسلام از مشورت مدیران موفق جامعه در کارهای مهم با افراد جبان و ترسو نهی شده است، چرا که آنها همیشه آیه یأس می خوانند و مدیران را از انجام کارهای مهم بازمی دارند!

امیر مؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر دستور داد که افراد ترسو را در شورای خود نپذیرد، چرا که آنها سبب تضعیف او می شوند، لَاتَدْخُلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ ... جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأُمُورِ. «۱»

و در جای دیگر آمده است: «و يُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ؛ و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ نشان می دهند».

۳- ریشه های جبن

۱- ضعف ایمان و سوء ظنّ به خدا، زیرا افراد با ایمان دارای توکل و امید به لطف خداوند و اعتقاد به وعده های او هستند، و چنین کسانی هرگز سست و زبون نخواهند شد، و از حوادث هر قدر بزرگ باشد نمی ترسند، این همان است که در فرمان معروف مالک اشتر آمده است که امام علیه السلام می فرماید: «إِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص، غرائز و تمایلات متعددی هستند که جامع آنها سوء ظن به خدای بزرگ است!»

۲- احساس کمبود شخصیت و عقده حقارت یکی دیگر از دلایل جبن و ترس

است، به همین دلیل هر اندازه به افراد شخصیت داده شود بر شجاعت آنها افزوده می شود و از

(۱) - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۸

همین رو در حدیث امام امیر مؤمنین آمده است که: «شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ؛ شدت ترس از ناتوانی روحی و ضعف یقین سرچشمه می گیرد!» (۱)

۳- «عدم آگاهی و جهل» در بسیاری از اوقات سبب ترس می شود، انسان از اشخاص و جانداران و موجوداتی که درست آنها را نمی شناسد می ترسد، ولی هنگامی که به قدر کافی آگاهی می یابد ضعف او زایل می شود.

۴- «عافیت طلبی» یکی دیگر از اسباب ترس است، چرا که همیشه شجاعت در عین اینکه پیروزی می آفریند مشکلات و ناراحتی هایی را نیز ممکن است به همراه داشته باشد که باب طبع عافیت طلبان ترسو نیست.

۵- بروز حوادث تلخ و ناگوار غالباً سبب می شود که انسانها به نوعی ترس گرفتار شوند، زیرا این حوادث تلخ ذهنیت های ترس آلودی در انسان به وجود می آورد که گاه تا آخر عمر با اوست و جز با روانکاوی صحیح برطرف نمی گردد.

۶- افراط در احتیاط می تواند ناشی از ترس باشد و یا عاملی برای ایجاد ترس، چرا که به انسان می گوید از هر احتمال خطری باید پرهیز کرد، و این یکی از ریشه های اصلی ترس است.

۷- انکار نمی توان کرد که ساختمان روحی و جسمی افراد نیز در بروز این پدیده شوم مؤثر است، گروهی از افراد را می بینیم که به خاطر ضعف قلب یا ناتوانی اعصاب، یا ضعفهای دیگر جسمانی، از همه چیز می ترسند، در حالی که از این حالت متفرند ولی نمی توانند آن را از خود دور سازند.

آنها می گویند: چه کنیم این

ترس دست خودمان نیست، و بی اختیار بر ما تحمیل می شود، ولی چنان نیست که این حالت از طریق روان درمانی قابل تغییر نباشد.

(۱) - شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۹

۴- طرق درمان و پیشگیری

یکی از طرق اصلی درمان این رذیله اخلاقی - همانند درمان سایر رذایل - از یکسو اندیشیدن در ثمرات شوم و آثار زیانبار آن است. هنگامی که افراد جبان و ترسو آثار نکبت بار و ذلت و زبونی ناشی از ترس بی جا و عقب ماندگی و محرومیت حاصل از آن را در زندگی خود یا دیگران مشاهده کنند غالباً به فکر تجدید نظر در برنامه اخلاقی خود و دور ساختن این رذیله می افتند.

پرداختن به قطع ریشه ها راه مهم دیگر درمان آن است، هنگامی که ابرهای تیره و تار سوء ظن بالله از آسمان قلب انسان کنار رود، و خورشید توکل بر جان او نور افشان شود ظلمات خیالات واهی که انسان را به ترس بی جا می کشاند برچیده خواهد شد، ولی این کار احتیاج به مطالعه و دقت فراوان دارد.

یکی دیگر از طرق درمان این رذیله اخلاقی ورود در صحنه های رعب آور و تکرار آن است، فی المثل بعضی هستند که از خوردن دارو یا تزریقات مختلف وحشت دارند ولی هنگامی که چند بار تکرار شود وحشت آنها فرومی ریزد.

بعضی دیگر از سفرهای دریایی یا هوایی سخت متوحش می شوند ولی با تمرین و تکرار این وحشت از بین می رود، بعضی از سخن گفتن یا سخنرانی در حضور جمع می ترسند ولی غالباً این ترس با تمرین و تکرار از میان خواهد رفت.

یکی از فلسفه های تمرینها و مانورهای نظامی زدودن آثار ترس از جنگ از

دل‌های سربازان و افسران و فرماندهان است.

در کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام این معنی به صورت زیبایی بیان شده می‌فرماید: «إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ؛ هَنَگَامِي كِه اَز چِیزِی مِی تَرَسِی خُود رَا دَر اَن بَیْفِکَن کِه اَن تَرَس اَز خُود اَن سَخْت تَر و وَحْشَتَنَاک تَر اَسْت!» (۱)

مرحوم علامه خوئی رحمه الله در شرح نهج البلاغه خود در شرح این جمله می‌گوید:

«بسیار می‌شود که برای انسان کاری پیش می‌آید که به خاطر جبن و جهل از آن

(۱) - کلمات قصار، جمله ۱۷۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۰

وحشت می‌کند... و این وحشت ناشی از جبن، مانع پیشرفت کارها می‌شود. در اینجا امام علیه السلام تشویق به دور ساختن ترس از خود می‌کند چرا که در بسیاری از اوقات تحمیل ترس ناشی از تردید و دودلی، سخت‌تر از افتادن در آن امر خوفناک است.»

سپس می‌افزاید: «مکتشفان و محققان جهان با عمل به این دستور به افتخارات بزرگی نایل شدند، آنها درون جنگلها و صحراهای آفریقا و بیابانهای پراکنده وارد شدند و به سیر دریاها پرداختند، و به درون جزایر دور دست نفوذ کردند، و از این طریق هم ثروت فراوانی به دست آوردند و هم شهرت جهانی به علاوه به علم و دانش بشری خدمات قابل ملاحظه ای کردند.» و به گفته شاعر:

چو ترسی ز امری بینداز خویش در آن و پیرای تشویش خویش

دو دل بودن و خود نگهداشتن بسی سخت تر می‌کند قلب ریش (۱)

آری این یک واقعیت است که تردیدها و دودلی‌ها و ترس از عواقب خطرناک یک کار غالباً بیش از خود آن انسان را رنج

در زبان عرب ضرب المثل‌های جالبی در این زمینه دیده می شود از جمله:

«أُمُّ الْمَقْتُولِ تَنَامُ وَأُمُّ الْمُهْدَدِ لَا تَنَامُ؛ مادر مقتول به خواب می رود، ولی مادر کسی که تهدید به مرگ شده به خواب نمی رود!»

و نیز گفته اند: «كُلُّ أَمْرٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ فَسَمَاعُهُ اعْظَمُ مِنْ عَيَانِهِ؛ هر کار خیر و شرّی شنیدنش از دیدنش بزرگتر است.» (۲)

یکی دیگر از طرق درمان جبن و ترس، پاک بودن و پاک زیستن است؛ زیرا افراد آلوده غالباً از نتیجه اعمال خود بیمناکند و از آنجا که اعمال آنها روزی آفتابی و برملا می شود در هراسند، به همین دلیل در حدیث معروف علوی آمده است: «مَا اشْجَعُ الْبُرِّ وَاجْبَنَ الْمُرِيبِ؛ چه شجاع است انسان پاکدامن و چه ترسو است انسان مسئله دار!» (۳)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ

(۱) منهاج البراعه، جلد ۲۱، صفحه ۲۵۲.

(۲) شرح نهج البلاغه، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۷.

(۳) غرر الحکم، حدیث ۹۶۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۱

الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكُذْبِ؛ اگر اشیا از هم جدا شوند (و گروه بندی گردند) صدق و راستی همراه شجاعت خواهد بود و ترس همراه دروغ!» (۱)

۵- آثار شجاعت در زندگی انسانها

نقطه مقابل صفت رذیله جبن و ترس همان شجاعت و دلیری است که بحث های مربوط به آن در لایه لایه مباحث جبن و ترس آمد و هر یک از این دو به قرینه مقابله در غالب بحث ها روشن می شود، شناخت مفهوم جبن و ترس بدون شناخت مفهوم شجاعت مشکل است، همان گونه که شناخت مفهوم شجاعت بدون شناخت جبن و ترس دشوار می باشد.

با این حال برای تکمیل بحث های گذشته لازم به نظر می رسد که توضیحات بیشتری درباره

شجاعت و آثار و پیامدهای آن به ویژه از دیدگاه اخبار و احادیث اسلامی داشته باشیم.

۱- در فرمان مالک اشتر که «جامع ترین فرمان الهی سیاسی» برای کشورداری است در موارد متعددی به این مسئله اشاره فرموده است. در یک جا به مالک هشدار می دهد که افراد ترسو و حریص را جزء مشاوران خود قرار ندهد.

در جای دیگر در مورد فرماندهان بزرگ لشکر (یا همه معاونان و کارگزاران) می فرماید: «ثُمَّ الصِّقُّ بِدَوَى الْمُرُوتِ وَالْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْيُبُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسِّمَاحَةِ، فَأَنْهَمُ جَمَاعَ مِنَ الْكَرَمِ وَ شُعَبَ مِنَ الْعُزْفِ؛ رابطه خود را با افراد با شخصیت و اصیل و خاندان های صالح و خوش سابقه برقرار ساز، سپس با افراد شجاع و با شهامت و سخاوتمند و بزرگوار همکاری داشته باش، چرا که آنها کانون بزرگواری و مرکز نیکی هستند!» (۲)

در اینجا امام علیه السلام مسئله شجاعت و شهامت را از اصول اساسی صفات برجسته انسانی

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۱۷۲.

(۲)- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۲

و فرماندهان لشکر یا کارگزاران به طور عام شمرده است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الشَّجَاعَةُ زَيْنٌ، الْجُبْنُ شَيْنٌ؛ شجاعت زینت است و ترس عیب است.» (۱)

۳- و نیز همان حضرت در حدیث دیگری می فرماید: «السَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ عَرَائِزُ شَرِيفَةٍ يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَمَحَّحَهُ؛ سخاوت و شجاعت صفات شریفی است که خداوند سبحان آن را در وجود کسانی که دوستشان دارد و آزموده است قرار می دهد.» (۲)

۴- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام ذکر افتخارات اهل

بیش هفت صفت را ذکر می کند که یکی از آنها شجاعت است. «۳»

و در جای دیگر افتخارات خود و خاندانش را در دو چیز خلاصه می کند که باز یکی از آنها شجاعت است. «۴»

۵- در حدیث ليله المبیت (شبی که علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در بسترش خوابید تا آن حضرت هجرت به مدینه را آغاز کند) می خوانیم: صبحگاهان هنگامی که محاصره کنندگان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به درون خانه ریختند و به سوی بستر حمله کردند، علی علیه السلام را به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر دیدند و با سخنان زشتی نسبت به مقام والای علی علیه السلام اهانت کردند، امام علیه السلام فرمود: این سخنان را درباره من می گویند در حالی که خداوند افتخارات بزرگی به من داده- و از جمله آنها- این افتخار را ذکر فرمود: «وَمِنَ الشَّجَاعَةِ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَيَّ جَمِيعَ جُنَبَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِنَّ شَجْعَانًا؛ خداوند آن قدر شجاعت به من عطا فرموده که اگر بر تمام افراد ترسو و جبان دنیا تقسیم شود همه شجاع خواهند شد!» «۵»

۶- در خطبه معروف امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام در شام نیز می خوانیم که امام در آغاز خطبه تکان دهنده و تاریخیش فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ: اَعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعِ اَعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛ ای مردم! خداوند شش موهبت به ما عطا فرموده و به هفت چیز ما را برتری داده است. آن شش

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۱۷۱.

(۲)- غرر

الحکم، حدیث ۱۸۲۰.

(۳) - بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۲۶۵.

(۴) - همان مدرک، صفحه ۲۴۴.

(۵) - بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۸۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۳

موهبت عبارت است از علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبوبیت در دل‌های مؤمنان! «۱»

۷- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم- هر چند سخن در این زمینه بسیار است- فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند پیامبر صلی الله علیه و آله (به خاطر جنایاتی که آنها انجام داده بودند) دستور قتل آنها را صادر کرد به استثنای یک نفر، آن فرد تعجب نمود و عرض کرد چگونه مرا از میان همه آنها آزاد کردی؟! فرمود: جبرئیل از سوی خدا این خبر را به من داده است که تو دارای پنج صفت هستی که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله آن را دوست دارند؛ «الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ، وَالسَّخَاءُ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ، وَصِدْقُ اللَّسَانِ وَالشَّجَاعَةُ؛ غیرت شدید نسبت به ناموست، و سخاوت، و حسن خلق، و راستگویی و شجاعت!»

هنگامی که آن مرد اسیر آزاد شده این سخن را شنید اسلام آورد و در زمره مسلمانان شایسته قرار گرفت. «۲»

از احادیث بالا- و روایات متعدّد و آیاتی که در بحث بالا- داشتیم ارزش والای این فضیلت اخلاقی کاملاً روشن می‌شود، و اهمّیتی را که اسلام برای آن قائل است در لابه لای این روایات و احادیث نمایان است.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که «شجاعت» معنی وسیع و گسترده‌ای دارد که دلیری در میدان نبرد یکی از شاخه‌های آن است. شجاعت در میدان سیاست،

در مسائل علمی، و ابراز و اظهار نظرات جدید منطقی و نوآوریها، و شجاعت در مقام قضاوت و داوری و مانند آن هر کدام یکی از شاخه های مهم شجاعت محسوب می شود، لذا در بعضی از روایات می خوانیم: «الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ؛ صبر نوعی شجاعت است.» (۳)

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است: «اشَجَعَ النَّاسُ اسِيحَاهُمْ؛ شجاع ترین مردم کسی است که از همه با سخاوت تر باشد!» (۴)

(۱) - بحار الانوار، جلد ۴۵، صفحه ۱۳۸.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۰۸.

(۳) - نهج البلاغه، حکمت ۴.

(۴) - غرر الحکم، حدیث ۲۸۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۴

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «لَوْ تَمَيَّرَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصُّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَ كَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكُذْبِ؛ هرگاه اشیاء از هم جدا شوند، صدق و راستی در کنار شجاعت و ترس در کنار دروغگویی قرار خواهد گرفت.» (۱)

این احادیث هر کدام به یکی از شاخه های شجاعت اشاره می کند که در مفهوم جامع این واژه درج شده است (دقت کنید).

(۱) - شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۱۱۸، حدیث ۷۵۹۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۵

در بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی و سرگذشت انبیا و اولیا و صالحان و در کتب علمای اخلاق و ارباب سیر و سلوک روی مسئله توکل به عنوان یک فضیلت مهم اخلاقی که بدون آن نمی توان به مقام قرب الهی رسید، یاد شده است.

منظور از توکل سپردن کارها به خدا، و اعتماد بر لطف اوست، زیرا «توکل» از ماده «وکالت» به معنی انتخاب وکیل نمودن و اعتماد بر دیگری کردن است، بدیهی است هر قدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشته باشد شخص موکل

احساس آرامش بیشتری می کند، و از آنجا که علم خدا بی پایان و توانایش نامحدود است هنگامی که انسان توکل بر او می کند آرامش فوق العاده احساس می کند، در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می شود، و از دشمنان نیرومند و خطرناک نمی هراسد، در سختیها خود را در بن بست نمی بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه می دهد.

انسانی که بر خدا توکل دارد هرگز احساس حقارت و ضعف نمی کند بلکه به اتکای لطف خدا و علم و قدرت بی پایان او خود را پیروز و فاتح می بیند و حتی شکست های مقطعی او را مأیوس نمی سازد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۶

هرگاه توکل به مفهوم صحیح کلمه در جان انسان پیاده شود به یقین امید آفرین، نیروبخش و باعث تقویت اراده و تحکیم مقاومت و پایداری است.

مسئله توکل در زندگی انبیای بزرگ الهی درخشش فوق العاده ای دارد، بررسی آیات قرآنی در این زمینه نشان می دهد که آنها همیشه در برابر مشکلات طاقت فرسا خود را زیر سپر توکل قرار می دادند، و یکی از دلایل مهم پیروزی آنها داشتن همین فضیلت اخلاقی بوده است.

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و با توجه به ترتیب تاریخی سرگذشت انبیا مسئله توکل را در زندگی آنان مورد بررسی قرار می دهیم (از نوح علیه السلام شروع کرده به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم):

۱- وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَا نُوحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّ كَانَ كَبْرَ عَلَيْنِكُمْ مَّقَامِي وَ تَذٰكِرِيْ بِآيَاتِ اللّٰهِ فَعَلِيَ اللّٰهُ تَوَكَّلْتُ فَاجْمِعُوْا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْنِكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اَقْضُوا الَيَّ وَ لَا تَنْظُرُوْنَ (سوره یونس، آیه ۷۱)

۲- اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ

رَبِّي وَرَبِّكُمْ (سوره هود، آیه ۵۶)

۳- رَبَّنَا انِّي اسْتَكْنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (سوره ابراهيم، آیه ۳۷)

۴- ... ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب (سوره هود، آیه ۸۸)

۵- وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَاتَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ ابْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَاغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ اِنَّ الْحُكْمَ اَلَا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ و عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (سوره يوسف، آیه ۶۷)

۶- وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ اِنَّ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ * فَقَالُوا عَلَيَّ اللَّهُ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (سوره يونس، آيات ۸۴ و ۸۵)

۷- و لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ و جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افرغ عَلَيْنَا صَبْرًا و تَبَّتْ اَقْدَامُنَا و اَنْصُرْنَا عَلَيَّ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (سوره بقره، آیه ۲۵۰)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۷

۸- فَاَنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ و هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (سوره توبه، آیه ۱۲۹)

۹- و مَا لَنَا اَلَا نَتَوَكَّلَ عَلَيَّ اللَّهُ و قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا و لَنْصَبِرَنَّ عَلَيَّ مَا اَدْبِئْتُمُونَا و عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (سوره ابراهيم، آیه ۱۲)

۱۰- ... و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَيَّ فَهُوَ حَسْبُهُ ... (سوره طلاق، آیه ۳)

ترجمه

۱- سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید) من بر خدا توکل کرده ام! فکر خود و

قدرت معبودهایتان را جمع کنید، سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند (تمام جوانب کارتان را بنگرید) سپس به حیات من خاتمه دهید و (لحظه ای) مهلت ندهید!

۲- من، بر «الله» که پروردگار من و شماس توکل کرده ام!

۳- پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، و در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند، تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز، و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید آنان شکر تو را بجای آورند!

۴- من جز اصلاح- تا آنجا که در توانایی دارم- نمی خواهم! و توفیق من جز به (کمک) خداوند نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم!

۵- و (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید (تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود)! و (من با این دستور) نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! (برای پیروزی شما) بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند!»

۶- موسی گفت: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید!»- گفتند: «تنها بر خدا توکل داریم، پروردگارا! ما را مورد شکنجه گروه

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۸

ستمگر قرار مده!»

۷- و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! پیمانہ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت

کافران، پیروز بگردان!»

۸- اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش!) بگو: «خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم، و او صاحب عرش عظیم است!»

۹- و چرا بر خدا توکل نکنیم، با اینکه ما را به راه های (سعادت) رهبری کرده است، و ما به طور مسلّم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش برنمی داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند!»

۱۰- و هر کس بر خدا توکل کند کفایت امرش را می کند

تفسیر و جمع بندی بازتاب توکل در زندگی پیامبران

در آیات قرآن مجید، به ویژه در تاریخ انبیا، صفت «توکل» به عنوان یکی از بارزترین صفات آنها در طول تاریخ مشاهده می شود که همواره در برابر حوادث سخت، مشکلات طاقت فرسا و دشمنان بی رحم اعتمادشان بر خدا و تکیه گاهشان ذات پاک او بوده است، و از وابستگی و اعتماد بر ما سوی الله مبری بوده اند.

نخست از نوح علیه السلام پیامبر بزرگ خدا شروع می کنیم:

در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم: هنگامی که نوح علیه السلام در برابر دشمنان نیرومند و لجوج و متعصب قرار گرفت، با اعتماد به خداوند و توکل بر ذات پاکش در برابر همه آنان مقاومت کرد، قرآن در این زمینه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: «سرگذشت نوح علیه السلام را برای آنها (مسلمانان نخستین که در چنگال دشمنان زورمند گرفتار بودند) بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! هرگاه موقعیت من و یادآوری هایم نسبت به آیات

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۹

اخلاق در قرآن ج ۲، ص: ۲۸۸

الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل)

است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید، من ترس ندارم) من بر خدا توکل کرده ام، نیروی خود و نیروی معبودهایتان را جمع کنید، سپس چیزی بر شما مخفی نماند و بعد به حیات من پایان دهید و لحظه ای مهلتم ندهید (اما بدانید در برابر قدرت خداوند کاری از شما ساخته نیست!)»، (وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أِنَّ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونِ). «۱»

راستی این چه عاملی بود که نوح علیه السلام را با مؤمنان اندکی که اطراف او بودند، در برابر دشمنان قدرتمند و سرسخت، شجاعت و شهامت می بخشید که این چنین ایستادگی کردند و قدرت آنان را به باد مسخره گرفتند و بی اعتنایی خویش را به نقشه ها و افکار و بتهای آنها نشان دادند، و به این وسیله ضربه ای محکم روانی بر آنان وارد ساختند.

آری این عامل چیزی جز ایمان به خدا و توکل بر ذات پاک او نبود، و عجب اینکه نه تنها اظهار بی اعتنایی نسبت به آنها و معبودهایشان کردند بلکه آنان را بر مخالفت تشجیع نموده و به مبارزه طلبیدند، آری این قدرت نمایی تنها زیننده متوکلان است!

با توجه به اینکه سوره یونس که این آیه در آن است مکی است، خداوند می خواهد به گروه اندک مسلمانان که در مکه همچون پروانه ها گرد شمع وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جمع شده بودند و در چنگال دشمنان نیرومند سرسختی قرار داشتند، قوت و قدرت روحی ببخشد و به آنها نشان دهد

که از این قدرت های پوشالی در برابر اراده خدا کاری ساخته نیست.

تعبیر به «شُرکائکم» ممکن است اشاره به بتها باشد که شریکهای ساختگی بت پرستان برای خدا بودند، و در موارد دیگر قرآن نیز کراراً این تعبیر برای بتها آمده است.

یا اینکه منظور دوستان و بستگان آنها باشد، یعنی تمامی نیروهایتان را بر ضد من بسیج کنید!

(۱) - یونس، ۷۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۰

دومین آیه از زبان هود پیامبر علیه السلام است که بعد از دوران نوح علیه السلام می زیسته است که از سوی قوم بت پرستش تهدید به مرگ می شود، با صراحت به آنها می گوید: «من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که از همتایانی که برای خدا قرار داده اید بیزارم - همه شما برای من نقشه بکشید، و لحظه ای مرا مهلت ندهید (اما بدانید کاری از شما ساخته نیست چرا که) - من توکل بر خداوندی کرده ام که پروردگار من و شماست!» (... قَالَ اِنِّي اشْهَدُ اللّٰهَ وَ اشْهَدُوْا اِنِّيْ بَرِيٌّ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ * مِنْ دُوْنِهِ فَكَيْدُوْنِيْ جَمِيْعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُوْنَ * اِنِّيْ تَوَكَّلْتُ عَلٰى اللّٰهِ رَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ). «۱»

جالب اینکه نه تنها به قدرت عظیم مخالفان بت پرست و توطئه ها و شرارتهای آنها اعتنا نمی کند، بلکه آنها را تحریک به قیام بر ضد خود می نماید، تا به آنان ثابت کند قلب و روح او به جای دیگری وابسته است که با توکل بر ذات پاک او کمترین واهمه ای از توطئه های دشمنان ندارد، هر چند قوی و نیرومند و سرسخت و لجوج باشند، و این خود نشان می دهد که توکل بر خدا تا چه اندازه به انسان شجاعت و شهامت و پایداری و استقامت می بخشد!

راستی شگفت آور است

که انسانی تک و تنها یا با یارانی بسیار اندک، در برابر گروهی عظیم و متعصب و زورمند، این گونه بایستد، و این چنین تهدیدهای آنها را به باد سخریه بگیرد، آری این از آثار ایمان و توکل بر خداست!

یکی از مفسران پیشین به نام «زجاج» می گوید: این آیه از مهمترین آیات مربوط به پیامبران است که پیامبری تنها در برابر امتی عظیم از مخالفان بایستد و این چنین با آنها سخن بگوید، شبیه همین تعبیر را در داستان نوح علیه السلام و جریان پیامبر اسلام علیه السلام نیز خواندیم.

شایان توجه اینکه در ادامه این آیه، هود علیه السلام در مقام استدلال برای کار خود می گوید: «نه تنها شما، هیچ جنبنده ای در جهان نیست مگر اینکه در قبضه قدرت و فرمان خداست!» (مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا). (۲)

(۱) - هود، ۵۴ تا ۵۶.

(۲) - هود، ۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۱

سپس می افزاید: او قدرتمندی نیست که قدرتش موجب خودکامگی باشد بلکه «پروردگار من همواره بر صراط مستقیم است!» (إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

بنابراین من بر کسی تکیه کرده ام که قدرتش بی پایان و کارهایش عین صواب و عدالت است.

*** در سومین آیه اشاره به گوشه ای از سرگذشت ابراهیم علیه السلام و توکل او بر خدا در یکی از مشکل ترین ساعات زندگانش می کند، و می فرماید: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه ای که حرم توست (به فرمان تو و با توکل بر تو) ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند، اکنون تو دلهای مردم را متوجه آنها کن و از ثمرات به آنها روزی ده، تا شکر

تو را بجا آورند»، (رَبَّنَا اِنِّى اَسْتَكِنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي اِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ). «۱»

آیا اگر ایمانی همچون کوه، و دلی همچون دریا، و توکلی در سطح بسیار بالا نباشد، ممکن است انسان همسر و فرزند دل‌بند شیرخواره اش را در سرزمینی خشک و سوزان و بی آب و علف - تنها برای امتثال فرمان خدا - رها کند، و از آنجا به وطن خویش باز گردد؟!!

این جریان یادآور جریان دیگری در زندگی ابراهیم علیه السلام است در آن هنگام که بت پرستان لجوج و متعصب و خشمگین او را به خاطر در هم شکستن بت‌هایشان به محاکمه کشیده بودند و ابراهیم در یک قدمی مرگ قرار داشت، با این حال معبودهایشان را به سخریه می کشید و با دلایل محکم، منطق خرافی آنها را در زمینه بت پرستی در هم می کوبید. «۲»

*** چهارمین آیه اشاره به ماجرای شعیب علیه السلام می کند که مدتی بعد از هود، و کمی قبل از

(۱) - ابراهیم، ۳۷.

(۲) - به سوره انبیاء، آیات ۵۸ تا ۶۷ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۲

موسی می زیسته که او هم در مقابل سرسختی قوم مشرک و بت پرست و تهدیدات آنها می گوید: «من (با این برنامه های الهی) چیزی جز اصلاح تا آنجا که در قدرت دارم، نمی خواهم، و توفیق من تنها از خداست، فقط بر او توکل کرده ام و به سوی او باز می گردم»، (... اِنْ اَرِيدُ اِلَّا الْاَصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيبُ). «۱»

آری من با داشتن ایمان به خدا و توکل بر ذات پاک او از چیزی

نمی ترسم و با قدرت راه خود را ادامه می دهم.

قابل توجه اینکه: شعیب علیه السلام برای دست زدن به اصلاحات همه جانبه در اجتماع فاسد آن زمان بر سه اصل تکیه می کند: نخست فراهم شدن مقدمات از سوی پروردگار که با کلمه «توفیق» به آن اشاره شده، سپس داشتن اراده نیرومند برای شروع به کار که با «توکل» به پروردگار حاصل می شود، و سپس دارا بودن انگیزه ای صحیح و سازنده که با «الیه انیب» (به سوی او باز می گردم و همه کارهایم برای خداست) به آن اشاره می کند.

*** در پنجمین آیه سخن از یعقوب که جدّ والای بنی اسرائیل است به میان آمده، آن زمان که در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود از یک سو فرزند عزیزش یوسف علیه السلام را از دست داده، و از سوی دیگر قحطی شدید در کنعان همه مردم، و از جمله خاندان او را تحت فشار قرار داده است، و به حکم اجبار، فرزند دلبنده دیگرش بنیامین را به دست برادران بد سابقه و نامهربان! سپرده، تا برای به دست آوردن آذوقه بار دیگر به سرزمین «مصر» بروند و از «عزیز مصر» کمک بطلبند، در اینجا بود که یعقوب سفارشی به این مضمون به فرزندان خود کرد: «فرزندان من! (به مصر که می روید) همه شما از یک دروازه وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد شوید (مبادا ورود یک جمعیت غیر بومی در مصر حساسیت مردم را برانگیزد و به آنها آسیبی برسانند)!» (وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَاتَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ...). «۲»

سپس افزود: «من با این دستور نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا مقرر

(۱) - هود، ۸۸.

(۲) - یوسف، ۶۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۳

شما برطرف سازم، حکم و فرمان مخصوص به خداست، بر او توکل کردم، و همه توکل کنندگان باید بر او توکل کنند (و از او استمداد نمایند)، «... وَ مَا اغْنَىٰ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ». «۱»

به این ترتیب یعقوب دستوره‌های لازم را برای پیشگیری از حوادث قابل اجتناب به فرزندان خود داد، ولی تأکید کرد که من با این دستورها نمی‌توانم جلو هر حادثه‌ای را بگیرم و در برابر همه مشکلات تدبیری بیندیشم، بلکه ما باید آنچه در توان داریم انجام دهیم و در بقیه بر خدا توکل کنیم و همه باید بر او توکل کنند.

در واقع یعقوب با این سخن هم توصیه به توکل می‌کند و هم دلیل آن را ذکر می‌نماید، می‌گوید: چون همه چیز به فرمان خداست، پس باید بر او توکل کرد، چرا که در برابر اراده خدا از دیگری کاری ساخته نیست.

روشن است که منظور از «حکم» در اینجا «حکم تکوینی» پروردگار در عالم آفرینش است که بازگشت به عالم اسباب می‌کند و ناظر به حکم تشریحی نیست (دقت کنید).

*** در ششمین آیه نوبت به ماجرای موسی علیه السلام و بنی اسرائیل می‌رسد در آن هنگام که موسی علیه السلام دعوت خویش را آشکار کرد، و معجزات بزرگ خود را نشان داد، ولی با این همه تنها گروهی از بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، در حالی که آنها نیز از فرعون و اطرافیانش بی‌مناک بودند، مبادا آسیبی به آنها برسانند و مورد شکنجه واقع شوند، زیرا هنگامی

که فرعون همسر خود را به خاطر اظهار ایمان به موسی علیه السلام تحت سخت ترین شکنجه ها قرار می دهد، پیداست با دیگران چه خواهد کرد، به همین دلیل موسی بن عمران برای اینکه آرامشی به آنها ببخشد و از وحشت رهایی یابد، دستور توکل را به آنها داد و فرمود: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید و تسلیم فرمان او هستید بر او توکل کنید»، (وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ). «۲»

یعنی تنها در سایه توکل بر خداست که می توانید با چنین حاکم نیرومند بی رحم

(۱) - یوسف، ۶۷.

(۲) - یوسف، ۸۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۴

خطرناکی مبارزه کنید، و از شر او در امان بمانید.

بدیهی است موسی علیه السلام خود در این امر پیشگام بود، و اگر مقام توکل را نداشت چگونه ممکن بود یک مرد چوپان با نداشتن هیچ گونه قدرت ظاهری به جنگ یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی و سیاسی زمان خود برود؟!

آن گروه از مؤمنان دعوت موسی علیه السلام را لبیک گفتند و در پاسخ او چنین بیان داشتند:

«ما تنها بر خدا توکل داریم!» (فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا...). «۱»

سپس رو به درگاه خدا آوردند و عرض کردند: «پروردگارا! ما را مورد شکنجه این گروه ستمگر قرار نده!» (... رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). «۲»

«و ما را به رحمت از چنگال گروه کافران رهایی بخش»، (و نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). «۳»

منظور از «فتنه» در آیه اخیر، شکنجه است که در بعضی از آیات قرآن به خصوص در سوره «بروج» در مورد اصحاب «اخذود» آمده است، و در آیه ۸۳ که قبل

از آیه مورد بحث آمده است، نیز به آن اشاره شده.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه در هر دو مورد، منحرف شدن یا منحرف ساختن از دین و ایمان باشد، چرا که اگر فرعونیان بر مؤمنان سلطه پیدا می کردند آن را دلیل بر حَقَّائیت خود پنداشته و در طریق انحراف ثابت قدم تر می شدند.

*** در هفتمین آیه نوبت به زمانهای بعد از موسی علیه السلام می رسد، در آن زمان که بنی اسرائیل زیر سیطره سلطان جبّاری به نام «جالوت» قرار گرفته بودند، و ناچار نزد پیامبر زمان خود «اشموئیل» آمده، از او تقاضا کردند که فرمانده ای لایق برای آنها تعیین کند، تا برای به دست آوردن سرزمین خود با جالوت بجنگند، اشموئیل، طالوت را که جوان نیرومند و آگاه و از هر نظر لایقی بود برای این امر برگزید، بنی اسرائیل نخست زیر

(۱) - یوسف، ۸۵.

(۲) - یوسف، ۵۸.

(۳) - همان.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۵

بار نمی رفتند، سپس با تمهیداتی از ناحیه آن پیامبر، فرماندهی او را پذیرفتند.

طالوت پس از آزمایشهای متعددی افرادی را که آمادگی بیشتری برای جهاد داشتند گزینش کرد و به میدان نبرد آورد.

آیه مورد بحث از لحظاتی سخن می گوید که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند لشکر نیرومند جالوت و لشکر ظاهراً ضعیف طالوت، می فرماید: «هنگامی که در برابر جالوت (ستمگر و سپاهیانش قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا پیمانانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز و گامهای ما را استوار بدار و ما را بر قوم کافر پیروز گردان»، (وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). «۱»

درست است که نفرات

طالوت در برابر لشکر جالوت اندک بودند و ساز و برگ جنگی قابل ملاحظه ای نیز در اختیار نداشتند، ولی چیزی که این عدم توازن را به نفع مظلومان بنی اسرائیل بر هم زد و سرانجام در برابر دشمن پیروز شدند، همان ایمان و توکل آنها بر خدا و تکیه بر صبر و استقامت و تقاضای نصرت از پیشگاه حق بود.

به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ آنها به فرمان خدا سپاه جالوت را در هم شکستند و به هزیمت واداشتند!»

بدیهی است صبر و استقامت سبب ثبات قدم، و ثبات قدم سبب پیروزی است و به همین دلیل آنها این امور سه گانه را به ترتیب در دعای خود ذکر کردند و روح همه اینها ایمان و توکل بر خداست.

*** در هشتمین آیه سخن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مقام توکل اوست، در آن هنگام که در برابر مشکلات سخت قرار داشت و خداوند به او تعلیم داد چگونه بر مشکلات پیروز گردد، می فرماید: «اگر آنها (کافران) از حق روی بگردانند (نگران مباش) بگو: خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم، او پروردگار عرش عظیم است»، (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ). «۲»

(۱) - بقره، ۲۵۰.

(۲) - توبه، ۱۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۶

این آیه به خوبی نشان می دهد که انسان هر قدر تنها باشد اگر توکل بر خدا داشته باشد، مشکلی ندارد، چرا که خدا ربّ عرش عظیم و دارای قدرت بی نظیر است، قدرتی که قدرت های ناچیز بندگان در مقابل آن اثری ندارد، جایی که

عرش و عالم بالا با آن همه عظمتی که دارد در قبضه قدرت اوست چگونه ممکن است بندگان متوکل را در برابر مشکلات و دشمنان تنها بگذارد؟!

شایان توجه اینکه بعضی معتقدند این آیه که آخرین آیه سوره توبه است و آیه قبل از آن آخرین آیاتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، و جالب اینکه آیاتی که در آغاز بعثت نازل شد نیز همین حال و هوا را دارد و نشان می دهد که سرمایه اصلی آن حضرت در آن زمان نیز توکل بر خدا بود، در آیه ۳۸ سوره زمر که مربوط به آن زمانهاست می خوانیم: «... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ» بگو: خداوند مرا کافی است و متوکلان باید بر او توکل کنند!»!

به این ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز و پایان کار و در همه حال، در زیر چتر توکل قرار داشت، و همین امر عامل استقامت و پایداری و پیروزی او بود.

*** در نهمین آیه سخن از تمام پیامبران پیشین به میان آمده است، از زمان نوح علیه السلام تا پیامبرانی که بعد از او بودند، می گوید: «هنگامی که پیامبران با مخالفت قوم خود روبه رو شدند (و خود را تنها دیدند گفتند): چرا ما بر خدا توکل نکنیم، با اینکه ما را به راههای سعادت رهبری کرده و ما به یقین در برابر آزارهای شما شکیبایی خواهیم کرد (و با این تهدیدها و آزارها دست از رسالت خویش بر نمی داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر او توکل کنند!» (وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْضَبِرَنَّ عَلَى

مَا آذَيْنُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. «۱»

از این آیه به خوبی استفاده می شود که توسل به ابزار توکل بر خدا در برابر انبوه مشکلات طاقت فرسا کار همه انبیا در طول تاریخ بوده است و در واقع آنها با نیروی

(۱) - ابراهیم، ۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۷

توکل بر انبوه دشمنان سرسخت پیروز می شدند، و از اینجا نقش توکل در زندگی انسانها به خصوص رهبران و پیشوایان آشکار می شود.

در واقع آنچه به پیامبران قدرت می بخشید که با نداشتن «عَدَّة» و «عُدَّة» در برابر قدرتمندترین حکومت های بیدادگر عصر خود بایستند، و مرعوب تهدیدهای آنها نشوند همین توکل بر خدا بود که «ما سوی الله» را در نظر آنها کوچک و بی ارزش می ساخت.

شایان توجه است که در آیه قبل (آیه ۱۱ سوره ابراهیم) می خوانیم: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» و در آیه مورد بحث می خوانیم: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ».

از انضمام این دو آیه به یکدیگر استفاده می شود که مؤمنان واقعی همان متوکلانند ضمناً از این آیه استفاده می شود که توکل زاییده معرفت و هدایت الهی است همان گونه که صبر و شکیبایی در برابر آزارهای دشمنان زاییده توکل است (دقت کنید).

*** در دهمین آیه با ذکر نتیجه روشنی برای توکل بر خدا همگان را تشویق به این امر می کند، و وعده نجات و پیروزی به آنها می دهد، می فرماید: «هر کس بر خدا توکل کند خدا کار او را به سامان می برد، خداوند فرمان خود را به انجام می رساند، و برای هر چیز اندازه ای قرار داده است»، (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ يَبْلُغُ أَمْرَهُ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا). «۱»

در واقع

خداوند وعده قطعی به همه متوکلان داده که مشکلات آنها را حل کند.

سپس به ذکر دلیل آن پرداخته، می فرماید: «زیرا خداوند بر هر چیز تواناست» بدیهی است چنین کسی می تواند به تمام وعده های خود جامه عمل بپوشاند و مشکلات را هر قدر سنگین و سخت باشد با اراده و فرمان خود بگشاید.

جمله قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ممکن است پاسخ به این سؤال باشد که چرا گاهی نهایت توکل را بر ذات پاک او داریم ولی پیروزیها به تأخیر می افتد؟

(۱) - طلاق، ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۸

قرآن به این سؤال چنین پاسخ می گوید: «شما از مصالح امور آگاه نیستید هر چیز حسابی دارد، و هر کار زمانی را می طلبد، و هر پدیده ای در ظرف ویژه خود مطلوب است به همین دلیل به مقتضای «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا» گاه مصلحت در این است که نتیجه به تأخیر افتد، بنابراین شتابزدگی و عجله در این گونه امور روا نیست.

شبهه همین معنی در آیه ۱۶۰ سوره آل عمران آمده است که پیروزی و شکست را از سوی خدا می شمرد و می گوید توکل بر خدا راه وصول مؤمنان به پیروزی است: «أَنْ يَنْصُرَكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ أَنْ يَخْذُلَكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او شما را یاری کند؟! و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!»

نتیجه نهایی

اشاره

آیات بالا که در آن از قدیم ترین انبیای الهی شروع می شود و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ختم می گردد

بازتاب مسئله توکل را در زندگی انسانها و جهاد پیامبران و پیروزی بر مشکلات از جهات مختلف روشن می سازد و نشان می دهد تا چه حد این فضیلت اخلاقی کارساز و نقطه مقابل آن یعنی عدم اعتماد بر پروردگار تا چه حد مایه سقوط فرد و جامعه است!

«توکل» در احادیث اسلامی

در روایات اسلامی اهمّیت فوق العاده ای به این ارزش اخلاقی داده شده تا آنجا که آثار و برکاتی برای آن بیان گردیده که برای کمتر صفتی می توان یافت، روایات زیر را که از میان آنها گلچین کرده ایم و دقایق لطیفی که در آن است نمونه خوبی برای این مقصود محسوب می شود:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۹

عَلَى اللَّهِ؛ کسی که دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خدا توکل کند!» (۱)

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فِي التَّوَكُّلِ حَقِيقَةُ الْإِيْقَانِ؛ حَقِيقَةُ يَقِينٍ فِي التَّوَكُّلِ» (۲)

۳- در حدیث پرمعنای دیگری در داستان ابراهیم علیه السلام در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در منجیق گذاشتند عمویش آزر آمد و یک سیلی محکم به صورت او زد و گفت: از مذهب توحیدیت بازگرد! (ابراهیم اعتنایی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره گر این صحنه باشند، همه موجودات از خدا تقاضای نجات ابراهیم علیه السلام را کردند، از جمله زمین گفت: «پروردگارا! بر پشت من بنده موحدی جز او نیست و هم اکنون در کام آتش فرومی رود، خطاب آمد اگر او مرا بخواند مشکلمش

را حل می کنم، جبرئیل در منجیق به سراغ او آمد و گفت: ای ابراهیم! به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم گفت: «به تو نه! امّا به پروردگار عالم آری!» در اینجا بود که جبرئیل انگشتی به او داد که این جمله ها (که در واقع دستور نجات بود) بر روی آن نوشته شده بود: لَمَّا آتَاكَ اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، الْحَيَاتُ ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ، اسْتَنْدْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ (این جمله ها که مفهوم واقعیش همان توکل همه جانبه بر خدا بود، کار خود را کرد، و هنگامی که ابراهیم علیه السلام به میان آتش پرتاب شد به تعبیر روایت: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى النَّارِ كُونِي بِرَدًّا، فَاضْطَرَبَتْ اسْتِنَانُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْعَبْرِدِ حَيْثُ قَالَ: وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ؛ در این هنگام خداوند به آتش وحی فرستاد که سرد شو! آتش آن چنان سرد شد که دندانهای ابراهیم به هم می خورد، سپس خطاب آمد و سلاماً علی ابراهیم سرد و سالم باش برای ابراهیم (در این هنگام آتش به محیطی آرام بخش مبدل گشت) و جبرئیل در کنار ابراهیم قرار گرفت و با او به گفتگو نشست».

نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: «مَنْ اتَّخَذَ الْهَاءَ فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ؛ اگر کسی می خواهد معبودی برای خود برگزیند همانند معبود ابراهیم علیه السلام را انتخاب کند!» (۳)

(۱) - کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۰۱، حدیث ۵۶۸۶.

(۲) - غرر الحکم.

(۳) - تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۲، صفحه ۷۳ و ۷۲ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۰

آری توکل بر خداست که آتش ها را به گلستان مبدل می کند، توکلی همچون توکل ابراهیم که حتی از دست زدن به دامان

جبرئیل احساس دوری از خدا می کند و معتقد است باید آب را از سرچشمه گرفت تا صاف تر و زلال تر باشد!

۴- امام صادق علیه السلام در تعبیر دیگری می فرماید: «انَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَمَاذَا ظَفَرًا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ اَوْطَانًا؛ توانگری و عزت پیوسته در حرکتند هنگامی که به محل توکل برسند آنجا را وطن خود انتخاب می کنند». (۱)

یعنی قلبی که کانون توکل بر خداست هم احساس بی نیازی از ما سوی الله می کند و هم احساس عزت و قدرت، چرا که تکیه بر قدرتی کرده که بالاتر از همه چیز است، تکیه گاهی بی نیاز از همه کس و همه چیز و قدرتی شکست ناپذیر.

۵- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیر لطیف دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يُهْزَمُ؛ هر کسی که توکل بر خدا کند مغلوب نمی شود و کسی که به دامن لطف خداوند چنگ بزند شکست نمی خورد». (۲)

۶- در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ؛ کسی که بر خدا توکل کند مشکلات در برابر او خاضع، و اسباب برای او سهل و آسان می گردد». (۳)

چگونه چنین چیزی نباشد در حالی که «مسبب الاسباب» ذات پاک خداست و همه چیز سر بر فرمان او دارد.

۷- در حدیث دیگری از همان حضرت به این نکته اشاره شده است که توکل نه تنها در عوامل برونی اثر می گذارد که در درون انسان نیز مؤثر است و او را از چنگال وسوسه ها و شبهات نجات می دهد،

فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتْ لَهُ الشُّبُهَاتُ؛ کسی که توکل بر خدا کند شبهات برای او روشن می شود.» (۴)

۸- باز از همان بزرگوار خطاب به همه مردم چنین نقل شده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَكَّلُوا

(۱) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۵.

(۲) - میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۲۵۴۷.

(۳) - غررالحکم، حدیث ۹۰۲۸.

(۴) - همان مدرک، حدیث ۸۹۸۵. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۱

عَلَى اللَّهِ وَ اتَّقُوا بِهِ فَإِنَّهُ يَكْفِي مِمَّنْ سِوَاهُ؛ ای مردم توکل بر خدا کنید و به او اعتماد داشته باشید چرا که انسان را از غیر خود بی نیاز می کند.» (۱)

۹- جابر بن یزید جعفی می گوید هیجده سال در خدمت امام باقر علیه السلام بودم هنگامی که می خواستم از محضرش خارج شوم با او وداع کردم و گفتم سخن سودمندی به من بفرمایید، فرمود: ای جابر! بعد از هیجده سال باز هم تقاضای اندرزی می کنی؟ عرض کردم: «نَعَمْ أَنْكُمْ بَحْرٌ لَا يُنْزِفُ وَلَا يُبَلِّغُ قَعْرَهُ؛ آری شما اقیانوس بی پایانی هستید که هیچ کس به قعر آن نمی رسد.»

امام علیه السلام فرمود: به شیعیانم سلام برسان و بگو میان ما و خداوند متعال خویشاوندی نیست و تنها وسیله تقرّب به او اطاعت است ... «يَا جَابِرُ مَنْ هَذَا الَّذِي سَيَّلَ اللَّهُ فَلَمَّ يُعْطِهِ؟ أَوْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكْفِهِ؟ أَوْ وَتَّقَ بِهِ فَلَمْ يُنْجِهْ؟؛ چه کسی از خدا (از روی ایمان و اخلاص) چیزی خواسته است که به او نداده؟ یا توکل بر او کرده و کفایت امر او ننموده؟ یا به او اعتماد کرده، و او را رهایی نبخشیده است؟» (۲)

در این حدیث توکل بر خدا، اعتماد بر ذات پاک او، و دعا، به عنوان سه

وسیله نجات و پیروزی ذکر شده است.

آری چنین کسی آب را از سرچشمه گرفته و نیازی به این و آن ندارد.

۱۰- این بحث را با حدیثی از لقمان حکیم پایان می دهیم هر چند سخن درباره اهمیت توکل و اثرات آن در زندگی مادی و معنوی انسانها بسیار فراتر از اینهاست، او به هنگام پند دادن به فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ! تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ سَلْ فِي النَّاسِ، مَنْ ذَا الَّذِي تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فَلَمْ يَكْفِهِ؟!»؛ فرزندم! بر خدا توکل کن سپس از مردم بپرس آیا کسی هست که توکل به خدا کرده باشد و خداوند او را بی نیاز نکند و مشکل او را حل نکرده باشد؟! «۳»

*** شکوه و عظمت این فضیلت بزرگ انسانی یعنی توکل بر خدا در احادیث بالا به

(۱)- بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۲۶۵.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۱۸۳.

(۳)- میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۲۶۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۲

قدری آشکار است که ما را از هرگونه توضیح بیشتری بی نیاز می سازد، و به عکس از دست دادن توکل بر خدا و دل بستگی و وابستگی مطلق به دیگران صفت رذیله ای است که انسان را از اوج عزت و افتخار و قدرت و استقلال به پایین می کشد، و از او فرد ضعیف و ناتوانی می سازد که قادر بر هیچ کار مهمی نیست.

*** بعد از بیان اهمیت توکل در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی در اینجا به سراغ تحلیل هایی می رویم که ابعاد مختلف این بحث را روشن می سازد:

۱- حقیقت توکل

همان گونه که در آغاز بحث گفته شد توکل از ماده وکالت به معنی سپردن کارها به خدا و اعتماد بر

لطف اوست، نه به این معنی که دست از تلاش و کوشش بردارد بلکه تا آنجا در توان دارد تلاش کند و منزلگاهها را یکی بعد از دیگری با تمام توان بپیماید، اما آنچه از توان او بیرون است به خدا واگذارد و از الطاف جلیّه و خفیّه او مدد بطلبد!

یکی از علمای معروف اخلاق در تفسیر توکل می گوید: «توکل منزلی از منزلگاههای دین و مقامی از مقامات اهل یقین است، بلکه آن از مفاهیم درجات مقربین است، از نظر مفهوم پیچیده و از نظر عمل سنگین است!»

دلیل بر پیچیدگی مفهوم آن این است که توجه به عالم اسباب و اعتماد بر آنها نوعی شرک است، و از سوی دیگر بی اعتنایی به اسباب و جدایی کامل از آنها نیز نفی سنت و ایراد به شریعت است که مردم را به آنها ترغیب نموده.

سپس می افزاید: «حقیقت توکلی که در شرع اسلامی آمده همان اعتماد قلبی در تمام کارها بر خدا، و صرف نظر کردن از ما سوی الله است و این منافات با تحصیل اسباب ندارد مشروط بر اینکه اسباب را در سرنوشت خود اصلی نشمرد».

و در ادامه این سخن می افزاید: «مفهوم توکل آن گونه که افراد نادان و احمق تصوّر کرده اند ترک فعالیت های جسمانی و تدبیر عقلانی نیست که این جهل محض است، و در

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۳

شریعت مقدّس اسلامی حرام، چرا که انسان مکلف به تحصیل معاش است از راههایی که خدا به انسان نشان داده، از زراعت، تجارت و صنعت و غیر اینها از طرق حلال ... ولی با این حال خداوند دستور داده که به عالم اسباب دل

نبنند و در آن غرق نشوند». (۱)

در «المحجّه البيضاء» در بحث حقیقت توکل چنین می خوانیم: «توکل از درهای ایمان است، و تمام ابواب ایمان دارای سه رکن است، علم، حالت، و عمل. علم ریشه آن است، و اعمال متوکلانه میوه آن، و حالت و اخلاق درونی مصداق توکل است»، سپس به شرح علمی که ریشه توکل را تشکیل می دهد پرداخته و نوع و مراحل توحید را که ریشه توکل است تشریح می کند، و بعد از بیانات طولانی به حقیقت توکل می رسد و آن را عبارت از اعتماد قلبی بر وکیل (که در اینجا منظور خداوند متعال است) تفسیر می نماید، و بعد به ثمرات این حالت درونی پرداخته و آثار توکل را در حرکات و سکنات انسانی برمی شمرد.

کوتاه سخن اینکه: توکل مفهوم بسیار ظریف و دقیقی دارد که در عین توجه با عالم اسباب انسان را از غرق شدن در آن، و دل بستن به غیر خدا و آلودگی به شرک بازمی دارد.

انسان باید با کمال قدرت و قوت از هر گونه وسیله مادی برای پیروز شدن بر مشکلات بهره گیرد و موانع را از سر راه خود بردارد، و با این حال متکی به لطف پروردگار و قدرت بی پایان او باشد، و پیروزی را از او بداند نه غیر او.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم از جبرئیل سؤال فرمود: «مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟» توکل بر خداوند بزرگ چیست؟ عرض کرد: «الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ؛ حقیقت توکل علم و آگاهی به این است که مخلوق نمی تواند زیانی

برساند و نه سودی، و نه چیزی ببخشد، و نه از او بازدارد، و (دیگر) به کار بستن یأس از خلق است (یعنی همه چیز را از سوی خدا و به اذن و فرمان او بداند)».

سپس فرمود: «فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَزَجْ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى

(۱) - اخلاق شبر، صفحه ۲۷۵ با کمی تلخیص.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۴

اللَّهِ، وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ؛ هنگامی که بنده خدا چنین باشد، جز برای خدا عملی انجام نمی دهد و امید و ترسی جز به خدا ندارد، و به هیچ کس جز خدا دل نمی بندد، این است حقیقت توکل! (۱)»

در حدیث دیگری می خوانیم که از امام معصوم پرسیدند: توکل چیست؟ فرمود:

«لَا تَخَافُ سِوَاهُ؛ توکل این است که از غیر خدا نترسی». (۲)»

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که روح توکل انقطاع الی الله یعنی بریدن از مخلوق و پیوستن به خالق است، و آن کس که دارای این روحیه نباشد به حقیقت توکل نایل نشده است.

در عین حال در روایات اسلامی شدیداً این معنی نفی شده است که مفهوم توکل، ترک استفاده از اسباب و وسایل عادی باشد. در حدیث معروفی می خوانیم: مرد عربی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شتر خود را رها کرد و گفت: «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ!» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اعْقِلْهَا وَ تَوَكَّلْ؛ شتر را پایبند بزن و توکل بر خدا کن!» (با توکل زانوی اشتر ببند). (۳)»

در حدیث دیگری همین معنی به صورت دیگری آمده است، و آن اینکه مرد عرب از پیامبر اکرم صلی

الله علیه و آله پرسید: «آیا شترم را رها کنم و توکل کنم یا پایبند بزنم و توکل کنم؟» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پایبند بزن و توکل کن». «۴»

روی همین جهت آیات قرآن و تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله پر است از تعبیراتی که نشان می دهد مؤمنان تا آنجا که امکان دارد باید از اسباب عادی استفاده کنند، و این کار هیچ منافاتی با توکل ندارد، در یک جا می فرماید: «وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسِيءْتَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ ...» هر نیرویی را در اختیار دارید برای مقابله آماده کنید و از اسبهای ورزیده فراهم سازید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید! «۵»

(۱) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۳۸، حدیث ۲۳.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۴۳، حدیث ۴۲.

(۳) - المحجبه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۴۲۶؛ کنز العمال، حدیث ۵۶۸۷ و ۵۶۸۹.

(۴) - میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۶۶۱، حدیث ۲۲۵۷۷.

(۵) - انفال، ۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۵

قرآن در کیفیت نماز خوف در میدان جنگ می فرماید: «... وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اسْلِحَتْهُمْ ...» (حتی هنگامی که گروهی از مؤمنان در پشت جبهه مشغول نماز هستند و گروهی در میدان مشغول نبرد) نماز گزاران باید وسایل دفاعی و سلاحهای خود را به هنگام نماز زمین نگذارند. «۱»

به این ترتیب حتی در حال نماز باید مراقب استفاده از اسباب عادی بود، چه رسد به حالات دیگر، بنابراین این گونه کارها هرگز با روح توکل منافات ندارد.

شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که می خواست از مکه به مدینه هجرت کند

هرگز آشکارا و بدون نقشه و برنامه، با گفتن «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» حرکت نکرد، بلکه برای اغفال دشمن از یک سو دستور داد علی علیه السلام در بسترش تا به صبح بخوابد، و از سوی دیگر شبانه به طور مخفی از مکه بیرون آمد و از سوی سوم به جای اینکه به طرف شمال یعنی به طرف مدینه حرکت کند موقتاً به سوی جنوب و غار ثور آمد و در آنجا دو سه روزی پنهان گشت و هنگامی که دشمن مأیوس شد مکه را دور زد و به طرف مدینه حرکت فرمود، در حالی که مرتباً از بیراهه می رفت، شبها حرکت می نمود و روزها مخفی بود تا به دروازه مدینه رسید.

بنابراین روح توکل که تمام وجود پیامبر صلی الله علیه و آله را پر کرده بود مانع از این نشد که از اسباب ظاهری لحظه ای غفلت کند.

اصولاً مشیت خداوند بر این قرار گرفته که در این جهان مردم برای رسیدن به مقصود از اسباب و وسایل موجود کمک بگیرند، همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق علیه السلام آمده است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» اراده خداوند بر این قرار گرفته که همه چیز مطابق اسباب جریان یابد، به همین جهت برای هر چیزی سببی قرار داده است.» (۲)

بنابراین بی اعتنایی به عالم اسباب نه تنها توکل نیست بلکه به معنی بی اعتنایی به سنت های الهی است، و این با روح توکل سازگار نیست.

(۱) - نساء، ۱۰۲.

(۲) - اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۳، حدیث ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۶

این سخن را با حدیثی مربوط به عصر حضرت

موسی علیه السلام پایان می دهیم، در حدیث آمده است که حضرت موسی علیه السلام بیمار شده بود، بنی اسرائیل به عیادت او رفتند و بیماری او را تشخیص دادند، و به او گفتند اگر از فلان دارو استفاده کنی بهبودی خواهی یافت، موسی علیه السلام گفت: من از هیچ دارویی بهره نمی گیرم تا خداوند بدون دارو مرا شفا دهد! ولی بیماریش طولانی شد. باز به او گفتند: داروی این بیماری، معروف و مجرب است و ما با آن مداوا می کنیم و بهبودی می یابیم، باز موسی علیه السلام گفت: من از دارو استفاده نمی کنم! ولی بیماریش ادامه یافت، سرانجام خداوند به او وحی فرستاد: «وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا اَبْرَأُكَ حَتَّى تَتَدَاوَى بِمَا ذَكَرُوهُ لَكَ؛ به عزت و جلالم سوگند که بهبودی به تو نمی دهم مگر اینکه از دارویی که به تو گفته اند استفاده کنی!» موسی علیه السلام دستور داد آن دارو را برای او بیاورند و از آن استفاده کرد و بهبودی یافت، در این هنگام در دل موسی علیه السلام وسوسه ای پیدا شد (شاید وسوسه اش این بود که چرا خداوند تنها با توکل مرا رهایی نبخشید) در این هنگام خداوند به او وحی فرستاد: «ارَدْتَ اَنْ تَبْطُلَ حِكْمَتِي بِتَوَكُّلِكَ عَلَيَّ، فَمَنْ اَوْدَعَ الْعَصَافِيرَ مَنَافِعَ الْاَشْيَاءِ غَيْرِي؛ تو می خواهی با توکل خود حکمت و سنت مرا باطل کنی؟! مگر منافع داروها را کسی جز من در آنها قرار داده است؟!» (۱)

این حدیث به روشنی حقیقت توکل را بازگو می کند.

و اگر می بینیم ابراهیم خلیل علیه السلام در برابر فرشتگان آسمان در آن لحظات سخت آتش نمرودی اظهار بی نیازی می کند و دست به دامن آنها نمی شود با

مسئله بهره گیری از عالم اسباب که در داستان حضرت موسی علیه السلام آمده است منافات ندارد، زیرا در داستان ابراهیم علیه السلام مسئله توسل به اسباب عادی مطرح نبود بلکه نوعی استمداد از اسباب ماورای طبیعی بود و ابراهیم علیه السلام راضی نشد که در این مرحله از غیر خدا چیزی بخواهد (دقت کنید).

(۱) - المحجّه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۴۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۷

۲- آثار و پیامدهای توکل

از آنجا که متوکلان کار خود را به خدا واگذار می کنند، همان خداوندی که قادر بر همه چیز و آگاه از همه چیز است، خداوندی که همه مشکلات برای او سهل و آسان است، نخستین اثر مثبتی که در آنها به وجود می آید مسئله اعتماد به نفس و ایستادگی و مقاومت در برابر مشکلات است.

اگر کسی خود را در میدانی در برابر دشمن تنها ببیند هر قدر نیرومند و قوی باشد به زودی روحیه خود و اعتماد به نفس را از دست می دهد، ولی اگر احساس کند لشکر نیرومندی پشت سر اوست احساس توانایی و قدرت می کند، هر چند خودش ضعیف باشد.

در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، در حدیث حرز ماندی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «كَيْفَ اخْفَافُ وَ اَنْتَ اَمَلِي وَ كَيْفَ اَضَامُ وَ اَنْتَ مُتَكَلِّي؛ چگونه بترسم در حالی که تو امید منی، و چگونه مقهور شوم در حالی که تو تکیه گاه من می باشی!» (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَأُعْلَبُ، وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَأِيْهُزَمُ؛ کسی که بر خدا توکل کند مغلوب نمی شود، و کسی که به دامن لطفش چنگ زند شکست نمی خورد!»

آری کسی که بر خدا توکل نماید احساس غنا و بی نیازی و عزت می کند همان گونه که در احادیث گذشته از امام صادق علیه السلام خواندیم: «انَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُودَانِ فَإِذَا ظَفَرَ بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَأْنَا؛ غِنَا وَ عِزَّتْ پيوسته در حرکتند، هنگامی که به محل توکل برسند آنجا را وطن خویش قرار می دهند!» (۳)

افزون بر اینها توکل، بسیاری از صفات زشت و رذیله را مانند حرص، حسد، دنیاپرستی، بخل و تنگ نظری را از انسان دور می سازد، چرا که وقتی تکیه گاه انسان

(۱) - بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۲۲۹.

(۲) - میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۶۵۹، حدیث ۲۲۵۴۷.

(۳) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۸

خداوند قادر علی الاطلاق باشد جایی برای این اوصاف رذیله وجود ندارد.

هنگامی که انسان آیه شریفه وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ «۱» را زمزمه می کند، خود را سرشار از موفقیت و بی نیازی و امکانات می بیند، و همان گونه که در بعضی از ادعیه آمده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْيَقِينِ وَ اكْفِنِي بِالتَّوَكُّلِ عَلَيكَ؛ خداوندا! مرا با یقین (به ذات پاکت) بی نیاز کن، و با توکل بر خودت همه چیز مرا کفایت فرما!» (۲)

از سوی چهارم توکل بر خداوند نور امید بر دل می پاشد و به خاطر آن توان و استعداد انسان شکوفا می گردد، خستگی راه بر او چیره نمی شود، و در همه حال احساس آرامش می کند، لذا امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن کوتاه و پرمعنایی می فرماید: «لَيْسَ لِمَتَوَكِّلٍ عَنَاءٌ؛ کسی که توکل بر خدا دارد رنج و خستگی ندارد!» (۳)

از سوی پنجم توکل بر خدا، هوش و قدرت تفکر را می افزاید و

روشن بینی خاصی به انسان می دهد، زیرا قطع نظر از برکات معنوی این فضیلت اخلاقی، توکل، سبب می شود که انسان در برابر مشکلات دستپاچه و وحشت زده نشود و قدرت بر تصمیم گیری را حفظ کند و نزدیک ترین راه درمان و حل مشکل را بیابد.

از این رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتْ لَهُ الشُّبُهَاتِ وَ كَفَى الْمُؤْمِنَاتِ وَ اِمْنِ التَّبَعَاتِ؛ کسی که بر خدا توکل کند تاریکی شبهات برای او روشن می شود، و اسباب پیروزی او فراهم می گردد و از مشکلات رهایی می یابد!» (۴)

۳- اسباب توکل

توکل مانند سایر فضایل اخلاقی، اسباب و سرچشمه های متعددی دارد ولی می توان گفت: عمده ترین اسباب توکل ایمان و یقین به ذات پاک خدا و صفات جمال و جلال اوست.

(۱)- طلاق، ۳.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۸۷، صفحه ۱۴.

(۳)- شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۷۲، حدیث ۷۴۵۱.

(۴)- شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۴۱۴، حدیث ۸۹۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۹

هنگامی که انسان به علم یقین از قدرت و علم خدا با خبر باشد، و در پهنه هستی همه چیز و همه کس را ریزه خوار خواند و نعمت او بداند و به مفهوم «لَا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا بِاللَّهِ» آشنا باشد، روح و جان و دل خویش را در گرو این امر بداند، و جهان را صحنه الطاف بیکران الهی ببیند، به یقین به او توکل می کند، خویش را به او می سپارد، در کاستی ها و مشکلات به دامن لطف او چنگ می زند، و پیروزی نهایی را (پس از به کارگیری تلاشهای خود) از خدا می خواهد.

و به تعبیر دیگر توکل میوه شجره «توحید افعالی» است، همان شجره مبارکه ای که

ریشه آن ثابت و شاخه هایش بر فراز آسمانهاست و هر زمان میوه های تازه ای بر شاخسار آن ظاهر می شود که از مهمترین آنها میوه توکل است!

در آیات قرآن و احادیث اسلامی نیز مکرر به این جمله اشاره شده از جمله: در هفت آیه از قرآن مجید، جمله وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلَيْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آمده است یعنی افراد با ایمان تنها بر خدا باید تکیه کنند، این تعبیر مکرر به خوبی رابطه میان ایمان و توکل را آشکار می سازد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز می فرماید: «التَّوَكُّلُ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ؛ توکل زاییده قوت و یقین است!» (۱)

و در تعبیر دیگری می فرماید: «أَقْوَى النَّاسِ إِيمَانًا أَكْثَرُهُمْ تَوَكُّلاً عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ آن کس که ایمانش قوی تر است توکلش بر خداوند سبحان بیشتر خواهد بود!» (۲)

و در حدیثی از «اصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ» از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در سجده چنین می فرمود: «وَ اتَّوَكَّلُ عَلَيْكَ تَوَكُّلَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ بر تو توکل می کنم توکل کسی که می داند تو بر هر چیز توانا هستی.» (۳)

این نکته قابل توجه است که معمولاً افراد ترسو و جبان اهل توکل نیستند چرا که توکل، ظلمت ترس و جبن را از روح و جان انسان برطرف می سازد.

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۶۹۹.

(۲) - همان مدرک، حدیث ۳۱۵۰.

(۳) - بحار الانوار، جلد ۸۳، صفحه ۲۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۰

اگر این مسئله را هم بشکافیم باز به همان مسئله یقین و ایمان قوی می رسیم، زیرا هر قدر ایمان قوی تر شود، ترس و جبن از انسان دورتر می گردد.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که مطالعه پیامدهای توکل و آثار مثبت آن و

بررسی حالات متوکلان علی الله و تاریخچه زندگی آنان، روح توکل را در انسان قوی تر و این شجره طیبه را در وجود او بارورتر می سازد.

۴- درجات توکل

از آنچه در بحث قبل آمد به خوبی روشن می شود که چرا بعضی توکل قوی تر دارند و چرا بعضی مرتبه ضعیف تری از توکل را دارا هستند، هنگامی که پذیرفتیم توکل زاییده ایمان است، هر قدر ایمان به خدا و صفات پروردگار قوی تر گردد، به همان نسبت توکل او بیشتر می شود، توکل فوق العاده ابراهیم زاییده ایمان فوق العاده او بود و توکل عجیب امیر مؤمنان علی علیه السلام در «لیله المبتی» (شبی که به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید تا حضرتش مخفیانه از مکه به مدینه مهاجرت کند) نیز زاییده ایمان آن حضرت بود، مؤمنانی را نیز می بینیم که در مراحل متوسط یا پایین ایمانند و به همان نسبت بر خدا تکیه دارند.

کسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: آیه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» مفهومش چیست؟ امام فرمود: «لِلتَّوَكُّلِ دَرَجَاتٌ؛ توکل درجاتی دارد» سپس افزود: «مِنْهَا أَنْ تَتَّقَ بِهِ فِي أَمْرِكَ كُلَّهُ فِي مَا فَعَلَ بِكَ فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ رَاضِيًا وَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَأْلَمَكَ خَيْرًا وَ نَظْرًا، وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ بِتَفْوِضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ؛ یکی از آنها این است که در تمام امور، آنچه را در مورد تو انجام می دهد به او اعتماد کنی و راضی باشی، و بدانی خداوند در خیر و نظارت بر امور تو فروگذار نمی کند، و نیز بدانی که حاکمیت در همه اینها از آن اوست، و کار خود را به او

واگذاری و بر او توکل کنی» (۱) (البته آنچه در این روایت آمده بالاترین درجه توکل بر خداست و درجات دیگر با مقایسه با آن روشن می شود).

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۱

بعضی از بزرگان علم اخلاق برای توکل سه درجه بیان کرده اند:

نخست اینکه اعتماد و اطمینان انسان نسبت به خداوند مانند کسی باشد که وکیل لایق و دلسوزی دارد کار خود را به او وامی گذارد (بی آنکه اصالت و استقلال خود را فراموش کرده باشد) و این ضعیف ترین درجات توکل است!

دوم اینکه حال او در وابستگی به لطف پروردگار مانند حال کودک نسبت به مادر باشد، او در ابتدای طفولیت کسی جز مادر را نمی شناسد، و به غیر او اعتماد ندارد، و چون او را ببیند، به دامن وی می آویزد، و اگر مادر حضور نداشته باشد هر حادثه ای برای او پیش آید فوراً مادر را صدا می کند، و به هنگام گریه او را می طلبد.

بی شک این درجه ای بالاتر از توکل است، زیرا در این حالت انسان غرق عنایات حق است و جز او کسی را نمی بیند و در مشکلات غیر او را صدا نمی زند.

مرحله سوم که از این هم بالاتر است این است که در برابر خدا هیچ گونه اراده ای از خود نداشته باشد هر چه او بخواهد همان مطلوب اوست، و هر چه او نخواهد مورد بی اعتنایی اوست.

بعضی از دانشمندان توکل ابراهیم علیه السلام را در این مرحله دانسته اند که وقتی بر فراز منجیق، آماده برای پرتاب در آتش می شد، از فرشتگان چیزی نخواست و هنگامی که از او پرسیدند آیا حاجتی داری، گفت: دارم ولی نه

به شما، و هنگامی که به او گفته شد حاجت را از خدا بخواه و نجات خود را از وی طلب کن گفت: «حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي؛ علم خداوند به حال من، مرا از سؤال کردن بی نیاز می کند...» و این درجه از توکل در میان مردم بسیار کم است و از مقام صدیقین می باشد و این مخصوص کسانی است که در برابر ذات پاک خدا و «اله» مبهوتند و غرق صفات جمال و جلال او هستند. (۱)

۵- راه های رسیدن به توکل

علمای علم اخلاق برای رسیدن به توکل، راه هایی ارائه کرده اند که هر کدام عامل

(۱)- اقتباس از معراج السَّعاده، صفحه ۷۸۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۲

مؤثری برای کسب این فضیلت بزرگ اخلاقی است، از جمله: توجه به «توحید افعالی» و اعتقاد به این که همه چیز در این عالم مستند به ذات پاک خداست، سرچشمه هستی اوست و کائنات از وجود «ذی جود» او می باشند، مسبب الاسباب اوست و تأثیر هر عاملی به فرمان او می باشد، همه موجودات ریزه خوار خوان نعمت او هستند و از فضل و کرم او بهره می گیرند.

پس از تأمل در این امور، به حالات گذشته خویش بنگرد و ببیند که چگونه خداوند عالم، او را به وسیله نور هستی از ظلمت نیستی خارج ساخته و لباس زیبای وجود که ریشه همه موهبتهاست بر قامت او پوشانیده است. هنگامی که در رحم مادر، در «ظلمات ثلاث»، دست او از همه جا کوتاه بود، از لطف خداوند بی بهره نبود؛ بلکه هر چه نیاز داشت در اختیارش بود.

پس از گام نهادن در فضای این جهان نیز آنچه مایه حیات و بقای او بود،

از شیر مادر گرفته تا نوازش ها و محبت های او را برایش فراهم ساخت.

به او آموخت که چگونه پستان مادر را بمکد و چگونه عواطف او را به نفع خود برانگیزد و او را شبانه روز به خدمت خود وادار کند؛ در حالی که مادر، از این خدمت خسته کننده لذت ببرد و احساس رضایت کند!

هنگامی که این کودک رشد کرده، بزرگ می شود؛ نعمت های گوناگون الهی نیز از آسمان و زمین بر او فرو می ریزد و او را غرق الطاف و عنایات می سازد.

آری! هرگاه در این امور بیندیشد، در می یابد که همه چیز از ناحیه خداست و تنها باید بر او توکل کرد و به مضمون آیه شریفه «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^(۱)؛ هرگاه خداوند (برای آزمایش یا کیفر گناه)، زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او، آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس نمی تواند مانع فضل او شود، به هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند، هر خیری را) می رساند و او آمرزنده مهربان است».

ایمان به این واقعیت ها، انسان را به حقیقت «توکل» نزدیک می سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می دهد.

(۱) - یونس، ۱۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۳

«شهوت» در لغت دارای مفهوم عامی است که به هر گونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می گویند.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی»

نیز به کار رفته است. واژه «شهوت» در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است.

«شهوت» نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است.

مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هر گونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

«عفت» یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط فرد و جامعه می شود.

مطالعات تاریخی نشان می دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفت

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۴

داشته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوت پرستی» غرق شده اند، نیروهای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند.

طبق نظر کارشناسان حقوقی، «شهوت جنسی» در ایجاد جرم و جنایت نقش عمده را دارد تا جایی که گفته شده است: «در هر جنایتی، شهوت جنسی نیز دخیل بوده است». شاید این تعبیر، مبالغه آمیز باشد، ولی به یقین منشأ بسیاری از جنایات و انحرافات، طغیان «غریزه جنسی» و شهوت پرستی است. خون های بسیاری در این راه ریخته شده و اموال فراوانی بر باد رفته، اسرار مهم کشورها به وسیله زنان جاسوسی که سرمایه و ترفند کارشان استفاده از زیبایی و

آلودگی یشان بوده، افشا شده و آبروی بسیاری از آبرومندان در این راه ریخته شده است.

طبق بیان آیات و روایات در می یابیم که یکی از ابزارهای مهم شیطان همین «شهوة جنسی» است. در قرآن کریم در موارد مختلف به «عفت» و «شهوة پرستی» اشاره شده است که ما در ذیل به بررسی آنها می پردازیم:

۱- فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا* أَلَا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (سوره مریم، آیه ۵۹ و ۶۰)

۲- وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (سوره نساء، آیه ۲۷)

۳- وَ لَوْ طَآ اذ قَالَ لِقَوْمِهِ اَنْكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ اَنْتُمْ كُنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اَلَّا اَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (سوره عنكبوت، آیه ۲۸ و ۲۹)

۴- وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىَءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالَ هٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ* وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ اِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلِ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۵

اَطْهَرُكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ لَا تَخْزُونِ فِي ضَعِيفِ اَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيْدٌ* قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيْدُ* قَالَ لَوْ اَنْ لِيْ بِكُمْ قُوَّةٌ اَوْ اَوْى اِلَى رُكْنٍ شَدِيْدٍ* قَالُوا يَا لُوطُ اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوْا اِلَيْكَ فَاَسْرِ بِاهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ الْاَيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ اَحَدٌ اَلَّا اَمْرًا تَكُ اِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا اَصَابَهُمْ اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيْبٍ* فَلَمَّا

جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنصُودٍ * مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبْعِيدٍ (سوره هود، آیات ۷۷ تا ۸۳)

۵- كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ * اَنَا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اِلَّا اَل لُوطِ نَجَّيْنَا هُمْ بِسِحْرِ (سوره قمر، آیه ۳۳ و ۳۴)

۶- وَ لُوطًا اذْقالَ لِقَوْمِهِ اَتَاْتُونَ الفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَخِيْدٍ مِنَ العَالَمِينَ * اَنْكُمْ لَتَاْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِقُونَ * وَ مَا كَانِ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلَّا اِنْ قَالُوا اَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ اَنْهُمْ اِنَاسٌ يَنْتَظِرُونَ * فَاَنْجَيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اِلَّا امْرَاَتَهُ كَانَتْ مِنَ الغَابِرِينَ - وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (سوره اعراف، آیات ۸۰ تا ۸۴)

ترجمه

۱- اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید!

مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کارشایسته انجام دهند؛ چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد.

۲- خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما به کلی منحرف شوید.

۳- و لوط را فرستادیم، هنگامی که به قوم خود گفت: «شما عمل بسیار زشتی انجام می دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است».

آیا شما به سراغ مردان می روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می کنید و در مجلسستان اعمال ناپسند انجام می دهید؟! اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر راست می گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!»

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۶

هنگامی که رسولان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت: «امروز روز سختی است!» (زیرا آنها را شناخت و ترسید، قوم تبه‌کار مزاحم آنها شوند).

قوم او (به قصد مزاحمت میهمانان) به سرعت سراغ او آمدند- و قبلاً کارهای بد انجام می دادند- گفت: «ای قوم من! این‌ها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از زشتکاری چشم بپوشید!)، از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!»

گفتند: «تو می دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم و خوب می دانی ما چه می خواهیم!»

گفت: «(افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم، یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آن گاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم!)»

(فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار تویم؛ آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده ات را (از این شهر) حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسرت که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می شوند، گرفتار خواهد شد! موعد آنها صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟!»

و هنگامی که فرمان ما فرارسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ (گل‌های متحجر) متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم.

(سنگ هایی که) نزد پروردگارت نشاندار بود و آن از (سایر) ستمگران دور نیست!

۵- قوم لوط انذارها (و هشدارهای پی در پی پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آنها تند بادی که ریگ ها را

به حرکت در می آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحر گاهان نجاتشان دادیم!

۶- (و به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچ یک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟!»

آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟! شما گروه اسرافکار (و منحرفی) هستید.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۷

ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: «این ها را از شهرتان بیرون کنید که این ها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما هم صدا نیستند!)».

(چون کار به اینجا رسید) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم، جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود.

و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که آنها را در هم کوبید و نابود ساخت). پس بنگر که سرانجام کار مجرمان چه شد!

تفسیر و جمع بندی بلای شهوت پرستی در طول تاریخ

در نخستین آیه، بعد از ذکر نام گروهی از پیامبران الهی و صفات برجسته و والای آن بزرگواران، می فرماید: «ولی بعد از آنها، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید؛ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا. (۱)»

و بلافاصله بعد از آن- به عنوان یک استثنا- می فرماید: «مگر آنها که توبه کردند و ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد؛ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا. (۲)»

شایان توجه این که بعد

از مسئله ضایع کردن نماز، سخن از پیروی «شهوات» و به دنبال آن، گمراهی به میان آمده است. این تعبیر حساب شده از یک سو اشاره به آن است که نماز، عامل مهمی برای شکستن «شهوات» و خودکامگی‌ها و هواپرستی‌هاست؛ همان طور که در آیه ۴۵ سوره عنکبوت آمده: «... اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ الْمُنْكَرِ» و از سوی دیگر نشان می‌دهد که سرانجام «شهوات پرستی»، گمراهی و ضلالت

(۱) - مریم، ۵۹.

(۲) - مریم، ۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۸

است، همان گونه که در آیه ۱۰ سوره روم آمده است: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا الشُّوْأَىٰ اَنْ كَذَّبُوْا بِآیَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا یَسْتَهْزِئُوْنَ سِیِّسَ سِرَانِجَامِ كَارِ كَسَانِیْ كِه اَعْمَالِ بَدِ مَرْتَكَبِ شَدَنَدِ بِه اِنِجَا رَسِیْدِ كِه آیَاتِ خَدَا رَا تَكْذِیْبِ كَرْدَنَدِ وَ اَن رَا بِه مَسْخَرِه كَرَفْتَنَد!»

آری! آنها گمراه می‌شوند و به کیفر گمراهی خود؛ یعنی، آتش قهر و غضب الهی گرفتار خواهند شد.

روشن است که «شهوات» در اینجا مفهوم وسیعی دارد و منحصر به «شهوت جنسی» نیست، بلکه هر گونه تمایل افراطی نفسانی و هواپرستی را شامل می‌شود.

البته کسانی که توبه کنند و ایمان خود را که به خاطر گناه ضربه دیده است تجدید نموده و به سراغ اعمال صالح بروند، اهل بهشت خواهند بود و آثار تضييع نماز و پیروی شهوات از وجودشان برچیده خواهد شد.

*** در دومین آیه، ضمن بیان مقابله آشکار میان «بازگشت به سوی خدا» و «پیروی از شهوات»، و اشاره به این که این دو موضوع در دو جهت مخالف، حرکت می‌کنند، می‌فرماید: «خدا می‌خواهد توبه شما را بپذیرد و شما را ببخشد و از آلودگی پاک سازد؛

اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما به کلی (از راه حق) منحرف شوید؛ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا. «۱»

آری! آنها که غرق گناه و شهوتند، می خواهند دیگران را نیز هم رنگ خود سازند و از سر تا پا آلوده گناه کنند؛ در حالی که خداوند می خواهد مردم با ترک شهوات به سوی او بازگردند و غرق معرفت و نور و صفای تقوا و قرین سعادت و خوشبختی شوند.

به گفته مفسران بزرگ، منظور از «میل عظیم»، هتک حدود الهی و آلوده شدن به انواع گناهان است. بعضی نیز آن را به معنی ازدواج با محارم و مانند آن - که در آیات قبل، از آن نهی شده است - تفسیر کرده اند که در واقع یکی از مصادیق مفهوم بالاست.

لازم به یادآوری است که پیروی از شهوات در این آیه، ممکن است دارای همان

(۱) - نساء، ۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۹

اخلاق در قرآن ج ۲ ۳۱۸

مفهوم عام باشد و نیز ممکن است اشاره به «شهوت جنسی» باشد؛ زیرا این آیه بعد از آیاتی قرار گرفته که حرمت ازدواج با محارم و زنان شوهردار و کنیزان (آلوده به اعمال منافی عفت) را بیان کرده است. به هر حال این آیه، گواه روشنی است به این که راه «شهوت پرستی» از راه «خداپرستی» جدا بوده و این دو در مقابل هم قرار دارند.

آیات سوّم، چهارم، پنجم و ششم، از آیات مورد بحث، ناظر به داستان قوم لوط و «شهوت پرستی» آنهاست؛ شهوتی آمیخته با انحرافات جنسی که در تمام تاریخ آمده است. هر بخش از این آیات، نکته خاصی

را تعقیب می کند که ما به طور اجمال به آنها اشاره می کنیم:

سومین آیه، گفتار حضرت لوط علیه السلام را بیان می کند که قوم خود را مورد سرزنش شدید قرار داد: «لوط را فرستادیم، در آن هنگام که به قوم خود گفت: شما کار بسیار شیعی انجام می دهید که هیچ کس از جهانیان، قبل از شما آن را انجام نداده است؛ و لوطاً اذ قال لِقَوْمِهِ أَنْكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ». (۱)

«فاحشه» واژه ای است که به هر کار بسیار زشت اطلاق می شود، هر چند در تعییرات متعارف بیشتر به «فحشاء جنسی» اطلاق می گردد. تعبیر آیه فوق، نشان می دهد که در جامعه بشری «هم جنس گرایی» از قوم لوط علیه السلام شروع شد و تا آن زمان سابقه نداشت.

در ادامه آمده است: «آیا شما به سراغ مردان می روید و راه تداوم نسل انسان را قطع می کنید و در مجلس خود، اعمال زشت (دیگر نیز) انجام می دهید؟! أَتُنْكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ...». (۲)

در این تعبیر یکی از علت های مهم تحریم «هم جنس گرایی» را قطع نسل بشر می داند؛ زیرا هنگامی که این عمل زشت اخلاقی به شکل فراگیر درآید، خطر انقطاع نسل بشر، جامعه بشری را تهدید می کند.

بعضی از مفسران، جمله «وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ» آیه فوق را، اشاره به راهزنی و دزدی قوم لوط دانسته اند و بعضی اشاره به مزاحمت های جنسی می دانند که به عمد برای

(۱) - عنکبوت، ۲۸.

(۲) - عنکبوت، ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۰

راهگذران به وجود می آوردند!

«نادی» از ماده «ندا» به معنی مجلس عمومی یا مجلس تفریح است؛ زیرا در آنجا افراد یکدیگر را

«ندا» می کنند.

گرچه قرآن کریم، در اینجا شرح نداده که آنها در جلسات تفریحی خود، چه منکرات دیگری را انجام می دادند، ولی پیداست که اعمالی متناسب با همان عمل شنیعشان بوده است. در روایات آمده است، آنها در حضور جمع بدن های خود را برهنه می کردند، فحش های رکیک می دادند و کلمات زشت و بسیار زننده ردّ و بدل می نمودند و حرکات ناشایست دیگری داشتند که قلم از ذکر آنها شرم دارد.

آنها چنان، غرق در شهوت بودند که خدا و همه ارزش های اخلاقی و انسانی را به باد مسخره می گرفتند؛ به همین دلیل، هنگامی که پیامبرشان حضرت لوط علیه السلام از روی تعجب و انکار سؤالی از عمل شنیعشان نمود، «پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!؛ ... فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أُتِنَّا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ». (۱)

و به این ترتیب عذاب الهی را نیز به سخریه گرفتند.

*** در چهارمین بخش از این آیات به گوشه دیگری از داستان قوم لوط اشاره می کند: «و آن زمانی است که فرشتگان الهی (که مأمور عذاب قوم لوط بودند در چهره جوانان زیبایی) به سراغ حضرت لوط علیه السلام آمدند و او (که آنها را نمی شناخت) از مشاهده آنان سخت ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و (پیش خود گفت:) امروز روز سختی است؛ زیرا ممکن است، این قوم زشت سیرت، حرمت میهمان های مرا شناسند و قصد تجاوز به آنان را داشته باشند!؛ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِیءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا یَوْمٌ عَصِیْبٌ». (۲)

(و در این هنگام، اشرار قوم باخبر شدند

«و به سرعت به سراغ او آمدند (و قصد سویی نسبت به میهمان او داشتند) و پیش از آن نیز اعمال بدی انجام می دادند (و این کار؛ یعنی،

(۱) - عنکبوت، ۲۹.

(۲) - هود، ۷۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۱

تجاوز به میهمانان از آنها بعید نبود!؛ وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ...». (۱)

«حضرت لوط علیه السلام (بسیار ناراحت شد و با ایثار و فداکاری عجیب و یا به خاطر اتمام حجت) به آنها گفت: این دختران منند که برای شما پاکیزه ترند (بیاید با آنها ازدواج کنید و از اعمال شنیع خود دست بردارید. از خدا بترسید و مرا در برابر میهمانانم رسوا نسازید، آیا یک انسان رشید (و عاقل و با غیرت) در میان شما نیست؟؛ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ اطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ». (۲)

ولی آن قوم کثیف و زشت سیرت، نه تنها در برابر این همه بزرگواری حضرت لوط علیه السلام حیا نکردند، بلکه بی شرمانه پاسخ گفتند: «تو خود می دانی، ما را به دختران تو حقی نیست (و به جنس زن علاقه ای نداریم!) تو به خوبی می دانی که ما چه چیز می خواهیم!؛ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقِّ وَ أَنْكَ لَتَعْلَمَ مَا نُرِيدُ». (۳)

هنگامی که قوم لوط، وقاحت را به آخرین درجه رساندند؛ حضرت لوط علیه السلام فریاد زد و گفت: «ای کاش! قوت و قدرتی داشتم (تا شما خیره سران را مجازات می کردم) و ای کاش! تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره و پیروان نیرومندی در اختیار من بود (تا به کمک آنها) شما منحرفان

را سخت کیفر می دادم؛ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ «۴»

همان گونه که در ادامه این آیات آمده است حضرت لوط علیه السلام متوجه شد که آنها فرستادگان پروردگارند، هیچ کس نمی تواند کمترین آسیبی به آنها برساند. فرشتگان به حضرت لوط علیه السلام خبر دادند که فردا صبح عذاب هولناکی به سراغ این قوم می آید و شهرهای آنها به کلی زیر و رو می شود و بارانی از سنگ های آسمانی بر آنها فرو می ریزد؛ به حضرت لوط علیه السلام دستور دادند که شبانه به اتفاق خانواده اش - به استثنای همسرش که از تقوایی بهره بود- آن شهرها را ترک کنند که صبحگاهان عذاب الهی فرا می رسد.

(۱) - هود، ۷۸.

(۲) - هود، ۷۸.

(۳) - هود، ۷۹.

(۴) - هود، ۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۲

در پنجمین بخش از آیات، ضمن اشاره به مجازات شدید این قوم ننگین زشت سیرت می فرماید: «قوم لوط، انذارها و هشدارهای مکرر (پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آنها تند بادی که ریگ ها را به حرکت در می آورد، فرستادیم (و همه را زیر آن مدفون ساختیم)، جز خاندان لوط که آنها را سحرگهان نجات دادیم، (به استثنای همسرش که مشمول مجازات قوم گنهکار شد)؛ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذُرِّ* اَنَا ارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ» (۱).

البته این بخشی از مجازات دردناک آنها بود، زیرا در قرآن آمده است که: «نخست زلزله ای - به امر ما - آمد و سرزمین آنها را زیر و رو کرد، آن چنان که قسمت های بالا- در پایین و قسمت های پایین در بالا قرار گرفت؛ فَلَمَّا جَاءَ امْرَأَتُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا ... «(۲)».

«و بارانی از سنگ بر آنها فرو فرستادیم؛ ...

وَ امْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ ﴿٣﴾

این باران سنگ، ممکن است بخشی از سنگ های سرگردان آسمانی بوده که به فرمان پروردگار الهی بر فراز آسمان شهر آنها ظاهر گشته و بر ویرانه ها و اجساد بی جان آنان باریده است.

احتمال دیگر این است که «حاصب» به معنای «طوفان شن» باشد. این طوفان گاهی تپه هایی را از یک گوشه بیابان برداشته و به آسمان می برد، سپس در نقطه ای دیگر، مانند بارانی فرو می ریزاند، به طوری که گاهی قافله ها، زیر انبوهی از شن و ماسه مدفون می گشت!

حال این نکته قابل تأمل است که هر چند، گاهی طوفان های شن یا باران های سنگ در جهان طبیعت روی می دهد؛ ولی خداوند متعال فرمان داده بود که این حوادث در آن ساعت مخصوص و معین - که فرشتگان حضرت لوط علیه السلام را خبر داده بودند - واقع گردد.

احتمال دیگری نیز وجود دارد که ممکن است، نخست زلزله ای سهمگین، شهرهای

(۱) - قمر، ۳۴ و ۳۵.

(۲) - هود، ۸۲.

(۳) - همان.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۳

آنها را زیر و رو کرده و سپس بارانی از سنگ های آسمانی بر سرشان فرو ریخته و آنگاه طوفانی از شن، آثار آنها را محو و نابود کرده باشد که این عذاب های سه گانه، بیانگر شدت خشم الهی، نسبت به این قوم روسیاه است.

در ششمین و آخرین بخش از آیات، ضمن اشاره فشرده و مختصر به تمام ماجرای قوم لوط - از آغاز تا پایان - می فرماید: «به خاطر آورید «لوط» را؛ هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل شنیعی انجام می دهید که هیچ کس از جهانیان پیش از شما آن را انجام نداده بود؟!؛ وَ لُوطًا اذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ

بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ». (۱)

آری! شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؛ شما جمعیت تجاوزکاری هستید، زیرا قوانین و سنت های الهی را رها کرده و راه انحراف را پیش گرفته اید، راهی که سبب نابودی نسل و شیوع انواع بیماری ها و مفسد دیگر اجتماعی می شود.

گر چه بیماری وحشتناک «ایدز» یکی از هولناکترین بیماری های عصر ما شناخته شده، ولی بعید نیست که این بیماری در آن زمان نیز وجود داشته و گروهی از قوم لوط به آن گرفتار شده بودند. به همین علت خداوند حکیم و رحیم، اجساد آنها را زیر خروارها سنگ و شن دفن کرد تا این امر، هم درس عبرتی برای دیگران بوده و هم مایه نعمتی که همان جلوگیری از انتشار و سرایت این بیماری به دیگران بوده است.

به هر حال، آن قوم آلوده، به قدری بی شرم بودند که نه تنها به سخن حضرت لوط علیه السلام گوش ندادند، بلکه خواستار اخراج او و خاندانش - به جرم پاکی از آلودگی های شایع در میانشان - از آبادی ها شدند. قرآن کریم در ادامه این آیات به آن اشاره دارد: «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاثٌ يَنْتَهَرُونَ». (۲)

خداوند در ادامه این آیات می فرماید:

«ما لوط و خاندانش را - به جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود، نجات بخشیدیم، سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرو فرستادیم (و همه را نابود کردیم و مدفون ساختیم). اکنون

(۱) - اعراف، ۸۰.

(۲) - اعراف، ۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۴

بنگر، سرانجام کار مجرمان چگونه بود؛ فَانجِنَاهُ وَاهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ - وَامْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ

آری! آنها چنان آلوده بودند که بی گناهی و پاکدامنی را گناه می دانستند! و پاکان را به جرم پاکی محکوم به تبعید و راندن از خانه و زندگیشان می کردند. هر چند قبل از انجام این کار، به غضب الهی گرفتار و نابود شدند.

بخش مهمی از این آیات، ضمن بیان عواقب هوسبازی و هواپرستی و شهوترانی - به مفهوم عام و خاصش - این عمل ناشایسته و پست اخلاقی را که سرچشمه گناهان و اثرات مخرب اجتماعی بی شماری است، سخت نکوهش می نماید.

شهوت پرستی در روایات اسلامی

این مسئله در منابع روایی اسلام، مورد توجه فراوان قرار گرفته است که بیشتر آنها بیانگر هشدار، درباره پیامدهای خطرناک آن است. این احادیث تکان دهنده، هر خواننده ای را تحت تأثیر عمیق قرار داده و روشن می سازد که آلودگی به «شهوت» - خواه به مفهوم عام و خواه به مفهوم خاص آن - از موانع اصلی سعادت و کمال انسان ها و از اسباب مهم گسترش گناه و جنایت در جامعه بشری است که در ذیل، به بعضی از آن احادیث اشاره می شود:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَا تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْ آلِهٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ هَوًى مُتَّبَعٍ؛ در زیر آسمان معبودی جز خدا پرستیده نشده است که در پیشگاه خدا، بدتر از هوا و هوسى باشد که انسان را به دنبال خود می کشاند». (۲)

به این ترتیب، روشن می شود که «شهوت» و هوای نفس از خطرناکترین عوامل انحراف انسان به سوی زشتی هاست.

(۱) - اعراف، ۸۳ و ۸۴.

(۲) - الدرّ المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۱ به نقل از میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۴۷۸، شماره ۲۱۴۰۰

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص:

- ۲- امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمایند: «الشَّهَوَاتُ سُمُومٌ قَاتِلَاتٌ شَهْوَتِ هَا، زَهْرَهَا ی کَشْنَدَه اَسْت» (۱) (که شخصیت و ایمان و مروّت و اعتبار انسان را نابود می سازد).
- ۳- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار علیه السلام آمده است: «الشَّهَوَاتُ مَصَائِدُ الشَّیْطَانِ شَهْوَاتِ دَامِ هَا ی شَیْطَانِ اَسْت.» (۲) (که انسان ها را به وسیله آن در هر سن و سال و در هر زمان و مکان صید می کند).
- ۴- همان حضرت علیه السلام در جای دیگر می فرمایند: «اَمْنَعُ نَفْسَکَ مَنِ الشَّهَوَاتِ تَسَلَّمَ مِنَ الْاَفَاتِ؛ اِکْرَمِی خَوَاهِدِ اَزْ اَفَاتِ دَرِ اَمَانِ بَاشِید، خَوِیشتن را از تسلیم شدن در برابر شهوات بازدارید.» (۳)
- ۵- در حدیث دیگری نیز از همان پیشوای پرهیزکاران جهان آمده است: «تَزُکُّ الشَّهَوَاتِ اَفْضَلُ عِیَادَهٍ وَ اَجْمَلُ عَادَهٍ؛ تَرْکِ شَهْوَتِ هَا، بَرْتَرِینِ عِبَادَتِ وَ زَبِیباترینِ عَادَتِ اَسْت.» (۴)
- ۶- امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ اِذَا غَضِبَ وَ اِذَا رَغِبَ وَ اِذَا رَهَبَ وَ اِذَا اَشْتَهَى حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النَّارِ؛ کَسِی کِه بِه هِنْگامِ غَضَبِ وَ تَمَایلِ وَ تَرَسِ وَ شَهْوَتِ، مَالِکِ نَفْسِ خَوِیْشِ بَاشِد، خَدَاوَنَدِ جَسَدِ او را بر آتش دوزخ حرام می کند.» (۵)
- ۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرمایند: «ضَادُّوا الشَّهْوَةَ مُضَادَّةَ الضُّدِّ ضِدُّهُ وَ حَارِبُوهَا مُحَارِبَهَ الْعِدُوِّ الْعَدُوِّ؛ بَا خَوَاهِشِ هَا ی نَفْسَانِی دَرِ تَضَادِ بَاشِید، هَمْچُونِ تَضَادِ دُو ضِدِّ بَا یِکَدِیْگَرِ وَ بَا اَن بِه پِیکارِ بَرخِیزِید (مانند) پِیکارِ دَشْمَنِ بَا دَشْمَن.» (۶)
- این سخن با صراحت، این حقیقت را بازگو می کند که «شهوت پرستی» درست مقابل «سعادت» و خوشبختی انسان قرار گرفته است.

(۱) غرر الحکم، حدیث ۸۷۶

(۲) غرر الحکم، حدیث ۲۱۲۱.

(۳) غرر الحکم، حدیث ۲۴۴۰

(۴) همان مدرک، حدیث

(۵) بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۴۳.

(۶) شرح غرر الحکم، حدیث ۵۹۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۶

پیامدهای شهوت پرستی در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام

درباره پیامدهای شهوت پرستی و پیروی از هوای نفس، تعبیرات دقیق، حساب شده و تکان دهنده ای در احادیث اسلامی دیده می شود که در این بحث تنها به کلام پیشوای متقیان حضرت علی علیه السلام اشاره می شود:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَالتَّهْجُمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ؛ از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان و هجوم بر معاصی می کشاند.» (۱)

۲- این مسئله گاهی به قدری شدید می شود که به کلی دین انسان را بر باد می دهد؛ چنان که در حدیث دیگری می فرمایند: «طَاعَةُ الشَّهْوَةِ تُفْسِدُ الدِّينَ؛ فرمانبرداری از شهوات نفسانی، دین انسان را فاسد می کند.» (۲)

۳- آن حضرت علیه السلام در تعبیر دیگری می فرمایند: «طَاعَةُ الْهَوَى تُفْسِدُ الْعَقْلَ؛ هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند.» (۳)

۴- در جای دیگر می فرمایند: «الْجَاهِلُ عَبْدٌ شَهْوَتِهِ؛ انسان نادان بنده شهوت خویش است» (۴)؛ یعنی، انسان جاهل مثل برده خوار و ذلیلی است که در برابر شهوت خویش، هیچ اختیاری از خود ندارد.

۵- در تعبیر دیگر می فرمایند: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ اسِيرٌ لَا يَنْفِكُ اسِيرُهُ؛ برده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید.» (۵)

۶- آن حضرت علیه السلام در این که سرانجام «شهوت پرستی»، رسوایی است، می فرمایند: «حَلَاوَةُ الشَّهْوَةِ يُنْعَضُ بِهَا عَارُ الْفُضِيحَةِ؛ شیرینی شهوت را ننگ رسوایی از میان می برد.» (۶)

۷- در تعبیر دیگری، شهوت پرستی را کلید انواع شرها می دانند: «سَبَبُ الشَّرِّ غَلْبَةُ

(۱) غرر الحکم، حدیث ۲۵۰۵.

(۲) شرح غرر الحکم، حدیث ۵۹۸۵.

(٣) همان مدرک، حدیث ٥٩٨٣.

(٤) غور الحکم، حدیث ٤٤٩.

(٥) غور

الحکم، حدیث ۶۳۰۰.

(۶) غرر الحکم، حدیث ۴۸۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۷

الشَّهْوَةُ «۱» سبب شرّ، غلبه شهوت است.»

با توجه به این که «الشرّ» با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده است، معنای عموم را می‌رساند که این امر بیانگر آن است که «شهوت پرستی»، سرچشمه تمام شرها و بدبختی هاست.

۸- در جای دیگر ضمن اشاره به این نکته که غلبه هوا و هوس، سبب بسته شدن راه های سعادت بشری شده و او را در گمراهی نگاه می‌دارد، می‌فرمایند: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْهُدَى مَنْ يَغْلِبُهَا الْهَوَىٰ چگونه می‌تواند انسان به هدایت برسد، در حالی که هوای نفس بر او غالب گردیده است.» (۲)

۹- آن حضرت در سخن دیگری، غلبه شهوات را باعث تضعیف شخصیت انسان می‌دانند: «مَنْ زَادَتْ شَهْوَتُهُ قَلَّتْ مُرْوَتُهُ؛ کسی که شهوات او فزونی یابد، شخصیت انسانی او کم می‌شود.» (۳)

۱۰- در بیان دیگری به این حقیقت اشاره می‌کند که راه بهشت، راه «شهوت پرستان» نیست: «مَنْ اشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سِوَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ کسی که مشتاق بهشت باشد باید شهوت پرستی را فراموش کند.» (۴)

۱۱- در جای دیگر این نکته را گوشزد می‌کند که حکمت و آگاهی با شهوت پرستی سازگار نیست: «لَا تَسْكُنُ الْحِكْمَةَ قَلْبًا مَعَ شَهْوَةٍ؛ حکمت و دانش در قلبی که جای شهوت پرستی است، ساکن نمی‌شود.» (۵)

آثار زیانبار شهوت پرستی

اشاره

از بحث های قبل روشن شد که «شهوت» دارای مفهوم عام و وسیعی بوده و شامل هرگونه دوست داشتن، تمایل و رغبت به درك لذت و خواهش نفس می‌شود. بدون این

(۱) شرح غرر الحکم، حدیث ۵۵۳۳.

(۲) همان مدرک، حدیث ۷۰۰۱، صفحه ۵۶۶ غرر الحکم.

(٣) همان مدرک، حدیث ٨٠٢٢.

(٤) همان مدرک، حدیث ٨٥٩١.

(٥)

که اختصاص به شهوت جنسی داشته باشد، گرچه گاهی در خصوص شهوت جنسی نیز به کار رفته است.

در قرآن مجید نیز این مفهوم در یازده مورد به صورت عام استفاده شده است و تنها در دو مورد در معنی خاص آن به کار رفته است. در روایات اسلامی و کلمات علمای اخلاق نیز اغلب در مفهوم عام به کار رفته که در مقابل آن واژه «عفت» به معنی خویشتن داری و چشم پوشی از لذایذ گناه آلوده مادی به کار می رود.

این مفهوم بیشتر در موارد منفی به کار می رود، اما گاهی در موارد مثبت نیز به کار رفته است؛ مانند، آن جایی که خداوند خطاب به بهشتیان می فرماید: «... وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ ...؛ هر چه را دوست بدارید و به آن تمایل داشته باشید، در بهشت برای شما فراهم است» (۱) یا آن جایی که می فرمایند: «... فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ ...؛ در بهشت آنچه دل ها می خواهد و چشم از آن لذت می برد، موجود است». (۲)

به هر حال این واژه، بیشتر دارای بار منفی بوده و در مواردی که هوا و هوس افراطی بر انسان چیره گشته و تمایلات ویرانگر و گناه آلود بر تمام وجودش مستولی گردد به کار می رود.

این واژه و مشتقات آن، در قرآن مجید، سیزده مورد به کار رفته که شش مورد آن دارای مفهوم مثبت و هفت مورد آن دارای مفهوم منفی است.

به هر حال «شهوت» به هر معنی که باشد، هرگاه مفهوم خاص آن که همان خواست های افراطی و شهوانی است مورد نظر باشد؛ آثار

زیانباری به دنبال خواهد داشت که به وضوح قابل مشاهده است که ضمن توجه به روایاتی که در فصل قبل آوردیم؛ باید اذعان داشت که سرتاسر تاریخ نیز مملو از پیامدهای نامطلوب شهوت پرستی هاست که به طور خلاصه می توان به عناوین زیر، اشاره کرد:

۱- آلودگی به گناه

شهوت پرستی انسان را به سوی انواع گناهان می کشاند و در واقع یکی از

(۱) فصلت، ۳۱.

(۲) زخرف، ۷۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۹

سرچشمه های اصلی گناه و معصیت و نافرمانی خدا محسوب می گردد؛ زیرا چشم و گوش انسان را بسته و به مصداق حدیث نبوی «حُبَّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمَى و يُصَمُّ» (۱) آدمی را کور و کر کرده و قدرت درک واقعیت ها را از او می گیرد و در چنین حال، زشتی ها در نظر او زیبا و زیبایی ها در نظر او زشت و بی رنگ می شود.

به همین دلیل، در روایات سابق (روایت هشتم) خواندیم که امیر مؤمنان علیه السلام درباره پیروی از شهوات هشدار داده و می فرماید: «از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان می کشاند».

در حدیث دهم، از همان حضرت نیز به این نکته اشاره شد که: «هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند» و در حدیث نهم نیز فرمودند (اگر شهوت پرستی تشدید شود): «دین انسان را بر باد می دهد و حتی انسان را به بت پرستی می کشاند.» در این رابطه مفسران و ارباب حدیث، در ذیل آیات ۱۶ و ۱۷ سوره حشر، داستانی درباره عابدی از قوم بنی اسرائیل به نام «برصیصا» آورده اند که شاهد زنده ای برای این مدعاست، داستان گرچه معروف است، اما تکرارش خالی از صواب نیست:

... مرد عابد بنی اسرائیلی به خاطر سال ها عبادتش، به آن حد

از مقام قرب الهی رسیده بود که بیماران با دعای او سلامت خود را باز می یافتند و به اصطلاح مستجاب الدعوه شده بود.

روزی، زن جوان زیبایی را که بیمار بود، نزد او آوردند و به امید شفا در عبادتگاه او گذاردند و رفتند.

شیطان به وسوسه آن عابد مشغول شد و آن قدر صحنه گناه را در نظرش زینت داد که عنان اختیار را از کف او ربود؛ آن چنان که گویا عابد کر و کور گشته و همه چیز را به دست فراموشی سپرده است. دیری نپایید که آن عابد دامان «عفت» خویش را به گناه بیآلود. پس از ارتکاب گناه به خاطر این که احتمال داشت آن زن باردار شود و موجب رسوایی او گردد؛ باز شیطان و هوای نفس به او پیشنهاد کرد که زن را به قتل رسانده و در گوشه ای از آن بیابان وسیع دفن کند.

(۱) - بحار الانوار جلد ۷۴، صفحه ۱۶۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۰

هنگامی که برادران دختر، به سراغ خواهر بیمار خویش آمدند و عابد اظهار بی اطلاعی کرد؛ آنان نسبت به عابد مشکوک گشته و به جستجو برخاستند و پس از مدتی، سرانجام جسد خونین خواهر خویش را در گوشه بیابان از زیر خاک بیرون کشیدند.

این خبر در شهر پیچید و به گوش امیر رسید. او با گروه زیادی از مردم به سوی عبادتگاه آن عابد حرکت کرد تا علت این قتل را بیابد. هنگامی که جنایات آن عابد روشن شد؛ او را از عبادتگاهش فرو کشیدند تا بر دار بیاویزند.

در ادامه این حکایت آمده است: هنگامی که عابد در کنار چوبه دار قرار گرفت؛ شیطان در نظرش

مجسم شد و گفت: من بودم که با وسوسه های خویش تو را به این روز انداختم؛ حال اگر آنچه را که من می گویم، اطاعت کنی، تو را نجات خواهم داد.

عابد گفت: چه کنم؟

شیطان گفت: تنها یک سجده برای من کافی است.

عابد گفت: می بینی که طناب دار را بر گردن من افکنده اند و من در این حال توانایی سجده بر تو را ندارم.

شیطان گفت: اشاره ای هم کفایت می کند.

عابد بیچاره نادان، پس از این که با اشاره، سجده ای بر شیطان کرد؛ طناب دار گلویش را فشرد و او در دم جان سپرد.

آری! شهوت پرستی باعث شد تا آن عابد، ابتدا به زنا آلوده شود و سپس قتل نفس انجام دهد و بعد دروغ بگوید و سرانجام مشرک گردد و بدین ترتیب محصول سال ها عبادت او بر باد رفته و نزد خاص و عام رسوا شود.

همه رنج جهان از شهوت آید که آدم زان برون از جنت آید «۱»

(۱) ناصر خسرو.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۱

۲- فساد عقل

شهوت پرستی، پرده های ضخیمی بر عقل و فکر انسان می اندازد؛ حق را در نظر او باطل و باطل را در نظر او، حق جلوه می دهد. در روایات گذشته نیز بیان داشتیم که:

«طَاعَةُ الْهَوَى تُفْسِدُ الْعَقْلَ هَوَاپرستی عقل را فاسد می کند.» «۱» به همین دلیل بسیاری از شهوت پرستان به هنگام غلبه شهوت، کارهایی انجام می دهند که بعد از فرونشستن آتش شهوت، از آن عمل خویش سخت پشیمان شده و گاه تعجب می کنند که چگونه دست به انجام آن کار احمقانه و غلط زده اند.

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اِذَا ابْصَرْتَ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعِاقِبَةِ؛ هنگامی که چشم، مظاهر

شهوة را ببیند، عقل از مشاهده عاقبت کار باز می ماند». (۲)

۳- تضعیف شخصیت اجتماعی انسان

شهوة پرستی، شخصیت و احترام اجتماعی انسان را در هم می شکنند و او را به ذلت می کشانند؛ زیرا برای کامیابی های شهوانی باید تمام قید و بندهای اجتماعی را شکست و تن به هر پستی داد. بدیهی است که انسان با شخصیت، در کشاکش شهوات، بر سر دوراهی قرار می گیرد که یا باید به خواست های شهوانی دل خویش برسد، یا شخصیت و احترام اجتماعی خود را حفظ نماید که اغلب جمع میان این دو غیر ممکن است!

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «زِيَادَةُ الشَّهْوَةِ تُزْرِي بِالْمُرُوَّةِ؛ افزون شدن شهوت، شخصیت انسان را لکه دار می کند». (۳)

(۱)- شرح غرر الحکم، حدیث ۵۹۸۳.

(۲)- همان مدرک، حدیث ۴۰۶۳.

(۳)- همان مدرک، حدیث ۵۵۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۲

۴- اسارت نفس

اسارت و بندگی در برابر خواست های نفسانی، یکی دیگر از پیامدهای شهوت پرستی است؛ زیرا انسان شهوت پرست چنان اسیر شهوات خود می شود که بازگشت و دوری جستن از آنها، برایش مشکل و گاهی نیز غیر ممکن می گردد.

نمونه بارز آن، زندگی خفت بار معتادان به مواد مخدر است که در ظاهر آزادند؛ ولی از هر اسیری، اسیرترند. زنجیر اعتیاد ناشی از شهوت پرستی نیز آن چنان دست و پای انسان را می بندد که گویا هر گونه حرکت و تلاش برای دوری جستن از خواست های رذیله، بسیار مشکل می گردد؛ مخصوصاً اگر هواپرستی، به سرحد عشق های جنون آمیز جنسی برسد که در این حال اسارت انسان به اوج خود می رسد.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرماید: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ اسِيرٌ لَا يَنْفِكُ اسْرَهُ؛ بنده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید». (۱)

نیز می فرمایند: «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ اسِيرٍ تَحْتَ هَوَىٰ أَمِيرٍ؛ چه بسیار عقلها و خردها که شهوات بر آن حکومت می کند». «۲»

باز در حدیث دیگری می فرمایند: «الشَّهَوَاتُ تَسْتَرِقُ الْجُهُولُ؛ شهوات ها، افراد نادان را برده خود می سازند». «۳»

۵- رسوایی و بی آبرویی

رسوایی، یکی دیگر از پیامدهای شهوت پرستی است. تاریخ بشر مملو از شرح زندگی کسانی است که در جامعه دارای مقام و موقعیت ممتاز بودند؛ ولی هنگامی که اسیر «شهوت» و هوای نفس شدند، کارشان به رسوایی کشید.

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۶۳۰۰.

(۲)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۲۱۱.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۹۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۳

در اشعار شعرا نیز رابطه «عشق» و «رسوایی» یک رابطه معروف و مشهور است. «۱» (رسوای عالمی شدم از فرط عاشقی)

در داستان یوسف و همسر عزیز مصر نشان می دهد که چگونه همسر عزیز مصر با وجود احترام فراوان- به علت هواپرستی- رسوای خاص و عام شد

یوسف به صبر خویش پیمبر شد رسوا شتاب کرد زلیخا را «۲»

و به گفته شاعر عرب:

إِنَّ الْهَوَىٰ هُوَ الْهَوَانِ قَلْبَ اسْمُهُ فَإِذَا هَوَيْتَ فَقَدْ لَقَيْتَ هَوَانًا «۳»

هواپرستی همان پستی است که نام آن تغییر یافته، به همین دلیل هر هواپرستی پست می شود.

عوامل و اسباب شهوت پرستی

بارها در مباحث مشابه گفته ایم که برای درمان مفسد اخلاقی، باید نخست علل و ریشه ها و اسباب آن را بیابیم. بزرگان علم اخلاق نیز، در مباحث این علم، به بحث از انگیزه ها، اهمیّت فوق العاده ای داده اند؛ به همین دلیل لازم است بحث دقیقی در مورد عوامل شهوت پرستی داشته باشیم.

امیال و خواسته های درونی که از آن به شهوات تعبیر می شود،- مخصوصاً شهوت جنسی- یک امر طبیعی و خدادادی بوده و از عوامل حرکت انسان، برای پیشرفت زندگی بشمار می آید. به همین دلیل، گرچه نمی توان آنها را از میان برد، اما هرگز نباید برای سرکوبی آنها نیز تلاش کرد؛ زیرا اگر این شهوات در حد اعتدال باشند؛ نه تنها مشکلی ایجاد نمی کنند، بلکه

یکی از اسرار تکامل و تقدّم انسان نیز محسوب می گردند.

آنچه که به صورت مفسده اخلاقی ظاهر می شود، همان طغیان شهوات و خارج شدن

(۱) -

بر سر میدان رسوایی عشق عالمی را همچو شیدایی ببین (عطار)

عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم رسوایی را (سعدی)

(۲) - ناصر خسرو.

(۳) - ادب الدنيا و الدین. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۴

آنها از کنترل نیروی عقل و خرد است.

حال باید ملاحظه کرد که چه عواملی سبب خارج شدن امیال و خواست های درونی از تحت کنترل عقل گشته و به صورت نیرویی ویرانگر درمی آید. به یقین، امور زیر تأثیر زیادی در این مسئله دارد:

۱- ضعف ایمان

ضعف ایمان، علت اصلی نادیده گرفتن فرمان های الهی است. اگر انسان، خدا را حاضر و ناظر بداند و دادگاه بزرگ الهی را در قیامت با چشمان قلب خویش مجسم نماید؛ هرگز حدود الهی را نمی شکند و از مرزها تجاوز نکرده و آلوده شهوات و مفسد اخلاقی نمی گردد.

این همان برهان الهی است که در بدترین شرایط زندگی حضرت یوسف علیه السلام به سراغش آمد و او را از آلودگی به فحشا- که تمام زمینه های ارتکاب، موجود و موانعش مفقود بود- حفظ کرد.

اگر ایمان ضعیف گشته و توجه به مبدأ و معاد کم گردد، زمینه طغیان شهوات کاملاً فراهم می شود که انسان در چنین شرایطی مثل حیوان درنده ای که از قفس خارج شده باشد و هیچ گونه مانعی در برابر خود نبیند، به همه جا حمله می کند و اگر کسی در برابرش ظاهر شود، می دردد.

در این رابطه در حدیث علوی آمده است: «مَنْ اشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَاحًا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ کسی که

مشتاق به بهشت (و معتقد به آن) باشد، شهوات سرکش را به فراموشی می سپارد». (۱)

گاهی نیز انسان برای بهره گیری از شهوات بدون قید و شرط، سدّ ایمان را درهم می شکند تا در شهوت پرستی آزاد باشد؛ قرآن مجید می فرماید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ - يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» (۲)؛ ... بلکه انسان می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر، گناه کند؛ (از این رو) می پرسد: قیامت کی خواهد بود؟! (سؤالی که نشانه انکار یا تردید است)».

(۱) - شرح فارسی غرر الحکم حدیث ۸۵۹۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۱.

(۲) - قیامت، ۵ و ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۵

۲- بی اعتنایی به حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی

بی اعتنایی به آبرو و حیثیت اجتماعی و ضعف شخصیت انسانی، اغلب سبب آلودگی به انواع شهوات می شود، در حالی که آبرو و شخصیت انسانی و توجه به حیثیت اجتماعی، انسان را - هر چند که ایمان به خدا نیز نداشته باشد- در برابر طغیان شهوات، کنترل می کند.

به همین دلیل، در جوامع غیر دینی، افراد آبرومند و با شخصیت، کمتر تسلیم طغیان شهوات گشته و به «شکم پرستی» و شهوات بی قید و شرط جنسی روی می آورند؛ زیرا آبرو و حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی آنها، سدی است در برابر طغیان شهوات.

بنابراین همیشه تنها افراد رذل و بی شخصیت، در چنگال این امور گرفتار می گردند.

۳- غفلت و بی خبری

غفلت و بی خبری از پیامدهای شهوت پرستی، عامل دیگر آلودگی به این رذیله اخلاقی است؛ زیرا بیشتر رذایل اخلاقی، آثار سوء جسمانی و بهداشتی دارد؛ مثلاً، شکم پرستی، انسان را به انواع بیماری ها مبتلا می سازد و یا افراط

در شهوت جنسی، نیرو و توان انسان را کاهش داده، اعصاب را درهم می‌کوبد و عمر را کوتاه نموده و در نهایت سلامت جسمی و روحی انسان را مختل می‌سازد.

به همین دلیل، در جوامع غیر مذهبی، افراد زیادی مقتید به رعایت اعتدال در خوردن و مسایل جنسی هستند؛ زیرا توصیه پزشکان را در این زمینه پذیرفته و نتایج آن را درک کرده‌اند.

مشکلات اجتماعی ناشی از شهوت پرستی نیز قابل انکار نیست. به یقین «شکم پرستی» گروهی از مردم سبب گرسنگی گروه‌های دیگری خواهد شد.

بی‌بندوباری در مسائل جنسی نیز سبب ناامنی زن و فرزند این افراد می‌شود و چه بسا که آلودگی به عمق خانه آنها نیز نفوذ کند.

بنابراین هرکس که به این امور توجه کند، به یقین در کنترل شهوات خویش می‌کوشد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۶

۴- معاشرت‌های نامناسب و محیط‌های آلوده

معاشرت‌های نامناسب، دوستان ناباب، محیط‌های آلوده و فساد وسائل ارتباط جمعی یکی از عوامل دیگر آلودگی به شهوت پرستی است. اغلب انسان‌های ناباب، دوستان خود را به گناه سوق داده و آنها را غرق گناه می‌سازند و راه‌های مختلف ارتکاب گناه را به آنها می‌آموزند، به گونه‌ای که می‌توان گفت: رایج‌ترین اسباب آلودگی به شهوت پرستی، معاشرت با انسان‌های گناهکار و آلوده است.

بدآموزی ناشی از وسائل ارتباط جمعی و محیط‌های آلوده نیز از عوامل مهم این آلودگی است. در این زمینه در بحث‌های مربوط به امور «زمینه‌ساز مفسد اخلاقی» در جلد اول به قدر کافی صحبت کردیم و به طور مشروح بیان داشتیم که معاشرت‌های آلوده، نه تنها انسان را آلوده گناه و مفسد اخلاقی می‌کند، بلکه تا سر حد کفر

نیز پیش می برد.

قرآن مجید نیز درباره بعضی از دوزخیان می گوید: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» (۱)؛ و به خاطر بیاور روزی که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش! با رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی برگزیده بودم. ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از ذکر خدا گمراه ساخت، بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان است. (او را گمراه می سازد، سپس در بیراهه رهایش می کند.)»

محیطهای آلوده، پدران و مادران فاسد و منحرف، از دیگر عوامل مؤثر آلودگی به شهوت پرستی است که تأثیر مخرب آنها قابل انکار نیست. به همین دلیل، هنگامی که بیشتر افراد پاک وارد چنین محیطهایی شوند، دین و ایمان خود را از دست داده و آلوده شهوات و مفسد اخلاقی می شوند.

چون در جلد اول، در بحث «کلیات مسایل اخلاقی» این امور را به عنوان زمینه سازهای اخلاقی، به طور مشروح مورد بحث قرار داده ایم؛ در اینجا به همین مقدار بسنده می کنیم.

(۱) - فرقان، ۲۷ تا ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۷

راه های درمان شهوت پرستی

راه های درمان مفسد اخلاقی به صورت اصولی تقریباً همه جا یکی است که به طور کلی در دو راه علمی و عملی خلاصه می شود.

الف - راه علمی

منظور از راه علمی، این است که انسان در آثار و پیامدهای شهوت پرستی بیندیشد و ببیند که چگونه

تسلیم شدن در برابر شهوات، انسان را به ذلت، بدبختی، اسارت، تضعیف شخصیت اجتماعی و دوری از خدا می کشاند که زندگی خفت بار افرادی که آلوده شهوت شده اند، بیانگر این واقعیت است.

بنابراین تأمّل در امور مذکور و اندیشه پیرامون شرح حال «اولیاء الله» و پیروان راستین آنها که بر اثر مبارزه با شهوات به مقامات بالا در دنیا و نزد خدا رسیده اند، انسان را از شهوت پرستی باز خواهد داشت.

علاوه بر این که تحکیم پایه های عقل و ایمان، انسان را قادر به کنترل شهوات می کند؛ در این رابطه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ كَمَّلَ عَقْلَهُ اسْتَهَانَ بِالشَّهَوَاتِ؛ کسی که عقلش کامل شود، شهوات ها را کوچک و بی ارزش می شمرد». (۱)

در جای دیگر نیز می فرمایند: «مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ؛ کسی که بر شهوات خود غالب شود، عقل و خرد او ظاهر می گردد». (۲)

همچنین فرموده اند: «كَلِمَاتٌ قَوِيَّتِ الْحِكْمَةُ ضَعْفَتِ الشَّهْوَةُ؛ هر قدر حکمت و دانش انسان تقویت شود، شهوات و تمایلات سرکش او ضعیف می گردد». (۳)

آن حضرت در پیام پرمعنای دیگری نیز می فرمایند: «أذْكَرُ مَعَ كُلِّ لَذَّةٍ زَوَالُهَا وَمَعَ كُلِّ نِعْمَةٍ انْتِقَالُهَا وَمَعَ كُلِّ بَلِيَّةٍ كَشْفُهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ ابْتِغَى لِلنُّعْمَةِ، وَانْفَى لِلشَّهْوَةِ، وَادْهَبَ لِلْبَطْرِ، وَاقْرَبَ إِلَى الْفَرْجِ وَاجْتَدَرَ بِكَشْفِ الْغُمَّةِ وَدَرْكِ الْيَأْمُولِ هِرْغَاهُ فِي لَذَاتِ حِرَامِي) باشی، به یاد بیاور که روزی زایل می شود، و اگر در هر نعمتی هستی، به خاطر داشته باش که

(۱) - شرح فارسی غرر الحکم، حدیث ۸۲۲۶.

(۲) - همان مدرک، حدیث ۷۹۵۳.

(۳) - همان مدرک، حدیث ۷۲۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۸

روزی سلب خواهد شد. در بلاها نیز انتظار برطرف شدن آن را داشته باش؛

زیرا این یادآوریه‌ها، نعمت را پایدارتر می‌کند و شهوات را دور می‌سازد و مستی و غرور نعمت را زایل می‌کند و به فرج و گشایش امور نزدیکتر و در از میان رفتن اندوه و رسیدن به مقصود، نزدیکتر و شایسته است.» (۱)

به این ترتیب، اندیشه در پیامدها، اثر عمیقی در بازدارندگی از آلودگی به شهوت‌ها دارد؛ تمام تلاش رهبران الهی نیز این بوده است تا عواقب شوم گرفتاری در چنگال شهوات را به انسان‌ها گوشزد نموده و آنها را از کام شهوات نجات دهند.

این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بیانگر این معنی است: «خَمْسٌ أَنْ أَدْرَكْتُمُوهُنَّ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْهُنَّ: لَمْ تَظْهَرِ الْفَاحِشَةَ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يُغْلَبُوا، أَلَا ظَهَرَ فِيهِمُ الطَّاعُونَ وَالْأَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ فِي أَصْلَابِهِمُ الَّذِينَ مَضَوْا وَ لَمْ يَنْقُضُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ أَلَا أَخَذُوا بِالسِّنِينَ وَ شَدَّهَ الْمُؤَنَةَ وَ جَوَّرَ السُّلْطَانَ، وَ لَمْ يَمْنَعُوا الزَّكَاةَ أَلَا مُنِعُوا الْمَطَرَ مِنَ السَّمَاءِ، وَ لَوْلَا الْبَهَائِمُ لَمْ يُمَطَّرُوا وَ لَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ أَلَا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَ أَخَذُوا بِعَضِّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ، وَ لَمْ يَحْكُمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ أَلَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَسِيهِمْ بَيْنَهُمْ؛ پنج چیز است که اگر با آنها روبرو شدید، از آنها به خدا پناه ببرید؛ اعمال زشت و آشکار در هیچ قومی ظاهر نمی‌شود، مگر این که گرفتار طاعون و بیماری‌هایی می‌شوند که در میان پیشینیان آنها نبوده است و هیچ قومی کم‌فروشی نمی‌کنند مگر این که گرفتار قحطی و سختی زندگی و ظلم حاکمان می‌شوند و هیچ قومی منع زکات نکردند مگر این که، از باران رحمت الهی

محروم شدند و اگر به خاطر حیوانات نبود، بارانی به آنها نازل نمی شد و هیچ جمعیتی، پیمان خدا و رسولش را نمی شکستند، مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط کرد و قسمتی از آنچه را که آنها داشتند، از آنان گرفتند و هیچ گروهی به غیر احکام الهی حکم نکردند، مگر این که خداوند اختلاف در میان آنها افکند و باهم درگیر شدند.» (۲)

بی شک، تأمل و تدبّر در این پیامدها، تأثیر مستمر و یا موقت در بازداشتن اعمال غیر اخلاقی دارد.

(۱) - میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۴۸۴، حدیث ۲۱۵۰۷.

(۲) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۹

ب- راه عملی

از نظر عملی راه های مختلفی برای درمان «شهوة پرستی» وجود دارد از جمله:

۱- یکی از بهترین راه های عملی برای نجات از گرداب شهوت، اشباع صحیح امیال و خواست های جنسی است؛ زیرا اگر خواست ها و امیالی که در درون انسان وجود دارند از راه های صحیح، اشباع گردند، دیگر زیانبار و مخرب نخواهند بود؛ به تعبیر دیگر، این خواست ها را نمی توان و نباید سرکوب کرد، بلکه باید از آنها در کانال های صحیح و سازنده استفاده کرد؛ در غیر این صورت ممکن است تبدیل به سیلاب ویرانگری شود که حرث و نسل انسان را با خود خواهد برد.

به همین دلیل، اسلام نه تنها تفریحات سالم و بهره گیری معتدل از خواست های درونی را مجاز شمرده، بلکه نسبت به آن تشویق نیز نموده است. خطبه معروفی که از امام جواد علیه السلام در مورد عقد همسرش نقل شده است، شاهد گویای این مدعاست. آن حضرت در این خطبه می فرماید: «أَمَا بَعْدُ فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ

اللَّهِ عَلَى الْأَنَامِ أَنْ اغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ يَكْفِيهِمْ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ بِرَبِّهِمْ إِنَّهَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ. (۱)

این حدیث معروف نیز بر همین نکته اشاره دارد: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ، فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمِ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُحَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَهْزَتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ؛ انسان با ایمان ساعات زندگی را به سه بخش تقسیم می کند؛ قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می کند و قسمت دیگر را در راه اصلاح معاش و به زندگی اش به کار می گیرد و قسمت سوم را به بهره گیری از لذت های حلال و دلپسند اختصاص می دهد.» (۲)

۲- یکی دیگر از راه های نجات از شهوت پرستی، برنامه ریزی دقیق برای برنامه های زندگی است؛ زیرا، هرگاه انسان، برای تمام اوقات خود برنامه داشته باشد (هر چند برنامه او در پاره ای از موارد جنبه تفریحی و ورزشی داشته باشد)، دیگر مجالی برای کشیده شدن به آلودگی های شهوانی باقی نمی ماند.

(۱)- بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۷۶.

(۲)- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۳۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۰

۳- برچیدن عوامل آلودگی نیز یکی از راه های درمان و یا پیشگیری است؛ زیرا امکان آلودگی به شهوات در محیطهای آلوده فراوان است؛ یعنی، اگر محیط، آلوده شهوت شود و اسباب آن در دسترس همه قرار گیرد و آزادی نسبی نیز وجود داشته باشد، نجات از آلودگی، مخصوصاً برای قشر جوان یا کسانی که در سطح پایینی از «معرفت» دینی قرار دارند، بسیار دشوار خواهد شد.

۴- احیای شخصیت معنوی و انسانی افراد جامعه نیز، از راه های مهم درمان یا پیشگیری از آلودگی های شهوانی است؛ زیرا انسان،

هنگامی که از ارزش وجود و شخصیت خود، آگاه شود و دریابد که او عصاره جهان آفرینش و گل سرسبد جهان خلقت و خلیفه خدا در روی زمین است؛ به این سادگی خود را به شهوات نمی فروشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَيَأْتَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ؛ کسی که به ارزش وجود خویش پی برد، شهوات در برابر او بی ارزش می شوند» (۱) و در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده است: «مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْنَاهُ صَانَهُ عَنِ دَنَائِهِ شَهْوَتِهِ...؛ کسی که شرافت ذاتی خود را بشناسد، او را از پستی شهوت مصون می دارد!...» (۲)

آخرین نکته ای که ذکر آن لازم به نظر می رسد، این است که نه تنها در مسئله مبارزه با شهوات، بلکه در تمام موارد مبارزه با مفاسد اخلاقی، باید به مسئله مبارزه عملی اهمیت داد؛ به این معنی که هر قدر انسان با خلق و خوی بد به مبارزه برخیزد و در جهت مخالف آن حرکت کند، آن خلق و خواها کم رنگ و ضعیف می شود و این مبارزه از صورت فعلی به صورت حالت و از صورت حالت به صورت عادت و از صورت عادت به صورت ملکه در می آید و خلق و خوی ثانوی در جهت مقابل شکل می گیرد؛ مثلاً، اگر انسان بخیل بذل و بخشش را تکرار کند، آتش بخل به تدریج در درون او فروکش کرده و خاموش می شود.

اگر شهوت پرستان نیز در برابر طغیان شهوات، مقاومت و ایستادگی نمایند، طغیان شهوت فرو نشسته و روح عفت جایگزین آن می شود.

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۷۱.

(۲) - غرر الحکم، حدیث

این نکته در سخن پرمعنایی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «قَاوِمِ الشَّهْوَةِ بِالْقَمْعِ لَهَا تَطْفُرُ؛ در برابر شهوت و امیال نفسانی، به قصد قلع و قمع مقاومت کن تا پیروز شوی». (۱)

شکم پرستی و شهوت جنسی

بزرگان علم اخلاق همچون فیض کاشانی در «المحججه البيضاء» و محقق نراقی در «معراج السعاده» و مرحوم شبّر در کتاب «الاخلاق» شکم پرستی و شهوت جنسی را به صورت مستقل، مورد بحث قرار داده اند. در واقع از روایات اسلامی و اشاراتی که در آیات قرآن مجید است، پیروی نموده و برای این دو بخش اهمّیت ویژه ای قائل شده اند.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «المحججه البيضاء» می گوید: «بزرگترین عوامل هلاکت انسان، شهوت شکم است، همان بود که آدم و حوّا را از بهشتی که دارالقرار بود به دنیا که دار نیاز و افتقار است فرستاد... در حقیقت شکم سرچشمه شهوات و منشأ دردها و آفات است؛ زیرا حتی شهوت جنسی نیز پیرو آن است و به دنبال این دو، شهوت در جمع آوری مال و مقام است که وسیله ای برای سفره های رنگین تر و زنان بیشتر محسوب می شود و به دنبال آنها، تنازع در دسترسی به مال و مقام و کشمکش ها به وجود می آید و آفت ریا و خودنمایی و تفاخر و تکاثر و خود برتر بینی از آن متولّد می گردد؛ سپس این امور عاملی برای حسد، کینه، عداوت و دشمنی می شود و دارنده آن را به ارتکاب انواع ظلم ها و منکرات و فحشا می کشاند... حال که چنین است، لازم است به شرح آفات آن پرداخته شود و طرق مبارزه با آن روشن گردد». (۲)

این خطرناک تر آن است که انسان های شکم پرست و شهوت پرست، دین و ایمان خود را در راه آن از دست داده اند. در ذیل آیه: «وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ

(۱) - شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۵۱۴، حدیث ۶۸۰۳.

(۲) - المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۴۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۲

لا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ آيَاتِي فَاتَّقُونِ ﴿۱﴾ که خداوند در آن یهود را به خاطر فروختن آیات الهی به بهای ناچیز، مذمت می کند؛ آمده است: جمعی از علمای بزرگ یهود، به خاطر تشکیل مجالس میهمانی پر زرق و برقی از سوی یهودیان برای آنها، آیات الهی را تحریف کردند و عملاً آنها را به بهای ناچیزی فروختند (و پیامبری را که تورات وعده ظهورش را داده بود و آنها سالها در انتظارش بودند، انکار کردند).

در روایات اسلامی نیز بحث گسترده ای درباره خطرهای این دو نوع از شهوت دیده می شود که در ادامه به برخی موارد اشاره می شود:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مُضَيِّمَاتُ الْفِتَنِ وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ سه چیز است که از آنها بر ائمتم بعد از خودم می ترسم، گمراهی بعد از آگاهی و آزمایشهای گمراه کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی». (۲)

منظور از گمراهی بعد از آگاهی، این است که انسان بر اثر وسوسه های منحرفان و ایجاد شبهات گوناگون، راه راستی را که شناخته، رها کند و در راه انحراف در آید که این موضوع در هر زمان - مخصوصاً در زمان ما - وجود داشته و دارد.

منظور از «مضلمات

فتن» امتحاناتی است که خداوند برای بندگانش پیش می آورد که گاهی انسان ها به خاطر پیروی هوای نفس از عهده آن بر نمی آیند؛ و منظور از «شهوة بطن و فرج» شکم پرستی و افراط در شهوت جنسی است.

مفهوم حدیث نشان می دهد، خطری که از ناحیه این سه امر، مردم را تهدید می کند، بسیار جدی است.

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای دیگر می فرمایند: «أَكْثَرُ مَا تَلُجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ الْبُطْنَ وَالْفَرْجَ؛ بیشترین چیزی که سبب دوزخی شدن امت من می شود، دو چیز میان تهی است، شکم و فرج.» (۳)

(۱) - بقره، ۴۱.

(۲) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹.

(۳) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۳

۳- امام باقر علیه السلام نیز در این رابطه می فرمایند: «إِذَا شَبِعَ الْبُطْنُ طَغَىٰ هِنْكَامِي كَمَا شَكَمَ سِيرَ شُودَ، طَغِيَانِ مِي كَنْد.» (۱)

۴- آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: «مَا مَنَ شَىٰءٌ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ؛ هیچ چیزی نزد خداوند، منفورتر از شکم پر (و بیش از اندازه خوردن) نیست.» (۲)

۵- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «لَا يُفْسِدُ التَّقْوَىٰ إِلَّا بَغْلِيهِ الشَّهْوَةُ؛ تقوا و پرهیزکاری را چیزی جز غلبه شهوت از بین نمی برد.» (۳)

۶- حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام نقل شده است: «لَا تَجْتَمِعُ الْحِكْمَةُ وَالشَّهْوَةُ؛ دانش و حکمت با شهوت پرستی جمع نمی شود.» (۴)

۷- همان حضرت علیه السلام در جای دیگر فرموده اند: «مَا رَفَعَ امْرَأًا كَهَمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز مانند همت، انسان را بالا نمی برد و هیچ چیز مانند شهوت، انسان را بر زمین نمی زند.» (۵)

(۱) - اصول کافی، جلد ۶، صفحه ۲۷۰، حدیث ۱۰.

(۲) - سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۲۵، واژه

(۳) - شرح غرر الحکم، حدیث ۱۰۶۰۶.

(۴) - غرر الحکم، حدیث ۱۰۵۷۳.

(۵) - همان مدرک، جلد ۶، صفحه ۱۱۴، حدیث ۹۷۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۵

عفت؛ فضیلت بزرگ اخلاقی

اشاره

«عفت» نقطه مقابل «شکم پرستی و شهوت پرستی» است که از مهمترین فضایل انسانی محسوب می شود.

«عفت» به گفته راغب اصفهانی در کتاب «المفردات»، به معنی پدید آمدن حالتی در نفس است که آدمی را از غلبه شهوت باز می دارد و «عفیف» به کسی گفته می شود که دارای این وصف و حالت باشد.

صاحب «مقایس اللغه» می نویسد: «عفت در اصل به دو معنی آمده است: نخست، خودداری از انجام کارهای زشت و دیگر، کم بودن چیزی. لذا عرب به باقی مانده شیر در پستان مادر «عُفَّه» (بر وزن مدّت) می گوید.» ولی از کلام راغب اصفهانی در مفردات، استفاده می شود که هر دو معنی به یک چیز باز می گردد. (زیرا افراد عفیف به چیز کم قانع هستند.)

مؤلف التّحقیق می نویسد: «این ماده در اصل، به معنی حفظ نفس از تمایلات و شهوات نفسانی است؛ همان گونه که تقوا به معنی حفظ نفس از انجام گناهان می باشد، بنابراین عفت

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۶

یک صفت درونی است؛ در حالی که تقوا ناظر به اعمال خارجی است.»

علمای اخلاق نیز در تعریف «عفت»، آن را صفتی حدّ وسط در میان شهوت پرستی و خمودی دانسته اند.

آنچه بیان شد، تفسیر «عفت» به مفهوم عام کلمه بود؛ زیرا بعضی برای معرّفی «عفت» از نقطه مقابل آن؛ یعنی، پرده دری نیز استفاده کرده اند. به همین علت در بسیاری از موارد، واژه «عفت» را در مورد پرهیزکاری در خصوص مسایل جنسی استعمال کرده اند.

به هر حال از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود

که «عفت»- به هر دو معنی- از بزرگترین فضایل انسانی است و هیچ کس در سیر الی الله، بدون داشتن «عفت» به جایی نمی رسد. در زندگی دنیا نیز آبرو و حیثیت و شخصیت انسان در گرو عفت است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات ذیل را بررسی می کنیم:

۱- لِّلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْمَارِضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ الْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (سوره بقره، آیه ۲۷۳)

۲- وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنِ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعِيَ اللهُ اِنَّهُ رَبِّي احْسَنَ مَثْوَاى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (سوره يوسف، آیه ۲۳)

۳- وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٍ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (سوره يوسف، آیه ۲۴)

۴- قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ - قَالَ رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي اِلَيْهِ وَ اَلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ الْيَهُنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ - فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (سوره يوسف، آیات ۳۲ تا ۳۴)

۵- وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * اَلَا عَلَىٰ اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَيْرُ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۷

مَلُومِينَ - فَمَنْ اِتَّبَعِيَ وَرَاءَ ذَلِكُمْ فَاولئك هم العادون (سوره مؤمنون، آیات ۵ تا ۷)

۶- ... وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ ... (سوره احزاب، آیه ۳۵)

ترجمه

۱- (انفاق شما مخصوصاً باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و توجه به

آیین خدا، آنها را از وطن های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارت بزنند؛ نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند) و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ اما آنها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند (این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

۲- و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کام جویی کرد؛ درها را بست و گفت: «بیا (به سوی آنچه برای تو مهیاست)». (یوسف) گفت: «پناه می برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟! مسلماً ظالمان رستگار نمی شوند!»

۳- آن زن قصد او کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، زیرا او از بندگان مخلص ما بود.

۴- (همسر عزیز مصر) گفت: «این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید! (آری!) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آنچه را دستور می دهم؛ انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد و مسلماً خوار و ذلیل خواهد شد!»

(یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان، نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی؛ به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنان را از او گردانید؛ زیرا او شنوا و داناست.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۸

۵- و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند. تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند و کسانی که غیر از این راه را طلب کنند، تجاوز کنند!

۶- ... مردان پاکدامن و زنان پاکدامن

تفسیر نیازمندان آبرومند

در آیه نخست درباره بهترین مورد انفاق، می فرماید: انفاق شما (مخصوصاً) باید برای نیازمندانی باشد که در راه خدا محصور شده (و از خانه و کاشانه خود آواره گشته اند و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی دهد برای تأمین زندگی خود تلاش کنند) و نمی توانند سفری کنند (و سرمایه ای به دست آورند)؛ «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ اخَصَّ رُؤَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ...» (۱)

سپس به ویژگی مهم دیگری از آنها اشاره می کند: «از شدت خویشتن داری و عفاف، افراد بی اطلاع، آنها را غنی می پندارند؛ در حالی که آنها را از چهره هایشان می شناسی؛ ... يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ...» (۲)

آری! آنها رنجهای درونی خود را کاملاً حفظ می کنند و زبان به شکوه نمی گشایند و در عین نیازمندی شدید، همچون بی نیازان گام برمی دارند، ولی برای آگاهان رنگ رخساره آنها از سرّ درونشان خبر می دهد.

باز به بیان ویژگی دیگری پرداخته، می افزاید: «هرگز با اصرار چیزی را از مردم نمی خواهند؛ ... لَا يَسْتُلُونَ النَّاسَ الْحَافًا...» (۳)

تا حد امکان، از کسی تقاضا نمی کنند و اگر کارد به استخوانشان رسد و ناچار شوند

(۱) - بقره، ۲۷۳.

(۲) - همان.

(۳) - همان.

وامی از کسی بگیرند یا کمکی بخواهند، هیچ گونه اصرار به فرد مقابل نمی کنند.

در پایان آیه می فرماید: «و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است؛ ... وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». «۱» آری! انفاق بسیار خوب است، خصوصاً برای کسانی که عزت نفس و طبع بلند دارند و خویشان دار و عقیقتند.

بدیهی است که «عفت» در این آیه به معنی خویشان داری در مسایل مالی است، نه امور جنسی. جمعی از مفسران، شأن نزول آن را «اصحاب صفه» دانسته اند. آنها یک گروه چهارصد نفری از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند که نه خانه ای در مدینه داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند و نه کسب و کار؛ ولی در عین حال، در نهایت تعفف در محلی که به صورت سکوی بزرگ «۲» در کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، زندگی می کردند. آنها مجاهدانی بودند که به فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله به میدان های جنگ حرکت می کردند و در عین گرسنگی و نیازمندی شدید، عزت نفس و خویشان داری و عفت خویش را حفظ می کردند.

به هر حال، قرآن مجید این گروه از عقیقتان را در آیه فوق با تعبیرات مختلف ستوده است و آنها را به عنوان الگو برای سایر مسلمانان معرفی نموده است.

در آیه دوم و سوم سخن از «عفت» و پاکدامنی یوسف علیه السلام است که در سخت ترین شرایطی که تمام اسباب گناه در آن آماده بود، خود را حفظ کرد. به خداوند خویش پناهنده شد و از کوره یک امتحان بزرگ الهی، آبرومندانه بیرون آمد.

طبق

بیان قرآن کریم: «آن زن که یوسف علیه السلام در خانه او بود؛ از وی تمنای کام جویی کرد و تمام درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیاست.»

یوسف علیه السلام گفت: به خدا پناه می برم، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟)؛ به یقین ظالمان (و خائنان) رستگار نمی شوند؛ وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْابْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ، قَالَ

(۱) - بقره، ۲۷۳.

(۲) - عرب به سکوی بزرگ کنار مسجد «صفه» می گوید که علت نام گذاری این عده به اصحاب صفه نیز همین است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۰

مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «۱» چهره زیبا و ملکوتی حضرت یوسف علیه السلام، نه تنها عزیز مصر را مجذوب کرده بود، بلکه همسر عزیز مصر نیز به او علاقه مند شده بود. این عشق و علاقه همسر عزیز مصر، پنجه در اعماق جاننش داشت که با گذشت زمان داغ تر و سوزانتر می شد؛ اما حضرت یوسف علیه السلام غفیف و پاکدامن و پرهیزکار، قلبش تنها در گرو عشق به خدا بود.

همسر فریبای جوان و زیبای عزیز مصر، از تمام وسایل و روشها، برای رسیدن به مقصد خود استفاده کرد؛ وسایلی که تنها بخشی از آنها برای تحریک یک جوان مجرّد هم سن و سال حضرت یوسف علیه السلام کافی بود؛ ولی حضرت یوسف علیه السلام در برابر امواج شدید شهوت ایستادگی نمود و خود را به کشتی لطف پروردگار سپرد که اگر نمی سپرد، غرق شده بود، همان گونه که آیه بعد می فرماید:

«آن زن قصد کام جویی را از او (حضرت یوسف علیه السلام) کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود، این چنین کردیم.

(و یوسف را در برابر این طوفان شدید تنها نگذاشتیم) تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ زیرا او از بندگان مخلص ما بود؛ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اِنْ رَاَ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ». «۲»

«من عبادنا» (از بندگان ما) و «مخلصین» (خالص شدگان)، تعبیرات بسیار پرمعنایی است که در این آیه به عنوان نشان افتخار بر سینه حضرت یوسف علیه السلام نصب شده است.

گرچه حضرت یوسف علیه السلام با وجود عفت و پاکدامنی از سوی همسر عزیز مصر متهم به خیانتی شد که ممکن بود به قیمت جان او تمام شود؛ ولی خداوندی که وعده حمایت از مؤمنان پاکدامن را داده است توسط گواهی کودک شیرخواری که در گهواره بود، به صورت معجزه آسایی، او را نجات داد.

آنچه بعضی از افراد نادان و بی خبر، در شرح این آیات نوشته اند که منظور از «هَمَّ بِهَا» این است که حضرت یوسف علیه السلام نیز آماده کام جویی از زلیخا شد، نه با مقام عصمت انبیا سازگار است و نه با لحن آیات فوق؛ بلکه قرآن می گوید: «برهان پروردگار به

(۱)- یوسف، ۲۳.

(۲)- یوسف، ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۱

یاری حضرت یوسف علیه السلام آمد که اگر نیامده بود، آماده می شد؛ ولی چون به سراغش آمد، قصد گناه نکرد».

فخر رازی در تفسیر این آیه، تعبیر جالبی دارد. او می نویسد: «همه، حتی شیطان شهادت به پاکی حضرت یوسف علیه السلام دادند؛ زیرا شیطان

در همان زمانی که رانده در گاه خدا شد، گفت: من برای گمراه ساختن همه فرزندان آدم تلاش می کنم؛ جز بندگان مخلص تو؛ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * أَلَا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ «۱»

سپس فخر رازی می افزاید: «اگر گویندگان این سخنان بی اساس و خرافی، تابع خداوند هستند، خداوند شهادت به پاکی حضرت یوسف علیه السلام داد و اگر پیرو شیطانند، شیطان نیز شهادت به پاکی او داده است.» «۲»

*** در چهارمین آیه که ادامه شرح زندگی پرماجرایی حضرت یوسف علیه السلام و بیان مقام والای عفت و پارسایی اوست، ضمن اشاره به آزمون دیگری که مانند طوفانی سخت در برابر او پدیدار شده بود، می فرماید: «هنگامی که آوازه عشق سوزان عزیز مصر به غلام کنعانش حضرت یوسف علیه السلام، در شهر پیچید و زنان مصر، زبان به ملامت و سرزنش او گشودند؛ او برای اثبات بی گناهی خود، مجلس میهمانی عظیمی ترتیب داد و از زنان سرشناس مصر دعوت کرد و در یک لحظه حساس، حضرت یوسف علیه السلام را وادار کرد که وارد آن مجلس شود.

هنگامی که آنها چشمشان به جمال دل آرای حضرت یوسف علیه السلام افتاد؛ زمام اختیار را از دست دادند و با کاردهایی که برای خوردن میوه در دست داشتند، بی اختیار دستهایشان را بردند و همگی گفتند: این جوان، یک انسان نیست که یک فرشته زیبا و عجیب است!»

در آن هنگام که همسر عزیز مصر خودش را پیروز می دید، رو به آنها کرد و گفت:

«این همان کسی است که مرا به خاطر (عشق) به او سرزنش کردید. (آری!) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد. اگر آنچه را که

(۱) - تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۸، صفحه ۸۲ و ۸۳.

(۲) - تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۲

زندان خواهد افتاد و به یقین خوار و ذلیل خواهد شد؛ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ «۱»

این دوّمین امتحان سخت و سنگین حضرت یوسف علیه السلام بود. او بر سر دو راهی قرار داشت؛ یکی، تسلیم شدن در برابر درخواست همسر عزیز مصر و به کام دل رسیدن و از هر گونه ناز و نعمت و محبت برخوردار شدن و دیگری مقاومت کردن و به زندان افتادن و اعمال سخت آن را تحمّل نمودن.

او بدون لحظه ای تردید، راه خود را انتخاب کرد و به درگاه خداوند متعال رو آورد و گفت: «پروردگارا! زندان (با آن همه مشکلات و رنجهایش) نزد من، محبوبتر است از آنچه اینها مرا به آن می خوانند. اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی، قلب من متمایل به آنها خواهد شد و از جاهلان خواهم بود؛ قَالَ رَبِّ السُّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ أَلَّا تَضِيرَنِي عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ». «۲»

از تعبیّرات آیه روشن می شود که زنان آن مجلس نیز با همسر عزیز مصر هم صدا شدند و حضرت یوسف علیه السلام را به تسلیم در برابر آن زن دعوت می کردند و هر کدام به نوعی او را به اجابت دعوت همسر عزیز مصر فرا می خواندند. یکی می گفت: ای جوان! مگر جمال دل آرا و خیره کننده همسر عزیز مصر

را نمی بینی؟ مگر از عشق و زیبایی او لذت نمیبری؟!

دیگری می گفت: اگر زیبایی خیره کننده او در قلب تو اثر نمی گذارد؛ ولی فراموش مکن که او همسر عزیز مصر است، اگر قلب او را به دست آوری، هر چه از مال و مقام بخواهی، در اختیار تو قرار خواهد داد.

سومی به او هشدار می داد که اگر جمال و زیبایی و یا مال و مقام او برای تو اهمیّت و ارزش ندارد؛ ولی بدان که اگر آن زن، خشمگین شود؛ به یک موجود خطرناک انتقام جو تبدیل خواهد شد، آنگاه تو را در قعر زندان خواهد انداخت و تو در آنجا برای همیشه فراموش خواهی شد.

(۱) - یوسف، ۳۲.

(۲) - یوسف، ۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۳

چون آخرین راه، همان زندان وحشتناک بود؛ حضرت یوسف علیه السلام به درگاه خداوند عرضه داشت: «من برای اطاعت فرمان تو و حفظ پاکی و تقوا و پارسایی و عفت خویش، حاضرم روانه زندان وحشتناک گردم؛ اما آلوده خواست شوم آنها نشوم».

این تهدید جدی بود و عملی هم شد. حضرت یوسف علیه السلام به زندان افتاد؛ ولی روح بلندش از محیط ننگین و آلوده کاخ عزیز مصر رهایی یافت. در ادامه همین آیات آمده است که خداوند، این زندان وحشتناک را نردبان ترقی حضرت یوسف علیه السلام قرار داد.

سرانجام به خواست خداوند، او بر تخت قدرت عزیز مصر تکیه زد و با حفظ آبرو و تقوا، به همه چیز رسید؛ در حالی که همه آلودگان رسوا شده و کنار رفتند. این پاداشی بود که خداوند در دنیا به این سلاله نیکان و پاکان عنایت کرد.

قرآن کریم در ادامه می فرماید: «پروردگار او، دعای خالصانه اش

را اجابت کرد و مکر و نقشه های شوم آنها را از او برگردانید؛ زیرا او شنوا و داناست؛ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. «۱»

*** عفت، صفت بارز یک مؤمن

در پنجمین آیه مورد بحث، سخن از صفات برجسته مؤمنان است. قرآن در عبارات های کوتاه و بسیار پرمعنی، ضمن بیان بخش مهمی از صفات مؤمنان، پاکدامنی و عفت را یکی از خصلت های برجسته آنها دانسته و می گوید: «آنها کسانی هستند که دامان خود را (از آلودگی به بی عفتی) حفظ می کنند و تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان، ملامت نمی شوند و کسانی که غیر از این راهی را طلب کنند، تجاوز کنند؛ وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزُوجِهِمْ حَافِظُونَ - أَلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ - فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.» «۲»

جالب این که، قرآن در بیان صفات برجسته مؤمنان، عفت را بعد از نماز و زکات و

(۱) - یوسف، ۳۴.

(۲) - مؤمنون، ۵ تا ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۴

پرهیز از لغو مطرح کرده و حتی آن را بر مسئله امانت و پابندی به عهد و پیمان نیز مقدم داشته است.

عفت؛ کلید نجات

در آخرین آیه مورد بحث، قرآن بیان می کند که خداوند، ده گروه از مردان و زنان برجسته را مورد مغفرت و اجر عظیم قرار می دهد که نهمین آنها مردان و زنانی است که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی، نگه داشته و پاکدامن و عفیفند.

در بیان اوصاف دهمین گروه، اشاره می کند که آنها بسیار یاد خدا می کنند و بعید نیست که بیان این مطلب، دلیل رابطه نزدیکی میان عفت

و یاد خدا بودن، باشد که نتیجه همه اینها، آمرزش الهی و اجر عظیمی است که عظمتش را تنها خودش می داند.

در جای دیگر اشاره شده است که روزه نیز یکی از راه های مهار طغیان «شهوة جنسی» است؛ بنابراین میان عفت و روزه، رابطه مستقیم وجود دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ اِنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءُ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصِيرِ وَ احْصَيْنُ لِلْفُرْجِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ»^۱؛ ای گروه جوانان! کسی که از شما توانایی بر ازدواج داشته باشد، ازدواج کند؛ زیرا ازدواج سبب می شود که از نوامیس مردم چشم فروبندد و دامان خویش را از آلودگی به بی عفتی حفظ کند و کسی که توانایی بر ازدواج ندارد؛ روزه بگیرد».

عفت در روایات اسلامی

در منابع حدیثی، اهمّیت فوق العاده ای به «عفت» داده شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- امام امیر المؤمنین علیه السلام، عفت را برترین عبادت شمرده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِفَافُ»^۲» تعبیر به عفت در اینجا، ممکن است به معنی وسیع آن استعمال شده و یا

(۱)- تفسیر مراغی، جلد ۲۲، صفحه ۱۰.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۵

ممکن است در مقابل شکم پرستی و شهوت جنسی به کار رفته باشد.

۲- امام باقر علیه السلام می فرمایند: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ هیچ عبادتی در پیشگاه خداوند، برتر از عفت در برابر شکم و مسایل جنسی نیست»^۱»

۳- در روایت دیگری از آن حضرت - که تفسیری بر روایت سابق است - آمده است که مردی خدمت امام علیه السلام عرض کرد: اعمال و طاعات من ضعیف و روزه ام

کم است؛ ولی امیدوارم که هرگز مال حرامی نخورده ام. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَيُّ الاجْتِهَادِ أَفْضَلُ مِنْ عَفِّهِ بَطْنٍ وَ فَزَجٍ؛ کدام تلاش در راه اطاعت خدا، برتر از عفت در مقابل شکم و مسایل جنسی است». (۲)

۴- امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعَفَّ بَطْنَهُ وَ فَزَجَهُ؛ هنگامی که خداوند خیر و خوبی برای بنده اش بخواهد؛ به او توفیق می دهد که در برابر شکم و شهوت پرستی عفت پیدا کند». (۳)

۵- در حدیث دیگری که مفضل از امام صادق علیه السلام، در توصیف شیعیان واقعی نقل شده، آن حضرت چنین می فرمایند: «أَنْمَى شَيْعَةَ جَعْفَرٍ مَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَزَجَهُ وَ اشْتَدَّ جَهَادُهُ وَ عَمَلُهُ لِخَالِقِهِ وَ رَجَاءُ ثَوَابِهِ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلِيكَ فَأَوْلِيكَ شَيْعَةَ جَعْفَرٍ؛ پیروان حقیقی جعفر بن محمد، کسانی هستند که در برابر شکم پرستی و بی بند و باری جنسی، عفت و (در راه بندگی خدا) تلاش و کوشش فراوان دارند؛ به ثواب او امیدوارند و از عقاب او بیمناک.

(به همین دلیل، پیوسته، در راه حق حرکت می کنند. هر گاه کسی را با این صفات بینی) آنها پیروان و شیعیان جعفر بن محمد علیه السلام می باشند». (۴)

۶- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوتِهِ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ انْفِتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ؛ ارزش هر کس به اندازه همت او و صداقت هر کس به اندازه شخصیت او و شجاعت هر کس به اندازه زهد و بی اعتنایی او به

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹.

(۲)- همان

(۳) - غرر الحکم، حدیث ۴۱۱۴.

(۴) - وسایل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۶

ارزشهای مادی و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست». «۱»

بدیهی است، افراد غیرتمند راضی نمی شوند که کسی نگاه آلوده به نوامیس آنها کند؛ به همین دلیل، نسبت به نوامیس دیگران نیز حساسند و متعرض آنها نمی شوند.

۷- این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله در این روایت ضمن بیان این که: «سه چیز است که بر ائمت از آن سه بیمناکم» سومین آنها را «شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ؛ شکم پرستی و شهوت پرستی جنسی» «۲» می دانند.

نتیجه

آنچه از آیات و روایات فوق حاصل می شود، این است که: اسلام اهتمام فوق العاده به مسئله پرهیزکاری در برابر شهوت شکم و بی بند و باری جنسی دارد تا جایی که آن را نشانه شخصیت، غیرت، ایمان و پیروی از مکتب اهلبیت علیهم السلام معرفی می کند. تاریخ نیز سرچشمه بسیاری از گرفتاری های انسان را از همین دو امر (شهوت شکم و شهوت جنسی) می داند؛ زیرا شهوت شکم، به انسان اجازه تفکر مشروع را نمی دهد تا به وسیله آن، حقوق انسان ها را رعایت کند و در مسیر عدالت گام بردارد. به همین علت، انسان را به ارتکاب انواع گناهان وامی دارد.

علاوه بر اینها، شهوت شکم، سرچشمه بسیاری از بیماری های جسمانی و اخلاقی است تا آنجا که گاهی، شکم به بت خطرناکی مبدل شده و انسان را به پرستش و اطاعت خویش در همه زمینه ها وادار می سازد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، در این رابطه، درباره مردم آخر الزمان فرموده

است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَنِسَائُهُمْ فَبَلَّتُهُمْ وَدَنَائِرُهُمْ دِينُهُمْ، وَشَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ، لَا يَبْغِي مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمَهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمَهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسَهُ، مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَقُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَلَى الْهُدَى؛ زَمَانِي بِرِ مَرْدَمِ فَرَامِي رَسْدِ كِه شَكْمِ هَايِ أَنَهَا بَتِ هَايِ أَنَهَا سْتِ وَ زَنِ هَايِ أَنَهَا قَبْلَه أَنَهَا سْتِ وَ دِينَارَهَايشان دِينَشان وَ شَرَفشان مَتَاعشان اسْتِ، دَرِ آنِ زَمَانِ اَزِ اِيْمَانِ جَزِ نَامِي وَ اَزِ اِسْلَامِ جَزِ رَسْمِي وَ اَزِ قُرْآنِ، جَزِ دَرْسِي باقِي نَمِي مَانِدِ،

(۱) - نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۷.

(۲) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۷

مساجدشان از نظر ساختمان آباد و دل هایشان از نظر هدایت خراب است.

در ذیل این حدیث آمده است: «خداوند در چنان شرایطی، آنان را به چهار بلا مبتلا می کند، جور سلطان و قحطی زمان و ظلم والیان و حاکمان.» (۱)

فرق میان ظلم و جور (که در بسیاری از روایات در برابر هم قرار گرفته اند) ممکن است از این جهت باشد که واژه جور، در اصل به معنی انحراف از مسیر حق است؛ بنابراین جور سلطان به انحرافات صاحبان سلطه و فرمانروایان اطلاق می شود، در حالی که ظلم به معنی بی عدالتی است.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «إِيَّاكَ وَ اذْمَانَ الشَّيْبِ فَإِنَّهُ يُهَيِّجُ الاِسْتِقَامَ وَ يُثِيرُ الْعِلَلَ؛ از پرخوری پرهیز که انواع بیماری ها را تحریک کرده، و سرچشمه مرض هاست.» (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «هرکس از شر شکم و زبان و آلت جنسی خود در امان بماند، از همه بدی ها محفوظ مانده است.» (۳)

راه های پیشگیری از بی عفتی

برای کنترل شهوات - مخصوصاً شهوت جنسی

و شهوت شکم - راه های بسیاری وجود دارد که بخشی جنبه کلی و عمومی دارد؛ یعنی، در تمام مفاصل اخلاقی ساری و جاری است، مانند: پاک بودن محیط، نقش معاشران و دوستان، تربیت خانوادگی، علم و آگاهی به پیامدهای رذایل اخلاقی، مسایل فرهنگی و مانند آن.

این بحث را به صورت گسترده و کامل در جلد اول تحت عنوان آمادگی های لازم برای پرورش فضایل اخلاقی مطرح کردیم.

بخش دیگر، جنبه خصوصی دارد؛ یعنی، مربوط به «عفت» در مسایل جنسی و سایر

(۱) - بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۵۳.

(۲) - شرح غرر الحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۲۶۸۱، جمله ۱.

(۳) - معراج السعاده، صفحه ۳۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۸

خواست های نفسانی است که امور زیر را می توان به عنوان عمده ترین راه کنترل در این خصوص ذکر کرد:

۱- حجاب و ترک خودآرایی در انظار عموم

بی شک، یکی از اموری که به شهوت جنسی دامن می زند، «برهنگی و خودآرایی زنان و مردان» برای یکدیگر است که تأثیر آن، به خصوص در میان جوانان مجرّد، قابل انکار نیست، به گونه ای که می توان گفت: آلودگی به بی عفتی رابطه مستقیمی با بی حجابی، برهنگی و خودآرایی در انظار عموم دارد؛ حتی طبق بعضی از آمارهای مستند، هر قدر این مسئله تشدید شود، به همان نسبت آلودگی به بی عفتی بیشتر می شود؛ مثلاً، در تابستان که به خاطر گرمی هوا، برهنگی زنان بیشتر می شود، به همان نسبت مزاحمت های جنسی افزایش می یابد و به عکس، در زمستان که زنان، پوشش بیشتر دارند؛ این گونه مزاحمت ها کمتر می شود.

به همین دلیل، دستور حجاب یکی از مؤکدترین دستورهای اسلام است. قرآن مجید در آیات متعددی از جمله: آیات ۳۱ و

۶۰ سوره نور

و آیات ۳۳ و ۵۳ و ۵۹ احزاب، بر مسئله حجاب تأکید کرده است که گاهی زنان با ایمان را مخاطب قرار می دهد و گاهی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را و گاهی نیز با استثنا کردن زنان پیر و از کارافتاده، تکلیف بقیه را روشن می سازد؛ به این ترتیب با عبارات مختلف، اهمّیت این وظیفه اسلامی را بازگو می کند.

بدیهی است که برداشتن حجاب، مقدّمه برهنگی، آزادی جنسی و بی بند و باری است که مشکلات و مفساد ناشی از آن، در عصر و زمان ما بر کسی پوشیده نیست.

بی حجابی سبب می شود که گروهی از زنان، در یک مسابقه بی پایان، در نشان دادن اندام خود و تحریک مردان هوسباز شرکت کنند. این امر در عصر و زمان ما که به خاطر گرفتاری های تحصیلی و اقتصادی سن ازدواج بالا رفته و قشر عظیمی از جامعه را جوانان مجرد تشکیل می دهد، آثار بسیار زیانباری دارد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۹

بی حجابی، علاوه بر این که از نظر اخلاقی سبب ناامنی خانواده ها و بروز جنایات می شود، ضمناً سبب ایجاد هیجان های مستمر عصبی و حتی بیماری های روانی نیز می گردد که ثمره آن سستی پیوند خانواده ها و کاهش ارزش شخصیت زن در جامعه است.

۲- عدم اختلاط زن و مرد

بی شک در جامعه مخصوصاً در جامعه فعلی نمی توان زندگی زن و مرد نامحرم را به طور کامل از هم جدا کرد، ولی در مواردی که ضرورتی نداشته باشد، چنان که از اختلاط پرهیز شود، به یقین، اصول عفت و پارسایی، بهتر حفظ خواهد شد؛ دلیل آن هم مفساد بسیار وحشتناک و شرم آوری است که از اختلاط پسران و

دختران در کشورهای غربی دیده می شود.

۳- دیدن مطبوعات و رسانه های تصویری

مطبوعات و رسانه های تصویری نقش بسیار مؤثری در تحریک مسایل جنسی، مخصوصاً در میان قشر جوان دارد. افراد سودجو و گروه هایی که از این راه به درآمدهای هنگفت نامشروعی می رسند، دست به انتشار مفتضح ترین فیلم ها، عکس ها، رمان ها و داستان های عشقی کثیف می زنند و در شرایطی که امواج رسانه ها به آسانی از یک گوشه جهان به گوشه دیگر منتقل می شود، کنترل آنها کار آسانی نیست؛ ولی به هر حال اگر این امر به طور کامل، امکان پذیر نباشد، به طور ناقص امکان پذیر است که غفلت از آن، موجب گرفتاری های فراوان اخلاقی و اجتماعی است.

با نهایت تأسف، گروهی از نویسندگان و ارباب علم و دانش نیز در این مسئله به موضع انفعالی روی آورده اند و به خاطر این که شرایط زمان، اجازه مخالفت با این امور را نمی دهد و یا مخالفت با آنها، ما را از نسل جوان جدا می سازد، یا در اذهان مردم

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۰

متمدن، به عقب افتادگی متهم می شویم؛ به همین دلیل، دست روی دست گذاشته و مایوسانه به امواج خطرناکی که جوامع اسلامی را در بر گرفته، نگاه می کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۱

۱۶

غفلت و بی خبری

اشاره

«غفلت» دارای مفهوم وسیع و گسترده ای است که هرگونه بی خبری از شرایط زمان و مکانی (که انسان در آن زندگی می کند) و از واقعیت های فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان ها می دهد را شامل می شود.

بی خبری از این واقعیت ها و نداشتن موضع گیری صحیح در

برابر آنها، خطر بزرگی برای سعادت انسان‌ها است؛ خطری که هر لحظه ممکن است، دامن انسان را بگیرد و او را به کام نیستی فرو برد، خطری که می‌تواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه بر باد دهد.

شاید بارها، شنیده باشیم که فلان شخص با زحمت بسیار، اموال و سرمایه‌های عظیمی به دست آورده بود؛ اما بر اثر یک لحظه «غفلت» آتش سوزی عظیمی به وجود آمد که تمام آنها را در کام خود فرو برد؛ انسان نیز در مسیر سعادت چنین است. ممکن است، افتادن در دام «غفلت» در یک لحظه کوتاه، سرمایه‌های معنوی او را مبدل به خاکستر حسرت کند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۲

به همین دلیل علمای اخلاق، بحث‌های وسیعی درباره «غفلت» و ذکر و بیداری (که نقطه مقابل آن است) در کتاب‌های خود آورده‌اند و از عواملی که می‌تواند پرده‌های «غفلت» را کنار زند و انسان را از خواب «غفلت» بیدار کند، بحث نموده‌اند.

با این مقدمه، به قرآن مجید مراجعه می‌کنیم و اهمیتی را که این کتاب بزرگ آسمانی بر این امر قائل شده، در آیات زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۷۹)

۲- وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاذَا هِيَ شَاخِصَةٌ ابْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (سوره انبیاء، آیه ۹۷)

۳- وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِيدُ

زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (سوره كهف، آیه ۲۸)

۴- اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَائِنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِيْنَ هُمْ عَن آيَاتِنَا غَافِلُونَ* اولئك مأواهم النار بما كانوا يكسبون (سوره يونس، آیه ۷ و ۸)

۵- يَغْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (سوره روم، آیه ۷)

۶- سَأَصْرِفُ عَن آيَاتِي الَّذِيْنَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الْغِيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (سوره اعراف، آیه ۱۴۶)

۷- فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (سوره اعراف، آیه ۱۳۶)

۸- فَأَازِرُكَ فِي السَّمَاءِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (سوره عنكبوت، آیه ۶۵)

۹- وَمَنْ يَعِشْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُفَيْضًا لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (سوره زخرف، آیه ۳۶)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۳

۱۰- اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (سوره اعراف، آیه ۲۰۱)

۱۱- لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (سوره ق، آیه ۲۲)

۱۲- وَانذَرْنَاهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ اِذْ قُضِيَ الْاَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (سوره مريم، آیه ۳۹)

ترجمه

۱- به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌ها (عقل‌ها) بی‌دارند که که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر!

اینان همان غافلانند. (زیرا با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!)

۲- و وعده حق (قیامت) نزدیک می شود، در آن هنگام چشم های کافران از وحشت، از حرکت باز می ماند، (می گویند) ای وای! بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم!

۳- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است.

۴- آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند- (همه) آنها جایگاهشان آتش است، به خاطر کارهایی که انجام می دادند!

۵- آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند!

۶- به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۴

منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند. اگر راه هدایت را ببینند آن راه، راه خود انتخاب نمی کنند و اگر راه گمراهی را ببینند آن راه، راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند!

۷- سر انجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم، زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

۸- هنگامی

که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند!

۹- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم؛ پس همواره قرین اوست!

۱۰- هنگامی که پرهیزگاران، گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند!

۱۱- (به او خطاب می شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!

۱۲- آنان را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می یابد و آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند!

تفسیر و جمع بندی «غفلت» سرچشمه اصلی بدبختی ها

در نخستین آیه، به معرفی گروهی از بدترین افراد انسان پرداخته شده؛ گروهی که شاید بدتر از آنان در میان انسان ها یافت نشود که درباره اوصاف آنها می فرماید: «ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل ها (و عقل هایی) دارند که با آن چیزی درک نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بیند و گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند. آنها همچون چهارپایانند، بلکه بدترند. آنها همان غافلانند؛ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۵

الانس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعین لا يبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون» (۱)

در این آیه عامل نهایی بدبختی این گروه دوزخی را «غفلت» شمرده

است. غفلتی که از ترک اندیشه و نداشتن چشم باز و گوش شنوا حاصل شده و انسان را به مرحله ای حتی فروتر از چهارپایان سقوط می دهد. زیرا اگر چهارپایان غافلند، استعداد غفلت زدایی را ندارند؛ ولی اگر انسان با داشتن منبع آگاهی در غفلت غوطه ور شود، به طور قطع از چهارپایان هم کمترند.

مفهوم آیه بالا- این نیست که خدا گروهی را به اجبار به دوزخ می فرستد؛ بلکه همان گونه که در آیه با صراحت آمده، دوزخی شدن آنان از ناحیه خودشان است، چون به آنها عقل داده شده ولی به کار نمی بندند، چشم و گوش دارند، اما با آن حقایق را نمی بینند و نمی شنوند.

پس هر چه هست از ناحیه خود آنها است، منتهی خداوند حکم مشروطی دارد و آن این که: کسانی که استعدادهای خدادادی را به کار نگیرند، سرنوشتشان آتش دوزخ است! و حصول این شرط بستگی به اراده خود انسان دارد.

*** در دومین آیه سخن از کافران در آستانه رستاخیز است. در آن هنگام که وعده خدا نزدیک می شود، چنان وحشتی سراسر وجودشان را فرا می گیرد که چشمانشان از حرکت باز می ایستد و در اینجاست که فریاد آنها بلند می شود که: «ای وای! بر ما، ما از این صحنه در غفلت بودیم، بلکه ظالم و ستمگر بودیم؛ وَ اقْتَرَبَ الوَعْدُ الْحَقُّ فَآذَا هِيَ شَاخِصَةٌ ابْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ». (۲)

به این ترتیب، این گروه از کافران، عامل اصلی انحراف خویش را «غفلت» معرفی می کنند؛ غفلتی که آنها را به ظلم کردن به خویشان و دیگران دعوت نموده و حتی به انبیا الهی و کتب

(۱) - اعراف، ۱۷۹.

(۲) - انبیاء، ۹۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۶

آنان این سخن را زمانی می گویند که لرزشی، سراسر جهان را فرا می گیرد و نشانه های رستاخیز ظاهر می شود و پرده های «غفلت» در آن شرایط هولناک کنار می رود، در حالی که تمام درهای توبه و بازگشت بسته شده است. «۱»

«شاخصه» از ماده «شخص» بر وزن «خلوص» در اصل به معنی خروج از منزل یا از شهری به شهر دیگر است و از آن جا که انسان به هنگام وحشت شدید، چشم او از حرکت باز می ایستد و به جایی خیره می شود، به گونه ای که گویی از حدقه بیرون می آید؛ به این حالت «شخص» گفته شده است.

*** در سؤمین آیه، خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که با چه کسانی معاشر و همراه باشد و چه افرادی را از اطراف خویش براند: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها ذات او را می طلبند، هرگز چشم های خود را به خاطر زینت های دنیا از آنها برنگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن؛ همانها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است؛ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تَطَّعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا». «۲»

در این آیه، اوصاف کسانی که شایسته همنشینی پیامبر را در ایمان و عبادت و ذکر پروردگار در هر صبح و شام دارند، برشمرده و از اطاعت (و همنشینی با) کسانی که

دل هایشان از ذکر خدا غافل بوده و از هوای نفس پیروی نموده و کارشان به افراط گراییده است، نهی می نماید.

از تعبیرات این آیه، رابطه هواپرستی و افراط در آن، با «غفلت» استفاده می شود.

آری! غافلان از یاد خدا، هواپرستند و در راه افراط گام برمی دارند و اگر در مَدَمَت «غفلت» چیزی جز این نباشد، کافی است.

(۱) - در این که مرجع ضمیر «هی» چیست؟ در میان مفسران نظرهای زیادی است؛ ولی بهتر است که آن را به ابصار بازگردانیم، گویی که در عبارت تقدیم و تأخیری رخ داده است.

(۲) - کهف، ۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۷

طبق بیان آیه فوق که: «خداوند دل های آنها را غافل کرده»، به یقین به خاطر اعمالشان است که نتیجه آن مجازات الهی؛ یعنی، «غفلت» از یاد خداست.

معروف است که آیه فوق دربارہ جمعی از ثروتمندان متکبر و خودخواه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده که به حضور حضرت رسیدند و گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشین و این گونه افرادی را که بوی بدشان مشام ما را آزار می دهد و لباس های خشن و پشمینه بر تن دارند «۱» از خود دور سازی، مجلس تو، مجلسی در خور اشراف و شخصیت هایی همچون ما بشود، آن گاه ما نزد تو خواهیم آمد و از سخنان بهره خواهیم گرفت، ولی با وجود این دو گروه، دیگر جای ما نیست! «۲»

ولی خداوند از درون این گروه غافل و بی خبر آگاه بود و می دانست که این گونه افراد پر ادعا و بی محتوا، نه یار روز صلح اند و نه سرباز روز جنگ. بر آنها نمی توان اعتماد کرد و از فکر

آنها نیز نمی توان استفاده کرد، به همین دلیل خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد که مراقب وسوسه های آنها باشد.

*** در چهارمین آیه، دوزخیان را با ذکر چند ویژگی، معرفی می کند: «کسانی که امید لقای ما را ندارند (به معاد و رستخیز معتقد نیستند) و تنها به زندگی دنیا خوشنودند و به آن اطمینان دارند و نیز کسانی که از آیات ما غافلند، جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام می دادند».

در این آیات، آخرین چیزی که روی آن تکیه شده «غفلت» از آیات الهی است که در واقع، ریشه اصلی انکار معاد و اعتماد بر دنیا و فراموشی آخرت است. خلاصه این که «غفلت» ریشه اصلی همه بدبختی های انسان است؛ در حالی که ریشه خوشبختی بهشتیان، آگاهی و بیداری و ذکر خدا است که در آیات بعد همین سوره، به آن اشاره شده است.

(۱) - اشاره به افراد با ایمانی همچون سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، صهیب و خباب بوده است.

(۲) - این شأن نزول را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن» و برسویی در «روح البیان» و جمعی دیگر با تفاوت هایی نقل کرده اند (توجه داشته باشید، گرچه سوره کهف مکی است ولی مفسران تصریح کرده اند که آیه مورد بحث؛ یعنی آیه ۲۸ این سوره، در مدینه نازل شده است).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۸

در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه، در یک حدیث قدسی، چنین می خوانیم که خداوند می فرماید: «از سه گروه در شگفتم: از کسانی که ایمان به آتش دوزخ دارند و می دانند در پیش روی آنهاست، چگونه می خندند و از کسانی که به

دنیا دل بسته اند، در حالی که می دانند به زودی از آن جدا می شوند و از کسانی که غافلند و می دانند (فرشتگان پروردگار) از آنها غافل نیستند، چگونه مشغول لهو و لعب هستند».

تفسیر مذکور در ذیل همین حدیث، داستانی از «نعمان بن منذر»- یکی از پادشاهان حیره در عصر جاهلیت- نقل می کند: روزی (پادشاه) در زیر درختی برای گستردن بساط لهو و لعب فرود آمد.

عُدی - یکی از نزدیکان او گفت: ای پادشاه! این درخت آوازی دارد، آیا می دانی چه می گوید؟ این درخت می گوید:

رُبَّ رَكْبٍ قَدِ انْأَخُوا حَوْلَنَا يَمْرُجُونَ الْخَمْرَ بِالْمَاءِ الزُّلَالِ

ثُمَّ اضْحُوا اسْفَ الدَّهْرِ بِهِمْ وَ كَذَاكَ الدَّهْرُ حَالًا بَعْدَ حَالٍ

چه بسیار سوارانی که در اطراف ما از مرکب فرود آمدند و بساط عیش و نوش گسترده و شراب را با آب زلال آمیختند؛ ولی چیزی نگذشت که طوفان های روزگار، آنها را از میان برداشت و این گونه است دنیا، هر زمانی بعد از زمانی دیگر. «۱»

در پنجمین آیه، سخن از افراد ظاهر بینی است که بر اثر «غفلت» و بی خبری نه تنها اسرار جهان هستی را که ما را با سرایی دیگر پیوند می دهد، نمی بینند؛ بلکه از زندگی دنیا نیز تنها به ظاهر آن قناعت کردند، قرآن در این رابطه بیان می دارد: «این گروه (از کافران)، تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافلند؛ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». «۲»

اگر غفلت و بی خبری، سایه شوم و سنگین خود را بر قلوب آنها نیفکنده بود، در جای جای زندگی دنیا، هم خدا را و هم معاد را می دیدند. در قرآن مجید، اسرار آفرینش موجودات و گوشه هایی از

(۱) - روح البیان، جلد ۴، صفحه ۱۸.

(۲) - روم، ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۹

زندگی انسان در رستاخیز نیز در لایه لای همین زندگی دنیا و حوادثی که در اطراف ما می گذرد، نشان داده شده است؛ منتها، فقط افراد بصیر و بینا و آنها که نغمه توحید و معاد را از درون این حوادث می شنوند، به آن واقف می گردند، نه غافلان کوردل و بی خبر.

ضمناً تکرار ضمیر «هم» در آیه، تأکیدی بر این مطلب است که این «غفلت» سبب ظاهربینی و عدم وصول به عمق مسایل است.

این نکته قابل توجه است که واژه «غفلت» در جایی به کار می رود که اسباب و مقدمات آگاهی فراهم باشد؛ ولی انسان بر اثر هوای نفس یا ضعف ایمان یا علل دیگر آنها را نادیده بگیرد. شاهد این سخن آیاتی است که بعد از این آیه در سوره روم آمده است؛ خداوند به نمونه هایی از آثار توحید و معاد که در جهان هستی و در گرداگرد وجود ما قرار دارد، اشاره می کند و غافلان را هشدار می دهد.

در ششمین آیه از خطرناکترین گروه کافران سخن به میان آمده، کسانی که علاوه بر کفر، آلوده به تکبر و لجاجت شدید نیز شده اند. در پایان آیه، دلیل بدبختی آنها را غفلت از آیات الهی دانسته و می فرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف سازیم؛ (به طوری که) اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را ببینند، راه خود را انتخاب نمی کنند و اگر راه

گمراهی را بینند راه خود را انتخاب می کنند؛ (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند؛ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ. «۱»

درباره جمله «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ»؛ (به زودی آنها را از آیات خود منصرف می سازیم)، بحث های زیادی در میان مفسران دیده می شود، شاید به این دلیل که کار خداوند، هدایت به سوی آیات و نشانه های اوست، و اساساً تمام انبیا و اوصیا برای همین آمده اند؛ با این حال، چگونه ممکن است خداوند گروهی را از آیات خودش ممنوع و

(۱) - اعراف، ۱۴۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۰

محروم سازد؟ بر همین اساس دست به توجیحات زیادی زده اند که بسیاری از آنها مشتمل بر تکلف است.

پاسخ این سؤال با بررسی آیات دیگر قرآن روشن می شود؛ زیرا، پاره ای از اعمال انسان ها مانند تکبر در برابر حق و لجاجت و تعصب شدید، به صورت حجاب و پرده تاریکی بر قلب انسان می افتد و او را از مشاهده جمال زیبای حق باز می دارد. در واقع اعمال و صفات زشت خود آنهاست که «حجاب» آنها می شود و اگر «حجاب افکنی» به خداوند نسبت داده شده، به خاطر این است که خداوند، این اثر را در این گونه اعمال و صفات آفریده است و یا به تعبیر دیگر، یکی از مجازات طبیعی کسانی که دارای این صفات و اعمالند، انصراف از آیات الهی است.

قابل توجه این که: در پایان آیه، باز

تأکید می کند که علت منصرف ساختن آنها از آیات الهی، همان اصرارشان بر تکذیب و غفلت و بی خبریشان از نشانه های خداست.

در هفتمین آیه، به دنبال آیات قبل از آن که سخن از لجاجت فرعونیان در برابر آیات الهی و بلاهای مختلفی است که به عنوان بیدار باش بر آن قوم نازل شد و به دعای «موسی بن عمران» برطرف گردید، می فرماید: «(هنگامی که نه معجزات الهی در آنها اثر گذاشت و نه بلاهای هشدار دهنده) سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا غرق نمودیم؛ زیرا، آنها آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند؛ فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ». (۱)

همان گونه که از آیه استفاده می شود، سرچشمه بدبختی و هلاکت قوم فرعون، تکذیب آیات الهی و «غفلت» بود.

ممکن است «غفلت» سرچشمه تکذیب باشد؛ بنابراین ریشه اصلی، همان «غفلت و بی خبری» بوده است و یا این که بعضی از آیات را تکذیب کردند و بعضی را به فراموشی و «غفلت» سپردند که در این صورت هر کدام، عامل مستقلاً محسوب می شوند.

بعضی از مفسران ضمیر «عنها» را به نعمت و عذاب الهی باز گردانده اند که در این

(۱) - اعراف، ۱۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۱

صورت تنها تکذیب آیات الهی موجب بدبختی آنها محسوب می شود؛ ولی این احتمال بسیار ضعیف است؛ زیرا، این ضمیر در کنار آیات قرار گرفته و ظاهراً به آن بازگشت می کند.

بعضی از مفسران در اینجا، سؤالی مطرح کرده اند که شاید همین سؤال سرچشمه احتمال بازگشت ضمیر «عنها» به نعمت و عذاب باشد و آن این که «غفلت» از

اختیار انسان بیرون است و چیزی نیست که موجب عذاب الهی شود.

ولی پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا، در بسیاری از موارد، سرچشمه «غفلت» اختیاری است. هنگامی که انسان به سراغ آیات الهی نرود و در آنها تدبّر نکند و گوش به سخنان معلمان الهی ندهد، طبیعی است که حالت «غفلت» بر او چیره می شود و از همین رو، بسیار دیده ایم که افراد خطاکار را به خاطر غفلتشان مذمت کرده اند.

*** در هشتمین آیه گرچه از واژه «غفلت» سخن به میان نیامده؛ ولی محتوای آن مفهوم «غفلت» را می رساند. این آیه، درباره مشرکان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله که گرفتار غفلت شدیدی بودند و گاه از خواب غفلت بیدار می شدند و به توحید روی می آوردند و گاه به کلی در منجلاب شرک غرق می گشتند، می فرماید: «هنگامی که بر کشتی سوار می شوند (و با طوفان های شدید و گرداب های وحشتناک و امواج کوه پیکر دریا روبرو می گردند) خدا را با اخلاص می خوانند (و تنها را به فراموشی می سپارند)؛ اما هنگامی که خدا آنها را نجات می دهد و به خشکی می رساند، باز مشرک می شوند؛ فَأَذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ». (۱)

آری! طوفان حوادث خطرناک، پرده های «غفلت» و بی خبری را کنار می زند و چشم عقل را بینا و روشن می سازد. گروهی این بیداری را مغتنم شمرده و به اصلاح خطاهای خویش می پردازند؛ ولی گروه بیشتری، تنها در همان لحظات بیدارند، اما بعد از پایان حادثه، دوباره پرده های «غفلت» بر عقل و قلب آنها کشیده شده و به همان راه سابق باز می گردند.

(۱) - عنكبوت، ۶۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۲

از مفسران در ذیل این آیه نقل کرده اند: «مشرکان عرب به هنگام سفر دریا، بعضی از بتها را با خود می بردند تا حافظ و نجات دهنده آنها باشد؛ اما هنگامی که با خطر روبرو می شدند و امواج کوه پیکر دریا را می دیدند که کشتی آنها را همچون پر کاهی، جابه جا می کند، بتها را به دریا می ریختند و صدای آنها به «یا الله یا الله» بلند می شد.» (۱)

*** در نهمین آیه، به صورت یک حکم کلی و عمومی - که درباره همه اقوام و افراد صادق است - می فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود (و غافل گردد)، شیطان را به سراغ او می فرستیم تا همواره با او قرین باشد؛ وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.» (۲)

آری! توجه به خدا به مقتضای «انَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...» سبب همنشینی با فرشتگان می گردد؛ حال آن که «غفلت» و بی خبری از یاد او، شیاطین را قرین انسان می سازد. شیاطینی که بر گرده او سوار می شوند و به هر راهی که خواستند، می برند. این که می فرماید: «ما شیطانی را به سراغ او می فرستیم تا قرین او باشد»، در واقع به این معنی است که عمل او؛ یعنی، «غفلت» و بی خبری در روی گردانی از خداوند رحمان، چنین اثری را به دنبال دارد و به تعبیر دیگر، این مجازاتی است که در دنیا دامنگیر این افراد می شود.

با توجه به این که «یعش» از ماده «عشو» (بر وزن نشر) به معنی ضعیف و کم نور شدن چشم است؛ آن چنان که گویی پرده ای بر آن افتاده که مفهوم

آن، چیزی جز «غفلت» و بی توجهی و اعراض نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ شَرًّا فَيُضِلُّهُ شَيْطَانًا قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَيِّئِهِ، فَلَا يَرَى حَسَنًا إِلَّا قَبَحَهُ عِنْدَهُ حَتَّى لَا يَعْمَلَ بِهِ، وَلَا يَرَى قَبِيحًا إِلَّا حَسَنَهُ حَتَّى يَعْمَلَ بِهِ؛ هنگامی که خداوند شرّ بنده ای را (به خاطر «غفلت» و بی خبری از خدا) بخواهد، شیطانی را یک سال قبل از مرگ او سراغ او می فرستد (که همه چیز را در نظر او دگرگون

(۱) - روح البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۳.

(۲) - زخرف، ۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۳

می سازد) آن گاه هیچ کار خوبی را نمی بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زشت جلوه می کند و آن را رها می سازد و هیچ کار بدی را نمی بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زیبا جلوه می کند و آن را انجام می دهد. «۱»

بحث درباره این آیه را با شعر مناسبی از تفسیر روح البیان که ذیل همین آیه نقل شده است، پایان می دهیم:

دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم و از این معامله با دیو همنشین شده ایم

به بارگاه فلک بوده ایم و رشک ملک ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم

*** در دهمین آیه، سخن از پرهیزگاران است که هرگاه به خاطر غفلتی مختصر، امواج و سوسه های شیطان، آنها را احاطه کند، پرده های «غفلت» را با یاد خدا، می درند. آن گاه طوفان فرو می نشیند و پرده ها کنار می رود و چشمشان بینا می شود؛ خداوند در این رابطه می فرماید: «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار و سوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا) می افتند و بینا می گردند؛ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ

مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَادَاهُمْ مُبْصِرُونَ». (۲)

این تعبیر نشان می دهد که یاد خدا، چشم قلب انسان را بینا می کند؛ در حالی که «غفلت» از یاد او، راه را برای نفوذ شیاطین در دل انسان هموار می سازد.

«طائف» به معنی طواف کننده است و منظور از آن- همان گونه که جمعی از مفسران بزرگ گفته اند- همان وسوسه هایی است که از ناحیه شیطان صادر می شود و گویی اطراف قلب طواف می کند تا راهی برای نفوذ در کعبه دل پیدا کند و آن را به بتخانه ای مبدل سازد که این نفوذ تنها در حال «غفلت» انسان از یاد خداست؛ زیرا، به محض این که انسان به یاد خدا بیفتد، آن وسوسه ها و خطورات از قلب دور می شود و نور رحمت حق بر آن متجلی می گردد.

(۱)- روح البیان، جلد ۸، صفحه ۳۶۹.

(۲)- اعراف، ۲۰۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۴

یازدهمین آیه، از غافلانی سخن به میان آمده است که تا پایان عمر در عالم بی خبری و «غفلت» به سر می برند؛ اما هنگامی که سیلی «اجل» به صورت آنها نواخته شود و در سكرات موت قرار گیرند و آثار اعمال خود را به چشم بنگرند (در وحشت و اضطراب شدیدی فرو می روند) آن گاه به آنها گفته می شود: «این همان چیزی است که از آن فرار می کردید». سپس اشاره به وضع آنها در قیامت می کند که هر انسان، در حالی که کسی وی را به پیش می راند، وارد محشر می شود و گواه (یا گواهانی) نیز هستند (که آماده اند تا در دادگاه عدل الهی، اعمال او را بازگو کنند؛ در این حالت اضطراب شدیدی سرتاپای او را فرا می گیرد؛ آن چنان که گویی قالب

تهی می کند).

در این حال به او خطاب می شود: «گفته می شود تو از این موضوع غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً بینا شده است». (در واقع حادثه تازه ای رخ نداده، فقط چشم تو بینا شده است و پرده های «غفلت» کنار رفته و حقایق را، آن چنان که هست، می بینی)؛ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. «۱»

دو مأموری که در قیامت با انسان همراهند، یکی او را به دادگاه عدل الهی می راند و دیگری به عنوان گواه اعمالش در دادگاه الهی با او همراه می شود. احتمالاً این دو همان فرشته هایی هستند که در دنیا دائماً همراه او بودند و تمام اعمال کوچک و بزرگ او را می نوشتند، در قیامت نیز دست مجرمان را گرفته و با پرونده ای که همراه دارند، به دادگاه عدل الهی می برند، آنها هرگز در دنیا این دو فرشته الهی را نمی دیدند و اصلاً به آنها ایمان نداشتند؛ در حالی که پیوسته همراهش بودند؛ ولی در قیامت که پرده های غفلت کنار می رود و چشم آنها بینا می شود، آنان را می بینند.

(۱) - ق، ۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۵

در دوازدهمین و آخرین آیه، پیرامون روز قیامت و شرح حال غافلان، در آن روز پر حسرت و اندوه می فرماید: «آنها را از روز حسرت بترسان، روزی که همه چیز پایان یافته، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند؛ وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». «۱»

یکی از نامهای روز قیامت یوم الحسره است؛ زیرا، غافلان و بی خبران از خواب غفلت بیدار شده

و همه اعمال خود را می بینند. نامه اعمال و پرونده جنایات آنها از یک سو، فرشتگان گواه بر اعمال، از سوی دیگر و از همه دردناکتر، گواهی تک تک اعضای بدن، حتی پوست تنشان نسبت به اعمالشان، آتش ندامت و پشیمانی را بر سر تا پای وجودشان مستولی می گرداند؛ اما آنان راهی جز سوختن و ساختن در پیش ندارند، چون پرونده ها بسته شده و بازگشت به دنیا برای جبران غیر ممکن است. از این جهت، حسرت و اندوه، تمام وجود آنها را فرا می گیرد مخصوصاً هنگامی که فرشتگان الهی آنها را ملامت و سرزنش کرده و به آنها می گویند: «اینها همه نتیجه غفلت شماست».

روشن است که این غفلت ها مربوط به قیامت و حتی عالم برزخ نیست؛ زیرا، به محض قرار گرفتن در آستانه مرگ و انتقال از دنیا، پرده ها کنار رفته و انسان با چشم برزخی، حقایق جهان را می بیند که در آن هنگام دیگر چیزی از «غفلت» باقی نمی ماند، همان طور که در آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون آمده است: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می گوید: پروردگار من! مرا باز گردانید تا شاید آنچه را ترک کرده ام (و کوتاهی نموده ام، عمل صالحی انجام دهم. به او می گویند: چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید، (و اگر باز گردد اعمالش مانند سابق است) و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند».

(۱) - مریم، ۳۹.

اخلاق در قرآن،

نتیجه

از آیات بالا چنین می توان نتیجه گرفت: خطری که به وسیله «غفلت» و بی خبری از «یاد خدا» و مسایل سرنوشت ساز زندگی، متوجه سعادت انسان می شود، بیش از آن است که غالباً تصور می کنیم. «غفلت» همه ارکان سعادت ما را ویران می سازد و مانند آتش سوزان، خرمن زندگی را می سوزاند و تمام امکانات و استعدادهای خداداد را بر باد می دهد.

«غفلت» در اخبار اسلامی

از خواب غفلت بیدار شو!

در منابع روایی اسلام، روایات تکان دهنده ای پیرامون عواقب سوء «غفلت» و آثار زیانبار و مرگبار آن وارد شده است که به خاطر کثرت، گلچینی از آنها را در ذیل آورده ایم:

۱- هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معراج رفت، خطاب هایی از سوی خداوند به او شد، از جمله این که: «يَا اَحْمَدُ اَنْتَ لَا تَعْفَلُ اَبَدًا مَنْ غَفَلَ عَنِّي لَا اَبَالِي بِاَيِّ وَاِدٍ هَلَكَ؛ ای احمد! هرگز غافل مشو؛ هر کس از من غافل شود، من نسبت به این که او در کدام راه هلاک و نابود می شود، اعتنا نمی کنم.»^(۱) این بیان به خوبی نشان می دهد که عاقبت «غفلت» از خداوند، هلاکت و نابودی است.

۲- امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در عبارتی کوتاه و پرمعنی می فرماید:

«الْغَفْلَةُ اَضْرُ الاَعْدَاءُ؛ غفلت از بزرگترین دشمنان انسان است»^(۲)؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و معاصی است.

۳- آن حضرت در حدیث دیگری فرموده اند: «الْغَفْلَةُ تَكْسِبُ الاَعْتَرَارَ وَ تُدْنِي مِنَ

(۱)- ارشاد القلوب، چاپ دار الفکر بیروت، جلد ۱، صفحه ۲۱۴.

(۲)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۷

البوار؛ غفلت سبب غرور انسان می شود، و مقدمات هلاکت او را فراهم می سازد.»^(۱)

از همان حضرت نقل شده است: «الْغَفْلَةُ ضَلَالُ النَّفُوسِ وَ عُنْوَانُ النَّحُوسِ؛ غفلت مایه گمراهی افکار و سرلوحه نحوست هاست» (۲)؛ زیرا تنها راه نجات از گمراهی، تفکر و اندیشه است؛ ولی «غفلت» دشمن سرسخت آن می باشد.

۵- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «وَيُؤَيِّلُ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ فَنَسِيَ الرَّحْلَةَ وَ لَمْ يَشْتَعِدْ؛ وای! بر کسی که «غفلت» بر او غلبه کند و نتیجه سفر آخرت را به فراموشی بسپارد و آماده آن نشود». (۳)

۶- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا فَالْغَفْلَةُ لِمَاذَا؛ اگر شیطان، دشمن اسلام است (که هست)، پس غفلت برای چیست؟». (۴)

در احادیث گذشته، گاه «غفلت» از خدا و گاه «غفلت» از روز قیامت و گاه «غفلت» از وسوسه های شیطان، مطرح شده است.

۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرمایند: «فَيَا لَهَا حَسِيرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ؛ ای وای! بر غافل که عمرش، حجتی علیه اوست و روزگارش او را به بدبختی کشاند» (۵) منظور از «غفلت» در این حدیث، «غفلت» از ترک انجام وظایف، در طول عمر است.

۸- این مسئله به قدری دارای اهمیّت است که حتی یکی از هدف های بعثت انبیا، درمان دردهای «غفلت» شمرده شده است؛ همان گونه که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه در بیان اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مُسْتَعْبِدٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعِ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنِ الْحَيْرَةِ؛ او طبعی است که داروهای خود را برای درمان موارد «غفلت» آماده ساخته و به دنبال بیمارانش می گردد». (۶)

۹- در حدیث دیگری از همان بزرگوار در مورد آثار زیانبار غفلت

(۱) - شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۵.

(۲) - همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۳۶۹.

(۳) - همان مدرک، جلد ۶، صفحه ۲۲۷.

(۴) - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۹۰.

(۵) - نهج البلاغه، خطبه ۶۴ و ۷.

(۶) - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ و ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۸

است: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمُؤْمَعِظِهِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَالْغَرَّةِ؛ حِجَابٌ غَفْلَتٌ وَ غُرُورٌ، مَانِعٌ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بِكُمْ مَوَاعِظٌ وَ أَنْدَرُزَةٌ فِي شِمَائِلِكُمْ». (۱)

۱۰- در روایات اسلامی در حالات «عیسی بن مریم» علیه السلام آمده است: «از کنار قریه ای عبور کرد که همگی به غضب الهی نابود شده بودند. یکی از آنها را زنده کرد و از او سؤال نمود:

اعمال شما چگونه بود که چنین بلایی دامتتان را گرفت. در پاسخ گفت: پرستش بت، محبت دنیا، ترس کم، آرزوی دراز و غفلت آمیخته با لهو و لعب». (۲)

۱۱- امیر مؤمنان علیه السلام درباره جنبه اجتماعی غفلت فرموده اند: «مِنْ دَلَائِلِ الدُّوَلِ قِلَّةُ الْغَفْلَةِ؛ از دلایل پیشرفت دولتها (یا پیشرفت در امور زندگی مادی و معنوی) کمی غفلت است». (۳)

آری! «غفلت» و بی توجهی در امور اجتماعی، ضایعه عظیمی به دنبال دارد.

۱۲- این بحث را با حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام پایان می دهیم که مردم را با بیان رسای خویش مخاطب ساخته و می فرماید: «اتَّقِ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَيِّئِ كَرْتِكَ وَ اسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ، وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ؛ ای شنونده! از مستی (مال و قدرت و مقام و نعمت) بپرهیز و از خواب غفلت بیدار شو و از شتابزدگی بکاه». (۴)

طبق بیان مولای متقیان علی علیه السلام عامل بدبختی انسان، سه چیز است: مستی شهوت، غفلت از

واقعیت‌ها و شتابزدگی در کارها و امام نیز در این بیان کوتاه، هشدار می‌دهد تا شنوندگانش (از هر گروه و هر جمعیت) از این سه امر بپرهیزند تا خوشبخت شوند و اهل نجات گردند.

نتیجه

گرچه بیشتر مردم از آثار زیانبار «غفلت» غافلند؛ اما پیشوایان بزرگ ما که فاجعه حاصل از آن را می‌دیدند، با عبارتهای مختلف و تعبیرهای گوناگون هشدار دادند و همان گونه که در عبارات‌های گذشته بیان شد، اهمیت موضوع را گوشزد کردند.

(۱) - شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

(۲) - سفینه البحار، ماده غفل.

(۳) - شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

(۴) - همان مدرک، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۹

یادآوری این موضوع نیز لازم است که «غفلت» مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد؛ یعنی، شامل «غفلت» از خدا و «غفلت» از یوم المعاد و ناپایداری دنیا و «غفلت» از شیطان و وسوسه‌های او می‌شود و در یک بیان کلی، «غفلت» از تمام اموری که به نوعی با سعادت انسان ارتباط دارد.

نکات مهمی درباره غفلت

اشاره

گرچه این صفت در سرنوشت انسان تأثیر فوق‌العاده دارد و جزء صفات رذیله محسوب می‌شود؛ ولی چرا علمای اخلاق به سراغ آن نرفته و سخن درباره آن نگفته‌اند و یا اگر گفته‌اند، بسیار مختصر و کوتاه بوده است. به هر حال در این بحث، مسایلی وجود دارد که باید هر کدام جداگانه مورد بررسی قرار گیرد:

۱- عوامل غفلت

الف- جهل و نادانی

«غفلت» و بی‌خبری سرچشمه‌های زیادی دارد که نخستین عامل آن، جهل و ناآگاهی است.

عدم شناخت مقام پروردگار، بی توجهی به مسئله قیامت، ناآگاهی نسبت به بی اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی خبری از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان، از مهمترین عوامل غفلت است.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند: «أَنَّ مَنْ عَرَفَ الْإِيَّامَ لَمْ يُغْفَلْ عَنِ الْأَشْيَاءِ عَدَدًا؛ کسی که وضع روزگار (و بی اعتباری دنیا) را بداند از آمادگی برای سفر آخرت غافل نمی شود» (۱). آری! جهل به هر یک از این امور، سبب افتادن در گرداب «غفلت» و گرفتار شدن در عواقب شوم آن است.

(۱) - میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۵۱۸۹، (باب الغفله).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۰

ب- غرور و خودبینی

غرور یکی دیگر از عوامل «غفلت» و گناه ناشی از «غفلت» است؛ زیرا، انسان مغرور تنها پیروزی های خود را می بیند و به امتیازهای خود می بالد و گناه همه اینها را جاودان می پندارد و همین امر، سبب «غفلت» او از واقعیت ها می گردد. این «غفلت» عامل مؤثری برای شکست او خواهد شد.

در طول تاریخ افراد زیادی دیده شده اند که بر اثر غرور، در دام «غفلت» گرفتار شده و نتوانستند در برابر دشمنان مقاومت کنند، از این رو ضربات دشمن، آنها

را از پای در آورد.

ج- مستی نعمت

مستی نعمت (که با غرور شباهت زیادی دارد، اما در واقع چیزی جدای از آن است) نیز انسان را در گرداب غفلت می افکند.

هنگامی که افراد کم ظرفیت خود را در ناز و نعمت دیدند، گویی مست می شوند و مستی آنها را در «غفلت» از واقعیت هایی که اطراف او را گرفته است، فرو می برد و این بی خبری و غفلت همچنان ادامه می یابد تا سرانجام سیلی اجل در صورت او نواخته شود و بیدارش کند، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند: «مَنْ غَفَلَ عَنْ حَوَادِثِ الْإَيَّامِ إِقْضَاهُ الْحَمَامُ؛ کسی که از حوادث روزگار غافل شود، مرگ او را بیدار خواهد کرد.» (۱)

امام سجاد، علی بن الحسین علیه السلام نیز فرموده اند: «إِنَّ قَسْوَةَ الْبَطْنِ وَ فَتْرَ الْمَيْلِ وَ سَيْكْرَ الشَّبَعِ، وَ عِزَّةَ الْمُلْكِ مِمَّا يُبْطِطُ وَ يُبْطِطُ عَنِ الْعَمَلِ وَ يُنْسِي الذِّكْرَ وَ يُلْهِى عَنِ اقْتِرَابِ الْآخِرِ حَتَّى كَأَنَّ الْمُجْتَلِي بِحُبِّ الدُّنْيَا بِهِ خَبْلٌ مِنْ سَيْكْرِ الشَّرَابِ؛ سنگدلی حاصل از شکم پرستی و پرخوری، سستی میل (به دنیا) و مستی سیری و غرور حاکمیت، از اموری است

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۱

که انسان را از عمل باز می دارد و یاد خدا را به فراموشی می سپرد و او را از فکر نزدیک شدن اجل، غافل می کند تا آنجا که گویی گرفتار حب دنیا، مست شراب است.» (۱)

د- عافیت و سلامت جسمانی

عافیت و سلامت گرچه از نعمت های بزرگ خداست؛ ولی به خصوص یکی از عوامل غفلت است، به همین دلیل یکی از الطاف خفیه الهی آن است که گاه گاه عافیت

و سلامت را از انسان می گیرد و او را به درد و رنج مبتلا می سازد تا پرده های «غفلت» از برابر چشم های او کنار رود و واقعیت ها را با چشم دل ببیند و آمادگی برای عکس العمل مناسب در برابر آنها پیدا کند.

به همین جهت در یکی از بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی در فواید و برکات بیماری آمده است که خطاب به سلمان فارسی به هنگام عیادتش فرمودند: «در موقع بیماری نعمتهایی نصیبت می شود، از جمله: انْتَ مِنَ اللَّهِ بِذِكْرِ وَ دُعَاؤِكَ فِيهِ مُسْتَجَابٌ؛ تو به یاد خدا می افتی و (پرده های غفلت کنار می رود و به همین جهت) دعای تو به اجابت می رسد.»
(۲)

ه- آرزوهای دراز

یکی دیگر از عوامل «غفلت» آرزوهای دراز و دست نیافتنی است؛ زیرا تمام فکر انسان را مشغول ساخته و از سایر امور غافل می سازد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف به دیباج می فرماید: «وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْأَمَلَ يَذْهَبُ الْعَقْلَ وَ يُكْذِبُ الْوَعْدَ وَ يَحِثُّ عَلَى الْغَفْلَةِ وَ يُورِثُ الْحَسْرَةَ؛ بدانید ای بندگان خدا! آرزوهای دراز، عقل انسان را می برد و وعده قیامت را دروغ می شمارد و انسان را بر غفلت ترغیب می کند و سرانجام، حسرت به بار می آورد.» (۳)

(۱)- تحف العقول، کلمات امام سجاد علیه السلام «و من کلامه علیه السلام فی الزهد»، صفحه ۳۱۱، طبع انتشارات علمیه اسلامیة با ترجمه.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۶۰.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۲

۲- عواقب شوم غفلت

«غفلت» و بی خبری از خدا و روز جزا و سرنوشت انسان و بی مهری زمانه و آثار سوء گناه، همه چیز انسان را

به سیلاب فنا و نیستی سپرده و باعث خسارت های جبران ناپذیری می گردد که در بیانات معصومین علیهم السلام اشارات پرمعنایی به آن شده است از جمله:

الف: غفلت مایه قساوت قلب

سنگدلی و قساوت قلب نتیجه غفلت و دوری از معارف الهی است زیرا، عامل مهم لطافت روح و انعطاف قلب در برابر حق، یاد خداست. هنگامی که ریزش باران رحمت ذکر الهی از سرزمین دل قطع شود، قلب او به صورت بیابان خشک و سوزانی در می آید که پر از سنگلاخ وحشتناک است. همان گونه که امام باقر علیه السلام فرموده اند: «إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ فَفِيهَا تَكُونُ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ؛ از غفلت بپرهیز که مایه سنگدلی است.» (۱)

ب- غفلت و مرگ قلب

غفلت قلب انسان را می میراند؛ یعنی، پس از قساوت و سنگدلی، مرگ قلب فرا می رسد، به گونه ای که دیگر مواعظ و اندرزها تأثیری در آن نمی کند. در چنین حالتی، راه بازگشت به روی او بسته می شود و امیدی برای سعادت او باقی نمی ماند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ كَمَا مَاتَ قَلْبُ كَسِيٍّ كَمَا مَاتَ قَلْبُ كَسِيٍّ» (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَالْغُرْه؛ میان شما و موعظه و اندرز، حجابی از غفلت و غرور است.» (۳)

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴.

(۲)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۹۳.

(۳)- همان مدرک، جلد ۳، صفحه ۲۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۳

ج- غفلت و فساد اعمال

«غفلت» موجب فساد اعمال انسان می شود. افراد غافل و بی خبر به سراغ اعمال صالح کمتر می روند و اگر بروند دیگر «غفلت» اجازه

نمی دهد که اعمال خالص با حضور قلب و جامع تمام شرایط و اجزا، برای خدا انجام دهند.

از این رو، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند: «إِيَّاكَ وَ الْعُقْلَةَ وَ الْإِعْتِرَارَ بِالْمُهْلَةِ فَإِنَّ الْعُقْلَةَ تُفْسِدُ الْأَعْمَالَ؛ از غفلت و غرور ناشی از مهلت الهی پرهیز زیرا، غفلت اعمال آدمی را فاسد می کند.» (۱)

این احتمال نیز در تفسیر این حدیث وجود دارد که منظور، فساد اعمال گذشته انسان به خاطر غفلت های آینده است؛ زیرا، غفلت موجب گناه است و گناه موجب حبط اعمال.

د- غفلت و قرب الهی

غفلت، آمادگی لقای پروردگار و گام نهادن در بساط قرب او را از انسان می گیرد؛ زیرا وصول به این مقام والا، جز در سایه معرفت و آگاهی امکان پذیر نیست.

در یکی از مناجات های امیر مؤمنان علی علیه السلام که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است به این موضوع اشاره نموده است: «الهِی اِنْ اَنَا مَتْنِي الْعُقْلَةَ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ فَقَدْ تَبَهْتَنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ اَلْاِيْكَ؛ پروردگار من! اگر غفلت مرا به خواب فرو برده و استعداد لقای تو را از من گرفته؛ شناخت کرم نعمتهایت مرا از این خواب غفلت بیدار ساخته است.»

این جمله، بخشی از مناجات معروف «شعبانیه» است که طبق گفته مرحوم علامه مجلسی قدس سره مناجاتی است که علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام در ماه شعبان با آن، با خدا راز و نیاز می کردند. (۲)

(۱) - شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۳۱۲.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۹۶ - ۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۴

ه- غفلت و هلاکت انسان

غفلت سبب هلاکت در دنیا و آخرت است؛ زیرا، انسان را از مصالح او (اعم

از مادی و معنوی) بی خبر می سازد و با این بی خبری، فرصتها را از دست می دهد، امکانات را ضایع کرده و استعدادهای خویش را بر باد خواهد داد. به همین جهت، در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: «مَنْ طَالَتْ غَفْلَتُهُ تَعَجَّلَتْ هَلَكِيهٔ؛ کسی که غفلتش طولانی شود، هلاکت او به سرعت فرا می رسد.» (۱)

۳- نشانه های غفلت

ممکن است این مسئله برای بسیاری از مردم، مورد شک و تردید واقع شود که آیا واقعاً در صف غافلانند یا نه؟ پس لازم است تا پویندگان راه خدا و سالکان سبیل الی الله، در هر مرحله خود را بیازمایند تا مبادا در صف «غافلان» باشند؛ لذا باید به علائم و نشانه های «غفلت» توجه کنیم تا ناخواسته در دام آن گرفتار نشویم.

خوشبختانه در روایات اسلامی، علائم و نشانه های فراوانی برای غافلان ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱- در حدیث مشروحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در پاسخ «شمعون بن لاوی»- یکی از مسیحیان معروف زمان خود- آمده است، هنگامی که شمعون از علائم غافلان از حضرتش سؤال کرد، ایشان در جواب فرمودند: «أَمَّا عَلَامَةُ الْغَافِلِ فَارْبَعَةٌ الْعَمَى وَالسَّهْوُ وَاللَّهُوُ وَالنَّسِيَانُ؛ نشانه های غافل چهار چیز است: نابینایی (و بستن چشم بر روی حقایق) و سهو و لهو و نسیان (به گونه ای که گرفتار فراموشکاری و سردرگمی به شهوات و عدم توجه به سرنوشت آینده خویش می شود)». (۲)

(۱)- شرح فاسی غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۷۲

(۲)- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۵

همین مضمون در اندرزهای لقمان حکیم به فرزندش دیده می شود آنجا که می گوید:

«فرزندم هر چیزی

نشانه ای دارد که با آن شناخته می شود... و غافل سه نشانه دارد: سهو و لهو و نسیان». (۱)

تفاوت سهو و نسیان در این است که نسیان به معنی فراموش کردن چیزی است که قبلاً می دانست، ولی سهو به معنی عدم توجه به اموری است که باید به آن توجه کند.

۲- یکی دیگر از نشانه های «غفلت» همنشینی با فاسدان و مفسدان و دوری از مجالس عبادت است. امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «الْغَفْلَةُ تَرْكُكَ الْمَسْجِدَ وَ طَاعَتِكَ الْمُفْسِدَ؛ غفلت آن است که مسجد را ترک کنی و از مفسد اطاعت نمایی». (۲)

۳- از دیگر نشانه های مهم «غفلت» بی اعتنایی به عوامل هشدار دهنده و بیدار کننده است؛ مثلاً، هنگام عبور از قبرستان فکر نمی کنند که ممکن است فردا، جایگاهشان همین جا باشد؛ یا اگر در تشییع جنازه یکی از دوستان و آشنایان شرکت کنند، فراموش می کنند که او را هم روزی دیگران تشییع کرده و در مراسم یادبود او شرکت می کنند.

در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی علیه السلام در تشییع جنازه مؤمنی شرکت نموده بودند، ناگهان صدای بلند خنده کسی را شنیدند، حضرت علیه السلام ناراحت شدند و این گفتار حکیمانه را بیان فرمودند: «كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا كُتِبَ وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا وَ جَبَّ وَ كَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَيْفُرٌ عَمَّا قَلِيلٍ الْيَنَّا رَاجِعُونَ؛ گویی مرگ برای غیر ما مقرر شده و حق (تنها) بر دیگران واجب شده است، و گویی (این) مردگانی را که می بینیم (مثل) مسافران هستند، به زودی به سوی ما باز می گردند».

سپس افزودند: «تُبُوهُمُ اجْدَاثُهُمْ وَ نَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ ما آنها را در قبرشان

می گذاریم و میراثشان را می خوریم، گویی بعد از آنها، عمر جاودان داریم». (۳)

۴- یکی دیگر از نشانه های «غفلت» آن است که انسان عمر خود را در اموری صرف کند که برای آخرت او هیچ سودی ندارد؛ یا در اموری صرف کند که نه سودی در دنیا دارد و نه در آخرت.

(۱)- خصال صدوق، صفحه ۱۳۸. طبع انتشارات علمیه اسلامیة با ترجمه سید احمد فهری.

(۲)- بحار الانوار. جلد ۷۵، صفحه ۱۱۵.

(۳)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۲۲

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۶

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: «كَفَى بِالرَّجُلِ غَفْلَةً أَنْ يُضَيِّعَ عُمْرَهُ فِي مَآ لَا يُنْجِيهِ بِرَأْيِ غَفْلَتِ انْصَانٍ، هَمِينَ بَسَ كَمَا عَمَرَ خُودَ رَا دَرِ چِيزِي كَمَا يَاهِ نَجَاتِ اُو نِيَسْتِ، ضَايَعُ كُنْدَ». (۱)

و در تعبیر دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است: «كَفَى بِالْمَرْءِ غَفْلَةً أَنْ يَضْرِبَ هِمَّتَهُ فِي مَا لَا يَغْنِيهِ؛ بِرَأْيِ غَفْلَتِ انْصَانٍ، هَمِينَ بَسَ كَمَا عَمَرَ خُودَ رَا Dَرِ چِيزِي كَمَا مَرْبُوطَ بَهِ اُو نِيَسْتِ، صَرْفَ كُنْدَ». (۲)

۴- راه های زدودن غفلت

«غفلت» از بیماریهای خطرناک اخلاقی است و برای درمان آن باید از اصول کلی حاکم بر این مباحث استفاده کرد.

نخست این که: به عواقب و پیامدهای «غفلت» بیندیشیم و آنچه را که در بحث های گذشته، مخصوصاً روایاتی که در این باب ذکر شد، مورد توجه قرار دهیم، که تأثیر به سزایی در زدودن آثار «غفلت» و بازگشت به «يقظه» و بیداری دارد؛ مثلاً، برای ترک اعتیاد به مواد مخدر یا جلوگیری از ابتلا به آن، به اشخاصی اشاره می کنیم که به خاطر آن، به روز سیاه افتاده و آثار مرگبار آن، روح و جسم و پیوندهای خانوادگی و اجتماعیشان را نابود ساخته است

تا از این طریق سایر مبتلایان، بیدار شوند و راه بازگشت را پیش گیرند و غیر مبتلایان نیز به هوش باشند و در دام آن گرفتار نشوند. همچنین باید به سراغ ریشه ها رفت؛ زیرا تا ریشه های یک بیماری قطع نشود، درمان آن امکان ندارد.

در بحث های گذشته ریشه های «غفلت» را مشروحاً ذکر کردیم که نیاز به تکرار نیست. علاوه بر مطالب گذشته، امور ذیل نیز برای زدودن اثرات زیانبار «غفلت» از وجود انسان بسیار مفید و اثربخش است:

(۱) - شرح غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۵۸۵.

(۲) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۷

۱- عبرت از تاریخ

باید تاریخ را با دقت بررسی کرد. ایوان مدائن ها که آینه عبرتند، کاخ کسراها که ویرانه هایش با زبان بی زبانی با ما سخن می گویند و اهرام مصر که از فراغنه و سرنوشت آنها خبر می دهد و خلاصه این که باید در جای جای این جهان، از آثار باقی مانده پیشینیان دیدن کنیم و درس عبرت بگیریم.

قبور درهم شکسته نیرومندان دیروز و اسیران خاک امروز و یا پیرمردان و پیرزنانی را در نظر بگیریم که نه قدرت راه رفتن دارند و نه توان نشستن و نه حوصله سخن گفتن و به یاد آوریم که همه اینها روزی جوان و نیرومند و با نشاط بودند؛ اما گذشت روزگار آنان را به چنین سرنوشتی گرفتار ساخته است و بدانیم که ما هم، همین راه را در پیش داریم.

به یقین هر چه درباره این موضوعات و تحوّل روزگار و جابجا شدن حکومتها و قدرتها و ثروتها و عزّتها بیشتر بیندیشیم، کمتر گرفتار «غفلت» خواهیم شد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «أَنَّ مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ لَمْ يَغْفَلْ

عَنْ الْاِسْتِغْدَادِ؛ اَن كَسَ كِه وَضَع رُوزْكَار رَا بَشْنَاَسَد، اَز اَمَادْكَي (بِرَاي سَفَرِ اَآخِرْت) غَافِل نَمِي شُود. «۱»

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام چنین فرموده اند: «اغْفَلَ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَنْعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالِ اِلَى حَالٍ؛ غَافِلْتَرِيْن مردم کسی است که از تغییر و تحوّل روزگار از حالی به حال دیگر، پند نگیرد.» «۲»

۲- استمرار و دوام ذکر

عامل مؤثر دیگر برای زدودن آثار «غفلت» استمرار و دوام ذکر است؛ زیرا، یاد خدا دل را بیدار می کند، روح را صفا می بخشد و چشم بصیرت را بینا می سازد و در پرتوی آن، انسان، حق را حق می بیند و باطل را باطل و قادر به تشخیص دوست و دشمن

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۸۵، حدیث ۱۵۱۸۹.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۸

سعادت خود می شود.

لذا امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «بِدَوَامِ ذِكْرِ اللَّهِ تَنْجَابُ الْعُقْلَةِ؛ با استمرار یاد خدا، آثار غفلت زدوده می شود.» «۱»

۳- نماز با حضور قلب

ادای نماز در وقت مقرّر و با حضور قلب و توجه به محتوای راز و نیاز و مناجات با خدا، قلب را صیقل داده و زنگار «غفلت» را از آینه روح می زداید.

طبیعت زندگی دنیا، غفلت زا است که گاهی انسان را چنان به خود مشغول می سازد که همه چیز را فراموش می کند؛ حتی، خویشتن خویش را. نماز فرصت بسیار خوبی برای بازنگری در اعمال و بازیافتن خویشتن خویش و نجات از چنگال اهریمن «غفلت» است.

امام باقر علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «اَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَافِظٌ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ فَصِيَ لَهَا لَوْ قَتَهَا فَلَيْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلِينَ؛ (اگر) هر فرد با ایمانی، نمازهای واجب را به موقع

و به طور صحیح انجام دهد، از غافلان نخواهد بود». (۲)

۴- تفکر و اندیشه

راه دیگر پیشگیری و درمان «غفلت» تفکر و اندیشه است. هر گاه انسان به کارهای خوب و آثار مثبت آن و همچنین به کارهای بد و نتایج سوء آن بیندیشد، امواج ظلمانی «غفلت» از روح و جانش دور می شود.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابو ذر فرمودند: «يَا اَيُّهَا الَّذِي هَمَّ بِالْحَسَنَةِ وَ اَنْ لَمْ تَعْمَلْهَا لِكَيْ لَا تَكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ ای ابو ذر تصمیم به کارهای نیک بگیر، هر چند توفیق عمل به آن برای تو حاصل نشود تا در زمره غافلان نوشته نشوی». (۳)

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۴۲۶۹.

(۲)- فروع کافی، جلد ۳، صفحه ۲۷۰.

(۳)- میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۵۱۸۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۹

فکر مرگ و پایان زندگی از جمله افکاری است که در زدودن زنگار «غفلت» از آینه روح آدمی بسیار مؤثر است؛ مخصوصاً اگر هنگام عبور از آرامگاه مردگان، این شعر یا مانند آن را با خود زمزمه کند:

هر که باشی و به هر جا برسی آخرین منزل هستی این است

این فکر و اندیشه به یقین جلوی سرچشمه های اصلی «غفلت» را که هواپرستی و خودخواهی و فزون طلبی است، می گیرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از وصایای خویش به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمودند:

«اَيُّ بَنِي الْفِكْرِ تُورِثُ نُورًا وَ الْغَفْلَةُ ظُلْمَةٌ اَيُّ فِرْزَنَدَم! تفکر، نورانیت می بخشد و «غفلت» ظلمت و تاریکی». (۱)

۵- تغییر محیط

بسیاری از محیطها به طور طبیعی غفلت زاست. مجالس غافلین و بطالین (بیهوده کاران)، جلسات لهو و لعب، خانه های پر زرق و برق و اشرافی، انسان را به سوی «غفلت»

می کشاند؛ حتی بسیاری از شهرها در دنیای امروز، مبدل به کانون «غفلت» و فساد شده است.

یکی از راه های رهایی از چنگال «غفلت» ترک شرکت در این گونه جلسات و اماکن و هجرت از شهرهای آلوده به فساد است؛ در غیر این صورت، رهایی از دیو «غفلت» بسیار مشکل است.

امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه، به هنگام مناجات با خدا در بیان یکی از عوامل سلب توفیق، عرض می کنند: «او لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلِفٌ مَجَالِسِ الْبَطَالِينِ فَمِينِي وَ بَيْنَهُمْ خَلِيتَنِي؛ شاید مرا علاقه مند به مجالس غافلین دیدی و مرا در میان آنها رها ساختی».

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «اِحْذَرُ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قَلَّةَ الْاِعْوَانِ عَلٰی طَاعَةِ اللّٰهِ از منزلگاههای «غفلت» و خشونت و جایی که یار و مددکاری بر اطاعت خدا ندارید، پرهیز». (۲)

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۷.

(۲) - غرر الحکم حدیث ۲۶۰۰ - میزان الحکمه حدیث ۱۵۱۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۳۸۹

۵- یقظه و بیداری

«یقظه» نقطه مقابل غفلت، به معنای خود آگاهی است. بعضی از عارفان آن را یکی از منازل آغازین سیر و سلوک ذکر کرده اند.

«یقظه» در اصطلاح عارفان اسلامی، بیداری از خواب «غفلت» و توجه به اعمال و کردارهای گذشته، برای جبران خطاها و جهت گیریهای صحیح در آینده است.

امام خمینی قدس سره در کتاب «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» ضمن این که «یقظه» را گام اول در تهذیب نفس می دانند؛ ذیل این عنوان چنین نوشته اند: «تا کی می خواهید در خواب «غفلت» به سر برید و در فساد و تباهی غوطه ور باشید، از خدا بترسید و از عواقب امور

بپرهیزید، از خواب «غفلت» بیدار شوید. شما هنوز بیدار نشدید، هنوز قدم اول را برنداشتید، قدم اول در سلوک «یقظه» است، ولی شما در خواب به سر می برید، چشم‌ها باز و دل‌ها در خواب فرو رفته است، اگر دل‌ها خواب آلود و قلبها بر اثر گناه سیاه و زنگ زده نمی شد، این طور آسوده خاطر و بی تفاوت به اعمال و اقوال نادرست ادامه نمی دادید، اگر قدری در امور اخروی و عقبات هولناک آن فکر می کردید، به تکالیف و مسئولیتهای سنگینی که بر دوش شماست، بیشتر اهمیت می دادید.»^(۱)

یقظه آمد نوم حیوانی نماند انعکاس حس خود از لوح خواند

همچو حس آن که خواب او را ربود چون شد او بیدار عکس او نمود

آیات و روایات فراوانی به همین منظور، از منبع وحی یا از سرچشمه قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است. اساساً تمام آیات انذار و بشارت، برای رسیدن به همین هدف است؛ یعنی، هدفش زدودن آثار «غفلت» و بیدار ساختن افراد و اقوامی است که در

(۱) - امام خمینی (ره). کتاب جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، صفحه ۱۵۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۱

خواب بی خبری فرو رفته اند.

هشدارهای قرآن مجید با جمله‌هایی مانند «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^(۱)؛ آیا اندیشه نمی کنید و عقل خود را به کار نمی اندازید» و «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^(۲)؛ آیا متذکر نمی شوید» و «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»؛ آیا اندیشه نمی کنید» و «وَلَمْ يَتَذَكَّرُوا الْقُرْآنَ» و مانند اینها، همه به منزله بانگ‌هایی است که رهبر بیدار دل، به پیروانی که در خواب سنگین فرو رفته اند، می زند تا بیدار شوند و آماده حرکت به سوی مقصد گردند.

همچنین آیاتی که تأکید بر ذکر خدا دارد

و اعراض از ذکر حق را منشأ تباهی انسان و «معیشت ضنک» در این جهان و نابینا محسور شدن در آن جهان می شمرد، مسلمانان را از اسباب لهو؛ یعنی، آنچه که انسان را از یاد خدا غافل سازد، برحذر می دارد، همه برای رسیدن به این مقصود؛ یعنی، حالت «یقظه» و بیداری است.

در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به مسئله «یقظه» اشاره شده است، از جمله:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ای که اشاره به هدف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، می فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ رَسُولًا لِيُزِيحَ بِهِ عَنَّا غَلَّتْكُمْ وَ يُوقِظَ بِهَا غَفَلَتَكُمْ؛ خداوند پیامبری به سوی شما فرستاد تا بیماریهای (روحی و اخلاقی و اجتماعی) شما را برطرف سازد و شما را از خواب غفلت بیدار کند». (۳)

نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بلکه تمام انبیا، برای همین منظور مبعوث شده اند؛ یا حدّ اقل یکی از اهداف اصلی آنها، ایجاد حالت «یقظه» می باشد.

۲- امام حسن مجتبی علیه السلام در خطبه ای که برای مردم کوفه خواند، چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ تَيَقَّظُوا مِنْ رَقَدَةِ الْغَفْلَةِ وَ مِنْ تَكْأُشْفِ الظُّلْمَةِ، فَوَالَّذِي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَّءَ النَّسِيمَةَ وَ تَرَدَّى بِالْعَظْمَةِ، لَئِنْ قَامَ إِلَيَّ مِنْكُمْ عَصِيْبَةٌ بِقُلُوبٍ صَافِيَةٍ وَ نِيَّاتٍ مُخْلِصَةٍ، لَا يَكُونُ فِيهَا شَوْبُ نِفَاقٍ وَ لَا نِيَّةَ افْتِرَاقٍ لَأَجَاهِدَنَّ السَّيْفَ قَدَمًا قَدَمًا وَ لَا ضَيِّقَنَّ مِنَ السُّيُوفِ جَوَانِبَهَا وَ مِنَ الرَّمَاكِ اطْرَافَهَا وَ مِنَ الْخَيْلِ سَنَابِكَهَا فَتَكَلَّمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ ای مردم! از

(۱)- این عبارت ۱۳ بار در قرآن کریم ذکر شده است.

(۲)- این عبارت نیز در ۷ مورد ذکر شده است.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۹۶.

خواب «غفلت» بیدار شوید و از تراکم ظلمت بی خبری بپرهیزید. سوگند! به کسی که دانه را در زیر خاک شکافته و بندگان را آفریده، و ردای عظمت پوشیده، هرگاه گروهی از شما با دل های پاک و نیت های خالص که در آن آلودگی به نفاق نباشد و قصد افتراق در آن راه نیابد، بپاخیزند (و مرا یاری کنند)، من با شمشیر، گام به گام جهاد می کنم و با ضربات شمشیرهای خود، عرصه را بر آنها تنگ می سازم و نوک سرنیزه ها را بر پیکرشان کُند می کنم و سم اسبها را در این راه، فرسوده می سازم؛ پس سخن بگویید، خدا رحمتتان کند (و از دشمن نترسید)». «۱»

امام مجتبی علیه السلام این سخن را در حالی بیان داشتند که خواب «غفلت» بر کوفیان غلبه کرده بود و آن حضرت هر چه آنان را دعوت به جهاد با غارتگران شام و لشکر معاویه می فرمودند، آنها اجابت نمی کردند.

۳- در کتاب «فلاح السائل» دعایی که مورد تأیید امام صادق علیه السلام نیز قرار گرفته، پیرامون جبران خطاها و غفلتهای نماز، چنین بیان می دارد: «فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ مَكَانَ نُقْصَانِهَا تَمَامًا وَ عَجَلِنِي تَثْبِتًا وَ تَمَكِّنًا وَ سَيِّهِي تَيَقُّظًا وَ غَفْلَتِي تَذَكُّرًا وَ كَسَالِي نَشَاطًا؛ پس درود بر محمد و آلش بفرست و هر نقصانی در نماز من رخ داده، کاملش فرما و به زودی به من ثبات قدم و توانایی عنایت کن (تا کاستی ها را جبران کنم) و سهو مرا به بیداری و «غفلتم» را به یادآوری و کسالتم را به نشاط مبدل فرما». «۲»

۴- امام امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه خطاب به

انسان های بی درد می فرمایند: «أَمَّا مِنْ دَائِكَ بُلْعُولٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمِكَ يَقْظُهُ؛ آیا درد تو را درمان و خواب تو را بیداری نیست». (۳)

۵- در حدیث دیگری، همان بزرگوار می فرماید: «أَلَا مُسْتَيْقِظٌ مِنْ غَفْلَتِهِ قَبْلَ نَفَادِ مُدَّتِهِ؛ آیا کسی نیست که از خواب غفلتش بیدار شود، قبل از مدت پایان عمرش؟». (۴)

در تمام این روایات «غفلت» به نوعی خواب و گاهی به مستی و «تذکر» به نوعی بیداری و هشیاری تشبیه شده است. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

«سُكْرُ الْعَفْلَةِ وَالْغُرُورِ ابْعَدُ أَفَاقَهُ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ؛ مستی «غفلت» و غرور، هشیاریش از

(۱) - بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۶۷.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۸۳، صفحه ۱۴.

(۳) - نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳.

(۴) - غرر الحکم، حدیث ۲۷۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۳

مستی شراب دورتر است». (۱)

۶- این بحث را با حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام که «یقظه» را به چراغ نورانی تشبیه فرموده، پایان می دهیم: «فَاسْتَصْبِحُوا بُنُورَ يَقْظِهِ فِي الْإِبْصَارِ وَالْإِسْمَاعِ وَالْإِفْتِدَاءِ؛ با نور یقظه و بیداری، چشم و گوش و قلب را روشن سازید». (۲)

تغافل مثبت

همان گونه که «غفلت» در امور زندگی، مایه بدبختی است، «تغافل» نسبت به این امور نیز همین گونه است؛ یعنی، انسان، واقعیت ها را بداند و باور داشته باشد که زندگی دنیا ناپایدار است و این جهان گذرگاهی است که باید از آن بگذرند، و به سرایی دیگر بشتابند و مرگ قانون تخلف ناپذیری است، و هیچ اعتباری به قدرتها و ثروت های مادی نیست؛ ولی با این حال، چنان از کنار این مسایل می گذرد که گویی هیچ چیزی نمی داند و نمی بیند.

این تغافل منفی است که

آثار زیانبارش از «غفلت» هم بیشتر است؛ زیرا، غافلان، ناآگاهانه به دام حوادث گرفتار می شوند؛ اما «تغافل کنندگان» با آگاهی در این دام قدم می گذارند که مسؤولیت الهی اش بیشتر و نکوهش مردم درباره آن شدیدتر است.

تغافل مثبت نیز داریم و آن این است که انسان، چیزهایی را بداند که پنهان کردن آن لازم یا پسندیده است؛ یعنی، فردی خود را نسبت به مسئله ای که اظهارش عواقب نامطلوب دارد، به ناآگاهی و بی اطلاعی بزند و با بزرگواری از کنار آن بگذرد تا باعث حفظ آبروی دیگران شود.

از جمله مواردی که «تغافل» در آن پسندیده است، پنهان ساختن عیوب دیگران است. هر کس عیب یا لغزشی دارد، لذا سعی دارد تا مردم آن را ندانند؛ ولی گاهی افراد هوشمند از آن آگاه می شوند. «تغافل» در این گونه موارد، در حقیقت یک نوع

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۵۶۵۱.

(۲) - نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۴

عیب پوشی است که جز در موارد امر به معروف و نهی از منکر، آن هم به صورت محرمانه و لطیف، بسیار پسندیده است.

اگر در مواردی پرده دری شود و آبرو و حیثیت اشخاص بر باد رود، افراد تشویق به گناه می شوند و طبق منطق «من که رسوای جهانم، غم دنیا سهل است» رسوایی را مجوزی برای گناه می شمرد و به بیان دیگر، اگر پرده حیای گنهکاران دریده شود، دست به هر کاری می زنند؛ پس در اینجا جز با «تغافل» نمی توان جلوی این پدیده شوم اجتماعی را گرفت.

در یک بیان کلی می توان گفت: یکی از اصول مهم زندگی آرام و خالی از دغدغه، همین مسئله «تغافل» است، به ویژه مدیران باید از این

مسئله در حل بسیاری از مشکلاتشان بهره بگیرند؛ یعنی، هر جا که احتیاج به اخطار و هشدار است باید اخطار و هشدار دهند و هر جا که با «تغافل» مشکلات حل می شود، از این طریق وارد شوند. به یقین اگر مدیران اصل «تغافل» را از زندگی خود حذف کنند، گرفتار در دسرهای بی دلیل خواهند شد.

به همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل، نسبت به این مسئله تأکید کرده اند. «تغافل» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بعضی از موارد باعث خرده گیری بعضی از افراد ناآگاه می شد؛ مثلاً، اعتراض می کردند به این که پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی سریع تحت تأثیر سخنان این و آن قرار می گیرند و اگر گفته شود که فلان کس پشت سر شما چنین و چنان می گوید، می پذیرد و به سراغ آن شخص می فرستد، اما هنگامی که او قسم یاد می کند که چنین چیزی را نگفته ام، سخن او را نیز می پذیرد.

قرآن مجید نیز در آیه ۶۱ سوره توبه به این مطلب اشاره می کند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»؛ از آنها کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است، بگو: خوش باوری او به نفع شماست، او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند».

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۵

مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با آن هوش و کیاست و درایت که

دوست و دشمن به آن معترفند، آدم ساده اندیش و خوش باور نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد وظیفه خود را «تغافل» می دید. این «تغافل» مایه رحمت برای همه مؤمنان محسوب می شد.

تغافل در بیان معصومین علیه السلام

۱- در حدیث معروفی که هم از امام سجّاد علیه السلام و هم از امام باقر علیه السلام و هم از امام صادق علیه السلام نقل شده است، پیرامون «تغافل» چنین می فرمایند: «صِيْلَاحُ حَالِ التَّعَائِشِ وَ التَّعَاشُرِ مِلُّاُ مَكِّيَالٍ ثُلَاثَاهُ فِطْنَةٌ وَ ثُلَاثُهُ تَغَافُلٌ مَصْلَحَةٌ هَمْزِيَسْتِي سَالِمٌ وَ مَعَاشَرَتٌ بَا مَرْدَمٍ دَرِ پِيْمَانِه اِي اَسْتِ كِه دُوسُومِ اَن هُوشِيَارِي وَ يَكُ سُوْمِ اَن تَغَافُلِ بَاشُد.» (۱)

این روایت، در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می دارد. ابتدا تأکید به هوشیاری و بیداری و ترک «غفلت» می کند و سهم آن را دوسوم می داند و مفهوم آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی خبر بماند؛ بلکه باید با کمال دقت، مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است، باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی اعتنائی و بی توجهی قرار گیرد، دستور به «تغافل» می دهد؛ مانند فکر و دقت در مسایل جزئی زندگی که اهمّیت چندانی ندارند، انسان را از تفکر در امور مهم باز می دارد و همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت ایجاب می کند، کار پسندیده ای است.

۲- امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «مِنْ اَشْرَفِ اَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ يَكِي اَز بَاارزَشْتَرِيْنِ كَارِهَایِ كَرِيْمَانِ، «تغافل» از چیزهایی است که از آن آگاهند» (۲) (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است).

حدیث دیگری آن امام بزرگوار علیه السلام می فرمایند: «مَنْ لَمْ يَتَغَابَلْ وَ لَأَيُّغُضَّ عَنْ

(۱) - تحف العقول، صفحه ۲۶۴. (آنچه در بالا آمد، متن حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است و از دو امام دیگر نیز شبیه آن نقل شده است).

(۲) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۶

كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَغَّصَتْ عَيْشَتُهُ؛ کسی که «تغافل» و چشم پوشی از بسیاری امور نکند، زندگی برای او ناگوار خواهد شد. «۱»

بدیهی است، زندگی انسان ها خالی از اموری که بر خلاف توقع باشد، نیست. اگر انسان جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد، زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می شوند.

این بحث را با حدیثی از همان بزرگوار علیه السلام پایان می دهیم: «و عَظُمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَابُلِ عَنِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُمُورِ ... وَلَا تَكُونُوا بَحَائِبِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْتُرُ عِبَائِكُمْ ... وَ تَكْرُمُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الْأَسْيَةِ تَقْضَاءٍ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» نسبت به امور پست و کوچک بالا برید ... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب جویان شما زیاد می شوند ... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید.» «۲»

از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر، به خوبی موارد «تغافل» روشن می شود و نشان می دهد که مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم اهمیت است که در زندگی وجود دارد.

بنابراین «تغافل» منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد

سازنده ندارد؛ زیرا، «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده «تغافل» بیرون است و انتقاد سازنده مربوط به اموری است که در سرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه ای دارد، در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم ارزش و یا عیوبی است که مصلحت در آن است که در پرده بماند.

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۹۱۴۹.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۷

۱۷

بخل و امساک

اشاره

اشاره

نعمتها و مواهبی که پروردگار در اختیار انسان ها گذاشته، در بسیاری از موارد، بیش از نیاز آنهاست، به گونه ای که می توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند، بدون آن که زیانی به زندگی خودشان برسد؛ ولی گروهی به خاطر صفت رذیله «بخل» از این کار امتناع ورزیده و هیچ کس را در این مواهب خدادادی سهیم نمی کنند. گاه نیز با نمایش ثروت و قدرت به محرومان، نمک بر جراحات قلبشان پاشیده و گویی از این کار زشت و غیر انسانی خویش لذت هم می برند.

گاه این صفت با «انحصارطلبی» و «خود برتر بینی» و «حرص و آز» نیز آمیخته شده و زشتی آن را چند برابر می کند.

اگر نگاهی به جهان آفرینش بیندازیم، همه جا سخاوت و انفاق و بذل و بخشش را مشاهده می کنیم. خورشید دائم می سوزد و بخشی از وجودش را تبدیل به نور و حرارت می کند و آن را به تمام منظومه شمسی می رساند و با نور و گرمای خود به همه مخلوقات، زندگی می بخشد.

زمین با انواع مواهبی که در دل دارد، از مواد غذایی گرفته تا معادن گران بها و

اخلاق در قرآن، ج ۲،

آب های زیرزمینی، همه را رایگان در اختیار بشر نهاده و سخاوتمندانه انسان را یاری می دهد. سایر موجودات جهان نیز هر کدام دست های سخاوتمند خود را سوی انسان ها گشوده اند تا سخاوت خویش را نشان دهند.

علاوه بر عالم کبیر در عالم صغیر؛ یعنی، وجود یک انسان نیز همین مسئله حکم فرماست. قلب، دستگاه تنفس، معده، چشم، گوش، دست و پا هیچ کدام تنها برای خودشان کار نمی کنند و هرگز در خدمت به سایر اجزاء بدن، «بخل» نمی ورزند، بلکه آنچه را که دارند سخاوتمندانه در میان خود و تمام سلولهای بدن تقسیم می کنند.

در جهانی که همه جا «سخاوت» حکم فرماست، آیا جایی برای انسان بخیل وجود دارد؟ آیا ناهماهنگی با عالم هستی او را به فساد و مرگ نمی کشاند؟

روی این اصل، نکوهش «بخل» و مدح و ستایش «سخاوت» به طور گسترده در آیات و روایات اسلامی به چشم می خورد که در آنها «جود و سخاء» به عنوان یکی از بارزترین صفات فعلی الهی و یکی از ویژگی های پیشوایان معصوم علیه السلام معرفی شده است.

با این اشاره، به آیات قرآنی باز می گردیم و بازتاب گسترده «بخل» و «سخاوت» را در بخشی از آیات قرآن مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا اِنَّ الْكُنُوزَ مَا اِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ اُولَى الْقُوَّةِ اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَ ابْتَغِ فِيمَا اَتَاكَ اللّٰهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ احْسِنْ كَمَا احْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِى الْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. (سوره قصص، آیات ۷۶ تا ۷۷)

۲- اَنَا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ

اذِ اقْسِمُوا لِيُضِرَّ مُضِجَ مِصْحَبِهَا * وَ لَا يَسْتَنْوُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ * فَاصْبَحْتَ كَالصَّرِيمِ (سوره قلم، آيات ۱۷ تا ۲۰)

۳- وَ مِنْهُمْ مَرٍنٌ عَاهِدَ اللّٰهَ لِيْنِ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ - فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوْا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ * فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِيْ قُلُوْبِهِمْ اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اَخْلَفُوْا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَ بِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ (سوره توبه، آيات ۷۵ تا ۷۷)

۴- وَ لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِيْنَ يَبْخُلُوْنَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۹

سَيَطُوْقُوْنَ مَا بَخِلُوْا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلّٰهِ مِيْرَاتُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ (سوره آل عمران، آيه ۱۸۰)

۵- الَّذِيْنَ يَبْخُلُوْنَ وَ يَأْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُوْنَ مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِينًا (سوره نساء، آيه ۳۷)

۶- وَ اَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنٰى فَسَيُؤَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰى (سوره الليل، آيات ۸ تا ۱۰)

۷- هِيَ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوْا فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَخِضُّ وَ مَنْ يَبْخُلُ فَاَنْمًا يَبْخُلُ عَن نَّفْسِهِ وَ اللّٰهُ الْغَنِيُّ وَ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ اِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُوْنُوْا اَمْثَالَكُمْ (سوره محمد، آيه ۳۸)

۸- ... وَ مَنْ يُوقْ شَحْحَ نَفْسِهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ (سوره تغابن، آيه ۱۶ و سوره حشر، آيه ۹)

۹- وَ الَّذِيْنَ اِذَا اَنْفَقُوْا لَمْ يُسْرِفُوْا وَ لَمْ يَقْتُرُوْا وَ كَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا (سوره فرقان، آيه ۶۷)

۱۰- قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُوْنَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّيْ اِذَا لَمْ مَسْكُتُمْ خَشِيَةَ الْاِنْفَاقِ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ قَتُوْرًا (سوره اسراء، آيه ۱۰۰)

ترجمه

۱- قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد، ما آن

قدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد!- و در آنچه خداوند به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و هرگز در زمین به دنبال فساد مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.

۲- ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند- و هیچ از آن استثنا نکنند- اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد، در حالی که همه در

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۰

خواب بودند و آن باغ سرسبز مانند شب سیاه ظلمانی شد!

۳- بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود، روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود!»- اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید «بخل» ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند- این عمل، (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار ساخت، این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند، و به خاطر آن است که دروغ می گفتند.

۴- کسانی که بخل می ورزند و آنچه را که خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آنهاست؛ بلکه

برای آنها شرّ است، به زودی در روز قیامت آنچه را نسبت به آن «بخل» ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می افکنند و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست و خداوند، از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۵- آنها کسانی هستند که «بخل» می ورزند و مردم را به «بخل» دعوت می کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده کتمان می نمایند (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران عذاب خوارکننده ای آماده کرده ایم.

۶- آیا کسی که «بخل» ورزد و (از این راه) بی نیازی طلبد؛- و پاداش نیک الهی را انکار کند- به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم.

۷- آری! شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می شوید، بعضی از شما (بخل) می ورزید و هر کس «بخل» ورزد، نسبت به خود «بخل» کرده است و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید و هرگاه سرپیچی کنید؛ خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد؛ پس آنها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندان در راه خدا انفاق می کنند).

۸- ... و کسانی که از «بخل» و حرص خویشتن مصون بمانند، رستگارانند!

۹- و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حدّ اعتدال دارند.

۱۰- بگو: «اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، در آن صورت (به خاطر تنگ نظری) امساک می کردید؛ مبادا انفاق مایه تنگدستی شما شود» و انسان تنگ نظر است!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۱

تفسیر و جمع بندی سرنوشت بخیلان

آیات نخست این بحث به ماجرای عبرت انگیز یکی از ثروتمندان بزرگ بنی اسرائیل اشاره می کند که بر اثر «بخل»

و تکبر و خودبزرگ بینی به سرنوشت بسیار دردناکی مبتلا شد.

«قارون» از خویشاوندان نزدیک حضرت موسی علیه السلام و از چهره های سرشناس و ثروتمند بنی اسرائیل و به ظاهر از نخستین مؤمنان به آن حضرت نیز بود که آگاهی فراوانی از تورات داشت؛ اما او مثل بسیاری از ثروتمندان خودخواه و از خدا بی خبر، علاقه فراوانی به نمایش دادن ثروت خویش در برابر دیدگان فقرا بنی اسرائیل داشت که هر گاه اموال و دارایی عظیم و عجیب خویش را به نمایش می گذاشت، دل های دنیاپرستان را به تپش درمی آورد تا جایی که تنها آرزوی مهم آنها این بود که روزی مثل قارون، صاحب چنین ثروتی شوند!

قرآن مجید در این آیات می گوید: «قارون از قوم موسی علیه السلام بود، ولی بر آنها ستم کرد؛ اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ...» (۱)

ستم او بر قومش هم به خاطر «بخل» شدیدش بود که راضی نبود کسی از ثروت او بهره ای ببرد و هم به خاطر نمایش ثروت و به رخ کشیدن آن و هم به خاطر مخالفت شدید با حضرت موسی علیه السلام و همکاری با فرعونیان، هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از او طلب زکات کرده بود.

اصولاً ثروتمندان دنیاپرست، علاقه دارند که قدرتهای اجتماعی بیشتری در اختیار بگیرند که این علاقه گاهی به خاطر فزون طلبی است و گاهی به دلیل ترسی است که از قدرتهای سیاسی و اجتماعی دیگر دارند که مبادا ثروت آنها توسط آن قدرتها آسیب بیند؛ به همین دلیل همیشه با پیامبران که مردم را زیر چتر حکومت الهی قرار می دادند، به مخالفت برمی خاستند.

(۱) - قصص، ۷۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۲

در ادامه آیه در مورد ثروت «قارون» می فرماید: «آن قدر گنج به او دادیم که حمل کلیدهای صندوق های (جواهرات و درهم و دینار و اشیا قیمتی) او برای یک گروه زورمند، مشکل بود؛ و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبه اولی القوه...». «۱»

«قارون» از وضع خود بسیار اظهار شادمانی می کرد و همواره به عیش و نوش مشغول بود و غم بینوایان و رنج محرومان را هرگز احساس نمی کرد؛ حتی هنگامی که (عاقلان مؤمن) قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند، شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش منما (که این امانت، بیش از چند روزی دست تو نخواهد بود) و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، تو نیز به بندگان او نیکی کن و ثروت عظیم خود را وسیله فساد در زمین قرار مده که خدا مفسدان را دوست ندارد؛ ... اذقال له قومه لا تفرح ان الله لا يحب الفرحین* وابتغ فی ما آتاک الله الدار الآخرة و لا تنس نصیبک من الدنيا و احسن کما احسن الله الیک و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین». «۲»

این دستورات پنجگانه و اندرزهای ناصحانه و مشفقانه، نه تنها در دل سیاه «قارون» اثر نکرد، بلکه بر طغیان او افزود تا آنجا که به صراحت، توحید افعالی خداوند را انکار کرد و گفت: «این ثروتهای عظیم، نتیجه لیاقت و آگاهی و کاردانی خودم می باشد».

قرآن مجید در آیات دیگر همین سوره، به یکی دیگر از رذایل اخلاقی «قارون» که تقریباً به صورت یک

جنون عمومی در همه ثروتمندان مغرور و از خدا بی خبر درآمده است، می پردازد و می گوید: «او در مقابل چشم قوم خود (در برابر دیدگان محرومان و بینوایان) به نمایش ثروت پرداخت و تمام توان خود را در این نمایش جنون آمیز غیر انسانی به کار گرفت. اسبهای گران قیمت، با زین های طلائی و کنیزان زیبا و غرق در انواع زینت آلات و جواهرات و سایر اموال و دارایی اش را که بسیار فریبنده بود به نمایش گذاشت و به جای این که به اندرز ناصحانه آگاهان قومش گوش دهد و مرهمی بر جراحتهای قلب بینوایان بگذارد؛ بلکه با عناد و مخالفت با آگاهان قومش نمک بر زخم

(۱) - قصص، ۷۶.

(۲) - قصص، ۷۶ تا ۷۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۳

قلب فقرا می پاشید و با نمایش ثروتش همه را در حیرت فرو می برد.

هنگامی که طغیان او فزونی گرفت، خداوند بیش از آن، به او مهلت نداد و با ایجاد زلزله ای - تنها در محل کاخ قارون - او را به همراه تمام ثروتش در کام زمین فرو برد و با حرکت دیگر شکاف را بست و بدین سان سرنوشت او درس عبرتی برای همه انسان ها در طول تاریخ گشت.

ریشه اصلی بدبختی «قارون» همان «بخل» او بود. بخلی که سرچشمه انکار عملی او نسبت به نبوت حضرت موسی علیه السلام و توحید پروردگار شد و به دنبال آن به فکر متهم ساختن پیامبر بزرگ خدا حضرت موسی علیه السلام، به عمل منافی عفت با یک زن بدکار افتاد که خداوند به زودی او را رسوا کرد. او می پنداشت که با داشتن این مال و ثروت عظیم، هیچ کس را قدرت رساندن

آسیب به او نیست؛ به همین دلیل از هیچ گونه ظلم و ستمی بر قوم بنی اسرائیل دریغ نداشت تا این که سرانجام به کیفر زشت کاریهای خود رسید.

*** در بخش دوم از آیات، به داستان عبرت انگیز دیگری از گروه بخیلان و سرنوشت سیاه آنها اشاره می کند. گروهی که قرآن مجید از آنها، به اصحاب الجَنَّة (صاحبان باغ) یاد کرده، به نظر بعضی از مفسران، گروهی از بنی اسرائیل بودند که در «یمن» در نزدیکی «صنعا» زندگی می کردند. بعضی از محققان، وجود کلمه «حرد» را در ادامه این آیات که به معنی «منع» می باشد و از واژه های متداول «یمن» است، اشاره به این معنی می دانند که آنها اهل یمن بودند.

آنها ده نفر بودند که باغ بزرگی را از پدر به ارث برده بودند، پدرشان مرد نیکوکار و سخاوتمندی بود و هنگامی که میوه ها و ثمره های باغ نمایان می گشت، در باغ را بر روی مستمندان می گشود تا آنها بهره کافی ببرند که این امر مایه برکت و وسعت اموال پدر گشته بود.

ولی فرزندان بخیل و ناخلف، به گمان این که بخش زیادی از این درآمد به جیب فقرا و نیازمندان می ریزد و دلیلی هم ندارد که اموال خودشان را این گونه ببخشند؛ تصمیم

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۴

گرفتند اجازه ندهند حتی یک فقیر هم وارد باغ آنها شود. به همین خاطر تصمیم گرفتند که یک روز صبح، بی سرو صدا با جمعی کارگر زبده به باغ بروند و پیش از آن که فقرا بیدار شده و با خبر گردند، تمام محصول را چیده و منتقل نمایند.

«برسوئی» در «روح البیان» می گوید: «این ماجرا مربوط به زمان

کمی بعد از حضرت مسیح علیه السلام است. آنها پدری داشتند بسیار سخاوتمند که از آن باغ به اندازه نیاز سال خود بر می داشت و بقیه را به نیازمندان می داد و به این ترتیب، مقدار قابل ملاحظه ای نصیب فقرا می شد که روزهای زیادی از آن برای معیشت خود بهره می گرفتند؛ ولی هنگامی که پدر از دنیا رفت، فرزندان گفتند: اگر ما کار پدرمان را ادامه دهیم، زندگی بر ما مشکل می شود؛ در حالی که ما عیالمندیم و در میان خود سوگند یاد کردند که در آغاز صبح، هنگامی که هنوز تاریکی به طور کامل از بین نرفته، میوه ها را بچینند؛ حتی برای این سخن خود، ان شاء الله هم نگفتند. «۱»

خداوند نیز مجازات سخت و دردناکی برای آنها قرار داد؛ «هنگام شب، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند، عذابی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد؛ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ». «۲»

آری! آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار، چنان بر آن باغ فرود آمد که «آن باغ خرم و سرسبز به صورت خاکستر سیاه درآمد؛ فَاصْبَحْتَ كَالصَّرِيمِ». «۳»

احتمال دیگر نیز وجود دارد که «صریم» به معنی درخت بدون میوه باشد؛ یعنی، «صاعقه» فقط تمام میوه ها را از بین برد و تنها چوبی از درختان باقی ماند. و صبح روز بعد، هنگامی که خوشحال و راضی از نقشه خودشان به باغ آمدند؛ به محض ورود به باغ و دیدن آن منظره وحشتناک، فریاد کشیدند و گفتند: «ما راه را گم کرده ایم، ما همه چیز را از دست دادیم، بلکه ما محرومیم؛ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ * بَلْ نَحْنُ

(۱) - «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴. (نگفتن ان شاء الله را از جمله «و لا یثنون» استفاده کردند که منظور استثنای به مشیه الله است ولی مناسبتر با مفهوم آیه این است که بدون این که چیزی از میوه درختان را برای نیازمندان استثناء کنند).

(۲) - قلم، ۱۹.

(۳) - قلم، ۲۰.

(۴) - قلم، ۲۶ و ۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۵

ممکن است تعبیر «أنا لصالون» اشاره به این داشته باشد که آنها در آغاز باور نداشتند که این باغ سوخته، همان باغ سرسبز و پر میوه آنهاست، ولی هنگامی که دقت نمودند از قرائن فهمیدند که این باغ، همان باغ خودشان است که چنین نابود شده است. لذا گفتند:

«بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ».

احتمال دیگر نیز وجود دارد که این گم کردن راه خداست؛ زیرا آنها سعادت و خوشبختی خود را در «بخل» می پنداشتند، در حالی که راه صحیح همان راه پدر سخاوتمندشان بود.

در ادامه این آیات آمده است: این گروه بخیلان به زودی از خواب «غفلت» بیدار شدند و به ملامت یکدیگر پرداختند و اعتراف به گناه کردند و تصمیم گرفتند در آینده این کار را تکرار نکنند و از خداوند، باغی بهتر از آن را خواستند. در بعضی از روایات آمده است که خداوند، توبه آنها را قبول کرد و باغی بهتر و پربرتر به آنها عنایت فرمود.

به هر حال آیه فوق، بیانگر عواقب دردناک «بخل» و انحصارطلبی است که حتی در دنیای مادی نیز «بخل» کارساز نیست.

قابل توجه است که قرآن در آغاز این آیات، می گوید: «ما مردم مکه را نیز با چنین امتحانی آزمودیم؛ همان گونه که اصحاب الجنّه را آزمایش کردیم» و گویا این

تعبیر، اشاره به قحطی و خشکسالی شدیدی است که در مکه بر اثر «بخل» و ترک انفاق روی داد و ثروتمندان بخیل را به روز سیاه نشانند.

*** در سؤمین آیه سخن از سرنوشت فرد بخیلی در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله است. مطابق بسیاری از تفاسیر، مردی از انصار به نام «ثعلبه بن حاطب» که در آغاز مرد بسیار تهی دستی بوده و همیشه آرزو داشت که روزی ثروتمند شود؛ به همین خاطر با اصرار فراوان از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که برای او دعا کند تا مال فراوانی به دست آورد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «داشتن مقدار کم که بتوانی حَقّش را ادا کنی بهتر از مقدار زیاد است که توانایی ادای حَقّش را نداشته باشی»؛ یعنی، به زندگی ساده ات بساز و شاکر

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۶

باش. ولی او گفت: با خدا عهد می کنم، اگر ما را از فضل خود بهره مند سازد، به طور قطع صدقه خواهیم داد و از صالحان (شاکران) خواهیم بود؛ «و مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ». «۱»

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله برای این مرد پر ادعای کم ظرفیت، بنا به اصرار خودش دعا کرد تا صحنه آزمونی برای او و سایرین باشد. چیزی نگذشت که به برکت دعای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ثروت زیادی که انتظار آن را نداشت، به او رسید و روز به روز فزونی یافت.

صاحب دامهای زیادی شد و کارش بسیار رونق گرفت. اما هنگامی که آیه زکات نازل شد؛ به

او ابلاغ کردند که باید مقدار کمی از این اموال را به عنوان زکات، در اختیار نیازمندان بگذاری، آن مرد «بخیل» کم ظرفیت، پیمان خود را با خدا و پیامبرش به دست فراموشی سپرده و از پرداخت مقدار ناچیز زکات خودداری ورزید.

قرآن در یک جمله کوتاه چنین می فرماید: «هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش به آنان داد؛ «بخل» ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گردان شدند؛ فَلَمَّا آتَاهُم مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ». «۲»

گرچه «ثعلبه» یک نفر بیش نبود، ولی هنگامی که کار و ثروتش رونق گرفت، از گروه بسیاری برای حفظ اموالش کمک می گرفت، لذا ممکن است صیغه های جمع در آیه، اشاره به همین مطلب داشته باشد.

احتمال دیگر نیز وجود دارد که این گونه درخواست ها را تنها «ثعلبه» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نکرد و این آزمایش نیز تنها برای او رخ نداد؛ بلکه افراد زیادی چنین تقاضایی را داشتند که نتوانستند از امتحان الهی، سرافراز بیرون آیند.

به هر حال نتیجه پیمان شکنی و بخلشان، آن شد که روح نفاق به طور پایدار در دل آنان ریشه کند و تا قیامت ادامه یابد؛ زیرا، عهدی را که با خدا بسته بودند، شکستند و دروغ گفتند؛ «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوا وَ بِمَا

(۱) - توبه، ۷۵.

(۲) - توبه، ۷۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۷

كَأْتُوا يَكْذِبُونَ» «۱».

آری! مردی که یک روز جزء عبّاد بود و او را حمامه مسجد «۲» می نامیدند و پیشانی او مانند زانوی شتر پینه بسته بود، بر اثر «بخل» و انحصارطلبی، رویاروی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار

گرفت و حتی به طور کنایه بر آیین اسلام و قانون زکات خرده گرفت و آن را شبیه جزیه اهل کتاب شمرد و به این ترتیب در صف منافقان قرار گرفت و همه مسلمین نیز او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

*** در چهارمین آیه، خداوند مجازات سنگین «بخیلان» را بیان می نماید، مجازاتی که در قرآن مجید، تنها در این مورد به کار رفته و درباره هیچ گناه دیگری دیده نمی شود، می فرماید: «آنها که «بخل» می ورزند، آنچه را خداوند از فضل خویش به آنها داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند به نفع آنهاست، بلکه برای آنها شر است؛ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ...» (۳)

سپس می افزاید: «به زودی آنچه را که آنها درباره آن «بخل» ورزیدند، در روز قیامت همانند طوقی به گردن آنان می افکنند (به صورت بار بسیار سنگینی که قدرت حرکت را از آنان می گیرد و آنها را در عرصه محشر رسوا می سازد)؛ ... سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...» (۴).

در انتهای آیه می فرماید: «میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است؛ ... وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۵).

این آیه اشاره به این دارد که نگهداری اموال و «بخل» کردن چه سودی دارد؛ در حالی که باید همه آنها را بگذارید و بروید.

گرچه بعضی از روایات، آیه فوق را به مسئله منع «زکات» تفسیر کرده اند، ولی در ظاهر مفهوم آیه، عام است و انواع «بخل» را شامل می شود؛ حتی به گفته بعضی از

(۱) - توبه، ۷۷.

(۲) - این تعبیر کنایه ای که به

معنی کبوتر مسجد است، به خاطر کثرت حضور او در مراسم عبادی مسجد بکار رفته است.

(۳) - آل عمران، ۱۸۰.

(۴) - آل عمران، ۱۸۰.

(۵) - آل عمران، ۱۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۸

مفسران علاوه بر «بخل» در اموال، «بخل» در علم و دانش و مانند آن را نیز شامل می شود.

در این که به چه صورت طوقی به گردن آنها می افتد، باید گفت: مطابق بعضی از روایات، آن اموال به صورت طوق آتشین در می آید. چنان که تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «هر کس زکات مال خود را نپردازد، خدا آن را به صورت ازدهایی از آتش مبدل می کند و به گردن او می افکند و پیوسته او را می گزد (و به او گفته می شود، همان گونه که در دنیا این اموال را هرگز از خود دور نمی کردی، اکنون آنها را بردار و به گردن بیفکن)». «۱»

از تعبیر بالا به خوبی روشن می شود که تعبیر به «طوق» در واقع تجسمی از اعمال آنها در دنیاست؛ زیرا «طوق» چیزی است که از انسان دور نمی شود. به هر حال، تعبیرات مختلف آیه، همه حکایت از زشتی «بخل» و خوبی «انفاق» در راه خدا و «سخاوت» در اموال و مواهب خداداد می کند.

قابل توجه این که، اموال «بخیلان» نه تنها در قیامت، طوقی بر گردن آنها می شود، بلکه در دنیا نیز همیشه باید بار سنگین حفظ و نگهداری و محاسبه آن را بر گردن نهند و سپس آن را رها ساخته و به سرای دیگر برای پاسخ گویی بشتابند.

*** در پنجمین آیه، خداوند بخیلانی را که نه تنها خود بخیلند، بلکه دیگران را نیز به «بخل» دعوت می کنند، مورد نکوهش

قرار داده است؛ زیرا آنها به عنوان مصداق روشنی از «مختال فخور» (۲) معرفی گردیده اند و در چندین آیه از قرآن مجید تصریح شده است که خداوند «مختال فخور» را دوست ندارد. خداوند در مورد این گروه می فرماید: «مختال فخور، همان کسانی هستند که «بخل» می ورزند و مردم را نیز دعوت به «بخل» می نمایند و هر کس از این فرمان روی گردان شود (به خدا زیانی نمی رساند)؛ زیرا

(۱) - تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۳۲۷. تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ۲۰۷.

(۲) - مختال فخور: متکبر فخر فروش.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۹

خداوند غنی و حمید است؛ الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱).

بدیهی است که خداوند، هرگز انسانی را که همیشه در تضاد مطلق با صفات «جلال» و «جمال» خداست، دوست نخواهد داشت و او را مشمول عنایات خاص خود نخواهد نمود.

جالب توجه این که، در آیات قبل از آن، اشاره به مصائب مختلف زندگی انسان ها کرده و می فرماید: فلسفه این مصائب آن است که به زندگی مادی خود دل بسته نباشید؛ یعنی، از امکانات مادی مغرور نشوید و بدانید «بخل» شما را ثروتمند نمی کند، بلکه با وزش نسیمی، دفتر ایام بر هم می خورد و ثروتمندترین مردم ممکن است در یک شب به فقیرین مردم تبدیل شود؛ پس فخر و مباهات به ثروت چه معنی دارد و «بخل» چه مشکلی را حل می کند؟

نکته مهم دیگر این که دعوت بخیلان از سایر مردم به «بخل» به خاطر آن است که می خواهند همه، همزنگ آنها باشند تا در میان جمعیت رسوا نشوند، به علاوه چون این گونه افراد،

عواطف انسانی را زیر پا گذارده اند، افرادی بی رحم و سنگ دلند؛ حتی از «سخاوت» و ترحم دیگران به فقرا و نیازمندان، احساس رنج و ناراحتی می کنند.

در این رابطه امام صادق علیه السلام می فرمایند: «امیر مؤمنان علیه السلام دستور داد که پنج «وسق» (۲) خرما برای شخصی بفرستند و این شخص مرد سخی و بخشنده ای بود که نیازمندان از او بهره می بردند و هرگز نه از علی علیه السلام و نه از دیگران، چیزی طلب می کرد. شخص (بخیلی که در آنجا بود) عرض کرد: ای امیر مؤمنان! این شخص تقاضایی از شما نکرده بوده، به علاوه یک وسق کافی است. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «لَا كَثْرَ اللَّهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرْبَكَ، اَعْطَى أَنَا وَ تَبَخَّلُ أَنْتَ... خداوند در میان مؤمنان مانند تو را زیاد نکند. من دارم می بخشم، تو داری بخل می ورزی، خدا خیرت دهد، اگر من به کسی که امید بخشش را دارد، تنها بعد از درخواست

(۱) - نساء، ۳۷.

(۲) - هر وسق برابر با شصت من می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۰

کمک کنم، در حقیقت بهای چیزی را که از او گرفته ام، داده ام؛ زیرا، آبروی خود را نزد من ریخته است». (۱)

*** در ششمین آیه، ضمن اشاره به مجازات شدید بخیلان، می فرماید: «اما کسی که «بخل» ورزیده و از این راه، بی نیازی طلبد و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند، ما او را در مسیر دشواری قرار می دهیم و آن هنگام که (در جهنم) سقوط می کند، دیگر اموال او به حالش سودی نخواهد داشت؛ وَ اَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اَشْتَتَعْنِي وَ كَذَّبَ بِالْحُسَيْنِ فَسُيِّرُهُ لِّلْعُسْرَى وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ اِذَا تَرَدَّى . (۲)»

از

این تعبیر به خوبی روشن می شود:

اولاً «بخل» سبب بی نیازی و ثروت نمی شود؛ بلکه پیمودن این راه، کار را در دنیا و آخرت بر انسان مشکل می کند (توجه داشته باشید که واژه «العسری در آیه مطلق است و هرگونه مشکلی را در دنیا و آخرت شامل می شود).

ثانیاً، به فرض که از این راه ثروت عظیمی بیاندوزد و آن را در آخرت با خود ببرد، در آن هنگام که در جهنم سقوط می کند، چه سودی به حال او خواهد داشت.

در تفسیر «یُسْر» که نقطه مقابل «عُسْر» است، مفسران بزرگ، احتمالات زیادی داده اند که نقطه مقابل این احتمالات، در مورد «عُسْر» نیز صادق است. نخست این که منظور از آن زمینه های توفیق و آسان شدن راه اطاعت خداست - در برابر واژه «عُسْر» که درباره سلب توفیق و پیچیدگی راه طاعت است - بعضی آن را به معنی راه آسان زندگی و بعضی، راه بهشت و پادشاهی بزرگ الهی و بعضی دیگر به معنی امدادهای غیبی و مانند آن شمرده اند؛ ولی همان گونه که در بالا اشاره شد، «عسر» - و همچنین یسر مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام اموری را که مربوط به دنیا و آخرت است، شامل می شود.

(۱) - وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۱۸.

(۲) - اللیل، ۸ تا ۱۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۱

در هفتمین آیه، خداوند یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بخیلان را مورد نکوهش شدید قرار داده و می فرماید: «آری! شما همان جمعیتی هستید که برای انفاق در راه خدا فراخوانده می شوید، بعضی از شما «بخل» می ورزند و هرکس بخل کند، نسبت به خودش بخل کرده است؛ هَا أَنتُمْ هَؤُلَاءِ

تُدْعُونَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّهُ يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ» (۱) و برای این که ناآگاهان تصور نکنند، خداوند نیازی به این انفاقها دارد، در ادامه این آیه می فرماید: «خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمند و فقیر هستید؛ ... وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ ...» (۲).

بنابراین آنچه را انفاق می کنید، در واقع امانتهای الهی است که چند روزی نزد شما برای آزمون و امتحان و تعلیم و تربیت قرار داده شده و خدا دستور داده، بخشی از این امانت را به بندگان فقیرش بسپارید یا در راه جهاد مصرف کنید.

در انتهای آیه، افراد «بخیل» را تهدید می کند که: «هر گاه از دستورهای خداوند (درباره انفاق فی سبیل الله) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نباشند؛ ... وَ أَنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ».

(۳)

به این ترتیب «بخیلان» تهدید به نابودی گردیده اند و این شدیدترین تهدیدی است که درباره «بخیلان» شده است.

گرچه مصداق انفاق در راه خدا، به تناسب قرائنی که در آیات وجود دارد، انفاق در راه «جهاد» است؛ ولی مفهوم گسترده آن، هر کار خیری را شامل می شود.

بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت، در ذیل آیه مورد بحث چنین نقل کرده اند که بعد از نزول آیه فوق، جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: منظور از گروهی که خداوند در قرآن به آنها اشاره کرده که در صورت «بخل» ورزیدن و سرپیچی از دستورات الهی جایگزین شما می کند، کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر شانه سلمان - یا به روایت دیگر

(۱)- محمد، ۳۸.

(۲)- همان.

(۳)- همان.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۲

او نشسته بود زد و فرمودند: «هَذَا وَقَوْمُهُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَنُوطًا بِالثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ» (۱)؛ منظور خداوند، این مرد و قوم اوست؛ به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند! اگر ایمان به ثریا (در دورترین نقطه آسمان) بسته باشد، گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می آورند.

*** در هشتمین آیه، بعد از دستور به «انفاق» و تأکید بر این که «انفاق» خیر و خوبی برای شما به ارمغان می آورد، می فرماید: «آنها که از «بخل» و حرص خویش مصون بمانند، رستگارند؛ ... وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲).

به گفته راغب اصفهانی در کتاب «مفردات»، «شح»- بر وزن مخ- به معنی بخلی است که با حرص آمیخته باشد و به صورت عادت در آید.

«فلاح» نیز به معنی شکافتن و بریدن است که در هر نوع خوشبختی، رستگاری، پیروزی و رسیدن به مقصد به کار رفته است که آن را به فلاح مادی و فلاح معنوی تقسیم کرده اند.

قبل از آیه فوق، قرآن کریم هشدار در مورد فتنه بودن اموال و اولاد می دهد که گویا با این بیان، موانع انفاق را معرفی می کند؛ زیرا، گاهی وسوسه های فرزندان که مبدا بخششهای پدر و مادرشان خللی در ارث آنها وارد کند و گاهی نیز وسوسه های درونی خود انسان نسبت به آینده فرزندان که مبدا بعد از او، گرفتار فقر شوند، مانع انفاقشان می شود که به یقین تمام این وسوسه ها از موانع «فلاح» و رستگاری است و سبب حرص و «بخل» می شود.

در حدیثی از امام صادق علیه

السلام نقل شده است که ایشان از سر شب تا به صبح، طواف خانه خدا می کرد و پیوسته می فرمودند: «اللَّهُمَّ قِنِي شَحَّ نَفْسِي؛ خداوندا! مرا از «بخل» و

(۱) - این حدیث را «قرطبی» در تفسیر «جامع الاحکام» و «برسویی» در «روح البیان» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «مراغی» در تفسیر خود، و «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابو الفتوح رازی» در تفسیرش و «سیوطی» در «در المنثور» و گروه دیگری در تفاسیر خود در ذیل همین آیه آورده اند.

(۲) - تغابن، ۱۶، حشر، ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۳

حرص نفسم نگاه دار. راوی می گوید، عرض کردم: فدایت شوم! امشب دعایی غیر از این نفرمودی؟ فرمود: «وَ أَيْ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شَحِّ النَّفْسِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَأَوْلَىٰكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ؛ چه چیزی بدتر از حرص و «بخل» نفسانی است؛ خداوند می فرماید:

کسانی که از حرص و «بخل» نفس خویش در امان باشند، رستگارند.» (۱)

بنابراین «بخل» از موانع مهم رستگاری است و اهمیّت این امر تا جایی است که امام صادق علیه السلام از سر شب تا صبح، در خانه خدا و در ضمن طواف خود پیوسته این دعا را می خواند و به عنوان مهمترین حاجت خویش آن را از خدا می طلبد.

تعبیر «خَيْرَ الْأَنْفُسَةِ كَم» بعد از امر به انفاق، اشاره به این نکته لطیف دارد که سخاوت و انفاق در راه خدا، آثار مفیدش عاید خود انسان می شود؛ روح را پرورش می دهد و دل را از تیرگی های حرص و «بخل» پاک ساخته و برکات مادی و معنوی را به خانه انسان سرازیر می کند.

این بحث را با ذکر حدیثی در تفسیر معنی «شح» به پایان می بریم. امام

صادق علیه السلام از «فضیل بن عیاض» سؤال فرمود: آیا می دانی «شحیح» چه کسی است؟ او در جواب عرض می کند: همان بخیل است. امام علیه السلام فرمود: «الشُّحُّ اشْدُّ مِنَ الْبُخْلِ إِنَّ الْبُخْلَ يَبْخُلُ بِمَا فِي يَدِهِ وَالشَّحِيحُ يَشْحُ عَلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ عَلَى مَا فِي يَدِهِ حَتَّى لَا يَرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَالْحَرَامِ، لَا يَشْبَعُ وَلَا يَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ؛ شح از «بخل» شدیدتر است. «بخیل» کسی است که در آنچه دارد «بخل» می ورزد، ولی «شحیح» هم نسبت به آنچه در دست مردم است «بخل» می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند، آرزو می کند که آن را به چنگ آورد، خواه از راه حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده، نیست». (۲)

*** در نهمین آیه، ضمن طرح مسئله «بخل» تحت عنوان تقصیر، می فرماید: «یکی از ویژگیهای «عباد الرحمن»- بندگان خاص خداوند بخشنده- این است که هنگامی که انفاق

(۱)- نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۴۶.

(۲)- نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۲۹۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۴

می کنند، نه اسراف دارند و نه سختگیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند؛ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا. «۱»

«یقتروا» از ماده «قتر» (بر وزن صبر) به معنی (تنگ گرفتن) است که نقطه مقابل اسراف می باشد و گاه «اسراف» و «اقتار» را در مقابل یکدیگر قرار می دهند. یکی آن است که بیش از حد لازم و دیگری آن است که کمتر از مقدار

در واقع «قتر» و «اقتار» مراحل ضعیف «بخل» است؛ زیرا حدّ اقل چیزی انفاق می شود، هر چند کمتر از مقدار شایسته باشد؛ در حالی که در مراحل شدیدتر «بخل» هیچ گونه انفاقی در کار نیست. با این حال، خداوند بندگان ویژه خود را از این صفت نیز پاک و مبرا می داند.

بسیاری از مفسّرین «اقتار» را به معنی «بخل» یا «شخ» و مانند آن تفسیر کرده اند و در روایتی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق علیه السلام نقل شده «لم یقتروا» به معنی «لم یبخلوا فی حقّ اللّهِ عزّ و جلّ» تفسیر شده است (۲).

در بعضی از تفاسیر آمده است که یکی از خلفا می خواست دخترش را به یکی از امرای دولتش بدهد. هنگامی که از داماد سؤال کرد: مقدار هزینه عروسی را چه اندازه در نظر گرفته ای؟ در پاسخ در تعبیر جالبی گفت: «الحَسَنَةُ بَيْنَ السَّيِّئَتَيْنِ»؛ (۳) سپس آیه گذشته را تلاوت کرد. (۴)

در دهمین و آخرین آیه مورد بحث، خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«به آنها (مشرکان) بگو، اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، به یقین (به خاطر بخل و تنگ نظری) امساک می کردید. مبدا انفاق کردن مایه فقر و تنگدستی شما شود؛ قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي اِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْاِنْفَاقِ». (۵)

در پایان آیه می فرماید: «انسان، موجود بخیلی است؛ كَانِ الْاِنْسَانُ قَتُورًا». در اینجا

(۱) - فرقان، ۶۷.

(۲) - تفسیر علی بن ابراهیم. جلد ۲، صفحه ۱۱۷.

(۳) - کار خوبی که در میان دو کار بد قرار دارد.

(۴) - تفسیر الجامع الاحکام القرآن، قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۷۸۹.

(۵) - اسراء، ۱۰۰.

«انسان» اشاره به انسان های تربیت نیافته ای است که در مسیر «بخل» و امساک و «تقتیر» قرار می گیرند و الا انسانی که تحت تعلیم و تربیت «اولیاء الله» قرار گرفته و یا حتی انسانی که فطرت خداداد خود را حفظ نموده است، بخیل و ممسک و قنوط نخواهد بود.

از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که «بخل» همیشه به خاطر نیازهای شخصی یا گروهی نیست؛ بلکه این رذیله اخلاقی، گاهی به صورتی در می آید که اگر انسان تمام خزاین خداوندی را در اختیار داشته باشد، باز هم «بخل» می ورزد، هر چند نیازش با مقدار کمی از آن بر طرف می شود.

تعبیر به «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا؛ انسان موجود بخیلی است» در آیه فوق به صورت مطلق، نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد؛ مانند:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (۱)؛ ... «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ» (۲)؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ» (۳)؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (۴) و امثال این تعبیرات، همه اشاره به انسان هایی دارد که فطرت پاک اولیه خویش را از دست داده و از تربیت انبیا و اولیا و مربیان اخلاقی دور مانده اند و گرنه هیچ انسانی در ذات خود، ناپاک، آلوده، بخیل، ظالم و کفران کننده آفریده نشده است.

نظام آفرینش بر پاکی و سعادت انسان ها بنا نهاده شده است، نه بر زشتی و آلودگی آنها. (۵)

نتیجه

آیات فوق به خوبی دیدگاه و بینش اسلام را نسبت به چهره «بخل» نشان می دهد؛ نمونه هایی از کارهای بخیلان و سرنوشت شوم آنها و آثار و پیامدهای «بخل» را در زندگی مادی و معنوی مشخص می کند و از «بخل» به عنوان یک رذیله مهم اخلاقی نام می برد. رذیله ای که با «فلاح» و رستگاری

(۱) - عادیات، ۶.

(۲) - حج، ۶۶.

(۳) - زخرف، ۱۵.

(۴) - ابراهیم، ۳۴.

(۵) - در تفسیر نمونه ذیل آیات شرح بیشتری داده شده است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۶

بخل در آینه روایات اسلامی

در احادیث اسلامی، روایات تکان دهنده ای درباره «بخل» دیده می شود، از جمله:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرمایند: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ» (۱)؛ بخیل از خدا دور است، از مردم نیز دور است و به آتش دوزخ نزدیک است». همین مضمون (با مختصر تفاوتی) از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است.

۲- در حدیث دیگری، امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «النَّظَرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ» (۲)؛ نگاه کردن به بخیل، انسان را سنگدل می کند». این تعبیر نشان می دهد که باطن بخیلان آن قدر تاریک و آلوده است که بازتاب آن در چهره آنان، سبب سنگدلی نگاه کننده می شود.

۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که «آن حضرت در حال طواف خانه خدا بود، مردی را مشاهده کرد که در پرده خانه کعبه در آویخته و می گوید: خداوندا! به حرمت این خانه سوگندت می دهم که گناهان مرا ببخش».

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آن مرد فرمودند: مگر گناه تو چیست؟ آن را توصیف کن.

عرض کرد: بزرگتر از آن است که بتوانم توصیف کنم.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وای بر تو! گناه تو بزرگتر است یا خشکی ها؟!

عرض کرد: گناه من بزرگتر است ای رسول خدا!

حضرت فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا دریاها؟!

عرض کرد: گناه من ای رسول خدا!

حضرت صلی الله

علیه و آله فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا آسمانها؟!

عرض کرد: گناه من.

باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا عرش خدا؟!

عرض کرد: گناه من بزرگتر است ای رسول خدا!

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: (بگو ببینم) گناه تو بزرگتر است یا خداوند؟!

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۸.

(۲) - تحف العقول، صفحه ۲۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۷

عرض کرد: خدا بزرگتر و بالاتر و گرامی تر است.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وای بر تو! بگو ببینم چه گناهی کرده ای (که از آن به این بزرگی یاد می کنی)؟

عرض کرد: ای رسول خدا! من آدم ثروتمندی هستم؛ ولی هنگامی که نیازمندی به سراغم می آید، گویی شعله آتشی را در برابر من قرار داده اند. (آری! من از دیدن نیازمندان وحشت دارم و متنفرم).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: از من دور شو و مرا به آتش خود نسوزان. سوگند! به خدایی که مرا به هدایت و کرامت مبعوث کرده، اگر در میان رکن و مقام (گرامیترین نقاط روی زمین در کنار خانه خدا) بایستی و دو هزار سال عبادت کنی و گریه کنی، به حدی که از چشمت نهر آب جاری شود و درختان را سیراب کند، سپس بمیری، در حالی که لثیم و بخیل هستی، خداوند تو را به صورت در آتش خواهد افکند، آیا نمی دانی که خداوند می گوید: هر کس «بخل» کند، درباره خود «بخل» کرده و هر کس از «بخل» خویش در امان باشد، رستگار است. «۱»

این حدیث نشان می دهد که «بخل» سرچشمه انواع گناهان و مفسد می شود که انسان را تا این حد از خدا دور

۴- در حدیث دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «يَقُولُ قَتَائِلُكُمْ الشَّحِيحُ أَعْيَدُوا مِنَ الظَّالِمِ وَ أَيْ ظَلَمَ أَظْلَمَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الشُّحِّ حَلْفَ اللَّهِ بِعِزَّتِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ شَحِيحٌ وَ لَا بَخِيلٌ؛ بعضی از شما می گویند: بخیل از ظالم معذورتر است، ولی چه ظلمی نزد خدا از بخل برتر می باشد؛ خداوند به عزت و عظمت و جلال خود سوگند یاد کرده است که هرگز حریص و بخیل وارد بهشت نشود». «۲»

۵- در حدیث دیگری، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: الشُّحُّ وَ الْإِيمَانُ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ؛ بخل و حرص با ایمان در یک قلب جمع نمی شود (آنجا که پای حرص و «بخل» در میان آید، ایمان از آنجا رخت بر می بندد). «۳»

(۱) - جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۱۱۱.

(۲) - همان مدرک.

(۳) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۸

۶- در جای دیگر نیز پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «الْبُخْلُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي النَّارِ فَلَا يَلْبِغُ النَّارَ إِلَّا بَخِيلٌ؛ بخل درختی است که در آتش دوزخ می روید و به همین جهت، تنها بخیلان وارد دوزخ می شوند». «۱»

۷- نقل شده است که یکی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جهاد شهید شد؛ زنی از آشنایانش برای او می گریست و می گفت: وا شهیدا!، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «از کجا می دانی او شهید از دنیا رفته؛ فَلَعَلَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ او يَبْخُلُ بِمَا لَا يَنْفُصُهُ؛ شاید او درباره مسایلی که به وی مربوط نبوده، سخن می گفته است یا نسبت به چیزی که کمبودی برای او ایجاد نمی کرده «بخل» می ورزیده است». «۲»

این حدیث نشان می دهد که

سخنان بیهوده و «بخل» مخصوصاً در جایی که لطمه ای به انسان نمی زند، سبب می شود که بزرگترین افتخار یک انسان؛ یعنی، «شهادت» را کمرنگ یا بی رنگ کند.

۸- از آن حضرت نقل شده که فرمود: «جَاهِلٌ سَيِّئٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَابِدٍ بَخِيلٍ وَ أَدْوَى الدَّاءِ الْبُخْلُ؛ جاهل با سخاوت نزد خدا، از عابد بخیل محبوبتر است و بدترین دردها درد «بخل» است.» (۳)

این حدیث بیانگر آن است که «بخل» آثار عبادت عباد را نیز از میان می برد.

۹- باز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «المُؤَبَّقَاتُ ثَلَاثٌ شُحٌّ مُطَاعٌ وَ هَوَىٌّ مُتَّبَعٌ وَ اعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ؛ سه چیز باعث هلاکت است، «بخل» و «حرصی» که انسان از آن اطاعت کند و «هوای نفسی» که از آن تبعیت نماید و «خودپسندی» انسان نسبت به خویش.» (۴)

۱۰- هر چند پیرامون این موضوع، روایات زیادی وجود دارد؛ اما، این بحث را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم.

در این حدیث چنین آمده است: «گروهی از اسیران (خطرناک) را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند؛ حضرت صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام دستور داد، همه آنها را گردن بزنند؛ ولی یکی از آنها را استثنا کردند.

(۱) - جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۱۱۰.

(۲) - همان مدرک، صفحه ۱۱۱.

(۳) - همان مدرک، صفحه ۱۱۰.

(۴) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۹

آن مرد پرسید: چرا مرا از یارانم جدا کردی، در حالی که گناه ما یکسان بوده است؟

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: به این علت که خداوند متعال به من وحی فرستاده است که

تو سخاوتمند قوم خود هستی و من تو را (به این جهت) نمی کشم. آن مرد مسلمان شد و شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داد». «۱»

ریشه و نشانه های بخل

ریشه اصلی این رذیله اخلاقی، مانند بسیاری از رذایل دیگر، ضعف مبانی ایمان و «معرفه الله» است. کسی که خداوند را بر همه چیز قادر می داند و معتقد است که ریشه تمام خیرات و برکات، ذات پاک حق تعالی است، باید به طور قطع به وعده های الهی در مورد آثار مادی و معنوی «انفاق» در راه خدا اعتقاد داشته باشد که با این اعتقاد، امکان ندارد گرفتار این خوی زشت گردد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ؛ بخل ورزیدن نسبت به آنچه انسان دارد، به خاطر سوء ظن به خداست (سوء ظن به وعده های او و قدرتش بر همه چیز)». «۲»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است «ان كان الخلف من الله عزوجل حقاً فالبخل لِمَاذَا؛ اگر جانشینی از سوی خداوند متعال، حق است؛ پس بخل برای چیست؟» «۳»

در کتاب «فقه الرضا» آمده است: «إِيَاكُمْ وَالبُخْلَ فَإِنَّهَا عَاهَةٌ لَا تُكُونُ فِي حُرٍّ وَلَا مُؤْمِنٍ أَنَّهَا خِلَافُ الْإِيمَانِ؛ از بخل بپرهیزید؛ زیرا «بخل» آفتی است که در انسان آزاده و با ایمان هرگز نخواهد بود، «بخل» خلاف ایمان است». «۴»

در حدیث قدسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که خداوند می فرماید: «يَا عَبْدِي اتَّبِعْنِي ام تَتَّهَمُنِي ام تَتَّظُنُّ اَنِّي عَاجِزٌ غَيْرُ قَادِرٍ عَلَيَّ اِنَّ اِيَّتِكَ» «۵»؛ بنده من! آیا نسبت به من «بخل» می ورزی یا مرا متهم می سازی یا گمان می کنی

که من عاجزم و توانایی ندارم به تو پاداش دهم».

(۱) - میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۲۷۷، حدیث ۸۳۸۰.

(۲) - غرر الحکم، حدیث ۱۲۵۸.

(۳) - بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۰.

(۴) - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۴۶.

(۵) - بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۴۲۱

آری! آزادگان و مؤمنان و آنهایی که به وعده های الهی، دلگرم و مطمئن هستند و آنهایی که قدرت خدا را بر هر گونه پاداش، باور کرده اند، هرگز هنگام انفاق در راه خدا، دستشان نمی لرزد و «بخل» را راه وصول به بی نیازی نمی دانند؛ بلکه تا آنجا که در توان دارند، به بندگان خدا، جود و بخشش می کنند و عوض را از کسی می طلبند که هم سخاوتمند است و هم از همه چیز آگاه و هم بر همه چیز قادر.

از نشانه های دیگر «بخل» آوردن عذرهای گوناگون، برای خودداری از کمک به دیگران است. بخیلان برای پوشاندن رذیله اخلاقی خود در برابر مردم، به عذرهای واهی متوسل می شوند و حتی گاهی با همین عذرها، خود را فریب می دهند؛ مثلاً با این که پول فراوانی دارد، اما حاضر نیست مقدار کمی از آن را ببخشد یا این که وام دهد؛ بلکه به عذرهایی مانند این که شاید برایم مشکلی پیش آید یا احتمال دارد فرزندم بیمار شود و یا احتمال دارد میهمانهایی برایم بیایند یا در آینده وضع بازار از نظر اقتصادی به کساد می گراید، متوسل می گردد.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این رابطه می فرماید: «الْبَخِيلُ مُتَحَجِّجٌ بِالْمَعَاذِرِ وَ التَّعَالِيلِ؛ شخص بخیل متوسل به عذرهای وعلتهای (واهی) می شود». (۱)

در جای دیگر نیز می فرماید: «كَثْرَةُ الْعِلَلِ آيَةُ الْبُخْلِ؛

کثرت تعلل و عذرهای واهی، نشانه «بخل» است. (۲)

از نشانه های دیگر افراد بخیل، پوشاندن نعمتهاست. آنها به بهانه های مختلف سعی دارند، نعمتهای خدادادشان را از دید مردم دور نگه دارند، مبادا کسی از آنها تقاضایی کند. البته در بسیاری از اوقات پوششهای کاذبی از قبیل چشم زخم مردم و تنگ نظریها به احتمال بروز خطر برای آن درست می کنند.

نشانه دیگر «بخل» آن است که هرگاه در راه خدا چیزی را انفاق کند، سخت ناراحت می شود؛ گویی بار سنگینی بر دوش او نهاده و یا عزیزی از عزیزانش از دست رفته است.

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۱۲۷۵.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۱

آثار و پیامدهای بخل

در میان صفات نکوهیده و رذایل اخلاقی کمتر صفتی به اندازه «بخل» مشکل آفرین بوده و هست و پیامدهای سوء داشته و دارد، از جمله این که: گرچه بخیل در حفظ اموال خود می کوشد ولی بیش از آن، آبروی خود را از دست می دهد. در این رابطه نیز در روایات اسلامی اشاره هایی شده است که اجمالاً در ذیل مطرح می نمایم:

۱- حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْبَخِيلُ يَسْمَحُ مِنْ عَرَضِهِ بِأَكْثَرِ مِمَّا امْسَكَ مِنْ عَرَضِهِ؛ بخیل بیش از آنچه که از متاع دنیا برای خود نگهداری می کند، از عرض و آبروی خود می بخشد». (۱)

۲- بخیل زود دوستانش را از دست می دهد و در زندگی در برابر انبوه مشکلات غریب و تنها می ماند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ؛ بخیل یار و دوست ندارد!» (۲) اگر بخیل زمان کوتاهی دوستانی داشته باشد، «بخل» او سبب ذلت دوستان و عزت دشمنانش می شود. همان گونه که از

امام علی علیه السلام نقل شده است:

«الْبُخْلُ (الْبُخِيلُ) يُذِلُّ مُصَاحِبَهُ وَ يُعِزُّ مُجَانِبَهُ». (۳)

۳- «بخیل»، همیشه زحمت می کشد و ثمره کارش را وارثانش می برند؛ در دنیا بر خود سخت می گیرد و در آخرت نیز گرفتاریش به خاطر اندوختن اموال فراوان، زیاد است. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْبُخِيلُ خَازِنٌ لِرِثَّتِهِ؛ بخیل خزانه دار ورثه خویش است (وارثانی که گاه یک درهم از اموال او را برایش انفاق نمی کنند)». (۴)

۴- «بخیل» زندگی فقیرانه ای دارد؛ زیرا، هنگامی که «بخل» انسان شدت می یابد، نسبت به خویشتن هم بخیل می شود و آسایش زندگی اش از بین می رود؛ زیرا، همیشه در فکر حفظ اموال خویش و افزودن آن است. گاهی نیز گرفتار حالات روانی زشت و سوء ظن های شدید نسبت به اطرافیان خود می شود؛ مثلاً می پندارد که مردم چشم طمع

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۳۰، حدیث ۲۰۸۴.

(۲)- همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۷۸.

(۳)- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۳۷۰، حدیث ۱۴۰۹.

(۴)- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۱۲۷، حدیث ۴۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۲

در اموال او دوخته اند و با حسادت و عداوت به او می نگرند.

احادیث اسلامی اشارات زیبایی به این مسئله دارد، از جمله در حدیثی، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «عَجِبْتُ لِشَقِيِّ الْبُخِيلِ يَتَعَجَّلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَ يَفُوتُهُ الْغَنَى الَّذِي آيَاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْاَغْنِيَاءِ؛ از بخیل بدبخت در شگفتم! به سرعت، سوی فقر پیش می رود که از آن می گریزد و غنا و بی نیازی را که می طلبد، از دست می دهد؛ در دنیا فقیرانه زندگی می کند و در آخرت باید حساب اغنیا را پردازد». (۱)

در حدیث دیگری

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أَقَلَّ النَّاسَ رَاحَةً الْبَخِيلُ؛ آرامش و آسایش بخیل از تمام مردم کمتر است.»
(۲)

۵- «بخل» موجب بدنامی و سوء شهرت و لعن و نفرین مردم می شود؛ همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:
«بِالْبُخْلِ تَكْثُرُ الْمَسَبَّةُ؛ به خاطر بخل، بدگویی و دشنام مردم زیاد می شود.» (۳)

۶- «بخل» جامع بسیاری از اخلاق رذیله و صفات نکوهیده است و بسیاری از رذایل اخلاقی از آن نشأت می گیرد؛ مانند سوء ظن، حسد، ترس، جبن، از دست دادن اخلاص نیت و صفای باطن و گرفتاری در چنگال قساوت قلب؛ حضرت علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند: «النَّظَرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ.» (۴)

حدیث پر معنای دیگری از همان بزرگوار نقل شده است: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل جامع تمام عیبه و زمامی است که انسان را به هر بدی می کشد.» (۵)

درجات بخل

«بخل» مانند تمام صفات رذیله، دارای درجاتی است. بعضی از مراحل آن به قدری

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۳۴۶، حدیث ۶۲۸۰.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۰.

(۳)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۳، صفحه ۲۰۰، حدیث ۴۱۹۵.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۳.

(۵)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۳

ضعیف است که ممکن است از دید بسیاری از افراد، مخفی بماند و بعضی از مراحل آن به قدری آشکار است که هر کس، حتی کودکان نیز آن را درک می کنند.

بعضی نسبت به اموال خود بخیلند؛ یعنی حاضر نیستند کمترین بهره ای به دیگران برسانند. بعضی از آن هم فراتر رفته،

نسبت به اموال مردم بخیلند؛ یعنی اگر ببینند کسی به دیگری احسان قابل ملاحظه ای می کند، ناراحت می شوند. بعضی از آن نیز فراتر رفته، هرگاه ببینند افراد اموالشان را برای خودشان به طور گسترده مصرف می کنند، ناراحت می شوند و این بدترین و عجیب ترین نوع بخل است.

از سوی دیگر، بعضی در امور مادی بخیلند و بعضی در امور معنوی؛ مانند کسی که نسبت به علم و دانش دیگران «بخل» می ورزد. بعضی در موضوعات مهم بخیلند؛ مانند بخشیدن اموال زیاد، در حالی که بعضی در کوچکترین مسائل «بخل» می ورزند، مانند سلام کردن! بعضی در انجام انفاقهای مستحب «بخل» نشان می دهند؛ در حالی که بعضی در واجبات، مانند ادای خمس و زکات «بخل» می ورزند.

گروهی بخل خود را بدون پوشش و توجیه نشان می دهند؛ در حالی که گروه دیگر، پوششهای ظاهری برای آن درست می کنند؛ مانند جلوگیری از اسراف، تأمین مخارج فرزندان، دوری از ریا و تظاهر و شک و تردید در استحقاق مستحقین و مانند اینها.

بنابراین «بخل» شاخه های متعدد و اشکال گوناگون دارد که مؤمنان متقی باید مراقب همه آنها باشند و با آن در تمام اشکال مبارزه کنند تا به حریم قرب پروردگار راه یابند.

در روایات اسلامی اشاره های لطیفی به اشکال و شاخه های «بخل» شده است از جمله:

۱- امام امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «الْبُخْلُ بِأَخْرَاجِ مَا افْتَرَضَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ أَقْبَحُ الْبُخْلِ؛ بخل در مورد پرداختن آنچه را که خدا بر انسان از اموال واجب کرده است، زشت ترین نوع آن است.» (۱)

۲- در حدیث دیگری نقل شده است: (روزی) حضرت علی علیه السلام مقدار قابل

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۲۰۳۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۴

خرما برای کسی فرستاد. یکی از حاضران عرض کرد: به خداوند سوگند! آن شخص چیزی از شما مطالبه نکرده و کافی بود که یک پنجم آن را برایش ارسال می کردید. امام علیه السلام فرمودند: «خداوند افرادی مانند تو را در میان مؤمنان زیاد نکند! من بخشش می کنم، تو بخل می ورزی». (۱)

۳- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «أَنَّ ابْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ؛ بخیل ترین مردم کسی است که حتی در سلام کردن بخل می ورزد!». (۲)

۴- حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «الْبَخِيلُ حَقًّا مَنْ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ؛ بخیل ترین اشخاص کسی است که نزد او اسم من برده شود و او صلوات نفرستد». (۳)

۵- از برخی روایات استفاده می شود که بعضی از مراحل «بخل» را تحت عنوان «لئیم» بودن، ذکر کرده اند که درجه شدید «بخل» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الرِّجَالُ أَرْبَعَةٌ سَخِيٌّ وَ كَرِيمٌ وَ بَخِيلٌ وَ لئِيمٌ، فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَ يُعْطِي وَ الْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ يُعْطِي وَ الْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَ لَا يُعْطِي وَ اللَّئِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ لَا يُعْطِي؛ افراد چهار دسته هستند: بعضی سخی هستند و بعضی کریم و بعضی بخیل و بعضی لئیم؛ سخی کسی است که از اموالش هم خود استفاده می کند و هم به دیگران می بخشد و کریم کسی است که خودش نمی خورد و به دیگران می بخشد و بخیل کسی است که (فقط) خودش مصرف می کند و به دیگران نمی بخشد و لئیم کسی است که نه خودش می خورد و نه به دیگران می بخشد». (۴)

پیشگیری و درمان بخل

برای درمان بیماریهای اخلاقی همانند بیماریهای

(۱) - وسایل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۱۸ (با کمی تلخیص).

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۴.

(۳) - بحار جلد ۷۰، صفحه ۳۰۶.

(۴) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۵

رفت؛ زیرا تا ریشه ها نخشکند، بیماری همچنان وجود دارد، هرچند به صورت موقت آثار آن زایل شود.

از آنجا که انگیزه های «بخل» متعدد است، باید ریشه یابی نمود؛ زیرا بعضی به خاطر علاقه زیاد به شهوات دنیا، به اموال خود که وسیله ای برای وصول به شهوات است، عشق می ورزند؛ به طوری که حاضر نیستند کمترین چیزی در اختیار کسی بگذارند. این افراد باید به سراغ اموری روند که این عشق و علاقه را از میان می برد. به عواقب دردناک شهوترانی و سرانجام دنیاپرستان شهوتران بیندیشند تا از آن باز ایستند و بدانند چه عواقبی دارند.

انگیزه دیگر «بخل» آرزوهای بلند است که انسان را به جمع مال و بخل در مصرف دعوت می کند. اگر آنها به ناپایداری دنیا و قطع آمل و آرزوها توجه داشته باشند و به کسانی بنگرند که جان خود را به وسیله حوادث گوناگون و بیماریهای مرموز و بی مقدمه از دست داده اند؛ داشتن آرزوهای بلند را اشتباه دانسته و از «بخل» خویش می کاهند.

انگیزه دیگر، عشق و علاقه به فرزندان و ثروت اندوزی برای آینده آنهاست؛ در حالی که خداوند روزی آنها را نیز تضمین کرده است. اگر آنها از دوستان خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی گذارد و اگر از دشمنان خدا باشند، جمع مال برای کسانی که آن را ابزار گناه قرار می دهند کار نیکو و عاقلانه نیست؛ البته گاهی نیز افرادی بدون این که میراثی از پدر

دریافت کنند، فقط بر اثر لیاقت ذاتی خود، زندگی بسیار بهتری نسبت به کسانی که ثروت سرشاری از پدر به آنها رسیده، پیدا کرده اند.

عامل دیگری که به گفته بعضی از بزرگان «علم اخلاق» شبیه درد بی درمان است، این است که بعضی مال را به خاطر خودش دوست داشته و به آن عشق می ورزند و همیشه در جمع آوری آن می کوشند و از خرج کردن آن وحشت دارند. آنها فراموش کرده اند که مال وسیله ای است برای رسیدن به اهداف مادی و یا معنوی؛ اگر از آن استفاده صحیح نشود، با سنگ و چوب و آجر تفاوتی نمی کند.

راه دیگر مبارزه با «بخل» این است که شخص «بخیل» دندان روی جگر بگذارد و از

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۶

اموال خود ببخشد. هرگاه این کار تکرار شود عشق به مال در وجودش شکسته خواهد شد؛ همانند افراد ترسو که اگر در میدانهای مختلف زندگی گام نهند، به تدریج ترس و وحشت آنها می ریزد. افراد کم رو نیز اگر چندین بار در مجالسی که بزرگان نشسته اند، سخن بگویند، حالت کمرویی آنها از بین می رود.

اندیشیدن درباره تنفر و انزجاری که مردم از بخیلان دارند و آنها را موجوداتی پست و کثیف می دانند و احترامی که برای سخاوتمندان قائلند و آنها را انسان هایی برتر می شمارند؛ یکی از راه های درمان «بخل» و دوری از این رذیله زشت اخلاقی است.

همچنین اندیشیدن در پیامدهای سوء و آثار مرگبار «بخل» نیز تأثیر فراوانی در درمان این صفت زشت دارد.

در این رابطه حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْبَخِيلُ يَبْخُلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنْ دُنْيَاهُ وَ يَسْمَحُ لِرِوَاثِهِ بِكُلِّهَا!» بخیل نسبت به خودش در مورد کمترین چیزی

بخل می کند، ولی همه آن را به آسانی در اختیار و ارثانش می گذارد». (۱)

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَنْ بَرِيَ مِنَ الْبُخْلِ نَالَ الشَّرْفَ كَسَى كَهْ مِنْ بَخْلِ يَأْكُ شُود، به شرف و افتخار نائل می شود». (۲)

اندیشه در این امور، انسان را از بخل بیزار می کند؛ مخصوصاً با توجه به این که روایات «بخل» را با ایمان سازگار نمی داند.

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۱۸۸۴.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۲۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۷

۱۸

جود و سخاوت

اشاره

این دو واژه که در مقابل «بخل» است، غالباً در یک معنی استعمال می شود؛ ولی گاه از بعضی کلمات استفاده می شود که «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است؛ زیرا در تعریف «جود» گفته اند: «بخشش بدون درخواست است که در عین حال، بخشش خود را کوچک بشمارد.» گاه گفته اند: «جود، خوشحال شدن از درخواست مردم و شاد گشتن به هنگام بخشش است.» بعضی نیز گفته اند: «جود بخششی است که مال را، مال خدا بشمرد و سائل را بنده خدا بداند و خودش را در این میان واسطه ببیند؛ در حالی که «سخاوت» معنی وسیع تری دارد و هرگونه بذل و بخشش را شامل می شود.

بعضی نیز گفته اند: «کسی که بخشی از اموال خود را ببخشد و بخش دیگر را برای خود بگذارد، صاحب سخاوت است و کسی که اکثر آن را ببخشد و مقدار کمی را برای خود بگذارد، دارای جود است.» مطابق تمام این تعریفها «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است.

به هر حال «جود» و «سخاوت» از فضایل مهم اخلاقی است، هر اندازه «بخل» نشانه پستی و حقارت و ضعف ایمان و فقدان شخصیت است؛ «جود» و «سخاوت» نشانه

ایمان و شخصیت والای انسان است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۸

در آیات قرآن مجید گرچه واژه «جود» و «سخاوت» به کار نرفته است، اما تعبیرات دیگری دیده می شود که منطبق بر این دو مفهوم است و قرآن نیز برای آن ارج فراوانی بیان کرده است؛ به عنوان نمونه به آیات زیر توجه فرماید:

۱- ... یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ... (سوره حشر، آیه ۹)

۲- وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا- أَلَمْ نَطْعِمْكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ لِأَتْرِيدُوا مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (سوره دهر، آیه ۸ و ۹)

۳- مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (سوره بقره، آیه ۲۶۱)

۴- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (سوره بقره، آیه ۲۷۴)

۵- لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (سوره آل عمران، آیه ۹۲)

۶- الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (سوره بقره، آیه ۳)

۷- وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (سوره اسراء، آیه ۲۹)

ترجمه

۱- ... و کسانی را که به سویشان هجرت کنند، دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند ...

۲- و غذای (خود) را با

این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند- (و می گویند): ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۹

۳- کسانی که اموال خود را در راه خدا «انفاق» می کنند؛ همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.

۴- آنها که اموال خود را شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.

۵- هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید! مگر این که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است.

۶- (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

۷- هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز دست خود را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

تفسیر و جمع بندی چهره سخاوتمندان در قرآن

در نخستین آیه مورد بحث، سخن از گروهی از سخاوتمندان انصار مدینه است که با آغوش باز از مهاجرانی که خانه و کسب و کاری نداشتند، استقبال کردند و آنها را بر خودشان مقدم داشتند و حتی گفتند: «ما اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم و

چشم داشتی به غنائم جنگی نیز نداریم».

قرآن درباره آنها در آیه فوق می گوید: «آنها کسانی را که به سویشان هجرت می کنند، دوست دارند و در درون دل نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند؛ هر چند شدیداً فقیر باشند؛ ... يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۰

لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ...» (۱)

به گفته بعضی از مفسران معروف: «در تاریخ بشریت، چنین استقبالی سابقه نداشته است که گروهی غریب در شهری وارد شوند و مؤمنان آن شهر چنان استقبالی از آنان کنند که حتی آنها را بر خویش مقدم شمرند و حاضر باشند تمام زندگی خود را با آنان تقسیم نمایند؛ حتی در بعضی از روایات وارد شده است که عدد مهاجران نسبت به داوطلبان پذیرایی از آنها کم بود به همین دلیل، گاه در میان دو و یا چند نفر، بر سر افتخار میزبانی مهاجران، اختلاف پیدا می شد که برای حل آن به قرعه متوسل شدند.» (۲)

به هر حال، خداوند این محبت و بلند نظری و ایثار و سخاوت را که از ویژگیهای انصار بود، می ستاید.

*** در دومین آیه مورد بحث، سخن از بزرگوارانی است که غذای خود را در حالی که شدیداً به آن نیاز داشتند به مسکین و یتیم و اسیر دادند، بدون این که هیچ انتظار پاداش و تشکری داشته باشند؛ «و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اسِيرًا» اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَشُكْرًا» (۳)

روایات فراوانی از طرق شیعه و سنی، حکایت از

این دارد که آیات ۸ و ۹ سوره «دهر» در فضیلت اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. «مرحوم علامه امینی» در «الغدیر» ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت را نام می برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). «۴»

بنابراین حدیث مزبور در میان اهل سنت مشهور، بلکه متواتر است و علمای شیعه اتفاق نظر دارند که همه سوره «دهر» یا بخش قابل ملاحظه ای از آیات آن، درباره

(۱) - حشر، ۹.

(۲) - فی ظلال، جلد ۷ (ذیل آیه).

(۳) - دهر، ۸ و ۹.

(۴) - الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ به بعد. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۷ تا ۱۷۱ (در این کتاب حدیث مزبور از ۳۶ نفر از دانشمندان اهل سنت با بیان مأخذ حدیث ذکر شده است).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۱

اهلیت پیامبر صلی الله علیه و آله (علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام) نازل شده است.

دقت در آیات سوره «دهر» نشان می دهد که خداوند چگونه از این سخاوتمندان ایثارگر مدح و ستایش کرده و عمل آنها را ستوده و بالاترین پاداش را برای آنها قرار داده است. در یک جا از آنها به عنوان «ابرار» و در جای دیگر از آنها به عنوان «عباد الله» (بندگان خاص خدا) یاد کرده است.

*** در سؤمین آیه، تشویق بی نظیری نسبت به انفاق کنندگان سخاوتمند دیده می شود. با تعابیری که در آیات انفاق بی نظیر است، می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه نیز یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کسی

بخواهد (و شایسته بداند) دو یا چند برابر می کند و خداوند توانا و داناست؛ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ
أُتْبِتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. «۱»

اگر آیه را بر خلاف ظاهر آن تفسیر نکنیم و حذف و تقدیر نیز قایل نشویم؛ آیه دلالت بر این دارد که رشد و نمو بی نظیر در
روح و جان انفاق کنندگان نیکوکار صورت می گیرد. اموال آنها بر اثر انفاق چندین برابر شده و خودشان نیز در پرتو
سخاوت، مدارج کمال را به سرعت می پیمایند و حتی گام های کوچک در این راه آثار عظیم دارد.

به این ترتیب انفاق علاوه بر اینکه مایه رشد بشری است، مایه رشد و تکامل اخلاقی و معنوی خود انسان نیز هست.

در روایت آمده است که امام سجّاد علیه السلام، هر گاه که چیزی به سائلی می بخشید، دست سائل را نیز می بوسید؛ عده ای
علت این کار را از حضرت جویا شدند. حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: «لِأَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ يَدِ الْعَبْدِ؛ این به خاطر
آن است که (این بخشش) پیش از آن که به دست بنده قرار گیرد، به دست خدا می رسد.» «۲»

(۱) - بقره، ۲۶۱.

(۲) - بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۱۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۲

در چهارمین آیه، ضمن اشاره به نکته مهمی درباره انفاق، آمده است: «كَسَانِي كَمَا أَمْوَالُ خُودِ رَا دَر شَب و رُوز، پنهان و
آشکار انفاق می کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند؛ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ

بنابراین «سخاوت» و «انفاق» در راه خدا به هر شکل و صورتی که باشد، محبوب و پسندیده است، از سوی دیگر «انفاق» ترس از عذاب الهی را برطرف ساخته و حزن و اندوه را می زداید. افراد انفاق گر و بخشنده خوف و وحشتی از آینده ندارند؛ زیرا، خداوند زندگی آنها را تضمین کرده است و به خاطر از دست دادن بخشی از اموالشان اندوهگین نمی شوند؛ زیرا می دانند، آنچه از فضل پروردگار به آنها داده می شود، بیشتر از آن است که از دست داده اند.

*** در پنجمین آیه باز با تعبیر تازه ای در زمینه انفاق می فرماید «هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید، مگر آن که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن باخبر است؛ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». (۲)

در ادبیات عرب «بِرّ» به معنی نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است و این نشانه شخصیت و روحانیت انسان می باشد. جالب این که «بِرّ» در آیه به طور مطلق ذکر شده و نشان می دهد تا سخاوت و انفاق نباشد، انسان هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسد. گرچه بعضی از مفسران واژه «بِرّ» را به معنی «بهشت» و بعضی به معنی «تقوا» و بعضی به معنی «پاداش نیک» گرفته اند؛ ولی ظاهر این است که مفهوم «بِرّ» وسیع بوده و شامل همه اینها نیز می شود.

*** در ششمین آیه، انفاق را ضمن این که یکی از ارکان مهم تقوا ذکر کرده- تقوایی که

(۱)- بقره، ۲۷۴.

(۲)- آل عمران، ۹۲.

الهی و محتوای قرآنی است - می فرماید: «پرهیزکاران کسانی هستند که ایمان به غیب دارند (ایمان به خدا و جهان ماوراء طبیعت) و نماز را برپا می دارند و از نعمتهایی که بر آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». (۱)

با توجه به اینکه «ینفقون» به صورت فعل مضارع ذکر شده، مفهومش این است که آنها انفاق مواهب الهی را به طور مستمر انجام می دهند و این نشانه سخاوت‌مندی آنهاست که در نهادشان ریشه دوانده و به صورت یک صفت برجسته درآمده است.

تعبیر به «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» (از آنچه به آنان روزی داده ایم) اشاره به نکته لطیفی می کند و آن این است که آنها می دانند که همه اموال، مواهب الهی است؛ بنابراین، دلیلی ندارد که از انفاق بخشی از آن در راه بندگان نیازمند خدا، «بخل» بورزند. در ضمن روشن است که «انفاق» منحصر به زکات نیست، بلکه معنی گسترده ای دارد که هم صدقات واجب و هم مستحب را شامل می شود.

*** در هفتمین و آخرین آیه، ضمن دادن دستور به رعایت اعتدال در بذل و بخشش و دوری از افراط و تفریط و نشان دادن تصویری از صفت سخاوت که حد وسط در میان «بخل» و «اسراف» است، می فرماید: «دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز آن را مگشا (و آلوده اسراف و تبذیر مشو) مبدا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی؛ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (۲). این آیه، تعریف روشنی برای سخاوت است.

امام صادق علیه السلام در حدیث معروفی

این مطلب را ضمن مثال روشنی بیان داشته اند:

«مشتی خاک را از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، فرمودند: این بخل است، سپس مشت دیگری برداشت و دست را چنان گشود که تمام خاکها، روی زمین ریخت، سپس فرمودند: این اسراف است؛ مرتبه سوم، مشتی خاک برداشت و کف دست را رو به آسمان کرد

(۱) - بقره، ۳.

(۲) - اسراء، ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۴

و دست را گشود، مقداری از خاکها از لایه لای انگشتان و اطراف دستشان فرو ریخت و مقداری باقی ماند، حضرت علیه السلام فرمودند: این حد اعتدال است (و حقیقت سخاوت همین است)». (۱)

در آیه مورد بحث از «بخل» تعبیر به «زنجیر شدن بر گردن» شده است و از اسراف به گشودن دست، آن چنان که کاری از آن ساخته نباشد و هر دو را مورد سرزنش قرار گرفتن و از کار باز ماندن (ملوماً محسوراً) ذکر می کند.

*** از مجموع آیات مختلفی که به نحوی به مسئله سخاوت و انفاق و بذل و بخشش ارتباط دارد - که بخشی از آن را در بالا تفسیر کردیم - به خوبی عظمت و اهمّیت و ارزش والای این صفت برجسته انسانی ظاهر می شود؛ نه تنها باعث نظم و سعادت جوامع انسانی و مبارزه با فقر و محرومّیتی که سرچشمه انواع نابسامانی ها و گناهان است، می شود بلکه در تکامل معنوی و روحی انسان نیز نقش بسیار مهمی دارد.

سخاوت در منابع حدیث

در روایات اسلامی تعبیرات بسیار والایی درباره «جود» و «سخا» دیده می شود که در نوع خود کم نظیر است. روایات زیر نمونه هایی است که از میان احادیث فراوانی گلچین شده است:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و

آله آمده است: «السَّخَاءُ خُلِقَ اللَّهُ الْأَعْظَمُ» (۲)؛ سخاوت، اخلاق بزرگ الهی است».

در واقع تمام سخاوتها در وجود ذی جود پروردگار متجلی است، زیرا هر چه داریم از اوست. نعمتهای گوناگون، زمین و آسمان، حیات وجود ما، همه از اوست و هر جا

(۱) - تفسیر نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۵۸.

(۲) - کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۳۳۷، حدیث ۱۵۹۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۵

سخاوتی است از سخاوت او سرچشمه گرفته است؛ زیرا اگر او مواهبی به ما نمی بخشید، ما توان بخشش را نداشتیم؛ حتی صفت جود و بخشش نیز از مواهب اوست.

۲- امام صادق علیه السلام می فرماید: «السَّخَاءُ مِنَ اخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَ لَا تُكُونُ الْمُؤْمِنُ إِلَّا سَيِّئًا وَ لَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذُو يَقِينٍ وَ هَمُّهُ عَالِيَةٌ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ، وَ مَنْ عَرَفَ مَا قَصَدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَدَلَ؛ سخاوت از اخلاق انبیا است و ستون ایمان است و هیچ فرد با ایمانی وجود ندارد، مگر این که با سخاوت است و هیچ سخاوتمندی وجود ندارد، مگر این که دارای یقین و همّت عالیه است؛ زیرا سخاوت، شعاع نور یقین است و آن کس که بداند چه چیزی را قصد کرده، آنچه را که بذل نموده در نظر او کم اهمّیت است». (۱)

از این حدیث استفاده می شود که این صفت والا بعد از ذات پاک الهی که مبدأ سخاوت است در وجود انبیا، نشانه ایمان و یقین آنهاست.

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «تَحِيلٌ بِالسَّخَاءِ وَ الْوَرَعِ فَهَمَا حُلِيَةُ الْإِيمَانِ وَ اشْرَفُ خَلَائِكْ؛ به سخاوت و ورع، خود را بیارای که این دو آرایش ایمان و برترین صفات توست».

این تعبیر نشان می دهد که این صفت را از برترین صفات مؤمن به حساب آورده است.

۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است «السَّخَاءُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ وَالْقَنَاعَةُ بُرْهَانُ النَّبْلِ؛ سخاوت میوه درخت عقل و خرد و قناعت دلیل بر نجابت است». «۳»

آنها که در بخشش به دیگران «بخل» می ورزند، اموال زیادی را فراهم کرده و می گذارند و می روند، در حقیقت این گونه افراد عاقل نیستند؛ زیرا، زحمت بر دوش آنها بوده، بدون آن که از اموالشان بهره مادی یا معنوی ببرند. کدام عاقلی چنین کاری می کند!

۵- در تعبیر دیگری از آن حضرت علیه السلام در مورد اهمّیت «سخاوت» به نکته لطیف

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۵، حدیث ۱۷.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۴۵۱۱.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۲۱۴۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۶

دیگری اشاره می فرمایند: «غَطُّوا مَعَايِبِكُمْ بِالسَّخَاءِ فَإِنَّهُ سَيُتْرُ الْعُيُوبِ؛ عیوب خویش را با سخاوت بپوشانید؛ زیرا سخاوت پوشاننده عیبهاست». «۱»

صدق این کلام مولی با تجربه به خوبی ثابت می شود، اشخاصی را می بینیم که عیوب گوناگونی دارند، ولی چون سخاوتمندند همه مردم به دیده احترام به آنها می نگرند.

۶- باز در تعبیری دیگر از همان امام همام علیه السلام آمده است: «السَّخَاءُ يَمْحُصُ الذُّنُوبَ وَ يَجْلِبُ مَحَبَّةَ الْقُلُوبِ؛ سخاوت، گناهان را پاک می کند و دل ها را به سوی سخاوت کننده فرا می خواند». «۲»

این تعبیر نشان می دهد که «سخاوت» کفاره بسیاری از گناهان است!

۷- مولی الموحّیدین علی علیه السلام درباره تأثیر عمیق محبت در جلب قلبها می فرمایند: «مَا اسْتَجَلَبَتِ الْمَحَبَّةُ بِمِثْلِ السَّخَاءِ وَ الرَّفْقِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ هیچ چیزی مانند سخاوت و مدارا کردن و حسن خلق، جلب محبت نمی کند». «۳»

صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: «السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ؛ سخاوتمند نزدیک به خدا، نزدیک به مردم و نزدیک به بهشت است.» (۴)

۹- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «شَابُّ سَخِيٍّ مَرَهَقٌ فِي الذُّنُوبِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ شَيْخِ عَابِدٍ بَخِيلٍ؛ جوان سخاوتمند آلوده به گناه، نزد خدا محبوبتر از پیرمرد عابد بخیل است.» (۵)

به یقین این «سخاوت» سبب امدادهای الهی می شود و سرانجام آن جوان آلوده را نجات می دهد، ولی آن پیر عابد بخیل به خاطر بخلش در گناه فرو خواهد رفت.

۱۰- این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان حسن ختام پایان می دهیم:

«تَجَافَوْا عَنِ ذَنْبِ السَّخِيِّ فَإِنَّ اللَّهَ آخِذٌ بِيَدِهِ كُلَّمَا عَثُرَ؛ از گناه و لغزش سخاوتمند صرف نظر کنید؛ زیرا هر زمان بلغزد، خداوند دست او را می گیرد (و نجاتش می دهد).» (۶)

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۶۴۴۰.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۷۳۸.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۹۵۶۱.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۸.

(۵)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۷.

(۶)- کتر العمال، جلد ۶، صفحه ۳۹۲، حدیث ۱۶۲۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۷

از مجموع احادیث بالا، ارزش و اهمیت فوق العاده «سخاوت» در کلام پیشوایان اسلام مشخص می شود و نشان می دهد که کمتر فضیلتی با آن برابری می کند.

آثار و پیامدهای سخاوت

۱- آثار مثبت «سخاوت» در زندگی فردی و اجتماعی انسان که با تجربه ثابت شده و یا در احادیث اسلامی به آن اشاره گردیده است، بسیار زیاد است، به عنوان نمونه:

از روایات متعددی استفاده می شود و تجربیات روزانه نیز آن را تأیید می کند که «سخاوت» محبت دوست و دشمن

را جلب می کند، بر عدد دوستان می افزاید و از دشمنان می کاهد.

۲- «سخاوت» پوششی برای عیوب انسان هاست و به این ترتیب، آبروی انسان را حفظ می کند.

۳- «سخاوت» در عین این که ثمره درخت عقل است، بر عقل و خرد انسان می افزاید. عقل می گوید: دلیلی ندارد که انسان با زحمت زیاد اموال فراوانی تهیه کند و آن را برای بازماندگان بگذارد و خودش به وسیله آن، جلب ثواب و کسب آبرو نکند.

از سوی دیگر «سخاوت»، گروهی از اندیشمندان را گرد انسان جمع می کند و آنها می توانند بر فکر و عقل و دانش او بیفزایند.

۴- «سخاوت» فاصله طبقاتی جامعه را کم می کند و از این طریق ناهنجاریهای ناشی از فاصله طبقاتی را از بین می برد و یا کاهش می دهد. آتش کینه های محرومان را خاموش می کند و حس انتقام جویی را در آنان تضعیف می نماید و از این طریق پیوندهای اجتماعی را محکم می سازد.

۵- «سخاوت» مدافعان انسان را زیاد می کند و آبروی او را محفوظ می دارد و دشمنان و بدخواهان را عقب می راند؛ امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرمایند: «الْجُودُ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۸

حَارِسُ الْأَعْرَاضِ؛ جود و بخشش آبروی انسان را حفظ می کند.» (۱)

۶- جود و «سخاوت»، آثار معنوی فوق العاده ای نیز دارد؛ به همین دلیل از صفات انبیا شمرده شده و همان گونه که در روایات گذشته خواندیم، شعاع نور «یقین» است؛ حتی اگر این فضیلت در افراد بی ایمان باشد، به حال آنها مفید و سودمند است.

در حدیثی آمده است که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی نمود: «لَا تَقْتُلِ السَّامِرِيَّ فَإِنَّهُ سَيَخِيْتُ؛ سامری را به قتل مرسان، زیرا او مرد سخاوتمندی است.» (۲)

درست است که

سامری، منشأ فساد عظیمی در بنی اسرائیل شد و آیین بت پرستی را در میان آنها پایه نهاد و در انتها نیز زندگی را با خفت و ذلت و حقارت گذرانند که شاید مرگ بر آن زندگی، ترجیح داشت؛ ولی با این همه به حضرت موسی علیه السلام وحی رسید که خون او را به خاطر سخاوتش نریزد.

از رسول خدا علیه السلام نقل شده است که به فرزند حاتم طائی به نام «عَدَى» فرمود: «دُفِعَ عَنْ ابْنِكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ لِسَبِّخَاءِ نَفْسِهِ؛ عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد.» (۳)

در ذیل همین حدیث، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد، گروهی از جنایتکاران یکی از جنگها را به قتل برسانند، ولی یکی از آنها را استثنا کرد. آن مرد تعجب کرد و گفت: «با این که گناه ما یکی است، چرا مرا از میان آن جمعیت جدا کردی؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند به من وحی فرستاد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من نباید تو را به قتل برسانم.»

آن مرد با شنیدن این سخن ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد؛ آری! سخاوت آن مرد، او را به بهشت رسانید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «شخص سخی را اهل آسمانها دوست دارند و اهل

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۳۳۳.

(۲) - اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۴۱.

(۳) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۹

زمین هم دوست دارند ... در حالی که بخیل را اهل آسمانها و زمین دشمن دارند.» (۱)

محدوده سخاوت

«سخاوت» مانند تمام صفات و کارهای نیک، مقدار

و اندازه ای دارد که اگر در مسیر افراط قرار گیرد، نتیجه منفی خواهد داشت. همچنین «سخاوت» نباید لطمه به آبرو و حیثیت و زندگی کسانی که به انسان وابسته اند، زند.

«سخاوت» باید در اموال حلال باشد، نه اموالی که از راه های حرام و یا ظلم و ستم به دست آمده است؛ مانند، «سخاوت» بسیاری از سلاطین ظالم و ستمگر.

هم چنین «سخاوت» نباید در اموال مربوط به بیت المال باشد؛ زیرا اموال بیت المال، حساب و کتاب مخصوص به خود دارد که باید به دقت رعایت گردد.

راه های کسب سخاوت

این فضیلت اخلاقی مانند سایر فضایل، با تعلیم و تربیت و اندیشه و تفکر و تمرین و ممارست حاصل می شود.

توجه به این حقیقت که این اموال و ثروتها، امانتهای الهی در دست ماست و هیچ کدام دوام و بقایی ندارد، انسان را وا می دارد با بذل و بخشش، آن را در صندوق امانت الهی، برای روزی که دستها خالی است، ذخیره کند. همچنین دقت در آثار و برکات و پیامدهای مهمی که برای «سخاوت» در مطالب قبل ذکر شد، مشوق مؤثری در امر «سخاوت» است.

مطالعه تاریخ زندگی سخاوتمندان و بخیلان و مقایسه آن دو با یکدیگر و احترام و آبرو و شخصیتی که گروه اول داشتند و ذلت و بدنامی که دامن گیر گروه دوم بوده است نیز در ایجاد این «سخاوت اخلاقی» بسیار مؤثر است.

اینها جنبه های تعلیماتی این مسئله است؛ اما از نظر عملی، هر قدر تمرین و ممارست بیشتری در این زمینه شود، توفیق زیادتری در به دست آوردن این فضیلت اخلاقی حاصل می گردد؛ زیرا تکرار اعمال سخاوتمندانه و بذل و بخشش، هر چند از راه تحمیل

بر نفس خویش باشد، به تدریج به صورت عادت و سپس مبدل به حالت، و سرانجام به یک ملکه اخلاقی مبدل خواهد گردید.

در ضمن، تربیت پدر و مادر و معلم و استاد در این زمینه، بسیار مؤثر است. اگر آنها کودکان را از آغاز عمر به «جود» و «سخاوت» عادت دهند، این ملکه، به آسانی در وجود آنها ریشه می دواند و در بزرگی جزء زندگی آنان می شود.

در حالات «صاحب بن عباد» آمده است که در کودکی هنگامی که می خواست برای فراگرفتن درس دینی به مسجد برود، همیشه مادرش یک دینار و یک درهم به او می داد و می گفت: «این را به اولین فقیری بده که در مسیر راه خود می بینی». کم کم این خصلت در وجودش ریشه دار شد تا این که در بزرگی چنان بذل و بخششی می کرد که همه به او آفرین می گفتند. اگر کسی بعد از ظهر ماه مبارک رمضان به خانه اش می آمد، سخاوتش مانع از آن می شد که کسی بدون خوردن افطار از خانه او بیرون رود. هر روز حدّ اقل هزار نفر بر سر سفره او افطار می کردند و بذل و بخشش او در ماه رمضان به اندازه تمام ماههای سال بود. «۱»

از شگفتیهای دیگر زندگی او چنین نقل می کنند: «روزی نوشابه برای او آوردند، یکی از نزدیکانش نسبت به آن نوشابه سوء ظن پیدا کرد و گفت: از این نوشابه نوش؛ زیرا مسموم است، خدمتکاری که آن قدح را آورده بود، همچنان ایستاده بود. «صاحب بن عباد» به شخصی که ادعای مسموم بودن آن را می کرد، گفت: به چه دلیل

می گویی که این مسموم است؟ گفت: بهترین راه این است که کسی که این قدح را آورده و به دست تو داده، مورد آزمایش قرار گیرد و از آن بنوشد، «صاحب» گفت: من به این کار راضی نیستم، آن شخص گفت: به وسیله یک مرغ خانگی آزمایش کن. «صاحب» گفت: کشتن حیوان به این صورت نیز جایز نیست، سپس دستور داد: قدح آب را واژگون کردند و آب را ریختند و به خدمتکار گفت:

برو و دیگر در خانه من قدم مگذار؛ ولی با این حال دستور داد: حقوق او را به طور کامل بپردازند. سپس گفت: هرگز نباید یقین را با شک از بین برد و مجازات به وسیله قطع حقوق،

(۱) - سفینه البحار، ماده صحب.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۱

دلیل بر پستی است. (۱)

این بحث را با چند حدیث و سخنانی از بعضی از بزرگان پایان می دهیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الْجَنَّةُ دَارُ الْأَشْيَاءِ؛ بهشت خانه سخاوتمندان است». (۲)

امام صادق علیه السلام می فرمایند که خداوند فرمود: «أَنْتِي جَوَادٌ كَرِيمٌ لَا يُجَاوِرُنِي لَثِيمٌ؛ من بخشنده با سخاوتم، افراد پست و بخیل نمی توانند در جوار من (در بهشت) جای بگیرند». (۳)

در حدیث دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «طَعَامُ الْجَوَادِ دَوَاءٌ وَ طَعَامُ الْبَخِيلِ دَاءٌ؛ طعام سخاوتمند، دواست و طعام بخیل، درد و بیماری است». (۴)

یکی از عارفان به نام «ابن سَمَّاك» (۵) می گوید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْتَرِي الْمَمَالِيكَ بِمَالِهِ وَ لَا يَشْتَرِي الْأَحْرَارَ بِمَعْرُوفِهِ؛ در شگفتم! از کسانی که بردگان را با مال خود خریداری می کنند؛ ولی آزاده ها را با احسان و نیکی، دربند محبت خود در نمی آورند». (۶)

به عربی گفتند: آقا

و بزرگ شما کیست؟ گفت: «مَنْ اِحْتَمَلَ شَتْمَنَا وَ اعطَى سَائِلَنَا وَ اغْضَى جَاهِلَنَا؛ کسی که بدگویی های ما را تحمل کند و به نیازمندان بیخشد و از اعمال جاهلان چشم پوشی کند». (۷)

(۱) - سفینه البحار، ماده صحب.

(۲) - المحججه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۶۲.

(۳) - همان مدرک، ص ۶۴.

(۴) - همان مدرک، صفحه ۶۱.

(۵) - «ابن سماک» در قرن دوم هجری در دوران حکومت هارون الرشید زندگی می کرد و در سال ۱۸۳ ه. ق. در کوفه در گذشت (سفینه البحار، ماده سمک).

مرحوم محدث قمی در سفینه البحار در شرح حال «ابن سماک»، او را مردی خوش بیان و صاحب مواعظ و اندرزها می شمرد و از «ابن ابی الحدید» نقل می کند که او روزی وارد بر هارون شد؛ هنگامی که چشم هارون به او افتاد، گفت: مرا موعظه کن، (هارون در همین موقع تقاضای آب کرد). ابن سماک اشاره به آب کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! اگر یک بیماری داشته باشی که نتوانی آب بنوشی، چه می کنی؟ گفت: حاضرم نیمی از تمام ملک و حکومتم را بدهم تا این بیماری برطرف شود؛ سپس به او گفت: بنوش. هارون آب را نوشید. «ابن سماک» دوباره گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! اگر این آب را که نوشیدی از تو دفع نشود، چه می کنی؟ گفت: حاضرم نیمی دیگر از حکومتم را برای حل این مشکل بدهم. ابن سماک گفت: حکومتی که نیمی از آن فدای نوشیدن آب و نیمی فدای خارج شدن آن شود، چیزی نیست که مردم برای آن بجنگند.

(۶) - همان مدرک، صفحه ۶۵.

(۷) - همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۳

اشاره

برای هر کار مقدماتی

است که اگر فراهم نگردد، اقدام به آن کار بی نتیجه خواهد ماند و اگر فراهم گردد و اقدام نشود و فرصتها از دست برود؛ باز هم بی نتیجه خواهد ماند. افراد هوشیار و مدیر و مدبر کسانی هستند که با صبر و حوصله در انتظار فراهم شدن مقدمات می باشند که بعد از فراهم شدن، بدون درنگ اقدام به انجام کار می کنند و تا رسیدن به مقصود از پای نمی نشینند.

به همین دلیل «عجله و شتاب» به معنی اقدام کردن به کارها، قبل از این که زمینه ها و مقدمات لازم آن کار فراهم شود، از صفات رذیله شمرده شده و «صبر» و بردباری که نقطه مقابل آن است از فضایل اخلاقی بشمار می آید. (البته «صبر» شاخه های دیگری نیز دارد که به موقع به آن اشاره خواهد شد).

خسارات عظیمی که از ناحیه شتابزدگی بی مورد، دامن افراد یا اجتماع را می گیرد، بیش از آن است که به حساب آید. قرآن مجید به عنوان یک برنامه جامع زندگی، همه انسان ها را به «صبر» و بردباری و پرهیز از «عجله و شتاب» دعوت می کند و با اشاره به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۴

داستانهای انبیا و سرگذشت رهبران بزرگ جامعه انسانی، زیانهای عجله و ثمرات شیرین صبر و بردباری را آشکار می کند.

با این اشاره به سراغ قرآن مجید می رویم و با بیان سرگذشت پیامبران پیشین که این مسئله در زندگی آنها نقش مؤثری داشته است، آغاز می کنیم:

۱- قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ اتَّبَعَكَ عَلَىٰ ان تَعْلَمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا* قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا* قَالَ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَابِرًا وَّلَا

اعصی لکِ أمراً (سوره كهف، آیات ۶۶ تا ۶۹)

۲- وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ * ... وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعاً وَ انَابَ (سوره ص، آیات ۲۱ تا ۲۴)

۳- فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا- تَكُنْ كَصَاحِبِ الْجُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ * لَوْلَمَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ * فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (سوره قلم، آیات ۴۸ تا ۵۰)

۴- ... وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً (سوره طه، آیه ۱۱۴)

۵- خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (سوره انبياء، آیه ۳۷)

۶- وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً (سوره اسراء، آیه ۱۱)

۷- وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَ أَنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَ أَنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (سوره رعد، آیه ۶)

۸- وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِغْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِّىَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَائِنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (سوره يونس، آیه ۱۱)

۹- وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ أَنَّهُمْ مُنتَظِرُونَ (سوره سجده، آیه ۲۸ و ۳۰)

۱۰- فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَذَانَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (سوره احقاف، آیه ۳۵)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۵

ترجمه

۱- حضرت موسی علیه السلام به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» - گفت: «تو هرگز

نمی توانی با من شکیبایی کنی!- و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی، شکیبیا باشی؟!»- حضرت موسی علیه السلام گفت: «به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت و در هیچ کاری با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد!».

۲- آیا داستان شاکیان، هنگامی که از محراب (داود) بالا رفتند، به تو رسیده است؟!- در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده، اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!- این برادر من است، او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم! اما او اصرار دارد که این یکی را هم به من واگذار کن و در سخن بر من غلبه کرده است!»- (داود) گفت: «مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش، بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ اما عده آنان کم است!» داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آموزش نموده و به سجده افتاده و توبه کرد.

۳- اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش (که در تقاضای مجازات قومهش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد) در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند- و اگر رحمت خداوند به یاریش

نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد، در حالی که نکوهیده بود!- ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد!

۴- ... پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن!».

۵- (آری) انسان از عجله آفریده شده ولی عجله نکنید، به زودی آیاتم را به شما نشان

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۶

خواهم داد.

۶- انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند، آن گونه که نیکيها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است!

۷- آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای شتاب در سیئه (و عذاب) می کنند؛ با این که پیش از آنها، بلاهای عبرت انگیز نازل شده است! و پروردگارت نسبت به مردم- با این که ظلم می کنند- دارای مغفرت است؛ (و در عین حال) پروردگارت دارای عذاب شدید است!

۸- اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن «خوبی» ها عجله دارند، خداوند در مجازاتشان شتاب می کرد، (به زودی) عمرشان به پایان می رسید (و همگی نابود می شدند)؛ ولی کسانی را که ایمان به لقای ما ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند!

۹- آنان می گویند: «اگر راست می گوئید، این پیروزی شما کی خواهد بود؟! ... حال که چنین است، از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها نیز منتظرند (تو منتظر رحمت خدا و آنها هم منتظر عذاب او!).

۱۰- پس صبر کن آن گونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده می شود، ببینند، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از

یک روز (در دنیا) توقّف داشتند. این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین بخش از آیات، سخن از داستان حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام است، البته قرآن تعبیر به «خضر» نکرده، بلکه تنها به عنوان «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا؛ بنده برگزیده ای از بندگان ما» از او یاد کرده است.

این داستان را همه خوانندگان، کم و بیش شنیده اند. آنچه در اینجا برای ما اهمّیت

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۷

دارد، این است که حضرت موسی علیه السلام در یک مأموریت ویژه ای، به دنبال فراگیری بخشی از علوم، نزد حضرت خضر علیه السلام آمد؛ علمی که با آنچه تا آن روز از طریق وحی دریافته بود، متفاوت بود. علمی که مربوط به اسرار و حقایق مخفی جهان و زندگی انسان ها بود که باید پیامبر اولوالعزمی همانند حضرت موسی علیه السلام لااقل بخشی از آن را فراگیرد تا دیدگاهش در مسایل انسانی و اجتماعی کمی شفاف تر گردد.

حضرت خضر در برابر درخواست حضرت موسی علیه السلام گفت: که تو صبر و تحمل در برابر کارهای من نداری؛ زیرا از عمق قضایا آگاه نیستی؛ ولی حضرت موسی علیه السلام قول داد که صبر و تحمل و بردباری را پیشه کند و از عجله و شتاب پرهیزد. حضرت خضر علیه السلام با او شرط کرد که اگر به دنبال من می آیی، باید هر چه را می بینی، سکوت کنی، هر چند ظاهراً کار زننده ای باشد و بدان حکمتی دارد که من به موقع، تو را از آن آگاه می کنم. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا... - قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أَحْدِثَ لَكَ

به این ترتیب حضرت خضر علیه السلام اصرار داشت که روح صبر و بردباری را در برابر مسایل مختلف در حضرت موسی علیه السلام پرورش دهد و او را از «عجله و شتاب» (مخصوصاً عجله در قضاوت، آن هم در مورد کارهای مردان بزرگ) باز دارد.

با این قول و قرار، آنها به راه افتادند و در مسیر خود ناچار بودند با کشتی از دریا بگذرند. در میان دریا حضرت موسی علیه السلام با تعجب دید که حضرت خضر علیه السلام مخفیانه کشتی را سوراخ می کند. حضرت موسی علیه السلام از این کار بر آشفت و زبان به اعتراض گشود و هنگامی که حضرت خضر علیه السلام پیمان خود را با او یادآور شد، در مقام عذرخواهی برآمد.

باز به راه خود ادامه دادند؛ ناگهان حضرت خضر علیه السلام دست به کار عجیب تری زد و نوجوانی را که بر سر راه خود دید، به قتل رسانید؛ در اینجا، فریاد حضرت موسی علیه السلام بلندتر شد که چرا انسان بی گناهی را کشتی، این چه کار زشتی بود که انجام دادی؟!

(۱) - کهف، ۶۵ تا ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۸

حضرت خضر علیه السلام بار دیگر، پیمان خود را یادآور شد. حضرت موسی علیه السلام دندان بر جگر گذاشت و مجدداً در مقام عذرخواهی برآمد و گفت: اگر بار سوم اعتراض کنم، حق داری از من جدا شوی.

باز به راه افتادند تا به شهری رسیدند که مردمی بسیار «بخیل» داشت و کمترین پذیرایی را از میهمانان تازه وارد نکردند؛ ولی با نهایت تعجب حضرت خضر علیه السلام شروع به مرمت دیواری نمود که در حال سقوط بود.

حضرت موسی علیه السلام که در بدو نظر، این کار را ابلهانه می دید، بار دیگر در حالی که تمام عهد و پیمان خود را به فراموشی سپرده بود، به خروش آمد و زبان به اعتراض گشود.

در اینجا حضرت خضر علیه السلام در حالی که اسرار هر سه کار خود را برای او شرح می داد، و حقایق جالبی را که از نظر حضرت موسی علیه السلام پنهان بود، برایش بیان می کرد و حضرت موسی علیه السلام را به جهان تازه ای از اسرار زندگی انسان ها وارد می ساخت، اعلام جدایی کرد و حضرت موسی علیه السلام نیز در حالی که کوله باری از معرفت را با خود حمل می کرد با حضرت خضر علیه السلام خداحافظی کرد و وداع گفت.

حضرت خضر علیه السلام به او گفت: «اگر کشتی را سوراخ کردم، به این دلیل بود که می خواستم آن را ظاهراً از کار بیندازم؛ زیرا حاکم ستمکاری وجود داشت که هرگاه کشتی سالمی را می یافت مصادره می کرد. من خواستم صاحبان این کشتی که گروهی بینوا بودند، کشتی خود را از دست ندهند».

دیگر این که اگر آن نوجوان را کشتم، به خاطر این بود که او جوانی بی ایمان و خطرناک و سرکش بود که کم پدر و مادر خویش را نیز به کفر و بدبختی می کشاند. خدا می خواست، این جوان هرزه بی مصرف ستمگر را از آنها بگیرد و فرزندی با ایمان و مهربان به آنها عطا کند.

اما تعمیر آن دیوار در حال سقوط، به خاطر آن بود که در زیر آن، گنجی متعلق به دو کودک یتیم بود که پدر صالح و با ایمانشان برای آنها ذخیره کرده بود،

خدا می خواست آنها به حدّ رشد برسند و گنج خود را استخراج کنند. من این کارها را از پیش خود نکردم، بلکه همه به فرمان حق بود. «۱»

(۱) - کهف، ۶۰ تا ۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۹

اگر حضرت موسی علیه السلام در قضاوت خویش عجله نمی کرد، به یقین بیشتر از علم و دانش حضرت خضر علیه السلام بهره مند می شد؛ ولی «عجله و شتاب» او سبب شد که بیش از سه خوشه از آن خرمن دانش برنگیرد.

*** در دومین بخش از آیات مورد بحث، سخن از آزمون بزرگ دیگری نسبت به یکی از پیامبران بزرگ الهی است که او هم به خاطر شتابزدگی و عجله در قضاوت از سوی خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت.

داستان این بود که روزی دو نفر نزد حضرت داود علیه السلام حضور یافتند که یکی از آنها از دیگری شکایت داشت. شاکی می گفت: این برادر من نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم؛ ولی او اصرار دارد که این یکی را هم از من بگیرد و در سخن نیز بر من غلبه کرده است؛ «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعِجَةً وَ لِي نَعِجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ». «۱»

حضرت داود علیه السلام پیش از آن که تحقیق بیشتری کند، به داوری مقدماتی نشست و گفت: «به یقین او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش به تو ستم کرده است؛ ... لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ ...». «۲»

اینجا بود که حضرت داود علیه السلام به ترک اولی خود پی برد «و دانست که ما او را با این ماجرا امتحان کردیم؛ در مقام

استغفار برآمد و به سجده افتاد و توبه کرد؛ ... وَ ظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَ انَابَ. (۳)

این ماجرا با تمام شاخ و برگهایش که اینجا جای بحث آن نیست (و در تفسیر نمونه مشروحاً آورده ایم) باز این حقیقت را بیان می کند که «عجله و شتاب» در کارها مخصوصاً «عجله در قضاوت» و داوری مایه سرافکنندگی و ایجاد مشکلات در زندگی فردی و اجتماعی است.

(۱) - ص، ۲۳.

(۲) - ص ۲۴.

(۳) - همان.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۰

در سوّمین بخش از آیات، سخن از پیامبر بزرگ دیگری است که لحظه ای در مسؤولیت عظیم خود سهل انگاری کرد و گرفتار ترک اولی گردید و خداوند او را به خاطر این کار تحت فشار قرار داد.

داستان این است که حضرت یونس علیه السلام مدت ها همانند پدری مهربان و دلسوز به تبلیغ و هدایت قوم خویش پرداخت؛ ولی در برابر منطق حکیمانه اش چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نشنید. تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز نمی کرد (یک عابد و یک عالم) به او ایمان آوردند. سرانجام از آنها تقریباً مایوس شد و به پیشنهاد مرد عابد، آنها را نفرین کرد؛ نفرین او مستجاب شد و به او وحی آمد که در فلان روز عذاب الهی فرا می رسد، هنگامی که زمان عذاب نزدیک شد، حضرت یونس علیه السلام بدون آن که بار دیگر اتمام حجت کند تا شاید قومش در این واپسین لحظات به خود آیند و راه توبه را پیش گیرند؛ همراه مرد عابد از میان آنها بیرون رفت؛ ولی مرد عالم در میان آنها ماند و به ادامه تبلیغ پرداخت.

این تبلیغات همراه

با احساس نزدیک شدن لحظات عذاب، تحولی بنیادین در روح آن جمعیت ایجاد کرد، همراه آن عالم به درگاه خدا روی آوردند و به توبه نشستند و راه ایمان و توحید پیش گرفتند و خداوند آنها را نیز بخشید؛ ولی حضرت یونس علیه السلام را به خاطر عجله و ترک اولی مورد سرزنش و تحت فشار قرار داد.

قرآن در این زمینه خطاب به پیامبر اسلام می گوید: «(در تقاضای عذاب برای امتت، عجله مکن) و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و خود گرفتار کیفر ترک اولی شد)، در آن زمان که خدا را خواند، در حالی که مملو از اندوه بود و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد، در حالی که مورد نکوهش قرار داشت؛ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ* لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ». «۱»

ولی خداوند توبه او را در برابر این ترک اولی پذیرفت و هنگامی که از شکم ماهی

(۱) - قلم، ۴۸ و ۴۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۱

بیرون آمد، از هر گناه و ترک اولی پاک بود. به همین دلیل در آیه بعد از آن می خوانیم:

«پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد؛ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ». «۱»

گرچه حضرت یونس علیه السلام به قدر کافی و به اندازه لازم اتمام حجت نمودند «۲» ولی خداوند از پیامبرش، بیش از این صبر و حوصله و بردباری می طلبد؛ از این رو همین مقدار «عجله و شتاب» را بر او نبخشید.

*** چهارمین آیه، پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله را از «عجله و شتاب» باز می دارد و می فرماید: «بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است و در مورد قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن؛ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». (۳)

از بعضی آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام نزول وحی، شور مخصوصی داشت که سبب می شد برای دریافت وحی عجله کند که خداوند او را از این کار بازداشت؛ لَا تَتَّخِذْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ». (۴)

گرچه در تفسیر این آیه، مفسران بزرگ احتمالات متعددی داده اند، ولی همه آنها ناظر به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله نباید در کار خود عجله کند، هر چند کار الهی و مسئله هدایت انسان ها باشد.

گرچه عجله پیامبر صلی الله علیه و آله در دریافت وحی یا تلاوت بر اصحاب یا تقاضای نزول وحی، همه به خاطر عشق و شوق او به هدایت انسان ها بود، ولی حتی در این کار نیز باید با صبر و حوصله گام برداشت.

(۱) - یونس، ۴۸ تا ۵۰.

(۲) - در بعضی از روایات آمده است که حضرت یونس علیه السلام سی و سه سال به طور مرتب آنها را به سوی خدا دعوت می کرد ولی آنان ایمان نیاوردند. (به نقل از: نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۸).

(۳) - طه، ۱۱۴.

(۴) - قیامت، ۱۶ تا ۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۲

اخلاق در قرآن

در پنجمین آیه درباره همه انسان‌ها یا به تعبیر دیگر، طبیعت انسان می‌فرماید: انسان از عجله آفریده شده است (گویی آن قدر عجله است که ذات او عین عجله شده است)، ولی هرگز در برابر من عجله نکنید. من آیات خود را به زودی به شما ارائه می‌دهم؛ «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ». (۱)

اشاره به این که هرچند از روز نخست در طبیعت انسان «عجله و شتاب» قرار داده شده است ولی آن را در جایی باید به کار برد که مقدمات آن فراهم باشد؛ نه پیش از فراهم شدن اسباب و مقدمات.

تعبیر «بآیاتی» ممکن است اشاره به معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله یا آیات قرآن و یا نشانه‌های عذاب الهی یا پیروزی مسلمین بر کفار یا فراسیدن قیامت و یا همه اینها داشته باشد که هر کدام از این چهار تفسیر باشد، در بحث ما تفاوتی نمی‌کند؛ زیرا هم نزول آیات قرآن و هم ظهور معجزات و هم فرارسیدن قیامت و هم نزول عذاب الهی، هر کدام باید در ظرف خاصی انجام گیرد که موافق حکمت پروردگار باشد و عجله و شتاب قبل از آن کار صحیحی نیست؛ زیرا خداوند حکیم کاری برخلاف حکمت انجام نمی‌دهد؛ بنابراین در برابر آن نباید عجله کرد.

این که قرآن مجید در آیه فوق می‌گوید: «انسان در عجله و شتاب آفریده شده است».

اشاره به انسان‌هایی است که تحت تربیت‌های الهی قرار نگرفته‌اند و به تعبیر دیگر، طبع انسان نخستین است و فلسفه آن حرکت سریع به سوی خواسته‌ها و نیازهاست، شبیه چیزی که در آیه ۱۹ سوره معارج آمده است «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ

هَلُوعًا؛ به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است».

لذا در بعضی از آیاتی که اشاره به عجز بودن انسان شده، قبل از آن، سخن از هدایت انسان به میان آمده است؛ مانند آیه ۱۱ سوره اسراء که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد.

این ویژگی انسان (عجز بودن) مانند هوای نفس و تمایلات درونی، نیروی

(۱) - انبیاء، ۳۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۳

سازنده ای است که اگر تعدیل شود، در مسیر سعادت انسان قرار خواهد گرفت که در این صورت از حالت ویرانگری خارج می شود؛ درست شبیه سیلابی است که از دامنه کوه سرازیر می شود، گرچه ظاهرش ویرانگر است، اما اگر به وسیله سدها مهار شود، سرچشمه عمران و آبادی و روشنایی می گردد.

*** در ششمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیه قبل دیده می شود، با این تفاوت که در این آیه به یکی از پیامدهای سوء «عجله و شتاب» نیز اشاره می کند: «انسان (بر اثر شتابزدگی) به سراغ بديها می رود، آن گونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همواره «عجز» بوده است؛ وَ يَدْعُ الْاِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ عَجُولًا». (۱)

باز در اینجا واژه انسان، اشاره به طبیعت نخستین انسان هاست، هم در آغاز آیه و هم در پایان آیه که لفظ انسان در آن تکرار شده است.

«دعا» در این آیه به معنی طلب کردن و خواستن است؛ خواه با زبان باشد و یا در عمل و از آن جا که عجز بودن انسان و شتابزدگی او برای کسب منافع بیشتر، گاه سبب می شود که جوانب مسئله را بررسی نکند و خیر و شرّ خود را نشناسد و خود را به پرتگاههای خطرناک

بیفکند.

این «دعا» گاه به صورت لفظی است؛ یعنی، از خدای خود با اصرار فراوان مسائلی را می خواهد که نه تنها خیر او در او نیست، بلکه مایه بدبختی اوست؛ آن گونه که امام صادق علیه السلام می فرماید: «وَاعْرِفْ طَرِيقَ نِجَاتِكَ وَهَلَاكِكَ كَيْ لَا تَدْعُوا اللَّهَ بِشَيْءٍ عَسَى فِيهِ هَلَاكُكَ وَانْتَ تَظُنُّ اَنَّ فِيهِ نِجَاتُكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَإِذْ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا؛ راه نجات و هلاک خود را درست بشناس، مبادا از خدا چیزی طلب کنی که هلاک تو در آن است؛ در حالی که گمان داری، نجات تو در آن است؛ خداوند متعال می فرماید: «انسان بدیها را طلب می کند، آن گونه که نیکیها را می طلبد؛ زیرا انسان همواره عجول بوده است.» (۲)

(۱) - اسراء، ۱۱.

(۲) - نور الثقلین، جلد اول، صفحه ۱۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۴

انسان، گاه در عمل اصرار به انجام کارهایی دارد که ریشه آن هواپرستی و نتیجه آن بدبختی است؛ اما بر اثر تسویلات شیطان و تزیین هوای نفس، آن را خیر و موجب سعادت خویش می پندارد و از نرسیدن به آن ناراحت می شود؛ در حالی که گذشت زمان چه بسا روشن می کند که اگر خواسته او انجام می گرفت تا پایان عمر بیچاره بود.

*** در هفتمین آیه مطلب تازه ای در زمینه عجول بودن انسان مطرح شده است و آن این که گاه این انسان عجول به جای این که حدّ اقل در راه نیکیها عجله کند، همیشه در راه شرّ و فساد عجله می کند. همان گونه که گاه کفار لجوج و عنود در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که آنها را تهدید

به عذاب الهی می کرد، اصرار داشتند که چرا این عذاب فرا نمی رسد و بی صبرانه در واقع مرگ و نابودی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله می طلبیدند؛ چنان که در آیه مورد بحث آمده است: «آنها پیش از حسنه (نیکی و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (بدی و عذاب) می کنند، با این که قبل از آنها بلاهای عبرت انگیز نازل شد (و آنها شنیدند و می دانند که این مسئله شوخی نیست؛ بنابراین تأخیر عذاب و مجازات آنها، تنها به خاطر لطف و رحمت خدا، حتی بر گناه کاران است، شاید بیدار شوند و بازگردند) و پروردگار تو نسبت به مردم، با این که ظلم و ستم می کنند، باز دارای مغفرت است و نیز پروردگارت عذاب شدید دارد (بنابراین نباید به غفران الهی مغرور شوند)؛ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمُثَلَاتِ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلٰی ظُلْمِهِمْ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ. (۱)»

آری! اگر شتابزدگی انسان با لجاجت آمیخته شود، نتیجه اش همان است که در آیه گذشته آمد؛ به جای این که برای نیکی ها عجله کند، برای بدی عجله می کند و خود را گرفتار امواج بدبختی می سازد؛ شبیه آنچه در آیه ۱ سوره معارج آمده است: «سَيَسْأَلُ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُمْ دَافِعٌ؛ تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند مانع آن شود».

بسیاری از مفسران و ارباب حدیث گفته اند که این آیه درباره «نعمان بن حارث

(۱) - رعد، ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۵

فهری» نازل شده است. نقل شده است که در غدیر خم، جانشینی

علی علیه السلام را از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله تاریخی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» شنید؛ بر آشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شدیداً اعتراض کرد و هنگامی که فهمید این امر طبق یک دستور الهی انجام شده است، ناراحتی اش بیشتر شد و گفت: خداوندا! اگر این حق است و از سوی توست، سنگی از آسمان بر ما بیاران. چیزی نگذشت که قطعه سنگ آسمانی بر سرش فرود آمد و او را کشت و آیه فوق نازل شد. «۱»

آیا بهتر نبود که این قبیل اشخاص به جای لجاجت و عناد در برابر حق، از خداوند تقاضای هدایت و برچیدن تعصب و لجاجت درونی خویش می کردند و طبق آیه مورد بحث مغفرت خداوند را بر عذابش مقدم می کردند؛ «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» که خداوند متعال تا امکان هدایت وجود داشت، آنها را عذاب نمی کرد؛ ولی افسوس! که همیشه انسان های خیره سر، عجله بر عذاب الهی دارند، نه مغفرت!

*** هشتمین آیه از آیات مورد بحث، ضمن نگرش از زاویه دیگر به مسئله عجول بودن انسان، می فرماید: «اگر خداوند در مجازات مردم (بدکار) عجله می کرد، آن گونه که آنها در به دست آوردن خیر و نیکی عجله دارند؛ مرگ همه آنها فرا می رسد (و اثری از آنان باقی نمی ماند)؛ وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ...» «۲»، ولی از آنجا که خداوند غفور و رحیم و آمرزنده و مهربان است، هرگز در مجازات بدکاران شتاب نمی کند، شاید بیدار شوند و به راه هدایت بازگردند.

قرآن در پایان همین آیه می افزاید: «ما آنها را که ایمان

به رستاخیز ندارند، به حال خود رها می‌کنیم تا در طغیانشان، حیران و سرگردان شوند (آن گاه آنها را مجازات می‌نماییم)؛
... فَتَذَرُوا الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. «۳»

بنابراین خدا همانند شما عمل نمی‌کند، شما در به دست آوردن نیکی‌ها عجول

(۱) - مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۲

(۲) - یونس، ۱۱.

(۳) - همان.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۶

هستید، ولی خداوند در مجازات شما شتابی ندارد. مقصود خداوند متعال مجازات نیست بلکه مقصود اصلیش هدایت است.

طبق آیات دیگر قرآن، این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده که منظور از آیه، این است که آنها با عجله از خداوند درخواست مجازات و عذاب می‌کردند، همان گونه که در تقاضای نیکی‌ها عجول بودند؛ قرآن می‌گوید: «اگر خداوند تقاضای شما را به سرعت در مسئله عذاب می‌پذیرفت، کسی از شما زنده باقی نمی‌ماند.» «۱» ولی معنی اول یا تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

*** در نهمین آیه ضمن اشاره به اضطراب و شتابزدگی کفار و مشرکان در برابر وعده‌های پیروزی مسلمانان و شکست و مجازات دردناک دشمنان آنها، می‌فرماید: «آنها می‌گویند: اگر راست می‌گویید این فتح و پیروزی شما در چه زمانی است؟ (چرا این وعده‌ها تحقق نمی‌یابد؟) و این دلیل بر آن است که شما دروغ می‌گویید و خودتان را فریب می‌دهید؛ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. «۲»

قرآن در پاسخ آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: «بگو (عجله نکنید!) این پیروزی فرا می‌رسد و در آن روز، ایمان کافران سودی به حال آنها نخواهد داشت و مهلتی به آنان داده نمی‌شود؛ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا

خداوند به لطف و کرم و عنایتش، امروز به شما مهلت داد تا به خود آیید و راه حق در پیش گیرید؛ ولی آن روز که عذاب الهی نازل شود، درهای توبه بسته خواهد شد و راه بازگشت وجود ندارد. پس به جای این که شتابزده، خواهان نابودی خودتان باشید، از این فرصت و مهلت الهی بهره بگیرید و خود را اصلاح کنید.

سپس به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها هم منتظرند (تو منتظر پیروزی و رحمت الهی باش و آنها هم منتظر

(۱) - با این تفسیر، آیه تقدیری دارد و آن تقدیر چنین است: «و لو يعجل الله للناس اجابه دعوتهم بالشَّ استعجالهم بالخير».

(۲) - سجده، ۲۸.

(۳) - سجده، ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۷

شکست و عذاب)؛ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ اتَّظِرْ أَنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ. (۱)

جمعی از مفسران گفته اند که جمله «انهم مُنْتَظِرُونَ» اشاره به انتظاری است که کافران درباره مرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا شکست او داشتند؛ ولی تفسیری که در بالا گفتیم، مناسبتر به نظر می رسد.

*** در دهمین آیه مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و با این که آن حضرت صلی الله علیه و آله به گواه تاریخ، هرگز عجولانه و شتابزده عمل نمی کردند، بلکه همیشه با صبر و حوصله، هر کاری را انجام می دادند، به عنوان تأکید، حضرت صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده که: «صبر و حوصله کن، آن گونه که پیامبران اولوالعزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آنها عجله مکن، هنگامی که وعده هایی را که

به آنها داده شده است (در مورد عذاب) می بینند، احساس می کنند که گویی ساعتی از یک روز، در دنیا توقف داشتند؛ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَائُوعِدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ. «۲»

با توجه به این که تمام عمر دنیا در برابر آخرت، ساعتی زودگذر بیش نیست، بنابراین عجله مکن تا اتمام حجت کافی بر آنها شود. از این تعبیر استفاده می شود که همه پیامبران الهی در برابر خیره سری امت های لجوج و جاهل و نادان، صبور و بردبار بودند و بیشترین مهلت را برای اصلاح به آنها می دادند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز چنین بود و آنچه در آیه فوق آمده، در واقع جنبه تأکید یا آموزشی برای دیگران و یا هشدار برای کافران است که از مهلت الهی سوء استفاده نکنند.

این آیه گواه روشنی است بر این که صبر و بردباری و ترک عجله، فضیلتی است که در تمام پیامبران بزرگ بوده است؛ همانهایی که در طول تاریخ بشری، اسوه و الگو برای خلق خدا بوده اند.

(۱) - سجده، ۳۰.

(۲) - احقاف، ۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۸

نتیجه

از مجموع آیات فوق روشن می شود که عجله و شتابزدگی که در اقوام و ملل گوناگون بوده و هست، تا چه اندازه از نظر اسلام، یک ضد ارزش است و صبر و بردباری و حوصله تا فراهم شدن زمینه های هر کار، در ردیف مهمترین فضایل اخلاقی و انسانی است. فضیلتی که تمام انبیای بزرگ الهی و رهبران بشریت به آن آراسته بودند.

عجله و شتاب در روایات اسلامی

در روایات اسلامی بحث های فراوانی درباره نکوهش «عجله» و ستایش «تأنی» و خویشتن داری دیده می شود که نکات زیادی در آنها نهفته است، به عنوان نمونه:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الْأَنَاةُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ تَأْنِيٌّ وَخَوِيشْتَن دَارِي از سوی خداست و عجله و شتاب از شیطان است.» «۱»

۲- در حدیث دیگری همان حضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: «أَنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَبَتُّوا لَمْ يُهْلِكْ أَحَدٌ عَجَلَةً وَ شَتَابَ مَرْدَمٍ رَا هَلَكَ كَرْدَه وَ اِگَر مَرْدَم دَارای تَأْنِيٌّ وَ خَوِيشْتَن دَارِي بُوْدَنَد، هِيچ كَس بَه هَلَكَت نَمِي رَسِيْد.»

البته منظور، هلاکت‌هایی است که بر اثر حوادث غیر منتظره و ناپخته پیش می‌آید که اغلب مولود عجله و دستپاچگی است.

۳- از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «إِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ فَإِنَّكَ إِنْ عَجَلْتَ أَخْطَأْتَ حَظُّكَ؛ از عجله بپرهیز؛ زیرا هرگاه عجله کنی نصیب و بهره خود را از دست خواهی داد.» «۳»

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرمایند: «مَعَ الْعَجَلِ يَكْثُرُ الزَّلَلُ؛ لغزش‌های انسان با عجله افزایش می‌یابد.» «۴»

۵- همان امام بزرگوار در وصیتهی که در آستانه شهادتش برای فرزندش امام

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۰.

(۲)- همان مدرک.

(۳)-

مجموعه وزّام، صفحه ۲۵۵.

(۴) - غرر الحکم، حدیث ۹۷۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۹

حسن علیه السلام داشتند، فرمودند: «انْهَاكَ عَنِ التَّسْرِعِ بِالْقَوْلِ وَالْفِعْلِ؛ تو را از شتابزدگی در سخن گفتن و عمل نهی می کنم». «۱»

۶- باز همان امام همام می فرمایند: «الْعَجَلُ قَبْلَ الْأَمْكَانِ يُوجِبُ الْعُصَّةَ؛ عجله پیش از فراهم شدن امکانات و مقدمات کار، موجب اندوه است.» «۲»؛ زیرا زحمات انسان بر باد می رود و تلاشهای او بی اثر می ماند.

۷- از همان حضرت علیه السلام آمده است: «مَنْ رَكِبَ الْعَجَلَ رَكِبَتْهُ الْمَلَامَةُ؛ کسی که بر مرکب شتابزدگی سوار شود، ملامت و سرزنش بر دوش او سوار خواهد شد.» «۳»

۸- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «مَعَ التَّسْبِتِ تَكُونُ السَّلَامَةُ وَ مَعَ الْعَجَلِ تَكُونُ النَّدَامَةُ؛ همراه تأنی و خویشتن داری، سلامت است و همراه عجله ندامت.» «۴»

۹- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «الْعَجَلَةُ مَذْمُومَةٌ فِي كُلِّ أَمْرٍ إِلَّا فِي مَا يَدْفَعُ الشَّرَّ؛ عجله در هر کاری نکوهیده است، مگر در مقام دفع شر.» «۵»

۱۰- این بحث را با حدیث پرمعنایی از حضرت علی علیه السلام به پایان می بریم: «مَنْ اسْتِطَاعَ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ مِنْ أَرْبَعِ أَشْيَاءٍ فَهُوَ خَلِيقٌ بَانَ لَا يُنْزَلُ بِهِ مَكْرُوهٌ أَبَدًا قِيلَ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: الْعَجَلَةُ وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْعُجْبُ وَ التَّوَانِي؛ کسی که بتواند خویشتن را از چهار چیز باز دارد، سزاوار است که هرگز امر ناخوشایندی برای او رخ ندهد. سؤال کردند، آن چهار چیز چیست؟

فرمودند: عجله، لجاجت، خودبینی و تنبلی.» «۶»

در این احادیث «تأنی» یک عطیه الهی و «عجله» یک خوی شیطانی شمرده شده است، همان خویی که انسان را در زندگی ناکام می سازد، فرصت ها را از دست او می گیرد، لغزش

او زیاد می گردد، پشیمان می شود و به هلاکت می افتد؛ در صورتی که نقطه مقابل آن؛ یعنی، تأنی و خویشتن داری سبب کامیابی و پیروزی و بهره برداری هرچند بیشتر از فرصتهاست.

(۱) - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۳۹.

(۲) - غرر الحکم، حدیث ۱۳۳۳.

(۳) - غرر الحکم، حدیث ۹۰۹۵.

(۴) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۳۸.

(۵) - غرر الحکم، حدیث ۱۹۵۰.

(۶) - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۰

چند نکته مهم

۱ - مفهوم عجله و شتابزدگی

عجله و شتابزدگی به عنوان یک خوی زشت و ناپسند که در اعمال انسان به صورتهای گوناگون آشکار می شود، به این معنی است که انسان، پیش از فراهم شدن مقدمات انجام کار، اقدام به انجام آن کند، کاری که نتیجه آن چیزی جز شکست یا انجام ناقص نخواهد بود.

این بدان می ماند که انسان میوه را پیش از رسیدن و قابل استفاده شدن از درخت بچیند؛ کاری که نتیجه اش ضایع شدن میوه یا کم شدن فایده آن است. یا این که قبل از آمادگی زمین، بذرافشانی کند که نتیجه اش نابودی بذر یا کاهش محصول خواهد بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لَغَيْرِ وَقْتِ اِنْعَائِهَا كَالزَّرْعِ لَغَيْرِ اَرْضِهِ؛ کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همچون کسی است که بذر خود را در زمین نامناسبی (مانند شوره زار) بپاشد. (که نیرو و سرمایه خود را تلف کرده و نتیجه اش عایدش نمی شود)». «۱»

«عجول» به افرادی گفته می شود که در گفتار و رفتار و سؤال و سؤال و درخواست خود، دستپاچه اند و صبر و حوصله لازم را برای رسیدن به مقصد، از راه صحیح آن ندارند؛ به همین دلیل، اغلب گرفتار مشکلات و ناکامی ها می شوند.

نقطه مقابل «عجله و شتابزدگی»، تأنی، اناه،

خویشتن داری، تحمل، حوصله، طمأنینه و وقار است.

«عجله» را نباید با «سرعت» که بار مثبت دارد، اشتباه کرد. سرعت آن است که انسان بعد از فراهم شدن مقدمات، اتلاف وقت نکند و فرصت را از دست ندهد و به سوی مقصد بشتابد؛ کاری که مسلماً سبب پیروزی و نجات و موفقیت است. در موارد بسیاری، میان مصادیق و موارد عجله و سرعت اشتباه شده است و یا گروهی برای توجیه اعمال نادرست خود، تنبلی و بی حالی و از دست دادن فرصت ها را تحت عنوان ترک

(۱) - نهج البلاغه، خطبه ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۱

عجله و شتابزدگی توجیه می کنند؛ در حالی که فرق این دو کاملاً واضح و روشن است و این که می بینیم، بعضی از روایات، عجله را از اسباب پشیمانی و تأنی را سبب سلامت شمرده است، به خاطر همان است که در بالا اشاره شد.

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که بیان روشنی بر تفاوت مفهوم عجله و سرعت در کارهاست، پایان می دهیم: «إِيَّاكَ وَالْعَجْلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، وَالتَّسَاقُطَ فِيهَا عِنْدَ امْكَانِهَا؛ از شتاب کردن در کارها، قبل از رسیدن موعد آنها بپرهیز و نیز از سستی در کارها به هنگام رسیدن زمان آن (و فراهم شدن اسباب) بپرهیز». «۱»

۲- سرعت گرفتن در خیرات

قرآن مجید در آیات متعددی، مؤمنان را به مسارعت در خیرات و پیشی گرفتن از یکدیگر دعوت می کند، از جمله در آیه ۱۱۴ سوره آل عمران در توصیف جمعی از مؤمنان راستین می فرماید: «... وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أَوْلَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ... آنها کسانی هستند که در انجام کارهای نیک سرعت کرده و بر

یکدیگر پیشی می گیرند و آنها از صالحانند».

و در سوره انبیا آیه ۹۰ در توصیف جمعی از پیامبران بزرگ، مانند «زکریا» و «یحیی می فرماید: «... أَنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ ...؛ آنها در کارهای خیر به سرعت اقدام می کردند و بر دیگران پیشی می گرفتند».

و در آیه ۶۱ سوره مؤمنون، در شرح صفات برجسته مؤمنان آمده است: «اولئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَابِقُونَ؛ آنها در کارهای نیک به سرعت اقدام می کنند و از دیگران پیشی می گیرند».

در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران، این مسئله به عنوان یک دستور عام خطاب به همه مؤمنان آمده است: «وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ

(۱) - نهج البلاغه، نامه ۵۳ (فرمان مالک اشتر).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۲

أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ؛ شتاب کنید و پیشی بگیرید برای رسیدن به آموزش پروردگارتان، در رسیدن به بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان ها و زمین است که برای پرهیزکاران آماده شده است».

در آیه ۱۴۸ سوره بقره، همین معنی تحت عنوان مسابقه در خیرات مطرح شده است: «... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ...؛ در نیکیها (و اعمال خیر) بر یکدیگر سبقت جوید».

بدیهی است «مسارعه» در خیرات با مسابقه در خیرات، هر دو اشاره به یک حقیقت دارد و در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا، سبقت جستن بدون سرعت در عمل، امکان پذیر نیست و هر کسی سریعتر راه را سوی مقصود پیماید، بی شک زودتر به مقصود می رسد.

در روایت اسلامی اشارات بسیار پرمعنی و جالبی نسبت به این موضوع دیده می شود که گلچینی از آنها را در ذیل می آوریم:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ

الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ؛ خداوند کار نیکی را دوست دارد که با سرعت انجام شود». (۱)

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

«بَادِرُوا بِعَمَلِ الْخَيْرِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا عَنْهُ بِغَيْرِهِ؛

در انجام کارهای نیک سرعت کنید، پیش از آن که چیزی شما را به خود مشغول سازد و از آن باز دارد». (۲)

۳- در احادیث متعددی از امام صادق علیه السلام این مضمون دیده می شود: «مَنْ هَمَّ بِخَيْرٍ فَلْيُعَجِّلْهُ وَلَا يُؤَخِّرْهُ؛ کسی که تصمیم به کار نیکی می گیرد، باید در آن شتاب کند و تأخیر نیندازد». (۳)

۴- در حدیث دیگری همین معنی به صورت مشروح تری از همان امام بزرگوار نقل شده است: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صِلَةٍ فَإِنَّ عَنِ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيُبَادِرْ لَأَيِّكُمَا عَنْ ذَلِكَ؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر انجام کار خیر یا بخشیدن چیزی به کسی

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۲.

(۲)- میزان الحکمه، جلد ۱، حدیث ۵۳۸۱.

(۳)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۳

گرفت، باید مواظب باشد که در طرف راست و چپ او دو شیطان هستند؛ بنابراین باید به سرعت اقدام کند، مبادا آن دو شیطان (با وسوسه های خود) او را از این کار باز دارند».

۵- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «لَيْسَ مِنَ عَادَةِ الْكِرَامِ تَأْخِيرُ الْأَنْعَامِ (۱)؛ تأخیر در بخشش از عادت کریمان نیست».

۶- امام باقر علیه السلام می فرمایند: «مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيُعَجِّلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةً؛ کسی که تصمیم بر کار نیکی می گیرد، باید شتاب کند؛ زیرا هر چیزی که در آن تأخیر باشد، شیطان در آن نظر دارد

(و با وسوسه های خود، تصمیم انسان را تضعیف می کند).

کوتاه سخن این که در برابر کارهای خیر، همیشه موانع و وسوسه های شیاطین جن و انس وجود دارد؛ به همین دلیل هنگامی که مقدمات آن فراهم گردد، باید شتاب کرد، مبادا افراد تنگ نظر، کوتاه فکر و شیطان صفت، سنگهایی در راه آن بیندازند. ضمناً باید میان سرعت در انجام کار و عجله مذموم که مربوط به قبل از فراهم شدن مقدمات لازم برای انجام کار است، تفاوت گذاشت.

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «لَا تُؤَخِّرْ اِنَا لَهَ الْمُحْتَا جِ اِلَى غَدٍ، فَانَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَعْرِضُ لَكَ وَ لَهُ فِي غَدٍ «۲»؛ کمک به نیازمندان را به فردا میفکن؛ زیرا نمی دانی فردا برای تو و برای او چه پیش می آید ای بسا! توان تو از میان برود، یا نیاز او».

پیامدهای شوم عجله و شتابزدگی

۱- اتلاف وقت و نیرو

این خوی ناپسند، آثار ویرانگری در زندگی فردی و اجتماعی انسان ها دارد.

خسارت هایی که از این طریق، دامان انسان را می گیرد، فوق العاده زیاد است. از جمله این که نیروها را به هدر می دهد و مانع رسیدن به مقصد می شود؛ مثلاً، اگر لشکر دشمن

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۷۴۸۹.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۰۳۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۴

قصد بلاد اسلام را کند و سپاه اسلام صبر نکند تا لشکر دشمن در موقعیت ضعیف و آسیب پذیری قرار گیرند، یا قبل از آن که لشکر اسلام خود را بسیج و آماده کند و نقشه های جنگی را ترتیب دهد، به آنها حمله کند، نتیجه ای جز شکست و از بین رفتن قوای اسلام و به هدر دادن نیروها و جسور شدن دشمن نخواهد

در کارهای شخصی و فردی نیز همین امر صادق است؛ زیرا هر حرکت عجولانه، سبب ناکامی و از بین رفتن نیروهاست.

در «مَحْجَه الْبَيْضَاء» حدیث جالبی نقل شده که شاهد گویای گفتار فوق است، در این حدیث آمده است: هنگامی که حضرت مسیح علیه السلام متولد شد، شیاطین نزد ابلیس آمدند و گفتند: امروز بتها سرنگون شده اند (مگر خبری واقع شده!) ابلیس گفت: آری! حتماً حادثه مهمی روی داده است، همین جا باشید تا من تحقیق کنم و بازگردم. ابلیس پرواز کرد و تمام اطراف زمین را گردش نمود و چیزی نیافت، جز این که دید حضرت عیسی علیه السلام متولد شده و فرشتگان اطراف او حلقه زده اند. ابلیس برگشت و به شیاطین خود گفت: دیشب پیامبری متولد شده است. هیچ زنی باردار نشد و وضع حمل نکرد مگر این که من حاضر بودم، جز این یکی و شما مأیوس باشید از این که بعد از این بت پرستی رونقی پیدا کند؛ ولی (برای گمراه ساختن فرزندان آدم)، از راه عجله و اعمال سبکسرانه وارد شوید (تا شیرازه زندگی آنها به هم بریزد). «۱»

۲- یأس و ناامیدی

از دیگر پیامدهای شوم «عجله» آن است که هر گاه انسان به خاطر آن ناکام شود، حالت یأس و نومیدی به او دست می دهد و ای بسا نسبت به همه چیز، حتی تقدیر الهی بدبین گردد. لذا در حدیث پرمعنایی امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند: «لَا تَعْجَلْ عَلَى ثَمَرِهِ لَا تَسْرُكُ وَ اِنَّهَا تَنَالُهَا فِي اَوَانِهَا وَ اعْلَمْ اَنَّ الْمَيْدَبْرَ لَكَ اَعْلَمُ بِالْوَقْتِ الَّذِي يُصْلِحُ حَالُكَ فِيهِ، فَتَقِ بِخَيْرَتِهِ فِي جَمِيعِ اُمُورِكَ، يُصْلِحُ حَالُكَ، وَ لَا تَعْجَلْ بِخَوَائِجِكَ قَبْلَ وَقْتِهَا

فَيْضَةُ يُقِ قَلْبُكَ وَ صَيِّدُ رُكَّ وَ يَخْشَاكَ (يغشاك) القنوط؛ برای چیدن هیچ میوه ای قبل از رسیدن آن، عجله مکن، تنها در موقع (مناسبش) به آن خواهی رسید (و بهره خواهی گرفت) و بدان، کسی که امور تو را تدبیر می کند، نسبت به وقتی که به صلاح حال توست، آگاهتر است، بنابراین به انتخاب او در همه کارهای اعتماد کن، تا حال تو اصلاح شود و هرگز برای نیازهای خود قبل از رسیدن وقتش «عجله» نکن که سبب تنگدلی و چیره شدن نومیدی بر تو می شود.» (۱)

۳- ندامت و پشیمانی

سومین پیامد شوم «عجله» ندامت و پشیمانی است که در احادیث گذشته به آن اشاره شد. چه بسیارند کسانی که برای انجام کارها، قبل از فراهم شدن زمینه ها عجله کرده اند و نیروهایشان به هدر رفته و هرگز به مقصد و مقصود خود نایل نشده اند؛ در حالی که اگر کمی خویشتن داری می کردند، هرگز به چنان سرنوشتی مبتلا نمی شدند و چه بسیار کسانی که به خاطر دستپاچگی به سراغ چیزی رفته اند که دشمن جان آنها بوده و آرزو می کنند که ای کاش! به سراغ آن نمی رفتند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا ان ادْرَكَهُ وَدَّ اَنْهُ لَمْ يُدْرِكْهُ؛ چه بسیارند افرادی که برای چیزی عجله می کنند که اگر به آن دست یابند (فوراً پشیمان می شوند و) دوست دارند هرگز به آن نرسیده بودند.» (۲)

۴- هجوم اندوه و غصه

چهارمین پیامد منفی «عجله» در کارها، هجوم امواج اندوه و غصه، سوی انسان است؛ زیرا ناکامی ها و شکست های حاصل از عجله و دستپاچگی در بسیاری از اوقات،

بسیار گران تمام می شود و انسان را با اندوه فراوان روبرو می کند.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از کلمات قصارش در «غرر الحکم» می فرمایند:

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۹.

(۲) - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۶

«العَجَلُ قَبْلَ الامْكانِ يُوجِبُ الغُصَّةَ» (۱)؛ شتابزدگی پیش از فراهم شدن امکانات، سبب اندوه و غصه است.

۵- فزونی لغزش ها

از پیامدهای دیگر سوء آن، لغزش های فراوان است؛ زیرا تصمیم گیری صحیح نیاز به تأمل و تدبیر و دقت فراوان دارد و آن هم به صورت عجولانه و شتابزده امکان پذیر نیست و لذا افراد «عجول» غالباً گرفتار لغزش های مختلفی می شوند، چه در تشخیص هدف و چه در راه وصول به آن.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَعَ العَجَلِ يَكْتَبُ الزَّلَلُ؛ با عجله و شتابزدگی لغزش های فراوان پیش می آید» (۲). و نیز می فرمایند: «مَنْ عَجَلَ كَثُرَ عَثَارُهُ؛ هر کس شتاب کند، لغزش او بسیار خواهد بود». (۳)

۶- فزونی خطاها

ششمین اثر عجله، «فزونی خطاها» است که می تواند با فزونی لغزش ها یکی باشد و می تواند دو چیز محسوب شود، (خطا در تشخیص هدف است و لغزش در راه وصول به آن).

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اصَابَ مُتَأَنِّئًا اوْ كَادًا، اَخْطَا مُسْتَعَجِلًا اوْ كَادًا؛ افراد خویشتن دار یا به مقصد می رسند و یا به طور نسبی موفق می شوند و افراد عجول گرفتار خطا می شوند، یا به طور نسبی خطا می کنند». (۴)

به هر حال، زیان های ناشی از عجله و دستپاچگی، بیش از آن است که مردم عادی فکر می کنند، و جریمه ای که انسان های عجول به خاطر عجله می پردازند، قابل شمارش نیست.

(۱) - غرر الحکم، حدیث ۱۳۳۳.

(٢) - غور الحكم، حديث ٩٧٤٠.

(٣) - غور الحكم، حديث

(۴) - غرر الحکم، حدیث ۱۲۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۷

ریشه های این خوی ناپسند

۱- هواپرستی

این خوی ناپسند، مانند بسیاری از رذایل دیگر، قبل از هر چیز از هواپرستی سرچشمه می گیرد، انسان های هواپرست، معمولاً برای رسیدن به خواست دل، عجز و دستپاچه اند و غالباً هوا و هوس ها به آنها اجازه نمی دهد، در عواقب امور بیندیشند و راه درست را برای رسیدن به مقصد برگزینند؛ به همین جهت خود را به آب و آتش می زنند و با دستپاچگی به سوی هوس های خویش می دوند و خود را گرفتار می سازند.

۲- حبّ و وابستگی به دنیا

حبّ دنیا که سرچشمه و رأس خطایا و معاصی است، یکی دیگر از عوامل عجله و شتاب است. بنده دنیا چیزی جز دنیا را نمی بیند، و گویی چشم و گوش او کور و کر می شود. آتش عشق و شوق دنیا در دل او زبانه می کشد و او را با شتاب به دنبال خیالات خام می فرستد و اغلب بر اثر عجله و شتابکاری، مشکلات و موانع راه را نمی بیند و خود را برای مقابله با آن آماده نمی کند و به همین دلیل گرفتار شکست و ناکامی می شود.

۳- کمی ظرفیت و سعه صدر

از انگیزه های دیگر «عجله و شتاب»، کمی ظرفیت و سعه صدر است، افراد کم ظرفیت معمولاً عجز و صاحبان سعه صدر با تأنی و خویشتن داری و بردباری گام برمی دارند و همه چیز را زیر نظر می گیرند و با قدرت و قوّت در عین خون سردی، به سوی مقصد پیش می روند و به همین دلیل، کمتر گرفتار شکست می شوند.

تسویلات شیطان و تزئینات او و فریب های دوستان نادان و متملق و دروغگو و حسود و سخن چین، از

عوامل مهم شتابزدگی و عجله است.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصَدِيقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَان تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِ حِينَ؛ در تصدیق سخن چنان عجله مکن؛ زیرا آنها خائندند، هر چند در

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۸

لباس ناصحان خیر خواه ظاهر شوند». (۱)

۴- جهل و نادانی

یکی دیگر از عوامل شتابزدگی، جهل و نادانی و سفاهت است؛ زیرا افراد جاهل و نادان اغلب گرفتار اوهام و پندارهای غلط هستند و به گمان این که مقدمات کار فراهم است، خود را در گرداب حوادث می افکنند و با ناکامی و شکست روبرو می شوند، در حالی که هوشیاران آگاه، تمام جوانب کار را مورد بررسی قرار می دهند و با حزم و دوراندیشی و دور از هر گونه شتابزدگی، برنامه ریزی می کنند و مطمئناً پیروز می شوند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مِنَ الْحُمُقِ الْعَجَلَةُ قَبْلَ الْأَمْكَانِ؛ عجله کردن قبل از فراهم شدن امکانات (انجام کار)، از حماقت است». (۲)

راه های درمان

برای مبارزه با این خوی زشت، قبل از هر چیز باید به پیامدهای شوم آن اندیشید و عواقب دردناک عجله و شتابزدگی را مورد توجه قرار داد و حوادث بسیار ناراحت کننده ای را که بر اثر شتابزدگی در کارها دیده شده، به خاطر آورد و نمونه های فراوانی که در تاریخ است نیز مورد توجه قرار داد، به یقین با مطالعه در این امور، هر کس به خوبی درمی یابد که عجله و دستپاچگی، نه تنها او را زودتر به مقصد نمی رساند، بلکه چه بسا به خاطر آن هرگز به مقصد نرسد.

جمله هایی مانند: «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» و «وَالْعَجَلَةُ قَبْلَ الْأَمْكَانِ يُوجِبُ الْغُصَّةَ وَ مَعَ الْعَجَلَةِ تَكُونُ النَّدَامَةُ» باید به صورت شعارهایی

در زندگی فردی و اجتماعی درآید و همیشه نصب العین افراد عجول گردد تا با مشاهده آن از عجله بازایستد و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ذهن خویش بسپارند که فرمود: «شتابزدگی و عجله مردم را به هلاکت

(۱) - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۲) - غرر الحکم، حدیث ۹۳۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۹

می افکند و اگر مردم آرامش و خونسردی خود را حفظ کنند، هیچ کس در خطر نمی افتد.» (۱)

از سوی دیگر، باید به تمرین ها و تلقین های پی در پی، به این خلق و خو چیره شود؛ زیرا هر کاری با تمرین مبدل به یک عادت و هر عادتی با ادامه مبدل به یک خلق و خو می شود.

(۱) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۱

۲۰

صبر و شکیبایی

اشاره

زندگی انسان در دنیا، آمیخته با مشکلات عجیبی است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ گاه به مقصد نخواهد رسید.

منظور از «صبر» همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطه مقابل آن «جزع»، بی تابی، از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است.

علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مسئله وجود دارد. اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس ها و زرق و برق دنیا و جاذبه های گناه ایستادگی نکند و در طریق «معرفه الله» و اطاعت فرمان او با مشکلات نجنگد، هرگز به جایی نمی رسد.

از این رو، علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می کنند:

۱- صبر بر اطاعت؛

یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد.

۲- صبر بر معصیت؛ یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرک گناه.

۳- صبر بر مصیبت؛ یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع و فزع.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۲

«صبر» از مهمترین ارکان ایمان است، امیر مؤمنان علی علیه السلام موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می دانند در قرآن مجید نیز کمتر موضوعی را مانند صبر مورد تأکید قرار داده است. در حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد آن به شخص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله اختصاص دارد.

قرآن برای صابران، اجر فراوانی قائل شده؛ «أَنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱) و کلید ورود به بهشت، را صبر و استقامت شمرده شده است، آنجا که می گوید: «فرشتگان بر در بهشت به استقبال می آیند و به آنها می گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان، چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان».» (۲)

در حدیث معروف نبوی که در بحث های آینده به آن اشاره خواهد شد؛ صبر نیمی از ایمان شمرده شده است.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و تعبیرها و تأکیدهای قرآن را در مسئله صبر، مورد توجه قرار می دهیم.

آیات صبر

۱- أَنَا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (سوره ص، آیه ۴۴)

۲- وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (سوره یوسف، آیه ۱۸)

۳- وَاسْمَاعِيلَ وَادْرِيسَ وَ

ذَالِكِ الْكِفْلِ كُلِّ مِنَ الصَّابِرِينَ (سوره انبياء، آیه ۸۵)

۴- قَالَ أَنْتَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (سوره كهف، آیه ۶۷)

۵- ... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلِقُوا اللَّهَ كَمِ مِنْ فِيهِ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آیه ۲۴۹)

۶- فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْصِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا

(۱)- زمر، ۱۰.

(۲)- رعد، ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۳

يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ... (سوره احقاف، آیه ۳۵)

۷- فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (سوره معارج، آیه ۵)

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (سوره آل عمران، آیه ۲۰۰)

۹- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آیه ۱۵۳)

۱۰- قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَارْضَ اللَّهُ بِسَعَةِ أَنْمَّا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (سوره زمر، آیه ۱۰)

۱۱- سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (سوره رعد، آیه ۲۴)

۱۲- أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (سوره فرقان، آیه ۷۵)

۱۳- وَ لَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آیه ۱۵۵)

۱۴- ... وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (سوره عصر، آیه ۳)

ترجمه

۱- ... ما او (ایوب) را شکبیا یافتیم، چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.

۲- و پیراهن یوسف را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند. پدر گفت:

«هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (شکیبایی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت، و در برابر آنچه

می گوید از خداوند یاری می طلبیم!».

۳- و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند.

۴- (خضر) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (ولی موسی قول داد که شکیبا خواهم بود)».

۵- ... (گروهی از بنی اسرائیل) گفتند: «امروز ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۴

نداریم؛ اما آن ها که به روز رستاخیز ایمان (قوی) داشتند، گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند (همراه) با صابران (و یار استقامت کنندگان) است.

۶- (ای پیامبر!) صبر کن، آن گونه که پیامران «اولوالعزم» صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده های (عذاب) را که به آنها داده شده، مشاهده کنند، (احساس می کنند که) گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقف داشتند!

۷- پس «صبر» کن، صبری جمیل و زیبا (خالی از هر گونه ناسپاسی)

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و مصائب و هوس های سرکش) استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز) پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت نمائید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید!

۹- ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید؛ (زیرا) خداوند با صابران است.

۱۰- بگو «ای بنندگان من که ایمان آورده اید از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است و زمین خدا وسیع است (اگر تحت فشار سران کفر بودید، مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند!».

۱۱- (فرشتگان در قیامت به آنان می گویند:) سلام بر شما به خاطر

صبر و استقامتتان، چه نیکوست عاقبت آن سرا (ی جاویدان)!

۱۲- (آری) آنها (عباد الرَّحْمَنِ) هستند که درجات عالی بهشت، در برابر شکیبایی و صبرشان به آنان پاداش داده می شود و در آن با تحیت و سلام رو به رو می شوند!

۱۳- قطعاً همه شما (امت محمّید) را با چیزی از ترس، گرسنگی، و خسارت اموال و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم، به استقامت کنندگان (در برابر آزمایش ها) بشارت (پیروزی و پاداش بزرگ) ده!

۱۴- ... آنها که یکدیگر را به حق سفارش کردند، به شکیبایی و استقامت توصیه نمودند!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۵

تفسیر و جمع بندی الگوی صبر و اسطوره مقاومت

در میان پیامبران الهی که هر یک ویژگی خاصی از فضایل اخلاقی را (به صورت درخشان تر) دارا بودند، حضرت ایوب علیه السلام به عنوان پیامبر صبور شناخته می شود. او الگوی «صبر» و مقاومت در برابر مشکلات بود، به همین دلیل حالات او در سوره «ص»، موقعی که مسلمانان در مکه تحت فشار شدید قرار داشتند؛ به عنوان یک سرمشق بزرگ نازل شد و به مسلمانان درس صبر و استقامت داد.

درست است که نام یا سرگذشت حضرت ایوب علیه السلام در چندین سوره از قرآن آمده است؛ ولی مشروح تر از همه، در سوره «ص» دیده می شود که نخستین آیه مورد بحث از آیات همان سوره است. در آیه ۴۴ سوره «ص» آمده است: «ما ایوب را شکیبیا یافتیم، چه بنده خوبی بود که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود؛ ... أَنَا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ».

حضرت ایوب علیه السلام به عنوان یک آزمون بزرگ، گرفتار مصائب عظیمی شد تا درجه شکرگزاری او آشکار گردد و به مقام قرب پروردگار نزدیکتر شود. او

که اموال، زراعت و گوسفندان فراوان و فرزندان برومند و لایق و متعدّد داشت، در یک آزمون بزرگ، همه چیز، حتی فرزندان خویش را از دست داد و خود نیز به بیماری شدیدی مبتلا شد.

آن حضرت چنان بیمار گشت که از شدت درد به خود می پیچید و بدین سان اسیر و دربند بستر بیماری و درد گردید؛ ولی هیچ یک از این امور، از شکر او نسبت به درگاه خداوند نکاست.

زخم زبان های زیادی از دوست و دشمن شنید، مصیبتی که شاید بالاترین مصائب بود، گاهی عبّاد و راهبان بنی اسرائیل به دیدنش می آمدند و به صراحت می گفتند: تو چه گناه عظیمی کرده ای که به این عذاب «الیم» گرفتار شده ای؟ ولی آن حضرت باز رشته صبر را از کف نمی داد، و چشمه زلال شکر و سپاس الهی را به کفران و ناشکری آلوده نمی ساخت. تنها کاری که کرد این بود که بعد از مدتی طولانی به پیشگاه خداوند عرض کرد: «بار پروردگارا! شیطان مرا به رنج و عذاب افکند (و انتظار گشایش تنها از تو دارم)؛ وَادُّرُّرُ عِبْدَنَا اِیُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْیَ مَسَّنَى الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ».

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۶

هنگامی که این پیامبر عظیم الشان تمام مراحل این آزمایش بزرگ را پشت سر گذاشت و با کوهی از صبر و استقامت در برابر مصائب بزرگ ایستادگی کرد، و شیطان را شرمنده تر و مأیوس تر ساخت، درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد و نه تنها اموال و فرزندانش به لطف الهی به او بازگشت، بلکه افزون تر از آن نصیبش و از همه مهمتر، به مقام پر افتخار «نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوَابٌ» رسید.

و به گفته

«ابن مسعود» مفسّر و قاری معروف: «این افتخار را برای خود در تاریخ بشریت ثبت کرد که سر سلسله صابران تا روز قیامت خواهد بود؛ رَأْسُ الصَّابِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» «۱» این مطلب را نباید ساده انگاشت که یک انسانی که دارای امکانات بسیار وسیع و گسترده ای است، یک باره همه چیز خود را از دست بدهد و بر خاک سیاه بنشیند و حتی نیش زبان دوست و دشمن را که اثرش از خنجر و شمشیر بیشتر است، بشنود و آن گاه کلمه ای بر خلاف رضای خدا که حاکی از ناسپاسی اش باشد، بر زبان نراند و همواره زبانش به ذکر و شکر در گردش باشد، و در پایان کار، تنها سخنی که می گوید، همان باشد که در بالا آوردیم؛ یعنی عرض حال و حکایت وضع خویشتن در پیشگاه خدا کند و نه غیر آن. عده ای که این جمله را شکایتی پنداشته اند، سخت اشتباه کرده اند؛ زیرا که کمترین اثری از شکایت در آن به چشم نمی خورد و به گفته شاعر:

چار چیز آورده ام شاها که در گنج تو نیست! نیستی و حاجت و عجز و نیاز آورده ام!

در دوّمین آیه مورد بحث، از صبر «حضرت یعقوب» که اسطوره ای در صبر و شکیبایی است، سخن به میان آمده است. او به فراق فرزند دلبندهش حضرت یوسف علیه السلام که سخت مورد علاقه اش بود گرفتار شد. سالیان دراز با چشمانی اشکبار صبر کرد تا سر انجام دیده اش نابینا شد؛ اما هرگز سخنی بر خلاف رضای حق بر زبان نراند و پیوسته شاکر و صابر بود؛ به تعبیر خودش «صبر جمیل» داشت، چنان که در آیه مورد بحث آمده است: «(برادران

یوسف) پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، (حضرت یعقوب خطاب به فرزنداناش) گفت: هوس های نفسانی شما، این کار را در نظرتان زینت داده؛ من صبر جمیل می کنم و از خداوند در برابر آنچه شما می گوئید، یاری می طلبم؛ وَ جَاءُوا عَلَيَّ قَمِيصِهِ

(۱) - تفسیر روح البیان، جلد ۸، صفحه ۴۵ ذیل آیه.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۷

بَدِمَ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ. «۱»

برادران دروغگو و کم حافظه، از این غافل بودند که اگر پیراهن حضرت یوسف علیه السلام را به خون آغشته نموده و به عنوان سند حمله گرگ نزد پدرشان می آورند، لااقل چند جای پیراهن را پاره کنند تا دلیلی بر حمله گرگ باشد؛ در حالی که آنها پیراهن برادر را خون آلود کرده، نزد پدر آوردند؛ به همین دلیل پدر از نیرنگ آنها با خبر شد و جمله «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً» را گفت؛ ولی چون در آن شرایط، کاری از دستش ساخته نبود، در حالی که بی اختیار اشکش جاری بود، گفت: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ صَبْرٌ خَوَاهِمُ كَرْدٌ، صَبْرِي زِيَا» (که توأم با شکرگزاری و سپاس خدا باشد، آلوده به ناسپاسی و جزع و بی تابی نگردد).

درباره «صَبْرٌ جَمِيلٌ»، مفسران تعبیرات مختلفی دارند؛ بعضی گفته اند: صبر جمیل، صبری است که نه بی تابی در آن باشد و نه شکایت نزد مردم. بعضی گفته اند: صبر جمیل آن است که برای خدا باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در برابر این سؤال که صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «هُوَ الَّذِي لَأَشْكُوِي مَعَهُ؛ صَبْرِي اسْتِ كِهْ شَكَايَتِي دَرِ اَنْ نَبَاشِد». «۲»

بعضی نیز گفته اند:

صبر جمیل آن است که شکایت نزد خلق در آن نباشد، و از آن جمیل تر این که عرض حال خود به خالق کند و با این عرض حال و پناه آوردن به او، حق عبودیت را انجام دهد.

به همین دلیل وقتی که فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام بر آن حضرت خرده گرفتند، و گفتند: این قدر یاد یوسف مکن، حضرت فرمودند: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم، نه به دیگران و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؛ قَالَ أَنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». (۳)

در سؤمین آیه، ضمن اشاره به جمع دیگری از پیامبران الهی که همگی در برابر مشکلات صبر و شکیبایی پیشه کردند و به خاطر صبرشان غرق در رحمت الهی گشته و در زمره صالحان قرار گرفتند، می فرماید: «و اسماعیل و ادريس و ذو الكفل را به یاد آور که همه از صابران بودند، و ما آنها را در رحمت خود وارد کردیم؛ زیرا آنها از صالحان بودند؛

(۱) - یوسف، ۱۸.

(۲) - تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۳۸.

(۳) - یوسف، ۸۶

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۸

وَاسْمَاعِيلَ وَ ادريسَ وَ ذَالِكِفْلٍ كُلُّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَ ادْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا أَنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ. (۱)

صبر اسماعیل روشن و آشکار است، زیرا اولاً آماده شد که پدر او را به قربانگاه برد و کارد بر گلویش بگذارد و قربانی شود؛ هر چند خداوند، بر آنها محبت کرد و گوسفندی به عنوان قربانی به جای اسماعیل برای آنها فرستاد.

ثانیاً، در سرزمین خشک و سوزان مکه، کنار خانه خدا ماند تا تدریجاً آنجا رونق گرفت.

در مورد صبر ادريس گفته اند: نخستین کسی

بود که در میان قوم خویش مبعوث شد تا آنها را به سوی خدا دعوت کند، اما با وجود مرارت زیادی که در این راه کشید، قومش دعوت او را اجابت نکردند.

نامیدن «ذو الکفل» به این نام و قرار گرفتن در زمره صابران بزرگی که پیش از او به نبوت رسیده اند، به این علت بوده است که او در میان بنی اسرائیل می زیست، خداوند به یکی از انبیا که حکومت بنی اسرائیل را در دست داشت، وحی فرستاد که می خواهم قبض روحت کنم، باید حکومت خود را به دیگری واگذاری، و او باید کسی باشد که در برابر تو تعهد کند، تا هر شب به عبادت خدا برخیزد، و همه روز روزه گیرد، و در میان مردم داوری کند، بی آن که خشمگین گردد.

جوانی گفت: من متکفل همه اینها می شوم. این سخن را گفت و تا پایان عمرش به هر سه عهدش (باتمام مشکلاتی که داشت) وفا کرد؛ خداوند او را به مقام نبوت مبعوث نموده و او را ذو الکفل نامید. «۲»

آری، این سه بزرگوار، همه از اسطوره های صبر و شکیبایی بودند که قرآن کریم به عنوان سرمشقی برای مسلمین جهان، به زندگی آنها اشاره می کند.

در چهارمین آیه، سخن از گفتگوی حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام است، در این داستان پر از نکات آموزنده و انسان ساز، آمده است: حضرت موسی علیه السلام برای فراگرفتن علوم تازه ای نزد حضرت خضر علیه السلام آمد و از او تقاضا کرد تا از علومی که خدا در

(۱) - انبیاء، ۸۵ و ۸۶.

(۲) - روح البیان، جلد ۵، صفحه ۵۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۹

اختیارش گذارده،

چیزی به ایشان بیاموزد؛ زیرا این علوم، غیر از «علم شریعت» بود که حضرت موسی علیه السلام بر آن آگاهی کامل داشت. این علوم مربوط به اسرار تکوینی حوادث مختلف جهان بود، ولی به هر حال حضرت خضر علیه السلام که از بی صبری حضرت موسی علیه السلام در برابر این آموزش نگران بود، به او چنین گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؛ قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا». «۱»

حضرت موسی علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام قول داد که صابر و شکیبا باشد؛ ولی حوادث و پیش آمدها چنان عجیب و تکان دهنده بود که پیمانۀ صبر حضرت موسی علیه السلام که از اسرار آن آگاه نبود، لبریز شد، و دو بار زبان به اعتراض بر حضرت خضر علیه السلام گشود، حضرت خضر علیه السلام نیز پیمانۀش را در مورد صبر و شکیبایی یاد آور گشت و موسی علیه السلام عذر خواهی کرد، ولی بار سوّم، برای همیشه از او جدا شد.

این داستان عجیب، مطالب زیادی را به ما می آموزد، که تنها یک بخش از آن مربوط به بحث ما است و آن این که اگر حضرت موسی علیه السلام صبر و شکیبایی بیشتری داشت، به اسرار تازه ای راه می یافت و این ناشکیبایی او سبب شد که تنها سه نکته مهم را در این زمینه بیاموزد، در حالی که به گفته یکی از مفسران معروف، اگر صبر و حوصله بیشتری داشت، هزاران نکته از اسرار علم برایش فاش می شد. «۲»

این ترتیب صبر و شکیبایی یکی از کلیدهای علم و آگاهی است.

ممکن است سؤال شود که آیا پیامبران، آگاهترین افراد زمان خود نیستند؟ پس چگونه حضرت موسی علیه السلام به خاطر فراگرفتن علومی به دنبال حضرت خضر علیه السلام شتافت و قبل از این که بیش از چند نکته بیاموزد، حضرت خضر علیه السلام او را از خویش جدا ساخت؟

پاسخ این سؤال روشن است، هر پیامبری باید دانشمندترین و آگاه ترین فرد نسبت به قلمرو مأموریتش، در نظام شریعت باشد و حضرت موسی علیه السلام چنین بود؛ ولی قلمرو

(۱) - کهف، ۶۷ و ۶۸.

(۲) - در روح البیان جلد ۵، صفحه ۲۸۷ چنین آمده است: در روایتی آمده است که اگر موسی علیه السلام صبر می کرد هزار نکته عجیب، عجیب تر از آنچه آموخت از حضرت خضر علیه السلام فرا می گرفت، به همین دلیل هنگامی که موسی علیه السلام این سخن را از حضرت خضر علیه السلام شنید، گریه کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۰

مأموریت حضرت خضر علیه السلام مربوط به عالم تکوین بود و کارهایش همچون ملائکه «مدبرات امر» (مأموران تدبیر در جهان آفرینش) بود. به همین دلیل کارهایی که از حضرت خضر علیه السلام سر می زد و به ظاهر با موازین شرع هماهنگ نبود، سبب شد، فریاد اعتراض حضرت موسی علیه السلام بلند شود و هنگامی که حضرت خضر علیه السلام اسرارش را شرح داد، همه را پذیرفت.

اصولاً قوانین حاکم بر جهان تکوین با آن چه در جهان تشریح است، گرچه سرانجام به یک نتیجه منتهی می شود، ولی در ظاهر، از هم جداست و از همین رو، دوستی و همراهی حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی

علیه السلام مدت کوتاهی طول نکشید.

ممکن است بعضی از پیامبران و هم چنین امامان علیهم السلام به اسرار تکوین نیز آگاه باشند (همانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام که از روایات استفاده می شود، ولی این امر در نبوت و رسالت پیامبران و امامت ائمه معصومین علیهم السلام ضرورتی ندارد؛ زیرا یک فضیلت است، نه شرط رسالت و امامت).

در پنجمین آیه سخن از یکی از پیامبران بنی اسرائیل است که در تفاسیر و تاریخ از او به نام «اشموئیل» یاد کرده اند.

هنگامی که بنی اسرائیل بر اثر ظلم سلطانی به نام «جالوت» آواره و بیچاره شدند، دست به دامن «اشموئیل» زدند تا رئیس و فرماندهی برای جنگ با «جالوت» برایشان تعیین کند. او طی انتخاب حساب شده ای که شرحش از موضوع این بحث خارج است، جوانی به نام «طالوت» را برای این کار برگزید.

هنگامی که طالوت، لشکر عظیمی از بنی اسرائیل را برای جنگ با «جالوت» بسیج کرد، با فراست و هوشیاری که خدا به او داده بود، دریافت که این لشکر انبوه، کارایی چندانی ندارد؛ زیرا افراد سُست اراده و کم طاقت بسیاری در میان آنهاست که نه تنها سبب تقویت آنها نخواهند شد، بلکه باعث تضعیف روحیه دیگران نیز می شوند؛ لذا تصمیم گرفت با آزمایش های متعددی آنها را تصفیه کند. پس از انجام این کار، گروه محدودی بیشتر باقی نماند.

آن گروه، از کمی نفرات خود نگران و ناراحت بودند و به یکدیگر گفتند: «ما امروز توان مقاومت در برابر لشکر عظیم جالوت را نداریم»؛ ولی به گفته قرآن: «کسانی که علم به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۱

ملاقات

خدا داشتند (و به روز رستاخیز معتقد بودند) گفتند: چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران است؛ ... قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمَ مِنْ فَتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. «۱»

سپس، همین گروه، هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند:

«پروردگارا! پیمانۀ صبر و شکیبایی و استقامت را بر ما بریز، گام های ما را استوار فرما و ما را بر جمعیت کافران پیروز نما؛ وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أقدامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ». «۲»

به این ترتیب آنها نشان دادند که با جمعیتی انبوه که فاقد انگیزه و بی بهره از صبر و استقامت اند، در میدان نبرد پیروز نخواهند شد، بلکه گروه اندک، اما مصمم و شکیبا و ثابت قدم، می توانند بر لشکرهای عظیم پیروز گردد و سرانجام نیز چنین شد. این گروه اندک به فرماندهی «طالوت»، توانستند «جالوت» و سپاهیان عظیمش را درهم بشکنند و «جالوت» نیز توسط داود علیه السلام - که آن روز جوانی نیرومند در لشکر طالوت بود کشته شد و بنی اسرائیل توانست زمین ها و مردم دربند خود را از سیطره و اسارت دشمن آزاد سازند و به این ترتیب درس دیگری درباره اهمیت صبر و استقامت در تاریخ از خودشان به یادگار گذاشتند.

از این آیات استفاده می شود که انگیزه این صبر و استقامت، توکل بر خدا، ایمان به روز رستاخیز و پاداش های الهی بوده است. بعضی از روایات، تعداد این گروه اندک را ۳۱۳ نفر دانسته اند (همانند اصحاب بدر که ۳۱۳

نفر بودند) و جالب این که حضرت داود علیه السلام، جوان کم سن و سال اما نیرومند و با ایمان، با فلاخنی که در دست داشت، پیشانی جالوت را نشانه گرفت و آن چنان ماهرانه، یکی دو سنگ پرتاب کرد که درست بر پیشانی جالوت برخورد کرد.

به محض برخورد سنگ، جالوت فریادی کشید و از مرکب فرو افتاد؛ لشکرش با مشاهده این واقعه، با وحشتی فراوان، به سرعت فرار کرده و از هم فرو پاشید؛ لشکری که طبق بعضی از روایات عددشان بالغ بر یکصد هزار نفر مرد مسلح به انواع سلاح بود.

(۱) - بقره، ۲۴۹.

(۲) - بقره، ۲۵۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۲

در ششمین آیه، خداوند خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده و ضمن این که به او درس استقامت می دهد، درسی که برخاسته از زندگی پیامبران «اولوا العزم» است، می فرماید:

«صبر و شکیبایی پیشه کن؛ آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی داشتند و برای عذاب آنها (مخالفان) شتاب مکن؛ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...» (۱)

گرچه در این آیه شریفه، شکیبایی و صبر در تقاضای عذاب برای مخالفان و دشمنان است تا بر آنها حجت تمام شود و اگر افرادی نیز در میانشان تمایل دارند تا در راه حق گام نهند، به گروه سعادت‌مندان ملحق شوند، ولی این دستور، یک دستور کلی است و دلیل روشنی بر فضیلت صبر به عنوان یک برنامه عمومی، برای همه پیامبران اولوا العزم است.

آری همه پیامبران بزرگ و صاحب شریعت، با دشمنان سرسخت، نادان و لجوج روبه رو بودند؛ ولی در این راه بیشترین استقامت را متحمل شدند تا هدایت امتشان را

به بهترین صورت بجا آورند.

حضرت نوح علیه السلام ۹۵۰ سال دعوت به خدا کرد و شب و روز زحمت کشید و در خلوت و جلوت، آنها را اندرز کرد، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند.

حضرت ابراهیم علیه السلام را به میان آتش افکندند و حضرت موسی علیه السلام و مؤمنان قومش را با شدیدترین شکنجه ها آزدند، حضرت عیسی علیه السلام را بعد از آزار زیاد، می خواستند که به دار آویزند، ولی خداوند او را نجات داد. خلاصه این که پیوسته دنیا، محل برخورد حق و باطل بوده است که در این میان فقط با نیروی صبر و استقامت می توان بر مشکلات پیروز شد.

در این که مراد از پیامبران «اولوا العزم» چه کسانی هستند؛ بعضی آنها را به پیامبران صاحب شریعت جدید تفسیر کرده اند که تعداد آنها به همراه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پنج نفر می باشد. انتخاب این عنوان برای آنها نیز به خاطر اراده محکم و عزم استوارشان در راه دعوت حق بوده است. بی شک این گروه از پیامبران نسبت به سایرین، با مشکلات بیشتری روبه رو بودند؛ زیرا عرضه شریعت جدید و آیین تازه، مشکلات را در برابر

(۱) - احقاف، ۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۳

اخلاق در قرآن ج ۲، ۴۸۰

متعصبان، بیشتر می کند.

بعضی نیز آنها را هیجده نفر - که نام آنها در آیات ۸۳ تا ۹۰ سوره انعام آمده و بعضی نه نفر و بعضی هفت نفر و بعضی شش نفر و بعضی پنج نفر و بعضی تمام پیامبران الهی را «اولوا العزم» شمرده اند؛ زیرا معتقدند که همه دارای عزم راسخی بوده اند؛ ولی با توجه به این که

«من» در جمله «أولوا العزم من الرُّسل» «من تبعیضیه» است، قول اخیر بعید به نظر می رسد و سایر اقوال نیز دلیل روشنی ندارد، جز همان که در تفسیر آیه به نقل از معصومین علیهم السلام آوردیم که تعداد آنها با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پنج نفر بوده اند.

*** در هفتمین آیه باز خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ضمن دستور به شکیبایی در برابر استهزا و تکذیب و آزار مشرکان عرب و کافران متعصب، می فرماید: «صبر جمیل پیشه کن؛ فأصبر صبراً جمیلاً». (۱)

در تفسیر صبر جمیل؛ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند که در تفسیر آیه دوّم در همین بحث آورده شد و با حدیث دیگری آن را تکمیل می کنیم.

امام باقر علیه السلام در پاسخ این سؤال که صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «صَبْرٌ لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى إِلَى النَّاسِ؛ صبری است که در آن شکایت به مردم وجود نداشته باشد». (۲)

*** در هشتمین آیه، خداوند ضمن این که همه مؤمنان را به صبر و مصابره- که تفسیر آن خواهد آمد- دعوت نموده و آن را کلید رستگاری و نجات می شمرد، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر (و استقامت) پیشه کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت و شکیبایی به خرج دهید، از مرزهای خود مراقبت و تقوای الهی پیشه کنید، شاید رستگار شوید؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (۳)

در این آیه، چهار دستور داده شده که سرچشمه رستگاری و کلید سعادت است.

نخست، صبر و استقامت و ایستادگی در برابر حوادث و مشکلات و مصائب و موانع؛ دوم «مصابره» که از باب «مفاعله» و

(۱) - معارج، ۵.

(۲) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۳.

(۳) - آل عمران، ۲۰۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۴

استقامت دیگران آمده است. در واقع دستور اول ناظر به ایستادگی در برابر انواع مشکلات و حوادث گوناگون زندگی است و دستور دوم ناظر به ایستادگی در برابر دشمن است، به این ترتیب که هر قدر آنها بیشتر مقاومت کنند، مؤمنان باید بر مقاومت خودشان بیفزایند تا بر دشمن غالب شوند.

«رابطوا» از ماده «مربطه» در اصل از «رباط» که به معنی بستن چیزی در مکانی است، گرفته شده است. این واژه (مربطه) معمولاً به معنی مراقبت از مرزها می آید؛ زیرا سربازان اسلام، مرکب ها و وسائل جنگی خود را در آن محل نگهداری می کردند.

آخرین دستور، تقوای الهی است که مانند چتری بر همه دستورهای سابق سایه می افکند و هنگامی که صبر و مصابره و مربوطه به دور از هر گونه ریاکاری و اغراض شخصی، آمیخته با تقوا گردد، سبب فلاح و رستگاری و نجات در دنیا و آخرت خواهد بود.

بعضی دیگر در تفسیر «مصابره» گفته اند: ایستادگی در مقابل عادات و هوای نفس است؛ زیرا آنها در برابر انسان ایستادگی می کنند و انسان نیز باید در مقابل آنها، ایستادگی نماید. در تفسیر «مربطه» نیز گفته اند که منظور، پیوند نفس به اطاعت الهی و یا پیوند قلب به خداست.

نقل شده که عارفی پیاده به خانه خدا می رفت، مرد عرب شتر سواری به او گفت: ای شیخ! به کجا می روی؟ عابد گفت: به بیت الله. گفت: چرا پیاده ای؟ گفت: من مرکب های زیادی دارم (تو نمی بینی). مرد عرب سؤال کرد: آن مرکب ها چیست؟ عارف گفت:

هنگامی که

بلا- و مصیبتی بر من نازل شود، بر مرکب صبر سوار می شوم، و هنگامی که نعمتی نازل شود، بر مرکب شکر و هنگامی که قضا و قدری رخ دهد، بر مرکب رضا و هنگامی که نفس سرکش مرا به چیزی دعوت کند، می دانم که آن چه از عمر باقی مانده، کمتر از آن است که گذشته است.

مرد عرب گفت: در واقع تو سواره ای، من پیاده ام؛ برو در امان خدا. «۱»

(۱)- روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۵۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۵

در نهمین آیه خطاب به همه مؤمنان، با تعبیری تازه، ضمن توصیه به این که در مشکلات از نیروی صبر و نماز کمک بگیرند، می فرماید «ای افراد با ایمان! از صبر (و استقامت) و نماز کمک بگیرید (تا بر مشکلات فائق آیید)؛ زیرا خداوند با صابران است؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». «۱»

این آیه دارای مفهوم وسیعی است و هرگونه صبر و استقامت را شامل می شود، خواه صبر به اطاعت یا بر معصیت یا بر مصیبت باشد. برای انجام هر کار مهمی کمک گرفتن و استعانت لازم است، خواه جهاد باشد یا غیر آن؛ بنابراین، برای انجام هر کار مهمی باید از شاخه های مختلف صبر که متناسب با آن کار است، یاری جست.

درباره تفسیر صبر به «روزه» باید گفت که روزه یکی از مصداق های روشن این صبر است، نه این که تمام مفهوم آن را در بر بگیرد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چه رابطه ای میان صبر به معنی وسیع کلمه با صلاه (نماز) وجود دارد؟

بعضی از مفسران گفته اند: رابطه آن دو این است که گاه پیمانۀ صبر

انسان لبریز می شود و طاقت او بر صبر کاهش می یابد. اینجاست که نماز به او قوت قلب و اراده و توکل بر خدا می بخشد و بدین سان، نیروی صبر از طریق نماز افزایش می یابد.

به تعبیر دیگر، هنگامی که انسان از طریق نماز به خدا روی می آورد، خود را به قدرت بی پایان و لایزال حق مرتبط می سازد، این کار، مقاومت انسان را در برابر مشکلات، چنان افزایش می دهد که به نیروی شکست ناپذیری تبدیل می شود.

به همین دلیل در حدیثی که گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و هر دو نیز صحیح می باشد، آمده است: «إِذَا أَهْيَأَهُ أَمْرٌ فَرَّغَ، قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ هنگامی که با مشکل مهمی روبه رو می شد، به نماز بر می خاست (و پس از نماز به دنبال حل مشکل می رفت) و این آیه را تلاوت می فرمود استعینوا بالصبر و الصلوة «(۲)»». «(۳)»

به هر حال، این آیه از روشن ترین آیاتی است که اهمیت صبر را به عنوان یک عامل پیروزی در زندگی مشخص می کند.

(۱) بقره، ۱۵۳.

(۲) همان.

(۳) اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۵۴- روح البیان، جلد ۱، صفحه ۲۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۶

در دهمین آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دستور می دهد که (از سوی خداوند متعال) به تمام بندگان با ایمانش چنین بگوید: «ای بندگان من که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید؛ برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است؛ سرزمین خدا وسیع است (هر گاه تحت فشار شدید کافران جبار قرار گرفتید، تسلیم

نشوید، بلکه مهاجرت کنید؛ زیرا صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می کنند؛ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ أَمَّا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. «۱»

این آیه از یک سو نشان می دهد که انسان باید در برابر مشکلاتی که در راه مقابله با جباران متحمل می شود، از نیروی صبر کمک بگیرد؛ زیرا بدون آن چاره ای جز تسلیم در برابر ظالمان زورمدار ندارد.

از سوی دیگر، پاداش صابران را بی حساب و غیر قابل شمارش بیان می دارد.

تعبیر «بی حساب» نشان می دهد که خداوند، آن قدر به آنها پاداش می دهد که جز او، کسی قادر به حسابش نیست. به همین جهت در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای اعمال نصب می شود، برای کسانی که گرفتار بلاهای سختی شدند و صبر کردند، نه ترازویی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد (بلکه بی حساب به آنها پاداش می دهند) «۲»؛ سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آیه فوق را تلاوت نمود: أَمَّا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.»

تعبیر به «غیر حساب» در آیات متعددی آمده است که اغلب مربوط به روزی های فراوان دنیوی است که خداوند به بعضی از انسان ها می دهد؛ تنها در این مورد و در آیه ۴۰ سوره مؤمن، از پاداش ها و روزی های قیامت سخن به میان آمده. به یقین جایی که پاداش یا روزی بدون حساب داده شود، تناسبی با کمیت و کیفیت اعمال نخواهد داشت، بلکه متناسب با لطف پروردگار است و در نتیجه بسیار مهم و والا خواهد

(۱) - زمر، ۱۰.

(۲) - این حدیث را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی در تفسیر خود و برسویی در «روح البیان» با تفاوت های مختصری در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۷

در یازدهمین آیه، تعبیر بسیار جالبی درباره اهمّیت صبر دارد و آن این که فرشتگان هنگامی که برای دیدار بهشتیان از هر دری وارد می گردند، به آنها می گویند: «سلام بر شما! به خاطر صبر و استقامتتان، چه پایان خوبی در این سرا نصیبتان شد!؛ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». (۱)

جالب این که از میان تمام اعمال و طاعات و عبادات و کارهای نیک بهشتیان، انگشت روی صبر و شکیبایی آنها می گذارند و آن را سبب ورود به بهشت می شمارند و اگر دقت کنیم، تصدیق خواهیم کرد که صبر و استقامت، نقش مهمی در سعادت انسان و بهشتی شدن او دارد؛ زیرا بدون صبر؛ نه پرهیز از گناه ممکن است و نه انجام اطاعت ها و عبادت ها، نه جهاد با نفس و نه جهاد با دشمن. به همین دلیل فرشتگان، در نخستین تبریک به بهشتیان، به مسئله صبر تکیه می کنند.

شاهد این سخن که همه طاعات در سایه صبر انجام می گیرد، در آیه بیست و دوم همین سوره آمده است: «اندیشمندان و اولو الالباب، کسانی هستند که به خاطر ذات پروردگارشان، صبر و شکیبایی می کنند، نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند و با حسنات، آثار سیئات را از بین می برند؛ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُتُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ...».

تفسیر این آیه، حدیث جالبی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است: «هنگامی که روز قیامت می شود، ندا دهنده ای ندا می دهد که اهل صبر و شکیبایی به پا خیزید؛ گروهی بر می خیزند، به آنها گفته می شود: سوی بهشت بروید. در این هنگام، فرشتگان به استقبال آنها می آیند و می گویند: کجا می روید؟ می گویند: سوی بهشت. فرشتگان می گویند: قبل از حساب؟! می گویند: آری (قبل از حساب). می گویند: شما کیستید؟

می گویند: ما اهل صبریم؛ می گویند: صبر شما چه چیز بوده است؟ می گویند: ما در راه طاعت پروردگار و پرهیز از گناهان و در برابر بلا و اندوه و غم، در دنیا صبر و شکیبایی کردیم». امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «اینجاست که فرشتگان می گویند: داخل بهشت

(۱) - رعد، ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۸

شوید؛ چه عالی است پاداش عاملان».

بعضی از راویان احادیث گفته اند: «در همین جا فرشتگان می گویند: سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ». (۱)

*** در دوازدهمین آیه، به صورت زیبایی، همان مطلبی را که در آیه قبل عنوان شد، مطرح می کند. این آیه، در ادامه آیات قبل که در صدد بیان اوصاف دوازده گانه «عباد الرحمن» - که بیانگر شخصیت والای آنها در تمام ابعاد است - می فرماید: «آنها هستند که درجات عالی بهشت، در برابر شکیبایی شان، پاداش داده می شود و با تحیت و سلام (فرشتگان) روبرو می شوند؛ *اولئک یجزون العرفه بما صبروا ویلقون فیها تحیه و سلاما*». (۲)

«غرفه» از ماده «غرف» (بر وزن ظرف)، به معنی برداشتن چیزی است؛ لذا به آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن با دست های خود بر می گیرد، غرفه می گویند؛ در ضمن به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل نیز «غرفه» می گویند.

در این آیه نیز مراد برترین منزلگاه های بهشت است که در اختیار صابران قرار می گیرد.

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر، آدم ندید!

از تعبیر آیه فوق، استفاده می شود که «صبر» وجه مشترک تمام اوصاف دوازده گانه «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» می باشد.

*** در سیزدهمین آیه که از آیات معروف صبر است، ضمن بشارت به صابران در برابر آزمایش های بزرگ الهی می فرماید: «به یقین همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها، آزمایش می کنیم و صابران را بشارت ده- آنها که هرگاه مصیبتی به آنان رسد، می گویند: ما متعلق به خداییم و سوی او باز گردیم- آنها کسانی هستند که رحمت های الهی شامل حالشان است و آنها هدایت یافتگانند؛ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ

(۱)- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۴۵۳۲.

(۲)- فرقان، ۷۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۹

مُصِيبَةً قَالُوا أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. «۱»

گرچه در این آیات، تنها به یکی از شاخه های صبر؛ یعنی صبر بر مصائب و مشکلات اشاره شده، ولی اهمیت آن به اندازه ای است که صلوات و درود و رحمت الهی به این دسته از صابران جاری شده، و آنها مسیرهای هدایت را در پرتو همین صبر و شکیبایی می پیمایند.

با توجه به این نکته که آزمایش های گوناگون در این جهان از سنت های خلل ناپذیر الهی است، و عبور از گردنه های صعب العبور آن جز با صبر ممکن نیست، به نقش صبر و شکیبایی در زندگی و آثار نهایی آن پی می بریم.

چه افتخاری از این

بالا تر که انسان در برابر صبرش، مشمول این سه عنایت بزرگ الهی گردد:

نخست، صلوات و درودی از نوع آنچه بر پیامبر بزرگش فرستاده می شود و سپس شمول رحمت واسعه الهی، نسبت به او و از همه مهمتر، هدایت پروردگار که سرچشمه تمام نعمت ها و خوشبختی هاست.

در این که چرا صلوات به صورت جمع آمده دو تفسیر ذکر شده که هر دو می تواند صحیح باشد: نخست این که اشاره به انواع اکرام و احترام الهی است، و دیگر این که اشاره به تکرار آن می باشد. تعبیر به رحمت، به صورت نکره نیز اشاره به اهمّیت و عظمت است.

در بیان تفاوت میان صلوات و رحمت، بعضی گفته اند: صلوات اشاره به مدح و ثنای الهی و لطف و مغفرت اوست؛ در حالی که رحمت، اشاره به انواع نعمت های مادی و معنوی در دنیا و آخرت دارد.

*** در چهاردهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث که در سوره و العصر آمده، قرآن مجید ضمن بیان این که همه انسان ها در خسران و زیان قرار دارند، جز کسانی که دارای

(۱) - بقره، ۱۵۵ تا ۱۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۰

یک برنامه چهار ماده ای هستند که یکی از مواد آن، صبر و شکیبایی و استقامت است، می فرماید: «به عصر سوگند! که انسان ها همه در زیانند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه نموده اند؛ وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ». (۱)

تعبیر تواصوا - از ماده «تواصی» به معنی سفارش کردن به یکدیگر در آیات

فوق نشان می دهد که مؤمنان بعد از ایمان و معرفت و عمل صالح، باید به احقاق حقوق روی آورند؛ حق را بشناسند و یکدیگر را به آن توصیه کنند، چون احقاق حق و اجرای حق در جامعه انسانی، جز با استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست، توصیه به صبر رابه عنوان چهارمین اصل که پشتوانه اصول سه گانه دیگر است بیان می کند. بنابراین صبر، یکی از ارکان اصلی سعادت انسان هاست که بدون آن، درخت ایمان به ثمر نمی نشیند و اعمال صالح انجام نمی گیرد، و احقاق حقوق در جامعه انسانی تحقق نمی یابد. بدون شک، احقاق حقوق و ادای آن از مشکل ترین کارهاست؛ زیرا گاهی ممکن است حق، با فرد یا عزیزان و بستگانش مخالف باشد، در اینجا ادای حق جز به مدد صبر، صورت نمی پذیرد.

*** از مجموع آنچه در آیات بالا آمد، می توان نتیجه گرفت که اهمّیت صبر و شکیبایی و استقامت، بسیار بیش از آن است که ما فکر می کنیم. به گفته بعضی از مفسران، صبر در قرآن مجید، بیش از هفتاد بار یا نزدیک به یک صد بار تکرار و تأکید شده، در حالی که هیچ یک از فضایل انسانی، به این اندازه مورد تأکید قرار نگرفته است. این نشان می دهد که قرآن، برای این فضیلت اخلاقی و عملی اهمّیت فراوانی قائل است، و آن را عصاره همه فضیلت ها و خمیر مایه همه سعادت ها و ابزار وصول به هر گونه خوشبختی و سعادت می داند.

(۱) عصر، ۱ تا ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۱

صبر در احادیث اسلامی

به گفته بعضی از علمای اخلاق، روایاتی که درباره فضیلت صبر و شکیبایی از معصومین علیهم السلام به ما رسیده،

بیش از آن است که به شمارش در آید. و در برخی از کتب که درباره صبر تألیف یافته، نزدیک به ۹۰۰ حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در این باره آمده است که به عنوان نمونه، بخشی از آن ها را گلچین نموده ایم:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرَكَبٍ مِمَّا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب سواری است؛ خداوند هیچ بنده ای را بهتر و گسترده تر از صبر روزی نداده است.» (۱)

تعبیر به «بهترین مرکب»، در این حدیث شریف اشاره به این دارد که صبر، وسیله رسیدن به همه سعادت ها و خوشبختی هاست و انسان بدون آن به هیچ مقامی در دنیا و آخرت نمی رسد!

۲- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ بر شما باد به صبر و استقامت کردن؛ زیرا صبر نسبت به ایمان، همانند سر به بدن است.» (۲)

نشان می دهد که صبر نقش کلیدی برای تمام ابعاد زندگی انسان دارد، به همین دلیل در ذیل همین حدیث آمده است «لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ؛ کسی که صبر و استقامت ندارد، ایمان او پایدار نخواهد ماند».

۳- در حدیث دیگر، همان حضرت علیه السلام می فرمایند: «لَا يَعْدِمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَ أَنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ؛ شخص صبور، پیروزی را از دست نخواهد داد هر چند طول بکشد.» (۳)

با توجه به این که هم صبر مطلق ذکر شده و هم پیروزی، نشان می دهد که این حکم در تمام ابعاد معنوی و مادی زندگی انسان هاست.

۴- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، صبر

را به منزله نصف ایمان شمرده اند: «الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ؛ صَبْرٌ نِصْفُ إِيْمَانٍ است.» (۴)

(۱) میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۱۰۰۲۵.

(۲) نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۲.

(۳) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۵۳.

(۴) محجبه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۱۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۲

در بعضی از روایات، نصف ایمان را شکر گزاری و نصف دیگر آن را صبر دانسته اند. صبر و استقامت برای رسیدن به نعمت ها و سپس شکر نعمت؛ یعنی بهره برداری صحیح از مواهب و نعمت های الهی.

روشن است که این حدیث، هیچ منافاتی با احادیث گذشته ندارد؛ زیرا همان طور که بیان شد، اگر مؤمن صبر نداشته باشد ایمانش به خاطر موانعی که بر سر راه دارد، از بین می رود؛ هم چنین اگر شاکر نباشد، طبق این بیان (وَلَيْسَ كَفَرْتُمْ أَنْ عَذَابِي لَشَدِيدٍ) نعمت ها از کفش می رود.

۵- در حدیث دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر زیبای دیگری فرمودند: «الصَّبْرُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؛ صَبْرٌ؛ گنجی از گنج های بهشت است.» (۱)

۶- دلیل این امر با نقل حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام به وضوح روشن می شود: «الصَّبْرُ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ امْرٍ؛ صَبْرٌ وَ شَكِييَايِي به پیشرفت هر کار (مهمی) کمک می کند.» (۲)

زیرا همان گونه که می دانید، در نظام زندگی بر سر راه هر کار مهمی، موانعی قرار دارد که عبور از آنها فقط با نیروی صبر و شکیبایی ممکن است.

۷- درباره شکیبایی در برابر گناه این حدیث نقل شده است: «وَمَنْ صَبَرَ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَهُوَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ كَسَى كَهْ در مقابل عوامل گناه صبر کند، مقامش همانند مجاهد در راه خداست.» (۳)

آری هر دو مجاهد «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

اند؛ با این تفاوت که یکی با دشمن بیرونی (جهاد اصغر) و دیگری با دشمن درونی (جهاد اکبر) می‌جنگد.

۸- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «أَنْ صَبَرْتَ أَذْرَكَتْ بِصَبْرِكَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَ أَنْ جَزَعْتَ أَوْرَدَكَ جَزَعَكَ عَذَابَ النَّارِ؛ اگر صبر کنی، به خاطر صبر خود به مقامات ابرار و نیکوکاران می‌رسی و اگر بی صبری کنی، این بی صبری تو را در عذاب دوزخ وارد می‌کند.» (۴)

(۱) محجبه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۱۰۷.

(۲) غرر الحکم، حدیث ۷۶۵.

(۳) جامع الاحادیث الشیعه، جلد ۷، صفحه ۲۵۳.

(۴) شرح غرر الحکم، حدیث ۳۷۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۳

۹- امام صادق علیه السلام درباره صبر در برابر بلاها و حوادث تلخ زندگی، می‌فرماید: «مَنْ ابْتَلَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ؛ هر کس از مؤمنان به بلایی گرفتار شود (و) شکیبایی را از دست ندهد، پاداش هزار شهید دارد.» (۱)

مرحوم «علامه مجلسی» رحمهم الله بعد از ذکر این حدیث در جلد ۶۸ بحار الانوار، این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه این پاداش صحیح است، در حالی که شهید خود از صابران می‌باشد؛ زیرا در برابر دشمن صبر می‌کند تا شربت شهادت را می‌نوشد.

در جواب این سؤال می‌توان گفت: شهید در برابر تهاجمات دشمن صبر می‌کند و صابران در مقابل حوادث تلخ زندگی؛ مانند بیماری‌ها، ناکامی‌ها و از دست دادن عزیزان صبر می‌کنند.

دلیل دیگری بر برتری او نسبت به اجر شهادت، این است که شهادت یک بار است، ولی گرفتاری‌های تلخ زندگی، هزاران بار تکرار می‌شود.

۱۰- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره پاداش معنوی صابران می‌فرماید: «مَنْ ابْتَلَى فَصَبَرَ

وَاعْطِيَ فَشَكَرَ وَظَلِمَ فَغَفَرَ أَوْلَيْكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛ کسی که به بلایی مبتلا شود و شکیبایی کند و نعمتی به او برسد و شکر آن را به جا آورد و مورد ستم واقع شود و (با بزرگواری) طرف را ببخشد، چنین کسانی امنیت و آرامش (در قیامت) دارند و آنها هدایت یافتگانند». (۲)

۱۱- امام صادق علیه السلام می فرماید: «الصَّبْرُ يُظَهِّرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفَاءِ وَالْجَزَعُ يُظَهِّرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ؛ صبر، آنچه را که در درون بندگان خدا از نور و صفا وجود دارد، آشکار می کند و بی صبری و ناشکیبایی، آنچه را که در درون آنها از ظلمت و وحشت است، ظاهر می سازد». (۳)

۱۲- بحث احادیث صبر را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام پایان می دهیم:

«الصَّبْرُ مَطِيَّةٌ لَا تَكْبُوا وَالْقَنَاعَةُ سَيْفٌ لَا يُثْبَوُ؛ صبر و شکیبایی مرکبی است که هرگز به

(۱) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۲.

(۲) مجمع الانوار، جلد ۲، صفحه ۵۲۶، حدیث ۸۳۰.

(۳) بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۰، حدیث ۴۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۴

زمین نمی خورد و قناعت شمشیری است که هرگز از کار نمی افتد». (۱)

این ها بخش مختصری از احادیثی است که در باره اهمیت صبر انسان ها و پاداش شکیبایان وارد شده است.

من از مفصل این قصه، مجملی گفتم تو خود، حدیث مفصل بخوان از این مجمل

آثار و پیامدهای صبر

همان گونه که در مباحث گذشته اشاره شد، طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می باشد. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد، به مقصد نمی رسد. در

ضمن، همیشه آفات و مصائبی در کمین نعمت هاست که باعث از دست دادن آنها می شود، مصائبی در اموال و انفس و عزیزان و دوستان و مواهب دیگر.

انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد و هم در برابر عوامل منفی و قادر به ایستادگی نیست. به همین دلیل، کلید اصلی پیروزی ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه ای از بایدها و نبایدهاست، اطاعات و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، بقا و دوامی ندارد؛ زیرا طبق بیان گذشته، صبر در برابر ایمان، همانند سر نسبت به بدن است.

از این رو، در بعضی از احادیث اسلامی (از جمله حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام) نقل شده: «صبر و ظفر، قرین هم شمرده شده اند که به واسطه صبر، ظفر می آید»؛ «الصَّبْرُ الظُّفْرُ؛ صبر مساوی با پیروزی است!». «۲»

در آیات قرآن نیز شرط مهم پیروزی مجاهدان راه خدا را صبر و شکیبایی شمرده است: «... اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا اَلْفًا مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا؛ هر گاه بیست نفر صبور و با استقامت از شما باشد، بر دویست نفر غلبه می کنند

(۱) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۶.

(۲) - غرر الحکم، حدیث ۲۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۵

و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران پیروز می گردند». «۱»

چه نیرویی است که یک نفر را توانایی مقابله با ده نفر و صد نفر را توانایی مقابله با یک هزار نفر را می دهد. این نیرو همان صبر و استقامت است که در آیه به آن تصریح شده است.

افراد سست اراده و کم حوصله و کم استقامت،

بسیار زود از میدان حوادث می‌گریزند، یا در برابر حجم مشکلات زانوا می‌زنند. نه دنیا را بدون صبر و استقامت به انسان می‌دهند و نه آخرت را؛ به همین دلیل، اقوام و ملت‌هایی در جهان پیشرفت دارند که استقامت بیشتری داشته باشند.

در حالات علمای بزرگ- اعم از شخصیت‌های والای مذهبی که درهای علوم را گشودند یا دانشمندان علوم دیگر که به اختراعات و اکتشافات بزرگی نایل شدند- چیزی که بیش از هر چیز دیگر می‌درخشد، صبر و استقامت آنهاست. گاهی یک دانشمند، برای کشف یک قانون علمی، ناچار است چند سال در انزوا در کتابخانه یا آزمایشگاه خود بماند تا موفق به کشف آن شود.

حدیثی از علی علیه السلام نقل شده است: «مَنْ رَكَبَ مَرَاكِبَ الصَّبْرِ اهْتَدَى إِلَى مَيِّدَانِ النَّصْرِ؛ کسی که بر مرکب صبر و شکیبایی سوار شود، به میدان پیروزی پای می‌نهد». (۲)

باز از همان امام بزرگوار آمده است که «مِفْتَاحُ الظَّفَرِ لُزُومُ الصَّبْرِ؛ کلید پیروزی، داشتن صبر و شکیبایی است». (۳)

از سوی دیگر، افراد کم‌صبر و استقامت، بسیار زود آلوده انواع گناه می‌شوند، زیرا گناهان، جاذبه‌های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد، ایستادگی در برابر آن جاذبه‌ها ممکن نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَةٍ قَدْ أَوْرَثَتْ فَرَحًا طَوِيلًا وَ

(۱)- انفال، ۶۵.

(۲)- کنز الفوائد، صفحه ۵۸.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۹۸۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۶

كَمْ مِنْ لَذَّةٍ سَاعَةٍ قَدْ أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا؛ بسیار اتفاق افتاده که یک ساعت صبر و شکیبایی، سبب شادی طولانی شده است، و چه بسیار لذت کوتاهی در یک ساعت، غم و اندوه

ممکن است در طول زندگی، انسان گرفتار خسارت‌ها و زیان‌های مادی، اجتماعی و یا معنوی شود؛ مثلاً در مورد مرگ نزدیکان باید گفت: چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه با هم متولد شوند و همه با هم بمیرند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر، چشم از جهان می‌پوشند، آنها که زودتر می‌روند، بازماندگان را به داغ و فراق خود مبتلا می‌سازند. اگر انسان، صبور نباشد، به زودی سلامت‌ش را از دست می‌دهد، از همه چیز زندگی مایوس گشته و دست او از کار می‌ماند.

آری! این صبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار، به روح و قلب انسان توانایی ادامه حیات را می‌دهد.

در روایات سابق، بیان داشتیم که امام صادق علیه السلام ثواب شکیبایی شیعیان در برابر مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها را برابر با پادش هزار شهید دانستند که این امر نشانگر همین معنی است.

خلاصه این که: درباره اهمیت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و دنیا، هر چه بیان شود کم است. به همین دلیل، تعبیرات بسیار بالایی را که در روایات اسلامی درباره پادش صابران آمده است، نباید مبالغه پنداشت و در یک بیان کلی می‌توان به این روایت از امام باقر علیه السلام تمسک بجوئیم: «أَنَّ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، وَ دَرَجَةَ الشَّهِيدِ الَّذِي ضَرَبَ بِسَيْفِهِ قُدَّامَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ هر کس صبر و شکیبایی کند، به خاطر آن به مقام روزه داران شب زنده دار می‌رسد و درجه شهیدی را که در پیشاپیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با شمشیر به دفاع پرداخته و شربت شهادت نوشیده

است، را به دست می آورد.» (۲)

به گفته شاعر:

کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید

به شام تیره محنت، بساز و صبر نما که عاقبت، سحر از پرده، روی بنماید

(۱) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۹، حدیث ۴۵. (۲) - وسائل الشیعه، جلد ۱۱، کتاب الجهاد، صفحه ۲۰۹، حدیث ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۷

شاخه های صبر

در بسیاری از گفتار و نوشتار علمای اخلاق و بزرگان اسلام، «صبر» به سه شاخه تقسیم شده است:

۱- صبر بر اطاعت.

۲- صبر بر معصیت.

۳- صبر بر مصیبت.

منظور از «صبر بر اطاعت»؛ ایستادگی در برابر مشکلات اطاعت فرمان خداست.

اطاعت فرمان الهی در نماز و روزه و حج و جهاد و ادای واجبات مالی، همانند خمس و زکات و هم چنین صبر و شکیبایی در برابر مشکلات اطاعت اوامر استجابی که دامنه گسترده ای دارد.

منظور از «صبر بر معصیت»؛ ایستادگی در برابر شعله های سرکش شهوات و هیجان های برخاسته از هوا و هوس است که اگر چنین نباشد، طوفان شهوات و هوس ها تمام ایمان و تقوا و پاکی و صدق و صفا و ... را از بین می برد.

و منظور از «صبر بر مصیبت»؛ آن است که انسان در طول زندگی، در برابر حوادث دردناکی؛ مانند از دست دادن عزیزان، خسارت های عظیم مالی، به خطر افتادن آبرو و حیثیت اجتماعی، گرفتاری در چنگال بیماری های صعب العلاج و افتادن در دام دوستان ناباب و شرکای خائن و حکومت ظالم و گاه همسران فاسد و ... صبر و شکیبایی را از دست ندهد.

بزرگان اخلاق، این تقسیم سه گانه را از روایات اسلامی گرفته اند؛ همانند روایتی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه

و آله نقل شده است: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ، صَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ صَبْرٌ عَلَى الْمَعْصِيَةِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّ مِائَةِ دَرَجَةٍ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ؛ صَبْرٌ بِرِ سَهٍ كَوْنَهُ اسْتِ: صَبْرٌ بِرِ مَعْصِيَةِ،

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۸

صبر بر طاعت و صبر بر معصیت کسی که صبر بر مصیبت کند و آن را با شکیبایی و صبر جمیل تحمل نماید، خداوند سیصد درجه برایش می نویسد که فاصله میان هر درجه همانند فاصله آسمان و زمین است و هر کس صبر بر اطاعت کند، خداوند ششصد درجه برایش می نویسد که فاصله هر یک با دیگری همانند فاصله انتهای زمین تا عرش خداست. و هر کس صبر بر معصیت کند، خداوند نهصد درجه برایش می نویسد که فاصله هر یک با دیگری، همانند فاصله منتهای زمین تا منتهای عرش خداست.» (۱)

از تعبیرات این حدیث، استفاده می شود که صبر بر معصیت مهمتر از همه است و صبر بر اطاعت در مرحله دوم و صبر بر مصیبت در مرحله سوم قرار دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی دیگر، بعد از آن که ایمان را بر چهار ستون قرار داده که رکن اول آن صبر، رکن دوم آن یقین و رکن سوم آن، عقل و رکن چهارم آن جهاد

است، می فرماید: «وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشَّوْقِ وَ الشَّفَقِ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرَقُّبِ؛ صبر چهار شعبه دارد، اشتیاق، ترس، زهد و انتظار.» و سپس در شرح آن می فرماید:

«کسی که اشتیاق بهشت داشته باشد، از شهوات و هوس های سرکش به کنار می رود، و آن کسی که از آتش دوزخ بترسد، از محرمات دوری می گزیند و کسی که زهد بر دنیا داشته باشد، مصیبت ها را ناچیز می شمرد، و کسی که در انتظار سرانجام نیک باشد، برای انجام نیک سرعت می گیرد.» (۲)

با اندکی دقت روشن می شود که هدف امام علیه السلام، در این بیان، شرح انگیزه های صبر و استقامت است، نه شاخه های آن. نظیر حدیث فوق که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است.

انگیزه های صبر و شکیبایی

اموری که باعث صبر انسان در مشکلات طاعت و ترک معصیت و در برابر مصائب می شود، فراوان است که هر کدام تأثیر خاصی در پدید آوردن این فضیلت بزرگ دارد

(۱) - بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۷۷- در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۱ نیز همین معنی نقل شده است.

(۲) - نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۹

که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- تقویت پایه های ایمان و یقین مخصوصاً توجه به این نکته که خداوند «ارحم الراحمین» است و نسبت به بندگانش از هر کسی مهربانتر است و او برای رعایت و تأمین مصالح عباد، حوادثی می آفریند که اسرار و منافعش پوشیده است، روح شکیبایی را در انسان پرورش می دهد. توجه به پاداش های عظیم مطیعان و تارکان معاصی و صدق وعده های الهی نیز در این زمینه، عزم انسان را در صبر و شکیبایی، راسخ تر می کند.

از

همین رو، امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «أَصْلُ الصَّبْرِ حُسْنُ الْيَقِينِ بِاللَّهِ؛ اساس و ریشه صبر، ایمان و یقین خوب، نسبت به خداوند است». (۱)

بدیهی است، هر قدر ایمان انسان به حکمت و رحمت پروردگار بیشتر باشد، صبر او نیز بیشتر خواهد شد؛ به تعبیر دیگر، تحمل صبر و شکیبایی برایش آسان تر می گردد. به همین دلیل، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که به بعضی از یاران خود فرمود: «أَنَا صَبْرٌ وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا؛ ما صبورانیم، ولی شیعیان ما از ما صبورترند.» راوی سؤال می کند، فدایت شوم! چگونه شیعیان شما از شما صبورترند؟ امام در پاسخ فرمودند: «لِأَنَّ نَصْبِرَ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَ شِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ چون ما بر چیزی که می دانیم (و از اسرار آن آگاهیم) صبر می کنیم؛ ولی شیعیان ما در برابر اموری که از اسرارش آگاه نیستند صبر می کنند». (۲)

۲- دست یابی به صبر، مانند کسب هر فضیلت اخلاقی دیگر، با ممارست و روبه رو شدن با حوادث گوناگون حاصل می شود، به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «مَنْ تَوَالَّتْ عَلَيْهِ نَكَبَاتُ الزَّمَانِ أَكْبَرَتْهُ فَضِيلَةُ الصَّبْرِ؛ کسی که پی در پی حوادث ناخوشایند زمان برایش حادث شود، فضیلت صبر را برایش فراهم می کند». (۳)

به تعبیر دیگر، انسان در ابتدای برخورد با مصیبتی، ناله و فریاد سر می دهد و جزع و فزع را به اوج می رساند، هم چنین هنگامی که در انجام طاعتی از طاعات پروردگار، با مشکلی روبه رو شود، اظهار خستگی می کند، ولی تکرار آن حوادث و این مشکلات به تدریج فضیلت صبر را در او به وجود می آورد.

(۱)- غرر الحکم، حدیث

(۲) - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۳، حدیث ۲۵.

(۳) - غرر الحکم، حدیث ۹۱۴۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۰

۳- توجه به این نکته که دنیا، دار حوادث و مشکلات است و رسیدن به هیچ موهبتی از مواهب مادی و معنوی، بدون عبور از موانع گوناگون امکان پذیر نیست و نیز توجه به این حقیقت که افراد کم صبر و بی حوصله و کم طاقت، هرگز به جایی نخواهند رسید، عزم و اراده انسان را بر صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات محکم تر می سازد.

همان گونه که در سابق اشاره شد، برای چیدن یک شاخه گل باید رنج خار را کشید و برای نوشیدن یک جرعه عسل، باید در برابر نیش زنبور صبر کرد، گنج ها در ویرانه هاست و بهشت در لابه لای ناملایمات قرار گرفته است.

به یقین هر کس در این امور دقت کند، آمادگی بیشتری برای صبر و شکیبایی پیدا می کند. از همین رو در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «لِكُلِّ نِعْمَةٍ مِفْتَاحٌ وَ مِفْتَاحُهَا الصَّبْرُ وَ مِفْتَاحُهَا الْكَسَلُ؛ برای هر نعمتی کلید و قفل و بندی است؛ کلید آن صبر و قفل و بند آن، تنبلی و کسالت است.» (۱)

۴- یکی دیگر از انگیزه های صبر و عوامل پرورش آن، هم شکل ساختن صابران است، این امر نه تنها در اینجا بلکه در تمام فضایل اخلاقی صدق می کند که هر گاه انسان، در ظاهر خود را به صفتی بیاراید، هر چند در باطن چنین نباشد، به تدریج در باطنش نیز نفوذ کرده و به آن متخلّق می گردد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللهُ»

وَمِنْ يَسْتَعْفِفُ يُعْفِهِ اللَّهُ، وَ مَنْ يَسْتَتِنِ يُغْنِهِ اللَّهُ وَ مَا أُعْطِيَ عَزِيدٌ عَطَاءً هُوَ خَيْرٌ وَ أَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ؛ کسی که خود را به چهره صابران در آورد (و جزع و فزع را ترک گوید)، خداوند روح صبر را به او می بخشد و کسی که به چهره عفیضان در آید، خداوند او را به زینت عفت می آراید و کسی که در چهره بی نیازان در آید، خداوند او را بی نیاز می سازد و به هیچ بنده ای موهبتی بهتر و گسترده تر از صبر عطا نشده است.» (۲)

۵- صبر رابطه نزدیکی با ظرفیت وجودی انسان دارد. هر اندازه ظرفیت و شخصیت انسان بیشتر شود، صبر و شکیبایی او افزون می گردد، به همین دلیل کودکان و بزرگسالان کودک صفت، در برابر کمترین حادثه ای، بی تاب می کنند؛ در حالی که افراد با ظرفیت

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، صفحه ۳۲۲.

(۲)- میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۱۰۱۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۱

و با شخصیت، مشکلات را در خود هضم نموده و خم به ابرو نمی آورند.

یک استخر کوچک با اندک نسیمی متلاطم می شود؛ ولی یک اقیانوس عظیم، به آسانی متلاطم نمی شود و اقیانوس کبیر را از این جهت اقیانوس آرام می خوانند که هیجان امواجش به خاطر گسترش آن کمتر است.

مطالعه حالات بزرگان، مخصوصاً انبیا و اولیای الهی که بر اثر صبر و شکیبایی به مقامات عالی روحانی نایل گشتند، می تواند از انگیزه های مؤثر باشد، همان گونه که آنها در همه چیز الگو و اسوه اند.

مسئله صبر و شکیبایی در برابر حوادث سخت زندگی و مشکلات عظیمی که در راه پیروزی انسان وجود دارد، تنها بعد اخلاقی ندارد، بلکه

از نظر بهداشت و سلامت جسم نیز فوق العاده مؤثر است. افراد ناشکیبا عمری کوتاه و توأم با انواع بیماری ها دارند که مهمترین آنها بیماری های قلبی و عصبی است؛ در حالی که شکیبایان از عمر طولانی و توأم با سلامت نسبی برخوردارند؛ به همین دلیل، روان شناسان معتقدند داشتن مذهب (که انسان را به شکیبایی در برابر مشکلات ترغیب می کند) یکی از شرایط سلامت جسم و روان انسان است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «مَنْ أَحَبَّ الْبُقَاءَ فَلْيُعِدَّ لِلْمَصَائِبِ قَلْبًا صَبُورًا؛ کسی که دوست دارد عمر طولانی داشته باشد، باید قلب صبوری در برابر مصائب آماده کند.» (۱)

جزع و بی تابی

«جزع» نقطه مقابل «صبر» است و آن، حالت بی قراری و ناشکیبایی در برابر حوادث و مشکلات است، به گونه ای که انسان در برابر حادثه زانو زند، مأیوس شود، بی تابی کند و یا از تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصد چشم پوشد.

جزع یکی از بدترین و نکوهیده ترین صفات است که انسان را در دنیا و آخرت به بدبختی می کشاند و از رسیدن به مقامات والا باز می دارد و ارزش و مقام او را در جامعه

(۱) - بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۸۱، حدیث ۷۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۲

کاسته، شربت زندگی را در کامش تلخ، و شهد حیات را شرنگ می سازد.

قرآن مجید در سوره «معارج»، انسان را موجودی حریص و کم طاقت معرفی می کند که وقتی بدی به او برسد، بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد، بخل می ورزد و مانع دیگران می شود، «انَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا* وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا.» (۱)

منظور از انسان

در این آیه- همانند بعضی از آیات مشابهی که انسان را با صفات ناشایستی توصیف کرده- انسان های تربیت نیافته و به اصطلاح خودرو و فاقد شخصیت است و لذا در ذیل همین آیات با جمله (الَّا الْمُصَلِّينَ ... تا ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ «۲»)، افراد با ایمانی را که به نماز و کمک به محرومان و اصول عفت و امانت و شهادت به حق وفا دارند، استثنا کرده و از تحت عنوان «هلوع خارج می کند».

تعبیر آیات فوق، شاید اشاره به این باشد که معمولاً افراد جزوع و ناشکیبا بخیل هم هستند؛ همان گونه که بخیلان ناشکیبا می باشند؛ به تعبیر دیگر این دو صفت با یکدیگر رابطه دارند و از این رو در مفهوم «هلوع جمع شده اند».

در روایات اسلامی نیز بحث های جالب و عمیق و نکته های قابل ملاحظه ای در این زمینه دیده می شود که هر یک از دیگری آموزنده تر است، در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در مذمت جزع می فرماید: «إِيَّاكَ وَالْجَزَعَ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْأَمَلَ وَيُضَعِّفُ الْعَمَلَ وَيُورِثُ الْهَمَّ؛ از جزع و ناشکیبایی بپرهیز؛ زیرا امید انسان را قطع و کوشش و تلاش را ضعیف ساخته و غم و اندوه به بار می آورد». «۳»

۲- همان امام بزرگوار در جای دیگر ضمن اشاره به نکته لطیف دیگری می فرماید:

«الْجَزَعُ أَعْبَىٰ مِنَ الصَّبْرِ؛ بی تابی از صبر و شکیبایی ناراحت کننده تر است». «۴»

دلیل آن روشن است؛ زیرا جزع و بی تابی هیچ مشکلی را حل نمی کند، تنها اثرش

(۱)- معارج، ۱۹ تا ۲۱.

(۲)- معارج، ۲۲ تا ۳۴.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۴۴.

(۴)- همان مدرک، صفحه

این است که روح و جسم انسان را در هم می‌کوبد، به همین دلیل از شکیبایی پرزحمت تر می‌باشد؛ مثلاً، هنگامی که انسان، عزیزی را از دست دهد، ممکن است سرش را به دیوار بکوبد، گریبان چاک کند، نعره و فریاد بکشد و یا سرانجام خودکشی کند؛ اما هیچ یک از این‌ها عزیز از دست رفته را باز نمی‌گرداند، بلکه تنها پایه‌های ایمان و سلامت جسم و جان او را درهم می‌کوبد، علاوه بر این، اجر و پاداش انسان را نیز بر باد می‌دهد که شرح آن در حدیث بعد می‌آید.

۳- حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «الْجَزَعُ لَا يَدْفَعُ الْقَدَرَ وَ لَكِنْ يُحِطُّ الْأَجْرُ؛ جزع (در برابر مصائب)، مقدرات را تغییر نمی‌دهد؛ ولی اجر و پاداش انسان را از بین می‌برد.» (۱)

درباره این که چرا پاداش را از بین می‌برد، باید گفت: جزع و ناشکیبایی دلیل بر عدم رضا و عدم تسلیم در برابر مقدرات الهی است. در واقع، اعتراض به عدل و حکمت پروردگار را در بردارد؛ هر چند صاحبش از آن غافل باشد.

۴- در حدیث دیگری که از امام هادی علیه السلام نقل شده، ضمن اشاره به نکته جالب دیگری، می‌فرمایند: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَازِعِ اثْنَانِ؛ مصیبت برای انسان صبور یکی است و برای انسان بی‌صبر و ناشکیبا دو تا است.» (۲)

جزع و بی‌تابی - چنان که در قبل اشاره شد - مشکلات عظیم جسمی و روحی به دنبال دارد، به علاوه اجر و پاداش انسان را بر باد می‌دهد، بنابراین مصیبت افراد ناشکیبا مضاعف می‌شود.

۵- امام کاظم علیه السلام در بیان یکی از وصایای حضرت مسیح علیه السلام

می فرمایند: «وَلَا تَجْعَلُوا قُلُوبَكُمْ مَأْوَىٰ لِلشَّهَوَاتِ إِنَّ اجْزَاعَكُمْ عِنْدَ الْبَلَاءِ لَأَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلدُّنْيَا وَ إِنَّ اصْبِرَكُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لَأَزْهَدَكُمْ فِي الدُّنْيَا؛ دل های خود را پناهگاه شهوات قرار ندهید، آن کس که در بلا، بیشتر بی تاب می کند، علاقه اش به دنیا بیشتر است و آن کس که در بلا، شکیباتر است، نسبت به دنیا، بی اعتنا تر است.» (۳)

(۱) غرر الحکم، حدیث ۱۸۷۶.

(۲) بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۴۴.

(۳) بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۴

از این روایت استفاده می شود که یکی از سرچشمه های مهم جزع و بی تابی، حرص و حبّ دنیاست و برای کاستن از شدت جزع، باید از علاقه به دنیا کاست.

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام عیادت یکی از یارانش که آخرین ساعات عمرش را می گذرانند، فرمودند: «ای فرشته مرگ! با او مدارا کن که با ایمان است. ملک الموت عرض کرد: بشارت باد بر تو ای محمد! که من نسبت به همه مؤمنان مدارا می کنم. بدان ای محمد! هنگامی که من روح فرزندان آدم را می گیرم، خانواده آنان بی تاب می کنند. در گوشه ای از خانه می ایستم و می گویم: چرا این گونه بی تاب می کنید؟ من قبل از پایان عمرش روح او را نگرفتم و این یک مأموریت الهی است، گناهی ندارم؛ «أَنْ تَحْتَسِبُوهُ وَ تَصْبِرُوا تُوجِرُوا، وَ أَنْ تَجْزَعُوا تَأْتُمُوا وَ تُوزَرُوا؛ اگر راضی به رضای خدا باشید و صبر کنید به شما پاداش داده می شود و اگر جزع و بی تاب می کنید گناه می کنید.» (۱)

۷- حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امیر مؤمنان علی

علیه السلام آمده است: «مَنْ لَمْ يُنَجِّهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ؛ کسی که صبر او را نجات ندهد، بی تابی او را هلاک خواهد کرد.»
«۲» (این هلاکت می تواند اشاره به هلاکت دنیا و آخرت باشد).

۸- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- به عنوان «خِتَامُهُ مِسْكٌ» - پایان می دهیم. در این حدیث آمده است که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندش را از دست داده بود، حضرت صلی الله علیه و آله دستور نوشتن نامه ای به این مضمون را به او دادند: «خداوند متعال، اجر تو را افزون کند و به تو صبر و شکیبایی دهد! ... مبادا با جزع و بی تابی، اجر خود را از بین ببری و فردای قیامت به خاطر از دست دادن ثواب صبر بر مصیبت، پشیمان گردی، هنگامی که ثواب و مصیبت را بینی، می فهمی که مصیبت از آن کوتاه تر بوده است و بدان! جزع و بی تابی، عزیز از دست رفته را باز نمی گرداند، غم و اندوه، قضای الهی را تغییر نمی دهد و آنچه از پاداش، در برابر از دست دادن فرزند بر تو نازل شده، تأسفت را از میان می برد.» «۳»

مرحوم محدث قمی در «سفینه البحار» داستان جالبی درباره «بوذرجمهر» و مسئله «صبر و جزع» که بسیار مناسب این نوشتار است، نقل می کند: در بعضی از تواریخ آمده

(۱) بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۶۹.

(۲) بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۶.

(۳) میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۵۶۳، حدیث ۱۰۱۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۵

است که انوشیروان نسبت به «بوذرجمهر» خشمگین شد. دستور داد او را در

اتاق تاریکی زندانی کنند. چندین روز گذشت، انوشیروان کسی را فرستاده تا از وضع حال او جویا شود. فرستاده انوشیروان، در حالی که او خوشحال و مطمئن بود، از او پرسید: چگونه در این حالت که سخت در مضیقه ای، فارغ البال می باشی؟ بوذرجمهر گفت: من (همه روزه) از معجون که از شش ماده ترکیب شده است، استفاده می کنم و این معجون همان گونه که می بینید، مرا بر سر حال آورده است.

فرستاده پرسید: ممکن است این معجون را به ما معرفی کنی تا در مشکلات به آن پناه ببریم؟

بوذرجمهر در جواب گفت:

ماده اول آن «الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَوَكَّلْ بِرِخْدَاسْتِ».

ماده دوم؛ آنچه مقدر است، خواه و ناخواه رخ می دهد و بی تابی در برابر آن، مشکلی را حل نخواهد کرد.

ماده سوم؛ صبر و شکیبایی بهترین چیزی است که در آزمون های الهی به کمک انسان می شتابد.

ماده چهارم؛ اگر صبر نکنم، چه کنم؟ بنابراین با جزع خود را هلاک ننمایم.

ماده پنجم؛ از مشکلی که من دارم، مصائب مشکل تری نیز وجود دارد؛ پس خدا را شکر که در آن ها گرفتار نشدم!

ماده ششم؛ از ستون به ستون فرج است.

این سخن به انوشیروان رسید، او را آزاد و گرامی داشت. «۱»

درمان جزع و ناشکیبایی

این بیماری درونی، مانند بسیاری از بیماری های دیگر، راه های درمان دارد که ما در ذیل به آنها اشاره می کنیم:

(۱) سفینه البحار، واژه صبر.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۶

۱- تشخیص درد و تجویز بهترین راه درمان

هنگامی که یک طبیب روحانی، این بیماری اخلاقی را از طریق آثار و نشانه هایش (مانند بر سر و صورت زدن، انگشت به دندان گزیدن، ناله و فریاد کشیدن، با کج خلقی و خشونت با دیگران صحبت کردن،

با زن و فرزند خود بدرفتاری نمودن و حد اقل زبان به شکوه گشودن) تشخیص داد، برای درمان دست به کار می شود و از راه های مختلف اقدام می کند!

۲- یادآوری پیامدهای شوم جزع و بی تابی

یادآوری پیامدهای جزع و بی تابی و آثار سوء آن نقش مهمی در درمان این بیماری روحی دارد. شاید کمتر کسی این آثار را بداند و از این حالت، بیزار نشود و در صدد رفعش برنیاید.

آری! هنگامی که انسان بداند، ناشکیبایی ها، اجر و پاداش او را در پیشگاه خدا (طبق روایات گذشته)، بر باد می دهد؛ بی آن که مشکلی را حل کند، روان انسان را درهم می کوبد و آرامش او را سلب نموده و سلامت جسم و جان او را به خطر می اندازد؛ از همه بدتر این که درهای حل مشکل را بر روی انسان می بندد؛ زیرا اگر به هنگام بروز مشکلات و مصائب، انسان خونسردی خویش را حفظ کند و به اعصاب خویش مسلط باشد، اغلب راه حلی برای گشودن مشکل و یا حد اقل، کاهش مصائب می یابد؛ ولی انسان ناشکیبا بر اثر اضطراب و بی تابی و عدم تسلط بر اعصاب و عدم تمرکز فکر، حتی درهایی را که آشکارا به رویش باز است، نمی بیند؛ درست مانند پرندگان که در اتاق و سالنی گرفتار شوند، مرتب خود را به این در و دیوار می کوبند و حتی هنگامی که صاحب خانه، پنجره ها را می گشاید تا آنها آزاد شوند، به خاطر اضطراب و بی تابی شان، حتی دریچه های باز را نیز نمی بینند که اگر لحظه ای آرام گیرند و شکیبایی پیشه کنند و نگاهی به اطراف خود اندازند، به آسانی راه

نجات خود را پیدا خواهند کرد.

دقت به این حقایق، تأثیر مهمی در تغییر این حالت دارد و به تدریج انسان را در صف شکیبایان در می آورد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۷

۳- مطالعه آیات و روایاتی که پیرامون اجر و پاداش صابران وارد شده است

مطالعه آیات و روایاتی که درباره اجر صابران وارد شده است، نقش مهمی در تقویت روحیه صبر در انسان دارد، از جمله این آیه شریفه که بزرگترین بشارت را به صابران می دهد: «بشارت ده صابران را همان ها که وقتی مصیبتی به آنها برسد، می گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، رحمت و درود خدا بر آنهاست و آنها هدایت یافتگانند؛ ... و بَشِّرِ الصَّابِرِينَ* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». (۱)

تعبیر «أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» تعبیر پر معنا و دارای تفسیرهای گوناگونی است که ممکن است یکی از تفسیرهای آن همان که در بالا ذکر شد، باشد و آن این که صابران، راه حل مشکلات را زودتر از دیگران پیدا می کنند، و درها به روی آنان گشوده می شود.

چون یکی از عوامل اصلی بی تابی «ضعف نفس» است؛ پس هر قدر انسان در تقویت روحیات خود بکوشد، در زدودن آثار ناشکیبایی و بی صبری موفق تر است.

۴- مطالعه احوال انبیا و اولیا و بزرگان

یکی دیگر از راه های درمان بی تابی، مطالعه حالات انبیا و اولیا و صبر و شکیبایی آنان در مقابل مصائب و درد و رنج های گوناگون و دشمنان درونی و بیرونی است.

یادآوری این مسائل به انسان الهام می دهد که نباید در برابر حجم

مشکلات بی تابی نمود.

۵- تلقین و اعتماد به نفس در تحمل سختی ها

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که تلقین، چه از سوی خود و چه از طرف دیگران، عامل مؤثری در برطرف ساختن اخلاق سوء و صفات زشت نفسانی است. اگر ناشکیبایان هر روز به خود تلقین شکیبایی کنند و اطرافیان نیز در تلقین کوتاهی نکنند،

(۱) بقره، ۱۵۵ تا ۱۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۸

بی شک آثار شکیبایی در آنان ظاهر می شود.

این بحث را با دعایی از امام سجاد علیه السلام پایان می دهیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوَّلَ يَوْمِي هَيْدًا صَيْلًا وَ أَوَسَّيَطُهُ فَلَاحًا وَ آخِرُهُ نَجَاحًا أَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمٍ أَوَّلُهُ فَرْعٌ وَ أَوَسَّيَطُهُ جَزَعٌ وَ آخِرُهُ وَحِيحٌ؛ پروردگارا! آغاز روز مرا صالح و سعادت و وسط آن را رستگاری و پایانش را پیروزی قرار ده. پناه به تو می برم از روزی که آغازش بی تابی و وسط آن ناله و فریاد و پایانش درد و رنج باشد».

از این تعبیر استفاده می شود که جزع و فزع انسان را به درد و رنج می کشاند و نه تنها از درد انسان نمی کاهد، بلکه دردش را افزایش می دهد.

فرق جزع و احساسات معقول

قلب انسان کانون عواطف و احساسات است. هر گاه عزیزی را از دست دهد، ناراحت گشته و اشکهایش جاری می شود؛ اما نباید هرگز این گونه اظهار تأثر را با جزع و بی تابی و بی صبری اشتباه کرد؛ زیرا قلب انسان در برابر حوادث ناگوار عکس العمل نشان داده و چشم انسان نیز که دریچه قلب است، ممکن است از تأثیرات قلب متأثر گردد.

بنابراین گریه و سوگواری برای از دست دادن عزیزان یک امر طبیعی و انسانی است.

مهم آن است که انسان در مصیبت، سخنی

که حاکی از ناشکری و شکایت باشد، بر زبان نراند و حرف هایی که دور از شأن یک بنده مطیع پروردگار است، نگوید؛ خودزنی نموده و گریبان ندرد. در این رابطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُيُوبَ وَ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ؛ کسی که لطمه به صورت زند و یا گریبان چاک کند، یا (به هنگام مصیبت) سخنانی همانند مردم جاهلیت بر زبان راند، از ما نیست.» (۱)

در حالت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: هنگامی که ابراهیم علیه السلام فرزند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بدرود حیات گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کرد، به گونه ای که سیلاب اشک بر

(۱) بحار الانوار، جلد ۸۵، صفحه ۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۹

سینه اش جاری شد، عرض کردند: ای رسول خدا! تو ما را از گریه نهی کردی، اما خودت گریه می کنی؟ فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءٌ وَ اِنَّ هٰذِهِ رَحْمَةٌ وَ مَنْ لَمْ يَرْحَمْ لَّا يُرْحَمُ؛ این گریه نیست، این رحمت و اظهار محبت است و کسی که رحم و عاطفه نداشته باشد، به او رحم نخواهد شد» (و مشمول رحمت حق نمی گردد). (۱)

همین موضوع به صورت مشروح تری در کتاب «بحار الانوار» چنین نقل شده است:

هنگامی که ابراهیم، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را در دامان خود نهاد و گفت: فرزندم! نمی توانم در برابر تقدیرات الهی کاری برای تو انجام دهم، این سخن را گفت و اشک از چشمانش سرازیر شد، «عبد الرحمن بن عوف» حاضر

بود و عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنی، مگر ما را از گریه نهی نکرده اید؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من شما را از نوحه گری جاهلان، از دو صدای احمقانه و فاجرانه نهی کردم، نخست، داد و فریاد آمیخته با لهو و لعب و آهنگ های شیطانی، هنگامی که فرود نعمت هاست؛ و دیگر، فریادهای هنگام مصیبت، خراشیدن صورت، چاک کردن گریبان و نغمه های شیطانی است؛ ولی آنچه را از من دیدی، عاطفه و رحمت است و هر کسی که عاطفه و رحم نداشته باشد، رحم نخواهد شد ... سپس به فرزندش چنین خطاب کردند: «وَ اَنَا بِكَ لَمَحْزُونُونَ تَبْكِي الْعَيْنُ وَ يَدْمَعُ الْقَلْبُ وَ لَانَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ عَزَّوَجَلَّ؛ ما به خاطر تو غمگین هستیم، چشم می گرید و قلب اشک می ریزد؛ ولی چیزی که خداوند متعال را به خشم آورد، نمی گویم.» (۲)

گاهی ممکن است انسان از خود بی خود شود، فریاد بکشد و گریبان چاک کند یا این که اظهار بی تابی نموده و لطمه بر خویش زند که اگر در حد معقول و معمول آن برای ایجاد هیجان عمومی و بسیج عواطف در برابر دشمنان باشد، ضروری به نظر می رسد؛ پس حساب موارد استثنایی را که در حالات بعضی از بزرگان دیده می شود، باید جدا کرد.

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می بریم: «النَّيَاحَةُ عَمَلٌ

(۱) امالی طوسی، صفحه ۳۸۸.

(۲) بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۸۰

الْجَاهِلِيَّةِ؛ نوحه گری از اعمال جاهلیت است.» (۱)

منظور از نوحه گری در اینجا، عزاداری و یا ذکر مصیبت و گریستن و عزاداری فردی یا دسته

جمعی نیست، بلکه اشاره به کاری دارد که در زمان جاهلیت، میان عرب رایج بوده که اگر عزیزی از دنیا می رفت، زنان نوحه گر حرفه ای را دعوت می کردند.

آنها نیز با داد و ناله و فریاد مصنوعی، اوصاف دروغ و مبالغه های بی معنی درباره شخص از دست رفته، ذکر می کردند و گاه لباس های خود را پاره کرده و بر سر و صورت می زدند، و با این اعمال ناهنجار، فضای عزای او را گرم می کردند.

*** پایان جلد دوم

خداوندا! تو خوب می دانی، اگر ما توفیق پیمودن راه اولیاءت را در تهذیب نفس و حسن اخلاق و صفای باطن نیافته ایم، خواهان و عاشق آن هستیم، ما را بر این کار موفق دار و در این راه ما را یاری فرما و به گروه «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» ملحق نما و همراه و همدم «و حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا» کن!

آمین یا ربَّ العالمین.

(۱) بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۰۳.

جلد سوم

جاه طلبی

اشاره

هر کس به چیزی علاقه مند است، بعضی به مال عشق می ورزند، بعضی دیگر به جمال، گروهی خواهان کمالند، ولی جمعی طالب مقامند و این گروه اخیر را جاه طلب می نامند، دوست دارند مردم همه به آنها احترام بگذارند، و به خانه آنها رفت و آمد داشته باشند، و به اصطلاح از دیگران یک سر و گردن برتر باشند، آخرین سخن، سخن آنها باشد و کسی روی حرف آنها حرف نزنند، هر چند عقل و کفایت و درایت لازم برای این امور را نداشته باشند. این گونه افراد را جاه طلب و طالب اسم و آوازه و مقام می نامند.

این صفت غالباً در افراد بزرگسال پیدا می شود، و در جوان و نوجوان کمتر است، و

گاه تا آخر عمر از انسان جدا نمی شود، تمام نیروهای او تحلیل می رود؛ ولی جاه طلبی همچنان در اعماق قلبش به قوت خود باقی است، بلکه با افزایش سن قوی تر و گسترده تر می شود.

این صفت رذیله سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است، انسان را از خدا و خلق خدا دور می کند و او را برای وصول به مقصدش به دنبال گناهان خطرناکی می فرستد، و از همه بدتر این که در بسیاری از اوقات با صفات نیک مانند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴

احساس مسئولیت و تصمیم بر انجام وظیفه اجتماعی و لزوم مدیریت صالح در جامعه و امثال این ها اشتباه می شود. در حدیث آمده است: «آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ؛ آخرین چیزی که از محبت دنیا از قلب مؤمنان راستین خارج می شود، جاه طلبی است».

این حدیث به خوبی نشان می دهد که تا چه حد این رذیله اخلاقی خطرناک است.

لازم به یادآوری است که این صفت، پیوند نزدیکی با ریاکاری و تکبر و عُجب و خودپسندی دارد که گاه به همین جهت اشتباه می شود، با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم، و چهره هایی از جاه طلبی و عواقب آن را در قرآن مجید، مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- در ماجرای سامری که در سوره طه از آیه ۸۵ تا ۹۸ آمده است استفاده می شود که مسأله جاه طلبی او سبب گمراهی خودش و گمراهی گروه کثیری از بنی اسرائیل، و بر باد رفتن جمع عظیمی از آنها شد. «قَالَ فَأَنَا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ اضْلَلَهُمُ السَّامِرِيُّ ... فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَاللَّهُ مُوسَى فَنَسِيَ ... قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا

سامری- قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي « (۱)».

۲- وَ اذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ. (بقره- ۵۵)

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَانَنَا لَوْلَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ اَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي اَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا. (فرقان- ۲۱)

(۱). طه، آیات ۸۵ و ۸۸ و ۹۵ و ۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵

۳- وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اَفَلَا تُبْصِرُونَ- اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ (زخرف- ۵۱ و ۵۲)

۴- قَالَ اِنَّمَا اُوْتِيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي ... فَخَرَجَ عَلَيَّ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ- قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اُوْتِيَ قَارُونُ اِنَّهُ لَدُوٌّ حَظٌّ عَظِيمٌ. (قصص- ۷۸ و ۷۹)

۵- قَالَ لَنْ اَتَّخِذَ الْهَاءَ غَيْرِي لِاجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ. (شعرا- ۲۹)

۶- اَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ اَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ. (اسراء- ۹۳)

تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ وَ لَفَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. (قصص- ۸۳)

ترجمه:

۱- فرمود: (ای موسی!) ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت! ... و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله داشت پدید آورد و (به یکدیگر) گفتند (این خدای شما و خدای موسی است!) و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود!) ... (موسی رو به سامری کرد و) گفت: تو چرا این کار را

کردی ای سامری؟! گفت:

من چیزی دیدم که آنها ندیدند، من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم پس آن را افکندم و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!

۲- (به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید! ... و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند) گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشده اند و یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم؟!» آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند!

۳- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶

نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارند؟ آیا نمی بینید؟! - مگر نه این است که من از این مرد (موسی) که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟!!

۴- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام! ...- (و یک روز قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!» (اما هنگامی که قارون و گنجهایش در زمین فرو رفت از گفته خود پشیمان شدند).

۵- (فرعون) خشمگین شد و (به موسی) گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار

خواهم داد!

۶- (مشرکان گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا) خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی، یا به آسمان بالا روی حَتّی به آسمان رفتنت ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم! ... (آری،) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

تفسیر و جمع بندی

جاه طلبان منفور!

همان گونه که در بالا اشاره شد جاه طلبی یعنی علاقه افراطی به جاه و مقام و تلاش و کوشش برای رسیدن به آن به هر قیمت و به هر صورت، از رذایل خطرناکی است که نه تنها به پیشرفت انسان در جنبه های معنوی لطمه وارد می کند، از نظر ظاهری و اجتماعی نیز او را منفور و منزوی می سازد.

در طول تاریخ انبیاء و اقوام پیشین و دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قسمتهائی دیده می شود که همه حاکی از گستردگی دامنه نکبت بار این رذیله اخلاقی است که بخشی از آن در آیات بالا منعکس شد.

در ضمن باید توجه داشت که بسیاری از رذایل اخلاقی، مفاهیمی نزدیک به هم

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷

دارد و به اصطلاح دیوار به دیوار همند، و ممکن است یک حرکت زشت فردی و اجتماعی از چندین صفت توأم با یکدیگر ناشی شود، و در آیات قرآن نیز گاه بازتاب های چند صفت همراه با هم منعکس می شود؛ تکبر، غرور، خودخواهی و خودپسندی، و ریاکاری همچنین جاه طلبی از این قبیل است.

به هر حال در نخستین آیات به ماجرای «سامری» برخورد می کنیم که داستانش را همه کم و بیش شنیده اند، او در

تاریخ بنی اسرائیل چهره بسیار زشت و منفور و منفی از خود به یادگار گذارده است. او که مردی بسیار جاه طلب بود از رفتن موسی علیه السلام به کوه طور با گروهی از سران بنی اسرائیل برای شنیدن پاسخ به تقاضای مشاهده پروردگار استفاده کرد، و از زینت آلائی که از فرعونیان به دست بنی اسرائیل افتاده بود، بهره گرفت و گوساله ای طلایی ساخت که وقتی آن را در مسیر باد قرار می داد صدای مخصوصی از آن بر می خاست و یا این که قسمتی از خاک زیر پای جبرئیل یا مرکبش را که در ماجرای غرق فرعونیان ظاهر شده بود بر گرفته بود و درون گوساله طلایی ریخت، و این سر و صدا از برکت آن بود. سپس مردم را به پرستش آن دعوت کرد و چیزی نگذشت که گروه زیادی در برابر آن گوساله به سجده افتادند، و آن را نیایش کردند.

قرآن در آیات بالا به این معنی اشاره کرده می گوید: «خدا به موسی علیه السلام گفت: ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم و سامری آنها را گمراه کرد» (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ اضَلَّاهُمُ السَّامِرِيَّ).

موسی علیه السلام سخت عصبانی شد و با شتاب به سوی قوم خود باز گشت و بر آنها فریاد زد و برادرش هارون را مورد باز خواست قرار داد، قوم موسی علیه السلام اظهار بی تقصیری کردند، و عامل اصلی این انحراف و بت پرستی را سامری معرفی نمودند که «برای آنها مجسمه ای از گوساله که صدایی همچون صدای گوساله داشت تهیه کرده بود و (به یکدیگر) و گفتند: این خدای شما و

خدای موسی علیه السلام است و (پیمانی را که با خدا بسته بودند) فراموش کردند» (فَاخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا الْهُكْمُ وَاللَّهُ مُوسَى فَنَسِيَ).

در اینجا موسی علیه السلام روی سخن را به سامری به عنوان عامل اصلی این فساد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸

بزرگ نموده و گفت: «چرا این کار را کردی ای سامری! گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند، قسمتی از آثار رسول (جبرئیل) را گرفتم سپس آن را (درون گوساله) افکندم و این چنین نفس (جاه طلب) من این کار را در نظر جلوه داد»: (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ - قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي).

ولی علی رغم این موضوع که سامری می خواست که از این طریق به جاه و مقامی برسد، خداوند چنان مجازاتی در این جهان برای او قرار داد که او را کاملاً منزوی و از جامعه مطرود کرد و آن گونه که قرآن می گوید موسی به او گفت: «برو (و از میان مردم دور شو و با کسی تماس نگیر) و بهره تو در مدت حیات این است که هر کس به تو نزدیک شود، خواهی گفت: با من تماس نگیر»: (قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ).

آیا این یکی از قوانین جزائی شریعت موسی علیه السلام بود که اگر کسی گناه سنگینی مرتکب می شد، به منزله موجودی پلید و نجس و ناپاک بود، که نه کسی با او تماس می گرفت، و نه او حق داشت با کسی تماس بگیرد، و یا این که به کیفر عملش خداوند او را

به بیماری رموزی مبتلا ساخت که هیچ کس با او تماس نمی گرفت چرا که اگر تماس می گرفت گرفتار بیماری می شد، و یا این که سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از انسانها شد، به طوری که اگر کسی به او نزدیک می شد فریاد می زد لا مَسَّاسَ (با من تماس نگیر).

آری این است کیفر اعمال جاه طلبانی که حتی دین و آیین حق را ملعبه جاه طلبی خود می کنند.

در دومین بخش از آیات قرآن، به چهره دیگری از جاه طلبی بنی اسرائیل برخورد می کنیم، آنها در یک تقاضای عجیب از موسی علیه السلام درخواست کردند که: باید خدا را با چشم خود آشکارا ببینند و گرنه ایمان نخواهند آورد، سرانجام گرفتار صاعقه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹

وحشتناکی شدند که اگر لطف خداوند دست آنها را نمی گرفت، برای همیشه نابود شده بودند، در این آیات قرآن مجید چنین می گوید: « (به خاطر بیاورید) هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که خدا را (با چشم خود) آشکارا ببینیم، سرانجام صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید (اما توان تماشای برق صاعقه و صدای مهیب آن را نداشتید و مانند برگ خزان به روی زمین افتادید) سپس ما شما را بعد از مرگتان حیات بخشیدیم تا شکر نعمت او را بجا آورید: (وَ اذْقَلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

صاعقه چیست؟ جرّقه و برقی است که از میان یک قطعه ابر که دارای بار الکتریسته مثبت است به هنگام نزدیک

شدن به زمین که دارای الکتریسیته منفی است جستن می کند حرارت آن در حدود پانزده هزار درجه سانتیگراد، و صدای آن بسیار عظیم، و به هر جا اصابت کند آن را نابود می سازد.

در داستان بنی اسرائیل هنگامی که صاعقه به بالای کوه خورد، آن را از هم متلاشی کرد و لرزه عجیبی به کوه افتاد و همه آن گروه هفتاد نفری که با موسی علیه السلام برای شنیدن پاسخ دیدار پروردگار به کوه آمده بودند سخت به لرزه در آمدند و جان باختند، تنها موسی علیه السلام بود که بیهوش افتاد، و هنگامی که به هوش آمدند، از خدا برای آنها تقاضای عفو و تقاضای حیات کرد و خداوند دعوتش را اجابت نمود و این متعصیان لجوج و جاه طلبان خودخواه که از دیدن یک جرقه آسمانی، همه چیز را از دست دادند، خود را در برابر عظمت پروردگار بسیار حقیر و کوچک یافتند و به روشنی فهمیدند که اینجا، جای جاه طلبی نیست و انسان جاه طلب در برابر قدرت خدا، خودش را رسوا می کند.

قرآن مجید در جای دیگر به همین داستان اشاره کرده و می گوید: «اهل کتاب از تو تقاضا می کنند که کتابی از آسمان بر آنها نازل کنی» (يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتَابِ اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ).

ممکن است انگیزه این تقاضا بهانه جویی یا جاه طلبی و یا هر دو باشد، قرآن

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰

مجید می گوید: «اینها از موسی علیه السلام چیزهایی بزرگتر و عجیب تر از این، خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده،» سپس صاعقه آسمانی به خاطر این ظلم و ستم، آنها را فرو گرفت.» (۱)

(فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ).

این تعبيرات نشان می دهد که روح جاه طلبی و کبر و غرور و تعصب و لجاجت بر آنها حکم فرما بود؛ به همین دلیل پیوسته بهانه جویی می کردند، و این صفات رذیله، همان است که اکنون نیز در گروه کثیری از آنان می یابیم، خود را نژادی برتر و انسانهای ویژه می دانند و در فکر این هستند که با نداشتن کفایت و لیاقت، اقتصاد و سیاست جهان را در قبضه خود بگیرند.

جاه طلبی، مخصوص بنی اسرائیل و سامری نبود، فرعونها و نمرودها نیز از مصادیق بارز آن بودند همان گونه که در سومین بخش از آیات می خوانیم: «فرعون در میان قوم خود ندا داد: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان دارد؟ آیا نمی بینید؟!

- به یقین من از این مرد که از طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم!

- اگر او راست می گوید چرا دست بندهای طلا به او داده نشده؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟! (تا سخنش را تأیید کنند)» (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ - اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلَا الْقِيَّ عَلَيْهِ اسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ).

فرعون در این گفتار خود در واقع میان چند صفت رذیله جمع نمود، غرور،

(۱). نساء، آیه ۱۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱

خودبزرگ بینی، جاه طلبی، و عوام فریبی، و عجب اینکه او معجزات عظیم موسی علیه السلام را که با چشم

خود دیده بود و اطرافیانش نیز شاهد و ناظر آن بودند رها کرد و به مسأله دست بند طلا و طبقه اجتماعی و لکنت زبان چسبید (در حالی که لکنت زبان موسی علیه السلام مربوط به گذشته بود و بعد از مبعوث شدن طبق تقاضائی که از خداوند کرد و خداوند خواسته او را اجابت فرمود لکنتش برطرف گردید).

ولی به هر حال همان گونه که در آیه بعد از آن آمده است فرعون با این سخنان قوم خود را تحمیق و خام کرد تا از وی اطاعت کنند.

در بخش چهارم از این آیات به داستان «قارون» برخورد می کنیم که او هم یکی از نمونه های بارز جاه طلبی بنی اسرائیل بود، همان صفت زشتی که سرانجام او را بدبخت و بیچاره نمود و به قعر زمین فرستاد!

عجب اینکه غرور و جاه طلبی چنان حجاب ضخیمی بر دیده و درک انسان می افکند که بدیهی ترین مسائل را به فراموشی می سپارد.

هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل او را اندرز دادند که خدا این همه نعمت به تو داده است، چه بهتر که با این نعمتهای خدا داد، سرای آخرت را برای خود آباد سازی و بهره ات را از دنیا فراموش نکنی که عمر انسان کوتاه است و ثروتها در مسیر زوال، مبادا این ثروت عظیم را دست مایه فساد در زمین قرار دهی و به مبارزه با پیامبر خدا برخیزی!.

آن مرد مغرور خیره سر، در پاسخ گفت: «این ثروت عظیم را با علم و دانش خودم (و لیاقت و کفایت و تدبیرم) به دست آورده ام (شما حق ندارید در این باره برای من تعیین تکلیف کنید) (قَالَ اَوْتَيْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي ...).

این سخن را گفت

و به سرکشی خود افزود و برای اینکه حس جاه طلبی خود را ارضاء کند «با تمام زینت خود (با اسبهای گران قیمت و کنیزان و غلامان بسیار که بر زینهای طلایی سوار، و در انواع زینت آلات طلا غرق بودند) در میان قوم موسی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲

ظاهر شدند» (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ).

منظره چنان زیبا و فریبنده بود که دل و دین و دنیا را از دل بنی اسرائیل ربود به گونه ای که گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است داشتیم، به راستی که او بهره عظیمی دارد (و زندگی پر از لذت)» (قَالَ الَّذِينَ يَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

ولی همان گونه که در ذیل این آیات آمده است خداوند قارون و قصرها و اموالش را در زمین فرو برد، زلزله ای ظاهر شد، زمین شکاف برداشت و همه اینها در کام زمین فرو رفت، آن چنان که گویی نه قارونی بود و نه آن تشکیلات پر زرق و برق خیره کننده!

در این هنگام آرزوکنندگان جایگاه قارون، تکان سختی خوردند، از خواب غفلت بیدار شدند و از گفته خود پشیمان گشتند و به خدا پناه بردند، آری جاه طلبی و غرور و غفلت چنان غافل کننده است که انسان را از بدیهی ترین مسائل حیات غافل می کند تا آنجا که انسان ضعیف و ناتوان که دائماً در معرض حوادث گوناگون است و از نسیمی دفتر حیات زندگیش بر هم می خورد و همه چیز او دستخوش فنا می گردد، دعوی قدرت و استقلال و حتی دعوی الوهیت می کند.

در پنجمین بخش از آیات، سخن از فرعون است که

با بلند پروازی جنون آمیز و جاه طلبی، دیوانه وار خطاب به موسی کرده گفت: «اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد!» (لَيْسَ اتَّخَذَتِ الْهَاءَ غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ).

بی شک، فرعون که بر کشور پهناور مصر حکومت می کرد این قدر ساده لوح نبود که خود را خالق آسمان و زمین بیندارد و دعوت موسی را که با معرفی ربّ العالمین شروع شد و در آیات قبل از این آیه با منطقی بسیار روشن دنبال شده است، درک نکند.

به یقین خودخواهی، برتری جویی، جاه طلبی به او اجازه نمی داد که حق را پذیرا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳

شود و در برابر منطق پیامبر خدا موسی علیه السلام سر تعظیم فرود آورد.

آری راه و رسم طغیان گران جاه طلب همیشه این بوده که در برابر حق تکیه بر زور کنند و پاسخ برهان را با زندان بدهند!

ممکن است تصور شود که مجازات زندان در برابر قیام موسی بن عمران که ارکان حکومت فرعون را به لرزه در آورده بود چیز کمی بود ولی به گفته بعضی از مفسّران زندان فرعون زندانی نبود که کسی از آن جان به سلامت بیرون ببرد، تنها در زندان می ماندند تا با رنج و شکنجه جان بدهند.

در ششمین بخش از این آیات، سخن از مشرکان عرب است که به جای طلب دلیل و برهان و معجزه زنده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انواع بهانه جویها دست می زدند؛ گاه از او چشمه های جاری در سرزمین خشک و سوزان حجاز می خواستند و گاه باغی پر از خرما و انگور که نهرا در میان آن جاری باشد و گاه فرود

سنگهای آسمانی بر آنان و گاه حضور خداوند و فرشتگان نزد آنان و گاه خانه ای از طلا و سرانجام گفتند: «ما به تو ایمان نمی آوریم مگر این که به آسمان بالا روی حتی به آن هم ایمان نمی آوریم مگر اینکه نامه ای (از خدا بر ما نازل کنی)؛» (أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرؤه).

آنها در این تعبیرات، نهایت خود بزرگ بینی و جاه طلبی خود را نشان دادند و ثابت کردند انسان تحت تأثیر این صفات پلید تا چه حد از منطق و عقل دور شده اند.

در اینکه مراد از «بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ» چیست؟ مفسران دو احتمال داده اند نخست اینکه: منظور خانه ای است پر از طلا یا اشیائی که از طلا ساخته شده باشد، یا منظور خانه ای است که پر از نقش و نگار (نقش و نگارهای طلایی) باشد و تفسیر اول با توجه به تعبیر «مِنْ زُخْرُفٍ» صحیح تر به نظر می رسد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴

در هفتمین و آخرین بخش از این آیات که در ذیل آیات مربوط به قارون آمده است، به عنوان یک دستور کلی می فرماید: «آن سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که قصد برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است؛ (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).

آری عاقبت جاه طلبان مستکبر همان عاقبت قارون است که همه چیز خود را بر سر جاه طلبی و استکبار گذاشت و خشم خدا او را گرفت و به زندگی ننگینش پایان داد و برای همیشه مورد لعن و نفرین

ممکن است از عطف کردن فساد به علو فی الارض چنین استفاده شود که افراد برتری جو و جاه طلب سرانجام دست به فساد در ارض می زنند و برای سیراب کردن عطش خود از هیچ جنایتی فرو گذار نمی کنند.

جالب اینکه در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که به هنگام خلافت ظاهری شخصاً در بازارها قدم می زد، افراد گمشده را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و این آیه را برای آنها تلاوت می نمود «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا؛ سپس به تفسیر آن می پرداخت به گونه ای که نه تنها شامل زمامداران می شد، بلکه همه صاحبان قدرت را (بهر شکل و هر صورت) شامل می شد».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که این آیه را تلاوت نمود گریه کرد و فرمود: «ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ؛ با وجود این آیه همه آرزوها بر باد رفته است». (۱)

شاید منظور امام علیه السلام این است: با توجه به اینکه خداوند سرای آخرت را تنها از آن کسانی می داند که حتی اراده برتری جویی در دل ندارند و بذر جاه طلبی در سر نمی پروراند کار بسیار مشکل است.

(۱). تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل آیه مورد بحث.

از مجموع آیاتی که در بالا ذکر شد و بعضی دیگر آیات مشابه به خوبی استفاده می شود که جاه طلبی مخصوصاً اگر با صفات زشت دیگر همچون کبر و غرور و تعصب و لجاجت توأم شود آثار مرگبار در زندگی انسانها دارد و می تواند نه تنها یک فرد بلکه جامعه ای را به

حُب جاه در روایات اسلامی

در روایات اسلامی از این صفت رذیله نکوهش شدید شده گاه تحت عنوان «حُب جاه»، گاه تحت عنوان «حُب ریاست» و گاه تحت عنوان «شرف» که به عنوان نمونه، روایات ذیل از میان انبوه روایات گلچین شده است:

۱- تأثیر مخرب این رذیله اخلاقی در دین انسان به قدری شدید است که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ اِزْمِلَا فِي زَرِيْبِهِ غَنَمٌ اَكْثَرُ فَسَادًا فِيْهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الْجَاهِ فِي دِيْنِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ؛ دو گرگ درنده که در آغل گوسفندان رها شوند فساد و خرابی آنها بیشتر از حُب مال و مقام در دین انسان مسلمان نیست.» (۱)

مطابق این بیان، جاه طلبی و مقام پرستی، دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، آن گونه که گرگ گرسنه گوسفندان را.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «حُبُّ الْجَاهِ وَ الْمَالِ يُنْبِتَانِ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ؛ علاقه شدید به مقام و مال، نفاق را در قلب انسان می رویانند همان گونه که آب سبزه را می رویاند.» (۲)

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الرَّئَاْسَةَ هَلَكَ؛ کسی که طالب مقام باشد (و دلباخته آن گردد) هلاک می شود.» (۳)

۴- این مسأله به قدری اهمیت دارد که در روایات اسلامی نسبت به ظهور کمترین نشانه های آن هشدار داده شده است از جمله در حدیثی از همان امام

(۱). میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۴۹۲ (حدیث ۳۰۳۴).

(۲). المحججه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۱۲.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۷، حدیث ۲.

فَوَاللَّهِ مَا خَفَّفَتِ النَّعَالَ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ؛ از این گروه ریاست طلب بپرهیزید، به خدا سوگند صدای کفشها پشت سر کسی بلند نمی شود مگر اینکه هم خودش هلاک می شود و هم دیگران را هلاک می کند. «۱»

توجه به این نکته لازم است که محرومان در آن زمان غالباً پابرهنه ها بودند و کفشهای صدادار مربوط به دنیاپرستان و ثروتمندان بود، بدیهی است که این گونه افراد برای خدا و معنویت دنبال کسی نمی روند.

۵- در حدیث دیگری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره ریشه های اصلی گناهان چنین آمده است: «أَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِسِتِّ خِصَالٍ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ الرَّاحَةِ؛ نخستین گناهانی که در جهان در برابر فرمان پروردگار انجام گرفت به سبب شش چیز بود: دنیا پرستی، عشق به مقام، علاقه شدید به غذاهای رنگین، علاقه شدید به زنان و علاقه به خواب و راحتی» «۲».

۶- از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَ الدُّكْرِ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ؛ علاقه به مقام و اسم و آوازه در قلب کسی که خوف خدا دارد و از او ترسان است نخواهد بود» «۳».

۷- از همان امام معصوم می خوانیم که فرمود: «مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ بِغَيْرِ حَقِّ حُرْمِ الطَّاعَةِ لَهُ بِحَقِّ؛ کسی که ریاست را به ناحق طلب کند از اطاعت خداوند به حق محروم خواهد شد» «۴».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که جاه طلبی و حب مقام با حق پرستی در تضاد است.

از این حدیث این نکته نیز استفاده می شود که ریاست طلبی بر دو گونه است.

(۱). همان مدرک، حدیث

(۲). خصال، جلد ۱، صفحه ۳۳۰.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۹، حدیث ۷.

(۴). تحف العقول، صفحه ۲۳۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷

ریاست حق و باطل

در بعضی از آیات قرآن می خوانیم که یکی از خواسته های بندگان خاص خدا (عِبَادُ الرَّحْمَانِ) این است که می گویند: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؛ خداوندا! ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» (۱).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که ریاست طلبی همیشه مذموم نیست، بلکه به گفته «علّامه مجلسی» (رضوان الله تعالی علیه) در «بحار الانوار»، ریاست بر دو گونه تقسیم می شود، حق و باطل، سپس برای ریاست حق مثال به متصدی شدن مقام فتوا و تدریس و وعظ می زند و می گوید: کسی که اهلیت این کار را دارد و عالم به متون کتاب و سنت است و هدفش هدایت خلق و تعلیم مسائل دین باشد این از نوع ریاست حق است که گاه وجوب عینی یا کفائی دارد، ولی کسی که آگاهی از این امور ندارد یا آگاهی دارد ولی هدفش تنها شهرت طلبی و جلب قلوب و تحصیل مال و مقام است این از نوع ریاست باطل است و این کار کسانی است که به صفت رذیله جاه طلبی گرفتارند.

سپس از بعضی از محققان نقل می کند که معنی «جاه» همان تملک دلها و نفوذ در آنهاست. و حکم آن حکم تملک اموال است، اینها همه از اموری است که جزء اهداف زندگی دنیا می باشد و با مرگ پایان می یابد و دنیا مزرعه آخرت است؛ پس کسی که از این امور زاد و توشه ای برای آخرت برگیرد سعادت مند و خوشبخت است و کسی که آن را وسیله هوسرانی قرار دهد بدبخت و بیچاره است (۲).

در واقع

کسانی که مقام را برای رسیدن به اهداف مقدس اجتماعی و انسانی و به تعبیر دیگر برای اهداف الهی می طلبند نه جاه طلبند و نه مقام پرست؛ آنها در خط امیر مؤمنان علی علیه السلام حرکت می کنند که می فرماید: «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ الْأَيْقَارُ وَ عَلَى كِظِهِ ظَالِمٌ وَ لَا يَغِبُ مَظْلُومٌ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا؛ آگاه

(۱). فرقان، آیه ۷۴.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۷ به بعد (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸

باشید! به خدا سوگند، خدائی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت، حجت تمام شده است، اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علماء و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم» (۱).

نشانه های جاه طلبی

افراد جاه طلب را غالباً می توان از حرکات و کلمات و رفتارشان شناخت؛ آنها تمایل دارند تمام کارهای نیکی را که انجام می دهند تابلو کنند و همه از آن آگاه شوند تا در نزد مردم مقام و منزلتی پیدا کنند.

به همین دلیل جاه طلبان غالباً به ریاکاری نیز کشیده می شوند چرا که بدون ریاکاری حس جاه طلبی آنها اشباع نمی شود لذا بعضی از بزرگان اخلاق جاه طلبی و ریاکاری را همراه یکدیگر در کتابهای خود عنوان کرده اند (۲).

بسیاری از

جاه طلبان حتی علاقه دارند کارهایی را هم که انجام نداده اند به حساب آنها بگذارند و به مضموت آیه شریفه: «وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا؛ دوست دارند نسبت به کار نیکی که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند!» (۳)

هدف آنها کسب و جاهت عمومی و اسم و آوازه است از هر طریقی که باشد نه برای اینکه وجاهت عمومی را مقدمه ای برای انجام اصلاحات اجتماعی و کارهای خیر قرار دهند، بلکه به این منظور که مردم آنها را بستایند و در برابر آنها خضوع کنند، و به مدح ستایش آنها پردازند.

جاه طلبان سعی می کنند به سراغ کارهایی بروند که اسم و آوازه و شهرتی در آن

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۳.

(۲). به محجه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۰۶ به بعد مراجعه شود که در حدود صد صفحه درباره این دو بحث نموده است.

(۳). آل عمران، آیه ۱۸۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹

است، هر چند بازده ضعیف داشته باشد و هرگز به کارهایی که سروصدا و آوازه ای ندارد تمایل نشان نمی دهند هر چند فایده آن برای جامعه فوق العاده زیاد باشد.

جاه طلبان توقع و انتظار دارند دائماً مدح آنها شود، کمترین نقد و نکوهش از آنها به عمل نیاید، انتظار دارند در مجالس همه آنها را احترام کنند و کسی بالاتر از آنها ننشیند، در اثناء سخنان آنها سخن نگوید و به اصطلاح سخن آخر، سخن آنها باشد.

افرادی که آنها را تکریم و تعظیم می کنند در نظر آنها افراد با معرفتی هستند و افرادی که نسبت به آنها اعتنایی ندارند، افرادی بی معرفت و نمک شناسند؛ به همین دلیل این افراد غالباً مورد تنفرند و اگر نیازمندی به آنها مراجعه

کنند از روی اجبار و ناچاری است.

این افراد بسیار زود شناخته می شوند حتی در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «أَنَّ شَرَّ رَأْسِكُمْ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوَطَّأَ عَقِبَهُ؛ کسانی که دوست دارند مردم پشت سر آنها بیفتند بدترین شما هستند». (۱)

در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ؛ کسی که دوست دارد مردم دست به سینه در مقابل او بایستند خود را مهیای آتش دوزخ کند!» (۲)

دیگر از نشانه های آنها این است که آنها در دنیائی از وهم و خیال به سر می برند و آنچه را در واقعیت عینی از مقام و منزلت به دست نمی آورند، در عالم اوهام و خیالات برای خود فراهم می سازند.

اسباب و انگیزه های حَبِّ جاه

مرحوم «فیض کاشانی» در بحث «حَبِّ جاه» سخن جالبی دارد، می گوید: «تعلق خاطر مردم به جاه و مقام، و یا به تعبیر دیگر مالکیت قلوب و دلها بیش از تعلق

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۹، حدیث ۸.

(۲). مکارم اخلاق، جلد ۱، صفحه ۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰

خاطر آنها به مال و ثروت است؛ زیرا رسیدن به مال از طریق جاه آسان تر است از رسیدن به جاه از طریق مال، چه اینکه بسیاری کسانی که اموال زیادی دارند ولی بر قلوب مردم حاکم نیستند، اما کسانی که بتوانند در دلهای مردم نفوذ کنند به دست آوردن مال و ثروت برای آنان آسان است».

ثانیاً اموال در معرض تلف قرار دارد و نگهداری آن آسان نیست ولی اگر کسی بتواند مالکیت قلوب را برای خود فراهم سازد حفظ آن آسانتر است (هر چند در این

راه آسان است).

ثالثاً معمولاً مالکیت دلها روز به روز گسترده تر می شود بی آنکه نیاز به زحمت فراوانی داشته باشد و همان ثناخوانی مردم برای گسترش آن کافی است در حالی که برای افزایش مال معمولاً زحمت فراوانی لازم است». (۱)

گرچه مرحوم «فیض» مطالب بالا- را برای بیان محبوبیت «جاه و مقام» ذکر کرده ولی از یک نظر می توان آنها را انگیزه های «حبّ جاه» شمرد چرا که وقتی جاه و مقام سبب افزایش مال و رسیدن به آرزوها و هوا گردد و اضافه بر آن سبب خضوع و تواضع مردم شود، طبیعی است که نظرها به سوی آن جلب می شود به طوری که می توان گفت کمتر کسی است که از حبّ جاه هر چند به صورت ضعیف و کمرنگ خالی باشد و در عبارت معروفی در السنه بزرگان آمده است: «أَخْرَجُ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصّٰدِقِيْنَ حُبُّ الْجَاهِ؛ آخرین چیزی که از دلهای انسانهای راستین خارج می شود، جاه طلبی است». (۲)

دیگر از اسباب «جاه طلبی» «حبّ ذات» افراطی است که انسان برای اشباع آن به هر کاری دست می زند و سعی می کند با دست و پا کردن مقامات بالاتری در اجتماع، خود را راضی کند.

عقده حقارت و خودکم بینی نیز، عکس العملهای متفاوتی می تواند داشته باشد

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۱۵-۱۱۶ با تلخیص.

(۲). این عبارت را به عنوان روایت در کتب روایی مانند بحار، وسائل و مستدرک الوسائل با بررسی کامل نیافتیم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱

از جمله «جاه طلبی» است؛ افرادی که به هر دلیل تحقیر شده اند و حقارت آنها را رنج می دهد سعی می کنند از طریق جاه طلبی و بلند پروازی این شکست درونی خود را جبران نمایند. حسادت

نسبت به دیگران و همچنین کینه توزی و انتقام جوئی نیز می تواند از اسباب این صفت رذیله باشد تا از این طریق دیگران را در موضع پست تر قرار دهد و حسادت خود را عملی کند یا از افراد مورد نظر انتقام بگیرد.

کوتاه سخن این که جاه طلبی از صفات رذیله پیچیده ای است که ریشه در بسیاری از رذیله های دیگر دارد.

طرق درمان جاه طلبی:

با توجه به بحثهایی که در گذشته برای پیشگیری یا درمان رذائل اخلاقی داشته ایم یک اصل کلی برای ما روشن شده است که اگر گرفتاران در چنگال رذایل اخلاقی به پیامدهای سوء این صفات بیندیشند غالباً به فکر درمان و ترک آن خواهند افتاد.

این اصل در مورد جاه طلبی نیز صادق است، اگر جاه طلبان بدانند این صفت رذیله نه تنها آنها را از خدا دور می سازد، بلکه در نظر خلق خدا نیز منفور می شوند، مردم از آنها می گریزند و دوستان خود را به آسانی از دست می دهند، این صفت، آنها را به ریاکاری که از خطرناکترین گناهان است می کشاند، و حتی گاه همچون «سامری و قارون» به کفر و مقابله با پیامبران الهی سوق می دهد، آنها اگر بدانند که جاه طلبی همچون گرگی که در میان گله گوسفندان بی دفاع، وارد شود دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، و نفاق را در دل می رویاند همان گونه که آب، گیاهان را در زمین می رویاند، به یقین در کار خود تجدید نظر خواهند کرد.

آنها اگر به ناپایداری دنیا و کوتاه بودن عمر و عاریتی بودن نعمتها بیندیشند، و به گفته بعضی از بزرگان اخلاق، بدانند که اگر تمام کسانی که در شرق و غرب جهان هستند سالها برای

انسان سجده کنند چیزی نمی گذرد که نه سجده کننده باقی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲

می ماند و نه مسجود؛ مسلماً بیدار می شوند.

مطالعه حالات فرعونها، نمرودها، قارونها، سامریها، و پایان اسف انگیز زندگی آنها نیز درس دیگری برای بیداری و هوشیاری جاه طلبان است اینها از یکسو، و از سوی دیگر جاه طلبی از ضعف ایمان مخصوصاً اعتقاد به توحید افعالی سرچشمه می گیرد و با تقویت پایه های ایمان برطرف می شود، کسی که آگاه از عظمت خدا باشد می داند که تمام عالم آفرینش در برابر ذات پاک او ذره ناچیزی است، به علاوه می داند عزت و ذلت، عظمت و حقارت در دست او است و از همه مهمتر دل‌های بندگان در کف با کفایت او می باشد از همه اینها گذشته اقبال مردم که افراد جاه طلب به آن دل بسته اند و ادبار آنها که از آن بیم و هراس دارند به قدری ناپایدار است که برای آن حسابی نیست و به گفته بعضی، ادبار و اقبال دلها همچون دیگی که در حال جوشیدن است دائماً در حال تغییر است و کسی که بر اساس آن برنامه ریزی کند مانند کسی است که بخواهد روی امواج دریا بنائی بسازد و سرمایه گذاری در این راه قطع نظر از زیانهای آخرت در دنیا نیز عاقلانه نیست.

اینها همه طرق درمان از جنبه های علمی بود، اما در جنبه های عملی راه درمان این است که خود را در شرایطی قرار دهد که «حب جاه» را بشکند، مثلاً در مجالس در جایی بنشیند که افراد عادی و نه شخصیت ها می نشینند، لباس خود را لباسی انتخاب کند که افراد متوسط یا نیازمند آن را می پوشند، و همچنین در

مرکب و خانه و تغذیه و مانند آن.

بعضی از بزرگان علم اخلاق معتقدند بهترین راه برای قطع حب جاه، دوری گزیدن از مردم و روی آوردن به گمنامی است مشروط بر این که انتخاب این روش ها نیز ناخودآگاه وسیله ای برای کسب جاه در نظر مردم نباشد.

بسیاری از متصوّفه و مدّعیان عرفان برای شکستن حبّ جاه به کارهایی روی آورده و می آورند که هرگز با موازین شرع سازگار نیست و عجب این که گاه نام این گناهان بین را «گناهان صوری»! می گذارند که قابل اغماض و جبران است! مرحوم «فیض کاشانی» نقل می کند یکی از شاهان قدیم قصد کرد به حضور یکی از زهاد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳

زمان برسد، آن زاهد هنگامی که احساس کرد او دارد نزدیک می شود سفارش کرد نان و سبزی برای او حاضر کنند و با ولع و حرص به خوردن نان و سبزی پرداخت، در حالی که لقمه های بزرگ بر می داشت هنگامی که شاه این منظره را دید زاهد از چشم او افتاد و بدون گفتگو باز گشت، زاهد گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَيَّرَكَ عَنِّي؛ شکر خدایی را که تو را از من منصرف ساخت».

از بعضی دیگر نقل می کنند که گاه مشروبات غیر الکلی را در ظرفی که رنگ شراب به آن می داد می نوشید تا مردم گمان کنند شراب خوار است و از چشم آنها بیفتد!

و از دیگری نقل می کنند که در منطقه ای به زهد معروف شده بود و مردم به او اقبال کردند، او وارد حمام شد و عمداً لباس شخص دیگری را مخفیانه پوشید و بیرون آمد و سر راه ایستاد، تا مردم او را شناختند و گرفتند و زدند و

لباس را از او باز پس گرفتند، و گفتند: این مردی است کلاه بردار و از او دوری می کردند!!

بی شک این گونه کارها در بعضی از موارد حرام مسلّم و مواردی مکروه است و هرگز شرع اسلام اجازه نمی دهد که انسان خود را با ارتکاب این اعمال زشت بد نام کند و از چشم مردم بیندازد، همان گونه که سوء ظن به خلق خدا از نظر اسلام ممنوع است، ایجاد عوامل سوء ظن نیز مجاز نیست.

بنابراین برای درهم شکستن حبّ جاه باید راه هایی را برگزید که با موازین شرع و معیار عقل سازگار است و با وجود طرق مشروع، معنی ندارد که انسان با این بهانه ها به سراغ اموری برود که نامطلوب و یا نامشروع است.

و عجب این که مرحوم «فیض کاشانی» بعد از ذکر نمونه هایی از آن چه در بالا آمد (خوردن مشروب حلال در ظرفی که آن را به صورت مشروبات الکلی نشان می دهد) می افزاید از نظر فقهی مجاز بودن ارتکاب چنین عملی محل تأمل است ولی اهل حال گاهی خود را به اموری درمان می کردند که فقیه هرگز به آن فتوا نمی دهد و این را راه برای اصلاح قلب می شمردند، و سپس این گونه گناهان صوری

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴

را به اعمال نیک جبران می نمودند، سپس داستان دزد حمام را ذکر می کند. «۱»

اگر این سخن را بعضی از متصوّفه می گفتند چندان جای تعجب نبود؛ اما از فقیه معتبری همچون فیض کاشانی، این سخن بعید است، تصرّف در اموال دیگران و لباس دیگری در حمام، مخصوصاً برای ایجاد سوء ظن و بدبینی، گناه مسلّمی است نه گناه صوری و ارتکاب گناه نه

مناسب اهل حال است نه مایه اصلاح قلب، اضافه بر این، با وجود طرق مشروع و مباح چه دلیلی دارد که انسان به سوی این کارهای زشت و غیر منطقی کشیده شود. به نظر می رسد که این عالم بزرگوار در این بخش از کلمات تحت تأثیر سخنان «غزالی» در «احیاء العلوم» واقع شده و غزالی از این گونه سخنان بسیار دارد، و شاید هم نظر مرحوم «فیض» فقط نقل قول بوده نه تأیید.

فرقه «ملاطیه» «۲» که یکی از فرق معروف صوفیه است در انتخاب این روش برای گمنامی و بدنامی، افراط می کردند، و به همین دلیل به عنوان «ملاطیه» معروف شدند؛ ولی اسلام هرگز با این کارهای غیر عاقلانه و دور از منطق عقل و شرع موافقت نمی کند و برای رسیدن به اهداف مطلوب اسباب مشروع را توصیه می کند.

البته باید توجه داشت که مرحوم فیض در دیگر از سخنانش اعمال و روشهای ملاطیه را که سعی داشتند با ارتکاب گناهان کبیره خود را از چشم مردم بیندازند نفی می کند، و آن را مجاز نمی شمرد.

(۱). المحججه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۳۰.

(۲). ملاطیه طایفه ای بودند از صوفیه که در قرن سوم هجری و بعد از آن در خراسان شهرت یافتند، آنها بدگمانی در حق نفس را نخستین قدم حسن ظن به حق که اصل معرفت است می دانستند از این رو بر خلاف صوفیان پشمینه پوش عصر خویش، سعی داشتند از حیث لباس و رفتار و احوال ظاهری با سایر مردم تفاوت نداشته باشند مخصوصاً سعی داشتند که هرگز در اظهار خیر و اخفاء شر نکوشند و برای این کار به پندار خود گرفتار ریا و جاه طلبی نشوند،

از اظهار قبائح و معایب نفس در نزد توده مردم اباء نداشتند، و خویشان را عمداً در معرض ملامت خلق قرار می دادند تا مغرور نشوند (و مرتکب اعمالی می شدند که انسان از آن وحشت می کند).

شرح بیشتر در این زمینه را در کتاب جلوه حق، صفحه ۶۳ و ۶۴ مطالعه فرمائید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵

۲

بها نه جویی و لجاجت

اشاره:

بها نه جویی و لجاجت را می توان از مهمترین موانع درک حقیقت دانست زیرا این امر سبب می شود که انسان به حق نرسد بلکه در باطل راسخ تر گردد!

منظور از بها نه جویی و لجاجت این نیست که انسان برای کشف حقیقت پافشاری کند و پی در پی سؤال مطرح نماید، زیرا سؤال کلید اصلی کشف حقایق است، بلکه منظور این است، بعد از آشکار شدن حق باز هم بر سخن باطل یا عمل نادرست خود پای بفشارد، و یا تشبث به بها نه ها و عذرهای واهی و سخنان دور از منطق از پذیرش حق سر باز زند.

این صفت رذیله ممکن است به صورت خصوصی در فرد یا افرادی ظاهر شود، یا به صورت عام مبدل به خلق و خوی یک ملت گردد.

تاریخ نشان می دهد که در میان اقوام پیشین، بنی اسرائیل بیش از همه لجوج و بها نه جو بودند، و به همین دلیل آیات بسیاری از قرآن از لجاجت آنها سخن می گوید که در تفسیر آیات به خواست خدا به آن خواهیم پرداخت.

می توان گفت در میان تمام اقوام نادان و خودخواه و خودپرست که حاضر نیستند به آسانی اعمال و رفتار خود را از دست دهند این رذیله اخلاقی وجود دارد.

به هر حال این خوی زشت از زیانبارترین خوهای شیطانی است، و شاید

نخستین کسی که درس لجاجت را به لجوجان آموخت، شیطان بود. و به قدری آثار

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶

مرگبار آن زیاد است که گاه سرچشمه جنگهای خونین می گردد و نفوس و اموال را بر باد می دهد و شهرهای آباد را ویران می سازد.

با این اشاره به قرآن مجید و روایات اسلامی باز می گردیم و سپس از تحلیل های مختلف در مورد عوامل این خوی زشت و آثار زیانبار آن و طرق درمان آن سخن خواهیم گفت.

۱- وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُودِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. (مؤمنون- ۷۵)

۲- اَمَنْ هَذَا الَّذِي يُرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ. (ملک- ۲۱)

۳- قَالَ انظُرْنِي اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ- قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ قَالَ فَبِمَا اَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. (اعراف- ۱۴ تا ۱۶)

۴- قَالَ رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا- فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اِلَّا فِرَارًا- وَاِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ اصْبَرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا. (نوح- ۵ تا ۷)

۵- فَارْجِعُوا اِلَى اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ الظَّالِمُونَ- ثُمَّ نَكَسُوا عَلٰى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ- قَالَ افْتَعَبُودُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ ... قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. (انبیاء- ۶۴ تا ۶۸)

۶- وَ اِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً، قَالَ اتَّخَذْنَا هٰذِهِمْ اَعُوذًا بِاللّٰهِ اِنْ اَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ ... فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ. (بقره- ۶۷ تا ۷۱)

۷- وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرٰى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْكُمْ الصّٰعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ- ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَوْتَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

۸- قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ. (مائده- ۲۴)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷

۹- وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ- فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ. (زخرف- ۴۹ و ۵۰)

۱۰- أَوْ يَكُونُ لَكَ يَبْتُ مِنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا. (اسراء- ۹۳)

ترجمه:

۱- و اگر به آنان رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند بلکه) در طغیانشان لجاجت می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند!

۲- آیا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را باز دارد (چه کسی می تواند نیاز شما را تأمین کند؟! ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند!

۳- گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده» (و زنده بگذار) فرمود:

«تو از مهلت داده شدگانی»- گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم!»

۴- (نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (بسوی تو) دعوت کردم،- اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود! و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!

۵- آنها به وجدان خویش باز گشتند، و (به خود) گفتند: «حقاً که شما ستمگرید»- سپس بر

سرهایشان واژگونه شدند (و حکم وجدان رابه کلی فراموش کردند و گفتند) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند!- (ابراهیم) گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می رساند؟» (نه امیدی به سودشان دارید، و نه ترسی از زیانشان؟) ...- گفتند: «او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از شما ساخته است!».

۶- و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸

ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد)» گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟!» (موسی) گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!» ... سپس (چنان گاوی را پیدا کردند) و آن را سر بریدند ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند.

۷- و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه ای شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید- سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم، شاید شکر (نعمت او را) بجا آورید.

۸- (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم!»

۹- (وقتی گرفتار بلا می شدند) می گفتند: «ای ساحر! پروردگارت را به عهده که با تو کرده بخوان (تا ما را از این

بلا برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت (و ایمان می آوریم!)».

۱۰- یا برای تو خانه ای پرنقش و نگار از طلا باشد یا به آسمان بالا روی حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم!»- بگو: «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی!) مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم؟!».

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه سخن از کافران لجوج است که وقتی مشمول نعمتهای خداوند می شوند و امواج بلاها را از آنها برطرف می کند، شاید از طریق محبت و رأفت بیدار شوند بر غرورشان افزوده می شود، و به طغیانشان ادامه می دهند، می فرماید: «اگر به آنها رحم کنیم و ناراحتی آنان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان اصرار می ورزند و سرگردان می شوند (وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُوفِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

آری این گروه لجوج به گواهی آیات قبل از این آیه گاه پیغمبر را دیوانه می خواندند، و گاه انتظار داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم سخنان آنها باشد، و هر معجزه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹

روشن و آیه بینه را می دیدند باز بر انکار اصرار می ورزیدند، و خداوند برای بیدار کردن آنها گاه آنها را در فشار بلاها قرار می داد و گاه نعمت فراوان به آنان ارزانی می داشت، نه آن بلا و عذاب، و نه این نعمت و رحمت، هیچ یک در آنها اثر نداشت چون لجوج و متعصب و نادان بودند.

به گفته بعضی از مفسران، طغیان اشکال مختلفی دارد، طغیان علم، همان تفاخر، و طغیان مال، بخل و طغیان عبادت، ریا و طغیان نفس، پیروی از شهوات «۱»

و انسان بر اثر لجاجت گرفتار همه این طغیانها می شود.

*** در دومین آیه باز سخن از مشرکان لجوج است که به هیچ قیمت حاضر نبودند تسلیم منطق گویا و روشن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شوند، و خدایان ساختگی خود را رها سازند.

قرآن مجید در این آیه می گوید: «آیا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را قطع کند و از شما باز دارد (آیا بتها می توانند به شما روزی دهند؟) ولی آنها در سرکشی و فرار از حق لجاجت می ورزیدند» (اَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ).

قرآن مجید مکرر این سخن را در برابر بت پرستان تکرار می کند که از بتهای شما هیچ کاری ساخته نیست، نه از شما در برابر دشمن دفاع می کنند و نه به شما روزی می دهند، نه با شما سخن می گویند، نه زبانی دارند و نه نفعی و نه عقل و نه شعوری، با این حال دلیل پرستش آنها چیست؟ ولی با این که آنها هیچ پاسخی برای این سخن نداشتند باز هم لجوجانه به پرستش بتها ادامه می دادند.

در سومین بخش از این آیات به نخستین لجوج و متعصب یعنی شیطان اشاره می کند، هنگامی که بر اثر تکبر، مطرود در گاه خداوند شد و مقام منیعی را که در

(۱). روح البیان، جلد ۶، صفحه ۹۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰

میان فرشتگان داشت به کلی از دست داد، و بر اثر خودبزرگی بینی، بی نهایت حقیر و ناچیز گشت، قاعدتاً می بایست متوجه اشتباه بزرگ خود شود، و به سوی خدا باز گردد، و این آلودگی را با آب توبه بشوید و آتشی را

که بر دامنش نشسته با اشک شرمساری خاموش کند، ولی این کار را نکرد، بلکه تلاش کرد که در لجن زار عصیان باز هم فروتر رود و این دلیلی جز تکبر و حسادت و لجاج نداشت، تصمیم گرفت از آدم و فرزندان او انتقام بگیرد و آنها را با وسوسه های خود گمراه کند، نه تنها یک روز و دو روز، و یک ماه و یک سال، بلکه تا پایان دنیا به این کار زشت و نفرت انگیز ادامه دهد، همه جا بزم گناه را گرم کند و در هر اجتماعی لجن پراکنی نماید و تا آنجا که می تواند زن و مرد و کوچک و بزرگ را به فساد و بدبختی بکشاند.

اینجا بود که عرض کرد: «خداوندا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده و زنده بگذار- فرمود: درخواست تو را پذیرفتم، تو از مهلت داده شدگان هستی (اکنون با این عمر طولانی عجیب چه کاری می خواهی انجام دهی) عرض کرد: حال که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو می نشینم و برای آنها کمین می کنم (و از هر سو به گمراه ساختن آنها می پردازم) (قَالَ اِنظُرْنِي اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ- قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ- قَالَ فَبِمَا اَغْوَيْتَنِي لاقُودَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ).

بی شک عمر طولانی سرمایه بزرگی برای هر کس می تواند باشد که در آن بر حسنات خود بیفزاید، اشتباهات خود را اصلاح کند، و اگر گذشته تاریکی داشته است آن را مبدل به آینده ای نورانی کند، ولی این عمر طولانی برای طاغیان و یاغیان و لجاجت نتیجه معکوس داشت.

اجابت دعای او در زمینه این عمر طولانی یک رحمت الهی بود و شاید پاداشی بود برای عبادت

چندین هزار سال او در دنیا، شاید بیدار شود و باز گردد، ولی این نعمت هنگامی که به دست افراد لجوج، طاغی و یاغی بیفتد تبدیل به نعمت می شود.

*** چهارمین آیه سخن از لجاجت قوم نوح علیه السلام است که در برابر پیامبر بسیار مهربان

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱

و دلسوز که شب و روز برای هدایت آن ها تلاش و کوشش می کرد و در خلوت و جلوت برای نجات آنها می کوشید و چه سرسختی عجیبی نشان داد.

نوح علیه السلام از آنها به درگاه خدا شکایت برد، و گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم اما دعوت من جز فرار از (حق) بر آنها نیفزود، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیمارزی، آنها انگشتان خویش را در گوشها قرار داده، و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار و لجاجت ورزیدند، و شدیداً استکبار کردند». (قَالَ رَبِّ اُنِّى دَعَوْتُ قَوْمِى لِيَلْمَا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَاىِى اِلَّا فِرَارًا وَ اُنِّى كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِى اِذَانِهِمْ وَ اسْتَعْصَمُوا بِرِءَابِهِمْ وَ اَصْرَبُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا).

این چه تعصب و لجاجتی است که انسان برای آن که حرف حق را نشنود، انگشت در گوش خود بگذارد و برای این که چهره حق طلبان را نبیند لباسش را بر خود پیچد، و همچون کبک سر به زیر برف کند، و از حق بگریزد.

حق گریزی و حق ستیزی نیز حسابی دارد و آنها بی حساب در این راه می دویدند و عاملی جز لجاجت و تعصب و استبداد نداشتند.

چگونه انسان بیمار ممکن است

از طیب خود بگریزد و گرفتار در ظلمات، پشت به چراغ کند، و غریق در گرداب، دست نجات دهنده خود را عقب بزند، این چیزی است که راستی حیرت هر کس را بر می انگیزد ولی لجاج و عناد و استکبار، از این چهره ها بسیار دارد.

در میان پیامبران الهی هیچ کس به اندازه نوح علیه السلام قوم خود را دعوت نکرد، نهصد و پنجاه سال گفت و گفت و اصرار و تأکید کرد، و لیل و نهار که ممکن است اشاره به حضور در جلسات خصوصی آن ها در شبها و در جلسات عمومی آن ها در روزها باشد، دعوت روشنگرانه خود را ادامه داد، ولی جز گروه اندکی ایمان نیاوردند و به گفته بعضی به طور متوسط هر دوازده سال تنها یک نفر ایمان آورد.

تعبیر به «وَجَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ؛ انگشت هایشان را در گوششان گذاشتند» با این که انسان نوک انگشت را برای نشنیدن در گوش می گذارد شاید اشاره به شدت

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲

حق گریزی آنها است، گویی می خواستند تمام انگشت را در گوش کنند تا سخن حق را نشنوند.

تعبیر به «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اِلَّا فِرَارًا؛ دعوت من جز فرار بر آنها نیفزود» نشان می دهد که دعوت نوح علیه السلام در آنها نتیجه معکوس داشت، آری افراد لجوج و عنود و مستکبر هنگامی که صدای حق طلبان را می شنوند، بر لجاجت خود می افزایند، همچون مزبله ای که آب باران در آن فرو ریزد که عفونت آن گسترده تر می شود.

*** در پنجمین آیه اشاره به لجاجت قوم ابراهیم علیه السلام و بت پرستان بابل است هنگامی که ابراهیم علیه السلام با دلیلی دندان شکن بی اعتباری خدایان ساختگی و

موهوم آنها را ثابت کرد و بعد از شکستن همه بتها- بجز بت بزرگ- از آنها- خواست که از بت بزرگ پرسند چه کسی این بلا را بر سر سایر بتها آورده، آنها یک لحظه بیدار شدند و خود را در درون جان ملامت و سرزنش کردند، همان بیداری که اگر ادامه می یافت، آنها را از خط شرک به توحید می کشانید ولی ناگهان تعصب و لجابت آنها گل کرد، و آن گونه که قرآن می گوید: «سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (اشاره به این که حکم وجدان را فراموش کردند و گفتند) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند» (ثُمَّ نَكْسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَمَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ).

ابراهیم علیه السلام گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه سودی برای شما دارد و نه زیانی؟ اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می کنید، آیا عقل ندارید؟» (قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

اگر انسان، لجوج و متعصب نباشد هنگامی که با چشم خود می بیند آنچه را پناهگاه مشکلات خود می شمرد، و در حوادث سخت و روزهای گرفتاری و طوفانی به آن پناه می برد، اکنون چنان ذلیل و درمانده شده که حتی شکننده خود را نمی تواند معرّفی کند تا عابدان به یاری معبود برخیزند، و بندگان به یاری خدایان،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳

نباید برای همیشه از خواب غفلت بیدار شود، و این افکار خرافی و اعتقادات سخیف را از مغز خود بیرون بریزد.

آری لجابت و تعصب، حجاب سخت و سنگینی است تا آنجا که انسان را از واضح ترین مسایل بی

خبر می کند.

جالب این که در آیه نخست می گوید: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ؛ آنها باز گشت به عقل و وجدان خود کردند». تعبیری که حکایت از بیداری و هوشیاری می کند، ولی در آیه بعد می گوید: «ثُمَّ نَكَّسُوا عَلَىٰ رُؤُوسِهِمْ؛ آنها بر سرهاشان واژگون شدند». تعبیری که حاکی از عقب گردی جاهلانه و غیر منطقی و خالی از فکر و اندیشه است.

*** در ششمین آیه سخن از لجاجت بنی اسرائیل است، لجاجتی بی نظیر و کم سابقه یا بی سابقه، در این آیه و آیات قبل از آن، اشاره به داستان قتل مشکوکی که در بنی اسرائیل رخ داد می کند، قتلی که نزدیک بود طوایف بنی اسرائیل را به جان هم بیندازد، و سبب جدال و خونریزی عظیمی شود.

موسی علیه السلام فرمود: من به فرمان خدا قاتل را به شما معرفی می کنم، گاوی را ذبح کنید و بخشی از بدن آن را به پیکر مقتول بزنید خودش قاتل را معرفی می کند.

این پیشنهاد عجیب مایه حیرت همه بنی اسرائیل شد و در عین حال مایه امیدواری، جای این داشت که هر چه زودتر بروند و دستور موسی علیه السلام را اجرا کنند و به غائله پایان دهند، ولی با نهایت شگفتی شروع به اشکال تراشی و لجاجت کردند، گاهی گفتند سنّ این گاو چقدر باید باشد؟ و گاهی پرسیدند رنگ آن چه باشد؟ گاه از نوع آن پرسیدند و گاه از کار آن؛ و به خاطر این سؤالات بیجا شانس پیدایش گاو مورد نظر را لحظه به لحظه کمتر ساختند، و سرانجام با زحمت زیاد و جستجوی بسیار گاوی را با آن اوصاف یافتند و به قیمت بسیار گزافی خریدند، در

حالی که اگر همان اول هر گاوی به دستشان می افتاد ذبح می کردند، مشکل حل بود، چرا که اگر «مأمور به» قید و شرطی داشت می بایست در مقام حاجت بیان شود، همان گونه که

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴

اصولون گفته اند: «تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است». در واقع این سؤالات و موشکافی های پی در پی، نشان می دهد که آنها به حکمت پروردگار ایمان نداشتند، زیرا خداوند حکیم آنچه از شرایط لازم باشد خودش بیان می کند، نیاز به سؤال ندارد، شاید بنی اسرائیل می خواستند با این بهانه جویی ها و لجاجت ها، موسی علیه السلام شرایطی را پیشنهاد کند که اصلاً چنین گاوی پیدا نشود تا به ماجراجویی خود ادامه دهند، قرآن در آیه فوق می فرماید: «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که موسی علیه السلام به قوم خود گفت خداوند به شما دستور می دهد، ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود، و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد) گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ (موسی گفت) به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم». (وَ اذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا اَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اِنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ).

با این که آیات این سوره به خوبی نشان می دهد که اختلاف و نزاع در میان بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتل بسیار بالا گرفته بود، و روی این حساب می بایست هر چه زودتر دستور موسی علیه السلام که از سوی خداوند به آنها ابلاغ شد برای پیدا کردن قاتل اجرا شود،

ولی با این حال لجاجت و خیره سری و بهانه جویی بنی اسرائیل اجازه نمی داد موضوع خاتمه یابد و آن قدر سؤال کردند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت که عملاً پیدا کردن چنان گاوی به صورت مسأله پیچیده و بغرنجی در آمد، گاوی که ماده باشد، زرد یکدست و کاملاً خوشرنگ، نه پیر از کار افتاده، نه زیاد جوان، گاوی که نه شخم زده باشد و نه برای زراعت با آن آب کشی کرده باشند، و هیچ گونه عیب و نقص و رنگ دیگری نیز نداشته باشد. بدیهی است پیدا کردن چنین گاوی امر ساده ای نبود، ولی یک جمعیت لجوج و بهانه گیر باید کفاره لجاجت و بهانه جویی خود را بدهد، ناچار برای پیدا کردن چنین گاوی به همه جا سر زدند و هنگامی که آن را پیدا کردند مجبور شدند به قیمت بسیار گزافی خریداری کنند، سپس آن را ذبح نموده بخشی از بدن گاو مذبوح را بر بدن مقتول زدند و او به اعجاز الهی زنده شد و قاتل خود را معرفی کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵

هفتمین بخش از آیات نیز درباره لجاجت عجیب بنی اسرائیل است آنجا که اطراف موسی علیه السلام را گرفتند و به اصطلاح معروف دو پای خود را در یک کفش کردند و گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که ترتیبی دهی که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم» (وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً).

ظاهراً آنها می دانستند خدا جسم نیست و مکان و جهت ندارد، ولی این سخن را از سر لجاجت و طغیان و

سرکشی و استکبار به موسی علیه السلام گفتند، خداوند نیز برای این که عدم امکان رؤیت خدا را آشکارتر و ظاهرتر سازد، و نیز این لجوجان را گوشمالی دهد، به آنها دستور داد هفتاد نفر از بزرگان قوم خود را برگزینند که همراه موسی علیه السلام به کوه طور روند و پاسخ این درخواست عجیب خود را در آنجا بشنوند و برای بقیه بازگو کنند. هنگامی که به کوه طور آمدند، موسی علیه السلام از طرف آن ها تقاضای مشاهده کرد و عرضه داشت پروردگارا خودت را به من نشان ده تا با چشم تو را بینم، خطاب آمد که هرگز مرا نخواهی دید ولی نگاهی به کوه کن، ما جلوه ای از جلوات ذات خود را (به صورت صاعقه ای) بر کوه می فرستیم اگر کوه در مقابل این جرّقه کوچک تاب مقاومت را نداشت، فکر رؤیت خدا را از مغز خود بیرون کنید.

صاعقه عظیمی در گرفت، صدای مهیب آن فضا را پر کرد، زلزله عجیبی در کوه افتاد، صخره های بزرگ متلاشی شدند و بنی اسرائیل از وحشت قالب تهی کردند و جان باختند، تنها موسی علیه السلام زنده ماند و او هم بیهوش شد همان گونه که قرآن در ذیل آیه بالا در یک اشاره کوتاه می فرماید: «صاعقه شما را فرا گرفت در حالی که نگاه می کردید» (و به دنبال آن همگی از وحشت جان باختید) (فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

هنگامی که موسی علیه السلام به هوش آمد، برای این که مشکلی پیش نیاید از خداوند تقاضای بازگشت آنها را به دنیا کرد، و عرضه داشت خداوندا ما را به کارهای این سفیهان بنی اسرائیل مجازات مکن.

دعای موسی

علیه السلام اجابت شد و همگی به حیات و زندگی مجدد باز گشتند،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶

همان گونه که قرآن در آیه بعد می فرماید: «شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم شاید شکر نعمت او را بجای آورید» (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن شد که هرگز حضرت موسی علیه السلام این تقاضا را از سر میل و خواسته خود نکرد، بلکه مأمور بود تقاضای بنی اسرائیل را در پیشگاه خدا تکرار کند، تا هم یک درس علمی به آنها داده شود و بفهمند جایی که تاب مشاهده صاعقه یعنی یک جرعه کوچک در معیار آفرینش را ندارند چگونه تقاضای مشاهده پروردگار را دارند؟ و هم مجازات و گوشمالی باشد برای این سرکشان لجوج که بیهوده در برابر یک امر محال اصرار و پافشاری نکنند.

در هشتمین بخش از آیات، باز سخن از لجاجت بنی اسرائیل است هنگامی که خداوند آنان را بر دشمنانشان پیروز کرد، و شرّ فرعون و فرعونیان قطع شد به سوی سرزمین مقدّس یعنی بیت المقدس که آرزوی آنها وصول به آن بود حرکت کردند هنگامی که به نزدیک بیت المقدس رسیدند از سوی خداوند به آنها فرمان داده شد وارد این سرزمین شوید و از مشکلات آن نترسید، ولی آنها به موسی علیه السلام گفتند: در این سرزمین جمعیتی زورمند (به نام عمالقه) زندگی می کنند و تا آنها از آنجا خارج نشوند ما وارد آن نخواهیم شد. بعضی از مؤمنان راستین به آنها توصیه کردند شما از عمالقه نترسید، وارد دروازه شهر شوید، همین که وارد شوید، به فرمان و عنایات

الهی پیروز خواهید شد.

ولی بنی اسرائیل همچنان به لجاجت خود ادامه دادند، و همان گونه که در آیه مورد بحث می خوانیم گفتند: «ای موسی (این فکر را از مغز خود بیرون کن) ما هرگز وارد شهر نخواهیم شد، تو خودت و پروردگارت (که وعده پیروزی داده است) بروید (با عمالقه) بجنگید (هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید) ما در اینجا نشسته ایم» (قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ).

اخلاق در قرآن ج ۳ ۸۳۳

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۷

در اینجا نیز بنی اسرائیل ثمره تلخ و شوم لجاجت خود را چشیدند و خداوند پیروزی بر دشمن و ورود در بیت المقدس را چهل سال به تأخیر انداخت و در این چهل سال در بیابان های نزدیک بیت المقدس سرگردان شدند که به خاطر سرگردانی آنها آن سرزمین «تیه» نامیده شد (تیه به معنی سرگردانی است) و این بیابان بخشی از صحرای «سیناء» بود.

نکته قابل توجه این که لجاجت و سرسختی آنها سبب شد که حتی به ساحت قدس پروردگار اهانت کنند؛ جمله «فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» در واقع نوعی استهزاء و اهانت آشکار است، ولی افراد نادان و خودخواه و لجوج از این گفته ها بسیار دارند.

در واقع سرگردانی چهل ساله در بیابان، یک حکمت و لطف الهی بود که نسل زبون و ذلیلی - که در مصر پرورش یافته بود و کار مستمر فکری و فرهنگی موسی علیه السلام نتوانست به کلی آنها را دگرگون سازد- از صحنه اجتماع بیرون روند و نسل دیگری که در دل بیابان و در میان

انبوه مشکلات و در فضایی باز متولد شده بودند پرورش یابند و بدین گونه تصفیه درونی در این قوم صورت گرفت و مردانی که بتوانند سرزمین مقدس را از چنگال دشمنان آزاد و حکومت الهی را در آن برقرار سازند پرورش یابند و در واقع این مجازات نیز نوعی لطف و مرحمت بود و بسیاری از مجازاتهای الهی چنین است.

*** در نهمین بخش از آیات سخن از قوم فرعون است که خداوند آیات و نشانه ها و معجزات بزرگی برای هدایت آنها فرستاد که در قرآن عدد این معجزات بزرگ به عنوان «تسع آیات» «۱» (نه معجزه مهم) آمده است، ولی آنها که در لجاجت دست کمی از بنی اسرائیل نداشتند، مرتب بهانه جویی می کردند، سرانجام چنین گفتند: «ای

(۱). اسراء، آیه ۱۰۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۸

مرد ساحر! پروردگارت را به خاطر عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج هایی که به آن گرفتار شده ایم برهاند) در این صورت ما هدایت خواهیم شد (و به تو ایمان می آوریم) - اما هنگامی که عذاب را از آنها برطرف ساختیم آنها پیمان شکنی کردند، و هرگز ایمان نیاوردند» (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ أَنَّا لَمُهْتَدُونَ - فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ).

تعبیرات آیه کاملاً نشان می دهد که همه این سخنان از سر لجاجت بود؛ از یک سو موسی علیه السلام را ساحر می خواندند و در عین حال دست به دامن او برای رهایی از بلا می زنند، تعبیر رَبِّكَ (پروردگار تو و نه پروردگار ما) نشانه دیگری از این لجاجت است. قول مؤکد در مورد ایمان به موسی

علیه السلام که در جمله «اُنَّا لمهتدون» کاملاً آشکار است، و تعبیر «ینکثون» که به صورت فعل مضارع آمده و نشان می دهد بارها پیمان بستند و شکستند همه بیانگر لجاجت قوم فرعون است.

و سرانجام آنها نیز به جریمه لجاجت خود گرفتار شدند، و خداوند همه سران و نفرات کارآمد آنها را در میان امواج دریا غرق کرد، و این است نتیجه لجاجت «۱».

*** دهمین و آخرین بخش از این آیات ناظر به لجاجت مشرکان عرب است، آنها اصرار داشتند که با انواع بهانه جویی ها از قبول دعوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که آمیخته با انواع معجزات بود سرباز زنند، با این که اگر روح حق طلبی بر آنها حاکم بود یکی از این معجزات بزرگ و از جمله خود قرآن مجید که معجزه جاویدان خاتم انبیاء است برای آنها کافی بود ولی آنها پیوسته پیشنهاد تازه ای می کردند و معجزه جدیدی می خواستند ولی باز هم ایمان نمی آوردند.

این آیات نشان می دهد که آنها لجاجت را به آخرین حد رسانده بودند.

می فرماید: «آنها گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا چشمه ای از این سرزمین

(۱). نظیر همین تعبیرات بلکه با شرح بیشتر در سوره اعراف، آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵ آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۹

(خشک و سوزان) برای ما خارج سازی- یا باغی از نخل و انگور در اختیار داشته باشی، و نهرها در لابلای آن جاری کنی- یا قطعات سنگهای آسمانی را- آن چنان که می پنداری- بر سر ما فرود آوری یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر سازی یا خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا

روی حتی به آسمان رفتنت نیز ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای (از سوی خدا) بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم» (وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجَرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ... أَوْ تَرْقِيَ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ...).

این سخنان که نشانه های بهانه جویی و لجاجت در آن کاملاً نمایان است حاکی از یک نکته انحرافی دیگری نیز بود، و آن این که نشان می داد آنها چنین تصوّر می کردند که پیامبر علیه السلام می گوید: من فَعَال ما یشاء هستم و بر تمام جهان هستی حاکمیت دارم، در حالی که معجزات همیشه به فرمان خدا است و آن گونه که خدا بخواهد نازل می شود، و لذا در پایان این آیات چنین می خوانیم: «ای پیغمبر بگو! منزّه است پروردگارم (از این گفتگوهای شما) مگر من جز بشری هستم که فرستاده خدا می باشم» (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا).

شأن نزول آیات نشان می دهد که گروهی از مشرکان مکه و در رأس آنها «ولید بن مغیره و ابوجهل» در کنار خانه کعبه اجتماع کردند، و پیرامون کار پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که باید کسی به سراغ محمد صلی الله علیه و آله برود، و به او پیشنهاد کند که با او در این جنگ بیاید و با ما سخن بگوید، پیامبر صلی الله علیه و آله به امید آن که شاید آماده پذیرش حق شده اند فوراً به سراغ آنها شتافت ولی با سخنان بالا روبرو شد، به اضافه مطالب بی اساس و اهانت آمیز دیگر.

به یقین اگر آنها به دنبال حق و در جستجوی حقیقت

بودند پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بود به خواسته آنها عمل کند و حد اقل یکی از این معجزات را به آنها ارائه دهد ولی آنان بارها معجزاتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیده بودند و نپذیرفته بودند و تازه در همین تقاضا نیز خودشان اعتراف می کنند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان معجزه در پیش چشم آنها به آسمان برود باز ایمان نخواهند آورد مگر این که نامه ای از سوی خدا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۰

برای آنها بیاورد، تازه اگر چنین کاری را پیامبر صلی الله علیه و آله می کرد نیز به احتمال قوی ایمان نمی آوردند، چرا که سابقه آنها بهترین گواه لجاجت و بهانه جویی است؛ سوابق آنها نشان می دهد وقتی که در برابر قوی ترین معجزات قرار می گرفتند فوراً می گفتند:

این کار سحر است و این مرد ساحر، و با این اتهام واهی به سادگی از کنار معجزات می گذشتند.

*** از مجموع آیات بالا- می توان به خوبی این نکته را دریافت که مسأله لجاجت و بهانه جویی در تمام طول تاریخ بشر از آغاز خلقت تا کنون همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده است و یکی از مشکلات بزرگ انبیاء را وجود این صفت رذیله در عمق جان اقوام پیشین تشکیل می داده است و اگر انسان بخواهد به حق برسد قبل از هر کار باید این خوی زشت و رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازد.

لجاجت و بهانه جویی در روایات اسلامی

در فصل نهم این کتاب به بحث های مربوط به تعصب و لجاجت پرداختیم و آیات و روایات و بحث های مربوط به لجاجت را که ناشی از

تعصب های جاهلانه و تقلیدهای کورکورانه می شود روشن ساختیم، در بحث کنونی سخن از بهانه جویی و لجاجت است و به تعبیر دیگر پافشاری کردن روی یک مسأله غلط، نه به خاطر تعصب های قومی و تقلید کورکورانه، بلکه به خاطر خوی بهانه جویی کودکانه ای که در بعضی از افراد دیده می شود که بدون هیچ دلیل منطقی در برابر حق تسلیم نمی شوند و برای فرار از حق دنبال بهانه ای می گردند.

همان گونه که در آیات گذشته دیدیم این رذیله اخلاقی در بسیاری از اقوام بوده و به خاطر همان از سعادت محروم گشتند و در گرداب بدبختی افتادند، در احادیث اسلامی نیز بحث گسترده ای در این زمینه دیده می شود.

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ؛ کارهای

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۱

نیک تدریجاً به صورت عادت در می آید، ولی کارهای شرّ و بد ناشی از لجاجت است.» (۱)

۲- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أَيَّاكَ وَ مَيِّذُومَ اللَّجَاجِ فَأَنَّهُ يُشِيرُ الْحُرُوبَ؛ از لجاجت مذموم و نکوهیده بپرهیز که مایه بروز جنگها است.» (۲)

تعبیر به لجاجت مذموم اشاره به این است که گاهی انسان در کارهای خیر اصرار می ورزد و به صورت منطقی پافشاری می کند، بی شک این اصرار و پافشاری کار بسیار خوبی است و سرچشمه پیروزی و موفقیت.

ولی اصرار و پافشاری لجوجانه و بهانه جویانه که از آن تعبیر به «مذموم اللجاج» در حدیث فوق شده است، سبب تحریک همین حس در دیگران می گردد و ادامه آن به جنگ و خونریزی می کشد.

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «جَمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ وَ كَثْرَةُ الْمُمَارَاهِ؛

کانون شرّ و فساد همان لجاجت و بحث و جدال تعصّب آمیز است.» (۳)

در واقع بسیاری از مشکلات و مصائب اجتماعی، سرچشمه ای جز همین امور ندارد، از یک سو گروهی به بحث و جدل و لجاجت بر می خیزند، و از سوی دیگری، گروهی دیگر نیز بر اثر جهل و نادانی و خودخواهی همین راه را ادامه می دهند، ناگهان آتش نزاع شعله ور می شود، و هر دو گروه بی آنکه هدفی را دنبال کنند به جان هم می افتند، در حالی که اگر یک طرف بر سر عقل بیاید و کمی خویشتن داری به خرج دهد جلو مفساد عظیمی گرفته می شود.

۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم که در مذمت این خوی زشت فرمود: «خَيْرُ الْأَخْلَاقِ ابْتِعَادُهَا عَنِ اللَّجَاجِ بِهَتْرَيْنِ اخْلَاقٍ، اخْلَاقِي اسْتِ كِهْ اَزْ لَجَاجْتِ دَوْرْتَرِ بَاشْد.» (۴)

از این تعبیر استفاده می شود که روح لجاجت و بهانه جویی با تمام صفات رذیله پیوند دارد، یا در آنها مؤثر است و یا از آنها متأثر می باشد.

(۱). سنن ابن ماجه، حدیث ۲۲۱، میزان الحکمه، حدیث ۱۸۱۱۴.

(۲). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.

(۳). همان مدرک، جلد ۳، صفحه ۳۷۶.

(۴). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۳، صفحه ۴۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۲

۵- و نیز از آن حضرت نقل شده است که در همین رابطه فرمود: «لَا مَرْكَبَ اجْتَمِعُ مِنَ اللَّجَاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست.» (۱)

این تعبیر نشان می دهد که لجاجت انسان را به وادیهای می کشاند که صاحب آن نیز در انتظارش نیست، گاه او را به دروغ، گاهی به تکبر، گاهی به خدعه و نیرنگ و گاه به جنگ و جدال، که در روایات سابق به

آن اشاره شد.

۶- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام می خواست از استاد و معلمش خضر علیه السلام جدا شود از او تقاضای پند و اندرز کرد، از جمله توصیه های خضر علیه السلام این بود: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ أَوْ تَمْشِي فِي غَيْرِ حَاجَةٍ أَوْ أَنْ تَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ وَأَذُكُرُ خَطِيئَتِكَ وَ إِيَّاكَ وَ خَطَايَا النَّاسِ؛ از لجاجت بپرهیز و همچنین از گام برداشتن در طریقی که نیاز تو در آن نیست (دخالت در اموری که با تو ارتباط ندارد) و همچنین از خنده های بی معنی، و همواره به یاد گناهان خویش باش و از بررسی گناهان مردم بپرهیز». «۲»

در این حدیث لجاجت همردیف گام های بی هدف و دخالت در اموری که ارتباطی به انسان ندارد قرار داده شده و این نشان می دهد لجوج هرگز تابع منطق نیست.

۷- این بحث را با حدیث پر معنای دیگری از علی علیه السلام پایان می دهیم آنجا که فرمود: «مَنْ لَمَحَّ وَ تَمَادَى فَهُوَ رَاكِسٌ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السُّوءِ عَلَى رَأْسِهِ؛ کسی که لجاجت کند و این راه را همچنان ادامه دهد، او کسی است که فکرش وارونه می شود و خداوند زنگار بر قلبش می نهد و بدیها و بدبختی ها بر گرد وجود او دور می زند». «۳»

به هر حال احادیث در نکوهش این رذیله اخلاقی بسیار است و آنچه در بالا آمد نمونه بارزی از آن احادیث است که نشان می دهد این خوی زشت از آن رذایلی است که صاحبش را بدبخت و بیچاره می کند، از حق دور می سازد، به باطل نزدیک می کند و به سرنوشت دردناکی

که در انتظارش نیست گرفتار می سازد.

(۱). همان، جلد ۶، صفحه ۳۹۵.

(۲). سفینه البحار، ماده لَجّ.

(۳). نهج البلاغه، نامه ۵۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۳

انگیزه ها و پیامدهای بهانه جویی و لجابت

از آنجا که این خلق و خو در زمره اخلاق کودکان است سرچشمه آن قبل از هر چیز، جهل و نادانی و کوتاه فکری است، افراد عاقل و فهمیده که دارای فکری عمیق هستند همیشه تابع منطق و استدلالند، هرگاه کسی با برهان منطقی برای آنها ثابت کند، کاری را که سالیان دراز انجام می دهند اشتباه است همان ساعت از آن باز می گردند، ولی افراد کوتاه فکر و جاهل و نادان به آسانی از راه و روشی که به آن عادت کرده اند باز نمی گردند، و تمام استدلالات منطقی در برابر آنها بی رنگ و بی اثر است.

یکی دیگر از علل و انگیزه های آن سرزنش های بی موردی است که از خارج بر کسی تحمیل می شود، هرگاه کسی را نسبت به کار خلافی که انجام داده است ملامت کنند و در راه ملامت، طریق افراط را نپویند و ملامت آمیخته با لطف و محبت باشد، غالباً سبب بیداری و بازگشت به طریق حق می شود، ولی اگر ملامت و سرزنش از حد بگذرد، و توأم با خشونت و یا در انظار عموم باشد غالباً افراد خطاکار را بر سر لجاج می آورد، و آنها برای این که اثبات کنند کار خلافی را انجام نداده اند و ملامت ها بی مورد است بر سر حرف خود و ادامه راه خویش پافشاری می کنند و تدریجاً کار به جایی می رسد که باور می کنند کار خوبی انجام می دهند، و باید آن را ادامه داد، از همین رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه

السلام می خوانیم «الْأَفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشْبُ نِيرَانَ اللَّجَاجِ»؛ زیاده روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله ور می کند.» (۱)

سومین عامل پیدایش این صفت، احساس حقارت است، عقده حقارت سبب می شود که افراد زیر بار دیگران نروند و برای اثبات شخصیت خویش گوش به حرف هیچ کس ندهند، سخنان منطقی را نپذیرند و بر پندار و رفتار و گفتار باطل خویش اصرار و پافشاری کنند در حالی که افراد با شخصیت خود را بی نیاز از این کارهای خلاف می بینند به راحتی در برابر منطق و برهان تسلیم می شوند، و هرگز بر خطاهای خود اصرار نمی ورزند.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۴

ضعف اراده و عدم شخصیت در انتخاب و تصمیم گیری را می توان عامل چهارمی برای لجاجت و بهانه جویی دانست، بدیهی است جدا شدن از برنامه های اشتباه آلود که انسان مدتها به آن خو گرفته، و همچنین اعتراف به خطا و اشتباه کار ساده ای نیست، و نیاز به قوت اراده و شجاعت دارد؛ آنها که از این فضیلت انسانی محرومند، رو به لجاجت و بهانه جویی می آورند.

راحت طلبی را می توان عامل پنجم شمرد، چرا که ترک مسیری که انسان مدتها داشته است همیشه آسان نیست، غالباً مشکلاتی دارد، که با روحیه افراد راحت طلب و عافیت خواه به یقین سازگار نیست.

اینها عواملی بود که می توان برای خوی زشت بهانه جویی و لجاجت ذکر کرد.

آثار منفی این خوی زشت نیز بر کسی پوشیده نیست زیرا از یک سو انسان را گرفتار مشکلات ناخواسته ای می کند، همان گونه که در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که آنها با لجاجت و بهانه جویی تکلیف خودشان را ساعت به

ساعت سخت تر کردند، تا آنجا که پیدا کردن گاوی به آن صفات که بعد از اصرار و لجاجت تعیین شده بود، هزینه بسیار سنگینی داشت، در حدیثی آمده است که آنها اموال خود را روی یکدیگر گذاردند تا توانایی بر خریدن آن گاو پیدا کردند سپس نزد موسی علیه السلام آمدند و ناله و فریاد سردادند و گفتند ای موسی! قبیله ما فقیر شده و به گدایی افتاده است و به خاطر لجاجت، ما دستمان از کم و بیش کوتاه شد و در اینجا موسی علیه السلام به آنها محبت کرد و دعایی به آنان آموخت تا در سایه آن مشکلاتشان حل شود «۱».

محروم شدن از درک واقعیت ها که زمینه ساز تکامل انسان است یکی دیگر از آثار منفی این خوی زشت است چرا که لجاجت و بهانه جویی به انسان اجازه نمی دهد خطاهای خویش را اصلاح کند و در برابر واقعیت ها و حقایق، سر تعظیم فرود آورد و به همین دلیل از پیشرفت، ترقی و تکامل باز می ایستد.

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۳، صفحه ۲۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۵

انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از گرد انسان سؤمین پیامد سوء این خوی زشت است، زیرا عموم مردم از افراد لجوج و بهانه جو متنفر و بیزارند و حاضر به همکاری با آنها نیستند، اصولاً همکاری اجتماعی نیاز به انعطاف و تذکر پذیری دارد، کاری که از لجوج ساخته نیست.

اضافه بر این، این گونه اشخاص به سبک مغزی و نادانی در جامعه مشهور می شوند، و همین سوء سمعه، آنها را به عقب می راند و منزوی تر می کند، همان گونه که در حدیث معروف دعائم کفر، از علی

علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَمَنْ نَازَعَ فِي الرَّأْيِ وَخَاصَمَ، شَهَرَ بِالْمَثَلِ (بِالْفَسْلِ) مِنْ طَوْلِ اللَّجَاجِ؛ كَسَى كَهْ بِدَفَاعِ شَدِيدٍ وَ لَجُوجَانِهِ مِنْ اِعْتِقَادِ خُودِ بِرَخِيْزِدٍ وَ بِاِمْخَالَفَانِ مَخَاصِمِهِ كُنْدَ، بِهْ خَاطِرِ لَجَاجَتِشْ مَشْهُورِ بِهْ نَادَانِيْ مِيْ شُودِ». (۱)»

کوتاه سخن این که خوی زشت لجاجت و بهانه جویی انسان را از خدا و خلق و حتی از خویشتن دور می سازد، و جز با ترک این خوی زشت، انسان نمی تواند از موقعیت و مکانت شایسته ای برخوردار شود.

تفاوت استقامت و لجاجت!

هرگاه انسان در طریق خیر و مسیر حق ایستادگی کند، یکی از شایسته ترین کارها را انجام داده است، و این همان فضیلت صبر و استقامت است که پیش از این درباره آن بسیار سخن گفته ایم، ولی اگر در طریق باطل و مسیر نادرست بایستد و هیچ گونه انعطافی از خود نشان ندهد، همه مخالفان را در اشتباه بداند، و خود را حق مطلق بپندارد، و هرگز حاضر به اصطلاح خطاهای خویش نباشد آن را لجاجت می نامند که از زشت ترین خویهای زشت است.

راه درمان لجاجت

چنانکه می دانیم درمان بیماریهای اخلاقی و روانی به طور کلی از دو طریق است،

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۶

نخست از طریق علمی و بررسی پیامدهای سوء آن رذیله اخلاقی، و به این طریق کسی که آثار منفی بهانه جوئی و لجاجت را با تحلیل عمیق دریابد و بداند این صفت رذیله انسان را از خدا و خلق خدا دور می کند و راه تکامل را به روی او می بندد و در اجتماع منزوی می سازد و از درک حقایق محروم می نماید و در واقع حجاب ضخیمی است که به روی عقل انسان می افتد به یقین این آمادگی در او پیدا می شود که از این خوی زشت فاصله بگیرد و ریشه های گندیده آن را از سرزمین روح خود برکند.

و نیز بداند که لجاجت و بهانه جوئی با ایمان سازگار نیست همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «سَيِّئَةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ قَيْلٌ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ الْعُسْرُ وَ النَّكْذُ وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْكِبْدُ وَ الْحَسَدُ وَ الْبَغْيُ؛ شَشْ چِيزِ اسْتِ كِهْ دَرِ اَفْرَادِ بَا اِيْمَانِ وَ جُودِ نِدَارْدِ

پرسیدند آن شش چیز کدام است؟ فرمود: سخت گیری و بخل و لجاجت و دروغ و حسد و ظلم.» (۱)

طریق دیگر مبارزه راهکارهای عملی است، یعنی هنگامی که مقدمات ابراز این صفت در او پیدا می شود سعی کند فوراً از در تسلیم درآید و حق را پذیرا شود و از گوینده تشکر کند و اگر در ابتدا از خود سرسختی نشان داده عذرخواهی نماید، هرگز یک سخن را از سر لجاجت تکرار نکند و اگر یک بار بر زبان او جاری شد بلافاصله سکوت کند و خود را از وسوسه شیطان به خدا بسپارد هنگامی که چند بار این برنامه را عملی کند تدریجاً از شدت لجاجت او کاسته می شود و با ادامه این راه ریشه کن خواهد شد.

با افراد لجوج نشست و برخاست نکند و به جدال و مرء نشیند و به بحث و مجادله نپردازد، حالات بزرگان پیشین را مطالعه کند که چگونه حرف حق را حتی از یک کودک یا غلام و برده می پذیرفتند و اگر شاگردان آنها ایرادی می گرفتند و ایراد را درست می دیدند با عنایت و احترام پذیرا می شدند و از آنجا که یکی از آثار یا یکی از

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۰۱، حدیث ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۷

انگیزه های آن ریاکاری و جهل و نادانی است هر قدر در اصلاح خویش از این دو صفت رذیله بکاهد از لجاجت او کاسته خواهد شد و نیز حالات اقوام پیشین را که بر اثر لجاجت در برابر انبیا برخاستند و کفر را بر ایمان ترجیح دادند و سرانجام گرفتار عذاب های الهی شدند از نظر بگذرانند و بدانند پوئیدن راه لجاج سرانجامش

همان است که دامنگیر آن اقوام کافر لجوج شد و اگر گرفتار عذاب الهی نشود در زندگی دنیا سخت به رنج و تعب می افتد در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که لجاجت در برابر دستور موسی علیه السلام سبب شد بنی اسرائیل هر چه داشتند به عنوان بهای آن گاو با ویژگی های خاصش پردازند تا آنجا که گروهی از آنها به گدائی افتادند و نزد موسی علیه السلام رفتند و اعتراف کردند که بخاطر لجاجت هر چه داشتیم از دست دادیم برای ما دعا کن تا خداوند روزی ما را وسیع کند! (۱)

(۱). بحار الأنوار، جلد ۱۳، صفحه ۲۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۹

کفران نعمت و سپاسگزاری

اشاره

«شکر نعمت» همان «قدر دانی از نعمت» است خواه به زبان باشد یا در عمل، بنابراین «کفران و ناسپاسی» بی اعتنائی به نعمتها و یا تحقیر و تزییع آنها است، و این یکی از رذائل مهم اخلاقی است خواه در زندگی فردی باشد یا در زندگی اجتماعی و در واقع شکرگزاری سبب پیوند دلها و استحکام رشته های محبت در جامعه انسانی، در حالی که ناسپاسی پیوندها را قطع می کند و جامعه انسانی را به جهنم سوزانی از کینه و عداوت و بدبینی مبدل می کند!

در مسیر تکامل روح انسانی و سیر الی الله و تهذیب نفوس نیز کفران و ناسپاسی مانع بزرگی است، روح را آلوده و وجدان را ضعیف و نورانیت باطن را از بین می برد.

موضوع «شکر منعم» که در فطرت انسانها به ودیعت نهاده شده، راه گشای راه توحید و خداشناسی است که بسیاری از علمای عقائد در نخستین بحثهای عقیدتی یعنی «ضرورت شناخت بخشنده نعمتها» بر آن تکیه کرده اند که

شرح آن در بحثهای آینده به خواست خدا خواهد آمد.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بخشی از آیات قرآنی را که از کفران نعمت نکوهش و از شکر نعمت ستایش می کند مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- وَ اذْتَاذَن رَّبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَازِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. (ابراهیم- ۷)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۰

۲- وَ مَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ رَبِّي عَنِّي كَرِيمٌ. (نمل - ۴۰)

۳- وَ مَنْ يَشْكُرْ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللَّهَ عَنِّي حَمِيدٌ. (لقمان - ۱۲)

۴- وَ لَئِن اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِمَّا رَحِمَهُ ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ- وَ لَئِن اَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعِيدٍ ضَرَّاءَ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ. (هود- ۹ و ۱۰)

۵- وَ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلَّا اِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ كَفُورًا. (اسراء- ۶۷)

۶- اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ اَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ، جَهَنَّمَ يَصَلُّوْنَهَا وَ يَبْسُ الْقَرَارُ. (ابراهیم- ۲۸ و ۲۹)

۷- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ اٰمَنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِاَنْعَمِ اللَّهِ فَادَقَّهَا اللَّهُ لِابْسِ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. (نحل- ۱۱۲)

۸- لَقَدْ كَانَ لِسَبَّآ فِي مَسِيكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِيْنٍ وَ شِمَالٍ كُلُوْا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوْا لَهٗ بَلَدَهُ طَيِّبُهُ وَ رَبُّ غَفُوْرٌ- فَاَعْرَضُوْا فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِيْ اَكْلِ خَمَطٍ وَ اِثْلِ وَ شَى ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيْلٍ- ذٰلِكَ جَزَايَاهُمْ بِمَا كَفَرُوْا وَ هَلْ نُجَازِيْ اِلَّا الْكٰفِرُوْا. (سبأ- ۱۵ و ۱۷)

ترجمه:

۱- (همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید

(نعمت خود را) بر شما خواهیم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است.

۲- ... هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است و هر کس کفران کند پرودگار من غنی و کریم است.

۳- هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده است، و آن کس که کفران کند (زیانی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۱

به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است.

۴- و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود- و اگر نعمتهایی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من بر طرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود.

۵- و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز او فراموش خواهید کرد، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید و انسان کفران کننده است.

۶- آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت خود را به دار البوار (نیستی و نابودی) کشاندند- (دار البوار همان جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است.

۷- خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می رسید اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.

۸- برای قوم «سبأ» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده)

از راست و چپ (با میوه های فراوان، به آنها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان) - اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! - و این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟!

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیه گفتاری است از حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل که یکی از پیامهای مهم الهی را به آنها یادآور می شود و می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما خواهم افزود و

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۲

اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید (و دردناک) است» (وَ اِذْ تَاَذَنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) این سخن را موسی علیه السلام هنگامی به بنی اسرائیل می گوید که از چنگال فرعون و فرعونیان رهائی یافته و استقلال و عظمت و آزادی و نعمت را دریافته اند و گروه کثیری از آنها بنای ناسپاسی را گزارده اند!

جمله «لَأَزِيدَنَّكُمْ» که با انواع تاکیدات همراه است یک وعده قطعی الهی در برابر سپاس گزاران است که نعمت آنها را افزون می کند و جالب اینکه درباره کفران کنندگان نمی فرماید شما را عذاب می کنم بلکه می فرماید: «عذاب من شدید است» این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است و در عین حال هشدار شدیدی است به افرادی که در برابر

نعمت، ناسپاسی می کنند همان گونه که بنی اسرائیل بر اثر ناسپاسی در برابر نعمت هائی که در بالا اشاره شد، چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان شدند.

*** در دومین آیه سخن از حضرت سلیمان است که وقتی به یاران و اطرافیان خود پیشنهاد کرد تخت ملکه «سبا» را از شام به یمن بیاورند و یکی از نزدیکان او که از علم کتاب آگاهی داشت گفت: من آن را در یک چشم بر هم زدن نزد تو می آورم و این کار را انجام داد، سلیمان بسیار شادمان شد که در میان یارانش این گونه شخصیت‌هایی با چنین قدرت روحانی و معنوی که می تواند چنین تصرفات شگرفی را در محیط خود بنماید پیدا می شوند، در مقام شکرگزاری برآمد و سپس گفت: هر کس در برابر نعمتهای الهی شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و هر کس کفران کند (به زیان خود کرده) چرا که پروردگار من بی نیاز و کریم است» (وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ).

قابل توجه این که جزای شکرگزاران به روشنی ذکر شده ولی در مورد کیفر ناسپاسها به صورت غیر مستقیم بیان گردیده است می گوید: «کسی که کفران کند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۳

پروردگار من بی نیاز و کریم است»، این تعبیر مخصوصاً با تکیه بر کریم بودن خداوند نهایت لطف و کرم او رانشان می دهد. در ضمن این نکته نیز از جمله بالا استفاده می شود که اگر خداوند، بندگان را از ناسپاسی بر حذر می دارد و به سپاس‌گزاری دعوت می نماید بخاطر این نیست که برای او تفاوتی می کند، حتی در فرض ناسپاسی نیز در بسیاری از اوقات به

لطف و کرم خویش ادامه می دهد شاید بیدار شوند و خود را از نعمت و انعام پروردگار، بر اثر ناسپاسی محروم نکنند.

اصولاً تمام تکالیف الهی نتیجه اش به بندگان باز می گردد و کلاسهای تربیت آنها است و گرنه خدائی که غنی بالذات است و کمترین نیاز به ذات پاکش راه ندارد نه از طاعات بندگان سودی می برد و نه از عصیان و ناسپاسی آنها بر دامن کبریائیش گردی می نشیند!

*** در سومین آیه نیز مضمون همان آیه قبل در داستان «لقمان حکیم» آمده است می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور، هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و آن کس که کفر ورزد (و زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است». (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ إِنْ شَكَرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَأَنَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَأَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ).

حکمتی را که خداوند به لقمان آموخت شامل شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از طرق هدایت و بهترین روش زندگی فردی و اجتماعی بود که گوشه ای از آن در همان سوره لقمان در لابلاهای اندرزه‌های لقمان به فرزندش آمده است و این یک موهبت و نعمت معنوی است که خداوند با اهمیت زیاد از آن یاد فرموده همان گونه که در آیه قبل نیز بر یک نعمت معنوی تکیه شده بود تا مردم در مواهب مادی غرق نشوند و نعمت را منحصر در نعمت مادی ندانند.

در اینجا دو نکته شایان توجه است: نخست این که شکرگزاری به صورت فعل

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۴

مضارع ذکر شده و کفران و

ناسپاسی به صورت فعل ماضی اشاره به اینکه در مسیر تکامل و پیشرفت روحانی و قرب الی الله تداوم شکر لازم است در حالی که یک لحظه و یک بار ناسپاسی، عواقب سوء و دردناکی به دنبال دارد. دیگر این که در ذیل این آیه دو صفت «غنی و حمید» (بی نیاز و ستوده) تکیه شده در حالی که در آیه مربوط به سلیمان روی دو صفت «غنی و کریم» تکیه شده بود و این تفاوت شاید اشاره به آن است که خداوند در هر حال غنی و بی نیاز از شکر بندگان است و فرشتگانش پیوسته او را حمد و ثنا می گویند هر چند به حمد و ثنای او نیاز ندارد، این بندگانند که از طریق شکرگزاری راهی به کرم فزونتر او پیدا می کنند.

*** در چهارمین آیه سخن از انسانهای کم ظرفیت و فاقد ایمان و تقوا به میان آمده که ناسپاسی جزء خمیره وجود آنها شده است، می فرماید: «اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار مأیوس و ناسپاس خواهد بود- و اگر نعمتهائی بعد از شدت و ناراحتی به او برسانیم (از روی غرور) می گوید: مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود،» (وَ لَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْا رَحْمَةٍ تُمَّا نَزَعْنَاهُ مِنْهُ اِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُوْرًا- وَ لَئِنْ اَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعِيْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُوْلُنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُوْرًا).

همان گونه که می دانیم اوصاف نکوهیده ای که برای انسان بطور مطلق در قرآن مجید آمده است اشاره به انسانهای تربیت نیافته و بی ایمان و یا ضعیف الایمان است به همین دلیل در

آیه ای که بعد از آیات مورد بحث آمده می خوانیم: «الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَرِيمٌ؛ مگر کسانی که (در سایه ایمان قوی) صبر و استقامت به خرج دادند و عمل صالح بجا آوردند که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است».

این استثناء به خوبی نشان می دهد که انسانهای ناامید و ناسپاس و غافل و مغرور کسانی هستند که به مرحله بالای ایمان و صبر و عمل صالح راه نیافته اند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۵

و در مجموع از این چند آیه می توان نتیجه گرفت که کفران نعمتها و ناسپاسی در برابر مشکلات انسان را به صفات سوء دیگری می کشاند و از مغفرت و اجر کبیر محروم می سازد.

تعبیر به «لئن اذقنا» (اگر بچشانیم) در هر دو مورد تعبیر لطیفی است که می گوید:

انسانهای بی ایمان یا ضعیف الایمان چنان هستند که اگر مختصر نعمتی از نعم الهی از آنها سلب شود زبان آنها به ناشکری و اظهار یأس و ناامیدی گشوده می شود و اگر مختصر نعمتی به آنها برسد مغرور می شوند و در غفلت فرو می روند و طغیان می کنند این در حالی است که تمام دنیا چیز کوچکی و آنچه به یک انسان می رسد بخش کوچکتري است و اگر آن بخش فی حد ذاته کوچک و ناچیز باشد بی اندازه کم ارزش خواهد بود ولی با این حال، افراد بی ایمان را تکان می دهد و این به خاطر کمبود ظرفیت آنها است در حالی که ایمان و آشنائی با ذات پاک خدا که بی نهایت قدرت، علم و توانائی دارد چنان ظرفیتی به انسان می بخشد که حوادث بزرگ اعم از نیک و بد او را دگرگون

نمی سازد.

*** در پنجمین آیه اشاره به حال کسانی می کند که به هنگام روی آوردن مصیبتها دست به دامن لطف پروردگار می زنند و با تمام وجود خویش خدا را می خوانند اما همین که طوفان بلا فرو نشست همه چیز را فراموش کرده و به ناسپاسی روی می آورند می فرماید: «هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد (و گرفتار طوفان و گرداب و امواج خطرناک شوید) همه کس را جز خدا فراموش می کنید اما هنگامی که شما را به خشکی می رساند و نجات می دهد روی برمی گردانید و انسان (بی ایمان) کفران کننده است». (وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُكُمْ فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا).

بارها در زندگی خود نیز شبیه این موضوع را دیده ایم که افراد ضعیف الایمان هنگامی که گرفتار امواج بلا می شوند و طوفان، بیماری، فقر، گرفتاری و مصائب دیگر

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۶

به آنها می رسد با نهایت اخلاص رو به درگاه خدا می آورند، اما همین که امواج فرو نشست، اوضاع آرام شد به کلی تغییر چهره داده و راه ناسپاسی را پیش می گیرند در حالی که در چنین شرایطی باید توجه بیشتری به درگاه بخشنده این نعمتها و بر حلال مشکلات داشته باشد.

در ادامه این آیه قرآن مجید تعبیر بسیار جالبی دارد می فرماید: «آیا خداوند نمی تواند در خشکی شما را گرفتار مصائب بزرگی سازد (و با یک زلزله شدید) شما را در زمین فرو برد یا طوفانی از سنگ ریزه بر سر شما فرو ریزد (و در میان آن مدفون کند) بگونه ای که هیچ یار و یآوری برای نجات خود نداشته باشید، یا اینکه بار دیگر

شما را (به حکم الزامهای زندگی) به دریا باز گرداند و طوفان کوبنده ای بر شما بفرستد و شما را به خاطر کفرتان غرق کند بگونه ای که کسی پیدا نشود که مطالبه خون شما کند» (أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخْصِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا - أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا).

اشاره به اینکه چگونه شما ناسپاسی می کنید و مغرور می شوید با اینکه هر جا باشید در چنگال قدرت پروردگارید، طوفانی که در دریا به فرمان او امواج را می انگیزد، در صحرا و خشکی توده های ریگ را از جا بلند می کند و در نقطه دیگر فرو می ریزد و آن کس که می تواند شما را در دریا غرق کند، در خشکی نیز می تواند در اعماق زمین فرو برد (توجه داشته باشید که «خسف» و «غرق» که در آیات فوق آمده مفهومی شبیه هم دارد؛ یکی فرو رفتن در زمین و دیگری فرو رفتن در امواج آب است).

*** در ششمین بخش از آیات، روی سخن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و نتیجه کفران نعمتهای الهی را برای آن حضرت شرح می دهد می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که نعمتهای خدا را تبدیل به کفران کردند و قوم خود را به دار البوار (سرزمین هلاکت) فرستادند»

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۷

(الْم تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ).

سپس می افزاید «دار البوار همان جهنم است که در شعله های سوزانش فرو می روند و بدترین قرارگاهها است» (جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارِ).

تعبیرات این آیه نشان می دهد که

کفران نعمت های الهی ممکن است قوم و ملتی را به جهنم بفرستد و در بدترین جایگاه، جای دهد و حتی ممکن است دنیا را نیز برای آنها مبدل به جهنم سوزان کند.

در اینکه منظور از نعمت خدا در این آیه چیست؟ بعضی آن را به وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تفسیر کرده اند که مشرکان عرب آن را کفران کردند و به دار البوار سقوط کردند، و بعضی به ائمه اهل بیت که گروهی از جمله بنی امیه آن را کفران نمودند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه نعمتهای الهی را شامل می شود و آنچه در بالا آمد از مصادیق روشن آن است هر چند آیه ای که بعد از این دو آیه آمده نشان می دهد که آیه ناظر به کسانی است که در راه اسلام و توحید را رها ساخته و به شرک و بت پرستی روی آوردند ولی آنهم می تواند ناظر به یکی از مصادیق بارز آن باشد.

بعضی از مفسران مانند فخر رازی و مرحوم طبرسی در مجمع البیان شأن نزولی برای آیات فوق ذکر کرده و آن را ناظر به اهل مکه دانسته اند که خداوند انواع نعمتها را به آنها داد که مهم تر از همه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان بود، اما آنها قدر نعمت را ندانسته راه کفران را پیش گرفتند و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند و در واقع کفران آنها نسبت به نعمت بعثت پیامبر همان کفر آنها بود!

ولی می دانیم شأن نزولها مفهوم آیات را تخصیص به مورد خاص نمی زند.

*** در هفتمین آیه باز سخن از گروهی است که مشمول انواع

نعمت های الهی شده بودند؛ نعمت امنیت و آرامش و روزی فراوان و نعمت های معنوی که بوسیله پیامبرشان به آنها رسیده بود ولی آنها کفران نعمت کردند و همه آن نعمت ها از آنها

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۸

گرفته شد و به مجازات الهی گرفتار گشتند، می فرماید: «خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام بوده و همواره روزیش بطور فراوان از هر مکانی برایش فرا می رسیده اما آنها نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به سبب اعمالشان لباس گرسنگی و ترس و ناامنی را بر اندامشان پوشانید- پیامبری از خود آنها برای هدایت آنها آمد اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آنها را فرو گرفت در حالی که ظالم بودند».

(وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمٍ كَانَتْ آمِنَهُمْ مُطْمَئِنَّةٌ يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ- وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ).

در این که آیا این آیه اشاره به سرزمین خاصی است یا بیان یک مثال کلی می باشد در میان مفسران گفتگو است. جمعی معتقدند که آیه ناظر به سرزمین مکه است و تعبیر «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» روزی آنها بطور فراوان از هر مکان فرا می رسد» این احتمال را تقویت می کند چرا که کاملاً منطبق بر شرایط مکه است زیرا سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علفی است که به برکت خانه خدا همیشه انواع نعمت ها از همه جای دنیا به سوی آن سرازیر است.

تعبیر به «كَانَتْ آمِنَهُمْ مُطْمَئِنَّةٌ» آن محل امن و امان و مطمئن بود»

نیز قرینه دیگری بر این تفسیر است چرا که محیط حجاز غالباً در آتش ناامنی می سوخت ولی شهر مکه به برکت خانه خدا امن و امان بود.

هنگامی این نعمتهای مادی به اوج خود رسید که نعمت معنوی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن افزوده شد ولی مکیان این نعمتهای مادی و معنوی را کفران کردند و به قحطی و خشک سالی و ناامنی گرفتار شدند و این گونه است سرانجام کسانی که در برابر نعمتهای الهی ناسپاسی کنند!

ولی با این همه می تواند آیه مفهوم جامع و گسترده ای داشته باشد که تمام گروههای کفران کننده نعمت های مادی و معنوی را شامل شود هر چند اهل مکه یکی از مصادیق بارز آن بودند که طبق بعضی از روایات به خشک سالی گرفتار شده تا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۹

آنجا که برای سدّ جوع از مردار استفاده کردند و در غزوات اسلامی شدیدترین ضربات بر آنها وارد شد.

*** در هشتمین بخش از آیات، سخن از یکی از ناسپاس ترین اقوام، یعنی «قوم سبا» است که مشمول بزرگترین عنایات الهی و برترین نعمت های او شدند ولی بر اثر غرور و غفلت و هوس بازی، راه کفران پیش گرفتند، و خدا آن همه نعمت را از آن ناسپاسان گرفت و آنها را بر خاک سیاه نشانید، می فرماید: «برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت و نعمت الهی) بود، دو باغ عظیم گسترده از راست و چپ (با میوه ها و محصولات فراوان، به آنها دادیم، و گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید (چرا که) شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری است آمرزنده (و

مهربان)» (لَقَدْ كَانَ لِسِيا فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ).

مفسران نوشته اند با این که خاک یمن گسترده و حاصل خیز بود ولی علی رغم این آمادگی چون رودخانه مهمی نداشت از آن خاک بهره برداری نمی شد مردم این سرزمین به این فکر افتادند که باران های سیلابی کوهستان ها را مهار کنند، سدهای زیادی در نقاط مختلف ساختند که از همه مهمتر «سد مأرب» (بر وزن مغرب) بود، که سیلهای عظیم دو کوه «بلق» را مهار کرد، و در پشت این سد خاکی آب عظیمی ذخیره شد که با استفاده از آن توانستند دو رشته باغ عظیم و طولانی در دو طرف مسیر آب به وجود آورند، تدریجاً قریه های آباد در پرتو این کشاورزی عظیم مرکز تجمع مردم شد، قریه هایی که به هم متصل بود، و سایه درختان آن به یکدیگر پیوسته، و فور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای یک زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی که برای اطاعت پروردگار و تکامل در جنبه های معنوی بسیار مناسب بود.

قرآن در ادامه آیه فوق می گوید: آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۰

فراموشی سپردند و به کفران نعمت پرداختند، به یکدیگر تفاخر می کردند و به اختلاف طبقاتی دامن می زدند و سرانجام به نتیجه شوم اعمال خود رسیدند، و به تعبیر قرآن «آنها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پر برکت) آنها را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم - این

را به خاطر کفرانشان به آنها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟» (فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جُنَّتَيْنِ ذَوَاتِنِ اَكْلِ خَمَطٍ وَاِثْلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ - ذَلِكُمْ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي الْاَلَا الْكٰفِرُوْنَ).

از شگفتی های این داستان این است که در بعضی از تواریخ آمده: تعدادی از موش های صحرائی دور از چشم مردم مغرور و مست که به عیش و نوش و کفران مشغول بودند، به دیواره این سدّ خاکی حمله حمله ور شدند و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیوارهای سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یک مرتبه در هم شکست و سیلاب عظیمی به راه افتاد، و تمام آبادی ها، باغ ها، کشتزارها، چارپایان، قصرها و خانه های مجلل را ویران کرد، و آن سرزمین آباد به صحرائی خشک و بی آب و علف با کمی گیاهان بیابانی مبدل شد، مرغان غزل خوان از آنجا کوچ کردند و جای خود را به زاغ ها و بوم ها سپردند، و جمعیت آن آبادی های عظیم در اطراف پراکنده شد. جمعیتی فقیر و دربدر که دائماً بر گذشته خود تأسف می خوردند، تأسفی بیهوده و بی اثر و به گفته شاعر:

ای روزگار عافیت، شکر ننگتم لاجرم دستی که در آغوش بود، اکنون به دندان می گزم

آری چنین بود نتیجه ناسپاسی این قوم غافل و بی خبر.

جالب این که: ثروتمندان قوم سبا از این شکایت داشتند که چرا آبادی های ما این چنین به یکدیگر متصل شده و رفت و آمد در میان آنها برای همه آسان است، در گذشته سفر کردن از آن ما

بود که امکانات فراوان داشتیم ولی هم اکنون فقرا نیز

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۱

با ما همسفر می شوند، چرا که سفر در سایه درختان پرمیوه و در طول آبادی های متصل به یکدیگر برای کسی مشکلی ندارد، به همین دلیل از خدا تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها دوری بیفکند تا بینوایان نتوانند دوش به دوش آنها سفر کنند، آری آنها کفران نعمت خدا را به حدّ اعلی رساندند، و مجازاتشان نیز در حدّ اعلا بود.

و چنان سرزمین و جمعیت آنها متلاشی شد که سرگذشت آنها به عنوان یک ضرب المثل در پراکندگی در میان مردم باقی ماند (تَفَرَّقُوا اِیَادِی سَبَا).

*** از مجموع آیات فوق که هم سخن از کفران نعمت به طور مطلق می گوید، و هم سرگذشت ناسپاسان پیشین را به عالی ترین وجه شرح می دهد، به خوبی استفاده می شود که ناسپاسی و کفران نعمت تا چه اندازه زشت، و آثار آن تا چه حد شوم و خطرناک است.

کفران نعمت در روایات اسلامی

اشاره

در روایات اسلامی به طور وسیع و گسترده از کفران نعمت و زشتی و آثار شوم آن و از زیبایی شکر و برکات جالب آن بحث شده است، از جمله:

۱- در حدیثی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «السِّرْعُ الذُّنُوبِ عُقُوبَةُ كُفْرَانِ النُّعْمَةِ؛ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامان انسان را می گیرد کفران نعمت است». (۱)

۲- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سَبَبُ زَوَالِ النِّعَمِ الْكُفْرَانُ آنچه باعث زوال نعمت ها می شود کفران است». (۲)

۳- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «كُفْرُ النُّعْمَةِ مُزِيلُهَا وَ شُكْرُهَا مُسْتَدِيمُهَا؛ ناسپاسی نعمت آن را از بین می برد، و

شکر نعمت سبب دوام آن است». (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كُفْرَانُ النَّعْمِ يُزِيلُ الْقَدَمَ وَ يَسْلُبُ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۷۰.

(۲). غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۲۱.

(۳). همان، صفحه ۶۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۲

النَّعْمِ؛ کفران نعمت سبب لغزش قدم ها (و به زمین خوردن در زندگی) و موجب سلب نعمت ها می گردد». (۱)

۵- باز از همان بزرگوار می خوانیم: «آفَةُ النَّعْمِ الْكُفْرَانُ؛ آفت نعمت ها، ناسپاسی است». (۲)

۶- و نیز از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «كَافِرُ النَّعْمَةِ كَافِرٌ فَضَّلَ اللَّهُ؛ کفران کننده نعمت، منکر فضل الهی است». (۳)

۷- یکی از مجازات های الهی مجازات استدراج است، و مفهوم آن این است که خداوند بعضی از افراد طغیانگر و ظالم را که می خواهد مجازات کند مشمول نعمت های خود قرار می دهد هنگامی که نعمت بر او فوق العاده زیاد شد، ناگهان نعمت را سلب می کند تا شدیداً احساس درد و عذاب کند.

به همین جهت در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم: «الْأَسْرِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسْبِغَ عَلَيْهِ النَّعْمَ وَ يَسْلُبَهُ الشُّكْرَ؛ استدراج در نعمت و غافلگیر کردن خداوندی این است که به بنده اش نعمت فراوان می دهد و توفیق شکرگزاری را او سلب می کند (ناگهان به زمین می خورد و همه چیز را از دست می دهد)». (۴)

۸- امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: «الدُّنُوبُ الَّتِي تُعَيِّرُ النَّعْمَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَالزَّوَالُ عَنِ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَاضْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ، وَكُفْرَانُ النَّعْمِ وَ تَرْكُ الشُّكْرِ؛ گناهانی که نعمت های الهی را تغییر می دهد، ظلم بر مردم، و تغییر دادن عادت در امور خیر و کفران نعمت و ترک شکر است». (۵)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «كُفِرَ النَّعْمَةَ لُؤْمٌ وَ صِيحِبُهُ الْاِحْمَقُ سُؤْمٌ؛ ناسپاسی نعمت نشانه پستی است، و دوستی با احمق سبب سر افکندگی است». (۶)

۱۰- این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام در بیان جنود عقل و جهل (لشکر عقل و نادانی) پایان می دهیم، در آنجا می خوانیم که امام علیه السلام به یارانش دستور

(۱). همان، صفحه ۶۳۰.

(۲). همان، جلد ۳، صفحه ۹۸.

(۳). همان، جلد ۴، صفحه ۶۳۴.

(۴). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۱۷.

(۵). همان، جلد ۷۰، صفحه ۳۷۵.

(۶). غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۶۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۳

می دهد، عقل و لشکریانش را بشناسند، و از جهل و لشکریانش نیز باخبر باشند، و هنگامی که بعضی از یاران توضیحات بیشتری می خواهند امام علیه السلام می فرماید:

«خداوند برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داده که ضد آنها جنود جهل است، و در ضمن این هفتاد و پنج لشکر که در صدر کلام امام علیه السلام واقع شده می فرماید: «وَالشُّكْرُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرَانُ؛ یکی از لشکریان عقل شکر است و ضد آن کفران است». (۱)

*** تعییراتی که در روایات دهگانه بالا آمده به خوبی نشان می دهد که تا چه اندازه این رذیله اخلاقی خطرناک است و تا چه حد آثار سوء آن در زندگی فردی و اجتماعی نمایان است، و چگونه انسان را از اوج نعمت بر خاک مذلّت می کشاند، توفیقات را سلب می کند و مایه دوری از خدا و نزدیکی به شیطان است.

در اینجا چند نکته شایان ذکر است:

۱- معنی کفران نعمت

کفر در اصل به معنی پوشانیدن چیزی است، و از آنجا که شخص ناسپاس در واقع سعی

در پوشانیدن ارزش نعمت می کند به عمل او کفران می گویند.

بدیهی است کفران نعمت، گاه در قلب است و گاه با زبان، و گاه در عمل.

در قلب خود نعمت را بی مقدار یا کم اهمیت می شمرد، و با زبان نیز سخن می گوید که نشانه بی اعتنائی نسبت به نعمت و بی ارزش بودن آن است، و در عمل به آن اهمیت نمی دهد، و به جای حسن استفاده از آن سوء استفاده می کند، به همین دلیل بزرگان علم اخلاق فرموده اند: «الشُّكْرُ صَيْرُفُ الْعَبْدِ جَمِيعٌ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ؛ شکر نعمت آن است که بندگان خدا، نعمت هایی را که به آنها بخشیده است، در همان راهی مصرف کنند که برای آن آفریده شده» و بنابراین کفران و ناسپاسی آن است

(۱). بحار الانوار، جلد اول، صفحه ۱۱۰ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۴

که نعمت ها را نابجا مصرف کنند، چشمی را که خدا برای دیدن آثار عظمت او در عالم هستی و تشخیص راه از چاه و مشاهده آیات الهی آفریده در طریق حرام به کار گیرد، و همچنین گوش و زبان و دست و پا یا مال و ثروت را.

گویی این سخن بر گرفته از حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «شُكْرُ النَّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود». «۱»

و به این ترتیب معنی سپاس و ناسپاسی هر دو روشن می شود.

۲- پیامدهای کفران

ناسپاسی نعمت آثار سوء گسترده ای از نظر معنوی و مادی در زندگی انسان ها دارد، از یک سو سبب زوال نعمت ها می شود، زیرا می دانیم خداوند حکیم است، نه بی حساب و کتاب چیزی به کسی می بخشد و

نه بی جهت چیزی را از کسی می گیرد، آنها که ناسپاسی می کنند با زبان حال می گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را بجا می آورند در واقع می گویند ما لایق و شایسته ایم، نعمت را بر ما افزون کن، فی المثل اگر باغبان مشاهده کند که در بخشی از باغ درختان به سرعت رشد و نمو می کنند و برگ و برمی آورند، به یقین از آنها پذیرایی بیشتر می کنند، و اگر ببیند در بخش دیگر هر قدر هم از آنها پذیرایی می کند نه طراوتی دارند و نه برگی، نه میوه ای، نه گلی و نه سایه ای، این کفران نعمت سبب می شود که باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، چرا که گفته اند:

بسوزند چوب درختان بی برسزا خود همین است مر بی بری را

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ شَكَرَ النِّعَمَ بِنَجَانِهِ اشْتَحَقَّ الْمَزِيدَ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ عَلَى لِسَانِهِ؛ کسی که قلباً شکر نعمت کند پیش از آن که به زبان شکر گوید، لیاقت خود را برای افزون شدن نعمت ثابت کرده است.» (۲)

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۵، حدیث ۱۰؛ نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۵۲۹.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۳۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۵

حتی از بعضی از روایات که از امام صادق علیه السلام نقل شده استفاده می شود، به مجرد این که انسان نعمتی را بشناسد و حمد خدا را بگوید بلافاصله فرمان افزایش از سوی خداوند درباره او صادر می شود. می فرماید «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ

وَ حَمِدَ اللَّهُ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ. «۱»

به یقین تأثیر ناسپاسی در سلب نعمت‌ها نیز چنین است. ممکن است لطف خدا ایجاب کند که مجازات سلب نعمت تأخیر بیفتد، ولی به هر حال اگر انسان بیدار نشود و جبران نکند این مجازات حتمی است، چرا که لازمه حکمت خداوندی است.

از سوی دیگر ناسپاسی سبب می‌شود که انسان از معرفه‌الله دور بماند و این بزرگترین خسران و زیان است، بزرگان علم کلام در نخستین بحث در مورد انگیزه معرفه‌الله به سراغ این مسأله رفته‌اند که شکر نعمت نخستین انگیزه شناخت پروردگار است زیرا تشکر و سپاسگزاری از بخشنده نعمت یک امر وجدانی است، انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می‌بیند و می‌داند این همه نعمت در درون و برون وجود او است، از خود او نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می‌شود، و همین امر راه خداشناسی را برای او هموار می‌سازد، ولی ناسپاسان نه اعتنائی به نعمت دارند و نه بخشنده نعمت، و لذا از معرفه‌الله نیز محروم می‌شوند. از سوی دیگر ناسپاسی در برابر نعمت‌های خالق سبب می‌شود که انسان در برابر مخلوق نیز ناسپاس می‌شود، نه تنها ارزشی برای محبت‌ها و خدمات بی‌شائبه دیگران قائل نشود، بلکه خود را طلبکار آنان بداند، و این صفت سبب تنفر و بیزاری مردم از چنین افراد می‌شود، و به این ترتیب ناسپاسان گرفتار انزوای اجتماعی و نداشتن یار و یاور، در برابر مشکلات زندگی خواهند شد.

اسباب و انگیزه‌های ناسپاسی و راه درمان آن

تقصیر در شکرگزاری و گرایش به ناسپاسی گاه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۵،

انسان معرفت کامل نسبت به نعمت‌ها ندارد، و اصولاً به نعمت‌های الهی نمی‌اندیشد، اگر ما کمی در آفرینش بدن خویش و دستگاه عجیب و بسیار دقیقی که خداوند در آن آفریده بیندیشیم به اهمیت نعمتهای او در این بخش از وجودمان آگاه می‌شویم، و حس شکرگزاری که جزء وجود انسان است، تحریک می‌شود.

دستگاه‌هایی در وجود انسان است (مانند قلب و کبد و کلیه‌ها و شش‌ها) که اگر بشر بتواند معادل مصنوعی آنها را بسازد که قطعاً کارایی بسیار پایینی خواهد داشت گاه دهها میلیون یا صدها میلیون هزینه دارد و به این ترتیب اگر بخواهیم قیمتی بر یک یک اعضاء خود بگذاریم خواهیم دید صاحب سرمایه بسیار عظیمی هستیم.

در نعمت‌های بیرونی گاه یک جرعه آب به اندازه یک دنیا ارزش دارد، چنان‌که از بعضی از علماء نقل کرده‌اند که روزی بر یکی از شاهان وارد شد در حالی که ظرف آبی در دست او بود و می‌خواست بنوشد، شاه به آن عالم بزرگ گفت: مرا پندی ده، آن مرد عالم گفت اگر فوق العاده تشنه باشی و این آب را از تو باز گیرند، مگر این که تمام ملک و حکومت خود را بدهی چه خواهی کرد؟ گفت چاره‌ای ندارم، تمام ملک خود را می‌دهم، مرد عالم گفت: چگونه دل بستگی به حکومتی داری که بهای آن جرعه آبی بیش نیست.

گاه انسان بیمارانی را می‌بیند که از شدت درد و رنج به خود می‌پیچند و مرگ را یک عطیه آسمانی برای خود می‌شمردند، در آن حال انسان فکر می‌کند اگر تمام عالم را به او بدهند همراه با این

بیماری ارزشی ندارد و اگر همه جهان را از او بگیرند و عافیت و تندرستی به او بدهند ارزش دارد.

نعمت های به ظاهر کوچک و بسیار کم اهمیت در وجود انسان است که وقتی سلب شود، حیات انسان به خطر می افتد، چشمه های آبی در دهان انسان به طور دائم کار می کند که غده های بزاق نام دارد و دائماً زبان و دهان و لب ها و گلو را نرم نگه می دارد، و به هنگام خوردن غذا جوشش فوق العاده می کند، و غذا را نرم و آماده برای فرو بردن می نماید، و در عین حال به هضم آن نیز کمک می کند.

اگر روزی این چشمه ها به کلی بخشکد، لب ها و زبان و گلوی انسان مثل چوب

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۷

می شود، حالت خفگی به او دست می دهد، و قدرت بر سخن گفتن ندارد، و یک لقمه طعام ممکن است گلوگیر شود و به حیات او خاتمه دهد، به یقین همین چشمه های کوچک ناپیدا و به ظاهر بی اهمیت برای انسان از تمام ثروت های جهان برتر و بالاتر است.

بگذریم از نعمت آفتاب عالمتاب، و هوای روح پرور و انواع مواهب زمین و گیاهان و مرکب ها و مواهب عظیم دیگر که به تعبیر قرآن «وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا؛ اگر نعمت های خدا را شمارش کنید هرگز به شمارش آن قادر نمی یابید.» (۱)

قابل توجه این که بسیاری از نعمت های الهی است که چون هرگز از آدمی سلب نمی شود، هیچگاه شناخته نخواهد شد، نعمت هایی بود که در گذشته برای انسان دائمی بود، با گذشت زمان انسان سلب شدن آن را در بعضی از موارد دیده و به عظمت آن نعمت پی برده در حالی که

ممکن است نعمت های بی شمار دیگری باشد که هنوز مکتوم است.

تا مسأله سفرهای فضایی و تأثیر حالت بی وزنی بر محیط زندگی پیش نیامده بود انسان نمی دانست نیروی جاذبه چه نعمت بزرگی است و امروز می فهمیم که اگر جاذبه نبود خانه ها و کاخ ها و زراعت ها و درخت ها همه با اندک چیزی به هوا پرتاب می شد و انسان با اندک حرکتی به سقف و دیوار می خورد، سفره غذا با مختصر حرکتی به اطراف پراکنده می شد و حتی فرو بردن لقمه غذا و جرعه آب برای انسان مشکل بود، اگر همین یک نعمت را روزی خداوند از انسان بگیرد حرکت دورانی زمین سبب می شود که آب دریاها در فضا پخش شود و زمین به بیابانی خشک و سوزان تبدیل گردد، فکر کنید اگر تمام عمر را به شکر همین نعمت پردازیم قادر خواهیم بود؟

و اگر نعمت های معنوی یعنی هدایت انبیاء و رهنمودهای معصومین علیهم السلام و نزول کتب آسمانی را که از نعمت های مادی بسیار برتر است بر آن بیفزاییم آنگاه خواهیم

(۱). نحل، آیه ۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۸

دانست که تا چه حد مواهب الهی بر ما عظیم است و توان ما بر شکر و سپاس او ناچیز.

توجه به این امور ریشه های ناسپاسی را می سوزاند، و روح شکرگزاری را در انسان زنده می کند.

و از اینجا می توانیم راه درمان ناسپاسی را به خوبی پیدا کنیم. و از این رو گفته اند: نخستین راه تحصیل شکرگزاری معرفت و تفکر در صنایع الهیه و انواع نعمت های ظاهری و باطنی او است. «۱»

راه دیگر نگاه کردن به افرادی است که زندگی پست تری از انسان دارند. هر قدر در زندگی آنها دقیق تر شود،

روح شکرگزاری در او زنده تر می گردد، در حالی که اگر به بالا- دست خود بنگرد و سوسه های شیطانی ناسپاسی در او آشکار می شود.

از سوی سوم به این مسأله بیندیشید که هر مصیبت و بلایی از بلاهای دنیا بر او فرود آید بدتر از آن هم تصوّر می شود، شکر کند که گرفتار بدتر از آن نشود.

نقل شده است کسی به یکی از بزرگان شکایت برد و گفت: دزد به خانه من آمده و همه چیز را با خود برده است، به او گفت: برو شکر خدا کن که اگر به جای آن دزد شیطان به خانه تو می آمد و ایمان تو را می برد چه می کردی؟ «۲»

امام صادق علیه السلام در کتاب توحید معروف مفضل که از حقایق توحید، عبارات گویا و دلایل روشن و تحلیل های شگفت انگیز، سخنان فراوانی بیان فرموده گاه به ذکر نعمت های بزرگ الهی می پردازد، تا از این طریق انسان ها را به شناخت منعم حقیقی آشنا سازد.

از جمله در بخشی از سخنان خود به نعمت سخن گفتن و نوشتن که دو پایه اصلی تمدن انسانی است اشاره می فرماید و بعد از بیان مشروحی می فرماید: اگر خداوند ابزار این دو کار را در اختیار او نگذاشته بود، نه توان بر سخن گفتن داشت نه نوشتن، آری خداوند زبان و ذهنی در اختیار بشر گذارده که به کمک آن دو

(۱). معراج السعاده، صفحه ۸۱۰.

(۲). المحجّه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۲۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۹

می تواند سخن بگوید، و دست و انگشتانی به او بخشیده که قلم به دست بگیرد و امور مختلف را بنویسد، اگر این دو نبود انسان همچون چهار پایان بود که نه سخن می گویند

و نه چیزی می نویسند (نه علم و دانشی دارند و نه تمدن درخشانی) هر کس شکر این نعمت را بجا آورد، پاداش الهی در انتظار او است، و هر کس کفران کند (به خدا زیان نمی رساند بلکه به خودش زیان می رساند) زیرا خداوند از جهانیان بی نیاز است. «۱»

شکر راه وصول به نعمت های پروردگار

نقطه مقابل کفران و ناسپاسی، شکر پروردگار است، و مفهوم آن قدردانی از نعمت ها با قلب و زبان و عمل است. اما با قلب همان معرفت پروردگار و تسلیم در برابر او و رضا و خشنودی به عطایای او است، و با زبان، گفتن جمله هایی است که بیانگر قدردانی و سپاس انسان در برابر خالق نعمت ها است، و امّا با عمل به این طریق است که هر نعمت و موهبتی را در جایی صرف کند که خداوند دستور داده و برای آن آفریده است.

راغب در مفردات می گوید: شکر به معنی تصوّر نعمت و اظهار و ابراز آن است، بعضی گفته اند در اصل «کشر» (بر وزن کشف) بوده که به معنی ابراز و اظهار است، و «دابه شکور» به حیوانی می گویند که هرگاه مراقبت کافی از آب و علف او کنند، روز به روز چاق تر می شود، و «عین شکراء»، به معنی چشمه پر آب است، بنابراین شکر به معنی پر شدن وجود انسان از یاد بخشنده نعمت ها است.

شکر در واقع بر دو گونه است: شکر تکوینی و شکر تشریحی، شکر تکوینی آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیارش قرار دارد و برای نمو شکر استفاده کند مانند درخت و گل و میوه ای که با مراقبت باغبان، گل و میوه های با ارزش به بار آورد، و

ناسپاسی آن است که اثری از مراقبت و پذیرایی باغبان در آن ظاهر نشود.

(۱). بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۸۲ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۰

بنابراین، کسی که نعمت های الهی را در طریق عصیان صرف می کند، به طور تکوینی ناسپاسی می کند.

شکر تشریحی آن است که انسان در مقام شکرگزاری برآید و با قلب و زبان از پروردگار خود سپاسگزاری نماید.

همان گونه که در سابق نیز اشاره شد هیچ کس توان شکر نعمت های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگزاری و فکر و عقل و زبان و دست و پایی که انسان به وسیله آن شکر قلبی و لسانی و عملی را انجام می دهد همه از نعمت های خدا است و این توفیق و ابراز هنگامی که در مسیر شکرگزاری به کار گرفته می شود نعمت دیگری است که خود نیازمند شکر دیگری است. به همین دلیل همان گونه که در روایات اسلامی اشاره شده برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر نعمت های او است و عذر تقصیر به پیشگاه حق بردن، ورنه سزاوار خداوندی خدا را کسی نمی تواند بجای آورد.

بسیاری از مطالب مربوط به شکر را که نقطه مقابل کفران و ناسپاسی است در بحث های گذشته آوردیم، و برای تکمیل این بحث به ذکر بعضی از آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام بسنده می کنیم.

قرآن مجید صبر و شکرگزاری را قرین هم قرار داده و آن را وسیله شکوفایی علم و ایمان در کانون قلب انسان شمرده است می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنَّ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ

شکور؛ از نشانه های خدا، کشتی هایی است که همچون کوه در دریاها (به نیروی باد) حرکت می کند اگر بخواهد باد را آرام می سازد تا کشتی ها بر پشت دریا متوقف شوند، به یقین در این امر نشانه هایی (از عظمت خدا است) برای هر صبر کننده شکر گزار» (۱).

شبه همین تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است.

گاه به نعمت چشم و گوش و عقل که مهم ترین ابزار شناخت و معرفت انسانی

(۱). شوری، آیه ۳۲ و ۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۱

است اشاره کرده و می فرماید: «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ خداوند برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد شاید (او را بشناسید و) شکر نعمت او را بجا آورید». (۱)

قرآن مجید در موارد زیادی اشاره به وجود این فضیلت (شکرگزاری در انبیاء بزرگ) کرده، یا به آنها دستور شکرگزاری داده است (۲).

و گاه می فرماید: شکر گزاران واقعی در میان انسان ها کم هستند. خطاب به آل داود می فرماید: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ ای آل داود! (در برابر آن همه نعمت های عظیم و حکومت گسترده و علم و دانش و قدرتی که در اختیار شما گذاردیم)، شکر نعمت های خدا را به جای آورید هر چند کمی از بندگان من شکر گزارند». (۳)

در جای دیگر می فرماید شرط خشنودی خداوند از شما شکرگزاری است می فرماید: «ان تَكْفُرُوا فَانَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ ان تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ؛ اگر کفران کنید خداوند از شما بی نیاز است، و هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد و اگر شکر او را بجا آورید، آن را برای شما می پسندد و راضی

آیات مربوط به شکر در قرآن مجید بسیار است، و شاید بالغ بر هفتاد آیه شود، و جالب این که صفت شکرگزاری به عنوان یکی از اوصاف پروردگار در این آیات آمده است. در سوره نساء، آیه ۱۴۷ می خوانیم: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا؛ خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید (و نعمت هایش را به جا مصرف نمایید)، و ایمان بیاورید خدا شکرگزار و آگاه است (و از اعمال و نیات شما باخبر است)».

قابل توجه این که مفهوم آیه این است: اگر شکرگزاری به معنی واقعی انجام شود سرچشمه مجازات ها و عذاب الهی به کلی برچیده می شود. به علاوه صفت شکرگزاری در اینجا به عنوان یکی از اوصاف الهی مطرح شده است و نشان می دهد

(۱). نحل، آیه ۷۸.

(۲). به آیات ۱۲۱ نحل، ۳ اسراء، ۱۲ لقمان و ۱۳ سبأ مراجعه فرمایید.

(۳). سبأ، آیه ۱۳.

(۴). زمر، آیه ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۲

شکرگزاری از صفاتی است که خداوند در آن با بندگان مشترک است، منتها شکرگزاری بندگان در برابر خداوند به معنی صرف نعمت های او در موارد رضای او است، و شکرگزاری خداوند به معنی قدردانی از بندگان شکرگزار از طریق پاداش های شایسته است.

از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که توجه به نعمت های الهی که سبب می شود که انسان در صدد شکرگزاری برآید عامل بازدارنده ای در برابر گناهان است، در آیه ۷۴ سوره اعراف خطاب به گروهی از اقوام پیشین می فرماید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ نعمت های خدا را به یاد آورید، و در زمین فساد نکنید».

در آیه ۶۹ همین

سوره می فرماید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ نعمت های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که یادآوری نعمت های خداوند و سپاس او سبب رستگاری است.

کوتاه سخن این که ریشه تمام سعادت ها و سرچشمه عظیم برکات الهی همان شکرگزاری است که روز به روز انسان را به خدا نزدیکتر و پیوند عشق و محبت بندگان را با خدا محکم تر می سازد که عاملی برای تقوا و پرهیزگاری و طریقی به سوی رستگاری است.

فلسفه شکرگزاری

ممکن است انسان ها در برابر نعمت هایی که به دیگری می بخشند انتظار شکرگزاری داشته باشند، و یا حتی در بعضی از شرایط به آن نیازمند باشند، خواه نیاز روحی باشد، و یا نیاز به خاطر موقعیت های اجتماعی.

ولی بی شک خداوندی که از همگان بی نیاز است و اگر تمام جهانیان کفران کنند، یا کافر شوند گردی بر دامان کبریائیش نمی نشیند، نیازی به شکرگزاری بندگان ندارد، بنابراین این همه تأکید در مسأله شکرگزاری کرده است - همانند سایر

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۳

عبادات - نتیجه اش به خود انسان ها بازگشت می کند، و اگر کمی دقت کنیم فلسفه آن روشن می شود.

کسی که از نعمت های پروردگار قدردانی می کند، خواه در دل باشد یا با زبان یا عمل، نشان می دهد که لایق نعمت است، خداوند حکیم نیز کارش همه جا از روی حکمت است، نه بدون دلیل نعمتی را از کسی می گیرد نه بی دلیل نعمتی را به کسی می بخشد، بنابراین هنگامی که انسان در برابر نعمت های او شکرگزاری می کند به زبان حال می گوید من لایق شکر بیشترم و حکمت پروردگار ایجاب می کند نه تنها آن نعمت را بر او پایدار کند بلکه افزون نماید.

ولی فرد ناسپاس با زبان حال

بی لیاقتی خود را عرضه می دارد و حکمت پروردگار ایجاب می کند که نعمت را از او بگیرد و اگر انسان روزی در صف شاکران بود، و روز دیگر به صف کفران کنندگان پیوست خداوند مطابق این تغییر روش با او رفتار می کند. «ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)؛ و این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و دانا است.

و اگر در آیات و روایات اسلامی شکر سبب دوام نعمت یا افزایش آن شمرده شده دلیلش همین است. در حدیثی امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «بِالشُّكْرِ تَدْوُمُ النِّعَمِ؛ شکر سبب دوام نعمت است». (۲) و در حدیث دیگر می فرماید: «ثَمَرَةُ الشُّكْرِ زِيَادَةُ النِّعَمِ؛ ثمره شکر فزونی نعمت است». (۳)

اضافه بر این هنگامی که روح شکرگزاری در انسان پرورش یابد، از شکر خالق به شکر مخلوق می رسد، و تشکر و سپاسگزاری در برابر خدمات و زحمات مخلوق انگیزه مؤثری می شود برای حرکت بیشتر در جامعه انسانی و شکوفا شدن استعدادهای خلاق و ظرفیت های وجودی اشخاص، و در نتیجه جامعه به پیش حرکت می کند.

(۱). انفال، آیه ۵۳.

(۲). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۳، صفحه ۱۹۸.

(۳). همان مدرک، صفحه ۳۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۴

اخلاق در قرآن ج ۳ ۱۰۴

شکرگزاری از خالق راهی به سوی معرفت او می گشاید و پیوند انسان را با آفریدگار محکم تر می کند، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد در نخستین بحث علم کلام که مسأله وجوب معرفه الله مطرح

می شود، مهمترین دلیل همان مسأله شکر منعم است که از مسایل وجدانی است و به اصطلاح «قیاساتها معها؛ دلیلش با خود آن است».

شکرگزاری علاوه بر این که معرفت بخشنده نعمت ها را به دنبال دارد، معرفت نعمت را نیز همراه خواهد داشت، چرا که هر قدر نعمت از نظر کیفیت و کمیت بالاتر و بیشتر باشد، شکری افزونتر می طلبد، و برای ادای حق شکر منعم، معرفت نعمت ضروری است، و همین معرفت نعمت روز به روز پیوند بندگان را با خدا محکم تر می سازد و آتش عشقش را در دل ها شعله ورتر می کند، و ای بسا این مواهب مادی آن چنان مواهب معنوی به دنبال داشته باشد که از آن به مراتب برتر و والاتر باشد.

جهان در چشم هشیاران عالم بود آینه حسن رخ یار

به هشیاری نگر در نرگس مست که گردد مست او هم چشم هشیار

به عالم جز رخ زیبای دلبر نمی بینم به چشم دل پدیدار

شکرگزاری در منابع حدیث

روایات در این زمینه فوق حد احصاء است که گلچینی از آن را از نظر خواننده عزیز می گذرانیم که همان نمونه خروار است:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ كَالْاَجْرِ الصَّيَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَ الْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ كَالْاَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ وَ الْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْاَجْرِ كَالْمَحْرُومِ الْقَانِعِ؛ کسی که غذا بخورد و شکر نعمت خدا را بجا آورد، پاداش روزه داری را دارد که برای خدا روزه گرفته است و شخص تندرستی که شکر خدا را بجا می آورد اجر بیماری را دارد که در برابر بیماری صبر و شکیبایی دارد، و دارنده ای که شکر نعمت را بجا می آورد،

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۴، حدیث ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۵

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَكْتُوبٌ فِي التُّورَاتِ، الشُّكْرُ مِنَ النِّعَمِ عَلَيْكَ وَ انْعِمُ عَلَي مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنِّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ، وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ؛ در تورات نوشته شده است از کسی که نعمتی به تو می بخشد تشکر کن، و بر کسی که از تو تشکر می کند نعمت ببخش، زیرا اگر در برابر نعمت ها شکر گزاری شود، زوال نخواهد داشت، و اگر کفران شود بقا نخواهد داشت». (۱)

این حدیث نشان می دهد که نه تنها خداوند در برابر شکر، نعمت ها را افزایش می دهد، بندگان خدا نیز در برابر تشکرها باید افزایش نعمت دهند.

۳- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ، الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكُرْبِ، وَ الْأَسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ، وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النُّعْمَةِ؛ سه چیز است که با وجود آن چیزی زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت، و استغفار به هنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت». (۲)

با توجه به اهمیت فوق العاده ای که دعا و استغفار در آیات و روایات و فرهنگ اسلامی دارد، قرار گرفتن شکر در ردیف آنها اهمیتش ظاهر می شود.

انسان از سه حالت خارج نیست یا گرفتار مصیبتی می شود، یا نعمتی به او می رسد که از نگهداری آن بیم دارد، و یا لغزش و گناهی از او سر می زند، داروی هر یک از آنها در این روایت پر معنی آمده است، مشکلات به وسیله دعا از بین می رود، و آثار گناه به وسیله استغفار، و تثبیت

نعمت‌ها به وسیله شکرگزاری. و در همین زمینه از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: «نِعْمَةٌ لَا تُشْكِرُ كَسِبَتْ بِئِثَةً لَا تُغْفَرُ؛ نعمتی که در برابر آن شکرگزاری نشود، همانند گناهی است که در برابر آن استغفار نشود». (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفری بر شتر خود سوار بود، ناگهان پیاده شد و پنج سجده شکر بجا آورد، هنگامی که برخاست و سوار بر مرکب شد، عرض کردند ای رسول خدا! کاری از شما دیدیم که

(۱). همان، حدیث ۳.

(۲). همان، حدیث ۷.

(۳). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۱۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۶

تاکنون ندیدیم، فرمود: «نِعْمٌ اسِي تَقْبَلَنِي جِبْرَائِيلُ فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسَيَجِدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بُشْرَى سَيَجِدُهُ؛ آری جبرئیل به استقبال من آمد و بشارت‌هایی از سوی خداوند متعال به من داد، من برای هر بشارتی سجده شکر در پیشگاه خدا بجا آوردم». (۱)

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که پیشوایان بزرگ تا آنجا که در توان داشتند برای هر نعمتی شکر جداگانه بجا می‌آوردند.

۵- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام دستوری برای شکر جامع و کامل آمده است، (هر چند شکر جامع و کامل به معنی واقعی کلمه از انسان ساخته نیست)، فرمود: «اِذَا اصْبَحْتَ وَ اَمْسَيْتَ فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ مَا اصْبَحْتَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ عَافِيَةٍ مِنْ دِينٍ اَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَ حَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبِّ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا؛ هنگامی که صبح و شام می‌کنی، ده

بار این دعا را بخوان، خداوند! آنچه از نعمت ها، صبحگاهان بر من ارزانی شده، سلامت دین یا دنیا همه از تو است، یگانه ای، همتایی نداری، پیوسته حمد و شکر مخصوص تو است، به خاطر آنچه به من دادی، تا از من راضی شوی، و حتی بعد از رضا، تو را حمد و سپاس می گویم».

بعد امام علیه السلام فرمود: «هرگاه این کار را انجام دهی شکر نعمت هایی را که در آن روز و شب به تو می رسد ادا کرده ای». «۲»

۶- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث کوتاه و پرمعنایی چنین می فرماید: «شُكْرُ النُّعْمَةِ اِمَانٌ مِنْ تَحْلِيلِهَا وَ كَفِيلٌ بِتَأْيِيدِهَا؛ شکر نعمت مانع زوال نعمت می شود، و سبب تأیید آن می گردد». «۳»

۷- و در حدیث دیگر می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النُّعْمَةَ وَلَا يَزْعِي الْحُرْمَةَ؛ بدترین مردم کسی است که در برابر نعمت شکرگزاری نمی کند و رعایت احترام نمی کند».

(احترام خالق و خلق). «۴»

در زمینه اهمیت شکر و تأثیر آن در دوام نعمت ها و فرونی آن، آن قدر احادیث وارد شده است که ذکر همه آنها در این مختصر نمی گنجد و آنچه در بالا آمد گوشه ای از آن است.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۸، حدیث ۲۴.

(۲). همان، حدیث ۲۸.

(۳). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۷۹.

(۴). همان، صفحه ۱۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۷

شکرگزاری در سیره پیشوایان

می دانیم یکی از اشکال حدیث، فعل و تقریر معصوم است، یعنی همان گونه که قول و گفتار آن ها معارف دینی را برای ما روشن می سازد، عمل و همچنین سکوت آنها در موارد مختلف آموزنده و همچون دریای بی کران از معارف و احکام و اخلاق است. مخصوصاً در زمینه شکرگزاری نمونه های

زیادی وجود دارد از جمله:

۱- امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی نزد عایشه بود (و پیوسته مشغول عبادت بود) عایشه گفت: چرا این قدر خود را به زحمت می افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! «أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؛ آیا من بنده شکرگزار خدا نباشم». «۱»

از این تعبیر معلوم می شود که انگیزه عبادت اولیاء الله شکر نعمت های او بود.

این تعبیر در احادیث اسلامی کراراً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که در برابر سؤال افراد مختلفی این جمله را تکرار فرمود: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا».

۲- در حدیثی از هشام بن احمر که از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام بود می خوانیم که می گوید: من با آن حضرت در بعضی از اطراف مدینه بودم، ناگهان دیدم امام از مرکب پیاده شده و به سجده افتاد و مدت طولانی سجده را ادامه داد، سپس سر از سجده برداشت و سوار بر مرکب شد، عرض کردم فدایت شوم سجده را طولانی فرمودی؟ فرمود: «أَنِّي ذَكَرْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ بِهَا عَلَيَّ فَاحْبَبْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي مِنْ بِيَدِ نِعْمَتِي افْتَادِمُ كَمَا خَدَّوْنَدُ مِنْ بِيَدِ ارْزَانِي فَرَمُودُ، دُوسْت دَاشْتَمُ شَكْرُ پَرُورِدِ گَارَمُ رَا بَجَا آوَرَمُ». «۲»

از این روایت استفاده می شود که پیشوایان بزرگ، مقید بودند در برابر هر نعمتی شکر جفاگانه بجا آورند. بلکه به یاران خود نیز همین معنی را دستور می دادند، از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: هرگاه یکی از شما به یاد یکی از نعمت های

خدا بیفتند، صورت بر خاک بگذارد و شکر خدا بجا آورد، و اگر سواره است

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۵.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۸، حدیث ۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۸

پیاده شود و صورت بر خاک نهد، و اگر از ترس انگشت نما شدن نتواند پیاده شود صورت بر قربوس زین بگذارد. (قربوس قسمت برآمدگی جلو زین است) و اگر آن را هم نتواند انجام دهد صورت بر کف دست بگذارد و شکر خدا را بجا آورد. «۱»

۳- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یارانش به نام ابو بصیر فرمود: گاه می شود که یکی از شما ظرفی از آب می نوشد، و خداوند به خاطر آن او را اهل بهشت می کند، سپس در شرح این کلام فرمود: نخست ظرف آب را می گیرد، و هنگامی که می خواهد بر لب بگذارد بِسْمِ اللّٰهِ می گوید کمی می نوشد و هنوز سیراب نشده آن را از لب بر می دارد و شکر خدا می گوید، بار دوم می نوشد، سپس ظرف را از لب بر می دارد و شکر خدا می گوید و برای سومین بار نیز همین کار را تکرار می کند «فَيُوجِبُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ؛ خداوند به برکت آن او را اهل بهشت می کند.» «۲»

چگونه باید شکر کرد؟

در تعریف شکر گفتیم که شکرگزاری همان قدردانی از نعمت است، خواه در عمل باشد یا به وسیله زبان و یا به قلب، و کفران و ناسپاسی نعمت، بی اعتنائی به نعمت ها، تحقیر و تزییع آنها است و عدم توجه به صاحب نعمت.

و مهمترین بخش شکرگزاری همان شکر عملی است، چه بسیارند کسانی که با زبان شکر خدا می گویند،

ولی در عمل کفران می کنند.

کسانی که اسراف و تبذیر می کنند، و یا بخیل هستند، یا نعمت های الهی را وسیله فخر فروشی بر دیگران قرار می دهند، یا بر اثر نعمت مست می شوند و طغیان می کنند، همه آنها ناسپاسند، و در طریق کفران نعمت گام بر می دارند، به عکس آنها که نعمت های الهی را کتمان نمی کنند، و آشکار و پنهان انفاق می نمایند و با گسترش نعمت، تواضع آنها در مقابل خالق و خلق بیشتر می شود و سعی دارند نعمت ها همه در جای خود مصرف شود، و چیزی از آن ضایع نگردد، آنها بندگان شکرگزار هستند و شایسته فزونی نعمت.

(۱). همان، حدیث ۲۵.

(۲). همان، صفحه ۹۶، حدیث ۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۹

در روایات اسلامی به هر سه مرحله شکر اشارات لطیفی شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا؛ کسی که خداوند نعمتی به او بدهد و آن را در درون دل بشناسد، شکر آن را بجا آورده است.» (۱)

بدیهی است شناخت نعمت و ارزش و اهمیت آن، هم سبب شناسایی منعم و هم انگیزه ای برای شکر عملی و زبانی خواهد بود.

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که به یکی از یارانش فرمود: «ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ عِنْدَ بِنِعْمَةٍ صَعُرْتُ أَوْ كَبُرْتُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا آدَى شُكْرَهَا؛ هر نعمتی خداوند اعم از کوچک و بزرگ به کسی بدهد و او بگوید الحمد لله، شکر آن نعمت را بجا آورده است.» (۲)

به یقین منظور از گفتن الحمد لله تنها لَقَلَّهَ زبان نیست، منظور حمدی است که از عمق جان و درون دل برخیزد.

در حدیث

سومی از همان امام بزرگوار می خوانیم که یکی از دوستانش از او پرسید آیا شکر حدّ معینی دارد که انسان وقتی آن را انجام دهد از شاکران محسوب شود، فرمود: آری، آن مرد سؤال کرد چیست؟ فرمود: «يَحْمَدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَ مَالٍ وَ أَنْ كَانَ فِي مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقًّا أَدَّاهُ؛ خدا را در برابر هر نعمتی که به او در خانواده یا اموالش بخشیده سپاس می گوید و اگر در آنچه خدا به او داده است حقی (برای نیازمندان یا مصارف دیگر) بوده باشد، آن را ادا می کند.» (۳)

و نیز در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «شُكْرُ الْعَالَمِ عَلَى عِلْمِهِ، عَمَلُهُ بِهِ وَ بَدْلُهُ لِمُسْتَحَقِّهِ؛ سپاسگزاری عالم در برابر علمی که دارد این است که به آن عمل کند و به نیازمندان بذل نماید.» (۴)

این ها اشاره به شکر عملی است که در برابر هر نعمتی باید انجام داد. به یقین

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۶، حدیث ۱۵.

(۲). همان، حدیث ۱۴.

(۳). همان، صفحه ۹۶، حدیث ۱۲.

(۴). شرح غرر الحکم فارسی، جلد ۴، صفحه ۱۶۰، حدیث ۵۶۶۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۰

عالمی که به علمش عمل نمی کند، و یا از دیگران دریغ می دارد، بنده ناسپاسی است و با زبان حال می گوید: من لایق این نعمت بزرگ نیستم.

قابل توجه این که شکر عملی در برابر افراد متفاوت است و در هر جا به شکلی خواهد بود، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث کوتاه و پر معنی به چهار نمونه آن اشاره نموده است، می فرماید: «شُكْرُ الْهَيْكِ بِطُولِ الشَّاءِ، شُكْرُ مَنْ قَوْقَكَ بِصِدْقِ

الْوَالِيَاءِ، شُكْرُ نَظِيرِكَ بِحُسْنِ الْأَخَاءِ، شُكْرُ مَنْ دُونَكَ بِسَيِّبِ الْعَطَاءِ؛ شُكْرُ پروردگارت این است که دائماً ثنایش گویی، شُكْرُ کسی که بالای دست تو است به این است که در پیروی از او صادق باشی، شُكْرُ همردیفت آن است که مراتب اخوت را به خوبی انجام دهی و شُكْرُ کسانی که زیر دست تو هستند به این است که از بخشش به آنها مضایقه نکنی.» (۱)

یکی از شاخه های شکر عملی این است که انسان اگر بر دشمنش پیروز شود تا آنجا که ممکن است و مشکلی ایجاد نمی کند، عفو و گذشت را شکرانه پیروزی خود قرار دهد همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث معروفش می فرماید: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ هُنَّكَامِي» که بر دشمنانت پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار بده.» (۲)

این نکته نیز شایان ذکر است که یکی از بهترین طرق شکر در برابر نعمت ها انفاق کردن بخشی از آن در راه خدا است، همان گونه که علی علیه السلام می فرماید: «أَحْسِنُ شُكْرَ النِّعَمِ الْأَنْعَامِ بِهَا؛ بِهْتَرِينَ شُكْرَ نِعْمَتِهَا بِخَشِيدِنِ مِنْهَا.» (۳)

عبادت و نیایش در برابر پروردگار نیز طریقه دیگری برای شکرگزاری عملی است، بلکه مطابق احادیث اسلامی بهترین انگیزه عبادت مسأله شکرگزاری ذکر شده، در حالی که انگیزه نعمت های بهشت برای عبادت به عنوان عبادت تاجران، و انگیزه ترس از دوزخ به عنوان ترس از بندگان ذکر شده، ولی انگیزه شکر به عنوان عبادت آزادگان تعبیر شده است، در کلمات علی علیه السلام آمده است: «أَنَّ قَوْمًا عَبْدُوهُ شُكْرًا فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.» (۴)

(۱). همان، صفحه ۱۵۸، حدیث ۵۶۵۳.

(۲). نهج البلاغه،

کلمات قصار، حکمت ۱۱.

(۳). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۰۷.

(۴). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۶۹، حدیث ۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۱

انگیزه های شکرگزاری

با این که روح شکرگزاری در انسان تقویت شود، از طرق گوناگونی می توان استفاده کرد، نخست معرفت نعمت ها است، می دانیم نعمت های خداوند سر تا پای وجود انسان را در بر می گیرد، نعمت های مادی و معنوی، نعمت های ظاهری و باطنی و نعمت های فردی و اجتماعی. خوشبختانه پیشرفت علوم و دانش های بشری کمک بسیار مؤثری به شناخت نعمت ها کرده است و در پرتو آنها بسیاری از شگفتی های وجود انسان و موجودات جهان کشف شده که هر کدام نعمت بزرگی محسوب می شود، امروز ما به خوبی می دانیم که جسم یک انسان از میلیاردها واحد کوچک زنده به نام یاخته تشکیل شده که هر کدام از آنها ساختمان بسیار پیچیده و حیرت انگیزی دارد، و هر کدام نعمتی از نعمت های خدا است، امروز است که ما می دانیم در درون خون ما میلیون ها موجود زنده به نام گلبول سفید وجود دارد که هر کدام به صورت سرباز مدافعی از سلامت انسان در برابر هجوم انبوه میکرب های بیماری زا که از زمین و هوا و آب و غذا وارد بدن انسان می شوند دفاع می کنند، اگر یک روز گفته می شد در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب، امروز ما به خوبی می دانیم که در هر نفس هزاران بلکه میلیون ها نعمت وجود دارد و بر هر نعمتی شکری واجب است. اگر پیشینیان با آگاهی از علوم زمان خود می گفتند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف

امروز در پرتو پیشرفت علوم ما می دانیم تنها این چهار موجود نیستند که به ما کمک می کنند، بلکه هزاران عامل دست به دست هم می دهد تا گندمی از زمین بروید و خوراک انسانی شود.

بنابراین انگیزه شکر که از طریق معرفت نعمت حاصل می شود، در عصر و زمان ما ابعاد گسترده تری پیدا کرده است.

بنابراین، دوام سپاسگزاری از دوام مطالعه بررسی نعمت ها حاصل می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۲

انگیزه دیگر برای شکرگزاری این است که انسان همیشه به زیردستان خود نگاه کند و ببیند خداوند چقدر بر او منت نهاده و چه امکاناتی در اختیار او قرار داده که به دلایل مختلفی به دیگران نداده است، در حدیثی می خوانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به یکی از اصحاب معروفش حارث همدانی نوشت فرمود:

«وَإِكْتِرَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ؛ به افراد پایین تر از خود زیاد نگاه کن، که این خود از ابواب شکر است.» (۱)

این در حالی است که اگر انسان به افراد بالاتر از خود بنگرد به یقین روح ناسپاسی همراه و سوسه های شیطانی در او زنده می شود.

مطالعه برکات و آثار سپاسگزاری که فزونی نعمت و دوام و بقاء آن است، و در بحث های گذشته به طور گسترده ذکر شد نیز از انگیزه های مهم محسوب می شود.

برای ایجاد انگیزه های شکر در توده مردم نسبت به یکدیگر نیز بهترین راه آن است که افراد قدردان و شکر گزار و کسانی که از خدمات و عطایا و کمک ها خوب استفاده می کنند مورد تشویق قرار گیرند، تشویق های گفتاری، و تشویق های رفتاری. حضرت علی علیه السلام در عهدنامه

معروف مالک اشتر خطاب به مالک می فرماید:

«وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيئُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سِوَا فَنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْأَسَاءَةِ عَلَى الْأَسَاءَةِ؛ هِرْكَزْ نَبَاِيْدَ أَفْرَادِ نِيْكَوْكَارِ وَبِدْكَارِ نَزْدِ تُوْ يَكْسَانَ بَاشْنَد، زِيْرَا اِيْنِ كَارِ سَبَبِ مِيْ شُوْد كِه نِيْكَوْكَارَانَ دَرِ نِيْكَوْ هَايشَانِ بِي رَغْبَتِ شُوْنَد، وَبِدْكَارَانَ دَرِ اَعْمَالِ بَدِشَانِ تَشْوِيْقِ كَرْدَنَد.» (۲)

شكر خالق و شكر مخلوق

بی شك شكر گزاري و سپاس، نه تنها در برابر خالق كه در برابر مخلوق نيز مطلوب است. كسي كه به ديگري خدمت مي كند و نعمتي در اختيار او مي گذارد و از مواهب خویش به او مي بخشد هر چند انتظار قدردانی و تشكر نداشته باشد، وظیفه انسانی

(۱). نهج البلاغه، نامه ۶۹.

(۲). همان، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۳

كه مشمول نعمت او شده است اين است كه در مقام شكر گزاري و سپاس برآيد، و با قلب و زبان و عمل از وي قدرداني كند، در روايت معروفی از امام علي بن موسی الرضا عليهما السلام می خوانيم: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ؛ كَسِي كِه بَخْشَنْدِه نَعْمَتِ رَا اَز مِيَانِ مَخْلُوقِيْنَ شُكْرِ گزاري نكند، شُكْرِ خِداوند متعال رَا بجا نياورده است.» (۱)

جمله «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق» هر چند به اين عبارت در متون روايات معصومين عليه السلام وارد نشده ولي محتوا و مضمون آن در روايت بالا- و ديگر روايات ديده مي شود، و تاب دو تفسير دارد، نخست اين كه ترك شكر گزاري مخلوق، يا ناسپاسي در برابر بخشندگان نعمت، دليل بر روح ناسپاسي در وجود شخص است كه به خاطر آن، ارزشي براي نعمت هاي مردم قايل نيست، بلكه گاه خود را طلبكار هم مي داند، چنين كسي

به یقین در برابر خالق متعال نیز شکرگزاری نخواهد کرد، به خصوص این که نعمت هایی که مردم به یکدیگر می دهند چون محدود است و گهگاه واقع می شود، به چشم می آید، برخلاف نعمت های الهی که تمام وجود ما را در تمام عمر احاطه کرده و به همین دلیل گاه از شدت ظهور مخفی و پنهان می شود.

دیگر این که تشکر از مخلوق در واقع تشکر از خدا است، چرا که مخلوق واسطه ای برای انتقال نعمت خدا به بندگان بیش نیست، بنابراین کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد در واقع شکر خدا را بجا نیاورده است.

به هر حال در روایات اسلامی بر این معنی تأکید شده که هم در برابر نعمتی که کسی به شما می بخشد سپاس گزار باشید و هم به کسی که سپاس گذاری می کند نعمت بیشتری بدهید. چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که: در تورات این جمله نوشته شده: «اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَانْعَمْ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ؛ از کسی که به تو نعمتی می بخشد تشکر کن و به کسی که از تو تشکر می کند، نعمت بیشتری ببخش.» (۲)

خداوند در قرآن مجید نیز صریحاً دستور شکرگزاری نسبت به بندگان را صادر

(۱). عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۲۴.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۴

کرده و آن را در کنار شکرگزاری از خودش قرار داده است، می فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَهَذَا عَلَيَّ وَهَذَا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَمِيمٍ إِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ إِنْ كَفَرْتُمْ وَسَاءَ لِمَنْ أَكْفَرَ عَلَىٰ الْغَيِّبِ» (سوره بقره، آیه ۲۳)؛ ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش هر روز با زحمتی روی زحمت حمل کرد (و دوران بارداری را با

رنج های فراوان پشت سر گذاشت) و دوران شیر خواری او در دو سال (با زحمت فراوان) صورت می گیرد، به انسان گفتیم که برای من و برای پدر و مادرت شکرگزاری کن که بازگشت همه شما به سوی من است». «۱»

به یقین پدر و مادر تنها کسانی نیستند که بر گردن انسان حق دارند (هر چند حق آنها بسیار بزرگ است) هر کس حقی معنوی یا مادی داشته باشد باید در برابر او تشکر کرد.

در حالات پیشوایان بزرگ اسلام نیز دیده شده است که گاه کمترین خدمت را با بزرگترین نعمت پاسخ می گفتند، «داستان هدیه کردن یکی از کنیزان امام حسین علیه السلام شاخه گلی به آن حضرت و در برابر، آزاد ساختن او به وسیله امام علیه السلام معروف است، و هنگامی که از حضرتش توضیح خواستند که این خدمت بزرگ چگونه در مقابل آن کار کوچک قرار می گیرد فرمود: «كَذَا اَدَّبَنَا اللّٰهُ؛ این گونه خداوند ما را ادب کرده است». «۲»

و نیز در داستان معروف دیگری می خوانیم که در یکی از سفرها امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبد الله بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادر نشینی جلب توجه آنها را نمود، به سراغ آن آمدند، پیر زن تک و تنهایی در آن دیدند که آنها را سیراب کرد، و گوسفندی را که داشت برای تغذیه آنها آماده ساخت و آنها به پیرزن فرمودند اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم این همه محبت را تا اندازه ای جبران کنیم، سپس خشکسالی شدیدی در بیابان های اطراف مدینه شد به

گونه ای که چادر نشینان به شهرها هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می کردند، روزی چشم امام حسن علیه السلام به همان پیرزن افتاد که

(۱). لقمان، آیه ۱۴.

(۲). بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۵. مانند این جریان در مورد امام حسن علیه السلام نیز نقل شده است. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۵

در کوچه های مدینه تقاضای کمک می کند. حضرت او را صدا زد و از او پرسید به خاطر داری که من و برادر و پسر عمویم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن نیکوکار چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری، من به خاطر دارم. سپس پول زیاد و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین علیه السلام فرستاد، آن حضرت نیز عطایای بیشتری به پیرزن دادند و سپس او را به سراغ عبد الله بن جعفر فرستادند، او نیز نعمت زیادی به آن پیرزن بخشید و در پایان حدیث آمده است: «صَارَتْ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ؛ او یکی از ثروتمندترین مردم شد.» (۱)

داستان «شیماء» دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله و محبت و خدمتی که آن حضرت به خاطر خدمات مادرش در دوران شیر دادن او به شیماء کرد نیز در بسیاری از تواریخ آمده و خلاصه اش این است که بعد از جنگ «حنین» گروه زیادی از طائفه بنی سعد و قبیله «حلیمه سعدیه» به اسارت در آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله شیماء را در میان اسیران دید به یاد محبت های او و

مادرش در دوران شیرخوارگی خود افتاد برخاست و عبای خود را بر زمین گستراند و شیما را روی آن نشاند و با مهربانی از او احوال پرسید و فرمود: تو همان هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی (مادرت نیز محبت کرد) این در حالی بود که حدود شصت سال از آن تاریخ می گذشت، شیما از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد اسیران طایفه اش را آزاد سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من سهم خودم را می بخشم، هنگامی که مسلمانان از این ماجرا آگاه شدند، آنها نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله سهم خود را بخشیدند و در نتیجه همه اسیران آن طایفه آزاد شدند (و به این ترتیب به خاطر خدمت دوران شیرخوارگی، گروه زیادی آزادی خود را باز یافتند. «۲»)

و نظر این شکرگزاری و قدردانی عملی در حالات پیشوایان معصوم علیه السلام فراوان است.

(۱). نور الابصار محمد شبلنجی مصری (با اقتباس و تلخیص)؛ بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۸.

(۲). اعلام الوری، صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷، سفیه البحار، ماده «حلم».

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۶

نمونه دیگر از این گونه شکر و سپاسگزاری در برابر خدمات بندگان خدا چیزی است که در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است و آن این که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی بود به نام «ثویبه» که پیش از آن که «حلیمه سعدیه» افتخار دایه بودن نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیدا کند چند روزی از شیر فرزندش به نام مسروح، پیامبر اکرم صلی الله علیه

و آله را شیر داد. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هجرت فرمود و اموالی در اختیار آن حضرت قرار گرفت، هیچ گاه ثویبه را فراموش نمی کرد، و همواره تا پایان زندگی آن زن، لباس هدایایی برای او می فرستاد. آن زن بعد از جنگ «خیبر» چشم از جهان پوشید.

شگفت آور این که در بعضی از تواریخ آمده است که «ثویبه» کنیز «ابو لهب» بود و هنگامی که به ابو لهب بشارت تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داد او را آزاد کرد (پیدا است ابو لهب در آن زمان به خاطر خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال شد که از برادرش عبد الله فرزندی به وجود آمد).

هنگامی که ابو لهب بعد از آن همه دشمنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، برادرش عباس او را در خواب دید سؤال کرد: حالت چگونه است؟ گفت: در آتشم، ولی شبهای دوشنبه مجازات من تخفیف می یابد و از میان انگشتانم آب می نوشم، و این به خاطر آن است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دوشنبه متولد شد، و من هنگامی که بشارت تولد او را از ثویبه کنیز خودم شنیدم، و آگاه شدم که چند روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شیر داد او را آزاد کردم. «۱»

(۱). سفینه البحار، جلد ۱، ص ۵۲۲ (واژه ثویبه).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۷

۴

غیبت، تنابز بالألقاب و حفظ الغیب

اشاره

در جلد اول از این کتاب که بحث پیرامون اصول کلی مباحث اخلاقی بود، بحثی پیرامون مبارزه با آفات اللسان (آفت های

زبان) به عنوان یکی از نخستین گامهای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله مطرح شد، وعده دادیم جزئیات آن در بحث های آینده عنوان خواهد شد. یکی از آنها مسأله غیبت است که از شایع ترین و زشت ترین و خطرناک ترین مفاصد اخلاقی است. و سبب هتک حیثیت افراد، کشف اسرار، اشاعه فحشاء، و جسور ساختن گنهکاران در گناهانشان و سرانجام موجب تزلزل پایه های اعتماد در زندگی اجتماعی است.

بی شک بسیاری از مردم نقطه ضعف هایی دارند که غالباً پرده بر آن افتاده اگر این عیوب و نقطه ضعف ها آشکار گردد، اعتماد عمومی سلب می شود، و مفاصد متعددی که در بالا اشاره شد سطح جامعه را فرا خواهد گرفت، به همین دلیل اسلام از آن شدیداً نهی کرده و در کتب علمای اخلاق غیبت به عنوان یکی از بدترین آفات زبان ذکر شده است (هر چند غیبت منحصر به زبان نیست از طریق قلم یا اشارات دست و چشم و ابرو نیز انجام می شود).

و از آنجا که بدون پرهیز از این رذیله اخلاقی هرگز انسان در مسیر قرب الی الله به جایی نمی رسد و جامعه انسانی روح صلاح و سعادت را نمی بیند باید، برای آن اهمیت فوق العاده قائل شد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۸

گذاشتن لقب های زشت بر یکدیگر که غالباً در غیاب اشخاص از آن استفاده می شود نیز شاخه ای از شاخه های غیبت است، هر چند گاهی تحت عنوان مستقلاً از آن یاد شده است، از همین رو ما این دو بحث را همراه یکدیگر عنوان کردیم.

نقطه مقابل غیبت حفظ الغیب است، که انسان در پشت سر اشخاص از آنها به نیکی یاد کند، و

اگر کسی از آنها غیبت کند به دفاع از حیثیت آنها برخیزد و با تعبیرات مختلفی که بعداً به آنها اشاره خواهد شد آبروی او را حفظ کند، و این یکی از فضایل مهم اخلاقی است. که برکات زیادی را برای فرد و جامعه همراه دارد.

به هر حال با توجه به اهمیت موضوع، قرآن مجید در آیات متعددی به سراغ این موضوع رفته و دستورهای مؤکدی صادر نموده است:

۱- ... وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ. (حجرات- ۱۲)

۲- وَيَلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ. (همزه- ۱)

۳- إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (نور- ۱۹)

۴- لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالشُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا. (نساء- ۱۴۸)

ترجمه:

۱- «... و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از این امر کراهت دارید».

۲- وای بر هر غیب جوی مسخره کننده.

۳- «کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۹»

۴- خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها (ی دیگران) را اظهار کند، مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد، خداوند شنوا و دانا است.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، قرآن با صراحت از سه چیز نهی می کند که در واقع علت و معلول یکدیگرند. نخست از گمان بد، و بعد از تجسس، و سرانجام از غیبت. روشن است گمان بد انسان را وادار به تجسس در احوال دیگران، و کشف اسرار آنها می کند و از آنجا که هر انسانی ممکن است عیب و نقصی داشته باشد که با تجسس کشف شود، اطلاع بر آن عیب پنهانی سبب غیبت می گردد.

ولی قرآن مجید در این آیه برای غیبت اهمیتی بیش از مسأله گمان بد و تجسس قائل شده چرا که آن را مدلل به دلیلی گویا و رسایی ساخته می فرماید:

«کسی از شما دیگری را غیبت نکند آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید» (وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا اِيْحَبُّ اِحْدُكُمْ اَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ).

این تشبیه که در واقع یک دلیل منطقی را تشکیل می دهد تمام ابعاد مسأله غیبت را بیان کرده، شخص

غائب را به مرده تشبیه می کند، و رابطه دینی او را به عنوان برادری و اخوت و آبروی او را به پاره تن او و غیبت را به منزله خوردن گوشت او، کاری که هر وجدانی، هر قدر ضعیف باشد، از آن ابا و وحشت دارد، و حتی در سخت ترین حالات حاضر نیست چنین کند.

این تشبیه می تواند اشاره به نکته های فراوان دیگری نیز باشد:

فرد غائب همچون مرده است که قدرت بر دفاع از خویش ندارد، و هجوم بردن بر کسی که قادر بر دفاع از خویش نیست، بدترین نوع ناجوان مردی است.

بی شک خوردن گوشت مرده سبب سلامت جسم و جان نمی شود، بلکه سرچشمه انواع بیماری ها است، بنابراین غیبت کننده اگر آتش کینه و حسد خود را با غیبت موقتاً فرو نشاند به یقین چیزی نمی گذرد که همان بذره های نهفته مفسد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۰

اخلاقی در درون جان او سر می کشد و همچون خارهای مگیلان او را آزار می دهد.

غیبت کننده انسان ضعیف و ناتوانی است که شهادت رویا رویی با مسایل را ندارد و به همین دلیل به مرده برادر خویش هجوم می برد.

همان گونه که یک حیوان یا انسان مردار خوار، سبب انتشار انواع میکرب های بیماری می گردد، شخص غیبت کننده نیز با ذکر گناهان و عیوب پنهانی برادران مسلمان عوامل اشاعه فحشاء را فراهم می سازد.

قرآن مجید با ذکر این مثال و ریزه کاری هایی که در آن نهفته شده به تحریک وجدان و فطرت انسان ها در برابر این گناه بزرگ می پردازد، و شاید به همین دلیل جمله را با سؤال شروع می کند، تا پاسخ آن از درون انسان ها برخیزد و تأثیر آن قوی تر شود، می فرماید:

«آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟»

در ضمن آیه می تواند اشاره ای به این نکته نیز باشد، که موارد جواز غیبت (مانند تظلم و رفع ستم و مشورت و اصلاح ذات البین در واقع مانند موارد اضطرار به اکل میته است که انسان باید به حداقل قناعت کند).

ولی این سؤال مطرح است که ما در تمام دنیا به ندرت در طول یک سال به موردی برخورد می کنیم که کسی گوشت مرده انسانی را - چه رسد به برادر خویش - خورده باشد، زشتی این امر به اندازه ای است که همه از آن پرهیز می کنند، در حالی که غیبت امر رایجی است که در همه جوامع دیده می شود، بلکه یکی از وسایل تفریح و سرگرمی در جلسات است، راستی این تفاوت از کجا سرچشمه می گیرد؟

این موضوع ظاهراً دلیلی جز این ندارد که رواج غیبت، قبح و زشتی آن را متأسفانه در نظرها کم کرده است.

در دومین آیه با تهدید کوبنده ای به سراغ عیب جویان و غیبت کنندگان می رود، می فرماید «وای به هر عیب جوی غیبت کننده ای که مردم با ایمان را به سخریه می گیرند، و با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو، در پشت سر و پیش رو، مؤمنان را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند» (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۱

در این که واژه «لُمَزَه» (از ماده لمز (بر وزن رمز) و «هُمَزَه» از ماده همز (بر همین وزن) که هر دو صیغه مبالغه است، به یک معنی است، و اشاره به غیبت کنندگان و عیب جویان می کند یا در میان آنها تفاوتی است، در میان

مفسران گفتگوی بسیار است. بعضی هر دو را به یک معنی می‌دانند بعضی به دو معنی، آنها که معتقدند دو معنی دارد بعضی همزه را به معنی غیبت کننده، و لمزه را به معنی عیبجو تفسیر کرده‌اند و بعضی عکس آن را گفته‌اند، و بعضی می‌گویند همزه به کسی گفته می‌شود که با اشارات عیب جویی می‌کند، و لمزه به معنی کسی است که با زبان، این عمل زشت را انجام می‌دهد.

بعضی اولی را به معنی عیب جویی آشکار، و دومی را به معنی عیب جویی پنهان و یا اشاره دانسته‌اند، و بعضی عقیده دارند همزه کسی است که در حضور، عیب جویی می‌کند، و لمزه کسی است که در پشت سر، این کار را انجام می‌دهد.

بعضی از مفسران گفته‌اند همز و لمز، دو صفت رذیله است که از جهل و غضب و تکبر ترکیب شده است زیرا هم سبب اذیت و آزار دیگران است و هم نوعی برتری طلبی در آن نهفته است، و از آنجا که در خود فضیلتی نمی‌بیند سعی می‌کند به دیگران عیب بگذارد تا خودش را برتر نشان دهد. «۱»

در همان تفسیر این دو صفت را از اوصاف منافقان - طبق حدیثی - بیان می‌کند. «۲» تعبیر به «ویل» که در آغاز این آیه آمده است، در ۲۷ مورد از قرآن مجید دیده می‌شود، که در مقام نفرین و به معنی هلاکت و یا به معنی انواع عذاب است، و این که گفته‌اند اشاره به چاه یا وادی پر عذابی در جهنم است در واقع از قبیل تفسیر کلی به مصداق است.

این واژه و واژه «وئیس» و «وئیح» همه حالت تأسف انسان را بیان می‌کند منتها

ویل در موارد کارهای زشت و قبیح گفته می شود، و ویس در مقابل تحقیر، و ویح در مقام ترحم. (۳)

(۱). روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۸.

(۲). همان مدرک.

(۳). تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۹۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۲

با توجه به موارد استعمال ویل در قرآن، به خوبی روشن می شود که این واژه در مواردی به کار می رود که کارهای بسیار زشتی انجام گرفته است، و از اینجا روشن می شود که غیبت و عیب جویی از دیدگاه قرآن مجید از زشت ترین کارها است.

در سؤمین آیه مستقیماً سخن از نکوهش اشاعه فحشاء و تهدید شدید مرتکب شوندگان به میان آمد و به طور ضمنی، مذمت از غیبت می کند، زیرا اشاعه فحشاء غالباً از طریق غیبت یا تهمت است. می فرماید: «کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند، و خداوند می داند و شما نمی دانید» (انَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَهَ فِی الَّذِینَ اٰمَنُوْا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَهٗ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ).

البته شأن نزول آیه در مورد تهمتی است که از سوی منافقان به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زده شده بود، ولی مسأله اشاعه فحشاء (شیوع دادن زشتیها در میان مردم) مفهوم عامی دارد که مخصوصاً غیبت را در بسیاری از موارد شامل می شود.

در واقع نخستین آیه از آیات بالا اشاره به بُعد حَقِّ النَّاسِ فَرْدِی غیبت داشت و این آیه اشاره به آثار ویران گر جمعی آن است، زیرا هرگاه کارهای خلافی را که مردم در پنهانی انجام داده اند و کسی از آن آگاه

نیست بر ملا شود، بسیاری از افراد ضعیف الایمان تشویق به این گونه کارها می شود.

«فاحشه» از ماده فحش در اصل به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج شود و صورت فاحش به خود بگیرد، بنابراین شامل تمام منکرات و کارهای بسیار زشت و قبیح می شود، هر چند در بسیاری از موارد در قرآن مجید یا در کلمات روزمره در خصوص انحرافات جنسی و آلودگی های ناموسی به کار می رود، ولی این مانع از عمومیت فاحشه و فحشاء نیست، و در واقع از قبیل استعمال در یک مصداق بارز است، بنابراین اشاعه فحشاء که در آیه آمده، و در بسیاری از موارد از طریق غیبت انجام می شود، منحصر به آلودگی های جنسی نیست.

در آیه ۴۵ عنکبوت درباره نماز می خوانیم: «أَنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ نماز انسان را از زشتی ها و منکرات باز می دارد» و به یقین مفهوم آن عام است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۳

به همین دلیل در ذیل این آیه حدیثی وارد شده که می فرماید: «مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَارَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَجَعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ کسی که درباره مؤمن آنچه را می بیند (از عیوب پنهانی) و آنچه را می شنود (که مردم درباره او می گویند) او از کسانی است که خداوند متعال درباره آنها گفته کسانی که دوست دارند اشاعه فحشاء در میان مؤمنان شود عذاب درناکی دارند».

این نکته نیز حائز اهمیت است که قرآن در آیه بالا مجازات این گونه اشخاص را عذاب دنیا و آخرت ذکر کرده، و این نشان می دهد غیبت

و اشاعه فحشاء پی آمده‌های سویی در زندگی انسان‌ها نیز دارد.

آخرین سخن درباره تفسیر آیه فوق این که قرآن مجید برای این که تأکید بر این مسأله مهم بگذارد نمی گوید کسانی که اشاعه فحشاء کنند، گرفتار عذاب الیم دنیا و آخرت می شوند، بلکه می گوید کسانی که دوست دارند، اشاعه فحشاء در میان مؤمنان شود چنین سرنوشتی دارند.

*** در چهارمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از جواز غیبت در مورد ظالمان برای مظلومانی که به دادخواهی برمی خیزند آمده است که از آن به خوبی روشن می شود غیبت بدون مجوز جایز نیست، می فرماید: «خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی‌ها را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شد (و می خواهد از این طریق تظلم کند و رفع ظلم نماید) (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ).

منظور از جهل من القول، هر گونه ابراز و اظهار لفظی است خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا غیبت، یا نفرین و مذمت. بنابراین مظلومانی که مورد ستم ظالمان قرار گرفته اند برای دفاع از خویشان می توانند کارهای ظالمان را برشمرند.

و برای این که افرادی از این استثناء سوء استفاده نکنند، و به بهانه این که

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۴

مظلوم واقع شده اند، هر جا بنشینند و به غیبت این و آن پردازند، در پایان آیه می فرماید: خداوند سخنان را می شنود و از نیات آگاه است. (وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا).

*** از آنچه در آیات فوق آمد زشتی فوق العاده غیبت و عواقب دردناک آن در دنیا و آخرت به خوبی روشن می شود.

غیبت در روایات اسلامی

اشاره

اخلاق در قرآن ج ۳ ۱۳۱

در منابع حدیث و کتب اخلاق

روایات زیادی در نکوهش غیبت وارد شده؛ مضمون این روایات به قدری شدید و تکان دهنده است که درباره کمتر گناهی می توان این گونه تعییرات را یافت که از میان آنها ده روایت زیر برگزیده شده است.

در حدیثی می خوانیم که روزی پیغمبر با صدای بسیار بلند خطبه خواند به گونه ای که به گوش زنانی که در خانه هایی که نزدیک بودند رسید فرمود: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَعْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَ لَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَتَ أَخِيهِ يَتَّبِعِ اللَّهُ عَوْرَتَهُ فَإِنَّهُ يُفْضِلْهُ فِي حِرَافٍ بَيْنَهُ؛ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و در قلبتان ایمان نیست، غیبت مسلمان نکنید، و در صدد کشف عیوب آن ها نباشید، چرا که هر کس در صدد کشف عیوب برادر مسلمانش باشد خداوند در صدد کشف عیوب او خواهد بود تا آنجا که در درون خانه اش رسوایش می کند.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که روزی خطبه خواند و درباره اهمیت گناه ربا سخنانی فرمود تا آنجا که گناه یک درهم از ربا را بدتر از سی و شش زنا شمرد، سپس فرمود: «أَنَّ اِرْبَا اِرْبَا عَرَضُ الرَّجُلِ اَلْمُسْلِمِ؛ بدترین ربا بردن آبروی مسلمان (از طریق غیبت و مانند آن) است.» (۲)

این تعبیر (اهمیت گناه غیبت نسبت به زنا) در روایات متعددی آمده و در بعضی

(۱). جامع السادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۳.

(۲). جامع السادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۵

از روایات آمده است علت آن این است که زناکار پس از توبه حقیقی بخشوده خواهد شد، ولی غیبت کننده چون حق الناس را ضایع کرده مشمول رحمت الهی نخواهد شد،

تا صاحب غیبت را راضی کند. «۱»

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنَّهَا لَتَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ غیبت بر هر مسلمانی حرام است و حسنات را از میان می برد، همان گونه آتش هیزم را می سوزاند و نابود می کند.» «۲»

این ویژگی همان گونه که در بحثهای آینده خواهد آمد نیز به خاطر آن است که غیبت جنبه حقّ الناس دارد، و حسنات غیبت کننده را به نامه اعمال غیبت شونده منتقل می کنند تا جبران تضييع آبروی او شود.

۴- در يك حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی علیه السلام خطاب کرد و فرمود «مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ مَاتَ مُصِرًّا عَلَيْهَا، فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ؛ کسی که بمیرد در حالی که توبه از غیبت کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و اصرار بر آن ورزد و توبه نکند، اولین کسی است که وارد دوزخ می شود.» «۳»

۵- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم تعبیر تکان دهنده دیگری دیده می شود، فرمود: «مَنْ مَشَى فِي غَيْبِهِ أَخِيهِ وَ كَشَفَ عَوْرَتَهُ كَانَ أَوَّلَ خُطْوِهِ خَطَاها وَ ضَمَعَهَا فِي جَهَنَّمَ؛ کسی که در طریق غیبت برادر مسلمانش و کشف عیوب پنهانی او گام بردارد، اولین گامی را که برمی دارد در جهنم می گذارد.» «۴»

۶- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم «مَا عَمَرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبَةِ إِلَّا خُرِبَ بِالذِّينِ فَتَزَهُوا سَمَاعَكُمْ مِنْ اسْتِمَاعِ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ الْقَائِلَ وَ الْمُسْتَمَعَ لَهَا شَرِيكَانِ فِي الْأَثْمِ؛ هیچ مجلسی با غیبت آباد نمی شود مگر اینکه از نظر دین ویران

می گردد، حال که چنین است گو خود را از شنیدن غیبت پاک دارید چرا که گوینده و شنونده هر دو در گناه شریکند» (۵)

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۰۱، حدیث ۱۸.

(۲). جامع السادات، جلد ۳، صفحه ۳۰۵.

(۳). همان، صفحه ۳۰۲.

(۴). همان، صفحه ۳۰۳.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۵۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۶

۷- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد زیانهای فوق العاده معنوی غیبت چنین می خوانیم «مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ صِيْلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ كَسَى كَغَيْبِتِ مُرْدٍ مُسْلِمَانِي يَأْزَنُ مُسْلِمَانِي بِكَتْدِ خَدَاوَنْدِ نَمَازِ وَ رُوزِهِ اَوِ رَا چهل شبانه روز قبول نمی کند مگر این که صاحب غیبت از او راضی گردد». (۱)

۸- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ رَوَى عَلَيَّ مُؤْمِنٍ رَوَاهُ بِهَا شَيْئُهُ وَ هَدَمَ مُرْوَتَهُ لَيْسَقُطُ مِنْ اَعْيُنِ النَّاسِ، وَ اَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ اِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ؛ کسی که سخنی درباره فرد با ایمانی نقل کند و هدفش این باشد که عیبی بر او نهد، و شخصیتش را در هم بشکند تا از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از تحت سرپرستی خودش به تحت سرپرستی شیطان می فرستد، و شیطان او را نمی پذیرد». (۲)

روشن است که مصداق واضح روایت بالا- شخص غیبت کننده است که هدفش از غیبت عیب نهادن بر مؤمنین، و در هم شکستن شخصیت اجتماعی آن ها است و چنین افرادی به قدری گناهانشان عظیم است که حتی شیطان از پذیرفتن ولایت آنها وحشت دارد».

۹- در حدیث مناهی رسول الله صلی

الله عليه و آله آمده است «نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ وَقَالَ مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا بَطَلَ صَوْمُهُ وَنَقَصَ وَضُوئُهُ، وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْوُهُ مِنْ فِيهِ رَائِحَةٌ أَنْتُمْ مِنَ الْجِيفَةِ يَتَأَذُّوْنَ بِهِنَّ أَهْلُ الْمَوْقِفِ؛ يَا مَعْزِبُ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ وَآلِهِ وَارْحَمَهُمْ» (۳) است، به گونه ای که اهل محشر از آن ناراحت می شوند.» (۳)

۱۰- این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایاتی که در این زمینه باقی مانده بسیار بیش از آن است که در بالا آوردیم، اما آنچه در بالا آمد برای درک اهمیت گناه غیبت کافی است فرمود: «إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا تُمَقِّتُكَ إِلَى اللَّهِ وَالنَّاسِ، وَتَحْبِطُ أَجْرَكَ؛ از غیبت بپرهیز که تو را در پیشگاه خدا و مردم مبعوض می کند، و اجر و پاداش تو را (در برابر اعمال صالحه) بر باد می دهد.» (۴)

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۸، حدیث ۵۳.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۸، حدیث ۱.

(۳). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۵۹۹، حدیث ۱۳.

(۴). شرح غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۸۷، حدیث ۲۶۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۷

به یقین حتی یکی از این احادیث به تنهایی برای پی بردن به اهمیت گناه غیبت از دیدگاه پیشوایان اسلام کافی است تا چه رسد به این که همه آنها را در کنار هم بچینیم و یکی در نظر بگیریم.

شک نیست که علاوه بر شهادت قرآن مجید و روایات متواتره اسلامی

و اجماع مسلمین بر حرمت غیبت، عقل نیز آن را زشت و قبیح و در خور سرزنش و مجازات می شمرد، چرا که یکی از مصادیق بارز ظلم و ستم است که قبح و زشتی آن از مستقلات عقلیه می باشد، بنابراین دلیل حرمت غیبت، تمام ادله اربعه فقهی می باشد.

در اینجا مسایل مهمی باقی مانده است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

۱- تعریف غیبت

اشاره

در تعریف غیبت، ارباب لغت و فقها و علمای اخلاق، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند که در واقع همه آنها به یک معنی باز می گردد، هر چند از نظر تعمیم و تخصیص در میان آنها تفاوت هایی است.

صباح اللغه می گوید: «غیبت آن است که انسان پشت سر کسی که عیب و عملش پوشیده است سخنی بگوید که اگر به گوش او برسد ناراحت شود».

مصباح المنیر می گوید: «غیبت آن است که عیوب پنهانی کسی را که از فاش شدن آن ناراحت می شود (پشت سر او) باز گویی کنی».

مرحومه شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اجماع و اخبار معصومین علیهم السلام دلالت دارد بر این که حقیقت غیبت آن است که از دیگری (در پشت سرش) چیزی بگویی که اگر بشنود ناراحت شود. «۱»

این مضمون در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که غیبت آن است که درباره برادر

(۱). مکاسب محرّمه شیخ انصاری، صفحه ۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۸

مسلمانان چیزی بگویی که خداوند آن را بر او مستور داشته است. «۱»

از آنچه در بالا آمد استفاده می شود که غیبت ارکانی دارد، نخست این که سخنی را پشت

سر کسی بگوید، و اگر در حضورش گفته شود، عنوان دیگری به خود می‌گیرد (عنوان ایذاء، یا هتک و مانند آن) دیگر این که باید از قبیل ذکر عیوب باشد، و آن هم عیب مستور و پنهان که اگر آشکار باشد غیبت نیست، هر چند ممکن است به عناوین دیگری حرام باشد، و دیگر این که هنگامی که غیبت شونده آن را بشنود غمگین و ناراحت شود، ولی به نظر می‌رسد این یک قید توضیحی است برای این که آشکار کردن عیب پنهانی آن هم پشت سر اشخاص برای هر انسانی غم‌انگیز است. ممکن است افراد بی‌بند و باری پیدا شوند که هر چه درباره آن‌ها گفته شود، پروا نداشته باشند، ولی این گونه افراد بسیار کمند.

از آنچه در بالا آمد این نکته نیز روشن می‌شود این که بعضی از عوام هنگامی که به آنها گفته می‌شود چرا پشت سر فلان کس غیبت کردی؟ می‌گویند این سخنان را پیش روی آنها هم می‌گوییم، از قبیل عذر بدتر از گناه است چرا که پیش روی آنها گفتن هرگز مجوز غیبت نیست، و آن هم گناه بزرگی است چرا که هم آزار مؤمن است و هم هتک احترام او.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که نام شخصی را نزد پیامبر بردند بعضی از حاضران گفتند او آدم عاجز و بسیار ناتوانی است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما غیبتش کردید؟ عرض کردند: ای رسول خدا، صفتش را گفتیم، فرمود: «أَنْ قُلْتُمْ مَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بُهْتُمُوهُ»؛ هر گاه چیزی را می‌گفتید که در او نبود، به او تهمت زده بودید،

عذر دیگر عوامانه ای که بعضی از افراد نادان به آن متوسل می شوند که در برابر نهی از غیبت می گویند مگر دروغ می گویم فلان کس این عیب را دارد، این نیز دست کمی از عذر ناموجه بالا ندارد، چرا که اگر عیبی در کسی نباشد و بگویند تهمت است نه غیبت، غیبت آن است که عیب پنهانی ای که در او هست پشت سر او بگویند.

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۸، ابواب احکام العشره، صفحه ۶۰۲.

(۲). محججه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۹

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که از بعضی از کلمات بزرگان گاه چنین استفاده می شود که غیبت در مورد همه مؤمنان نیست، بلکه تنها در مورد کسانی است که از گناه خود پشیمانند، و یا توبه کرده اند و در سر حد عدالتند.

و اما افراد فاسق و گنهکار، غیبتشان جایز است، هر چند گناهشان پنهان باشد، و گاه به این روایت از امام صادق علیه السلام نیز استناد جسته اند که فرمود: «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ، وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ، وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانَ مِنْ حَرَمِ غَيْبَتِهِ وَكَمَلَتْ مُرُوتُهُ، وَظَهَرَ عِدَالَتُهُ، وَوَجِبَتْ اخْوَاتُهُ؛ کسی که در روابطش با مردم ستم نکند، و در سخنانی که می گوید به مردم دروغ نگوید و از وعده هایش تخلف نجوید، چنین کسی غیبتش حرام و شخصیتش کامل، و عدالت او ظاهر، و اخوتش واجب است.» (۱)

به این ترتیب غیبت کسی را حرام می شمردند که عادل باشد و شخص فاسق را هر چند عملش مستور باشد جائز الغیبه می دانند.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۲ بحار الانوار در کتاب العشره نیز در ابتدای

سخن تمایلی به این سخن پیدا کرده، هر چند در ذیل کلام، از آن تقریباً عدول می کند «۲».

ولی مسلم است این عقیده سبب می شود که اکثریت مردم جایز الغیبه شوند و این بر خلاف اطلاق آیه قرآن و روایات بی شماری است که در زمینه حرمت غیبت آمده است.

اضافه بر این روایات متعددی داریم که می گوید: چند گروهند که غیبت آنها جایز است، یا غیبتی برای آنها نیست، از جمله فاسقی است که متجاهر به فسقش باشد، و از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ارْبَعَةٌ لَيْسَتْ غَيْبَتُهُمْ غَيْبَةً، الْفَاسِقُ الْمُعْلَنُ بِنَفْسِهِ قَه...؛ چهار گروهند که غیبت آنها غیبت نیست، نخست فاسقی است که آشکارا گناه کند.»^(۳)

همین مضمون در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۹، حدیث ۲۸.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۳۵ تا ۲۳۷.

(۳). همان، صفحه ۲۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۰

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اذا جاهرَ الفاسقُ بِنَفْسِهِ قَه فَلَا حُرْمَةَ لَهُ عَلٰی غَيْبِهِ؛ هنگامی که فاسق تظاهر به فسق کند، نه احترامی دارد و نه غیبتی.»^(۱)

و در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم «مَنْ الْقَى جَلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ؛ کسی که چادر حیا را از سر بگیرد غیبت ندارد.»^(۲)

و احادیث متعدد دیگری نیز تصریح به این موضوع کرده است، این احادیث به مقتضای مفهوم وصف، بلکه مفهوم شرط که در مقام احتراز و نفی غیر، بیان شده است، به خوبی نشان می دهد که اگر شخصی گناهی کند و مستور باشد، غیبت او جایز نیست. و چنان که در

بحث استثنائات غیبت خواهد آمد، غیبت شخص متظاهر به فسق نیز در خصوص آن عملی که تظاهر به آن می کند جایز است، نه نسبت به تمام اعمالش.

از این گذشته حرمت غیبت با دلیل عقل نیز ثابت است، چرا که نوعی ظلم و ستم و افشاء اسرار و ریختن آبروی مردم محسوب می شود، و بی شک فرقی میان فاسق و عادل در این زمینه نیست، مگر در مواردی که غیبت سبب نهدی از منکر، یا دفع خطر و ضرر از جامعه مسلمین گردد، و در آن هم میان فاسق و عادل تفاوتی نیست.

در بحث استثنائات غیبت، شرح بیشتری در این زمینه خواهد آمد.

اقسام غیبت

گاه تصور می شود که غیبت تنها با زبان است در حالی که حقیقت غیبت - آن گونه که دانستیم اظهار عیوب پنهانی که اگر صاحبش بشنود ناراحت می شود.

این کار ممکن است به وسیله زبان انجام گیرد، یا از طریق قلم، و یا حتی اشارات دست و چشم و ابرو. گاه ممکن است در لباس جدی باشد و گاه در لباس جدی و طنز، وای بسا گناهان و غیبت هایی که در لباس شوخی و طنز انجام می شود، خطرناک تر از گناهی است که در لباس جدی است. چرا که انسان در شوخی و طنز

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۳.

(۲). همان، صفحه ۲۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۱

آزادی بیشتری احساس می کند، و مطالبی را که به صورت جدی قادر بر بیان آن نبود، در لباس شوخی و طنز بیان می کند.

اضافه بر این گاه غیبت با تعبیرات صریح (به اصطلاح دلالت مطابقی و تضمینی) انجام می گیرد، و گاه به دلالت های التزامی و تعبیرات کنایی که ابلغ من التصریح است،

مثلاً هنگامی که سخن از مؤمنی به میان می آید می گوید بگذریم، شرع مقدس دهان ما را در اینجا بسته است، و با این تعبیر نشان می دهد که او مرتکب گناهان زشتی شده است و ای بسا اگر صریحاً بیان می کرد، چیز کمی به نظر می رسید، اما چون با اشاره اجمالی بیان می کند ذهن طرف به سراغ هر گناهی می رود.

یا این که می گوید: فلان کس دارای صفات بسیار خوبی است ولی ... سپس سکوت می کند.

و گاه در مقام خیرخواهی و دلسوزی می گوید: «خداوند عاقبت فلان کس را به خیر کند». یا می گوید: من از عاقبت او سخت بیمناکم و در واقع گناه را در لباس طاعت عرضه می کند. و به گفته بعضی از بزرگان مرتکب گناه مضاعفی می شود، هم غیبت و هم ریاکاری، غیبت از این نظر که با همین گفتار سر بسته، معایب زیادی را به طرف نسبت داده است، ریاکاری از این نظر که می خواهد بگوید من اهل غیبت نیستم و مطیع فرمان پروردگارم.

انگیزه های غیبت

غیبت از گناهانی است که عوامل بی شماری دارد، که هر کدام به تنهایی می تواند سرچشمه غیبت شود، از جمله:

- ۱- حسد
- ۲- خودخواهی و خود برتری بینی
- ۳- غرور و نخوت
- ۴- انحصارطلبی
- ۵- کینه توزی
- ۶- جاه طلبی
- ۷- دنیا پرستی و علاقه به مال و مقام
- ۸- ریاکاری
- ۹- تزکیه نفس و اظهار پاکی و تقوا
- ۱۰- ایجاد سرگرمی ناسالم
- ۱۱- سوء ظن
- ۱۲- انتقام جویی
- ۱۳- تشفی قلب و فرونشاندن غضب
- ۱۴- سخریه و استهزاء و امور دیگری از این قبیل.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۲

قدر مشترک همه اینها این است که انسان سعی می کند با غیبت کردن شخصیت طرف

و موقعیت اجتماعی او را درهم بشکند و او را در نظرها خوار و بی مقدار کند، و از این طریق انتقام بگیرد یا خشم خود را فرو نشاند، یا او را از مقام و مال محروم سازد و در اختیار خود بگیرد یا اظهار زهد و قدس کند، یا حاضران را بخنداند و یا خود را برتر و بالاتر از دیگران معرفی کند.

از اینجا روشن می شود که اولاً غیبت تا چه حد گسترده است و چه عوامل زیاد و متنوعی دارد، و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «أصل الغيبة تنوع بعشره أنواع؛ شفاء غيظ و مساعده قوم و تهمه، و تصديق خبر بلا كشفه، و سوء ظن و حسد و سُخْرِيَّه و تَعَجُّب و تَبْرُّم و تَزْيِين، فأن اردت السلامه فاذكر الخالق لا المخلوق فيصير ذلك مكان الغيبه عبره و مكان المائم ثواباً؛ سرچشمه غیبت به ده نوع تقسیم می شود، تشفی قلب (فرونشاندن آتش غضب) و همگامی با دیگران (تعصیب گروهی) و تهمت زدن، و تصدیق عجولانه خبری که صدق و کذب آن آشکار نشده، و سوء ظن و حسد و استهزاء، و اظهار تعجب و ابراز ناراحتی و خویشتن آراییی. و اگر می خواهی سالم بمانی به یاد خالق باش نه به یاد مخلوق، این سبب می شود که به جای غیبت (از عیوب دیگران) عبرت بگیری و به جای گناه پاداش برای تو حاصل شود.» (۱)

روشن است که امام علیه السلام در صدد بیان بخشی از عوامل عمده غیبت بوده است، زیرا همان گونه که گفته شد، عوامل غیبت از اینها فراوان تر است.

پیامدهای زیانبار غیبت

غیبت آثار مخرب زیادی در جامعه انسانی دارد

که اگر دست کم گرفته شود خطر آن بیشتر خواهد بود، اضافه بر این، آثار سویی از نظر روحانی و معنوی و عقوبت های الهی دارد که در روایات به آن اشاره شده است.

در مورد اول امور زیر را می توان بر شمرد:

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۳

۱- غیبت مهمترین سرمایه جامعه یعنی «سرمایه اعتماد» را از بین می برد، زیرا غالب اشخاص دارای نقاط ضعفی هستند که سعی در کتمان آن دارند اگر آنها پوشیده بمانند، اعتماد مردم نسبت به یکدیگر باقی و برقرار خواهد بود.

ولی کشف آنها بی اعتمادی عجیبی ایجاد می کند، و می دانیم اساس تعاون و همکاری اجتماعی، اعتماد متقابل افراد جامعه نسبت به یکدیگر است، و بدون آن جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می شود که مشکلات زندگی اجتماعی را دارد، ولی منافع آن از بین خواهد رفت.

۲- غیبت سرچشمه سوء ظن نسبت به همگان است، زیرا هنگامی که عیوب مخفی جمعی از افراد از طریق غیبت آشکار گردد، انسان نسبت به همه پاکان و نیکان هم بدبین می شود، و می گوید: لا بد آنها نیز در خلوت های خود چنین کارهایی دارند که ما نمی دانیم، و «بر هر که بنگری به همین درد مبتلا است».

۳- غیبت یکی از اسباب اشاعه فحشاء است چرا که هنگامی که گناهان مخفی افراد از طریق غیبت آشکار گردد، دیگران نیز تشویق به گناه می شوند، و اصولاً ابهت گناه از بین می رود، و عذر و بهانه ای برای آلودگان می شود که اگر ما چنین می کنیم فلان کس که از ما بهتر و آگاهتر است نیز مرتکب این عمل می شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام

می خوانیم که فرمود: «مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَارَأْتَهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أذْنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ کسی که درباره مؤمنی آنچه را چشمش (از بدی ها) می بیند، و گوشش می شنود و بگوید، او از کسانی است که خداوند متعال در حق آنان فرموده: کسانی که دوست دارند، کارهای زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی دارند». (۱)

۴- غیبت، گنهکاران را در گناهشان جسور می کند، زیرا مادام که پرده از اعمال انسان برداشته نشده است شرم و حیا مانع از گناهان بیشتر و علنی تر است اما هنگامی که کوس رسوایی کسی را بر سر بازار زدند از ارتکاب گناه پروایی نخواهد داشت.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۴

۵- غیبت سبب ایجاد کینه و عداوت و بغضا است، چرا که مهمترین سرمایه انسان آبرو و شخصیت اجتماعی او است، در حالی که غیبت کننده این سرمایه گران بها را از بین می برد و به همین دلیل کینه و عداوت شدیدی را در دل غیبت شونده (در صورتی که به گوش او برسد) بر می انگیزد.

۶- غیبت، غیبت کننده را از چشم مردم می اندازد، چرا که فکر می کنند، هنگامی که عیوب دیگران را نزد آنها می گوید، لا بد عیوب آنها را نزد دیگران خواهد گفت. لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ نَقَلَ إِلَيْكَ نَقَلَ عَنكَ؛ هر کس به سوی تو (عیوب مردم را) نقل کند (عیوب تو را) برای دیگران نقل خواهد کرد». (۱)

در حدیث دیگری می خوانیم: «لَا مَرُوءَةَ لِمُعْتَابٍ؛ غیبت کننده شخصیت و احترامی ندارد».

۷- غیبت عذر و بهانه ای برای توجیه گناهان غیبت کننده می شود، او برای این که از حملات و اعتراضات مردم در امان بماند، به سراغ غیبت می رود.

و اما آثار سوء معنوی آن بیش از آن است که در بیان گنجد و در اینجا به قسمتی از آن که در روایات اسلامی با صراحت آمده اشاره می کنیم:

۱- در روایات گذشته خواندیم که غیبت حسنات را نابود می کند همان گونه که آتش هیزم را عالم بزرگوار شیخ بهایی در یکی از کتاب های خود غیبت را به صاعقه تشبیه می کند که حسنات را در یک چشم به هم زدن نابود می کند سپس می گوید:

کسی که غیبت مردم می کند، مانند کسی است که منجنیقی نصب کرده و با آن حسنات خود را نشانه گیری کرده و شرق و غرب آن را می کوبد «۳».

۲- غیبت دین انسان را از بین می برد همان گونه که بیماری خوره گوشت های تن را می خورد.

۳- غیبت کننده اگر بخشوده شود آخرین نفری است که وارد بهشت می شود، و اگر بخشوده نشود اولین نفری است که وارد دوزخ می گردد.

(۱). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۴۵۱.

(۲). همان، جلد ۴، صفحه ۳۴۷.

(۳). کشکول شیخ بهایی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵ (مطابق نقل کتاب پرورش روح، صفحه ۴۲۲).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۵

۴- غیبت سبب رسوایی انسان می شود، در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم فرمود: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ؛ ای گروهی که با زبان ایمان آورده اید ولی با

قلبتان ایمان نیاورده اید، غیبت مسلمانان نکنید، و در صدد کشف عیوب آنها نباشید، چرا که هر کس در صدد کشف عیوب برادر مسلمانش باشد خداوند عیوب او را کشف می کند، و هر کس خدا عیوبش را کشف کند حتی در درون خانه اش رسوا می شود». (۱)

۵- غیبت سبب می شود که حسنات غیبت کننده به نامه اعمال غیبت شونده، و سیئات غیبت شونده به نامه اعمال غیبت کننده منتقل شود، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «يُؤْتَى بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ فَيَقُولُ الْهِيَ لَيْسَ هَذَا كِتَابِي فَأَنْتَى لَا أَرَى فِيهَا طَاعَتِي فَقَالَ إِنَّ رَبَّكَ لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسَى، ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاِغْتِيَابِ النَّاسِ ثُمَّ يُؤْتَى بِأَخْرَ وَ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَرَى فِيهَا طَاعَاتٍ كَثِيرَةً، فَيَقُولُ الْهِيَ مَا هَذَا كِتَابِي فَأَنْتَى مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ، فَيَقُولُ: إِنَّ فُلَانًا اغْتَابَكَ فَدَفَعْتُ حَسَنَاتَهُ إِلَيْكَ؛ روز قیامت کسی را در دادگاه عدل الهی حاضر می کنند، و نامه اعمالش را به دست او می دهند، نگاه می کند حسنات خود را در آن نمی بیند، عرضه می دارد خدایا این نامه عمل من نیست زیرا طاعات خود را در آن نمی بینم، خداوند به او می گوید پروردگار تو نه گمراه می شود و نه چیزی را فراموش می کند، طاعات تو به سبب غیبت مردم از بین رفت، سپس دیگری را می آورند و نامه عملش را به دستش می سپارند، در آن طاعات زیادی می بیند که انجام نداده بود عرض می کند خداوند این نامه عمل من نیست، چرا که من این طاعات را انجام نداده ام، خداوند می فرماید: فلان کس تو را غیبت

کرد، بدین سبب حسناتش به تو داده شد.» (۲)

از این رو از بعضی از رجال معروف پیشین نقل شده که شنید کسی درباره او غیبت می کند طبقی از رطب به رسم هدیه برای او فرستاد و پیغام داد: «شنیدم تو

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۲.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۹، صفحه ۱۲۱، حدیث ۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۶

حسنات را برای من هدیه کرده ای خواستم به این وسیله جبران کنم.»

و از دیگری نقل شده که می گفت من اگر بخواهم کسی را غیبت کنم مادرم را غیبت می کنم چرا که او از هر کس به حسنات من سزاوارتر است.»

۶- غیبت سبب می شود که نماز و روزه انسان تا چهل روز، مقبول درگاه خداوند نشود، چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده فرمود: «مَنْ اَعْتَابَ مُسْلِمًا او مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ وَ لَا صِيَامَهُ اَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً اِلَّا اَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ کسی که مرد یا زن مسلمانی را غیبت کند، خداوند نماز و روزه او را چهل شبانه روز قبول نخواهد کرد مگر این که غیبت شونده او را ببخشد.» (۱)

درمان غیبت

اشاره

درمان این بیماری خطرناک اخلاقی از جهاتی با درمان سایر بیماری های اخلاقی مشابه، و از جهاتی متفاوت است و در مجموع، رعایت امور زیر برای پیشگیری یا درمان غیبت بسیار کارساز است:

۱- درمان اصلی هر بیماری جسمی یا روانی و اخلاقی جز با ریشه یابی عوامل آن و قطع کردن آنها امکان پذیر نیست، و از آنجا که عوامل زیادی در بروز و ظهور این صفت زشت مؤثر بود باید به سراغ آن ها رفت، حسد، کینه توزی، انحصارطلبی،

انتقام جویی، کبر و خودبرتربینی، از عوامل مهمی بود که آدمی را به سراغ غیبت می فرستاد، و تا اینها از وجود انسان ریشه کن نشود، صفت رذیله غیبت ریشه کن نخواهد شد.

هنگامی که انسان نسبت به کسی حسد نورزد، کینه توز نباشد، انتقام جویی نکند، خودبرتربین نباشد، و همچنین از رذایل دیگری که او را به سوی غیبت می فرستد پاک گردد، دلیلی ندارد که خود را آلوده غیبت کند.

۲- راه مهم دیگر برای درمان این رذیله اخلاقی، توجه به پی آمدهای سوء معنوی

(۱). همان، صفحه ۱۲۲، حدیث ۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۷

و مادی، فردی و اجتماعی آن است، هرگاه انسان به این نکته توجه کند که غیبت او را از چشم مردم می اندازد و به عنوان فردی خائن، حق شناس، ضعیف و ناتوان در جامعه معرفی می کند، و پیوند اعتماد و اطمینان را در جامعه متزلزل می سازد، حسنات او را از بین می برد، سئئات دیگران را بر دوش او می گذارد، عبادات او تا چهل روز پذیرفته نمی شود، و جزو نخستین کسانی است که قبل از همه وارد دوزخ می شوند و اگر توبه کند و توبه او پذیرفته شود، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود.

و نیز به این حقیقت توجه کند که غیبت، حق الناس است، چرا که آبروی خلق خدا را می برد، و ارزش آبروی هر کس همچون ارزش جان و مال او است. و تا صاحب حق راضی نشود، خدا او را نمی بخشد و ای بسا غیبت می کند و دست رسی برای جلب رضایت طرف پیدا نمی کند، و این بار گناه برای همیشه بر دوش او می ماند.

آری اگر غیبت کننده در این

امور دقت کند، به یقین از کار خود پشیمان و منصرف می شود، و آنها که غیبت را وسیله تفریح و سرگرمی مجالس خودشان قرار می دهند اگر در این عواقب بیندیشند قطعاً تجدید نظر خواهند کرد.

۳- غیبت کننده باید به این حقیقت توجه کند که نیروهای انسان محدود است؛ اگر نیرویی را که صرف تضييع آبروی اشخاص و شکستن موقعیت اجتماعی آنها می کند، صرف رقابت های صحیح و سازنده نماید، ای بسا در مدت کوتاهی از رقیبان خود پیشی گیرد، و مقام والایی را که انتظار دارد، در جامعه برای خویش فراهم سازد، بی آنکه ضربه ای بر فرد یا جامعه وارد کند، و عقوبات دنیا و آخرت را متوجه خود سازد.

به تعبیر دیگر چه بهتر که انسان به جای تخریب دیگران به آبادانی خانه خویش پردازد تا در محله ای آباد و در خانه ای آبادتر زندگی کند. ولی کسی که به ویرانی خانه دیگران دل بسته است سرانجام در محله ای ویرانه و خانه ای ویرانه تر زندگی خواهد کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۸

غیبت کننده باید به این حقیقت توجه کند که غیبت کردن یکی از نشانه های بارز ضعف و ناتوانی و فقدان شخصیت و عقده خود کم بینی است، و او با غیبت کردن این صفات درونی خود را آشکار می سازد، و پیش از آن که شخصیت اجتماعی طرف را بشکند شخصیت خود را در هم می کوبد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که برای ترک غیبت- مخصوصاً در مورد کسانی که این کار زشت به صورت یک عادت برای آن ها در آمده، قبل از هر چیز مراقبت شدید و نظارت اکید بر زبان و سخنان لازم است، و همچنین پرهیز

از دوستانی که او را به غیبت تشویق می کنند، و مجالسی که مهیا برای غیبت است و کلیه اموری که وسوسه غیبت در او ایجاد می کند ضرورت دارد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما عُمَرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبِ إِلَّا خَرِبَ مِنَ الدِّينِ؛ مجلسی به وسیله غیبت آباد نشد مگر این که از نظر دین خراب گشت.» (۱)

نکته دیگر این که یکی از انگیزه های غیبت، تبرئه خویشتن است، مثلاً می گوید اگر من مرتکب گناه شدم، فلان کس که از من عالم تر و با سابقه تر است چنین عملی را انجام داده یا بدتر از این را انجام داده، در حالی که برای تبرئه خویشتن راه های زیادی وجود دارد که منتهی به این گناه بزرگ یعنی غیبت نمی شود، و اصولاً اعتراف به اشتباه و خطا در این گونه موارد سالم ترین و مؤثرترین عذر است، اضافه بر این یکی از اشتباهات بزرگ این است که انسان خود را با آلودگان مقایسه کند چرا با پاکان و نیکان مقایسه نکند و با آنها رقابت نداشته باشد.

گاهی نیز برای تبرئه خویش به این عذر متشبث می شوند که از وقتی که فلان گناه و انحراف را از فلان عالم دیدم عقیده من از همه چیز سلب شد و نسبت به همه چیز بی تفاوت شدم و در امر معاد متزلزل گشتم.

این گونه عذرها مصداق روشن عذر بدتر از گناه است، و عواقب بسیار خطرناکی دارد، چه بهتر که انسان اعتراف به خطای خویش کند، و تا آنجا که می تواند اعمال

(۱). روضه الواعظین، صفحه ۵۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۹

دیگران را حمل بر صحت کند و به فرض که عالم

یا جاهل و رئیس یا بزرگی انحرافی پیدا کرده، او را بهانه انحراف خویش قرار ندهد که این یک بهانه شیطانی است بلکه نظر به خیل عظیم پاکان و نیکان و مقربان درگاه حق بیفکند.

*** در مباحث مربوط به غیبت چند موضوع باقی مانده است که آنها نیز در خور اهمیت است:

۱- استماع غیبت:

همان گونه که غیبت کردن از گناهان بزرگ است، شرکت در مجلس غیبت و گوش دادن به سخنان غیبت کننده نیز از گناهان بزرگ محسوب می شود، چرا که تمام مفاصد غیبت مربوط به همکاری دو طرف است، غیبت کننده و مستمع غیبت، اگر کسی حاضر نشود به غیبت گوش کند، علاوه بر این که گامی در طریق نهی از منکر برداشته شده ماهیت غیبت تحقق نمی یابد، نه عیوب کسی فاش می شود نه آبروی انسانی می ریزد، نه هتک حرمت می شود، و نه مفاصد دیگر اجتماعی به بار می آید.

به همین دلیل در روایات اسلامی مستمع غیبت همکار غیبت کننده یا به تعبیر روایت یکی از دو غیبت کننده محسوب شده است. چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْمُسْتَمِعُ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ» (۱) و از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «السَّمْعُ لِلْغَيْبِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ». (۲)

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هنگامی که مشاهده کرد کسی نزد فرزندش امام حسن علیه السلام غیبت می کند فرمود: «يَا بَنِي نَزَّهَ سَمْعَكَ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَإِنَّهُ نَظَرَ إِلَىٰ أَحَبِّ مَا فِي وَعَائِهِ فَأَفْرَعَهُ فِي وَعَائِكَ؛ فرزندم! گوش خود را از این گونه

(۱). جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۲۹۷؛ بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۲۶.

(۲). همان مدرک.

سخنان پاک دار، چرا که او (غیبت کننده) کثیف ترین چیزی را که در ظرف خود داشت انتخاب کرد و در ظرف تو ریخت». «۱»

حتی در روایات آمده است که شنونده غیبت باید به دفاع از برادران مسلمانش برخیزد، و از طریق حمل به صحت مدافع او باشد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ اخُوهُ الْمُسْلِمِ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ کسی که غیبت برادر مسلمانش نزد او شود، و توانایی بر یاری او داشته باشد و یاریش نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت مخدول می کند». «۲»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اِذَا وُقِعَ فِي رَجُلٍ وَ اَنْتَ فِي مَلَأٍ فَكُنْ لِلرَّجُلِ نَاصِراً وَ وَ لِلْقَوْمِ زَاجِراً وَ قُمْ عَنْهُمْ؛ هنگامی که عیب جویی و غیبت کسی را در میان جمع می کنند و تو در آنجا حضور داری، او را یاری کن و حاضران را نهی از منکر، و از آن مجلس (گناه) برخیز». «۳»

و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «السَّكْتُ شَرِيكُ الْمُغْتَابِ؛ سکوت کننده شریک غیبت کننده است». «۴»

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم فرمود: «الَا وَمَنْ تَطَوَّلَ عَلٰی اَخِيهِ فِي غَيْبِهِ سَمِعَهَا فِيهِ فِي مَجْلِسٍ فَرَدَّهَا عَنْهُ رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ الْاَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَاِنْ هُوَ لَمْ يَرُدَّهَا وَ هُوَ قَادِرٌ عَلٰی رَدِّهَا كَانَ عَلَيْهِ كَوْزُرٌ مَنْ اَغْتَابَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً؛ کسی که بر برادر مسلمانش ممت بگذارد و در برابر غیبتی که از او در مجلسی شنیده دفاع کند،

خداوند هزار در از شرّ و بدی را در دنیا و آخرت از او باز می گرداند، و اگر دفاع نکند در حالی که قادر بر دفاع است هفتاد برابر گناه غیبت کننده بر او خواهد بود.» (۵)

ممکن است این روایت ناظر به مواردی باشد که شخص مستمع انسان صاحب نفوذ و با شخصیتی است در حالی که غیبت کننده چنین نیست، روشن است سکوت

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۳۳۹.

(۲). همان، صفحه ۲۳۳۹.

(۳). کنز العمال، حدیث ۸۰۲۸.

(۴). آثار الصادقین، ج ۱۶، ص ۹۸.

(۵). من لا یحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه ۸ و ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۱

چنین شخصی آثار زیانبارش در مورد هتک حرمت آن فرد مسلمان بسیار بیشتر از کلام غیبت کننده است.

۲- غیبت حق الناس یا حق الله؟

مطابق آنچه در تعریف غیبت گفته شد کاملاً روشن است که غیبت جنبه حق الناس دارد زیرا باعث هتک حیثیت و تزییع آبروی مسلمانی می شود، و می دانیم آبروی مسلمان همچون جان و مال او است.

از تشبیهی که در آیه سوره حجرات درباره غیبت آمده و به خوردن گوشت برادر مؤمن بعد از مرگ او تشبیه شده جنبه حق الناس بودن آن روشن تر می گردد.

از احادیث فراوانی نیز این حقیقت استفاده می شود که غیبت نوعی ظلم و ستم است که باید جبران گردد از جمله:

۱- در خطبه حجه الوداع آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِيْهَا النَّاسُ اِنَّ دِمَائِكُمْ وَ اَمْوَالِكُمْ وَ اَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ الْعِيبَةَ كَمَا حَرَّمَ الْمَالَ وَ الدَّمَّ؛ ای مردم! خون ها و اموال و آبروی شما بر یکدیگر محترم است مانند احترام

امروز و این ماه (ذی الحجّه) و این شهر (مکه) خداوند حرام کرده است غیبت را همان گونه که حرام کرده است (تعرض به) مال و خون را». (۱)

بی شک هر خون بی گناهی ریخته شود باید جبران گردد، و هر مال مشروعی از هر کس تزییع شود، باید عوض آن را پرداخت، غیبت نیز باید به هر نحوی که ممکن است جبران شود.

اصولاً قرار گرفتن آبروی مؤمن در کنار مال و خون او دلیل روشنی است بر این که تزییع آبرو جنبه حق الناس دارد.

۲- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آن که غیبت با مقایسه با زنا، شدیدتر از آن شمرده شده می فرماید: «زانی بعد از توبه (خالصانه) مشمول عفو الهی

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، صفحه ۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۲

می شود؛ اِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبِ لَا يُعْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ اما غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند». (۱)

۳- در کتاب مجموعه ورام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عِرْضُهُ، وَالْغَيْبَةُ تَنَاوُلُ الْعِرْضِ؛ تعرض به همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است، خون او و مال او، آبروی او، و غیبت تعرض نسبت به آبرو است». (۲)

جمله اخیر که غیبت را مصداق تعرض به آبرو ذکر می کند خواه از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد خواه از کلمات راویان حدیث، در هر حال می تواند شاهد و گواهی برای مقصود ما باشد.

روایاتی که می گوید غیبت سبب نقل حسنات از

نامه اعمال غیبت کننده به غیبت شونده، و نقل سیئات از نامه اعمال غیبت شونده به غیبت کننده می شود، (و در گذشته به آن اشاره شد) دلیل روشن دیگری بر حق الناس بودن غیبت است، چرا که نقل حسنات و سیئات برای جبران آبروی ضایع شده غیبت شونده است.

حال که روشن شد غیبت حق الناس است، و حق الناس باید جبران گردد، این سؤال پیش می آید که غیبت کننده چگونه می تواند خطای خود را جبران کند.

از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر غیبت به گوش غیبت شونده رسیده است باید برود و از او حلیت بطلبد و اگر نرسیده باید برای او در پیشگاه خدا طلب آمرزش کرد (تا حق او جبران شود) این مضمون در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «فَإِنْ اغْتَيْبَ فَبَلَغَ الْمُعْتَابَ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ تَسْتَحِلَّ مِنْهُ وَ أَنْ لَمْ يَلُغُهُ وَ لَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمٌ ذَلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ». (۳)

این تفسیر و توضیح شاید به خاطر این است که اگر غیبت به شخص غیبت شونده نرسیده است نقل آن برای او ای بسا سبب اذیت و آزار بیشتری می شود، و مسئولیت سنگین تری به بار می آورد، به همین دلیل تنها دستور استغفار برای او داده شده است. بنابراین اگر موردی باشد که غیبت شونده ناراحت نمی شود، و جوب حلیت طلبیدن بعید نیست.

(۱). المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۱.

(۲). مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۲۳.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۳

و از اینجا تفسیر روایات متعددی که می گوید: «كَفَّارَةُ الْأَغْيَابِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اغْتَيْبَهُ؛ كفاره غیبت آن است که برای کسی که غیبتش را

کرده ای استغفار کنی». «۱» روشن می شود.

شاهد گویای دیگری بر تحلیل فوق حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«مَنْ كَانَتْ لِمَا حَيْثُ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ فِي عَرَضٍ أَوْ مَالٍ فَلْيَتَحَلَّلْهَا مِنْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَيْسَ هُنَاكَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ أِنَّمَا يُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ اخَذَ مِنْ سَيِّئَاتِهِ صَاحِبِهِ فَرِيْدَتْ عَلَى سَيِّئَاتِهِ؛ هَر كَسٍ نَسَبَتْ بَه بَرَادِرٍ مُسْلِمَانٍ خُودِ سَتْمِي دَر مُورِدِ آبرو يا مال او کرده باشد باید از او حلیت بطلبد پیش از آن که فرا رسد روزی که در آن روز درهم و دیناری نیست بلکه از حسنات او بر می دارند (بر حسنات برادری که مال یا آبروی او تضييع شده است می نهند) و اگر حسناتی نداشته باشد از گناهان رقیقش برمی دارند و بر گناهان او می گذارند». «۲»

در دعاهای معروف ایام هفته که از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در ملحقات صحیفه سجّادیه نقل شده در دعای روز دوشنبه نیز تعبیرات روشنی در این باره دیده می شود که امام از خداوند (به عنوان سرمشق برای دیگران) چنین می خواهد: اگر مظالمی از عباد نزد من است، و من بر کسی از بندگان تو ظلم و ستمی کرده ام در عرض و آبروی، یا در مورد اموال و خانواده و فرزندان، یا غیبتی از او کرده ام، و یا تحمیلی بر او روا داشته ام، یا تکبر و تعصب یا ریاکاری و خودنمایی در برابر او داشته ام، و اکنون دستم نمی رسد که حق او را به او باز گردانم یا حلیت بطلبم از درگاه تو می طلبم که او را به هر گونه مصلحت می دانی از من راضی فرمایی».

به هر حال احتمال حق الناس بودن غیبت بسیار قوی است لذا اگر جبران کردن یا حلّیت طلبیدن مشکلی نداشته باشد، باید اقدام کرد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که یکی از طرق جبران غیبت آن است که انسان

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۳۳۹، احادیث ۱۵۵۴۳ تا ۱۵۵۴۸.

(۲). جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۶.

(۳). ملحقات صحیفه سجادیه، دعای روز دوشنبه (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۴

نزد کسانی که غیبت در حضور آنها انجام گرفته برود، و عمل برادر مؤمن خود را به گونه ای توجیه و حمل بر صحت کند، که آثار غیبت از اذهان آنها به کلی برچیده شود، و به اصطلاح آب بسته به جوی خود باز گردد.

مستثنیات غیبت

علمای اخلاق و همچنین فقها در این نکته اتفاق نظر دارند که مواردی پیش می آید که غیبت کردن در آن جایز و حتی گاهی واجب است، و این به خاطر عوارض خاصی است که بر غیبت مترتب می شود.

به تعبیر دیگر، غیبت به عنوان اولی بی شک حرام و از گناهان کبیره است و همه علمای اسلام در آن متفق القولند ولی عناوین ثانویه و عوارض حاصله ممکن است عنوان ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد، و در موارد خاصی غیبت مجاز یا واجب شود.

و این موضوع در مواردی است که پای مصلحت مهمتری در میان است، که حفظ آن مصلحت بر مفساد عظیم غیبت غلبه می کند.

از جمله مواردی که داخل در این استثناء است موارد زیر است:

۱- در مورد دادخواهی و رفع ظلم و گرفتن حق، که اگر شخص مظلوم افشاگری نکند کسی به داد او نمی رسد، و حق او پایمال می گردد. این همان چیزی

است که قرآن مجید می فرماید «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالشُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِیماً؛ خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی ها را اظهار کند مگر آن کس که مظلوم واقع شده، خداوند شنوا و دانا است.» (۱)

۲- در مورد نهی از منکر، یعنی در جایی که اگر انسان افشاگری نکند فرد یا افراد گنهکار دست از کارشان نمی کشند، در اینجا مصلحت امر به معروف و نهی از منکر بر مفسده غیبت غلبه می کند، و مجاز بلکه واجب می شود.

۳- در مورد بدعت گذاران و توطئه گران و کسانی که بر ضد مصالح مسلمین نقشه

(۱). نساء، آیه ۱۴۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۵

می کشند، که اگر کار آنها بر ملا شود، مردم به پا می خیزند، و جلوگیری کامل یا نسبی می کنند، غیبت این گونه اشخاص نیز جایز، بلکه واجب است.

۴- در مورد مسلمانی که جان یا مال یا ناموسش از سوی دیگری در خطر قرار گرفته و او آگاه نیست، افشا کردن این خطر نیز جایز بلکه گاهی واجب است.

۵- در مورد مشورت یعنی در آنجا که کسی می خواهد مثلاً با دیگری وصلت کند یا شرکتی تشکیل دهد یا مسافرت نماید و از انسان درباره شخص مورد نظرش سؤال می کند، در اینجا نمی توان گفت: افشای عیب طرف، گناه دارد بلکه امانت در مشورت ایجاب می کند که آنچه را می داند و در مورد آن برنامه تأثیر می گذارد، افشا کند، و از این که ممکن است مصداقی از غیبت باشد ترسی به خود راه ندهد، چرا که پرده پوشی در این گونه موارد خیانت است، و خیانت در مشورت جایز نیست.

۶- در مورد

شهادت دادن در جایی که از انسان تقاضای شهادت کنند، نیز غیبت کردن جایز است، چرا که مصلحت شهادت قوی تر است. همچنین در مورد اجرای حدود الهی که اگر چند نفر ببینند (بی آن که تجسس خاصی کرده باشند) که فلان شخص مشغول شرب خمر یا زنا است، و بیایند و نزد حاکم شرع شهادت دهند، تا در مورد آنها اجرای حد شود. و یا شهودی درباره امری شهادت داده اند، ولی شهود در باطن، فاسق و گنهکارند، اما حاکم شرع در ظاهر با خبر نیست در اینجا نیز افشاگری و یا به تعبیر دیگر جرح شهود، جایز است. (البته تمام این ها در موردی است که شهود به اندازه کافی برای اثبات مطلب حضور داشته باشند).

حکم متجاهر به فسق

اشاره

معمولاً همه علمای اخلاق و فقهای بزرگوار، غیبت متجاهر به فسق یعنی کسی که آشکارا مرتکب گناه می شود را جزء مستثنیات شمرده اند، و تصریح می کنند غیبت این گونه اشخاص که پرده های حیا را دریده و آشکارا در برابر چشم مردم مرتکب معصیت می شوند، غیبت ندارند، و به روایاتی نیز در این زمینه تمسک جسته اند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۶

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اربعه لیست غیبتهم غیبه الفاسق المعلن بفسقه..؛ چهار گروهند که غیبت آنها غیبت محسوب نمی شود، نخست فاسقی که آشکارا گناه می کند. (سپس پیشوای دروغگو و کسانی که بدگویی به مادر یکدیگر می کنند، و آنها که از جماعت مسلمین خارج شده اند را بیان فرمود)». «۱»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «ثلاثه لیس لهم حرمه صاحب هوی مبتدع و الامام الجائر و الفاسق المعلن الفسق؛ سه کس احترام ندارند،

فرد منحرف بدعت گذار است (اشاره به صاحبان مکتب های انحرافی است) و دیگر پیشوای ظالم و فاسق متجاهر به فسق است. «۲»

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «مَنْ الْقَى جَلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ؛ کسی که چادر حیا را از سر بیفکند غیبت ندارد». «۳»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انزَعُونَ عَنْ ذِكْرِ الْفَاجِرِ اِنْ تَذَكَّرُوهُ، فَادْكُرُوهُ يَعْرِفُهُ النَّاسُ اَيَا ملاحظه می کنید از نام بردن افراد فاسق، نام آنها را ببرید تا مردم آنها را بشناسند». «۴»
و احادیث در این زمینه فراوان است.

ولی چنین به نظر می رسد که این گونه افراد به طور کلی از موضوع غیبت خارجند نه این که از حکم آن استثنا شده باشند چرا که در غیبت دو چیز شرط بود، اول مخفی بودن عیب که این افراد ندارند، و دوم ناراحت شدن از ذکر آن، که آن نیز در آنها نیست، زیرا اگر ناراحت بودند آشکارا مرتکب کار خلاف نمی شدند. و به تعبیر علمای اصول خارج شدن این قبیل اشخاص به صورت تخصص است نه تخصیص.

در اینجا سؤالاتی پیش می آید نخست این که آیا جواز غیبت متجاوز به فسق مخصوص گناہانی است که آشکارا انجام می دهند یا در همه چیز غیبت آنها جایز است؟

دیگر این که اگر کسی در محلی یا نزد جماعتی متجاهر به فسق باشد اما در محل

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۶۱.

(۲). همان، صفحه ۲۵۳.

(۳). همان، صفحه ۲۶۰.

(۴). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۵۹۵، حدیث ۸۰۶۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۷

دیگر و نزد جماعت دیگر کار او پوشیده و پنهان باشد، آیا باز

هم غیبت او جایز است؟ سوم این که آیا جواز غیبت متجاهر به فسق مشروط به وجود شرایط امر به معروف و نهی از منکر است یعنی غیبت چنین تأثیری را داشته باشد و گرنه جایز نیست.

با توجه به شرحی که در بالا در مورد این گونه افراد داده شد، پاسخ همه این سؤالات روشن می شود، و آن این که تنها در موردی غیبت آنها جایز است که حالت تجاهر به فسق دارند، ولی در کارهایی دیگر، و یا در محیطهای دیگر جایز نیست، چرا که ادله حرام بودن غیبت شامل غیبت آنها در این گونه موارد نمی شود و معلوم است در جایی که متجاهر هستند جستجوی شرایط امر به معروف و نهی از منکر ضرورتی ندارد چون عناصر تشکیل دهنده غیبت در آنها نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از متجاهر به فسق کسی است که به کلی پرده حیا را دریده و در برابر گناهان جسور و بی باک است؛ چنین افراد نه تنها احترامی ندارند، بلکه باید به مردم معرفی شوند تا مردم از خطرات آنها در امان بمانند، تعبیر به «مَنْ الْقَى جَلْبَابَ الْحَيَاءِ؛ کسی که چادر حیا را بیفکند» و تعبیر «فَادْكُرُوهُ يَعْرفُهُ النَّاسُ؛ نام او را ببرید تا مردم او را بشناسند» ناظر به همین معنی است.

بنابراین می توان گفت: متجاهر به فسق بر دو گونه است: نخست آنها که در یک عمل تجاهر دارند که تنها در همان عمل غیبت آنها جایز است، و دیگر کسانی که پرده حیا را دریده و جسورانه دست به هر گناهی می زنند، این گونه اشخاص در هیچ چیز احترامی ندارند و افشاگری در

مورد آنها لازم و ضروری است تا افراد ناآگاه از خطرات آنها آگاه شوند.

این سخن را با ذکر دو نکته پایان می دهیم:

نخست این که می دانیم یکی از علوم معروف اسلامی علم رجال است که در آن از صدق و کذب و درستی و نادرستی راویان اخبار سخن به میان می آید، بعضی از ناآگاهان از آموختن این علم ابا داشته اند چرا که در آن غیبت افراد می شود، در حالی که پرواضح است که حفظ حریم احکام اسلام از آموختن به دروغ و مطالب

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۸

خلاف هدفی است بسیار برتر و بالاتر، و همین هدف والا است که به ما اجازه می دهد درباره سوابق راویان اخبار دقت و جستجو کنیم و نقطه های ضعف آنها را بشمریم و در کتاب های رجال ثبت کنیم تا احکام الهی دستخوش هوا و هوس های این و آن نشود.

دیگر این که در مسایل اجتماعی و سیاسی برای گزینش افراد، جهت پست های حسّاس و یا در ادامه کار اگر نقطه ضعف هایی پنهانی وجود داشته باشد که در سرنوشت جامعه مؤثر است، افشا کردن آنها گرچه در حدّ ذات مشمول عنوان غیبت است، ولی به خاطر اهمیت حفظ نظام جامعه اسلامی و کشف و خنثی کردن توطئه ها اقدام به آن نه تنها اشکالی ندارد، بلکه گاه واجب می شود و کسانی که بر این گونه عیوب سرپوش می نهند مبادا گرفتار غیبت شوند، در واقع مصالح جامعه اسلامی را فدای اشخاص می کنند. حدیثی که قبلاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردیم که ملامت می کرد و می فرمود: «از پرده پوشی بر گناه فاجران...» و دستور می داد آنها را افشا کنند

تا مردم آنان را بشناسند، ناظر به این معنی است.

ولی این بدان معنی نیست که بی جهت آبروی اشخاص را ببرند و یا از حد لازم تجاوز کنند و در حریم زندگی شخصی و خصوصی آنها وارد شوند.

از آنچه در بالا گفته شد تکلیف دستگاههای اطلاعاتی کشور اسلامی نیز روشن می شود که اگر فعالیت های آنها در جهت کشف و خنثی کردن توطئه ها و سلامت گزینش ها برای پست های حساس اجتماعی باشد و از آن فراتر نروند و تجاوز نکنند، کار آنها نه مشمول عنوان تجسس است و نه مشمول عنوان غیبت حرام بلکه ادای وظیفه و انجام واجب است.

۱- مشمول دایره غیبت

بی شک غیبت افراد مؤمن و بالغ و عاقل حرام است، و بی شک غیبت کفار حربی که برای نابودی یا ضربه زدن به اسلام و مسلمین کمر بسته اند هیچ اشکالی ندارد، چون آنها محترم نیستند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۹

ولی آیا غیبت سایر فرق مسلمین و اهل ذمه (غیر مسلمانانی که دارای کتاب آسمانی هستند و به صورت یک اقلیت سالم در کشورهای اسلامی زندگی می کنند و جان و مالشان محفوظ و محترم است جایز است؟

بعضی از بزرگان فقهاء مانند محقق اردبیلی و علامه سبزواری صاحب کفایه، حرمت غیبت را عام دانسته اند، و به روایاتی که عنوان «المسلم» یا «الناس» در آن به کار رفته استدلال کرده اند و گفته اند حرام بودن غیبت آنها هیچ جای تعجب نیست، چرا که مال و جان آنها محفوظ است، چرا عرض و آبروی آنها محفوظ نباشد.

ولی مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه شدیداً به مخالفت برخاسته و می گوید ظاهر روایات، بعد از انضمام بعضی به بعض دیگر این است که این مسأله مخصوص

مؤمنان و موالیان اهل بیت علیهم السلام است. و حتی به سیره مستمره بین علما و عوام نیز استدلال فرموده است. «۱»

اگر منظور این فقیه بزرگوار از مخالفان ولایت (مخالفان اسلام) افراد ناصبی و معاند و دشمن مؤمنان و مسلمانان باشد بی شک نه احترامی دارند و نه غیبتی، ولی اگر سخن از فرق اسلامی که جان و مالشان محفوظ و محترم است و همچنین اهل کتاب که در ذمه مسلمین هستند بوده باشد نظرات محقق اردبیلی و سبزواری موجه تر به نظر می رسد چرا که هر جا مال و جان محفوظ باشد، عرض و آبرو نیز محفوظ است و تعرض به آن جایز نیست، و خطاب به مؤمنان در آیه ۱۲ سوره حجرات (در آیه غیبت) و یا تعبیر به مؤمن در بخشی از روایات هرگز دلیل بر عدم شمول حکم غیبت نسبت به دیگران نمی شود، و به تعبیر دیگر اثبات شیء، نفی ما عدا نمی کند.

بنابراین باید از غیبت تمام کسانی که جان و مال و عرضشان محترم است پرهیز کرد. و همه آنها مشمول حق الناس است. البته این در صورتی است که آنها متجاهر به فسق نباشند و کارهای آنها شکل توطئه و اضرار به مسلمین به خود نگیرد، بلکه

(۱). جواهر الکلام، جلد ۲۲، صفحه ۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۰

عیوب و گناهانی در پنهان داشته باشند که مخصوص خودشان باشد، افشای آنها و آبروریزی نسبت به آنان به یقین مجوز شرعی ندارد.

اما در مورد کودکان ممیز که از غیبت ناراحت می شوند نیز باید قبول کرد که غیبت حرام است همان گونه که مرحوم شیخ انصاری قدس سره در مکاسب محرمة به

آن اشاره کرده و می گوید: «عنوان برادر مؤمن نیز بر آنها صادق است چرا که قرآن مجید درباره ایتمام می فرماید: «وَ اَنْ تُخَالِطُوهُمْ فَ اَخْوَانُكُمْ؛ اگر با آنان همزیستی دارید آنها برادران شما هستند». (۱)»

ولی حق این است که نباید آن را مقتید به ممیز کرد چرا که اگر کشف عیوب پنهانی کودک غیر ممیز هتک حیثیت او در آینده و یا هتک حیثیت خانواده او می شود، آن هم کار خلافی است، به همین دلیل مرحوم شهید ثانی در کتاب «کشف الریبه» فرقی میان صغیر و کبیر نگذاشته است و به تعبیر دیگر اطفال مؤمنین به حکم خود مؤمنان هستند از نظر جان و مال و عرض و آبرو.

و از اینجا حکم مجانین و دیوانگان نیز روشن می شود.

۲- غیبت عمومی و خصوصی

گاه غیبت درباره شخص خاص یا اشخاص معین است که حکم آن از بحث های گذشته در جهات مختلف تبیین شد.

ولی گاهی جنبه کلی و عمومی پیدا می کند. مثلاً می گوید اهل فلان شهر خسیس یا نادان و ساده لوحند، یا می گوید اهالی فلان آبادی دزدند، یا معتادند یا در مسائل ناموسی بی بندوبارند.

آیا تمام احکام غیبت بر این غیبت های عمومی جاری می شود؟

می توان گفت غیبت دارای چند صورت است:

(۱). بقره، آیه ۲۲۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۱

۱- در آنجایی که غیبت شونده، شخص یا اشخاص محدود و معدودی باشند که مخاطبین، آنها را نمی شناسند، مثل این که بگویند در فلان شهر یا فلان آبادی یک یا چند نفر را دیدند که مشغول نوشیدن شراب یا اعمال زشت دیگری بودند، بی شک احکام غیبت در اینجا جاری نیست، چرا که با این سخن مطلب پنهانی آشکار نمی شود.

۲- آن که به صورت شبهه محصوره مطلب

را بیان کند (به اصطلاح شبهه قلیل فی القلیل یا کثیر فی الکثیر باشد) مثلاً بگوید یکی از آن چهار نفر را دیدم مشغول شرب خمر بود (و نام آن چهار نفر را ببرد یا بگوید یکی از پسران زید را دیدم که فلان کار خلاف را انجام می داد، یا این که بگوید گروه کثیری از اهالی فلان آبادی یا فلان شهر مرتکب این عمل می شوند به گونه ای که انگشت اتهام به سوی همه آنها نشانه رود.

ظاهر این است که ادله غیبت چنین موردی را شامل می شود، و به فرض که نام آن را غیبت نگذاریم چون کشف سر ناقصی شده، حرام بودن آن از جهت هتک احترام مؤمن و قرار دادن او در معرض اتهام ثابت است.

۳- به تمام اهل یک شهر یا آبادی چیزی را نسبت دهد، بی شک در اینجا نیز احکام غیبت و یا لاقل هتک احترام مؤمنین جاری می شود، خواه منظورش تمام اهل شهر بدون استثناء باشد یا اکثریت آنها.

بنابراین، آنچه معمول است که اهالی بعضی از بلاد یا آبادی ها را با اوصاف زشتی یاد می کنند، از نظر اسلام جایز نیست، مگر این که قرینه باشد که منظورش افراد کمی از آنها است، و به اصطلاح شبهه قلیل فی الکثیر یا شبهه غیر محصوره شود. و یا این که وجود آن اوصاف را همه بدانند، و در عین حال قصد هتک و مذمت نیز نداشته باشد.

۳- دفاع در برابر غیبت

اخلاق در قرآن ج ۳ ۱۶۶

آیا در برابر غیبت کننده باید به دفاع از فرد با ایمانی که غیبت او شده است

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۲

برخاست مثلاً بگوید بشر جایز الخطا است، هر

کسی ممکن است در زندگی لغزشی پیدا کند، یا گفته شود ممکن است این کار سهواً یا از روی فراموش کاری انجام شده باشد یا نظر آن شخص فلان موضوع حلال بوده است، باید فعل برادر مسلمان را حمل بر صحت کرد. بنابراین اگر قابل توجیه باشد توجیه کند، و اگر قابل توجیه نباشد می گوید چه بهتر که به جای غیبت برای او استغفار کنیم، زیرا همه ما در معرض این گونه لغزش ها هستیم.

بعضی از بزرگان فقها معتقدند که دفاع واجب است، از جمله شیخنا الاعظم مرحوم علامه شیخ انصاری در بحث غیبت از مکاسب محرّمه است.

روایات زیادی نیز درباره لزوم ردّ غیبت از معصومین علیهم السلام نقل شده است که مرحوم صاحب کتاب وسائل الشیعه در باب ۱۵۶ از ابواب احکام العشره حج گردآوری نموده است از جمله:

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی من اغتیب عنده اخوه المسلم فاستطاع نصره و لم ينصره خذله الله فی الدنیا و الآخرة؛ کسی که نزد او غیبت برادر مسلمانش شود و توانائی بر یاری او داشته باشد و یاریش نکند خداوند او را در دنیا و آخرت مخدول می کند».

همین تعبیر یا شبیه آن در روایات متعدد دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نقل شده است.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که در خطبه ای برای عموم مردم فرمود: «من رد عن اخیه غیبه سمعها فی مجلس رد الله عنه الف باب من الشرف فی الدنیا و الآخرة، فان لم یرد عنه و اعجبه کان علیه کوزر من

اغْتَابَ؛ کسی که از برادرش غیبتی را که در مجلسی می شنود رد کند (و در برابر آن دفاع نماید) خداوند هزار در از درهای بدی را در دنیا و آخرت از او رد می کند. و اگر آن غیبت را رد نکند و از آن خوشحال شود همانند گناه غیبت کننده برای او خواهد بود». (۱)

و نیز در حدیث دیگری از همان بزرگوار نقل شده است که فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۳

عِزِّهِ كَانَ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ؛ کسی که از آبروی برادرش دفاع کند حجابی از آتش دوزخ برای او خواهد بود». (۱)

ولی از مجموع این روایات و جوب دفاع استفاده نمی شود، بلکه نهایت امر، استحباب مؤکد می توان استفاده کرد، زیرا تعبیر به مخذول کردن که در چند روایت آمده بیش از این نمی رساند که خدا دست از یاری چنین کسی بر می دارد (چرا که خذلان به معنی ترک نصرت و یاری است) همچنین وعده ثواب بهشت یا نجات از دوزخ که در روایات آمده است آن هم دلیل بر وجوب نخواهد بود، ولی تعبیری که در روایت دوم آمده است که مانند گناه غیبت کننده برای او می نویسند دلیل بر وجوب دفاع است، ولی در آن حدیث این گناه در مورد کسی ذکر شده که نه فقط دفاع نمی کند بلکه از غیبت برادر مسلمانش خوشحال هم می شود.

به هر حال خواه دفاع در برابر غیبت برادر مسلمان واجب باشد و خواه مستحب مؤکد، یکی از وظایف حساس اسلامی است. و اگر جنبه نهی از منکر به خود بگیرد به یقین واجب است.

۴- غیبت مردگان چه حکمی دارد؟

گاه تصوّر می شود

که مفهوم غیبت و همچنین روایاتی که درباره غیبت وارد شد ناظر به افراد زنده است و مردگان را شامل نمی‌شود، بنابراین غیبت کردن پشت سر مرده اشکالی ندارد، ولی این اشتباه بزرگی است زیرا طبق روایات اسلامی: «حُزْمَةُ الْمَيِّتِ كَحُرْمَتِهِ وَ هُوَ حَيٌّ احْتِرَامُ مَرْدَةٍ مُسْلِمَانٍ هَمَّجُونِ احْتِرَامُ زَنْدَةٍ اَوْ اسْت.» (۲) بلکه می‌توان گفت غیبت مرده از جهاتی زشت‌تر و ناپسندتر است، زیرا زندگان ممکن است روزی غیبت را بشنوند و به دفاع از خود برخیزند، ولی مرده هرگز قادر به دفاع از خود نیست، به علاوه شخص غیبت کننده ممکن است افراد زنده را ببیند و از آنها حلیت بطلبد ولی در مورد مردگان این مطلب هرگز صدق نمی‌کند.

(۱). همان، صفحه ۶۰۷.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۹، صفحه ۴۷، باب ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۴

اضافه بر این، دستوراتی که درباره احترام به جسد مرده مسلمان داده شده از قبیل غسل و کفن و نماز میت و مفاهیمی که در نماز آمده است و دفن و زیارت اهل قبور و حرام بودن بی‌احترامی به قبر مؤمن همگی دلیل بر این است که آبروی مسلمانان بعد از مردن نیز باید حفظ شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۵

۵

حسن خلق و کج خلقی

اشاره

اشاره

حسن خلق به معنی خاص، آن است که انسان با گشاده رویی و چهره شاد و زبان نرم و ملایم با مردم روبرو شود، و در هر جا و با هر کس با خوش روئی برخورد کند، لب‌هایی پر از تبسم، و کلماتی پر از محبت و لطف داشته باشد. این یکی از فضایل اخلاقی است که در روابط اجتماعی فوق‌العاده مؤثر است.

به عکس، کج خلقی و ترش

روئی و سخنان خشن و خشک و فاقد لطف و محبت از رذایل اخلاقی که ریشه‌هایی در درون جان انسان دارد و باعث نفرت عموم و پراکندگی از دور انسان و گسستن پیوندهای اجتماعی خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی و سیره پیشوایان، مطالب فراوانی در زمینه آن فضیلت و این رذیلت دیده می‌شود که حاکی از اهمیت فوق‌العاده آن در سرنوشت فرد و جامعه است.

قسمت مهمی از موفقیت پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش برد اهداف خود، و همچنین سایر معصومین علیه السلام و بزرگان علما و پیشوایان، مرهون همین فضیلت بوده است و یکی از عوامل مهم شکست بسیاری از رهبران و مدیران جامعه فاقد بودن این فضیلت است.

تاریخ انبیاء و اولیاء و معصومین علیهم السلام و به طور کلی تاریخ رهبران جهان پر است از شواهد زنده این موضوع.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۶

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و بعضی از آیات که در این زمینه وارد شده است را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

۱- فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل عمران - ۱۵۹)

۲- وَ أَنْتَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. (قلم - ۴)

۳- وَلَا تُصَيِّرْ عِزَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ - وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ. (لقمان - ۱۸ و ۱۹)

۴- وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ. (بقره - ۸۳)

۵- اذْهَبَا إِلَى

فِرْعَوْنَ أَنَّهُ طَغَى - فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (طه - ۴۳ و ۴۴)

۶- اذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ اِحْسَنُ فَاذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَ مَا يُلَقَّاها اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقَّاها اَلَّذِي ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.
(فصلت - ۳۴ و ۳۵)

ترجمه

۱- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و (مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب، و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

۲- و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

۳- (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ که خداوند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۷

هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد- (پسرم!) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن،، از صدای خود بکاه! (و هرگز فریاد مزن) که زشت ترین صداها صدای خران است.

۴- ... و به مردم نیک بگوئید و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید

۵- به سوی فرعون بروید! که طغیان کرده- اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد.

۶- بدی را با نیکی دفع کن! ناگاه خواهی دید همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است- اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مسأله «حسن خلق» به عنوان یکی از ویژگی های اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از عوامل پیشرفت او در جامعه اسلامی ذکر شده است، می فرماید:

«به خاطر رحمت الهی در برابر آن ها نرم (و مهربان) شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند (فبما رَحِمَهُ

مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ. «۱»

بنابراین خلق و خوی نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله یک رحمت الهی درباره او و درباره تمام امت بود. و به یقین این نرمش و مهربانی و حسن و خلق در هر کس باشد مایه رحمت و برکت است.

در تعبیر فوق به نقطه مقابل آن یعنی خشونت و کج خلقی و نامهربانی نیز اشاره شده که اثر مستقیم آن، پراکندگی مردم از دور انسان است، و به تعبیر دیگر حسن خلق خمیر مایه پیوند جوامع انسانی است، و کج خلقی عامل پراکندگی و نفرت.

در این که «فَظٌّ» و «غلیظ القلب» هر دو به یک معنی و به معنی تأکید است یا دو

(۱). در این که «ما» در جمله «فبما رحمه من الله ..». مرصوله است یا استفهامیه یا نافیه یا زائده، احتمالات متعددی داده شده، ولی حق آن است که موصوله یا زائده باشد، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: که «ما» در اینجا به اتفاق مفسرین زائده است. (البته این گونه حروف زائده، تأکید را می رساند، نه این که بی معنی است).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۸

معنی متفاوت را می رساند، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» تعبیر جالب و جامعی دارد می گوید: «بعضی گفته اند جمع بین این دو وصف با این که هر دو از نظر معنی قریب الافق هستند به خاطر این است که «فَظٌّ» معمولاً در مورد خشونت در سخن به کار می رود، و «غلیظ القلب» در مورد خشونت در عمل که ناشی از سنگدلی است. بنابراین هر دو به معنی خشونت است، ولی یکی به معنی خشونت در

سخن، و دیگری خشونت در برخورد عملی است.

در هر حال خداوند به پیامبرش نرمش و انعطاف و خوش رویی و خوش خوئی داده بود به گونه ای که در برابر افراد گنه کار، خشن و سنگدل، نرمش نشان می داد و به این وسیله خشن ترین افراد را غالباً به سوی اسلام جلب و جذب می کرد.

و به دنبال آن یک سلسله دستورات عملی می دهد که خوش رویی و خوش خوئی از صورت تظاهر بیرون آید و جنبه های عملی به خود بگیرد، می فرماید: «آنها را عفو کن و برای آنان از خدا آمرزش بطلب، و در کارها با آنها مشورت کن، و هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش!) و بر خدا توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد». (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ).

و به این ترتیب جاذبه فوق العاده ای بر محور وجود پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا شد که دورترین افراد را به سوی خود جلب کرد.

سیاق آیات نشان می دهد که این آیه از آیات مربوط به جنگ احد است که دوست و دشمن سخت ترین فشارها را در طول این جنگ بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کرد، بدیهی است عفو و گذشت و استغفار و برخورد محبت آمیز در چنین شرایطی، نشانه قرار داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در بالاترین سطح خوش خوئی و محبت و مهربانی بود، و کمتر انسانی را می توان یافت که در چنین شرایطی از کوره در نرود و تند خوئی نکند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۹

دومین آیه نیز اشاره به حسن خلق عجیب پیامبر اسلام صلی

الله علیه و آله است که از آن به اخلاق عظیم تعبیر شده می‌فرماید: «وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

«خُلُقٌ» (بر وزن افق) مفرد است، و با خلق (بر وزن قفل) یک معنی دارد، و به طوری که از مفردات راغب استفاده می‌شود با خُلُقٌ (بر وزن حلق) ریشه مشترک دارد منتها «خُلُقٌ» به صفات ظاهری گفته می‌شود، و «خُلُقٌ» و «خُلُقٌ» به صفات درونی.

بعضی از ارباب لغت «خُلُقٌ» و «خُلُقٌ» را به معنی دین و طبیعت و سجیه تفسیر کرده اند و آن را صورت باطنی انسان می‌دانند.

«۱»

در هر حال توصیف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خلق عظیم، نشان می‌دهد که این ویژگی اخلاقی از والاترین صفات انبیاء است.

بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله را به صبر در راه حق، وسعت بذل و بخشش، تدبیر امور، و رفق و مدارا و تحمّل سختی‌ها در راه دعوت به سوی خدا و عفو و گذشت و جهاد در راه پروردگار و ترک حرص و حسد تفسیر کرده اند «۲» و این نشان می‌دهد که خلق عظیم را منحصر به خوش خویی و نرمش و مدارا ندانسته اند بلکه آن را مجموعه‌ای از صفات والای انسانی شمرده اند، و به تعبیر دیگر تقریباً همه اخلاق حسنه را در خلق عظیم به طور جمعی دیده اند.

حدیثی که از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل شده است نیز مؤید این معنی است می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آدَبَ نَبِيِّهِ فَمَا حَسَنَ آدَبِهِ فَلَمَّا اكْتَمَلَ لَهُ الْآدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ خداوند پیامبرش را تربیت اخلاقی کرد، هنگامی که تربیت او کامل شد به

او فرمود: اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. (۳)

و اگر در بعضی از روایات خلق عظیم به اسلام یا آداب قرآنی تفسیر شده به خاطر آن است که اسلام و قرآن در بردارنده مجموع فضائل اخلاقی است.

این در حالی است که در بعضی از روایات «حسن خلق» به خوش رویی، نرمش و خوبی گفتار تفسیر شده، از جمله در حدیثی که در «نور الثقلین» در ذیل همین آیه

(۱). لسان العرب، ماده خلق.

(۲). مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۱، ذیل آیه فوق.

(۳). نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۸۹؛ اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۶، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۰

نقل شده می خوانیم: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: حسن خلق چیست؟ فرمود: «تَلِيْنُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِبُ كَلَامِكَ وَ تَلْقَىٰ اِخَاكَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ؛ حسن خلق آن است که رفتار خود را آمیخته با نرمش، و کلام خود را پاکیزه و محبت آمیز کنی، و با چهره گشاده برادر مسلمانان را ملاقات نمایی». (۱) و این دو با هم منافاتی ندارند.

آخرین نکته ای را که در زمینه این آیه شایسته دقت می دانیم این است که بعضی از مفسران از تعبیر به «علی» در «اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» با توجه به این که «علی» معمولاً مفهوم سلطه را در بردارد، چنین استفاده کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله سلطه کاملی بر فضائل اخلاقی داشت، آن چنان که این فضائل جزئی از وجود او را تشکیل می داد، و بدون تکلف آنها را ظاهر می ساخت. (۲)

*** در سومین آیه گفتاری از «لقمان حکیم» به فرزندش نقل شده که در آن بر چهار چیز تأکید نموده است: نخست این که می گوید «با

بی اعتنایی از مردم روی مگردان» (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ).

سپس می افزاید: «و مغرورانه بر روی زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد». (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

و در سومین و چهارمین جمله می گوید: «در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از اوج صدای خود بکاه و فریاد نزن که زشت ترین صداها صدای خران است» (وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ).

این دستور که غالباً در رابطه با برخورد با دیگران است بخش مهمی از حسن خلق را که آمیزه ای از خوش رویی و تواضع و نرمش در سخن و رفتار را منعکس می کند، و خداوند سخن این مرد حکیم را چنان با ارزش دانسته که در لابلای کلمات خود آن را بیان فرموده است.

(۱). نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۱.

(۲). به تفسیر فخر رازی و روح البیان، ذیل آیه شریفه مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۱

«تُصَعِّرُ»

از ماده

«صَعِرَ»

(بر وزن خطر) در اصل نوعی بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند، سپس به هر گونه روی گردانی اطلاق شده است، این تعبیر ممکن است بیانگر این معنی باشد که بدخلقی یک نوع بیماری و شبیه کارهای حیوانی است. و جالب این که نهی از این کار تنها در مورد مؤمنان نیست بلکه در مورد همه انسانها است، می فرماید: «وَلَا تُصَيِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» و به هر حال قرار گرفتن این صفت رذیله در کنار تکبر و افراط کاری در راه رفتن و صدا نشان می دهد که همه از صفات رذیله ای است که باعث تنفر مردم می شود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر جمله «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» فرمود: مفهومش آن است که صورتت را از مردم بر مگردان و از کسی که با تو سخن می گوید به عنوان توهین و استخفاف صورت بر متاب. (۱)

*** در چهارمین آیه مورد بحث خداوند بنی اسرائیل را با عنوان اخذ یک پیمان الهی مخاطب ساخته و بعد از تأکید بر

توحید خالص و احسان به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان می فرماید: به مردم نیک بگویید، و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ اَقِمْوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ) قرار گرفتن جمله «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» در میان پیمان های مربوط به توحید و نیکوکاری و بر پا داشتن نماز و دادن زکات، بیانگر اهمیّت حسن برخورد، نسبت به مردم است، و به این ترتیب خوش خویی و برخورد خوب با توده مردم در

ردیف مهمترین و اساسی ترین دستورات اسلام قرار دارد.

در واقع چون مال انسان محدود است و نمی تواند همه دوستان و نیازمندان را با آن بی نیاز کند، دستور به بذل حسن خلق داده، همان سرمایه ای که فناپذیر است، همان گونه که در حدیث معروف از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انکم لا تسعون الناس»

(۱). نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۲۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۲

بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَسْئَلُهُمْ مِنْكُمْ بِسَطِّ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ؛ شما نمی توانید همه مردم را با اموال خود راضی کنید، ولی خوش رویی و حسن خلق از سوی شما همه را شامل می شود و خشنود می سازد. (۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است که فرموده: «قُولُوا لِلنَّاسِ احْسَنَ مَا تُحِبُّونَ اِنْ يُقَالَ لَكُمْ بِهِ مَرْدَمٌ بِهَتْرَيْنِ سَخْنَانِي بَكُوَيْدِ كِه دُوسْت دَارِيْد بِه شَمَا كُفْتِه شُود». (۲)

درست است که مخاطبین این آیه بنی اسرائیل هستند، ولی هدف قرآن از ذکر آن بیان یک اصل کلی برای همه است.

*** پنجمین آیه نشان می دهد که مسأله خوش رویی و برخورد خوب با افراد حتی دشمنان را نیز شامل می شود، مخصوصاً در مقام دعوت آنها به سوی حق، از همین رو هنگامی که موسی علیه السلام مأمور شد پیام الهی را به فرعون طغیانگر که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده بود برساند، با این خطاب مخاطب شد: «تو و برادرت هارون به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود یا (از خدا) بترسد» (اذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى - فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا - لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى).

این تعبیر نشان می دهد

که اگر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به سوی حق با نرمش و برخورد محبت آمیز همراه باشد، امید این می رود که حتی در سنگدل ترین افراد اثر بگذارد.

در این که میان «يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» چه تفاوتی است؟ می توان گفت منظور این است که اگر شما با سخنان نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب لازم را با صراحت و قاطعیت بیان کنید احتمال این است که دلائل منطقی را پذیرا شود،

(۱). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶، حدیث ۵۱۵۸. شبیه این مضمون در منابع شیعی نیز نقل شده است.

(۲). تفسیر برهان ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۳

و از اعماق جان ایمان بیاورد. و اگر ایمان نیابد ممکن است لااقل از ترس مجازات الهی دست از مخالفت و کارشکنی در طریق ایمان دیگران بردارد.

«فخر رازی» می گوید: ما نمی دانیم چرا خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد با این که می دانست او هرگز ایمان نمی آورد. سپس می گوید: در این گونه موارد جز این که ما تسلیم در مقابل آیات قرآن باشیم و لب به اعتراض نگشاییم راه دیگری در پیش نیست. (۱)

ولی پاسخ این سؤال روشن است و نمی بایست بر شخصی مثل فخر رازی مخفی بماند، زیرا کار خداوند اتمام حجت است، یعنی حتی نسبت به کسانی که یقیناً ایمان نمی آورند اتمام حجت می کند، مبادا به هنگام مجازات لب به اعتراض بکشایند که اگر رسولان الهی به سراغ ما می آمدند به یقین ایمان می آوردیم. همان گونه که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ؛ پیامبرانی

که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود).

و این که می فرماید: شاید او متذکر شود، یا از خدا بترسد، به این معنی است که طبیعت تبلیغ آمیخته با نرمش و خوش خویی، رسیدن به چنین نتیجه ای است، هر چند ممکن است این طبیعت در پاره ای از افراد با موانع سختی برخورد کند، و به تعبیر دیگر، تبلیغ توأم با خوش رویی جنبه مقتضی دارد نه علت تامه.

بدیهی است مخاطبان آیه گرچه موسی و برادرش هارون است ولی مفهوم آیه شامل تمام مبلغان دین و آمران به معروف و ناهیان از منکر می شود، و آن قدر که انسان، با ادب و متانت و نرمی می تواند هدایت کند، با خشونت و درشتی نمی تواند هادی باشد، و این معنی بارها و بارها تجربه شده است.

(۱). تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲۲، صفحه ۵۹).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۴

در ششمین و آخرین آیه مورد بحث سخن از نرمش و مدارا حتی با دشمنان سر سخت است، و بیان تأثیر شگرفی که این کار دارد می فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ اِحْسَنُ فَاذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عداوةٌ كَانَهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

البته دفع سیئات با حسنات، طرق و مصادیق مختلفی دارد که یکی از آنها نرمی و مدارا و خوش رویی و ادب در برابر دشمنان لجوج و سرسخت است که در بسیاری از اوقات آن ها را به کلی منقلب می کند، و دشمنان سرسخت را به دوستان مهربان تبدیل می نماید.

جالب

این که در آیه بعد از آن می فرماید: «این کار از هر کس ساخته نیست؛ تنها کسانی که دارای صبر و استقامتند توفیق چنین برخوردی را با دشمنان پیدا می کنند، و تنها کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل می شوند» (وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

البته رسیدن به این مرحله از حسن خلق که انسان بدی ها را به نیکی پاسخ گوید کار هر کس نیست زیرا احتیاج به سلطه کامل بر نفس دارد و تنها کسانی که خودسازی کرده اند و از سعه صدر کافی برخوردارند و انتقام جویی را از وجود خود ریشه کن ساخته اند توان بر چنین کاری دارند.

از مجموع آیات بالا- به این نتیجه می رسیم که قرآن منادی حسن خلق و نرمش و محبت و ملامت است، و پیشوایان اسلام مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمونه کاملی از آن بوده است، به گونه ای که می توان یکی از معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را معجزه اخلاقی او شمرد.

اهمیت حسن خلق در احادیث اسلامی

اشاره

در زمینه خوش خلقی و برخورد خوب با همه مردم، روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می شود که به حدّ تواتر می رسد، تعبیراتی که در این روایات در برابر این فضیلت اخلاقی آمده است در کمتر مورد دیگری دیده می شود، این تعبیرات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۵

بیانگر نهایت اهتمام اسلام به این مسأله مهم اخلاقی است، از میان این روایات گلچینی کرده ایم که ذیلًا از نظر می گذرد:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْإِسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ اسلام همان خوش رویی

است». (۱) این تعبیر نشان می دهد که عصاره تعلیمات اسلام همان حسن خلق است.

۲- در حدیثی از حضرت علی علیه السلام در یک تعبیر جامع و جالب می خوانیم «عنوان صحیفه المؤمن حسنُ خُلُقِه؛ سرلوحه نامه عمل انسان با ایمان حسن خلق او است». (۲)

می دانیم آنچه در عنوان و سرلوحه نامه اعمال قرار می گیرد، بهترین و مهمترین آنها است و به تعبیر دیگر، چیزی است که قدر جامع همه اعمال نیک است و قبل از هر چیز نظرها را به خود متوجه می سازد.

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ اُمَّتِي الْجَنَّةَ التَّقْوَى وَ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیش ترین چیزی که امت من به سبب آن وارد بهشت می شوند تقوا و حسن خلق است». (۳)

در این حدیث حسن خلق همسنگ و همپراز تقوا قرار داده شده و به عنوان یکی از دو عامل اصلی ورود در بهشت معرفی شده است.

۴- در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «اَكْمَلُكُمْ اِيْمَانًا اَحْسَنُكُمْ خُلُقًا؛ کسی که ایمانش از همه کامل تر باشد، حسن خلقش از همه بیشتر است». (۴)

آنچه در بالا آمد بخشی از روایاتی بود که از اهمیت حسن خلق سخن می گوید و اکنون به سراغ بخش دیگری می رویم که از آثار و پی آمدهای مادی و معنوی آن بحث می کند:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ يُذِيبُ السَّيِّئَةَ؛ حسن خلق گناهان را ذوب می کند». (و آثار آن را می شوید). (۵)

(۱). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۷، حدیث ۵۲۲۵.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۲، حدیث ۵۹.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۷، حدیث ۳۴.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۲۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۶

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «انَّ صَاحِبَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ لَهُ مِثْلُ اجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ؛ دارنده حسن خلق پاداشی همچون روزه دار شب زنده دار دارد». (۱)

۳- در حدیث سومی از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ خداوند متعال به بنده اش در برابر حسن خلق همان پاداشی می دهد که به مجاهد در راه خدا می دهد». (۲)

و به این ترتیب صاحبان حسن خلق به درجات والائی می رسند که روزه داران و شب زنده داران به عبادت، و مجاهدان راه خدا می رسند و در پرتو حسن خلق گناهان آنها شستشو می شود، این در زمینه آثار معنوی آن، و در زمینه آثار دنیوی آن نیز تعبیرات بسیار مهمی دیده می شود، از جمله:

۴- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثْبِتُ الْمَوَدَّةَ؛ حسن خلق محبت و دوستی را تثبیت می کند». (و دلهای پراکنده را به هم پیوند می دهد). (۳)

۵- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَا عَيْشَ أَهْنًا مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ هیچ زندگی، گواراتر از زندگی آمیخته با حسن خلق نیست». (۴)

۶- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْبُرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق، خانه ها را آباد می کند و عمرها را افزایش می دهد». (۵)

۷- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ يُدِرُّ الْأَرْزَاقَ وَ يُؤْنِسُ الرَّفَاقَ؛ حسن خلق

روزی ها را فراوان می کند و بر محبت دوستان می افزاید.» (۶)

۸- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَزْوَاقِ؛ در وسعت خلق، گنج های روزی ها نهفته است.» (۷)

از مجموع روایات اسلامی که در بالا گلچینی از آن ارائه شد اهمیت فوق العاده

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۵.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۱.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۸، حدیث ۷۱.

(۴). غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۳۹۹.

(۵). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۸.

(۶). شرح غرر فارسی، جلد ۳، صفحه ۳۹۳.

(۷). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۳، حدیث ۸۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۷

حسن خلق در زندگی مادی و معنوی انسان ها، و تأکیدی که اسلام بر این امر دارد، به خوبی نمایان است، و در واقع همه آثار و برکات مادی و معنوی، برای آن ذکر شده است، به گونه ای که می توان حسن خلق را یکی از اساسی ترین تعلیمات اسلام شمرد.

*** در اینجا توجه به نکاتی لازم است:

۱- تعریف حسن خلق

حسن خلق شاید از اموری باشد که بی نیاز از تعریف است و همه مردم با آن آشنا هستند، ولی برای توضیح بیشتر می توان گفت: حسن خلق از مجموعه ای از صفات و برخوردها تشکیل یافته است: «نرمش و مدارا، گشاده رویی، زبان خوب و اظهار محبت، رعایت ادب، چهره خندان و تحمل و بردباری در مقابل مزاحمت های این و آن.» هنگامی که این صفات و اعمال به هم آمیخته شد، به آن حسن خلق می گویند.

در حدیث جامع و جالبی از امام صادق علیه السلام در تعریف حسن خلق چنین آمده است، یکی از یاران امام پرسید: «ما حدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟»

تعریف حسن خلق چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «تَلِينُ جَانِبَيْكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامَيْكَ وَ تَلْقَى اخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنٍ؛ با نرمش و مدارا با مردم رفتار می کنی، و سخن خویش را پاکیزه می گردانی، و برادرت را با خوش رویی ملاقات می نمایی.» (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله به بخشی از تفسیر حسن خلق اشاره شده می فرماید: «أَمَّا تَفْسِيرُ حُسْنِ الْخُلُقِ مَا أَصَابَ الدُّنْيَا يَرْضَى، وَ أَنْ لَمْ يُصِبْهُ لَمْ يَسْخَطْ؛ تفسیر حسن خلق این است که هر مقدار از دنیا به او برسد، خشنود باشد و اگر به دنیا نرسد خشمناک نشود.» (۲)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۹، حدیث ۴۲.

(۲). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۷، حدیث ۵۲۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۸

۲- آثار و پیامدهای حسن خلق

در روایاتی که در بالا آمد نکات مهمی درباره پیامدهای مادی و معنوی حسن خلق آمده بود، که نیاز به تحلیل دارد.

از آثار اجتماعی و دنیوی آن این که حسن خلق مایه جلب محبت است، این مسأله به تجربه تقریباً برای همه کس ثابت شده است که با حسن خلق و برخورد های محبت آمیز و مؤدبانه می توان صید دل ها کرد، نه تنها افراد عادی مجذوب اخلاق حسنه می شوند، بلکه به گفته حافظ:

به حسن خلق توان صید اهل نظر به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

دیگر این که حسن خلق و خوش رویی شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند چرا که ویرانی آبادی ها بر اثر کشمکش ها و پرخاشگری ها است. هر گاه پرخاشگری جای خود را به خوش رویی و حسن خلق دهد، الفت و مودت و اتحاد که سرچشمه هر گونه آبادی و خیر و برکتی است، حاصل می شود.

افزون

بر این آرامش روح که یکی از آثار مستقیم برخوردهای محبت آمیز است سبب افزایش عمر می شود زیرا امروز ثابت شده عامل بسیاری از مرگ و میرها استرس ها و فشارهایی است که بر انسان وارد می شود که یکی از عوامل اصلی بیماریهای مختلف است و مسلم است که حسن خلق و برخوردهای محبت آمیز، از فشارهای روحی می کاهد و بدین سبب عامل طول عمر محسوب می شود، دیگر این که حسن خلق سبب فزونی روزی ها و درآمدها است زیرا یک تاجر و کاسب و صنعتگر و طبیب هنگامی می تواند در کار خود موفق باشد که جلب اعتماد مراجعین کند، یکی از عوامل جلب اعتماد حسن خلق است بسیار می شود که افراد ترجیح دهند خرید اجناس متوسطی را از افراد خوش برخورد و خوش اخلاق بر اجناس بهتری از افراد عبوس و ترش رو و بد برخورد ترجیح دهند، به همین دلیل در مؤسسات مهم اقتصادی خصوصی دنیا سعی دارند افرادشان را برای چگونگی برخورد با مراجعین آموزش دهند و از این طریق اعتماد افراد را به آن مؤسسه تجاری یا صنعتی جلب کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۹

بسیار دیده ایم که در هواپیماها از سوی مهماندارها بازیچه های رایگان به تک تک کودکانی که در هواپیما سوار می شوند داده می شود، ممکن است در مجموع ارزش چندانی نداشته باشد ولی این برخورد اثر عمیقی در روح افراد می گذارد و این برخورد به طور ناخودآگاه مشتریان را جلب می کند.

البته اسلام طرفدار حسن خلق به عنوان ریاکارانه، آن گونه که در دنیای مادی امروز معمول است، نیست، ولی در عین حال حسن خلق را گنج روزی می شمرد و روی تأثیر آن در فزونی نعمت ها

انگشت می گذارد.

در جنبه های معنوی ثواب حسن خلق همسان ثواب مجاهد فی سبیل الله شمرده شده و دلیل آن روشن است زیرا مجاهدان برای عظمت اسلام می کوشند و صاحبان خلق حسن نیز سبب جلب قلوب به سوی اسلام و مسلمین می شوند.

و نیز در روایات اجر صاحبان حسن خلق، اجر صائم و قائم شمرده شده چرا که صائمان و قائمان به عبادت شبانه از این طریق خودسازی می کنند و کسانی که در برابر ناملائمات به خاطر خدا برخورد نیکی دارند نیز روح و جان خود را از این طریق پرورش می دهند.

کوتاه سخن این که آنها که دارای حسن خلقند هم در پیشگاه خدا محبوبند و هم نزد خلق خدا، هم در زندگی شخصی موفقند و هم در زندگی اجتماعی.

به یقین حسن خلق یکی از ارکان اصلی مدیریت قوی و کارساز است، و اگر دهها شرایط مدیریت در کسی جمع باشد، اما حسن خلق در او نباشد، شکست خواهد خورد در حالی که حسن خلق او می تواند بسیاری از ضعف های او را بپوشاند و یا جبران کند.

سرچشمه های حسن خلق

بعضی از مردم به طور طبیعی خوش اخلاق و خوش برخوردند و این یکی از مواهب الهی است که نصیب هر کس نشده است. باید خدا را با تمام وجودش شکر گوید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۰

ولی گروهی چنین نیستند، اما می توانند با تمرین و ممارست و به کار بستن اصول دقیقی حسن خلق را در وجود خود زنده کنند و چنان در عمق جانیشان نفوذ کند که طبیعت ثانویه شود.

بهترین راه برای رسیدن به این کمال آن است که در آثار معنوی و مادی آن همه روزه بیندیشند، و روایاتی

که در بالا گفته شد و تحلیل هایی که در ذیل آن آمد را به خاطر بسپارند، و به هر مناسبتی آن را تکرار کنند.

از سویی دیگر باید از نظر عملی نیز به تمرین حسن خلق مشغول شوند زیرا فضائل اخلاقی مانند نیروهای جسمانی از طریق تمرین تقویت می شود همان گونه که ورزش کاران پس از مدتی تمرین، دارای اندامی نیرومند و زیبا و کارآمد می شوند، ورزش های اخلاقی نیز روح انسان را قوی و زیبا و کارآمد می کند.

بزرگان اخلاق گفته اند، اشخاص بخیل باید دندان روی جگر بگذارند و از اموال خود به این و آن ببخشند. در آغاز، این کار برای آنها بسیار مشکل است ولی روز به روز آسان تر می شود و به تدریج به جایی می رسند که اگر روزی چیزی نبخشند ناراحتند!

و نیز توصیه کرده اند افراد ترسو باید در میدان های مبارزه حضور یابند تا با گذشت زمان ترس آنها بریزد و روحیه دلیری و شجاعت در آنها زنده شود.

صاحبان اخلاق سوء نیز از همین طریق تمرین مستمر و پی گیر می توانند سرمایه عظیم حسن خلق را برای خود فراهم کنند و از برکات آن بهره بگیرند.

افزون بر این ها با توجه به این که یکی از عوامل کج خلقی تکبر و خود برتر بینی و نیز عصبانیت و غلبه خشم و ستیزه جویی بر روح انسان و گاه تنگ نظری و بخل و حسادت است اگر کسی بخواهد به تمام معنی خوش خلق باشد باید آن عوامل منفی را از خود دور کند:

در قوای غضبیه و شهویه به سرحد اعتدال برسد، دارای سعه نظر باشد، کبر و خودبینی و حسادت و بخل را از خود دور

کند تا بتواند به خلق حسن آراسته گردد و از کج خلقی نسبت به مردم در امان بماند. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۱

بنابراین برای به دست آوردن این فضیلت بزرگ اخلاقی، مجموعه ای از صفات نیک را باید در وجود خود زنده کرد. چرا که بدون آنها حسن خلق آشکار نخواهد شد.

«غزالی» در اینجا تعبیر جالبی دارد و می گوید: همان گونه که صورت زیبا تنها به زیبایی چشم ها بدون زیبایی بینی و دهان و گونه ها حاصل نمی شود بلکه باید تمام اعضای صورت زیبا باشد، تا حسن ظاهر به کمال برسد. در زیبایی باطن و حسن خلق تا قوای چهار گانه آگاهی و غضب و شهوت و عدالت به حد اعتدال و کمال نرسد این زیبایی حاصل نمی شود.

بی شک عامل

توارث

نیز در اینجا مؤثر است، امام امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ؛ حسن اخلاق دلیل بزرگواری ریشه های وراثت است». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «أَطْهَرُ النَّاسِ أَعْرَاقًا أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقًا؛ آنها که ریشه های پاک تری دارند، اخلاق بهتری دارند». (۲)

این نکته نیز در تمام مباحث اخلاقی نیز باید مورد توجه باشد که بدون امدادهای الهی فراهم کردن فضایل اخلاقی ممکن نیست، باید دست به دامن لطف الهی زد و با تمام وجود از پیشگاهش توفیق به دست آوردن این فضائل را نمود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْأَخْلَاقُ مَنَائِحٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا أَحَبَّ عَبْدًا سَنَحَهُ خُلُقًا حَسَنًا وَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا سَيِّئًا؛ اخلاق، مواهب الهی است، هنگامی که بنده ای را (به خاطر نیات و اعمالش) دوست دارد، اخلاق نیک به او می بخشد، و هنگامی که

بنده ای را (به خاطر نیات و اعمالش) مبعوض دارد اخلاق سوء به او می دهد.» (۳)

سیره پیشوایان

یکی از بهترین راه ها برای کسب فضیلت حسن خلق، و ملاحظه آثار شگفت انگیز آن، بررسی حال پیشوایان بزرگ دین است:

(۱). غرر الحکم، حدیث شماره ۴۸۵۵.

(۲). همان، حدیث ۳۰۳۲.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۴، حدیث ۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۲

۱- در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم که می فرماید: از پدرم علی علیه السلام، از روش پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم سؤال کردم فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه چهره ای خندان داشت، بر مردم آسان می گرفت و با نرمش رفتار می کرد، خشن و سنگدل نبود و فریاد نمی کشید، هرگز به کسی ناسزا نمی گفت، عیبجویی نمی کرد، متملق و ستایش گر نبود، هرگاه چیزی برخلاف میل او انجام می شد، برای این که افراد ناراحت نشوند، خود را به تغافل می زد، امیدواران را ناامید نمی کرد، سه چیز را همیشه رها می نمود، مذمت، عیبجویی و جستجو در اسرار مردم، سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید پاداش الهی داشت و هنگامی که سخن می گفت چنان جاذبه داشت که همه اهل مجلس سکوت کرده و چشم به زمین می دوختند گویی پرنده ای بالای سر آنها نشسته است. و هنگامی که ساکت می شد آنها سخن می گفتند و ابهت پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که کسی جرئت نمی کرد در برابر آن حضرت با دیگری نزاع و پرخاش گری کند.» (۱)

۲- در حالات علی علیه السلام در حدیث معروفی می خوانیم که امام عازم کوفه بود، اتفاقاً یک نفر یهودی با آن حضرت همسفر شد، هنگامی که بر سر دو

راهی رسیدند (راهی به سوی کوفه می رفت و راه دیگری به سوی مقصد یهودی) مرد یهودی با کمال تعجب دید علی علیه السلام راه کوفه را رها کرد، و از طریقی که او عازم بود آمد. عرض کرد:

مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود:

می دانم. عرض کرد: اگر می دانید پس چرا آگاهانه از راه خود صرف نظر کرده با من آمدید؟ فرمود: همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدائی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است:

یهودی با تعجب پرسید آیا این دستور پیامبر شما است؟ فرمود: آری.

یهودی گفت: لا- بد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی او است، من هم گواهی می دهم که آیین شما حق است (این سخن را گفت و مسلمان شد). «۲»

(۱). جلاء الافهام ابن قیم جوزی، صفحه ۹۲، مطابق نقل کتاب پرورش روح، جلد ۱، صفحه ۷۹.

(۲). سفینه البحار، چاپ جدید، جلد ۲، ماده خلق، صفحه ۶۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۳

۳- در حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که زنی خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و گفت: مادر (پیر) و ضعیفی دارم، و در مسایل نمازش مشکلی برای او پیش آمده، مرا فرستاده است که از آن سؤال کنم، فاطمه علیها السلام پاسخ او را بیان فرمود، ولی آن زن سؤال دیگری مطرح کرد. حضرت پاسخ گفت، برای سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید و این کار را تا ده بار تکرار کرد، و حضرت

هر بار پاسخ او را گفت، سپس او از فزونی سؤال‌ها شرم‌منده شد و عرض کرد: دیگر به شما زحمت نمی‌دهم ای دختر رسول خدا!

فاطمه علیها السلام فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی بر عهده بگیرد که بار سنگینی را از محل بلندی بالا ببرد و کرایه آن صد هزار دینار باشد، سنگینی بار، او را زحمت خواهد داد؟ زن عرض کرد: نه، حضرت فرمود: هر سؤالی که تو از من می‌کنی و من پاسخ می‌گویم، به اندازه فاصله میان زمین و عرش مملو از لؤلؤ، پاداش من خواهد بود، به طریق اولی چنین باری بر من سنگین نخواهد بود. «۱»

این حوصله عجیب و آن برخورد محبت‌آمیز و آن تشبیه زیبا برای برطرف کردن شرمندگی سؤال‌کننده از کثرت سؤال، هر کدام نمونه جالبی است از خوش خلقی پیشوایان بزرگ که سزاوار است برای همه درس عبرت باشد، و در طریق ارشاد مردم از آن الهام بگیرند.

۴- در حدیث معروفی از برخورد امام حسن مجتبی علیه السلام با مردم، می‌خوانیم که روزی یک مرد شامی امام را (در کوچه‌های مدینه) دید که سوار بر مرکب است.

شروع به لعن و ناسزا به آن حضرت کرد، امام پاسخی به او نمی‌گفت، هنگامی که از لعن و ناسزاها فراغت حاصل کرد، امام روبه او کرد سلام فرمود و در چهره او خندید فرمود: ای مرد محترم! گمان می‌کنم که تو در این دیار غریبی و حقایق بر تو مشتبه شده است هرگاه از ما طلب عفو کنی، تو را می‌بخشم و اگر چیزی بخواهی، به تو می‌دهیم، اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می‌کنیم، و

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۴

در اختیارت می گذاریم، اگر گرسنه ای سیرت می کنیم، و اگر برهنه ای لباس در اندامت می پوشانیم، اگر نیازمندی بی نیازت می کنیم، و اگر از جایی رانده شده ای پناهت می دهیم (خلاصه) هر حاجتی داشته باشی برآورده می کنیم. و اگر دعوت ما را بپذیری و به خانه ما بیائی و میهمان ما باشی، تا موقع حرکت از تو پذیرائی می کنیم، ما محل وسیعی داریم و امکانات فراوان و مال بسیار (پذیرائی از تو به هر مقدار، برای ما مشکلی ایجاد نمی کند).

هنگامی که آن مرد این سخن محبت آمیز را (در برابر سخنان رکیکی که گفته بود) شنید گریه کرد (و به کلی منقلب و دگرگون شد) و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه الله در زمین هستی، خدا آگاه تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از آن که این محبت را از شما ببینم تو و پدرت مبعوض ترین خلق خدا در نزد ما بودی، و اکنون محبوبترین بندگان خدا در نظر من هستی، این را گفت و به خانه امام حسن علیه السلام آمد و تا روزی که می خواست از آنجا برود، میهمان امام بود.

و از معتقدان به محبت آنها شد. «۱»

۵- در کتاب «تحف العقول» آمده است که پیر مردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و حاجتی داشت. امام فرمود: «آبروی خود را حفظ کن از این که بخواهی آشکارا از من تقاضا کنی، حاجتت را در کاغذی بنویس و به من ده و من کار خود را انجام می دهم».

او در نامه اش نوشت: «ای

ابا عبد الله! فلان کس پانصد دینار از من طلبکار است و از من می طلبد از او بخواهید که به من مهلت دهد تا توانائی پیدا کنم». هنگامی که امام حسین علیه السلام نامه او را خواند داخل منزل شد، کیسه ای آورد که در آن هزار دینار بود (هزار مثقال طلا) فرمود: «پانصد دینار را برای ادای دین به تو دادم و با پانصد دینار دیگر مشکلات زندگانیت را حل کن و هرگاه خواستی تقاضا کنی (از هر بی سروپایی تقاضا نکن بلکه) از یکی از سه کس تقاضا کن؛ یا فرد دین دار، یا صاحب

(۱). بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۵

شخصیت، یا بزرگ زاده ای، اما دین دار دینش سبب می شود که آبروی تو را حفظ کند، و اما انسان با شخصیت به خاطر شخصیتش شرم می کند که حاجت را انجام ندهد، و اما بزرگ زاده می داند تو بی جهت از او خواهش نکرده ای، لذا آبروی تو را حفظ می کند و تقاضای تو را بی جواب نمی گذارد». (۱)

۶- در حالات امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام چنین می خوانیم:

«مردی از دشمنان کینه توز اهل بیت علیه السلام نزد حضرت آمد او را ناسزا و دشنام داد، امام در جواب او چیزی نفرمود، چون آن مرد از نزد حضرت رفت، امام به حاضران فرمود: اکنون دوست دارم با من بیائید برویم نزد آن مرد، تا جواب مرا از دشنام او بشنوید، عرض کردند ای کاش جواب او را همان اول می دادید، حضرت حرکت فرمود، در حالی که آیه شریفه «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» را می خواند.

روایت کننده

این حدیث می گوید: از خواندن این آیه دانستیم که امام در نظر ندارد برخورد تندی با او کند. هنگامی که به در خانه او رسیدند، حضرت از پشت در صدا زد، فرمود: بگوئید: علی بن الحسین است. هنگامی که آن مرد متوجه شد که امام با جماعتی در خانه او آمدند، وحشت کرد و خود را برای شرّ و ناراحتی آماده می کرد، هنگامی که حضرت او را دید فرمود: ای برادر! تو نزد ما آمدی و چنین و چنان گفتی، هرگاه بدی هائی را که به من نسبت دادی راست باشد از خدا می خواهم که مرا بیامرزد، و اگر دروغ گفتی و تهمت زدی از خدا می خواهم که تو را بیامرزد. آن مرد از این بزرگواری و خوش رفتاری شرمند شد پیشانی امام را بوسید و گفت آنچه من گفتم در تو نیست، و من به این بدی ها سزاوارترم. «۲»

۷- در حالات امام باقر علیه السلام می خوانیم که مردی از اهل شام در مدینه منزل گزیده بود، و غالباً به مجلس آن حضرت می آمد و می گفت اشتباه نشود من به خاطر محبت و دوستی به منزل شما نمی آیم، بلکه در روی زمین، کسی از شما اهل بیت نزد من

(۱). تحف العقول، صفحه ۱۷۸.

(۲). منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۶

مبغوض تر نیست، و می دانم دشمنی با شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی چون تو دارای فضائل و علوم مختلف همراه با فصاحت بیان هستی، از سخنانت خوشم می آید لذا به مجلس تو می آیم.

امام در پاسخ او می فرمود: «لَنْ تَخْفَى عَلَيَّ خَافِيَةٌ؛ چیزی بر

خدا پنهان نیست».

مدتی گذشت، به امام خبر دادند که مرد شامی بیمار شده و بیماریش شدید است، مرد شامی به بازماندگانش سفارش کرده بود، هنگامی که من مردم نزد محمد بن علی الباقر علیه السلام بروید و از او بخواهید که بر من نماز بگذارد، و به او بگوئید که من چنین وصیتی را کردم. صبحگاهان بود که به امام خبر دادند او از دنیا رفته و چنین وصیتی کرده است- در حالی که امام علیه السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تعقیب نماز صبح بود- امام فرمود: عجله نکنید تا من بیایم، سرزمین شام سرزمین سرد، و حجاز، منطقه گرم است، ممکن است این شخص گرماده شده باشد، امام دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت، و مدتی دعا کرد. سپس برخاست و به منزل آن مرد شامی آمد و با صدای بلند آن مرد را که تصور می کردند مرده است صدا زد. مرد شامی گفت: «لَبَّيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ». حضرت او را نشانید و تکیه به چیزی داد، غذای رقیقی برای او طلب کرد، و به او نوشاند، سپس فرمود: سینه و شکم او را خنک کنید (همان کاری که امروز با گرمادگان می کنند) آنگاه حضرت بازگشت، چیزی نگذشت که مرد شامی سلامتی خود را باز یافت، خدمت امام آمده گفت: عرض خصوصی دارم. حضرت مجلس را خلوت کرد، مرد شامی عرض کرد: من شهادت می دهم که تو حجت خدا بر خلقی، و هر کس راهی جز راه شما برود گمراه و زیان کار است.

حضرت فرمود: مگر چه شده؟ عرض کرد: شکی ندارم که روح مرا قبض

کردند و مرگ را با چشم خود دیدم ناگاه صدایی شنیدم که می گفت روح او را به تنش بازگردانید چون محمد بن علی علیهما السلام از ما درخواست کرده است. «۱»

۸- در حدیث معروفی در حالات امام ششم و در مقدمه «توحید مفضل»

(۱). منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۶۳ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۷

می خوانیم: «مفضل» می گوید روزی بعد از نماز عصر در روضه پیامبر صلی الله علیه و آله (میان مقبره و منبر پیامبر اکرم) نشسته بودم و در عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مواهبی که خدا به او داده است اندیشه می کردم، ناگهان چشمم به «ابن ابی العوجاء» (یکی از ملحدان معروف آن زمان) افتاد، که در میان جمعی از یارانش نشسته و برای آنها سخن می گوید به طوری که من سخنانش را می شنیدم، می گفتم: صاحب این قبر به کمالات زیادی نائل شد، یکی از یارانش گفت: او مرد فیلسوفی بود که ادعای نبوت عظمی کرد، و معجزاتی برای مردم آورد، عقل ها را متحیر ساخت، هنگامی که مردم گروه گروه در دین او وارد شدند، او نام خود را در کنار نام خدا قرار داد و در شبانه روز پنج بار در اذان و اقامه نام او را همراه نام خدا می برند، «ابن ابی العوجاء» گفت: سخن درباره محمد صلی الله علیه و آله را بگذار که عقل من درباره او حیران شده، سخن از اساس آفرینش بگو که تصور من این است، جهان ابدی و ازلی است و خالق و مربی ای ندارد.

«مفضل» می گوید: خشم و غضب، تمام وجود مرا فرا گرفت، روبه او کردم و گفتم:

ای دشمن خدا

تو راه الحاد و انکار را در پیش گرفتی و خالق متعال را انکار کردی، خدائی که آثار قدرت و عظمتش در تمام وجود تو نمایان است.

«ابن ابی العوجاء» گفت: چرا این گونه سخن می گوئی اگر از علمای کلام و عقائدی استدلال کن! اگر دلیل قانع کننده ای داشتی ما می پذیریم، و اگر از دانشمندان نیستی ما را با تو سخنی نیست، و اگر از یاران جعفر بن محمد الصادق علیه السلام هستی او هرگز با ما این چنین سخن نمی گوید، او سخنانی از ما شنیده که بسیار از آنچه تو شنیده ای تندتر و شدیدتر است، ولی هرگز با درشتی با ما سخن نگفته او آدم عاقل و فهمیده و خویشتن داری است که هرگز با کسی برخورد تند نمی کند و به درشتی سخن نمی گوید، او با حوصله گوش به سخنان ما فرا می دهد، هنگامی که سخن ما به پایان رسید و پنداشتیم او را قانع کرده ایم، او با منطق قوی و دلایل پر قدرتی به ما پاسخ می گوید و راه را بر ما می بندد، اگر تو از یاران او هستی، این گونه با ما سخن بگو. «۱»

(۱). بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۵۷ و ۵۸ (با تلخیص و نقل به معنی).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۸

این حدیث نشان می دهد که امام صادق علیه السلام حتی در برابر دشمنان لجوج و نامؤدب، با نرمش سخن می گفت، و آنها را شیفته حسن خلق خود می نمود.

۹- در حالات موسی بن جعفر علیهما السلام می خوانیم، که مردی از دودمان خلیفه دوم، در مدینه بود که امام را بسیار اذیت و آزار می کرد، و به امیر مؤمنان علی علیه السلام ناسزا

می گفت، بعضی از یاران امام عرض کردند اجازه بده او را به قتل برسانیم (و شرّ او را دفع کنیم).

امام علیه السلام با شدت از این کار منع کرد و پرسید جایگاه این دشمن ما کجا است؟

عرض کردند در یکی از نواحی اطراف مدینه زراعت می کند، امام سوار بر مرکب شد و به سوی مزرعه او آمد و مشاهده کرد، او در مزرعه است امام با مرکب خود وارد مزرعه شد، آن مرد فریاد کشید چه کار می کنی؟ زراعت ما را پایمال نکن. امام اعتنا نکرد و نزد او آمد و با خوش رویی و خنده فرمود چقدر خرج این مزرعه کرده ای؟

عرض کرد: صد دینار، فرمود: چقدر امید داری از آن بهره برداری کنی؟ عرض کرد:

علم غیب ندارم، فرمود: من می گویم چقدر امید داری عائد تو شود، عرض کرد:

دویست دینار، امام فرمود: این سیصد دینار را بگیر و زراعت تو مال خودت آن مرد (شدیداً تحت تأثیر این حسن خلق و کرامت نفس و محبت امام واقع شد و) برخاست و سر حضرت را بوسید، امام بازگشت و به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، ناگهان آن مرد را در مسجد یافت که در گوشه ای نشسته، هنگامی که چشمش به امام افتاد گفت: «اللَّهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا آگاه تر است که نبوت (و امامت) را در کجا قرار دهد».

یارانش به او گفتند داستانت چیست؟ تو قبلاً حرف هایی بر خلاف این می زدی، او با یارانش به تندی سخن گفت و آنها را نهی کرد و پیوسته به امام دعا می کرد، امام به اصحاب خود که قبلاً اراده کشتن او را داشتند فرمود: «كداميك

از این دو بهتر بود، کاری را که شما قصد داشتید، یا کاری که من قصد داشتم.» (۱)

(۱). اعیان الشیعه، جلد ۲، صفحه ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۹

۱۰- در حالات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و برخورد محبت آمیز او با مردم چنین آمده است: یکی از یاران او می گوید: من در خدمتش در مجلسی بودم در حالی که گروه زیادی از مردم اجتماع کرده بودند و از مسائل حلال و حرام سؤال می کردند، ناگهان مردی قد بلند و گندمگون بر او وارد شد و سلام کرد و گفت من یکی از دوستان شما، و از دوستان پدران و اجدادتان هستم، من از حج می آیم، زاد و توشه خود را از دست داده ام و چیزی که مرا به مقصدم برساند ندارم اگر صلاح بدانید مبلغی به من بدهید و مرا به شهر خود برسانید، خداوند به من نعمت داده هنگامی که به شهرم رسیدم آنچه را که به من عطا فرمودید آن را از طرف شما انفاق می کنم، چون من نیاز به صدقه ندارم. فرمود بنشین خدا رحمت کند سپس رو به مردم کرد و با آنها سخن می گفت (و سؤالاتشان را جواب می داد) تا پراکنده شدند و من با دو نفر دیگر در خدمتش بودیم، فرمود: اجازه بدهید من به اندرون خانه بروم، برخاست و داخل اتاق خود شد، سپس برگشت و دست خود را از بالای در بیرون آورد و صدازد این مرد خراسانی کجاست؟ فرمود: این دویست دینار را بگیر و برای هزینه سفر از آن بهره برداری کن و به آن تبرک بجوی و چیزی از طرف من

انفاق نکن. و هم اکنون برو که مرا نبینی و من نیز تو را نبینم. هنگامی که مرد خراسانی رفت، امام بیرون آمد، یکی از حاضران عرض کرد، فدایت شوم محبت زیادی درباره این مرد کردید، چرا خود را از آن پنهان نمودید؟ فرمود: می ترسیدم آثار ذلت سؤال، در صورت او ببینم (می خواستم شرمنده نشود). «۱»

۱۱- در حالات امام جواد محمد بن علی علیهما السلام آمده است که یکی از یارانش می گوید: خدمت آن حضرت بودم، گوسفندی از یکی از کنیزان آن حضرت گم شده بود، یکی از همسایه ها را گرفته بودند و کشان کشان خدمتش آوردند و می گفتند تو گوسفند ما را سرقت کرده ای. امام فرمود: دست از همسایگان ما بردارید، آنها گوسفند شما را سرقت نکرده اند، گوسفند شما در خانه فلان کس است بروید و آن را

(۱). فروع کافی، جلد ۴، صفحه ۲۳، حدیث ۳، با کمی تلخیص.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۰

از خانه او بیاورید، آنها رفتند و گوسفند را در خانه او دیدند و صاحب خانه را گرفتند و زدند و لباسش را پاره کردند، در حالی که او سوگند یاد می کرد که گوسفند را سرقت نکرده. سرانجام او را نزد حضرت آوردند. امام فرمود: وای بر شما به این مرد ستم کرده اید، گوسفند بدون اطلاع او وارد خانه اش شده است سپس امام دستور داد در برابر پاره کردن لباس او و کتک زدن چیزی به او بدهند (و او را راضی کنند و با محبت بازگردانند، و آنها چنین کردند). «۱»

۱۲- در حالات امام هادی علیه السلام می خوانیم که یکی از یاران آن حضرت به نام «ابو هاشم جعفری» می گوید

در تنگنای شدیدی واقع شدم و به خدمت امام هادی علیه السلام رفتم، تا به او شکایت کنم، پیش از آن که من سخن آغاز کنم، امام فرمود:

ای «ابو هاشم» کدام یک از نعمت های الهی را می خواهی شکر آن را ادا کنی؟ ابو هاشم می گوید: من از این سخن ناراحت شدم و سکوت کردم و ندانستم چه در پاسخ بگویم. امام خودش ادامه داد و فرمود خداوند ایمان را به تو روزی کرد، و بدن تو را به وسیله آن بر آتش دوزخ حرام نمود، خداوند سلامت و تندرستی به تو داد و تو را بر اطاعتش یاری کرد، خداوند قناعت به تو روزی داد تا در پیش مردم بی ارزش نشوی.

ای ابو هاشم! من ابتدا به سخن کردم برای این که گمان کردم می خواهی شکایتی از کسی که این نعمت ها را به تو ارزانی داشته است نزد من مطرح کنی، و من دستور دادم یک صد دینار به تو بدهند، آن را بگیر (و مشکل خود را با آن مرتفع کن).
«۲»

این بزرگواری و حسن برخورد سبب شد که او راضی و خشنود، بی آنکه طرح شکایتی از زندگی خود کند، از خدمت امام باز گردد.

۱۳- مرحوم «کلینی» در جلد اول «اصول کافی» درباره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند که آن حضرت را در نزد شخصی به نام «علی بن نارمش» که

(۱). بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۴۷.

(۲). همان.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۱

از دشمن ترین مردم نسبت به آل ابی طالب بود (از سوی بنی عباس) حبس کرده بودند و به آن مرد دستور داده شده بود که هر چه می توانی بر آن

حضرت سخت بگیر و آزار و شکنجه کن! ولی یک روز بیشتر نگذشته بود که آن مرد (ناصری خشن) چنان در برابر امام نرم شد که صورت بر پای مبارکش می گذارد و به عنوان احترام و بزرگداشت چشم به زیر می انداخت و نگاه به حضرت نمی کرد. هنگامی که از نزد امام بیرون آمد به کلی دگرگون شده بود و سخت به امام اعتقاد پیدا کرده و بهترین سخنان را درباره حضرت می گفت «۱» این نشان می دهد که رفتار امام از نظر عبادت و اطاعت و حسن خلق و حسن رفتار به قدری عالی بوده که در این مدت کوتاه، سرسخت ترین دشمنان را به بهترین دوستان مبدل ساخت.

۱۴- درباره حضرت مهدی ولی عصر علیه السلام ارواحنا فداه، و حسن خلق و برخورد مملو از لطف و عنایتش به افرادی که به محضرش رسیده اند سخن بسیار است، از جمله مرحوم «محدث نوری» در کتاب «جَنَّة المَأْوَى» از یکی از علمای معتمد نجف اشرف نقل می کند که در نجف اشرف مرد با ایمان و مخلصی بود به نام «شیخ محمد»، او گرفتار ناراحتی شدید سینه بود به گونه ای که همراه سرفه، اخلاط خون آلود از سینه او خارج می شد، و در نهایت تنگدستی می زیست، و غالباً به اطراف نجف برای تحصیل روزی می رفت، اما به قدر کافی چیزی عاید او نمی شد، در عین حال سخت علاقمند بود که با دختری از اهل نجف ازدواج کند، و هر زمان خواستگاری می رفت با جواب منفی روبرو می شد، زیرا فقیر و فاقد امکانات بود، هنگامی که فقر و بیماری و نومییدی از ازدواج با آن دختر، او را تحت فشار قرار

داد، تصمیم گرفت به آنچه در میان اهل نجف معروف بود که برای حل مشکل، چهل شب چهارشنبه به «مسجد کوفه» بروند و به ذیل عنایت ولی عصر (عج) متوسل شوند تا به دیدار آن امام بزرگوار نایل گردند و به مقصود خود برسند، عمل کند.

این کار را شروع کرد و پی در پی شب های چهارشنبه به مسجد کوفه می رفت تا

(۱). اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۰۸، حدیث ۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۲

شب آخر فرارسید، شبی بود زمستانی و تاریک و توأم با بادهای سخت و کمی باران.

او می گوید آن شب من بر سکویی که نزدیک در مسجد بود نشسته بودم و نمی توانستم وارد مسجد شوم، زیرا از این می ترسیدم که مسجد به خاطر خون ریزی سینه ام آلوده شود. هوا سرد بود و پوششی در برابر سرما نداشتم، اندوه شدیدی بر من سنگینی می کرد و دنیا در نظرم تیره و تار شده بود، پیش خود فکر می کردم، شبها یکی پس از دیگری گذشت و با این همه رنج و زحمت و مشقت و خوف، در این چهل شب به جایی نرسیدم، در حالی که یأس و نومیدی تمام وجود مرا فرا گرفته بود، احدی در مسجد حضور نداشت، من آتشی برای تهیه قهوه برافروخته بودم که به آن عادت داشتم و نمی توانستم ترک کنم، و قهوه ای که با من بود بسیار کم بود، ناگهان دیدم مردی از طرف در به سوی من آمد، همین که چشمم به او افتاد، پیش خود گفتم: این یکی از عرب های بادیه نشین اطراف مسجد است و آمده است که از قهوه من بنوشد، و در این شب

تاریک بی قهوه بمانم.

در همین حال که در این اندیشه بودم، آن مرد نزد من آمد، و با نام مرا مخاطب ساخت سلام کرد و در برابر من نشست، تعجب کردم، چگونه نام مرا می داند گفتم شاید از یکی از قبایل اطراف نجف باشد که من گاهی برای گرفتن کمک به سراغ آنها می روم، سؤال کردم آیا شما از فلان طایفه اید؟ گفت: نه. قبیله دیگری را نام بردم گفت: نه، و هر چه گفتم جواب منفی داد، من عصبانی شدم و به عنوان استهزاء گفتم شما از قبیله طُری طره هستید (طری طره لفظ بی معنایی بود) آن بزرگوار این سخن را که شنید تبسم کرد، و خشمگین نشد، فرمود: ایرادی ندارد بگو ببینم برای چه به اینجا آمده ای؟ گفتم به تو چه مربوط است که در این کارها دخالت می کنی؟

فرمود: ضرری ندارد، اگر برای من بازگو کنی! من از حسن اخلاق و بیان شیرین او سخت در شگفتی فرو رفتم و قلبم به او متمایل شد، هر چه بیشتر سخن می گفت بر محبتم افزوده می شد. من عادت به کشیدن توتون داشتم و از پیپ استفاده می کردم، آماده کردم و به او تعارف نمودم، فرمود برای تو اشکالی ندارد ولی من از آن استفاده نمی کنم، یک فنجان قهوه برای او ریختم، از من گرفت، مقدار کمی از

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۳

آن نوشید و بقیه را به من داده گفت: بقیه را بنوش!، لحظه به لحظه علاقه من به او بیشتر می شد به او گفتم: برادر! خداوند در این شب تاریک تو را برای من فرستاده که مونس من باشی! سپس شرح حال خود را برای او

با ذکر سه مشکل مهم زندگی بازگو کردم، و گفتم که برای حل آنها به اینجا آمده و این همه زحمت بر خود هموار کردم، فرمود: اما سینه تو خوب شد، و در آینده نزدیکی نیز آن دختر به ازدواج تو در می آید ولی فقر تو تا پایان عمر بر طرف نخواهد شد. من توجه نداشتم که او چه می گوید و چگونه از آینده خبر می دهد، این مطلب گذشت، و بعد از ماجرای عجیبی از نظرم پنهان شد، هنگام صبح احساس کردم سینه ام کاملاً سالم است و بیش از یک هفته نگذشته بود که وسایل ازدواج با آن دختر از جایی که انتظار نداشتم فراهم شد، ولی فقر من همچنان باقی ماند. «۱»

آنچه در بالا آمد گوشه هایی از سیره پیشوایان بزرگ اسلام علیهم السلام و تجلیاتی از حسن خلق آنها در برخورد با دوست و دشمن بود، این نمونه ها نشان می دهد که آن بزرگواران تا چه حد در این زمینه تأکید و اصرار داشتند که همه در برخوردهای خود نهایت حسن خلق را رفتار کنند. و آنچه را قرآن مجید درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده، عملاً نشان دهند. آری دعوت آنها به حسن خلق تنها با زبان روایات نبود، بلکه با عمل عالی ترین پیام را به ما دادند.

سوء خلق و آثار آن

نقطه مقابل حسن خلق، سوء خلق است که می توان آن را به بد زبانی و خشونت تفسیر کرد.

افراد بد اخلاق و دارای سوء خلق، بلائی عظیمی برای خود و خانواده و جامعه ای که در آن زندگی می کنند محسوب می شوند.

سوء خلق از مهمترین عوامل نفرت و انزجار و پراکندگی است و کسانی که به این

(۱). جَنَّةُ الْمَأْوَى که به ضمیمه جلد ۵۳، بحار الانوار چاپ شده، صفحه ۲۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۴

درد بزرگ مبتلا هستند، غالباً در جامعه منزوی می شوند، و مردم با آنها قطع رابطه می کنند، و اگر به خاطر الزام های اجتماعی یا پست و مقامشان مجبور به مراوده با آنها باشند، در دل بر آنها نفرین می فرستند، و تا بتوانند از آن ها می گریزند.

هرگاه این بیماری اخلاقی در عالمان دینی و خادمان مذهب پیدا شود، خطر بسیار بزرگتری به دنبال دارد و آن این که سبب بدبینی و سوء ظن مردم به اصل مذهب و فرار آنها از دین خواهد شد. و این گناهی است بسیار بزرگ که چیزی نمی تواند آن را جبران کند.

به همین دلیل در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق دیده می شود، تعبیراتی بسیار تکان دهنده و گاه وحشت زا، که گلچینی از آن را در ذیل، از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «يَاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَهَ؛ از سوء خلق بپرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است» (و صاحب خود را نیز به آتش دوزخ گرفتار می کند). «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که: سوء خلق گناهی است که توبه ندارد. و فرمود: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالتَّوْبَةِ؛ خداوند از پذیرش توبه افراد بد اخلاق ابا دارد» عرض کردند: یا رسول الله! چرا و چگونه؟

فرمود: «لِإِنَّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي اعْظَمَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي تَابَ مِنْهُ؛ زیرا هنگامی که از گناهی توبه کند در گناه بزرگتری واقع می شود». «۲»

ممکن

است منظور از این سخن این باشد که افراد بد اخلاق، هنگامی که در موردی توبه می کنند، در حالی که بد اخلاقی از وجود آنها ریشه کن نشده، عقده آن را در جای دیگر و به صورت شدیدتر باز می کنند، و به همین دلیل هرگز موفق به توبه کامل نمی شوند، مگر این که این رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازند.

۳- حضرت علی علیه السلام سوء خلق را بدترین مصیبت شمرده و می فرماید: «أَشَدُّ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۵

الْمَصَائِبِ سُوءِ الْخُلُقِ؛ شدیدترین مصیبت ها سوء خلق است». (۱)

چه مصیبتی از آن بالاتر که انسان را در جامعه منزوی می کند و تمام پیوندها را میان او و خلق و خالق قطع می نماید.

۴- و نیز از همان حضرت می خوانیم که فرمود: «لَا وَحْشَةَ أَوْحَشُ مِنْ سُوءِ الْخُلُقِ؛ وحشتی بدتر از سوء خلق نیست». (۲)

دلیل آن روشن است، زیرا انسان را در تنهایی عجیبی فرو می برد.

۵- به همین دلیل در حدیث دیگری می فرماید: «لَا عَيْشَ لِسَيِّئِ الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق زندگی ندارد». (۳) چرا که هم خودش در زحمت است و هم اطرافیان و معاشرین او در عذابند.

۶- شبیه این تعبیر اما با یک تفاوت روشن در یک حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «لَا سُودَدَ لِسَيِّئِ الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق در جامعه، بزرگی و آقایی پیدا نمی کند». (۴)

دلیل آن هم روشن است زیرا نخستین شرط بزرگی و آقایی جاذبه اخلاقی و مهر و محبت و ادب است، و آن کس که این سرمایه را ندارد، به آن نخواهد رسید.

۷- و نیز از همان حضرت

حدیث گویای دیگری در این زمینه آمده است، می فرماید: «الْمُؤْمِنُ لَيْنٌ الْآرِيكَةُ، سَيْهَلُ الْخَلِيقَةِ، الْكَافِرُ شَرَسُ الْخَلِيقَةِ سَيِّئِي الطَّرِيقَةِ؛ مؤمن نرم و انعطاف پذیر و خوش خلق است، و کافر بد اخلاق و بد روش است.» (۵)

و به این ترتیب حسن خلق، یکی از نشانه های ایمان، و سوء خلق یکی از نشانه های کفر می باشد.

درمان سوء خلق

آنچه که در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که برای پرهیز از طولانی شدن سخن، از ذکر آنها خودداری شد، به روشنی گواهی می دهد که سوء خلق یکی از

(۱). عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۳۷، به نقل از پرورش روح، جلد ۱، صفحه ۸۳.

(۲). شرح غرر، جلد ۶، صفحه ۴۰۰.

(۳). همان، صفحه ۳۵۹.

(۴). همان.

(۵). همان، جلد ۱، صفحه ۳۶۴، حدیث ۱۳۸۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۶

بدترین و مزاحم ترین صفات است که آثار مرگباری در زندگی انسان و اطرافیان او دارد، و افق زندگانی را تیره و تار و شهد حیات را در کام انسان مبدل به شرنگک می کند.

بنابراین کسانی که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند باید هر چه زودتر برای درمان خود بکوشند، و از طرقی که علما و بزرگان اخلاق گفته اند بهره گیرند، از جمله این که: مبتلایان به این صفت رذیله باید همه روزه در عواقب شوم آن بیندیشند و روایات بالا و سخنان بزرگان را مکرر در مکرر مرور کنند و آثار شوم آن را در زندگی مبتلایان به آن مشاهده نمایند که چگونه مردم از آنها متنفر می شوند، و در زندگی در برابر حوادث سخت تنها می مانند، و در مجموع رانده در گاه خدا و خلق خواهند شد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که برای ریشه کن

کردن صفات زشت اخلاقی باید از تمرین و ریاضت استفاده کرد، و در این طریق پافشاری نمود، خوش خلقی را- هر چند تصنعی باشد پیشه خود ساخت، تا این امر به صورت عادت و ملکه در آید، و همین که عوامل سوء خلق پیش می آید، انسان خودش را از آن دور کند و به اموری دیگری مشغول سازد، به نماز و عبادت و زیارت برخیزد، یا خود را سرگرم ورزش و سرگرمی های سالم دیگر نماید.

و نیز همه روز به خود تلقین کند که من بد اخلاق نیستم و دارای حسن خلقم، این تلقین تدریجاً اثر می گذارد، و جوانه های حسن خلق بر شاخسار وجودش نمایان می شود، و آثار سوء خلق برچیده خواهد شد.

گاه می شود که سوء خلق، بر اثر گرسنگی، تشنگی و یا بیماری های جسمانی پیدا می شود در این گونه موارد باید به درمان ریشه های آن پرداخت، و از تماس زیاد با مردم خودداری کرد.

و گاه می شود که این رذیله اخلاقی از دوستان و رفیقان بد خلق به انسان منتقل می شود باید با این گونه افراد قطع رابطه نمود، و با کسانی رابطه برقرار کرد که دارای فضیلت حسن اخلاقند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۷

اخلاق در قرآن ج ۳ ۱۹۶۳

بداخلاق ترین مردم اگر به دستورهای بالا عمل کنند و تصمیم و اراده قوی برای اصلاح خویشان داشته باشند، به یقین نتیجه خواهند گرفت.

مزاح و شوخی

در روایات اسلامی و همچنین کلمات بزرگان اخلاق، بحث های گسترده ای در زمینه مزاح و شوخی آمده است که جمع بندی همه آنها انسان را به اینجا می رساند که «مزاح» اگر در حد اعتدال باشد و آلوده به گناهی نشود، نه تنها چیز بدی نیست بلکه

می توان آن را بخشی از مسأله حسن خلق و گشاده رویی و اخلاق فاضله محسوب داشت، و بی شک اگر به افراط کشیده شود، یا با گناه آلوده گردد مبدل به یکی از رذایل اخلاقی می شود. و گاه ممکن است خطرات آن از خطرات سخنان جدی بیشتر باشد، چرا که در مزاح نوعی آزادی وجود دارد که در سخنان جدی نیست.

از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و بزرگان دین نیز استفاده می شود که آنها عملاً مزاح را به صورت معتدل در زندگی خود داشتند.

با این اشاره به سراغ بخشی از روایاتی که مزاح را نیکو شمرده و سپس به سراغ روایاتی که از آن مذمت کرده است می رویم تا طریق جمع میان این دو گروه از فحوای روایات روشن شود.

۱- در حدیثی از حضرت علی علیه السلام می خوانیم که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ الرَّجُلَ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَهُ مَغْمُومًا بِالْمِدَاعِبَةِ؛ رَسُولُ خِذَا هِرْغَاهِ يَكِي مِنْ يَارَانِ خِذَا رَا اِنْدُوهِگِينِ مِي دِيد او را با شوخی و مزاح خوشحال می کرد.» (۱)

آری آن حضرت از مزاح برای یک هدف انسانی مطلوب بهره می گرفت، و دل های غمگین را پر از سرور می کرد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود:

(۱). مستدرک الوسائل، جلد ۸، صفحه ۴۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۸

«كَيْفَ مُدَاعِبُهُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا؛ چگونه شما با یکدیگر شوخی می کنید؟»

او پاسخ گفت: بسیار کم.

امام فرمود: «فَلَا تَفْعَلُوا فَإِنَّ الْمُدَاعِبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَ إِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهَا السُّرُورَ عَلَى اخِيكَ وَ لَقَدْ كَانَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسِيرَهُ؛ این کار را نکنید (و مزاح را ترک نگویید) زیرا مزاح شاخه ای از حسن خلق است، و به وسیله آن شادی در دل برادر مؤمن خود وارد می کنی و پیامبر صلی الله علیه و آله با افرادی شوخی می کرد، تا آنها را خوشحال کند. «۱»

۳- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ، قُلْتُ وَ مَا الدُّعَابَةُ قَالَ الْمَزَاحُ؛ هیچ مؤمنی نیست مگر این که در او دعابه وجود دارد، راوی می گوید: سؤال کردم دعابه چیست؟ فرمود: مزاح است.» «۲»

از این تعبیر استفاده می شود مؤمنان نباید خشک باشند، و یکی از شاخه های حسن خلق مزاح های حساب شده و توأم با تقوا است.

۴- از روایات استفاده می شود که گاه پیشوایان معصوم علیهما السلام دیگران را تشویق می کردند که در مجلس آنها مزاح کنند و مایه ادخال السیرور گردند. مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی» در حدیثی نقل می کند، که یک نفر اعرابی بود که گاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و هدیه ای می آورد، سپس عرض می کرد: پول هدیه ما را محبت فرمائید. پیامبر صلی الله علیه و آله می خندید. و لذا گاهی که حضرت اندوهگین می شد، می فرمود:

اعرابی کجا است ای کاش می آمد. «۳»

۵- در احادیث، نمونه هایی از مزاح های پیامبر صلی الله علیه و آله به افراد دیده می شود که در نوع خود جالب و آموزنده است از جمله در حدیثی داریم که: زنی به نام «ام ایمن» خدمت پیامبر علیه السلام آمده عرض کرد: همسرم از شما دعوت کرده، فرمود: همسرت کیست،

همان کسی که در چشمش سفیدی است. زن عرض کرد به خدا سوگند چشم او سفید نیست، فرمود: من می دانم که در چشم او سفیدی است، عرض کرد:

«لَا وَاللَّهِ نَهْ بِهْ خُذَا سَوْگَنْد». فرمود: «هر کسی در چشمانش سفیدی (و سیاهی) است». «۴»

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۳، حدیث ۳.

(۲). همان، حدیث ۲.

(۳). همان، حدیث ۱.

(۴). تنبیه الخواطر، جلد ۱، صفحه ۱۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۹

در برابر این احادیث، احادیث فراوانی وارد شده که از مزاح نهی می کند از جمله:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَيَّاكُمْ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ مَهَابَةِ الرَّجَالِ؛ از مزاح پرهیزید که آبرو و ابهت انسان را می برد». «۱»

۲- باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَازِحْهُ وَ لَا تُمَارِهِ؛ هنگامی که کسی را دوست داشتی مزاح با او مکن و جرّ و بحث با او منما». «۲»

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «أَيَّاكُمْ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَجْرُ السَّخِيمَةَ وَ يُورِثُ الضَّغِينَةَ وَ هُوَ السَّبُّ الْأَضْعَرُّ؛ از مزاح پرهیزید که سبب کینه و عداوت است، و دشنام کوچک محسوب می شود». «۳»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تُمَازِحْ فَيَجْتَرَّ عَلَيْكَ؛ مزاح مکن که افراد بر تو جری و جسور نمی شوند». «۴»

*** بنابر آنچه در این روایات کوتاه و پر معنی آمده است، مزاح می تواند آبرو و شخصیت انسان را بر باد دهد، سبب عداوت و دشمنی گردد، و مانند دشنام تأثیر سوء بگذارد و موجب جرئت و جسارت افراد نادان بر انسان گردد.

از مطالعه این تعبيرات

به خوبی می توان دریافت که راه جمع میان گروه اول از روایات که تشویق به مزاح می کند و گروه دوم که از آن به شدت نهی می کند چیست؟

توضیح این که: مزاح امری است بسیار پیچیده، و گاه شوخی ها از جدی ها جدی تر است، و به تعبیر دیگر، مزاح بسیار ظریف و شکننده است، و اگر از حساب و کتاب خارج شود، آثار آن بسیار ویران گر و مخرب است.

اگر مزاح در حد اعتدال و صرفاً برای ادخال سرور و شادمانی در قلب مؤمن و رفع خستگی ها و اندوه ها باشد، و تمام جهات شرعی در آن رعایت گردد به یقین

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۵، حدیث ۱۶.

(۲). همان، صفحه ۶۶۴، حدیث ۹.

(۳). همان، صفحه ۶۶۴، حدیث ۱۲.

(۴). همان، صفحه ۶۶۵، حدیث ۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۰

مطلوب است و مورد رضای خدا.

ولی اگر مزاح به قصد انتقام جویی و بردن آبروی اشخاص، و اعمال کینه توزی است، مخصوصاً در مواردی که از طریق جدی، این کارها امکان پذیر نیست، و گروهی به شوخی و مزاح برای رسیدن به اهداف شیطانی خود پناه می برند، بدون شک مبعوض و منفور، و گاه از دشنام هم بدتر است.

همچنین اگر در مزاح از کلمات رکیک و سخنان سبک و کودکانه استفاده شود بی شک سبب آبروریزی و از بین رفتن شخصیت انسان است.

و نیز اگر مزاح در برابر کسانی که ظرفیت آن را ندارند و حریم شخصیت اشخاص را نمی شناسند انجام گیرد، ای بسا راه را برای جرئت و جسارت آنها باز می کند و آنها نیز هر چه بخواهند می گویند.

این گونه مزاح ها، نه تنها مطلوب نیست، بلکه گاهی در سلک گناهان کبیره

قرار می گیرد.

راهیان راه حق و سالکان الی الله و طالبان تهذیب نفس باید در مورد مزاح به هوش باشند، نه آن را از زندگی حذف کنند، و به صورت انسانی عبوس و خشک و فاقد احساس و محبت در آیند، و نه به وسیله آن آلوده گناهان یا اعمال منافی مرآت گردند، و بسیار دیده ایم که افراد ظاهراً متدین گاهی در جلسات خود به عنوان مزاح و شوخی سخنانی می گویند یا حکایاتی نقل می کنند که گاه غیبت یا تهمت و یا اشاعه فحشاء، و یا سبب ریختن آبروی مسلمانان می گردد.

از این گذشته مزاح هر چند هیچ مطلب خلافی در آن نباشد اگر زیاد شود غالباً آثار منفی دارد، و به گفته بعضی از بزرگان: «الْمَزَاحُ فِي الْكَلَامِ كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ؛ مزاح در سخن مانند نمک در غذاست (که اگر از حد بگذرد شور، و اگر کم باشد بی نمک می شود)».

اضافه بر این کسانی که زیاد شوخی می کنند سخنان جدی آنها از ارزش می افتد، و مردم سخنان آنان را به عنوان جدی قبول نمی کنند، چنانکه در حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده است «مَنْ كَثُرَ هَزْلُهُ بَطَلَ جِدُّهُ؛ کسی که شوخی اش زیاد شود، جدی اش باطل می شود». (۱)

(۱). غرر الحکم، شماره ۸۳۵۶، جلد ۵، صفحه ۲۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۱

این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه مزاح ها، اهداف جدی را تعقیب می کند، اگر این هدف های جدی، مسایل تربیتی و سازنده باشد بسیار خوب است، مثلاً از طریق شوخی به کسی فهمانده شود که باید در امور دینی و اخلاقی کوشا باشد، این کار بسیار خوبی است، ولی اگر هدف های جدی نهفته در مزاح

مسایل تخریبی و مفسده انگیز و انتقام جویی و مانند آن باشد، بسیار زشت و ناجوانمردانه است که انسان در لباس مزاح آبروی افراد را ببرد و بر شخصیت آنها ضربه وارد کند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۳

۶

امانت و خیانت

اشاره

امانت از مهم ترین فضایل اخلاقی و ارزشهای اسلامی و انسانی است که با تأکید فراوان در قرآن و احادیث از آن یاد شده است و علمای اخلاق و سالکان الی الله اهمیت فوق العاده ای برای آن قائلند، و به عکس خیانت از بزرگترین گناهان و نکوهیده ترین رذایل اخلاقی است.

امانت سرمایه اصلی جامعه انسانی و سبب پیوند مردم با یکدیگر و نظم معاش و معاد آنها است، در حالی که خیانت آتش سوزانی است که همه پیوندها را از میان می برد، و سبب هرج و مرج جامعه و فقر و ضعف و بدبختی است. امانت از صفاتی است که هم در رابطه خلق با خالق و هم انسان ها نسبت به یکدیگر و هم انسان نسبت به خودش و هم نسبت به محیط زیست او صادق است. کتاب های آسمانی و آیین های الهی امانت های خدا در نزد مردم است.

نعمت های معنوی و مادی که خداوند در جسم و جان انسان آفریده هم امانت های او هستند.

اموال و ثروت های مردم و پست ها و مقام های اجتماعی، امانت هایی است که مردم مأمور به حفظ آنها هستند.

فرزندان در دست پدر و مادر، و شاگردان در نزد معلمان همه امانت های الهی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۴

محسوب می شوند.

آب و خاک و هوا و آنچه خداوند برای زندگی و حیات بشر در جهان طبیعت آفریده هر کدام امانتی گرانبها در دست انسان ها است، که خیانت نسبت به آنها گناه بزرگی

است.

با توجه به وسعت مفهوم «امانت» و «خیانت» و گسترش دامنه آن در ابعاد مختلف اهمیت این فضیلت اخلاقی بیش از پیش آشکار می شود.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و به کلام الهی در زمینه امانت و خیانت گوش جان فرا می دهیم.

در قرآن مجید امانت به صورت مفرد یا جمع بارها تکرار شده.

و در مورد شش نفر از پیامبران بزرگ الهی جمله «أَنْتِ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» من برای شما فرستاده امینی هستم» در آیات قرآن درباره نوح علیه السلام (شعراء- ۱۰۷) و هود (شعراء ۱۲۵) و صالح (شعراء- ۱۴۳) و لوط (شعراء- ۱۶۲) و شعیب (شعراء- ۱۷۸) و موسی (دخان- ۱۸) دیده می شود، که نشانه واضحی از اهمیت این فضیلت اخلاقی است که در کنار امر رسالت قرار گرفته، و بدون آن هرگز اعتماد امت ها به رسولان جلب نمی شود.

از این گذشته آیات متعددی در سوره های مختلف پیرامون اهمیت امانت و لزوم رعایت کردن آن دیده می شود که ذیلاً به سراغ تفسیر آنها می رویم.

۱- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. (مؤمنون- ۸، معارج- ۳۲)

۲- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. (نساء- ۵۸)

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (انفال- ۲۷)

۴- ... فَإِنْ مِنْكُمْ بَعْضٌ فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ... (بقره- ۲۸۳)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۵

۵- أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (احزاب- ۷۲)

ترجمه:

و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.

۲- خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد خداوند شنوا و بیناست.

۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که می دانید.

۴- ... و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان چیزی از دیگری گرفته) امانت (و بدهی خود را به موقع) پردازد و از خدائی که پروردگار او است پرهیزد

۵- ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد!).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه اوصاف برجسته مؤمنان راستین، ضمن بشارت دادن آنها به فلاح و رستگاری بیان شده است، و بعد از بیان اهمیت نماز و اعراض از لغو و بیهودگی و پرداختن زکات و پرهیز از هر گونه انحراف جنسی در پنجمین و ششمین توصیف اشاره به مسأله حفظ امانت و پای بندی به عهد و پیمان کرده می فرماید:

«مؤمنان کسانی هستند که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند».

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

همین تعبیر در سوره معارج آیه ۳۲ ضمن اوصاف انسان های شایسته بیان شده

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۶

است و در آنجا نیز بر اهمیت امانت و وفای به عهد تکیه شده است.

قابل توجه

این که «امانات» در اینجا به صورت جمع ذکر شده که اشاره به انواع و اقسام امانت است، و بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که امانت در این آیه، تنها شامل امانت های مالی نیست، بلکه شامل امانات معنوی مانند قرآن و آیین خدا و عبادات، و وظائف شرعیه و همچنین شامل نعمت های مختلفی که خداوند به انسان داده است می شود.

و از اینجا روشن می شود که مؤمنان واقعی و انسان های شایسته کسانی هستند که تمام این امانت ها را مراعات کنند، و مراقب حفظ همه آنها باشند.

عطف وفای به عهد بر حفظ امانت بیانگر این حقیقت است که هر دو به یک ریشه باز می گردند، چرا که پیمان شکنی نوعی خیانت در عهد و پیمان است و رعایت امانت نوعی وفاداری به عهد و پیمان محسوب می شود.

تعبیر به «راعون» که از ماده رعایت است (توجه داشته باشید که این واژه از ماده «رعی» به معنی مراقبت از گوسفندان به هنگام چرا گرفته شده است) نشان می دهد که منظور از آن چیزی بیش از ادای امانت است، بلکه مراقبت همه جانبه از آن را توصیه می کند.

بدیهی است امانت گاهی جنبه فردی دارد و به دست یک شخص سپرده می شود (مانند یک امانت مالی که انسانی به انسان دیگر می دهد) و گاه جنبه گروهی دارد مثلاً حفظ قرآن و آیین خدا و حفظ استدلال کشورهای اسلامی، امانت هایی است که به دست جوامع اسلامی سپرده شده و برای حفظ آن حرکت گروهی و دسته جمعی لازم است.

در دومین آیه با صراحت دو دستور بیان شده است؛ دستوری درباره امانت و دستور دیگری درباره عدالت، می فرماید: خداوند به شما دستور می دهد که امانت ها

را به صاحبان آنها برسانید، و هنگامی که میان مردم داوری می کنید از روی عدالت داوری کنید. خداوند پند و اندرزهای خوب به شما می دهد. خداوند شنوا و بینا است. (اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ الٰى اَهْلِهَا وَ اِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوْا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۷

بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّٰهَ نَعِيْمًا يَعِظُكُمْ بِهٖ، اِنَّ اللّٰهَ كَانَ سَمِيْعًا بَصِيْرًا).

با این که مسأله حکومت عادلانه و داوری صحیح در میان مردم جایگاه بسیار والایی دارد، در عین حال پیش از آن دستور به ادای امانات داده شده است که نشانه اهمیت فوق العاده آن است. و ترتیبی که در آیه اشاره شده شاید به خاطر این است که امانت مفهوم عامی دارد که داوری عادلانه در میان مردم یکی از مصادیق آن است، زیرا امانت به مفهوم عام آن تمام مقامات و پست های اجتماعی را که امانت های خدا و امانت های مردم، در دست صاحبان آن مقام ها است شامل می شود.

تأکیدهایی که در ذیل آیه آمده از یک سو توصیه به امانت و عدالت را پند و اندرزهای نیک پروردگار می شمرد، و از سوی دیگر به همگان هشدار می دهد که خدا مراقب اعمال آنها است. اهمیت مضاعفی به این دو موضوع یعنی رعایت امانت و عدالت می دهد.

در تفسیر کبیر فخر رازی می خوانیم که برای امانت سه شاخه بیان شده است؛ امانات پروردگار، و امانت های مردم و امانات خویشان. سپس در شرح هر یک از این ها بحث مشروحی دارد از جمله انجام واجبات و ترک محرمات را جزء امانات الهی می شمرد، و آنها را به شاخه های متعدد، از جمله امانت زبان، امانت چشم و گوش ذکر می کند (زبان

باید به گناه گردش نکند، چشم نگاه خیانت آمیز ننماید و گوش، گفتار حرام نشنود).

و امانت های مردمی را از قبیل سپرده هایی که نزد یکدیگر دارند و ترک کم فروشی و ترک غیبت و رعایت عدالت از ناحیه حکومت ها، و عدم تحریک عوام در تعصب های باطل و مانند آن را می شمرد.

و امانت انسان را نسبت به خویش این می داند که آنچه را خیر دین و دنیای او است برگزیند، و تسلیم شهوت و غضب و گناهان ناشی از آنها نشود. «۱»

(۱). تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۹. (ذیل آیه مورد بحث).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۸

گسترش مفهوم امانت و شمول آن نسبت به بسیاری از وظایف مهم و نعمت ها در بسیاری از تفاسیر از جمله تفسیر «ابو الفتوح رازی» و قرطبی و «فی ظلال» و «مجمع البیان» و غیر این ها مورد تأکید واقع شده است.

در روایات اسلامی چنانکه بعداً اشاره خواهیم کرد نیز تصریح به این معنی شده است.

آنچه در شأن نزول این آیه نقل شده نیز به خوبی گستردگی مفهوم امانت را نشان می دهد زیرا در شأن نزول می خوانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با پیروزی کامل وارد مکه شد، «عثمان بن طلحه» کلید دار کعبه را احضار فرمود و کلید را از او گرفت تا درون کعبه را از لوث بتها پاک سازد. پس از انجام این مقصود عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد منصب کلید داری بیت الله که مقام بسیار برجسته ای بود، به او سپرده شود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نکرد و کلید را به دست «عثمان بن طلحه» داد در حالی

که آیه فوق را تلاوت می فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» این در حالی است که هنوز «عثمان» مسلمان نشده بود.

در سؤمین آیه صریحاً از سه چیز نهی شده؛ خیانت به خدا و خیانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و خیانت به امانت هایی که در میان مردم است می فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله خیانت نکنید و در امانات خود نیز خیانت روا ندارید (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ). «۱»

معروف در میان مفسران، آن است که منظور از امانت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله که نهی از خیانت در آن شده است همان «اسرار» مسلمانان است، که بعضی از افراد ضعیف الایمان به خاطر حفظ منافع شخصی خود برای مشرکان افشا کردند و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت که یک نمونه از آن در داستان «ابو لبابه» دیده می شود. که بعضی از اسرار نظامی مسلمانان را برای دشمنان سرسختی مانند یهود

(۱). در مورد محل اعراب جمله «و تخونوا اماناتکم» احتمالات متعددی داده شده، و از همه مناسب تر آن است که تخونوا مجذوم به وسیله لاء محذوفی است و معطوف است بر لا تخونوا که در جمله اول آمده است، بنابراین واو، واو عاطفه است نه واو حالیه و نه واو به معنی «مَعَ».

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۹

«بنی قریظه» فاش ساخت. و یا داستان حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای «ابو سفیان» فاش کردند. و منظور از خیانت در امانات در جمله دوم همان

اماناتی است که در میان مردم معمول است.

بعضی دیگر خیانت به خدا را مربوط به فرائض و واجبات، و خیانت به پیامبر صلی الله علیه و آله را مربوط به سنت ها، و خیانت به مردم را مربوط به اموال آنها دانسته اند.

احتمال دیگری نیز داده شده که از احتمالات سابق جامع تر و بهتر است و آن این که آیه مفهوم گسترده ای دارد که شامل هر گونه امانت معنوی و مادی و مالی و غیر مالی می شود. بنابراین هم خیانت به امانت های الهی ممنوع است هم امانت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آیین خود نزد امت گذارده و هم امانت هایی که مردم نسبت به یکدیگر دارند چه در مربوط به امور مالی و چه اسرار زندگی. لذا در حدیث آمده است که پیامبر به ابو ذر فرمود: «یا اباذَرُ الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَ أَفْشَاءُ سِرِّ اِخِيكَ خِيَانَةٌ؛ ای ابو ذر گفتگوهایی که در مجالس خصوصی می شود امانت است و افشاء سِرِّ برادرت خیانت محسوب می شود.» (۱)

آیه ۲۸ همین سوره انفال که در دنبال آیه سابق آمده است نشان می دهد که حتی اگر اموال و منافع اولاد انسان به خطر بیفتند نباید به خاطر آنها خیانت کرد (همان گونه که در داستان ابو لبابه آمده است که وجود اموال و اولاد او در میان یهودیان سبب شد که نسبت به اسرار نظامی مسلمین خیانت کند) می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم نزد خدا است.»

بنابراین امانت های الهی و مردمی چیزی نیست که انسان بتواند به بهانه های مختلف در آن

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۰

سومین آیه مخصوص به امانت های مالی است و در لابلای آیاتی که سخن از تنظیم اسناد مالی می دهد واقع شده می فرماید: هرگاه بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می تواند بدون نوشتن سند یا گرفتن گروگان، امانت خویش را به او بسپارد. و در این صورت کسی که امین شمرده شده باید امانت را (به موقع) بپردازد، و از خداوندی که پروردگار او است بپرهیزد. (و خیانت نکند) (فَإِنْ مِنْكُمْ بَعْضٌ عَلَىٰ بَعْضٍ فَمِنَ الْأَمَانَةِ أَمَانَ اللَّهِ رَبِّهِ).)

تعبیر امانت در آیه بالا- ممکن است اشاره به وام هایی باشد که بدون نوشتن سند و دادن گروگان- تنها به خاطر اعتماد و اطمینان- به افراد می دادند، یا اشاره به اموالی باشد که به عنوان رهن سپرده می شد، و یا هر دو. و در هر صورت دلیل روشنی است بر لزوم احترام امانت در هر شکل و در هر صورت.

*** در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث باز هم سخن از امانت الهی است امانتی بزرگ و گسترده که آسمان ها و زمین و کوه ها از نگهداری آن عاجز بودند و انسان یک تنه آن را بر دوش کشید می فرماید: «ما امانت را به آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند اما انسان آن را بر دوش کشید و او بسیار ظالم و نادان بود. (چرا که قدر این مقام والا را نشناخت و به خود ستم کرد) (أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ

مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا).

این چه امانتی بود که آسمان با آن عظمت و زمین با این وسعت، و کوه ها با آن صلابت از حمل آن ناتوان بودند در حالی که این انسان خاکی با این جثه کوچکش آن را بر دوش کشید.

مفسران پیشین و بزرگان معاصر احتمالات زیادی در تفسیر این آیه ذکر کرده اند ولی آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که منظور از این امانت بزرگ الهی همان تکلیف و مسئولیت است که بدون عقل و آزادی و اراده میسر نیست.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۱

آری تعهد و تکلیف و مسئولیت در برابر خدا و خلق و خویشتن بار بسیار سنگینی است که هیچ موجودی جز انسان استعداد پذیرش آن را نداشت، و به دنبال آن خداوند عقل را که ملاک ثواب و عقاب، و آزادی و وسیله انتخاب است به او داد، و مجموع این سه صفت (تکلیف و عقل و آزادی) عظمت بی نظیری به انسان داد، و او را به مقام خلیفه الهی رسانید.

ولی این انسان ظلوم و جهول، قدر این مقام منبع را نشناخت، در گرداب شهوات غوطه ور شد، و از سعادت بزرگی که در انتظار او بود دور ماند و به خویشتن ستم کرد.

بنابراین ظلوم و جهول بودن انسان به خاطر پذیرش این امانت نبود، چرا که پذیرش آن نشانه عقل و سبب افتخار او است، زیرا بدون آن هرگز به مقام خلیفه الهی نمی رسید، بلکه ظلوم و جهول بودنش به خاطر عدم حفظ این امانت، و خیانت در آن بود.

آری امانتی که حفظ آن می توانست او را به اوج آسمان سعادت برساند خیانت در

آن سبب شد که به پست ترین ذلت ها کشانده شود و حتی به مصداق «بَلُّهُمْ أَضَلُّ» از چهار پایان هم پست تر شود.

به تعبیر دیگر آسمان ها و زمین و کوه ها با آن همه عظمت و وسعت، استعداد برای پذیرش این امانت نداشتند و در این عرضه الهی که به شکل تکوینی صورت گرفت با زبان حال عدم آمادگی خود را برای پذیرش تکلیف و مسئولیت اعلام داشتند ولی انسان به خاطر استعدادهای بالایی که خدا به او داده بود، در این عرضه تکوینی امانت را پذیرفت، و این بزرگترین افتخار او بود.

ولی از آنجا که گروه عظیمی از انسان ها حق این امانت الهی را ادا نکردند، و در حفظ آن نکوشیدند و از این رو مستحق عنوان ظلوم و جهول شدند، زیرا بزرگترین ظلم را به خویشتن کردند و از افتخار عظیمی که خدا به آنها داده بود غافل ماندند.

ذیل این آیه در واقع اشاره ای است به این نکته مهم که خیانت در امانت، ناشی از ظلم و جهل است و این همان چیزی است که ما در این بحث آن را دنبال می کنیم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۲

آری حفظ امانت، دلیل بر عقل و عدالت است، و خیانت در آن دلیل بر ظلم و جهالت.

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن می شود که منظور از این انسان ظلوم و جهول، افراد کافر بی ایمان و یا مؤمنان ضعیف و بی تقوا است و گرنه اولیاء الله و نیکان و پاکانی که در مسیر آنها گام برداشتند همواره حق این امانت را ادا کرده و می کنند و در واقع همان ها هدف آفرینش نوع انسانند.

*** از مجموع آیاتی

که در بالا آمد اهمیت حفظ امانت (اعم از امانت های الهی و انسانی) به خوبی روشن می شود، که اسلام تا چه حد به این امر حیاتی اهمیت داده و آن را نشانه عقل و ایمان و عدالت شمرده است.

امانت و خیانت در روایات اسلامی

در احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است اهمیت فوق العاده ای به این مسأله داده شده گاه از امانت به عنوان یکی از اصول اساسی مشترک در میان همه ادیان آسمانی یاد شده، و گاه به عنوان نشانه اصلی ایمان و گاه به عنوان سبب جلب و جذب رزق و روزی و اعتماد مردم، سلامت دین و دنیا و غنا و بی نیازی یاد شده است که گلچینی از این روایات را در ذیل از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «يا اَبَا حَسَنِ اِذْ اِلا مَانَهُ اِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ فِي مَا قَلَّ وَ جَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَ الْمَخِيْطِ؛ ای ابوالحسن! امانت را چه مربوط به شخص نیکوکار باشد یا بدکار، چه کم باشد چه زیاد به صاحبش برسان، حتی در نخ و سوزن». «۱»

علی علیه السلام می گوید این سخن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساعتی پیش از وفاتش به من فرمود و سه بار آن را تکرار کرد.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۳

۲- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «لا- اِيْمَانَ لِمَنْ لَا اِمَانَةَ لَهُ؛ کسی که امانت را رعایت نمی کند ایمان ندارد». «۱»

۳- در حدیث

دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا اَلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ اِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که راست گویی و اداء امانت نسبت به نیکوکار و بدکار جزء تعلیمات او بود.»
«۲»

این تعبیر نشان می دهد که در تمام ادیان آسمانی راستی و امانت جزء مهمترین تعلیمات بوده و از اصول ثابت ادیان الهی شمرده می شود.

۴- از همان امام بزرگوار نقل شده که برای آزمایش ایمان مردم فرمود: «لَا تَنْظُرُوا اِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سَيِّجُودِهِ، فَاِنَّ ذَلِكُمْ شَيْءٌ اَعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا اِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اِدَاءِ اَمَانَتِهِ؛ نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید (و تنها آن را نشانه دیانت آنها ندانید) چرا که این چیزی است که ممکن است به آن عادت کرده باشد، و هرگاه آن را ترک کند، نگران می شود ولی نگاه به راست گویی و امانت آنها کنید.» «۳»

۵- شبیه همین معنی با تعبیر تکان دهنده تری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «لَا تَنْظُرُوا اِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا اِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ؛ نگاه به فزونی نماز و روزه آنها و کثرت حج و نیکوکاری آنها و سر و صدایشان در شب (هنگام راز و نیاز با خدا) نکنید، بلکه نگاه به راست گویی و امانت آنها کنید.» «۴»

هدف از این تعبیر این نیست که نماز و روزه و حج و انفاق، سبک شمرده شود، بلکه هدف آن است که این ها

تنها نشانه دین داری افراد معرفی نگردد، بلکه به دو رکن اساسی دین یعنی راستی و امانت بیشتر توجه شود.

۶- امام سجاد علیه السلام در این زمینه تعبیر عجیبی دارد؛ به شیعیانش می فرمود:

«عَلَيْكُمْ بِإِدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ائْتَمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَّيْتُهُ إِلَيْهِ؛ به شما باد به اداء امانت، سوگند به آن

(۱). همان.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴.

(۳). همان، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۳.

(۴). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴، حدیث ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۴

کس که محمد صلی الله علیه و آله را به حق پیامبر خویش قرار داد، اگر قاتل پدرم حسین علیه السلام شمشیری را که با آن پدرم را شهید کرد نزد من امانت می سپرد (و من امانت او را قبول می کردم) در امانتش خیانت نمی نمودم». (۱)

۷- شبیه همین معنی - به تعبیر دیگری - از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ ائْتَمَنَنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي، ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ، لَأَدَّيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ آن کس علی علیه السلام را با شمشیر زد و شهید کرد، هرگاه امانتی نزد من بگذارد یا نصیحتی بخواهد یا مشورتی کند، و من از او بپذیرم، حق امانت را بجا می آورم».

(در نصیحت و مشورت و هم در امانت های عادی). (۲)

۸- از حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده به خوبی استفاده می شود که حتی مقامات عظیم پیشوایان بزرگ همچون علی علیه السلام در سایه صدق الحدیث و اداء الامانه بود، امام به یکی از یارانش

به نام «عبد الله بن ابی یغفور» فرمود: «انظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالزَّمُّهُ؛ نگاه کن بین علی علیه السلام که در سایه چه چیزی آن همه مقام نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیدا کرد، آن را بشناس و رها مکن. سپس افزود: «فَأَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ؛ زیرا علی علیه السلام به آن همه مقامات در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید به خاطر راست گویی و ادای امانت بود». (۳)

۹- در حدیث دیگری در مورد آثار مهم دنیوی امانت و خیانت از علی علیه السلام می خوانیم «الْأَمَانَةُ تَجْرُّ الرِّزْقَ وَ الْخِيَانَةُ تَجْرُّ الْفَقْرَ؛ امانت رزق و روزی می آورد، و خیانت مایه فقر است». (۴)

۱۰- در حدیث کوتاه و بسیار پر معنی از همان بزرگوار می خوانیم: «رَأْسُ الْأَسْلَامِ الْأَمَانَةُ؛ رأس (ریشه و اساس و سرچشمه) اسلام امانت است». (۵)

۱۱- شبیه همین معنی با کمی تفاوت از لقمان حکیم نقل شده فرمود: «يَا بُنَيَّ إِذَا الْأَمَانَةَ تَسَلَّمْ لَكَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتُكَ وَ كُنْ أَمِينًا تَكُنْ غَنِيًّا؛ پسر من! امانت را ادا کن تا دنیا و

(۱). همان مدرک، حدیث ۳.

(۲). مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۲۰.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، حدیث ۵.

(۴). بحار، جلد ۷۸، صفحه ۶۰.

(۵). شرح غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۵

آخرت تو سالم باشد، و امین باش تا غنی شوی». (۱)

۱۲- این بحث را با حدیث ناب دیگری از رسول الله صلی الله علیه و آله پایان می دهیم فرمود:

«لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا

و تَهَادُوا وَ اَدُّوا اَلْاَمَانَةَ وَ اجْتَنَبُوا الْحَرَامَ وَ وَقَرُّوا الضَّيْفَ وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اَتَوْا الزَّكَاةَ فَاِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتَلُوا بِالْقَحْطِ وَ السِّنِينِ؛ امت من همواره در مسیر خیر و سعادتند مادام که با یکدیگر محبت کنند و به یکدیگر اعتماد کنند، و امانت را به صاحبان آن بپردازند و از حرام پرهیز کنند، مهمان را گرمی دارند، نماز را بر پا کنند، و زکات را بپردازند، و هنگامی که چنین نکردند به قحطی و خشکسالی گرفتار می شوند.» (۲)

*** این روایات که تنها گلچینی از روایات مربوط به امانت در منابع اسلامی است، به خوبی نشان می دهد که امانت چه جایگاهی در میان تعلیمات اسلامی دارد، و خیانت تا چه حد زیانبار، ویران گر و مایه بدبختی و دوری از خدا است. هر یک از روایات بالا- به یکی از ابعاد آثار سازنده امانت و ابعاد ویران گر خیانت اشاره می کند که تأمل و دقت در آنها چیزهای بسیار به انسان می آموزد.

شاخه های امانت

هنگامی که سخن از امانت به میان می آید غالب مردم به امانت در امور مالی توجه می کنند، ولی همان گونه که در تفسیر آیات با صراحت از پیشوایان اسلام نقل شده بود، امانت معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد که شامل تمام مواهب الهی و نعمت های خداداد می شود.

از قرآن مجید و اسلام و ایمان و ولایت گرفته تا کوچک ترین مواهب مادی و معنوی همه در مفهوم وسیع امانت درج است.

احادیثی که می گوید امانت موجب غنی و بی نیازی، و خیانت موجب فقر است

(۱). معانی الاخبار، صفحه ۲۵۳؛ بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۵.

ناظر به امانت های مالی و مادی است.

ولی آیه و بعضی از روایاتی که اشاره به عرضه شدن امانت به آسمان ها و زمین می کند به یقین به معنی امانت مادی و مالی نیست، بلکه فراتر از آن است، و ناظر به امانت های معنوی می باشد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم هنگامی که وقت نماز فرا می رسد حال او دگرگون می شد، و هنگامی که از آن حضرت سؤال می کردند می فرمود: «وقت نماز رسیده همان وقت امانتی که خداوند آن را در آسمان ها و زمین عرضه داشت، و از حمل آن ابا کردند و ترسان شدند». (۱)

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند ارواح پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه معصومین علیهم السلام را آفرید، سخنانی فرمود: از جمله این که: «وَلَا يَتُّهُمْ اِمَانَةٌ عِنْدَ خَلْقِي؛ ولایت آنها امانتی است در نزد خلق من». (۲)

از احادیث دیگری استفاده می شود که خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله امانت است. (۳)

یا این که نماز و زکات و حج امانت است. (۴)

و یا همسران نزد شما امانت الهی هستند. (۵)

و در نهج البلاغه در نامه امیر مؤمنان علی علیه السلام به اشعث بن قیس می خوانیم که فرمود: «وَ اِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمِهِ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ اِمَانَةٌ؛ فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است در گردن تو». (۶)

و نیز در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که مجالس (خصوصی که اسرار در آن گفته می شود) امانت است. (۷)

حتی در بعضی از روایات دارد که غسل جنابت (به عنوان

یک تکلیف الهی) امانتی است که خداوند نزد بندگانش گذارده است. «۸»

به هر حال امانت و خیانت را نمی توان در عمل خاص و برنامه معینی محدود

(۱). نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۳۱۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۲۰.

(۳). همان، جلد ۹۹، صفحه ۱۷۵.

(۴). همان، صفحه ۲۷۴.

(۵). همان، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۱.

(۶). نهج البلاغه، نامه ۵.

(۷). المحججه البيضاء، جلد ۳، صفحه ۳۲۷.

(۸). بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۱۸۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۷

ساخت چرا که آثار و پیآمدهای آن نیز تنها در بخش امانت و خیانت مالی محدود نمی شود.

آثار و پیامدهای امانت و خیانت

مهمترین و آشکارترین اثر امانت، مسأله اعتماد است.

می دانیم در زندگی اجتماعی که اساس کار تعاون و همکاری برای مبارزه با مشکلات و بهره گیری هر چه بیشتر از مواهب حیات است، مسأله اعتماد نقش اصلی را ایفا می کند، چرا که اگر اعتماد متقابل نباشد جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می شود که همه از یکدیگر وحشت دارند، و به جای این که نیروها در جهت سازندگی به کار بیفتند در جهت پیشگیری از این وحشت به کار گرفته خواهد شد.

به تعبیر دیگر جامعه انسانی بدون اعتماد متقابل، همه چیز خود را از دست می دهد، هر چند همه امکانات را در اختیار داشته باشد، و به عکس با داشتن اعتماد متقابل همه چیز دارد، هر چند به ظاهر فاقد امکانات باشد.

پایه و اساس این اعتماد دو چیز است: ۱- امانت ۲- صداقت. و این که در روایات گذشته خواندیم امانت سبب غنا و بی نیازی

می شود، و خیانت مایه فقر، دلیلش همان است که در بالا آمد.

و این که در روایات نیز آمده بود تمام انبیای الهی امانت و صداقت

را در متن دستوره‌های خود داشته نیز به خاطر همین است.

مرحوم کلینی در کافی ماجرای جالبی در این زمینه نقل می‌کند می‌گوید: مردی به نام عبد الرحمن فرزند سیّابه (که از علاقه مندان خاص امام صادق علیه السلام بود نقل می‌کند هنگامی که پدرم از دنیا رفت، یکی از دوستانش، در خانه ما آمد و به من تسلیت گفت سپس افزود آیا پدرت چیزی برای شما باقی گذاشته است گفتم نه او کیسه‌ای که هزار درهم در آن بود به من داد گفت از این مال نگهداری کن و از درآمد آن بهره برداری نما، من این خبر را در حالی که بسیار خوشحال بودم به مادرم گفتم،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۸

سپس با کمک دوستی به وسیله آن هزار درهم متاع‌هایی خریدم و در مغازه‌ای مشغول کسب شدم و خداوند اموال زیادی به من روزی کرد، زمان حج فرا رسید من به مادرم گفتم به قلب من افتاده است که به زیارت خانه خدا بروم، مادرم گفت: هزار درهم آن مرد را به او برگردان، من نزد او آمدم، امانتش را به او بازگرداندم. او گفت شاید این مقدار کم بوده بیشتر به تو بدهم، گفتم نه (من از آن استفاده فراوان بردم) ولی می‌خواهم حج بروم. دوست داشتم امانتت را به تو بازگردانم.

هنگامی که مناسک حج را بجا آوردم به مدینه آمدم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم جمعیت زیادی نزد حضرت بودند، هنگامی که مجلس خلوت شد امام به من اشاره‌ای فرمود، نزدش رفتم فرمود آیا نیازی داری؟ عرض کردم من عبد الرحمن بن سیّابه هستم. فرمود پدرت چه کرد؟ عرض کردم مرحوم شد،

حضرت ناراحت شد و طلب آموزش برای او کرد، سپس فرمود: آیا چیزی برای شما گذاشته است؟ گفتم نه فرمود پس چگونه حج کردی؟ من ماجرای دوست پدرم را بازگو کردم، هنوز سخنانم تمام نشده بود فرمود هزار درهم را چه کردی؟ عرض کردم به صاحبش برگرداندم فرمود: «احسنت» آیا مایل هستی پندی به تو دهم؟ عرض کردم فدایت شوم آری، فرمود: «عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرُكُ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ هَكَذَا- وَجَمَعَ بَيْنَ اصَابِعِهِ-؛ بر تو باد به راست گویی و اداء امانت تا شریک مال مردم شوی این چنین- هنگامی که این سخن را می گفت انگشتان خود را به هم جمع کرده بود و به من نشان می داد، یعنی مانند این انگشتان-».

عبد الرحمن می گوید من این سخن (نورانی) را به خاطر سپردم، و کار من به قدری بالا گرفت که در یک سال زکات اموال من سیصد هزار درهم شد. «۱»

ما هم در دوران زندگی خود نظیر این گونه اشخاص را دیده ایم، تاجر با فضیلتی در نجف اشرف بود که معاصرین ما همه او می شناسند، به خاطر شهرتش به امانت داری، هر کس هر چه داشت به دست او می سپرد، و فکرش از هر نظر راحت

(۱). فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۱۳۴. (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۹

بود، تا آنجا که چون او تابعیت عراق را داشت و بسیاری از علماء و فضلا و طلاب نداشتند، خانه هایی را که می خریدند همه به نام او می کردند، و شاید هنگام وفاتش بیش از پانصد خانه از افراد مختلف به نام او بود، که هیچ کدام با مشکلی روبرو نشدند (رحمه الله علیه).

از سوی

دیگر هنگامی که امانت در یک جامعه یا در یک خانواده حکم فرما شود، مایه آرامش فکر و روح آنها است، زیرا در صورت احتمال خیانت همه از هم وحشت دارند و دائماً از این نگرانند که خیانتی نسبت به آنها صورت نگیرد، و مال یا جان یا ناموس یا مقامشان به خطر نیفتد، و به یقین ادامه چنین زندگی که افراد از یکدیگر بترسند ناگوار و دردناک است وای بسا سبب بیماری های جسمی و روحی فراوانی شود.

از سوی سوم امانت بسیاری از هزینه های زندگی را کم می کند، و سبب صرفه جویی در وقت و عمر و مال است، زیرا هنگامی که راه خیانت در محیط باز شود مدیران و مسئولان مختلف ناچارند بازرس ها و حسابرس هایی با هزینه های سنگین برای پیش گیری از خیانت های احتمالی در بخش های مختلف بگمارند، و گاه لازم می شود نسبت به بازرس ها هم بازرس های دیگر که اعمال آنها را کنترل کنند در نظر بگیرند. هر چند این امور نیز به طور کامل نمی تواند جلو مشکلات ناشی از خیانت را بگیرد، ولی به هر حال جلو از بین رفتن نیرو و سرمایه زیادی را می گیرد، هم اکنون در جامعه خود شاهد و ناظر مسایل دردناکی در زمینه اسناد مالی و از میان رفتن اعتماد و امنیت اقتصادی و به زندان افتادن افراد زیادی در این رابطه هستیم که اگر به جای اینها کمی صداقت و امانت بود، هیچگاه گرفتار این ضایعات عظیم نمی شدیم.

از سوی چهارم امانت سبب جلب محبت و پیوند دوستی در میان افراد است، در حالی که خیانت عامل بسیاری از جنایات و حوادث ناگوار اجتماعی است اگر پرونده های جرائم و جنایات

را ورق زنی می بینیم بسیاری از آنها زائیده خیانت ها است، اگر درباره طلاق ها و جدایی ها، بحث و بررسی کنیم، سرچشمه بسیاری از آنها

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۰

را خیانت یکی از دو همسر نسبت به یکدیگر می بینیم.

در بعضی از روایات گذشته، اشاره لطیفی به این معنی شده بود آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا وَ تَهَادُّوا وَ أَدَّوْا الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبُوا الْحَرَامَ ... فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتُلُوا بِالْفَحْطِ وَ السَّيْنِ؛ پیوسته امت من در مسیر خیر (و برکت) هستید مادام که نسبت به یکدیگر محبت دارند و کمک می کنند و امانت را رعایت می نمایند، و از حرام پرهیز می کنند ... هنگامی که این کارها را ترک کنند گرفتار قحطی و خشکسالی می شوند». (۱)

از سوی پنجم امانت به مفهوم گسترده که شامل مسایل علمی نیز می شود، سبب پیشرفت علوم و دانش ها است، دانشمندان امین و با صداقت سعی می کنند در مطالعات و آزمایش های خود دقت به خرج دهند و آنچه را باز یافته اند بی کم و کاست در اختیار دیگران بگذارند، و همین سبب پیشرفت علم و دانش است در حالی که اگر اصل امانت از مطالعات علمی برداشته شود، ممکن است سبب گمراهی افراد ناآگاه گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «كُلُّ ذِي صِنَاعَةٍ مُضْطَرٌّ إِلَى ثَلَاثٍ خَلَالَ يَجْتَلِبُ بِهَا الْمَكْتَسِبَ وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ حَادِقًا بِعَمَلِهِ، مُؤَدِّيًّا لِلْأَمَانَةِ فِيهِ، مُسَيِّمًا لِمَنْ اسْتَعْمَلَهُ؛ هر صاحب صنعتی لازم است سه صفت داشته باشد که به وسیله آنها کسب و کار خود را رونق دهد، نخست این که در کارش ماهر باشد، و امانت

را در آن ادا کند، و نسبت به کسانی که آنها را به کار می گیرند عطف و مهربان باشد». (۲)

این نکته نیز حائز اهمیت است که امانت انسان را به صداقت و راستی دعوت می کند همان گونه که صداقت و راستی انسان را به سوی امانت فرا می خواند زیرا صداقت نوعی امانت در گفتار است، و امانت نوعی صداقت در عمل، به این ترتیب هر دو به یک ریشه در دو چهره مختلف باز می گردند.

لذا در احادیث اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْأَمَانَةُ

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۵.

(۲). همان، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۱

تُوَدَّى إِلَى الصِّدْقِ؛ امانت انسان را به صدق و راستگویی دعوت می کند». (۱)

و در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «اِذَا قَوَّيْتَ الْاَمَانَةَ كَثُرَ الصِّدْقُ؛ هنگامی که امانت تقویت شود، صداقت فزونی می یابد». (۲)

انگیزه های امانت و خیانت

کسانی که به سراغ خیانت می روند، و آن را بر امانت ترجیح می دهند غالباً به منافع زودگذر می اندیشند، زیرا خیانت در بسیاری از موارد منفعی کم یا زیاد، به صورت سریع و زودرس در اختیار خیانت کننده قرار می دهد بی آنکه به زیان های هنگفت ناشی از آن بیندیشند.

این افراد که گرفتار حرص و آز و طمع هستند کمتر به عواقب خیانت می اندیشند زیرا منافع زودرس پرده بر چشم و گوش و عقل آنها می افکند.

آنها بر اثر ضعف ایمان و عدم توجه به قدرت لایزال خداوند قادر منان که روزی را تضمین کرده، و به امانت داران پاداش های دنیا و آخرت را وعده داده است، چشم بر هم گذارده، و همه این ها را به دست فراموشی سپرده و

در دام خیانت گرفتار می شوند.

بنابراین سرچشمه های خیانت را می توان امور زیر شمرد:

- ۱- ضعف ایمان و عقیده و عدم توجه به توحید افعالی خداوند، و حاکمیت او بر همه چیز.
- ۲- غلبه هوا و هوس و دنیاپرستی.
- ۳- چیره شدن حرص و آز و طمع بر انسان.
- ۴- نیندیشیدن به پیامدهای خیانت در زندگی مادی و معنوی.
- ۵- رها کردن تلاش و کوشش های مستمر برای رسیدن به مقصود از طریق مشروع به خاطر تنبلی و ضعف اراده.

(۱). شرح فارسی غرر، جلد ۲، صفحه ۷.

(۲). همان، جلد ۳، صفحه ۱۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۲

و با توجه به این امور، نقطه مقابل آن که انگیزه های امانت است روشن می شود.

امانت از ایمان و یقین به پروردگار عالم و علم و قدرت او و اعتماد به وعده های او سرچشمه می گیرد، امانت زائیده عقل و درایت و توجه به عاقبت امور و نتایج کارها است.

امانت دلیل بر واقع بینی انسان، و رهایی او از چنگال اوهام و پندارهای هوس آلود است.

امانت از شخصیت بالا و والای انسان سرچشمه می گیرد، چرا که حاضر نمی شود خود را به مال و مقام و مواهب زودگذر مادی که از طریق خیانت حاصل می شود بفروشد.

و در یک کلمه امانت مولود فهم و شعور و عقل و ایمان و اخلاص و شخصیت است. گاه می شود که عامل خیانت فقر و ظلم است، و گروه هایی که به حقوق مشروع خود در جامعه نمی رسند، و به این جهت تحت فشار فقر قرار می گیرند، و دست آنها به خیانت آلوده می شود، و به همین دلیل در دستورهای اسلامی آمده است که برای حفظ امانت قاضی در قضاوتش باید او را از بیت المال به طور

کامل اداره کرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر که عالی ترین برنامه مدیریت است می فرماید: «وَأَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدَلِ، مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ، حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ، وَاعْطِهِ مِنَ الْمُنْزِلَةِ لِمَدْيِكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ، فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا؛ وَ فِي بَدَلٍ وَ بَخْشِشٍ بِهِ أَوْ (قَاضِي) سَفْرِهِ سَخَاوَتٍ رَافِعَةً لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ نِيَاظًا مِنْكَ مِنْ غَيْرِهِ» (۱)

این بحث را با حدیث پر معنایی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم، حدیثی که نشان می دهد سرچشمه های خیانت بسیار متنوع است، و برای حفظ امانت، باید به

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۳

تمام آن سرچشمه ها توجه کرد، می فرماید: «مَنْ أَوْثَمَنَ عَلَى أَمَانَةٍ فَأَذَاهَا فَقَدْ حَلَّ الْفَ عُقُودَهُ مِنْ عُنُقِهِ مِنَ عَقْدِ النَّارِ، فَبَادِرُوا بِإِدَاءِ الْأَمَانَةِ، فَإِنَّ مَنْ أَوْثَمَنَ عَلَى أَمَانَةٍ وَكَلَّ بِهَا ابْلِيسُ مِائَةَ شَيْطَانٍ مِنْ مَرْدَةٍ أَعْيَوَانِهِ لِيُضْمِلُوهُ وَ يُوسِسُوا إِلَيْهِ حَتَّى يُهْلِكُوهُ أَلَا مَنْ عَصَى مَهَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ هَر كَسِ أَمَانَتِي بِهِ أَوْ سَپَرْدَه شُود وَ آن رَا اِدَا كَنْد هَزَار كَرِه اَز كَرِه هَاي آتَش دُوزَخ اَز كَرْدَن اَوْ كَشُودَه اَسْت، پَس دَر اِدَاي اَمَانَت تَعَجِيل كَنِيد، چَرَا كِه هَر اَمَانَتِي بِهِ كَسِي بَسپَارَنْد اَبْلِيس يَك صَد نَفَر اَز شَيْطَانِي اَز دَسْتِيَارَانَش رَا مَأْمُور اَوْ مِي كَنْد

تا او را گمراه سازند، و در دل او وسوسه خیانت کنند تا هلاکش کنند مگر کسی که خداوند متعال او را حفظ کند.» (۱)

راه پیش‌گیری و درمان

پرورش روح امانت در افراد و پیش‌گیری از خیانت جز در سایه تقویت مبانی ایمان امکان‌پذیر نیست، زیرا همان‌گونه که در بحث گذشته آمد، یکی از ریشه‌های عمده خیانت شرک و عدم اعتقاد کامل به قدرت پروردگار و رازقیّت او است. افراد ضعیف‌الایمان به گمان این که اگر دست به خیانت نیالایند در زندگی عقب می‌مانند، و منافع آنها تأمین نمی‌شود، تن به ذلت خیانت می‌دهند اما هنگامی که پایه‌های ایمان تقویت شد، توکل و اعتماد بر خدا، و اطمینان به وعده‌های تخلف‌ناپذیر او سبب می‌شود که راه انحراف شرک را برای وصول به مواهب زندگی نییماید.

از سویی دیگر چون یکی از عوامل مهم خیانت، نیاز است باید تا آنجا که می‌شود نیازهای معقول و مشروع کسانی را که تحت مدیریت انسان قرار دارند برآورده کنند مبادا نیازشان سبب شود که زنجیر طلایی امانت را پاره کنند و به خیانت روی آورند.

از سوی سوم توجه به عواقب شوم خیانت در دنیا و آخرت، و رسوایی‌ها و محرومیت‌های ناشی از آن، و سرافکنندگی در برابر خلق و خالق و گرفتار شدن در چنگال فقری که انسان از آن می‌گریزد، به یقین از عوامل بازدارنده و از اسباب پیشگیری و درمان خیانت است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۴

انسان هنگامی که به یاد این نصیحت لقمان به فرزند دلبندش می‌افتد که می‌گفت «یا بُنَّیْ اَدْ اَلْاَمَانَهَ تَسْلِمُ لَكَ دُنْیَاكَ وَ اٰخِرَتُكَ وَ كُنْ اٰمِیْنًا تَكُنْ

غَتِيًّا؛ فرزندان امانت را ادا کن تا دنیا و آخرت سالم باشد، و امین باش تا غنی شوی». «۱» با تمام وجودش تشویق می شود که به سوی این فضیلت اخلاقی یعنی امانت حرکت کند، و از خیانت بگریزد.

اگر به این نکته توجه کنیم که به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام: «رَأْسُ الْكُفْرِ الْخِيَانَةُ؛ سر رشته کفر خیانت است». «۲» و در جای دیگر فرمود: «رَأْسُ النِّفَاقِ الْخِيَانَةُ؛ سر رشته نفاق خیانت است». «۳» و در جای دیگر فرمود: «جَانِبِ الْخِيَانَةِ فَانْهَاهَا مُجَانِبُهُ الْأَسْلَامُ؛ از خیانت کناره گیری کنید که سبب کناره گیری از اسلام است». «۴» از خیانت وحشت خواهیم کرد، و به عظمت این گناه که با کفر و نفاق و دوری از اسلام برابری می کند آشنا می شویم، و این عامل بازدارنده مهمی است.

هنگامی که به این حدیث تکان دهنده گوش فرا دهیم که بنیان گذار اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ارْبَعٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا خَرِبَ وَ لَمْ يَعْمُرْ بِالْبِرِّ كِه الْخِيَانَةُ وَ السَّرِقَةُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ الزُّنَا؛ چهار چیز است که اگر یکی از آنها در خانه ای وارد شود، ویران می گردد، و هرگز برکات الهی آن را آباد نخواهد کرد، خیانت، سرقت، شرب خمر، و زنا» «۵» به خطر خیانت به امانت، بیشتر پی می بریم.

بدیهی است جامعه ای نیز که یکی از این چهار چیز یا همه آن ها در آن وارد شود، مشمول همین حکم است، ویران می گردد و از برکت خالی می شود.

*** این نکته نیز قابل دقت است همان گونه که امانت داران باید در امانت خیانت نکنند، امانت گذاران نیز باید به هوش باشند که امانت خویش را

(۱). میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۲۱۵.

(۲). همان.

(۳). غرر الحکم.

(۴). همان.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۱۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۵

می سپرند، اگر کسی امانتش را به دست انسان بد سابقه ای بسپارد، و او در امانت خیانت کند، باید خویشتن را ملامت کند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ أَيْتَمَّنَ غَيْرَ أَمِينٍ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى اللَّهِ ضِمَانٌ لَأَنَّهُ قَدْ نَهَاهُ أَنْ يَأْتِمِنَهُ؛ کسی که امانت خویش را به غیر امین بسپارد، خدا ضامن حفظ آن نیست، زیرا خدا او را از سپردن امانت به چنین کسی نهی کرده است.» (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مَنْ أَيْتَمَّنَ غَيْرَ مُؤْتَمِنٍ فَلَا حُجَّةَ لَهُ عَلَى اللَّهِ؛ کسی که فرد غیر امین را امین بشمرد (و امانتش را به او بسپارد، مال خود را ضایع کرده) و حجتی در برابر پروردگار ندارد.» (۲)

بنابراین بر تمام مدیران جامعه اسلامی لازم است که به هوش باشند، مبدا پست ها و مقامات مختلف حکومت را که مهم ترین امانت های الهی هستند، به دست افراد خائن بسپارند، که هم دنیای خویش را تباہ می کنند و هم دین خود را، و در پیشگاه خدا مسؤولیت سنگینی دارند.

امانت و خیانت در بیت المال

امانت همه جا مطلوب است ولی از دیدگاه اسلام در اموال عمومی و سرمایه های معنوی و مادی که تعلق به جامعه دارد، نه به شخص خاصی، دارای تأکید بیشتری است فلسفه آن نیز روشن است، زیرا اولاً گروهی چنین می پندارند، چون این سرمایه ها تعلق به عموم دارند، آنها آزادند هرگونه می خواهند در آن عمل کنند، و ثانیاً اگر خیانت در اموال عمومی و بیت المال رایج شود نظام جامعه از هم

گسیخته خواهد شد، و چنین جامعه ای هرگز روی سعادت نمی بیند.

برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است که داستان «حدیده مُحماه» را بار دیگر به خاطر بیاوریم آنجا که عقیل برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام تقاضا کرده بود کمی بر سهمیه او از گندم بیت المال بیفزاید، و ضابطه عدالت بین مسلمین را به خاطر رابطه برادری کمی تغییر دهد، علی علیه السلام آهنی را در آتش گذارد، و نزدیک

(۱). همان، جلد ۱۰۶، ص ۱۷۹.

(۲). فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۶

دست او برد، فریاد عقیل بلند شد، و امام با عصبانیت فرمود: «یا عقیل اَتَيْتُنْ مِنْ حَدِيدِهِ اِحْمَاها اُنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ وَ تَجْرُنِي اِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَضِّهِ؛ ای عقیل از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به بازی سرخ کرده (و نزدیک دست تو آورده) ناله می کنی، اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته؟». «اَتَيْتُنْ مِنْ الْأَذَى وَلَا اِنَّ مِنْ لَطْفِي آيَا تُوَازِ اَيْنَ نَارِاحَتِي مَخْتَصِرِ مِي نَالِي وَ مِنْ اِزْ اَنْ اَتْشِ سُوْزَانِ نِنَالِمِ؟». «۱»

و در جای دیگر در یک سخن تکان دهنده هنگامی که عطایایی را که عثمان بی حساب و کتاب از بیت المال به اقوام و بستگانش داده بود، به بیت المال باز گردانید فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِالنِّسَاءِ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْأَمَاءُ لَرَدَدْتُهِنَّ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَيْدُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ اضْيَاقٌ؛ به خدا سوگند اگر آنها را (آنچه از عطایای عثمان) بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده شده بیابم، به بیت المال باز می گردانم، هر چند

مهر و کابین زنان شده باشد، و یا کنیزانی را با آن در اختیار گرفته باشند، چرا که عدالت سبب گشایش و پیشرفت جامعه است، و آن کس که عدالت بر او گران آید تحمل جور، بر او گران تر است.» (۲)

و هنگامی که به آن حضرت پیشنهاد کردند برای پیشرفت کار حکومت (حد اقل در آغاز کار) برای افراد صاحب نفوذ امتیازی در عطایای بیت المال قایل باشد، امام از این پیشنهاد خشمگین شد و فرمود: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصِيرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ أَنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ؛ آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استفاده کنم؟ به خدا سوگند تا زنده ام و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز به چنین کاری دست نمی زنم، اگر این اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان آنها تقسیم می کردم (و عدالت را رعایت می نمودم) تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است (و متعلق به بیت المال است)» (۳)

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

(۳). همان، خطبه ۱۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۷

اخلاق در قرآن ج ۳ ۲۱۵

حتی گاه نزدیک ترین دوستان خود را در مورد خیانت در بیت المال تهدید می کرد تا دیگران به حساب خود برسند، و بدانند این مسأله بسیار جدی است. در همین رابطه در نامه ای که امیر مؤمنان علی علیه

السلام به بعضی از فرمانداران کشور اسلامی که از آشفته بودن جامعه اسلامی به خاطر بروز پاره ای از جنگ ها سوء استفاده کرده و اموال بیت المال را به غارت برده بود می نویسد: «فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْزُقْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ امْكَنْتَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأَعْدِرَنَّ إِلَيَّ اللَّهُ فِيكَ وَ لَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَلَا ظَفِرًا مِنِّي بِإِرَادِهِ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا؛ از خدا بترس و اموال مردم (اموال بیت المال) را به آنها بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند مرا بر تو مسلط سازد وظیفه ام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچ کس را با آن نزد مگر این که داخل دوزخ شد به تو خواهم زد، به خدا سوگند اگر حسن و حسین کاری همانند تو انجام دهند، هیچ پشتیبانی و هواخواهی از سوی من نخواهند داشت، و در اراده من تأثیر نمی کند، تا آن زمان که حق را از آنها بستانم.» (۱)

می دانیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه به تمام مجرمان و جنایت کاران قریش و غیر قریش که قریب بیست سال بر ضد آن حضرت و یارانش توطئه کردند و خون های زیادی از مسلمانان را ریختند، فرمان عفو عمومی داد، فرمانی که اثر بسیار مطلوبی در جلب و جذب مردم مکه به اسلام داشت، و آن روز را روز مرحمت و عفو و بخشش نام گذاشت، با این حال چند نفر

را از این عفو عمومی استثنا فرمود و دستور داد هر کجا آنها را بیابند به قتل برسانند، یکی از آنها ابن خطل بود، و گناهِش این بود که هنگامی که اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله او را مأمور جمع آوری زکات کرد، و کسی از طایفه خزاعه را همراه او فرستاد، او مقدار قابل ملاحظه ای زکات جمع آوری کرد، ولی رفیقش را کشت، و اموال را با خود برداشت و به مکه برگشت هنگامی که قریش سؤال کردند چرا برگشتی؟ گفت: آیینی بهتر از آیین شما نیافتم و کنیزان خواننده ای داشت، و اشعاری در هجو پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱). نهج البلاغه، نامه ۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۸

می گفت و به آنها می داد تا به آواز بخوانند و جلساتی تشکیل می داد و بت پرستان در آن شرکت می کردند و در آن مجلس آواز می خواندند و شراب می نوشیدند، و از آنجا که این مرد وقاحت و بی شرمی را به حدّ نهایت رسانده بود، و خیانت در بیت المال سبب ارتداد او و بازگشت به بت پرستی و هتک و توهین نسبت به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود چنین دستوری را درباره او صادر کرد، او به پرده های کعبه پناه برد (از آنجا که کعبه پناهگاه این گونه جنایتکاران نیست) او را بیرون کشیدند و کشتند. «۱»

این تعبیرات شدید و سخنان تکان دهنده نشان می دهد علی رغم این که گروهی از مردم خیانت به بیت المال مسلمین را سهل و ساده می شمردند، از بزرگترین خیانت ها و کیفر آن از شدیدترین کیفرها است.

این سخن را با اشاره به ماجرای

از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهمیت فوق العاده بیت المال را نشان می دهد پایان می دهیم، جریان از این قرار است که هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیبر به سرزمین وادی القری رسیدند، و با آن حضرت غلامی بود که رفاعه بن زید او را به حضرت هدیه داده بود، مسلمانان در آنجا توقف کردند، و آن غلام (که طبق بعضی از روایات مدعم نام داشت) مشغول پیاده کردن وسایل سفر پیامبر صلی الله علیه و آله از شتر بود که ناگهان تیری از ناحیه دشمن به سوی او پرتاب شد، و او را شهید کرد، اصحاب (ضمن تأسف بر این حادثه) گفتند «بهشت بر او گوارا باد» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست او است اکنون آن لباس در تنش در آتش دوزخ می سوزد، همان لباسی که روز خیبر از غنایم مسلمین به خیانت برده بود، اصحاب تعجب کردند، و سخت تحت تأثیر قرار گرفتند، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شنید و خدمتش رسید، عرض کرد ای رسول خدا من هم دو بند کفش را از غنایم بردم، فرمود: همانند آن بند کفش در آتش دوزخ برای تو بریده می شود. «۲»

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۸، صفحه ۱۴ و ۱۵.

(۲). سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۹

۷

صدق و راستی

اشاره

این صفت یکی از بارزترین نشانه های شخصیت هر انسانی است، و هنگامی که با امانت همراه شود و به عنوان

راستی و درستی مطرح گردد، مجموعه شخصیت انسان را نشان می دهد به گونه ای که نمی توان نام انسان واقعی را بر کسی که از این دو بی بهره است گذاشت.

این دو ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگویی چیزی جز امانت در گفتار، و امانت چیزی جز صداقت در عمل نیست و به همین دلیل در کلمات پیشوایان اسلام، صدق الحدیث و اداء الامانه با هم ذکر شده است، همان گونه که در گفتگوهای عادی نیز راستی و درستی را با هم می آورند.

در کنار این صفت ممتاز دیگری است که در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند چه اینکه راستگویان غالباً افرادی شجاع، صریح اللّٰهجه، کم طمع، با اخلاص و دور از حب و بغض های افراطی و تعصبند، در حالی که دروغگویان معمولاً افرادی ترسو، ریاکار، متعصب و لجوج، طماع و یا گرفتار حب و بغض های غلط می باشند.

افراد راستگو در زندگی خود پایبند به اصولی هستند، در حالی که دروغگویان ابن الوقت و منافقند.

در یک کلمه می توان گفت: راستی و درستی دو کلید برای کشف باطن اشخاص از جنبه های مختلفند، و لذا همان گونه که در بحث روایات خواهد آمد در کلمات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۰

معصومین علیهم السلام این دو را وسیله آزمون افراد قرار داده اند که اگر می خواهید خوبی و بدی کسی را بشناسید، او را در مسأله راست گویی و ادای امانت، به آزمایش بگذارید.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن و روایات اسلامی در زمینه صدق و راستی می رویم. از انگیزه ها و نتیجه های این صفت و سایر امور مربوط به آن سخن می گوئیم و سپس به بحث درباره دروغ و آثار آن می پردازیم.

در قرآن

آیات زیادی درباره اهمیت صدق و راستی وارد شده که آیات زیر گلچینی از آنها است.

۱- قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدِيَ اللَّهِ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (مائده- ۱۱۹)

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (توبه- ۱۱۹)

۳- ... لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً. (احزاب- ۲۴)

۴- إِنْ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً. (احزاب- ۳۵)

۵- طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ. (محمد- ۲۱)

۶- وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِي مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ. (عنكبوت- ۳)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۱

ترجمه

۱- خداوند می گوید: «امروز روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد، برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می گذرد و تا ابد، جاودانه در آن می مانند، هم خداوند از آنها خوشنود است، و هم آنها از خدا خوشنودند این، رستگاری بزرگ است!»

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

۳- هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است.

۴- به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع

فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو ... خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

۵- (ولی) اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است، و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا در آیند) برای آنها بهتر می باشد!

۶- ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)، باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد!

تفسیر و جمع بندی

تعبیراتی که در قرآن مجید درباره اهمیت راستگویی و صدق آمده تعبیرات کم نظیر یا بی نظیری است، از جمله تعبیری است که در نخستین آیه مورد بحث آمده که بعد از گفتگوی مشروحو درباره انحراف مسیحیان از توحید و سؤال خداوند از حضرت مسیح علیه السلام در روز قیامت درباره این انحراف و تبرئه مسیح علیه السلام خودش را از این اتهام، خداوند می فرماید: این روزی است ک راستی و صدق راست گویان به آنها سود می بخشد (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ).

اشاره به این که راستی و صدق آنها در دنیا، در روز قیامت به یاری آنها می شتابد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۲

و سبب نجاتشان می شود (نه این که صدق آنها در قیامت سبب نجات است چرا که قیامت دارای تکلیف نیست).

سپس در ادامه این سخن به پاداش آنها اشاره کرده می افزاید برای آنها باغ هایی از بهشت که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و هم خداوند از آنها راضی و هم آنها از خدا راضی و خشنودند، و این پیروزی و رستگاری بزرگی است (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

از یک سو بهشت با آن مواهبش و جاودانه بودنش، و از سوی دیگر رضایت و خشنودی خداوند، و تعبیر به فوز عظیم (رستگاری بزرگ) به خوبی نشان می دهد که مقام صادقان تا چه حد والا است، و شاید این به خاطر آن است، که تمام اعمال نیک را می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد، و یا به تعبیر دیگر کلید آنها صداقت و راستگویی است.

بدیهی است خدا از هر کس خشنود باشد هر چه از او بخواهد به او می دهد، و طبیعی است هنگامی که انسان به تمام خواسته هایش برسد خشنود خواهد شد بنابراین خشنودی خدا سبب خشنودی او می شود، و این خشنودی متقابل نعمتی است که هیچ نعمتی به پای آن نمی رسد. و موهبتی که نصیب صادقان و راستگویان می شود.

این تعبیر (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) در چهار مورد در قرآن مجید آمده که دقت در آنها عظمت مفهوم آن را نشان می دهد، در یک جا سخن از مهاجران و انصار و تابعین است، در جایی دیگر، سخن از حزب الله است، و در مورد سوم سخن از خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (بهترین انسان ها) است، و در آیه مورد بحث سخن از صادقان است، و نشان می دهد صادقان حِزْبُ اللَّهِ، وَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ و در زمره مهاجران و انصار و تابعین محسوب می شوند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۳

در دومین آیه جمیع مؤمنان را مخاطب قرار داده و دستور می دهد تقوای الهی را پیشه کنند و همواره با صادقان باشند (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ

با توجه به این که این گونه خطاب ها که اصطلاحاً از آنها تعبیر به خطابات مشافهه می شود، تمام مؤمنان را در هر زمانی و در هر مکانی شامل می شود، روشن می گردد که بودن در کنار صادقان وظیفه ای است برای همگان در هر زمان و در هر مکان و دلیل بر این است که برای این که بتوانند راه پرپیچ و خم تقوا را بدون انحراف و اشتباه طی کنند، باید همراه صادقان گام بردارند.

در این که منظور از صادقین در آیه چه کسانی هستند، تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر شده است.

بعضی آن را به پیامبر اسلام و یارانش تفسیر کرده اند، و بعضی آن را به کسانی که دارای صدق نیت و درستی در عقاید و اعمال بوده اند، و هرگز از او جدا نشدند، و بعضی تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند.

ولی مراجعه به سایر آیات قرآن، این آیه را تفسیر می کند. در آیه ۱۵ حجرات می خوانیم «أَنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند، و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند، این ها صادقانند».

در این آیه صادقان با اوصاف والائی مانند ایمان خالی از هرگونه شک و تردید و جهاد با جان و مال در راه خدا، توصیف شده اند.

و در آیه ۸ سوره حشر یکی از مصادیق بارز آنها را مهاجرانی ذکر می کند که اموال و خانه های خود را رها کرده و برای جلب رضای خدا هجرت کرده اند، و پیوسته به

یاری دین خدا و فرستاده او، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله شتافتند.

و در آیه ۱۱۷ سوره بقره آنها را به اوصاف مهم دیگری از قبیل ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و همچنین انفاق بهترین اموال

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۴

خود در راه خدا و اقامه نماز و اداء زکات و وفای به عهد و شکیبایی در مشکلات و در هنگام جهاد، توصیف می کند.

از مجموع این اوصاف به خوبی می توان نتیجه گرفت که صادقان فقط صادقان در سخن و کلام نیستند، بلکه صدق در ایمان و عمل و در طریق ایثار و جان فشانی و اطاعت پروردگار نیز در برنامه آنها است، گرچه این مفهوم، مفهوم وسیعی است، ولی نمونه کامل و اتم آنها معصومانند.

لذا در روایاتی که از طرق اهل بیت و اهل سنت نقل شده می خوانیم که این آیه تفسیر به علی بن ابی طالب و یارانش، یا تفسیر به علی بن ابی طالب و اهل بیتش شده است.

علامه ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل می کند که گفت «مع الصادقین یعنی مع علی بن ابی طالب و اصحابه». (۱)

گروه دیگری از علمای اهل سنت مانند علامه گنجی در کفایه الطالب، و سبط بن جوزی در تذکره، نیز همین معنی را نقل کرده اند. با این تفاوت که به جای اصحاب، اهل بیت آمده، و در ذیل آن می خوانیم: «قال بن عباس: عَلِيُّ سَيِّدُ الصَّادِقِينَ؛ ابن عباس گفت: علی علیه السلام سید و سرور صادقان است». (۲)

در روایاتی نیز از جابر بن عبد الله انصاری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این

آیه فرمود: «ای آل محمد؛ منظور آل محمد صلی الله علیه و آله است». (۳)

بسیاری از مفسران از مطلق بودن آیه چنین استفاده کرده اند که این دستور شامل همه مسلمان ها در هر زمان و مکان می شود، و از آنجا که صادق مطلق امام معصوم علیه السلام است، دلالت می کند که در هر زمان باید پیشوای معصوم علیه السلام وجود داشته باشد. (و تعبیر به صیغه جمع - صادقین - به خاطر مجموع مخاطبان در تمام زمان ها است).

نتیجه این که همه ما موظفیم که همیشه با صادقان باشیم، صادقانی که

(۱). احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷.

(۲). همان مدرک.

(۳). تفسیر نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۵

اوصافشان در آیات بالا آمد، و نمونه اتم آن پیشوایان معصوم علیهم السلام است.

*** در سومین آیه جزا و پاداش قیامت را در ارتباط با مسأله صدق و راستی شمرده و صادقان را در برابر منافقان قرار داده است و بعد از شرح حال مؤمنان راستین به آنهایی که شربت شهادت نوشیدند و گروه دیگری که در انتظار جهاد و شهادت بودند می فرماید: هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر اراده کند، عذاب نماید و یا (هرگاه توبه کنند و باز گردند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد که خداوند غفور و رحیم است (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً).

به این ترتیب پاداش های عظیم معنوی و مادی بهشت در انتظار صادقان است؛ صادقان در گفتار و رفتار و عقیده، و آنها که از دایره صدق پا بیرون می نهند در

دره نفاق سقوط می کنند.

دانی ز چه رو سرو روان سرسبز است پیوسته چرا به دوستان سرسبز است

چون مذهب او است راستی در همه وقت بر طرف چمن همیشه زان سرسبز است

*** در چهارمین آیه به ده گروه بشارت مغفرت و پاداش عظیم می دهد و چهارمین آنها را صادقین و صادقات (مردان راستگو و زنان راستگو می شمرد) یعنی بعد از اسلام و ایمان و اطاعت فرمان خدا سخن از صدق و راستی به میان می آورد و نشان می دهد که تا چه حد این فضیلت اخلاقی چه در مردان و چه در زنان واجد اهمیت است. حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان هیچ کس درست نمی شود تا قلبش درست شود، و قلب هیچ کس

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۶

درست نمی شود تا زبانش به درستی گراید». (۱) نیز اشاره به همین معنی می کند.

از این حدیث استفاده می شود که حتی ایمان کامل پس از صدق و راستی و اصلاح گفتار حاصل می گردد، و آنها که زبانی آلوده به دروغ دارند، از ایمان کامل بی بهره خواهند بود.

*** در پنجمین آیه بعد از اشاره به وضع نامطلوب منافقان و دوگانگی آنها در سخن و عمل و ترس و وحشت عجیبشان در مسأله جهاد، جهادی که مایه عزت و آبرو است، می فرماید: آنها قبل از آن که فرمان جهاد نازل شود می گفتند ما اطاعت می کنیم و سخن به نیکی می گوئیم، اما هنگامی که کار محکم می شد و فرمان جهاد قطعی می گشت عدم صداقت خود را در این سخن آشکار می ساختند، در حالی که اگر راست

می گفتند (و از درِ صدق و صفا در می آمدند) برای آنها بهتر بود (طَاعَهُ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَأَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).

این تعبیر نشان می دهد که دروغگویی یکی از نشانه های منافقان است؛ قبل از آن که میدان عمل فرا رسد، همه گونه وعده می دهند، ولی به هنگام عمل عدم صداقت و دروغشان آشکار می شود، و در واقع این رذیله اخلاقی (دروغ) دریچه ای است به سوی نفاق. «۲»

*** در ششمین آیه مورد بحث بعد از آن که اعلام می کند که آزمایش الهی قطعی است و شامل همگان می شود، می افزاید (این آیه آزمایش مخصوص اصحاب

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

(۲). در تفسیر جمله اول آیه (طاعه و قول معروف) مفسران احتمالات زیادی داده اند که برخاسته از ترکیب و اعراب جمله است. آیا خبر در جمله بالا- محذوف است یا مبتدا و در هر دو صورت محذوف چیست؟ آنچه ما در بالا آوردیم، یکی از روشنترین احتمالات آیه است. برای اطلاع بیشتر می توانید به تفسیر مجمع البیان و ابو الفتوح رازی و تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۷

پیامبر صلی الله علیه و آله نیست) ما کسانی را که پیش از آنان بودند نیز آزمودیم و باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می گویند و آنها که دروغ می گویند، تحقق یابد (و واقعیت عینی به خود بگیرد)، (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ).

شک نیست که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آزمون های سختی قرار گرفتند که یکی از مهم ترین آنها آزمون هجرت بود. هجرت یعنی به هم

زدن خانه و لانه خود و چشم پوشی از وطن مألوف و تمام تعلقاتی که انسان در وطن دارد، و انتقال یافتن به نقطه ای که باید همه چیز را از صفر شروع کند، و در میان انواع محرومیت ها زندگی نماید، و در صورتی که زن و فرزند او با او هماهنگ در هجرت نباشند مشکل به مراتب بیشتر می شود.

قرآن به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که این یک امتحان بزرگ الهی است (در مکه بمانید تحت شکنجه های دشمنان هستید و به مدینه بروید گرفتار محرومیت هایی می شوید) تصوّر نکنید این آزمون بزرگ و آزمون های دیگری همچون جهاد و شنیدن و دیدن ناملایمات از دشمن منحصر به شما است، ما همه پیشینیان را احترام کردیم، اساساً زندگی دنیا بر پایه آزمون قرار دارد، و این جهان میدان آزمایش بزرگ است خدا می خواهد صادقان و راستگویان در ادعای ایمان از دروغگویان شناخته شوند.

در واقع در اینجا صدق و راستی به عنوان نشانه ایمان و دروغ نشانه نفاق و کفر معرفی شده.

البته صدق و کذب در اینجا صدق و کذب در عمل است نه در سخن، عملی که هماهنگ با ادعاهای قبلی انسان و خط مشی اجتماعی او باشد صدق است، و عمل ناهماهنگ کذب است. و البته صدق و کذب در عمل با گفتار، ریشه های مشترکی دارند، زیرا صدق بیان حقیقت است و کذب بیان عکس آن است، این تبیین گاه به وسیله سخن و گاه به وسیله عمل ظاهر می شود.

از مجموع آیات بالا اهمیت فوق العاده صدق و راستی به عنوان یک فضیلت که

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۸

زیر بنای فضایل دیگر انسانی

است روشن می شود. آری آنجا که صدق و راستی است، صفا و صمیمیت و امانت و اعتماد و شجاعت حاصل است، و آنجا که صدق و راستی نباشد، همه این صفات رخت بر می بندد و انسان را از درون تهی می سازد. و حتی به ایمان و عقیده انسان نیز لطمه وارد می کند.

و جالب این که صفت اصلی رهبران و پیشوایان الهی در بعضی از آیات فوق، راست گویی و صدق ذکر شده و همه را دعوت می کند که همیشه و در همه جا با صادقان باشند، و این نشان می دهد که بقیه فضایل انبیاء و اولیاء بر محور صدق دور می زند، و برای شناخت آنها قبل از هر چیز باید به دنبال این وصف بگردیم.

صدق و راستی در روایات اسلامی

اهمیت این فضیلت اخلاقی در روایات اسلامی بیش از آن است که در سخن بگنجد و روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام در این زمینه نقل شده بیش از حدّ احصاء و شمارش است، تنها گلچینی از آن را در ذیل بیان می کنیم که به عنوان مشت نمونه خروار بیانگر موقعیت این صفت در میان تمام صفات انسانی است. و از این روایات به خوبی استفاده می شود که همه فضایل انسانی از صدق و راستی سرچشمه می گیرد.

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و در گذشته نیز به آن اشاره کرده ایم و به خاطر اهمیت فوق العاده اش تکرار می نمایم، می خوانیم: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صِيَالَتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَيْجِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَثْرَةِ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطِنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ

اداءِ الأمانة؛ نگاه نکنید به فزونی نماز و روزه و زیادی حج و زکات و انفاق ها و سر و صدای عبادات شبانه بعضی از مردم (اگر می خواهید آنها را امتحان کنید) آنها را به راستگویی و ادای امانت آزمایش کنید». (۱)

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹، حدیث ۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۹

الْبَصِيَّةِ ذُقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ اِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به راستی در سخن گفتن و ادای امانت به نیکوکار و بدکار». (۱)

۳- در حدیث دیگری درباره تأثیری که راستگویی در همه اعمال انسان می گذارد از همان امام بزرگوار می خوانیم: «مَنْ صَدَقَ لِسَانَهُ زَكِيَ عَمَلُهُ؛ کسی که زبانش به راستی گراید اعمالش پاک و پاکیزه می شود». (۲) زیرا راستگویی ریشه اعمال صالح است و شرح این مطلب در آینده خواهد آمد.

۴- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در پیامی به یکی از دوستان بزرگوارش به نام عبد الله بن ابی یعفر فرمود: «انظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَالْزَمُهُ فَإِنَّ عَلِيًّا أَمَّا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ؛ نگاه کن بین علی علیه السلام به چه وسیله آن همه مقام نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیدا کرد آن را رها نکن، زیرا علی علیه السلام آن همه مقام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر راست گویی و ادای امانت پیدا کرد». (۳)

این تعبیر نشان می دهد که حتی شخصیت

بزرگی مانند علی علیه السلام در سایه این دو فضیلت به آن مقام والا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

۵- در سؤالی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره مقام و شخصیت انسان ها شد و کسی پرسید «أَيُّ النَّاسِ أَكْرَمُ؛ چه کسی (نزد خداوند متعال) گرامی تر است؟» فرمود: «مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ؛ کسی که همه جا راست بگوید». «۴»

با توجه به این که قرآن می گوید «أَنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ؛ گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شما است». (حجرات- ۱۳) روشن می شود که روح تقوا همان صدق و راستی است.

۶- در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره تأثیر صدق و راستی در نجات انسان ها از چنگال مشکلات و خطرات می فرماید: «الزُّمُومُ الصُّدْقَ فَإِنَّهُ مَنجَاهٌ؛ هرگز راست گویی را رها نکنید، چرا که سبب نجات انسان است».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام تشبیه جالبی درباره صدق و راستی می بینیم

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، حدیث ۱.

(۲). همان مدرک، حدیث ۳.

(۳). همان مدرک، حدیث ۵.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۹، حدیث ۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۰

که می فرماید: «الصُّدْقُ نُورٌ غَيْرٌ مُتَشَعِّعٍ إِلَّا فِي عَالَمِهِ كَالشَّمْسِ يَسْتَضِيءُ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ يَغْشَاهُ مِنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ يَقَعُ عَلَى مَعْنَاهَا؛ صدق و راست گویی نوری است که جهان اطراف خود را روشن می کند همچون آفتاب که چیزی که در معرض تابش آن قرار بگیرد روشن می شود بی آنکه نقصانی در آن وارد گردد».

و در ذیل این حدیث از همان بزرگوار می خوانیم: «الصُّدْقُ سَيْفٌ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَاءِهِ أَيْنَمَا هَوَى بِهِ يُقَدُّ؛ صدق شمشیر خدا در زمین و آسمان است، هر کجا

آن را فرود آورد، کارگر می شود.» (۱)

۷- در اهمیت صدق همین بس که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

«الصَّدْقُ رَأْسُ الدِّينِ؛ صدق و راستگویی اساس دین است.» و در حدیث دیگری می فرماید: «الصَّدْقُ صَلَاحُ كُلِّ شَيْءٍ؛ راستی سبب اصلاح هر چیزی است.»

و در حدیث مشابه دیگری می فرماید: «الصَّدْقُ أَقْوَى دَعَائِمِ الْإِيمَانِ؛ صدق قوی ترین ستون های ایمان است.» و در تعبیر دیگری می فرماید: «الصَّدْقُ جَمَالُ الْإِنْسَانِ وَ دَعَامَةُ الْإِيمَانِ؛ صدق جمال انسان و ستون ایمان است.» و بالأخره در تعبیر مهم دیگری می افزاید: «الصَّدْقُ أَشْرَفُ خَلَائِقِ الْمُؤَقِنِ؛ صدق شریف ترین اخلاق افراد صاحب یقین است.» (۲)

۸- این بحث را که بسیار بحث دامنه داری است با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن سخن از کلید بهشت و جهنم می گوید پایان می دهیم: «أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَمَلُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ الصَّدْقُ إِذَا صَدَقَ الْعَبْدُ بَرًّا، وَ إِذَا بَرًّا آمَنَ، وَ إِذَا آمَنَ دَخَلَ الْجَنَّةَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا عَمَلُ النَّارِ؟ قَالَ الْكُذْبُ، إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ فَجَرَ وَ إِذَا فَجَرَ كَفَرَ، وَ إِذَا كَفَرَ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: عملی که انسان را بهشتی می کند چیست؟ فرمود: راست گویی، زیرا هنگامی که انسان راست بگوید نیکوکاری می کند و هنگامی که نیکوکاری کند ایمان آورد و هنگامی که ایمان بیاورد داخل بهشت می شود، عرض کرد ای رسول خدا! عملی که انسان را دوزخی کند چیست؟ فرمود: دروغ است، هنگامی که

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۰، حدیث ۱۸.

(۲). شرح غرر، جلد ۷، صفحه ۲۰۰.

دروغ بگوید کار بد انجام می دهد، و هنگامی که کار بد انجام می دهد کافر می شود، و هنگامی که کافر شود داخل دوزخ می گردد». (۱)

جالب این که در این حدیث راست گویی سرچشمه نیکوکاری و نیکوکاری سرچشمه ایمان شمرده شده است، این به خاطر آن است که افراد بدکار برای توجیه اعمال خود معمولاً به دروغ پناه می برند، این از یک سو، از سوی دیگر در روح آدمی اثر می گذارد و تدریجاً ایمان را تضعیف می کند، و سرانجام به کفر می کشاند، همان گونه که قرآن مجید می گوید «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند». (۲)

۹- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهَمَّهُ الصَّدْقُ؛ هنگامی که خدا کسی را دوست بدارد خداوند راستگویی را به قلب او می افکند». (۳)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: فرمود:

«ارْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صِدْقٌ حَدِيثٌ وَ اِدَاءُ اِمَانَةٍ وَ عِفَّةٌ بَطْنٍ وَ حُسْنٌ خُلُقٍ؛ چهار چیز است که به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده؛ راست گویی در سخن، اداء امانت، نگهداری شکم از حرام و حسن خلق». (۴)

*** از مجموع این احادیث نکات مهم زیر به خوبی استفاده می شود:

یکی از طرق آزمایش مردم. آزمایش افراد صاحب ایمان راست گویی است.

دعوت به راست گویی جزء برنامه اصلی تمام پیامبران بوده است.

راست گویی سبب

پاکی عمل است.

مقام والای انسان در پیشگاه خدا در گرو راست گویی است.

گرامی ترین مردم راستگویانند.

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۶۷۴.

(۲). روم، آیه ۱۰.

(۳). شرح غرر آمدی، جلد ۳، صفحه ۱۶۱.

(۴). همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۱۵۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۲

راست گویی سبب نجات در آخرت است.

راست گویی قوی ترین ستون دین است.

راست گویی کلید بهشت است.

راست گویی نشان محبوبیت انسان در پیشگاه خدا است.

آن کس که راست گو است خیر دنیا و آخرت را نصیب خود می کند.

و با توجه به این آثار دهگانه ای که برای راست گویی ذکر شد به خوبی روشن می شود کمتر صفتی از فضایل اخلاق است که به پای این صفت برسد.

در اینجا چند موضوع مهم باقی می ماند که توجه به آنها لازم است (هر چند در لابلای آیات و روایات گذشته اشارات روشنی به آنها شده است).

۱- تأثیر راست گویی در زندگی انسان ها

گرچه تأثیر راستی و صدق در زندگی بشر به طور اجمال بر کسی پوشیده نیست، بحث پیرامون آن- از یک نظر- توضیح واضح است، ولی هنگامی که وارد تفصیل آن شویم به آثار معجزآسایی برخورد می کنیم که صدق و راستی در تمام بخش های زندگی بشر دارد، و توجه به آن می تواند انگیزه نیرومندی برای گرایش به این فضیلت بزرگ اخلاقی گردد.

نخستین تأثیری که صدق و راستی از خود به یادگار می گذارد مسأله جلب اطمینان و اعتماد در همکاری های دسته جمعی است.

می دانیم اساس زندگی انسان را کار گروهی و دسته جمعی تشکیل می دهد و بدون آن هیچ کار مهمی پیش نمی رود. ولی کار گروهی هنگامی امکان پذیر است که افراد گروه نسبت به یکدیگر اطمینان کامل داشته باشند، و اعتماد و اطمینان در صورتی حاصل

می شود که صداقت و امانت در میان آنها حاکم باشد.

آری مؤثرترین وسیله جلب اعتماد همان صدق و راستی است، و خطرناک ترین دشمن آن، دروغ است، و تفاوتی در میان فعالیت های علمی، فرهنگی اقتصادی و سیاسی نیست.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۳

یک سیاستمدار پر نفوذ اگر یک یا چند بار به مردم دروغ بگوید به سرعت نفوذ خود را از دست می دهد.

یک دانشمند اگر تحقیقات خود را به دروغ آلوده کند، اعتماد تمام محافل علمی از ابتکارات و تحقیقات او سلب می شود، و دیگر به گفته های او اعتمادی نیست.

یک مؤسسه اقتصادی اگر فقط در معرفی یک نوع از کالاهایش دروغ بگوید مردم نسبت به تمام فرآورده های او بدبین می شوند، و طرفداران و مشتریان خود را به زودی از دست می دهند.

در مدیریت ها اگر مدیر در گفتار و رفتار خود صادق نباشد، نظام و انضباط مدیریت او از هم متلاشی می شود.

به این ترتیب به اینجا می رسیم که پایه و اساس هر گونه پیشرفت معنوی و مادی در اجتماع اعتماد متقابل برخاسته از صدق و راستی است.

لذا در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْصِّدْقُ صَيِّلٌ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكِذْبِ فَسَادٌ كُلُّ شَيْءٍ فِي الرَّاسِطِ كَوْبِي سَبَبُ اَصْلَاحِ هَرِّ شَيْءٍ وَ دَرُوعِ سَبَبُ فَسَادِ هَمِّ شَيْءٍ» (۱)

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «الْكَذَابُ وَالْمَيْتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فِضْلَهُ الْحَيُّ عَلَى الْمَيْتِ الثَّقَّةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوثَقْ بِكَلَامِهِ فَقَدْ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ؛ دروغ گو و مرده یکسان است، زیرا برتری انسان زنده بر مرده همان اعتماد به او است، هنگامی که به گفتار او اعتمادی نباشد زنده بودن او بی اثر است». (۲)

دیگر این که صداقت

و راستی به انسان آبرو و شخصیت می دهد، در حالی که دروغ مایه رسوایی و بی آبرویی است. صادقان همیشه سربلند و آبرومندند، و دروغ گویان سر به زیر و بی آبرو هستند.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «عَلَيْكَ بِالصِّدْقِ، فَمَنْ صَدَقَ فِي أَقْوَالِهِ جَلَّ قَدْرُهُ؛ همیشه راست گویی را پیشه کن چرا که آن کس که در سخنان خود راست گو باشد، قدر و مقام او در جامعه بالا می رود.» (۳)

(۱). همان، جلد ۱، صفحه ۲۸۱.

(۲). همان، جلد ۲، صفحه ۱۳۹.

(۳). شرح غرر، جلد ۴، صفحه ۲۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۴

از سوی سوم صدق و راستی و امانت به انسان شجاعت و شهامت می بخشد، درحالی که دروغ و خیانت همیشه انسان را در هاله ای از خوف و ترس فرو می برد، مبادا خلاف گویی و خیانت او ظاهر گردد، و تمام نقشه های او نقش بر آب شود.

از سوی چهارم راست گوی انسان را از بسیاری از گناهان نجات می دهد، چرا که می داند اگر خلافی کند و از او سؤال کنند، نمی تواند اعتراف به گناه خویش نماید، پس بهتر که گرد گناه نگردد.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که مردی خدمتش آمد و عرض کرد من گرفتار چهار گناه پنهانی هستم: زنا، شرب خمر، سرقت و دروغ؛ هر یک از اینها را بفرمایید به خاطر شما ترک می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ را رها کن.

آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت. هنگامی که تصمیم به عمل منافی عفت گرفت به خود گفت فردا پیامبر صلی

الله علیه و آله از من سؤال می کند اگر دروغ بگویم پیمان خود را شکستم و اگر راست بگویم حد شرعی بر من جاری می شود، و هنگامی که تصمیم به سرقت و نوشیدن شراب گرفت باز همین فکر برای او پیدا شد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: «یا رسول الله! تمام راه های گناه را بر من بستی، و من همه آنها را ترک نمودم.» (۱)

از سوی پنجم صداقت و راستی بسیاری از مشکلات را در جامعه حل می کند، راه وصول به مقصد را آسان می سازد، از هزینه های کمر شکن بازرسی ها می کاهد، حجم پرونده های حقوقی را به حد اقل می رساند و آرامش خاطر به مردم می بخشد و نگرانی هایی را که به خاطر احتمال دروغ گویی برای افراد مختلف پیدا می شود از میان بر می دارد، و رشته های محبت و دوستی را در میان افراد محکم می کند و به انسان شخصیت و ابهت می بخشد.

و اگر در روایات اسلامی از امام صادق علیه السلام آمده است: «اَحْسَنُ مِنَ الصُّدْقِ قَائِلُهُ وَ خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ؛ بهتر از راست گویی گوینده آن است، و بهتر از نیکی ها انجام دهنده آن

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۵

است» (۱) (اشاره به این که شخصیت ذاتی و والای انسان سبب صدق و راست گویی و انگیزه کارهای خیر است.)

این سخن را با حدیثی که شاهد صادق این مطلب است به پایان می بریم، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «يَكْتَسِبُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلَاثًا، حُسْنَ الثَّقَةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُ وَ الْمَهَابَةَ مِنْهُ؛ شخص راست گو به خاطر صداقتش سه چیز را به دست

می آورد: حسن اعتماد مردم، و جلب محبت و دوستی، و ابهت و شخصیت». (۲)

انگیزه های صدق

این فضیلت اخلاقی مانند همه فضایل اخلاقی دیگر ریشه هایی در اعماق جان انسان دارد، از جمله صفات زیر است:

الف: اعتماد به نفس و نداشتن عقده حقارت، انسان را به راست گویی دعوت می کند.

ب: شجاعت و شهامت ذاتی و اکتسابی سبب می شود که انسان واقعیت ها را بگوید.

ج: پاک بودن حساب و نداشتن نکته ضعف سبب می شود که انسان گرایش به راستی پیدا کند، در حالی که آلودگان برای پوشانیدن عیوب خود به سراغ دروغ می روند.

د: از همه مهمتر ایمان به خدا و روز جزا و برخورداری از تقوای الهی عامل اصلی صدق و راستی است. به همین دلیل در حدیث معروفی که در نهج البلاغه آمده است می خوانیم: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصُّدُقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ؛ نشانه ایمان آن است که راست گویی را در آنجا که به تو زیان می رساند به دروغ در آنجا که سود دارد مقدم داری». (۳)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹.

(۲). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۸۷۶.

(۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۶

اخلاق در قرآن ج ۳ ۲۴۹

مفهوم صدق

با این که این واژه از واژه هایی است که همگی با معنی و مفهوم آن آشنا هستیم در عین حال در میان دانشمندان در تعریف آن گفتگوهای زیادی است، بعضی صدق و راست گویی را به معنی مطابقت محتوای سخن با واقعیت ذکر کرده اند، در حالی که بعضی دیگر آن را مطابقت با تشخیص و اعتقاد گوینده می دانند، و از آیه شریفه سوره منافقون برای این سخن استمداد جستند، آنجا که می فرماید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكَ لَرَسُولُهُ» -

وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ؛ هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی، خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند». (۱)

بدیهی است منافقان که شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دادند سخنی مطابق واقع می گفتند، ولی چون مطابق اعتقاد آنها نبود به عنوان دروغگو معرفی شدند ولی در پاسخ این سخن می توان گفت که نسبت دروغ به منافقان از اینجا سرچشمه می گیرد که آنها شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را به صورتی ابراز می داشتند که مفهومش این بود که مطابق اعتقاد درونی ما است، و چون این سخن با واقعیت مطابق نبود نسبت دروغ به آنها داده شده است، یعنی آنها در این اظهار که این سخن موافق اعتقاد درونی آنها است دروغگو بودند، بنابراین صدق و کذب در هر حال بر اساس تطابق با واقعیت ها مشخص می شود.

ولی امیر مؤمنان علی علیه السلام که همه چیز را از زاویه عبودیت پروردگار می بیند در تعریف صدق و کذب، سخن دیگری دارد می فرماید: «الْصِّدْقُ مَطَابِقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ وَالْكَذْبُ زَوَالُ الْمَنْطِقِ عَنِ الْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ؛ صدق همان مطابقت سخن با وضع الهی است، و کذب ناهماهنگی سخن با وضع الهی است». (۲)

منظور از وضع الهی ظاهراً همان وضع جهان آفرینش است، که به اراده و فرمان

(۱). سوره منافقون، آیه ۱.

(۲). شرح غرر فارسی، حدیث ۱۵۵۲ و ۱۵۵۳، جلد اول، صفحه ۴۰۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۷

خدا به وجود آمده است، بنابراین تعریف امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز همان تعریفی است که در

بالا آمد با این اضافه که شکل توحیدی آن محفوظ شده است.

البته صدق و کذب همان گونه که بر زبان جاری می شود، در عمل انسان نیز خود را نشان می دهد، کسانی که عملی بر خلاف ظاهر حالشان می کنند دروغگو هستند، و آنها که ظاهر و باطن و اعمالشان هماهنگ است صادقند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۹

۸

دروغ و آثار و عواقب آن

اشاره

حق این بود که ما صدق و کذب را همراه با هم در بحث گذشته می آوردیم، چرا که این دو در مقایسه با یکدیگر شناخته می شوند، ولی از آنجا که در آیات و روایات و سخنان علمای بزرگ اخلاق مسأله کذب و دروغ به طور گسترده مورد توجه واقع شده است، بهتر دیدیم که این دو را از هم تفکیک کنیم، تا حق بحث در آنها ادا شود.

آری در تعلیمات اسلام در مورد مبارزه با کذب و دروغ، فوق العاده تأکید شده، تا آنجا که دروغگویان را همردیف کافران و منکران الهی می شمرد، و دروغ را کلید تمام گناهان معرفی می کند. و تصریح می کند که انسان تا دروغ را به هر شکل و به هر صورت ترک نکوید طعم ایمان را نخواهد چشید.

همین اندازه برای پی بردن به خطرات دروغ کافی است با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بخشی از آیات مربوط به کذب را بررسی می کنیم:

۱- اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ. (نحل - ۱۰۵)

۲- اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ. (زمر - ۳)

۳- اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ. (غافر - ۲۸)

۴- فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۰

يَكْذِبُونَ. (توبه -)

۵- وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. (بقره- ۱۰)

و در مورد تکذیب الهی که آن نیز نوعی کذب و دروغ است، تعبیرات بسیار تکان دهنده ای در قرآن دیده می شود از جمله:

۶- قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ. (یونس- ۶۹)

۷- ... ثُمَّ نَبَّهْتُ فَنَجَعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (آل عمران- ۶۱)

ترجمه

۱- تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری) دروغگویان واقعی آنها هستند!

۲- ... خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند.

۳- ... خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند.

۴- این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل‌هایشان برقرار ساخت این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می گفتند.

۵- و به خاطر دروغهایی که می گفتند عذاب دردناکی در انتظار آنهاست.

۶- بگو «آنها که به خدا دروغ می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند».

۷- ... آنگاه مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می فرماید: دروغ و افترا کار کسانی است که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغ گویان واقعی آنها هستند (أَنَّمَا يَفْتُرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

این سخن هنگامی صادر شد که دشمنان اسلام و مشرکان نادان هنگامی که نسخ

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۱

در بعضی از آیات قرآن را می دیدند که بر اثر تغییر شرائط گاه بعضی از احکام الهی جای خود را به احکام تازه ای می داد بهانه ای به دست آورده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را متهم به دروغ می کردند، و یا این که می گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله معلمی دارد که این آیات را به او می آموزد (منظورشان از معلم دو غلام نصرانی به نام «یسار» و «جبر» و یا مردی به

نام بلعام نصرانی رومی بود، در حالی که قرآن به زبان عربی فصیحی نازل شده و آنها همه از عجم

بودند.

قرآن در پاسخ همه این ها می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله وحی الهی را که روح القدس از سوی خداوند بر او نازل کرده است بیان می کند و آثار ایمان و صدق و راستی از تمام سخنان او هویدا است، کسانی دروغ می گویند که به خدا ایمان ندارند، یعنی ایمان با دروغ جمع نمی شود، و مؤمنان حقیقی زبانشان جز به صدق و راستی گردش نمی کند.

جمله «يَقْتَرِي الْكُذِبَ» در واقع تأکیدی است بر دروغ آنها که هم دروغ می گویند و هم تهمت می زنند، یا به گفته طبرسی، در مجمع البیان به معنی يَخْتَرِعُ الْكُذِبَ است یعنی دروغ هایی از پیش خود می سازند (توجه داشته باشید افترا به معنی فُزِي (بر وزن فرط) در اصل به معنی قطع کردن است، سپس به هر کار خلافی از جمله شرک و دروغ و تهمت اطلاق شده است).

در واقع نسبت بین دروغ و افترا نسبت عموم و خصوص مطلق است، دروغ هر سخنی است که بر خلاف واقع باشد، ولی تهمت آن است که این سخن خلاف در بردارنده نسبت ناروایی به کسی باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که «يَقْتَرِي الْكُذِبَ» اشاره به سردمداران شرک و کفر است که آنها دروغ ساز بودند، دروغ هایی مانند: شاعر و ساحر درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می ساختند، و دیگران از آنها پیروی می کردند.

به هر حال آیه فوق به خوبی دلالت می کند که دروغ با ایمان سازگار نیست و لذا در تفسیر این آیه در روایتی می خوانیم که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا مؤمن ممکن است آلوده بی عفتی شود؟ فرمود: احتمال دارد، عرض کردند آیا ممکن

آلوده سرقت گردد؟ فرمود: ممکن است. عرض کردند «یا رَسُولَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ يَكْذِبُ؟ قَالَ لَا، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ؛ اَي رَسُولَ خُدا اَيَا مُؤْمِنٍ مُمْكِنٌ اسْتِ دَرُوعٍ بَگُويِد؟ فَرَمُود: نَه، سِپَس اَيَه فُوق رَا تَلَاوَت فَرَمُود». «۱»

البته باید توجه داشت که ایمان دارای مراحل است.

*** در دومین آیه مورد بحث با صراحت می فرماید: «خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است (هرگز) هدایت نمی کند». (انَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ).

و در سومین آیه مورد بحث می خوانیم: خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند (انَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ).

می دانیم هدایت و ضلالت به دست خدا است، حتی پیامبر خدا هم اگر بخواهد کسی را هدایت کند، تا خدا اراده نکند نمی تواند هدایت کند «انَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ؛ تو هر کس را دوست بداری نمی توانی هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند». «۲»

ولی این بدان معنی نیست که خداوند گروهی را به اجبار هدایت و گروهی را به اجبار گمراه کند، بعد گروه اول را در میان نعمت های بهشتی غوطه ور سازد و گروه دوم را در آتش دوزخ فرو برد، که این نه با عقل و منطق سازگار است و نه با عدل الهی.

بلکه منظور این است، هنگامی که زمینه های هدایت و ضلالت از طریق اعمال خود مردم فراهم شود، خداوند هر کس را مطابق لیاقت و شایستگی هایش پاداش می دهد. دست گروهی را می گیرد و به سرمنزل مقصود می رساند، و لطف و عنایتش را از گروه دوم بر می گیرد، تا سرگردان شوند، و

هرگز به سرمنزل سعادت نرسند.

و از مهمترین اموری که زمینه گمراهی را فراهم می سازد، دروغ و اسراف و کفران

(۱). طبرسی در مجمع البیان، ابو الفتح رازی در تفسیر روح الجنان و برسویی در روح البیان ذیل آیه مورد بحث.

(۲). قصص، آیه ۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۳

نعمت است که در دو آیه فوق به آن اشاره شده و از تعبیرات این آیه به خوبی می توان دریافت آنها که هدایت و ضلالت را امری اجباری می دانند، و آیات مربوط به آن را دلیل بر جبر می شمرند تا چه اندازه در اشتباهند.

آری دروغ یکی از مهمترین عوامل گمراهی و بدبختی انسان است.

ممکن است مورد این دو آیه دروغ بستن بر خدا، و انحراف از اصل توحید بوده باشد، ولی مورد هرگز مُخَصَّص نیست، یعنی خصوصیت مورد مانع از عمومیت حکم کلی که در این دو آیه وارد شده است نمی شود.

رابطه ای میان دروغ و کفران نعمت که در آیه اول آمده شاید از این نظر است که آنها نعمت وجود موسی علیه السلام را که برای هدایتشان آمده بود کفران کردند و به تکذیبشان پرداختند. و رابطه میان اسراف و دروغ از این نظر است که فرعونیان در مخالفت فرمان خداوند و ظلم بر بنی اسرائیل، و کشتن فرزندان آنها، راه اسراف را پیمودند و نبوت موسی علیه السلام را تکذیب کردند.

*** در چهارمین آیه مورد بحث، سخن از منافقان است که تظاهر به ایمان و عمل صالح می کردند و همچون ثعلبه بن حاطب انصاری با خدا عهد و پیمان می بستند که اگر به روزی وسیعی دست یابند، نیازمندان را مورد حمایت و عنایت قرار دهند، ولی

زندگی آن‌ها نشان داد که آنچه می‌گفتند دروغ بود، خداوند می‌فرماید: این عمل (پیمان شکنی) نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند برقرار ساخت (فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمُ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ).

سپس می‌افزاید: «این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می‌گفتند». (بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

گفتنی است که تخلف از عهدهایی که با خدا بسته شده نوعی دروغ عملی است.

به هر حال آیه فوق با صراحت می‌گوید شکستن عهد و پیمان الهی و دروغ گفتن روح نفاق را در دل انسان تا پایان عمر زنده نگه می‌دارد، و چه کیفری از این بدتر.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۴

رابطه این دو گناه (پیمان شکنی و دروغ) با نفاق روشن است، زیرا نفاق چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست. پیمان شکنان دروغگو نیز تظاهر به پابند بودن به تعهدات و صداقت و راستی می‌کنند، در حالی که چهره باطن آنها چیزی غیر از آن است.

آری بسیاری از کسانی که همچون ثعلبه بن حاطب انصاری که وقتی در تنگناهای زندگی قرار می‌گیرند به درگاه خدا روی می‌آورند و با تمام وجود حل مشکل خود را از او می‌خواهند، و عهدها و پیمان‌ها با خدا می‌بندند و نذرهای می‌کنند اما هنگامی که گره‌های مشکلات گشوده شد و به مقصد رسیدند همه آن‌ها را به فراموشی می‌سپارند، که این مصداق بارز پیمان شکنی و دروغ و کذب و نفاق و دورویی است (از خدا می‌خواهیم که همه ما را از این گونه اعمال حفظ کند).

*** در پنجمین آیه سخن از صفات و

اعمال زشت منافقان در میان است، و به خصوص روی مسأله دروغ گویی آنها تکیه می کند می فرماید: «در دل های آنها نوعی بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغ هایی که می گفتند دارد» (فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

در این آیه دقیقاً ذکر نشده است که چه نوع دروغ هایی از آنها سر می زد، ممکن است اشاره به دروغ هایی باشد که در آیات قبل به آنها اشاره شد از جمله ادعای ایمان است در حالی که در دل ایمان نداشتند، و دیگر خدعه و نیرنگی است که نسبت به مؤمنان داشتند و با دروغ های خود آنها را فریب می دادند، و از همه مهمتر آن که از هر فرصتی برای تکذیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استفاده می کردند. ولی در هر حال این آیه می گوید: عذاب الیم آن ها به خاطر دروغ های آنها است. و این نشان می دهد که بدترین کار منافقان دروغ گویی آنها بوده است که عذاب الیم مستند به آن شده، در حالی که گناهان زیاد دیگری نیز داشتند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۵

روشن است که منظور از بیماری در این جا بیماری نفاق است که یک بیماری اخلاقی محسوب می شود که ناشی از دوگانگی شخصیت منافق است که در ظاهر چیزی است و در باطن چیزی دیگر.

*** ششمین آیه ناظر به شاخه معینی از شاخه های کذب است و آن دروغ بستن بر خدا است، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: بگو آنها که دروغ به خدا می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند (قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَيَّ

اللَّهُ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ).

اصولاً دروغ با راستگاری جمع نمی شود به خصوص اگر دروغ بر خدا و پیامبران الهی باشد و منظور از دروغ بر خدا در این آیه- به قرینه آیات پیش از آن- این است که مشرکان فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، و گاه گفته شده است ادعای مسیحیان را نسبت به حضرت مسیح علیه السلام و یهود را نسبت به حضرت عزیر علیه السلام که آنها را فرزند خدا می دانستند نیز شامل می شود، و در هر حال چنین نسبتی به خداوند دروغ ظاهر و آشکاری است، زیرا نه خداوند جسم دارد و نه عوارض جسمانی بر او چیره می شود، و نه همسر و فرزندی.

اصولاً فلسفه وجود فرزند در نظام آفرینش نیاز انسان ها، نیاز فطری و طبیعی انسان ها به کمک فرزندان و احتیاج به بقاء نسل از طریق آنها است، و فرزند برای خداوندی که ازلی و ابدی و بی نیاز از همه چیز و قادر بر هر کاری است مفهوم ندارد.

این نکته نیز قابل دقت است که در آیه فوق عمل مشرکان مصداق دروغ و افترا هر دو شمرده شده است، این به خاطر آن است که دروغ مفهومی گسترده تر از افترا دارد (و به تعبیر معروف، نسبت میان آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است) دروغ آن است که انسان سخنی خلاف واقع بگوید خواه درباره شخص بگوید یا چیزی، ولی تهمت و افترا آن است که نسبتی ناروا و غیر واقعی به کسی بدهد که در این صورت هم دروغ است و هم تهمت.

مضمون همین آیه در آیه ۱۱۶ نحل نیز آمده است آنجا که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که همان آیه معروف مباحله است سخن از شاخه دیگری از دروغ یعنی دروغ بستن به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است، که لعنت خدا را نصیب دروغ گویان کرده است، می فرماید: «هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی با تو به مهاجّه و ستیز بر می خیزند به آنها بگو بیاید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می نمایم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله می کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم». (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جِئَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ انْفُسَنَا وَ انْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

مباحله در اصل از ماده بهل (بر وزن سهل) به معنی رها کردن است و حتی در تعبیرات فارسی خود نیز این جمله را به کار می بریم که فلان کس را بهل کرده اند یعنی به حال خود رها نموده اند. و در تفسیرهای مذهبی مباحله به معنی آن است که دو گروه بر سر یک امر مذهبی در برابر هم قرار گیرند، و هر کدام درباره دیگری نفرین کند، نفرین هر کدام مؤثر واقع شد دلیل حقانیت او است، همان گونه که در صدر اسلام در میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسیحیان نجران واقع شد، و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به

همراه اهل بیتش (علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام) به میعادگاه برای مباحله آمد، و آثار اجابت دعا را در چهره آنان دیدند، مسیحیان نجران عقب نشینی کردند و با پیغمبر اکرم از در مصالحه در آمدند که بحث آن را به طور مشروح در تفسیر نمونه ذیل همین آیه آورده ایم و اینجا نیاز به شرح آن نیست.

منظور این است که تعبیر «فَجَعَلَ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» تعبیر فوق العاده ای است که عظمت گناه دروغ را بازگو می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۷

آیات فوق که بخش مهمی از تأکیدهای قرآن در مورد زشتی دروغ و آثار شوم آن است به خوبی نشان می دهد که تا چه حد این گناه از نظر اسلام، زشت و منفور و خطرناک است، و افراد با ایمان و جامعه اسلامی باید در برابر آن حساسیت کامل نشان دهند، و صحنه اجتماع را از لوث آن پاک کنند.

دروغ گویی در روایات اسلامی

اشاره

در روایات اسلامی تعبیرهای تکان دهنده ای درباره زشتی دروغ است که گلچینی از آن را ذیلاً مطالعه می کنید:

۱- از بعضی از روایات استفاده می شود که دروغ کلید گناهان است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَ الْكِبْذُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند متعال برای شرّ قفل هایی قرار داده است، و کلید آن قفل ها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتی ها عقل است و شراب عقل را از کار می اندازد) و دروغ از شراب هم بدتر است». (۱)

۲- در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانیم: «جُعِلَتْ

الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكِذْبُ؛ تمام پلیدی‌ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن اتاق، دروغ است.» (۲)

دلیل آن این است که انسان‌های گنهکار هنگامی که خود را در معرض رسوایی می‌بینند با دروغ گناهان خود را می‌پوشانند، و به تعبیر دیگر دروغ به آنها اجازه می‌دهد که انواع گناهان را مرتکب شوند، بی آنکه از رسوایی بترسند، در حالی که انسان راستگو ناچار است گناهان دیگر را ترک کند چرا که راست‌گویی به او اجازه انکار گناه را نمی‌دهد و ترس از رسوایی‌ها او را به ترک گناه دعوت می‌کند.

حدیث معروف مردی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آلوده انواع گناهان بود و پیامبر صلی الله علیه و آله فقط از او پیمان گرفت که دروغ نگوید، و همین سبب شد که تمام گناهان را ترک کند شاهد گویای این مدعا است. (۳)

(۱). اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۳۳۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۱۶۹، صفحه ۲۶۳.

(۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۸

۳- از احادیث دیگری استفاده می‌شود که دروغ با ایمان سازگار نیست، در حدیثی چنین می‌خوانیم: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ؛ قِيلَ وَ يَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ يَكُونُ كَذَّابًا قَالَ: لَا؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند آیا انسان مؤمن ممکن است (احیاناً) ترسو باشد؟ فرمود: آری. باز پرسیدند آیا ممکن است بخیل باشد؟

فرمود: آری. پرسیدند آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه.» (۱)

همین مضمون به صورت دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل

شده است آنجا که فرمود: «لَا يَجِدُ الْعَبْدُ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكِذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَهُ؛ انْصَانَ هَيْجَ گاه طعم ایمان را نمی چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی». (۲)

چرا دروغ با ایمان سازگار نیست؟ زیرا دروغ یا به خاطر آن است که انسان به منفعتی برسد یا از مشکلی رهایی یابد چنان که ایمان انسان قوی باشد می داند که خیر و شر به دست خدا است او است که می تواند گره کور مشکلات را بگشاید و او است که می تواند در برابر ناملایمات از انسان دفاع کند، و اگر انسان به این امر که شاخه ای از شاخه های توحید افعالی است اعتقاد داشته باشد چنین نیازی دارد که به دروغ متوسل گردد.

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكُذْبُ؛ بدترین سخن، دروغ است». (۳)

زیرا آثار مرگبار آن از هر سخن بدی بدتر است.

۵- باز در حدیث دیگری از علی علیه السلام دروغ به عنوان بدترین گناهان معرفی شده می فرماید: «اعْظَمُ الْخَطَايَا عِنْدَ اللَّهِ اللِّسَانُ الْكَذُوبُ وَ شَرُّ النَّدَامَةِ نَدَامَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ بدترین گناهان نزد خدا (گناه) زبان دروغ گو است، و بدترین پشیمانی روز قیامت است». (۴)

۶- در حدیث دیگری، دروغ سرچشمه فجور، سبب ورود در دوزخ شمرده شده

(۱). جامع السعادات جلد ۲، صفحه ۳۲۲.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۴۰، حدیث ۱۱.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۸۴.

(۴). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۳، شبیه همین حدیث با کمی تفاوت در کنز العمال از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است (کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶۱۹، حدیث ۸۲۰۳).

است، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ الْكِذْبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ أَنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ؛ از دروغ پرهیز چرا که دروغ به فجور دعوت می کند، و فجور به آتش دوزخ». (۱)

۷- دروغ با عقل سازگار نیست، همان گونه که در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ أَنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ؛ انسان عاقل دروغ نمی گوید هر چند به آن تمایل داشته باشد». (۲)

۸- دروغ فرشتگان رحمت را از انسان دور می کند، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذَبَهُ تَبَاعَدَ الْمَلِكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ نَتْنِ مَا جَاءَ بِهِ؛ هنگامی که یکی از بندگان دروغی بگوید فرشته به خاطر بوی تعفن که از آن دروغ بر می خیزد به اندازه یک میل از او دور می شود» (۳) (میل از یک کیلومتر بیشتر و از دو کیلومتر کمتر است).

۹- دروغ دریچه ای به سوی نفاق است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَنَّ الْكِذْبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ؛ دروغ دری از درهای نفاق است». (۴)

زیرا انسان دروغگو خود را در چهره راستگو قرار می دهد در حالی که باطنش غیر از آن است، این دوگانگی ظاهر و باطن نوعی و نفاق، و دروغ یکی از کارهای شایع منافقان است.

۱۰- دروغ گو اعتماد مردم را از دست می دهد، چنان که در یکی از کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ عُرِفَ بِالْكَذْبِ قَلَّتِ الثَّقَةُ بِهِ؛ کسی که به دروغ گویی شناخته شود، اعتماد مردم به او کم می شود». (۵)

و نقطه مقابل این معنی نیز در کلمات آن بزرگوار آمده

که فرمود: «مَنْ تَجَنَّبَ الْكُذَّابَ صُدِّقَتْ أَقْوَالُهُ؛ کسی که از دروغ پرهیزد سخنانش پذیرفته می شود». (۶)

۱۱- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری که در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است و مردم را از دوستی با دروغگویان بر حذر داشته پایان می دهیم.

فرمود: «وَإِيَّاكَ وَ مَصَادَقَهُ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ

(۱). کنز العمال، حدیث ۸۲۱۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۰۵.

(۳). شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

(۴). کنز العمال، حدیث ۸۲۱۲.

(۵). شرح غرر، جلد ۵، صفحه ۳۹۰.

(۶). همان مدرک، صفحه ۴۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۰

الْقَرِيبَ؛ از دوستی با دروغگو پرهیز که مانند سراب است، دور را در نظر تو نزدیک، و نزدیک را دور می سازد». (و تو را گمراه می کند). «۱»

*** از روایات بالا به خوبی استفاده می شود که دروغ سرچشمه انواع گناهان و متزلزل کننده ارکان ایمان و بدترین سخنان و دعوت کننده به انواع معاصی و شاخه ای از شاخه های نفاق و پاره کننده رشته های اعتماد و اتحاد است، و درباره کمتر گناهی این همه نکوهش و مذمت دیده می شود.

*** در اینجا نکات مهمی باقی مانده است که به طور فشرده به آن می پردازیم:

۱- آثار زیان بار دروغ

گرچه آیات و روایاتی که در بالا آمد به قدر کافی پرده از روی این مسأله برداشت، ولی اهمیت موضوع تحلیل های بیشتری را در اینجا می طلبد.

نخستین اثر زیان بار دروغ رسوایی و بی آبرویی و از دست دادن پایگاه اجتماعی و اعتماد مردم است.

ضرب المثل معروفی می گوید: دروغ گو حافظه ندارد، و تجربیات نشان می دهد که دروغ بودن یک سخن را برای مدت طولانی نمی توان پنهان داشت

اگر مسأله بی اهمیتی باشد ممکن است فراموش شود، ولی اگر مسأله مهمی باشد سرانجام واقعیت ها خود را نشان می دهد و راز دروغگو فاش می شود، نه به خاطر این که دروغگو حافظه ندارد، بلکه به خاطر این که دروغ چیزی نیست که آن را بتوان به حافظه سپرد زیرا یک حادثه که واقع می شود ارتباط زیادی به حوادث اطراف خود

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۱

دارد و پیوندهای علت و معلول با حوادث قبل و بعد و لوازم غیر قابل اجتناب، آن حادثه را با دیگر حوادث مربوط می سازد. کسی که حادثه ای را به دروغ می سازد مجبور است روابط ساختگی آن را با زمان و مکان و اشخاص و حوادث اطراف آن نیز بسازد، و از آنجا که این روابط حد و حسابی ندارد به فرض که چند مورد آن را درست کند و به خاطر بسپارد در بقیه و می ماند. درست مانند داستان یوسف علیه السلام که برادرانش به دروغ گفتند او را گرگ خورد و پیراهن او را به خونی آغشته و برای پدر آوردند، اما فراموش کردند که پیراهن را از چندین جا پاره پاره کنند. سالم بودن پیراهن پرده از کار آنها برداشت و دروغشان را ظاهر کرد و یا مانند همسر عزیز مصر، هنگامی که به دروغ ادعا کرد یوسف علیه السلام به دنبال او دویده و قصد تجاوز به او را داشته است، فراموش کرده بود که در این ماجرا، پیراهن یوسف علیه السلام از عقب سر پاره شده که دلیل روشنی است بر دروغ زلیخا و اینکه او به دنبال یوسف علیه السلام دویده است.

امروز

بازپرسان آگاه به راحتی می توانند با سؤال های پی در پی مربوط به یک حادثه و لوازم و خصوصیات آن، دروغ یا راست بودن یک ادعا را ثابت کنند و کمتر دروغ گویی می توانند خود را از چنگال آن ها رهایی ببخشند. آری دروغ گو نمی تواند حافظه داشته باشد و به هر حال سرانجام کارش رسوایی و بی آبرویی است.

دیگر از آثار دروغ این است که انسان را به دروغ های دیگر، یا گناهان دیگر دعوت می کند، چرا که دروغ گو برای مخفی ساختن دروغش گاه مجبور می شود دروغ های زیاد دیگری بگوید یا دست به کارهای خطرناکی بزند.

سومین اثر زیان بار دروغ این است که به شخص دروغگو امکان می دهد که به طور موقت پرده ای بر خلافکاری های خود بیندازد در حالی که اگر راست می گفت ناچار بود آن اعمال را ترک کند.

چهارمین اثر زیان بار دروغ این است که انسان را تدریجاً به صفوف منافقان ملحق می سازد زیرا دروغ خود شاخه ای از شاخه های نفاق است چرا که دروغگو خود را به چهره راست گویان در آورده و سخنش را به عنوان یک واقعیت القا می کند در حالی که درونش چیز دیگری می گوید این دوگانگی ظاهر و باطن به طور تدریج به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۲

سایر اعمال و رفتار او سرایت می کند و از او منافقی تمام عیار می سازد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْكَذِبُ يُؤَدِّي إِلَى النَّفَاقِ؛ دروغ انسان را به نفاق می کشاند.»
«۱»

پنجمین اثر زیان بار آن این است اگر کسی شایستگی ها و لیاقت های فراوانی داشته باشد که بتوان از آن در پیش برد اهداف اجتماعی بهره گیری فراوان کرد ولی دروغگو باشد، کسی نمی تواند

از آن شایستگی‌ها بهره بگیرد، چرا که انسان در برابر او در هر قدم مواجه با شک و تردید می‌شود.

به همین دلیل در بعضی از روایات اسلامی دروغ گو با مرده یکسان شمرده شده است، می‌فرماید: «الْكَذَّابُ وَالْمَيِّتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ الثَّقَةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوثَقْ بِكَلَامِهِ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ؛ دروغگو با مرده برابر است زیرا فضیلت زنده بر مرده اعتمادی است که انسان به او دارد و هنگامی که به سخن کسی که (به خاطر دروغگوبودنش) اعتمادی نباشد گویی زندگی او باطل شده است».

ششمین پیامد زیانبارش این است که انسان با استفاده از ابزار دروغ می‌تواند کارهای زشت دیگری انجام دهد، حسود و کینه توز و بخیل هر کدام به وسیله دروغ می‌توانند حسد یا کینه یا بخل خود را اعمال نمایند و همچنین در مورد بسیاری از گناهان دیگر، مثلاً هنگامی که کسی از او تقاضای وام می‌کند به دروغ می‌گوید من خودم امروز برای زندگی وام گرفتم، یا هنگامی که برای معرفی شخصی به او مراجعه می‌کنند به خاطر حسد و کینه توزیش می‌گوید آن شخص آدم بی‌اعتباری است، در حالی که در واقع مرد معتبری است.

هفتمین اثر زیانبار آن که در علوم و دانش‌ها ظاهر می‌گردد این است که اگر افراد محقق در یک یا چند مورد دروغ بگویند تمام تحقیقات و کتاب‌های علمی خود را از اعتبار می‌اندازند، و اگر این عمل شیوع پیدا کند اعتمادی بر تحقیقات و علوم دیگران باقی نخواهد ماند و کاروان علم و دانش بشری متوقف می‌شود.

(۱). شرح غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۳

و آثار زیانبار دیگری که

با دقت در زندگی دروغگویان می توان به آن پی برد.

اضافه بر این آثار که جنبه اجتماعی دارد، پیامدهای سوء معنوی نیز بر دروغ مترتب می شود که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است. از جمله این که:

فرشتگان از انسان دور می شوند همان گونه که قبلاً در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خواندیم: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذَبَهُ تَبَاعَدَ الْمَلَكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ نَتْنِ مَا جَاءَ بِهِ؛ هُنَّ كَمَا مِيْلُ بِيَدِي بَدِي كَمَا مِيْلُ بِيَدِي بَدِي كَمَا مِيْلُ بِيَدِي بَدِي» (۱)

دیگر این که دروغ انسان را از نماز شب محروم می سازد، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «أَنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكُذْبَةَ فَيُحْرَمُ بِهَا صِيْلَةَ اللَّيْلِ، فَإِذَا حُرِمَ صِلَاةُ اللَّيْلِ حُرِمَ بِهَا الرِّزْقُ؛ گاه انسان دروغی می گوید و از نماز شب محروم می شود، و هنگامی که از نماز شب محروم می شود از روزی (وسیع) محروم می گردد». (۲)

دیگر این که دروغ گفتن باعث عدم قبولی بعضی از عبادات می شود همان گونه که درباره روزه داران آمده است در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«فَإِذَا صِيْمْتُمْ فَأَحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنِ الْكُذْبِ وَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ؛ هنگامی که روزه می گیرید زبان را از دروغ حفظ کنید، و چشمان خود را (از نگاه گناه آلود) فرو گیرید». (۳)

این حدیث دلیل بر آن است که این گونه اعمال از ارزش روزه می کاهد.

دیگر این که دروغ گفتن گاه سبب می شود که برکات الهی از انسان قطع گردد، چنان که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «إِذَا كَذَبَ الْوَلَاءُ حُبِسَ الْمَطَرُ؛ هنگامی که

زامداران دروغ بگویند باران قطع می شود». «۴»

بعضی آثار برای دروغ در روایات آمده که هم ممکن است جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه اجتماعی و ظاهری، از جمله از روایات متعددی استفاده می شود که دروغ از روزی انسان می کاهد و سبب فقر و تنگدستی می شود.

(۱). نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۰.

(۳). وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۱۱۹، حدیث ۱۳.

(۴). مسند الامام الرضا علیه السلام، جلد ۱، صفحه ۲۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۴

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اعْتِيَادُ الْكِذْبِ يُورِثُ الْفَقْرَ؛ عادت کردن به دروغ گویی سبب فقر و تنگدستی است». «۱»

و در حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْكَذْبُ يُنْقِصُ الرَّزْقَ؛ دروغ از روزی انسان می کاهد». «۲»

این کاهش رزق ممکن است از آثار زیانبار معنوی دروغ باشد، و یا از آثار ظاهری و اجتماعی، چرا که دروغگو اعتماد مردم را از دست می دهد و با از دست دادن اعتماد عمومی فعالیت اقتصادی او محدود می شود، و همین امر سبب نقصان رزق و روزی او می شود.

انگیزه های دروغ

دروغ مانند سایر صفات رذیله سرچشمه های مختلفی دارد که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱- ضعف ایمان و اعتقاد. چرا که اگر دروغگو به علم و قدرت خداوند و وعده های او اعتماد کافی داشته باشد هرگز برای رسیدن به اموال دنیا یا تحصیل جاه و مقام، دروغ نمی گوید و موفقیت خود را در دروغ گویی نمی بیند. از فقر نمی ترسد، از پراکنده شدن مردم و بر باد رفتن نفوذ اجتماعی خود هراس ندارد و مقام و قدرت را از سوی خدا می داند و

برای حفظ آن به دروغ متوسل نمی شود. لذا در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «جائِبُوا الْكِذْبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ؛ از دروغ کناره گیری کنید، چرا که دروغ از ایمان جدا است». «۳»

۲- دیگر از سرچشمه های دروغ ضعف شخصیت و عقده حقارت است، افرادی که گرفتار این ضعف ها هستند، برای پوشاندن ضعف خود متوسل به دروغ می شوند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةٍ نَفْسِهِ عَلَيْهِ؛ کسی دروغ نمی گوید مگر به خاطر بی ارزش بودن خودش در نظر خویش». «۴»

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۱.

(۲). میزان الحکمه، حدیث ۱۷۴۶۳.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۸۶.

(۴). کنز العمال، حدیث ۸۲۳۱ (جلد ۳، صفحه ۶۲۵).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۵

۳- بسیار می شود که حسد و بخل و تکبر و خودبرتربینی و عداوت نسبت به افراد سرچشمه دروغ گفتن و تهمت زدن نسبت به آنها می شود، و یا دروغ گفتن درباره خویش به خاطر کبر و غرور، و تا این سرچشمه ها گرفته نشود، دروغ هم ادامه خواهد یافت.

منافقان نیز برای پوشاندن چهره واقعی خود به دروغ متوسل می شوند همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد.

۴- بیماری های اخلاقی جامعه و انحراف از مسیر حق و آلودگی به انواع گناهان سبب تشویق عده ای به دروغ می شود، تا آنجا که می گویند اگر به دروغ متوسل نشویم زندگی کردن در این اجتماع برای ما مشکل است، و یا کسب و تجارت ما می خوابد.

۵- علاقه شدید به دنیا و حفظ مقامات آن نیز یکی دیگر از عوامل مهم شیوع دروغ- حتی دروغ بر خدا و پیامبر- می گردد.

در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه می خوانیم

که علی علیه السلام فرمود: «وَ أَنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ اخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ بعد از من زمانی برای شما فرا می رسد که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ به خدا و پیامبرش نیست».

طرق درمان دروغ

برای ریشه کن کردن این صفت رذیله (دروغ گویی) از همان طرقی باید وارد شد که در طریق درمان سایر رذایل اخلاقی وارد می شویم؛ یعنی نخست به سراغ ریشه ها برویم، چرا که تا ریشه ها قطع نشود، این نهال شوم همچنان پابرجاست. اگر انگیزه دروغ گویی ضعف ایمان نسبت به توحید افعالی است، باید پایه های ایمان را تقویت کرد، خدا را قادر بر همه چیز دانست، رزق و روزی و موفقیت و عزت و آبرو را به دست او بدانیم، تا ضعف هایی که سبب توسل به دروغ می شود برطرف گردد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۶

و اگر انگیزه آن حسد و بخل و کبر و غرور است باید به درمان آنها پرداخت و به یقین اگر این ریشه ها تدریجاً قطع شود، چیزی جز صداقت و راستی باقی نخواهد ماند.

و از سوی دیگر باید روی پیامدهای سوء زیانبار دروغ که سبب تیره روزی و بدبختی و رسوایی در دنیا و آخرت می شود اندیشید، و به یقین هر کس در این ها که به طور مشروح سابقاً بیان کردیم، به ویژه در روایات پر محتوایی که در این زمینه وارد شده درست بیندیشد تأثیر مهم بازدارنده ای دارد.

و اگر اشخاصی که مبتلا به این رذیله اخلاقی هستند از دوستان ناباب و دروغگو و محیطهایی

که آنها را به دروغ تشویق می کند پرهیزند سریع تر درمان می شوند، همان گونه که پرهیز از افراد آلوده به بیماری های جسمی و محیطهای آلوده به میکرب بیماری ها سبب سرعت بهبود این بیماری خواهد شد.

رهبران جامعه و بزرگ خانواده نیز نقش مؤثری می تواند در عادت دادن مردم به راست گویی داشته باشند چرا که وقتی افراد یک جامعه یا اعضاء خانواده چیزی جز صدق و راستی از بزرگترها نبینند به سرعت به صدق و راستی روی می آورند و به عکس، یک دروغ که از آنان صادر شود زمینه های آلودگی جامعه یا خانواده را به این صفت رذیله فراهم می سازند.

در ضمن نباید طرق دروغگویی را به مردم یاد داد، در حدیثی می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَلْفَنُوا النَّاسَ فَيَكْذِبُونَ فَإِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الذُّبَّ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ فَلَمَّا لَقْنَهُمْ أَنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ. قَالُوا أَكَلَهُ الذُّبُّ؛ هرگز تلقین دروغ به مردم نکنید، چرا که فرزندان یعقوب (تا آن زمان) نمی دانستند که گرگ ممکن است انسان را بخورد، هنگامی که پدرشان یعقوب به آنها (سفارش کرد مراقب یوسف باشند و) گفت من از این بیم دارم که گرگ او را بخورد (آنها یاد گرفتند و) گفتند یوسف را گرگ خورد (در حالی که دروغ می گفتند و یوسف در چاه کنعان بود)». (۱)

آری این ترک اولی بهانه ای به دست پسران یعقوب داد.

(۱). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶۲۴، حدیث ۸۲۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۷

ایجاد شخصیت در افراد، یکی دیگر از مؤثرترین طرق درمان دروغ است زیرا همان گونه که در گذشته اشاره کردیم یکی از عوامل مهم دروغ گویی احساس

حقارت و کمبود شخصیت است، و دروغ گو می خواهد با لاف زدن آن را جبران کند، و اگر احساس کند صاحب استعدادها و نیروهایی است که با پرورش آن می تواند به مقامات عالی در جامعه برسد نیازی به توسل جستن به دروغ برای ایجاد شخصیت کاذب در خود نمی بیند.

به ویژه اگر به آنها توجه داده شود که راستگویان و صدیقان در پیشگاه خدا در صف انبیاء و شهیدان هستند و رفیق و همنشین آنان در قیامت خواهند بود به یقین برای ترک دروغ و اقبال به راست گویی تشویق خواهند شد، قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا؛ و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیق های خوبی هستند.» (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که نفوذ صفت زشت دروغگویی مانند صفات دیگر در وجود انسان از جاهای ساده و کوچک شروع می شود و تدریجاً انسان را به دروغ های خطرناک می کشاند همان گونه که امام سجاد علیه السلام فرمود: «اتَّقُوا الْكُذْبَ فِي صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ؛ از دروغ پرهیز خواه کوچک باشد یا بزرگ، جدی باشد یا شوخی، چرا که انسان هنگامی که در موضوعات کوچک دروغ بگوید جرئت می کند که دروغ بزرگ هم بگوید.» (۲)

استثنائات دروغ

با این که دروغ از مهمترین گناهان است و خطرات زیادی برای

هر انسانی از نظر مادی و معنوی، فردی و اجتماعی دارد، ولی باز هم مواردی دارد که به صورت

(۱). نساء، آیه ۶۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۸

استثناء در روایات اسلامی و سخنان فقها و علمای اخلاق به پیروی از آن احادیث آمده است.

این موارد عمدتاً عبارتند از:

۱- دروغ برای اصلاح ذات البین؛

۲- دروغ برای اغفال دشمن در میدان جنگ؛

۳- در مقام تقیه؛

۴- برای دفع شرّ ظالمان؛

۵- در تمام مواردی که جان و ناموس انسان به خطر می افتد و برای نجات از خطر راهی جز توسل به دروغ نیست.

تمام موارد را می توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این که هدف های مهمتری به خطر بیفتد و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده اهم و مهم است فی المثل انسان در چنگال جمعی متعصب و بی منطق و بی رحم گرفتار می شوند و از مذهب او سؤال می کنند اگر حقیقت بگوید فوراً خون او را می ریزند عقل و شرع در اینجا اجازه می دهند که انسان با پاسخ دروغین جان خود را از شر آنها نجات دهد. یا در مواردی که اختلاف شدیدی در میان دو نفر بروز کرده و انسان می تواند با گفتن دروغی (مثلاً فلان کس به تو علاقه زیاد دارد و بارها در پشت سر ذکر خیر شما را می گفت) صلح و آشتی در میان آن دو برقرار سازد و امثال این اهداف مهم، نه این که انسان به خاطر منافع شخصی و کارهای جزئی متوسل به دروغ شود، و این استثنائات ضروری

را دستاویزی برای توسل به دروغ سازد، و به بهانه استفاده از استثنائات دروغ برای هر موضوع جزئی دروغ بگوید.

در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میته) در موارد ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود.

دلیل این استثنائات علاوه بر قاعده عقلی بالا (قاعده اهم و مهم) روایات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۹

متعددی است که منابع مختلف اسلامی از معصومین علیهما السلام نقل شده است.

در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ؛ هیچ حرامی الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است حلال فرموده». «۱»

۲- از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اخْلِفْ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَ نَجِّ اخَاكَ مِنَ الْقَتْلِ؛ سوگند دروغ به نام خدا یاد کن و برادرت را از کشته شدن (به ناحق) نجات ده». «۲»

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «كُلُّ الْكِذْبِ يَكْتُبُ عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا رَجُلٌ كَذَبَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ يُصْلِحُ بَيْنَهُمَا؛ هر دروغی در نامه عمل انسان نوشته می شود، مگر کسی که دروغ در میان دو نفر بگوید تا میان آن دو صلح برقرار گردد». «۳»

۴- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْكَذِبُ مَذْمُومٌ إِلَّا فِي أَمْرَيْنِ دَفَعُ شَرَّ الظَّالِمِ وَ اصْطَلَحَ ذَاتِ الْبَيْنِ؛ دروغ نکوهیده است مگر در دو چیز، دفع شر ظالمان و اصلاح ذات البین». «۴»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «كَلَّ الْكِذْبُ مَكْتُوبٌ كِذْبًا لَا مَحَالَةَ إِلَّا أَنْ يَكْذِبُ الرَّجُلُ فِي الْحَرْبِ فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدَعَةٌ أَوْ يَكُونُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ شَخْنَاءَ فَيُضِلُّحُ بَيْنَهُمَا أَوْ يُحِدُّتُ أَمْرًا تَهْ يُرْضِيهَا؛ تمام دروغ ها حتماً دروغ نوشته می شود، مگر این که انسان در جنگ دروغ بگوید، زیرا (یکی از طرق پیروزی در) جنگ فریب (دشمن) است، یا در میان دو نفر کینه و عدواتی باشد و او (به وسیله دروغ) میان آنها صلح و آشتی برقرار سازد، یا با همسرش سخن می گوید (که واقعیت ندارد) به خاطر این که او را راضی کند.» (۵)

منظور از جمله اخیر این نیست که انسان هر چه بخواهد به همسرش دروغ بگوید بلکه ناظر به مواردی است که همسر انسان توقعات نابجایی دارد، که در

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۸۴.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۴، (حدیث ۴ باب ۱۲ از کتاب الایمان).

(۳). المحججه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۵.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳.

(۵). المحججه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۰

امکانات شوهر نمی گنجد، او با وعده دروغین، سر و صدای او را خاموش می کند، و ای بسا با گذشت زمان فراموش می شود، و درگیری و منازعه ای پیش نخواهد آمد.

این معنی در مورد توقعات غیر منطقی شوهر نیز صادق است، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است. (۱)

راه فرار از دروغ (توریه)

توریه (بر وزن توصیه) به سخنی گفته می شود که شنونده از آن چیزی می فهمد و گوینده از آن چیز دیگری را اراده می کند، یا به تعبیر دیگر سخنی است دو پهلو، که عبارت

تاب هر دو معنی را دارد، و افرادی که مقید به پرهیز از دروغ هستند گاه به آن متوسل می شوند، تا هم دروغ نگفته باشند و هم شنونده از اسرار آنها آگاه نشود.

مثال های زیر می تواند این معنی را کاملاً روشن کند:

۱- کسی از دیگری سؤال می کند آیا این کار خلاف را تو کرده ای؟ او در جواب می گوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ پناه به خدا می برم (شنونده از این سخن نفی آن کار را می فهمد در حالی که گوینده منظورش استغفار از عمل خلافی بوده است که انجام داده است).

۲- کسی از دیگری سؤال می کند فلان کس نزد تو از من بدگویی کرد، او می گوید:

مگر چنین چیزی ممکن است (شنونده از این جواب نفی آن کلام را می فهمد، در حالی که منظور گوینده از آن کلام تنها یک استفهام بود).

۳- کسی در خانه دیگری می آید و می گوید: فلان کس خانه است؟ او اشاره به پشت در خانه می کند می گوید اینجا نیست (شنونده تصور می کند در خانه نیست، در حالی که گوینده منظورش پشت در خانه بوده است).

۴- از یکی از دانشمندان سؤال کردند، جانشین بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله که بود؟ او که در شرائطی بود که نمی بایست عقیده خود را صریحاً بیان کند در جواب گفت: «مَنْ بَنَتْهُ فِي بَيْتِهِ؛ آن کس که دخترش در خانه او بود» (شنونده چنین فکر می کرد که منظورش

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۱

این است کسی که دخترش در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود یعنی ابو بکر) ولی منظور گوینده این بود آن کسی که دختر پیامبر صلی الله علیه

و آله فاطمه زهرا علیها السلام در خانه او بود، یعنی علی علیه السلام.

۵- در داستان سعید بن جبیر و حجاج می خوانیم هنگامی که حجاج از او سؤالاتی کرد، می خواست بهانه ای برای قتل او بترشد، پرسید تو مرا چگونه آدمی می دانی؟ گفت: انت عادل (عادل در لغت عرب دو معنی دارد یکی به معنی عدالت پیشه و دیگر به معنی شخص کافر است که عدیل و شریک برای خدا قائل است، همان گونه که قرآن می گوید: «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» کافران برای پروردگار خود، شریک و شبیه قرار می دهند. «۱»

از آنچه در بالا آمد روشن شد که توریه هرگز دروغ نیست، چرا که نیت گوینده سخن راستی بوده و عبارات او نیز تاب آن معنی را داشته است هر چند شنونده به خاطر ذهنیت خودش چیز دیگری را از آن فهمیده و معلوم است اشتباه شنونده در فهم معنی کلام ارتباطی به گوینده ندارد.

و از اینجا روشن می شود در مواردی که به خاطر ضرورت های مهمی دروغ گفتن جایز است، اگر انسان بتواند توریه کند باید به آن متوسل شود و از دروغ پرهیزد، بنابراین دروغ گفتن تنها در ضرورتی مجاز است که راه توریه بسته باشد، و به اصطلاح علمی مندوحه ای در کار نباشد.

و از اینجا روشن می شود این که افرادی مانند غزالی توریه را مصداق کذب می دانند، ولی می گویند میزان زشتی و فساد آن از کذب های معمولی کمتر است درست نیست، مگر این که توریه را طور دیگری تفسیر کرده باشد که واقعاً مصداق دروغ باشد.

به هر حال زشتی و فساد دروغ به قدری زیاد است که انسان تا ممکن است باید از

آن بپرهیزد، هر چند از طریق توسل به توریه باشد.

مواردی از سخنان انبیاء در قرآن مجید دیده می شود که در روایات اسلامی آنها را به عنوان توریه معرفی کرده اند نه دروغ.

مانند گفتگوی ابراهیم علیه السلام با بت پرستان بابل که وقتی از او سؤال کردند تو این بلا

(۱). انعام، آیه ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۲

را بر سر خدایان ما آورده ای، او در پاسخ گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْتَيْلَوْهُمْ أَنْ كَانُوا يُنْطِقُونَ؛ (ابراهیم) گفت بلکه این کار را بزرگشان کرده است از آنها پرسید اگر سخن می گویند.» (۱)

گرچه شنونده از این عبارت ممکن است چنین بفهمد که ابراهیم بت شکنی را به بت بزرگ نسبت داده است، ولی جمله «انْ كَانُوا يُنْطِقُونَ» (اگر آنها سخن می گویند) به عنوان شرط برای این نسبت قرار داده شده، یعنی اگر آن ها می توانند حرف بزنند کار کار آن بت بزرگ است.

همچنین جمله «انْكُمْ لَسَارِقُونَ؛ شما سارق هستید» (۲) که کارگزاران یوسف علیه السلام به برادران گفتند با توجه به آیات قبل از آن چنین در ذهن منعکس می کند که آنها پیمانہ شاه را دزدیده بودند، در حالی که منظورشان سرقت یوسف علیه السلام از پدر در کنعان بود.

کوتاه سخن این که توریه و گفتن سخنان دو پهلو هرگز مصداق کذب نیست هر چند مخاطب به خاطر ذهنیتش چیزی از آن می فهمد که با واقعیت مطابقت ندارد، اما متکلم منظورش مفهوم صحیح و درستی است و آنها که مقیاس صدق و کذب را ظاهر کلام می دانند، نه مراد و مقصود گوینده ممکن است توریه را نوعی دروغ خفیف بدانند در حالی که چنین نیست، معیار صدق و کذب، مراد و مقصود

گوینده است که قابل تطبیق بر محتوای عبارت باشد.

مثلاً کسی از دیگری می پرسد: این لباس را فلان کس به شما اهدا کرده است؟

مخاطب که مایل نیست این مطلب را صریحاً نفی کند در جواب به صورت توریه می گوید: خدا او را عمر دهد. ای بسا شنونده از این سخن چنین استنباط کند که آری او به من داده است در حالی که گوینده چنین قصدی را نداشته است، تنها دعایی در حق او کرده است.

(۱). انبیاء، آیه ۶۳.

(۲). یوسف، آیه ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۳

۹

وفای به عهد و پیمان شکنی

اشاره

بارها گفته ایم مهمترین سرمایه یک جامعه اعتمادی است که افراد به یکدیگر دارند و هر چیزی که این اعتماد و همبستگی را تقویت کند مایه سعادت و پیشرفت جامعه است و هر کار بر آن لطمه وارد کند، عامل شکست و بدبختی است.

از مهمترین اموری که اعتماد عمومی و خصوصی را شکوفا می کند وفای به عهد و پیمان است که از فضایل مهم اخلاقی محسوب می شود و به عکس، پیمان شکنی از بدترین رذایل اخلاقی است.

لزوم وفای به عهد جزء سرشت و فطرت انسان ها است، و به تعبیر دیگر از فطریات انکارناپذیر است.

فطریات اموری هستند که هر انسانی آن را درک می کند و می پذیرد بی آنکه نیاز به دلیل و برهانی داشته باشد، خوبی عدالت، زشتی ظلم و همچنین اهمیت وفای به عهد و ناپسند بودن پیمان شکنی، جزء واضح ترین فطریات هر انسان است که هر کس با مراجعه به وجدان خویش آن را درک می کند و بر آن صحنه می گذارد. به همین دلیل در میان تمام اقوام و ملل اعم از آنها که صاحب دین و آیینی هستند یا

از دین و مذهب بیگانه اند، پایبندی به عهد و پیمانها لازم شمرده می شود، حتی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۴

پیمان شکنان سعی می کنند بهانه و دستاویزی برای کار خود پیدا کنند تا به پیمان شکنی متهم نشوند، و اعتبار آنان از بین نرود، زیرا می دانند اگر مردم آنها را به پیمان شکنی بشناسند هیچ کس برای قول ها و وعده ها و تعهدات آنها ارزشی قائل نخواهد شد، و پشتیبانی مردم را در همه چیز از دست می دهد.

حتی در میان اقوام جاهلی پایبندی به عهد و پیمان از وظائف حتمی شمرده شده و سعی داشتند تا می توانند عهد و پیمان خود را نشکنند، در آیات قرآن و روایات اسلامی نیز این مسأله به صورت گسترده ای مطرح شده و با قوی ترین تعبیرات و بیان ها بر لزوم وفای به عهد تأکید شده است. و از پیمان شکنان سخت نکوهش به عمل آمده است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و بخشی از آیات قرآن را در این زمینه یادآور می شویم:

۱- وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا. (بقره- ۱۷۷)

۲- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. (مؤمنون- ۸) (معارف- ۳۲)

۳- وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا. (اسراء- ۳۴)

۴- بَلَى مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (آل عمران- ۷۶)

۵- أَلَا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُواكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (توبه- ۴)

۶- وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ اللَّهُ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا. (نحل- ۹۱)

۷- وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ أَنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ. (اعراف- ۱۰۲)

۸- أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا

نَبَدَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. (بقره- ۱۰۰)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۵

ترجمه

۱- ... و (همچنین) کسانی که به عهد خود- به هنگامی که عهد بستند وفا می کنند.

۲- و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.

۳- ... و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود!

۴- آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خداوند او را دوست می دارد زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

۵- مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!

۶- و هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۷- و بیشتر آنها را بر سر پیمان خود نیافتیم (بلکه) اکثر آنها را فاسق و گنهگار یافتیم!

۸- و آیا چنین نیست که هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی آن را دور افکندند (و مخالفت کردند) آری بیشتر آنان ایمان ندارند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه از آیات فوق که سخن از ریشه و اساس همه نیکیها است به بیان شش عنوان پرداخته نخست از ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و پیامبران و کتاب آسمانی سخن به میان آورده و بعد به مسأله انفاق فی سبیل الله (انفاقهای مستحبی) و بر پاداشتن نماز و ادای زکات اشاره می کند و در پنجمین عنوان سخن از وفای به عهد و

در ششمین عنوان به اهمیت صبر و استقامت در برابر مشکلات زندگی و حوادث میدان جنگ می پردازد و در مورد وفای به عهد چنین می گوید: «و کسانی که به عهد خویش هنگامی که پیمان می بندند وفا می کنند» (وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۶

این تعبیر نشان می دهد که وفای به عهد از نظر اسلام و قرآن آن قدر اهمیت دارد که همردیف ایمان به خدا و نماز و زکات است.

با توجه به اینکه ماده اصلی «وفا» این است که چیزی به حد کمال و تمام برسد، هنگامی که کسی به عهد و پیمان خود عمل کند این واژه درباره او به کار می رود و «وَفِي بَعْدِهِ» یا «أَوْفَى بَعْدِهِ» گفته می شود (بنابراین ثلاثی مجرد و مزید این واژه هر دو یک معنی می دهد).

واژه «عهد» در اصل به معنی «سر کشیدن» و «پاسداری» از چیزی است و به همین دلیل به قراردادهائی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود عهد گفته می شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که قرآن هیچ قید و شرطی برای وجوب وفای به عهد در این آیه قائل نشده است، بنابراین هم عهدهای الهی را شامل می شود و هم عهد و پیمانهای مردمی را، خواه در برابر مسلمانان باشد یا غیر مسلمانان یعنی مادام که آنها به عهد و پیمان خود پایبند باشند مسلمین نیز باید عهد و پیمانهای که با آنان دارند رعایت کنند.

*** در دومین آیه که در شرح صفات مؤمنان راستین آمده است و با «قد افلح المؤمنون» شروع می شود، به هفت وصف از مهمترین و اساسی ترین صفات مؤمنان اشاره شده که در بیان

پنجمین و ششمین صفت می فرماید: آن‌ها کسانی هستند که نسبت به امانت‌ها و عهد و پیمان‌شان رعایت می‌کنند (و به آن پایبند هستند) (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

در این آیه که در دو سوره قرآن بی‌کم و کاست آمده است امانت و عهد در کنار یکدیگر قرار گرفته که شاید به این اشاره باشد که امانت‌ها نوعی عهد و پیمانند، همان‌گونه که پیمان‌ها نوعی امانت است.

تعبیر به «رعایت» که از واژه «راعون» استفاده می‌شود چیزی بیش از مفهوم وفای

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۷

به عهد را می‌رساند، زیرا رعایت و مراعات به معنی مراقبت کامل از چیزی است تا هیچ‌گونه آسیبی به آن نرسد، شخصی که امانتی را پذیرفته، یا عهد و پیمانی با کسی بسته باید چنان مراعات کند که هیچ‌گونه آسیبی به امانت و عهدش نرسد.

البته هم امانت مفهوم بسیار وسیعی دارد و هم عهد و پیمان که در پایان این بحث اشاره خواهیم کرد.

در سؤمین آیه درباره مسأله لزوم وفای به عهد به تعبیر تازه‌ای برخورد می‌کنیم می‌فرماید: به عهد خود وفا کنید که از عهد سؤال می‌شود» (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا).

مفسران برای جمله «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند، یکی همان است که در ترجمه فارسی آن در بالا اشاره شد که انسان مسئول است و عهد «مسئول عنه» است یعنی درباره وفای به عهد از انسان‌ها سؤال می‌شود.

دیگر این که از خود عهد و پیمان سؤال می‌شود، همان‌گونه که از مَوُودَةَ (نوزادان زنده به گور شده) سؤال می‌شود، گویی این‌ها موجوداتی زنده و عاقلند و از خودشان سؤال می‌شود که

آیا حق آنها ادا شده است یا نه؟

و این یک نوع معنی مجازی است که برای تأکید گفته شده است.

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در ضمن باید توجه داشت که در سوره اسراء از آیه ۲۲ تا ۳۹ بخشی از مهمترین احکام اسلامی بیان شده، از توحید گرفته تا مسأله حق پدر و مادر، و از مسأله قتل نفس گرفته تا زنا و خوردن اموال یتیمان، و از وفای به عهد گرفته تا مسؤولیت هایی که چشم و گوش و دل بر عهده دارند، و این امر نشان می دهد که مسأله وفای به عهد در چارچوبه اساسی ترین احکام اسلام قرار گرفته است.

و جالب این که در پایان این احکام می فرماید: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ؛ این (احکام مهم) از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است».

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۸

در چهارمین آیه بعد از آنکه از گروهی از اهل کتاب که رعایت امانت نمی کنند نکوهش به عمل آورده می افزاید: آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد) چرا که خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد.

(بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

در اینجا وفای به عهد همردیف تقوا شمرده شده، تقوایی که بهترین زاد و توشه انسان در قیامت و سبب ورود در بهشت و معیار شخصیت و مقام انسان در پیشگاه خدا است.

این تعبیر نشان می دهد که وفای به عهد یکی از شاخه های مهم تقوا است و تعبیر آیه درباره این دو از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است.

*** در پنجمین آیه مورد بحث سخن از احترام

گذاردن به پیمان‌هایی است که مسلمین با مشرکین داشتند، و دستور می‌دهد مادام که آنها به پیمانشان وفادار باشند شما نیز پیمان شکنی نکنید (هر چند طرف مقابل شما جماعت مشرک باشد) می‌فرماید: (اعلام براءت از مشرکین برای همه آنها است) مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و در حق شما چیزی از آن نکاستند، و احدی را بر ضد شما تقویت نکردند، پیمان آنها را تا پایان مدّتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد». (الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ اِحْدًا فَاتُّمُوا اِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ اِلَىٰ مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

می‌دانیم در مراسم براءت از مشرکان که در سال نهم هجرت و بعد از فتح مکه و استقرار اسلام و استقرار مسلمین در سرزمین حجاز ثابت شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد که علی علیه السلام در مراسم حج آیات نخستین سوره براءت را در برابر همه بخواند، و اعلام کند که همه مشرکان باید تکلیف خود را تا چهار ماه روشن کنند، یا آئین بت پرستی را رها کرده و در سایه توحید اسلامی قرار گیرند، و یا از ورود به مسجد الحرام خودداری کنند، و اگر پس از انقضای چهار ماه، دست از بت پرستی نکشند، آماده پیکار گردند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۹

ولی با این همه عهد و پیمان، گروهی از مشرکان را که نسبت به پیمان خود پایبند و وفادار بودند محترم می‌شمرد، و به آنان تا پایان مدت پیمانشان مهلت می‌دهد.

هنگامی که استثناء این گروه را در کنار لحن شدید آیات آغاز سوره توبه نگاه می‌کنیم

به اهمیت وفای به عهد در اسلام آشنا می شویم و در ضمن این استثناء نشان می دهد که اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عهد و پیمان گروه های دیگری را الغا فرمود، تنها به این دلیل بوده است که پیمان شکنی را آنان آغاز کرده اند، و گرنه دلیلی نداشت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میان آنها و دیگران فرقی بگذارد.

در آن روز چهار موضوع به وسیله علی علیه السلام به همه مردم در مراسم حج اعلام شد:

۱- الغای پیمان های مشرکان پیمان شکن.

۲- عدم حق شرکت مشرکان در مراسم حج در سال آینده.

۳- ممنوع بودن ورود مشرکان به خانه خدا.

۴- ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه، که در آن زمان در میان عده ای معمول بود.

به هر حال با توجه به این که این ماجرا بعد از فتح مکه واقع شد و مسلمانان بر تمام آن منطقه سلطه داشتند، و هیچ قدرتی توان مقابله با آنها را نداشت و در عین حال پیمان گروهی از مشرکان، محترم شمرده شد روشن می شود که مسأله وفای به عهد در هیچ شرایطی قابل اغماض و انکار نیست. «۱»

جالب این که مدت پیمان این گروه (که طایفه بنی خزیمه بودند) ده سال از صلح حدیبیه بود، که در آن زمان حد اقل هفت سال از آن باقی مانده بود، و مسلمین پیمان آنها را تا پایان آن مدت تحمل کردند، با این که مسأله شرک و موضع شدیدی که اسلام در برابر آن داشت، چیزی بود که می بایست قاعدتاً در آن تحمل نشود.

(۱). شرح بیشتر پیرامون تفسیر آیات نخستین سوره براءت را در جلد نهم پیام

قرآن صفحه ۲۸۸ به بعد مطالعه کنید.

اخلاق در قرآن ج ۳ ۲۸۴

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۰

در ششمین آیه خطاب به همه مسلمانان کرده و می فرماید به پیمان الهی - هنگامی که پیمان بستید- وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تأکید آن نشکنید (وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا...).

در اینکه مراد از عهد الله (پیمان الهی) در این آیه چیست در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی پیمان هایی که مردم با خدا می بستند یا بیعتی که با پیغمبر او کرده بودند می دانند در حالی که بعضی دیگر تصریح کرده اند که منظور همه پیمان ها با همه انسان ها یا با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و بنابراین مفهوم عامی دارد، زیرا خداوند دستور داده است به آن عمل شود، بنابراین یک نوع پیمان الهی محسوب می شود، و یا منظور پیمان هایی است که در سایه نام خدا با افراد بسته می شود، شبیه قسم هایی که انسان به نام خدا نسبت به انجام تعهدی در برابر دیگران یاد می کند.

به هر حال مفهوم آیه عام باشد یا خاص دلیلی بر اهمیت وفای به عهد از دیدگاه اسلام و قرآن است.

جالب این که بعد از آن که قرآن در این آیه مسأله وفای به عهد و سوگندها را مورد تأکید قرار می دهد، به دنبال آن می فرماید: «همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشم های تابیده خود را پس از محکم شدن، و می تابید (شما هم نسبت به سوگندهایتان چنین نباشید) و سوگند (و عهد) خود را وسیله خیانت و فساد قرار ندهید (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ عُزْلَهُنَّ

مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَائًا تَتَّخِذُونَ إِيمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ).

از این تعبیر چنین استفاده می شود که عدم پایبندی به سوگند و عهد و پیمان نوعی سبک مغزی و حماقت است. و همچنین استفاده از پیمان ها و سوگندها برای خیانت و تقلب و فساد.

دلیل آن هم روشن است، اگر ارکان وفای به عهد و پیمان در جامعه متزلزل شود، همه در آتش بی اعتمادی خواهند سوخت و پیمان شکنان در واقع تیشه بر ریشه خود می زنند، کاری که هیچ عاقلی نباید مرتکب آن شود.

و از آنجا که گاهی افراد و گروه های قوی تر به خود اجازه می دهند که به بهانه های

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۱

واهی پیمان خود را بشکنند، و خود را از زیر بار تعهدات فردی و اجتماعی برهاند قرآن مجید با جمله «اِنَّ تَكُوْنَ اُمَّةً هِيَ اِزْبٰی مِنْ اُمَّةٍ» در ذیل آیه بالا اشاره به این حقیقت کرده و می گوید: اگر گروهی جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است، مبدا پیمان خود را بشکنند، (چرا که) آنها نیز سرانجام گرفتار زیان و خسران خواهند شد، و دیگران به هنگام قوت و قدرت با آنها همان معامله خواهند کرد که آنها با افراد ضعیف تر انجام دادند.

این آیه نه تنها پیمان های فردی بلکه پیمان های جمعی و جهانی را نیز در بر می گیرد، و تعبیر «اِنَّ تَكُوْنَ اُمَّةً هِيَ اِزْبٰی مِنْ اُمَّةٍ» اشاره به همین است.

*** در هفتمین آیه بعد از اشاره به سرگذشت دردناک اقوام پیشین و بخشی از نقاط ضعف و انحراف آنها اشاره به دو گناه مهم آنها می کند می فرماید: (آنها افراد پیمان شکن بودند) و ما برای اکثر آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم بلکه اکثر آنها را فاسق

و خارج از اطاعت فرمان یافتیم (وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ أَنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَ هُمْ لَفَاسِقِينَ).

این عهد و پیمان عمومی که خداوند از امت های پیشین گرفته بود و اکثرشان آن را شکستند، و نسبت به آن وفادار نماندند کدام عهد و پیمان بوده است در میان مفسران در این زمینه گفتگو بسیار است، گاه گفته می شود منظور عهد و پیمان فطری است که خداوند به حکم آفرینش فطرت از همه بندگان خود گرفته است که بر مسیر توحید و تقوا ثابت قدم بمانند، به علاوه هنگامی که به آنها عقل و هوش و چشم و گوش داد مفهومی این بود که وظیفه دارند چشم و گوش خود را باز کنند و درهای عقل و هوش را به روی حقایق بگشایند و در برابر آن تسلیم باشند.

و نیز ممکن است اشاره به عهد و پیمان هایی باشد که پیامبران در آغاز دعوت خود از مردم می گرفتند، ولی بسیاری آن را در آغاز می پذیرفتند و سپس می شکستند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۲

و ممکن است اشاره به همه پیمان های بالا اعم از فطری و تشریحی باشد.

به هر حال آیه بالا گواه بر این حقیقت است که مسأله پیمان شکنی و عدم پابندی به عهدها، یکی از عوامل مؤثر بدبختی همه امت ها بوده است، همان گونه که در دنیای امروز نیز چنین است تا ضعیف و ناتوانند طرفدار عهد و پیمانند و همین که قدرتمند شدند عهد و پیمانی را به رسمیت نمی شناسند، و زور و قلدری معیار رابطه آنها با دیگران است.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث بعد از ذکر بخشی از جنایات یهود و عوامل

آن می فرماید: آیا هر بار آنها عهد و پیمانی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بستند جمعی از آنان، آن را دور نیفکندند و با آن مخالفت نکردند، آری اکثر آنها ایمان نمی آوردند (و این پیمان شکنی نیز بخشی از کفر و بی ایمانی آنها را تشکیل می دهد) (اَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

از یک سو از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود که بشارتش در تورات آمده است ایمان بیاورند، نه تنها ایمان نیاوردند بلکه پیمانی را که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگام هجرت به مدینه بستند که لااقل به دشمنان آن حضرت نپیوندند، آن را نیز شکستند، و مخصوصاً در جنگ احزاب آشکارا با مشرکان مکه هم صدا شدند، و بر ضد اسلام و مسلمین موضع گرفتند.

این شیوه دیرینه یهود است که غالباً به عهد و پیمان خود وفادار نیستند، و هر زمان گوشه ای از منافعشان به خطر بیفتد، تمام عهدها را به دست فراموشی می سپرند.

هم اکنون صدق گفتار قرآن را در عصر و زمان خود در پیمان هایی که صهیونیست ها می بندند مشاهده می کنیم که هر وقت منافعشان به خطر بیفتد، عهدنامه هایی را که چند روز یا چند ماه پیش با مخالفان خود امضا کرده اند رسماً زیر پا می گذارند، و حتی به معاهدات بین المللی در زمینه روابط ملت ها و مصوبات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۳

مجامع جهانی که به آن پیوسته اند و آن را جزء آن می دانند توجه نکرده و آن را به کلی فراموش می کنند و همیشه از بهانه های واهی و سست که همه جا می توان به آن دست

یافت برای پیمان شکنی خود متشبه می شوند.

این مسأله در عصر و زمان ما به قدری روشن است که بعضی از مفسران «۱» آیه فوق را از آیات اعجاز آمیزی می دانند که در آن خبر از آینده ای دور داده شده است و گویی به هنگام نزول آیه پیمان شکنی های یهود عصر ما در برابر چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

آنها پیمان های زیادی با پیامبرشان موسی علیه السلام و پیامبران بعد از او داشتند، و پیمان هایی هم با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ولی به هیچ کدام وفادار نماندند.

تعبیر به فریق (گروه) در آغاز آیه، و تعبیر به اکثر در پایان آن نشان می دهد که منظور از فریق در اینجا اکثریت جمعیت پیمان شکن بنی اسرائیل است و نیز این تعبیر نشان می دهد که پیمان شکنی و عدم ایمان رابطه نزدیکی با هم دارند.

*** تعبيرات آیات بالا به خوبی نشان می دهد که وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام جایگاه رفیعی دارد، یکی از نشانه های ایمان و همطراز تقوا و همسنگ امانت است و به قدری اهمیت دارد مسلمان و غیر مسلمان در آن یکسان است، یعنی هنگامی که انسان با شخص یا گروهی عهد و پیمان ببندد، باید به آن پایبند باشد خواه طرف او مسلمان مؤمنی باشد یا کافری فاسق، مادام که او به عهدش وفادار است باید ما هم وفادار باشیم. و نیز نشان می دهد که یکی از مهمترین عوامل بدبختی انسان پیمان شکنی و عدم وفای به عهد است.

(۱). تفسیر مراغی، جلد اول، صفحه ۱۷۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۴

وفای به عهد در روایات اسلامی

اشاره

در احادیث اسلامی در زمینه وفای به عهد

تعبیرات بسیار مهم و جالبی دیده می شود که بسیار پر معنی و آموزنده است.

در اینجا گلچینی از آن احادیث را در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهیم:

۱- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در یک جمله کوتاه می فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ کسی که پایبند عهد و پیمان خود نیست دین ندارد». (۱)

این تعبیر نشان می دهد که اگر تمام دین را در وفاداری نسبت به خالق و خلق خلاصه نکنیم حد اقل یکی از ارکان مهم دین، وفای به عهد است. و لذا در تعبیر دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «اضلُ الدِّينِ اداءُ الأمانه و الوفاءُ بالعُهودِ». (۲)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: ما ايقن بالله من لم يزع عهوده و ذمته؛ کسی که رعایت عهد و پیمان خویش را نکند، به خدا یقین و ایمان پیدا نکرده است». (۳)

زیرا پیمان شکنان، منافع خویش را در عصیان پروردگار جستجو می کنند، و این دلیل بر آن است که پایه های اعتقادشان نسبت به توحید افعالی سست و متزلزل است.

۳- در فرمان معروف مالک اشتر، از مهمترین مسایلی که علی علیه السلام بر آن تأکید می کند مسأله وفای به عهد در برابر هر کس و هر گروه است، می فرماید: «وَ اِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَيْدُوكَ عَهْدًا، اَوْ الْبَسَيْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ، وَ اِنْ عَقَدْتَ بِالْأَمَانَةِ، وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا اعْطَيْتَ فَانَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ اَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ اَهْوَانِهِمْ وَ تَشْتَتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ، وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ؛

اگر پیمان بین تو و دشمن بسته شد یا تعهد پناه دادن را به او دادی جامه وفا را بر عهد خویش بپوشان، و تعهدات خود را محترم بشمار، و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده، زیرا هیچ یک از فرائض الهی نیست

(۱) بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۹۸، (حدیث ۲۶)

(۲) غرر الحکم، حدیث ۱۷۶۲.

(۳) غرر الحکم، حدیث ۹۵۷۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۵

که همچون وفای به عهد و پیمان، مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند، نسبت به آن این چنین اتفاق نظر داشته باشند. حتی مشرکان زمان جاهلیت علاوه بر مسلمانان آن را مراعات می کردند چرا که عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند. «۱»

۴- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است «أَقْرَبُكُمْ عَدَاً مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ اضْدُقُّكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ إِذَا كُنتُمْ لِلْإِمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنَ نُكْمٍ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ؛ در فردای قیامت در عرصه محشر کسی به من از همه نزدیک تر است (که دارای پنج صفت باشد) از همه راستگوتر، و امین تر، و وفاکننده به عهد، و از همه خوش اخلاق تر و نزدیک تر به مردم باشد». «۲»

۵- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره اهمیت وفای به عهد و عواقب شوم پیمان شکنی و عذر چنین آمده: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ، وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ وَ مَا يَغْدِرُ مَنْ عِلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ، وَ لَقَدْ اضْيَبْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعُدْرِ كَيْسًا، وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلِ، مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدْ بَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَ جَهَّ الْحَيْلُ وَ دُونَهَا مَائِعٌ مِنْ أَمْرِ

اللَّهُ وَ نَهِيهِ؛ ای مردم! وفا همزاد راست گویی است، سپری محکم تر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم، آن کس که از قیامت آگاه است پیمان شکنی نمی کند (ولی متأسفانه) در زمانی به سر می بریم که اکثر مردم پیمان شکنی و حيله گری را عقل می پندارند و افراد نادان این گونه اشخاص را اهل تدبیر می خوانند، چه می گویند؟ خدا آنها را بکشد، چه بسا انسان روشن بین نسبت به تمام حوادث آینده آگاه است، و طریق مکر و حيله را به خوبی می داند، ولی امر و نهی الهی مانع او است». (منظور امام در اینجا شخص خود او است). «۳»

امام در اینجا از دگرگونی ارزش ها در عصر و زمان خویش شکایت می کند که چگونه بسیاری از مردم مکر و حيله و پیمان شکنی را تدبیر می پندارند، و تقوا و صدق و راستی و وفای به عهد را نوعی ضعف حساب می کنند.

و به گفته شاعر:

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۰، حدیث ۸۲؛ تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۹۲.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۶ غَاصَّ الْوَفَاءُ وَ فَاضَ الْعُدْرُ وَ اتَّسَعَتْ مَسَافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ

در عصر ما وفا کمیاب شده و بی وفایی و پیمان شکنی فراوان گشته و فاصله میان گفتار و عمل بسیار زیاد شده».

۶- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام چنین آمده است:

«ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً إِدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ، وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ، وَ بُرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ؛

سه چیز است که خداوند به احدی اجازه مخالفت با آن را نداده است؛

ادای امانت خواه صاحب امانت انسان نیکوکاری باشد یا بدکار، و وفای به عهد، خواه طرف مقابل نیکوکار باشد یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر خواه آن دو نیکوکار باشند یا بدکار». (۱)

همین مضمون در جای دیگر از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. (۲)

این حدیث به خوبی نشان می دهد که در قانون وفای به عهد و ادای امانت و نیکی به پدر و مادر هیچ گونه استثنایی وجود ندارد.

۷- در حدیث دیگری امام علیه السلام عهد و پیمان را همچون طوقی بر گردن انسان می داند می فرماید: «أَنَّ الْعُهُودَ قَلَائِدُ فِي الْأَعْنَاقِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ، وَمَنْ نَقَضَهَا خَذَلَهُ اللَّهُ؛ عهد و پیمان ها طوقی بر گردن انسان است تا روز قیامت، کسی که آن را پیوند دهد (و به آن وفا کند) خداوند پیوند او را (با پاداشها و نعمتهایش) برقرار می سازد، و کسی که آن را بشکند، خداوند او را به حال خود رها می سازد (تا در برابر حوادث روزگار درهم بشکند)». (۳)

۸- در حدیث دیگری آمده است که شخصی به علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام عرض کرد: «أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ؛ تمام اصول اسلام را (به طور فشرده) برای من بیان فرما».

امام در پاسخ کوتاهی فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق گفتن، و داوری به عدالت کردن، و به عهد وفا نمودن است». (۴)

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶۲، حدیث ۱۵.

(۲). خصال، صفحه ۱۴۰، حدیث ۱۱۸.

(۳). غرر الحکم، حدیث ۳۶۵۰.

(۴). سفینه البحار، ماده عهد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۷

۹- در حدیث کوتاه و پر محتوایی امیر مؤمنان علی

علیه السلام می فرماید: «أَشْرَفُ الْخَلْقِ الْوَفَاءُ؛ وفای به عهد بهترین خلق و خوی انسان است». (۱)

۱۰- این بحث را با حدیث مهم دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه بسیار فراوان است) فرمود: «إِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عِدْوَهُمْ؛ هنگامی که مردم پیمان شکنی کنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلط می سازد». (۲)

*** در روایات بالا- حقائق مهمی درباره اهمیت وفای به عهد و آثار عمیق آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان آمده به گونه ای که وفای به عهد به عنوان «اساس دین» و «نشانه یقین» و «سبب قرب به پیامبر در روز رستاخیز» و «سپهر مهم در برابر حوادث اجتماعی» شمرده، اضافه بر این روایات اسلامی تصریح دارد که وفای به عهد یک قانون جهان شمول است و مسلمان و کافر را در بر می گیرد. وفای به عهد سبب «سر بلندی و پیروزی» و پیمان شکنی سبب «محرومیت از الطاف الهی» می شود.

۱- آثار فردی و اجتماعی وفای به عهد

پیش از این نیز گفته شد که تمام پیشرفت های علمی و فرهنگی و اقتصادی که نصیب انسان ها شده است مولود زندگی اجتماعی آنها است، تجارب به هم می پیوندد، افکار به یکدیگر ضمیمه می شود و صنایع و تمدنها دست به دست هم می دهند و حرکتی عظیم در جوامع انسانی پدید می آید.

اگر انسانها جدا از هم می زیستند طبعاً هر کسی مختصر تجربه زندگی خویش را با خود به گور می برد و همه افراد دائماً در جا می زدند نه تحوّل بود و نه پیشرفتی، نه تمدنی و نه فرهنگی و درست به همین دلیل اسلام بیشترین اهمیت را برای

(۱). غرر الحکم، حدیث

(۲). بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۶، حدیث ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۸

استحکام پیوندهای اجتماعی قائل شده است و به یقین هر چیزی که کمک به تقویت این پیوندها کمک کند از نظر اسلام مطلوب و هر چیزی که سبب تضعیف آنها گردد منفور است.

بدیهی است نخستین چیزی که سبب تقویت این پیوندها و در نتیجه از شرایط عمده تعاون و همکاری اجتماعی است همین مسأله پیمانها و عهدها است، اگر مسأله وفای به عهد و میثاقهای فردی و بین المللی حتی برای یک روز کنار گذاشته شود شیرازه زندگی بشر از هم گسسته می شود و پیشرفت جامعه انسانی عملاً متوقف می گردد. به همین دلیل در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تَعْتَمِدْ عَلَى مَوَدَّةِ مَنْ لَا يُوفِي بِعَهْدِهِ؛ به دوستی کسی که پایبند به عهد خویش نیست اعتماد مکن». (۱)

اصولاً می توان میزان موفقیت افراد را در زندگی به میزان پایبندی او به عهدهایش ارزیابی کرد، آن ها که وفادارترند عزیزترند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: «الْوَفَاءُ حِصْنُ السُّودِدِ؛ وفای به عهد قلعه (محکم) بزرگی و شخصیت است». (۲)

در نقطه مقابل آن اگر پیمان شکنی ها در سطح جامعه ای گسترش یابد همه نسبت به یکدیگر بدبین و بی اعتماد می شوند و رشته اتحاد آنها پاره می گردد و به آسانی در برابر دشمن زانو می زنند، از همین رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «إِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ؛ هرگاه مسلمانها عهد و پیمان را بشکنند دشمن بر آنها مسلط می گردد». (۳)

وفای به عهد سرمایه های دیگران را به سوی انسان سرازیر

می‌کند، و حتی در جهات مادی زندگی او رونق می‌گیرد به همین دلیل تمام دولتهای جهان برای اینکه بتوانند از رونق اقتصادی خوبی برخوردار گردند سعی می‌کنند به عهد و پیمانهای خود پایبند باشند و الّا منزوی خواهند شد، حتی در کشورهایی که انقلاب رخ می‌دهد و نظام جامعه به کلی دگرگون می‌شود هنگامی که انقلابیون زمام کشوری را

(۱). غرر الحکم، حدیث ۱۰۲۹۰.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۰۴۴.

(۳). بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۶، حدیث ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۹

به دست می‌گیرند اعلام می‌کنند که بر تمام عهد و پیمانهایی که نظام پیشین داشته است وفادارند، هر چند عهد و پیمانها بر خلاف سلیقه و تشخیص آنها باشد چرا که اگر راهی جز این برونند اعتماد بین المللی را از دست خواهند داد، این مسأله درباره افراد و اشخاص نیز صادق است. اضافه بر اینها اصل عدالت که از بدیهی ترین اصول اخلاقی اجتماعی است بدون وفای به عهد و پیمان در جوامع انسانی پیاده نمی‌شود و پیمان شکنان در صف ظالمان و جبارانند و هر انسانی با فطرت خداداد خویش چنین افرادی را ملامت و سرزنش و تحقیر می‌کند و این نشان می‌دهد که لزوم وفای به عهد یک امر فطری است.

۲- سرچشمه های وفاداری و پیمان شکنی

از آنجا که شناخت انگیزه های صفات برجسته و همچنین رذائل اخلاقی تأثیر مهمی بر تحصیل فضائل و درمان رذائل دارد، سزاوار است در اینجا به سراغ انگیزه های وفاداری و پیمان شکنی برویم.

بی شک ایمان راستین و اعتقاد به توحید افعالی خداوند یکی از اسباب وفاداری و پایبند بودن به عهد و پیمانهاست چرا که پیمان شکنان برای منفعت عاجل به سراغ این کار زشت می‌روند

و قدرت و رازقیت خداوند و وعده های او را به فراموشی می سپارند، از همین رو امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنان کوتاه و نورانش می فرماید:

«مِنْ دَلَائِلِ الْإِيمَانِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ یکی از نشانه های ایمان وفای به عهد است.» (۱) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَا يَتَّقَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَزَعْ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ؛ کسی که به عهد و پیمانش وفادار نیست ایمان به خدا نیاورده است.» (۲)

از این گذشته شخصیت درونی ذاتی انسان انگیزه دیگری بر وفاداری است افراد با شخصیت هرگز به خود اجازه پیمان شکنی نمی دهند و پیمان شکنی را نشانه ضعف و زبونی و فقدان شخصیت می شمرند، به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام

(۱). غرر الحکم، حدیث ۹۴۱۴.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۹۵۷۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۰

وفاداری را یکی از نشانه های نیکان و پاکان می شمرند می فرماید: «بِحَسَنِ الْوَفَاءِ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ؛ نیکان را به وسیله حسن وفاداری می توان شناخت.» (۱)

جهل و بی خبری و غفلت از آثار شوم پیمان شکنی درباره فرد و جامعه، یکی دیگر از عوامل تن در دادن به این رذیله اخلاقی است درست مانند کسی که غذای به ظاهر شیرین اما در باطن مسموم به زهر کشنده را با میل و اشتها می خورد و از عاقبت کار خبر ندارد.

آنها که از عقل و خرد بیشتری بهره مندند و آثار نیک وفاداری و زیانهای پیمان شکنی را به خوبی درک می کنند هرگز از آن فضیلت اخلاقی دست بر نمی دارند و به این صفت رذیله تن در نمی دهند چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْوَفَاءُ حَلِيَّةُ الْعَقْلِ وَ عَنَوَانُ النَّبْلِ؛ وفاداری زینت خرد و بیانگر نجابت و فضیلت آدمی

طرق درمان پیمان شکنی

از آنچه در بحث گذشته (بحث انگیزه ها) آمد هم طرق به دست آوردن فضیلت اخلاقی وفاداری را می توان شناخت و هم راههای درمان ناپایبندی به عهد و پیمان را.

افراد پیمان شکن اگر واقعاً در صدد اصلاح خویش برآمده باشند باید قبل از هر چیز به تقویت پایه های ایمان خویش پردازند چرا که دانستیم پیمان شکنی از آثار ضعف ایمان و یا فقدان آن است اگر سطح معرفت آنها درباره خداوند بالا برود و همه چیز را به دست با کفایت او بدانند هرگز برای تحصیل مال و مقام و جاه و جلال دست به دامن این صفت رذیله نمی زنند.

همچنین اگر در آثار شوم آن مطالعه کنند که این کار گرچه در کوتاه مدت ممکن است سودی به همراه داشته باشد ولی در دراز مدت سبب سرشکستگی و

(۱). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۳۷، حرف الباء، حدیث ۱۵۳.

(۲). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۱

بی اعتباری و بی آبرویی در میان دوستان و آشنایان و در کل جامعه می شود و بزرگترین سرمایه های خویش یعنی اعتماد مردم را به کلی از دست می دهد، هم در پیشگاه خالق رو سیاه است و هم در برابر خلق خدا، و نمونه های عینی آن در زندگی روزمره و در تمام طول تاریخ در برابر چشمان ما قرار دارد. آری هرگاه انسان در این امور بیندیشد به یقین توان ترک این رذیله را پیدا خواهد کرد. همین مضمون در حدیثی از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «وَالْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ؛ پیمان شکنی موجب خشم خداوند و خشم مردم می شود.» (۱)

به همین دلیل در بسیاری از جوامع که

خبری از دین و ایمان به خدا نیست سازمان ها و شرکتهایی دیده می شوند که می کوشند قراردادها و پیمانهای خود را با دقت اجرا کنند و گاه حتی فراتر از آن می روند چرا که راه بدست آوردن اعتماد مراجعین و در نتیجه جلب توجه و درآمد بیشتر را در این کار دیده اند و به راستی مطلب هم چنین است.

اقسام عهد و پیمان

عهد انواع و اقسامی دارد و از یک نظر می توان آن را به سه قسم تقسیم کرد:

۱- عهد با خدا ۲- عهد با مردم ۳- عهد با خویشتن.

در عهد با خداوند بسیاری از فقهاء در کتب فقهی خود در کنار مباحث نذر، بحث عهد را عنوان کرده اند و اگر کسی با خدا عهدی کند و صیغه عهد را بخواند مثلاً بگوید: «عَاهَدْتُ اللَّهَ أَنَّهُ مَتَى شَفَانِي اللَّهُ اَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ اتَّصَدَّقُ بِكُذَا وَ كُذَا؛ با خدا عهد کرده که هر گاه مرا از بیماری شفا دهد سه روز روزه می گیرم یا فلان مقدار صدقه می دهم» (صیغه عربی و یا فارسی تفاوتی ندارد) بر او واجب است که به عهد خود وفا کند و اگر مخالفت کند کفاره دارد و کفاره اش بنا بر مشهور کفاره روزه خوردن ماه مبارک رمضان است.

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳ (عهدنامه معروف مالک اشتر).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۲

بنابراین عهد و پیمان با خداوند نه تنها از نظر اخلاقی لازم الوفاء است بلکه از نظر فقهی نیز چنین است و مخالفت با آن کفاره دارد.

حتی اگر انسان صیغه عهد را نخواند و تنها در دل نیت کند بهتر است به عهدی که با خدا کرده وفا کند.

قرآن مجید در مذمت گروهی از مؤمنان

ضعیف الایمان یا منافق در ماجرای جنگ احزاب می فرماید: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا؛ آنها قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند (ولی مخالفت کردند) و عهد الهی مورد سوال قرار خواهد گرفت». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ؛ و هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد خود وفا کنید» (بعضی از مفسران این عهد را به معنی بیعت با پیغمبر و بعضی به معنی جهاد و بعضی به معنی سوگند با خدا و بعضی به معنی هر کاری که به حکم عقل یا نقل بر او واجب است تفسیر کرده اند. (۲)

و عهد با مردم هرگونه قرارداد و پیمانی را شامل می شود و چنانچه در قالب شرعی و عقلائی درآید عمل به آن واجب است ولی عهدهای یک طرفه مثل اینکه انسان با دیگری عهد می کند که به او کمک کند این گونه عهدها که عهد ابتدایی نامیده می شود و همچنین وعده هایی که یک جانبه صورت می گیرد وفای به آن از نظر فقهی واجب نیست بلکه مستحب مؤکد است ولی از دیدگاه اخلاق همه آنها محترم و لازم الوفا است و گرنه انسان از نیل به فضائل اخلاقی و مقامات عالیه انسانی باز می ماند.

در بعضی از روایات وعده هایی که انسان مؤمن به دیگری می دهد به منزله نذر شمرده شده هر چند کفار ندارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ إِخَاءٌ نَذْرٌ لِكُفَّارَةٍ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدَاءٌ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ

(۱). احزاب، آیه ۱۵.

(۲). تفسیر فخر رازی،

تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ وعده ای که مؤمن به برادر مؤمنش می دهد نذر است هر چند کفارۀ ندارد، پس کسی که با آن مخالفت کند با من مخالفت کرده و خشم خدا را سبب شده است و این همان است که در قرآن می فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گوئید که عمل نمی کنید این کار موجب خشم عظیم خدا است که سخن بگوئید و عمل نمی کنید.» (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ؛ کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید به وعده خودش وفا کند.» (۲)

اما عهدهایی که انسان با خودش کند عهدهایی است که به هنگام خودسازی و در طریق تکامل صفات نیک و اعمال صالحه واقع می شود و بسیار مؤثر و سازنده است.

یک نمونه آن همان است که عرفای اسلامی آن را از گام های نخستین سیر و سلوک می شمارند و از آن بعنوان مشارطه که به دنبال آن مراقبه و محاسبه قرار دارد ذکر می کنند، و منظور از مشارطه این است که انسان در هر روز صبحگاهان با خودش عهد کند که جز در مسیر طاعت حق گام برندارد و از گناهان بپرهیزد و سپس در روز مراقب اعمال خویش باشد که به این شرط و عهد عمل کند و شامگاهان به محاسبه پردازد که آیا به این شرط و عهدی که با خود کرده عمل نمود یا نه!

افراد با شخصیت و صاحبان وجدان بیدار

بی شک نسبت به این گونه شرط و عهدها که با خویشتن دارند حساسیت نشان می دهند و به آسانی حاضر به شکستن آن نیستند.

بنابراین می توان گفت که پایبند بودن به عهدهایی که انسان با خویشتن می کند یکی از طرق تهذیب نفس و نیل به فضائل اخلاقی می باشد.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۶، حدیث ۱.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۶۴، حدیث ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۴

پایبندی مسلمین به عهد و پیمان ها

پیشرفت سریع اسلام در قرنهای نخستین برای همه مورخان شرق و غرب مایه شگفتی است ولی اگر به علل و عوامل آن درست بیندیشیم به آسانی می توان به رمز و راز آن پیشرفت سریع و برق آسای پی برد.

به یقین یکی از علل آن، پایبندی لشکر اسلام به پیمانهایشان بود، چیزی که قرآن مجید و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بارها بر آن تکیه داشتند، این مسأله به قدری برای آنها اهمیت داشت که حاضر بودند بسیاری از پیروزی های زودگذر را فدای آن کنند.

قانون مهم «امان» که در دستورات اسلامی آمده است بر این معنا تأکید دارد که هر کدام از سربازان اسلام در هر رتبه ای که باشند می توانند به بعضی از افراد دشمن موقتاً امان دهند و تمام سربازان اسلام موظفند که نسبت به آن همچون یک عهدنامه قطعی وفادار باشند.

نمونه های زیادی از آن را می توان در تاریخ اسلام مشاهده کرد از جمله:

۱- یاقوت حموی در معجم البلدان درباره فتح شهر سُهریاج «۱» داستان عجیبی نقل می کند که در زمان یکی از خلفا لشکری به آنجا اعزام شد یکی از بزرگان لشکر می گوید ما تصمیم گرفته بودیم یک روز شهر را فتح کنیم (چون عده و عده به

اندازه کافی داشتیم) در ابتدا جنگی در میان اهل شهر و لشکریان اسلام در گرفت سپس لشکر برای تجدید قوا به پایگاه خود برگشتند تنها یکی از افراد جنگجو که از بردگان بود در اطراف شهر باقی مانده بود آنها از او امان خواستند او امان نامه ای نوشت و به تیری بست و به سوی آنها پرتاب کرد هنگامی که لشکر اسلام برای ادامه نبرد به اطراف شهر بازگشت صحنه عجیبی را دیدند، و آن این که مشاهده کردند آنها در شهر را باز کرده اند و از در قلعه خارج شده و کاغذی به دست دارند که نشان می دهد امان نامه ای است از سوی یکی از لشکریان اسلام و از آنها خواستند که امان نامه را

(۱). در مرکز بخش بوانات فارس قصبه ای وجود دارد بنام سوریان که ظاهراً همان سُهریاج باشد زیرا در معجم البلدان در ذیل همین داستان نام فارسی آن را سوریانج ذکر کرده است (که مخفف آن سوریان می باشد).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۵

معتبر بشمارند، لشکریان اسلام در کار خود حیران ماندند. به خلیفه وقت نامه نوشتند و کسب تکلیف کردند، او در جواب نوشت یک فرد مسلمان پیمانش همچون پیمان کل مسلمانان است باید آن را محترم بشمارید و به اهل شهر امان دهید! آنها چنین کردند (و اثر بسیار مطلوبی در جلب و جذب ساکنان شهر به سوی اسلام داشت) «۱».

این داستان نشأت گرفته از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حَجَّهالوداع است که آن حضرت در سرزمین مِنی در برابر جمعیت فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ اخوةٌ تَتَكَافَأُ دِمَائُهُمْ وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِدِمَائِهِمْ اذْنَاهُمْ؛

افراد با ایمان با هم برادرند، خونهای آنها یکسان است و آنها در برابر دشمن متحدند و کمترین آن‌ها می‌تواند تعهدی از سوی جمعیت بر عهده بگیرد.» (۲)

۲- در تواریخ اسلام می‌خوانیم هنگامی که مسلمانان در عصر خلیفه دوم، ساسانیان را شکست دادند و هرمان بزرگ به وسیله لشکر ایران دستگیر شد، او را نزد عمر آوردند، خلیفه به او گفت شما بارها با ما پیمان بستید و پیمان شکنی کردید دلیلش چیست؟

هرمان گفت: می‌ترسم قبل از آنکه دلیلش را بگویم مرا به قتل برسانی! خلیفه گفت نترس!

در این هنگام هرمان تقاضای آب کرد و به زودی ظرف ساده و بی‌ارزشی پر از آب کرده برای او آوردند.

هرمان گفت: اگر از تشنگی هم بمیرم هرگز در چنین ظرفی آب نخواهم خورد!

خلیفه گفت: ظرف آبی بیاورید که مورد قبولش باشد، ظرف را بدست او دادند و او به اطراف نگاه می‌کرد و آب نمی‌نوشید و می‌گفت می‌ترسم در حالی که مشغول نوشیدن آب باشم کشته شوم.

خلیفه گفت: نترس من به تو اطمینان می‌دهم تا نوشی با تو کاری نداریم.

(۱). معجم البلدان، جلد ۳، ماده شهریاچ.

(۲). اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۰۴، حدیث ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۶

هرمان ناگهان ظرف را واژگون کرد و آبها را به روی زمین ریخت خلیفه که فکر می‌کرد آب بدون اختیار او ریخته شده است گفت آب دیگری برای او بیاورید و او را تشنه نکشید.

هرمان گفت: من آب نمی‌خواهم منظورم این بود که امان از تو بگیرم. خلیفه گفت: من تو را به هر صورت خواهم کشت.

ولی هرمان جواب داد تو به من امان و اطمینان دادی.

خلیفه گفت: دروغ

می گویی من به تو امان ندادم.

«انس» حاضر بود و گفت هر زمان راست می گوید تو به او امان داده ای مگر به او نگفتی من با تو کار ندارم تا آب را بنوشی؟!»

خلیفه در کار خود فرو ماند و به هر زمان گفت تو مرا فریب دادی ولی من به خاطر این فریب خوردم که تو قبول اسلام کنی. هر زمان از مشاهده این صحنه (و پایبند بودن مسلمانان به عهد و پیمانانشان نور ایمان در دلش درخشیدن گرفت و) مسلمان شد. «۱»

جالب اینکه از روایات اسلامی استفاده می شود که حتی شبهه عهد و امان نیز لازم الوفاء است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَوْ أَنَّ قَوْمًا حَاصِرُوا مَدِينَةَ فَسَيَأْتِيهِمُ الْأَمَانُ فَقَالُوا: لَا، فَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَالُوا: نَعَمْ فَنَزَلُوا إِلَيْهِمْ كَأَنَّا آمِنِينَ؛ هرگاه گروهی در محاصره سپاهیان اسلام باشند و تقاضای امان کنند ولی مسلمانان پاسخ منفی دهند اما بگمان اینکه پاسخ مثبت بوده به سوی مسلمانان بیایند اینها در امانند.» «۲»

به این ترتیب نه تنها عهد و امان لازم الوفاء است احتمال آن نیز در بعضی موارد لازم الوفاء می باشد.

(۱). تفسیر نمونه، جلد ۱۱، صفحه ۳۸۳.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۵۰، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۷

بحث منطقی و جدال و مرأء

اشاره

بهترین راه برای تبیین حقایق و رسیدن به نظرات صحیح و سالم، بحث منطقی و خالی از هر گونه تعصب و لجاجت است زیرا هنگامی که افکار به یکدیگر ضمیمه شوند و جرقه های استعداد و نبوغ به هم پیوند نوری ساطع می شود که همه چیز را روشن می سازد.

ولی اگر فضای بحث را تعصبا و لجاجتها و خودخواهی ها و خشونتها و در یک کلمه جدال و مرأء فرا

گیرد، چنان ظلمانی و تیره و تاریک می شود که گاه بدیهی ترین حقایق، پنهان و مکتوم می ماند و هر قدر بحثها ادامه یابد پرده های بیشتری بر چهره واقعیتها می افتد.

به همین دلیل در اسلام جدال و مراء یا به تعبیر دیگر بحثهای تعصب آلودی که برای برتری جویی برطرف مقابل و نه برای تبیین حق صورت می گیرد شدیداً نکوهش شده و از آن بعنوان یکی از گناهان کبیره یاد شده چرا که بزرگترین سد راه حق و رسیدن به واقعیتها است.

البته در جای خود تفسیر دقیق جدال و مراء و تفاوت میان این دو را به خواست خدا بیان خواهیم کرد، هدف در اینجا اشاره سربسته ای به ابعاد نفرت اسلام از این خلق و خوی نکوهیده و مدح و ستایش از کسانی است که راه انصاف را در بحث

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۸

می پیمایند و از مسیر منطق و حق و عدالت منحرف نمی شوند.

با این اشاره به قرآن بر می گردیم.

۱- يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يُنْظَرُونَ. (انفال- ۶)

۲- وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا. (کهف- ۵۴)

۳- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ. (حج- ۳)

۴- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ. (حج- ۸)

۵- إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ أَنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (غافر- ۵۶)

۶- وَ قَالُوا ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ.

۷- وَ أَنَّ الشَّيَاطِينَ لَیُوحُونَ اِلَىٰ اُولِیٰئِهِمْ لِیَجَادِلُوْكُمْ وَ اِنْ اَطَعْتُمْهُمْ اَتَّكُمُ لِمُشْرِكُوْنَ. (انعام - ۱۲۱)

۸- الْحَجُّ اشْهُرٌ مَّعْلُوْمَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیْهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوْقَ وَ لَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ. (بقره - ۱۹۷)

۹- اِلَّا اِنَّ الَّذِیْنَ یُمازُوْنَ فِی السَّاعَةِ لَفِی ضَلٰلٍ بَعِیْدٍ. (شوری - ۱۸)

۱۰- وَ لَقَدْ اَنْذَرْنَاهُمْ بِطُغْيَانِنَا فَتَمَارَوْا بِالْاَنْذَرِ. (قمر - ۳۶)

ترجمه

۱- آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند (و چنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند، و آن را با چشم خود می نگرند. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۹

۲- و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد.

۳- گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.

۴- و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخشی درباره خدا مجادله می کنند.

۵- کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آن ها آمده باشد ستیزه جویی می کنند در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست!

۶- و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او (مسیح)؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده) ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند!

۷- ... و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند، اگر

از آن‌ها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود!

۸- حج، در ماه‌های معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج) حج را بر خود فرض کرده‌اند (باید بدانند که) در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست.

۹- ... آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می‌کنند، در گمراهی عمیقی هستند.

۱۰- او آنها را از مجازات ما بیم داد ولی آنها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه خداوند گروهی از مؤمنان ضعیف‌الایمان و کم‌حوصله را که در مسیر راه به سوی میدان جنگ بدر مرتباً با پیامبر صلی الله علیه و آله مجادله داشتند نکوهش می‌کند. می‌فرماید: «آنها با این که واقعیت را دریافته بودند (که این مسیر مطابق فرمان خدا است) ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی‌داشتند و آن چنان ترس و وحشت وجود آنها را فرا گرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و با چشم

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۰

خود آن را می‌بینند» (يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ).

قرائن نشان می‌دهد گروهی از تازه‌مسلمانان که تجربه جنگ نداشتند سخت از حرکت به سوی میدان وحشت داشتند و با این که پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت به آنها گفته بود: من این راه را به فرمان خدا می‌روم باز با پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته مجادله می‌کردند که از این راه برگردد، گویی مرگ را در چند قدمی خود می‌دیدند و در واقع ضعف ایمان و ترس از مرگ و شهادت آنها را وادار

کرده بود که با دلایل واهی و بهانه های گوناگون به تضعیف اراده پیامبر صلی الله علیه و آله برخیزند. قرآن آنها را نکوهش می کند و در آیات بعد تصریح می کند که اراده خدا بر این قرار گرفته بود حق را تقویت کند و ریشه کافران را قطع نماید (هر چند افراد ضعیف الایمان گرفتار تخیلات و اوهامی شده بودند).

از این آیه به خوبی استفاده می شود یکی از سرچشمه های جدال و بحثهای غیر منطقی ضعف نفس و ترس از مقابله با حوادث مهم است.

در تواریخ معروف اسلامی آمده است: هنگامی که خبر حرکت لشکر قریش از مکه برای نجات کاروان تجارتی شان که در راه بود و شنیده بودند مسلمانان قصد حمله به آن کاروان را دارند، در همه جا منتشر شد، گروهی از مسلمانان ضعیف موکداً از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که به مدینه باز گردد، چرا که توان مقابله را با لشکر قریش ندارند و اصولاً برای جنگ نیامده اند.

از جمله ابو بکر برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! سردمداران قریش هرگز به کسی ایمان نیاوردند، و هیچگاه شکست نخوردند، و ما آماده جنگ نیستیم (یعنی بهتر است به مدینه باز گردیم و با آنها روبرو نشویم).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین. «۱»

سپس عمر برخاست و همان سخن ابو بکر را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او نیز فرمود بنشین.

(۱). مغازی واقدی، جلد ۱، صفحه ۴۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۱

سپس مقداد برخاست و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به همان راهی که خدا دستور داده است برو ما با

توایم ... قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده اگر تو به «برک العماد» (منطقه دور دستی در ناحیه یمن) بروی ما با تو خواهیم بود، و اگر به ما دستور دهی در میان شعله های آتش و نوک خارهای تیز فرو برویم، چنان خواهیم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله (از گفتار او شاد شد و) برای او دعا کرد. (۱)

و عجب این که ابن هشام در کتاب سیره خود، و طبری داستان شورای پیامبر صلی الله علیه و آله را با اصحابش درباره جنگ بدر نقل کرده اند؛ ولی به کلام خلیفه اول و دوم که رسیده اند با جمله سر بسته «قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ أَحْسَنَ، ثُمَّ قَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ قَالَ وَ أَحْسَنَ» قناعت کرده اند «۲» بی آنکه سخن آنها را نقل کنند، در حالی که اگر سخن جالبی گفته بودند لا بد مانند سخن مقداد مشروحاً ذکر می شد. و از این معلوم می شود که سخن آنها سخنی بوده که با تعصبات نویسندگان این دو کتاب سازگار نبوده است.

*** در دومین آیه سخن از همه انسان های لجوج و متعصب و تربیت نیافته است، می فرماید: ما در این قرآن هر گونه مثلی را برای مردم بیان کردیم (و برای هدایت آن ها نمونه هایی از تواریخ تکان دهنده پیشینیان از حوادث دردناک زندگی افراد بی ایمان از شاهان ستمگر و سرکش و از اقوام لجوج و متعصب آوردیم) ولی انسان بیش از هر چیز (در برابر حق) به مجادله می پردازد (و راه وصول حق را به خاطر آن به روی خود می بندد). (وَ لَقَدْ صَيَّرْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که انسان های تربیت نیافته بیش از هر موجودی اهل جدل هستند. و در هر حال این تعبیر نشان می دهد که انسان اگر از

(۱). قاموس الرجال، جلد ۹، صفحه ۱۵.

(۲). سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۶۶ و تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۱۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۲

فطرت پاک نخستین منحرف شود، به جدل روی می آورد، و با سخنان باطل و تعصب آلودش در برابر حق می ایستد و راه هدایت را به روی خود می بندد و این بزرگترین بلای جان او در طول تاریخ است.

*** در سومین آیه ضمن تعریف روشنی از مجادله باطل، سرنوشت مجادله کنندگان را بیان می کند و می فرماید: بعضی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان متمردی پیروی می کنند (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ).

گرچه برای این آیه شأن نزولی نقل کرده اند و جمعی از مفسران گفته اند درباره نضربین حارث که از مشرکان لجوج و متعصب بود، نازل شده که درباره قرآن سخنان واهی می گفت، و فرشتگان را دختران خدا می پنداشت، ولی پیدا است که مفهوم آیه عمومیت دارد، و تمام کسانی را که بدون علم و آگاهی و تنها از روی تعصب و لجاجت بحث و جدل می کنند شامل می شود.

جالب این که در آخر این آیه مجادله کنندگان را پیرو هر شیطان متمردی شمرده و این تعبیر نشان می دهد جدال به باطل، راه شیطان است، بلکه هر شیطانی در مجادله کنندگان نفوذ می کند، و آنها را به راه خود می کشاند.

توصیف شیطان به «مَرِيدٍ» (یعنی متمرد) بیانگر

این حقیقت است که مجادله کنندگان در صف متمردان و سرکشان در مقابل حق قرار دارند. «۱»

و منظور از جمله یجادل فی الله، این است که درباره صفتی از صفات خدا یا اصل وجود خداوند، یا قدرت و علمش، یا کارهای او به مجادله بر می خیزد و به هر حال مذمت شدید جدال به باطل از این آیه به خوبی روشن می شود.

(۱). مرید از ماده مرد (بر وزن مرد) به معنی طغیان و بیگانگی کامل از حق است و در اصل به معنی برهنگی و مجرد آمده، به همین جهت به پسرانی که هنوز موی صورتشان نرویده امرد گفته می شود، و شجرهٔ مَرْدَاء به معنی درختی است که هیچ برگ ندارد و متمرّد و مارد به معنی شخص سرکش است که به طور کامل از اطاعت فرمان خارج شده است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۳

*** همین معنی با اضافاتی در آیه هشتم همین سوره (سوره حج) آمده است.

می فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خدا بدون هیچ علم و دانشی و هدایت و کتاب روشنی به مجادله بر می خیزند»
(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ).

اشاره به این که بحث و گفتگو اگر آمیخته با علم و آگاهی شخصی یا هدایت و راهنمایی پیشوایی آگاه، یا کتاب روشنی از کتب آسمانی بوده باشد نه تنها ضرری ندارد، بلکه می تواند کلید حل مشکلات باشد.

ولی هنگامی که امور سه گانه بالا (علم و آگاهی شخصی، راهنمایی پیشوایان آگاه، کتاب های روشنی بخش آسمانی) وجود نداشته باشد، مجادله از طریق هوا و هوس و تعصب ها و لجاجت ها صورت می گیرد که نتیجه اش

گمراهی و بدبختی است.

از آیه نهم این سوره که به دنبال آیه فوق آمده نیز به خوبی استفاده می شود که یکی از سرچشمه های جدال به باطل، کبر و خود برتر بینی است که سبب گمراهی دیگران نیز می شود، و این گونه افراد در دنیا رسوا، و در آخرت گرفتار عذاب سوزان می شوند (ثَانِي عِظْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ). «۱»

*** در پنجمین آیه ضمن توصیف دیگری در بیان مفهوم مجادله به باطل به یکی از سرچشمه ها و انگیزه های اصلی این رذیله اخلاقی اشاره کرده می فرماید: کسانی که در آیات خدا بدون هیچ گونه دلیل و مدرکی که برای آنها آمده باشد، جدل و ستیزه جویی می کنند در دل هایشان فقط کبر و غرور است و هرگز به منظور خود

(۱). حج، آیه ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۴

نخواهند رسید (أَنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ).

واژه «سُلْطَان» در این گونه موارد به معنی دلیل و حجت و برهان است که شامل امور سه گانه ای که در آیه قبل آمده بود می شود، هم علم و آگاهی شخصی را می گیرد و هم هدایت پیشوایان آگاه، و هم راهنمایی کتب آسمانی.

جالب این که می گوید: ریشه اصلی مجادله و ستیزه جویی آنها تکبری است که در درون جان آنها، جایگزین شده، و از طریق جدال به باطل می خواهند به بزرگی برسند، ولی هرگز به آن نخواهند رسید، بلکه ذلیل و خوار می شوند.

و از آنجا که این رذیله اخلاقی یکی از دامهای خطرناک شیطان است در ذیل آیه می فرماید: «اکنون که چنین است به خدا پناه بر که او شنوا و دانا است».

(فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

*** در ششمین آیه سخن از مشرکانی است که بر کفر و شرک خود اصرار داشتند و برای توجیه کارهایشان در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله به مجادله بر می خاستند، هنگامی که قرآن می گوید شما و معبودهایتان آتشگیره جهنم هستید، آنها در مقام مجادله می گفتند: «آیا خدایان ما بهتر است یا مسیح؟ او هم معبود واقع شد و باید وارد دوزخ شود». (وَقَالُوا ءَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ).

سپس قرآن می افزاید: آنها حقیقت را می دانند «و این مثل را جز از روی جدال برای تو نزدند، بلکه آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند». (مَا ضَرَبُوهُ أَلَّا بَدَلًا لِّئَلَّ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ).

سپس قرآن به تفاوت میان حضرت مسیح علیه السلام و بت ها پرداخته و می گوید «مسیح علیه السلام بنده ای بود که نعمت خود را بر او تمام کرده بودیم» (إِنَّ هُوَ أَلَّا عَبَدْنَا انْعَمْنَا عَلَيْهِ). «۱»

(۱). زخرف، آیه ۵۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۵

اشاره به این که او خود را بنده خدا می دانست، و هرگز راضی نبود کسی او را پرستش کند، و اگر دیگران راه انحراف پویدند و او را یکی از خدایان سه گانه پنداشتند گناهی متوجه او نیست، و نباید از دوزخیان باشد، بنابراین قابل مقایسه با بت ها یا افرادی مثل فرعون نیست.

جمله «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» نشان می دهد که یکی از سرچشمه های جدال به باطل، خصومت ها و عداوت ها است که انسان را به ستیزه جویی غیر منطقی وامی دارد. و غالباً خودش می داند باطل می گوید، ولی کینه توزی و عداوت، به او اجازه تسلیم در برابر حق نمی دهد.

*** در هفتمین آیه پس از اشاره به حرام بودن مردار و

حیواناتی که برای بت‌ها قربانی می‌کردند، یا گوشت‌هایی که به هنگام ذبح حیوان، نام خدا بر آن برده نمی‌شد می‌فرماید: «این کار گناه است» (وَ أَنَّهُ لَفِئْسَتْ).

سپس به توجیحات غلطی که برای کار خود داشتند اشاره کرده می‌افزاید:

«شیاطین به دوستان خود سخنانی مخفیانه القا می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید، مشرک خواهید بود». (وَ أَنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ أَنَّ أَطْعَمُوهُمْ أَنكُمْ لَمُشْرِكُونَ).

مجادله باطل آنها- به گفته جمعی از مفسران بزرگ مانند مرحوم طبرسی و ابو الفتوح رازی و فی ظلال- این بود که آنها می‌گفتند که اگر ما گوشت حیوانات مرده را می‌خوریم به خاطر آن است که خدا آن را کشته، و از حیوانی که ما می‌کشیم بهتر است، در حقیقت تحریم مردار یک نوع بی‌اعتنایی به کار خدا است.

این توجیه سخیف و باطل برای مردار خواری همان چیزی است که شیاطین انس و جن به دوستان خود القا می‌کردند، تا به کمک آن به مجادله با کلام حق برخیزند، و گوشت‌های آلوده مردار را با گوشت پاکیزه حیوانی که به نام خدا ذبح شده است مقایسه کنند، بلکه آن را برتر بدانند.

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که این گونه مجادله‌ها انگیزه شیطانی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۶

دارد.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که این توجیه باطل را گروهی از مجوس در نامه‌ای به مشرکان قریش آموخته بودند. «۱»

*** در هشتمین آیه سخن از جدال در هنگام احرام و حج است. می‌فرماید: «حج در ماه‌های معینی است، و کسانی که (با انجام احرام) حج را بر خود فرض کرده‌اند (باید بدانند) در

حج آمیزش جنسی با همسران و گناه و جدال نیست (الْحَيَّجُّ أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَيَّجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَيَّجِّ).

می دانیم حالت احرام، یک حالت فوق العاده معنوی و روحانی است که انسان را به سوی قرب خدا می برد، به همین دلیل بسیاری از کارهای مباح در احرام ممنوع است و بعضی از کارهای حرام، که به هنگام احرام حرمت مضاعفی دارد.

معروف است که ۲۵ کار است که به هنگام احرام ممنوع است که یکی از آنها جدال است، گرچه معروف در میان فقها این است که منظور از جدال گفتن بلی وَاللَّهِ یا گفتن لا- وَاللَّهِ است. (اولی را برای اثبات مطلبی و دومی را برای نفی مطلبی می گویند) و منظور از فسوق دروغ گفتن و دشنام دادن و اظهار برتری بر دیگران و بیان نقص آنها در حال احرام است، ولی بعید نیست که واژه جدال هر نوع مجادله و ستیزه جویی را در بر گیرد. و به هر حال منع از جدال در حال احرام نشان می دهد که این کار با این عبادت بسیار مهم روحانی سازگار نیست، و انسان را شدیداً از خدا دور می کند.

به کار بردن جمله خبریه در آیه بالا- که می گوید: جدال در حج وجود ندارد، بیانگر تأکید بیشتری در این موضوع است، گویی می فرماید: «این عمل با روح حج ابداً سازگار نیست».

(۱). مجمع البیان و همچنین تفسیر ابو الفتوح رازی، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۷

در نهمین آیه سخن از عنوان مرء که چیزی شبیه به جدال است در میان آمده می فرماید «آگاه باشید کسانی که درباره قیامت

به ستیزه جویی (و تردید و انکار) برمی خیزند، در گمراهی (عمیق و) دوری قرار دارند». (الا انّ الذّین یمارون فی السّاعه لفی ضلالٍ بعیّدٍ).

روشن است که هدایت فرع بر آن است که انسان حق جو و حق طلب باشد و حق را نزد هر کس و هر جا ببیند با آغوش باز پذیرا شود، و هرگاه تعصب ها و لجاجت ها و کبر و غرور مانع از تسلیم حق در برابر ناحق گردد انسان به گمراهی کشیده می شود آن هم گمراهی عمیق و خطرناکی.

فرق میان جدال و مرء و جهات مشترک این دو را بعداً خواهیم گفت.

*** در دهمین و آخرین آیه، سخن از قوم لجوج لوط است، که هر قدر این پیامبر بزرگ به آنها هشدار داد و آنها را از عذاب الهی بیم داد، و جدی و قطعی بودن مجازات را به آنها گوشزد کرد، آنها نپذیرفتند، و به مجادله و ستیزه جویی در برابر او برخاستند، می فرماید «لوط آنها را از مجازات (عظیم ما) آگاه ساخته بود، ولی آنها اصرار بر مجادله و القاء شک و شبهه داشتند». (وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ).

و همین امر سبب شد که قوم لوط در حجابی از غفلت و بی خبری فرو روند تا زمانی که فرمان الهی صادر شد، و شهرهای آنها بر اثر زلزله های شدید زیر و رو گشت و بارانی از سنگ های آسمانی بر ویرانه ها و جسد های بی جان آنها بارید. آری این است نتیجه جدال و مرء در برابر حق.

*** این آیات به خوبی خطرات این دو رذیله اخلاقی را نشان می دهد و بازگو می کند که چگونه انسان بر اثر جدال از هدایت باز می ماند

و به ولایت شیطان تن در می دهد، و در ضلال بعید و انواع عذاب های الهی غوطه ور می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۸

تعریف جدال و مرء

فرق میان جدال و مرء و مخاصمه

واژه جدل و جدال به طوری که راغب در مفردات می گوید از «جَدَلْتُ الْجَدَلَ» (طناب را محکم تابیدم) گرفته شده، گویی کسی که سخنان ستیزه جویانه می گوید می خواهد طرف مقابل را با زور از افکار و عقائدش دور سازد.

بعضی نیز گفته اند جدال در اصل به معنی کشتی گرفتن و تلاش بر زمین زدن دیگری است، و از آنجا که مشاجرات لفظی شباهت به آن دارد، این واژه در آن مورد نیز به کار رفته است.

البته جدال بر دو گونه است، جدال به حق و جدال به باطل که اولی ممدوح و دومی مذموم است، از این رو در قرآن مجید در یکجا می فرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ به آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن». (۱)

در اینجا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به جدال به حق شده، و آن را در کنار حکمت و موعظه حسنه قرار داده است.

اما جدال به باطل همان است که در آیات بالا آمد که افراد لجوج و متعصب گرفتار آن می شوند، و روشن ترین دلایل حق را با ستیزه جویی انکار می کنند و اما «مرء» (بر وزن حجاب) به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن مریه (شک و تردید) وجود دارد. راغب در کتاب مفردات می گوید: در اصل از «مَرَيْتُ النَّاقَةَ» یعنی پستان شتر را برای دوشیدن به دست گرفتم، گرفته شده است، سپس به گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق شده (شاید به

تناسب که انسان تردید دارد آیا در پستان شتر چیزی برای دوشیدن وجود دارد یا نه) بعضی تعبیر دقیق تری درباره ریشه اصلی این لغت دارند، می گویند: «مَرَيْتُ النَّاقَةَ» در جایی گفته می شود که شیر موجود در پستان شتر دوشیده شده سپس به امید این که بقایایی که در پستان باقی مانده است خارج شود، آن را بدوشند، که این عمل با شک و تردید انجام می شود، همان گونه که بحث های توأم با مرأ چنین است.

(۱). نحل، آیه ۱۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۹

ولی این واژه بعداً به هر نوع بحث و گفتگو درباره هر مطلبی که محل تردید است، خواه بحث و گفتگوی مثبت و حق جویانه، و خواه لجاجت آمیز و پرخاشگرانه باشد اطلاق گردیده است.

از مواردی که «مرأ» در معنی مثبت به کار رفته آیه شریفه ۲۲ سوره کهف است که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد اگر می خواهد درباره اصحاب کهف با مخالفان صحبت کند، آشکارا به گفتگو بنشیند (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا). «۱»

و موارد منفی آن فراوان است از جمله دو مورد که در آیات بالا آمده بود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که واژه مَرِيه (بر وزن جزیه و قریه) به معنی تردید در تصمیم گیری است، و بعضی به معنی شک توأم با قرائن تهمت گرفته اند.

(همانند ریه).

جدال و مرأ در روایات اسلامی

از آنجا که مجادله به باطل سبب مخفی شدن حق و افزایش تعصب و خشونت و مفساد بی شمار دیگری می شود، در روایات اسلامی به شدت از آن نهی شده مخصوصاً اگر مجادله در مصالح دینی باشد. از جمله:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید:

«مَاضِلٌ قَوْمٌ بَعِيدٌ أَنْ هَيِّدَاهُمُ اللَّهُ إِلَّا أَوْتُوا الْجِدَالَ؛ هَيْجٌ غُرُوهِي رَا بَعْدَ از آن که خدا هدایتشان کرد گمراه نشدند مگر آن که گرفتار جدال شدند». (۲)

۲- همین مضمون در حدیث دیگری با تفاوت مختصری از آن حضرت نقل شده است فرمود: «مَا ضَلَّ قَوْمٌ إِلَّا وَ أَوْتَقَ الْجِدَالَ؛ هَيْجٌ قَوْمِي گمراه نشدند مگر این که اعتماد بر جدال کردند» (۳)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي دِينِهِ

(۱). كهف، آیه ۲۲.

(۲). احیاء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۵۵۳.

(۳). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۰

اولئك مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ؛ خداوند لعنت کند کسانی که در دین او مجادله و ستیزه جویی می کنند، آنها بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله مورد لعن قرار گرفته اند». (۱)

۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است که: «الْجِدَالُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ؛ جدال در دین، سبب فساد ایمان و یقین می شود». (۲)

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ فَإِنَّهَا تُشْغِلُ الْقَلْبَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ، وَ تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ، وَ تَسْتَجِيرُ الْكِذْبَ؛ از خصومت در دین (و جدال و پرخاشگری) پرهیزید، چرا که فکر انسان را از ذکر خدا به خود مشغول می دارد و سبب اختلاف و نفاق و کینه و عداوت می گردد و سبب پناه بردن به دروغ می شود». (۳)

تعبیر به خصومت در دین هر چند غیر از عنوان جدال است، ولی در این گونه موارد به همان معنی می باشد.

۶- شبیه همین معنی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

نقل شده است فرمود:

إِيَّاكَ وَالْخُصْمَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشُّكَّ وَتَحْبِطُ الْعَمَلَ وَتُزِدِي بِصَاحِبِهَا، وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ فَلَاحِ يُعْفَرُ لَهُ؛ از خصومت و جدال که سبب شک و تردید می شود، اعمال انسان را حبط و نابود می کند و صاحبش را به هلاکت می کشاند و ای بسا سخنی بگویند که هرگز بخشوده نشود». «۴»

۷- از نصایحی که لقمان حکیم به فرزندش کرد نیز توصیه به ترک جدال بود گفت:

يَا بُنَيَّ لَا تُجَادِلِ الْعُلَمَاءَ فَيَمُقُّوكَ؛ فرزندم! با دانشمندان ستیزه جویی مکن که تو را دشمن می دارند» (و از علومشان محروم می مانی). «۵»

۸- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الدِّينَ بِالْحِدَالِ تَزُنَّدَقَ؛ هر کس دین را با جدال و ستیزه جویی طلب کند کار او به کفر می کشد». «۶»

۹- امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: «ابْلَغْ عَنِّي أَوْلِيَائِي

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۳.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۱۷۷.

(۳). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۸، حدیث ۶.

(۴). همان، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۰.

(۵). مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۱۷، (باب ما جاء فی المراء و المزاح).

(۶). المحججه البيضاء، جلد ۱، صفحه ۱۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۱

السَّلَامَ وَقُلْ لَهُمْ أَنْ لَا تَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا وَمُرْهُمْ بِالصَّدَقِ فِي الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ وَمُرْهُمْ بِالسُّكُوتِ وَتَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِمْ؛ سلام مرا به دوستانم برسان و به آنها بگو راه شیطان را به سوی خویش نگشایند، و آنها را امر به صدق و راستی در سخن و ادای امانت کن، و آنها را به سکوت و ترک

جدال در اموری که به آنها مربوط نیست دستور ده». (۱)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان می بریم، آنجا که فرمود:

«لَا يَشِي تَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَالْحَيْدَلَ وَ أَنْ كَانَ مُحِقًّا؛ انسان حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر زمانی که مرء و جدال را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (۲)

*** اما مرء که در بحثهای سابق تفاوت آن با جدال گفته شد و حاصل کلام این بود که جدال به معنی هر گونه مشاجره لفظی و ستیزه جویی در کلام است در حالی که مرء به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن شک و تردید وجود دارد. گاه این گفتگو برای طلب حق جویی و گاه به خاطر تعصب و لجاجت و اظهار فضل و برتری جویی است که بسیار نکوهیده است و در روایات اسلامی روی این عنوان، نکوهش بیشتری دیده می شود! (هر چند تفاوت زیادی با جدال ندارد).

۱- در حدیثی نظیر حدیث فوق از پیغمبر اکرم می خوانیم: «لَا يَشِي تَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر اینکه مرء را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (۳)

اشاره به اینکه جروبحثهای لجوجانه که برای اظهار فضل و برتری جویی انجام می شود حتی در مسائلی که حق است سبب سقوط انسان در مبانی عقیدتی و اخلاقی می شود.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت از زبان چند نفر از صحابه می خوانیم که

(۱). میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۳۷۲.

(۲). المحججه البيضاء، جلد

(۳). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۲

گفتند: روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد در حالی که مشغول مراء در یک مسئله دینی بودیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به شدت غضبناک شد که او را تا آن زمان آن گونه ندیده بودیم سپس فرمود: «أَنَا هَلَكْتُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي قَدْ تَمَّتْ خَسَارَتُهُ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي لَاشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّا زَعِيمٌ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ فِي رِيَاضِهَا وَ أَوْسَطِهَا وَ أَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ صَادِقٌ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعِيدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاءِ؛ اقوام قبل از شما به خاطر همین جروبحثهای هوس آلود هلاک شدند. مراء را رها کنید که مؤمن مراء نمی کند، مراء را رها کنید زیرا مراء کننده گرفتار خسارت کامل می شود، مراء را رها کنید که من روز قیامت برای مراء کننده شفاعت نمی کنم، مراء را رها کنید که هر کس آن را رها کند هر چند حق بگوید ضامن سه خانه بهشتی برای او هستم؛ خانه ای در ریاض بهشت (قسمت پائین) و خانه ای در وسط و خانه ای در بالای بهشت (اشاره به اینکه تمام بهشت در زیر پای او است) مراء را رها کنید که اولین چیزی که خداوند بعد از بت پرستی مرا از آن نهی کرد مراء بوده است.» (۱)

۳- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ لَا يَنْفَعُهُمْ حِكْمَتُهُ وَلَا تُؤْمِنُ فِتْنَتُهُ مِرَاءَ رَا تَرَكَ

کنید چرا که حکمتی از آن فهمیده نمی شود و از فتنه آن در امان نخواهید بود.» (۲)

۴- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده: «الْمِرَاءُ دَاءٌ رَدِيٌّ وَ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ خَصِيْلَهُ شَرُّ مِنْهُ وَ هُوَ خُلِقَ ابْلِيسَ وَ نَسِيْبَتَهُ فَلَا يُمَارَى فِي أَيِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بَعِيْرِهِ مَحْرُومًا مِنْ حَقَائِقِ الدِّينِ؛ مرء (و جروبحثهای غیر منطقی) درد بدی است و هیچ صفتی برای انسان بدتر از آن نیست و آن، اخلاق ابلیس و منسوبین به او است و هیچکس در هیچ حالی مرء نمی کند مگر کسی که نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است، و از حقایق دین محروم می باشد.» (۳)

اشاره به اینکه شخص مرء کننده خود را خالی از خطا و دیگران را دائماً خطاکار می داند و این دلیل است که نه خود را شناخته و نه دیگران را و چنین کسی به یقین

(۱) همان، حدیث ۵۰.

(۲)، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۱.

(۳) همان، صفحه ۱۳۵، حدیث ۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۳

از درك حقایق دین محروم می ماند.

۵- در حدیثی آمده است که مردی به امام حسین علیه السلام عرض کرد بنشین تا در مسائل دینی با یکدیگر مناظره (و جروبحث) کنیم. امام در پاسخ او فرمود: «یا هذا انا بصیرٌ ببدینی مکشوفٌ علیّ هیدای فان کنت جاهلاً بدینک فاذهب و اطلبه مالی و للممارات و ان الشیطان لیوسوس للرجل و یناجیه و یقول ناظر الناس فی الدین کئی لا یظنوا بک العجز و الجهل...؛ ای مرد! من نسبت به دینم آگاهم و هدایتم برای من روشن است تو اگر نسبت به دینت جاهل هستی برو و تحقیق

کن مرا با مرء چکار و (بدان) شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می گوید با مردم مناظره و جروبحث در دین کن تا گمان نکنند تو جاهل و ناتوان هستی». (۱)

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «ارْبَعُ يُمْتَنُ الْقُلُوبَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ كَثْرُهُ مُنَاقَشَةُ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَهُنَّ وَ مُمَارَاتُ الْمَاحِمِ تَقُولُ وَ يَقُولُ وَ لَا- يَرْجِعُ إِلَى خَيْرٍ وَ مُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُؤْتَى قَالَ كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب را می میراند: گناهان پی در پی و گفتگوی زیاد با زنان (ناآگاه) و جروبحث با احمق. تو چیزی می گوئی و او چیز دیگر و به نتیجه خوبی نمی رسید و همنشینی با مردگان. بعضی (تعجب کردند و) عرض کردند منظور شما از مردگان چیست ای رسول خدا؟ فرمود: هر ثروتمند غافل و مغرور و مست ثروت». (۲)

۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «أَيُّكُمْ وَ الْمِرَاءُ وَ الْخُصِيْمَةُ فَانَّهُمَا يَمْرُضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ؛ از مرء و جروبحثهای کینه توزانه پرهیز که دل های برادران را نسبت به یکدیگر بیمار می سازد و سبب تفرقه آنان می شود». (۳)

۸- به همین دلیل در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از سخنان جامع آن حضرت آمده است: «أَوْزَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كَانَ مُحِقًّا؛ پرهیزکارترین مردم کسی است که مرء را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (۴)

۹- در حدیثی از امام امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است: «جَمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ وَ كَثْرُهُ

(۱). همان، حدیث ۳۲.

(۲). همان، صفحه

(۳). همان، صفحه ۱۳۹، حدیث ۵۶.

(۴). همان، صفحه ۱۲۷، حدیث ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۴

المُمارَاه؛ کانون شر لجاجت و کثرت جروبحنهای بی منطوق است». (۱)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از سلمان فارسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «لا- یؤمنُ رَجُلٌ حَتَّىٰ یُحِبَّ اَهْلَ بَیْتِی وَ حَتَّىٰ یَدَعَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا عَلَامَةُ حُبِّ اَهْلِ بَیْتِکَ؟ قَالَ: هَذَا، فَضَرَبَ بَیْدِهِ عَلَی عَلیِّ بْنِ ابِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ هِیچ کس ایمان (به من) نمی آورد مگر این که اهل بیت مرا دوست دارد و مرء را هر چند حق با او باشد ترک کند. عمر (در آنجا حاضر بود) و گفت علامت محبت اهل بیت تو چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این (را دوست بدارد) و با دستش بر (شانه) علی علیه السلام زد. (۲)»

بی شک این دو موضوع را که پیغمبر اکرم در کلام خود به عنوان نشانه ذکر کرده است با هم رابطه دارد، ممکن است رابطه اش این باشد که دلایل فضیلت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به قدری روشن است که اگر کسی اهل جدال و مرء و پرخاشگری نباشد به حقیقت آن پی می برد.

*** روایات در زمینه نکوهش مرء بسیار فراوان است. ده حدیثی که در بالا ذکر کردیم گلچینی از میان آنها بود و دقت در همین احادیث برای پی بردن به خطرات این خلق و خوی نکوهیده و آثار اسف انگیز و مخرب آن در فرد و جامعه روشن است.

آثار و پیامدهای جدال و مرء

تاکیدهای فراوان که در آیات قرآن و روایات متواتر اسلامی در

مذمت جدال و مرء و جروبحثهای پرخاشگرانه و بی منطق وارد شده به خاطر آن است که اولاً نخستین اثر منفی این کار و اخلاق سوء پرده افکندن بر چهره حقایق است و بدترین حجاب را میان انسان و درک حقایق ایجاد می کند به گونه ای که گاه حتی

(۱). غرر، جلد ۳، صفحه ۳۷۶، حدیث ۴۷۹۵.

(۲). سفینه البحار، ماده «مرء»؛ بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۰۷، حدیث ۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۵

اخلاق در قرآن ج ۳۱۳۳

واضح ترین بدیهیات را درک نمی کند و به انکار اموری می پردازد یا از مطالبی دفاع می کند که راستی مضحک است و این نیست مگر به خاطر اینکه انسان وقتی گرم مرا و جدال می شود همه چیز را غیر از آنچه خودش می گوید انکار می کند.

و اینکه در بعضی از روایات گذشته خواندیم خصومت و جدال و مرء قلب را بیمار می کند ممکن است اشاره به همین معنی باشد زیرا قلب به معنی عقل است و بیماری آن به معنی عدم درک حقایق. و نیز اگر در حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که کسانی که به جدال روی آورند کارشان به کفر می کشد و یا اینکه جدال موجب شک در دین خدا و فساد یقین می گردد، همه اینها اشاره لطیفی است به آنچه در بالا گفته شد.

دیگر از آثار منفی این اخلاق رذیله ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و فراموشی یاد خدا و کشیده شدن به انواع دروغها است که در احادیث گذشته به آنها اشاره شده بود دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می خواهد با جدال و مرء بر دوستان خود غلبه کند و برتری

بعجود آنها را بر ضد خود تحریک می کند و غالباً گفتار آنها به تحقیر و دشنام یکدیگر می کشد و اینها بدترین اسباب نفاق و جدائی است حتی گاهی برای توجیه سخنان خود به انواع دروغها متوسل می شوند که این خود بلای بزرگ دیگری است و مجموع اینها سبب می شود که انسان از خدا دور گردد و در دام شیطان گرفتار شود و انسان را به هلاکت معنوی بیفکند.

به همین دلیل در احادیث گذشته خواندیم که انسان به حقیقت ایمان دست نمی یابد تا زمانی که مرء و جدال را ترک گوید هر چند خود را بر حق بداند زیرا سخنان ستیزه جویانه در مسائل حق نیز سبب انواع خصومتها و عداوتها است و گاه انسان را به انواع گناهان دیگر مانند تحقیر مؤمن و اهانت از طریق سخن یا اشارات دست و چشم و ابرو و دروغ و کذب و تکبر و برتری جوئی آلوده می کند.

اضافه بر همه اینها جدال و مرء اُبْهت و شخصیت انسان را در هم می شکند و زبان جاهلان را به روی انسان باز می کند اگر با افرادی نادان مجادله کند سبب هتک و توهین او می شوند و اگر با دانشمندان ستیزه جوئی کند او را مغلوب و حقیر

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۶

می سازند.

در مجموع همان طور که در روایات سابق خواندیم جدال و مرء یکی از چهار چیزی است که قلب را می میراند و روح انسان را بیمار می سازد.

چه بهتر که انسان بحثهای خود را با دیگران با محبت و دوستی و تواضع و مهربانی و به صورت جستجوی حق برگزار کند که هم از علم و دانش آنها بهره گیرد و هم آنها از

علم و دانش او بهره مند شوند و با کمک یکدیگر بتوانند مطالب پیچیده را بشکافند و به واقعیتها برسند و این همان جدال بر حق است.

انگیزه های جدال و مرء

با توجه به رابطه نزدیکی که در میان صفات رذیله وجود دارد و غالب آنها با یکدیگر مرتبند و علت و معلول یکدیگر محسوب می شوند این خلق و خوی نکوهیده یعنی جدال و مرء و پرخاشگری بی منطق نیز از صفات زشت دیگر سرچشمه می گیرد.

۱- از عوامل مهم جدال و مرء کبر و غرور است که به انسان اجازه نمی دهد به آسانی در برابر حق تسلیم شود و او را وادار می کند که برای حفظ برتری جویی خود حق را از طریق جدال و مرء انکار نماید لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل شده است که فرمود: «انَّ مِنَ التَّوَّاضِعِ اَنْ يَرْضَى الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَ اَنْ يُسَلِّمَ عَلٰى مَنْ يَلْقٰى وَ اَنْ يَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ اَنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لَا يُحِبُّ اَنْ يُحَمِّدَ عَلٰى التَّقْوٰى» در این حدیث امام چهار چیز را نشانه تواضع دانسته: نشستن در هر جای مجلس که میسر باشد و سلام کردن بر هر کسی که ملاقات می کند و ترک مرء هر چند حق با او باشد و عدم خشنودی از ستایش ستایشگران در برابر تقوا. «۱»

۲- خودنمایی و اظهار فضل و ریاکاری یکی دیگر از انگیزه های جدال و مرء و جزو بحثهای پرخاشگرانه است که بسیار متداول و معمول است به ویژه در مجلسی

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، حدیث ۲۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۷

که گروهی از عوام حضور داشته باشند و بخواهد

فضیلت خویش را به آنان نشان دهد یا بخواهد در برابر ارباب فضل جایی برای خود بگشاید. در حدیثی که قبلاً از امام حسین علیه السلام نقل کردیم این جمله دیده می شد که فرمود: «وَ أَنَّ الشَّيْطَانَ لَيُوسِسُ لِلرَّجُلِ وَ يُنَاجِيهِ وَ يَقُولُ نَظِرِ النَّاسِ فِي الدِّينِ كَيْ لَا يَظُنُّوا بِكَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ؛ شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می خواند و می گوید با مردم در امر دین مناظره کن تا گمان نکنند تو عاجز و نادانی». (۱)

در حدیث دیگری نیز امام صادق علیه السلام هنگامی که طالبان علم را به سه گروه تقسیم می کند گروهی که برای جدال و مراء طالب علمند و گروهی برای فخرفروشی بر مردم و گروه دیگری برای فهمیدن و اندیشیدن (و عمل کردن) سپس در توصیف گروه اول می فرماید: «فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَ الْمِرَاءِ مُؤَذِّمٌ مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرَّجَالِ؛ آن کس که علم را برای جدال و مراء می طلبد سخنانش آزاردهنده و پرخاشگرانه است، در مجالسی که شخصیتها حضور دارند سخن می گوید». (و خودنمایی و اظهار فضل می کند) و در پایان حدیث امام علیه السلام به او نفرین می کند و می گوید: «فَدَقَ اللَّهُ مِنْ هَذَا حَيْشُومَهُ؛ خداوند بینی او را بر خاک بمالد». (۲)

۳- دیگر از انگیزه های جدال و گفتگوهای پرخاشگرانه جهل و نادانی نسبت به مقام خویشتن و دیگران است چرا که خود را، بزرگترین و عالم ترین می پندارد و دیگران را جاهل و نادان لذا در حدیثی که قبلاً از امام صادق علیه السلام نقل کردیم بعد از آنکه امام علیه السلام مراء را یک بیماری دردناک می شمرد و آن را از خواهی

شیطانی معرفی می کند می فرماید: «فَلَا يُمَارَى فِي أَيِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَبِغَيْرِهِ؛ هَيْجَكْسٌ فِي هَيْجِ حَالِي مَرَاءٍ نَمِي كَنْد مَكْرَ آنَكِه نَسَبَت بِه مَوْقِعِيَّتِ خَوْد وَ دِيكَرَانِ جَاهِلِ اسْت.» (۳)

۴ و ۵- انتقام جوئی و حسد دو انگیزه دیگر از انگیزه های جدال و مرء است؛ برای اینکه آبروی طرف مقابل را ببرد و از او انتقام بگیرد و حسادت خود را اعمال نماید و از قدر و مقام او در نظرها بکاهد متوسل به جروبحتهای توام با توهین و

(۱). همان، صفحه ۱۳۵، حدیث ۳۲.

(۲). مقدمه کتاب معالم الاصول، صفحه ۱۱.

(۳). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۸

تحقیر می شود تا از این طریق آبی بر آتش کینه و حسد که در دل او نهفته است پاشد.

۶- تعصب و لجاجت نیز از عوامل مهم جدال و مرء است چرا که اشخاص متعصب و لجوج حاضر نیستند به آسانی دست از عقائد فاسد خود بردارند لذا روی آن می ایستند و پیوسته جرّ و بحث می کنند، آسمان و ریسمان را به هم می بافند و به هر حشیشی متشبث می شوند تا اعتقاد فاسد خود را بر کرسی بنشانند همان کاری که بسیاری از کافران و مشرکان در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران داشتند که نمونه روشن آن گفتگوی بت پرستان بابل در برابر ابراهیم بت شکن علیه السلام در آن هنگام که منطق گویای ابراهیم آنها را در بن بست شدید قرار داد و موقتاً از خواب غفلت بیدار شدند، ولی تعصب و لجاجت همانند یک ابر ظلمانی پرده های تاریک بر فکر و عقل آنها

انداخت و باز هم به مقاومت احمقانه خود ادامه دادند!

۷- دنیا پرستی که عامل اصلی همه گناهان یا اکثر گناهان است نیز یکی از عوامل مهم جدال و مرء محسوب می شود کسانی که دارای این صفت رذیله اند می خواهند از این طریق مقامی در جامعه برای خود کسب کنند و به وسیله آن به نوائی برسند و دنیای آنها آباد گردد.

کوتاه سخن اینکه عوامل منفی فراوانی دست به دست هم می دهد و انسان را به جرّ و بحثهای دور از ادب و انسانیت و انصاف می کشاند و او را وادار می کند که با لجاجت و سرسختی در برابر حق بایستد و در برابر باطل دفاع کند.

اقسام مرء و جدال

جدال و مرء را عمدتاً می توان به دو بخش تقسیم کرد، جدال و مرء مثبت یعنی بحث های منطقی و گفتگو برای تبیین مسایل و توضیح حقایق و آگاهی از نقطه نظرهای یکدیگر و رسیدن به واقعیات از این طریق.

و مرء و جدال منفی یعنی بحث های پرخاشگرانه و ستیزه جویانه ای که هدف صحیحی را دنبال نمی کند، و در مسیر روشن شدن حقایق نیست بلکه هدف از آن

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۹

اعمال خصومت یا تعصب و لجاج و برتری جویی و خودنمایی و اظهار فضل در برابر دیگران است.

این تقسیم بندی در آیات قرآن نیز منعکس است آنجا که می فرماید: «و لا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ با اهل کتاب (یهود و انصاری) جز به طریقی که نیکوتر است مجادله نکنید». (عنکبوت - ۴۸).

و در جای دیگر می فرماید: «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ و با روشی نیکوتر با آنها مجادله و مناظره کن». (نحل - ۱۲۵).

و در جای دیگر در نکوهش جمعی از

کافران می فرماید: «يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ؛ با این که حق برای آنها روشن شده باز با تو مجادله می کنند». (انفال- ۶).

و در مورد مراء مثبت در داستان «اصحاب کهف» و تعداد آنها می فرماید: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا؛ پس درباره تعداد آنها جز مبارزه منطقی توأم با استدلال نداشته باش». (کهف- ۲۲).

و در مورد مراء منفی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛ آگاه باشید آنها که در قیامت تردید می کنند و با لجاج و عناد به محاجه می پردازند در گمراهی عمیقی هستند». (شوری- ۱۸).

و تقسیمات دیگری نیز بر حسب افرادی که در طرف مقابل قرار دارند و مسایلی که در آن جدال و مراء می شود دارند.

از جمله طرف مناظره انسان باید انسان فهمیده و عاقلی باشد که بتوان از طریق مناظره منطقی بر علوم او دست یافت، همان گونه که در وصیت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «دَعِ الْمُمَارَاتِ وَ مُجَارَاتِ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا عِلْمَ؛ گفتگو و مناظره را با کسی که نه عقل دارد و نه علم رها کن». (۱)

و شخص مناظره کننده باید انسان آگاهی باشد، چرا که اگر افراد ناآگاه به عنوان دفاع از حق به میدان بیایند و بر اثر ضعف معلومات شکست بخورند، آیین حق ضایع می شود، لذا در حدیثی می خوانیم که محمد بن عبد الله معروف به طیار به

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۰

امام صادق علیه السلام عرض کرد: «بَلَعْنِي أَنْكَ كَرِهْتَ مُنَازَرَةَ النَّاسِ؛ به من گفته اند که شما از مناظره (شیعیان) با مخالفان کراهت دارید؟ امام فرمود: أَمَا

كَلَامٌ مِّثْلَكَ فَلَا يَكْرَهُ، مَنْ إِذَا طَارَ يَحْسُنُ أَنْ يَقَعَ وَأَنْ وَقَعَ يَحْسُنُ أَنْ يَطِيرَ فَمَنْ كَانَ هَكَذَا لَا نَكْرَهُهُ؛ از گفتگوهای شخصی مانند تو کراحت نداریم کسی که هنگامی که به پرواز در می آید می تواند در جای خود به خوبی بنشیند، و هنگامی که می نشیند می تواند به پرواز در آید (با مهارت وارد بحث می شود و با مهارت از آن خارج می گردد) ما از گفتگو و مناظره چنین کسی ناراحت نیستیم. «۱» انتخاب لقب طیار برای این صحابی معروف امام صادق علیه السلام نیز اشاره به همین معنی است زیرا که در مباحثه و جدل، بسیار قوی و نیرومند بود و با قدرت و مهارت می توانست از حق دفاع کند.

اینجاست که به تمام کسانی که اطلاع کافی از مسائل دین ندارند، و نمی توانند با قدرت از او دفاع کنند. هشدار می دهیم که وارد بحث و مناظره با مخالفان نشوند، چرا که شکست می خورند و شکست آنان موجب سرافکنندگی و ضعف مبانی مذهب در نظر دیگران است.

از آنجا که افراط و تفریط غالباً در امور مختلف در میان افراد نادان وجود دارد کسانی هستند که ناآگاهانه راه افراط را می پویند و می گویند چون جدال و مراد در اسلام شدیداً تحریم شده اصلاً با کسی نباید بحث کرد، هر چند بحثی مستدل و روشنگر و در مسیر حق باشد، سکوت را باید بر هر گونه بحث و استدلال یا به گفته بعضی قیل و قال ترجیح داد.

این هم به یقین یک انحراف بزرگ است چرا که تبیین حقایق جز در سایه منطق و استدلال میسر نیست، و بستن این راه به روی مردم به معنی

محروم ساختن گروه عظیمی از وصول به حقایق و واقعیت ها است.

این سخن را با حدیث جالبی پایان می دهیم.

امام حسن عسکری از جدش امام صادق علیه السلام نقل می کند که در محضر مبارک آن

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، حدیث ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۱

امام سخن از جدال در دین شد و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از آن نهی کردند، امام صادق علیه السلام فرمودند این مسأله به طور کامل نهی نشده است، بلکه نهی از جدال به غیر طریقه صحیح شده است سپس فرمود: آیا نمی شنوید که خداوند می گوید: «وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) و نیز می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲).

در این دو آیه خداوند دستور داده که جدال به احسن کنند (بحث و گفتگوی منطقی و مستدل با بهترین روشها، آنچه حرام است جدال غیر احسن است، چگونه ممکن است خداوند جدال احسن را تحریم کند در حالی که به پیامبرش دستور می دهد در برابر یهود و نصاری که می گفتند بهشت تنها از آن ما است بگوید: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ اگر راست می گوید دلیل خود را بیاورید» (۳) به این ترتیب صدق و ایمان را با برهان قرین ساخته، و برهان و دلیل همان چیزی است که در جدال به احسن آورده می شود. و هنگامی که بعضی از آن حضرت پرسیدند جدال به غیر احسن چیست؟ حضرت فرمود: آن است که با کسی که اهل باطل است مجادله کنی، او دلیل نادرستی اقامه کند

ولی تو قادر نباشی با منطق صحیح به او پاسخ بگویی و تنها به این قناعت کنی که من گفته تو را قبول ندارم (بدون اقامه دلیل) یا این که آن شخص که اهل باطل است سخن حقی را بگوید که بخواهد از آن برای مقصد نادرست خود کمک بگیرد و تو از ترس نداشتن جواب صحیح سخن حق را انکار کنی. این کار بر شیعیان من حرام است که سبب فتنه و انحراف برادران ضعیف الایمان شوند و اهل باطل از ناتوانی این گونه اشخاص در استدلال گواه و شاهی بر حقانیت خود دست و پا نمایند.

سپس امام صادق علیه السلام نمونه های متعددی از استدلالاتی که قرآن در امر معاد در برابر مشرکان داشته، ذکر می فرماید و آنها را به عنوان مصادیق جدال احسن می شمرد که باعث اتمام حجت بر کفار و ازاله شبهات آنها می شده است. «۴»

(۱). عنکبوت، آیه ۴۶.

(۲). نحل، آیه ۱۲۵.

(۳). بقره، آیه ۱۱۱.

(۴). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۲ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۲

طرق درمان این رذیله اخلاقی

هرگاه حالت پرخاشگری و جزّ و بحث بی حاصل، و به تعبیر روایات جدال غیر احسن در درون وجود انسان ریشه بدواند، و به صورت خلق و خوی او در آید، دین و ایمان و تقوای چنین انسانی در مخاطره قرار می گیرد، و لازم است برای نجات از خطرات ناشی از این صفت رذیله دست به کار شود و آن را درمان کند، و خود را از شرّ آن رهایی بخشد.

نخستین راه درمان که شاید جزء مقدمات یا یک عامل تسکین دهنده محسوب شود تا به درمان عمقی پردازد، اختیار سکوت است در

هر جا که احتمال می دهد جدال به باطل باشد. و هرگاه این سکوت را مدتی ادامه داد، و به اصطلاح دندان بر جگر بگذارد و مشکلاتش را تحمل کند، زمینه بسیار مساعدی برای درمان نهایی فراهم می شود.

البته سکوت درمان بسیاری از رذایل اخلاقی است (حسد، کینه توزی، سخن چینی، ریاکاری، ناشکری، تهمت، دروغ، برتری جویی، و بسیاری دیگر از رذایل اخلاقی است که از طریق سخن اعمال می شود و سکوت می تواند به عنوان یک راه پیشگیری در تمام این موارد به کار گرفته شود، به همین دلیل در روایات اسلامی مدح و ستایش زیادی نسبت به سکوت شده است که ما شرح آن را در جلد اول این کتاب به طور مبسوط آورده ایم.

راه دیگر برای ریشه کن کردن این رذیله اخلاقی دقت و بررسی آثار مرگبار و عواقب شوم این صفت است مانند محجوب ماندن از درک حقایق و گرفتاری در چنگال اوهام و تعصبها و ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و دور ماندن از حقیقت ایمان و گرفتاری در چنگال خشم و غضب الهی شکسته شدن ابهت انسانی در نزد خاص و عام و مانند آن.

به یقین اندیشیدن در پیامدهای سوء، تأثیر عمیقی در باز داشتن انسان دارد.

چگونه ممکن است کسی بداند فلان غذا سمی و کشنده است و در عین حال از آن بخورد؛ کسی غذای سمی تناول می کند که از آثار و پیامدهای آن بی خبر است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۳

اصلاح ریشه ها و برطرف ساختن انگیزه ها یکی از طرق درمان است، هنگامی که می گوئیم انگیزه جدال و مرء و تکبر، برتری جویی، خودنمائی، حسد، انتقام جوئی، دنیاپرستی، تعصب و لجاجت است به

«سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: أَنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيتَ لَهُمْ مِثْلَهُ وَ

(۱). سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۵۳۲، چاپ قدیم (ماده مراء).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۴

مُؤَاسَاتُكَ الْأَخِ فِي الْمَالِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ برترین اعمال سه چیز است: رعایت انصاف در حق مردم نسبت به خویشان تا آنجا که چیزی را برای خود نخواهی مگر اینکه همانندش را برای آنها بخواهی و مواسات با برادر دینی در مال و ذکر خدا در هر حال.» (۱)

جالب اینکه در بعضی از روایات می بینیم که امام صادق علیه السلام هنگامی که چهارخانه بهشتی را در برابر چهار عمل تضمین می کند ترك مراء را سومین عمل و انصاف دادن در برابر مردم را چهارمین عمل می شمرد که ممکن است اشاره ای به انصاف در سخن بوده باشد.

(۱). کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۵

۱۱

سخن چینی و اصلاح ذات البین

اشاره

زندگی اجتماعی همیشه توأم با نزاعها و نزاعهاست و یکی از شاخه های نزاحم بگو و مگوهاست که در میان افراد صورت می گیرد و گاه دامنه پیدا می کند و به مشاجرات شدید و حتی در بعضی اوقات ممکن است به خون ریزی منتهی شود!

وظیفه دیگران این است که در اصلاح ذات البین و رفع سوء تفاهم و فراهم آوردن جو خوش بینی و حسن ظن در میان افرادی که درگیر مناقشات هستند بکوشند و به اصطلاح آب به روی آتش پاشند.

ولی متأسفانه گروهی هستند که بر اثر انگیزه های مختلف درست در جهت خلاف این مطلب گام برمی دارند گوئی بنزین بر آتش می پاشند و دامنه این حریق را وسیعتر می کنند و به یقین در تمام مفاصلی که

از آن به بار می آید شریک و سهیم اند؛ سخن این را برای آن می برند و سخن آن را برای این و حتی گاهی از خودشان چیزی نیز بر آن می افزایند این گروه را سخن چین می نامند و از بدترین خلق خدا هستند در حالی که گروه اول صالحان و مصلحانند و کار آنها در حد جهاد فی سبیل الله است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۶

همان گونه که در روایات وارد شده است: «اَجْرُ الْمُصْلِحِ بَيْنَ النَّاسِ كَأَجْرِ الْمُجَاهِدِ بَيْنَ أَهْلِ الْحَرْبِ». (۱)

سخن چینی هر گاه تکرار شود به صورت یک خلق و خوی در می آید و از رذائل بسیار زشت اخلاقی است در آیات و روایات اسلامی اشارات زیادی در نکوهش این رذیله اخلاقی و ستایش فراوان درباره اصلاح ذات البین آمده است.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و آیات مربوط به این دو صفت را بررسی می کنیم سپس به تحلیل ریشه ها، پیامدها و آثار نامطلوب سخن چینی و برکات اصلاح ذات البین و طرق درمان آن رذیله اخلاقی و تقویت این فضیلت می پردازیم.

۱- وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ. (همزه- ۱)

۲- وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ - هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ - مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ اِثِيمٍ - عُنْتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ. (قلم- ۱۱ تا ۱۳)

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ. (حجرات- ۶)

۴- مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مَقِيتًا. (نساء-

۸۵)

۵- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (انفال - ۱)

۶- وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (بقره - ۲۲۴)

۷- لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ

(۱). تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، صفحه ۴۱۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۷

مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا. (نساء - ۱۱۴)

۸- ... أَنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. (هود - ۸۸)

ترجمه

۱- وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!

۲- و از کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند- و بسیار مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است- علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است پیروی مکن.

۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

۴- کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود، و کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حسابرس و نگهدار هر چیز است.

۵- از تو درباره انفال (غنائم و هر گونه مالی بدون مالک مشخص) سؤال می کنند، بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر است، پس از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید و خصومت‌هایی را که در میان شماست آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید!

۶- خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! و

برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد نمائید) و خداوند شنوا و داناست.

۷- در بسیاری از سخنان در گوشی (و جلسات محرمانه) آنها خیر و سودی نیست، مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

۸- ... من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم نمی خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم! اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۸

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می فرماید: وای بر هر عیب کننده مسخره جوئی (ویل لکل همزه لمزه).

در تفسیر «همزه» و «لمزه» و فرق میان این دو سخن بسیار است که در تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه آورده ایم مهم آن است که یکی از تفسیرهایی که برای آیه فوق شده است این است که آیه اشاره به افراد سخن چین می کند. از ابن عباس پرسیدند منظور از این آیه چیست؟ و آنها چه کسانی هستند که خداوند ایشان را مذمت به ویل کرده است؟ ابن عباس در پاسخ گفت: «هُمُ الْمَشَاوَنَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُمَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ النَّاعِثُونَ لِلنَّاسِ بِالْعَيْبِ؛ آنها کسانی هستند که اقدام به سخن چینی می کنند و میان دوستان تفرقه، ایجاد می نمایند و عیب بر مردم می گذارند». مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» این معنی را بعنوان اولین تفسیر برای آیه ذکر کرده و «فخر رازی» آن را هفتمین و آخرین تفسیر برای آیه ذکر می کند و با توجه به مفهوم وسیعی که همزه و

لمزه دارد و هر گونه غیبت و عیب جوئی را شامل می شود سخن چینی نیز در مفهوم آیه درج است؛ خداوند به این گونه اشخاص وعده مجازات «حُطْمَه» را داده است؛ همان آتش برافروخته الهی که از دلها سر می زند و تمام وجود آدمی را فرا می گیرد.

از این آیه استفاده می شود که آتش قیامت- بر عکس- آتش دنیا نخست به درون می زند و اعماق قلب را می سوزاند سپس به برون و شاید بخاطر این باشد که رذائل اخلاقی و اعمال زشت ناشی از آن از درون انسان سرچشمه می گیرد و بازتابش در اعمال بیرون است.

*** در دومین آیه روی سخن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: از آنها که بسیار سوگند یاد می کنند و افراد پستی هستند و بسیار عیب جو و سخن چین می باشند اطاعت مکن. (وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بَنَمِيمٍ).

و به دنبال این صفات زشت صفات دیگری را در آیات بعد برای آنها

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۹

می شمرد مانند ممانعت از کار خیر، تجاوزگری، کینه توزی، خشونت، و کفر به آیات الهی و به دنبال آن می فرماید: ما بر بینی او داغ ننگ می نهیم (سَنَسِمُهُ) (و او را در دنیا و آخرت رسوا می سازیم).

ذکر سخن چینی و نمایی در ردیف رذائل مهم دیگر و همچنین کفر بر آیات الهی دلیل بر زشتی فوق العاده این عمل است!

تعبیر به «مَشَّاءٍ بَنَمِيمٍ» به صورت صیغه مبالغه، اشاره به کسانی است که پیوسته در مبان مردم سعایت و سخن چینی می کنند و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین می کنند و تخم عدوات و دشمنی در دلها می کارند و این یکی

از مهمترین گناهان کبیره است.

«حلاف» به کسی گفته می شود که بسیار سوگند یاد می کند و معمولاً کسانی هستند که نه مردم به آنها اعتماد دارند و نه خودشان نسبت به خودشان و توصیف آنها به مهین (پشت) نیز گواه دیگری بر این معنی است و به خاطر همین فرومایگی و پستی است که بر دیگران عیب می گذارند و پیوسته سخن چینی و افساد می کنند گوئی از محبت و الفت مردم نسبت به یکدیگر رنج می برند و می خواهند همان گونه که خودشان از چشم مردم افتاده اند مردم نیز نسبت به یکدیگر چنین شوند.

در سؤمین آیه مطابق شأن نزول معروفی که دارد «ولید بن عقبه» با گروهی برای جمع آوری زکات از طایفه «بنی مصطلق» از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اعزام شدند. هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول خدا به سوی آنها می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند ولی از آنجا که میان آنها و «ولید» خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها قصد کشتن او را دارند (یا اینکه به عمد آنها را متهم به چنین قصدی کرد) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و عرض کرد آنها از پرداخت زکات خودداری کردند، پیامبر سخت بر آشفت و آماده، مقابله با آن گروه شد و مطابق روایتی مردم فشار برای جنگ با آنان آوردند «۱» آیه نازل شد و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری

(۱). سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۰

برای شما آورد درباره آن تحقیق کنید (مبادا دروغ یا تهمت و سخن چینی باشد) پیغمبر اکرم صلی

الله علیه و آله دستور تحقیق به «خالد بن ولید» داد که با گروهی به سراغ آنها برود.

او با شتاب زدگی هیچ کاری انجام نداد، پس از تحقیق معلوم شد طایفه بنی المصطلق کاملاً به اسلام وفادارند. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر فرمود: **التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛** درنگ کردن و تحقیق نمودن از سوی خدا و عجله از شیطان است. «۱»

طبق حدیثی از امام صادق علیه السلام آیه فوق اشاره به نَمَام و سخن چین دارد. «۲»

از این تعبیر روشن می شود که نَمَامی و سخن چینی، سخنان دروغ را نیز شامل می شود.

*** در چهارمین آیه که بعضی از بزرگان مانند علامه مجلسی آن را در بحث نیمه آورده اند می فرماید: کسی که شفاعت برای کار بدی کند سهمی از آن را خواهد داشت. (وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا) این آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که سخن چینی را نیز شامل می شود چه شفاعت سوئی از این بدتر که در میان دو مسلمان آتش عداوت و دشمنی را شعله ور سازد آنها را نسبت به یکدیگر بدبین کرده و به جان هم بیندازد و لذا در حدیثی از پیامبر نقل شده که فرمود: «مَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ إِشَارَ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ کسی که دعوت به کار بدی کند یا راهنمایی به آن نماید و یا حتی اشاره کند شریک در آن کار است».

*** در پنجمین آیه سخن از اصلاح ذات البین است که در نقطه مقابل سخن چینی و افساد ذات البین قرار دارد می فرماید: تقوای الهی پیشه کنید و برادرانی را

که با هم اختلاف دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیغمبر او را کنید اگر ایمان دارید.

(۱). تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۱۳۱.

(۲). مستدرک سفینه البحار، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۱

(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

در شأن نزول این آیه آمده است که بعد از پایان جنگ بدر میان دو نفر از انصار بر سر غنائم جنگی مشاجره لفظی در گرفت آیه فوق نازل شد و تصریح کرد که اختیار غنائم جنگی با پیامبر است و باید در میان افرادی که اختلاف دارند اصلاح کنید.

*** در ششمین آیه می فرماید: خداوند را معرض سوگندهای خود قرار ندهید، برای نیکی کردن و تقوا پیشه نمودن، و اصلاح در میان مردم کردن، و خداوند شنوا و دانا است (وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ إِنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُضَاهِجُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد نخست این که ناظر به کسانی است که گاهی نسبت به کسی عصبانی می شدند و می گفتند ما درباره او کار خیر نخواهیم کرد، و برای اصلاحشان، هیچ اقدامی نمی کنیم، آیه شریفه نازل شد و گفت: این سوگندها باطل و بیهوده است، هیچ چیزی نمی تواند مانع کار خیر و اصلاح مردم شود. (شأن نزولی که برای آیه ذکر شده نیز این نظر را تأیید می کند چرا که نقل شده است میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «عبد الله بن رواحه» اختلافی روی داد و او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کارشان اقدامی نکند، آیه نازل

شد و این گونه سوگندها را بی اساس معرفی کرد). «۱»

تفسیر دیگر این است که برای انجام کار خیر و تقوا و اصلاح در میان مردم سوگند یاد نکنید، چرا که رجحان انجام این کارها به قدری روشن است که نیاز به سوگند ندارد.

در هر صورت اهمیت اصلاح در میان مردم از آیه به خوبی روشن می شود به خصوص این که آن را در کنار کارهای خیر و تقوا و پرهیزکاری قرار داده است.

(۱). مطابق این تفسیر در جمله *ان تَبَرُّوا كَلِمَةً «لا»* در تقدیر است و در اصل *الَّا تَبَرُّوا ...* بوده است، و واژه «عُرْضَه» در اینجا به معنی مانع است، ولی در تفسیر بعد به معنی معرضیت است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۲

در هفتمین آیه سخن از گفتگوهای در گوشی است که در بسیاری از مواقع سبب آزار دیگران و بدبینی و سوء ظن می شود، و گاه راه را برای نقشه های شیطانی و مخفیانه فراهم می سازد، لذا می فرماید: در بسیاری از سخنان در گوشی و محرمانه (آنها خیر و فایده ای نیست) *(لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ)*.

اما بلافاصله می افزاید: مگر کسی که بخواهد توصیه به کمک کردن به دیگران یا انجام کار نیک یا اصلاح در میان مردم دهد (که در صورت فایده این گونه «نجواها» بر ضررهایش برتری دارد) *(الَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ)*.

و در پایان آیه در یک تعبیر بسیار تشویق آمیز نسبت به این امور می افزاید و هر کس برای خشنودی خدا چنین کند به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد *(وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ اَجْرًا عَظِيْمًا)*.

استثناء مسأله اصلاح

ذات البین از نکوهش و نجوا از یک سو و قرار گرفتن اصلاح در کنار صدقه و معروف از سوی دیگر، و وعده پاداش عظیم برای آن از سوی سوم، همگی گواه بر اهمیت این کار است.

در این که فرق میان صدقه و معروف چیست؟ بعضی گفتند صدقه به معنی کمک های مستحبی بلا عوض است، و معروف به معنی قرض الحسنه می باشد، و بعضی برای معروف مفهوم عامی قائل شده اند که شامل تمام کارهای نیک می شود (بنابراین نسبت آن با صدقه، نسبت عموم و خصوص مطلق است).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آمده است که یکی از بهترین «صدقات» که خدا و پیامبرش آن را دوست دارد «اصلاح» در میان مردم است هنگامی که نسبت به یکدیگر بدبین شوند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است، هنگامی که دور شوند «الا اذُّلُّكَ عَلَى صَدَقَةٍ يُحِبُّهَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟ تُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتُقَرَّبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا». (۱)

بنابراین اصلاح در میان مردم هم به طور مستقل ذکر شده، و هم به عنوان یکی

(۱). تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۹۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۳

از مصادیق عمده صدقه و معروف. و به تعبیر دیگر چون اصلاح در میان مردم فرد کامل معروف و صدقه است جداگانه ذکر شده است.

*** در هشتمین و آخرین آیه سخن از برنامه یکی از پیامبران بزرگ الهی به نام «شعیب» است، او هدف از قیام خود را چنین بیان می کند: من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم، نمی خواهم (أَنْ أَرِيدُ إِلَّا الْأَصْلَاحُ مَا اسْتَطَعْتُ).

این همان هدفی است که تمام پیامبران الهی آن را تعقیب

می کردند، اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط اجتماعی مردم.

بعضی در تفسیر اصلاح گفته اند، مفهوم آن این است که می خواهم دنیای شما را با عدالت و آخرت شما را با عبادت اصلاح کنم، ولی روشن است که اصلاح مفهوم وسیع تری دارد که فراتر از عدالت را نیز شامل می شود.

سپس برای توفیق در این امر بسیار مهم یعنی اصلاح دین و دنیای انسان ها در تمام زمینه ها از خداوند بزرگ توفیق می طلبد و می گوید: توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کردم، و به سوی او باز می گردم. (وَ مَا تُوفِّقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ).

جالب این که شعیب هنگامی این سخن را به قوم گمراه گفت که آنها غرق فساد مالی و اخلاقی بودند، و نهی شعیب را از عبادت بت ها و کم فروشی و فساد مالی، مخالف آزادی خود قلمداد می کردند و می گفتند از تو که آدم عاقل و فهمیده ای هستی بعید است بخواهی جلو آزادی فکری و عملی ما را بگیری گویا آنها نیز مانند گروهی از مردم عصر ما که از مفهوم صحیح آزادی بی خبرند و نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که آزادی افتخارآمیز بشر، تنها در چهار چوب ارزش ها است، در بیراهه ها سرگردان بودند، که شعیب به آنها پاسخ گفت هدف من اصلاح به معنی واقعی کلمه است، نه تسلیم هوا و هوس های شما شدن.

قابل توجه این که قوم شعیب علیه السلام او را به عنوان انسانی عاقل و فرزانه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۴

می شناختند، و عنوان «حلیم» و «رشید» را برای او معترف بودند، اما همین که برای اصلاح فساد عقیدتی و فساد مالی آنها

قیام کرد، به مخالفت با او برخاستند.

*** از مجموع آیات فوق دو نکته کاملاً روشن می شود، نخست این که تمامی و سعایت و سخن چینی و ایجاد اختلاف در میان انسان ها، یکی از بزرگترین گناهان و نکوهیده ترین صفات است. و دیگر این که اصلاح در میان مردم یکی از وظایف مهم الهی و انسانی است که با هیچ عذری نمی توان آن را ترک گفت.

سخن چینی (نمیه) در روایات اسلامی

با توجه به این که سخن چینی از بدترین پدیده های شوم اجتماعی است که جامعه را به هم می ریزد، و سرچشمه مفسد بی شمار و حتی خون ریزی می شود، در احادیث اسلامی مؤکداً از آن نهی شده و روایات تکان دهنده ای پیرامون آن وارد شده است از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که از یاران خود پرسید: «الَا ابْتُكُّم بِشِرَارِكُمْ؛ آیا شما را از بدترین افراد آگاه سازم؟ عرض کردند آری ای رسول خدا!» فرمود:

«الْمَشَائُونَ بِالنَّمِيمَةِ وَالْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبِّهِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبِ؛ آنها کسانی هستند که برای سخن چینی تلاش می کنند، و بین دوستان جدایی می افکنند و بر افراد پاک عیبجویی می کنند.» (۱)

نمیه در اصل به معنی صدای کوتاه و آهسته ای است که از حرکت چیزی یا از برخورد پای انسان به زمین هنگام راه رفتن بر می خیزد و از آنجا که افراد سخن چین، معمولاً سخنان خود را آهسته و در گوشی به این و آن می رسانند، تا به

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۵

عنوان خبر مهمی مورد استقبال قرار گیرد، این واژه بر سخن چینی اطلاق شده است. (۱)

و بعضی گفته اند نمیه در اصل به معنی تزیین کلام

دروغین است، (چرا که افراد سخن چین سعی می کنند، حتی سخنان دروغ خود را به لباس زیبا در آورند). «۲»

شبهه همین معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده است. «۳»

۲- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْقَتَاتَيْنِ الْمَشَائِنِ بِالنَّمِيمَةِ؛ بهشت به افراد قَتَات که تلاش در سخن چینی دارند حرام است». «۴»

قَتَات از ماده «قَت» (بر وزن شط) در اصل به معنی دروغ گفتن و استراق سمع نمودن است، خواه سخن چینی در آن باشد یا نباشد بنابراین قَتَات کسی است که می خواهد مخفیانه از اسرار مردم باخبر شود و در میان آنها افساد کند که گاه توأم با سخن چینی نیز می شود.

در بعضی از روایات و کتب لغت قَتَات و نَمَام به یک معنی تفسیر شده است.

۳- در حدیث دیگری از «ابو ذر» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «يَا اِبَادِرُ صَاحِبُ النَّمِيمَةِ لَا يَسْتَرِيحُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ؛ شخص سخن چین در آخرت از عذاب الهی آسوده نخواهد شد». «۵»

۴- در حدیث دیگری تعبیر شدیدتری درباره افراد سخن چین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، در یکی از خطبه هایش فرمود: «وَمَنْ مَشَى فِي نَمِيمَةٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ نَارًا تُحْرِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ کسی که در میان دو نفر سخن چینی کند خداوند در قبرش آتشی مسلط می کند که تا روز قیامت او را می سوزاند». «۶»

۵- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: در یکی از سال ها بنی اسرائیل گرفتار خشکسالی شدید

و قحطی شدند، موسی علیه السلام چند مرتبه به نماز استسقاء پرداخت و دعای او مستجاب نشد (از این نظر در تعجب فرو رفت) خداوند به او

(۱). اقتباس از مفردات راغب (واژه نیمه).

(۲). اقتباس از لسان العرب (واژه نیمه).

(۳). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۷.

(۴). همان مدرک.

(۵). همان مدرک، (حدیث ۴).

(۶). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۸، حدیث ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۶

وحی فرستاد که من دعای تو و همراهانت را مستجاب نمی کنم، چرا که در میان آنها فرد سخن چینی است که اصرار بر کار خود دارد، موسی علیه السلام عرض کرد پروردگارا آن مرد کیست؟ که ما او را از میان خود بیرون کنیم؟ خداوند فرمود: ای موسی من شما را از سخن چینی نهی می کنم آیا ممکن است خودم تمامی کنم (سر آن گنهکار را فاش نمایم، در این هنگام موسی دستور داد) همگی توبه کردند و باران نازل شد. «۱»

۶- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ارْبَعَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ الْكَاهِنُ وَالْمُنَافِقُ وَالْمُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْقَتَاةُ وَهُوَ النَّمَامُ؛ چهار گروهند که وارد بهشت نمی شوند:

کاهن (آنها که به دروغ از امور پنهانی و آینده خبر می دهند و ادعای آگاهی بر اسرار غیب دارند) و منافق و معتاد به مشروبات الکلی و قتات یعنی نمام». «۲»

۷- از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْأَمَامُ جِسْرُ الشَّرِّ؛ سخن چین پل شر و فساد است». «۳»

۸- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا تَجْتَمِعُ أَمَانَةٌ وَنَمِيمَةٌ؛ امانت و درستکاری با سخن چینی هرگز جمع نمی شود». (شخص سخن چین خائن است). «۴»

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم پایان می دهیم هر چند احادیث در این زمینه بسیار است فرمود: «أَنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَى اللَّهِ الَّذِينَ يُؤْلَفُونَ وَيَأْلَفُونَ وَأَنَّ ابْغَضَكُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَشَائُونَ بِأَلْنَمِيمِهِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَخْوَانِ؛ محبوب ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که در میان مردم الفت و دوستی ایجاد می کنند و خودشان نیز محبت و دوستی را پذیرا می شوند و مبغوضترین شما نزد خداوند کسانی هستند که سعی در سخن چینی دارند، و در میان دوستان جدایی می افکنند.» (۵)

(۱). المحجبه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۶.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۹، حدیث ۱۱ (باب تحریم النمیمه).

(۳). المحجبه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۹.

(۴). غرر الحکم، حدیث ۱۰۵۸۱.

(۵). آثار الصادقین، جلد ۲۴، صفحه ۴۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۷

از مجموع این احادیث به خوبی استفاده می شود که تمامی و سخن چینی از گناهان کبیره و بسیار خطرناک و سبب خسران و زیان دنیا و آخرت است کسانی که مرتکب این کار شوند و در میان دوستان و خانواده ها جدایی افکنند هرگز روی بهشت را نخواهند دید، مگر این که توبه کنند و به جبران اعمال خویش پردازند. در خلال این روایات اشارات پرمعنایی به فلسفه حرام بودن این عمل و پیامدهای آن شده بود که در بحث های آینده مشروح تر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

پیامدها و آثار سوء سخن چینی

بارها گفته ایم سرمایه اصلی یک جامعه اعتماد و اطمینانی است که افراد با یکدیگر دارند، این اعتماد متقابل سبب اتحاد صفوف و همکاری و تعاون در حد اعلا و پیشرفت جامعه در تمام زمینه ها است.

اسلام که اهمیت فوق العاده ای به حفظ اعتماد عمومی و وحدت صفوف می دهد هر چیزی را که

لطمه ای بر آن وارد سازد حرام شمرده و هر چه سبب تقویت آن گردد لازم می داند (گاه به طریق وجوب و گاه به طریق استحباب دعوت به آن کرده است).

بی شک تمامی و سخن چینی از عوامل مهم تفرقه و ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه و سبب عداوت و دشمنی، و گاه موجب متلاشی شدن خانواده ها است. به همین دلیل در روایات بالا شخص تمام و سخن چین، شرورترین افراد جامعه شمرده شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالنَّمَائِمَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الضَّغَائِنَ؛ از سخن چینی بر حذر باشید که سبب کینه و دشمنی است.» (۱)

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتُعْبِدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ؛ از سخن چینی بپرهیز که تخم عداوت و دشمنی می پاشد و انسان را از خدا و مردم دور می سازد.» (۲)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۹۳، حدیث ۶۳.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۲۶۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۸

در بعضی دیگر از احادیث تعبیر به «شحناء» شده است که همان معنی عداوت و دشمنی را می رساند.

در احادیث گذشته نیز خواندیم: که سخن چین بدترین خلق خدا شمرده شده به خاطر این که در میان دوستان جدایی می افکند، و افراد پاک را متهم می سازد.

از این گذشته شخص تمام و سخن چین در جامعه، منفور و مطرود می گردد، زیرا طرفین نزاع که به سخنان او گوش فرا دادند، غالباً پشیمان می شوند و سیل لعن و نفرین را به کسی که سبب جدایی ها گشته سرازیر می کنند و مردم را از تماس گرفتن با چنین شخصی بر حذر می دارند،

در یکی از احادیث بالا نیز خواندیم که سخن چین هم از خدا دور می شود و هم از خلق خدا.

امام صادق علیه السلام سخن چین را به ساحر تشبیه کرده که با سحرش در میان دوستان، جدایی می افکند. در یک حدیث گویا و با تعییراتی کوبنده چنین می فرماید: «أَنَّ مِنْ أَكْبَرِ السِّحْرِ النَّمِيمَةَ يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْمُتَحَابِّينَ وَ يَجْلِبُ الْعِدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَادِفِينَ وَ يَسْفِكُ بِهَا الدِّمَاءَ وَ يَهْدِمُ بِهَا الدُّورَ وَ يَكْشِفُ بِهَا السُّتُورَ، وَالنَّمَامُ أَشْرُّ مَنْ وَطَأَ عَلَى الْأَرْضِ بِقَدَمٍ؛ یکی از بزرگترین سحرها سخن چینی است که در میان دو دوست جدایی می افکند، و تخم عداوت را میان علاقه مندان می پاشد و سبب ریختن خون ها، و ویران شدن خانه ها و دریدن پرده ها می گردد، و سخن چین بدترین کسی است که بر زمین قدم نهاده است.» (۱)

البته سخن چینی سحر نیست ولی آثار سحر را دارد، لذا امام فرموده است یکی از بزرگترین انواع سحر است.

توجه به این نکته لازم است که سخن چینی اثر تخریبی دارد و معمولاً اموری که جنبه تخریب دارد زودتر از اموری که جنبه اصلاح دارد اثر می کند چون زمینه های بدبینی معمولاً در دل ها وجود دارد، هنگامی که سخن چین به آن دامن می زند به سرعت تأثیر می کند و ممکن است با چند جمله دو نفر دوست چهل ساله را از هم

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۰، صفحه ۲۱، حدیث ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۹

جدا سازد. همان گونه که ساختن یک سد مفید برای ذخیره آب ممکن است دهها سال طول بکشد اما ویران کردن آن با مواد منفجره در چند ساعت امکان پذیر است.

این سخن را با حدیثی از امام صادق

علیه السلام پایان می دهیم فرمود: «السَّاعِي قَاتِلُ ثَلَاثِهِ قَاتِلُ نَفْسِهِ وَ قَاتِلُ مَنْ يُسِيَعِي بِهِ وَ قَاتِلُ مَنْ يُسِيَعِي إِلَيْهِ؛ سعایت کننده هم قاتل خویشتن است، و هم قاتل کسی است که بر ضد او سعایت می کند و هم قاتل کسی است که در نزد وی از دیگری سعایت کرده است.» (۱)

بسیار می شود که سعایت نسبت به کسی در نزد شاهان و امراء واقعاً سبب قتل او می گردد، و در چنین صورتی سعایت کننده نیز قاتل خویشتن در پیشگاه خدا محسوب می شود و کسی که نزد او سعایت شده است به خاطر عدم تحقیق کافی، گویی به دست سعایت کننده به قتل رسیده است چون بی گناهی را کشته است.

توجه به این نکته لازم است که جمعی از بزرگان سعایت و نمایی را به یک معنی دانسته اند، در حالی که ممکن است فرقی در میان آن دو باشد (هر چند بسیار قریب الاق هو هستند) نمایی و سخن چینی آن است که میان دو دوست یا دو خویشاوند یا دو همکار را جدایی بیندازد ولی سعایت این است که نزد شخص بزرگی بدگویی از کسی کند و کار او یا جان او را به خطر بیندازد. لذا سعایت در بسیاری از روایات به عنوان سعایت نزد سلطان و مانند آن به کار رفته است.

اما نزدیک بودن افق هر دو معنی، سبب شده که تحت یک عنوان ذکر شود.

انگیزه های سخن چینی

این صفت رذیله مانند صفات دیگر پیوند ناگسستنی با بسیاری از رذائل اخلاقی دارد، از جمله آن ها حسد است، زیرا شخص حسود که نمی تواند آرامش زندگی دیگران را تحمل کند و از این که دوستان دست به دست

هم دادند و کارهای خود را به سرعت پیش می‌برند، یا خانواده‌ها و همسران که پیوند محبت قوی با هم دارند

(۱). خصال (مترجم) شیخ صدوق، صفحه ۱۲۲ (باب الثلاثه).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۰

رنج می‌برد، و سعی می‌کند از طریق سخن چینی آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و یا به جان هم بیندازد.

دنیاپرستی انگیزه دیگری برای سخن چینی است، چرا که شخص دنیاپرست می‌خواهد در میان دیگران اختلاف بیفکند، و کسب و کار آنها را به رکود و ورشکستگی بکشانند تا خودش بهره‌گیری کند.

نفاق عامل مهم دیگری برای سخن چینی است. قرآن مجید درباره منافقان می‌گوید: «الَا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ؛ آنها (منافقان) فسادکنندگان واقعی هستند، و لکن نمی‌فهمند.» (۱)

آری کار آنها ایجاد فساد است به هر طریقی که ممکن شود، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «عَلَامَةُ النِّفَاقِ الْحَثُّ عَلَى النَّمِيمَةِ؛ یکی از نشانه‌های نفاق اصرار بر سخن چینی است.» (۲)

آری نزد این طرف می‌آید و به عنوان خیرخواهی بدگویی از طرف مقابل می‌کند، و سخنان زهرآلودی از وی نقل می‌نماید، و نزد طرف مقابل نیز همین عمل را تکرار می‌کند. این شخص دو چهره و منافق، هدفش ایجاد اختلاف، و کشمکش‌های اجتماعی است تا در آن میان نفس آهسته بکشد.

عامل دیگر برای سخن چینی همان چیزی است که امروز به عنوان بیماری اخلاقی آزاردهی یا سادیسم معروف است، بعضی هستند که بر اثر عقده حقارت یا انتقام جویی یا انحرافات دیگر روانی از اذیت و آزار دیگران لذت می‌برند، و از خوشی آنها ناراحتند این گونه افراد به سخن چینی و سعایت کشیده می‌شوند تا مردم را به هم

بریزند و در گوشه ای بنشینند و در جنگ و دعوای آنها لذت ببرند.

از بعضی از روایات استفاده می شود ناپاکی نطفه نیز از عوامل گرایش به سعایت و سخن چینی است (البته زمینه ساز است نه این که افراد را مجبور به این کار کند) چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «السَّاعِي بِالنَّاسِ إِلَى النَّاسِ لِغَيْرِ

(۱). بقره، آیه ۱۲.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۰۷، حدیث ۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۱

رُشِدِه؛ کسی که نزد مردم بر ضد دیگری سعایت می کند در مسیر صحیح نیست» (بعضی در تفسیر جمله «لغیر رُشِدِه» گفته اند یعنی «لَيْسَ بِوَلَدٍ حَلَالٍ؛ چنین کسی حلال زاده نیست»). (۱)

عادت به دروغ گویی یکی دیگر از عوامل سخن چینی است. شخص دروغگو اصرار دارد که سخنی از این شخص به آن شخص برساند و میان آنها افساد کند هر چند سخنانی به دروغ باشد.

در حدیث مفصّلی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره نشانه های صفات خوب و بد آمده است، می خوانیم: «أَمَّا عَلَامَةُ الْكَذَّابِ فَارْبَعَةٌ ... أَنْ قَالَ لَمْ يَصِدِّقْ وَأَنْ قِيلَ لَهُ لَمْ يُصِدِّقْ وَالنَّمِيمَةُ وَالْبُهْتُ؛ نشانه دروغگو چهار چیز است: هر گاه سخنی بگوید راست نمی گوید، و اگر سخنی به او بگویند تصدیق نمی کند، و سخن چینی و بهتان». (۲)

یعنی هنگامی که صفت رذیله دروغگویی در درون جان انسان متمرکز شود این چهار عمل از او آشکار می شود.

طرق درمان

برای مبارزه با این پدیده شوم اخلاقی و قطع ریشه های آن از درون جان آدمی قبل از هر چیز باید به سراغ انگیزه های آن رفت، به یقین تا عامل حسد و دنیاپرستی و نفاق

و حالت آزاردهی و انتقام جویی که عوامل اصلی پدیده شوم نیمه و سخن چینی می باشد از میان نرود، این رذیله اخلاقی از وجود انسان برچیده نمی شود. ممکن است مدتی با اراده و تصمیم های قوی، محدود یا منفی گردد، ولی باز در مواقعی خود را نشان خواهد داد.

فراموش نکنیم که بسیاری از فضایل اخلاقی یا رذایل اخلاقی در یکدیگر تأثیر متقابل دارند هر کدام می تواند سبب دیگری و گاه مسبب از آن گردد، و این در حالات و شرایط مختلف روی می دهد.

از سوی دیگر دقت در پیامدها و آثار سوء تمامی و سخن چینی و سعایت و

(۱). المحجبه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۰.

(۲). بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۲

ویرانگری آن در سطح جامعه و درون خانواده ها و عواقب ناگواری که از این رهگذر دامن همه را می گیرد، و در بحث های گذشته به آن اشاره شد، و همچنین عذاب ها و مجازات های الهی که در دنیا و آخرت بر آن مترتب است، قطعاً عامل بازدارنده دیگری است.

افراد سخن چین به ویژه کسانی که به آن عادت کرده اند، باید آن آثار شوم اجتماعی و کیفرهای الهی این عمل را همه روز از نظر بگذرانند، و پی در پی به خود تلقین کنند که سرانجام تمامی و سخن چینی این است این!، و گرنه وسوسه های شیطانی و هوا و هوس آنها را آسوده نخواهد گذاشت.

برخورد مردم با ایمان با افراد تمام و سخن چین می تواند عامل بازدارنده دیگری باشد. زیرا هنگامی که به گفته های آنها اعتنا نشود، و با بی اعتنائی مواجه گردند، و مردم آنها را طرد کنند، به زودی در می یابند که سخنان

آنها خریداری ندارد- و سبب بدبینی و نفرت مردم می گردد. همین امر اراده آنها را در این کار زشت تضعیف می کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اَكْذِبِ السُّعَايَةَ وَ النَّمِيمَةَ بَاطِلَةٌ كَانَتْ اَوْ صَيِّحِيحَةً؛ سعایت و سخن چینی را تکذیب کن، خواه باطل باشد یا صحیح». (۱)

اگر دروغ باشد باید تکذیب شود، و اگر راست باشد با بی اعتنائی روبرو گردد.

در حدیث دیگری می خوانیم که مردی نامه ای خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام داد که در آن درباره کسی سخن چینی شده بود. امام به او فرمود: «اَنْ كُنْتَ صَادِقًا مَقْتَنَّاكَ وَاَنْ كُنْتَ كَاذِبًا عَاقَبْنَاكَ وَاَنْ اُحْبَبْتَ الْقَيْلَةَ اَقْلَنَّاكَ يَلُّ ثَقِيلُنِي يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اگر آنچه را نوشته ای راست باشد ما تو را مبعوض می داریم، و اگر دروغ باشد ما تو را مجازات می کنیم، و اگر توبه کنی توبه تو را می پذیریم.

آن مرد عرض کرد توبه می کنم ای امیر مؤمنان توبه مرا بپذیر». (۲)

این نکته نیز قابل توجه است؛ کسانی که سخن چینی دیگران را نزد تو می کنند

(۱). غرر الحکم، حدیث ۲۴۴۲.

(۲). میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۰۶۸۵؛ در بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷۰ شیهه آن آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۳

درباره تو نزد دیگران نیز سخن چینی خواهند کرد. همان گونه که در حدیثی در روضه بحار الانوار از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانیم: «وَمَنْ نَمَّ اِلَيْكَ سَيُنْمُ عَلَيْكَ؛ کسی که نزد تو سخن چینی کند، بر ضد تو نیز سخن چینی خواهد کرد». (۱)

آخرین سخن در این زمینه این است که غالب مفاسد اخلاقی در صفات رذیله از ضعف ایمان ناشی می شود هر قدر پایه های ایمان

به روز جزا در دل محکم تر گردد، این رذایل کم رنگتر و کم رنگتر خواهد شد.

موارد استثناء

حرام بودن سخن چینی به عنوان یک گناه کبیره و زشتی آن از نظر علم اخلاق یک اصل اساسی است که باید همیشه مورد توجه باشد، ولی به ندرت ممکن است این حکم مانند سایر احکام شرع استثناءهایی داشته باشد که در آن موارد نقل کردن حرف این برای آن یا بالعکس نه تنها جایز باشد، بلکه گاه واجب باشد، از جمله این موارد جایی که احساس کنیم فرد یا گروهی قصد کشتن یا ضربه زدن به فردی را دارد و مسأله جدی است، سخن آنها را برای فرد مورد نظر نقل کنیم تا در محافظت خویشتن بکوشد یا از منطقه خطر دور شود، نظیر آنچه در مورد موسی علیه السلام واقع شد که پس از داستان کشتن قبطی متجاوز کسی نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: «انَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرَجْ اِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ؛ این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم.» (۲)

گاه می شود به وسیله سخن چینی راست یا دروغ میان صفوف دشمن اختلاف افکند، این نیز از موارد جواز یا وجوب آن است نظیر آنچه درباره نعیم بن مسعود و جنگ احزاب نقل شده که در میان دو گروهی از دشمنان اسلام اختلاف افکند و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و در امر جنگ سست نمود. (۳)

ولی این گونه استثنائات نادر هرگز نباید بهانه ای برای آلوده شدن به این گناه یا

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۰.

(۲). قصص، آیه ۲۰.

(۳). شرح این

داستان را در تفسیر نمونه جلد ۱۷، صفحه ۲۵۹، ذیل آیه ۲۵ سوره احزاب بخوانید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۴

استقبال از سخنان سخن چینیان شود. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ وَآشٍ وَأَنْ تَشَبَّهُهَ بِالنَّاصِحِينَ» در تصدیق سخنان افراد سخن چین عجله نکن هر چند خود را در لباس خیرخواهان در آورند. «۱»

اصلاح ذات البین

اخلاق در قرآن ج ۳ ۳۳۸

نقطه مقابل سخن چینی و سعایت، اصلاح ذات البین است که فرد می کوشد با سخنان خود میان دو نفر که اختلاف است صلح و صفا برقرار سازد. این صفت یکی از فضایل مهم اخلاقی است که در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

آیاتی را که به این معنی اشاره می کند در ذیل آیات مربوط به نکوهش نَمِیَمی و سخن چینی آوردیم و در اینجا به سراغ بخشی از روایات مهمی که در این زمینه رسیده است می رویم.

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ مَشَى فِي صَلْحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ وَاعْطِيَ ثَوَابَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ کسی که در طریق اصلاح میان دو نفر گام بردارد، فرشتگان آسمان بر او درود می فرستند، تا زمانی که باز گردد، و ثواب شب قدر به او داده می شود.» «۲»

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در آخرین وصایایش به فرزندان گرامی اش امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: اصلاح ذات البین را ترک نکنید، «فَأَنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ»

وَ الصَّيَامِ؛ اصلاح در میان مردم از تمام نمازها و روزه ها برتر است.» (۳)

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «الْاِخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ فَإِنَّ فِسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ؛

(۱). غرر الحکم، شماره ۱۰۳۲۷.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۳، حدیث ۷.

(۳). نهج البلاغه، نامه ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۵

آیا به شما خبر بدهم از چیزی که از روزه و نماز و صدقه برتر است، آن اصلاح میان مردم است، زیرا فساد میان مردم همه چیز را از بین می برد.» (۱)

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: «صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛ صدقه ای که خدا آن را دوست دارد اصلاح در میان مردم است هنگامی که روابط آنها خراب شود، و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است. هنگامی آنها از یکدیگر دور شوند.» (۲)

۵- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که به مفضل بن عمر فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شَيْعَتِنَا مُنَازَعَةً فَافْتُدِّهَا مِنْ مَالِي؛ هنگامی که میان دو نفر از شیعیان من نزاعی دیدی (بر سر امور مالی و مانند آن) با مال من، در میان آنها صلح و سازش برقرار ساز.» (۳)

بر همین اساس یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام ابو حنیفه سابق الحج می گوید نزاعی در میان من و دامادم درباره میراثی واقع شده بود. مفضل از آنجا که می گذشت، کمی ایستاد سپس گفت: هر دو به منزل من بیایید، ما آنجا رفتیم و با چهارصد درهم، اختلاف میان ما را حل

کرد، سپس گفت بدانید این از مال من نبود بلکه از مال امام صادق علیه السلام بود که دستور فرموده هرگاه اختلافی در میان شیعیان واقع شود از مال آن حضرت برگیرم، و آنها را صلح دهم. «۴»

۶- در تفسیر آیه شریفه «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ» آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا دُعِيتَ لِصُلْحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَلَا تَقُلْ عَلَيَّ يَمِينِي أَنْ لَا أَفْعَلَ؛ هنگامی که تو را دعوت کردند که میان دو نفر صلح برقرار کنی نگو من قسم خوردم که چنین کاری نکنم».

(این قسم اعتباری ندارد از آن صرف نظر کن). «۵»

این حدیث اشاره به کسانی است که گاهی اقدام به اصلاح ذات البین می کنند، سپس گرفتار مشکلاتی می شوند و سوگند یاد می کنند که دیگر گرد این کار نگردند،

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۱۰۵۱۷.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۰۹، حدیث ۱.

(۳). همان مدرک، حدیث ۳.

(۴). همان مدرک، حدیث ۴.

(۵). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۱۰، حدیث ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۶

امام می فرماید: این سوگندها بی اعتبار است، و مشکلات پیشین نمی تواند مانع این کار مهم شود.

۷- از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که: «مَنْ اسْتَصْلَحَ الْأَضْدَادَ بَلَغَ الْمُرَادَ؛ کسی که افراد متضاد را صلح دهد به هدف خویش نایل می شود». «۱»

منظور از اضداد در حدیث بالا اضداد فلسفی نیست که قابل جمع نباشد بلکه اضداد عرفی است، البته حدیث تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه اگر انسان بتواند در میان افراد و گروههایی که افکار مختلف دارند هماهنگی ایجاد کند، به اهداف خود در مدیریت جامعه خواهد رسید.

۸- اهمیت اصلاح ذات البین تا آن حد است

که گاه دروغ گفتن در این راه نیز مجاز شمرده شده است چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

«الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ اضْيَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْأَصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ. قَالَ تَسْمِعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَبْلُغُهُ فَتَخْبُثُ نَفْسُهُ فَتَلْقَاهُ فَتَقُولُ سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ قَالَ فَيْكَ مِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَ كَذَا خِلَافٌ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ؛ سخن سه گونه است: گاه راست است و گاه دروغ. و گاه اصلاح در میان مردم. کسی عرض کرد: فدایت شوم منظور از بین مردم چیست؟

امام فرمود: این که از کسی درباره دیگری سخنی می شنوید که اگر به او برسد ناراحت می شود تو او را ملاقات می کنی و می گویی فلان کس درباره تو ذکر خیر فراوانی داشت- برخلاف آنچه از او شنیده بودی-». (و به این وسیله آن دو را نسبت به یکدیگر خوشبین می کنی). «۲»

مرحوم علامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: چنین سخنی هر چند از نظر عرف و لغت دروغ است، ولی به خاطر قصد اصلاح بین مردم جایز می باشد، و تمام اهل اسلام در این سخن متفقند. سپس می افزاید حتی توریه کردن در این موارد واجب نیست، هر چند بتوان توریه بعیدی نمود. «۳»

بی شک کلام دو گونه بیشتر نیست یا مطابق واقع است یا برخلاف واقع، اولی صدق نامیده می شود و دومی کذب. ولی از آنجا که سخنان خلاف واقع به نوبه خود

(۱). غرر الحکم، حدیث ۸۰۴۳.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، حدیث ۱۶.

(۳). بحار، جلد ۹، صفحه ۲۵۱، حدیث ۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۷

نیز بر دو قسم است یا موجب فساد است یا

موجب صلاح، امام علیه السلام آن دو را از هم جدا کرده و آنچه موجب صلاح است قسم سومی شمرده است.

*** از مجموع احادیث فوق به خوبی روشن می شود که در میان اعمال خیر کمتر عملی به اهمیت اصلاح ذات البین است، تا آنجا که ملائکه بر شخص اصلاح کننده درود می فرستند، و عمل او برتر از نماز و روزه است، و کار او همچون جهاد فی سبیل الله است.

بدیهی است اصلاح ذات البین تنها در سطح فرد یا افراد اثر نمی گذارد بلکه سبب انسجام اقشار مختلف جامعه و تحکیم پیوندهای محبت در میان آنها می شود.

و این اتحاد و انسجام سبب پیروزی و عزت و اقتدار جامعه اسلامی است.

طرق اصلاح ذات البین

اصلاح در میان مردم یا گروهها و طوایف غالباً کار پیچیده ای است مخصوصاً اگر کینه ها و دشمنی ها ریشه دار و کهنه باشد، به همین دلیل برای رسیدن به آن گاهی باید راه طولانی پیمود و از نکات و دقایقی بهره گرفت، و با روان شناسی و روان کاوی آشنا بود و به یقین رعایت اصول ذیل، برای رسیدن به این مقصود مفید و مؤثر است:

۱- پیدا کردن ریشه های اختلاف و نفاق- چرا که تا انسان ریشه ها را نشناسد درمان نتیجه ها مشکل است، و اگر اختلافات ریشه یابی شود و انسان به سراغ نابود کردن ریشه های اختلاف برود زودتر موفق خواهد شد.

۲- شتابزدگی اصلاح ذات البین در بسیاری از مواقع، نتیجه معکوس دارد به خصوص اگر اختلافات عمیق و ریشه دار باشد، در این گونه موارد باید جهات اختلاف را بررسی کرد و گاه تحت شماره روی کاغذ آورد، سپس به حل یک یک آنها پرداخت، و به هر یک از دو

طرف امتیازی داده شود، و تعادلی برقرار گردد، و کار به اصلاح بیانجامد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۸

۳- باید از مسائل عاطفی از آیات و روایاتی که عواطف مذهبی طرفین را تحریک و بسیج می کند بهره گرفت و برای هر دو طرف شخصیت والایی قائل شد تا به خاطر احساس شخصیت حاضر به عفو و گذشت نسبت به بعضی از خواسته های خود بشود.

۴- گاه اصلاح کننده باید از خود نوعی فداکاری به خرج دهد و مثلاً مبلغی از ادعای طرفین را بر عهده بگیرد، همان گونه که در حدیث امام صادق علیه السلام و مفضل در ضمن احادیث بالا خواندیم، و به یقین مالی که در این راه خرج می شود از بهترین انفاق های در راه خدا محسوب می شود.

۵- شخص مُصلح باید به شدت از جانبداری یک طرف پرهیزد، و به تعبیر دیگر خود را بی طرف و نسبت به هر دو علاقه مند و با محبت نشان دهد، زیرا هر گونه جانبداری از یکی از طرف او را از رسیدن به مقصود باز می دارد. البته افراد زورگو و بی منطقی هستند که هرگز سر در برابر حق و عدالت و اصلاح فرود نمی آورند آنها حکم دیگری دارند که در شرح آیات گذشته بیان شد.

۶- در بسیاری از مواقع پیمودن راه طولانی اصلاح نیاز به صبر و حوصله و خون سردی دارد. شخص مصلح نباید زود مأیوس شود و درهای اصلاح را به روی خود بسته ببیند، بلکه باید بداند پیچیده ترین اختلافات را می توان با صبر و شکیبایی و درایت و تدبیر حل کرد. بنابراین اگر در یک مرحله ناکام شود مسأله را نباید پایان یافته اعلام کرد!

به تعبیر دیگر

افساد جنبه تخریبی دارد و کار آسانی است ولی اصلاح جنبه سازندگی دارد و کار پیچیده ای است. یک بنای عظیم را می توان با چند بمب منفجر کرد و با خاک یکسان نمود، ولی ساختن آن سال ها وقت لازم دارد. بنای اعتماد و دوستی و محبت و صمیمیت در جوامع انسانی نیز چنین است، تخریب آن آسان و سریع، و ساختن آن پیچیده و دراز مدت. بنابراین در امر اصلاح هرگز شتابزدگی عاقلانه نیست.

این سخن را با داستان عبرت آموزی که در بحار الانوار آمده است پایان می دهیم:

مرحوم علامه مجلسی از بعضی نقل می کند که در زمان های گذشته مردی غلامی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۹

داشت، می خواست آن را بفروشد، به مشتری گفت این غلام عیبی ندارد جز این که سخن چین است!، مشتری این عیب را سبک شمرد و گفت اشکالی ندارد، غلام را خرید (شیطنت غلام شروع شد) روزی به همسر آقای خود گفت: شوهرت تو را دوست ندارد و می خواهد همسر دیگری بگیرد، تیغی به تو می دهم کمی از موی پشت سر او را قطع کن تا من با آن سحری فراهم کنم که او تو را دوست بدارد.

سپس نزد شوهرش آمد و به او گفت این زن دوست پنهانی پیدا کرده و قصد کشتن تو را دارد، تو خود را به خواب بزنی تا حقیقت را دریابی. مرد شبی خود را به خواب زد، ناگهان احساس کرد که زن با تیغ به سراغ او آمد، باور کرد که می خواهد او را به قتل برساند، برخاست و زن را کشت. قبیله زن باخبر شدند و حرکت کردند و مرد را کشتند، در میان دو

قبیله جنگی در گرفت و گروهی از میان رفتند، و کار به درازا کشید «۱» آری به این آسانی می توان دو قبیله را به جان هم انداخت و قربانی گرفت، ولی به یقین اصلاح در میان آنها به این آسانی نیست.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۱

۱۲

سوء ظن و حسن ظن

اشاره

بدگمانی هنگامی که به صورت یک حالت درونی درآید از مهمترین رذایل اخلاقی است که موجب از هم پاشیدگی خانواده ها، و گروهها و جوامع انسانی است.

نخستین ثمره شوم بدگمانی عدم اعتماد است و هنگامی که اعتماد از میان برود، همکاری غیر ممکن می شود، و با از میان رفتن همکاری جوامع انسانی به جهنم سوزانی تبدیل می شود که همه از یکدیگر می ترسند و در فکر خنثی کردن فعالیت های یکدیگرند.

به همین دلیل اسلام که برای اعتماد متقابل افراد و امت ها اهمیت فوق العاده ای قائل است از مسأله بدگمانی به شدت نهی کرده است و آنچه را اسباب بدگمانی می شود ممنوع شمرده و به عکس از آنجا که حسن ظن سبب جوشش محبت و اعتماد و همکاری و پیشرفت و تعالی است آن را از صفات و اعمال برجسته شمرده و با تعبیرات بسیار محکم به سوی آن دعوت نموده است.

بی شک حسن ظن ممکن است در بعضی از موارد ضایعاتی داشته باشد ولی هرگز ضایعات آن با آثار و پیامدهای شوم سوء ظن قابل مقایسه نیست.

البته سوء ظن شاخه هایی دارد که یکی از بدترین شاخه های آن سوء ظن بالله است که در بحث های آینده خواهد آمد. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که در زمینه سوء ظن و حسن ظن رسیده است

مورد توجه قرار می دهیم:

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۲

۱- یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم. (حجرات- ۱۲)

۲- یل ظننتم ان لن ینقلب الرسل و المؤمنون الی اهلهم ایداً و زین ذلک فی قلوبکم و ظننتم ظن السوء و کنتم قوماً بوراً. (فتح- ۱۲)

۳- و یعدب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائره السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعد لهم جهنم و ساءت مصیراً. (فتح- ۶)

۴- اذ جائوکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تطنون بالله الظنونا. (احزاب- ۱۰)

۵- ... و طائفه قد اهتمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیه (آل عمران- ۱۵۴)

۶- لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیراً و قالوا هذا افک مبین. (نور- ۱۲)

ترجمه

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید. چرا که بعضی از گمانها گناه است

۲- ولی شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت و این (پندار غلط) در دلهای شما زینت یافته بود و گمان بد کردید و سرانجام (در دام شیطان افتادید و) هلاک شدید!

۳- و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دور ساخته و جهنم را برای آنان آماده

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۳

کرده، و چه بد سرانجامی است.

۴- (به خاطر بیاورید) زمانی

را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید! آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

۵- سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد این آرامش بصورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احد) گروهی از شما را فرا گرفت، اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند، (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی همچون گمانهای دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند، و می گفتند «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟ بگو همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند، می گویند «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم در این جا کشته نمی شدیم!» بگو اگر هم در خانه های خود بودید آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود قطعاً به سوی آرامگاههای خود بیرون می آمدند (و آنها را به قتل می رساندند)....

۶- چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدند، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغی بزرگ و آشکار است.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه با صراحت از سوء ظن نهی شده و تلویحاً مقدمه ای برای تجسس و غیبت شمرده شده است می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید که بعضی از گمانها گناه است و هرگز در کار (خصوصی دیگران) تجسس نکنید و هیچ کس

از شما دیگری را غیبت نکند» (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثمٌ وَّ لاَ تَجَسَّسُوا وَ لاَ یُعْتَبَ بِعَضِّ کُمُ بَعْضاً).

چرا تعبیر به کثیراً من الظن (بسیاری از گمانها) شده است به خاطر این است که بیشترین گمان های مردم در حق یکدیگر گمان های بد است لذا تعبیر کثیراً اشاره به آن می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۴

این احتمال نیز داده شده که منظور از کثیر این نیست که غالب گمان ها کمان بد است، بلکه گمان های بد نسبت به خودش زیاد است هر چند در مقایسه با گمان های خوب زیاد نباشد. ولی ظاهر آیه همان معنی اول است.

قابل توجه این که بعد از آن که نهی از بسیاری از گمان ها می کند، در بیان علت آن می فرماید چون بعضی از گمان ها گناه است، اشاره به این که گمان های بد بر دو گونه است؛ بخشی مطابق واقع است و بعضی بر خلاف واقع. آنچه بر خلاف واقع است گناه است، و چون معلوم نیست کدام مطابق واقع و کدام مخالف واقع، انسان باید از گمان های بد بپرهیزد تا گرفتار سوء ظن خلاف واقع نشود و به گناه نیفتد.

و از آنجا که سوء ظن درباره اعمال خصوصی مردم یکی از اسباب تجسس، و تجسس گناه سبب آگاهی بر عیوب پنهانی و به دنبال آن سرچشمه غیبت می شود، در آیه شریفه نخست از گمان بد، و در مرحله بعد از تجسس و در مرحله سوم از غیبت نهی شده است.

در این که سوء ظن امر اختیاری است یا غیر اختیاری، و اگر غیر اختیاری است چگونه می توان از آن نهی کرد، و اگر اختیاری است آیا

بدون این که انسان گامی مطابق آن در عمل بردارد، حرام است و یا در صورت ترتیب اثر دادن به سوء ظن حرام می شود بحثی است که در پایان آیات و روایات به خواست خدا بیان خواهیم کرد.

*** در دومین آیه در مقام نکوهش گروهی از منافقان که از ملازمت رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان حدیبیه سر باز زدند و گمان می کردند آن گونه از مؤمنان که در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه می روند هرگز باز نخواهند گشت، و به وسیله مشرکان مکه تار و مار می شوند، در حالی که قضیه کاملاً بر عکس شد و مسلمانان با پیروزی تازه ای که از صلح حدیبیه سرچشمه گرفت سالم به سوی مدینه باز گشتند می فرماید: بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانه خود باز نخواهند گشت، و این پندار غلط

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۵

در دل های شما زینت یافته بود و گمان بد کردید، و سرانجام هلاک شدید، و از سعادت بزرگی محروم گشتید. (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السُّوءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا).

واژه «بور» در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است، و چون شدت کسادی باعث فساد می شود، چنانکه در ضرب المثل معروف عرب آمده: «کسد حتی فَسَدًا»، این کلمه به معنی فساد سپس به معنی هلاکت اطلاق شده است، و به زمین های خالی از درخت و گل و گیاه بائر می گویند چون در حقیقت فاسد و مرده است.

گروه منافقان که گرفتار این گمان باطل در ماجرای صلح حدیبیه

شدند عده کمی نبودند و به یقین هلاکت به معنی مرگ دامان آنها را نگرفت، بنابراین بور در اینجا به معنی هلاکت معنوی، محرومیت از ثواب، و خالی بودن سرزمین دل های آنها از گل های فضائل اخلاقی و شجره طیبه ایمان است، و یا منظور هلاکت در آخرت به سبب عذاب الهی، و در دنیا به سبب رسوایی است، و به هر حال آیه دلیل روشنی است بر نهی از سوء ظن مخصوصاً درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

*** در سؤمین آیه مورد بحث سخن از سوء ظن نسبت به ساحت قدس پروردگار عالم است در حالی که در آیات گذشته سخن از سوء ظن به انسان ها بود می فرماید:

هدف (دیگر از فتح مبین - فتح حدیبیه) این بود که مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد بردند مجازات کند، حوادث بدی را که آنها برای مؤمنان انتظار داشتند، تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند به آنها غضب کرده و از رحمتش دور ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده است و چه بد سرانجامی است. (وَيَعِدُّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ «۱» عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا).

(۱). سؤء (به فتح سین) به گفته صحاح اللغة معنی مصدری دارد و سوء به ضم سین معنی اسم مصدری، ولی به گفته زمحشری در کشاف هر دو به یک معنی است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۶

گمان بدی که آنها به خدا بردند این بود که گمان می کردند که وعده های الهی به

پیامبرش هرگز تحقق نخواهد یافت و مسلمانان نه تنها بر دشمنان پیروز نمی شوند، بلکه هرگز به مدینه باز نخواهند گشت همان گونه که مشرکان نیز گمان داشتند محمد صلی الله علیه و آله و یارانش با آن جمع کم و نداشتن اسلحه کافی در هم کوبیده می شوند و ستاره اسلام به زودی افول می کند، در حالی که خداوند وعده پیروزی به مسلمانان داده بود و سرانجام چنین شد. مشرکان نه تنها جرئت حمله به مسلمین را پیدا نکردند (با این که مسلمین در حدیبیه نزدیک مکه در چنگال آنها بودند، و چون به قصد زیارت خانه خدا آمده بودند نه به قصد جنگ، سلاحی جز شمشیر که سلاح مسافر است با خود نداشتند) خداوند آن چنان رعب و وحشتی در دل مشرکان انداخت که حاضر به تنظیم صلحنامه معروف حدیبیه شدند، همان صلحنامه ای که راه پیروزی های آینده را به روی مسلمانان گشود.

به هر حال قرآن مجید این سوء ظن را شدیداً نکوهش می کند، و وعده عذاب های دردناک را به صاحبان آن می دهد.

جالب این که در این آیه مسأله سوء ظن به خدا را قدر مشترکی میان منافقین و منافقات و مشرکین و مشرکات شمرده، و نشان می دهد همه آنها اعم از زن و مرد در این امر شریکند. به عکس مؤمنان که همیشه نسبت به خدا و وعده های او و پیامبرش حسن ظن دارد، می دانند این وعده ها قطعاً تحقق می یابد، ممکن است بر طبق مصالحی دیر و زود شود اما سوخت و سوز در آن نیست، چرا که خداوند بزرگ هم به همه چیز عالم و آگاه است، و هم بر هر چیز قادر و

توانا، با این علم و قدرت مطلقه تخلف در وعده هایش امکان پذیر نیست. به همین دلیل در آیه ای به دنبال این آیه در سوره فتح آمده می گوید: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا؛ لشگرهای آسمان و زمین از آن خداست، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است».

این که منافقان و مشرکان گرفتار سوء ظن به خدا هستند در حالی که قلب مؤمنان از حسن ظن لبریز می باشد، به این دلیل است که مشرکان و منافقان ظواهر امور را می بینند، در حالی که مؤمنان راستین به باطن امور توجه دارند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۷

چهارمین آیه نیز در مورد سوء ظن نسبت به وعده های الهی است و مربوط به داستان جنگ احزاب است، جنگی که در تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان خطرناک ترین جنگ محسوب می شود، زیرا مشرکان با جمیع مخالفان اسلام بر ضد اسلام متحد شده بودند، و عظیم ترین نیروی آن زمان را به میدان آوردند به گونه ای که لرزه بر اندام افراد ضعیف الایمان افتاد، و در دل نسبت به وعده های الهی در جهت پیروزی مسلمین متزلزل شدند، می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی که آنها (دشمنان اسلام) از طرف بالا و پائین (شهر) شما (یعنی مدینه) وارد شدند (و همه جا را به محاصره خود در آوردند) و به خاطر بیاورید زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده، و جان ها به لب رسیده بود (و بغض گلو را گرفته بود) و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردید، آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند. (اذا جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ

اذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُوْنَ هُنَا لِكُمْ اِبْتِلٰى الْمُؤْمِنُوْنَ وَ زُلْزَلُوْا زَلْزَلًا شَدِيْدًا).

بی شک سوء ظن به خدا و سوء ظن به مردم تفاوت بسیار دارد، زیرا سوء ظن به مردم غالباً به احتمال انجام یک عمل گناه و ناصواب منتهی می شود، در حالی که سوء ظن به خدا سبب تزلزل پایه های ایمان است، و یا از آن سرچشمه می گیرد؛ زیرا اعتقاد به این که خداوند در وعده هایش خلاف وجود دارد کفر است، چرا که خلف وعده یا ناشی از جهل است یا عجز و یا دروغ. به یقین هیچ یک از این ها در ذات پاک او راه ندارد. به همین دلیل در آیات مربوط به سوء ظن به خدا، نکوهش های شدیدی دیده می شود.

*** در پنجمین آیه باز سخن از سوء ظن بالله است، این آیه که ناظر به جنگ احد می باشد که گروهی از افراد تازه مسلمان بعد از شکستی که در این میدان دامنگیر مسلمانان شد گرفتار سوء ظن نسبت به وعده های الهی شدند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نکوهش کرد، در حالی که در آیات قبل از آن، به این حقیقت اشاره

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۸

شده که وعده الهی درباره پیروزی دشمن در احد در آغاز جنگ تحقق یافت، ولی دنیا پرستی گروهی از شما و پرداختن به جمع آوری غنائم سبب هجوم غافلگیرانه دشمن و آن شکست دردناک شد، خدا به وعده خود عمل کرد، شما عمل نکردید.

سپس در آیه مورد بحث می فرماید: «خداوند به دنبال این غم و اندوه (ناشی از شکست احد) آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش به

صورت خواب سبکی بود که (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرا گرفت اما گروه دیگری که در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمانشان را فرا نگرفت) گمان های نادرستی درباره خدا داشتند، همانند گمان های دوران جاهلیت و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود، بگو همه کارها به دست خدا است، آنها در دل اموری را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی کنند، می گویند اگر نصیبی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه هایتان هم بودید، آنهایی که کشته شدند در سرنوشتشان بود افرادی به بسترشان می ریختند (و آنها را به قتل می رساندند) (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نُعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي يُبُوتِكُمْ لِيرَزَّ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ) (آل عمران- ۱۵۴).

و در ذیل همین آیه اشاره می کند که این یک امتحان الهی برای شماها است تا میزان ایمان و پایداری وفاداریتان به اسلام روشن شود.

از تعبیرات این آیه و آیات قبل این نکته روشن می شود که مسأله سوء ظن به خداوند غالباً در مواقع بحرانی و در دل‌های افراد ضعیف‌الایمان پیدا می شده، گاه در جنگ احزاب، گاه در احد، گاه در حدیبیه. و در واقع در این گونه مواقع است که گوهر ایمان و اخلاص آزموده می شود!

*** در ششمین و آخرین آیه نیز مذمت از سوء

ظن به طور عام و دعوت به حسن

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۹

ظن است، این آیه ناظر به داستان افک (دروغ و تهمت) است؛ می دانیم گروهی از منافقان یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم به خارج شدن از جاده عفاف کردند و شایعه ای برای آن درست کرده و در یک زمان آن شایعه را در تمام مدینه پخش کردند. گرچه هدف گیری ظاهراً به سوی یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی در واقع هدف اصلی خود پیامبر و اسلام و قرآن بود، در این هنگام آیات کوبنده ای نازل شد که پرده های نفاق منافقان را کنار زد و نقشه های آنها را نقش بر آب نمود، و این توطئه را در نطفه خفه کرد. تعبیرات این آیات بقدری حساب شده و آمیخته با نکات روانی دقیق است که اعجاب هر انسانی را بر می انگیزد. آیه مورد بحث که یکی از آیات پانزده گانه ای است که در داستان افک نازل شد چنین می فرماید: «چرا هنگامی که این (تهمت بزرگ) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان، نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند، چرا نگفتید این دروغ بزرگ و آشکار است» (لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا افْكٌ مِّبِينٌ).

تعبیر به مؤمنون و مؤمنات نشان می دهد که یکی از نشانه های ایمان حسن ظن نسبت به مسلمانان است. و سوء ظن و بدگمانی با جوهره ایمان سازگار نیست.

در واقع در اینجا مردم به سه گروه تقسیم شدند، گروهی منافقان شایعه ساز و شایعه پراکن، و گروهی سردمداران آنها که در

قرآن مجید از آنها به عنوان «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» یاد شده، و گروهی مؤمنان پاکدل بودند که به خاطر ساده دلی در دام شایعه گرفتار شدند.

روی سخن قرآن مجید در آیه فوق به گروه سوم است و آنها را سخت نکوهش می کند که چرا آلت دست منافقان شایعه ساز و شایعه پراکن شده اند.

*** در این آیات شش گانه که بعضی درباره سوء ظن نسبت به مردم و بعضی در مورد سوء ظن نسبت به پروردگار عالم است این رذیله اخلاقی شدیداً محکوم شده و به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۰

بعضی از پیامدهای سوء آن نیز اشاره گردیده است، و اگر در مذمت این صفت نکوهیده جز بعضی از این آیات نبود کفایت می کرد تا چه رسد به این آیات متعدد و روایات بیشتری که در بحث آینده خواهد آمد.

سوء ظن در روایات اسلامی

نکوهش از سوء ظن به عنوان یکی از بدترین و زشت ترین رذائل اخلاقی در روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد. به عنوان نمونه به روایات زیر توجه فرمایید:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَاكُمْ وَالظَّنُّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الكَذِبِ؛ از گمان بد پرهیزید که گمان بد، بدترین نوع دروغ است.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ أَنْ يَظُنَّ بِهِ السُّوءَ؛ خداوند خون و مال و آبروی مسلمانان را بر یکدیگر حرام کرده و همچنین گمان بد درباره آنها.» (۲)

۳- در حدیث تکان دهنده ای از علی علیه السلام می خوانیم: «لَا إِيمَانَ مَعَ سُوءِ ظَنٍّ؛ کسی که سوء ظن دارد ایمان ندارد.» (۳)

این تعبیر ممکن است اشاره به سوء الظن

نسبت به مردم یا نسبت به خدا و یا هر دو بوده باشد.

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «إِيَّاكَ أَنْ تُسَيِّبَ الظَّنَّ فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْعِبَادَةَ وَيُعْظِمُ الْوِزْرَ؛ از سوء ظن پرهیز چرا که سوء ظن عبادت را فاسد، و پشت انسان را از بار گناه سنگین می کند.» (۴)

۵- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْأَثْمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ؛ بدگمانی نسبت به افراد نیکوکار بدترین گناه و زشت ترین ستمگری است.» (۵)

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۸ (حدیث ۴۲)، بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۵.

(۲). المحجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.

(۳). غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۳۶۲.

(۴). همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۳۰۸.

(۵). همان، جلد ۴، صفحه ۱۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۱

۶- و نیز از همان حضرت روایت شده است که فرمود: «سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ؛ سوء ظن کارها را به فساد می کشد و سبب انواع شر می شود.» (۱)

۷- و از همان امام بزرگوار نقل شده است که فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَثِقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَثِقُ بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ؛ بدترین مردم کسی است که به خاطر سوء ظن به هیچ کس اعتماد ندارد، و به خاطر اعمال بدش کسی به او اعتماد نمی کند.» (۲)

۸- در نهج البلاغه نیز می خوانیم: «لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا (مَحْمِلًا)؛ هر سخنی که از دهان کسی خارج می شود، گمان بد نسبت به آن مبر، در حالی که می توانی آن را حمل بر صحیح کنی.» (۳)

۹- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده

است: «وَاللَّهِ مَا يُعَذِّبُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ الْإِيمَانِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ؛ به خدا سوگند خداوند سبحان مؤمنی را بعد از ایمان عذاب نمی کند، مگر به خاطر سوء ظن و بد اخلاقی او». (۴)

و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يَتْرُكْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلِيلٍ صَالِحًا؛ کسی که سوء ظن بر او غالب شود هرگز میان او و دوستانش صلح و صفا برقرار نخواهد شد». (۵)

در مورد نکوهش از سوء ظن به خدا و عدم ایمان به وعده های پروردگار نیز روایات زیادی وارد شده که حکایت از اثرات مرگبار آن در زندگی معنوی و مادی انسان دارد، از جمله:

۱- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی چنین نقل می کند که فرمود: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْإِسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرٍ مِنْ رَجَائِهِ بِاللَّهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ وَ اغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که خداوند هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی کند مگر به خاطر سوء ظن به خداوند و کوتاهی در امیدواری به ذات پاک او و

(۱). همان مدرک، صفحه ۱۳۲، حدیث ۵۵۷۵.

(۲). همان مدرک، صفحه ۱۷۸.

(۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۶۰، بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۷.

(۴). غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۲۴۴، حدیث ۱۰۱۴۰.

(۵). همان، جلد ۵، صفحه ۴۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۲

بد اخلاقی و غیبت مؤمنین». (۱)

۲- در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم که از داود پیامبر علیه السلام

چنین نقل می کند: «یا رَبِّ ما آمَنَ بِكَ مَنْ عَرَفَكَ فَلَمْ يُحْسِنِ الظَّنَّ بِكَ؛ پروردگارا! کسی که تو را بشناسد و حسن ظن به تو نداشته باشد به تو ایمان نیاورده است.» (۲)

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْجُبْنُ وَالْحِرْصُ وَالْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ ترس و حرص و بخل غریزه های مختلفی هستند که تمام آنها در سوء ظن به خداوند جمعند.» (۳)

به یقین کسی که به امدادها و نصرت الهی ایمان داشته باشد ترسی از دشمنان خدا به خود راه نمی دهد، و کسی که به وعده های پروردگار در زمینه روزی مطمئن باشد حرص نمی زند و از بخل بیزار است بنابراین صفات سه گانه مزبور در واقع از سوء ظن به خداوند سرچشمه می گیرد.

*** آنچه در روایات بالا آمد که آمیخته با نکته های لطیفی درباره علل و انگیزه ها و پی آمدهای سوءظن به مردم و به خدا بود بخشی از روایات فراوانی است که درباره سوءظن در منابع معتبر آمده است و ما از میان آنها ده روایت درباره سوءظن نسبت به مردم و سه روایت در مورد سوءظن به خداوند را گلچین کردیم و در بخش تحلیل ها به نکات مختلفی که در این روایات آمده است می پردازیم.

حسن ظن در روایات اسلامی

به همان نسبت که سوءظن مایه ویرانی جامعه و بدبختی انسان ها و تشنّت کارها و ناراحتی روح و جسم است، حسن ظن مایه آرامش و وحدت است به همین دلیل

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۹۴.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۹۴.

(۳). شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۳

در احادیث زیادی هم حسن ظن نسبت به مردم و هم

حسن ظن نسبت به خداوند مورد تأکید فراوان قرار گرفته است، در مورد حسن ظن نسبت به مردم، احادیث زیر بسیار جالب است:

۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَفْضَلِ السَّجَايَا وَاجْزَلِ الْعَطَايَا؛ حسن ظن از بهترین صفات انسانی و پربارترین مواهب الهی است.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشُّبُهَاتِ وَأَفْضَلِ الْقِسَمِ؛ حسن ظن از بهترین خوی ها و برترین بهره ها است.» (۲)

۳- و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «حُسْنُ الظَّنِّ يُخَفِّفُ الْهَمَّ وَ يُنْجِي مِنَ تَقَلُّدِ الْأَثَمِ؛ حسن ظن اندوه را سبک می کند، و از آلوده شدن به گناه رهایی می بخشد.» (۳)

۴- در حدیث دیگری باز از همان امام همام چنین نقل شده: «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَيِّئَةُ الدِّينِ؛ حسن ظن مایه آرامش قلب و سلامت دین است.» (۴)

۵- باز در حدیث دیگری از همان امام معصوم علیه السلام چنین می خوانیم: «مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ؛ کسی که نسبت به مردم خوش گمان باشد محبت آنها را به سوی خود جلب خواهد کرد.» (۵)

و در مورد حسن ظن نسبت به پروردگار عالم نیز احادیث نابی در منابع معتبر اسلامی دیده می شود از جمله:

۱- در حدیثی از بعض معصومین علیهم السلام نقل شده است که فرمود: «وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ؛ سوگند به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست هیچ فرد با ایمانی هرگز به خیر

دنیا و آخرت نمی رسد مگر به خاطر (چند چیز) حسن ظن به خداوند متعال، و امید از درگاه او، و حسن خلق و خودداری از غیبت مؤمنان». «۶»

(۱). غرر الحکم، حدیث ۴۸۳۴.

(۲). همان، حدیث ۴۸۲۴.

(۳). همان، حدیث ۴۸۲۳.

(۴). همان، حدیث ۴۸۱۶.

(۵). غرر الحکم، حدیث ۸۸۴۲.

(۶). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۱، حدیث ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۴

۲- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که فرمود: «وَ احْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي اَنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ اَنْ شَرًّا فَشَرًّا؛ نسبت به خداوند حسن ظن داشته باش، چرا که خداوند متعال می فرماید: من در نزد گمان بنده مؤمن خویشم (و با آن همراهم) اگر گمان خیر داشته باشد به نیکی با او عمل می کنم و اگر گمان بدی داشته باشد به بدی». «۱»

۳- شبیه همین معنی به صورت جامع تری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ لِلَّهِ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنُّ ثُمَّ يُخَابِتُ ظَنَّهُ وَ رَجَائُهُ فَأَحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ؛ قسم به خدایی که معبودی جز او نیست هرگاه بنده مؤمنی حسن ظن به خدا داشته باشد خدا نزد گمان بنده مؤمن خویش است زیرا خداوند کریم است و تمام نیکی ها به دست او است، حیا می کند از این که بنده مؤمنش حسن ظن به او داشته باشد، سپس او گمان و امید او را ناکام کند، بنابراین

حسن ظن به خدا داشته باشید و به سوی او رغبت کنید». (۲)

۴- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است که فرمود: «رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى الصَّرَاطِ يَزْتَعِدُّ كَمَا تَزْتَعِدُّ السَّعْفَةُ فِي يَوْمِ رِيحٍ عَاصِفٍ وَ جَاءَهُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِاللَّهِ فَسَكَنَ رَعْدَتَهُ؛ (در عالم مکاشفه، یا به هنگام معراج) مردی از ائمت را به صراط دیدم که شدیداً می لرزد، آن گونه که شاخه درخت نخل در روز طوفانی می لرزد، در این هنگام حسن ظنش به خدا به سراغ او آمد و به او آرامش بخشید». (۳)

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر حسن ظن بالله می خوانیم: «حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرْجُوا إِلَّا اللَّهَ وَلَا تَخَافَ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ حسن ظن به خداوند این است که تنها به خدا امید داشته باشی و جز از گناهت نترسی». (۴)

(۱). همان، صفحه ۷۲، حدیث ۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۶۵، حدیث ۱۴.

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۲۵۰.

(۴). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۲، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۵

تعریف سوءظن و حسن ظن

اشاره

هنگامی که این دو واژه در مورد مردم به کار می رود مفهوم روشنی دارد؛ مفهوم سوءظن آن است که هرگاه کاری از کسی سرزند که قابل تفسیر صحیح و نادرست باشد آن را به صورت نادرستی تفسیر کنیم، مثلاً هنگامی که مردی را با زن ناشناسی ببیند فکر کند آن زن نامحرم است و نیت آنها ارتکاب اعمال خلاف می باشد، در حالی که حسن ظن می گوید بگو حتماً محرم یا همسر او است. یا هنگامی که شخصی اقدام به ساختن مسجد یا بنای خیر دیگری

می کند مقتضای سوءظن آن است هدفش ریاکاری یا اغفال مردم است، در حالی که حسن ظن می گوید این عمل را با انگیزه الهی و نیت خیرخواهانه انجام داده است.

از اینجا روشن می شود که دایره حسن ظن و سوءظن بسیار وسیع و گسترده است و نه تنها در عبادات بلکه در مسائل اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی نیز جاری می شود.

و هنگامی که این دو واژه درباره خداوند به کار رود، منظور از حسن ظن آن است که به وعده های الهی امیدوار باشد، وعده رزق و روزی، وعده یاری کردن یارانش، وعده پیروزی مجاهدان، وعده آمرزش گناهان و مانند اینها. و معنی سوء ظن آن است که به هنگام بروز مشکلات نسبت به وعده های الهی متزلزل شود، و هنگام پیش آمدن امتحانات دشوار در مسائل مالی و غیر آن، وعده های خداوند را فراموش کرده رو به گناه آورد.

در روایات گذشته نیز تعبیرات زنده و روشنی دیده می شود که آنچه را در بالا گفتیم تأیید می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۶

در اینجا نکات مهمی است که باید به تحلیل آنها پرداخت:

۱- پیامدها و آثار شوم سوءظن

گسترش دامنه سوء ظن در جوامع بشری، آثار بسیار زیانبار و نامطلوبی دارد که به طور اجمال بر کسی پوشیده نیست، ولی در توضیح آن، جهات ذیل قابل توجه است:

الف) از میان رفتن «اعتماد» که مهمترین سرمایه جامعه است، به خاطر گسترش سوء ظن از مهمترین آثار سوء این رذیله اخلاقی می باشد که در اخبار گذشته نیز به آن اشاره شده بود، از جمله این که می فرمود: «بدترین مردم کسی است که به خاطر سوءظن به هیچ کس اعتماد ندارد، و به خاطر اعمال بدش کسی به

او اعتماد نمی کند».

در جامعه ای که بی اعتمادی حکمفرما است، همدلی، همکاری و تعاون وجود ندارد و آثار و برکات زندگی دسته جمعی از میان می رود.

در حدیثی از امام علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سَأَتْ ظُنُونَهُ اعْتَقَدَ الْخِيَانَةَ بِمَنْ لَا يَخُونُهُ؛ کسی که بدگمان باشد نسبت به کسی که به او خیانتی نکرده بدبین می شود و او را خائن می پندارد». (۱)

ب) سوءظن آرامش جامعه را بر هم می زند، همان گونه که آرامش روح صاحبان این رذیله اخلاقی را بر هم می زند، کسی که سوءظن دارد، از همه وحشت دارد و گاه تصور می کند که همه بر ضد او گام بر می دارند و دائماً باید حالت دفاعی به خود بگیرد.

ج) اضافه بر این در بسیاری از موارد به دنبال سوءظن خود حرکت می کند و حادثه می آفریند، و گاه حتی به خون ریزی منتهی می شود. مخصوصاً در مواردی که افراد، سوءظنی به نوامیس خود پیدا کنند، یا گمان کنند که دیگران در پی اموال یا

(۱). غرر الحکم، حدیث ۸۸۳۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۷

نوامیس آنها هستند، به گونه ای که می توان گفت عامل اصلی بسیاری از پرونده های جنایی سوءظن های بیجا است که بی گناهان را هدف گیری کرده است.

به همین دلیل در روایات گذشته از علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «سُيُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ؛ سوءظن کارها را به فساد می کشد و مردم را به انواع بدی ها وادار می کند».

و از این مهمتر این است که در بسیاری از موارد بر اثر سوءظن مرتکب جنایات می شوند، زمانی از اشتباه خود با خبر می گردند که کار از کار گذشته، به همین دلیل احساس گناهکاری شدیدی به آنها دست می دهد که گاه آنها را

تا سر حد جنون می کشاند.

به عنوان نمونه به ماجرای می توان اشاره کرد که برای یکی از پزشکان روانی واقع شده بود که به هنگام بازدید از تیمارستانی به فرد مجنونی برخورد کرد که مرتب کلمه دستمال را تکرار می کرد، هنگامی که پیگیری نمود به اینجا رسید که عامل جنون او این بوده است که روزی در کیف همسرش دستمالی را می بیند که محتوی ادکلن و بعضی از هدایای مناسب مردان است، بلافاصله نسبت به همسرش بدین می شود که با مرد بیگانه ای ارتباط دارد، و بدون تحقیق بیشتر همسر خود را بر اثر خشم زیاد به قتل می رساند، بعد که دستمال را باز می کند کاغذی در آن می بیند که روی آن نوشته است این هدیه را برای سال روز تولد شوهرم گرفته ام، ناگهان شوک شدیدی به او دست می دهد و دیوانه می شود و مرتب به یاد آن دستمال می افتد.

د) سوءظن در واقع یک ظلم آشکار است، چرا که افراد بی گناه را در منطقه فکر خود هدف انواع تیرهای تهمت قرار می دهد، و اگر آثار عملی بر آن بار کند، مرتکب ظلم های بیشتر می شود، روی این جهت در احادیث گذشته از علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «بدگمانی بدترین ظلم ها است».

ه) سوءظن سبب می شود که انسان به سرعت دوستان خود را از دست بدهد، حتی نزدیکانش او را تنها بگذارند، و این وحشتناک ترین غربت است چرا که هیچ

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۸

انسان با شخصیتی حاضر نمی شود با کسی معاشرت کند که اعمال نیک او را با بدگمانی تفسیر کند و او را به هر کار خلافی متهم سازد. در احادیث گذشته نیز از امیر مؤمنان

علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «کسی که سوءظن بر او غالب شود، راه صلح و صفا میان او و دوستانش را می بندد».

و) در پاره ای از روایات گذشته خواندیم که سوءظن، عبادت انسان را فاسد می کند و پشت او را از بار گناه سنگین می نماید.

اگر منظور از سوءظن در این روایت، سوءظن به پروردگار باشد علت فساد عبادت روشن است. و اگر نسبت به مردم باشد (همان گونه که ذیل روایت گواهی می دهد) به خاطر آن است که در بسیاری از موارد به دنبال سوءظن انسان مرتکب تجسس، و به دنبال تجسس مرتکب غیبت و گاه تهمت می شود، و می دانیم غیبت و تهمت یکی از اسباب عدم قبولی عبادت است.

ز) سوءظن چون یک تفکر انحرافی است تدریجاً در سایر افکار انسانی نیز اثر می گذارد، و تحلیل های او نیز از حوادث نادرست می شود، و از رسیدن به واقعیت ها که زمینه پیشرفت و موفقیت است باز می ماند. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَ وَهْمُهُ؛ کسی که سوء ظن داشته باشد تفکر او خراب می شود».

پیامدهای سوءظن به خدا

سوءظن به پروردگار و بدبینی نسبت به وعده های الهی و آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبر وارد شده، آثار مخربی در بنیان ایمان و عقائد انسان دارد، و انسان را از خدا دور می سازد، همان گونه که در روایات گذشته خواندیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود: «داود علیه السلام در مناجاتش می گفت: پروردگارا کسی که تو را بشناسد و حسن ظن به تو نداشته باشد ایمان نیآورده است».

اضافه بر این سوءظن به وعده های الهی سبب فساد

عبادت می گردد، چرا که روح

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۹

اخلاص را در انسان می میراند، و این که در احادیث گذشته خواندیم: «سوءظن عبادت را فاسد می کند» ممکن است اشاره به همین باشد.

نکته دیگر این که سوءظن به وعده های الهی انسان را در برابر حوادث سخت و پیچیده، سست و ناتوان می کند، همان گونه که در تفسیر آیات مربوط به سوءظن خواندیم که: در بعضی از میدان های جنگ، چگونه گروهی از تازه مسلمانان گرفتار سوءظن به وعده های الهی شدند (و در مبارزه با دشمن سست گشتند در حالی که مؤمنان راستین و با معرفت که حسن ظن به خدا داشتند، با کمال قدرت و امیدواری در برابر دشمنان ایستادند و پیروز شدند).

به علاوه سوءظن بالله، انسان را از عنایات الهی محروم می کند، زیرا خداوند با هر کس مطابق حسن ظن و سوءظن او عمل می نماید، همان گونه که در روایات گذشته اشاره شده بود که «لقمان حکیم» به فرزندش می گفت: «فرزندم نسبت به خدا حسن ظن داشته باش، سپس از مردم سؤال کن کیست که نسبت به خدا گمان نیک داشته باشد و خداوند مطابق آن با او رفتار نکند؟». «۱»

کوتاه سخن این که اگر انسان، طالب آرامش و استقامت و ایستادگی و جلب عنایات پروردگار و ایمان خالص است، باید نسبت به خداوند و وعده های او حسن ظن داشته باشد.

عوامل و انگیزه های سوءظن

اخلاق در قرآن ج ۳ ۳۶۵

این رذیله اخلاقی، همانند رذائل دیگر از سرچشمه های متعددی نشأت می گیرد:

۱- آلودگی درون و برون: افرادی که خود آلوده اند، دیگران را همچون خود آلوده می پندارند. و از طریق «مقایسه به نفس»، که یکی از صفات غالب انسان ها است مردم

را به کیش خود و به روش خود می پندارند، و تا از آلودگی پاک نشوند، حسن ظن به دیگران نخواهند داشت. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

(۱). آثار الصادقین، جلد ۱۲، صفحه ۲۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۰

«لَا يَظُنُّ بِإِحْدٍ خَيْرًا لِإِنَّهُ لَا يَرَاهُ إِلَّا بِطَبْعِ نَفْسِهِ؛ آدم بد به هیچ کس گمان خوب نمی برد، زیرا دیگران را همچون خود می پندارد». «۱»

۲- همنشینی با بدان: کسی که معاشرانش را از افراد فاسد و مفسد انتخاب کرده است، طبیعی است که نسبت به همه مردم سوء ظن پیدا کند، چرا که تصور می کند معاشران او نمونه هایی از سایر مردمندها، همان گونه که در حدیث معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ؛ همنشینی با بدان سبب بدگمانی نسبت به نیکان می شود». «۲»

۳- زندگی در محیطهای فاسد: هنگامی که انسان در خانواده یا در شهر و کشوری که فساد بر آن حاکم شده است زندگی کند، نظر او نسبت به همه افراد حتی به نیکان بد می شود. هر چند معاشران او افراد خوبی باشند ولی غلبه فساد بر محیط کار، خود ایجاد سوءظن می کند.

۴- حسد و کینه توزی و تکبر و غرور: بخشی دیگر از عوامل سوءظن است چرا که شخص حسود و کینه توز می خواهد از این طریق از مقام شخص محسود بکاهد و کینه خود را از این طریق اعمال کند، افراد متکبر برای تحقیر دیگران متوسل به سوءظن می شوند تا آنها را در فکر خود و جامعه، افرادی پست و حقیر جلوه دهد.

۵- عقده حقارت: یکی دیگر از عوامل سوءظن است. کسی که گرفتار

خود کم بینی شده، و یا از سوی دیگران مورد تحقیر واقع گشته است سعی می کند دیگران را هم در محیط فکر خود حقیر و پست و آلوده و گنهکار حساب کند، تا از عقده خود بکاهد، و آرامش کاذبی برای خویش فراهم سازد.

اما سوءظن نسبت به خداوند، عمدتاً از ضعف ایمان ناشی می شود، عدم ایمان به صفات ذات و صفات افعال، و ضعف باورها نسبت به علم و قدرت و رحمانیت و رازقیت و سایر صفات پروردگار او را به سوءظن در وعده هایش می کشاند، و راههای سعادت و نجات را به روی انسان می بندد.

(۱). غرر الحکم، حدیث ۱۹۰۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۱

مراتب سوءظن

یکی از سؤالات مهمی که در اینجا مطرح است این است که اصولاً آیا سوءظن یک امر اختیاری است یا غیر اختیاری؟ اگر انسان صحنه ای را می بیند و بی اختیار گمان بدی درباره شخص یا اشخاص می برد، آیا این قابل نکوهش است؟ و ممکن است در دائره تکلیف قرار گیرد، با این که همه مقدمات آن غیر اختیاری بوده؟ و چگونه ممکن است آن همه مذمت و کیفر به یک امر غیر اختیاری تعلق گیرد؟

برای پاسخ این سؤال دو راه را می توان پیمود:

۱- نخست این که: این بدگمانی که در فکر انسان پیدا شده به تنهایی مشمول مجازاتها و نکوهش ها نیست، بلکه اگر در مرحله عمل ظاهر نشود، و انسان ترتیب اثری بر آن ندهد، سخنی نگوید، و کاری که دلالت بر بدگمانی می کند انجام ندهد، نه جای نکوهش دارد و نه کیفر.

به همین دلیل بعضی از بزرگان علم اخلاق، چنین گفته اند: «وَأَمَّا الْخَوَاطِرُ وَ

حَدِيثُ النَّفْسِ فَهُوَ مَغْفُورٌ عَنْهُ ... وَلَكِنَّ الْمَنْهِيَ عَنْهُ أَنْ تَظُنَّ، وَالظَّنُّ عِبَارَةٌ عَمَّا تَزْكُنُ إِلَيْهِ النَّفْسُ، وَ تَمِيلُ إِلَيْهِ الْقَلْبُ؛ آنچه به خاطر، خطور می کند و انسان با خودش می گوید، مورد عفو واقع شده ... آنچه از آن نهی شده این است که: گمان (بد) ببری، و گمان آن است که فکر تو به آن اعتماد کند، و قلب به آن مایل شود (و طبعاً در عمل ظاهر گردد). «۱»

کوتاه سخن این که سوءظن دارای سه مرحله است: «سوءظن قلبی»، «سوءظن زبانی»، «سوءظن عملی». آنچه در قلب است مشمول تکلیف نیست چون از اختیار بیرون است، ولی آنچه در زبان و در عمل است، حرام و ممنوع می باشد.

به همین دلیل، در بعضی از روایات می خوانیم: «سه چیز است که هیچکس از آن برکنار نمی ماند، یکی از آنها گمان بد است» سپس فرمود: «وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقَّقْ؛ هنگامی که گمان بدی بردی ترتیب اثر به آن مده». «۲»

۲- دیگر اینکه: بسیاری از سوءظن های غیر اختیاری یا در ابتدا مقدمات

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.

(۲). فرائد الاصول شیخ انصاری، در بحث حدیث رفع. بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۰، ذیل حدیث ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۲

اختیاری دارد یا در ادامه راه، افرادی که با افراد بد همنشینی می کنند سوءظن به نیکان پیدا خواهند کرد، بنابراین بر آنها لازم است از همنشینی با بدان پرهیزند تا حالت سوءظن آنان بر طرف گردد، و این یک امر اختیاری است. و اگر بدون مقدمات اختیاری چنین گمانی برای انسان پیدا شد انسان درباره آن باید بیندیشد، و احتمالات صحیح را مد نظر قرار دهد. مثلاً

بگوید: این زن ناشناس که با فلان کس است شاید خواهر او یا فرزند خواهر، یا فرزند برادر، یا همسر او است، و ممکن است من آنها را نشناسم، بی شک اندیشه در این احتمالات صحیح، سبب می شود که سوءظن سست گردد یا به کلی برطرف شود. به همین دلیل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اطْلُبْ لِاخِيكَ عُذْرًا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْرًا فَالْتِمِسْ لَهُ عُذْرًا؛ برای برادر مسلمان (جهت توجیه اعمالش) عذری جستجو کن و اگر عذری نیافتی باز هم کوشش کن عذری بیابی.» (۱)

و در حدیثی که قبلاً از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کردیم، خواندیم که می فرمود:

«کار برادرت را به بهترین صورت حمل کن ... و گمان بدی به سخنی که از برادرت شنیده می شود، مبر، در حالی که می توانی محمل صحیحی برای آن پیدا کنی.»

به این ترتیب ما می توانیم از یک نظر سوءظن را به سه گونه تقسیم کنیم:

۱- سوءظنی که آثارش در سخن و رفتار پیدا می شود. این سوءظن حرام است.

۲- سوءظنی که اثر ظاهری ندارد، ولی با تفکر و اندیشه و از بین بردن مقدمات خارجی، زوال می پذیرد، این گونه سوءظن احتمال دارد مشمول ادله حرمت باشد.

۳- سوءظنی که هیچ اثر خارجی بر آن مترتب نمی شود و به کلی از اختیار انسان بیرون است، و با هیچ کاری از میان نمی رود چنین سوءظنی مشمول تکالیف شرع نیست، مادام که انسان ترتیب اثری بر آن نداده باشد.

و این که در قرآن مجید در آیه ۳۶ سوره اسراء می خوانیم: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْئَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ

مَسْئُولًا؛ از آنچه علم به آن نداری پیروی نکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند.» نیز ناظر به همین معنی است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶، حدیث ۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۳

طرق درمان بدگمانی

در اینجا نخست باید به سراغ اصول حاکم بر درمان بیماری های اخلاقی و رذائل برویم که همان اندیشیدن در آثار نکبت بار آن است، زیرا هنگامی که انسان به پیامدهای سوءظن بیندیشد، که چگونه سرمایه اجتماعی را از بین می برد و آرامش جامعه را بر هم می زند، و سبب می شود که انسان دوستان خود را از دست دهد و او را از واقعیت های اجتماع غافل می سازد و انسان را به ظلم و ستم در حق دیگران وادار می کند- آن گونه که شرح آنها گذشت- خواه ناخواه از این خوی زشت و رذیله اخلاقی فاصله می گیرد، همان گونه که آگاهی انسان بر مسموم بودن یک غذا، سبب فاصله گرفتن از آن می شود، این از یک سوء، از سوی دیگر هرگاه انسان ریشه های این گناه را قطع کند یعنی از همنشینی با بدان که سبب سوء ظن به نیکان است بپرهیزد و تا می تواند از زندگی در محیطهای فاسد دور شود، حسد و کینه توزی و تکبر و غرور را که از عوامل اصلی سوءظن هستند از خود دور سازد همچنین سایر انگیزه ها و ریشه ها را قطع کند به یقین این رذیله اخلاقی از وجود او برچیده خواهد شد.

اضافه بر این ها امور زیر می تواند به نجات از شرّ این خوی زشت کمک کند:

الف) جستجوی توجیه صحیح برای اعمال مبهمی که ممکن است سبب سوءظن گردد. همان گونه که در روایات

سابق خواندیم که امام علی علیه السلام می فرماید: «لَا تُظَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا؛ هرگز به سخنی که از کسی صادر می شود گمان بد مبر در حالی که می توانی توجیه صحیحی برای آن بیابی.» (۱)

روشن است بسیاری از کسانی که در زندگی شخصی مورد سوءظن و بدگمانی واقع می شوند اعمالشان قابل توجیه و حمل بر صحت است.

ب) همیشه تجسس در کار دیگران در عین آن که از سوءظن سرچشمه می گیرد سبب تشدید سوءظن می شود، اگر انسان از تجسس در زندگی خصوصی افراد

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۴

پرهیزد، یکی از مهمترین عوامل سوءظن را از خود دور ساخته است.

ج) ترتیب اثر ندادن به بدگمانی نیز یکی دیگر از طرق درمان آن است، زیرا اگر انسان نسبت به کسی بدگمان شد، و به دنبال آن از او فاصله گرفت و اظهار بی اعتمادی نمود، و خلاصه در لابلای اعمالش آثار بدگمانی ظاهر شد، سبب تشدید این صفت می شود، ولی با بی اعتنایی و ترتیب اثر ندادن تدریجاً ضعیف و محو می گردد. به همین دلیل در روایات اسلامی می خوانیم: «إِذَا ظَنَنْتُمْ فَلَا تَحَقُّقُوا؛ هنگامی که گمان بد بردید، به آن ترتیب اثر ندهید.» (۱)

بی شک توجه به مجازات های الهی و آثار سوء معنوی این رذیله اخلاقی که نمونه ای از آن در روایات آغاز بحث گذشت، نیز اثر قوی و بازدارنده در این زمینه دارد، و انسان را به ترک آن دعوت می کند.

موارد استثناء

بی تردید زشتی سوءظن، هر چند به عنوان یک قاعده کلی مورد قبول است استثنائاتی نیز دارد که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است از

جمله:

الف) هرگاه فساد در محیطی به صورت یک خوی غالب درآید، و آلودگان غلبه پیدا کنند، حسن ظن در چنین شرائطی نه تنها از فضایل اخلاقی نیست، بلکه ممکن است انسان را گرفتار عواقب ناگواری کند. لذا در روایات اسلامی نسبت به این موضوع هشدار داده شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ اهْلِهِ ثُمَّ اسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَطْهَرُ مِنْهُ حَوْبَهُ فَقَدْ ظَلَمَ، وَ اِذَا اسْتَوَلَى الفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ اهْلِهِ فَاحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ عَرَّرَ؛ هنگامی که صلاح و دوستی بر زمان و اهلش غالب شود، سپس کسی نسبت به دیگری که گناهی از او آشکار نشده است سوءظن پیدا کند، ظلم و ستم کرده است، و هرگاه فساد بر زمان و اهلش چیره گردد، و در این حال کسی به دیگری حسن ظن پیدا کند، خود را فریب داده است.» (۲)

(۱). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۴۹۷، حدیث ۷۵۸۵.

(۲). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۱۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۵

همین مضمون از امام صادق و امام کاظم و امام علی الهادی علیهم السلام با تعبیرات مختلف نقل شده است. (۱)

حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده می فرماید: «اِحْتَرِسُوا مِنَ النَّاسِ بِسُوءِ الظَّنِّ؛ با سوءظن در برابر مردم از خود پاسداری کنید» (۲) نیز ممکن است اشاره به چنین زمان و چنین حال و احوالی باشد. و گرنه سوءظن به عنوان یک اصل هرگز مورد ستایش نیست.

از این روایات در مجموع چنین استفاده می شود که در محیطهای نسبتاً سالم، اصل را باید بر حسن ظن گذارد، و به

عکس در محیطهای فاسد، اصل را باید بر سوء ظن گذاشت. البته نه به معنی این که انسان چیزی را ندانسته به کسی نسبت دهد بلکه در چنین زمانی باید احتیاط را از دست ندهد، مبادا گرفتار زیان های جبران ناپذیر شود.

البته نباید این استثناء و این گونه احادیث بهانه گردد که هر کس به هر کس سوءظن پیدا کند و بگوید زمانه فاسد شده و حسن ظن غلط است. حتی در زمان های فاسد هم باید افراد را گروه بندی کرد، افراد ظاهر الصیلاح که در صف خوبان قرار دارند و خلاف روشنی از آنها دیده نشده نباید مورد سوءظن واقع شوند.

ولی گروه هایی که در صف مفسده انگیزان قرار گرفته اند، و کارهای خلاف از آنها مکرر دیده شده هرگز نسبت به حرکات آنها نباید خوشبین بود.

ب) در مسایل امنیتی و اطلاعاتی که به سرنوشت جامعه مربوط است، نمی توان با خوشبینی به هر حرکتی در جامعه نگاه کرد، بلکه باید در آنجا حسن ظن را کنار گذاشت. یا به تعبیر دیگر باید با احتیاط لازم با این گونه حرکات برخورد کرد. مفهوم این سخن آن نیست که با سوءظن کسی مورد مجازات یا هتک و اهانت و یا بی مهری قرار گیرد، بلکه منظور این است که تمام حرکات مشکوک باید زیر نظر باشد، و پیرامون آن تحقیق شود، اگر بعد از تحقیق دلائل روشنی بر انجام کار خلاف توأم با

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۷۸۷، حدیث ۱۱۵۷۵ تا ۱۱۵۷۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۸، حدیث ۱۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۶

نیت سوء به دست آمد تعقیب گردد.

ج) از موارد دیگری که سوءظن نه تنها جایز است

بلکه ممکن است واجب باشد در برابر دشمنان است، ممکن است دشمن دم از صلح و دوستی و محبت و تغییر رویه بزند و دست دوستی به سوی ما دراز کند. در این گونه موارد هرگز نباید گرفتار حسن ظن شد، و بلافاصله دست دشمن را فشرده و به او اعتماد کرد، بلکه؛ باید احتمال داد ممکن است تمام اینها مکر و فریب و خدعه و نیرنگ باشد، و توطئه ای برای غافلگیر ساختن.

روی همین اصل در فرمان معروف «مالک اشتر» آمده است: «الْحَيْذَرُ كُلُّ الْحَيْذَرِ مِنْ عَيْدُوكَ بَعْدَ صَيْلِحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَيُخَذُ بِالْحَزْمِ وَ أَتَّهَمُ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ؛ هنگامی که با دشمنت پیمان صلح بست، کاملاً از او بر حذر باش، زیرا دشمن گاه نزدیک می شود تا طرف را غافلگیر کند، بنابراین در چنین شرایطی احتیاط را از دست نده، و دوراندیش باش، و حسن ظن خویش را متهم ساز.» (۱)

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۷

۱۳

تجسس یا جستجوگری در کارهای خصوصی مردم

اشاره

تجسس به معنی جستجوگری در اعمال و امور مربوط به دیگران است، و غالباً در مورد امور نامطلوب و خلاف اخلاق به کار می رود، ولی تجسس در لغت عرب به معنی جستجوگری در امور مثبت است.

در حقیقت سوءظن و گمان بد سبب می شود که انسان برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم به جستجو پردازد، و گاه عوامل دیگری مانند: بخل و حسد و تنگ نظری ممکن است انگیزه این کار زشت باشد.

تجسس به صورتی که در بالا گفته شد در اسلام شدیداً ممنوع است و سبب ناامنی اجتماع و سرچشمه انواع خصومت ها می شود، اگر اجازه داده شود هر کسی به

جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران بپردازد، ممکن است آبروی بسیاری از افراد بر باد برود، و آتش کینه توزی و دشمنی در جامعه روشن شود، و جهنمی به وجود آید که تمام افراد اجتماع در آن در عذاب باشند.

البته این حکم اخلاقی و اسلامی هیچگاه تضادی با ضرورت وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی ندارد، چرا که آن مربوط به زندگی خصوصی افراد است و این مربوط به سرنوشت جامعه، و پیش گیری از نفوذ عوامل بیگانه و توطئه و

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۸

تخریب آنان است. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم.

تنها آیه ای که در قرآن مجید با صراحت نهی از تجسس می کند آیه ۱۲ سوره حجرات است می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها پرهیزید چرا که پاره ای از گمان ها گناه است و (در کار دیگران) تجسس نکنید، و یکدیگر را غیبت ننمایید..».

همان گونه که در بحث غیبت و سوءظن نیز اشاره شده، آیه شریفه فوق از سه چیز نهی می کند که در واقع علت و معلول یکدیگرند، نخست از گمان بد که سرچشمه تجسس می شود، سپس از تجسس که سبب آگاهی بر عیوب پنهانی مردم و غیبت آنان می گردد.

همان گونه که در بالا اشاره شد «تجسس» بار منفی دارد و معمولاً در مواردی گفته می شود که یک کار غیر اخلاقی صورت می گیرد. ولی «تجسس» در جایی به کار می رود که انسان در جستجوی شیء مطلوبی باشد. چنانکه در داستان «یوسف» علیه السلام می خوانیم که «یعقوب» به فرزندانش دستور داد:

«يَا بُنَيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيْتَسُّوا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ؛ اى فرزندان من برويد و از (گم شده هاى من) يوسف و برادرش جستجو كنيد و از رحمت الهى مأىوس نشويد.» (۱)

بعضى نيز گفته اند: تحسّس به معنى گوش دادن مخفيانه يا استراق سمع نسبت به سخنان ديگران است در حالى كه تجسّس، جستجوى عملى از اسرار و عيوب ديگران مى باشد.

اين نکته قابل توجه است كه نهى از تجسّس در آيه سوره حجرات، هيچ قيد و شرطى ندارد، و اين نشان مى دهد اصل بر حرمت تجسّس به عنوان يك قاعده كلي است، و اگر در شرايط خاصى به خاطر اهداف مهمترى مجاز شمرده شود، عنوان استثناء خواهد داشت.

(۱). يوسف، آيه ۸۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۹

توجه به آيه فوق و حرمت تجسّس در ميان مسلمين به قدرى روشن بوده است كه توده مردم نيز در مسائل مورد ابتلاء خود به آن استدلال مى كردند. حديثى كه در بعضى از منابع اهل سنت (كنز العمال) از (ثور كندى) نقل شده شاهد اين مدعا است، مى گويد «عمر بن خطاب» گاهى در شبها براى مسائلى امنيتى در «مدينه» گشت مى زد از درون خانه اى صدائى را شنيد كه مشغول آواز خوانى بود، «عمر» از ديوار بالا رفت و گفت: اى دشمن خدا آيا گمان كردى تو مشغول گناهى و خداوند تو را مستور داشته است؟

آن مرد به «عمر» گفت اى خليفه عجله مكن! اگر من يك گناه کرده ام تو سه گناه کرده اى، خداوند مى فرمايد: «وَلَا تَجَسَّسُوا»، تو تجسّس كردى، و نيز مى فرمايد:

«وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا؛ از در وارد خانه شويد» (۱) تو از ديوار آمدى! و خداوند مى فرمايد: «لَا تَدْخُلُوا

يُؤْتَا غَيْرَ يَبُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا؛ در خانه هایی غیر از خانه های خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل خانه سلام کنید». «۲» تو بدون اجازه وارد شدی.

عمر (در برابر این استدلال) وا ماند (و به او) گفت: اگر تو را مورد عفو قرار دهم به راه راست خواهی آمد؟ گفت: آری، عمر از او صرف نظر کرد و بیرون آمد. «۳»

تجسس در روایات اسلامی

مسأله تجسس در روایات اسلامی مورد نکوهش شدید واقع شده است به گونه ای که هر خواننده ای به اهمیت آن کاملاً واقف می شود از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «يَا كُفْمَ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ اكْذَابُ الْحَدِيثِ وَلَا تَحَسَّسُوا وَلَا تَجَسَّسُوا؛ از گمان (بد) پرهیزید زیرا گمان (بد) دروغ ترین سخن است، و تجسس و تجسس نکنید». «۴»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت چنین می خوانیم: «لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا»

(۱). بقره، آیه ۱۸۹.

(۲). نور، آیه ۲۷.

(۳). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۸۰۸، حدیث ۸۸۲۷.

(۴). صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۹۸۵، حدیث ۲۵۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۰

وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا تَحَسَّسُوا وَلَا تَنَاجَشُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ اخْوَانًا؛ نسبت به یکدیگر حسد نوزید و بغض و کینه نداشته باشید، و در کار دیگران تجسس و تجسس نکنید، و مردم را (با کارهای مختلف خود) از خود نرانید، و بندگان خدا و برادران دینی باشید».

از این حدیث به خوبی به دست می آید که تجسس همانند حسد و کینه و نفرت، سبب دوری مردم از یکدیگر و از هم پاشیدن شیرازه اجتماع است. «۱»

مرحوم کلینی در کتاب کافی در حدیثی از پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند که فرمودند: «یا مَعْشَرَ مَنْ اسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ لَا تَتَّبِعُوا عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ عَثْرَتَهُ يُفْضِضْهُ؛ ای گروهی که با زبان مسلمان شده اید اما دل شما اسلام را نپذیرفته است، از لغزش های مسلمانان جستجو نکنید، چرا که هر کس تجسس درباره لغزش های مسلمین کند، خداوند از لغزش او جستجو خواهد کرد، و هر کس که خداوند از لغزش او جستجو کند، رسوایش خواهد نمود.» (۲)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «تَتَّبِعِ الْعُيُوبِ مِنَ أَقْبَحِ الْعُيُوبِ وَ شَرِّ السَّيِّئَاتِ؛ جستجو کردن از عیب دیگران از زشت ترین عیوب و بدترین گناهان است.» (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «مَنْ بَحَثَ عَنِ اسْرَارِ غَيْرِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ اسْرَارَهُ؛ کسی که از اسرار دیگران تفتیش کند، خداوند اسرار او را بر ملا می سازد.» (۴)

۵- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است: «مَنْ تَتَّبَعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَزَمَهُ اللَّهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ؛ کسی که در جستجوی عیوب پنهانی دیگران باشد خداوند او را از دوستی دل های مردم محروم می سازد.» (۵)

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم: که به یکی از یارانش فرمود: «لَا تَفْتَشِ النَّاسَ عَنِ اذْيَانِهِمْ فَتَبْقَى بِلا صَدِيقٍ؛ درباره عقائد مردم تفتیش نکن که بی دوست خواهی ماند.» (۶)

(۱). همان مدرک.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۴، حدیث ۴.

(۳). شرح غرر، جلد ۳، صفحه ۱۳۸۶، حدیث ۴۵۸۱.

(۴). همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۷۹۹.

(۵). همان مدرک، حدیث ۸۸۰۰.

(۶). بحار الأنوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۵۳، حدیث ۱۰۹.

اخلاق

چرا که غالب مردم عیوب و اشکالاتی در عقیده (یا در عمل) دارند که هرگاه پنهان بماند و عمل به ظاهر حال بشود دوستی مردم با یکدیگر میسر است، در غیر این صورت انسان بدون دوست و تنها می ماند.

پیامدهای سوء تجسس

جستجوگری در کار دیگران آثار بسیار منفی در زندگی فردی و اجتماعی دارد زیرا از یک سو سبب نفرت مردم از جستجوگر که به حریم زندگی شخصی و اسرار آنها هجوم می برد می شود، هیچ کس تحمل نمی کند که دیگری در زندگی خصوصی او دخالت کند و یا در پی کشف اسرار او باشد، چنین کسی را متجاوز، بی شرم و بی شخصیت می دانند، و مردم از او سخت متنفرند.

حدیثی که در بالا خواندیم و می فرمود: افراد جستجوگر بر اسرار عیوب مردم بدون دوست می مانند ممکن است اشاره به این مطلب باشد.

از سویی دیگر غالب مردم دارای نقاط ضعف و عیوبی هستند چنانچه مستور بماند می توانند با هم زندگی کنند، ولی بر ملا شدن عیوب پنهانی سبب بدبینی و بی اعتمادی نسبت به هر کس خواهد شد، و همین امر شیرازه امور اجتماعی را از هم می پاشد.

حدیث بالا به این نکته نیز می تواند اشاره داشته باشد که تفتیش در حال دیگران سبب بدبینی به همه و از دست دادن تمام دوست ها می شود.

از سوی سوم جستجو و تفتیش درباره عقائد و اسرار و عیوب دیگران سبب کینه توزی و عداوت در صحنه اجتماع و گاه منجر به درگیری های شدید می شود.

اگر سلامت جامعه و امنیت و آرامش را طالب باشیم، باید از این امر به شدت بپرهیزیم.

از سوی چهارم بسیاری از مردم در این گونه موارد مقابله به مثل می کنند،

یعنی سعی می کنند به اسرار زندگی و عیوب پنهانی تفتیش کنندگان پی ببرند و بر ملا سازند و شاید حدیثی که می گوید:
«مَنْ بَحَثَ عَنْ أَسْرَارٍ غَيْرِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَسْرَارَهُ؛ کسی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۲

که از اسرار دیگران جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می کند.» (۱)

و حدیث دیگری که می گوید: «مَنْ كَشَفَ حِجَابَ أَخِيهِ أَنْكَشَفَ عَوْرَاتِ بَيْتِهِ؛ کسی که پرده از اسرار دیگران بردارد، اسرار خانه او فاش خواهد شد.» (۲) ممکن است اشاره به همین معنی، یا اشاره به اثر وضعی و مجازات الهی این عمل در دنیا باشد.

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «مَنْ تَطَّلَعَ عَلَى أَسْرَارِ جَارِهِ انْتَهَكَتْ اسْتِتَارُهُ؛ کسی که تفتیش از اسرار همسایه خود کند، پرده اسرار او پاره می شود.» (۳)

*** سرچشمه های این رذیله اخلاقی یعنی تفتیش در احوال و اسرار دیگران نیز بسیار است، از جمله:

۱- سوء ظن و بدبینی غالباً انسان را به سوی تجسس درباره دیگران می راند و هرگاه جای خود را به حسن ظن بدهد، به فکر تفتیش پیرامون عیوب دیگران نخواهد افتاد. به همین دلیل - همان گونه که در سابق نیز اشاره شد- در آیه ۱۲ سوره حجرات، نهی از تجسس به دنبال نهی از سوء ظن قرار گرفته است.

۲- آلودگی به گناهان و عیوب مختلف یکی دیگر از عوامل جستجوگری در حال دیگران است، چرا که افراد آلوده و پر عیب می خواهند همتایانی پیدا کنند و از این طریق به خود آرامش کاذب دهند که اگر ما آلوده ایم کیست که آلوده نباشد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شَرُّ النَّاسِ الظَّانُّونَ وَ شَرُّ الظَّانِّينَ الْمُتَجَسِّسُونَ

...؛ بدترین مردم سوءظن برندگانند و بدترین سوءظن برندگان، تفتیش کنندگانند.» (۴)

۳- حسد و کینه توزی و عداوت و تکبر و خود برتر بینی هر کدام می تواند عاملی برای جستجوگری باشد تا مقصود را از درجه اعتبار بیندازد، و زهر عداوت خود را

(۱). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۷۹۹.

(۲). همان مدرک، حدیث ۸۸۰۲.

(۳). همان مدرک، حدیث ۸۷۹۸.

(۴). مستدرک الوسائل، چاپ جدید، جلد ۹، صفحه ۱۴۷، حدیث ۱۵ (باب ۱۴۱).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۳

بریزد، و خود برتر بینی را اشباع کند.

۴- ضعف ایمان نیز یکی از عوامل بسیاری از صفات رذیله و از جمله تفتیش در حال دیگران است، زیرا انسان ضعیف الایمان احترامی برای ایمان و حیثیت دیگران قائل نیست، و به آسانی به حریم زندگی خصوصی آنها تجاوز می کند و از بین بردن آبروی مسلمانان آبرومند برای او مسأله مهمی محسوب نمی شود، همان گونه که در احادیث گذشته در کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندیم که این گونه افراد را به عنوان «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ؛ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید، ولی ایمان در دل شما وارد نشده» خطاب می فرماید.

استثنائات

اشاره

به دنبال بحث های گذشته این سوال مطرح می شود که آیا تجسس در تمام موارد به عنوان یک عمل ضد اخلاقی ممنوع و حرام شمرده می شود و یا موارد و استثنائاتی هم دارد، همه کشورهای دنیا اعم از اسلامی و غیر اسلامی دارای سازمان های وسیع اطلاعاتی هستند که گاه تمام زندگی افراد را مورد تجسس قرار می دهند، و سعی در کشف اسرار آنها دارند، موارد دیگری که تجسس و تفتیش

از نظر عقلای جهان نه تنها ممنوع نیست بلکه لازم شمرده می شود نیز وجود دارد.

در پاسخ این سوال باید گفت که این اصل کلی نیز مانند بسیاری از اصول دیگر استثنائات غیر قابل انکاری دارد از جمله:

۱- سازمان های اطلاعاتی

هر حکومتی وظیفه دارد کشورش را از شرّ توطئه های دشمنان بیرونی و درونی و جاسوسان دشمن حفظ کند. بی شک اگر مدیران جامعه بخواهند در برابر هر پیش آمدی با حسن ظن برخورد کنند به زودی گرفتار عواقب دردناک توطئه های منافقان داخلی و دشمنان خارجی خواهند شد، زیرا نقشه های آنان بسیار مرموز، و افراد آنها کاملاً ظواهر را حفظ می کنند، و جز با تفتیش و تجسس دقیق امکان

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۴

آگاهی بر آن توطئه ها و خشی کردن آنها وجود ندارد.

در چنین مواردی باید حسن ظن را کنار گذاشت، و با سوء ظن به هر پدیده ای نگریست و برای حفظ اهداف بزرگتر و والاتر یعنی مصالح امت اسلامی به تجسس پرداخت و در واقع فلسفه تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و ضدّ اطلاعاتی دشمن (ضد جاسوسان بیگانه) همین است. و به تعبیر دیگر این استثناء از قانون اهم و مهم سرچشمه می گیرد، و ای بسا افرادی که مورد سوءظن واقع می شوند و در اسرار زندگی آنها تفتیش به عمل می آید، افراد سالم و بی گناهی باشند ولی بدیهی است برای پیدا کردن گنهکاران واقعی و مزدوران دشمن چاره ای جز جستجوی وسیع در تمام مواردی که احتمال آن وجود دارد نمی باشد.

حتّی گاه لازم می شود، جاسوسانی در لباس مختلف به میان دشمنان بفرستند یا در مؤسّسات مهم داخلی افرادی در قالب کارمند و کارگر و نظافتچی و مانند آن مبعوث کنند تا اگر

بذر فتنه ای پاشیده شده و توطئه ای در حال شکل گرفتن است، پیش از آن که آتش آن زبانه کشد و مصالح امت را در کام خود فرو برد، در نطفه خفه و خاموش کنند.

البته مفهوم این سخن این نیست که این امر بهانه ای شود برای دخالت در زندگی خصوصی همه افراد و افشای اسراری که هیچ گونه ارتباطی با مصالح امت ندارد، هر چند متأسفانه از این اصل عقلایی همیشه سوء استفاده هایی شده است، با توجه به این که این یک حکم استثنایی است باید دقیقاً در مواردی که فلسفه آن وجود دارد دنبال شود و حتی یک قدم فراتر از آن رفتن جایز نیست.

در آیات قرآن و تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات اسلامی اشارات روشنی به این مسأله دیده می شود.

در آیه ۴۷ توبه قرآن تصریح می کند که در میان شما جاسوسان دشمن وجود دارند (وَ فِیْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ)، یعنی باید مراقب آنها باشید.

داستان تفتیش زنی که اخبار مدینه را در آستانه جریان فتح مکه برای ابو سفیان می برد، به وسیله علی علیه السلام از طریق تهدید او با شمشیر تا آنجا که مجبور شد نامه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۵

منافقان را که در لابلائی گیسوی خود پنهان کرده بود بیرون بیاورد و تحویل دهد «۱» و ماجرای استخبار حدیفه در جنگ احزاب از وضع دشمن و نفوذ در قلب لشکر آنها و آوردن اخبار آنها برای رسول الله در تاریخ اسلام معروف است. «۲»

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که این مسأله در عصر انبیای گذشته نیز وجود داشته است و گاه به صورت اعجاز آمیز حتی از پرندگان

برای آگاهی از اوضاع مناطق دور دست مانند آنچه در داستان سلیمان و هدهد آمده استفاده می کردند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَاتَّهَمَ امِيرًا - يَأْتِيهِمْ امِيرًا - بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ لَهُ خَبْرَهُ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که لشکری را می فرستاد و امیری بر آنها می گماشت (که ممکن بود گاهی مورد اتهام واقع شود) همراه او یکی از افراد مورد اعتماد را می فرستاد تا اخبار او را جستجو کرده و به رسول الله گزارش دهد». (۳)

در نهج البلاغه در نامه ۳۳ نهج البلاغه می خوانیم که امام امیر مؤمنان علیه السلام به قُشَم بن عباس فرماندار مکه چنین می نویسد: «أَمَا بَعِيدٌ فَهَانَ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمُوسِمِ أَنَسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، الْعَمِي الْقُلُوبِ ... الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ يُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ يَهِ الْخَالِقِ ... فَأَقِمْ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ؛ اما بعد مأمور اطلاعات من در مغرب (شام) برایم نوشته و مرا آگاه ساخته که گروهی از مردم شام به سوی حج گسیل داده شده اند، گروهی کوردل ... که حق را با باطل می آمیزند، و از مخلوق در طریق نافرمانی خالق اطاعت می کنند ... بنابراین مراقب منطقه خویش باش مراقبت شخصی دورانیش و نیرومند».

در حدیث دیگری از انس بن مالک نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده شود بِشَيْبَسَه (۴) (شخصی از یارانش) را به عنوان مأمور اطلاعاتی فرستاد تا خبرهایی از قافله ابو سفیان برای او بیاورد. (۵)

(۱). برای توضیح بیشتر

به جلد ۱۰ پیام قرآن، صفحه ۴۰۳ به بعد مراجعه فرمائید.

(۲). برای توضیح بیشتر به جلد ۱۰ پیام قرآن، صفحه ۴۰۳ به بعد مراجعه فرمائید.

(۳). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۴، حدیث ۴.

(۴). در بعضی از کتب بَسْبَس نقل شده، او بسبس بن عمرو است. (سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۶۵).

(۵). سنن ابی داود، حدیث ۲۶۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۶

در نامه مالک اشتر نیز اشاره روشنی به این مطلب دیده می شود که امیر مؤمنان علی علیه السلام به او دستور می دهد که مأموران اطلاعاتی خود را برای بررسی حال کارمندان و کارکنان مخفیانه بفرستد به گونه ای که آنان احساس کنند که دائماً چشم هایی از نقطه نامعلوم مراقب کار آنها است می فرماید: «ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَابْعَثِ الْعِيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَمَنْ تَعَاهَدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَيْدُوهَ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَةِ؛ با فرستادن مأموران مخفی از افراد راستگو و باوفا، اعمال کارمندان و کارکنان را زیر نظر بگیر، زیرا جستجوی مداوم پنهانی نسبت به کارهای آنها سبب می شود که به امانت داری و مدارا کردن نسبت به زیردستان تعقیب شود». (۱)

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در مورد ماندن محمد حنفیه برادر آن حضرت چنین می خوانیم: هنگامی که حضرت آماده حرکت از مدینه به مکه و از آنجا به سوی کربلا شد، برادرش محمد علیه السلام از آن حضرت خواست تا همراه وی باشد، امام علیه السلام فرمود: «أَمَّا أَنْتَ فَلَا، عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ وَتَكُونَ لِي عَيْنًا لَا تَخْفَ عَنِّي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ؛ اما تو همراه من نیا، در مدینه بمان و چشم من در آنجا باش تا

چیزی از اخبار آنها (دشمنان) بر من مخفی نماند.» (۲)

۲- سازمان های بازرسی

امروز در تمام ادارات و مؤسسات مهم، سازمان هایی به نام سازمان های بازرسی وجود دارد که کار آنها نظارت بر اعمال کارمندان و کارکنان و جلوگیری از حیف و میل ها و کنترل حسن انجام وظیفه از سوی آنان می باشد.

بدیهی است کار آنها تجسس در زندگی شخصی کارمندان و کارکنان نیست بلکه نظارت آنان بر امور مربوط به انجام وظایف اجتماعی و رعایت مصالح امت است و اگر چنین سازمان هایی به کلی برچیده شود یا افراد ناصالح در آن قرار گیرند، ممکن است فساد، سراسر اجتماع را بگیرد.

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۲). حياه الحسين، جلد ۲، صفحه ۲۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۷

روشن است این مسأله مخصوص به زمان و مکان خاصی نیست، بلکه در گذشته در مناطق مختلف جهان وجود داشته است.

تفاوت سازمان های اطلاعاتی با سازمان های بازرسی در این است که سازمان های اطلاعاتی مخفیانه کار می کنند، ولی سازمانهای بازرسی آشکارا و شناخته شده درباره مسائلی که مشکوک به نظر می رسد تجسس می نمایند تا اگر خلافی واقع شده کشف شود و خلافکار به دست عدالت سپرده شود.

۳- تجسس در مسائل شخصی سرنوشت ساز- کسی که می خواهد همسری برای خود انتخاب کند یا شریکی برای معامله برگزیند یا کارمندی برای یک مؤسسه حساس بگمارد به یقین بدون تفحص و تجسس و تحقیق چنین کاری را نمی کند، و عقل و شرع به او اجازه می دهد که حال آنها را از دوستان و همسایگان و معاشرانش جستجو کند، یا شخصاً از دور و نزدیک مراقب او باشد تا اطمینان حاصل کند که او شخص صالحی است و برای هدفی که

دارد مناسب است.

به یقین این جستجوگری از موضوع تجسس حرام خارج است، ولی هرگز نباید این گونه مسائل بهانه ای برای ورود در زندگی خصوصی افراد گردد، و در حالی که فعلاً تصمیم چندان بر ازدواج یا انتخاب شریک یا استخدام کارمند ندارد به بهانه این که ممکن است روزی چنین حاجتی حاصل شود پس هم امروز تجسس و تفحص را شروع کند، این بهانه های شیطانی هرگز نمی تواند مجوز برای تعدی از حدود شرع گردد.

کوتاه سخن این که هرگونه افراط و تفریط در این مسأله سبب انحراف از تعلیمات اصیل اسلام می شود، و به تعبیر دیگر نه می توان به بهانه حرمت تجسس از تحقیق و تفحص در مسایل سرنوشت ساز جامعه اسلامی دور ماند، و مصالح امت را در برابر توطئه های دشمن، بی دفاع ساخت، و نه می توان به بهانه مصالح امت هجوم به زندگی خصوصی مردم که هیچ ارتباطی با آن امور ندارد برد، هر دو اشتباه است و موارد خارج از اسلام.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۸

طرق درمان

تاریخه های این خوی زشت و عادت به جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران از وجود انسان برچیده نشود، ترک کردن آن غیر ممکن است، بنابراین آنها که می خواهند خودسازی کنند، و این خوی زشت را از خود دور سازند در درجه اول باید سوءظن را در خود - طبق برنامه ای که در بحث گذشته داشتیم - دور نمایند، چرا که همیشه سوءظن انسان را به جستجوگری وا می دارد. حسد و کینه توزی و عداوت و تکبر، هر یک می تواند عاملی برای تجسس در زندگی خصوصی دیگران باشد، که اگر از وجود انسان برچیده شوند نتیجه آن نیز از بین خواهد

رفت.

عقده حقارت و آلودگی به گناه که انسان را دعوت می کند افرادی مانند خود پیدا کند تا به مصداق *اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ* آرامش کاذبی پیدا کنند، اگر از وجود انسان برچیده نشود، تفتیش در حالات دیگران ادامه خواهد یافت.

از این ها گذشته هر کس باید در این موضوع بیندیشد که آیا راضی هست دیگران در زندگی خصوصی او تفتیش کنند و به اسرار او دست یابند، اگر راضی نیست چرا خودش تمایل دارد در زندگی دیگران تفتیش کند، و به اسرار خصوصی آنها دست یابد، این مقایسه در بسیاری از خوهای زشت می تواند جنبه بازدارنده قوی و نیرومندی داشته باشد.

توجه به پیامدهای سوء تجسس برای فرد و جامعه و کیفرهای شدید الهی آن در دنیا و آخرت، و اینکه هر کس برای فاش کردن اسرار دیگران تلاش کند خدا اسرار و عیوب پنهانی او را بر ملا خواهد نمود، و پرده های او را در دنیا و آخرت می درد، نیز می تواند اثر مهمی در بازدارندگی از این خوی زشت داشته باشد.

ولی مهم این است که نه تنها در درمان این خوی زشت بلکه در تمام رذائل اخلاقی باید عوامل بازدارنده تکرار شوند، و مکرر در مکرر آنچه را در بالا- اشاره کردیم بازنگری شوند، تا به خواست خدا، ریشه های گندیده رذائل از سرزمین قلب انسان کنده شود، و روح در پرتو انوار فضائل، نورانیت و آرامش یابد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۹

رازداری و افشاء سرّ

این مسأله در حقیقت بحث های گذشته را تکمیل می کند، یا به تعبیر دیگر می توان رازداری و افشاء سرّ را به عنوان یک فضیلت و رذیله اخلاقی به طور مستقل مورد توجه قرار داد و

می توان آن را از شاخه های مسأله تجسس درباره اسرار دیگران به حساب آورد.

به هر حال در تعریف رازداری چنین می توان گفت، بسیاری از مردم رازهایی اعم از خوب و بد دارند که اگر افشا شود زیان می بینند. مثلاً شخص آبرومندی بر اثر وسوسه های شیطان مرتکب گناه بزرگ مخفیانه ای شده، و فرد یا افراد خاصی به عللی از آن آگاه شده اند اگر این راز بر ملا شود شخصیت اجتماعی او سقوط می کند، لذا از آن چند نفر خواهش می کند راز او را مستور دارند.

با این که کار خیری از او سرزده که اگر فاش شود و مردم به مقامات عالی او پی برند ممکن است بر سر زبان ها بیفتد و از او تعریف و تمجید کنند و قصد خالص او مشوب شود، و یا گرفتار عجب و غرور گردد، لذا از فرد یا افرادی که از آن باخبر شده اند، تقاضا می کند راز او را مکتوم دارند.

با این که اقدام به یک کار مهم اقتصادی کرده که اگر رقیبان؛ باخبر شوند منافع مادی او به خطر می افتد، از کسانی که آگاه شده اند تقاضا می کند راز او را مکتوم دارند.

بنابراین مسأله رازداری تنها مربوط به گناهان و رذائل اخلاقی نیست بلکه گاهی مربوط به فضائل معنوی یا منافع مهم و مثبت مادی است، و در یک کلمه رازداری مربوط به اسراری است که فاش شدن آن سبب ضرر و زیان صاحب آن می شود.

خواه مربوط به شخص خاصی باشد و یا مربوط به جامعه اسلامی باشد و صاحبان راز در واقع مردمند.

در آیات قرآن مجید، چیزی که صریحاً دلالت بر لزوم رازداری و زشتی افشاء سرّ باشد نیافتیم، البته

تعبیر به سرّ در قرآن مجید فراوان است ولی هیچ کدام مربوط به بحث ما نیست بلکه غالباً از آگاهی خداوند به همه اسرار و رازها خبر می دهد. و به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۰

تعبیر دیگر گویای گسترش علم الله است، و متأسفانه بعضی از نویسندگان بدون توجه به محتوای این آیات آن را در مسأله رازداری آورده اند.

اما در آیات قرآن تعبیرات دیگری دیده می شود که (نه به دلالت صریح مطابقی و تضمنی بلکه به دلالت الترامی) از فضیلت رازداری و زشتی افشاء سرّ خبر می دهد، از جمله:

۱- در آیه ۱۶ سوره توبه می خوانیم: «إِنَّ حَسْبَكُمْ أَنْ تَتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید، در حالی که هنوز آنها که از شما جهاد کردند، و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است».

این آیه می گوید مسلمانان اسرار خود را به کسانی بگویند که مطمئن به حفظ آن باشند نه به افراد نامطمئنی که افشاء سرّ می کنند. مفهوم این سخن آن است که رازداری فضیلت است، و افشاء سرّ از رذائل محسوب می شود.

۲- در آیه ۱۱۸ آل عمران نیز می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید محرم اسراری از غیر خودتان انتخاب نکنید، آنها از هرگونه شرّ و فساد دربار شما کوتاهی نمی کنند».

بطانه تقریباً

مفهومی همانند ولیجه دارد، و هر دو به معنی محرم اسرار است. و این که خداوند همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید غیر مسلمانان (مخلص و مؤمن) را محرم سرّ خود ندانید، در واقع اشاره ای به لزوم حفظ اسرار و نکوهش از افشاء سرّ دارد، منتها این آیه و آیه قبل ناظر به اسرار شخصی نیست بلکه نظر به اسرار جامعه اسلامی دارد که افشای آن ضربه ای به مسلمین وارد می کند.

گاه تصور می شود که آیه ۸۳ سوره نساء (وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ إِذَا عَوَّاهِ) در این آیه خداوند از منافقان، یا بعضی از افراد ضعیف الایمان نکوهش می کند که آنها هنگامی که سخنی درباره پیروزی یا شکست گروهی از مسلمین به آنها می رسد زود آن را پخش می کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۱

ولی ذیل آیه نشان می دهد که این آیه ناظر به پخش شایعات بی اساس یا مشکوک است نه پخش اسرار، چون می فرماید: اگر آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولی الامر (بزرگانی که قدرت تشخیص کافی دارند) مراجعه کنند از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد (و بیهوده دست به پخش شایعات نمی زنند).

تعبیر به امن و خوف که در آیه آمده اشاره به این است گاهی به دشمن شایعاتی مربوط به پیروزی مسلمین منتشر می کرد تا آنها را در امر جهاد سست کند، و گاه شایعاتی درباره شکست آنها، تا آنان را مأیوس سازد، قرآن مسلمانان را از پخش این گونه شایعات برحذر می دارد که مبادا نقشه دشمن اثر کند و آنها به مقصود خود که تضعیف مسلمین است نائل شوند.

البته در قرآن مجید در مورد خصوص رازداری

همسران در سوره تحریم بحث مشروحی آمده است و خداوند سرزنش شدیدی نسبت به بعضی از همسران پیامبر که در رازداری کوتاهی کرده و اسرار بیت رسالت را افشا کردند نموده است می فرماید: «وَ إِذَا اسْرَرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ اعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ - أَنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ أَنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت قسمتی از آن را برای او باز گو کرد، و از قسمت دیگر خودداری نمود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله همسرش را از آن خبر داد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته فرمود خدای عالم و آگاه مرا آگاه ساخت - اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دل‌هایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آن‌ها پشتیبان او هستند.» (۱)

(۱). تحریم، آیه ۳ و ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۲

در این که این رازی که بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله افشا کردند چه بود، بحث‌های مفصلی

در میان مسلمانان است، و چون شرح آن به درازا می کشد می توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه ۳ و ۴ سوره تحریم مراجعه فرمایید.

مورد دیگری که در قرآن مجید به صورت خاص درباره رازداری (البته با اشاره نه با تصریح) آمده است، در داستان ابولبابه است که بنی قریظه (گروهی از یهود که از هیچ گونه کارشکنی و خیانت درباره مسلمین فرو گذار نمی کردند) با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر صلی الله علیه و آله شوند، او با اشاره گفت، اگر تسلیم شوید همه شما را اعدام خواهد کرد، سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و روزهای متوالی خود را به ستون مسجد بست و مشغول توبه و گریه زاری بود سرانجام خداوند توبه او را پذیرفت و آیه ۱۰۲ سوره توبه در پذیرش توبه او نازل گردید. «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، خدا غفور رحیم است».

تعبیر به «گروهی» اشاره به این است که محتوای آیه مخصوص به فرد خاصی نیست بلکه تمام کسانی که گناهی می کنند و در صدد جبران بر می آیند و در توبه خود خالص و صادقند را شامل می شود.

این تقریباً مجموعه اشاراتی بود که در آیات قرآن نسبت به رازداری و افشای سر آمده است.

رازداری در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی درباره رازداری و ترک افشای سر تعبیرات گوناگونی دیده می شود که نشان دهنده اهتمام اسلام به

این موضوع است تا آنجا که اسرار دیگران به منزله امانتهای آنها شمرده شده و افشای سرّ به عنوان خیانت در امانت است.

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ الْحَدِيثَ ثُمَّ التَفَتَ فَهِيَ أَمَانَةٌ؛ هنگامی که شخصی سخنی با دیگری می گوید سپس به اطراف خود نگاه می کند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۳

(که دیگری آن را نشنود) آن بمنزله امانت است (و افشاء این سرّ همچون خیانت در امانت است). «۱»

۲- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ أَفْشَى سِرّاً اسْتَوْدَعَهُ فَقَدْ خَانَ؛ هر کس سرّی را که به او سپرده شده فاش کند خیانت کرده است. «۲»

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ كَشَفَ حِجَابَ أَخِيهِ انْكَشَفَ حِجَابَ بَيْتِهِ؛ کسی که پرده از روی اسرار برادر مسلمانش بردارد خداوند عیوب اسرار او را بر ملا می کند. «۳»

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادِقَةِ الْأَخْيَارِ وَ جَمِيعِ الشَّرِّ فِي الْأَذَاعَةِ وَ مُوَاخَاةِ الْأَشْرَارِ؛ تمام خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده؛ در رازداری و دوستی با نیکان و تمام بدی ها در دو چیز جمع است افشای سرّ و دوستی با بدان. «۴»

البته کتمان سر ممکن است اشاره به کتمان سرّ خویشان باشد ولی اطلاق حدیث شامل کتمان اسرار خویش و دیگران هر دو می شود.

۵- در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در مواعظ خویش به ابو ذر چنین فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ، وَ أَفْشَاءُ سِرِّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ، فَاجْتَنِبْ ذَلِكَ؛ جلسات خصوصی امانت است، و

افشاء سرّ برادر مؤمن خیانت می باشد، از آن پرهیز». (۵)

*** رازداری شاخه های متعددی دارد:

۱- حفظ اسرار دیگران؛

۲- حفظ اسرار خویشان؛

۳- حفظ اسرار اولیاء دین؛

(۱). المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۳۷.

(۲). شرح غرر، جلد ۵، صفحه ۲۶۸، حدیث ۸۲۹۵.

(۳). همان مدرک، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۸۰۲.

(۴). بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۷۸، حدیث ۱۷.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۴

۴- اسرار نظام و حکومت اسلامی.

آنچه در بالا از روایات آمد مربوط به حفظ اسرار دیگران بود، و اما در مورد حفظ اسرار خویشان نیز روایات فراوانی داریم که به مسلمانان توصیه می کند اسرار زندگی خصوصی خود را حفظ کنند، چرا که افشای آن گاهی منشأ حسد، کینه توزی، رقابت های ناسالم می گردد، و انسان مورد تهاجم افراد تنگ نظر و کینه توز واقع می شود و مصالح او به خطر می افتد، که نمونه ای از آن ذیل از نظر می گذرد:

۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «سِرُّكَ سُرُورُكَ اِنْ كَتَمْتَهُ وَاِنْ اذَعْتَهُ كَانَ ثُبُورَكَ؛ سرّ تو مایه سرور و خوشحالی تو است به شرط آن که آن را کتمان کنی، و اگر آن را افشا کنی (ای بسا) مایه هلاک تو می شود». (۱)

۲- در تعبیر دیگر می فرماید: «سِرُّكَ اسِيرُكَ فَاِنْ اَفْشَيْتَهُ بَيَّرْتَ اسِيرَهُ؛ سرّ تو اسیر تو است اگر آن را افشا کنی تو اسیر او می شوی». (۲)

۳- باز در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقٌ سِرٌّ؛ سینه عاقل صندوق سرّ او است». (۳)

۴- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا يَجْرِيَنَّ مِنْ غَيْرِ اَوْدَاجِكَ؛ سِرِّ تو به منزله خون تو است»

که فقط باید در رگ های تو جاری باشد». «۴»

۵- در حدیث پرمعنایی دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که مؤمن نمی تواند مؤمن باشد مگر این که سه خصلت در او وجود داشته باشد: سنتی از پروردگار، و سنتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سنتی از ولی او، سپس می فرماید: «فَسَيَنْتَهُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانٌ سِرَّهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ؛ خداوند عالم الغیب است و اسرار غیب را بر کسی فاش نمی کند، مگر برای رسولانی که آنها را (برای حفظ اسرار غیب) پذیرفته است». سپس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را مدارات با مردم، و سنت ولی او را صبر در برابر مشکلات می شمرد. «۵»

(۱). غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۵۶۱۶.

(۲). همان، صفحه ۱۴۶.

(۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۶.

(۴). میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۴۲۷.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۵

حتی در بعضی از روایات توصیه شده است که همه اسرار زندگی خصوصی خود را حتی به نزدیکترین دوستان نگویند، چرا که ممکن است روزی ورق برگردد و آن دوست، دشمن شود، و به افشای اسرار و ریختن آبرو پردازد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا تَطَّلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ أَطَّلَعَتْ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ، فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا يَوْمًا؛ دوست را بر آن مقدار از اسرار آگاه ساز، که اگر دشمنت را از آن آگاه سازی به تویانی نرسد، چرا که دوست ممکن است روزی دشمن شود». «۱»

*** در مورد

افشای اسرار اولیاء الله و ائمه معصومین علیهم السلام روایات بسیار مهمی وارد شده و تأکید شدید بر کتمان این اسرار گردیده است.

این اسرار ممکن است اشاره به مقامات مهم معصومین علیهم السلام باشد که اگر دشمنان از آن آگاه شوند حمل به غلو می کنند و آن را دستاویزی برای تکفیر شیعیان و تضعیف یا از میان بردن آنها می کنند در حالی که مطالبی وجود دارد که حساب شده و هماهنگ با قرآن مجید و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

یا اشاره به اسرار آنها در مورد نشر مکتب اهل بیت علیهم السلام در مناطق مختلف که برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام بسیار حساسیت برانگیز بود.

و یا اشاره به زمان قیام امام قائم (عج) از اهل بیت علیهم السلام است، و همان گونه که بعضی از روایات اشاره دارد، بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام تصمیم بر قیام در برابر حکومت های سالم زمان داشتند، ولی چون گروهی از شیعیان ناآگاه اسرار را افشا کردند، آن قیام، عقیم شد. و در ذیل به بخشی از روایاتی که در زمینه کتمان اسرار معصومین علیهم السلام وارد شده اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «اِذَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ؛

(۱). میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۴۲۷، حدیث ۸۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۶

اخلاق در قرآن ج ۳ ۳۹۰

هنگامی که امر قیام ما نزدیک می شود تقیه و کتمان را بیشتر کنید». (و در حفظ اسرار بکوشید). «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «مَنْ أَفْشَى سِرَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا قَهَّ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِيدِ؛ کسی که اسرار ما اهل بیت

علیهم السلام را افشا کند، خداوند گرمی آهن را به او می چشاند» (این تعبیر ممکن است اشاره به گرمی سلاح دشمنان بر پیکر او باشد). «۲»

۳- در حدیث دیگری از امام حسن عسکری می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود:

«أَمْرُكَ أَنْ تَصُونَ دِينَكَ وَ عَلِمْنَا الَّذِي أُوذِعْنَاكَ، وَ اسِرَارَنَا الَّذِي حَمَلْنَاكَ فَلَا تُبَدِّ عُلُومَنَا لِمَنْ يُقَابِلُهَا بِالْعِنَادِ ... وَ لَا تُفْشِ سِرَّنا الی مَنْ يَشْنَعُ عَلَيْنَا عِنْدَ الْجَاهِلِينَ بِأَحْوَالِنَا؛ به تو دستور می دهم که دین خود را مصوم داری، و دانشی را که نزد تو به ودیعت گذاردیم حفظ کنی، و همچنین اسرار خود را که به تو سپردیم، بنابراین علوم ما را نزد افراد لجوج که با آن به دشمنی بر می خیزند آشکار مکن، و اسرار ما را نزد بی خبران نسبت به احوال ما که آن را عیب بر ما می گیرند افشا ننما». «۳»

از این حدیث شریف در ضمن معلوم می شود که بیان کردن اسرار ائمه علیهم السلام نزد آگاهان و افراد حق جو و حق طلب، هیچ مشکلی ندارد، این افراد عنود و لجوج هستند که اگر مقامات اهل بیت علیهم السلام و فضایل آنان و علومشان را در معارف اسلامی و احکام بشنوند بر آن خرده می گیرند و بد و بیراه می گویند و ایجاد مزاحمت برای پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می نمایند.

۴- در حدیثی از امام صادق علیهم السلام می خوانیم که فرمود: «امْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ: عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَ عِنْدَ اسِرَارِهِمْ كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عَنْ عَدُوِّنَا وَ الی اَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مَوَاسَاتِهِمْ لِاِخْوَانِهِمْ فِيهَا؛ شیعیان ما را با سه چیز امتحان کنید، یکی با وقت نماز که چگونه

آن را حفظ می کنند (آیا نمازها را اول وقت می خوانند) و دیگر با اسراری که نزد آنها است چگونه آن را از دشمنان محافظت می نمایند، و سوم نسبت به اموالشان، آیا

(۱). بحار، جلد ۷۲، صفحه ۴۱۲.

(۲). همان مدرک.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۷

مواسات با برادران دینی خود در آن دارند؟». (۱)

۵- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ما قَتَلْنَا مَنْ اِذَاعَ حَدِيثَنَا قَتْلَ خَطَاٍ وَلَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ؛ کسی که اسرار ما را فاش کند ما را به صورت قتل خطا نکشته، بلکه به صورت قتل عمد کشته است». (۲)

۶- در واقع بسیاری از مشکلات ائمه علیهم السلام و گرفتاری آنها در چنگال ظالمان بی رحم و دشمنان سرسخت و حسود اهل بیت علیهم السلام به خاطر این بود که بعضی از شیعیان که زبان آنها چاک و بند درستی نداشت مطالبی درباره فضائل آن بزرگواران یا ضعف ها و رذائل دشمنان آنها می شنیدند و آن را فاش می کردند، و به گوش حکام ظالم وقت می رسید، و مایه دردسر می شد و گاه به قتل آن بزرگواران می انجامید، همچنین اخباری که درباره قائم اهل بیت علیهم السلام و انتقام او از دشمنان بوده که سخت مایه وحشت دشمنان می شد، هنگامی که افشا می گشت، مشکلات عظیمی برای آن بزرگواران به دست می آمد.

۷- در حدیث دیگری که همان مضمون حدیث سابق را به شکل تازه ای دنبال می کند از همان بزرگوار می خوانیم که در تفسی آیه شریفه «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ أَنْهَاءِ» یعنی یهود- پیامبران خدا را به ناحق می کشند» (۳) می فرماید: «اما وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ وَلَكِنْ

اِذَاعُوا سِرَّهُمْ وَ اَفْشَوْا عَلَیْهِمْ فَقَاتِلُوْا؛ به خدا سوگند آنها پیامبران را با شمشیرشان نکشتند، بلکه اسرار آنها را فاش کردند (و دشمنان حق ترسیدند مزاحمی برای تخت و تاج حکومتشان پیدا شود) در نتیجه پیامبران الهی کشته شدند». (۴)

۸- در حدیث دیگری از مفضل بن عمر نقل شده که می گوید: آن روز که معلی بن خنیس (یکی از یاران امام صادق) را کشتند من خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم یا ابن رسول الله! آیا این حادثه مهمی که امروز برای شیعه اتفاق افتاده است نمی بینی؟ فرمود: چه شده است؟ عرض کردم معلی بن خنیس را کشتند فرمود:

(۱). بحار الانوار، جلد ۸۰، صفحه ۲۲.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۰، حدیث ۴.

(۳). آل عمران، آیه ۱۱۲.

(۴). مرآة العقول، جلد ۱۱، صفحه ۶۴. (حدیث شماره ۷).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۸

«رَحِمَ اللَّهُ الْمَعْلَى قَدْ كُنْتُ اتَوَقَّعُ ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ اِذَاعَ سِرَّنَا، وَ لَيْسَ النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا بِاعْظَمَ مَوْنَهُ عَلَيْنَا مِنَ الْمَرْبِيعِ عَلَيْنَا سِرَّنَا؛ خدا معلی را رحمت کند، من هم چنین انتظاری درباره او داشتم، او اسرار ما را فاش کرد، و کسی که در برابر ما به جنگ برخیزد مشقت او بر ما بیش از کسی نیست که اسرار ما را فاش کند». (۱)

به هر حال حفظ اسرار ائمه اهل بیت علیهم السلام و به طور کلی حفظ اسرار مذهب از مسائل مسلمی است که نمی توان در آن تردید کرد، چرا که اگر این اسرار فاش شود و دشمنان بر آن دست یابند، در مورد فضایل آنها حسادت می ورزند، و در مورد برنامه های اجتماعی و تربیتی آنان سعی می کنند، تمام آنها را خنثی

نمایند، به همین دلیل دستور اکید به حفظ اسرار داده شده است.

*** شاخه دیگر از رازداری، حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور اسلامی است، که لزوم آن از بدیهیات است، به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم خودش نسبت به این مسأله فوق العاده اهمیت می داد، و هم اصحاب و یارانش را به آن توصیه می کرد، و بسیاری از پیروزی های مسلمین به خاطر حفظ همین اسرار بود.

مثلاً در داستان فتح مکه اگر آن زن (ساره) که از سوی دشمنان مأمور بود آمادگی مسلمان ها را برای فتح مکه به مشرکان قریش برساند، در کار خود موفق می شد مکه به این آسانی فتح نمی شد، و ای بسا خون های زیادی از طرفین بر زمین می ریخت. ولی تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر کنترل راه ها و توقیف کردن آن زن مرموز و خبرچین سبب شد که لشکر عظیم اسلام ناگهان در کنار مکه پیاده شد، و مشرکان که خود در برابر عمل انجام شده یافتند، تسلیم شدند.

در روایات اسلامی به این مسأله نیز اشاره شده و تعبیرهای پر معنایی در این روایات دیده می شود از جمله:

(۱). مرآة العقول، جلد ۱۱، صفحه ۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۹

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِاجَالِهِ الرَّأْيُ وَ الرَّأْيُ بِتَحَصُّبِ الْأَشِيرَارِ؛ پیروزی در پرتو دوراندیشی است، و دوراندیشی در به کارگیری صحیح اندیشه است، و اندیشه صحیح با نگهداری و رازداری میسر است.»
«۱»

۲- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَيَّرَ قَوْمًا بِالْإِذَاعَةِ، فَقَالَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ إِذَاعُوا بِهِ،

فَإِيَّاكُمْ وَالْإِذَاعَةَ؛ خداوند متعال گروهی را به خاطر افشای اسرار سرزنش فرموده و گفته است هنگامی که مطلبی درباره امنیت یا خوف (پیروزی یا شکست) به آنها می‌رسد، فوراً آن را فاش می‌کنند (یا آنها را به عنوان پیروزی از خطرات دشمن غافل می‌سازند و یا به عنوان شکست مأیوس می‌کنند) بنابراین از افشاء اسرار بپرهیزید. «۲»

۳- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «أَظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يَسِيءَ تَحْكُمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ؛ اظهار کردن چیزی قبل از آن که استحکام یابد، سبب فساد آن می‌شود». (چرا که مخالفان آگاه می‌شوند و سنگ در راه آن می‌اندازند، و چه بسا از رسیدن به نتیجه مانع می‌شوند). «۳»

پیامدهای رازداری و افشای اسرار

همه انسان‌ها در زندگی شخصی خود رازهایی دارند که گاه مربوط به ضعف‌ها و عیوب آنها است و گاه مربوط به پیروزی‌ها و موفقیت‌ها می‌باشد، به یقین افشا کردن آنچه مربوط به ضعف و عیب است، اعتبار و حیثیت اجتماعی افراد را زیر سؤال می‌برد، و ای بسای مایه سلب اعتماد عمومی و شکست و آبروریزی شود، به همین دلیل هم خودشان باید آن اسرار را بپوشانند و هم دیگران، تا مجالی برای اصلاح عیوب و برطرف کردن ضعف‌ها حاصل شود.

و افشا کردن آنچه مربوط به پیروزی‌ها است آتش حسد را در دل حسودان شعله‌ور می‌سازد، و افراد تنگ‌نظر و بخیل را برای از بین بردن اسباب موفقیت تحریک می‌کند، و در هر حال مایه شرّ و فساد و بدبختی و ناکامی است به همین

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۴۸.

(۲). مرآة العقول، جلد ۱۱، صفحه ۶۵.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۷۱.

دلیل باید در حفظ این اسرار کوشید.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «اِحْفَظْ لِسَانَكَ تُعِزَّ، وَلَا تُمَكِّنَ النَّاسَ مِنْ قِيَادِ رَقَبَتِكَ فَتُدَلَّ؛ زبانت را حفظ کن تا آبرومند باشی، و زمام اختیار خود را به دست مردم نده که ذلیل خواهی شد.» (۱)

جالب اینکه در آغاز این حدیث چنین آمده است: «اِنْ كَانَ فِي يَدِكَ هَذِهِ شَيْءٌ، فَاِنْ اَسِيَّتَطَعْتَ اِلَّا تُعَلِّمَ هَذِهِ فَاَفْعَلْ؛ هرگاه در یک دست تو چیزی باشد و بتوانی کاری کنی که دست دیگر با خبر نشود بکن.» (۲)

از اینجا روشن می شود که هرگاه کسی از اسرار دیگری باخبر شود، نزد او امانت است اگر آن را افشا کند خیانت در امانت کرده، و سبب می شود که او گرفتار خسارات عظیمی شود، یا مقام و موقعیت اجتماعی او به خطر افتد و یا تنگ نظران و حسودان بر ضد او تحریک و بسیج شوند، و یا اراذل و اوباش در مال و عرض و ناموس او طمع ورزند.

به همین دلیل در احادیث بالا خواندیم که می فرمود: «اسرار شما مایه خوشحالی شما است اگر آنها را کتمان کنید، ولی اگر افشا کنید مایه هلاکت شما است.»

بنابراین انسان تا ممکن است باید اسرار خود را به کسی نگوید و به تعبیر دیگر سینه او صندوق سرّ او باشد، و اگر ضرورتی ایجاب کرد، یا بر اثر تصادفی دیگری از آن آگاه شد، او باید در حفظ اسرار بکوشد و نسبت به برادر مؤمنش خیانت نکند.

در مورد افشای اسرار مذهب و مکتب در برابر متعصبان لجوج و کینه توز که هیچ مذهب و مکتبی را تحمل نمی کنند،

و هیچ فکری غیر از فکر قاصر خویش را به رسمیت نمی شناسد نیز مطلب همین گونه است مخصوصاً در مورد فضائل ائمه معصومین علیهم السلام که شنیدن آن برای دشمنان حسود و تنگ نظر سخت و سنگین است.

همچنین در مورد حفظ اسرار سیاسی و نظامی کشور اسلام و افشای آن که گاه سرنوشت کشور اسلام را به خطر می اندازد یا سبب می شود خونهای بی گناهان

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۲۵، حدیث ۱۴.

(۲). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۱

زیادی ریخته شود و اموال و آبروها و جان هایی بر باد رود، رازداری از اهم وظائف، و افشای اسرار از زشت ترین ردائل اخلاقی است، و ترک آن کیفر سنگینی دارد.

به همین دلیل در احادیث گذشته خواندیم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که چیزی از اسرار ما را فاش کند، همچون کسی است که ما را عمداً به قتل رسانده نه به عنوان قتل خطا».

در حدیث جالبی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است می خوانیم که خلاصه اش چنین است: دو نفر نزد علی علیه السلام آمدند، یکی از آنها را ماری گزیده بود و دیگری عقربی به او نیش زده بود، آنها سخت گریه می کردند. علی علیه السلام فرمود: اینها کیفر کاری را تحمل می کنند که انجام داده اند، آنها را به منزلشان بردند و دو ماه در ناراحت ترین حالات به سر می بردند، سپس امیر مؤمنان علی علیه السلام دستور داد آنها را نزد او حاضر کردند، فرمود: حالتان چگونه است؟ عرض کردند در سخت ترین درد و رنجها به سر می بریم فرمود: از گناهی که شما را به اینجا کشیده است توبه کنید؟

و به او پناه برید. عرض کردند ای امیر مؤمنان چه گناهی از ما سر زده است؟ امام رو به یکی از آنها کرد و فرمود: «اما تو آیا به خاطر داری روزی فلان کس نسبت به سلمان فارسی به خاطر علاقه اش به ما بدگویی می کرد ولی تو دفاع از او نکردی بی آنکه ترسی به جان و مال و فرزندان خویش داشته باشی، تنها نوعی شرمساری مانع تو شد (که نمی باید بشود) اگر می خواهی خداوند درد تو را درمان کند تصمیم بگیر که بعد از این هر کسی از دوستان ما بدگویی کرد و تو می توانی یاریش کنی کوتاهی نکن مگر این که بر جان و مال و خانواده ات بترسی».

و به دومی فرمود: «آیا می دانی چرا به این وضع گرفتار شدی؟ آیا به خاطر داری روزی قنبر من وارد مجلس یکی از حکام جور شد و تو در آنجا بودی و به احترام او برخاستی، حاکم جور به تو اعتراض کرد که چرا در حضور من به قنبر احترام کردی؟»

تو در پاسخ گفتی من چگونه به احترام او برنخیزم در حالی که فرشتگان خدا بالهای خود را در راه او می گسترانند، و روی بال های فرشتگان راه می رود. هنگامی که این

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۲

سخن را گفتی او عصبانی شد و برخاست و به ظرب و شتم و آزار قنبر پرداخت، اگر می خواهی خداوند عافیت به تو دهد، هرگز در برابر دشمنان ما کاری نکن که به زیان دوستان ما تمام شود.» «۱»

همچنین اگر در تواریخ می خواندیم که بعضی از پیشوایان اسلام جاسوس هایی را اعدام کردند به خاطر این است که کار آنها خون های

پاکی را بر زمین می ریزد، از این رو باید خون ناپاک آنها بر زمین ریخته شود.

ضرورت ها

گاه نیاز یا ضرورتی ایجاب می کند که انسان سرّ خود را به دیگری بگوید، در این گونه موارد نیز به ما دستور داده شده است که افراد عاقل و امینی را برای این کار پیدا کنیم. علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ اسَرَّ إِلَى غَيْرِ ثِقَّةٍ فَقَدْ ضَيَّعَ امْرَأَهُ؛ کسی که سرّ خویش را نزد افراد غیر مطمئن بازگو کند سرّ خود را ضایع کرده است.» (۲)

حتی دستور داده اند که در صورت ضرورت سرّ خود را به کسی بسپارید که او هم سری در نزد شما داشته باشد، تا به خاطر حفظ سرّ خویش، سرّ شما را افشا نکند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «لَا تَضَعُ سِرَّكَ عِنْدَ مَنْ لَا سِرَّ لَهُ عِنْدَكَ؛ سرّ خود را نزد کسی که سری نزد تو ندارد نگذار.» (۳)

مخصوصاً باید توجه داشت کسانی که اسرار خویش را فاش می کنند، افراد قابل اعتمادی برای حفظ اسرار دیگران نیستند باید از آنها پرهیز کرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ ضَمَعَفَ عَنِ حِفْظِ سِرِّهِ، لَمْ يُطِقْ سِرَّ غَيْرِهِ؛ کسی که از حفظ سرّ خود ناتوان است، توانایی بر حفظ اسرار دیگران ندارد.» (۴)

(۱). بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۲۳۷. (با تلخیص).

(۲). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۵۷.

(۳). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۵۵.

(۴). همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۴۰۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۳

انگیزه های افشای سرّ و راه درمان آن

این صفت رذیله از ضعف های مختلفی است که در بعضی انسان ها سرچشمه می گیرد از جمله:

۱- افراد حسود برای ضربه زدن به کسی که مورد حسدشان است سعی در افشای اسرار آنها دارند تا از این طریق در افکار عمومی بی اعتبار شوند یا منافعشان به خطر بیفتد.

افراد کینه توز برای اعمال کینه های خود از افشای اسرار دیگران خودداری نمی کنند تا از آنها انتقام بگیرند.

۳- دیگر از انگیزه های کمی ظرفیت و جهل و نادانی و بی خبری است. کسانی که گرفتار این حالاتند هرگز راز نگهدار نخواهند بود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که اسرار خود را نزد سه کس نگذارید، و یکی از سه کس را شخص احمق شمرد. «۱»

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا تُسِرَّ إِلَى الْجَاهِلِ شَيْئاً لَا يُطِيقُ كِتْمَانَهُ؛ سِرَّ خود را نزد جاهل نگذار که توان کتمان آن را ندارد». «۲»

۴- اصولاً افشاء سِرّ و به طور کلی نشر خبرهای پنهانی و تازه و احیاناً شگفت انگیز برای گروهی از مردم جاذبه دارد، و آمادگی زیادی برای شنیدن آن دارند، همین معنی بعضی از مردم را وسوسه می کند که به افشاء سِرّ دیگران پردازند و نظر شنوندگان منحرف را به خود جلب کنند.

۵- لغزش ها و اشتباهات و عدم توجه به سِرّی بودن بعضی از مسائل نیز عامل مهم دیگری در افشای اسرای است، و به همین دلیل هر چه افراد رازدار بیشتر باشد، احتمال افشای سِرّ فزونی می یابد، تا آنجا که گفته اند: «كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْأَثَانَ شَاعَ؛ هر رازی از دو نفر بگذرد فاش می شود».

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام از یکی از یارانش به نام عمار پرسید آیا

(۱). غرر الحکم، حدیث ۴۶۶۲.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۰۲۶۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۴

آن سِرّی را که به تو گفتم به کسی گفتم؟ عرض کرد نه به هیچکس نگفتم جز به سلیمان بن خالد. فرمود: آفرین (و به همین دلیل فاش شده است) آیا قول

شاعر را شنیده ای که می گوید:

فَلَا يَعْدُونَ سِرِّي وَ سِرِّكَ ثَالِثًا لَا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الثَّانِيْنَ شَائِعٌ

سری که میان من و تو است نباید به شخص سومی برسد، چرا که هر سری از دو نفر تجاوز کند، پخش می شود. (۱)

دلیل آن هم روشن است چرا که اگر بنا شود هر کسی سر دیگری را به یکی از محرم اسرارش بگوید نفر دوم نیز همین کار را انجام می دهد، سومی و چهارمی نیز به محرم اسرار بگویند در مدت کوتاهی در سراسر جامعه پخش می شود.

و اما راه درمان

از بحث های پیشین دانستیم که اگر موضوع افشاء اسرار در مورد اشخاص انجام شود، آبرو، و حیثیت آنها می رود، و اعتماد عمومی را که سرمایه اصلی است از دست می دهد تا آنجا که گاهی به کلی سقوط می کند، و آثار وجودی آنان از جامعه محو می شود.

و اگر افشای اسرار مربوط به جامعه و مکتب و مذهب باشد گاه کشوری را به خطر می اندازد و پیروان مذهبی را گرفتار می سازد، خون های بی گناهان ریخته می شود، و اموال آنها به دست متعصبان غارتگر بر باد می رود.

توجه به عواقب دردناک افشای اسرار، یکی از عوامل بازدارنده درباره این رذیله اخلاقی است، همان گونه که دقت در پیامدهای هر یک از صفات رذیله، عامل بازدارنده ای در برابر آن است.

خشکانیدن ریشه های این رذیله اخلاقی یعنی جهل و حسد و کینه توزی و مانند

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۲۴، حدیث ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۵

آن راه مهم دیگری برای درمان است.

افزایش ظرفیت انسان و گنجایش روح او می تواند کمک به رازداری و حفظ اسرار دیگران کند.

اندیشه در کیفرهای سنگین الهی که افشای اسرار فرد و جامعه دارد

که در گذشته به گوشه ای از آن اشاره شد عامل بازدارنده امور دیگری است.

توجه به این نکته که اگر افشای اسرار دیگران سبب ضرر و زیان هایی به آنها بشود، فاش کننده سرّ به عنوان تسبیب، در بسیاری از موارد ضامن آن ضرر و زیان ها است، نیز عامل بازدارنده دیگری است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۷

۱۴

حلم و غضب

اشاره

خشم و غضب از خطرناک ترین حالات انسان است که اگر جلو آن رها شود، گاه به شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل بر اعصاب خودنمایی می کند و بسیاری از تصمیم های خطرناک و جنایاتی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد، در چنین حالتی انجام می شود و اگر می بینیم قرآن مجید آن را دومین صفت پرهیزکاران بعد از صفت انفاق (در آیه ۱۳۴ آل عمران) شمرده به خاطر همین است.

خشم و غضب همچون آتشی سوزان است که گاه یک جرّقه آن تدریجاً مبدل به دریایی از آتش می شود، و خانه ها و شهرهایی را در کام خود فرو می برد.

اگر تاریخ را ورق بزنیم مشکلات عظیمی را که در جوامع انسانی بر اثر شعله سوزان غضب و خشم به وجود آمده بررسی کنیم خواهیم دید که سرچشمه بسیاری از ضایعات و ناملائمات و حوادث دردناک همین خشم و غضب بوده است و خساراتی که دامن افراد و خانواده ها و اجتماعات را گرفته از بیشترین خسارات است.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و خطرات این رذیله و برکات حلم و بردباری که نقطه مقابل آن است را مورد بررسی قرار می دهیم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۸

۱- وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمِ وَ

الْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُواهُمْ يَغْفِرُونَ. (شوری - ۳۷)

۲- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. (آل عمران - ۱۳۴)

۳- وَذَاتُ النَّوْنِ إِذْ دَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. (انبیاء - ۸۷)

۴- أَنْ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ. (توبه - ۱۱۴)

۵- أَنْ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ. (هود - ۷۵)

۶- فَبَشِّرْنَاهُ بِيُغْلَامٍ حَلِيمٍ. (صافات - ۱۰۱)

۷- وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. (فرقان - ۶۳)

۸- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. (اعراف - ۱۹۹)

ترجمه

۱- همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند، و هنگامی که خشمگین شوند عفو می کنند.

۲- همانها که در توانگری و تنگ دستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم در می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۳- ذا النون (یونس) را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت ها (ی مترکم) صدا زد (خداوندا) جز تو معبودی نیست منزهی تو، من از ستمکاران بودم.

۴- به یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود.

۵- چرا که ابراهیم بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۹

۶- ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم.

۷- و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنائی و بزرگواری می گذرند).

۸- (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان

را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث که درباره اوصاف گروهی از مؤمنان پاکدل و مشمول عنایات حق سخن می گوید، بعد از ذکر ایمان و توکل بر خدا می فرماید: «آنها کسانی هستند که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند، و هنگامی که خشمگین شوند (خشم خود را فرو می برند و) عفو می کنند (وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ). به تعبیر دیگر آنها هنگامی که آتش غضب در درونشان شعله ور می شود خود را کنترل می کنند و دست به انواع گناهان و جنایات آلوده نمی سازند.

ذکر این صفت بعد از مسأله اجتناب از گناهان بزرگ و اعمال زشت شاید به این جهت است که سرچشمه بسیاری از گناهان، حالت غضب است که زمام نفس را از دست عقل بیرون می برد و آزادانه به هر سو می تازد.

جالب اینکه نمی فرماید: آنها غضب نمی کنند، چرا که خشم و غضب به هنگام بروز ناملايمات سخت، طبیعی هر انسانی است، مهم آن است که آنها بر غضب خویش مسلطند و هرگز زیر سلطه غضب قرار نمی گیرند، به خصوص اینکه وجود غضب در انسان همیشه جنبه منفی و ویرانگری ندارد، گاه می شود که بسیار سازنده است که بعداً به طور مشروح به خواست خدا به آن می پردازیم.

*** در دومین آیه بعد از آن که به پرهیزکاران، وعده بهشت جاویدان می دهد که

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۰

وسعت آن به وسعت آسمانها و زمین است در بیان اوصاف آنها نخست مسأله انفاق را مطرح می کند و می گوید: «این پرهیزکاران کسانی هستند که در وسعت

و پریشانی انفاق می کنند» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ) سپس می افزاید: «و خشم خود را فرو می برند» (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ) و در نتیجه از «خطاهای مردم می گذرند» (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) و در مجموع آنها افرادی نیکوکارند، «چرا که خداوند نیکوکاران را دوست دارد» (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

جالب این که در آیه بعد از آن وعده آمرزش و مغفرت به آنها داده شده که اگر لغزشی برای آنها پیدا شود، و گناهی از آن ها سرزند به یاد خدا بیفتند و استغفار کنند، خداوند آنها را مشمول عفو خود قرار می دهد.

اشاره به این که همان گونه که آنها دیگران را عفو می کنند و از خطاهایشان می گذرند، خداوند هم آنها را عفو می کند و از خطاهایشان می گذرد.

به هر حال «کظم غیظ؛ فرو بردن خشم» در این آیه به عنوان یکی از صفات برجسته پرهیزکاران، و در رده های اول بیان شده است. (۱)

*** در سومین آیه سخن از خشم و غضب یکی از پیامبران الهی یعنی «یونس» علیه السلام نسبت به امت خویش است. خشمی که در ظاهر مقدس بود ولی در واقع از عجله و دستپاچگی نشأت می گرفت و به همین دلیل خداوند به خاطر این «ترک اولی» او را در تنگنای شدیدی قرار داد و سرانجام از این «ترک اولی» توبه کرد، می فرماید:

«وَذَا النُّونِ» (یونس) را (به یادآور) در آن هنگام خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما هنگامی که در کام نهنگ فرو

(۱). «کَظِيمٌ» صیغه مبالغه از ماده کظم (بر وزن نظم) در اصل به معنی بستن گلوی مشک بعد از پر شدن است، به

همین دلیل کظیم به کسی گفته می شود که مملو از غضب شده و خویشتن داری می کند و به اصطلاح دندان بر جگر می گذارد و صرف نظر می کند، و غیظ به معنی شدت خشم است که بر اثر بروز ناملایمات به انسان دست می دهد و به نظر می رسد که غیظ مرحله شدید و بالای خشم می باشد بنابراین کظم غیظ به معنی خویشتن داری و سلطه بر نفس به هنگام بروز شدت غضب است و این صفت بسیار بالایی است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۱

رفت) در آن ظلمت های متراکم صدا زد خداوندا جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم (وَذَٰلِئُنَّ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اِنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ).

سرانجام و بعد از تحمل سختی های فراوان خداوند توبه او را پذیرفت و بی آنکه در شکم نهنگ هضم شود، او را بیرون فرستاد، با تنی بسیار رنجور و ضعیف و ناتوان.

در این که مدت توقف یونس علیه السلام در شکم ماهی چقدر بوده چهل روز یا یک هفته یا سه روز، یا طبق روایتی که از علی علیه السلام نقل شده نه ساعت، اختلاف است، هر چه بود بسیار جانکاه و ناراحت کننده بود حتی یک لحظه آن.

راستی «یونس» چه «ترک اولی» کرده بود که مستحق چنین کیفری شد؟ با این که می دانیم از انبیاء گناه و معصیتی سر نمی زند، تصور ابتدایی بر این است که خشم و غضب در برابر قوم گمراهی که دعوت خیرخواهانه پیامبر دلسوزی مانند یونس علیه السلام را نمی پذیرند، کاملاً طبیعی است، ولی برای پیامبر بزرگی مانند او، اولی این

بود که پس از آگاهی از این که به زودی عذاب الهی برای آن قوم فرا خواهد رسید، باز هم تا آخرین لحظه آنها را ترک نگویید، و از تأثیر سخن مأیوس نشود، و اگر یونس علیه السلام خشمگین نمی شد، شاید در کار خود تجدید نظر می کرد، تجربه نیز نشان داد که آن قوم در آخرین لحظات بیدار شدند و دست توبه و انابه به درگاه حق برداشتند و خداوند عذاب را از آنان برگرفت.

جایی که چنین خشمی را- که زیاد هم بی دلیل نبود- خداوند بر پیامبرانش نمی بخشد چگونه شعله های خشمی را که از کینه توزی و انتقام و حسد و خوی های رذیله دیگر زبانه می کشد خواهد بخشید؟

بدیهی است منظور از خشم در اینجا خشم بر قوم گنهکار است، و منظور از جمله (فَطَنُّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَيْهِ)؛ این است که او گمان می کرد، هجرتش از میان آن قوم گنهکار کار بدی نیست که در خور سرزنش و کیفر باشد، و منظور از اعتراف یونس علیه السلام به ظلم و ستم همان ظلم و ستم بر خویشان است که گرفتار مجازات «ترک اولی شد».

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۲

و اما آیاتی که از حلم و بردباری و ترک غضب ستایش می کند به شرح زیر است:

در اولین و دومین آیه از آیات مورد بحث خداوند، حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان «اَوَّاهِ حَلِيمٍ» یا «حَلِيمٍ اَوَّاهٍ» معرفی می کند، اولی به دنبال داستان سرپیچی آزر (عموی ابراهیم) از دعوت او به سوی توحید و بت شکنی و استغفار ابراهیم علیه السلام برای او، و دومی به دنبال خبر دادن فرشتگان از مجازات «قوم لوط» و تقاضای ابراهیم

علیه السلام از خداوند در مورد تخفیف مجازات آنان آمده است.

«اَوَاهُ» به معنی کسی است که مهربان و رحیم است، و برای هدایت افراد دل سوزی فراوان می کند. «۱»

به هر حال توصیف حضرت ابراهیم علیه السلام به «اَوَاهِ حَلِيمٍ» یا «حَلِيمِ اَوَاهٍ» که بیانگر رابطه و نزدیکی این دو وصف با یکدیگر است. نشان می دهد که فرو بردن غضب و حلم و بردباری و دلسوزی حتی درباره مجرمان و تلاش برای نجات آنها از چنگال جرم و گناه و کیفر از صفات برجسته ای است که انبیاء بزرگ به آن متصف بودند.

حضرت ابراهیم علیه السلام نه تنها در برابر عمویش «آزر» که مردی متعصب و لجوج بود حلم و بردباری نشان می داد بلکه حتی در برابر «قوم لوط» با آن آلودگی های عجیب، دلسوزی داشت که اگر ممکن باشد آنها را از این آلودگی ها و گناهان بزرگ رهایی بخشد تا گرفتار عذاب الهی نشوند.

ولی فرمان الهی فرا رسید که همین اندازه حلم و بردباری در برابر عمو و قوم لوط کافی است، آنها قابل هدایت نیستند. و مخصوصاً قوم لوط گرفتار آن عذاب شدید و کوبنده شدند.

*** در ششمین آیه خداوند، یکی از مواهب بزرگ خویش را بر ابراهیم می شمرد،

(۱). البته برای «اَوَاه» معنای دیگری ذکر شده، ولی مناسب همان معنی است که در بالا گفته شده و در اصل «اَوَاه» به معنی کسی است که فراوان آه می کشد خواه به خاطر توبه باشد یا مسؤولیت، یا دلسوزی نسبت به مردم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۳

می فرماید: (دعای او را درباره فرزند اجابت کردیم و) او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم (فَبَشِّرْهُنَّاهُ

بِغُلَامٍ

حَلِيم).

جالب این که از میان تمام صفات برجسته انسان، در این آیه تنها روی صفت حلم و بردباری تکیه شده است.

راغب در کتاب مفردات می گوید: حلم به معنی خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آنجا این حالت از عقل و خرد ناشی می شود که گاه حلم به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته است.

این پیشگویی درباره «اسماعیل» تحقق یافت، هنگامی که به صورت جوان نرسی در آمد هوشیاری و عقل و حلم و بردباری خود را به هنگام فرمان الهی درباره ذبح او نشان داد و همان گونه که در آیه بعد از آن آمده است، «به پدرش عرض کرد: «یا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ؛ پدر جان آنچه را دستور داری انجام ده» و در برابر مسأله ذبح تا آخرین مرحله که فرمان خودداری به ابراهیم علیه السلام داده شد خونسرد و تسلیم بود.

*** در هفتمین آیه که بیان صفات «عباد الرحمن» (بندگان خاص خدا) می کند در ضمن صفات برجسته دوازده گانه آن ها این صفت را بر می شمرد، «هنگامی که جاهلان آن ها را خطاب می کنند (و سخنان ناموزون به آنها نثار می کنند) آنها در پاسخ سلام می گویند (و از کنار آنها با حلم و بزرگواری می گذرند) «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا».

گرچه در این آیه واژه حلم به کار نرفته، ولی مفهوم مجموع آیه آن است که بندگان خاص خدا در برابر ناملایمات مخصوصاً سخنان زشت جاهلان خشمگین نمی شوند و بردباری نشان می دهند، و خود را از شر درگیری با این گونه افراد به وسیله حلم و بردباری رهایی می بخشند.

در حدیثی که در تفسیر آیه آمده است چنین می خوانیم که: پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله روزی فرمود: جمعی از امت من باشند که من آنها را دوست دارم و آنها نیز مرا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۴

دوست دارند، و آنها هنوز به وجود نیامده اند، گویا ایشان را می بینم (سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از اوصاف برجسته آنها را شمرد تا به اینجا رسید) و به صفت صبر و حلم آراسته باشند... و در طریق رفق و مدارا سلوک کنند، کسی عرض کرد یا رسول الله با غلامان خود رفق و مدارا کنند، فرمود: نه، آنها غلام ندارند و خودشان خدمت خویش را انجام می دهند، بلکه با جاهلان و سفیهان مدارا نمایند سپس این آیه را تلاوت فرمود: (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). «۱»

منظور از سلام در اینجا این است با آنها با مسالمت رفتار می کنند و پاسخی که توأم با مقابله به مثل و لغو و دشنام باشد نمی گویند و به سخنان زشت آنها بی اعتنا هستند گویی اصلاً نشنیده اند.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث که در سوره اعراف آمده است سه دستور مهم در عبارت کوتاهی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - به عنوان نماینده همه مؤمنان - داده شده است می فرماید: عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن) (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).

طبیعی است روی گردانی از جاهلان به معنی حلم و بردباری و ترک هر گونه پرخاشگری در برابر آنان است. بلکه می توان گفت: دو جمله قبل هم که دستور به مدارا و پذیرش

عذر به دعوت نیکی ها می دهد به نوعی دلالت بر همین معنی دارد.

راه و رسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همیشه همین بود که در برابر جاهلان و نابخردان نهایت صبر و حوصله و تحمل و بردباری را نشان می داد و هرگز به خاطر سخنان ناموزون و کارهای بی ادبانه آنها خشم و غضب بر او چیره نمی شد.

آیه بعد از این آیه که می گوید: اگر وسوسه های شیطان به تو برسد، به خدا پناه بر

(۱). تفسیر منهج الصادقین، جلد ۶، صفحه ۴۱۷، (مطابق نقل تفسیر اثنی عشری ذیل آیه مورد بحث) و تفسیر روح البیان، جلد ۶، صفحه ۲۴۱ (ذیل آیه مورد بحث).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۵

که او شنونده و دانا است (وَ اَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) می تواند اشاره دیگری به این معنی باشد که آتش خشم و غضب یک انگیزه شیطانی است که هر کس در برابر آن باید به خدا پناه برد.

شاهد این سخن روایتی است که در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه آمده است هنگامی که آیه اول نازل شد و دستور بردباری در برابر جاهلان داد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت «كَيْفَ يَا رَبُّ وَالْغَضَبُ؛ چگونه می توانم تحمل کنم» در حالی که خشم و غضب حاصل می شود؟» آیه بعد نازل شد و حضرت دستور داد که در برابر تحریکات شیطانی به خدا پناه ببر. «۱»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که جامع ترین آیات قرآن درباره مکارم اخلاق، همین آیه است. «۲»

راستی هم چنین است زیرا در برابر خطاها، عفو و پذیرش عذر را در

پیش گرفتن، و همه مردم را دعوت به نیکی نمودن، و با جاهلان و نابخردان درگیر نشدن، سه برنامه مهم در رابطه با زندگی اجتماعی و فعالیت های جمعی است که اگر هر سه با شرایط خاصش پیاده شود، اکثر مشکلات اجتماعی حل خواهد شد.

*** از مجموع آیات فوق اهمیت فضیلت اخلاقی حلم و بردباری و خطرات رذیله خشم و غضب به خوبی آشکار می شود.

خشم و غضب در روایات اسلامی

در روایات اسلامی تعبیرات عجیب و تکان دهنده ای درباره خشم و غضب وارد شده است، که از خطرات این رذیله اخلاقی به خوبی پرده بر می دارد، دوازده حدیث که ذیلاً از نظر شما عزیزان می گذرد، گلچینی از آنها است.

(۱). تفسیر روح البیان، جلد ۳، صفحه ۲۹۸، ذیل آیه.

(۲). مجمع البیان، ذیل آیه.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۶

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْغَضَبُ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ غضب، آتش پاره سوزان و برافروخته ای است از سوی شیطان». (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الصَّبْرُ الْعَسَلَ غَضَبُ إِيْمَانٍ رَا فَاسِدٌ مِی كِنْد هِمَان كُؤْنَه كَه صَبْر (دَارُؤِ بَسِیَار تَلْخِی اَسْت كَه دَر تَلْخِی ضَرْب المَثَل اَسْت) عَسَل رَا خَرَاب مِی كِنْد». (۲)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اعْيِدِي عَيْدُوَ لِلْمَرْءِ غَضَبُهُ وَ شَهْوَتُهُ، فَمَنْ مَلَكَهُمَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَ بَلَغَ غَايَتَهُ؛ سخت ترین دشمن انسان غضب و هوای نفس او است، هر کس بتواند این دو را مهار کند، درجه او بلند می شود، و به آخرین مرحله کمال می رسد». (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «الْغَضَبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ،

مِنْ كَظَمَهُ أَطْفَاءَهَا، وَ مَنْ أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُخْتَرِقٍ بِهَا؛ غَضَبُ آتَشٍ بِرَافِرُوخْتِهِ أَيْ اسْتِ كِه هِر كَسِ آن رَا فِرُو يِرِد، آن آتَش رَا خَامُوش كِرْدِه، وَ هِر كَسِ جَلُو آن رَا رِهَا كِنْد، نَخَسْتِين كَسِي اسْتِ كِه بِه آن آتَش مِي سُوزِد». (۴)

۵- در عبارت گویای دیگری از آن بزرگوار آمده است: «لَيْسَ لِابْلِيسَ جُنْدٌ أَشَدُّ مِنْ التَّسَاءِ الْعُضْبِ؛ برای شیطان سپاهی قوی تر از زنان (فاسد) و غضب نیست». (۵)

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در یک جمله کوتاه و بسیار پر معنی می خوانیم: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ خشم و غضب کلید تمام بدی ها است». (۶)

۷- خطرات غضب به قدری است که امام سجاد علیه السلام در یکی از دعاهای معروف صحیفه سجادیه از آن به خدا پناه می برد و عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ وَ سَيِّئَةِ الْغَضَبِ وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ وَ قَلَّةِ الْقَنَاعَةِ؛ خداوندا من به تو پناه می برم از هیجان حرص و شدت غضب و چیره شدن حسد و ضعف شکیبائی و کمی قناعت». (۷)

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۶۵.

(۲). همان مدرک.

(۳). شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۴۵۴، حدیث ۳۲۶۹.

(۴). همان، صفحه ۴۷، حدیث ۱۷۸۷.

(۵). آثار الصادقین، جلد ۱۵، صفحه ۴۵۴.

(۶). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۳.

(۷). صحیفه سجادیه، دعای ۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۷

۸- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَأَوْلُهُ جُنُونٌ وَ آخِرُهُ نَدَمٌ؛ از غضب بیرهیز که آغازش دیوانگی و آخرش پشیمانی است». (۱)

۹- از همان بزرگوار در تعبیر گویای دیگری در رابطه منفی غضب و عقل می خوانیم: «عِنْدَ غَلْبَةِ الْغَيْظِ وَ الْغَضَبِ

يُخْتَبِرُ حِلْمَ الْحُلَمَاءِ؛ به هنگام غلبه خشم و غضب عقل عاقلان به آزمون گذارده می شود». (۲)

۱۰- و نیز در گفتار پر معنای دیگر درباره عواقب دردناک غضب می فرماید: «عُقُوبَةُ الْعُصُوبِ وَالْحَقُودِ وَالْحَسُودِ تَبِيدٌ بِأَنْفُسِهِمْ؛ کیفر افراد خشمگین و کینه توز و حسود، قبل از هر کس دامن خود آنها را می گیرد». (۳)

۱۱- از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ كَفَّ عَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ کسی که خشم خود را باز دارد، خداوند عیوب او را مستور می دارد». (۴)

۱۲- این بحث را با حدیث ناب دیگری پایان می دهیم- هر چند احادیث معصومین علیهم السلام در این زمینه بسیار فراوان و پر بار است- امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَضَبِ إِذَا الرَّجُلُ إِذَا غَضِبَ يَقْتُلُ النَّفْسَ وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَ؛ چه چیز بدتر از غضب است، هنگامی که انسان خشمگین می شود، آدم می کشد و افراد پاک را دشنام می دهد و متهم می سازد». (۵)

*** از روایات بالا- که گلچینی از روایات زیادی بود که در نكوهش غضب وارد شده است- ابعاد فاجعه ای که غضب و خشم در زندگی انسان می آفریند به خوبی روشن شد، در حقیقت همان گونه که در روایات بالا آمد خشم بدترین دشمن انسان، آتش سوزان، خطرناکترین لشکر شیطان، کلید تمام بدی ها، آغازش جنون و پایانش

(۱). شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۲۸۶، حدیث ۲۶۳۵.

(۲). همان، جلد ۴، صفحه ۳۲۶، حدیث ۶۲۲۵.

(۳). همان، صفحه ۳۶۱، حدیث ۶۳۲۵.

(۴). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۹۳.

(۵). سفینه البحار، ماده غضب.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۸

پشیمانی است.

اثرات ویرانگر غضب و پیامدهای آن

کمترو صفتی از صفات رذیله است که به اندازه غضب ویرانی به بار می آورد و اگر فهرستی از

آثار سوء غضب نوشته شود، معلوم می گردد که اثرات سوء آن از بسیاری از اخلاق رذیله بیشتر است، و از جمله می توان امور زیر را برشمرد:

۱- قبل از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که خشم و غضب دشمن آدمی است و به هنگام هیجان غضب، عقل به کلی از کار می افتد، و انسان دیوانه وار حرکاتی را انجام می دهد که نه تنها مایه تعجب همه اطرافیانش می گردد، بلکه خود او نیز بعد از فرو نشستن آتش غضب، از کارهایی که در آن حال انجام داده است در تعجب و وحشت فرو می رود، در آن حال گاهی دیوانه وار به هر کس حتی نزدیکترین دوستان خود حمله می کند، دست او تا مرفق در خون بی گناهان فرو می رود، می زند، درهم می شکنند، می کوبد و ویران می کند، درست همانند یک دیوانه خطرناک.

لذا امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْأَلْبَابَ وَ يُبْعِدُ مِنَ الصَّوَابِ؛ غضب عقل آدمی را فاسد می کند، و انسان را از کار صحیح دور می سازد.» (۱)

و نیز به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که اگر بخواهید میزان عقل انسان ها را به دست آورید، به مقدار مالکیت آنها بر نفس و اعصابشان به هنگام غضب نگاه کنید، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «لَا يُعْرِفُ الرَّأْيُ عِنْدَ الْغَضَبِ؛ فقط در موقع غضب می توان عقل و رأی افراد را سنجید.» (۲)

۲- غضب موجب تباهی ایمان است، زیرا افراد عصبانی نه تنها مرتکب گناهان کبیره می شوند که با ایمان صحیح سازگار نیست، بلکه گاهی به ساحت مقدس پروردگار نیز - نعوذ بالله - جسارت می کنند، و یا بر حکمت و قسمت و

تدبیر او خرده می گیرند که این مرحله ای است بسیار خطرناک.

در احادیث گذشته خواندیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: غضب ایمان را فاسد می کند، همان گونه که صبر (دارویی است بسیار تلخ) عسل را فاسد می کند.

(۱). غرر الحکم، حدیث ۱۳۵۶.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۹

۳- غضب منطوق انسان را خراب می کند، و به گزافه گویی و باطل گویی وامی دارد، و اگر شخص غضبناک در مقام قضاوت باشد به یقین داوری صحیح نخواهد کرد. به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «شِدَّةُ الْغَضَبِ تُغَيِّرُ الْمُنْطِقَ وَ تَقْطَعُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ، وَ تُفَرِّقُ الْفَهْمَ؛ شدت غضب منطوق انسان را دگرگون می سازد، و ریشه دلیل را قطع می کند، و فهم و شعور را پراکنده می سازد.» (۱)

در آداب القضاء در کتاب قضاوت از کتب فقهیه نیز تصریح شده است که قاضی به هنگام غضب بر کرسی قضاوت ننشیند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ فَلَا يَقْضِي وَ هُوَ غَضْبَانٌ؛ کسی که گرفتار امر قضاوت می شود، در حال غضب قضاوت نکند.»

۴- دیگر از پیامدهای سوء خشم و غضب، آشکار شدن عیوب پنهانی انسان است زیرا در حال عادی، هر کس خود را کنترل می کند، تا عیوب و نقطه ضعف های خویش را پنهان دارد، و آبرویش را در برابر این عیوب که تقریباً همه کم و بیش دارند حفظ نمایند، اما هنگامی که آتش خشم و غضب شعله ور می شود، پرده ها کنار می رود، و کنترل عقل برداشته می شود، و عیوب مخفی انسان آشکار می گردد، و آبروها بر باد می رود.

در غرر الحکم از امیر

مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است: «بِئْسَ الْقَرِينُ الْغَضَبُ يُبْدِي الْمَعَايِبَ، وَ يُدْنِي الشَّرَّ وَ يُبَاعِدُ الْخَيْرَ؛ غَضَبُ هَمْنَشِينِ بَدِي اسْتِ، عِيُوبِ نَهَانِي رَا اَشْكَارِ مِي سَازد، شَرُّ وَ بَدِي رَا نَزْدِيكُ وَ خَيْرٌ وَ نِيكِي رَا دُورِ مِي سَازد.» (۲)

۵- خشم و غضب راه شیطان را به سوی انسان باز، و به او نزدیک می سازد، زیرا ایمان و عقل که دو مانع قوی در برابر هجمات شیطانند به هنگام غضب، ضعیف و ناتوان می شوند، و موانع از سر راه شیطان برداشته می شود به همین دلیل به آسانی در انسان نفوذ می کند.

در حدیث معروفی می خوانیم: هنگامی که نوح علیه السلام امت خود را (که بعد از ارشاد و

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۸.

(۲). جامع احادیث الشیعه، کتاب الجهاد، جلد ۱۳، صفحه ۴۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۰

تبلیغ طولانی و مستمر پذیرش هدایت نشده بودند) نفرین کرد (و نابود شدند) شیطان نزد نوح علیه السلام آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری می خواهم آن را تلافی کنم.

نوح علیه السلام در تعجب فرو رفت، گفت بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟

گفت همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، و من تا مدتی راحتم، تا زمانی که نسل دیگری پیاخیزد و من به گمراه کردن آنها مشغول شوم.

نوح علیه السلام (با این که می دانست نهایت کوشش را برای قوم خود کرده بود در عین حال ناراحت شد و) به شیطان گفت: حالا چه جبرانی می خواهی کنی؟

(نوح می خواست سخنان او را نپذیرد، ولی خطاب

از طرف پروردگار آمد که گفتارش را بپذیر در اینجا راست می گوید).

شیطان گفت: در سه زمان به یاد من باش، که من نزدیکترین فاصله را به مردم در این سه موقع دارم:

۱- هنگامی که خشم تو را فرا می گیرد به یاد من باش.

۲- هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می کنی مراقب من باش.

۳- و هنگامی که با زن بیگانه ای تنها هستی، و هیچ کس در آنجا نیست باز به یاد من باش. «۱»

در روایت دیگری می خوانیم که «ذو القرنین یکی از فرشتگان را ملاقات کرد و به او گفت: دانشی به من بیاموز که بر ایمان و یقینم بیفزاید. او گفت: خشم و غضب را ترک کن زیرا هنگامی که انسان غضب می کند، شیطان بیش از هر زمان بر او مسلط است، بنابراین غضب را با وقار خویشتن داری بازگردان، و آتش آن را با آرامش خاموش کن و از عجله بپرهیز که هنگامی که در کارها عجله کنی از نصیب خود

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۱، صفحه ۳۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۱

محروم خواهی شد و در برابر اشخاص دور و نزدیک مهربان باش و سخت گیر و عنود نباش. «۱»

بی شک غضب علاوه بر این آثار شوم مادی و اجتماعی و اخلاقی آثار سوء معنوی فراوانی نیز دارد به طوری که از روایات مختلف استفاده می شود کسی که خشم خود را فرو برد، ثواب شهدا را «۲» دارد و در قیامت همنشین انبیاء «۳» و قلب او از نور ایمان پر می شود «۴»

اسباب و انگیزه های غضب

غضب و خشم پدیده روحی پیچیده ای است که از عوامل و انگیزه های مختلف سرچشمه می گیرد و شناخت این عوامل یکی از

مهمترین اسباب تند خوئی و غضب است، از جمله عوامل و اسباب زیر را می توان نام برد که هر یک سهم مهمی در بروز این پدیده خطرناک روحی دارد از جمله:

۱- قضاوت های عجولانه: در زندگی فردی و اجتماعی همه روز اخبار ناراحت کننده ای به انسان می رسد، اگر فوراً به قضاوت بنشیند، آتش خشم در دل او شعله ور می شود، و گاه دست به کارهای زشت و خطرناکی می زند، و چه بسا بعد از تحقیق و تحمل می بیند اصل خبر نادرست یا حد اقل ناقص بوده که اگر تحقیق می کرد، هرگز خشمگین نمی شد. اخلاق در قرآن ج ۳ ۴۳۴

آری این قضاوت های عجولانه است که در طول تاریخ عامل عصبانیت ها و عواقب تلخ و دردناک شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که می فرماید: «مِنْ طَبَائِعِ الْجُهَالِ التَّسْرُعُ إِلَى الْغَضَبِ فِي كُلِّ حَالٍ؛ از طبیعت جاهلان این است که در هر حال به سوی خشم و

(۱). المحجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۹۳.

(۲). جامع احادیث الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۹.

(۳). همان مدرک.

(۴). همان، صفحه ۴۷۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۲

غضب سرعت می کنند (چرا که گرفتار قضاوت های عجولانه می شوند). «۱»

۲- کمی ظرفیت: افرادی که دارای روح بزرگ، و فکر گسترده هستند، حوادث تلخ را در درون جان خود، تحمل می کنند و نگه می دارند، ولی افراد کم ظرفیت با کمترین ناملائمی از ناملائمات بر می آشوبند، و گاه به زمین و زمان بد می گویند.

حدیث بالا که سرعت غضب را از خوی جهال شمرده بود اشاره ای به این حقیقت نیز می تواند داشته باشد.

۳- تکبر و خودبرتربینی: افراد متکبر افرادی پر توقع اند و همیشه مایل هستند که دیگران حریم آنها را حفظ

کنند، مقدم آنها را خیر مقدم بدانند و گرمی دارند و امتیازات خاصی برای آنها قائل شوند، اما هنگامی که این عکس العمل ها را از مردم نمی بینند به سرعت عصبانی و خشمگین می شوند، در حالی که ریشه اصلی بدبختی در وجود خود آنها است و دوستان و اطرافیان مردم گناهی ندارند.

در حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده که ضمن شرح اسباب غضب یکی از عوامل آن را تکبر و عجب و خودبینی برشمرد. «۲»

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که حواریون به او گفتند ای آموزنده نیکی ها به ما بگو از همه خطرناک تر چیست؟ فرمود: غضب خداوند است، عرض کردند: با چه وسیله ای از غضب خداوند در امان باشیم، فرمود: غضب نکنید.

عرض کردند سرچشمه غضب چیست؟ فرمود: «الْكِبْرُ وَالْتَّحَبُّرُ وَمَحَقَرَةُ النَّاسِ؛ تکبر و خودبزرگ بینی و مردم را کوچک شمردن». «۳»

۴- حسد و کینه توزی: افراد حسود و کینه توز، مواد اصلی کینه توزی را در درون دل نهفته اند، و دقیقاً همچون مخزن باروتی است که با نزدیک شدن به جرقه کوچکی شعله ور می گردد، و آتش خشم از تمام وجودشان ظاهر می شود. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْحِقْدُ مَثَارُ الْغَضَبِ؛ کینه توزی سبب خشم

(۱). شرح غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۲۸، حدیث ۹۳۵۱.

(۲). محججه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۴.

(۳). سفینه البحار، ماده غضب.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۳

است. «۱»

۵- حرص و دنیاپرستی: افرادی که عشق و دلباختگی به دنیا وجودشان را پر کرده و حرص و آز در درون جانیشان لانه گزیده، کمترین مزاحمت به منافع خویش را تحمل نمی کنند، و به سرعت بر می آشوبند. و

از آنجا که زندگی اجتماعی خالی از مزاحمت های پی در پی نیست، بلکه می توان گفت مزاحمت های جزئی همه روز وجود این گونه افراد غالباً خشمگین و عصبانی هستند و اگر نتوانند، خشم خود را بر سر این و آن بریزند، درون جانشان را همچون خوره می خورد.

در ادامه حدیثی که از حضرت مسیح علیه السلام در بالا اشاره کردیم نیز اشاره به این عامل شده و می فرماید: «وَشِدَّةُ الْحِرْصِ عَلَى فُضُولِ الْمَالِ وَالْجَاهِ؛ شدت حرص بر فزونی مال و مقام».

درمان غضب

با توجه به این که غضب، آثار شوم و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد، و گاه شیرازه زندگی انسان را از هم می پاشد، کوشش و تلاش برای درمان آن بسیار لازم است و افراد عصبانی اگر در اصلاح حال خویش نکوشند پشیمان خواهند شد.

بزرگان علم اخلاق در این زمینه بحث های فراوانی دارند و از آن بالاتر در روایات اسلامی دستورهای مهم و مؤثری برای خاموش کردن آتش غضب داده شده است که گلچینی از آن را ذیلًا از نظر می گذرانیم:

۱- افراد خشمگین و عصبانی همیشه حتی قبل از آن که شعله های آتش غضب قلب آنها را احاطه کند، باید در آثار شوم آن بیندیشند، و مرتب به خود تلقین کنند که غضب آتشی است که ممکن است خرمن ایمان و سعادت و هستی آنها را بسوزاند، غضب آتش خشم خدا را در دنیا و آخرت می افروزد. غضب دوستان را از انسان دور می کند و حربه به دست دشمنان می دهد، غضب آثار ویرانگری روی اعصاب انسان می گذارد، عمر او را کم می کند و سلامتی او را به خطر می اندازد. غضب انسان را از رسیدن به مقامات معنوی و

(۱). شرح غرر، جلد ۱، صفحه ۱۴۲، حدیث ۵۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۴

به عکس، حلم و بردباری رمز موفقیت و پیشرفت و سلامت روح و جسم و سبب محبوبیت در جامعه و موجب رضای خدا و دوری شیطان است. همچنین درباره ثواب های الهی که برای بردباران ذخیره شده و کیفرهایی که در انتظار صاحبان غضب است نیز بیندیشید.

نه تنها در حال غضب، بلکه قبل از آن نیز باید در این مسائل بیندیشد و به خود تلقین کند تا گرفتار آن نشود.

۲- فکر در عواقب خشم و غضب؛ بارها این نکته را تجربه کرده ایم و اگر ما تجربه نکرده ایم دیگران تجربه کرده اند، که هر تصمیمی که انسان به هنگام غضب می گیرد نسنجیده و نادرست است و غالباً موجب پشیمانی می گردد، چه بهتر که این جمله معروف را که از بعضی از دانشمندان به یادگار مانده، همواره با خود زمزمه کند، به هنگام غضب نه تصمیم و نه تنبیه و نه مجازات.

۳- از طرق مهم درمان که در روایات بر آن تأکید شده است ذکر خدا است، در بعضی از روایات آمده هنگامی که عصبانی می شوید: «اعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» بگوئید. «۱»

در بعضی دیگر آمده است به هنگام غضب «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» بگوئید تا غضب از شما برود. «۲»

در بعضی دیگر از روایات آمده است: «به هنگام غضب صورت بر زمین بگذارید و برای خدا سجده کنید».

ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: غضب جرقه ای است که در قلب انسان قرار می گیرد (و آثار آن در وجود او نمایان

می شود) آیا نمی بینید که چشمان او سرخ، و رگ های او متورم می شود. کسی که این حالات را در خود مشاهده کند، صورتش را به زمین بگذارد. «۳»

به یقین هر کس چنین کند و به درگاه خدا پناه ببرد و از او رفع شر شیطان و غضب را بخواهد آرامش می یابد.

(۱). سفینه البحار، ماده غضب، المحججه الیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۷.

(۲). جامع الاحادیث، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۲.

(۳). المحججه الیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۵

به یقین هر گونه ذکر خدا در این حال مناسب و مؤثر است، ولی آنچه در بالا آمد، مؤثرتر می باشد.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل، بابی تحت عنوان باب وجوب ذکر الله عند الغضب در ابواب جهاد النفس آورده است که دلیل بر اهمیت این موضوع است. «۱»

۴- تغییر دادن حالت یکی دیگر از طرق درمان غضب است همان گونه که در روایات اسلامی آمده است: اگر شخص در حال نشستن عصبانی شده برخیزد و اگر ایستاده است بنشیند، و صورت از آن صحنه برگرداند یا دراز بکشد و اگر بتواند از آن محل دور شود، و خود را به کار دیگری مشغول سازد.

این تغییر حالت برای فرو نشستن آتش خشم و غضب بسیار مؤثر و مفید است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «كَانَ النَّبِيُّ إِذَا غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ جَلَسَ وَإِذَا غَضِبَ وَهُوَ جَالِسٌ اضْطَجَعَ، فَيَذْهَبُ غَيْضُهُ؛ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله (بر اثر کارهای بسیار زشت جاهلان) عصبانی می شد، در حالی که ایستاده بود می نشیت و اگر نشسته بود، به پهلو می خوابید و خشم او برطرف می شد».

در بحار الانوار از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَ اَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ وَ هُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رَجُزُ الشَّيْطَانِ وَ اِنْ كَانَ جَالِسًا فَلْيَقُمْ؛ هر کس که خشمگین شود در حالی که ایستاده باشد بنشیند، چرا که پلیدی شیطان از او دور می شود، و اگر نشسته است برخیزد».

در ذیل این حدیث آمده است که اگر انسان نسبت به یکی از بستگانش خشمگین شود و بدن او را با دست خود لمس کند و این تماس بدنی خشم او را فرو می نشاند. «۳»

۵- وضو گرفتن: نوشیدن آب خنک و شستن سر و صورت با آن به یقین در خاموش کردن آتش غضب مؤثر است. بلکه در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۱، (باب ۵۴ از ابواب جهاد النفس)

(۲). المحججه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۸، بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۶

«اِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ؛ هنگامی که کسی از شما خشمگین شود وضو بگیرد». «۱»

از این تعبیر استفاده می شود که وضو گرفتن به هنگام خشم و غضب مستحب است و در فرو نشاندن آتش غضب تأثیر دارد.

مرحوم علامه مجلسی در تفسیر کوتاهی که بر این حدیث نوشته است می فرماید:

«بعید نیست که منظور از وضو گرفتن در اینجا شستن دست باشد». ولی با توجه به این که وضو در لسان روایات به معنی همین وضوی نماز است و به اصطلاح حقیقت شرعیه در معنی جدید شده است، ظاهر حدیث مزبور همان وضوی نماز است.

در بعضی از روایات از رسول

خدا صلی الله علیه و آله علاوه بر وضو، غسل هم وارد شده است می فرماید: «وَ إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لِيُعْتَسِلْ فَمَنْ
الْغَضَبِ مِنَ النَّارِ؛ هنگامی که کسی از شما خشمگین می شود وضو بگیرد و غسل کند، زیرا غضب از آتش است» (و آتش را
آب خاموش می کند). «۲»

و در تعبیر دیگری آمده است که غضب از شیطان است، و شیطان از آتش آفریده شده و آتش را آب خاموش می کند،
بنابراین هنگامی که کسی از شما خشمگین شد وضو بگیرد. «۳»

هرگاه امور بالا به یکدیگر ضمیمه شود، و اضافه بر آنها انسان در پیامدهای خطرناک غضب در دنیا و آخرت، و کيفر و
مجازات الهی آن بیندیشد به یقین آتش غضب او هر چند شدید و سوزان باشد خاموش خواهد شد. مشکل آنجا پیدا می شود
که انسان در همان حال و در همان صحنه بماند و هیچ تغییر و دگرگونی در وضع خود ندهد که نجات از پیامدهای آن،
مشکل و گاه غیر ممکن می شود.

اقسام غضب

خشم و غضب همیشه جنبه منفی ندارد، گاه جنبه مثبت دارد و برای زندگی مادی و معنوی انسان ضروری و لازم است.
بنابراین می توان غضب را به مثبت و

(۱). همان، جلد ۷۷، صفحه ۳۱۲.

(۲). همان، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲.

(۳). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۷

منفی، یا «ستوده» و «نکوهیده» تقسیم کرد، و هرگاه خشم الهی را نیز بر آن بیفزاییم غضب بر سه گونه تقسیم خواهد شد:

۱- غضب خداوند: در بسیاری از آیات قرآن سخن از غضب و سخط الهی به میان آمده است، مخصوصاً درباره بنی اسرائیل
که در آیات زیادی اشاره به غضب الهی نسبت

به آنها، بلکه غضب بعد از غضب آمده است تا آنجا که مغضوب علیهم از سوی جمعی از مفسران، در سوره حمد، به گنهکاران بنی اسرائیل که نه تنها در گذشته، بلکه در عصر و زمان ما نیز چهره تاریخ بشریت را سیاه کرده اند، تفسیر شده است.

بی شک غضب به معنی هیجان درونی توأم با انتقام جویی که آثار آن برافروخته شدن صورت و پرشدن رگ های گردن از خون است در مورد خداوند که بالاتر از جسم و جسمانیت و تغییر و دگرگونی است مفهومی ندارد، همان گونه که انتقام جویی به معنی فرو نشاندن سوز دل و به اصطلاح تشفی قلب با اذیت و آزار دشمن درباره ذات پاک الهی نیز نامفهوم است.

لذا مفسران غضب الهی را به معنی کیفر عادلانه او در مورد گنه کاران در دنیا و آخرت تفسیر کرده اند.

راغب در کتاب مفردات با صراحت می گوید: هنگامی که غضب به عنوان یکی از اوصاف الهی ذکر شود مراد از آن فقط انتقام (و مجازات) است.

در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، چنانکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در برابر این سؤال که غضب خداوند چیست؟ فرمود:

«غَضَبَ اللَّهِ تَعَالَى عِقَابُهُ. يَا عَمْرُو! «۱» مَنْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ يُعَيِّرُهُ شَيْءٌ فَقَدْ كَفَرَ؛ منظور از غضب خداوند متعال، عقاب و کیفر او است. ای عمرو! کسی که گمان کند چیزی خداوند را دگرگون می سازد (و تغییر حالت می دهد) کافر شده است.» «۲»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که خشم خدا کیفر او است

(۱). اشاره به عمرو بن عبید معتزلی است که با جماعتی خدمت امام باقر

علیه السلام آمده بودند، به گمان این که آن حضرت را بیازمایند و سرانجام شرمنده باز گشتند.

(۲). بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۸

همان گونه که رضای او ثواب او است. (نه این که در ذات خداوند به هنگام خشم و رضا تغییر و دگرگونی حاصل شود که این از صفات ممکنات است).

کوتاه سخن اینکه آیات و روایاتی که سخن از غضب و سخط خدا می گوید، ارتباطی با خشم و غضب مخلوقین ندارد، بلکه کیفرهایی است عادلانه که برای تربیت انسان ها مقرر شده است.

۲- خشم های منفی و غضب های ویرانگر که در مباحث گذشته به طور کامل پیرامون آن بحث شد، و خطرات و پیامدهای سوء آن را دانستیم، و انگیزه ها و طرق درمان آن را نیز بررسی کردیم، و در اینجا نیازی به توضیح بیشتر نمی بینیم.

۳- غضب های مثبت انسانی: اگر کسی گمان کند خداوند نیرویی در انسان بی حکمت آفریده است، یا بعضی از نیروهای خدا داد صرفاً جنبه ویرانگری دارد چنین کسی حکمت خدا را نشناخته، و در واقع توحید افعالی او ناقص است.

محال است عضوی در پیکر و نیروئی در درون و جان آدمی باشد، و اثر مثبتی نداشته باشد. از جمله نیروی غضب است.

هنگامی که انسان خشمگین می شود، تمام توان او بسیج می گردد، و گاه قدرت او چندین برابر زمان عادی و معمولی می شود. فلسفه وجودی این حالت در واقع آن است که اگر جان یا مال یا منافع دیگر انسان به خطر بیفتد بتواند حد اکثر دفاع را در برابر مهاجم داشته باشد، و این نعمت بسیار بزرگی است.

پرندگان یا حیوانات دیگری را دیده ایم که در هنگام عادی

با یک اشاره فرار می کنند، اما زمانی که جان خود یا فرزندان خود را در خطر ببینند، گاه چنان می ایستند و دفاع می کنند که انسان را در شگفتی فرو می برند. گاه یک پرنده ترسو هنگامی که نوزاد خود را در خطر ببیند، مانند یک عقاب حمله می کند، و با قوت و قدرت مهاجم یا مهاجمین را عقب می راند، حتی حیوانی مانند گربه اگر در اتاق در بسته ای گرفتار شود و به او حمله کنند، به مقابله بر می خیزد و مبدل به حیوان بسیار خطرناک می شود که به روی هر انسان مهاجم پنجه می اندازد و مانند یک حیوان درنده طرف مقابل را مجروح می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۹

بنابراین نیروی غضب یک نیروی مفید و مهم دفاعی است که برای بقای حیات انسان ضرورت دارد، مشروط بر این که در جای خود به کار گرفته شود.

در آیات و روایات اسلامی سخن از خشم مقدس و غضب الهی بسیار است، از جمله:

۱- در داستان موسی علیه السلام می خوانیم: هنگامی که برای گرفتن پیام الهی به کوه طور آمده بود، و در غیاب او سامری گمراه از فرصت استفاده کرد و گوساله معروف خود را ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن وادار نمود، و خداوند این خبر را در همان کوه طور به اطلاع موسی علیه السلام رسانید، موسی علیه السلام خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خویش باز گشت و الواحی که در آن احکام بنی اسرائیل بود. به کناری افکند، و موهای سر یا ریش برادر و جانشین خود را گرفت و کشید و بر او فریاد زد:

که چرا در مقابل این انحراف بزرگ

خاموش نشستی؟ چرا از من پیروی نکردی؟ و فرمان مرا به بوته فراموشی افکندی و در اینجا هارون به دفاع از خود پرداخت و ترس از تفرقه را به عنوان عذر خود ذکر نمود: (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَ مَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعِيدٍ أَعْجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَالْقَىٰ الْأَلْوَابِ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ). (۱)

این خشم و عصبانیت شدید تکانی به بنی اسرائیل داد، و بسیار زود متوجه اشتباه بزرگ خود، یعنی انحراف از توحید به شرک شدند.

به یقین این گونه عصبانیت ها و غضب ها که در برابر انحراف و گمراهی مردم ظهور و بروز پیدا می کند، مثبت و سازنده است و جنبه الهی دارد.

همچنین تمام خشم و غضب های انبیای الهی در برابر اقوام گمراه.

به یقین اگر موسی علیه السلام با خونسردی با این مسأله برخورد می کرد، ای بسا خون سردی او را دلیل بر امضای گوساله پرستی می گرفتند و مبارزه با آن بعداً مشکل می شد ولی این خشم و غضب کار خود را کرد، و تکان سختی به آنان داد.

(۱). به سوره طه، آیات ۹۲ تا ۹۴ و سوره اعراف آیات ۱۵۰ تا ۱۵۱ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۰

۲- در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می خوانیم که گاه در برابر بعضی از حوادث به گونه ای عصبانی می شد که آثار خشم و غضب در چهره مبارکش نمایان می گشت.

مثلاً در داستان حدیبیه می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر پیشنهاد سهیل بن عمرو (نماینده قریش جهت عقد پیمان صلح) درباره بعضی از موارد نادرست صلحنامه سخت عصبانی شد به گونه ای که آثار خشم

و غضب در چهره او نمایان گشت (و همین امر سبب پس گرفتن آن پیشنهاد شد). «۱»

۳- در حالات امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در برابر ظلم یکی از مسلمانان نسبت به همسرش، و تهدید کردن او را به سوزاندن با آتش، علی علیه السلام سخت عصبانی شد، و به روی آن جوان شمشیر کشید و فرمود: من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم (و سفارش نیک رفتاری به همسرت را به تو می نمایم) تو داری این چنین پرخاشگرانه به حق و عدالت پشت می کنی، توبه کن و گرنه جانت در خطر است. جوان متجاوز که وضع را چنین دید به سرعت عقب نشینی کرد و از در عذرخواهی درآمد و تقاضای بخشش نمود. «۲»

به یقین این خشم مقدس الهی بود که در مقام دعوت افراد گنهکار به سوی حق و عدالت بسیار کارساز و مؤثر است.

۴- درباره ابو ذر می خوانیم هنگامی که عثمان امر به معروف و نهی از منکر او را تحمل نکرد دستور تبعید او را به سرزمین بد آب و هوای ریزه صادر کرد. علی علیه السلام به بدرقه او آمد و هنگام وداع با او فرمود: «یا اباذَرُ اِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) فَارْجُ مَنْ غَضِبَ بَتَّ لَهُ اِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلٰى دُنْيَاهُمْ وَ خَفْتَهُمْ عَلٰى دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِى اَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَ اهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ ای ابو ذر! تو به خاطر خدا خشم گرفتی و غضب کردی، پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باش این مردم (عثمان و دار و دسته او) از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از

آنها بر دینت، پس آنچه را که آنها برایش در وحشتند به خودشان واگذار. و به خاطر آنچه بر آن می ترسی از آنها فرار کن.»

«۳»

(۱). بحار الانوار، جلد ۲۰، صفحه ۳۶۰.

(۲). همان، جلد ۴۰، صفحه ۱۱۳.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۱

بدیهی است خشم ابو ذر نسبت به کسانی که اموال بیت المال را به ناحق در میان خود تقسیم می کردند و به مردم ظلم و ستم روا می داشتند یک خشم مقدس الهی بود.

در سخن دیگری از خود ابو ذر به هنگامی که معاویه از انتقادات او به وحشت افتاد، و می خواست او را از شام که تبعید کند، نقل شده است چنین می خوانیم که او خطاب به گروهی از مؤمنان شام به بدرقه او آمده بودند چنین گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ اجْمَعُوا مَعَ صِيَالَتِكُمْ وَ صَوْمِكُمْ غَضَبًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِذَا عُصِيَ فِي الْأَرْضِ؛ ای مردم! همراه نماز و روزه خود خشم برای خداوند متعال در برابر گناهانی در زمین انجام می شود داشته باشید.» «۱»

۵- در حدیثی در حالات سیدالشهدا امام حسین علیه السلام می خوانیم هنگامی که ولید بن عتبه والی و فرماندار مدینه بود (و می خواست با استفاده از موقعیت خود اموالی از حضرت را غضب کند) امام عمامه او را از سرش برداشت و بر گردنش پیچید (و فشار داد ولید هنگامی که این شجاعت و غضب را ملاحظه کرد عقب نشینی نمود) مروان (معاون ولید) به او گفت من تا امروز چنین جرأت و جسارت کسی را بر امیرش ندیده بودم. (اشاره به ضعف ولید کرد) ولید گفت: به خدا قسم تو به من عصبانی نشده ای بلکه از حلم

و بردباری من حسد بردی، این مال تعلق به حسین داشت ولی امام حسین فرمود: «این مال را به تو واگذار کردم ای ولید» این سخن را فرمود و از جای برخاست (اشاره به این که خشم و غضب من به خاطر مال دنیا نبود بلکه به خاطر این بود که به تو ثابت کنم با زورگویی در برابر من کاری پیش نمی رود). «۲»

۶- در حدیث دیگری می خوانیم که امام علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که می خواست مالک اشتر را به عنوان استاندار مصر بفرستد نامه ای برای مردم مصر فرستاد که آغازش چنین بود: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ اميرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۷۰.

(۲). بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۲

لِلَّهِ حِينَ غَضِبَ فِي أَرْضِهِ وَ ذُهِبَ بِحَقِّهِ؛ این نامه ای از بنده خدا علی امیر مؤمنان به جمعیتی که به خاطر خدا غضب کردند، در آن هنگام که در زمین او عصیان شد و حق او را بردند». (اشاره به قیام مردم در برابر غارت غارتگری اطرافیان عثمان نسبت به بیت المال است). «۱»

۷- در بعضی از احادیث آمده است: خداوند متعال به شیء وحی فرستاد که من صد هزار نفر از قوم تو را هلاک خواهم کرد، چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار نفر از خوبان، شیء عرض کرد: گنهکاران و بدان مستحق عذابند، نیکان چرا؟ خطاب آمد: «دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي فَلَمْ يَعْظِبُوا لِعِصْبِي؛ آنها با معصیت کاران تساهل و تسامح کردند، و به خاطر غضب من خشم نگرفتند». «۲»

اینها و مانند اینها که در روایات اسلامی کم نیست همگی

اشاره به خشم های مقدسی دارد که برای خدا و دفاع از حق در برابر ظالمان و گنهکاران انجام می گیرد.

تفاوت خشم های مقدس و مزوم در این است که اولاً خشم مقدس تحت کنترل عقل و شرع قرار دارد و به منظور بسیج تمام نیروها در برابر کار خلافی است که در حال انجام است تا جلو آن گرفته شود. ولی خشم های شیطانی نه تنها تحت کنترل عقل نیست بلکه هوا و هوس های لجام گسیخته بر آن حاکم است.

ثانیاً خشم مقدس هدف مقدسی را دنبال می کند و همواره توأم با برنامه ریزی است در حالی که خشم های شیطانی نه هدف مقدسی دارد و نه برنامه ای.

ثالثاً خشم های مقدس همیشه حدود معینی دارد، و از حد تجاوز نمی کند در حالی که خشم شیطانی هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد، و با یک مثال ساده می توان تمام تفاوت هایی را که در بالا آمد مشخص کرد، خشم های مقدس مانند سیلاب هایی است که از کوه ها به راه می افتد و پشت سد قرار می گیرد و به صورت حساب شده در کانال ها به جریان می افتد و سبب انواع آبادی ها و برکت ها است. در حالی که خشم شیطانی همانند سیلاب هایی است که از کوه سرازیر می شود و هیچ مانعی بر سر راه آن نیست و هر چیزی را بر سر راه خود بیابد درهم می کوبد و ویران می سازد.

(۱). نهج البلاغه، نامه ۳۸.

(۲). بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۳

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: «أَنَّما الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا غَضِبَ لَمْ يَخْرُجْهُ غَضَبُهُ مِنْ حَقِّ، وَ إِذَا رَضِيَ لَمْ يَدْخُلْهُ رِضَاؤُهُ فِي بَاطِلٍ؛ مؤمن کسی

است که هرگاه خشمگین شود، خشم او را از دایره حق خارج نمی کند، و هرگاه (از کسی) خشنود گردد، خشنودیش او را در باطل وارد نمی سازد.» (۱)

حلم و بردباری

نقطه مقابل غضب و خشم لجام گیسخته، حلم و بردباری و خویشتن داری است، و همان گونه که از امام حسن علیه السلام نقل شده که وقتی از حضرتش درباره تفسیر حلم سؤال کردند فرمود: «كَظُمُ الْغَيْظِ وَ مَلَكَ النَّفْسِ؛ حلم فرو بردن غضب و تسلط بر نفس است.» (۲)

و نشانه آن حسن برخورد با افراد و معاشرت بالمعروف است، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَيْسَ بِحَلِيمٍ مَنْ لَمْ يُعَاشِرْ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يُدَّ لَهُ مِنْ مُعَاشِرَتِهِ؛ کسی که نسبت به افرادی که ناچار است با آنها معاشرت کند خوش رفتاری نداشته باشد، حکیم و بردبار نیست.» (۳)

افرادی هستند که بر اثر عجز و ناتوانی بردباری پیشه می کنند، و در واقع دارای فضیلت حلم نیستند چرا که هر وقت قدرت پیدا کردند، دست به انتقام دراز می کنند، همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجِمَ وَ إِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ، أَمَّا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَى؛ کسی که به خاطر عجز و ناتوانی ساکت شود و اقدام به کاری نکند و به هنگام توانایی انتقام بگیرد حکیم و بردبار نیست. حکیم کسی است که به هنگام توانایی ببخشد.» (۴)

به هر حال حلم و بردباری همه کس مخصوصاً برای رؤساء و مدیران و سرپرست های خانواده ها، یکی از باارزش ترین فضائل اخلاقی است که سبب پیشرفت و تعالی و حسن مدیریت و جذب دل ها

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۵۴.

(۲). همان، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۲.

(۳). کنز العمال، حدیث ۵۸۱۵، جلد ۳، صفحه ۱۳۰.

(۴). غرر الحکم، حدیث ۷۵۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۴

در اهمیت این فضیلت اخلاقی چند روایت زیر را که به عنوان گلچینی از روایات این باب برگزیده ایم کافی به نظر می‌رسد.

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که: «الَا اخْبِرُكُمْ بِاشْبَهِكُمْ بِي اخْلَاقًا؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ اخْسِيَنَكُمْ اخْلَاقًا وَ اعْظَمَكُمْ حِلْمًا وَ ابْرَزَكُمْ بِقَرَائِبِهِ وَ اشَدَّكُمْ انْصَافًا مِنْ نَفْسِهِ فِي الْغَضَبِ وَالرَّضَا؛ آیا به شما خیر بدهم کدامیک از شما از جهت اخلاق به من شبیه‌ترید؟ عرض کردند آری ای رسول خدا. فرمود: آن کس که از همه خوش‌خوتر، و بردبارتر و نیکوکارتر نسبت به خویشاوندانش و با انصاف‌تر در حال خشم و خشنودی بوده باشد.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار چنین نقل شده است: «ما جُمِعَ شَيْءٌ اِلَى شَيْءٍ اَفْضَلَ مِنْ حِلْمٍ اِلَى عِلْمٍ؛ چیزی با چیزی همراه نشده که برتر از همراهی حلم با علم باشد.» (۲)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اشَجَّعَ النَّاسَ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ؛ شجاع‌ترین مردم کسی است که با نیروی علم بر جهل غالب آید.» (۳)

شبه همین معنی از آن حضرت نقل شده که فرمود: «اَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ؛ قوی‌ترین مردم کسی است که با نیروی حلمش بر غضبش چیره شود.» (۴)

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «اَنَّ اَفْضَلَ اخْلَاقِ الرَّجَالِ الْحِلْمُ؛ برترین اخلاق مردان حلم است.» (۵)

۵- در حدیث جالب دیگری از

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «انَّ الْمُؤْمِنَ لِيُدْرِكَ بِالْحِلْمِ وَاللَّيْنِ دَرَجَةَ الْعَابِدِ الْمُتَهَجِّدِ؛ شَخْصٌ مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ وَ نَرْمَشُ بِهِ مَقَامَ عِبَادَتِ كُنْدِهِ شَبَّ زَنْدَةَ دَارِ مِي رَسَدَ». «۶»

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حلم و بردباری از عبادات مهم در پیشگاه پروردگار است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۲، شبیه همین معنی با کمی تفاوت در وسائل الشیعه جلد ۱۱، صفحه ۲۱۱ آمده است.

(۲). همان، صفحه ۲۱۲.

(۳). شرح فارسی غرر، جلد ۲، صفحه ۴۵۰.

(۴). همان، صفحه ۴۳۵.

(۵). همان، صفحه ۴۸۸.

(۶). مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۲۸۸ (کتاب الجهاد).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۵

۶- در حدیث پرمعنای دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ أَحَبَّ السَّبِيلَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جُرْعَتَانِ جُرْعَةٌ غَيْظٌ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةٌ مُصِيبَةٌ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ؛ از محبوبترین راه ها به سوی خدا نوشیدن دو جرعه است، جرعه خشم را به وسیله حلم فرو بردن و جرعه مصیبت را با صبر تحمل کردن». «۱»

۷- روزی علی علیه السلام شنید که مرد (نابخردی) قبر را دشنام می دهد و گویی قبر می خواست به او پاسخ دهد، امام فرمود: قبر! او را رها کن تا خدا را راضی و شیطان را خشمگین و دشمنت را (با شرمندگی) کیفر داده باشی. سپس فرمود: «فَوَالَّذِي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَاءَ النَّسِيمَةَ مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ، وَ لَا اسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ، وَ لَا عُوقِبَ الْأَحْمَقَ بِمِثْلِ السَّكُوتِ عَنْهُ؛ قسم به خدایی که دانه را در زیر خاک شکافته، و انسان را آفریده هیچ شخص مؤمنی پروردگارش را به چیزی مانند حلم خشنود نساخته و شیطان را به چیزی

مانند خاموشی به هنگام غضب خشمگین نکرده، و احمق را به چیزی همانند سکوت، مجازات ننموده است.» (۲)

۸- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ انْفَاذِهِ وَحَلَمَ عَنْهُ، أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ شَهِيدٍ؛ کسی که خشم خود را فرو برد، در حالی که قدرت بر انجام کاری مطابق آن دارد و حلم و بردباری پیشه کند، خداوند اجر شهیدی به او می دهد.» (۳)

۹- در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که امام علی بن الحسین علیه السلام چنین فرمود: «أَنَّه لَيُعْجِبُنِي الرَّجُلُ أَنْ يُدْرِكَهُ حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ؛ من لذت می برم که انسان که حلم و بردباریش به هنگام خشم به سراغ او آید.» (و او را از چنگال خطر رهایی بخشد).

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم- هر چند روایات در این زمینه فراوان است- در این حدیث آمده است که امام علیه السلام خدمتکاری داشت و او را به دنبال کاری فرستاده بود، ولی تأخیر کرد، امام شخصاً به دنبال او رفت، دید در گوشه ای خوابیده است (و گرما بر او غلبه کرده بود) امام بالای سر او نشست و مدتی او را باد زد تا آسوده بخوابد، هنگامی که بیدار شد امام (با محبت و

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۰، حدیث ۹.

(۲). سفینه البحار، ماده حلم.

(۳). جامع الاحادیث، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۹، حدیث ۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۶

بردباری مخصوصی) به او فرمود: این کار درست نیست که هم شب بخوابی و هم روز، شب را بخواب و روز را برای ما

این رفتار که نهایت محبت و تواضع و بردباری امام را می‌رساند می‌تواند سرمشقی برای افراد عصبانی باشد که در این گونه موارد از هر گونه خشونت چشم‌پوشند و راه حلم را در پیش گیرند.

*** در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱- حلم و بردباری آثار بسیاری در زندگی انسان‌ها دارد، از جمله این که:

انسان را از خطرات غضب که گاهی تا آخر عمر دامن انسان را رها نمی‌کند نجات و رهایی می‌بخشد.

دیگر این که مایه عزت و آبرو است، چرا که همه مردم حلم و بردباری را در مقابل افراد نادان و لجوج دلیل بر شخصیت و ظرفیت و عقل می‌شمرند، لذا در بعضی از اخبار از علی علیه السلام آمده است: «مَنْ حَلَمَ سَادَ؛ آن کس که حلم پیشه کند، بزرگ و سرور می‌شود». «۲»

اضافه بر این حلم در برابر نادان سبب می‌شود که مردم به یاری حلیم و بر ضد نادان قیام می‌کند به همین دلیل در حدیثی می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «أَنَّ أَوَّلَ عَوَظِ الْحَلِيمِ مِنَ خَصْمِهِ أَنْ النَّاسَ كُلَّهُمْ اعْوَانُهُ عَلَى خَصْمِهِ؛ «۳» نخستین نتیجه‌ای که شخص بردبار و حلیم از حلم خود می‌گیرد این است که مردم به یاری او در مقابل دشمن جاهلش بر می‌خیزند». «۴»

به علاوه حلم سبب عزت و آبرو است در حالی که خشم آمیخته به جهل سبب آبروریزی است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَا اعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا ادَّلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ؛ خداوند هیچ کس را به خاطر جهلش عزیز نمی‌کند، همان گونه که هیچ کس را به خاطر حلمش

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۲، حدیث ۳ و ۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸، حدیث ۱.

(۳). غرر الحکم، جلد ۲، ص ۶۶.

(۴). شرح غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۶.

(۵). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۷

کوتاه سخن این که حلم و بردباری در زندگی برای انسان برکات زیادی دارد، و بهترین سخن در این زمینه سخنی است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است می فرماید: «فَأَمَّا الْحِلْمُ فَمِنْهُ رُكُوبُ الْجَمِيلِ، وَ صُحْبَةُ الْأَبْرَارِ، وَ رَفْعٌ مِنَ الضُّعْفِ، وَ رَفْعٌ مِنَ الْخَسَاسَةِ، وَ تَشَهُّيُ الْخَيْرِ، وَ يُقَرَّبُ صَاحِبُهُ مِنْ مَعَالِي الدَّرَجَاتِ، وَ الْعَفْوِ وَ الْمَهْلِ وَ الْمَعْرُوفِ وَ الصَّمْتِ، فَهَذَا مَا يَتَشَبَّهَ لِلْعَاقِلِ بِحِلْمِهِ» آن حضرت در این حدیث شریف و پر معنی ده نتیجه مثبت برای حلم بیان کرده و می فرماید: «از آثار حلم، انجام کارهای خوب، همنشینی با نیکان، بالا رفتن شخصیت انسان، برطرف شدن خست و پستی، طالب خیر بودن، به مقامات عالی رسیدن، از عفو بهره گرفتن و به مردم فرصت دادن، کار نیک بجا آوردن و سکوت (در برابر نادان) پیشه کردن، این ها اموری هستند که عاقل به خاطر علمش از آن بهره می گیرد». (۱)

۲- حلم و بردباری مانند سایر صفات انسان دارای سرچشمه ها و انگیزه های متعددی است، سرچشمه حلم را می توان امور زیر شمرد:

الف) سلطه بر نفس و مالکیت خویشتن، سبب می شود که انسان در برابر ناملائمات از کوره در نرود، و گرفتار خشم و آشفته گی ها نشود، امیر مؤمنان علی علیه السلام در تعریف حلم اشاره ای به این سرچشمه فرموده است آنجا که می گوید: «أَنَّ مَا الْحِلْمُ كَظْمِ

الْغَيْظِ وَ مَلِكِ النَّفْسِ؛ حلم، فرو بردن خشم و مالکیت نفس است». (۲)

همین معنی از امام مجتبی علیه السلام نیز نقل شده است. (۳)

ب) علو طبع و بلندی همت و شخصیت بالا از اموری است که به انسان اجازه نمی دهد خشم خویش را آشکار کند، و دست به کارهای غیر منطقی افراد خشمگین کم ظرفیت بزند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ وَالْإِنَانَةُ تُؤَامَانِ يُنتَجِبُهُمَا عُلُوُّ الْهَمَمَةِ؛ بردباری و خونسردی (در برابر حوادث) فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد شده اند». (۴)

ج) ایمان به خدا و توجه به ذات پاک و صفات او و از جمله حلم خداوند در برابر عاصیان و طاغیان نیز می تواند سرچشمه دیگری برای این فضیلت اخلاقی باشد.

(۱). تحف العقول، صفحه ۱۹.

(۲). شرح غرر الحکم، جلد ۳، صفحه ۷۴۱، حدیث ۳۸۵۹.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۲.

(۴). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۴۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۸

امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ سِرَاجٌ لِلَّهِ يَسْتَضِيئُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَى جَوَارِهِ وَ لَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ اللَّهِ وَ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ؛ حلم چراغی است که دارنده آن از آن بهره می گیرد، و به سوی جوار قرب خدا پیش می رود، و انسان نمی تواند حلیم باشد، مگر اینکه با انوار الهی و انوار معرفت و توحید تأیید گردد». (۱)

د) علم و عقل و آگاهی بر نتایج مثبت حلم و پیامدهای منفی خشم و غضب نیز عامل دیگری برای پیدایش این فضیلت اخلاقی در وجود انسان ها است، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ نَوْرٌ جَوْهَرُهُ الْعَقْلُ؛ حلم و بردباری نوری است که جوهره آن عقل

است». (۲) و در تعبیر دیگری می فرماید: «بُفُورِ الْعَقْلِ يَتَوَفَّرُ الْحِلْمُ؛ با افزایش عقل بر میزان حلم و بردباری نیز افزوده می شود». (۳)

و نیز در حدیثی از همان بزرگوار می خوانیم: «عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ؛ بر تو باد به حلم و بردباری که میوه درخت علم است». (۴)

۳- موارد استثناء: با این که حلم از فضائل بسیار برجسته و از خواهی شایسته انسانی است، ولی مواردی پیش می آید که حلم در آنجا پسندیده نیست و این گونه استثنائات در سایر فضائل اخلاقی نیز ممکن است پیدا شود مثلاً در مواردی که حلم و بردباری سبب جرأت و جسارت جاهلان متعصب می شود و بر فشار و فساد و عصیان خود می افزایند در اینجا حلم پسندیده نیست باید عکس العمل مناسبی نشان داده شود تا او سکوت کند.

در مواردی که حلم و بردباری به زیان جامعه و یا مکتب و عقیده انسان تمام می شود در آنجا نیز حلم و سکوت غلط است.

و نیز در مواردی که حلم نشانه ضعف و ذلت محسوب می شود حلم کار خوبی نیست و به گفته شاعر:

اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی است اشک کباب باعث طغیان آتش است

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۲، حدیث ۶۱.

(۲). شرح غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۱۱، حدیث ۱۱۸۵.

(۳). همان، جلد ۳، صفحه ۲۲۱، حدیث ۴۲۷۴.

(۴). همان، جلد ۴، صفحه ۲۸۵، حدیث ۶۰۸۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۹

یکی از بزرگترین فضائل اخلاقی که رسیدن به آن کار آسانی نیست، عفو و گذشت به هنگام قدرت و ترک انتقام جویی است.

بسیاری از مردم کینه ها را در سینه های خود پنهان می کنند، و به طور دائم در انتظار روزی

هستند که بر دشمن پیروز شوند، و چندین برابر از او انتقام بگیرند، نه فقط بدی را به بدی پاسخ گویند، بلکه یک بدی را به چندین بدی پاسخ دهند، و از همه بدتر این که گاه به این صفت رذیله و بسیار زشت افتخار هم می کنند، و می گویند ما کسی هستیم که پس از پیروزی بر دشمن با او چنین و چنان کردیم.

تاریخ جهان پر است از انتقام جویی های بی رحمانه سلاطین و امرا و قبائل و اقوام و ملت ها.

عجب این که انتقام جویی ها به صورت زنجیره ای پیش می رود، فرضاً قبیله ای از قبیله ای دیگر یک نفر را به قتل می رساند، قبیله مقتول به هنگام قدرت ده نفر را می کشد، باز قبیله اول به هنگام قدرت پنجاه نفر را به قتل می رساند و حمام خون به راه می افتد.

غارتها، هتک ناموس ها، قتل عام ها معمولاً زاینده همین خوی زشت حیوانی است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۰

اما به عکس سیره انبیاء و اولیاء این بوده است که هنگام پیروزی حتی الامکان گذشته ها را با آب عفو بشویند، و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدل سازند.

آنها هرگز علاقه نداشتند خون را با خون بشویند (جز در موارد استثناء) و بدی را با بدی پاسخ گویند، بلکه سعی داشتند تا آنجا که مقدور است بدی ها را به خوبی پاسخ دهند، چرا که هدف آنها تربیت بوده نه انتقام، خاموش کردن آتش بوده نه برافروختن آتش های جدید.

ولی به یقین این کار، کار همه کس نیست، کار افرادی است که در پرتو ایمان و تقوا تربیت شده اند و تسلط بر نفس داشتند، کار افراد با فضیلت و پر افتخار

و انسان های شایسته است، و گرنه درنده خویان چیزی را جز انتقام به رسمیت نمی شناسند و به آن افتخار می کنند.

آیات قرآن مجید و روایات اسلامی مملو است از بیان فضیلت عفو و نکوهش از روح انتقام جویی و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام گواه بسیار زنده و خوبی برای این معنی است که یک نمونه آن داستان فتح مکه و عفو عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله از دشمنان خونخوار و بسیار سرسخت است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات عفو و انتقام را مورد بررسی قرار می دهیم (توجه داشته باشید که واژه انتقام در قرآن مجید به معنی بالا به کار نرفته و تنها به معنی مجازات الهی است و لذا در همه جا به خداوند نسبت داده شده است، و هیچ ارتباطی به بحث ما ندارد.

۱- وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَىٰ وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. (شوری - ۴۰)

۲- وَ لَمَّا يَأْتِلِ أَوْلُو الْفُضُلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُتُوتَ أَوْلَى الْقُرْبَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْفُوا وَ لِيُعْفُوا فَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۱

لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (نور - ۲۲)

۳- خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. (اعراف - ۱۹۹)

۴- وَ أَنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. (نحل - ۱۲۶)

۵- اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ. (مؤمنون - ۹۶)

۶- وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا

اللَّ ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. (فصلت - ۳۴ و ۳۵)

۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (بقره - ۱۷۸)

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ وَأَنْ تَغْفُوا وَتَضَيَّفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (تغابن - ۱۴)

۹- أَنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُغْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا. (نساء - ۱۴۹)

۱۰- وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا. (مزمل - ۱۰)

ترجمه:

۱- کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن، و هر کس عفو و اصلاح کند پاداش او با خدا است، خداوند ظالمان را دوست ندارد.

۲- آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۲

که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۳- و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید این کار برای شکیبایان بهتر است.

۴- با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت کن و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

۵- بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه توصیف می کنند آگاهتریم.

۶- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را

با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است - اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند.

۷- ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است؛ آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را (به ولی مقتول) پردازد (و در آن مسامحه نکند) این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما، و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانان دشمنان شما هستند از آنها برحذر باشید و اگر عفو کنید و چشم پوشید و ببخشید (خدا شما را می بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است.

۹- اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی کنید و از بدیها گذشت نمائید خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است عفو و گذشت می کند).

۱۰- و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکبیا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری کن. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۳

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث خداوند نخست اشاره به مسأله مقابله به مثل و مجازات در

حق عقوبت می فرماید و آن را حق مؤمنین می شمرد (تا دشمن و افراد خطاکار خود را در امنیت نبینند) سپس اشاره به مسأله عفو و گذشت و ترک انتقام جویی می کند و می گوید کیفر بدی مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است و خداوند ظالمان را دوست ندارد (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَىٰ وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

با توجه به این که سوره شوری از سوره هایی است که تمام آن در مکه نازل شده و می دانیم در آن زمان مؤمنان مورد تعرض وسیع و گسترده مخالفان قرار می گرفتند، قرآن در آیه ۳۹ این سوره به آنها دستور می دهد که در برابر ظلم تسلیم نشوند، و هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند از دیگران یاری بطلبند و به کمک یکدیگر بشتابند، سپس در آیه ۴۰ به این حقیقت اشاره می کند که مبادا به خاطر این که بعضی از دوستان شما مورد ستم قرار گرفتند در مقام انتقام جویی برآیید و از حد بگذرانید و خود نیز در صف ظالمان قرار گیرید، حتی اگر در آنجا که عفو آثار سویی ندارد عفو و اصلاح کنید بهتر است.

در این که منظور از اصلاح که در این آیه به دنبال عفو آمده چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، بعضی اصلاح میان خود و خدا را ذکر کرده اند، و بعضی اصلاح میان مظلوم و ظالم تا این مسأله بار دیگر تکرار نگردد، و بعضی اصلاح خویش را از انتقام جویی و خشم و غضب و بعضی ترک قصاص را ذکر کرده اند. «۱»

جمع میان این معانی

در تفسیر کلی این آیه نیز بعید به نظر نمی‌رسد. و به هر حال آیه به روشنی این حقیقت را ثابت می‌کند که عفو و اصلاحی که به دنبال آن صورت می‌گیرد تا ریشه کینه‌ها برای همیشه کنده شود، و تعبیر «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (پاداش او بر خدا است) بدون این که اجر معینی حتی بهشت را تعیین کرده باشد نشان می‌دهد اجر و پاداش چنین کسی به قدری عظیم است که جز خدا نمی‌داند.

(۱). تفسیر المیزان و قرطبی و اثنی عشری و روح البیان و فی ظلال، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۴

در دومین آیه که ناظر به جریان افک یعنی تهمت‌ی که بعضی از منافقان به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زده بودند و از این طریق می‌خواستند حیثیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام را زیر سؤال ببرند نازل شده نشان می‌دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب است حتی گناهکاران و آلودگان، زیرا این آیه زمانی نازل شد که گروهی از صحابه بعد از داستان افک سوگند یاد کردند به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند کمک مالی نکنند. این آیه نازل شد، و آنها را از شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد، می‌فرماید: آنها که برتری (مالی) و وسعت زندگی دارند نباید سوگند یاد کنند که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع نمایند (وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

سپس می‌افزاید باید

عفو و گذشت نمایند آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد، (حال که چشم امید به رحمت خدا دارید شما هم به دیگران رحمت کنید) (وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).

و خداوند غفور و رحیم است (شما هم غفور و رحیم باشید) (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

نکته قابل توجه اینجا است که داستان افک جریان خطرناکی بود که اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را نشانه می گرفت، گروهی از منافقان بنیان گذار آن بودند، ولی جمعی از مؤمنان غافل نیز فریب خوردند و درگیر آن شدند، با این حال قرآن نسبت به این گروه فریب خورده غافل، توصیه به عفو و گذشت می کند، بنابراین در مسائل شخصی به طریق اولی باید عفو و گذشت کرد.

در این که در میان «عفو» و «صفح» چه تفاوتی است، راغب در مفردات می گوید عفو گذشت است و صفح ترک ملامت است که مرحله ای بالاتر از گذشت می باشد.

چرا که ممکن است انسان عفو کند ولی از ملامت خودداری ننماید. ولی با توجه به اینکه صفح به معنی روی برگرداندن است می تواند اشاره به این باشد که اصلاً خطای خطاکار را به کلی به دست فراموشی بسپارد، نه تنها ملامت نکند، بلکه هیچ تأثیری در ارتباط شما با او نداشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۵

این نکته نیز شایان دقت است که این گروه قسم یاد کرده بودند که کمک های خود را از کسانی که درگیر ماجرای افک شدند قطع کنند، در عین حال قرآن می گوید قسم یاد نکنید یعنی قسم های شما نسبت به چنین اموری بی اثر و بیهوده است. زیرا هیچ قسمی نسبت به کار خیر پذیرفته

نیست!

*** سوّمین آیه خطاب به پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله است، خطابی که تکلیف دیگران را نیز روشن می سازد، می فرماید: «عفو را بگیر (با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر) و مردم را به کارهای نیک دستور ده، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه جویی مکن) (خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).

این سه دستور که از سوی خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یک رهبر بزرگ جامعه داده شده است همه بیانگر اهمیت عفو و گذشت است، در دستور اول توصیه به عفو می کند. دستور دوم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد، و در دستور سوم بی اعتنائی نسبت به مزاحمت های جاهلان را توصیه می کند که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت است.

رهبران راستین و پویندگان راه حق همواره در مسیر خود به سوی خدا و اصلاح جامعه با افراد متعصب و جاهل و لجوج روبرو می شوند که انواع مزاحمت ها و هتک و توهین را نسبت به آنها روا می دارند، آیه فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن می گوید با آنها گلاویز نشوید و بهترین راه نادیده و نشنیده گرفتن کارهای آنها است، و تجربه نشان می دهد که این کار بهترین راه برای بیدار ساختن و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصب آنها است.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد:

نمی دانم باید از درگاه

خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: «إِنَّ اللَّهَ يَا مُرَّكَ أَنْ تَغْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَ بِكَ وَ تُعْطَى مِنْ حَرَمِكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ؛ خداوند به تو

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۶

دستور می دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی، و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطاى خود سازی، و کسی که از تو بریده با او پیوند محبت داشته باشی». «۱»

*** در چهارمین آیه روی سخن را به همه مسلمانان کرده و به آنها چنین دستور می دهد اگر خواستید مجازات کنید به مقداری که به شما تعدی شده بسنده کنید (نه بیشتر از آن) ولی اگر شکیبایی پیشه کنید (و عفو و گذشت نمایید) این کار برای شکیبایان بهتر است (وَ أَنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَإِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ).

در روایات آمده است که این آیه در جنگ احد نازل شد، در آن هنگام که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به بدن رشید حمزه افتاد که در خاک و خون غلتیده بود و دشمن سنگدل سینه و پهلوى او را شکافته و کبد (یا قلب) او را بیرون کشیده بود و گوش و بینی او را نیز قطع کرده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار منقلب و ناراحت شد و بعد از حمد و سپاس الهی و شکایت به درگاه او فرمود: اگر من بر آنها غلبه یابم آنها را مثله خواهم کرد» (و طبق روایت دیگری فرمود: با هفتاد نفر از آنها همین معامله می کنم.) آیه فوق نازل شده، و دستور به عدم تعدی در مجازات داد و مسلمانان را دعوت به

صبر (و عفو) نمود، بلافاصله پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اصْبِرْ اصْبِرْ؛ خدایا صبر می کنم، صبر می کنم.» (۲)

جالب این که در آیه بعد از این می فرماید: «وَاصْبِرْ وَ مَاصْبِرْكَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ شکیبایی پیشه کن و شکیبایی تو جز برای خدا و توفیق پروردگار نیست». اشاره به این که در این لحظات دردناک که تمام وجود انسان به خاطر جنایات دشمن سنگدل نادان می سوزد، صبر و گذشت کار بسیار مشکلی است که جز به امدادهای الهی میسر نیست.

البته اجازه ای که از ابتدای آیه در مورد مقابله به مثل استفاده می شود راجع به

(۱). مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۵۱۲.

(۲). تفسیر عیاشی و الدر المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۷

اصل کشتن قتل عمد است، ولی نسبت به مُثله که یک عمل غیر انسانی حتی مقابله به مثل نیز جایز نیست، و این مطلب صریحاً در روایات اسلامی آمده است که حتی سگ درنده را هم نمی توان مُثله کرد (۱) و اگر از روایت فوق جواز مُثله استفاده شد به وسیله روایات صریح تفسیر خواهد شد، که منظور، اصل قتل است نه مُثله کردن.

جمعی نیز گفته اند که مسأله انتقام نابرابر و مُثله کردن آنها از سوی مسلمانان مطرح شد نه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و عمومیّت خطاب آیه نیز مؤید همین معنی است که این تصمیم از سوی مسلمانان بود.

*** در پنجمین آیه باز روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده دستوری فراتر از عفو و گذشت می دهد و می فرماید: بدی را از راهی که بهتر است دفع کن، و پاسخ بدی را

به نیکی ده، ما به آنچه آنها می گویند و توصیف می کنند آگاه تریم (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ احْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ اعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ).

*** در ششمین آیه نیز همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ احْسَنُ فَاذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

و در آیه ۲۲ سوره رعد نیز می خوانیم:

هنگامی که اوصاف اولی الالباب و صاحبان اندیشه و فکر را شرح می دهد، می فرماید: یکی از اوصاف آنها این است که با حسنات، سیئات را از میان می برند (وَ يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ). این تعبیر می تواند اشاره به این باشد که آنها خطاها و گناهان خویش را با حسنات و اعمال نیک جبران می کنند، و نیز می تواند اشاره به

(۱). نهج البلاغه، نامه ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۸

این باشد که آنها بدی دیگران را به بدی پاسخ نمی گویند، بلکه بدی را با نیکی تلافی می کنند، تا افراد خطاکار و گناه کار پیش وجدان خود شرمنده شوند و در کار خویش تجدید نظر نمایند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که هر دو معنی در تفسیر آیه جمع باشد. «۱»

از این سه آیه به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله (و کسانی که پیرو راستین او بوده و هستند) مأموریت دارند از مرحله عفو و گذشت نیز فراتر بروند و بدی را با نیکی پاسخ دهند، کاری که تحمل آن برای هر کس میسر نیست، به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند و کسانی

که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند نمی رسند (وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

و راستی مقابله به ضد در برابر بدی ها کار سنگینی است که جز نیکان و پاکان توان آن را ندارند؛ آنها که بهره عظیمی از ایمان و تقوا و سهم وافری از فضایل اخلاقی دارند.

جالب این که در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ دین کراراً این موضوع به ثبوت رسیده است که گاهی سخت ترین دشمنان کینه توز بر اثر مقابله به ضد (نیکی در برابر بدی) به کلی منقلب شده و مبدل به دوستان صمیمی گشته اند، و این تجربه های فراوان نشان می دهد که تأثیر این عمل، ملموس و چشمگیر است.

*** در هفتمین آیه سخن از مسأله قصاص است که یکی از احکام مهم اجتماعی اسلام و ضامن حفظ خون ها می باشد و قرآن آن را مایه حیات جامعه می شمرد، در عین حال عفو و گذشت را برتر از آن می داند. می فرماید: «ای کسانی که ایمان

(۱). به تفسیر المیزان، جلد ۱۶، ذیل آیه مورد بحث رجوع شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۹

آورده اید حکم قصاص در مورد مقتولین بر شما نوشته شده» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى).

تا آنجا که می فرماید: اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد، (و قصاص تبدیل به خونبها گردد) باید از طریق پسندیده ای (برای ادای بدهی خود) پیروی کند، و قاتل نیز به نیکی دیه را به او (ولی مقتول) بپردازد، این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما (فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ آدَاءِ إِلَيْهِ

بِإِحْسَانِ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ).

و در پایان آیه با آنهایی که بعد از عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه پشیمان می شوند و به خشونت باز می گردند و به هنگام قدرت قاتل را می کشند، اخطار شدید داده است و می فرماید: «هر کس بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت» (فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

زیرا بعد از عفو یا تبدیل قصاص به دیه، راه بازگشت به کلی مسدود می شود، و قصاص برای همیشه ساقط می گردد، و انتقام جویی از قاتل، قتل مجددی محسوب می شود که از هر نظر قابل تعقیب است.

این آیه قاتلان را در میان خوف و رجاء نگه می دارد، از یک طرف راه قصاص را گشوده تا کسی جرئت نکند دست به خون دیگری بیالاید، و از طرفی راه عفو را بسته تا جلو انتقام جوئی های خشن و خطرناک را بگیرد، و این نهایت حکمت و تدبیر در این مسأله مهم اجتماعی است.

تعبیر به برادر در آیه فوق، نشان می دهد که حتی اگر در میان مسلمین قتلی صورت گیرد، باز رابطه برادری قطع نمی شود، و تا ضرورتی ایجاب نکند نباید به سراغ قصاص رفت، و این تعبیر دلیل بر این است که اسلام عفو و گذشت را بر قصاص ترجیح می دهد و با این تعبیر می خواهد حس محبت و دوستی را در اولیاء دم برانگیزد. (این مضمون از ابن عباس در روایتی نقل شده است). «۱»

(۱). تفسیر روح البیان، جلد اول، صفحه ۲۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۰

همچنین تعبیر به «ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّنْكُمْ وَرَحْمَةٌ» نیز دلیل دیگری بر ترجیح عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه

است.

*** در هشتمین آیه خطاب به همه مؤمنان کرده و در مورد اختلافات و کشمکش های خانوادگی چنین می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند از آنها بر حذر باشید (یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاخذروه).
ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاخذروه).

این عدوات ممکن است از طرق مختلفی اعمال گردد، در جنبه های معنوی مانند جلوگیری کردن از هجرت به مدینه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصیت کردن به بعضی از اموال برای کارهای خیر یا در مسائل معنوی یا در مسائل مادی مانند مزاحمت های مختلفی که فرزندان ناهل و همسران پر توقع نسبت به پدر و شوهر انجام می دهند.

ولی در ذیل آیه می افزاید: اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و گنهکار را ببخشید «خدا شما را می بخشد» زیرا خداوند بخشنده و مهربان است (وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بی شک اگر عفو و گذشت از محیط خانواده برچیده شود، و هر کس بخواهد در مزاحمت هایی که به حق او می شود، در مقام انتقام جویی برآید، محیط خانواده مبدل به جهنم سوزانی می شود که هیچ کس در آن امنیت ندارد، و به زودی خانواده ها از هم متلاشی می شوند.

جالب توجه این که در این آیه خداوند نخست با صراحت دستور به عفو، و سپس صفح می دهد و در ذیل آیه به طور ضمنی دستور به غفران می دهد، زیرا می فرماید:

آیا دوست ندارید که خداوند شما را ببخشد؟ یعنی شما هم غفران کنید تا مشمول غفران خدا قرار گیرید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۱

حال باید دید فرق میان عفو و صفح و غفران چیست؟ «۱»

به نظر می‌رسد که عفو مرحله نخستین است و به معنی گذشت و ترک انتقام و هر گونه عکس‌العمل می‌باشد، و صفح به معنی روی برگرداندن و نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن است که این مرحله دوم می‌باشد، و غفران به معنی پوشانیدن آثار خطا و گناه است، که مردم هم آن را به فراموشی بسپارند، و این آخرین مرحله است و برترین مقامات انسان‌های با ایمان در برابر خطاهای دیگران است.

*** در نهمین آیه، عفو و گذشت در کنار انجام اعمال خیر قرار گرفته و وعده عفو الهی در برابر آن داده شده است، می‌فرماید: «اگر نیکی‌ها را آشکار یا مخفی سازید، و از بدی‌ها گذشت نمایید (مشمول عفو خدا خواهید شد) خداوند بخشنده و توانا است (و با این که قادر بر انتقام است - جز در موارد معینی - عفو و گذشت می‌کند.

(ان تَبَدُّوا خَيْرًا اَوْ تَخْفَوْهُ اَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيْرًا).

بنابراین انسان نباید تصور کند انتقام گرفتن به هنگام قدرت و پیروزی افتخاری است، افتخار آن است که انسان در این گونه موارد مالک اعصاب خویش باشد و تا آنجا که از عفو و گذشت سوء استفاده نمی‌شود، عفو و گذشت نماید.

*** در دهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث باز روی سخن به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله است (ولی منظور همه مسلمان‌ها می‌باشد) می‌فرماید: در برابر آنچه آنها (دشمنان) می‌گویند شکیبا باش، و به طرز شایسته‌ای از آنها کناره‌گیری کن (وَاصْبِرْ عَلٰی مَا

(۱). توجه داشته باشید که ماده «غفران» همان گونه که در مورد خداوند گفته می‌شود در آیات متعددی درباره انسان نیز

به کار رفته است مانند: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا- يَرْجُونَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (جاثیه، آیه ۱۴) و مانند وَاذَا مَا غَضَبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (شوری، آیه ۳۷).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۲

يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا).

می دانیم که یکی از حربه های ناجوانمردانه مشرکان و دشمنان لجوج پیامبر صلی الله علیه و آله انواع هتک و توهین ها و دشنام ها و نسبت های ناروایی بود که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دادند که قلب مبارک آن حضرت را سخت آزار می داد، ولی با این همه، خداوند به او دستور می دهد که در برابر آن شکیبایی کند و همه را نادیده بگیرد، و هجر جمیل نماید.

منظور از «هَجْرِ جَمِيلٍ» (دوری شایسته) به معنی هجران آمیخته با محبت و حسن خلق و دلسوزی و دعوت به سوی حق است، و این یکی از روش های تربیتی در برابر افراد لجوج و نادان می باشد، که اگر در برابر آنها بایستند بر لجاجت آنها افزوده می شود، لذا دستور داده شده است که در برابر هتاک و بدگویی آنها بی اعتنا بگذرد. بعضی تصور کرده اند که این دستور، قبل از نزول دستور جهاد است و آن را با نزول دستور جهاد منسوخ دانسته اند، در حالی که چنین نیست؛ زیرا جهاد جایی دارد، و هجر جمیل جای دیگر.

به هر حال این آیه، عفو و گذشت را مخصوصاً در برابر گروه خاصی که زبان آنها قید و بندی ندارد و بر اثر جهل و نادانی از گفتن هر کلام ناپسند و زشتی ابا ندارند توصیه می کند؛ چرا که هجر جمیل بدون عفو حاصل نمی شود.

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه پیامی است به

تمام منادیان راه حق و مبلغان اسلام (در هر زمان و مکان) که در برابر خشونت های جاهلان و بدگویی های متعصبان نادان، بر آشفته نشوند، و خونسردی را از دست ندهند و حسن اخلاق و مدارا را پیشه خود سازند. «۱»

*** آیات فوق که مخاطبش گاه همه مسلمانان هستند، و گاه شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر مسلمین است به خوبی مقام والای عفو و گذشت را در برابر حوادث تلخ و ناملائمات روشن می سازد، و اساس و پایه کار مسلمین را در

(۱). مجمع البیان جلد ۱۰، صفحه ۳۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۳

میان خود بر پایه عفو و گذشت می نهد، و حتی در مقابل دشمنان در آنجا که از عفو و گذشت سوءاستفاده نشود به آن توصیه می کند.

عفو و انتقام در روایات اسلامی

مسأله فضیلت عفو و نکوهش انتقام در روایات اسلامی بازتاب وسیعی دارد، و تعبیرات بسیار تکان دهنده ای درباره آن دیده می شود از جمله:

۱- در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است «اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مَنْ كَانَ اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَقَالَ مَنْ ذَا الَّذِي اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، فَيَقَالُ الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هنگامی که روز قیامت می شود ندا دهنده ای صدا می زند هر کس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود، گفته می شود چه کسی اجرش بر خدا است؟ در پاسخ می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند». «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که در یکی از خطبه ها فرمود:

«الَا اخْبِرْكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ

قَطَعَكَ وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ إِسَاءَ إِلَيْكَ، وَاعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ؛ آیا به شما خبر دهم که بهترین اخلاق دنیا و آخرت چیست؟ عفو و گذشت از کسی که به شما ستم کرده، و پیوند با کسی که از شما بریده، و نیکی به کسی که به شما بدی کرده، و بخشش به کسی که شما را محروم ساخته است». (۲)

در این حدیث شریف عالی ترین مراتب عفو که همان پاسخ دادن بدی با خوبی است در شاخه های مختلف بیان شده است و این مقام انبیاء و اولیاء و صلحای راستین است.

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْعَفْوُ تَأْجِ الْمَكَارِمِ؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است». (۳)

می دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است، و هم زینت، و بر بالاترین عضو بدن یعنی سر گذاشته می شود، این تعبیر نشان می دهد که عفو و گذشت در میان همه

(۱). همان، ذیل آیه ۴۰ سوره شوری.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۷.

(۳). شرح غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۴۰ (حدیث ۵۲۰).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۴

فضایل اخلاقی موقعیت خاصی را دارد.

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «شَيْئَانِ لَا يُوزَنُ ثَوَابُهُمَا الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ؛ دو چیز است به قدری ثواب آن زیاد است که به وزن نمی آید، عفو و عدالت». (۱)

قرار گرفتن عفو در کنار عدالت علاوه بر این که اهمیت عفو را روشن می سازد، تعدیل این دو را با یکدیگر نشان می دهد، چرا که عدالت حق است و باعث نظم جامعه، ولی عفو یک فضیلت است که سبب برطرف شدن کینه ها و جوشش محبت ها می گردد. و انضمام این دو به یکدیگر هر گونه

سوء استفاده را از بین می برد.

۵- در حدیث دیگری از همان بزرگوار بدترین مردم را چنین معرفی می کند می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ؛ بدترین مردم کسی است که از لغزش ها نمی گذرد و عفو نمی کند، و عیوب مردم را نمی پوشاند.» (۲)

۶- در حدیثی می خوانیم که مرد (خطاکاری) را نزد مأمون حاضر کردند، او تصمیم داشت گردنش را بزنند، و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حاضر بود، مأمون عرض کرد: «ما تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ شما در این باره چه می فرمایید: «فَقَالَ أَقُولُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَزِيدُكَ بِحُسْنِ الْعَفْوِ إِلَّا عِزًّا فَعَفَى عَنْهُ؛ حضرت فرمود: من می گویم خداوند با حسن عفو جز عزت تو را نمی افزاید.»

مأمون این سخن را شنید و آن مرد را (که به احتمال قوی یک جرم سیاسی بر ضد مأمون داشت) بخشید (۳)

۷- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «قَلَّ الْعَفْوُ أَقْبَحَ الْعُيُوبِ، وَ التَّسْرِعُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ اعْظَمُ الذُّنُوبِ؛ کمی عفو و گذشت زشت ترین عیب ها است، و شتاب کردن به سوی انتقام بزرگترین گناهان است.» (۴)

۸- همان حضرت در کلمات قصارش در نهج البلاغه فرموده است: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَيَّ

(۱). همان مدرک، جلد ۴، صفحه ۱۸۴ (حدیث ۵۷۶۹).

(۲). شرح غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۷۵ (حدیث ۵۷۳۵).

(۳). بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۷۲، حدیث ۱۰.

(۴). شرح غرر، جلد ۴، صفحه ۵۰۵، حدیث ۶۷۶۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۵

عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ هِنَاكُمِي كَمَا أَنَّ دُشْمَنَ خُودِ پِیْرُوزِ شَدِي، عَفْوُ رَا شُكْرَانِهَ اِيْنِ پِیْرُوزِي قَرَارِ دِه». (۱)

همین معنی به صورت های دیگری وارد شده از جمله می فرماید: «الْعَفْوُ زَكَاةٌ

الظَّفَرِ؛ عفو زکات پیروزی است.» (۲)

۹- در حدیثی از امام ابوالحسن (حضرت رضا یا حضرت هادی علیهما السلام) می خوانیم که فرمود: «مَا أُلْتَقَتْ فِتْنَانِ قَطُّ إِلَّا نَصَرَ اللَّهُ أَعْظَمَهُمَا عَفْوًا؛ دو گروه در میدان نبرد در برابر هم قرار نگرفتند مگر این که خداوند گروهی را که عفو بیشتری دارند پیروز کرد.» (۳)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم فرمود:

«دَعِ الْأَنْتِقَامَ فَإِنَّهُ مِنْ أَسْوَأِ أَعْمَالِ الْمُقْتَدِرِ؛ انتقام جویی را رها کن که از بدترین کارهای افراد قدرتمند است.» (۴)

از مجموع این احادیث اهمیت فوق العاده عفو و گذشت و زشتی کینه توزی و انتقام روشن می شود و باید توجه داشت که احادیث بسیار فزونتر است از آنچه در اینجا نوشتیم.

اقسام عفو

فضیلت عفو و گذشت و ترک انتقام جوئی به عنوان یک اصل از نظر شرع و عقل و کتاب و سنت جای تردید نیست اما این بدان معنا نیست که استثنائی نداشته باشد، بلکه مواردی پیش می آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و جسارت خاطیان می شود به یقین هیچکس عفو و گذشت را در این گونه موارد عفو و گذشت نمی شمرد بلکه برای حفظ نظم جامعه و نهی از منکر و پیش گیری از تکرار جرم باید از عفو صرف نظر کرد و به مجازات عادلانه پرداخت.

دستور قرآن مجید در مورد مقابله به مثل در آیه ۱۹۴ سوره بقره ممکن است

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۱۱.

(۲). همان مدرک، حدیث ۲۱۱.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۴، حدیث ۶۵.

(۴). شرح غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۲۰، (حدیث ۵۱۳۹)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۶

اشاره به همین معنی

باشد آنجا که می فرماید: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ؛ کسی که بر شما تعدی کند همانند آن بر او تعدی کنید» (در واقع مقابله به مثل، تعدی نیست، بلکه مجازات عادلانه است).

البته این احتمال نیز وجود دارد که آیه در مقام بیان جواز قصاص و مجازات عادلانه بوده باشد (و به اصطلاح، امر در مقام توهم حظر است و دلیل بر وجوب یا استحباب نیست).

به هر حال عفو و مجازات هر کدام جای ویژه ای دارد، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام و مقابله به مثل دارد، و اگر راه عفو را پیش می گیرد، از موضع ضعف نیست، این گونه عفو مفید و سازنده است، هم برای مظلومی که پیروز شده زیرا سبب صفای دل و تسلط او بر هوای نفس می شود، و هم برای ظالمی که مغلوب گشته زیرا او را به اصلاح خویشتن و می دارد.

در احادیث اسلامی نیز به این استثناء اشاره شده، اشاراتی پر معنی و لطیف از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْعَفْوُ يُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدْرِ اضْتِلاَحِهِ مِنَ الْكَرِيمِ؛ عفو و گذشت افراد لیم و پست را فاسد می کند، به همان اندازه که افراد با شخصیت را اصلاح می نماید.» (۱)

در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «الْعَفْوُ عَنِ الْمُقْرِلاَعَنِ الْمُصْرَّ عَفْوٍ؛ درباره کسی است که اعتراف و اقرار به گناه خود داشته باشد نه در مورد کسی که بر گناه اصرار دارد.» (۲)

و نیز در حدیث دیگری از همان امام همام آمده است که فرمود: «جَازَ بِالْحَسَنِهِ وَ تَجَاوَزَ عَنِ السَّيِّئِهِ مَا لَمْ يَكُنْ ثَلَمًا فِي الدِّينِ أَوْ وَهْنًا

فی سُلطانِ الاسلام؛ نیکی ها را به نیکی پاداش بده، و از بدی ها صرف نظر کن مادام که لطمه ای بر دین یا سستی بر حکومت اسلامی وارد نمی کند». (۳) در این گونه موارد باید به سراغ مجازات عادلانه رفت).

(۱). کنز الفوائد، جلد ۲، صفحه ۱۸۲، - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، صفحه ۲۷۰، حدیث ۱۲۴.

(۲). همان، حدیث ۷۸۳، و همان، صفحه ۳۳۰، حدیث ۷۸۳.

(۳). غرر الحکم، حدیث ۴۷۸۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۷

در حدیثی نیز از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در تأیید همین سخن آمده است که فرمود: «حَقُّ مَنْ اسَاءَكَ أَنْ تَعْفُوَ عَنْهُ، وَ أَنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ عَنْهُ يُضَيِّرُ اِتِّصَافَكَ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَمَنْ اِنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمٍ فَاولئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ؛ حق کسی که به تو بدی کرده این است که او را عفو کنی ولی اگر می دانی عفو او سبب زیان می شود می توانی انتقام بگیری خداوند متعال می فرماید کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد (و به مجازات ظالم پردازد) ایرادی بر او نیست». (۱)

ولی نباید وجود این گونه استثنائها سبب سوء استفاده گردد و هر کس به بهانه اینکه عفو و گذشت سبب جرئت و جسارت بدکاران و خاطیان است به انتقام جویی پردازد، بلکه باید از روی خلوص و عدم تعصب موارد استثنای از اصل عفو و گذشت را با دقت شناخت و طبق آن عمل کرد.

این نکته نیز شایان توجه است که عفو و گذشت از اجرای حدود و تعزیرات شرعیه جز در مواردی که در روایات منصوص است جایز نیست، چرا که اجرای حد و تعزیر در جای خود

از واجبات است.

۳- آثار عفو و ثمرات و انگیزه های آن

عفو و گذشت با توجه به اشاراتی که در آیات و روایات گذشته بود، آثار بسیار مطلوب و جالب و شگفت انگیزی دارد که به طور خلاصه می توان چنین گفت:

۱- عفو و گذشت گاه دشمنان سرسخت را به دوستان صمیمی مبدل می سازد به خصوص زمانی که توام با نیکی و مقابله به ضد (یعنی خوبی در مقابل بدی بوده باشد) که در آیه ۳۴ سوره فصلت به آن اشاره شده است.

۲- عفو و گذشت سبب بقاء حکومتها و دوام قدرت است چرا که از دشمنیها و مخالفتها می کاهد و بر دوستان و طرفداران می افزاید. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «عَفْوُ الْمُلُوكِ بَقَاءُ الْمُلْكِ؛ عفو پادشاهان سبب بقاء حکومت است.» (۲)

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۰۱۵، حدیث ۱۳۲۲۵.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۸

۳- عفو و گذشت سبب عزت و آبرو می گردد، چرا که در نظر مردم نشانه بزرگواری و شخصیت و سعه صدر است، در حالی که انتقامجویی نشانه کوتاه فکری و عدم تسلط بر نفس می باشد، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «عليكم بالعفو فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ إِلَّا عِزًّا؛ بر شما باد به عفو و گذشت، چرا که عفو چیزی جز عزت بر انسان نمی افزاید.» (۱)

۴- عفو و گذشت جلو تسلسل ناهنجاریها و کینه ورزیها و خشونت و جنایت را می گیرد، و در واقع نقطه پایانی بر آنها می گذارد، زیرا انتقام جویی از یک طرف سبب برافروخته شدن آتش کینه در دل طرف دیگر می شود، و او را به انتقامی خشن تر و می

دارد، و آن انتقام خشن تر سبب خشونت بیشتری از طرف دیگر می شود، و گاه به جنگی تمام عیار در میان دو طایفه یا دو قبیله بزرگ منجر می گردد که خون های زیادی در آن ریخته می شود، و اموال و ثروت ها بر باد می رود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید که دشمنی ها و کینه ها را از میان می برد». «۲»

۵- عفو سبب سلامت روح و آرامش جان و در نتیجه سبب طول عمر است، همان گونه که در حدیث دیگری از رسول الله صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ كَثَرَ عَفْوَهُ مُدَّ فِي عُمُرِهِ؛ کسی که عفویش افزون گردد، عمرش طولانی می شود». «۳»

البته آنچه در بالا گفته شد آثار و برکات اجتماعی عفو و گذشت است، و اما نتایج معنوی و پاداش های اخروی آن، بیش از این ها است، همین اندازه کافی است که بدانیم در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که: «العفو مع القدرة جُنَّةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ عفو و گذشت به هنگام قدرت سپری است، در برابر عذاب الهی». «۴»

و اما انگیزه های انتقام جویی نیز فراوان است از جمله تنگ نظری، کوتاه بینی، عدم آینده نگری، حسد، کینه توزی، ضعف نفس، هواپرستی، و بسیاری از خواهی

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۸.

(۲). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۳۷۳، حدیث ۷۰۰۴.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۳۱۸۴.

(۴). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۹۸، حدیث ۱۵۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۹

زشت دیگر، که هر کدام به تنهایی یا به ضمیمه دیگری، آتش انتقام جویی را در دل

انسان ها بر می افروزد، و مردم را به جان هم می اندازد، نظام اجتماعی را به هم می ریزد، و گاه باعث ضایع شدن اموال و نفوس و از میان رفتن قدرت جامعه ها و کشورها می گردد.

طرق درمان انتقام جویی و کسب فضیلت عفو

بهترین راه برای درمان صفت رذیله انتقام جویی و صعود به اوج فضیلت عفو و گذشت در درجه اول، تفکر درباره پیامدهای هر کدام از این دو صفت است، هنگامی که انسان ببیند عفو و گذشت چه برکاتی در دنیا و آخرت دارد و چگونه سبب قدرت و آبرو و عظمت نزد خلق و خالق می شود، و انسان را از بسیاری از مشکلات زندگی و دردسرهای فراوان می رهاند و به او محبوبیت در نزد مردم و خدا می دهد در حالی که انتقام جویی گاه شیرازه زندگی او را به هم می ریزد، و جان و مال و آبروی او را با انواع خطرات مواجه می کند به یقین عفو و گذشت را بر انتقام جویی ترجیح خواهد داد، و کم کم این مسأله به صورت خلق و خو و ملکه اخلاقی در می آید.

از سوی دیگر هنگامی که ریشه های انتقام جویی را که در بالا اشاره شد بشناسد و به درمان یک یک آنها پردازد، با از میان رفتن علت، معلول نیز از میان خواهد رفت، و کینه توزی و انتقام جویی جای خود را به دوستی و محبت و عفو و گذشت خواهد سپرد.

به این ترتیب به پایان بحث درباره فضیلت عفو و گذشت و رذیله انتقام جویی می رسیم هر چند هنوز مسایل ناگفته در اینجا کم نیست.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۱

۱۶

غیرت و بی غیرتی

اشاره

از واژه هایی که در روایات اسلامی به عنوان بیان یک فضیلت مهم اخلاقی آمده است غیرت است که در اصل به معنی دفاع شدید از عرض و ناموس یا مال و مملکت و دین و آیین است، مخصوصاً این واژه در مواردی به کار می رود که چیزی

حق اختصاصی شخص یا گروهی است، و دیگران می خواهند حریم آن را بشکنند، و صاحب آن به دفاع شدید برمی خیزد.

به هر حال این وصف اگر به صورت معتدل در انسان باشد، فضیلتی بزرگ است.

چه فضیلتی از این بالاتر که انسان را اجازه ندهد بیگانه ای به حریم ناموس یا کشور یا دین و آیین او هجوم برد، بلکه در مقابل او بایستد، و تا سر حد جان دفاع کند.

متأسفانه در دنیای امروز که ارزش های اخلاقی کمرنگ شده و انحرافات اخلاقی خانواده هایی را فرا گرفته، مخصوصاً در غرب ارتباط زنان و مردان با افراد بیگانه عیب شمرده نمی شود، این واژه تدریجاً به فراموشی سپرده می شود و گاه در نظر بعضی، ضد ارزش و ناشی از تعصب کور قلمداد می شود، و این یک فاجعه عظیم است در حالی که بدون غیرت، حمایت و دفاع قوی از ارزش ها و افتخارات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۲

امکان پذیر نیست.

با این اشاره به قرآن مجید بر می گردیم و از آیات قرآن در این مسأله مهم الهام می گیریم.

۱- لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا - مَلْعُونِينَ اَيْنَمَا تَقْتُلُوا اِخْتَدُوا وَ قُتِلُوا تَقْتِيلًا - سُنَّهَ اللّٰهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللّٰهِ تَبْدِيلًا. (احزاب - ۶۰ تا ۶۲)

۲- قَالَ رَبِّ السَّجْنُ احْبَبُّ اِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي اِلَيْهِ وَ اَلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ. (يوسف - ۳۳)

۳- ... وَ لَا يَضْرِبْنَ بَارِجِلَهُنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ. (نور - ۳۱)

ترجمه

۱- اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه

پخش می کنند دست از کار خود برندارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند!- و از همه جا طرد می شوند و هر جا یافت شوند گرفتار خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!- این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت!

۲- (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.

۳- ... و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد). اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۳

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث خداوند سه گروه را شدیداً مورد تهدید قرار می دهد منافقان و بیماردلان (اراذل و اوباش هوسباز) و شایعه پراکنان که اگر دست از کارهای خود یعنی مزاحمت نوامیس مردم و تضعیف روحیه مسلمین و نشر شایعات دروغین درباره زنان پاکدامن برندارند به شدیدترین مجازات گرفتار خواهند شد، می فرماید: «اگر منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری است و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود نکشند تو را بر ضد آنها می شورانیم، سپس نمی توانند جز مدت کوتاهی در این شهر در کنار تو باشند- و از همه جا طرد می شوند- و هر جا یافت شوند دستگیر خواهند شد و به قتل می رسند (لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي

الْمَدِينَةَ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا - مَلْعُونِينَ اِيْنَمَا تُقْفُوا اخِذُوا وَقْتُلُوا تَقْتِيلًا).

این غیرت الهیته که سبب دفاع شدید از عرض و نوامیس و کیان مسلمین شده است سرمشقی برای همه در مسأله غیرت دینی و ناموسی است و نشان می دهد که در برابر اراذل و اوباش و منافقان کوردل و بیماردلان نباید بی تفاوت یا خونسرد باشند.

این تعبیر با آنچه از فعل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تاریخ نقل شده که در این گونه موارد سخت گیر بود و با متخلفان برخورد شدید می کرد، نشان می دهد که این مسأله به عنوان یک فضیلت اخلاقی و وظیفه اجتماعی پذیرفته شده است.

تعبیرات سه گانه در آیه بالا (مُنافِقُونَ، الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ) ممکن است همه اشاره به گروه معینی باشد که با انواع کارهای خلاف به تضعیف مسلمین می پرداختند، ولی ظاهر آیه، و پاره ای از شأن نزول ها نشان می دهد که اشاره به سه گروه مختلف است: منافقان با پخش شایعاتی درباره غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه سعی داشتند روحیه مسلمانان را تضعیف کنند، و گروهی از اراذل و اوباش با ایجاد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۴

مزاحمت در مورد زنان مسلمان اسباب ناراحتی آنها را فراهم می کردند و گروه دیگری با پخش شایعات درباره زنان با ایمان، آنها را سخت آزار می دادند، آیه فوق هر سه گروه را تهدید به مجازات شدید تبعید و قتل می کند.

تعبیر به «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در آیات قرآن در معانی مختلف به کار رفته، گاه اشاره به نفاق است، مانند آنچه در آیه ۱۰ سوره بقره آمده است (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا) و گاه در مورد کسانی که هوس های سرکش جنسی دارند به کار رفته، چنان که در آیه ۳۲ همین سوره به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده که به هنگام صحبت کردن با نامحرمان، به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در آنها طمع کنند (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ).

جالب توجه این که قرآن در ادامه همین آیات (آیه ۶۰ و ۶۱) می افزاید: این سنت خداوند در اقوام پیشین است (و منحصر به امت اسلام نیست) و برای سنت الهی هیچ گونه تغییری نخواهی یافت.

این تعبیر نشان می دهد که حکم بالا- یک حکم عام در تمام ادیان الهی بوده، و سنتی است تغییرناپذیر که باید در برابر مزاحمین و منافقین و شایعه پراکنان برخورد قاطعانه کرد (البته با حفظ تمام موازین شرعی و منطقی) و مفهوم غیرت همین است.

*** در دومین آیه به نمونه غیرت دینی یکی از بزرگترین پیامبران الهی یعنی حضرت یوسف علیه السلام برخورد می کنیم هنگامی که از سوی زنان هوسباز مصر مخصوصاً ذلیخا مورد تهاجم قرار گرفت و از او خواستند تسلیم خواسته های نامشروع ذلیخا یا تسلیم خواسته های نامشروع خودشان شود یوسف که در سن جوانی و در برابر طوفان شهوات قرار داشت به شدت مقاومت کرد تا آنجا که زندان را با همه

اخلاق در قرآن ج ۳ ۴۶۳

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۵

رنجهایش بر تسلیم در برابر خواسته های آنها ترجیح داد و به درگاه پروردگار چنین عرضه داشت «پروردگار من! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها

را از من برنگردانی قلب من به آنها مایل می شود و از جاهلان خواهم بود (قَالَ رَبُّ السَّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَتَّصِرُفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ)؛ این تعبیر هم از مقام عفت و عصمت یوسف حکایت می کند و هم از غیرت و پارسائی او و هنگامی که این روحیه پاک را مقایسه با عدم غیرت عزیز مصر مقایسه می کنیم که وقتی ناپاکی همسرش ذلیخا بر او ثابت شد تنها به این جمله قناعت کرد! «يُوسُفُفَ اَعْرِضْ عَن هَذَا وَاَسْتَغْفِرِي لِإِثْمِنِكَ اِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ؛ یوسف! از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز استغفار کن که از خطاکاران بودی» (یوسف - ۲۹) فرق میان این دو روشن می شود واضح است منظور یوسف این نبود که از خداوند طلب زندان کند بلکه هدف این بود که اگر او را در میان زندان و عمل نامشروع مخیر کنند (همان گونه که ساختند) زندان را ترجیح می دهد.

*** در سومین آیه مورد بحث خداوند دستوری به زنان مؤمنه می دهد که علاوه بر حفظ حجاب «هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانش پیدا شود و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد!» (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

در این آیه نیز عفت و غیرت به هم آمیخته شده تا آنجا که به زنان اجازه نمی دهد پا را بر زمین بکوبند و صدای خلخال را ظاهر کنند «۱» و همان گونه که در بالا

(۱). خلخال طوق باریکی از نقره یا طلا بوده که دارای حلقه ها یا زنگهای کوچکی بوده که اگر محکم

راه می رفتند صدای لاده و زندهای عرب بعنوان یک زینت آن را به ساق پا می کردند و بعضی می گویند فلسفه اصلی آن بوده که زنان بیابان گرد عرب که معمولاً پاهایشان برهنه بوده است آن را به پا می کردند تا حشرات موذی صدای آن را بشنوند و دور شوند سپس به صورت یک زینت در آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۶

اشاره کردیم اسلام به زنان پیامبر (به عنوان الگو و سرمشق) دستور می دهد که هنگام سخن گفتن با بیگانگان سخنان خود را با آهنگی هوس انگیز ادا نکنند که سبب تحریک هوسبازان گردد اینها همه دستوراتی است که هم تأکید در رعایت نهایت عفت را دارد و هم رعایت غیرت.

غیرت در روایات اسلامی

در روایات اسلامی اهمیت بسیار زیادی به مسأله غیرت به عنوان یک فضیلت داده شده و حتی از خداوند به عنوان غیور (کسی که بسیار غیرت دارد) یاد شده است از جمله:

۱- امام صادق علیه السلام می فرماید: «انَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا؛ خداوند غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به خاطر غیرتش تمام کارهای زشت را اعم از آشکار و پنهان تحریم فرموده است.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «اِذَا لَمْ يَغُرِّ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنْكُوسُ الْقَلْبِ؛ اگر انسانی غیرت نداشته باشد قلب و فکرش وارونه است.» (۲)

به گفته علامه مجلسی منظور از قلب وارونه در اینجا این است که همانند ظرف وارونه است که چیزی در آن جای نمی گیرد، قلب افراد فاقد غیرت نیز تهی از صفات و اخلاق برجسته انسانی است. (۳)

این تعبیر نشان می دهد که صفت غیرت رابطه نزدیکی با سایر

اوصاف برجسته انسانی دارد.

۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «كَانَ اِبْرَاهِيمُ اَبِي غَيُورًا وَ اَنَا اَغْيَرُ مِنْهُ وَ ارْغَمَ اللّٰهُ اَنْفَ مَنْ لايُغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ پدرم ابراهیم مرد غیوری

(۱). فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۵۳۵، باب الغیره، حدیث ۱.

(۲). همان، صفحه ۵۳۶، حدیث ۲.

(۳). مرآت العقول، ذیل حدیث مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۷

بود و من از او غیورترم. خداوند بینی مؤمنانی را که غیرت ندارند به خاک بمالد». (۱)

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «أَنِّي لَغَيُورٌ وَاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اَغْيَرُ مِنِّي وَ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يُحِبُّ مِنْ عِبَادَةِ اَلْغَيُورِ؛ من غیورم و خداوند از من غیورتر است، و خداوند بندگان غیورش را دوست دارد». (۲)

۵- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «اِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْاِيْمَانِ؛ غیرت از ایمان است». (چرا که ایمان انسان را دعوت به حفظ دین و آیین و کشور و ناموس خود می کند، و آن کس که از اینها دفاع نکند و غیرت نداشته باشد با ایمان نیست). (۳)

۶- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلٰى قَدْرِ هِمَّتِهِ ... وَ شَجَاعَتُهُ عَلٰى قَدْرِ اَنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلٰى قَدْرِ غَيْرَتِهِ؛ ارزش انسان به اندازه همت او است، و شجاعت او به اندازه عزت نفس و بی اعتنائیش (نسبت به ارزشهای مادی) است، و عفت او به اندازه غیرت او است». (۴)

۷- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند (چون اسیران خطرناکی

بودند) حضرت دستور قتل آنها را داد، جز یکی از آنها را که آزاد فرمود، او از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد، چرا مرا آزاد فرمودی، فرمود جبرئیل به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و پیامبرش تو را دوست دارند «الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمَتِكَ وَالسَّخَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَصِدْقُ اللِّسَانِ وَالشَّجَاعَةُ؛ غیرت شدید نسبت به خانواده، و سخاوت و حسن خلق و راستگویی و شجاعت، هنگامی که آن مرد آن سخن را شنید، اسلام آورد و جزء مسلمانان برجسته شد، و در یکی از غزوات که با پیامبر صلی الله علیه و آله بود به درجه شهادت نائل گشت». «۵»

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۴۸، حدیث ۳۳.

(۲). کنز العمال، حدیث ۷۰۷۶، (جلد ۳، صفحه ۳۸۷).

(۳). همان، صفحه ۳۸۵، حدیث ۷۰۶۵.

(۴). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۴۷.

(۵). وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۰۹ (باب ۷۷ حدیث ۱۰).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۸

۸- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که ضمن نکوهش از بعضی مردم عراق که زنانشان در بیرون منزل به صورت زننده ای با مردان اختلاط داشتند فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يُعَارُ؛ خدا لعنت کند کسی را که غیرت ندارد». «۱»

تعریف اقسام غیرت

همان گونه که در بالا آوردیم غیرت صفتی است که انسان را وادار به دفاع شدید از دین و آیین و ناموس و کشور خود می کند، و اصولاً هرگونه دفاع شدید از ارزش ها نوعی غیرتمندی است. گرچه این واژه غالباً درباره غیرت ناموسی به کار می رود ولی مفهوم آن وسیع و گسترده است.

البته این صفت مانند صفات برجسته

دیگر اگر به راه افراط کشیده شود مبدل به ضد می شود، و خلق نکوهیده ای است، و آن در صورتی است که به شکل دفاع غیر منطقی و آمیخته با وسواس درآید.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مِنَ الْغَيْرِ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ مِنْهَا مَا يَكْرَهُ اللَّهُ فَأَمَّا مَا يُحِبُّ فَالْغَيْرُ فِي الرَّيْبِ وَ أَمَّا يَكْرَهُ فَالْغَيْرُ فِي غَيْرِ الرَّيْبِ؛ نوعی از غیرت است که خداوند آن را دوست دارد، و نوعی خدا آن را دوست ندارد، اما غیرتی که خدا آن را دوست دارد، غیرتی است که در موارد مشکوک (که قرائنی بر آلودگی ها وجود دارد) می باشد، و اما آنچه را خدا نمی پسندد، غیرتی است که در غیر این موارد باشد (یعنی انسان مثلاً همسر خود را با ظن و گمان بی اساس متهم سازد، و نسبت به پاکدامنی او گرفتار وسواس گردد که این صفت بسیار زشت و خطرناک و سبب تشویق افراد پاکدامن به فساد می شود.)» (۲)

در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم در یکی از نامه ها به فرزند گرامیش امام مجتبی علیه السلام فرمود: «وَ أَيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۱۱۵، حدیث ۷.

(۲). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۳۸۵، حدیث ۷۰۶۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۹

يَدْعُوا الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ الْبُرِيَّةَ إِلَى الرَّيْبِ؛ از غیرت در غیر موردش بپرهیز چرا که این گونه غیرت ها (ی افراطی انحرافی و آمیخته با وسواس) سبب می شود که افراد صحیح و درستکار از آنان، گرفتار آلودگی و بیماری شوند و افراد

حقیقت این است که افراط در همه چیز مذموم است به خصوص در امثال غیرت چرا که افراط در آن، سبب می شود که انسان نسبت به نزدیک ترین محارم خود سوء ظن پیدا کند، و آنها را با کنجکاوی های بی مورد و حرکات مشکوک و سخنان بی اساس مورد اتهام قرار دهد، و ای بسا همین امر سبب شود که آنها را در دامن فساد بیندازد و به هر حال این گونه غیرت ها و سوء ظن ها در شرع اسلام حرام است و باید جداً از آن پرهیز کرد. از اخبار مربوط به جاهلیت چنین بر می آید که یکی از علل کشتن دختران و زنده به گور کردن نوزادان دختر یا عامل اصلی آن نوعی غیرت انحرافی و بی منطق بود که می گفتند ممکن است این ها بزرگ شوند و در جنگ های قبیله ای اسیر چنگال دشمنان گردند، و نوامیس ما به دست جوانان دشمن بیفتد، چه بهتر که ما آنها را نابود کنیم، و نوامیس خود را حفظ نماییم.

آثار غیرت در زندگی انسان ها

غیرت به صورت صحیح و معتدل و مثبت یک نیروی دفاعی عظیم است که به کمک آن می توان بر دشمنان و مخالفان پیروز شد، چرا که این نیروی باطنی هنگامی که جان و مال و ناموس و دین و ایمان یا استقلال یک کشور در معرض تهدید قرار می گیرد بسیج می شوند، و تمام نیروهای ذخیره وجود انسان را به حرکت در می آورد، و گاه یک انسان غیور در تحت تأثیر عامل غیرت، نیرویی به اندازه ده انسان پیدا می کند و تا حد ایثار و فداکاری، ایستادگی و پایمردی نشان می دهد، به

(۱). نهج البلاغه، نامه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۰

همین دلیل، غیرت یکی از اسباب عزّت و سربلندی و اقتدار است.

افراد آلوده و منحرف هنگامی که خود را در برابر یک انسان غیرتمند ببینند به زودی مقاومت خود را از دست می دهند و عقب نشینی می کنند و این یکی دیگر از برکات غیرت است.

غیرت سبب می شود که حریم ارزش های والای یک جامعه نشکنند و پاک و محفوظ بماند.

غیرت سبب امنیت جامعه و از میان رفتن مظاهر فساد و فحشاء است در حالی که بی غیرتی هم امنیت را در هم می شکند، و هم ارزش ها را به باد می دهد و هم صحنه جامعه را به صحنه فساد و آلودگی ها مبدل می سازد.

هنگامی که حضرت لوط علیه السلام صحنه آلوده شهر آن قوم گنهکار را دید که حتی تصمیم دارند مزاحم میهمانان او شوند (میهمانان حضرت لوط فرشتگان الهی بودند که به صورت جوانانی زیبا بر او وارد شدند، و او که از وضع آنها خبر نداشت و آلودگی محیط را می دانست سخت در وحشت و ناراحتی فرو رفت، و هنگامی که قوم آلوده و منحرف از وجود این مهمانان با خبر شدند به سراغ خانه او آمدند، و لوط علیه السلام هر قدر آنها را نصیحت کرد اثر نگذاشت حتی حاضر شدند دختران خود را به عقد آنان (که توبه کنند و ایمان آورند) در آورند، آنها این ایثار بزرگ را نیز نپذیرفتند و در خواسته های انحرافی خود، پافشاری داشتند، لوط علیه السلام به آنها گفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي الْيَسِّ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ؛ از خدا بترسید و آبروی مرا نبرید و با قصد سوء نسبت به میهمانانم مرا

رسوا مسازید، آیا یک انسان عاقل و شایسته و با غیرت در میان شما وجود ندارد (که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد؟)».

ولی هنگامی که این سخنان در آنها اثر نکرد، فرشتگان الهی خود را به او معرفی کردند، و گفتند نگران نباش، به زودی عذاب الهی آنها را درهم می کوبد، و طومار زندگانشان را در هم می پیچد، و چنین شد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۱

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم که فرمود: «انَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ الْإِلَى ثَلَاثِ خَلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ انْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ ذَلِكَ؛ مَعَاشِرَةً جَمِيلَةً، وَ سَمْعَةً بِتَقْدِيرٍ، وَ غَيْرَةً بِتَحْصِينٍ؛ انسان در منزل و در برابر خانواده اش نیاز به سه صفت دارد که اگر در طبیعت او وجود نداشته باشد باید آن را به زحمت برای خود فراهم سازد، معاشرت زیبا و توسعه آمیخته با اندازه و حساب، و غیرت آمیخته با حفظ و نگهداری از آلودگی ها.» «۱»

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۶. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۳

۱۷

اجتماع گرایی و انزواطلبی

اشاره

علمای اخلاق بحثی تحت عنوان مخالطه و عزلت در کتاب های اخلاقی آورده اند، و گاه اختلاف کرده اند که آیا مخالطه (اجتماع گرایی) افضل است، یا عزلت؟

(انزواطلبی) بعضی تمایل به افضل بودن مخالطه داشته اند، و بعضی به انزواطلبی، و گاهی نیز آن را تابع شرایط مختلف دانسته اند که در پاره ای از شرایط اولی مطلوب است و در پاره ای از شرایط دومی.

ولی محققان - مخصوصاً محققان عصر ما - با الهام گرفتن از کتاب و سنت و دلیل عقل اصل زندگی انسان را به اجتماع گرایی می دانند، و معتقدند انسان موجودی

است اجتماعی، و تنها در سایه اجتماع می تواند به اهداف والای خود دست یابد، مشکلات خود را آسان تر مرتفع کند، و به سعادت مطلوب سریع تر برسد.

آنها معتقدند گوشه گیری و انزواطلبی نه با فطرت انسان سازگار است و نه با روح تعلیمات اسلام، بلکه اجتماع گرایی، روح تمام تعلیمات اسلام است از عبادات به صورت دسته جمعی انجام می شود گرفته تا مسائل مربوط به حقوق بشر و حکومت اسلامی، و امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و احقاق حقوق و تعاون در برّ و تقوا و مانند آن.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۴

اسلام دست خدا را با جماعت می داند (يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ) و جدا شدن از صفوف مسلمین را سبب نفوذ شیطان شمرده و می فرماید: گوسفندان تک رو از گله طعمه گرگند (وَ الشَّاذُّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّبِّ). «۱»

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و نمودهایی از آیات را در این زمینه مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (آل عمران- ۱۰۳)

۲- وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. (نساء- ۱۱۵)

۳- هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ - وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْمَآرِضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (انفال- ۶۲ و ۶۳)

۴- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ

۵- وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا. (حدید- ۲۷)

ترجمه:

۱- و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را به یاد آورید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید خدا شما را از آن نجات داد این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد شاید پذیرای

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۵

هدایت شوید.

۲- کسی که بعد از آشکار شدن حق با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.

۳- و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است، او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد- و دل های آنها را با هم الفت داد! اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنان الفت دهی نمی توانستی! ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد! او توانا و حکیم است.

۴- خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند گوئی بنایی آهنین اند!

۵- ... و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند ما بر آنان مقزّر نداشته بودیم گر

چه هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن رعایت نکردند.

تفسیر و جمع بندی

در هر یک از آیاتی که در بالا آمد اشاره خاص و ویژه ای به اهمیت مسأله اجتماع و توجه به وحدت و اتحاد شده است، در نخستین آیه بعد از آنکه دعوت به اعتصام به جبل الله و عدم تفرقه شده است می فرماید: و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ بزنید، و پراکنده نشوید و به یاد بیاورید نعمت (بزرگ) خدا را بر خود که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر هم شدید (وَ اِغْتَصَبَ مُوَا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوْا وَ اذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ قُلُوْبِكُمْ فَاصْبِرُوْا فَاِنَّ نِعْمَةَ اٰخِوَانًا).

در این که منظور از جبل الله در آیه فوق چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، در بعضی از روایات آمده است که منظور از جبل الله قرآن مجید است که همه باید به عنوان نقطه وحدت به آن چنگ زنند، و در بعضی از روایات آمده منظور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، و معلوم است که همه اینها به یک حقیقت باز می گردد،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۶

جبل الله همان ارتباط با خدا است که از طریق قرآن و پیغمبر و آلش حاصل می شود.

درست است که این آیه سخن از دوستی مسلمین با یکدیگر و ترک دشمنی ها می گوید، ولی مسلم است در صورتی که انسان در انزوا به سر برد، دوستی و اتحاد و اعتصام همه گروه ها به جبل الله مفهومی نخواهد داشت، و جالب اینکه قرآن در آیه

فوق، عداوت را یک سنت عصر جاهلی می شمرد، و دوستی و محبت را از ویژگی های اسلام و می فرماید: در گذشته دشمن بودید و امروز برادر یکدیگرید. و در ذیل آیه تأکید بیشتری بر این معنی می فرماید؛ در گذشته شما بر لب حفره ای از آتش بودید و خداوند شما را از آنجا برگرفت و نجات داد، این گونه خداوند آیات خود را بر شما آشکار می سازد تا هدایت شوید. (وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا).

این نکته نیز شایان دقت است که اسلام رابطه مسلمین را با یکدیگر رابطه دوستی نمی شمرد بلکه آن را رابطه برادری که نزدیک ترین رابطه عاطفی دو انسان به یکدیگر بر اساس مساوات و برابری است می داند.

بدیهی است برادران پر محبت و پر جوش هرگز نمی توانند دور از یکدیگر و بی خبر از هم زندگی کنند، حتماً با این پیوند عاطفی نزدیک در کنار هم خواهند بود.

نکته مهم دیگر این که هرگز مسائل مادی نمی تواند رمز وحدت و سبب ارتباط محکم اجتماعی باشد، چرا که امور مادی همیشه منشأ تنازع و اختلاف است، تقاضاهای مردم نامحدود، و امور مادی محدود است. و همه اختلافات از آن برمی خیزد، ولی حبل الله و رابطه با خدا که یک امر معنوی روحانی است، می تواند بهترین رابطه عاطفی را میان انسان ها از هر قوم و نژاد و زبان و گروه اجتماعی برقرار سازد.

*** در دومین آیه، سخن از سرنوشت دردناک کسانی می گوید که از جامعه مؤمنین و مسلمین جدا می شود و راه مستقل برای خود بر می گزینند، می گوید: کسی که بعد از

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۷

آشکار شدن حق به مخالفت با پیامبر صلی

الله علیه و آله بر خیزد، و از طریقی جز طریقی مؤمنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم (و در گمراهیش سرگردان می سازیم) و در دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا).

این آیه به روشنی به مسلمانان دستور می دهد که از جامعه اسلامی جدا نشوند، و همگی با هم طریق هدایت را در پیش گیرند.

البته با توجه به جمله «من يشاقق الرسول...» و تعبیر به «سبیل المؤمنین» روشن می شود که منظور از هماهنگی با جامعه اسلامی هماهنگی با جامعه ای است که در طریق پیروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله گام بر دارد، و ایمان و اطاعت خدا، اساس و پایه آن می باشد، و گرنه همرننگ شدن با هر جامعه ای منظور نیست.

بی شک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره در جماعت بود، در پنج وقت با مسلمین نماز می گذارد، روز جمعه نماز باشکوه تری داشت و در حج در اجتماع عظیم تری همه مسلمانان را به اجتماع در گرد این برنامه ها فرا می خواند و به یقین گوشه گیران عزلت طلب، مخالفان این برنامه، و جدای از جماعت مؤمنانند، و مشمول آیه فوق خواهند بود.

جمعی از علمای اهل سنت به این آیه برای حجیت اجماع استدلال کرده اند، ما نیز می گوییم مانعی ندارد که این آیه دلیل بر حجیت اجماع مسلمین باشد ولی اجماعی که امام معصوم علیه السلام نیز در آن حضور داشته باشد و به تعبیر مصطلح اصولی اجماع دخولی یا اجماع کشفی باشد

حجّت است.

*** در سومین آیه، یکی از نعمت های بزرگ خداوند بر پیامبرش را این می شمرد که مؤمنان را گرد او جمع کرد، و در میان دل های آنها الفت برقرار ساخت، کاری که از طرق عادی در آن شرایط غیر ممکن بود می فرماید «او همان کسی است که تو را با

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۸

یاری خود و مؤمنان تقویت کرد، و میان دل های آنها الفت برقرار ساخت، اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنها الفت دهی، نمی توانستی، ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد، او توانا و حکیم است.» (هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ وَالْمُؤْمِنِينَ - وَاللَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

اگر اسلام برای انزوا و گوشه گیری و عزلت ارزشی قائل بود، هرگز تألیف بین قلوب مؤمنین و پیوند آنها را به یکدیگر به عنوان معجزه بزرگ برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان نمی کرد.

این تعبیر نشان می دهد که نه تنها زندگی در دل اجتماع مطلوب است، بلکه باید چنان پیوندی در دل ها ایجاد شود که آنها را یک پارچه کند.

بدیهی است که هرگز نمی توان گفت این مربوط به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و عصر آن حضرت بوده، چرا که در هر زمان مدافعان حق باید گرد محوری جمع شوند، و با تألیف قلوب، جمعیتی قوی و نیرومند بسازند، و از حق و امام زمان و پیشوای خود دفاع کنند.

قابل توجه اینکه خداوند در اینجا تألیف قلوب را به خودش نسبت می دهد و می گوید: خدا در دل های شما

الفت ایجاد کرد، همان طور که در آیه ۱۰۳ آل عمران نیز به خود نسبت داده، با این که می دانیم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دست به چنین کاری زده، این برای آن است که نشان دهد که این یک معجزه الهی بود که خدا در اختیار پیامبرش قرار داد، و گر نه آن قدر کینه ها و عداوتهای نو و کهنه در میان مردم متعصب و لجوج و نادان و بی سواد عصر جاهلی بود، که هیچ قدرتی نمی توانست آنها را بر طرف سازد. حتی اگر تمام ثروت های زمین را در این راه هزینه می کردند، ولی تعلیمات اسلام و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و امدادهای الهی کار خود را کرد، و غیر ممکن را ممکن ساخت، و معجزه ای عظیم که از مهم ترین معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله است به وقوع پیوست، و الفت که در لغت به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است، و

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۹

در میان آن دل های پراکنده و مملو از بغض و کینه ایجاد شده و کینه های دیرینه را از دل ها شست.

*** در چهارمین آیه، سخن از وحدت صفوف مسلمین است، چیزی که هرگز در انزوا و عزلت یافت نمی شود، می فرماید: «خداوند کسانی را دوست می دارد، که در راه او پیکار می کنند، همچون سدّی فولادین و بنایی آهنین» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ).

بنیان به معنی هرگونه بنا است، هم سد را شامل می شود، و هم بناهای دیگر، و مرصوص از ماده رصاص به معنی سرب گرفته شده، و از آنجا که در

زمان های گذشته، گاهی برای محکم شدن بنا و یک پارچگی دیوارها، سرب را آب می کردند، و در لابلای قطعات سنگ و مانند آن می ریختند که تمام فاصله ها را پر کند، و مصالح بنا را به هم پیوند دهد، لذا به هر بنای محکمی مرصوص می گفتند که اشاره به استحکام و یکپارچگی آن بود.

درست است که آیه درباره پیکار نظامی و جهاد فی سبیل الله است، ولی روشن است که همین معنی در سایر مجاهدت های اجتماعی در زمینه سیاست و فرهنگ و اقتصاد، جاری است، و در آنجا نیز یکپارچگی و اتحاد و انسجام دل ها لازم است.

چیزی که در میان گوشه گیران انزوا طلب اصلاً وجود ندارد، چرا که آنها همانند قطعات سنگ یا آجرهایی هستند که بدون هیچ انسجام و به هم پیوستگی هر کدام در گوشه ای افتاده اند، نه دفاعی در برابر دشمن از آنها سر می زند، و نه پیکاری برای حل مشکلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه.

*** در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به مسأله رهبانیت و برنامه ترک دنیا و دیرنشینی گروهی از مسیحیان کرده و از آن به عنوان یک بدعت نکوهش می کند،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۰

کاری که هرگز به آنها دستور داده نشده بود، می فرماید: «آنها رهبانیتی را بدعت گذارده بودند که ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند، لذا به آنهایی که از این گروه ایمان آوردند پاداش دادیم، و بسیاری از آنان فاسقند و خارج از اطاعت پروردگار» (و رُهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ

آمَنُوا مِنْهُمْ اجْرَهُمْ وَ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ).

می دانیم امروز گروهی از مسیحیان تارک دنیا اعم از زن و مرد داریم که به دیرها پناه می برند، و همه به صورت مجرد زندگی می کنند و به اصطلاح به تمام مذاهب دنیا پشت پا می زنند و به اصطلاح مشغول عبادت می شوند و دیرها مراکزی هستند که برای این گونه افراد بنا شده است.

این موضوع مربوط به امروز نیست، بلکه از بدعت هایی است که از قرن سوم میلادی هنگام ظهور امپراطوری رومی «دیسوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح علیه السلام پیدا شد، آنها بر اثر شکست از این امپراطور خونخوار به کوه ها و بیابان ها پناه بردند، و بذر رهبانیت در میان آنها پاشیده شد. «۱»

بنابراین، این گونه رهبانیت که با روح تعلیمات انبیاء هرگز سازگار نیست در قرون اولیه مسیحیت نیز نبود بلکه بدعتی بود که بعداً به وسیله افراد نادان منحرف گذارده شد و تا به امروز نیز ادامه دارد که گروهی هم زندگی اجتماعی را ترک می کنند و هم ازدواج و هم سایر فعالیت ها را، و توسط به اصطلاح بانیان خیر خواه، هزینه آنها پرداخته می شود.

حال در این دیرها چه می گذرد، و بر اثر انحراف از اصول فطری انسانی چه مفسد عجیبی روی می نهد، داستان بسیار مفصل و غم انگیزی دارد تا آنجا که یکی نویسندگان مسیحی به بعضی از دیرها اشاره کرده و آن را کانونی از فحشاء می شمرد.

و اصولاً این زندگی غیر طبیعی بر روح و فکر آنها اثرات منفی گذارده و سبب

(۱). دائره المعارف قرن بیستم؛ ماده رهب.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۱

اختلالات روانی گوناگونی می شود.

اسلام آمد و خط بطلانی بر این

گونه کارها کشید، و مردم را دعوت به زندگی اجتماعی توأم با پارسایی نمود.

توجه به این نکته لازم است که رهبانیت در اصل از ماده «رَهْبَه» (بر وزن ضربه) به معنی ترس و خوف است و منظور در اینجا خوف از خدا است، و به گفته راغب در کتاب مفردات، ترسی است که آمیخته با پرهیز و اضطراب باشد، سپس این واژه به کار گروهی از مسیحیان یا غیر آنها که انزواطلبی را پیش گرفته و به گمان خود به عبادت پروردگار می پرداختند اطلاق شده است، از جمله بدعت های زشت مسیحیان در مورد رهبانیت، تحریم ازدواج برای مردان و زنان تارک دنیا بود و پشت پا زدن به همه وظائف اجتماعی و انتخاب صومعه ها و دیرهای دور افتاده را برای برنامه های عبادی بدعت آمیز.

از آیه بالا استفاده می شود رهبانیت به دو گونه است: مطلوب و نامطلوب.

به یقین رهبانیت نامطلوب همان چیزی است که در بالا اشاره شد، و رهبانیت مطلوب همان ساده زیستی و حذف تجملات از زندگی، و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است که توأم با زندگی اجتماعی و جهاد و پیکار در مسیر حرکت جامعه به پیش، در تمام زمینه های معنوی و مادی معقول است.

به تعبیر دیگر آیه فوق می گوید: نوعی رهبانیت در آیین مسیح علیه السلام از سوی خدا نازل شده بود که زهد حضرت مسیح علیه السلام نمونه ای از آن بود، ولی مسیحیان (در قرون بعد) نوع دیگر از رهبانیت را بدعت گذاری کردند که هرگز در آیین مسیح علیه السلام نبود، و آن انزوای اجتماعی و بیگانگی از زندگی دنیا و ترک ازدواج و گوشه گیری بود.

ممکن است گفته شود

حضرت مسیح علیه السلام هم در عمر خود ازدواج نکرد، ولی نباید فراموش نمود که حضرت مسیح علیه السلام عمری کوتاه داشت، و حدود سی سال در میان مردم روی زمین زندگی نمود، و در این مدت مشغول به تبلیغ آیین حق، و پیوسته از نقطه ای به نقطه دیگری می رفت و مجالی برای ازدواج نیافت.

به هر حال اسلام رهبانیت بدعت گذاری شده مسیحیان را به شدت محکوم کرد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۲

و حدیث معروف «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ؛ در اسلام رهبانیت وجود ندارد» در منابع مختلف آمده است.

سخن درباره رهبانیت و تاریخچه و ابعاد و نتایج آن بسیار است، برای آگاهی بیشتر می توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید «۱» و در بحث های آینده نیز اشارات دیگری به این مطلب خواهیم داشت.

اجتماع گرایی و انزواطلبی در روایات اسلامی

یک نگاه اجمالی به تعلیمات اسلام در زمینه های مختلف به خوبی نشان می دهد که همه جا اسلام طرفدار جماعت و اجتماع است، و حتی عبادات اسلامی که رابطه میان خلق و خالق است و به صورت دسته جمعی انجام می شود.

اذان و اقامه دعوت عام به سوی نماز و فلاح و رستگاری است (حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ) ضمیرها در سوره حمد، همه به صورت جمعی است، و در شکل متکلم مع الغیر، و در پایان نماز سلامی است عام بر همه مؤمنان و نماز گزاران.

نماز جماعت و از آن فراتر نماز جمعه و از همه فراتر حج، عباداتی می باشند که به طور کامل جنبه اجتماعی دارند.

در روایات اسلامی تأکید فراوان بر لزوم جماعت و همراهی و همگامی با آن شده است از جمله:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و

آله می خوانیم که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَآيَاكُمْ وَالْفُرْقَةَ؛ أَي مَرْدَم! بِر شَمَا اسْت كِه اَز جَمَاعَت جَدَا نَشْوِيد، وَ اَز جَدَائِي وَ پَرَاكَنْدَكِي بِپَرهِيْزِيد» (۲)

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ، وَ الْفُرْقَةُ عَذَابٌ؛ اِجْتِمَاعَ رَحْمَتِ اسْت، وَ پَرَاكَنْدَكِي عَذَاب.» (۳)

۳- در حدیث دیگری باز از همان حضرت آمده است: «يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَإِذَا اشْتَدَّ

(۱). تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۳۸۱ - ۳۹۰.

(۲). کنز العمال، جلد ۱، حدیث ۱۰۲۸، صفحه ۲۰۶.

(۳). میزان الحکمه، جلد اول، حدیث ۲۴۳۸، صفحه ۴۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۳

(شَدَّ) الشَّادِمُنْهُمُ اخْتَطَفَهُ الشَّيْطَانُ كَمَا يَخْتَطِفُ الذُّبُّ الشَّاتِ الشَّادَةَ مِنَ النَّعْمِ؛ دَسْت خدَا بِر سَر جَمَاعَت اسْت، هَنْكَامِي كِه يَكِي اَز اَنْهَا اَز جَمْعِيَت جَدَا شُود (وَ بَه اَنْزَوَا رُوي اَوْرَد) شَيْطَان اَوْ رَا مِي رِبَايِد، هَمَان كُونِه كِه كَرَك كُوسْفَنْد جَدَا شُدِه اَز كَلِه رَا مِي رِبَايِد». (۱)

۴- هَمِين مَضْمُون رَا بَه تَعْبِير دِيكْرِي اَز مَوْلَايِ مَتَقِيَان عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام دَر نَهْجِ الْبَلَاغِه مِي خَوَانِيم فَرْمُود: «وَ الزُّمُورِ السَّوَادِ الْأَعْظَمِ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَ آيَاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادَ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّادَ مِنَ الْعَنْمِ لِلذُّبِّ، الْاَمِنْ دَعَا اِلَى هَذَا لِشَعَارٍ فَمَا قُتِلُوهُ وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَا مَتِي هَذِهِ؛ هَمُورِه بَا سَوَادِ اَعْظَم (اَكْثَرِيَتِ طَرَفِدَارَانِ حَقِّ) بَاشِيد كِه دَسْت خدَا بَا جَمَاعَت اسْت، وَ اَز پَرَاكَنْدَكِي بِپَرهِيْزِيد كِه اِنْسَانِ تَنْهَا بَهْرِه شَيْطَانِ اسْت، چنانچه كُوسْفَنْد تَك رُو بَهْرِه كَرَك. آگَاه بَاشِيد، هَر كَس بَه اَيْن شَعَارِ دَعُوت كَنْد (اِشَارِه بَه شَعَارِ تَفْرَقِه اَنْدَازِي مَمْلُو اَز فْتَنِه وَ فَسَادِ خَوَارِجِ اسْت) وِي رَا بَكْشِيد، كَرِچِه زِير اَيْن عَمَامِه مِنْ بَاشُد». (۲)

۵- بَا تَوْجِه بَه اَهْمِيَتِ تَعْبِير

فوق به روایت دیگری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین زمینه نقل شده توجه کنید، می فرماید: «أَنَّ الشَّيْطَانَ ذَنْبُ الْإِنْسَانِ كَذَنْبِ الْغَنَمِ يَأْخُذُ الْقَاصِيَةَ وَالنَّاحِيَةَ وَالشَّارِدَةَ، أَيَاكُمْ وَالشُّعَابَ، وَعَلَيْكُمْ بِالْعَامَّةِ وَالْجَمَاعَةِ وَالْمَسَاجِدِ؛ شَيْطَانٌ كَرَّكَ إِنْسَانٌ هَا اسْتَمَانْدٌ مَانْدٌ كَرَّكَ بَرَايَ كُوسْفَنْدِ كِه كُوسْفَنْدَانِي رَا كِه اَز كَلِه دُور مِي شُونْد يَا دَر كِنَار قَرَار مِي كِيرِنْد يَا فَرَار مِي كِنْد، مِي كِيرِد. اَز جَدَائِي وَ فَرَقِه فَرَقِه شَدْن بِيْرَهِيْزِيْد وَ بَر شَمَا بَاد كِه هَمْرَاه مَرْدَم وَ جَمَاعَت وَ مَسَاجِد بَاشِيْد.» (۳)

۶- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ إِخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِهِ (أَيَّامٍ)، وَالسَّابِقُ بِالصُّلْحِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ؛ بَرَايَ هِيْج مَسْلَمَانِي جَائِز نِيْسْت، بِيْش اَز سِه رُوز اَز بَرَادَر مَسْلَمَانِش دُورِي (وَ قَهْر) كِنْد، وَ آن كَس كِه پِيْش قَدَم دَر صِلْح مِي شُود، دَاخِل دَر بَهْشْت خَوَاهِد شُد.» (۴)

۷- همین مضمون را با تعبیر دیگری از آن حضرت می خوانیم: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ إِخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِهِ أَيَّامٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِوَأْتِقَهُ؛ بَرَايَ هِيْج مَسْلَمَانِي سَزَاوَار نِيْسْت بِيْش اَز سِه رُوز اَز بَرَادَر مَسْلَمَانِش دُورِي كِنْد، مَكْر اِيْن كِه كَسِي بُوْدِه بَاشِد كِه اِنْسَان اَز

(۱). كَنْز الْعَمَال، جلد ۱، صفحه ۲۰۶، حدیث ۱۰۳۲.

(۲). نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، خُطْبَه ۱۲۷.

(۳). الْمَحْجَه الْبِيْضَاء، جلد ۴، صفحه ۸.

(۴). هَمَان، صفحه ۷.

اِخْلَاق دَر قُرْآن، ج ۳، ص: ۴۵۴

خَطَرَات اَوْ اِيْمَن نَبَاشِد.» (۱)

حَتِي دَر بَعْضِي اَز اِحَادِيْث اَمْدِه اسْت: «اَكْر دُو نَفْر اَز يَكْدِيْكَر قَهْر كِنْد وَ اَز دُنْيَا بَرُوند مَسْلَمَان اَز دُنْيَا نَمِي مِيرِنْد.» (۲)

دَرَسْت اسْت كِه اِيْن اِحَادِيْث دَر بَارِه جَدَائِي بِه مَعْنِي قَهْر كَرْدن اَز يَكْدِيْكَر اسْت،

ولی به هر حال نشان می دهد که اسلام همواره طرفدار اجتماع و پیوستن دل ها است و به یقین عزلت و گوشه گیری با روح این دستورها نمی سازد.

۸- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به مردی که می خواست به کوه برود و گوشه گیری کند تا عبادت خدا بجا آورد، فرمود: «لَصَبْرٌ أَحَدِكُمْ سَاعَةً عَلَى مَا يَكْرَهُ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ الْأَسْلَامِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَتِهِ خَالِئاً أَوْ بَعِيناً سَنَةً؛ صبر کردن یکی از شما به اندازه یک ساعت در برابر ناملايمات در میان مسلمانان بهتر از عبادت چهل سال در انزوا است.» (۳)

۹- روایات متعددی داریم که در اسلام از رهبانیت که نوعی انزوا و گوشه گیری است به شدت نهی شده از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«لَيْسَ فِي أُمَّتِي رَهْبَانِيَّةٌ وَلَا سَيَّاحَةٌ؛ در امت من رهبانیت و سیاحت نیست.» (منظور از رهبانیت، گوشه گیری و ترک دنیا برای عبادت است. و منظور از سیاحت انزواطلبی سیار است، زیرا در زمان قدیم بعضی به کلی ترک خانه و لانه می کردند و دائماً به صورت سیاح در گردش بودند، و آن را نوعی عبادت و ترک دنیا می پنداشتند، بنابراین در اسلام نه گوشه گیری ثابت و نه انزواطلبی سیار وجود ندارد.) (۴)

۱۰- در حدیث پرمعنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم که در عصر آن حضرت، فرزند «عثمان بن مظعون» یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، او شدیداً اندوهگین شد، تا آنجا که گوشه ای از خانه اش را به عنوان مسجد برگزید و مشغول عبادت شد (و همه

کار را ترک کرد و منزوی گردید) این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۱). همان مدرک.

(۲). سفینه البحار، ماده هجر.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۹۶۶، حدیث ۱۲۹۱۴.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۵

رسید. او را صدا زد و به او فرمود: «یا عُمَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ، أَمَّا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ ای عثمان! خداوند متعال وظیفه ما را رهبانیت قرار نداده، رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است» (اشاره به این که اگر می خواهی ترک دنیا کنی، از یک طریق مثبت مانند جهاد در راه خدا و شهادت فی سبیل الله ترک دنیا کن، نه به صورت منفی و منزوی شدن).

سپس درباره مرگ فرزندش به او دلداری داد و فرمود: «آیا شادمان نمی شوی که روز قیامت به هر دری از درهای بهشت برسی فرزندت را در آنجا ببینی که دامن تو را می گیرد و نزد خدا تو را شفاعت می کند» (۱)

۱۱- شبیه این معنی را در نهج البلاغه درباره یکی از یاران علی علیه السلام می خوانیم که وقتی وارد «بصره» شد، به دیدن «علاء بن زیاد حارثی» رفت، هنگامی که خانه بسیار وسیع او را دید تعجب کرد و فرمود: «خانه ای به این وسعت در این دنیا برای چه می خواهی؟ نیاز تو در آخرت به آن بیشتر است، سپس افزود، آری می توانی به وسیله این خانه به آخرت برسی به این صورت که مؤمنان را در آن مهمان کنی، صلّه رحم نمایی و حقوق لازم آن را پردازی، اگر این کار کنی، به وسیله آن به

آخرت می رسی».

در اینجا «علاء بن زیاد» از برادرش «عاصم بن زیاد» که در نقطه مقابل او قرار داشت، سخن گفت و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من از کار برادرم به شما شکایت می کنم.

امام فرمود: «مگر چه شده؟»

عرض کرد: عبايي پوشیده و از دنیا کناره گیری کرده است.

امام فرمود: «او را نزد من حاضر کنید.»

هنگامی که خدمت حضرت آمد، به او چنین فرمود: «يا عُمَدَيِّ نَفْسِهِ، لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَيْثُ، اما رَحِمْتَ اهْلَكَ وَ وُلْدَكَ، ا تَرَى اِنَّ اللّهَ اَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ اَنْ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۶

تَأْخُذَهَا؟؛ ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته، و هدف تیرهای او قرار گرفته ای (اگر به خود رحم نمی کنی) آیا به خانواده و فرزندان رحم نمی کنی؟ تو خیال می کنی خداوند نعمت های پاکیزه را بر تو حلال کرده، اما دوست ندارد که تو را از آنها استفاده کنی؟ (آیا چنین تناقضی امکان پذیر است؟)».

سپس هنگامی که «عاصم» به امیر المؤمنین عرض کرد: «پس شما چرا یک چنین لباس خشن و غذای ناگوار داری؟» (بگذارید من هم به شما اقتدا کنم؟).

امام فرمود: «وظیفه من با تو فرق دارد، خداوند به پیشوایان حق و عدالت واجب کرده که بر خود سخت بگیرند و مانند ضعیف ترین مردم زندگی کنند، تا فقر فقیران آنها را در فشار قرار ندهد (تا سر از فرمان خدا برتابند)» (۱)

۱۲- از روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که به عبد الله بن مسعود فرمود چنین استفاده می شود که مسأله «رهبانیت» و انزوای اجتماعی، در میان بنی اسرائیل (یهودیانی که به حضرت مسیح علیه

السلام گرایش پیدا کردند) در یک شرایط استثنایی بر آنها تحمیل شد و هرگز جزء آیین آنها نبود.

«ابن مسعود» می گوید: «من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یک مرکب سوار بودیم فرمود:

«می دانی از کجا بنی اسرائیل رهبانیت را به وجود آوردند؟» ابن مسعود می گوید: «من گفتم خدا و پیامبرش آگاه ترند» فرمود: «ظَهَرَتْ عَلَيْهِمُ الْجَبَابِرَةُ بَعْدَ عِيسَى يَعْمَلُونَ بِمَعَاصِي اللَّهِ فَغَضِبَ اللَّهُ الْأَيْمَانَ فَقَاتَلُوهُمْ فَهَزَمَ أَهْلَ الْإِيْمَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ، فَقَالُوا أَنْ ظَهَرْنَا لَهُؤُلَاءِ أَفْنُونًا وَلَمْ يَبْقَ لِلدِّينِ أَحَدٌ يَدْعُوا إِلَيْهِ، فَتَعَالَوْا نَتَفَرَّقْ فِي الْأَرْضِ إِلَى أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ الَّذِي وَعَدْنَا بِهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنُونَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَفَرَّقُوا فِي غَيْرِ الْجِبَالِ وَاحْتَدُوا رَهْبَانِيَّةً؛ گروهی از جباران، بعد از حضرت عیسی علیه السلام ظهور کردند که پیوسته مشغول گناه بودند، مؤمنان به مسیح علیه السلام به آنها خشم گرفتند، و به جنگ با آنها برخاستند و سه بار گرفتار شکست شدند، و از آن مؤمنان جزء گروه کمی باقی نماند (و بقیه شهید شدند) آنها با خود گفتند اگر ما در مقابل آنها آشکار شویم همه ما را نابود خواهند کرد، و

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۷

کسی برای دعوت به دین باقی نمی ماند، بیاید پراکنده شویم تا زمانی که پیامبری که عیسی علیه السلام به ما وعده داده است ظاهر شود- مقصودشان محمد صلی الله علیه و آله بود- آنها به غارهای کوه ها پناه بردند، و آیین رهبانیت را به وجود آوردند» (۱) «بنابراین رهبانیت جزء آیین مسیح علیه السلام نبود، روشی بود که در شرایط خاصی، جمعی

از پیروان مسیح علیه السلام برای حفظ خود به وجود آوردند.

احادیث مخالف و معارض!

در برابر روایات بالا، روایاتی در منابع حدیث آمده است که نشان می دهد انزوایی مطلوب و دقیقاً در تضاد با روایات و بحث های سابق است، از جمله:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْعَزْلَةُ عِبَادَةٌ؛ گوشه گیری عبادت است». «۲»

۲- در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «مَنْ أَنْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ أَنْسَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ کسی که از مردم جدا شود، با خدا انس می گیرد». «۳»

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي اعْتِزَالِ ابْنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ؛ در جدایی از مردم دنیا، مجموعه مصلحت ها است». «۴»

۴- و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي الْأَنْفِرَادِ لِعِبَادَةِ اللَّهِ كُنُوزُ الْأَرْبَاحِ؛ در جدایی از مردم برای عبادت پروردگار، گنج های منفعت ها نهفته است». «۵»

۵- در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می خوانیم که به هشام بن حکم فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةٌ عَلَى قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ عَنِ الدُّنْيَا وَالرَّاعِيَيْنِ فِيهَا وَرَغِبَ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ...؛ صبر بر تنهایی دلیل قوت عقل است، کسی که عقل الهی داشته باشد، از اهل دنیا و دنیاپرستان، دوری می گیرند و به آنچه در نزد خداست رغبت می ورزد». «۶»

این احادیث گواهی می دهند که انزوا و دوری از مردم، نشانه عقل و دانش و

(۱). مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۴۳، ذیل آیه ۲۷ حدید.

(۲). میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۲۸۸۴.

(۳). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۳۳۸.

(۴). همان، جلد ۴، حدیث ۶۵۰۵، صفحه ۴۰۶.

(۵). همان، حدیث ۶۵۰۴.

(۶). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۱.

سبب حضور قلب در عبادت و رسیدن به انواع فوائد است.

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «انْ قَدَرْتَ اَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَاَفْعَلْ، فَاِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ اَلْمَا تَغْتَابُ وَلَا تَكْذِبَ وَلَا تَحْسِدَ وَلَا تُرَائِي وَلَا تَتَّصِبَنَّعَ وَلَا تُدَاهِنَ؛ اگر بتوانی که از خانه ات بیرون نروی چنین کن، زیرا هنگامی که بیرون نروی غیبت نخواهی کرد، و دروغ نخواهی گفت و حسد نمی ورزی و ریا نمی کنی و تصنع و مدافنه نخواهی کرد.» (۱)

۷- امام امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: «سَلَامَةُ الدِّينِ فِي اعْتِزَالِ النَّاسِ؛ سلامت دین در گوشه گیری از مردم است.» (۲)

۸- این بحث را با حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علی علیه السلام پایان می دهیم هر چند حدیث در این زمینه بسیار است: فرمود: «مَنْ اعْتَزَلَ النَّاسَ سَلِمَ مِنْ شَرِّهِمْ؛ کسی که از مردم کناره گیری کند، از شر آنها در امان خواهد بود.» (۳)

*** گاه طرفداران مسأله عزلت و گوشه گیری که در میان صوفیه و مرتاضان، هواخواهان بسیاری داشتند به بعضی از آیات قرآن نیز توسل می جستند، از جمله آیه ۱۶ سوره کهف که می فرماید: «وَ اِذْ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهَ فَاَوُوا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقًا؛ هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستند، کناره گیری کردید، به غار پناه برید که پروردگارتان رحمتش را بر شما می گستراند، و در برابر این امر (وحشتی که از کفار دارید) آرامشی برای شما فراهم می سازد.»

همچنین به سخن ابراهیم که در سوره مریم آیه ۴۸ و ۴۹ آمده است تمسک می جویند، آنجا

که می گوید: «وَاعْتَزَلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ اذْعُوا رَبِّي عَسَىٰ اَلَّا اَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا- فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا؛ وَ از شما و آنچه غیر خدا می خوانید کناره می کنم و پروردگار را

(۱). فروع کافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

(۲). شرح غرر، جلد ۴، حدیث ۵۶۰۹، صفحه ۱۴۰.

(۳). همان، جلد ۵، حدیث ۸۱۵۱، صفحه ۲۳۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۹

می خوانم و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم- هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستید، کناره گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم». (۱)

در هر دو آیه، عزلت و کناره گیری از جامعه و وسیله جلب رحمت پروردگار و مواهب الهی شمرده شده است و این نشان می دهد که عزلت و گوشه گیری امر ناپسند و نکوهیده ای نیست.

طریق جمع بین آیات و روایات

ولی با دقت در متون آیات و روایات به خوبی ثابت می شود که مسأله عزلت و گوشه گیری در یک سلسله شرایط خاص اجتماعی، و به صورت استثنایی توصیه شده است. در مورد اصحاب کهف می دانیم که آنها در یک جامعه کافر و بی بندوبار گرفتار شده بودند و به جرم ایمانشان به خدا، تحت تعقیب بودند، و چاره ای جز فرار از شهر و دیار و پناه بردن به کوه و غار نداشتند.

در مورد ابراهیم علیه السلام نیز چنین بود، او نهایت تلاش و کوشش خود را در طریق مبارزه با بت پرستی تا پای جان انجام داد، ولی هنگامی که مؤثر واقع نشد و جانش در خطر بود، مأمور به مهاجرت و عزلت شد.

بدیهی است این

شرایط برای هر کس در هر زمان حاصل شود، چاره ای جز هجرت و عزلت نیست، اما این اصل یک اصل اساسی محسوب نمی شود بلکه یک استثناء مربوط به شرایط خاص است.

در روایات نیز قرائن برای این جمع فراوان است.

در آنجا که امام صادق علیه السلام گوشه گیری را برای خود انتخاب می کند، دلیل آن را فساد زمان و تغییر اخوان و عدم امکان همکاری با مردم آن عصر می شمرد.

(۱). مریم، آیه ۴۸ و ۴۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۰

در حدیثی که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کردیم سلامت دین را در عزلت می داند که مربوط به جایی است که معاشرت با مردم به راستی دین انسان را به خطر بیفکند.

گاه بعضی از افراد شرایط خاصی دارند، و بسیار آسیب پذیر و ضعیف در برابر مظاهر فسادند، ممکن است به این گونه افراد توصیه شود، کمتر در اجتماعات ظاهر شوند. آنها شبیه افراد بسیار ضعیف المزاجی هستند که اگر در اجتماعات حاضر شوند به زودی مزاج آنها انواع بیماری ها را به خود جذب می کند، ممکن است طیب به چنین شخصی دستور دهد کمتر در اجتماع ظاهر شود. امروز معمول است هنگامی که هوا بیش از حد آلوده می شود، به افراد ضعیف مانند کودکان و پیرمردان و بیماران قلبی و تنفسی توصیه می شود در خانه بمانند.

بدیهی است هیچ یک از اینها یک اصل کلی نیست، بلکه مربوط به شرایط خاص اجتماعی است، یا شرایط خاص فرد است، بنابراین نباید آن را به همگان و در هر زمان و مکان توصیه کرد.

اگر می بینیم امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش می فرماید اگر می توانی از خانه ات بیرون نروی

چنین کن، چرا که از غیبت و دروغ و حسد و ریا و ظاهرسازی و مداهنه نجات خواهی یافت، حتماً یا شرایط جامعه در آن زمان چنین ایجاب می کرده و یا آن فرد، فرد آسیب پذیر و ضعیفی بوده است.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم:

این نکته را نیز نمی توان نادیده گرفت که انسان های اجتماعی نیز برای انس به پروردگار ساعت یا ساعاتی را از روز باید به خویشتن پردازند، مخصوصاً در ساعات آخر شب، تنها باشند و با خدا انس گیرند و راز و نیاز کنند، و از این فراتر این که سالکان راه خدا و عاشقان پروردگار و عارفان پاکباخته در همان ساعاتی که در میان جمعند، با خدا هستند، و جز او نمی بینند، و به غیر او انس نمی گیرند، و همه را برای او می خواهند.

گاه نیز می شود که جدایی و قهر کردن از مردمی که راه فساد را لجوجانه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۱

می پیمایند، یکی از طرق مبارزه منفی با مفاسد است، چرا که این امر سبب می شود که آنها تکان بخورند و به خویش آیند. در حالات جمعی از علما دیده می شود که وقتی مردم در فساد اصرار می ورزیدند آنها را ترک می گفتند و به صورت قهر از میان آنها بیرون می رفتند، و چیزی نمی گذشت که مردم احساس سرشکستگی و کمبود می نمودند، و به سراغ آن عالم رفته او را به میان خود باز گردانده و اعمال خویش را اصلاح می نمودند.

همه اینها استثنائاتی است که در برابر اصل کلی اجتماعی بودن انسان قابل قبول است.

انگیزه ها و پیامدهای اجتماع گرایی و انزواطلبی

انگیزه اصلی توجه انسان ها به مسائل اجتماعی و جامعه گرایی از طبیعت انسان سرچشمه

می گیرد، و این جمله که انسان مدنی بالطبع است در میان همه جامعه شناسان، یک جمله شناخته شده ای است، گوشه گیری و انزوا روح انسان را به شدت آزار می دهد، و به گفته جامعه شناسان مطالعاتی که در مورد افراد تارک دنیا به عمل آمده نشان می دهد که انزوا و گوشه گیری اثر بدی در روح آنها گذارده و در آنان افسردگی و یأس و توهم و در غالب اوقات تولید اختلال روانی می کند. «۱»

و به همین دلیل یکی از بدترین شکنجه ها برای انسان زندان های انفرادی است که حتی در صورت ضرورت نباید ادامه یابد، زیرا به یقین موجب اختلال روانی می شود، مگر در کسانی که روح عرفانی فوق العاده قوی داشته باشند و با خدا انس بگیرند، و راز و نیاز با او را جانشین همه چیز کنند.

البته توجه انسان به زندگی اجتماعی و گروهی تنها از طبیعت و فطرت انسان سرچشمه نمی گیرد، بلکه منطق و عقل نیز، این کار را به او توصیه می کند، چرا که بدون زندگی اجتماعی، به هیچ گونه رشد و ترقی نصیب انسان ها نمی شود، و اگر

(۱). جامعه شناسی ساموئیل کینک، صفحه ۴۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۲

انسان ها از همدیگر جدا زندگی می کردند، امروز هم تقریباً به همان حالت انسان های نخستین بودند، زیرا با یک مطالعه ساده می توان فهمید که تمام علوم و دانش ها و معارف و صنایع از ضمیمه شدن افکار و اندیشه ها و تجربیات به یکدیگر به وجود آمده است، و همین امر است که قطار جامعه انسانی را به پیش می راند و از پیچ و خم ها عبور می دهد، و به قله های ترقی و تکامل می رساند.

به طور کلی می توان گفت که تنهایی

و عَزَلت سرچشمه بسیاری از مفسد و بدبختی ها و ناکامی ها است، از جمله:

۱- بسیاری از انحرافات فکری و اعوجاج سلیقه، و کج اندیشی و بدخُلقی از انزوا و گوشه گیری سرچشمه می گیرد، به همین دلیل افراد منزوی غالباً افراد تندخو، سخت گیر، لجوج، و خودبزرگ بین هستند (البته این اصل مانند هر اصل دیگری استثنائاتی دارد).

۲- عجب و خود پسندی یکی دیگر از آثار گوشه گیری و انزوا است زیرا انسان روی غریزه حبّ ذات معمولاً به خود و آثارش سخت علاقه مند است، و هرگاه با دیگران معاشرت نداشته باشد، و فضائل و کمالات آنها را نبیند و خویش را با آنها مقایسه نکند، سبب می شود که خود را برترین و بالاترین انسان ها تصوّر کند.

به همین دلیل بسیار دیده شده که افراد منزوی و گوشه گیر ادعای بزرگ و گاهی عجیب دارند که همگی از عجب و خود بینی فوق العاده و حالت توهم و خیال پروری حکایت می کند.

اما هنگامی که انسان با دیگران معاشرت کند، غالباً می بیند که افراد فاضل تر و عالم تر، پاک تر و باتقواتر از او وجود دارد، یا لااقل افراد زیادی همانند او هستند. از همین رو از عالم خیال و وهم و پندار فاصله می گیرند، و از ادعای بیهوده پرهیز می کند.

۳- سوء ظن به همه افراد حتی نزدیک ترین کسان، یکی دیگر از آثار منفی انزواطلبی و گوشه گیری است، و عجب اینکه سوء ظن سبب گوشه گیری می شود، و گوشه گیری سبب سوء ظن بیشتر، و این گونه افراد مردم را نادرست، آلوده، حق

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۳

نشاس، حسود و کینه توز می پندارند، ولی هرگاه در اجتماع ظاهر شوند، و دوستان خوبی برای خود برگزینند،

به زودی می فهمند که همه این توقعات باطل بوده است.

۴- غافل ماندن از عیوب خویش. انسان به خاطر حب ذات معمولاً عیوب خود را نمی بیند، بلکه گاه عیوب خود را، صفات برجسته و نقطه های قوت می پندارد، چرا که انسان همیشه باید عیوب خود را در آینه قضاوت دیگران تماشا کند، و ببیند افراد بی طرف و بی نظر درباره او چه می گویند و چه انتقاد و ایرادی دارند، حتی گاهی انسان عیوب خود را در آینه فکر بدخواهانش بهتر می تواند ببیند، چرا که در صدد عیب جویی هستند، و مو به مو شرح می دهند؛ ولی افراد منزوی و گوشه گیر از چنین آینه ای محرومند.

۵- دور ماندن و محروم ماندن از تجربیات دیگران- فکر و نیروی هر انسانی محدود است و تنها بخش های کوچکی از زندگی را می تواند تجربه کند. ولی اگر با دیگران مخصوصاً افراد صاحب نظر در تماس باشد، دریایی از علم و دانش و تجربه و آزمون در اختیار قرار می گیرد، که می تواند همه خواسته های خود را در آن بیابد، و مشکلات را به کمک این علوم و تجربه ها حل نماید.

یکی از اسرار پیشرفت سریع علم در زمان ما، تشکیل کنگره ها، انجمن ها، و به اصطلاح همایش ها است که از مناطق مختلف یک کشور یا از نقاط مختلف دنیا در هر سال، و گاه در هر ماه جمع می شوند و در این گردهمایی ها، فرآورده های علمی و تجربیات خود را به یکدیگر منتقل می سازند، و گاه رسانه های عمومی جانشین این گردهمایی ها می شود.

در یک سخن برکات و آثار و نتایج اجتماع گرایی بیش از آن است که بتوان در این مختصر بیان کرد، و آنچه گفتیم گوشه ای از

آن بود، و همچنین زیان های انزواطلبی و گوشه گیری فراتر از اینها است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۴

خدایا! تو را شکر و سپاس می گوئیم که به ما توفیق دادی اصول مسائل اخلاقی را- برای نخستین بار- در سایه آیات قرآن مجیدت تفسیر کنیم، و به مقدار توان گفتنی را در این زمینه بگوئیم، عوامل و علل، نتایج و آثار، راه تقویت فضائل و طریق مبارزه با رذائل را تا آنجا که در فهم ما می گنجد شرح دهیم.

بارالها! می دانیم بیان این فضائل و رذایل مسئولیت سنگینی برای ما ایجاد می کند که خود عامل به آن باشیم، تو آن توان و قدرت را مرحمت فرما که به این وظیفه خطیر عمل کنیم و ما را در این طریق یار و یاور باش!

پروردگارا! تو خود می دانی نفس اماره، بسیار سرکش است و تا عنایت و امداد تو نباشد در میدان مبارزه با نفس کاری از ما ساخته نیست، تو را به خاصان درگاهت، به نیکان و پاکان راهت سوگند می دهیم ما را تنها مگذار!

معبودا! در زمانی زندگی می کنیم که فضائل اخلاقی از جهان بشری رخت بر بسته، و طوفان رذایل همه ارزشها و سنتهای حسنه، و راه و رسم انبیا و اولیا را درهم می کوبد، و زمین مملو از ظلم و جور شده است، وعده ات را محقق فرما و آن مصلح بزرگ (مهدی آل محمد علیه السلام) را برسان، و ما را در صفوف مقدم مجاهدان راهش قرار ده (آمین یا رب العالمین).

پایان جلد سوم اخلاق در قرآن

آخر ذی القعدة ۱۴۲۱ - ۱۲ / ۶ / ۱۳۷۹